بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوات مصونة
عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت که از جناب امارت پناه ایالت دستگاه
معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرت السلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة
الزاهره مؤید [illegible] نظام الدولة والدنیا والدین که مرج کرامت اختر برج کمال
آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله شهسوار عرصه عزت علی شیر گشت والی الاجابه داور دوران پایم
مستفیض از نور کلک از [illegible] دل مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه دولتش با جهان رفعت او با سپهر
[illegible] میگوید مردم از سر تمکین و جاه کای جهان از دولت او مرحبا [illegible] وی سپهر از رفعت او مرحبا [illegible]
اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتحصیل اسباب سعادات المنزلین شرف صدور یافته بود و عنان توجه
بتألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلدات است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول که مترجمی
کامل بر تفسیر فاتحه [illegible] داده و بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطه وفور علائق
و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تسویف و عقده تاخیر می افتاد تا در عشره محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمانمائه
الهجریه ایماء [illegible] از عالم لاریبی بخاطر فاتر بنده جانی حسین الکاشفی رسید که [illegible] الوقت را از جهه [illegible] تکلف
سخن آرایی و [illegible] اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان کرده تا حضرت مشارالیه بمطالعه آن اوراق استسعاد
تمام نمایند و معانی کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات
ریاض قرآنی بدین نوباوه حدائق معانی که نسبت باسم سامی نواب علیه [?] یافته محظوظ گردانند

[illegible]

اسیر واری که بر شاهراه حلاوت شد و [illegible] چنان است [illegible] نسیم تو [illegible] نقاب خفا از چهره شاهد
مقصود بر کشاید و عرایس مجلدات ثلثه بر منصه ظهور جلوه [?] در آید [illegible] دار جو من الله نیل المواهب
و رتقا لما ینبغی [illegible] و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و مجاز و [illegible] آیه
بر وجهی [illegible] بعضی از وجوه تفسیری که مذکور خواهد شد از اسباب نزول و قصص انبیاء علیهم السلام
آنچه واضح و اشهر است بطریق خیر الکلام ما قل و دل خواهد یافت و بر حرفی از سخنان ارباب تحقیق [illegible]
صورت تعیین خواهد پذیرفت و از قراآت معتبره روایت ابوبکر از امام عاصم رحمه الله در دیار
[illegible] اشتهار دارد [illegible] اعتبار دارد ثبت میکرد و بعضی از کلمات [illegible] لغت و معنی سخن
بسبب آن اختلاف تغییر کلی می یابد [illegible] ان شاء الله [illegible] اعوذ پناه
میگیرم و التجا مینمایم بالله معبود حق و خداوند مطلق من الشیطان از شر و شور دیو فریبنده سرکش [illegible]
مانده از رحمت الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان سورة فاتحة
الکتاب بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم
بخشاینده بر ایشان [illegible] از آفات الحمد هر ثنا و آفرین [illegible] از ازل تا ابد موجود بود و معلوم
[illegible] خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لله مر خدایراست مستحق و موصوف بجمیع صفات [illegible]
کمال رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و ترتیب کننده و سازنده کار همه عالمیان

از ملایکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و غیر آن الرحمن بخشنده رحیم بار دیگر در آخرت
بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار بر مؤمنان و در آورنده ایشان به بهشت مالک یوم
الدین خداوند روز جزا یا متصرف آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در داوری و ستدن ما جهانیان غلط نشود
یا قاضی روز حساب در میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پادشاهی ایاک نعبد ترا می پرستیم
و غیر از تو مستحق عبادت نیست و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح
سایر حوائج و مهمات اهدنا الصراط المستقیم ما را راه نمای براه راست در اقوال و افعال و اخلاق
و آن متوسط است میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم در دین اسلام و شریعت
امام انبیا علیه الصلوة والسلام حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله احراری قدس سره العزیز
درین معنی نکته بلند فرموده اند بجای ما را راه راست بنمای بجهت دلالت بر ثبوت در آن
و بغیر از تو از آن گذشته تمامی کردار و گردیم و جز تو هیچ نبینیم و نه از خود صراط الذین بجای راه
آنکه بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و شهادت و صدیقیت و صلاحیت
یا راه آنها در اهل قرب بند و کمال نعمت ظاهر در قبول شریعت آن کتاب نعمت باطن در اطلاع بر دقایق اسرار حقیقت
ایشانرا معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکه در خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجه مبعوث
شده در آمده اند و بسبب کفر اقوام یهود ان در سبب تمرد و در بکاره و معاند و قتل
انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته ولا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجه در
طرق مختلفه و سبل محرفه افتاده اند یا راه ترسایان در ربط افراط و رسالت مسیح و تفریط در باب حبیب خدا
وسلام علیه گمراه گشته اند بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست که کسی را بر معنی آن
اطلاع نیست و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا ذلك الكتاب این کتابی که در
تورات و کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود این کتاب کامل است یعنی قرآن لا ریب فیه در حقیقت آن
شک نیست از ظهور حجت و وضوح دلالت بنا به است در شبهه را در وی راه نیست هدی للمتقین دلیل کننده
و راه نماینده است مر پرهیزکاران را الذین یؤمنون بالغیب آنکه از صدق و اعتقاد ایمان میآورند بنادیده چون حق تعالی

دعا کن

از ایشان برای متقین ستوده اند

و ملایکه و آیات و متعلقات آن یا بر پوشیده و در دل ایمان و گفته اند از غیب قضا و قدر است یا مؤمنان جان ایمان
می آورند و یقیمون الصلوة و بپای میدارند و ادا میکنند نماز پنجگانه بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم
و از آنچه بایشان عطا کرده ایم ینفقون خرج میکنند براه خدا بر اقربا و یتامی و مساکین و الا بنا السبیل والذین
یؤمنون بما انزل الیك و آنکه ایمان می آورند بآن چیزی که فرستاده شده بسوی تو از قرآن و ما انزل
من قبلك و آنچه منزل گشته پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و زبور و توریه و انجیل و فرقان و بالاخرة
و بسرای دیگر هم یوقنون ایشان در دیگر شده یکسان شوند یعنی بر وقوع آن اولئك علی
هدی من ربهم آن گروه در صرف بر صفات شده اند بر راه راست و ثابت در رستند از پروردگار ایشان
یعنی بعد توفیق او در راه راست و صواب یافته اند و اولئك هم المفلحون و همان گروه رستگاران از عقاب
عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ان الذین کفروا بدرستی آنکه از روی عناد پوشیده نمودند ایمان را بطلب شرک
سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشان را و ترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا نه تخویف
و تهدید ننمایی ایشان را که لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند و گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و بر دیده ای ایشان
پوشش است تا راه حق نه بینند و لهم عذاب عظیم و مر ایشانراست عذاب بزرگ و در وی قوت و اسرار عظیم بر خبر
و قدر این از آیه در شان کفار و مشرک یافته حق همه ایشان دانسته اند در کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر
و بعد از مدت کی رسیده آیه در شان اهل نفاق فرستاده در حاجت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر استار ایمان
و من الناس من یقول آمنا بالله و از آدمیان کسانی اند که میگویند گرویدیم بخدای تعالی و بالیوم الاخر و بروز
بازپسین یعنی قیامت و ما هم بمؤمنین و نیستند ایشان مؤمنان یخادعون الله و حال آنکه اندیشه ایشان کار کردن در تشکیل فریب
میدهند بزعم و اعتقاد خود خدای تعالی را و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و لکن از ایشان ایمان آورنده
یعنی صحابه خبر منافقان لعنهم الله ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع و بی فرزند مگر نفسهای خود
چه وبال آن فریب هم بایشان عاید گردد و ما یشعرون فی قلوبهم مرض و نمیدانند در چنین است در دلهای
ایشان بیماریست و آن نفاق است و شک در دین و حسد بر مؤمنان فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم
پس زیاده کرد خدای تعالی مرض ایشانرا بیماری و نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حسد ایشان

آمین چنین باد سوره البقرة [?]

ایشان رعب باز داده میشود و مر ایشانرا نوبت عذابی دردناک بما کانوا یکذبون بسبب آنکه بودند که
با مؤمنان دروغ میگفتند و بنفاق اظهار ایمان میکردند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض و چون
مؤمنان گویند منافقانرا فساد مکنید در زمین بمعصیت و فریب مؤمنان قالوا انما نحن مصلحون
گویند بجز این نیست ما بصلاح آرنده کاریم کار خود بطاعت ظاهر الا انهم هم المفسدون بدانید
ای شنوندگان بدرستی منافقان ایشان تباهکاران و فتنه انگیزانند و لکن لا یشعرون و لیکن نمیدانند
ایشان مفسدانند و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس و چون گویند منافقانرا بگروید چنانکه
گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قالوا انؤمن کما آمن السفهاء گویند آیا بگرویم چنانکه
آیا ایمان آوریم چنانکه ایمان آورده اند اهل نفاق با آنکه دانستندی که مؤمنان عقلای زمانند
ایشانرا سفیه گفتند ... حضرت را علم اعتبار کرده ... بایشان ...
و گفت الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون بدانید ای مؤمنان بدرستی منافقان ایشانند بی خردان
اند ... و فکر آخرت نمیکنند و لیکن نمیدانند ... و اذا لقوا الذین
آمنوا و چون برسند اهل نفاق و ملاقات کنند با آنکسانیکه ایمان آورده اند ... قالوا
آمنا گویند ما نیز ایمان آوردیم ... امیرالمؤمنین علی ... گفته
ما نیز ایمان آورده ایم ... ایشان ... نفاق ...
این آیه ... نفاق ... جز ... چون مؤمنان را
ببینند گویند ایمان آوردیم و اذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خویش یعنی
... ایشان ... قالوا انا معکم گویند ما
صدق ما با شما و بر دین شمائیم انما نحن مستهزءون بجز این نیست ما افسوس دارندگانیم بر مؤمنان
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون خداوند جزا دهنده جزای استهزای ایشانست
یعنی خدای تعالی مکافات ایشان دهد و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا در گمراهی و سرکشی
و جهل و تکبر در آن حالها متحیر باشند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی آنکه اهل این
صفتند آنهااند ... بخریدند و اختیار کردند گمراهی را بر راه راست فما ربحت تجارتهم پس

سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانانرا و ما کانوا مهتدین و این گروه نیستند راه یافتگان مثلهم
کمثل الذی استوقد نارا مثل ایشان مانند مثل کسیست که در شب تاریک بر ...
در بیابانی برافروزد آتشی تا راه ببیند یا جانور معترض کند یا از دزدان و ددان ایمن باشد فلما اضاءت
ما حوله پس چون روشن کرد آتش گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله بنورهم ببرد خدای تعالی نور
آتش ایشانرا و ترکهم و فرو گذارد ایشانرا فی ظلمات در تاریکی و ظلمات لا یبصرون نه بینند گرداگرد خود
صم بکم عمی فهم لا یرجعون ایشان کرانند از شنیدن سخن حق گنگانند از حق گفتن ... ایمان و اقرار
ایمان با دل موافق نیست پس گویا گنگ اند ... سخن میگویند و کورانند از دیدن حق پس ایشان باز نگردند
ازین صفات و برین وجه محشور شوند روز قیامت و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا و بکما و صما مثل منافق
در شب تیره آتش کلمه شهادت برافروخته از بیم شمشیر مسلمانان ایمن شدند تا ... اقرار
ایشان منطفی گشته در ظلمات ... او کصیب من السماء فیه ظلمات
و رعد و برق یا مانند اصحاب باران بزرگ قطره است ... میریزد از آسمان یا از ابر در آن
تاریکیها باشد و آواز صعب که از آن رعد شنونده میشود و روشنی که از وی لامع گردد یجعلون اصابعهم
فی آذانهم من الصواعق حذر الموت در می آرند اهل این باران انگشتان خود را در گوشها از بیم صدای
صاعق و صاعقه آوازیست هیبت با او آتشی ... پس آن گروه انگشتان
در گوش کنند از خوف هلاک والله محیط بالکافرین و خدای تعالی احاطه کننده است بکافران ...
و افعال ایشان ... یکاد البرق یخطف
ابصارهم نزدیک است که روشنائی برق رباید چشمهای ایشانرا ... کلما اضاء لهم مشوا فیه
هرگاه ... برق و درخشیدن او روشن کند راه ایشانرا روند در آن روشنی و اذا اظلم
و چون ... علیهم ... قاموا ... متحیر
و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم و اگر خواستی خدای تعالی ... بردی ...
... ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی که خدای تعالی
بهمه چیز تواناست ...

در برابر باب نفاق شاق بشر چه تکالیف شرعیه و آشکار از بیم ایشان طفیلیت کشند و رعد مخاوف و شداید
در پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها روی نماید رعد و برق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان بظاهر
اسلام ساتر قبائح کفر و جز احکام جهاد و قتل کفار در هنگام آن از آن میترسیدند خوف بر ایشان استیلا
میافت و نشاید در حکم الهی تمسک جستند ایشان صدور [illegible] هستند و گوش از استماع قرآن بستند
و هرگاه برق کثرت حصول غنایم بر ایشان درخشان میشد دین اسلام پسندیده می‌نمود و چون تاریک
می‌شد [illegible] کتاب ایشان رسیدی در سلوک جاده دین توقف میشدندی حاصل باید گفت
درست [illegible] از بیم محنت دشمن و عیب جوی و احوال منافقان در هر زمان همین منوال است
یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون ای مردمان بپرستید و بندگی
کنید پروردگار خود را [illegible] پرستش اوست آن آفریدگار [illegible] بقدرت کامله آفریده شما را و آن
کسانی که بودند و آفریده است لعلکم پیش از شما [illegible] این امر است [illegible]
پرهیز از خشم و عذاب الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء [illegible]
برای شما [illegible] بساط [illegible] سقف [illegible]
من السماء ماء و فرو فرستاد از آسمان یا از ابر آب پس فایده فاخرج به من الثمرات رزقا لکم پس
بیرون آورد [illegible] آب وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوه ها و نباتها روزی ساخته شد برای
شما فلا تجعلوا لله اندادا پس مگردانید مر خدای را [illegible] وانتم تعلمون و حال
آنکه شما میدانید [illegible] که هیچکس غیر او آفریننده مخلوقات نیست وان کنتم فی
ریب مما نزلنا علی عبدنا و اگر هستید شما در شک از آنچه ما فرستادیم بر بنده ما که محمد است صلعم
و میگویید [illegible] فاتوا بسورة من مثله پس بیارید شما ای اهل [illegible]
[illegible] وادعوا شهداءکم
من دون الله [illegible]
[illegible] ان کنتم صادقین اگر هستید [illegible]
فان لم تفعلوا ولن تفعلوا پس اگر معارضه نکردید [illegible]

زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت
للکافرین پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی [illegible] آتش انگیز [illegible]
یعنی کافران و سنگ کبریت [illegible] آماده کرده [illegible] آتش برای کافران
وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات [illegible] ده آنکه [illegible]
حکم قرآن [illegible] ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
[illegible] بوستانها [illegible] میوه ها [illegible]
آن جویهای آب از شیر و خمر و عسل کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا هرگاه روزی داده شوند
بهشتیان از آن درختان میوه روزی [illegible] قالوا هذا الذی رزقنا من قبل گویند
این آن میوه است که داده و خورانیده بودند ما را از پیش واتوا به متشابها و بیارند پیش ایشان
از میوه بهشت مانند میوه های دنیا مانند بصورت و [illegible] میوه بهشت
است ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون [illegible]
از حوری و آدمی پاکیزه [illegible]
بستانها جاوید باشند ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما [illegible]
[illegible] میکنند در قرآن ذکر مگس و عنکبوت [illegible]
[illegible] این سخنها [illegible] خدای تعالی از ضرب المثل شرم
[illegible] مثلا ما بعوضة فما فوقها [illegible] پس آنچه [illegible] عنکبوت
فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم پس آن کسان [illegible] دانسته اند که حق
پس [illegible] ضرب المثل [illegible] و اما الذین کفروا فیقولون
ماذا اراد الله بهذا مثلا [illegible] از روی جهل و عناد [illegible]
تا چه چیز خواسته خدای تعالی [illegible] قرآن [illegible] گمراه کرداند

يضل به كثيرا ويهدي به كثيرا بدين مثل بسياري از كفار ومنافقان [illegible] تامل نكنند وحكمت آن در
نيابند ويهدي به كثيرا وراه نمايد بهمان مثل بسيار كسانرا از مومنان [illegible] وما يضل به الا
[illegible] خداي تعالى بدين مثل [illegible] الا الفاسقين مگر بيرون روندگان از فرمان [illegible] الذين ينقضون
عهد الله من بعد ميثاقه آن فاسقان كه ميشكنند [illegible] خداي تعالى [illegible]
ايشان كرده از پس استواري آن پيمان مراد عهديست كه در توريه با بني اسرائيل بسته اند [illegible] پيغمبر آخر
الزمان صلعم [illegible] مراد عهد روز ميثاق [illegible] فرق [illegible]
ويقطعون ما امر الله به ان يوصل [illegible] آنچه خداي تعالى فرموده است [illegible]
[illegible] قبيله از عرب [illegible]
با آنحضرت صلعم [illegible] آنحضرت صلعم [illegible] از جهة [illegible]
[illegible] ويفسدون في الارض [illegible] در زمين [illegible]
[illegible] اولئك هم الخاسرون آن قوم [illegible] كيف تكفرون
بالله [illegible] وكنتم امواتا [illegible]
فاحياكم [illegible] ثم يميتكم ثم يحييكم [illegible]
[illegible] ثم اليه ترجعون
[illegible] هو الذي خلق لكم
ما في الارض جميعا [illegible]
[illegible] ثم استوى الى السماء فسويهن سبع سموات [illegible]
آسمان وهو بكل شيء عليم [illegible] واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض
خليفة [illegible] زمين [illegible]
[illegible]
[illegible] خليفه [illegible]

[illegible]

جميع موجودات [illegible] زيرا كه او [illegible] عجايب [illegible]
[illegible] عوالم جسمانی وروحانی [illegible] قالوا اتجعل
فيها [illegible] در زمين من يفسد فيها ويسفك الدماء [illegible]
[illegible] در زمين [illegible]
[illegible] ونحن نسبح بحمدك ونقدس
لك [illegible]
[illegible] قال اني اعلم ما لا تعلمون [illegible] خليفه [illegible]
[illegible] وعلم آدم الاسماء كلها [illegible] خليفه [illegible]
[illegible] ثم عرضهم على الملائكة [illegible]
[illegible] فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين پس [illegible]
[illegible]
[illegible] قالوا سبحانك
لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم [illegible]
[illegible]
[illegible] قال يا آدم انبئهم باسمائهم [illegible]
[illegible] فلما انبأهم باسمائهم [illegible] قال الم اقل لكم اني
اعلم غيب السموات والارض [illegible]
[illegible] واعلم ما تبدون [illegible] وما كنتم
تكتمون [illegible] واذ قلنا للملائكة
اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى [illegible]
[illegible]

او را ابلیس لقب دادند یعنی نا امید از رحمت خدا تعالی سر باز زد از سجده آدم ع و استکبر و کان من الکافرین
و بود کسی که کور بود در علم خدا تعالی از جمله ناگروندگان و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة
فکلا منها رغدا و گفتیم از محض کرم ای آدم ع ساکن شو تو و جفت تو در بهشت هر جا خواهید و بخورید
از میوه های او خوردنی بسیار حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة هر جا خواهید و نزدیک مگردید
باین درخت یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا من الظالمین پس باشید شما از ستمکاران
بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فازلهما الشیطان منها پس بلغزانید و از جای برد ایشان را آن
سرکش نافرمان از بهشت بعد از آنکه به بستیاری طاوس و مار گرد را هموار بود و آدم و حوا را وسوسه کرد
فاخرجهما مما کانا فیه پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن از نعمت جنت پس شیطان سبب اخراج ایشان شد
و قلنا اهبطوا و گفتیم ای طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس همه فرو روید از
بهشت بعضکم لبعض عدو بعض از شما مر بعض دیگر دشمن باشید چون ابلیس و مار دشمن آدم ع و اولاد
او و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و مر شما راست و ذریه شما در زمین محل قرار و بر
خورداری و منفعت تا بهنگام رسیدن اجل فتلقی آدم من ربه کلمات پس فرا گرفت آدم ع
از پروردگار خویش سخن چند و آن سخنان ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
و این طلب و توبه آدم علیه السلام بعد از هبوط بر سرکوه سراندیب و بیست سال گریست تا خدا تعالی این
کلمات را تلقین کرد و چون آدم ع این مناجات بکرد فتاب علیه انه هو التواب الرحیم پس خدا تعالی
قبول فرمود توبه او را بدرستی که او است توبه پذیرنده مهربان قلنا اهبطوا منها جمیعا گفتیم ما فرو روید از بهشت
فاما یاتینکم منی هدی پس اگر بیاید شما را از نزد من دلالتی و بیانی
با رسل و انزال کتب فمن تبع هدای پس هر که متابعت کند راه من فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون پس هیچ ترسی از تحمل هول مکاره نیست بر ایشان و از آفات
این بستند و نیستند ایشان از تحقق فوت مطلوب اندوهناک شوند والذین کفروا و کذبوا
بایاتنا و آن کسانی که نگرویدند و دروغ داشتند دلائل وحدانیت ما را اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون آن گروه اهل آتش اند و ایشان در آتش جاوید باشند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم ای فرزندان یعقوب بیاد کنید بجای او و در فرزندان مبادا نعمتی را که ایشان را انعمت علیکم
کردم بر شما و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و وفا کنید به پیمان من در رسالت پیغمبر آخر الزمان باشما بستم در توریة
آنکه رسول منتقم نبی امی بتعریف فرمود کما قال سبحانه الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
کنم بعهد شما یعنی جزای آن بشما رسانم و ایای فارهبون و از من بترسید ترک عهد و امنوا بما انزلت
مصدقا لما معکم و بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید
مر آنچه با شماست یعنی توریة و لا تکونوا اول کافر به و مباشید اول گروه از اهل کتاب و لا
تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و بدل مکنید آیتهای مرا که بیان نعمت در توریة است ببهای اندک چنانچه علمای یهود
ایشان را بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریة را که تعریف میکرد نعت محمد صلعم را بپوشیدند
فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب بطعام ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم
تعلمون و میامیزید سخن راست را که صفات محمد صلعم است بباطل و پنهان مکنید حق را و شما میدانید
حق را صفات محمد صلعم و شما میدانید این امر را اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع
الراکعین و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی
با جماعت مسلمانان اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم آیا میفرمائید مردمان را بنیکوئی و فراموش میکنید
نفسهای خویش را و انتم تتلون الکتاب و شما میخوانید توریة را افلا تعقلون آیا خرد را کار نمیفرمائید
در شأن بعضی از یهود مدینه است که یاران را چون دعوت بدین اسلام آمده ترغیب میکردند و خود از آن بخیل
مسلمانان کی تا شئی میمونه و استعینوا بالصبر و الصلوة و یاری خواهید بشکیبائی و دعای خود و گزاردن
فرایض و انها لکبیرة و بدرستی که نماز بر طبیعت مسلمانان بزرگ و دشوار است گران الا علی الخاشعین مگر
پرهیزکاران و آرام کردگان اهل عرفان چندکی تا نور توجه ایشان تا سلوک حضرت حق پس خشوع
فائض میکند الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم آنکه یقین میدانند که ایشان رسند بکرامت پروردگار
خویش و انهم الیه راجعون و بدرستی که ایشان نیز بسوی پروردگار سخن جزای اعمال بازگردند
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتی که بر شما کردم

وانّی فضّلتکم علی العالمین و آنکه یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را بر عالمیان در روزگار ایشان یا بجمیع
واتّقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و بترسید از عذاب روزی که در آن روز چیزی نتواند هیچ نفس
مؤمنه از نفس کافره از مکافات یا کفایت کند هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل منها شفاعة
و پذیرفته نشود از آن نفس کافر یعنی برای او در خواستی ولا هم ینصرون و نه ایشان کافران در آن روز یاری داده
شوند واذ نجّیناکم من آل فرعون و یاد کنید چون رهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را [illegible]
فرزندان [illegible] در حصول اولاد و بسبب [illegible] از اتباع و منافقان فرعون یسومونکم
سوء العذاب عذاب میکردند [illegible] شما را بدترین عذاب یذبّحون ابناءکم و یستحیون نساءکم
میکشتند پسران شما را [illegible] و زنده میگذاشتند دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و در این
رنج و خدمت [illegible] آزمایشی بود از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا بکم البحر و یاد کنید آنگه
نیز [illegible] بسبب گذر شما دریای قلزم [illegible] از فرعون [illegible] فانجیناکم واغرقنا
آل فرعون پس رهانیدیم شما را و غرق کردیم کسان او را وانتم تنظرون و شما میدیدید واذ واعدنا موسی
اربعین لیلة و یاد کنید آنگه وعده دادیم موسی را [illegible]
کتاب [illegible] ثم اتخذتم العجل من بعده [illegible]
بطور وانتم ظالمون و شما ستمکاران [illegible] ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون پس عفو کردیم [illegible]
از شما بعد از توبه [illegible] تا شما شکر کنید خدای را [illegible] نعمت عفو واذ آتینا موسی الکتاب
و یاد کنید آنگه دادیم موسی را توریة والفرقان لعلکم تهتدون و جدا کننده حق از باطل تا مگر شما
راه یابید [illegible] واذ قال موسی لقومه یا قوم [illegible]
یعنی [illegible] ظلمتم انفسکم باتخاذکم
العجل [illegible] فتوبوا الی بارئکم [illegible]
[illegible] فاقتلوا انفسکم [illegible]
ذلکم خیر لکم [illegible]
[illegible]
[illegible]

فتاب علیکم انّه هو التوّاب الرحیم [illegible]
بر توبه کاران واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک و یاد کنید آنگه گفتید ای موسی ما تصدیق نکنیم [illegible]
در این سخن [illegible] حتی نری الله جهرة [illegible]
فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون پس فرا گرفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون [illegible]
[illegible]
علیکم الغمام [illegible]
[illegible] وانزلنا علیکم المنّ والسلوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلوا من طیّبات ما رزقناکم
[illegible]
[illegible] وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون [illegible]
[illegible] واذ قلنا ادخلوا هذه القریة [illegible]
[illegible] فکلوا منها حیث شئتم رغدا [illegible]
[illegible] وادخلوا الباب [illegible]
[illegible] وقولوا حطّة [illegible]
[illegible] نغفر لکم خطایاکم [illegible]
وسنزید المحسنین [illegible] فبدّل الذین ظلموا قولا [illegible]
[illegible] غیر الذی قیل لهم [illegible]
[illegible] فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء [illegible]

در ظلم کنند عذابی و عقوبتی از آسمان بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند بیرون رفته از فرمان و عذاب آتش بود
ده فرقه آمد و همه را بسوخت یا طاعون واذ استسقی موسی لقومه و یاد کن آنگاه که طلب کرد موسی آب خواست از ما
برای قوم خود بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا اضرب بعصاک الحجر پس گفتیم مر او را که ای موسی
بزن بعصای خود که از شجر بهشت بود رسیده سنگ معین را و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی از حنظل از بهشت
فرستاده بود پس موسی عصا بر سنگ زد فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا پس بشکافته شد از آن سنگ
دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم کل اناس مشربهم بدرستی دانست هر یکی از آدمیان محل آبخورد
خود را کلوا واشربوا من رزق الله گفتیم بخورید از من و سلوی و بیاشامید از روزی خدای تعالی بی رنج و تعب داده
ولا تعثوا فی الارض مفسدین و از حد در مگذرید در زمین در حالتی که شما تباه کار باشید واذ قلتم یا موسی لن
نصبر علی طعام واحد و یاد آرید آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک طعام یعنی من و سلوی که
چند طعام چون یک باهم سرشته دیگر باهم شده فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها
وقثائها وفومها وعدسها وبصلها پس بخوان از برای ما پروردگار خود را تا بیرون آرد از آنچه
چیزی ما را و [illegible] از زمین بسبب انبات زمین مبارکست چه [illegible] ... از سبزیها
و تره [illegible] و از خیار و [illegible] کند یا سیر و [illegible] یا نخود بر آن قال اتستبدلون الذی
هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا [illegible] و فروتر و خوارتر است
چون سیر و مانند آن چیزی [illegible] بهتر و نیکوتر است [illegible] و گوشت مرغ [illegible]
میکنید فرود آیید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه فان لکم ما سألتم پس هر آینه در آن
شهر مر شما راست آنچه خواستید از بقول وضربت علیهم الذلة والمسکنة و زده شد بر ایشان لازم
شده بر ایشان [illegible] عدم رضا بقسمت خواری و فروماندگی [illegible] و درویشی [illegible] و هر چند توانگر
باشند خود محتاج [illegible] نمایند وباؤا بغضب من الله و باز گشتند بخشم از خدا [illegible] از آن
شدند ذلک بانهم کانوا آن خواری و خشم بسبب آنکه بودند ایشان یکفرون بآیات الله ویقتلون
النبیین بغیر الحق بوده کافر میشدند بآیتهای توریة و میکشتند پیغمبران را
چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بناحق و بناواجب

بناواجب یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما عصوا
بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد
فرمان مودی میشد بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند نظم
سرکشی زنگی است بر مرآت دل * دل شود زین زنگها خوار و خجل * چون زیادت گشت دل را تیرگی * نفس دون را بیش گردد خیرگی
ان الذین آمنوا بدرستی آنکسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا
و آنانکه بیهودیت در آمدند والنصاری و ترسایان والصابئین و آنها که از دینی بدینی گرایند کانند یعنی از هر دینی
چیزی اخذ کرده‌اند ملائکه می‌پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه نماز میگزاردند و گفته‌اند صابیان نوعی
از ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله بخدای و صفات سلبی و صفات
ثبوتی والیوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشان
راست مزد کار طاعات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترس نباشد علیهم بر ایشان روز محشر
ولا هم یحزنون و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم
میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریة ورفعنا و برداشتیم فوقکم بر زبر
الطور کوه را تا پیمان ببندید بنی اسرائیل بعد از نزول توریة سر در آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام مخالفت
دشوار است کردن بهم [illegible] حق سبحانه کوهی از کوههای فلسطین که او را طور گفتندی و در تفسیر قرطبی
آورده که آن منسوب بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی
افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد چون گریزگاه ندیدند بر روی در افتاده متحیر شدند حق تعالی گفت
خذوا فرا گیرید ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام و جهدی قوی واذکروا و یاد
کنید ما فیه آنچه در وست از ثواب و عقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها
ثم تولیتم پس روی بگردانیدید از فرمان من من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل
خدای بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشش او نسبت با شما لکنتم هر آینه می‌بودید شما من الخاسرین
از جمله زیانزدگان ولقد علمتم الذین و هر آینه بگو دانسته‌اید شما آنرا که در زمان داود علیه السلام
اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم
از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز حیله ماهی میگرفتند فقلنا لهم پس گفتیم مر ایشان را چون

خلاف امر کرده بود کونوا باشید قردة بوزینگان خاسئین خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره
اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عبرتی که بند نهنده و بیم
دهنده باشد لما بین یدیها مر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند و ما خلفها و آنها را
که از پس از ایشان آیند قصه ایشان شنوند و موعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران
قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه وسلم و اذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر گروه
خود را یو فتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل معلوم گردد ان الله یامرکم
بدرستی که خدای میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی تا بعضی از و بر مرده زنیم و زنده شود
بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا هزوا آیا فرا میگیری ما را بهزوا افسوس یعنی با ما
میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی که گاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی گفت
پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا ربک بخوان و
سوال کن از برای ما ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی آن گاو را که صفت چیست
و سال او چند است و سوال ماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از
نوع بقر این صورت جماد تواند شد پس او را جاری مجری چیزی داشتند که گوییا حقیقت آن ایشان را
معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و می پرسیدند لاجرم در جواب
ایشان قال گفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی که میگوید خدای انها بقرة آن گاو گاویست که لا فارض
نه پیر و از کار افتاده و لا بکر و نه جوان و نارسیده عوان میانه است بین ذلک میان آنچه مذکور شد
از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه شما را فرموده اند قالوا ادع لنا ربک گفتند بار دیگر
بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا ما لونها تا پیدا کند برای ما ما لونها که چیست رنگ آن گاو
قال انه یقول گفت موسی که خدای میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت
زردی رنگ او تسر الناظرین شاد میگرداند و سرور میسازد نظر کنندگان را قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند که
بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا ما هی تا آشکارا کند برای ما ما هی که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده
ان البقر بدرستی که گاو تشابه علینا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند و انا و بدرستی
که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله

منقولست که اگر بنی اسرائیل اقتصار کردندی بر آن گاو اول کفایت شدی قال انه یقول گفت موسی که میگوید خدای انها بقرة
آن گاویست لا ذلول نه رام کرده و نه نرم شده که حکم تثیر الارض شیار کند زمین را و لا تسقی الحرث و نه
گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة درست باز داشته شده است از همه کارها
و تندرست و چرا میکند بی عیب است و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنگی مخالف رنگ زردی او و چون
بنی اسرائیل این نشان شنیدند قالوا الآن گفتند که اکنون که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را
و صفت تمام روشن باز گفتی و آن نوع گاو تمام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی و قصه
بنی اسرائیل بخریدند آنرا با آنکه پوست او را بزر کنند فذبحوها پس بکشتند او را و کشتن آن برایشان گران
برایشان بود چنانکه بیان نمود که همین قصه که آنچه شما پرسیده اید قابل ذبح است نه لایق عبادت القصه
او را ذبح کردند و ما کادوا یفعلون و نمیخواستند که بکشند این گاو را بسبب گران بهائی او و اذ قتلتم آن قصه اول
کرد یاد کنید آنرا که کشتید نفسا یکی را که آن عامیل بود فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن نفس مقتول
یعنی در کشنده او والله مخرج و خدای بیرون آورنده و ظاهر کننده ما کنتم آن چیزی را که هستید که
تکتمون آنرا میپوشید از قتل عامیل فقلنا اضربوه پس گفتیم که بزنید شما آن کشته شده ببعضها بپاره از اعضای گاو
بیخ دم یا زبان یا گوشش و بر سر تقدیر چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتل خود
بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بخواسته مال در الصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در
حال بمیرد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده گردانید یحیی الله زنده میگرداند خدای الموتی همه مردگان را
و یریکم و می نماید شما را خطاب با آن جماعت که در محل احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای شما را آیاته دلایل قدرت خود در احیا لعلکم
تا شاید که شما تعقلون فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی بر انیه بر احیای همه نفوس نیز
قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهای شما ای یهود من بعد ذلک پس زنده شدن عامیل فهی
پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچون سنگ در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر در قساوت
و غلظت از سنگ و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگهاست لما یتفجر آنچه شکافته روان میگردد منه الانهار
از وجویهای بزرگ و ان منها و بعضی دیگر است از و لما یشقق آنچه شکافته میشود فیخرج پس بیرون آید منه الماء
از و آب خرد چون چشمها و ان منها و بعضی دیگرست از حجاره لما یهبط آنچه فرو آید و از بلندی بپستی گراید

نصف

من خشیة الله از ترس خدای وما الله بغافل و نیست خدای غافل عما تعملون از انچه شما میکنید افتطمعون ان یؤمنوا لکم
در بسته اید ای مومنان ان یومنوا اگر تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم مر شمارا و در انچه میگوئید از نعت
پیغمبر و صحت دین اسلام وقد کان و حال انکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه یسمعون
می شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند سخن را من بعد ما عقلوه پس از انکه دریافته
بودند و دریافتند چون بمیان قوم در آمدند گفتند سخن حق و امر و نهی او شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر اینها
فرمودم توانید بکنید و اگر قادر نباشید برها دار آن بکنید و باک مدارید وهم یعلمون و ایشان میدانند که افترا
میکنند و در ینابیع آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد از من در مدینه نیایند
از در آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود و بعضی از منافقان جهود آن روز در مدینه می آمدند که ما مسلمانیم
همچون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی واذا لقوا الذین آمنوا و چون ملاقات
کنند جهودان آنرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلعم قالوا آمنا گویند ما نیز گرویده ایم واذا خلا و چون خلوت
بعضهم بعضی از کافران ایشان چون کعب الی بعض بسوی بعضی قالوا گویند آن کافران بایشان که اتحدثونهم آیا سخن
میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم بما فتح الله بدانچه کشاده است خدای ابواب دانش آنرا اصحاب را
علیکم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول انحضرت صلوات الله وسلامه علیه
از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسا ایشان ازان خبر یافته مر ایشان را سرزنش نمودند
که شما ایشان را از صفت محمد صلعم خبر میدهید لیحاجوکم به تا مخاصمه کنند و حجت گیرند به بآنچه دانسته باشند عند ربکم نزد
پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را دانستید متابعت نکردید افلا تعقلون آیا در نمی یابید این
مقدار که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان ان الله یعلم بتحقیق که خدای
میداند ما یسرون آنچه نهان میدارند از عداوت رسول و اصحاب و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند
از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس مقر کرده اند که حق سبحانه دانای آشکار و نهانست باید که ظاهر خود را از
لوث ناپاکی و بی باکی بپردازد نظم بجز ستر و علن پاکی ببایست • که دانای نهان و آشکار است •
ومنهم و از جهودان امیون جماعتی اند نانویسنده و ناخوانده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریة را
نمی شناسند که در وی چیست الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد
یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت

خود را بزیور بیداری آراسته سازد و باطن هم

خوانند گردد و ان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر انکه گمان می برند فویل پس عذابیست انبوه للذین
مر آنهارا است که ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود و بعضی جهود
مباشر کتابت نشوند بدیگری بنویسانند ثم یقولون پس میگویند هذا این نوشته من عند الله از نزدیک
خدایست و چرا چنین میکنند لیشتروا به تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده
ثمنا قلیلا بهاء اندک یعنی علمای یهود بجهت اخذ رشوت صفت مصطفی را صلوات الله وسلامه علیه
که در توریه برین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند
که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی کج چشم باشد و این صفت دجال است
و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم پس وای بر ایشان مما کتبت از انچه نوشت
تغییر کرده ایدیهم دستهای ایشان وویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون ازان چیزی که کسب
میکنند از رشوت و اکل حرام وقالوا و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار مس نکند ما را آتش دوزخ در بازار
الا ایاما معدودة مگر بمقداری روزی چند شمرده شده که ان هفت روز است هر روزی در مقابل هزار سال
ازان هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیده اند قل بگوی ای محمد
مر ایشان را اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهدا پیمانی که شما را زیاده ازانچه میگوئید
عذاب نخواهد کرد اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعده خود را ام تقولون
یا تکیه افترا میکنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة
هر که بدی کسب کند یعنی شرک آرد واحاطت به و فرا گیرد گرداگرد او را خطیئته گناهان او یعنی بر سر آن
شود یا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان آتش اند هم فیها خالدون
ایشان در آتش جاوید مانندگان اند والذین آمنوا و انانکه گرویدند بخدای و انچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات
وعمل کردند نیکو و اکبر داد اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند هم ایشان نه غیر ایشان
فیها خالدون ایشان در بهشت جاوید مانندگان اند واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة
میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدای را که سزاوار
پرستش اوست وبالوالدین و نیکوئی کنید به پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی وذی القربی و دیگر خویشان
والیتامی و یتیمان والمساکین و بیچارگان وقولوا و بگوئید للناس مر عامه مردمان را حسنا سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد

با مردم جهان سخن نیکو گویید واقیموا الصلوة و نماز را بپای دارید با شرایط آن وآتوا الزکوة و بدهید
زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام ثم تولیتم پس روی بگردانید و بعد از این پیمان و برگشتید از عهد میثاق
الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند وانتم معرضون
و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریه که در متابعت حضرت محمد صلعم وارد شده و واذ اخذنا و آنرا نیز
یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لا تسفکون نریزید دماءکم
خونها اقربا و همکیشان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید کسان خود را من دیارکم از خانها و مانهای
خویش و عهد دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید
وانتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید
که پیمان را شکسته تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون میکنید گروهی را منکم از قوم
خود من دیارهم از شهرها و منزلهای ایشان تظاهرون علیهم پشت شوید بر آن قوم مغلوب شده
بالاثم به بزهکاری والعدوان و افزون طلبی اهل مدینه دو قبیله بود از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که
باهم متفق گردیدندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شده
و بنی نضیر با خزرج اتفاق نموده هر فرقه از یهود با معاونه حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از
غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا همه قوم مغلوب جلا کردندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق
فدا دادندی چنانچه میفرماید وان یاتوکم اسری و اگر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشان را فدیه میدهید
یعنی با یکدیگر جدال میکنید وهو محرم علیکم و قبول دارید یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید
و حال آنکه حرام کرده شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا
میگروید شما ببعض الکتاب بپاره از احکام توریه که فدیه اسیرانست وتکفرون ببعض و کافر میشوید به بعضی
دیگر که قتل و اخراجست فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک این عهد شکنی را منکم
از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است
واجلای النضیر ویوم القیمة و روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند الی اشد العذاب بسوی
سخترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از علامات شدت دوام اوست وما الله بغافل و خدای غافل نیست
عما تعملون از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب ایشان یهودند یا خطاب عامست اولئک الذین

این گروه آنانند که از بهره وری اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بالآخرة
بنعمت جاویدی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه
و نه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات
از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریه وقفینا
و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی پیغمبران فرستادگان خود چون یوشع و داود و سلیمان
و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن
و معجزات [illegible] چون اخبار از غیب و احیاء موتی وایدناه و نیرومند گردانیدیم او را بروح القدس بجان اورا و قوت دادیم
پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه بودی یا باسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گردیدی یا بانجیل که تازگی
دل و زندگی جان از آن یافتندی نظم دل تازگی از حسن کلامت دارد • جان تازگی از سماع نامت دارد
افکلما جاءکم آیا هرگاه که آمد بشما رسول فرستاده بما لا تهوی انفسکم بآنچه دوست ندارد نفسهای شما
اگر او سخن او بر وفق مدعای شما نباشد استکبرتم تعظیم کردید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را
از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وفریقا تقتلون و گروهی را کشتید چون زکریا
و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم باز داشته
شده از قبول چنین سخن پس امید مدارید حضرت محمد صلعم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه
رد ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بل لعنهم الله بلکه خدای ایشان را رانده است و دور کرده از لطف
ایشان باز گرفته بکفرهم بسبب نگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون
ابن سلام و اصحاب او ولما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزد خدا
که آن قرآنست مصدق گواه و موافق لما معهم مر آن کتابرا که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول
دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند وکانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از رسول این کتاب که در وقت
غزوهای که یستفتحون طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب بحکمی که این کتاب فرود آید هرگاه که کفار
عرب قصد یهود کردندی کار بر ایشان تنگ شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بحق محمد
رسول آخر الزمان علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان
ما عرفوا آنکس که شناخته بودند کفروا به کافر شدند بوی حسد ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود

جون از اسمعیل بوده کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین بر منکر و بدکان که کار بدانش
کفر وند و عنا و دور دیده و وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بئس ما اشتروا به بد چیزیست که ایشان
فروختند به آن انفسهم بهره نفسهای خود را آن چیز که آمدست ان یکفروا آنکه کافر میشوند بما انزل الله
بآنچه فرو فرستاد خدای بغیا حسد بردند ان ینزل الله من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده
از بندگان خود که سزاوار آن باشند فباؤا پس بازگشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای بسببی
کشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وللکافرین و مر کافرا
راست عذاب مهین عذابی خوار کننده واذا قیل لهم و چون گفته شود مر یهود را آمنوا ایمان آرید بما انزل الله
بآنچه خدای فرستاده است از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما میگرویم بما انزل علینا بآنچه بما فرو فرستاده
یعنی توریة ویکفرون و کافر میشوند بما وراءه بدانچه جز کتاب ایشانست و سوای آنست وهو الحق و آن یعنی
انجیل و قرآن درست و راستست مصدقا در حالتی که آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتاب
راکه با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریة نیز لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بان
قل بگوی ای محمد در جواب آنچه میگویند بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون میکشتید انبیاء الله پیغمبران خدا را
من قبل پیش ازین ان کنتم اگر بوده اید مؤمنین گروندگان بتوریة ولقد جاءکم موسی بالبینات بدرستی که آمد بشما موسی بمعجزات
بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید گوساله
بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم ظالمون و شما بیداد کنندگان بر نفسهای خود واذ اخذنا
و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما ورفعنا و برداشتیم فوقکم الطور بر زبر شما کوه را که منسوب
بود بطور بن اسمعیل خذوا گفتیم که فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما دادیم یعنی توریة بقوة بعزم درست و جدی
تمام واسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند باشکال سمعنا بشنیدیم و پذیرفتیم و پنهان با خود
گفتند وعصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل واشربوا و بخورانیدند یعنی در آوردند
فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگوی مر ایشان را بئسما
بد چیزیست آنچه میفرماید شما را به آن چیز ایمانکم ایمان شما و آن کفرست بقرآن و بمحمد صلعم ان کنتم مؤمنین
اگر هستید گرویدگان بخدای اگر کسی مؤمن باشد ایمان او باو امر بکفر نفرماید و جهودان با آن همه رسوایی
میگفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود که قل بگوی ای محمد در جواب دعوی ایشان که ان کانت

به آنچیز که فرو فرستاده خدای که آن قرآن است بغیا از جهت حسد بغیر بسکون آن ینزل الله

از کوه های فلسطین و آن مشهور است از بلاد شام

اگر هست بزعم شما لکم الدار الآخرة سرای آخرت و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة
پاکیزه و خاص من دون الناس بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست جهت آنکه مرگ بدان سرا رسیدن است و آرزوی مرگ
علامت اشتیاق لقاست و هر که آرزومندتر بود بمرگ مشتاقتر باشد بلقاء ولن یتمنوه و آرزو
نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت ایدیهم بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان
از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی علیه و علیهم الصلوة والسلم والله علیم و خدای داناست بالظالمین
بستمکاران و دروغ گویان ولتجدنهم هر آینه که یابی تو جهودان را احرص الناس پس حریصترین مردمان
علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب
واضح آنست که اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که هیچکس بزندگانی دنیا دوستتر از ایشان نیست یود احدهم
دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از کبران لو یعمر که کاشکی عمر داده شود الف سنة هزار سال
و از ینست که تحیه مجوس چون بهم رسند آنست که هزار سال بزی و زی و بعضی از علما گفته اند این لفظ
نکره است وما هو بمزحزحه و نیست گرداننده او یا شدن من العذاب از عذاب ان یعمر
آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون
بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلعم جبریل است و او وحی
علیه فرو می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر انبیا او نازل
شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابو القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل بگوی ای محمد
من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبریل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است
و او امین فرآیند وحی باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرو می آرد
قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزله چون توریة
و زبور وهدی و قرآن راه نماینده است بحق وبشری للمؤمنین و مژده دهنده مؤمنان را
بنجات و درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدا را وملائکته و فرشتگان او را
ورسله و فرستادگان او را وجبریل ومیکال این دو فرشته مقرب فان الله پس بتحقیق خدای

مرگست [illegible] ز بهر راست
آگاه کیست از درک شادی او بجنو

عدو للکافرین دشمنست مر کافرانرا که دشمن ملائکه و رسل اند و لقد انزلنا الیک و بدرستی که ما فرستادیم
بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای درست عبارت یعنی قرآن و ما یکفر بها
و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون روندگان از فرمان خدای او کلما و هر گاه که
یهود عاهدوا عهدا عهد کردند عهد کردنی نبذه شکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم
بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آورند بتوریه و لما جاءهم و آن هنگام که آمد بایشان رسول
من عند الله فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد صلعم مصدق باور دارنده لما معهم مر توریت را
که با ایشانست نبذ فریق بیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده اند
بتوریه یعنی علماء ایشان جهود اخبار کتاب الله توریه را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود
کانهم گوییا که آن علما لا یعلمون نمیدانند قرآن کلام ایزدست و محمد رسول اوست و اتبعوا ما تتلوا
الشیاطین و پیروی کردند این یهود آن چیز را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان در زمان
پادشاهی سلیمان علیه السلم و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدهها و سحرها و نیرنگها با
نیرنگهای کهانت برآمیخته نوشته بودند و میان ارذال و جهال شایع شده سلیمان علیه السلم
بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را بیاوردند و در صندوقی نهادند و مقفل ساخته و در زیر
تخت خود دفن کرد و بعد ازان که سلیمان علیه السلم وفات کرد دیوان آنرا از زیر تخت او
بیرون آوردند چنان فرا نمودند که سلیمان بدین سحرها و شعبدهها پادشاهی میکرده و بعد ازان
یهود سلیمانرا بسحر نسبت میدادند حق تعالی از برای دفع و رد فرمود که و ما کفر سلیمان و سحر
کافر نشد سلیمان یعنی جادویی نکرد و لکن الشیاطین کفروا و لیکن دیوان از زمان او کافر شدند
یعلمون الناس السحر در می آموختند مردمانرا جادویی و ما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آن چیزرا
که فرو فرستاده شد از سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت و ماروت
و نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گناه کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که اگر ایشان
بسته نفس و هوا اند اگر شما را نیز آن حالت که ایشانراست بودی صدور گناهای بزرگ از
ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق تعالی نفس بشری بر ایشان داد
و برای حکومت خلق بر زمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بقتل ناحق

و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالی
در چاه بابل بموی سر آویخته اند و معذب گشته و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که دران زمان سحره دعوی
نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت قبل از معصیت این علم بایشان فرستاد و گویند بوحی
الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا جمعی بر کار آن تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن
مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند و ما یعلمان و نمی آموزند این دو فرشته احدی تا وقت که
در چاه من احد هیچ کس را جادویی حتی یقولا تا گویند مر او را از آموزیدن آن کس را که انما نحن فتنة بجز این نیست که
ما آزمایش عظیم از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون منهما
پس می آموزند ازان دو ملک ما یفرقون به آن چیزرا که جدایی افکنند بدان بین المرء و زوجه میان مرد و زن او
و ماهم و نیستند جادوان بضارین اضرار رساننده به من احد هیچ کس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر
خدای و یتعلمون ما یضرهم و می آموزند آنچه ایشانرا زیان میرساند و لا ینفعهم و سود نکند و لقد علموا و هر آینه
نیک دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر اختیار کند یعنی بیاموزد و بکار بندد ما له فی الاخرة نیست او را
دران سرای من خلاق بهره از نیکویی و لبئس ما شروا به و بد چیزیست که فروختند به انفسهم بدان چیز نفسهای
خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا اگر هستند ایشان که یعلمون بدانند زیان این سودا را و لو انهم آمنوا
و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلعم و اتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و
پوشیده نیست که لمثوبة من عند الله هر آینه پاداش از نزدیک خدای خیر بهترست از ثبوت
که بر کتمان نعت سید صلوات الله و سلامه علیه می ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه محمد علیه
الصلوة و السلام که یهود گفتار شما دست آویز ساخته با آن حضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان
دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو
حق سبحانه فرمود که این مگویید و قولوا انظرنا یعنی و بگویید انظرنا معنی بنگر بسوی ما و اسمعوا و بشنوید حکم
خدا را بسمع و للکافرین و مر کافرانراست یعنی انهارا که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم
عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارد الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و لا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود

عليكم بر شما من خير هيچ نيكويي من ربكم از پروردگار شما مراد وحي است و قران كه جامع همه خير است
يهود نميخواستند كه نبوت با آل اسمعيل انتقال كند و مشركان را دعيه آن بود كه شخصي بوليد مغيره
يا نعيم ثقفي رسد والله يختص برحمته و خداي اختصاص ميدهد بنبوت و وحي خود من يشاء هر كرا
خواهد والله ذو الفضل العظيم و خداي خداوند فضل بزرگست بر هر كه او را نبوت داده و در
فضل عظمت انحصاريست باكه نظم فضل و فضيلت افزون از عدد · لطفها و لطفها بيرون از شمار
ما ننسخ من آية هرچه منسوخ ميكردانيم از آيه قران برونق صلاح خلق و مقتضاي زمان او ننسها يا
فراموش ميكردانيم از دلها نأت بخير منها مياريم بهتري از آن آيه منسوخه چنانچه مصابره يك
غازي با ده تن منسوخ و با دو تن مقرر ساخت او مثلها يا بياريم مانند آن كه نسخ كرده ايم در منفعت
و مثوبت با وجود رعايت مصلحت كرده چون تحويل قبله از بيت المقدس بكعبه ايا نميداني خطاب
با منكر نسخ است جهودان در نسخ مجادله ميكردند و ميگفتند آن پشيمانيست بر خداي روا نيست و از
حكمت الهي و مصلحت پادشاهي در نسخ احكام غافل و ذاهل بوده حق تعالي پيغمبر را بيد كه اي منكر
مجادل الم تعلم ايا معلوم نداري يعني ميداني ان الله انرا كه خداي تعالي على كل شيء قدير بر همه
چيزها از محو و اثبات و نسخ و انشا توانا چيست بر كمال الم تعلم ايا وا نانستي ان الله بانكه
بتحقيق خداست كه مر او راست ملك السموات والارض پادشاهي آسمان و زمين پس هرچه
خواهد كند و ما لكم من دون الله و نيست مر شما را جز خداي من ولي هيچ دوستي كه از و بشما نفع رسد
ولا نصير و نه ياري كه از شما دفع ضرر كند ام تريدون آيا ميخواهيد ان تسالوا انكه سوال كنيد رسولكم
پيغمبر خود را كما سئل موسى چنانكه سوال كرده شد موسى من قبل پيش ازين يهودان ميكفتند محمد بايد
كتابي يكبار بياورد چنانكه موسى عليه السلام آورده بود حق تعالي فرمود كه شما از محمد همان ميطلبيد سوال اهل
متعصبانه كه پدران شما از موسى عليه ميطلبيدند و من يتبدل الكفر بالايمان و هر كه بدل كند كفر را با ايمان
يعني هر كه كفر را برايمان بكزيند فقد ضل پس هر اينه كه كمراه گشته است سواء السبيل از ميان راه
راست ود كثير دوست ميدارند بسياري من اهل الكتاب از اهل توريه چون فنحاص بن
عازورا كه دانشمند ايشان بود و امثال او لو يردونكم انكه كردانند شما را مر او حذيفه يمان و عمار ياسر
است و ياران او مرانرا از يهوديت دعوت ميكردند حق سبحانه فرمود كه يهود ميخواستند كه شما را

حزب ٤

الم تعلم ٤

من بعد ايمانكم از پس ايمان شما كفارا كافران كردد كان حسدا از روي حسد من عند انفسهم از نزديك نفسهاي
ايشان يعني اين حسد بمقتضاي طبع ايشانست نه بفرمودة كسي من بعد ما تبين از پس آنكه روشن گشت
لهم الحق مر ايشان را انچه راست و درست يعني رسالت محمد صلعم و حقيت قران و صحت دين اسلام
فاعفوا پس در گذرانيد اي مسلمانان و بگذاريد از قتال ايشان و اصفحوا و روي بگردانيد از ايشان
حتى يأتي الله تا بيارد خداي بامره فرمان خود را كه حكم است بقتال يا امر بجزيه ان الله بدرستي
كه خداي على كل شيء بر همه چيزي از تعذيب و انتقام قدير تواناست واقيموا الصلوة و بپاي
داريد نماز را و اتوا الزكوة و بدهيد زكوة مال را و ما تقدموا و انچه از پيش بفرستيد لانفسكم
از براي خود من خير از مال خيري بر سبيل تصدقات و نفقات و انواع خيرات تجدوه بيابيد
آنرا نوشته عند الله نزديك خداي يا ثواب آن بيابيد از نزديك وي ان الله بدرستي
خداي تعالي بما تعملون بدانچه شما ميكنيد از خير و طاعت بصير بيناست و قالوا و گفتند جهودان لن
يدخل الجنة هرگز در نيايد در بهشت الا من كان مگر انكه باشد هودا يهودي او نصارى جهود و نصارى
بهشت نروند الا پارسايان نصارى يا نصراني يعني يهود گفتند بهشت نروند الا ترسايان تلك
اين دعوي از هر طايفه امانيهم آرزوهاي ايشانست قل هاتوا بگو بياريد برهانكم حجت خود را بر دعوي
ان كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان در قول خود بلى نه چنين است كه ايشان ميگويند بلكه
من اسلم هر كه تسليم كرد وجهه همه خود را لله براي طاعت خداي وهو محسن و او نيكوكارست در كردار
و گفتار فله اجره پس مر آنكس راست مزد او عند ربه از نزد آفريدگار او ولا خوف عليهم و هيچ ترس
نباشد بر ايشان از عقوبت مزد ايشان ولا هم يحزنون و نه اندوهناك باشند از تصور زوال
آن مزد جمعي از نصاري نجران بمدينه آمدند و با روساي يهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال ديگري
غايت سعي بتقديم رسانيدند حق سبحانه اين آيه فرستاد و قالت اليهود و گفتند جهودان
ليست النصارى نيستند گروه ترسايان على شيء بر چيزي از دين حق و قالت النصارى و گفتند
نصارى ليست اليهود نيستند جهودان على شيء بر چيزي كه معتد به باشد و هم و حال آنكه ايشان
يتلون الكتاب ميخوانند كتاب خدا را يهود از توريه ميدانند كه نصارى بجهت انكار عيسى و انجيل
كافر و بيحاصلند كذلك همچنين كه اينها ميگويند قال الذين گفتند آنانكه لا يعلمون هيچ نميدانند و اهل كتاب

يا نصرانيه يعني يهود گفتند بهشت نروند الا جهودان و نصارى ح

اثبات ان از توريه مرحق شد را باطل نه در ترسايي در انجيل ميخوانند و يهود ح

نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار همه باره
ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان
یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا درآن چیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که دران جز اختلاف
میکنند از حق و باطل ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای
خدای را ان یذکر آنکه یاد کرده شود فیها اسمه درانجا نام خدای یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی فی خرابها وسعی نمودند در ویرانی آن مساجد و این بخت النصر
یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و اجار را بقتل رسانیده یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد جهت
تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد یعنی محل سجده اولئک آن گروه که منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند
ما کان لهم نیست مر ایشانرا و نسزد ان یدخلوها آنکه درآیند دران مساجد الا خائفین مگر ترسکاران
واین صورت در زمان دولت اسلامست که ترسایانرا قوت رفتن در مسجد اقصا نیست از
ترس مسلمانان لهم مر ترسایانراست فی الدنیا درین جهان خزی رسوایی و خواری جزیه دادن
ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست دران سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ و لله و مر خدایراست
المشرق جای بر آمدن آفتاب و المغرب جای فرو رفتن آن که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام
شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف افتاد و هر کسی تحری نموده برای خود محرابی ساختند
چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند نماز اعاده
قضای آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه علیه اجازت خواستند و این آیت
نازل شد که بعد از آن که تحری کرده ادا اعاده نماز حاجت نیست همه جهات از آن اوست
فاینما پس هر کجا تولوا روی آورید فثم وجه الله پس آنجا وجه خدایست یعنی جهت طاعت او
و محققانرا در تحقیق این آیه نکته ایست که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت
منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارت بدین معنی فرموده نظم
از فاینما تولوا خوان . ثم وجه الله ش متمم دان . یعنی آن سوی که روی بگذاری
تا حق بلکه بیش بگذاری . وجه حق آن بود حقیقت او . باشد انجا بسوی او کن رو .
هیچ جا ار نگرد استثنا . پس وجه حق همان همه جا . عارف حق شناس را باید . که بهر سو که دیده بگشاید

بیند آنجا جمال حق پیدا . نکند از جمال حق قطعا . ان الله واسع بدرستیکه خدای واسع رزق است یا مغفرت
و بسیار عطاست علیم دانا بمصالح احوال مسلمانان وقالوا و گفتند بدبختان از یهود و نصاری اتخذ الله
فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی اوراست بل نه چنانست که
ایشان میگویند له مر اوراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است
و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی میباشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود
چه ولدیت باشد الا از جنس والد و این المملوک عن المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشد
له قانتون مر او را فرمان بردارند بدیع السموات والارض از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست
واذا قضی و چون خواهد یا تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مران چیز را
کن باش فیکون پس باشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند
چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما او تاتینا آیة یا بر یکی از ما پیغام نمی آید
کذلک همچنانکه این مشرکان میگویند قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود
و نصاری مثل قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تشابهت قلوبهم
بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و فساد و سوالات از روی عناد و کدورت
قد بینا الایات هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب
یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق براستی و در آن
و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مومنان و نذیرا و بیم کننده کافران
ولا تسأل و پرسیده نخواهی شد در روز قیامت عن اصحاب الجحیم از انها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده
بسیار بلند باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلعم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود
دری از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که ایشان از بیم عذاب الیم بمنهج
مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیه فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا بخواهیم پرسید که
چرا ایمان نیاوردند بر تو اداء رسالتست و بر ما حساب اهل ضلالت ولن ترضی و هرگز خشنود نشود
عنک از تو الیهود والنصاری نه جهود و نه ترسا حتی تتبع تا آنگاه که پیروی کنی ملتهم کیش ایشانرا قل
بگوی ای محمد وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ان هدی الله بدرستی که راه نمودن خدای

هو الهدی آنست راه نمودن بحق شما را بر یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید
ولئن اتبعت و اگر متابعت نمایی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب دین بعد الذی پس
از آن خبری که براستی جاءک آمده است بتو من العلم از دانش که وحی است در حقیت اسلام
و بطلان ملت ایشان ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدای من ولی دوستی که یاری دهنده
ولا نصیر و نه کسی که یاری دهنده صورت با حضرتست و معنی راجع بامت الذین آتیناهم الکتاب
عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریه بقولی که آیت در شان ابن سلام و اصحاب او باشد
یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از علماء نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه
از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیه در شان مسلمانان بوده و آمده [illegible] یتلونه
میخوانند کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است
اولئک آن گروه یؤمنون به ایمان آورده اند بکتاب نه آنها که تحریف کرده اند ومن یکفر به هر که
کافر گردد بکتاب و احکام از انکه دیدها فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران
یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی انعمت علیکم آن نعمتها که
انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستی که بدرستی من شما را تفضیل کردم علی العالمین
بر عالمیان زمان ایشان مکرر این آیت بجهت تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا و بترسید
یوما از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا
چیزی را از عذاب ولا یقبل منها و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او را یعنی بدلی که بعوض
آن معذب گردد ولا تنفعها و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود
شفیع ولا هم ینصرون و نباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشان را [illegible]
سود ندهند یاری هر یار که هست • واذ ابتلی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد ابرهیم
ابرهیم را پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا بالجمله از فطرت
اسلام فاتمهن و آن ده قسمت یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که موی دارد و مضمضه
و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و حلق عانه
و ختنه و استنجا باب فاتمهن پس ابرهیم با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قال گفت خدای

جون متابعت فرمان کردی انی جاعلک بدرستی که من گردانندهٔ توام للناس برای مردمان اماما
پیشوایی در دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند و انکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابرهیم
و امت مرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابرهیم برای انجاز این وعده است و چون خدای ابرهیم را
بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت یا حق تعالی ومن ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من
نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای در جواب او لا ینال نرسد عهدی عهد من یعنی رحمت
و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظالمین ستمکاران را یعنی کافران از ذریت تو
واذ جعلنا و یاد کن انکه گردانیدیم البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب
للناس مردمان را و میان ایشان حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و انجا ثواب بی حساب یابند و امنا
و گردانیدیم انرا موضع ایمنی که در وی کسی ایمن باشند واتخذوا و فرا گیرید ای مومنان بعد از انکه شرف
حرم دانستید من مقام ابرهیم از مقامی که منسوبست بابرهیم مصلی نمازگاه و آن موضعیست که
در وی حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وست وعهدنا و عهد کردیم و فرمان
فرستادیم الی ابرهیم واسمعیل بسوی ابرهیم و اسمعیل ان طهرا انکه پاک سازید بیتی خانه مرا از اوثان
و انجاس و خبایث و معاصی و طواف جنب و حایض للطائفین برای طواف کنندگان والعاکفین
و برای مقیمان و معتکفان والرکع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی نمازگزارندگان
اهل اشارت برانند که پاک دار بدخانه دل را که حرم دوستست از ادناس تعلقات کونین و کعبه
تطهیر بیت از ادناس اوثان ارست و تطهیر دل از ملاحظه اغیار نظم اگر حریم دل از غیر دوست خالی کنی
صفات وحدت صرف ظهور کند ادراک • واذ قال ابرهیم و یاد کن انرا که گفت ابرهیم یعنی دعا کرد که
رب اجعل ای پروردگار من گردان هذا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بلدا امنا شهری ایمن
از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور ستمکاران در امان خود دار وارزق اهله و روزی ده اهل این
بلد را من الثمرات از میوه های حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید و حکم فرمود تا جبرئیل یکی
از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه
طواف داد و در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و این دیه را بجهت طواف خانه طایف
گویند و میوه ما اهل مکه از انجاست پس ابرهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن و روزی ده

هر که ایمان دارد منهم از آنکه ساکن این شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر و بروز بازپسین
قال گفت خدای ومن کفر و هر که کافر شود فامتعه پس او را برخورداری دهم قلیلا برخورداری اندک
یعنی همین در دنیا ثم اضطره پس او را بیچاره کنم یعنی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ وبئس المصیر
و بد مرجعیست دوزخ واذ یرفع و یاد کن آنرا که برداشت ابرهیم القواعد ابرهیم اصلها و اساسها
من البیت از خانهٔ کعبه واسمعیل و عطف است بر ابرهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک بود و هر یک
در طرفی از خانه کار میکردند تا بنوبت دیوار بر می‌آوردند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع
میکرد و بدست ابرهیم میداد و او بکار می‌برد القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع
برداشته گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما کار خیر را انک انت السمیع بدرستی
که توئی شنوا مر دعای ما را العلیم و توئی دانا بنیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا و گردان ما مر دو را
مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد باخلاص لک مر ترا ومن ذریتنا و از فرزندان ما
امة گروهی مسلمة گردن نهاده و منقاد شده ترا وارنا و بنمای بما مناسکنا مواضعی که
در آن اعمال حج بجای باید آورد و چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان
وتب علینا و از ما در گذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده انک انت التواب بتحقیق
توئی پذیرندهٔ توبه مقصران الرحیم بخشنده بر کنندکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز
در میان ذریهٔ ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان بزبان ایشان
تا قدر او را عزتی و شرفی باشد بدان رسول یتلو علیهم بخواند برایشان آیاتک کتاب ترا
یا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا برایشان ویعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را قرآن والحکمة
و معانی آن یا بیان آنچه درست از امر و نهی و حلال و حرام ویزکیهم و پاک گرداند ایشان را از سبب
شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که تو توانائی و غالب و قادر بر اجابت دعاها
الحکیم توئی دانای محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را
صلوات الله و سلامه علیه از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و گفته انا دعوة ابی ابرهیم اشارت
بدین نیت ومن یرغب کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی هیچ باز نگردد عن ملة
ابرهیم از کیش ابرهیم الا من سفه نفسه مگر کسی که خوار گرداند نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و نادان باشد

ور نفس خود ولقد اصطفیناه و هر آینه برگزیدیم ابرهیم را فی الدنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف
نبوت یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وانه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای
لمن الصالحین از جملهٔ فیروزی یافتگانست بصلاح و فلاح اذ قال له و یاد کن آن وقت که گفت مر ابرهیم را
ربه پروردگار او اسلم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت
ابرهیم که تسلیم کردم خود را لرب العالمین به پرورندهٔ عالمیان تا هر چه خواهد کند • ان شا احیانی وان اتلفنی
بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدوست • گر دوست بمن هر چه رسد بس نکوست • ووصی بها
و وصیت کرد بملت خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی
خدای برگزید لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلامست فلا تموتن پس نمیرید الا
وانتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را
بر اسلام باید پس نهی از نهی اسلامست نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن
هنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد دارید اذ قال
آن وقت را که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی
از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای ترا ابرهیم واسمعیل واسحق
ابرهیم را که جد بود و پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند
زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجای آرند و این نظر بر اتحاد اصل است
الها واحدا عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست ونحن له وحال آنکه ما مر این خدایرا
مسلمون منقادیم بطاعت تلک این جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة
گروهی بودند قد خلت که در گذشتند لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند ولکم
ما کسبتم و مر شما راست آنچه کردید ایشان و شما را بر عملها پاداشت خواهند داد و
ولا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند
اعتقاد یهودان بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند
درین آیه فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا باعمال
شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا باشید از جمع یهود

خود یعنی بکلمهٔ اسلمت ابرهیم مر پسران
خود را وصیت کرد و یعقوب نیز او هم خود را
بر [illegible]

واحدا ای پدران [illegible]

او نصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگو بل نه جهودی و نه
ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة کیش ابرهیم را حنیفا در حالتی که آن ملت مایل است
از همه کیشها براه راست یا ابرهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وما کان و نبوده ابرهیم
من المشرکین از شرک آورندگان قولوا بگوئید ای مسلمانان علت ابرهیم یعنی اعراض کنید
از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بیهودی و ترسایی دعوت میکنند آمنا بالله
بسوی ابرهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و بفرزندان او اسمعیل واسحق و یعقوب
و نبیره او یعقوب والاسباط و فرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابرهیم و یعقوب هیچ
کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند کانه که آن نیز بدیشان منزلست
چنانچه قران نیز منزلست بر ما وما اوتی موسی و عیسی و ایمان داریم بآنچه داده شد موسی
و عیسی را از توریه و انجیل و سایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون و آنچه عطا داده شده اند
پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند خود لانفرق هیچ جدایی نمی افکنیم
بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بجمله ایمان داریم ونحن له وما مر خدایرا مسلمون
گردن نهادگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه
شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافتند
وان تولوا و اگر برگردند و اعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق
در مقام خلاف و عداوت اند ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله
پس زود باشد که خدای کفایت کند ورا تو بازدارد شر یهود و نصاری را وهو السمیع
و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را باقرار و انکار العلیم و دانا باعتقاد هر دو
گروه و بعد از نزول این آیت جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان
نیز طرح مخالفت افکندند با مسلمانان مخالفت آغاز کردند که ما را صبغتی هست
و شما را نیست و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در
آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن پاک کند مولود را از غیر دین
مسیحی و آنرا قایم مقام ختان داشتندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود

صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما متابعت صبغة الله کنیم که آن دین خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر
مسلمانان باشد ومن احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهت دین و تعیین و تطهیر مومنان
از ادناس طوبی ونحن له و ما حق را عابدون پرستش کنندگانیم گفته اند صبغة الله
ولایت و درجه محبت است که از رنگ دوستی برآورد ذرات همه عالمش برآورده اند و محققان صبغه
رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود برنگ صبغة الله نگردد و خلاصه رسایل درویشان و
نقاوه عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است و تحقیق آن از این رباعی که صاحب
لوایح حضرت ظلال حقایق بقلم کرم بر الواح اذهان مستفیدان ثبت فرموده بی می توان برد
بس بی رنگست یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگها گاه ای دل اصل همه رنگها از آن بی رنگیست
من احسن صبغة من الله ای دل یهود و نصاری از تعریضات قران دیگر باره در ورطه تعصب افتاده
گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد اولی
سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا ایا مخاصمت
میکنید با ما فی الله در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب بحق وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ما
و ربکم و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازمست پس عبودیت او همه را واجب باشد ولنا اعمالنا
و ما راست جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون
و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون آیا میگوئید یهود و نصاری حفص بخطاب خواند یعنی
میگوئید یهودان و ترسایان ان ابرهیم واسمعیل واسحق و یعقوب والاسباط که همه پیغمبران و پیغمبر
زادگان کانوا هودا بودند بر دین یهودی این قول یهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیت
و این سخن ترسایانست قل تو بگوی ءانتم اعلم آیا شما داناترید بدیان ام الله یا خدای که ایشان را
بدان دین مبعوث کرده اند ومن اظلم و کیست ستمکارتر بر خود ممن از آن کس که پوشید شهادة عنده
گواهی که نزد یک او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و نعمت بعض
اهل کتابست کتمان شهادتست در باب نبوت حضرت رسالت صلعم وما الله بغافل و نیست
خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلوات الله وسلامه علیه
تلک امة آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشانرا است آنچه کسب کردند

خود کسب کرده اند و لکم ما کسبتم و شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید و لا تسئلون و مسئول
نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که ایشان کرده اند تکرار آیت برای تاکید است و تقریر با تنبیه
و تحذیر است **الجزو الثانی من اجزاء الثلثین** حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه می بودی
بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد جهود از این مبتهج شده میگفتند
اگر محمد دین ندارد داری بقبله ما نماز میگزارد یا میگفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله ما می بردند
ما نمی بردند جهت قبله را یافتند خاطر خطیر آنحضرت صلعم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی
از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی از آن
خبر میدهد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان
یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا
علیها آن قبله که بودند بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست همه جهات
هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یهدی
راه می نماید من یشاء آن را که خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلامست و قبله ابراهیم
علیه السلام و کذلک و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة
وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای اظهار علی الناس بر منکران
نبوت روز قیامت و یکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد صلعم علیکم بر راستی شما شهیداً
گواهی معدل و مزکی و ما جعلنا و نساختیم قبلهٔ عبادت تو القبلة التی آن قبله را که کنت علیها تو بودی بر آن
یعنی کعبه الا لنعلم مگر از برای آنکه متمیز بسازیم و جدا کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پیروی کند در امر قبله
ممن ینقلب از آن کسی که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثلیت در باب کسی که باز گردد از رای
و عدول کند بغیر آن و ان کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة بزرگ و گران الا علی الذین
بر آنانکه هدی الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که مرخطه شبهه انگیختند
در امر قبله و یکی آن بود که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند
از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت
مرده باشند حق تعالی فرمود که و ما کان الله و نیست خدای تعالی با فضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع کرد

الجزو ۲

نماز شما را بهر طرف که گزارده اید تباه کند ایمان شما اگر به بیت المقدس داشته اید ان الله بدرستی که
خدای بالناس بمردمان لرءوف مهربانست بصلاح ایشان را فرو نگذارد رحیم بخشاینده است مر دوام ایشان را
ضایع نکرد اند قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت
آسمان برای انتظار وحی این آیه در امر تحویل است سید عالم صلعم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله
ما نماز میگزارد ملول شده و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است علیه و اقدم القبلتین
و در این باب با جبرئیل سخن گفت جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت
از روی ما آسمان می نگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد و این آیه آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم
فلنولینک پس متوجه سازیم ترا قبلة ترضیها آن قبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس
بگردان روی خود را او همه بدن خود شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بکعبه روز دوشنبه
منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خواجه در بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم
نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانید بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید و حیث ما کنتم و هر جا باشید در بحر و بر
و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را
شطره بسوی مسجد مذکور و ان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند ایشان را تورات لیعلمون هر آینه
میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راست است حکم آن من ربهم از پیش پروردگار ایشانست
چه در تورات خوانده اند که سید آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است و ما الله
بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله و لئن اتیت و بخدای اگر بیاری
تو محمد الذین اوتوا الکتاب بآنانی که داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزی که
یعنی که بیاری بر حقی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان
قبله ترا و ما انت بتابع و تو نیستی تابع قبلتهم مر قبله ایشان را و ما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان
تابع قبلة بعض پیرونده و متابعت کنند مقبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقیست و آن یهود غربی
و جمع میان هر دو متعذر است و لئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را
من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد ترا من العلم از دانش آنکه قبله ابراهیم جهت کعبه بدرستی که باشی اذا

آن هنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران خاصه خطاب با پیغمبر است اما معنی
آن راجع است با امتان الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشان را تورات یعرفونه می‌شناسند محمد را
واضح آنست که پیغمبر را کما یعرفون ابناءهم چنانکه می‌شناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی
شناختن روشن دارند در باب پیغمبر و ان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق
مر آنرا می‌پوشند حق را از عوام و سفله و هم یعلمون و ایشان میدانند که می‌پوشند الحق آنچه در
راستی من ربک از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب با آنحضرت است و مراد امت
یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است و لکل و هر گروهی را
از فرق مسلمین یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة جهتی و قبله‌ایست هو مولیها که
روی بدان دارد یا خدای او را بدان سوی گرداننده فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی
گیرید بر دیگران در نیکوییها که از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از مرتبهٔ هادی چیزی سر بر زده و در
هر سویدا سودایی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده و از توجه بکعبهٔ حقیقی باز
می‌مانند که محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی بهیچ سو نگردانند نظم
قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر ◦ قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر ◦ قبلهٔ معنی‌شناسان جان و دل
قبلهٔ صورت‌پرستان آب و گل ◦ قبلهٔ زهاد محراب قبول ◦ قبلهٔ و پیران کار فضول ◦
قبلهٔ تن‌پروران خواب و خورش ◦ قبلهٔ انسان بدانش پرورش ◦ قبلهٔ عاشق وصال لایزال ◦
قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال ◦ اینما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب
یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستی که
خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و غیر آن قدیر تواناست و من حیث خرجت و از هر مکان که بیرون
روی برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام و انه و بدرستی
تحویل قبله بکعبه للحق راست و پسندیده است و فرو آمده من ربک از نزد پروردگار تو و ما الله
بغافل و خدای بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید و من حیث خرجت و از هر مکان در هر زمان که
بیرون آیی فول وجهک پس بگردان روی خود را در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام
وحیث ما کنتم و هر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدان روی خود را

شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود و یا مشرکان را علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی
حجة خصومتی و جدلی یهود میگفتند محمد دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که مردد
شده که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا
مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود و مشرکان که یهود میگفتند
برای میل بآبای خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره
روی بقبلهٔ ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه و اخشونی و بترسید از من
بمخالفت امر من و لاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام
کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفیه علیکم بر شما و لعلکم تهتدون و شاید که شما
راه یابید بشرایع و احکام دین و کلمهٔ و دیگر نعمت شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچه در دنیا بار سال رسول
کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما که یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا
آیتهای ما که قرآنست و یزکیکم و پاک میکند و انو شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک
شوید و یعلمکم و می‌آموزد شما را الکتاب قرآن و الحکمة و حلال و حرام آن و یعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم
تکونوا آنچه نبودید شما که بخود تعلمون بدانید فاذکرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم تا شما را
یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله میگوید در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان
خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بدیشان تمام کردمی و آن ایست
که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیه مذکور شده چون درین ترجمه
بساط الاطناب مطویست بیک دو نکته از بیان سخنان محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده
که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجهٔ ذکر دوم ذکر کمال محبت که آنرا عشق
خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست در نهایت حال از سلطان العارفین
قدس سره پرسیدند که مراد ذکر زبانی از شما کمتر می‌شنویم فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد
واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب فرزند اعز ضیاء الدین
علی رباعی راست بیت جز یاد توام از دل ناشاد برفت ◦ در سینه هوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکرت چنانم که دگر ◦ در ذکر تو ذکر توام از یاد برفت ◦ و لا تکفرون و ناسپاسی مکنید

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که ایمان آورده‌اید استعینوا یاری جوئید بر قیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در نجات است
والصلوة و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت
و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آن کس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای
یعنی در جهاد اموات که ایشان مرده‌اند که صحابه بعد از حرب بدر دیگر شهدا میگفتند و بعضی بر سبیل تحسر
میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از لذت دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که
ایشان را مرده مخوانید بل احیاء بلکه زنده‌اند در حضرت ما و لکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت
آن حیات زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله
آزمایندگان میکنیم و آن آزمایش چه چیزست بشیء من الخوف بچیزی اندک از بیم دشمن در غزا والجوع
و گرسنگی بقحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود والانفس
و نقصان در تنها به بیماری و ضعف و شیب والثمرات و نقصان میوه‌ها بآفات سماوی یا ارضی
یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند و بشر الصابرین و بشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است
الذین اذا اصابتهم آنانکه چون برسد ایشان را مصیبة و شواری و زحمتی و کلمه اندر حادثه مکروه که
به بنده رسد مصیبت است آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خدائیم اقرار ست
بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وانا الیه راجعون و ما بسوی حق باز گردیم که انعم اعتراف است
به بعث و نشور اولئک آن گروه که در مصائب جزع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست
صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان ورحمة و نعمت و کلمه اند بهشت چه بهشت دار رحمت
خداست انجا که و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و اولئک و آنکسان هم ایشانند عین ایشان
المهتدون راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر
رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم بغیر امت محمد عطا نفرمودند و اگر نه بایستی
که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام گفتی یا اسفی انا لله گفتی و فاروق رضی الله عنه چون
این آیه خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو همتاانند و نعم العلاوة یعنی
اهتدا خوشست بر بار است ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که گوئیا
بودنشان من شعائر الله از نشانهای حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند باعمال حج

بحج از حالت احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود باعمالهای مختصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست بر وی
ان یطوف بهما در آنکه طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت
طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه
در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعایر است ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خوش
عمل نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای جزا دهنده
شکر گوینده کاملست علیم داناست باحوال بندگان ان الذین بدرستی که آنان از علماء یهود که بکفر
وحسد یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرستادیم ما من البینات از سخنان روشن در توریة مر حدود
حکم رجم والهدی و راه نمونی بنعت و صفت مصطفی صلعم من بعد ما بیناه از پس آنکه ما بیان کرده ایم
آن را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة یعنی آشکارا ساختیم و ایشان محو کرده اند
اولئک آن گروه که پوشندگان حق اند یلعنهم الله میرانند ایشان را خدای از رحمت خود و دور میکند ویلعنهم اللاعنون
و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملئکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و
لعن للعان سوال لعنت آنان از حق بدین وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذین تابوا
مگر آنها که باز گردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبی و اصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه
شده را و بینوا و بیان کردند از صفت حضرت رسالت صلعم آنچه پنهان میداشتند فاولئک
پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز گردم بایشان برحمت وانا التواب و منم قبول کننده
توبه بندگان الرحیم مهربان که بتعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی آنکه کافر شدند
از یهود یا انکار نبوت محمد صلوات الله وسلامه علیه وماتوا و هم کفار و بمردند و حال آنکه ایشان کافر ان
و کاتمان حق اولئک علیهم آن گروه آنکه اند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان
والملئکة و لعنت فرشتگان والناس اجمعین و لعنت همه مردمان مراد از ناس مومنانند که شفاعت
ایشان با انسانیت ثابتست خالدین فیها دائمان ملاعین جاوید اند در لعنت یا آتش دوزخ لا یخفف
سبک گرده نشود عنهم العذاب ازیشان عذاب ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
یا منظور نظر الهی گردند والهکم و خدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
الا هو مگر او که احد است در ذات و واحد است در صفات الرحمن بخشنده است در تربیت اشباح

الرحیم مهربانست بر تقویة ارواح ان فی خلق السموات والارض بدرستی که در آفریدن آسمانها که چون خیمه
بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته و در آفرینش زمین که بساط طبیعت مبسوط
و مهاد وی مضبوط و اختلاف اللیل والنهار و در از پی در آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب
یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض و الفلک التی تجری و دیگر کشتیهای گران بار که میرود
فی البحر در دریا بما ینفع الناس بآنچه نفع رساند مردمان از تجارت و مکاسب و ما انزل الله و در آنچه
فرو فرستاده خدای من السماء از آسمان من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت
و تازه گردانید زمین را بآن آب بعد موتها از پس مردگی و پژمردگی او و بث فیها و پراکنده کرد در زمین
من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها
از هر جهتی والسحاب المسخر و در ابر فرود داشته و رام شده مر امر خدا را بین السماء والارض میان آسمان
و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علامتهاست یعنی در این همه که گفتیم نشانهاست از
صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات کارند کفار
قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این معبودان کار یک شهر را است
نمی توانند ساخت و محمد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم می سازد اگر برین سخن حجتی بیارد و
و علامتی بنماید ما براستی او اقرار کنیم این آیات مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات
قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و تفکر نکند و من الناس من یتخذ و از مردمان
کسی هست که فرا میگیرد من دون الله بجز از خدای انداداً همتایان و شریکان یعنی بتان یحبونهم
دوست میدارند ایشان را کحب الله چنانچه خدا را دوست باید داشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان
آورده اند اشد حباً لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک می بیند
و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و بامید دیدن عمری گذارد و دیگر محبت کفار به
محبتیست فانی نفسانی و دوستی مؤمنان محبت باقی ربانی و صحت در معنی آنست که
اول خدای ایشان را دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان
مر خدا را دوستی خدا ایشان را بر طریق تقدیم فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه رستی
میل از طرف یار پدید آمد از آغاز ولو یری الذین ظلموا و چون ببینند و بدانند آنها که ظلم کردند بانکار او

اذ یرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را ببینند ان القوة لله جمیعا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا راست
و ان الله و آن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ
انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرأ یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الذین اتبعوا
آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمعی که متابعت ایشان نموده اند یعنی
پیشوایان اهل شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند و راوا العذاب و ببینند عذاب را
هم تابعان و هم متبوعان و تقطعت و بریده شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها که در دنیا
داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت و قال الذین اتبعوا و گویند آنها که متابعت
کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا کرة کاشکی ما را
و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا کما تبرؤا منا همچنانکه بیزار گشتند
از ما اینجا کذلک همچنانچه در آن روز عذاب بدیشان بنماید یریهم الله بنماید خدای کافران را اعمالهم کردارهای
ایشان حسرات علیهم حسرتهای پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج
و عمره و ضیافات و خیرات همه را حبطه سازند و سبب حسرت ایشان گردد و با اعمال سیئه که مباشر آن
میشوند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد و ما هم بخارجین نیستند تابعان و متبوعان
بخارجین بیرون آیندگان من النار از آتش دوزخ یعنی جاوید در آن باشند یا ایها الناس ای مردمان
کلوا بخورید مما فی الارض از آنچه در زمین است حلالاً طیباً پاکیزه یعنی روا بی شبهه و لا تتبعوا
و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها را
بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم
حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی از راه مگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را
عدو مبین دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را نیز بفریبد و از
بدوزخ برد انما یامرکم جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء بدی والفحشاء
و کار زشت گفته اند سوء گناه نهانیست و فحشا جرایم آشکارا یا سوء سیئات بدنی و فحشا متابعت
نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را
بدان امر میکند و ان تقولوا و دیگر میفرماید آنکه بگویید دروغ و افترا کنید علی الله بر خدای در تحلیل [illegible]

بتحریم طیبات ما لا تعلمون آنچه نمیدانید حقیقت آنرا و اذا قیل لهم و چون گویند مر این طایفه را که در باب
حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن که حلال و حرام او بگرد بید
قالوا گویند بغیر آن نمیکردیم بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آن چیز آبانا
پدران خود را این سخن بنی اسد عبد الدار گفتند اولو کان آباءهم آیا متابعت پدران میکنند
و اگرچه بودند پدران ایشان لا یعقلون که فهم نمیکردند شیئا چیزی را از امور دین و لا یهتدون
و راه راست نیافته بودند مثل الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق
چون صفت کسیست که بانگ میزند بما لا یسمع بجانوری که نمیشنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آوازی
و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی کافران نیز از فهم کنند و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت
سخن او را نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام حق بکم گنگانند از گفتن سخن درست عمی کورانند
از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نیابند آنچه سخن با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه شما را
روزی داده ایم و اشکروا لله و سپاس گوئید مر خدای را بجهة روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما از روی صدق
ایاه تعبدون خاص مر او را پرستید و بعد از تناول حلال بیان آنها میکند که حرامست و میگوید
انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیز است که ذبح نیافته باشد
بشرطها از انعام ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک او همه اجزای او را حکم
حرمت شاملست و ما اهل به و حرام کرد آنچه او آواز برداشته باشند در وقت ذبح لغیر الله به برای غیر
خدای بنام بتان یا باسم غیران بکشند فمن اضطر پس هر که درمانده و بیچاره کرده شد باکراه یا گرسنگی
بروجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام
یا طالب معصیت باشد و لا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده برات فلا اثم علیه
پس هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست مر کسی را
که عند الضروره از این محرمات بخورد رحیم مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان
در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی که آنانکه از علمای یهود که می پوشند نعت
احمد و شوت ما انزل الله آنچه فرو فرستاده خدای من الکتاب از تورات و احکام آن و بستر ود

و یشترون به ثمنا قلیلا یعنی بدل میکنند به بدان کتمان بهای اندک را اولئک آن گروه ما یاکلون نمیخورند
روز قیامت فی بطونهم در شکمهای خود الا النار مگر آتش ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل در
غیر تناول مستعمل می باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا
مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه در درون ایشان
آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست و لا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة
روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند و لا یزکیهم و پاک نگرداند ایشان را از خباثت
اعمال یعنی گناه ایشان باتش سوخته نشود و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک اولئک الذین
آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند بیهودگی بالهدی بایمان
و معرفت و آن معامله دنیاست و العذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاویدانی را تا در آتش باشی
و این سودای آخرتست فما اصبرهم چه چیز ایشان را شکیبا گردانید یا چه شکیبا اند ایشان علی النار
بر آتشی که ابد الآبدین در آن باید بود ذلک این عذاب مر ایشان را بان الله بسبب آنست که
خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد تورات را براستی و ایشان حکم آنرا بپوشیدند
و در کتمان نعت محمد صلوات و سلامه علیه کوشیدند یا قرآن فرستاد و ایشان متابعت نمودند در مخالفت
افزودند و ان الذین و بدرستی که آنانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در تورات یا قرآن و اگر
لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
پس این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد دور از وفاقند یا در ضلالتی دور از حق یعنی
اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگزاریم
و این نیکویی تمام است حق سبحانه فرمود که لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بدان اقتصار
باید کرد ان تولوا وجوهکم آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری
و المغرب و بطرف مغرب چون یهود و لکن البر و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من آمن آنکس که بگروید
بالله بخدای و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دادند و الیوم
الآخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات او و هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را
بخود اختصاص میدهند و الملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی

حزب

می ورزند والکتاب وایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و دیگر
بکرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی ایمان می آرند وآتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دو
حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن میکذرد و در راه خدای میدهد
ذوی القربی خویشان و خویش را والیتامی و بی پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال
نکنند وابن السبیل و راه کذریان را که میهمان دوست خوارند یا مهمان را والسائلین و درویشان را که خواهند
وفی الرقاب و در بهای بندکان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندکان بخرند و آزاد کنند
واقام الصلوة و بکزارد نماز فرضیه را وآتی الزکوة و بدهد زکوة مقرره را آنچه قبل از این در ایتاء
ال مذکور شد در میان نوافل صدقات بود والموفون و صاحب بر آنها اند که وفا کنندکان
باشند بعهدهم بعهد خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهد هم با حق می شاید و هم با خلق
والصابرین نصب او بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کنندکان
بعهد شکیبا اند فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و سختی وحین البأس و در هنکام
کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک آن کروه موصوف بدین صفتها الذین آنانکه
که تحقیق صدقوا راست کفتند در دین یا عهد یا اتباع حق واولئک و آن کروه طائفه هم المتقون ایشانند
پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان کفته اند کمالات انسانیت با کثرت شعب آن منحصر
در سه چیزست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه
و سایر مومن به است و حسن معاشرت و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع در این
آیه مذکورست پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو میسره رحمه الله نقل میکنند که
من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان وکرویدکان کتب فرض کرده شد
علیکم القصاص بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتکان یعنی بسبب ایشان
وقتی که قتل بعمد بود و قبل از اسلام که چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی تر بودندی
از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض حضرت
رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر آزادی بازادی والعبد بالعبد
بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده نکشتند نظر بمفهوم آیه و نزد امام اعظم رحمه الله

حکم این آیه بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند والانثی بالانثی و زن بزن امام
شافعی و امام مالک رحمهما الله بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا دارند و امام اعظم رحمه الله بحدیث المسلمون تتکافؤ
دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هر که عفو کند از او که قاتلست من اخیه از قصاص برادر او
که مقتولست شیء چیزی اشارتست بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است
فاتباع پس بر قاتلست بعد از عفو اولیا رفتن بالمعروف به نیکویی از طوع و رغبت در دادن دیه
واداء الیه واداکردن وجه دیه الیه بوارث مقتول باحسان بزودی و نیکویی نه بمطل و بدخویی ذلک
این عفو از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکسازیست شما را من ربکم از پروردکار شما ورحمة و بخشایش از او
در تحصیل امر و تسهیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد درکذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه
ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا با قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را
کشته و دیت داده دیکری را بکشد فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک ولکم و مر شما راست
فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندکی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن
باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقا و حیات است یا اولی الالباب
ای خداوندان عقل لعلکم تا باشد که شما تتقون به پرهیزید از قتل ناحق کتب علیکم نوشته شد
بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی از شما الموت اسباب و علامات مرگ
و از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر بکذارد مالی مراد مال بسیارست الوصیة وصیت کردن للوالدین
برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شد این وصیت
نوشتنی حق و راستی علی المتقین بر پرهیزکنندکان از حرمان والدین واقربا در جاهلیت بریا و سمعه
وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم می ساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت
برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ کشت و هم بمیراث و ارث یافت
و وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال افزاید
فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول وصی را بعد ما سمعه بعد از آنکه شنوده باشد فانما
اثمه پس جز این نیست که کناه تبدیل را باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل میکنند و ذمه موصی از آن بری
باشد ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی و هم قول مبدل را علیم داناست به نیت موصی

وتبدیل وصی فمن خاف پس هر که دریابد و بداند خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی من موص
از وصیت کننده جنفاً میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی او اثماً یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت
از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی لهم و ورثه یا در حال حیات موصی کسی دانست که وصیت
مخالف شرع میکند بگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس نیست هیچ وبال و بزه
ان الله غفور بدرستی که خدای امرزگار است مر موصی را چون بحق بازگردد و رحیم مهربانست بر وصی
از مضمون وصیت در بگذرد یا ایها الذین آمنوا ای آن گروه که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام
بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بوده اند
چون صوم عبادتیست شاق پس بجهت تانیس خاطر ایشان میگوید که این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ
امت از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما
فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما پرهیز کنید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکنندهٔ آرزوهاست
در تفسیر عرایس آورده که این ندا اهل قلوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب بسمع
طالبان جمال مشاهده در اقطار سموات غیوب در داده که ای مفرح قلوب و مفرج کروب میگوید که
فرض شد بر شما ای اهل امساک از جمیع مکونات جز آنکه شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را
صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانکه نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند
از رجس بشریت و واصل شدند بمقام انس و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات آورده
که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب
و سقیهم ربهم شراباً طهوراً و مقررست که این صوم جز عارفان را دست ندهد مرد عارف چه داند لذت ترک
اکل و شربش چه باشد الست بحق • نه بالکل کششی بوده نه بشرب • دایم او در حقیقت مستغرق
لقمه از خوان یطعمنی شنی • شربت از چشمه سار یسقینی ایاماً روزه دارید روزهای چند معدودات
شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گویند آن روزها ایام البیض است و عاشورا
که قبل از روزه رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که مکلفید بروزه مریضاً
بیماری که قوت روزه ندارد و یا مرضش بروزه زیادت میشود او علی سفر یا راکب سفری بود که
دران قصر باید کرد چون افطار کند فعدة پس بروی است شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن

در حقیقت شمار ترک خوردن طعام و شراب

در هر ماهی

من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین و بر آنانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که نخورند
فدیة فدا دادنیست و آن طعام مسکین خوردنی درویشانست مر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاع
از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده
و گفته اند اینجا لا مضمرست و تقدیر لا یطیقونه کسی که نتوانند روزه داشتن چو پیران از کار افتاده
فدیه دهند و برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع خود خیراً نیکوئی و زیاده
از مقدار فدیه بدهد بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو پس آن تطوع
خیر له بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوید یا رخصت
دادگان را در افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید فضیلت صوم را
شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن
در رو قرآن یعنی ابتداء نزول در و بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده
و از انجا آیه آیه و سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه
یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذا ارواح است بشما فرستادیم پس از غذا اشباح
امساک لازم دارید و ما فرو فرستادیم آنرا هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مر مردمان را بجناب
و و لا الهی و بینات و نشانهاست من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که
جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر شد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی
مقیم بلد بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را
و من کان مریضاً و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بر وی است
قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایامی دیگر تخییر مقیم که در آیه اول مذکورست بحکم این آیه منسوخ شد
یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید و نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری لا جرم رخصت داد افطار
مسافر و مریض را و لتکملوا العدة و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را بایامی که دران بعذر
مرض و سفر افطار کرده اید و لتکبروا الله تا بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رؤیت
هلال تا روز عید و او [illegible] تا بوقت نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم و لعلکم تشکرون
و مگر که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص [illegible] الصوم لی و انا اجزی به از فضایل

روزه یکی آنست که ما ورا از بندگان با وجود تعبید بدان سلب کنند و بخود شرف اضافت می بخشد که
الصوم لی و مجازات آن را بحضرت خود حواله کرده اختصاص میدهد که انا اجزی به نظم
مرجه بدان شرع بشارت داده است • از همه حرفها اما اجزی به است • واذا سئلک و چون بپرسند
ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس
من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار میکرد
که یا نبی الله خدای ما بمن نزدیکست تا با او راز گویم یا دورست تا آواز بلند بر دارم این آیت نازل
شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجیب اجابت میکنم
دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند و حاجت او روا میسازم اگر خواهم که
آنچه مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی باید که بندگان مرا اجابت کنند
ولیومنوا بی و باید که بمن ایمان ثابت باشند یا وثوق ایشان با جابت متحقق باشد لعلهم یرشدون
تا شاید که بر راه راست بمانند بعضی برانند که مراد ازین از من عبادة ذوات که روزه دارانند که دعای
ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل ازین آیه حکم روزهای روزه بعد ازین حکم شبهای روزه
بیان فرموده و سبب نزول این تولست و در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا اداء نماز
خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات شد جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر
نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب شدند روز دیگر این صورت بعرض حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسانیدند آیة آمد احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة
الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرت الی نسائکم با زنان خود هن لباس لکم
ایشان پوشش اند مر شما را وانتم لباس لهن و شما نیز لباس ایشانید کنایت از اختلاط و التصاق
چنانچه لباس با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم کنتم تختانون که
خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن
فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه
وعفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالآن پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در
لیالی صیام وابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند

مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقاء نسل باشد نه مجرد التذاذ و شهوت وکلوا و بخورید
واشربوا و بیاشامید در شبهای صوم حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید
که کنایت از روشنایی روز است من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیح آمده
بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بستند بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان
بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر که بیان خط ابیض است نازل شد و دانستند که
مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام پس با تمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب ولا تباشروهن
و مباشرت مکنید زنان را وانتم عاکفون و حال آنکه شما معتکفان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اصل اعتکاف
که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام رحمه الله ملذوذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان
اعتکاف نگاه داشتن است در دایره او امر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف
حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آری هر جا که باشی معتکف توانی بود
عزیزی بهریی در آمد و خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان تا نماز گزارم گفت دل خود را از ما سوی پاک
کن هر جا خواهی نماز گزار نظم از ان محراب ابرو رو مگردان • اگر در مسجدی و در خرابات •
تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهایست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده
فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد کذلک همچنانکه
تبیین این احکام فرمود یبین الله آیاته بیان میکند خدای آیتهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس
برای عامه مردمان لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند از آنچه نهی کرده شد ولا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای
که واقع است بینکم در میان شما یعنی نخورید مال یکدیگر بالباطل بنا شایست چون دزدی و قمار و خیانت
و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شراب و زنا و انواع فسق و تدلوا و عطف
بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان لتاکلوا تا
یا بعضی از آن مالها و رشوت بحکام دهید لتاکلوا تا بخورید بحمایت ایشان فریقا مقداری من اموال الناس
از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا سوگند دروغ یا بگواه زور وانتم تعلمون و شما میدانید که ستم
میکنید یسئلونک سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار
بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک می آید و برو

۲

ایام نور او تمام میکردد و دیکر باره بروی تنا قص نهاده پس حق سبحانه بعلم ازلی میداند که ایشانرا
حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت آن فایده فرستاد که قل هی
بکو که آن هلالها مواقیت نشانه هنکامهای وقتهاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران
و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها و الحج و علامات
او قاتند برای حج که موسم را بدانند و لیس البر و نیست نیکویی بان تاتوا البیوت بانکه درآیید بخانها
من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام کرفتی بروی حرام بودی
از در خانه درآمدن اکر از اهل مدر بودی از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس
خیمها درآمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این
حکم همه عرب را شامل بود مکر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف
و غیر ان و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میکفتند روزی در ایام احرام حضرت
پیغمبر علیه الصلوة و السلام از دری بیرون آمد و متعاقب او رفاعة انصاری هم از ان در قدم بیرون
نهاد مهاجر و انصار یکبار او را فاجر کفتند و چون حضرت صلعم کفت مرا روا بود از در بیرون آمدن
که من احمسم یعنی از قریش و تو نیستی کفتم ای سید عالمیان اکر تو احمسی من هم احمسم دین یکیست
و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نه براست و لکن البر
من اتقی و لیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال ایام جاهلیت
بپرهیز کند فاتوا البیوت و درایید بخانها در حال احرام و غیر ه من ابوابها از درهای آن و اتقوا الله و بترسید
از خدای بپاس اوامر و نواهی او و هدایه لعلکم تفلحون که شما رستکار شوید و قاتلوا و کشتن کنید و کارزار
کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم انانرا که با شما کارزار میکنند و لا تعتدوا و از حد در مکذرید
یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند این حکم بایه سیف منسوخ است ان الله بدرستی
خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد ستمکارانرا در ان سال حضرت رسالت صلعم با جمعی از
صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بادیه ایشانرا از دخول بمکه مانع کشتند
و در حدیبیه صلح واقع شد بر انکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان
بفراغت مراسم طاعت قیام توانند نمود و سال دیکر بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را اندیشه ای دست داد که

مبادا که قریش از سر عهد کذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چکونه بود آیتی آمد که اکر
جنگ کنند جنگ کنید دیکر فرمود که و اقتلوهم و بکشید ایشانرا حیث ثقفتموهم هر جا بیابید ایشانرا
در حل و حرم و اخرجوهم و بیرون کنید ایشانرا من حیث اخرجوکم از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه
و الفتنة و شرک آوردن ایشان اشد سخت تر است در ناپسندی من القتل از کشتن شما
ایشانرا در حرم و لا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است
حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند ایشان با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت کنند فان قاتلوکم
پس اکر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف
نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده کذلک همچنین است جزاء الکافرین پاداش کافران ستمکار فان
انتهوا پس اکر باز ایستند از شرک فان الله غفور پس خدای آمرزنده است کناهانی را که در زمان شرک
مرتکب شده اند رحیم مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند و قاتلوهم و با مشرکان
قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند و یکون الدین و باشد
پرستش و طاعت لله مر خدایرا فان انتهوا پس اکر مشرکان باز ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست
ستمکاری یعنی جزای آن الا علی الظالمین مکر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعده
این سال که بعمره قضا میروید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعده دو ساله که شما را منع کردند یعنی اکنون
کر اکر جنگ کنند مترسید که ایشان در ان ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام
اکر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان بر آرید و الحرمات قصاص و حرمتها داشتن مساواتست یعنی
ترک حرمت این ماه را بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما
ظلم کند بابتدا بقتال با شما فاعتدوا علیه پس شما بر وی ستم کنید یعنی با او قتال کنید این لفظ
بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آنچه بر شما
ستم کرده است و اتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای
مع المتقین با پرهیزکارانست بتصرف و معاونت و چون حضرت عزم عمره قضا کرد جمعی کفتند
ما توشه راه نداریم و آنها که دست رسی بهیچ چیزی نمیدیدند حکم شد که و انفقوا انفقه کنید
ای توانکران فی سبیل الله در راه خدای که جهاد است و لا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود

الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاکت دولت که البخیل بعید من الله بعید من الجنة
قریب الی النار نظم بخل وخست هر دو رسوا کند ‧ بلکه در چاه هلاکش افکند ‧
واحسنوا و نیکویی کنید با غازیان ان الله یحب المحسنین که خدای دوست دارد نیکو
کاران را واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن
تمامی بجا آرید لله برای خدای چون کفار مکه حج و عمره بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید
به بیماری و خوف و کم شدن نفقه و گم گشتن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود
من الهدی از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤوسکم
و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد قربانی محله محل او که
منا است فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد
او را اذی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش کان در رو بدین سبب ضرورت
شود که سر تراشد ففدیة پس بروست فدا وآن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خود زندگان
روی میوه آورده بودند چون مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده حضرت رسالت صلعم بران
اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بدان
دست رس ندارم حکم صادر شد فدیة من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد
او صدقة یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یکی را دو من گندم او نسک یا قربانی
مراد از آن گوسفندیست فاذا امنتم و چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فمن تمتع هر که
برخورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع باید دانست که
حج و عمره بطریق افراد است که اول بحج احرام کیرد و شرایط آن بجای آرد و چون حج تمام شود از
حرم بیرون رفته بعمره احرام کیرد و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
این افضل است یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار
کند که عمره در و مندرجست چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم افضل است یا
بوجه تمتع که چون موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود
و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد و انکه از درون مکه احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله

این قسم را اختیار فرموده و درین آیه میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس بروست آنچه میسر شود من الهدی
از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته میان جمع دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران
قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس روزه داشتن است سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام
حج وسبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت
عشرة کاملة ده عدد تمامست این قید برای تاکیدست و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم
بدی یا صیام یا تمتع و قران لمن هر کسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران
مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم
در غیر از منه حج احرام می توانند گرفت پس ایشان را تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است واتقوا الله
و بترسید از خدای در آنچه باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای
شدید العقاب سخت عقوبت بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههایی مشهور
و معروفست یعنی شوال و ذوالقعده و نه روز از ذوالحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله
اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فمن فرض پس هر که فرض کرد و لازم گردانید بر خود فیهن الحج درین
ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی بمذهب امام حنیفه و به نیت و احرام بقول امام شافعی رحمه الله فلا رفث
نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه بالنسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق
و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند ولا جدال باید که جدال و حکایت نکند با خادمان
و رفیقان و خصومت ننمایند فی الحج در ایام حج قریش بایکدیگر مجادله میکردند و هر یک میگفت که حج
من تمامتر این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکویی یعلمه الله میداند آنرا خدای
وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن الی آخره بی زاد قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده
از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نیایید فان خیر
الزاد التقوی پس بهترین توشه پرهیزکردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال کردن
ایشان و نزد عرفا درین آیه اشارتی هست بر توشه سفر آخرت هست و بهترین زاد وی دران راه پرهیز
کاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدنست تن از لوث گناه و تقوی خواص جان
بستن از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که ای توشه در راه عشق نتوان برد و زاد شوق مرحله

نتوان کرد نظم زاد راه عاشقان دوست روی دوست * داما ازین گونه است بسم الله که طار عزم راه
واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی
ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از
عرب تجارت را که بحج آمدندی میکفتند داج لا داج این آینده ایست بحاصل حق سبحانه فرمود که
سودا و معاملات ایشان را از فیض حج بی بهره نمی سپارند بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد
فاذا افضتم پس چون برگردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا
آنجا بحال هم عارف شدند فاذکروا الله خدا را یاد کنید بتهلیل و تلبیه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر
حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را
راه نمود بمناسک حج وان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق یا قبل از
بعثت هادی مطلق که محمد است صلعم لمن الضالین از جملهٔ راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب
با قریش و حلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه وقف
شدندی بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز
براهی دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا باز میگردند
همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است
گناهان گذشتهٔ حج و لوازم آنرا استغفار را رحیم مهربانست بر آنکه حج گزارد فاذا قضیتم و چون بگزارید
وبجای آورید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله یاد کنید و ثنا گویید خدا را کذکرکم
همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک
در حین حرم یا مابین مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و بر نعت نسبی و شهرت حسبی آبا و اجداد مفاخرت
کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را یاد کنید او اشد ذکرا بلکه یاد آوران تر و بزرگتر ازان
زیرا که او پدر شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی
هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی میطلبد
وماله و نیست خواهنده دنیا را فی الآخرة من خلاق در آن سرای نیکویی ومنهم من یقول ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة یعنی توفیق طاعت وفی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی بهشت و گفته اند

حسنهٔ این جهان قناعتست و از آن سرای شفاعت وقنا و نگاه دار ما را عذاب النار از عذاب آتش
دوزخ مرتضی رضه فرموده است که حسنهٔ این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن جهان حور پسندیده
وعذاب النار زوجهٔ ناشایسته درشت خوی سخت گوی نظم زن بد در سرای مرد نکو
هم درین عالمست دوزخ او * زینهار از قرین بد زنهار * وقنا ربنا عذاب النار * اولئک
آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لهم نصیب مر ایشانراست بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی
درخواست نمودند والله و خدای سریع الحساب زود شمار است بمقدار لمحه شمار خلایق کند واذکروا الله
و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریقست و آن سه روزست
بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر ایام
تشریق عقیب هست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فمن تعجل
پس هر که شتاب کند واز منا برود فی یومین در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه بر وی هیچ گناه
نیست ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه بر وی نیز حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال
نباشد لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا الله و بترسید از خدای
در بقیهٔ عمر واعلموا و بدانید انکم که شما الیه تحشرون بسوی خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات
خود خواهید رسید ومن الناس و از مردمان هست من یعجبک آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد
قوله سخن گفتن او و آن اخنس بن شریق ثقفی بود که بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه آمد و مردی شیرین
سخن و نیکو صورت بود و حضرت را ظاهر او تلطف وی حلاوت گفت و گوی او خوش آمدی و مضمون
کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ خدمت سید انام
بر دوش مطاوعت افکنم و این سخن را بسوگند موکد ساخته خدا را بگواهی آورد و چون بازگشت از عم اتات
مدینه در گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چارپایان مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق سبحانه این
آیت فرستاد که کس هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخنی که او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح
حیات دنیا و یشهد الله و بگواهی می آورد خدا را علی ما فی قلبه بر آنچیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل و
زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده ترین دشمنانست واذا تولی و چون برگردد
از حضرت تو سعی کرد و بشتاب فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی کند در آن و یهلک الحرث

نصف
آخر م

و نابود کرداند کشت زار را بسوختن و النسل و هلاک کند چهارپایان را و الله و خدای لا یحب الفساد دوست نمی پسندد
معصیت و تباه کاری را و اذا قیل له و چون گویند مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة
بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس بسنده است مر او را جهنم و آن نام آتشی است
که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ و لبئس المهاد و بد فراشیست آتش
و من الناس و از مردمان هست من یشری کسی که میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند
ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از
مدینه بمکه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کیان افتاده بود و بر دار
کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز
حرب کردند خبیب را از اسب گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد
و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن واعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند
و گویند در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در ره بکافران داد تا اجازت هجرت بجانب یافت
و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید نظم بزر وصلش ار می توانی بخر
که وصلش بزر نیست در بیع خیست • و گفته اند در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار بر فراش
سید المختار بخفت و جان فدای آنحضرت کرد و الله رؤف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان
خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ادخلوا
فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار یا همه منافقان میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند ابن سلام
و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده
گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود یکبارگی باسلام در آیید و لا تتبعوا و پی روی مکنید
خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمایید انه لکم
بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا که بوسوسهای خود خطا شما را تنزل میسازد
فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات
آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست قادر بر عقوبت
مخالفان دین حکیم محکم کار است انتقام کشد الا بحق هل ینظرون انتظار نمیبرند یعنی نمیدارند

ایشان که بچه ای چند دایره اسلام داخل نمیشوند الا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او
فی ظلل در سایه ها من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلم در یوم الظلة بود و الملائکة
و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب و قضی الامر و گزارده شود یعنی فرا هر کس بوی رسد و الی الله
و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا کارها و احکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت
باطل شود و امر و فرمان خرج را نبود و الامر یومئذ لله سل بپرس ای محمد بنی اسرائیل را خطاب با حضرت
یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس ای بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کم
کم آتیناهم چند داده ایم پدران ایشان را من آیة بینة از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلعم
یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن و من یبدل و هر که تبدیل دهد از یهود
و بکرداند نعمة الله نعمت خدا را که صفت پیغمبر است من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است بوی
در توریة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر او در دنیا بقتل و اجلاء و در
آخرت بعذاب بی منتها زین آراسته کرده اند للذین کفروا آنان را که ناسپاسان و بپوشندگان حق
الحیوة الدنیا زندگانی دنیا که بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند و یسخرون و سخریت میکنند
و افسوس میگیرند من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش با فقرا صحابه چون بلال
و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان
راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم می شکنم اگر کار دینی
حق بودی بایستی که سادات عرب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود و الذین اتقوا
آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی از درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان
یوم القیمة در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی باشند از فردوس برین و کافران در
درکات اسفل و سجن سجین و الله یرزق و خدای روزی دهد من یشاء مر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه
کان الناس بودند مردمان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او امة واحدة گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن
مختلف شدند فبعث الله پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر
ایشان مبشرین مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و منذرین و بیم کنندگان ارباب معصیت را

بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلم مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت
ابرهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق تعالی پیغمبران فرستاد وانزل و منزل گردانید
معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان دران مبین بود بالحق براستی و درستی
لیحکم تا حکم کند هر یکی پیغمبری بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه دران چیزی که اختلاف
کرده بودند دران وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه
مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف کردند من بعد
ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان
نه از روی یقین بود بلکه از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله
پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه بدان چیزی که اختلاف
کردند دران من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنانرا بحق مختلف فیه
راه نمود باذنه بعلم و ارادت و امر خود و این در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی
بمغرب خدای راه نموده کرد مومنانرا بکعبه که وسط است یا مخالفت در فضل ایام هفته نمودند یهود
شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند و حق تعالی این امت بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود
والله یهدی و خدای راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن راه
انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت
فاقه و کربت غربت گرفتارید ان تدخلوا الجنة آنکه درآیید به بهشت ولما یاتکم و هنوز نیامده بشما مثل
الذین خلوا مانند محنت آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان
ایشان محصل آیه آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و شما نرسیده آنچه بدوستان
خدای پیش ازین کشیده اند مستهم البأساء رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء
و بیماری و تشنگی و گرسنگی نقلست که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت
ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و کما اوذی النبی
مثل ما اوذیت مولوی این گفت نظم زان بلاها کانبیا برداشتند . سر بچرخ هفتمین افراشتند .

هر که در راه محنت بیشتر . بر دل او بار محنت بیشتر . پس انبیا علیهم السلم و مومنان بمحنت گذرانیدند
وزلزلوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان والذین آمنوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق
متی نصر الله کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند
نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد که الا ان نصر الله بدانید که یاری
دادن خدای مومنانرا قریب نزدیکست یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند سوال
کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر بود از حضرت رسول صلعم پرسید مالی چند دارم چه نفقت
کنم حق تعالی فرمود که قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمایید من خیر از مال فللوالدین پس برای
پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب به بیان مصرف رفت که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه
وقتی که معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین
و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است والیتامی و بی پدران خورد سال که
قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وابن السبیل
و راه گذریان و مسافران وما تفعلوا من خیر و آنچه بکنید از نیکویی با هر که باشد فان الله پس خدای به علیم
بآن چیز داناست و بران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین وهو و آن قتال کره لکم مکروهست مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه از
خدا را بود بلکه مقتضای بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وعسی ان تکرهوا
و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه نیکویی باشد شما را
چون غزو که مکروه می شمارید و نیکویی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین
و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید که دوست
دارید شیئا چیزی را از روی میل نفس گران تخلف از جهاد وهو شر لکم و آن بدی باشد
مر شما را هم در دنیا تحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا حرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا والله یعلم
و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام
از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه در سال دوم

از بعثت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه به بطن نخله فرستاد و در میان ایشان و کاروان قریش که
از طایف می‌آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد
ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که
محمد صلعم ماه حرام را حلال و اتباع خود را بجنگ و خون ریختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه
حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بگوی که جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگست هنوز در آن وقت
قتال در ماه حرام بوده و حرمت او بآیة السیف منسوخ گشت و اگرچه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران
میکنند از نهی است و صد عن سبیل الله و باز داشتن مردمان از ایمان و کفر به و ناگرویدگان بخدای والمسجد
الحرام و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن و اخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد یعنی
پیغمبر صلعم و اصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد یا از مکه که بر مسجد مشتملست اکبر عند الله بزرگتر است
نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبات آن بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگتر است
از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که یقاتلونکم با شما ای مؤمنان جنگ کنند
حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلامست ان استطاعوا اگر توانند و قادر شوند
ومن یرتدد منکم و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
باطل باشد عملهای ایشان فی الدنیا در این سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان
مسلوب گردد والآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب باشند واولئک وآن گروه اصحاب النار ملازمان
دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند
بخدای و رسول والذین هاجروا و آنها که هجرت کرده اند از اوطان خود وجاهدوا و جهاد کرده اند فی سبیل الله
در راه خدای یعنی عبدالله جحش و یاران او اولئک آن گروه یرجون امید میدارند رحمة الله رحمت خدا را
والله غفور و خدای آمرزنده است مومنان را و مجاهدان را رحیم و بر ایشان مهربانست یسألونک می‌پرسند
ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل
رضی الله عنهما با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل و در قمار که سالب سلب مالست و در آن
محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو در این هر دو اثم کبیر گناهی بزرگست ومنافع للناس
منفعتها مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع کبرا

و سخاوت ممسکان و جرات بی دلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شری آن و نو آمیز بوده است
بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده
اثمهما اکبر است در اشتغال بدانها و منافع للناس پس در ترک آنها واثمهما و گناه خمر و قمار اکبر
من نفعهما بزرگتر است از نفع آنها ویسألونک و می‌پرسند ترا ماذا ینفقون چه چیز نفقه کنند
عمرو بن جموح رضی نوبت اول که سوال کرد جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره
گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکی باید داد اما نمیدانم که چه دهم قل العفو بگو آنچه فاضل
از نفقه خود و عیال و نزد بعضی علما این حکم بآیه زکوة منسوخست کذلک همچنانکه اول انفاق
بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میسازد خدای لکم الآیات برای شما نشانهای مهربانی
خویش لعلکم تتفکرون باشد که تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی
دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت
آنست که بداند که ایشان قاطعان راهند و حرامان علی اهل الله نظم دنیی و عقبی حجاب عاشقیست
میل ایشان کی ز عاشق لایقست • ویسألونک می‌پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان
در اسباب نزول آمده چون تهدید خوردن مال یتیم بآیة ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که
قیم اموال ایشان بودند و در آن بمعاملات تصرف می‌نمودند جهت برات ذمه خود خواستند که
از قیام از مهمات ایشان بر طرف روند صورت حال معروض سید عالم صلعم رسانیدند حق
سبحانه فرمود قل اصلاح لهم بگو که باصلاح آوردن و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است
از تجنب ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی
و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان درآمیزید
و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند در دین والله یعلم المفسد
و خدای میداند تباه کننده مال ایتام را من المصلح از صلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله و اگر
خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بانکه مخالطت با یتیمان حرام
کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و قادر بر اعنات حکیم داناست در آنچه کرد از ترک اعنات
ولا تنکحوا المشرکات و زنی مخواهید زنان مشرک را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلعم

مرتد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار
بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم
بازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام میان
ما حایل شده و مواصلت بروجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز
موقوف بر اجازت پیغمبر است صلعم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید و حکم
شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دایرهٔ ازدواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبد الله رواحه
کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی زده بود و او داد خواهان بحضرت نبوت صلعم رفته آنحضرت
بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و روزه میدارد و بخدای
و رسول تصدیق میکند اما سیاه بنده و نافرمان بنده است حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با او
نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن کشادند که این رواحه کنیزک سیاه خود را
نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میداوند آیه آمد ولامة مومنة و هر آینه
کنیزک مومنه خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتکم و اگر شما را در شگفت اندازد آن زن
بجهت مال و جمال ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یومنوا تا وقتی که ایمان آورند
ولعبد مومن و هر آینه که بندهٔ مومن خیر من مشرک بهترست از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم و اگر چه شما را
بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین و مشرکات یدعون الی النار
میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخست والله یدعوا و خدای میخواند
بر السنهٔ رسل یا اولیای خدای الی الجنة والمغفرة و بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده
شوند و بهشت رسند باذنه بقضا و ارادت او و یبین و هویدا میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام
للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و یسالونک و می پرسند ترا عن المحیض
از حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نیفکندندی و خوردن طعام و گفتن
کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند
بلکه در مباشرت و ملاعبه می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله با زنان در حال
حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض پلیدی است که نفس آدمی را

از ان نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسو روید از زنان فی المحیض در حالت حیض
ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه نمائید پس بجهت تاکید میگوید
ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از
انقطاع دم و این مذهب امام شافعیست رحمه الله و حفص یطهرن خوانده بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی
که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از
گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند
یا پاک شوند فاتوهن بیایید بدیشان من حیث امرکم الله از انجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی
ان الله یحب التوابین و بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی و یحب المتطهرین
و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت شما اند یهود میگفتند که
هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب و باشد فرزندش احول بود مسلمانان که بر ان نوع اقدام
نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند جواب از حق رسید که زنان شما محل
و منبت اولاد و ناتی موضع حرث بود فاتوا حرثکم انی شئتم پس بیایید بکشت خود هر گونه که خواهید و قدموا و فرا پیش دارید لانفسکم برای خود یعنی طلب ولد
کنید یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید
از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی و اعلموا انکم و بدانید که شما ملاقوه رسنده گانید بجزا
از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیدهٔ سر خواهید
دید یا مراد از ملاقات عرض بنده گانست بر خدای کما قال و عرضوا علی ربک صفا و بشر المومنین
و مژده کانی ده مومنانرا ببهشت و رویه ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدای را عرضة بهانه و دست آویزی
لایمانکم مر سوگندان خود را عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم
الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی
آیه فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع ان تبروا از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا و تتقوا
و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید و تصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بین الناس میان
مردمان والله سمیع و خدای شنواست بسوگند شما علیم دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواحه
رضی الله عنه بعد از استماع آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد

پس ما پیده کشت زار خود هر گونه خواهید
بطریق آداب واداب بر و استلقا و غیر
آن چون تا که واحد بی تغیر محل حرث
مه محل فرث ۹

یهود در حال حیض زنان ح

لا یؤاخذکم الله نگیرد شمارا خدای یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده گفتن که واقع شود فی ایمانکم در
سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بر چیزی سوگند یاد کند بمظنه آنکه راست
میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل
یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و ویرا دران قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت
نیست و خدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شمارا بما کسبت قلوبکم
بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید و آنرا کفارت باید داد و بیان کفارت
در سوره مایده بیاید والله غفور خدای آمرزنده است بنده را به یمین لغو نگیرد حلیم بردبار ب
در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید للذین یؤلون مر آنرا که سوگند خورند من نسائهم از زنان خود
دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون مرد ویرا زنی میل نبودی و غیرت داشتی که
چون بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او دران مدت بی
بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه کدخدایی بابیودی حق تعالی
خدای آنرا نه پسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تربص اربعة اشهر
انتظار بردن چهار ماهست فان فاؤا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان برجوع نمایند
بسوی زن و مباشرت کنند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را
درین صورت رحیم مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم شرع
آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده
نکاح ثابتست و بر وی جز کفارت سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نکند
نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود و قول امام شافعی ره آنست که زن را رسد مطالبه
کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند
حاکم زن را از و طلاق دهد و ان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق را فان الله سمیع
پس خدا شنواست قول مولی را علیم داناست بعزم مولی والمطلقات و زنان رها کرده
بالغه مدخول بها که حامله نباشند یتربصن انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود تاکیدست در انتظار
ثلثة قروء سه قرء و آن بمذهب امام شافعی ره و امام مالک ره طهرست و نزد امام اعظم ره حیض مفاید

خلاف در معتده ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قرء طهر را
گوید و بقول آنکه حیض را گیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه ولا یحل لهن و حلال نباشد
زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریدست خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان
از فرزند و چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن اگر هستند
که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت و بعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوارترند
بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان
رجعت اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بالمعروف
بخوبی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر
نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که
زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی در آموزد و للرجال و مردانرا است
علیهن درجة بر زنان افزونی و بلندی با آنکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که
ضعف زنان می برند یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار بدست رجال است
و در حقایق نجمیه مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال
ولایتست و در حدیث آمده است که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان کم
دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما والله عزیز
و خدای غالبست عزیز میگرداند مردانرا و فضل می نهد بر زنان حکیم داناست بحکمت
حکم میکند بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که دران رجعت باشد مرتان دو بار است
عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی
و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضاء عدت رجوع نموده
دیگرباره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر
که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت
بمسامع علیه نبویه رسید آیه آمد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق
فامساک بمعروف با خود گرفتن است برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان

به نیکویی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد بنکاح کنید و اگر دیگر باره طلاق
دهد بینونه کبری حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهر دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود ولا یحل لکم
و حلال نیست شما را ای مردمان ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید زنان
خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر زن خود داده بود و زن از او
جدایی طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن
از زنان در زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه دانند مرد و زن ان لا یقیما آنکه بپای
نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت و معاشرت فلا جناح علیهما پس نیست
وزر و وبال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را
باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع
حدود الله اندازهای خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن
در مگذرید و من یتعد و هر که درگذرد حدود الله از اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه
متعدیان هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر
طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد
من بعد بعد از طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح درآید زوجا غیره شوهری دیگری را
و زوج ثانیه از مباشرت او برخورد دختر عبدالرحمن قرظی که مطلقه ثالثه بود
و بعقد شوهری دیگر درآمده خواست با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت
زوج ثانیه حضرت رسالت صلعم منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک
فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانیه او را بعد از مباشرت فلا جناح علیهما
بر زوج اول و مطلقه ان یتراجعا آنکه بایکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت
شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند و گمان می برند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله
احکام خدا را و حق یکدیگر را بشناسند و تلک و این که گفته شد از تحریم و تحلیل
حدود الله اندازهای احکامست که خدای تعالی یبینها بیان میکند لقوم یعلمون
برای گروهی که دانند که از پیش حقست و بدان بگروند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق

وان خفتم الا یقیما حدود الله [illegible]

دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند نزدیک عدت یعنی بانقضاء عدت فامسکوهن بمعروف پس مراجعت
کنید بایشان و نگاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بمعروف
به نیکویی تا عده ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داده بود [illegible]
مانده بود تا عده بر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق داد و سه بار رجعت کرد
حق تعالی درین آیه از آن نهی فرمود و فرمود که و لا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا
از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت و من یفعل ذلک و هر که
چنین کند و ضرر بمسلمانان رساند فقد ظلم نفسه پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب
الهی آورده و آزار رسانیده بزبان صاحب شریعت [illegible] در اخلاق رکنیه آورده که در ایام
موسی علیه السلام مرگ را خواستندی که دعا بد کنند گفتندی که بد کار رود و لا زار [illegible] کسی که از ایشان [illegible] کند
زود در ورطه هلاکت در افتد نظم نکوخواه مردم نباشد بدش ✱ نورزد کسی بد که نیک اندیشش ✱
شر انگیز هم در سر شر رود ✱ چو کژدم که با خانه کمتر رود ✱ و لا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله
حکمهای خدا را هزوا افسوس یعنی اعراض کنید و تهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتی که
امر نکاح و طلاق را سست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را
که فایض میگردد علیکم بر شما در باب مناکحات چه در شرایع امم سابقه [illegible] زیاده از یک زن
در مرتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حره در عقد واحد جایز است و آنانکه بعد از طلاق
مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی که
تزوج بزنی دیگر جز وی و درین شریعت حلالست و ما انزل علیکم و یاد کنید آنچه را که بر شما
فرستاده است من الکتاب از قرآن و الحکمة و احکام حدود و آن یعظکم به پند میدهد خدای شما را
بقرآن و منع میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن و اتقوا الله و بترسید از خدای در محافظت
احکام و اعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است
و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بانتهاء مدت فلا تعضلوهن
پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ایشان را ان ینکحن آنکه بنکاح درآیند ازواجهن بشوهران پیشینه خود را
در بن نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما وجود نگیرد و معقل بن یسار را

نگاه دارید

خواهر خود را بعبد الله عاصم داده بود و عبد الله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام ناشده پشیمان شد
و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که
رجوع کنی بخدای که هرگز بتو نیاید و تو باو نرسی حق سبحانه این آیه فرستاد که مانع نشوید زنان را
از رجوع بازواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم میان یکدیگر بالمعروف بنکاحی حلال
و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کردیم یوعظ به پند داده شود بدو من کان
منکم هر که باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز که
واپسین همه روزهاست ذلکم این پند گرفتن یا ترک منع و اضرار ازکی لکم پاکتر است مر شما را از روی
معاشرت چه زوجین هر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که
ندیده و ندانسته باشند و اطهر و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای
میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر اند وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که
مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفلی شیرخواره درمیان بود خواه قبل از طلاق
متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را
حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را
وعلی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش
ایشان و کسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده
نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر آنرا که گنجایش و توانایی آن دارد ولا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ
مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود
مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکند و اگر قبول کند نفقه و کسوت از و باز نگیرند ولا مولود له
و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند
یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از و زیاده از خورش و پوشش نطلبند وعلی
الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر او صبی بمیرد وی وارث
وی شود لازمست مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود در نفقه و کسوت و عدم اضرار فان ارادا پس اگر
خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام حولین عن تراض

از روی خشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فصام فلا جناح علیهما
پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید
ان تسترضعوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود و مادر را مانعی باشد از شیر دادن
و خواهانی فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم
آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف به نیکویی و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه
واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد مزدوران واعلموا ان و بدانید آنکه خدای بما تعملون بدانچه
میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون و آنانکه میمیرند منکم از شما و یذرون
ازواجا و بگذارند زنانرا باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه
وعشرا و ده روز اگر حامله نباشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود و با کنیز که عدت او دو ماه و پنج
روز بود فاذا بلغن چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش فلا جناح علیکم پس هیچ
وزر و وبالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیا ازواج فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی
انفسهن در نفسهای خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است
و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست ای مطیع چون
دانستی که کار ترا میداند غم مخور که از اتو بپاداش ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت
کن تا از عذاب بمانی نظم هر که میداند آنکه در همه وقت • حق تعالی بحال او داناست •
همه کردارهاش باشد خیر • همه گفتارهاش باشد راست • ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای
راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعرض کنید بآن یعنی بکنایت ظاهر گردانید من خطبة النساء از برای خواستگاری
زنان معتده یعنی کلامی گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما بنکاح ایشان مثلا برین وجه که
تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی میباید چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز
لازمست اما در آن گناهی نیست که سخن تعریض گویید او اکننتم یا آنکه پوشیده دارید فی انفسکم در دلهای خود
علم الله خدای داناست بعلم قدیم خود انکم ستذکرونهن که شما زود باشد که یاد کنید آن زنانرا بنیکویی
بعد از زوج ولکن لا تواعدوهن سرا ولیکن وعده مدهید ایشانرا سرا بعلتی که از ایشان پنهان مکنید یعنی مباشرت
مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید ایشانرا الا ان تقولوا مگر آنکه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو

جزای ۲

آنکه شما ۲

برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب
تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت اجله بنهایت خود و مدت او منقضی گردد واعلموا
ان الله و بدانید که خدای یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست
فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غفور آمرزنده است
از اکه بترسد از عقوبت او حلیم بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه و وبال نیست بر شما
ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را
یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع و اما شافعی
مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن یا که نیست طلاق
دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فریضة مهری مقرر پس طلاق دهید
ومتعوهن و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواسته و در صلب عقد نام
مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد و این آیه نازل شد و سید عالم صلعم فرمود متعها ولو بقلنسوتك عرض
آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانایی او
وعلی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دست رس او ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
اکثر متعه جامه ایست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم سه کرته ایست و جادری و معجری بشرط نصف مهر المثل او از آن
کمتر باشد و اصح آنست که نقد متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه
توانایی متعه دادنی بالمعروف بوجهی که شرعا و عرفا شاید حقا صفت متاعا یعنی متعه واجب یا
مصدر فعل محذوفست یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران وان
طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید بشهوت وقد فرضتم
و بدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهر فنصف ما فرضتم پس بر شماست ادای نیمه
از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه کسی زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم
نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس باین آیت
منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهل عفو باشند
از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا آنکه عفو کند آنکس که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح

یعنی ولی بقول فقیه امام شافعی ره و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی باشد
وامام اعظم ره میگوید که مراد ازین کس شوهرست که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد وان تعفوا اقرب
نزدیکترست للتقوی به پرهیزکاری ازینجا ولا تنسوا الفضل و فراموش مکنید تفضل بیکدیگر بینکم در میان
یکدیگر یعنی مرد ملاحظه کند که این زن بعقد من محبوس بوده از وصال من محروم و مایوس شده
او را بتمام مهر خوشدل شاکر گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من
بهره مند نگشته اولی آنکه ازو هیچ نگیرم ان الله بما تعملون بدرستی که خدای بما تعملون بآنچه میکنید از جور و فضل
بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و ایستادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت
و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصه بجهت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز
میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابوامامه رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد اللیل
و بیاض النهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری است که در آن قصر نکنند و بقول ابن عمر
و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار
میگزارند یا او وسط صلوة نهارست و بروایت فاروق و مرتضی و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس
و ابن مسعود و جمعی دیگر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح وارد
شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را صلوة وسطی بواسطه آن گفت
که دو نماز روز از جانب صبح دارد که در یکی قصر رخصت و در دیگری نی و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه
وارد و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شامست و او میانه نمازهاست
در مقدار رکعات که اکثر رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و او میان اقل و اکثر واقع شده یا میان
دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات اللیلیه بدینها نسبت یا
بآن دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یکی از نمازها و امکانی که بران متفرع باشد
در جواهر التفسیر شرحی مستوفی مذکورست و قوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای
قانتین در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نمازگزارندگان و گفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن
ارقم رضی فرمود که هر یکی از ما در عهد رسول صلعم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم
قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدیم فان خفتم پس اگر ترسید از دشمن یا جابر یا از سبع ضاری

و گویند این قول است اگرچه ...
وان تعفوا آنکه درگذرید شما
شوهرانید و تمام مهر ادا کنید
تفضل ...

و طایفه دیگر نماز صبح را صلوة وسطی میدانند
در میان دو صلوة جهریه واقع شده

واصح آنست که اینجا حذف واضماری نیست ومراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را فی سبیل الله
در لزوم جزا بوام که پیش ایشان اعطای عوض دران لازمست و قرض حسن بتقدیر آنست که خالص برای خدای
وی با از مال حلال تصدق کند امام عاصم ره استفهام را حمل بر معنی میکند که آیا کیست که
قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند وزیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او
اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیت
که نازل شد یهود طعنه کردند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده
حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابوالدحداح انصاری بخصوص پیش آمد و گفت
یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت علیه صلوات الله وسلامه فرمود که میخواهد
بواسطه آن شما را بهشت برد ابو دحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست که بهترین
حنیبیه نام دارد اگر از این قرض دهم شما پایندان بهشت میشوید سید عالم صلعم فرمود که من ضامن
میشوم که حق سبحانه دو چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من
و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلعم گرفت
و حنیبیه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمد و مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح
این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام
الدحداح گفت خوش سودا ایست بارک الله فیما اشتریت و حضرت رسالت صلعم درباره او فرمود
که کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای فرا گیرد و تنگ میکند روزی
بر بعضی بسبب لطف و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و یبسط والیه و بسوی حق یعنی پاداش او ترجعون
بازگردیده خواهید شد در معنی قابض و باسط محققان را سخنانست در نکر الحقایق گفته که فرا میگیرد
از اغنیا تا داتا ننده که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا اغنیا تنگ شوند قابض
اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نبیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند
عارفی فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرده اند و یکی ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد
بر طریقت قدس سره گفته الهی هر گاه بجود و کرم گویم از من بزرگتر کیست و چون بجرم در نگرم گویم از من
بزرگوار ترکیست • نظم • گاهی که بجودی کرمم مست شوم • گاهی که بجرم نگه کنم پست شوم •

وگشاد سکر داند روزی را بر جمعی بتدبیر و قیمت
خود و منفعت ایشان در آنست م
۹ تا آنرا از حق دانند و منت تو

الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملأ بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل
از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از موسی علیه السلام اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را
که بود ایشان را و آن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند
آن نبی یوشع بن نون بوده و یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز
از برای ما ملکا یعنی تعیین کن از میان ما ملکا تا با عانت او نقاتل فی سبیل الله کارزار کنیم در راه خدای
با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که همواره می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی
اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان ملکی که کار فرمای
نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد و قال گفت آن
پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما آن که چون فرض گردانید علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین ان لا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را وچه بران دارد ان لا نقاتل که
ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا و حال آنکه بدر کرده شده ایم که بیرون کرده اند ما را من دیارنا
از مواضع و مساکن ما و ابنائنا و از پسران ما یعنی و از پسران ما را مهجور ساخته اند از ایشان در جدا است
که جالوت از ابناء ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون
کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد
علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعادی تولوا بر گشتند و از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا منهم
مگر اندکی از ایشان سیصد و سیزده تن بودند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران
که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تأکید جواب
وا دادند از حق سبحانه استدعا نمود ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق تعالی عصایی و ظرفی
پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو درآید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این
عصا بقد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را از او دست اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یکی از
اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز نهادند و برای امتحان روغن بجوش در نیامد
و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود مگر روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل درآمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت

یا حضرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله
و نزد امام شافعی ره در وقتی مشی با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان وقوف باشد و خواه
نباشد و بقول امام اعظم ره و نزد امام شافعی ره در وقت مشی با وجود خوف او رکبانا یا سواره نماز
گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله
نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید
شکر گوید خدایرا کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون
آنچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون آنانکه وفات کنند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنانرا
رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزین
و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل حضر بودندی در همان خانه با اولیاء شوهر بسر بردندی یا اولیاء زنان
در همان منزل جهت او خانه جدا کردندی و اهل وبر از بلاس خانه جدا کانه برای ایشان مرتب ساختندی
و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه
ساقط شدی چون حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد مردی طائفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری
و پدری ماند آنحضرت صلعم ترکه را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد
یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند دران محل این آیه نازل شد و حکم فرود آمد که چون از شما بمیرند و زنان
از ایشان باز مانند وصیة فرض شد و حفص نصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت
کردنی لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن نفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال
غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن معتاد اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان از نفقه بانند
فان خرجن پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر
فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از آنچیزی که روا باشد
شرع باشد والله عزیز و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حکیم صواب کار
در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه منسوخست و عدت یکسال با چهار
ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت وللمطلقات و زنان طلاق داده شده را که حسن که واجب شد
است
متاع متعه ایست که بدان برخوردار شوند بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار کردانید

این را خدای سزاوار کرده انیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک
همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میگرداند خدای لکم آیاته برای شما احکام خود را در آنچه بدان
محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر دران کار فرمایید الم تر آیا ندیدی
ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از شهرها
و سراهای خود و هم الوف و ایشان هزاران بودند اما سدی میگوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون
پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی ایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون
معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیرون رفتند حذر الموت از جهت
احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشانرا
خدای موتوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاده تا یکی از اعلای وادی و دیگر از
اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بمردند با چهار پایان بعد ازین مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز
گشتند و آخر الامر دیوار در گرد ایشان کشیدند و از آنجا درگذشتند مدتی بر ایشان بگذشت
و از ایشان جز استخوانی نماند ثم احیاهم پس زنده کردانید ایشانرا و این صورت بدان وجه بود
که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفاء موسی بود علیه السلام بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان
مشاهده نمود گفت الهی چنانچه از میت بدیشان نمود نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه خطاب
رسید که فلان کلمه بگو تا من ایشانرا زنده کردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا
زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمتست علی الناس بر مردمان
و لکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین
معجزه دیدند و روی از حق گردانیدند شما عبرت گیرید ای مسلمانان و قاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله
در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای و اعلموا ان الله و بدانید که خدای سمیع شنواست قول
متخلفانرا از جهاد که باعذار نا پسندیده تمسک نمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی
کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده را اگر وام خواهند قرضا
حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طلب عوض نباشد و در حدیث صحیح ثابت
شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله

بیکبار از دو

واصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را فی سبیل الله
در لزوم جزا بوام که بشبهه اعطای عوض دران لازمست و قرض حسن بتقدیر آنست که خالص برای خدای
و بدبا از مال حلال تصدق کند امام عاصم ره استفهام را حمل بر معنی میکند که آیا کیست که
قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او
اضعافا کثیرة صنفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند این آیت
که نازل شد یهود بطعنه گفتند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بوعده
حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند و اول ابو الدحداح انصاری بخدمت آمده گفت
یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت علیه صلوات الله وسلامه فرمود میخواهد
بواسطه آن شما را به بهشت برد ابو دحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرمایستانست و بهترین
خبیبه نام دارد اگر از ابقرض دهم شما با بیدان بهشت میشوید سید عالم صلعم فرمود که من ضامن
میشوم که حق سبحانه و چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من
و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلعم گرفت
و حبیبه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندان را گفت یا ام الدحداح
این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام
الدحداح گفت خوش سودا ایست بارک الله فیما اشتریت و حضرت رسالت صلعم درباره او فرمود
کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح والله یقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی
بر بعضی بمقتضای علم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و یبسط و فراخ میکند والیه و بسوی حق یعنی پاداش او ترجعون
بازگردیده خواهید شد در معنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقائق گفته که فرا میگیرد
از اغنیا تا واتابند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا اغنیا تا شکر گزارند
اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نبیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند
عارفی فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرد اند و یکی ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد
بر طریقت قدس سره گفته الهی هر گاه بجود نگرم گویم از من بزرگتر کیست و چون در کرم گویم از من
بزرگوار تر کیست • نظم • کاهی که بجودی نگرم مست شوم • کاهی که بدو نگه کنم پست شوم •

و گفته‌اند سکه داند روزی را و جمعی بقدر قسمت
خود و منفعت ایشان در آن گشت
٩ تا آنرا از حق دانند و شکر گو

الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملأ بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل
از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از موسی علیه السلام اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را
که بود ایشان زا و آن بقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و گویند
آن نبی یوشع بن نون بوده و یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز
از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا پادشاهی تا با او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای
با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه عاد که همواره می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی
اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و در میان ایشان ملکی که کار فرماید نمانده بود و
سبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد و قال گفت آن
پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما آن کنید چون فرض گردانیده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین ان لا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را و چه بر آن دارد ان لا نقاتل که
ما قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را من دیارنا
از مواضع و مساکن ما و ابنائنا و از پسران ما یعنی و از پسران ما ما را مهجور ساخته اند از ایشان در جدا است
که جالوت از ابناء ملوک ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون
کرده و بوان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد
علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعادی تولوا بر گشتند و از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا منهم
مگر اندکی از ایشان سیصد و سیزده تن بودند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران
که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشمویل علیه السلم بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر نصب ملکی تاکید کردند
دعا کرد از حق سبحانه استدعا نمود ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق تعالی عصایی و ظرفی
پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو درآید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این
عصا بقد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از
اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش در نیامد
و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود بکر روزی مردی سقا یا دباغ که شادل نام داشت و بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت

برابر آمد وقال لهم وگفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله بدرستی که خدای قد بعث لکم
برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد
انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق و ما سزاوارتریم
بالملک بپادشاهی که از سبط یهودا ایم منه ازو که از سبط بنیامین است و در آن سبط
نه نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی تنگدست است ولم یؤت و او را عطا
نکرده اند سعة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیوی یعنی اگر از نسبت نسب عاریست باری
صاحب مال و خزاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت
پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفاه بدرستی که خدای برگزیده او را علیکم بر شما وزاده و افزونی
داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود بامور سپاهی
و تدبیر ممالک والجسم و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مردی کشیده و با جمال بود و بیک
سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود والله یؤتی و خدای که مالک علی الاطلاق است میدهد
ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست
ملک ده و ملک ستان اوست بس ∘ راه بحکمش نبرد هیچکس ∘ والله واسع و خدای بسیار
فضل است در دادن زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار هر کرا خواهد علیم داناست باستحقاق
کسی که او را ملک بخشد بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده
گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری و هواداری او
رغبتی پدید آید اشموییل از خدای درخواست و خدای تعالی او را از علامت پادشاهی اعلام داد
وقال لهم نبیهم وگفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت
ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود و صورت همه انبیا
و در آن منقوش فیه سکینة در آنجا سکینه است من ربکم از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین
خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و چشم داشت چون دو مشعله
افروخته که کس را قوت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضه منقولست که روی وی چون روی انسان بود
و دو بال داشت و بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که بتک تند بروی دشمنان جستی

و ایشان را منهزم ساختی و انبیای بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و بقیة
و دیگر در این تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشتند آل موسی و آل هرون یعنی موسی
و هرون علیهما السلام آل شخص در لغت نفس او می تواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم
ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود و مراد نفس داود است علیه السلم و آنچه از موسی
و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هرون و پارهٔ ترنجبین که در تیه بر ایشان
می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر
موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه
فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشموییل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود تحمله الملائکة
بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم
هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید
باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ مقاتله
جالوت نموده هفتاد هزار مرد در مرکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل
طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر بجویی از آب که میان اردن است و فلسطین ظاهر شود
تا مطیع و عاصی را اشتباه نماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی
بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شرب آمده گاهی قوله
جناح فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس او از منست یعنی با او من باشد مگر آب نخورد الا من اغترف
مگر کسی که بردارد غرفه یکدو کفی آبی بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود جویی آب
در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس
بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند
بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه
زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند
تشنه تر شدند و در کنار جوی مانده با لشکر ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرمود که اهل معرفت در ضمن
این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت سالکان اند متوجه مقاتله

پس از آن از شهر بیرون آمد طالوت بفرمان
اشموئیل از شهر ایلیا با لشکرها ساخته گفت
طالوت بجهت اشموئیل یا بالهام ربانی
ای قوم هر آینه خدا آزماینده شماست
درین هوای گرم

لشکر جالوت تشنه و هوا شده و آن آب مثال متاع دنیاست هر که بآن بیاد آمد و بزیادت از آنچه
ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقا حرص گرفتار شده و هر چند بیشتر بدست آرد
رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد * کاسهٔ چشم حریصان پر نشد •
تا صدف قانع نشد پر در نشد • هر چنین کسی بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هدا محروم
و بی بهره است و هر که از دنیا بغرفه قانع باشد یعنی بمقداری از خورش و پوشش که از ان چاره
نیست خرسند گشت حق سبحانه او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد *
قناعت توانگر کند مرد را • خبر کن حریص جهان گرد را • فلما جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبره کرد
و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده
معه بگذشت با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبره نموده بودند لا طاقة لنا الیوم
نیست ما را توانایی امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او
شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و از ان چهار هزار که عبره کردند چشم ایشان چون بر
لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بیدل شده گفتند طاقت
حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه یقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان
ملاقات کننده اند یعنی بینندهٔ جزای خدای اند از ایشان باقی لشکر بود سیصد و سیزده تن که گفتند کم من
فئة قلیلة بسیار از گروه اندک که مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة گروهی بسیار از
اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مدد کاری خدای والله مع الصابرین و خدای
با صبر کنندگان است بیاید و قوت و خایفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند
طالوت با ان گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر
هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بود * جوشن ایشان آتش و دل الماس جنگ
جو گر کمان بر کوه ما شوند رنگ • و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در
تفسیر امام صادق مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر نهاده
سیصد رطل بود ولما برزوا و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست
کردند لجالوت وجنوده برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مؤمنان ربنا ای پروردگار ما

افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن
و ثبت اقدامنا نگاه دار و پاینده دار قدمهای ما را در میدان حرب و انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین
بر گروه کافران فهزموهم پس بشکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافران را باذن الله باعانت
و توفیق خدای و قتل داود جالوت و بکشت داود بن ایشا علیه السلم جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود
وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط
کرده بود که دختر خود بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلم
داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بالآخره تمام مملکت بدو رسید و آتاه الله الملک و عطا کرد
خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و علمه
و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمیست که بشر از ان کار آید و گویند صنعت زره گری
بود یا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشت خدای باشند مردمان را بعضهم ببعض
برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای شر کافران بسبب مؤمنان جهاد کننده لفسدت الارض
هر آینه تباه شدی زمین بظلمات کفر و منافع او باطل گشتی ولکن الله ولیکن خدای ذو فضل
خداوند فضل و رحمت علی العالمین بر عالمیان تلک این قصها که در وی معجزات و اضحات بود
آیات الله نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک میخوانیم از برای تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند
بفرمان ما بالحق بدرستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند و انک و بدرستی که تو
لمن المرسلین هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق الجزو الثالث من اجزاء الثلثین تلک الرسل
آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را
بخصایص و فضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم از پیغمبران من کلم الله کسی بود که خدای با وی سخن گفت
بی واسطه چون آدم علیه السلم که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلم که فرمود انی
انا ربک و چون پیغمبر ما صلعم که فاوحی الی عبده ما اوحی و رفع بعضهم و بر داشت برخی از ایشان درجات
پایهای بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه ای میان بودند و
بعضی باکثر یا بتمام زمرهٔ ایشان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری داد و
وحی را به بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلم که حق او را رتبه عالیه کرامت

الجزو ٣

فرمود کا قال رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر انست که آن بعض پیغمبر است صلوات الله
وسلامه علیه که مفضل است بر انبیا بفضایل بی کران وخصایص بی پایان همچنانکه از
مطاوی آیات واحادیث معلوم ومفهوم میگردد نظم همه انبیا در پناه تو اند • مقیم در بارگاه تو اند •
تو مهر منیری همه اخترند • تو سلطان ملکی همه لشکرند • و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا
وعقلا بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وآتینا ودادیم عیسی بن مریم البینات
عیسی بن مریم را معجزهای روشن وسویدا چون ابرا اکمه وابرص واحیاء موتی وایدناه
وقوت دادیم او را بروح القدس بجان پاک که جبرئیل در مادر وی دمید یا بتیر ومندکر دانیدیم
او را بجرائیل که جبرئیل علم ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی
انانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد ما از پس انکه جاءتهم البینات آمد بدیشان نشانها
روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند فمنهم پس ازین امتان
من آمن کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد
ومنهم من کفر واز ایشان کس بود که کافر شد واز دین اعراض نمود وطریق حق را بگذاشت
تعریض بیهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده
ذکر سبب است واراده سبب چه وقوع قتال بسبب اختلافست وتکرار از برای تاکید ولکن الله
ولیکن خدای یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان وضلالت
وعصمت وهدایت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید انفقوا نفقه وهید مما رزقناکم
از آن چیزی که بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از انکه بیاید
یوم روزی از هول وهیبت آن لا بیع فیه خرید وفروخت نباشد در ان تا کسی خود را از عذاب
باز خرد ولا خلة ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند ولا شفاعة ونه درخواستی بوقت
حلول عذاب والکافرون وناگرویدگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که منع کنند حق
خدای را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش الله خدایی سزای پرستش اوست
لا اله نیست هیچ معبودی در وجود مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت او راست الحی

زنده همیشه از زندگان وزنده بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات وصفات یا قایم بتدبیر وحفظ
مخلوقات لا تاخذه فرا نگیرد او را سنة نه مقدمه خواب از فتور وغیر آن که نعاس گویند ولا نوم ونه خواب
که رکود حواس ظاهرست که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه
در زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی کیست آنکس که او یشفع عنده در خواست کند از انبیا وملایکه وغیر ایشان
عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدای تعالی
ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانهاست وزمینها از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود از
ایشان از کارهای آن جهان ولا یحیطون وفرا نرسند آفریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او
الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است وگنجایش یافته کرسیه
کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را وآنچه در آنست
والارض وتمام زمین وآنچه بر انست ولا یؤده واو را در رنج نمیکند وبر او گران نیاید حفظهما
نگاه داشتن آسمان وزمین وهو العلی واو برتر است از اضداد وانداد العظیم بزرگتر است
از اندیشه افهام این آیه شریف ترین آیتیست از قرآن ودر حدیث آمده که این آیه از ذبابیت
که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش وخواص فضایل قرائت او در اخبار بسیار است
لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب معنی اکراه نباید کرد
هیچکس را از یهود ونصاری ومجوس وصابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این
آیه باآیه قتال منسوخست از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید
کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت تا کاهی
ترسایی از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده وبا فسوس وافسانه وی مغرور گشته
دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابو الحصین با آنحضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه دستوری خواست تا برود وایشان را باکراه بدین شرع باز آرد این آیه نازل
شد که اکراه نکنید کسی را که بدینی متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد
الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت فمن یکفر پس
هر که کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت بآنچه می پرستند جز خدای خواه شیطان خواه بتان

خواه کهنه وساحران ویومن بالله وبگرود بخدای فقد استمسک پس هرکسی که چنگ درزد بالعروة الوثقی
بدستاویزی محکم کو قرآنست یا اتباع سنت یا توفیق ذوق یکی امر ونهی که سلوک طریق پیغمبر است
صلعم سلمی گوید قدس سره وثق توفیقست در بدایة وسعادت در نهایت ودر حقایق نجم وارد است
ان مرعوام را توفیق طاعتست ومر خواص را مزید عنایت محبت واخص خواص را جذبات ربوبیت
که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند وبانوار اخلاق ولجلال وجود باقی سازد ودر مقامات
حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدس الله تعالی کلامه مذکورست
که در طاغوت ما سوی حقست که طلبی دایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست پیغمبر صلعم فرموده که
ما عبد تحت ظل السماء من اله
الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای نفسانیست افرایت
من اتخذ الهه هواه آیا نمی بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است آن بیچاره می پندارد
که او بندهٔ خداست نظم خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست
ودر حدیث صحیح آمده که تعس عبد الزوجه نظم در هلاکت بندهٔ زر وسیم وبندهٔ زن وفرزند
هرآینه هرکه بندهٔ چیزی باشد آزاد پرستد نظم هرچیز که از دو جهان بنده است
آنست ترا در دو جهان مونس ومعبود پس بالضروره از همه چیزها ببرید وبحق سبحانه می باید
پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع
وانفصال نیست مر او را والله سمیع وخدای شنواست قول کسی که متوسل بعروهٔ وثقی بود علیم
وداناست بنیت خالص متمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آن کسانیست
بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا
من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنایی ایمان وهدایت یا از ظلمت
بمعرفت واز شک بیقین یا از طلب نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت والذین
واما کسانی که بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان وآنچه آنست که عام کیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان
ایشان الطاغوت طاغوتند یهود در کعب الاشرف وحیی بن اخطب وامثال ایشان وبت پرستانرا
اصنام والهه باطله واهل ارتداد وشیاطین یخرجونهم این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت
عبادت الهیٔ ایشانست بیرون می آرند یعنی میخواهند که از من النور از ایمان بیشتابی الی الظلمات بسوی کفر

عبدالدرهم تعس

با یهود را که از ایمانی که بتوریة داشتند بتکذیب آن یا مرتدان از اقرار بانکار اولئک آن کافران
باطل واغیث اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاویدمانند کاحند
الم تر آیا ندیدی یا بصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابرهیم حجت ومخاصمه
کرد با ابرهیم فی ربه در دین خدای وی یا در اثبات ربوبیت ووحدانیت پروردگار او واین مجادله که
ان آتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرأت ومجادله جز آنکه برای آنکه
خدای ملک بوی ارزانی داشته واو دست نعمی از آستین طغیان بیرون آورده وهر تکبر از گریبان عصیان
برکرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت ودر آن وقت که ابرهیم
نار انگشت و برای انکار ابراهیم نمرودی بر سوختن او تو را گرفت نمرود فرمود که او را بیارید چون حاضر کردند
نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبیا ومناظره کن اذ قال ابرهیم آن وقت
گفت ابرهیم در جواب او که ربی الذی پروردگار من آن کسی است که از روی قدرت یحیی زنده میکرد اند
ویمیت ومی میراند واز حرف بجا بیاورده فانی بود قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم وامیت ومیرانم
پس خدای واجب القتل را که سرشته امید انزنده کانی قطع کرده بود طلبید وآزاد کرد وگفت اینک مرده را
زنده کردم ودیگری را بی گناه طلبیده بقتل رسانید گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی
آن بود که مراد احیا بعفو است واماته بقتل ونمیدانست که احیا واماته خلق حیات وموت است در احیا
وآن مر حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست در حضار مجلس نمود وتلبیس میکرد ولا جرم ابرهیم علیه السلم
بحجتی روشنتر اشتغال نمود قال ابرهیم گفت ابرهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد
آفتاب را هر روز من المشرق از افقی که محل طلوع اوست فات بها پس تو بیار او را من المغرب از جانب
که محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود وحجت او
منقطع گشت والله لا یهدی وخدای راه نماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکاران را او کالذی
این سخن مترتب بر آن اولیست ایا ندیدی قصه محاجه ابرهیم یا ندیدی مثل آنکس را که مر علی قریة بگذشت بر دیهی
وهی خاویه وآن ویران افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود
پس دیوارها بران افتاده واین نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده برین دیه خراب عزیر بوده علیه السلم
که توریة حفظ داشت واز اکابر احبار بود وبخت النصر بعد از خراب بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورده

و خدای تعالی ورا از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه بیت المقدس نمود و بقریه ساسابو آباد بار
عنب که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید
و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سبد نهاد و انگور فشرده
پاره ای بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و دراز گوشی که داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در آن
دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده کرداند
هذه الله این دیه را خدای بعد موتها بعد از خرابی وی یا اهل او را که کیفیت
زنده کرداند بعد از مردن ایشان و نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود
فاماته الله پس بمیرانید خدای ورا درین وقت مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کردانید
او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر
خلق بپوشانید و چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت النصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را بر انگیخت
تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بکمال عمارت باز آورد و این دیه عنب از آنجه بود آباد
شد پس عزیر را زنده کردانید کفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن که زنده شد هنوز
آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید قال
گفت او را کم لبثت اینجا چند وقت که درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت بودم و درنگ کرده ام اینجا
یوما روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پاره از روز قال گفت آن فرشته
بل نه چنانست که تو گمان بردی لبثت درنگ کردی اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی
عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره او گفتند
فانظر پس نظر کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سبد نهاده بودی و شرابک و بنگر بشراب
خویش یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغیر نکرده و آن عصیر و انظر و در نگر الی حمارک
بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنکه خطاب رسید که ترا بعد از آن
زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد و لنجعلک و دیگر تا گردانیم ترا آیة نشانه و عبرتی
للناس برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند و انظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانها
حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کیف ننشزها چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی بالای بعضی مرکب میسازیم

ثم نکسوها پس می پوشیم مر استخوانها را لحما گوشتی عزیر علیه السلام در آن استخوانهای نگریست ندای
شنید که ای گوشت و پوست و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت
خران سمت تسویه یافت و جان بجسد در آمد و فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس
آن هنگام که روشن گشت بر عزیر آثار قدرت الهی کرا احیای موتی بطریق معاینه قال اعلم گفت میدانم حالا بعیان
چنانکه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیا و اماتت
قدیر توانا است پس عزیر میان قوم خود شد و پسران قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را امتحان
کردند تا توریه از ظهر القلب املا کرد و نوشته شد که بخت النصر کتب ایشان سوخته بود و اذ قال ابرهیم و یاد
کن آنرا که گفت ابرهیم رب ارنی ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده
میکردانی مردگانرا سوال برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال گفت
خدای او لم تؤمن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان
داری بقدرت من با حیا و اماته و با ثمر و دگفتی ربی الذی یحیی و یمیت قال بلی گفت ابرهیم بلی آورده ام
و بکمال قدرت تو گرویده و لکن لیطمئن و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من بمعاینه
چگونگی آن در خوی حاشا که می گویم است که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود
شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا از بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات
دیگر موجود ساخته چون ابرهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیا خلق بعد از موت وجودی
دیگر است و آن نیز متنوع می تواند بود و درخواست که بمن نمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان
حاصل آید دل من از آن وقفه ارامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب دریایی میگذشت نظرش
بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا هر یک از و پاره ای می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دامی حلم
یافتم جمعی کوته نظران پیکسار گران جان را فریب توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل که ای خلیل
فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و رشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را
بقید پریشانی درآرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار نشسته بود را الفکر و ابرهیم علم فرمود که چه محل بحث
مکانی گرم این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود و فا در بست که دیگر باره چارا ارکان
بساحت جمعیت رساند ۴ کوزه کر کوزه را بشکند ۰ چون بخواهد باز قایم میکند

اگر دانی کوزه کردن از نخست • چه عجب که سازد اشکسته درست • پس ابرهیم علیه السلام سوال بجا آورد کرا آنچه بنمای
که چگونه زنده میکنی تا این طایفه باغی طرام کرده و دل من آرام او طمانینه تمام یابد قال گفت خدای که اگر شتابی
این حال آنچه داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس عرابن
نیز گفته اند فصرهن پس جمع کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیات ایشان
نیکو تامل نمای و دقایق جثه هر یک بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده کردن بر تو مشتبه نگردند با مجتمع ساخت
اجزای ابدان ایشان را بایکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار ثم اجعل
پس جمع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از انها بر و توانی نهاد و چه قسمت این اجزا بر
جبال متعدد است و این از قبیل ایراد عادت و اراده خاص و ملخص سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک
تو باشد و توانی بنه منهن از این مرغان متفرق شده بایکدیگر امیخته جزا پاره ثم ادعهن پس بخوان
این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو و می شتابند سعیا
شتافتنی واعلم و بدان از روی یقین ان الله آنکه خدای عزیز غالبست و عاجز نیست از انچه
تو طلبیدی حکیم محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابرهیم مرغان را ذبح کرده اجزا و ابعاض
ولحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده بایکدیگر بیامیخت
و گفته اند که در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافت و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و
سرهای ایشان بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاغ ای خروس پیش آیید
بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک از دیگری منفصل شده بایکدیگر ملتیم گشته ابدان
ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بزمین دویدند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت
ابلغ است در حجت و دور از شبهه چه توهم آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند که با خیال
میرسید که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مر کیفیت مرغی را در
وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن چنانچه پیش پای ابرهیم علیه
میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل شدند و در انوار
آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده کرده باید که قوی بدنی را جمع ریاضت
بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد شوند و ایشان را بدا عیه

شرع و عقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه
اشارتست چنین بود که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را
که مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر
و صفت آز را بگذار و طاوس را که مجمع زینت است سر ببردار و دیده همت از آرایش دنیا
فرو بند که جمع مجاهده این چهار صفت را ذبح آرد حیات ابد و زندگی سرمد یابد و گویند
چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آورده ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است
اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سیوم تکاپوی حرص
که عادت آبست چهارم ترک امساک که صفت خاکست و حکیم سنایی روح الله روحه بدین معنی
اشارتی فرموده • نظم • چار مرغست چار طبع بدن • جمله را بهر دین بزن گردن •
پس پس از آن بعشق و عقل و دلیل • زنده کن هر چهار را چو خلیل • مثل الذین ینفقون مثل نفقه کردن
آنکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف می نمایند اموالهم مالهای
خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد بعضی ابواب البر راه خدایست و
بهر تقدیر مثل نفقه کردن این متقیان کمثل حبة همچون مثل حبه ایست که در زمین طیب کارند
و آن دانه انبتت بر دهد و باز آرد سبع سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب
گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفتصد حاصل
آمده باشد والله یضاعف و خدای زیاده گرداند این هفتصد بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای
هر که خواهد از متقیان بحسب نیت او والله واسع و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده
میدهد علیم داناست بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض از این تمثیل تصویر اضعاف
و ترغیب متصدقان که چون نظر باز کنند که یکی را هفتصد میدهند بر سر تصدق استعجال نمایند
الحکم بشارت بجودت میدهد • دانه یکی هفتصدت میدهد • دانه با بازی بیشتر مکان
تا زیکی هفتصد آید ببار • الذین ینفقون آنکسانی که نفقه میکنند اموالهم مالهای خود را فی سبیل
الله در جهاد یا سایر خیرات ثم لایتبعون پس از پی در نمی آیند ما انفقوا آن چیز را که نفقه کرده اند منا
یعنی منت بر کسی ننهد در صدقه دادن ولا اذی و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی تعییر و تشنیع

نرنجانند قولا و فعلا لهم ایشانراست اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
ولا خوف علیهم و ترس نیست بر ایشان از کم شدن مزد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین
شوند از فوات ثواب قول معروف سخنی نیکو و وعده جمیل مر درویش را و مغفرة و درگذشتن از درشتی
سخن سایل و عفو کردن از الحاح و ابرام او خیر بهتر است مر مسئول را در نفع من صدقة از آن صدقه که
نسبت بسایل یتبعها اذی از پی درآید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره والله غنی و خدای
بی نیاز است از صدقه آنها که در عقب انفاقات خود رنج و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حلیم
بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تبطلوا
باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم صدقهای خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن
حقیقت و توانگر حال آن چنین نیست و منت صاحب سائلست نه حال او حضرت حقایق پناهی
اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید نظم با فقیر ار فکنی از یک تن •
بار منت منهش بر گردن • چون عطا بخشش خدا آمد و بس • به که دانا ننهد منت کس •
در کرم حیله گری پیش منه • جود را رهگذری پیش منه • پس متصدق باید که بشکرانه آنکه
مظهر از خیر واقع شده منت دار بوده باشد نه منت نهنده والاذی و دیگر زحمت مکنید صدقها
خود را باذی یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید و نه بفعل که
روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد
ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا • که گدایی هست آیینه زرداری تست • حق سبحانه و تعالی در این
جهت تحمیل صدقه مومنان میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچون ابطال
آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را
رئاء الناس برای نمودن بمردمان ولا یومن و تحقیقت نمیگرود بالله والیوم الآخر بخدای و بروز
قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد
داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات فمثله پس مقدار صدقه این منافقان
کمثل صفوان همچون نمودار سنگیست خاره هموار علیه تراب بر آن سنگ خاک نشسته
فاصابه پس بدان سنگ رسد وابل باران بزرگ قطره که سیل از آن رود و بسیار خیزد فترکه

پس برفت آن خاک را از آن سنگ بگذاشت او را صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان
مثل منافقست و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران عدل از سحاب
حساب های بر آن گرد و آثار نفقات محو شود سنگ بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد
ترا از آتش فشان برقی چه آید • گزو اندوختن نمی نشاید • لا یقدرون قادر نباشند
این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا
والله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نمیکند القوم الکافرین گروه کافرانرا
و مثل الذین و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم صرف میکنند مالهای خود را و بدرویشان
میدهند ابتغاء مرضات برای خشنودی خدای و تثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من
انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة مانند میوه بوستانیست که واقع باشد
بربوة بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بر وی بیشتر وزد و بار بر دیگر
و از آفت مغمور شدن در آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اصابها برسد بوی وابل
باران بزرگ قطره فآتت پس بداد و برآورد اکلها میوه خود را ضعفین دو برابر یعنی یکساله
چندان برد که زمینهای دیگر بدو سال دهد فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان میوه باغ
وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو رسید باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی
اثمار او را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود از این مثل حصول جزای مخلصانست که
آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد
و خواه بسیار والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر بیناست و مناسب
هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی دیگر است برای صدقه اهل ریا میفرماید یا دوست میدارد
یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی من نخیل
از درختان خرما و اعناب و انگورها مشتمل بر این اشجار تجری میرود من تحتها الانهار از زیر
درختان او جویهای آب له مر صاحب باغ راست فیها در آن بوستان من کل الثمرات از همه میوها
نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل یا کثرت ایشانست و اصابه الکبر و حال آنکه فرا رسید
خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وله ذریة و مر او راست فرزندان ضعفاء خردان و ناتوانان

و معیشت بدو و فرزندان همه ازین بوستان است فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید
بادی گرم و گویند گردبادی فیه نار در آن باد آتشی و انچنین باد آتشین را سموم گویند فاحترقت
پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم بماند این مثل عمل منافقان و
مرائیان است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدوار بودند بسوزد و ایشان مهجور و محروم مانند
نکاری که باشد مزدی بران * نه حالی که بینند نفعی بران * ز ابر ریا برقی افروخته
همه کشت احوالشان سوخته * کذلک همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد
یبین الله بیان میکند خدای لکم الایات برای شما نشانها الطاف و احسان خود را لعلکم تتفکرون
شاید که شما در آن فکر نمایید و در عبادت دیگری را با وی شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا ای
گرویدگان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من الطیبات ما کسبتم از پاکیزها و برگزیدها آنچه
کسب میکنید بتجارت و صناعت و مما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم لکم من الارض برای شما
از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره و اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده و تر و گزیده بر
بودی پنهان یکدیگر بمسجد حضرت سید صلی الله علیه و سلم نهادندی تا فقرا مهاجرین تناول نمودندی
روزی یکی از مالداران دو دست خوشهٔ خرما که هیچ نیرزیدی پاشکال را بیاورده در میان خرماها
بیکو ریخت و کالای خبیث خود را بان متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که
از اطیب اموال صدقه دهید و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بچیزهای خبیث و ناخوش که از دنائت همت و قصد
منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید و لستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه فرا گیرنده چنان چیزی که اگر شما را بدهند
در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در اخذ آن و مسامحه کنید و اعلموا ان الله
و بدانید که خدای غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حمید ستاینده است آنرا
که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر گویند یکی از شیاطین انس یا از
نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق از درویشی
و محتاجی و یامرکم و میفرماید شما را بالفحشاء به بخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم
و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزش منه از خود مر گناهان شما را در عقبی
و فضلا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیی والله واسع و خدای بسیار فضلست بر منفقان علیم دانا

ینده بخدای نکات انفاق

باستحقاق ایشان مرسد فضل و مغفرت را یؤتی الحکمة و هر کرا حکمت دهد خدای را انفاق من یشاء
هر کرا میخواهد و اندک کرم بدیدار و بکرم بدیدار یا دانشی که میان القا رحمانی و وسوسهٔ شیطانی تمییز نماید
تا از وعید شیطان نترسد و بوعدهٔ رحمان مستظهر باشد و من یؤت الحکمة و هر کرا حکمت داد فقد
اوتی پس بدرستی که داده شد او را خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث ره فرموده که حق سبحانه مال
متاع دنیی را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی
خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد
که او را خیر کثیر داده اند و او را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله عنه وارد است نظم رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم وللاعداء مال * فان المال یفنی عن قریب * وان العلم باق لا یزال نظم
علم داده ما را در پس جبار و ز زر و سیم * شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک * و ما یذکر و در نیابد و
پند نگیرد بدین موعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه و ما انفقتم و آنچه بیرون کردید
ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص
در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب دانید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت
یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و فراموش نکند و ما للظالمین و نیست
مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری
دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقها
خود را بوقت اداکردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آنچه دیگرانرا بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت
لازم شود و قلوب بیگانگان بآشنایی با اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات
و تؤتوها الفقراء و بدهید از ابرو پیشان فهو پس آن اخفا خیر لکم بهتر است مر شما را چه آن
صدقه از آفت ریا و سمعه دور مانده و درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضی
علما حکم اخفا را عام داده اند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا مبالغه
عظیم داشته اند هم در نفقهٔ فرض هم در نفقهٔ تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است
و در فرایض اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت بامر حق سبحانه
و سبب رغبت توانگران دیگر میشود بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی

مسئولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب
واز کمال کرم الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد و یکفر عنکم و ما درگذرانیم
از شما وحفص یکفر میخوانند یعنی خدای درگذراند من سیاتکم بعضی از گناهان شما یعنی آنچه مظالم نبود
والله بما تعملون وخدای بدانچه شما میکنید از ابدا صدقه و اخفا آن خبیر واناست آورده اند که
انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود بود بر ایشان نفقه
میکردند بعد از انکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام
شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بحضرت
رسالت پناه عرض کردند آیه آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن یهود بهدایت
توفیق مگر بر تو هدایت دعوتست وبس ولکن الله ولیکن خدای بعنایت خود یهدی من یشاء
راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس سید عالم صلعم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما
اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز نیست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فلانفسکم
پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد خواه مسلمان
گر او می پرستد آتش بکود • تو واپس چرا می بری دست جود • خورش میدهم گنجشک و کبک و حمام
که روزی درافتد همایی بدام • چو هر گوشه تیر نیاز افکنی • ناگاه چنین که صیدی کنی
وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی
جزای آن تمامی بشما برسانند وانتم و شما لا تظلمون ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال
شما چیزی کم نمیکنند للفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشان الذین احصروا آنانکه باز داشته
شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال
بغزا یا دوام طاعت ضربا سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان
مهاجر بودند قرب چهارصد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه
هیچ منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر بود صلعم و هر روز ملازم
آنحضرت بودندی و ساعات بر کسب نمی پرداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین
سبب فرمود که یحسبهم الجاهل می پندارد ایشان را نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند

من التعفف بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم تو می شناسی ایشان را ای محمد
بسیماهم بنشان و علامات ایشان که صفرهٔ لونست و زاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک
لا یسئلون الناس سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز
بر ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال بجهت شفقت و مرحمت میکردند که تا گاه
مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السایل وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید
من خیر از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله به علیم پس بدرستی که خدای
بدان داناست و میداند که چه میدهید و از برای چه میدهید الذین آنانکه ینفقون نفقه میکنند در راه
حق برای مستحق اموالهم مالهای خود را باللیل بشب والنهار و بروز سرا در نهان و علانیه و آشکارا با
غرض استغراق اوقات با عطای صدقات در اسباب نزول آورده اند که علی مرتضی رضی الله عنه چهار
درم تصدق کرد یکی در سر و یکی در علانیه و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه از مرتضی پرسید که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی
جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع را التزام نمودم بتمنای آنکه یکی
ازینها شرف قبول یابد بموقع رضا رسد و صاحب کشف آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار
صدقه داد ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان مقدار در روز حق سبحانه
درین آیه صدقات صدیق را بستود فلهم پس ایشان راست که بدین چهار صدقه دهند اجرهم مزد دهند
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاویدانی است و گفته اند
مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم
و خوف نباشد ایشان را ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یاکلون الربوا میخورند
مال ربا را یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود برای بعث
و نشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه برمیخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان بزند و میکند او را دیو یا بر زمین
من المس از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را
مختلط و دماغ او را مخبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند
ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بر شکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را

بآن نشناسند که آن عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست
که بیع مثل الربوا مانند ربواست که اگر یکدرم بده درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است
میان ربوا و بیع فرق نکردند و احل الله البیع و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرم الربوا
و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة پندی من ربه از پروردگار او
که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است
قبل از تحریم و از او نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد
و امره و کار او مفوض است الی الله بخدای یعنی حکم او در زمان آینده وابسته است بحفظ و عصمت
حق که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و من عاد و هر که باز گردد باستحلال ربوا
پس از آنکه خدای آنرا حرام کرده باید فاولئک پس آن گروه مستحلان و نا شنوندگان امر و نهی اصحاب النار
اهل آتش اند یاران دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا
کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را
یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضه فرموده که هر چه
از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست و یربی الصدقات
و افزون گرداند خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد بود والله لا یحب
و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی که مستحل ربوا بود اثیم بزه کاری که بارتکاب ربوا
مصر باشد ان الذین آمنوا بتحقیق آنانکه بگرویده اند بامر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آوردند
اوامر را بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و آتوا الزکوة و بدادند زکوة را
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت و لا خوف
علیهم و ایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و لا هم یحزنون و ایشان اندوهگین نشوند
برای آنچه از عقب گذاشته اند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید
از عذاب خدای و ذروا و دست بدارید ما بقی من الربوا آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر ربوا با یکدیگر
معامله داشتند حضرت رسول صلعم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربوا

حزب

ایشان بر یکدیگر ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار
بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آوردند که ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کرده
و ما هنوز بدان طلب گرفتاریم پس قضیه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت
ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیه نازل شد که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا
پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک نکنید فاذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجنگ
کردنی من الله و رسوله از خدای و رسول او و حفص فآذنوا خوانده از اذن که بمعنی علمست یعنی اگر ترک
ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید که لایق اید بحرب خدا که آتش است و حرب رسول که شمشیر است
و ان تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شماراست رؤس اموالکم مالهای شما لا تظلمون نه شما
ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی کم کنند
بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی
شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از
امهال و تاجیل ابا میکردند آیه آمد که و ان کان و اگر واقع شود غریم ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی
یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الی میسرة تا وقت توانگری
و آسانی و ان تصدقوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون
اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و مستکمل نجاح جاویدانیست
واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که شما ترجعون باز گردیده شوید فیه در آن روز الی الله
بحساب خدای با جزایی که مقرر کرده از ثواب یا عقاب ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی را
ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و هم و ایشان یعنی باز گردیدگان لا یظلمون
ستم کرده نشوند یا ایها الذین آمنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید
با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی به بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد الی
اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت شهور و سنین فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه
مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان
کنید و لیکتب باید که بنویسد این وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده تنکیر کاتب بعدل

اتحاد و عموم میکند و این کتابت بقول بعضی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب
و قولی آنست که فرض بوده منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است
یعنی اولی ان باشد که اباء نکند کاتب چون التماس کنند ان یکتب آنکه بنویسد وثیقه معامله را
کما علمه الله همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدانکه از شرع واقع شده فلیکتب پس باید
بنویسد و لیملل و باید که املاء کند الذی علیه الحق آنکس که بر ویست دین و بزبان خود
اقرار کند و لیتق الله و باید که بترسد املاء کننده از خدای ربه که پروردگار اوست و لا
یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از ان حق که بروی استچیزی را فان کان پس اگر
باشد الذی علیه الحق آنکس که بر وست حق یعنی در ذمه اوست سفیها جاهل یا بی توقف یعنی
بالغ غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت او ضعیفا یا عاجزی ناتوان چون کودک
خورد یا پیر نیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلقا توانایی ندارد و نمی تواند ان یمل آنکه
املا کند هو او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرضی گشته در زبانش پدید آید
یا آنکه بدان لغت که متعارف قومست دانا نبود فلیملل پس باید که املاء ان حق کند و لیه
ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیمت طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را
و باید که وی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف و زیاده و کم املا نکند و استشهدوا و گواه گیرید
بر معامله خود شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان شما مسلمانان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این
گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل پس یکمرد و امرأتان
و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب و فساد در مواضع
مستوره مسموعست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت
و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت ممن ترضون از ان کسان که پسندیده و راضی
باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد در امرأتین یعنی دو زن برای
آن باید ان تضل تا چون فراموش کند احدیهما یکی از ان دو زن معامله را که بران گواه بوده فتذکر
پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان ان دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان از خصیه
نسوان غالبست پس دو زن باید تا اگر یکی نسیان و یکی بی ابل که دو و لا یأب الشهداء و باید که

وبا مردان در حدود و قصاص مطلق ساقط مسموع نیست

سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادا آن و لا تسأموا
و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک
و بسیار آن را بنویسید الی اجله تا مدت او که مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتاب شما اقسط
راست عند الله نزدیک خدای و اقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود
و ادنی و نزدیکترست کتابت الا ترتابوا آن را که بشک نیفتید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود
چون رجوع نمایید بکتابت الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی بحضور تدیرونها که
میگردانید آنرا بینکم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم پس نیست بر شما
جناح گناهی ان لا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا و اشهدوا و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت
کنید نقد و حکم این آیه منسوخست بقوله تعالی فان امن بعضکم بعضا الآیة و لا یضار و باید که رنج
رسانیده نشود کاتب نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند و لا شهید و نه گواه را
ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشند این معنی که گفته شد بر تقدیریست که
یضار فعل مجهول باشد اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که کاتب نرنجاند کس را و وثیقه
درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد
و گواهی بپوشد و بوقت طلب او باز نگیرد و ان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از
اضرار کاتب و شهید فانه پس آن فعل منهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما و اتقوا الله و بیم
نمایید بر سید و فرمان خدای اخلاف مکنید و یعلمکم الله و می آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیا
و الله بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست و ان کنتم علی سفر و اگر باشید در سفری اینجا
علی بمعنی فی است و لم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و دوات
کتابت یافت نشود فرهان مقبوضة پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی در استده
فان امن پس اگر امین دارد بعضکم بعضا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد
فلیؤد پس باید که ادا کند الذی اؤتمن آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته
وام او را و انکار حق نکند و لیتق الله و باید که بترسد از خدای ربه یعنی پروردگار او در امانت
خیانت نکند و لا تکتموا الشهادة و نپوشید گواهی که پوشیدن از گناه کبایرست و من یکتمها

وهر که بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بدرستی که بزه مند و گناه کارست دل او و اضافه اثم بقلب
تمامت بر وعید ربانی هر کاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ تراست از اثام متعلقه
باعضاء ظاهره والله بما تعملون و خدای بدانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم دانا است
لله مر خدایراست ما في السموات آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم
روحانیه که استار غیوب و بواطن خفیات‌اند و ما في الارض و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید
یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند وان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما في
انفسکم آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به الله
شمار میکند خدای شمارا بدان خبر باخبر میدهد شمارا از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر است
آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا
و اندیشه دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن احصا لمن یشاء مر آنکس را که خواهد بفضل و یعذب من یشاء
و عذاب کند مر کرا خواهد بعدل والله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قدیر
توانا است بعضی بر آنند که این آیه بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی بر آنند
که محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار
و این خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف الله بعد ازین آیه برای آنست که مواخذه در خطا
نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از تامل در
مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند و از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان
انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلعم رفته
صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله
کلفنا من العمل ما لا نطیق بما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادی
که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام عمل است گفتند
یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی
در دلها می آید و فکر مناهی در خاطرها خطور می نماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم
وحق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار ما دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون

نیاید سید عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا
وعصینا لاجرم چندین طیبت بر گفتار ایشان متفرع شد بگویید سمعنا و اطعنا و دلهای اصحاب از کلام
سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا و اطعنا امره و ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان رو
بآسانی نهاد و حضرت حق در شان ایشان ثنای این امت و سبکباری ایشان انه فرستاد که
آمن الرسول گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بما انزل الیه بدانچیزی که فرستاده شده است بدو
من ربه از پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون و مؤمنان
نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلعم بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کل یعنی همه ایشان
از پیغمبر و متابعان آمن بالله گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی ابدی و اسمای حسنی
و صفات جمال و افعال متقنه و احکام کامله او و ملائکته و بفرشتگان او که مقرب
حضرت کبریا اند نه بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل
وکتبه و بکتابهای منزل وی که همه حق است و سخن اوست غیر مخلوق و رسله و بفرستادگان او
که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گزارنده و خواننده براه حق لا نفرق میگویند
مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بین احد میان هیچکس من رسله از رسولان او بلکه بهمه
ایمان میاریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند و قالوا و گفتند مؤمنان سمعنا
شنیدیم قول خدایرا و اطعنا و فرمان بردیم امر او را پس طریق التفات از حضیض غیبت
خطاب بر آمد گفت غفرانک ربنا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما و الیک المصیر و بسوی
تست بازگشت همه و اگر این قواح که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را
مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند برانکه این آیه و ما قبل او مکیست و بی واسطه در شب
معراج بر حضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد شده که آن
حضرت را در شب معراج سه چیز کرامت فرمودند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آمرزش
گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بجا نیز رسیده مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در بلاغ
آورده که چون رسول صلعم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرد و بمنزل قرب رسید

سوی عالی شد که عالم نماند وز و در میان سایه هم نماند نظم برون آمد از پرده بود خود به بر خویش
نگه کرد بی پرده مقصود خویش • بوقتی که در مقام او ادنی سلام و کلام الهی در صفایه
تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه نعم خود در استمایش فرمود که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلوات الله وسلامه علیه مناجاتی کرد محتوی بر آنکه هر اشرب
این کرامت بی مؤمنان این امت کوارنده نیست و حق تعالی فرمود والمؤمنون کل آمن
الآیة حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود قالوا سمعنا و اطعنا
الآیه خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله در رنج نیفکند خدای هیچ
نفسی را یا نفر ماید بکاری الا وسعها مگر بمقدار طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه
کند از نیکوییها و علیها ما اکتسبت و بر وی باشد آنچه کار آرد از بدیها درین محل بالهام الهی
آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تواخذنا بگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش
کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصدی مرتکب مناهی شدیم
ربنا ای آفریدگار ما ولا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا بار گران کما حملته چنانکه بار کردی
آن چیز گران را علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف
شاقه بر ایشان واقع بود ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا و تحمل مکن بر ما ما لا طاقة ان چیزی
طاقت نیست لنا به ما را بآن چیز که حدیث نفس است و وسوسه او بقول بعضی آیه
مدنی دانند و ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقول دیگر مکیست که مراد استیلاء شیطان
بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از حق مشغول کرداند از فرمان
برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است از صراط مستقیم واعف عنا
و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیها واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را وارحمنا و بخشای
بر ما بقبول طاعتها انت مولینا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر
گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را
ختم کردی آمین گفتی و در خبر هست که این دعا را در شب معراج میگفت و ملائکه آمین میگفتند
و حق سبحانه اجابت میفرمود سوره آل عمران بسم الله الرحمن الرحیم الٓمٓ مفتاح سوره با اسم او

آل عمران

ا الف اشارت بآلای عمیم حق است و لام بلطف کریم او و میم بمحبت قدیم او برکت آلای او در دنیا
همه را علی العموم شامل است و نعمت لقای او در سرای عقبی ارباب خصوص واصل و فیض محبت
بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات هر زنده از وست القیوم پاینده
قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که حضرت رسالت را صلعم
درباب حضرت عیسی علیه السلم مناظره کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت کرد
ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که
شما را نسبت زن و فرزند از جناب الوهیت باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی
عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه
فرمود که مذهب شما بر خدای روا نیست و خود میدانید که بر رب اجل فنا خواهد چشید و دیگر شما اعتراف
میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و عیسی بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست
و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدو نسبت میکنید
و حق سبحانه از همه مقدس است و منزه ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد و اند آیه
از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی بود و تاره در نبوت حضرت
محمد صلوات الله وسلامه علیه و علی جمیع الانبیاء لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او
نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق
براستی و درستی از دلالات مصدقا در حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را
که پیش وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوریة والانجیل
و فرو فرستاد توریه وانجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی
اسرائیل را بطریق حق و درین کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول
یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود و انزل الفرقان و فرو فرستاد
کتابها دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که
مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز شده ان الذین کفروا بدرستی که

آنکسانی که کافر شده اند بآیات الله خدا نهاد و قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند
در طریق اهتدی لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای غالب
و قادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی
علیه شیء پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان چگونه
علم الهی محیطست بهمه موجودات و معدومات و علم عیسی علیه السلام بعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز
بتعلیم حق سبحانه پس چنان علمی ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو الذی علم او محیطست بهمه
موجودات الذی یصورکم اوکس است که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء آن
چه نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی
و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده و حکمه در رحم مریم تصویر یافته و مصوّر مصوّر خود نتواند بوده زیرا که
مصوّر مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق خالق همه اوست لا اله الا هو مگر او جهت تقریر وحدانیت
علی رغم انف نصاری که تثلیث گفته قایلند العزیز بی همتا و بی مانند الحکیم دانا بحکم کارها هو الذی
انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات
نشانهای روشنست و آیتهای مفصل مبین که در لفظ و معنی او اشکال نباشد هن آن آیات محکمه
ام الکتاب اصل و معظم قرآنست و اخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک
معانی آن بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه
احتمال وجوه وارد و شیخ ابو منصور ماتریدی ره فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بی مدد
نقل و عقل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود با نصاری از روی حساب جمل
بر زوال ملت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات متغیر میگردد در حساب
تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یک است و المص صد و شصت و یک و الر دویست و
یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب میکرد فهم ایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم
حق سبحانه فرمود که فاما الذین اما آنکسان که از جهت تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ
کجی و تباهیست یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پی روی میکنند ما تشابه آنچه مر او را لفظا و معنا
و معنی او مشکلست منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن

آل عمران

بر خلیس که جهال چنانچه یهود و کفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آنکه جاهلان قوم خود را
در شک اندازند و ابتغاء تاویله و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا
و مشتهای خود و ما یعلم تاویله و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاده
امام مجاهد رضی عنه فرموده که مذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازمست یعنی بر الا الله وقف
باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تأویل حقیقت جز حق سبحانه و تعالی
داخل نسخه
بتاویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت قدمان فی العلم در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را
در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات و متشابهات
از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نمی کنند و پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول
صافیه ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند متاع دانش خود را بزیور عمل آراسته میگویند
ای آفریدگار ما لا تزغ مگردان و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه
ما را راه راست نمودی و هب لنا و ببخش ما را من لدنک از نزد خود رحمة از نزد و یک خود توفیق بر استقامت
گران رحمت محض و محض رحمتست یا بار ارزانی دار عصمتی از شک و شبهه انک انت الوهاب
بدرستی که تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده
همه مردمانی بعد از مرگ لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله
بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا
همچو کعب اشرف کافر شدند یهود قریظه و نضیر و یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که در دوست
و پسران نداری و خود باموال و اولاد مفاخرت میکردند لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان
اموالهم مالهای ایشان که بدان مینازند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات
می افرازند من الله از عذاب خدای شیئا هیچ چیزی در دنیا که بمحنت در مانده و نه در آخرت که ایشان را
بسوی مضیق جهنم رانند اولئک آن گروه هم وقود النار ایشان هیزم آتش اند کدأب و عادت این
مشرکان با یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلعم کدأب آل فرعون مانند عادت
تابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم و عادت آنکسان نیز که پیش از فرعون
بوده اند چون عاد و ثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیا را فاخذهم الله

پس بگرفت خدای ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید العقاب
و خدای سخت عقوبتست بر کافران قل للذین کفروا بگو ای محمد مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و
دشنام کردند ... ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان وتحشرون
الی جهنم و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب
با کفار قریش میفرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی و نشانی در ثبوت نبوت محمد
صلعم فی فئتین التقتا در قصه دو گروه که بهم رسیدند و بدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل
گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلعم سیصد و سیزده تن هفتاد
و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری واخری کافرة گروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر
ابوجهل بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم
دو برابر خود رای العین دیدنی آشکارا اگرچه سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود
که یکی از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را
دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعدهٔ الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند
و علامت مذکور این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در مبدا
قتال مؤمنان را اندک بچشم کافران در آوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف
لشکر ایشان بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و بدین تقدیر فاعل یرون کافران
باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود والله یؤید و خدای قوت و مدد
بنصره بیاری من یشاء هر که را خواهد ان فی ذلک بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة
هرآینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بینائی را ... بصیرت گویند زین
زینت داده یعنی آراسته شده است للناس برای مردمان حب الشهوات دوستی آرزوهای
نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی است و تزیین
جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان
این مشتهیات من النساء از زنان که بدترین دام شیطان اند والبنین و پسران که
محبوب طباع والدین اند والقناطیر المقنطرة و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته من الذهب

از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا هشتاد هزار درم نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم
والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان است که عیب نه مراد و ظاهر نکرده اند
چون مطلق الیمین مع الحجل و امثال آن گفته اند مسومه اسب را استلامت با تمام طلق یا رایه و آن
یا فربها ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بوده والانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند
والحرث و کشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شد در نظر کفار آراسته شده
است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند ازان زندگانی دنیا والله خدای که معبود بحقست
عنده حسن المآب نزدیک اوست بازگشت حسن یعنی آب چرا در قرب رب الارباب منصوری است
چند گردی کوه و صحرا در سوسن نیکو بنگر چشم ... حسن المآب قل ائنبئکم بگو آیا خبر دهم شما را
ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم بهتر ازینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند
از شرک کمام مؤمنان باشند از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیی را دوست نداشتند
چون اهل منعم ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانها که ایشان را
ازانها بهتر است از دنیا و آنچه در وست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها
پس صفت این بوستانها میکند که تجری من تحتها الانهار رجیرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها
جویهای آب خالدین فیها جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که
نعمت و دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد و ازواج و همسران ایشان را فیها از حوریه و آدمی
مطهرة پاکیزه از قاذوراتی که نساء و نبی را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق ورضوان من الله
و دیگر ایشان را خشنودیست از خدای این از بهشت و نعیم او بهتر است والله بصیر و خدای بیناست
بالعباد به بندگان و احوال ایشان الذین صفت ... خواهند بود اما انکه
یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما اننا آمنا بدرستی که ما گرویده ایم بانچه تو فرمودی فاغفر لنا
پس بیامرز مر ما را ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش وقنا عذاب النار
و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنند کاشند
برادا فرایض و مشقت یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات
والصادقین و راستان در قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان برداران مطلعان را در نهان و آشکارا

نصف

والمنفقین و نفقه کنندگان از مال بر اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش خواهندگان بالاسحار
در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز
بامداد بجماعت محققان برآنند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادق‌اند در
انتهاج منهاج ارادت و قانت‌اند در سلوک الی الله و سیر الی الله بی قصور و بی فترت و منفق صفات
و ذوات‌اند از دوستی حق و مستغفر از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق نظم
گناه آمد شهود ما سوی الله ازین نوع کند استغفر الله و از صفات که مذکور شد
صبر مبداء سلوکست و صدق ابتدا تخلی باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقض
نفس بر الفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید ذات
و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء ابدی از مطلع فیض ازلی
طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که
چون شوائب جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت منجلی شد شب وجود ما عدا که نمود بی بود است
زایل گشت صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع
الصبح اینجا چهره گشاید نظم لمعه نور قدم تافت ز اکوان جمله مرادات محدثات برآمد
صبح وصالش دمید بهر در حلاق مر طرقی بانگ الصلوة برآمد و در اسباب نزول
آمده که دو حبر از شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلعم سوال کردند که بزرگترین کلمه
شهادتی در کلام خدای کدامست این آیه نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یعنی حکم کرد
یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو سزاوار معبودی
سزای پرستش بجز او والملائکة و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند و اولو العلم و خداوندان
علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قائما
در حالتی که هر یک از علما قائم اند بالقسط بعدل در اداء شهادت حق بنصب دلایل آیات
بر توحید و شهادت ملکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما احتجاج بران و فضیلت علما
و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو
تکرار جهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید العزیز قوی است و غالب یعنی

[illegible]

ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی حکیم بوجه امر چه همه بامور الله بالظهار
کلمه توحید الحکیم داناست در شهادت بحضرت خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله
الاسلام نزدیک خدای اسلامست نه یهودیت و نصرانیت وما اختلف الذین و اختلاف نکرده اند
در آنکه دین اسلام حقست و محمد صلعم پیغمبر بحق آنانکه اوتوا الکتاب داده شد بدیشان تورات الا
من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان
آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگاه آغاز خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان
ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم و من یکفر بآیات الله و هر که کافر شود بقرآن یا بمعجزاتی که
خدای حضرت محمد را صلعم ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب
زود حساب کننده است یعنی چون که ازین عالم بروند خدای بعد از آن حساب ایشان ایشان را
جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از
اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه فقل اسلمت پس در جواب
ایشان بگو که تسلیم کردم وجهی خود را یعنی خود خود و کردار و گفتار و نیت و دل خود را بر دم بعد
مر خدای را ومن اتبعن و آنها که پی روی کردند مرا همین کردند که من کردم وقل و بگوی للذین
اوتوا الکتاب مر آنکسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین و بگوی
مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند أأسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و امر ترا انقیاد کردند فقد اهتدوا
پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصود اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند
و پشت بر اسلام آوردند ترا ضرر نیست فانما علیک البلاغ پس نیست بر تو جز رسانیدن پیغام رسالت
ولیس والله بصیر و خدای بیناست بالعباد به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان ان الذین
یکفرون بدرستی که آن گروه که کافر شدند بآیات الله بقرآن و محمد صلوات الله و سلامه علیه یا بحجتهای
روشن که بر وحدانیت حق سبحانه و اقامت در کتابهای وی ویقتلون النبیین میکشند
پیغمبران را بغیر حق بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی
ایشان میدانند که بغیر حق میکشند از حضرت رسالت صلعم مرویست که بعد از تلاوت این آیت

فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و
عباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند
چنانچه خدای تعالی میفرماید و یقتلون الذین و بکشتند ایشان را نیز که از روی حقانیت یامرون بالقسط
میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ایشان فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشان را
بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت اولئک الذین آن گروه قاتلان یا
اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهت حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست شد
عملهای ایشان که میکنند نا پذیرنده احکام تورات اند در شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم لیکن
اعمال ایشان حبط است فی الدنیا درین سرای که کس اهل آن نمی ستایند و الآخرة و در آن
سرای که ثواب بر آن مترتب نمیشود و ما لهم من ناصرین و نیست مر ایشان را در قیامت یاران
که عذاب از ایشان دفع کنند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شده اند
بهره را من الکتاب از تورات یعنی اندکی چیزی دانسته اند ایشان یدعون الی کتاب الله
خوانده میشوند بسوی تورات لیحکم بینهم تا تورات حکم کند میان ایشان در قصهٔ یهود خیبر آن
که حکم رجم را منکر شده بودند و در سورهٔ مایده مذکور خواهد شد و گویند که روزی حضرت رسول
صلعم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور
علماء دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از تورات که مشتمل بر نعت و صفت
منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نمودند و آیات تورات را
حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را به تورات میخوانند ثم یتولی پس روی میگردانند فریق منهم
گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند و هم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک
این اعراض از حکم تورات ایشان را بانهم قالوا بآنست که ایشان میگویند لن تمسنا النار نخواهد
بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که مدت است با عجل وغرهم
و فریب داد مر ایشان را فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آنچه بر می بستند که
میگفتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبا و ایشان مر ایشان را تکلیف پس چگونه باشد
حال ایشان اذا جمعناهم آنگه جمع کنیم ایشان را لیوم از برای حساب روزی لاریب فیه هیچ شک نیست

در وقوع آن و وفیت کل نفس و داده شود هر نفسی را تمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است
و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف
رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از
شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بدان
موضع آمده میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بتایید ربانی چنان ضربتی فرود
آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آن آهن و سنگ سخت که
از پاره آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری
بنظر حاضران در آمد و نوبتی دیگر بضرب آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان
شد که بدوست نمایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که
قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول صلعم فرمود که زود باشد که
امت من بر همه این ظفر یافته کوشکهای حیره در تصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام
باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعشعه رایت غربیت من سایه یمن دولت بر شعار
اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان
طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار
مشرکان عرب خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد
دیاران خود را بگرفتن روم و پارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد
قل اللهم بگوی بار خدایا مالک الملک ای خداوند پادشاهی متصرف در آن تؤتی
الملک من تشاء هر کرا میخواهی و تنزع الملک و میستانی ملک ممن تشاء از هر که میخواهی
بعضی مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری
بقبضه اقتدار هر که خواهد می سپارد و عنان اختیار شهریاری از کف اختیار هر که خواهد
بیرون می آرد نظم مفتاح اختیار بدست قضای اوست * از هر که خواست بستد و از آنکه خواست داد
و گفته اند ملک نبوت و رسالت که از بنی اسرائیل بستد و با سمعیل داد و ایالت مکه
و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه تفویض حواله فرمود

ملکی پادشاهی هر کرا ٧

یا ملک روم و پارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد
محققان ملک توفیقست هر کرا اعطا کرد عزیز دو جهان شد و از قبضه هر کرا باز گرفت مخذول
هر دو سرای گشت امام احمد ره فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت
خداوند یکتاست هر کرا مقبول قلوب سازد به نظرات عنایت صاحب دلانش ملحوظ سازد
و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد و بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد و تعز من تشاء
و ارجمند میسازی هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان او و تذل و خوار و بیمقدار
میکردانی من تشاء هر کرا خواهی بکفر و نکبت چون ابوجهل و پیروان او یا مراد عزت
این امتست باستیلا بر دیار عجم و عرب و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان
از کفار یا مراد عزت مؤمنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا
و گفته اند عزت بشرف قناعت و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را
بصدر تمکن رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند در تفسیر بصایر آورده که
سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی که در زمان
خود قطب اولیا بود آمده استدعاء فاتحه نمود و همچنانچه در صف نعال ایستاده و از
تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد
که روشن ترین وجهی از معنی آیه آنست که ترا امروز منقصد پیل جنگی و پنج هزار و سنگ
ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بحکمت طلب پیشی و بیشی طلب بکاشانه چون من گدایی آرد
و در صف نعال باز دارد و مرا باین گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی
جای دهد ۞ هم اگر بقناعت آشنا شد ۞ از فیض تعز من تشا شد ۞ و انکو بهر حرص و آز بجود ۞
مقهور تذل من تشا شد ۞ و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب
هجران و باز داشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نکوییها از
اعطاء ملک و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست
اما تخصیص خیر بمقتضای مقامست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام متضمن بر بشارت
اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده است با حد الضدین

جا از ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا رعایت ادب کرده است در خطاب چنانچه
ابرهیم علیه السلم فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن
امر نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید ۞ بد بنسبت باشد این را هم بدان
پس بد مطلق نباشد در جهان ۞ زهر ماران مار را باشد حیات ۞ نسبتش با آدمی باشد ممات ۞
با آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدمی با وجود آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک و صاحب نقد نصوص
قلدت ظلال نواله علی اهل الخصوص بتر این سخن ایمای می نماید آنجا که در نعت خاتم النبیین میفرماید
بلبل شاخسار باغ بلاغ ۞ شاهباز نشیمن ما زاغ ۞ داشت چشم سرش چو دیده سر ۞
روشنایی ز کحل ما یبصر ۞ چون بنظاره جهان پرداخت ۞ هر بد و نیک را که دید شناخت ۞
کانچه نیک از خصایص قدم است ۞ وانچه بد از نقایص عدم است ۞ گفت الخیر کله بیدیک ۞
لکن الشر لا یعود الیک ۞ انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اعطاء و اعزاز و اذلال
قدیری توانایی تولج اللیل درمی آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزای
روز می افزایی تا روزی که در اول جدی که اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود
و تولج النهار و درمی آری روز را فی اللیل در شب یعنی باقی سنه از اجزای روز کم میکنی
و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول
لیالی میشود و تخرج الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن
نطفه است یا افراخ یعنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون می آری
مرده را چون نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنده که آن حیوانات و مرغ و درخت و گفته اند
خبیث را از طیب بیرون آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مومن چون نوح علیه السلم
و مومن را از کافر چون ابرهیم صلوات الرحمن علیه از آزر و ترزق و روزی میدهی از خزانه رحمت
واسعه من تشاء هر کرا خواهی بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند
لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان کنند الکافرین کافران را که دشمنان اند

اولیا و دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون مومنان یعنی دوست مومن
جز مومن نباید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با ده نفر یهود طریق دوستی
اختیار کرده بودند و عقد موالاة و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرمود
و از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست
آنکس از دین خدای فی شیء بچیزی یعنی از دین حق بهره ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر
کنید منهم از ضررهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتداء اسلام و قبل از استحکام
امور دین بوده تا امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست و یحذرکم الله و می ترساند خدای شما را
در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه
بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر جا لفظ نفس در شان
حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد و الی الله المصیر و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه
قل ان تخفوا بگو اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینه های شماست یعنی در دلها از موالات
کفار او تبدوه یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای آن را میداند و یعلم ما فی السموات
و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع
سفلیات والله و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست
و قدرت او به مقدورات احاطه کرده پس هر چه میکنند میداند و مکافات آن می تواند داد پس
نافرمانی نکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر
آنچه کرده باشند از نیکویی محضرا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی بعد صحایف حسنات را
و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها اگر آنکه باشد
میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند
و یحذرکم الله و حذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات فرموده که خدای میترساند
از آنکه در ذوات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذوات خلق
ما للتراب و رب الارباب چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را با عالم پاک والله
رؤف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگوی

اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله میزنید و دعوی میکنید که تحبون الله دوست میدارید
خدای را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد
گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم
مهربانست برایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند که ما بتان را برای خدا دوست
میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امیدواریم ایشان را گفتند اگر حق را دوست
میدارید متابعت حبیب او کنید و بگذارید قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را در اوامر و نواهی و الرسول
و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول
فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر موضع مضمر
دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است ان الله اصطفی آدم بدرستی که خدای
برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را
بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و آل ابرهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات
از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنا خانه کعبه و آل عمران و آل عمران را که موسی و هرون بودند
برسالت و تکلیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند آن عمران پدر مریم است و آل او
مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکنایت و برسالت
ذریة همچنین برگزید فرزندان این جماعت را بعضها برخی از ایشان من بعض از بعضی زاده شده
مراد اولاد پسندیده اند از آباء برگزیده والله سمیع و خدای شنواست مر اقوال باطله
یهود را که گفته اند نحن ابناء الله یا مر خرافات نصاری را که نبیره عمران را گفتند ابن الله علیم
و داناست باغراض فاسده ایشان ازین مقالات اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد
که گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت
ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لک برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد
کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت
مسجد قدس را بزرگ میداشتند بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت نذری کردی و در شریعت
ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت و چگونه

حنه

این جهت که گردی شاید در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که
فتقبل منی پس قبول کن خدایا آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوایی سخنی را که
درباب نذر گفتم العلیم دانایی بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواهم فلما وضعتها پس آن
هنگام که نهاد بار حمل خود را ضمیر عاید بنسمه است یا بلفظ ما فی بطنی قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر
رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که من نهادم آن بار را انثی فرزندی داده که
بمن داده و انی سمیتها مریم و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان
امة الله است یعنی کنیزک خدای و انی اعیذها و بدرستی که من در پناه می آرم او را ایک
بحضرت تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده
یا از مس او به برکت دعای حنه بروز کار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند و در حدیث
آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند
فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از ین صورت محروس و محفوظ بودند فتقبلها
پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتنی نکو جهت خدمت خانه
وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو و نمایی نکو یعنی پرورش یافت
بصلاح و عفت و سداد و معرفت که چون بحد مالکی رسید بانواع عبادات بر همه احبار
غالب شده و گویند پرورش حسن بتخلق او بود باخلاق ربانی و در بعد از ولادت او را
به بیت المقدس آورده بسدنه و احبار گفت دونکم هذه النذیره فرا گیرید این نذر کرده شده را
که از آن خدا است بزرگان بقبول او رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا او
که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کردندی یکبار نهادند به رده
و در جوی آب افکنند بشرط آنکه قلم هر کس بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد
القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا علیه مقرر شد و کفلها زکریا فرا
سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع دایه مقرر فرمود و
چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بدان میسر
نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه مقفل بکلید
بخود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت
بر صفحات احوال او لایح گشت کلما دخل هرگاه که در آمد علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که آنجا
می بود وجد می یافت عندها رزقا نزد یک او روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان
و محصول زمستان در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت
ای مریم انی لک هذا از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو این روزی
که می بینی من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی
میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آن
وقت که تحفه‌ها از روزی در هنگام آن مشاهده کرد طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی
پس در ستان محراب دعا ذکریا بخواند زکریا ربه پروردگار خود را قال رب گفت ای پروردگار من
هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاک از آلایش گناه انک بدرستی که
تو او کرم سمیع الدعاء شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة ندا کردند او را فرشتگان
و گویند همین جبرئیل بود و بجهت تعظیم او را جمع یاد کرده و هو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده بود
یصلی فی المحراب نماز میگزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای
یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام مرا بدو زنده
شود دین من و زندگی یافت مصدقا در حالی که این فرزند باورکننده باشد و ایمان آرنده بکلمة
بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک خدای آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود
علیه السلام و دیگر صفت یحیی آنست و سیدا و مهتری بعلم و علم و تقوی که شرایط سیادت
آنست و حصورا و باز ایستاده از زنان یا خود باز دارنده از لهو و لعب و نبیا من الصالحین و پیغمبری
که تو شود از شایستگان یعنی زکریا و آباء او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق
بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا این فرزندی بشارت دادند قال رب گفت
ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا غلامی پسری و قد بلغنی الکبر و بدرستی که مرا رسید
پیری و بزرگ سالی وامراتی عاقر و زن من یعنی ایشاع دختر حواهر مریم بود عاقر نازاینده است آنام را
جوان می‌بایستی با وجود پیری فرزند میدهی قال گفت خدای با جبرئیل که بفرمان خدای کذلک همچنین

۷ سبز غرال امل حضرت … انا لك تعبت
والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت
بانچه بار نهاده مریم حفص وضعت خوانده
یعنی خدای داناتر است بانچه حنه وضع کرد
ولیس الذکر و گفت حنه نیست فرزند
نر که طلب کردم برای خدمت کنیسه
کالانثی همچو فرزند ماده

برهمین حال که هستید از پیری و نازایندگی الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه که میخواهد بر وفق عادت و خلاف
آن قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر کن از برای من آیتی نشانه که مرا از حمل
بولد خبردار کند قال آیتک گفت جبرئیل که خدای میگوید آیتک نشانه تو ان لا تکلم الناس که سخن نگوئی
یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبانه روز الا رمزا مگر اشارت کردنی
با سر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار وسبح
و تسبیح گوی او را بالعشی در شبانگاه والابکار و در بامداد و باقی قصهٔ زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد
واذ قالت الملائکة و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملائکه مشافهه که یا مریم ای پرستار
خدای ان الله اصطفیک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بجای محرر
یا به پرورش او نعمت وطهرک و پاک ساخت از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را می باشد
چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه واصطفیک تکرار از برای تاکید است یعنی
بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان با آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و نیز جبرئیل مخصوص
کرد انه یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن از برای پروردگار آفریننده و پرورنده خود را واسجدی
و سجود کن خدا را وارکعی مع الراکعین و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت
بگزارد با احبار بیت المقدس ذلک آنها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا
و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که تا جهت اظهار اعجاز ترا نوحیه وحی میکنیم و بر زبان
جبرئیل بتو می فرستیم وما کنت و تو نبودی ای محمد لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آن
هنگام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم
که کدام از ایشان یکفل مریم باید آن شود تعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک ایشان
اذ یختصمون آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة و یاد کن آنرا
که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک
مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از وی مراد حضرت عیسی است علیه السلام و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن
حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب
متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافه حدوث او بکلمه کن اتم تواند بود اسمه

نام او المسیح عیسی بن مریم مسیح لقبست و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه
گوییم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلعم مسیح بعبری میشیحا باشد یعنی مبارک وجیها روی شناس و تمام
قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین
محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجات ومن المقربین
و از نزدیک کرده شدگان است بکرامت خدایی ویکلم الناس و سخن گوید این فرزند با مردمان
فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد و او را در زمان صغر موقعی که شایسته گهواره بود
وکهلا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو سخن کلام او در حد معجز بود و در کهولت دعوت
ومن الصالحین و از انبیاء شایسته است قالت گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام
انی یکون از کجا و بچه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس نکرده است
بشر هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت
جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد
اذا قضی چون حکم کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید از برای آن چیز را که معلوم
اوست کن باش فیکون پس میباشد کفته الله تعالی کن یا اخبار است از سرعت تکوین اشیا
بتکوین او یعنی سست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا باسباب و مواد
سبحان قدرت وارد بر ایجاد ایشان دفعهً بی سببی ماده نظم الکه از وی چه عجب که سبب
بی سبب آفریدنش چه عجب * قدرتی را که عجز نیست در آن * هست آن جمله نوع کارها آسان
ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث
و ابراهیم و جز آن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است والتوریة والانجیل و تعلیم داد
او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا و گردانید او را رسول و فرستاده
بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بانکم قد جئتکم
بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی من ربکم از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست
و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق بدرستی که من میسازم
و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغ فانفخ فیه پس میدمم من در وی

وران مرغ را از گل ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله
بامر خدای بامشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل بساخت و بر دست گرفته نفس دروی میدمید
بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند در نظر الاکمه
مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابری
و بری میکردانم نا بینای مادرزاد را از علت او سیوم والابرص و پاک میسازم شخصی که بعلت
برص مبتلا باشد از مرض و چهارم واحیی الموتی و زنده میکنم مردگان را باذن الله بعضی جای
تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد
و مفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد و یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام که قریب
چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تاکلون
بآنچه شما میخورید و ما تدخرون و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور است
که در مکتب با کودکان گفتی که آباء و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما
فلان چیز نهاده و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی ان فی
ذلک بدرستی که درین پنج معجزه لایة لکم مر آیینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من
ان کنتم مومنین اگر هستید باور دارندگان که این معجزاتیست یا ایمان آورندگان که من
پیغمبرم و مصدقا و آمدم بشما باور دارندگان لما بین یدی مر آنچه را که پیش از من بوده من التوریة
که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر برای
آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی برخی از آنها که در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده
شد بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه بر دارم و جئتکم و آمدم
بآیة من ربکم بنشانی از پروردگار شما مراد معجزاتست و دلالیست و ایراد آیة بلفظ واحد جهت آنست
که معجزات و دلالات حکم یک آیة دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای از مخالفت من واطیعون
و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی و ربکم بدرستی که خدای پروردگار منست و پروردگار شما
وافریدگار شماست فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم این است راه راست
و رساننده بمنزل مقصود فلما احس عیسی پس آن هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از یهود کفر

و دلالت کرد بر کفر ایشان وان اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد
جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود و از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای
نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش
گیریم گفتند آن کدامست فرمود که بیایید تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اگر انجا شکار ماهی میکنیم
آنجا شکار ارباب الاشیاء کامی کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردم را صید
کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن
قال گفت عیسی من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی
برسد قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران
و رنگرزان بوده اند و معنی حواری خاصه و برگزیده است این خاصگان در جواب عیسی فرمودند
که نحن انصار الله ما یاران خدائیم یعنی نصرت دهندگان دین وی آمنا بالله بگرویدیم بخدای
واشهد و تو ای عیسی گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس دعا کردند
که ربنا آمنا ای پروردگارا ایمان آوردیم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی بعیسی یعنی انجیل
واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فاکتبنا پس بنویس ما را بقلم عنایت در جریده
احسان تقدیم مع الشاهدین با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیا را بالصدق و گفته اند که شاهد
یعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی دعاء حواریون این که خدایا
جمع کن میان ما و امت محمد صلعم که ببرکت آنحضرت که از همه امتان اکمل و افضل و بحکم نحن
الآخرون السابقون علو ای [illegible] و تکثیر اول نعم [illegible] است از پیغمبران او خوب تر
امتش از امتان محبوب تر • و مکروا و مکر کردند آنکسانی که عیسی از ایشان احساس کفر کرده
بود بر آن وجه که جمعی را بر انگیختند که هر جا که عیسی را به بینند بکشند واصح آنست که با نواع
حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند شب همه شب پاس داشتند و علی
الصباح مجمع گشته تهیر خود را که یهودا نام داشت بدان خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد
حق سبحانه دران شب عیسی را باسمان برده بود و همین که یهودا بخانه درآمد عیسی اندید شبیه
عیسی را بر او افکندند و چون بیرون آمد خواست که گوید عیسی درین خانه نیست درو بی بکشند و هر چند

حزب

استهزا شکر که من فلان کسم بجایی رسید واژدارش در او بکشتند یارانش کرد دانست که
خدای تعالی فرموده که ایشان مکر کردند و مکر الله وخدای جزای مکر ایشان رسانید تا یار خود را
بجواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین وخدای بهترین مکافات کنند کانست اهل مکر را
اذ قال الله یاد کن آنرا که گفت خدای یا عیسی انی متوفیک من فراگیرنده توام از دنیی
ورافعک الی و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکه خود ومطهرک و پاک کننده
ونجات دهنده توام من الذین کفروا از قصد و مکر آنکسانکه کافر شدند بتو وجاعل الذین
اتبعوک و کرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فوق
الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بدان بود که نصاری
غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند برایشان
بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره وهمواره ترسایان بر جهودان غالب بودند الی یوم
القیمة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه یعنی عیسی و متابعان
ومنکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم براستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون دران چیزی که
شما هستید که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه معتقدند و عیسی و محمد را صلوات الله
وسلامه علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد صلوات الله وسلامه علیه
وعلی جمیع الانبیاء را منکر میشوند و بثالث ثلثه قایلند و مومنان میگویند الله تعالی یکیست و
موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستادکان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که
نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری
فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا در این سرا بقتل و سبی
ولزوم جزیه وخواری والاخرة و در ان سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و ما لهم
و نیست مر این کافرانرا من ناصرین یاریان و نصرت دهندکان در منع عذاب ایشان
واما الذین امنوا واما آنکسانکه ایمان آورده اند یعنی امت محمد صلعم وعملوا الصالحات
و عمل صالح کردند فیوفیهم پس با تمام بدهیم ایشانرا حقهای یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد
اجورهم مزدهای ایشان در دنیی به نیک نامی و در عقبی بدوست کامی والله لا یحب الظالمین

وخدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نتلوه علیک
میخوانیم آنرا بر تو من الآیات واین از علامات نبوت و دلالت رسالتست والذکر الحکیم
واز یاد کرد دیست محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد بیان قصه
عیسی نصاری نجران زبان اعتراض کشاده گفتندی که تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام
بندگی بروی مینهی خواجه فرمود عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد واو بنده الله
فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده و مقبول عذرا ایشانرا آتش غضب برافروخت و گفتند
هیچ آفریده دیده باشد که انسان بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد که ان مثل عیسی
بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که
انسانی بی پدر بیافرید کمثل آدم همچون صفت آدمست وشما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر
مخلوق شده حال آنکه او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را
پسر خدای میخوانید و گفته اند وجه مشابهت در بعضی اوصافست پس عیسی مثل آدم باشد
در احد الطرفین که عدمیت پدر است یا در آنکه موجودیست خارج از عادت مستمره امام قشیری ره
میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر رحم اصلاب و کتمت وجه
مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بروجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند
خلقه بیافرید خدای قالب او را من تراب از خاک ثم قال له پس گفت مران قالب مصور تسویه را
که بحکم من کن باش زنده بروح فیکون پس بود و تفسیر میفرماید که معنی آنکه خاک را گفتیم آدم
باش یا در اگفتیم عیسی باش الحق این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست و بغایت
رسیده من ربک از پروردگار تو فلا تکن من الممترین پس مباش از شک آرندگان
مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت
پیغامبر صلعم اما مقصد خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آنجماعت
که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدمست و در کمان میفتید چون نصاری که در ظلمت
ظن و تخمین مانده لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند نظم زاسرار یقین حرفی نخواندند
بزندان کمان محبوس ماندند • بدینسان گشته ظاهر آفتابی • که چشم دیده ایشان حجابی

چه چند چشم نابینا ز خورشید • چه داند دیو سر جام جمشید • فمن حاجک پس هر که خصومت کند علیه
با تو ومجادله نماید فیه در باب عیسی من بعد ما جاءک پس از انکه بتو آمد من العلم از دانستن
که بنده ورسولست فقل تعالوا پس بگو ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا
وابناءکم پسران ما وپسران شمارا ونساءنا ونساءکم وزنان ما وزنان شمارا وانفسنا وانفسکم
وتنویکان خود را وتن دیکان شمارا ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع ودعا یا طلب لعنت
کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدایرا علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی
نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه
علیه وفد نجرانرا طلبیده گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد ومنازعت می افزایید
اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب ومحق از مبطل ممتاز گردد ونصاری
بدان صورت راضی شدند زمان ومکان مقرر ساختند وروز دیگر حضرت پیغمبر صلعم حسین را
و حسن را
رضی الله عنهما بر داشته ودست حسن را در ضمن گرفته وفاطمه رضی الله عنها از عقب وعلی
مرتضی رضی الله عنه از دنبال روان شدند خواجه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید اما
ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند
وبا این همه در برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتر ایشان سید عالم را با اهل بیت وید
فریاد بر کشید که ای یاران از مباهله این بزرگوار بپرهیزید بخدای که من رویهایی مینیم
که اگر از خدای درخواهند کوه را از موضع آن زایل کرداند ویقین میدانم که اگر مباهله
کنید یک ترسا بر روی زمین نمانده باشد پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نو
بدهند وسی زره سی اسپ وسی شتر تسلیم مسلمانان نمایند برین سوال صلح نامه نوشته بمنازل
خود باز گشتند وحضرت پیغمبر صلعم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی
ایشانرا مسخ کردانیدی وآتش بریشان فرو ریختی وجمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای
منازل ایشان هلاک شدی ان هذا بدرستی که این قصها که مذکور شد لهو القصص الحق
هر اینه آنست خبر راست ودرست وما من اله ونیست هیچ معبودی سزای پرستش
الا الله که استحقاق معبودیت او را ثابتست وان الله وبتحقیق که خدای لهو العزیز الحکیم

و۲ هزار ردی

نکر الله هم

اوست غالب وقوی ومحکم کار فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان وروی از مباهله بر تابند
فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بمفسدان تباه کاران وضع مظهر
بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراضست از طریق توحید نظم
هر که برین ره ز معرفت راه بکاشی نبرد • هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید • قل
یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه
درین خطاب داخلند ومضمون خطاب اینست که تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخنی راست
بیننا وبینکم میان ما وشما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند وانجا کلمه سه چیز است
ان لا نعبد یکی آنکه نپرستیم الا الله مگر خدایرا تعریض بیهود ونصاری راست در عبادت
عزیر وعیسی ولا نشرک ودوم آنکه شرک نیاوریم به شیئا بخدای چیزی را وشرک این هر دو گروه
ظاهرست ولا یتخذ سیوم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضا بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان
من دون الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند
ومیگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست واتخاذ ارباب
از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل وتحریم فان تولوا پس اگر بر گردند اهل کتاب
ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر واصحاب مر ایشانرا که گواه باشید
بانا مسلمون بانکه مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود ونصاری لم تحاجون چرا شما هر دو گروه محاجه
میکنید فی ابرهیم در دین ابرهیم مدعای یهود آن بود که ابرهیم یهودی بوده وترسایان میگفتند
نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید واورا جهود وترسا میخوانید
وما انزلت التوریة وحال آنکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند
والانجیل ونه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابرهیم
ومقررست که ابرهیم پیش از موسی بوده هزار سال وقبل از عیسی بدو هزار سال وچون او
برین دو پیغمبر وشریعت وامت ایشان متقدم بوده باشد اسناد یهودیه ونصرانیه
بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی یابند وتعقل سخن خود نمیکنید ها انتم تنبیه میکند
که گوش دارید شما اید هولاء ای گروه که حاججتم خصومت کردید وحجت آوردید فیما لکم

دران چیزی که مر شمارا به علم دران دانشی هست یعنی نعت محمد صلعم که در توریة وانجیل خوانده بودید واز تغیر وا دیده فلم تحاجون پس چرا محاجت می آرید فیما لیس لکم هم

دران چیزی که نیست مر شمارا به علم آن چیز دانشی یعنی قصهٔ ابرهیم که در کتاب شما نیست که یهودی بود
یا نصرانی والله یعلم وخدای میداند که ابرهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده وانتم لا تعلمون و شما
نمیدانید حقیقت حال او را ماکان ابرهیم یهودیا ابرهیم علیه یهود یا جهود ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان
ولیکن بود حنیفا پاک وموحد و منحرف از عقاید ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده وماکان من المشرکین
ونبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی وعزیر
ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم یعنی ابرهیم للذین اتبعوه مر آنها که تبعیت نمودند
کوی روی کردند او را در زمان او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه
ایمان آورده اند بدین پیغمبر صلعم جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله درآمدند که
با تعظیم ملت ابرهیم سزاوارتریم او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حد بران داشت که خود را بملت
ابرهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد واصح آنست که در وقت قول نجاشی نازل شده
فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رضه با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند
وقریش عمرو عاص وعبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بدست
ایشان بازدهد القصه مجلس ساختند وجعفر با عمرو وعبدالله مناظره کرد وایشان را ملزم ساخت
ونجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی با ساقفهٔ خود از استماع قرآن رقت
ورزیدند ونجاشی جعفر را وقوم او را گفت که برسید هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابرهیم عمرو عاص
گفت حزب ابرهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می بینی وپیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند
عمرو را این سخن ناخوش آمد آغاز دعوی کرد که ابرهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی
موافق نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فروفرستاد که سزاوارتر بابرهیم حضرت پیغمبر
واصحاب اوست والله ولی المؤمنین وخدای ولی مؤمنان ودوست مومنان وسازنده کار ایشانست
ودت آرزو می برند طایفه من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم اگر شمارا گمراه کردانند
خطاب بحذیفه وعمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت
ومیخواستند که از راه راست بیفکنند وما یضلون وگمراه نمی سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را
چه وبال اضلال بدیشان عاید است وما یشعرون ونمیدانند که ان زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب

ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله بقرآن یا بنعت محمد صلعم وانتم
تشهدون وحال آنکه شما گواهی میدهید که توریه وانجیل حقیقت ونعت او در هر دو کتاب هست
یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا بر می آمیزید راستی را بالباطل بکجی
وناراستی یا غلط میکنند بتوریه را بمحرفات خود یا می پوشید اقرار را که قبل از بعثت
پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید وتکتمون الحق وچرا می پوشید سخن
راست را که وصف مصطفاست صلوات الله وسلامه علیه وانتم وحال آنکه شما میدانید که
آنرا از حسد می پوشید وبعناد در اخفاء آن میکوشید وگفته اند می پوشید ومیدانید که
که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروختهٔ عنایت الهی است هرگز بنفس منطفی نمیگردد
والله متم نوره نظم لشکر باد اگر جهان گیرد • شمع خورشید از آن نمی میرد •
وقالت طائفة وگفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود وایشان دوازده بودند از خیبر وعرینه
اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلعم درآیند از روی مکر وحیله وبآخر روز چنان فرانمایند
که ما در کتاب خویش تامل کردیم وبا علما واحبار مجادله نمودیم بطلان دین وفساد آیین
بر ما روشن شد ونشانهای نبی موعود در پیغمبر شما نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب
در تردد افتند وگویند اینها اهل کتابند سخن چنین از روی گزاف نخواهند گفت وبا وجود علم
والانصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق صدق محمد منحرف شده بدین ما
درآیند حق سبحانه ازین مکر آگاهی داد وآیه فرستاد که میان کلمه مکر گشتند گروهی از
اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید
بالذی بانچیزی که انزل علی الذین آمنوا فروفرستاده شده است بر مومنان یعنی
قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره وکافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیزی
که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم یرجعون شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک
افتاده یرجعون باز گردند از دین خود چون خیبریان آن دیدند که زرق ایشان ظاهر شد
یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا تصدیق مکنید الا لمن تبع مگر آنکس را که پیروی
کند دینکم دین شما را که یهودیه است قل ان الهدی بگو ایشان را که بدرستی که دین حق هدی الله

دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و رد قول ایشان بر ایشان باز جمله ان یؤتی
کلام ایشانرا بیان میکند که میگفتند تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی
احد آنکه داده باشند هیچ کسی را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت
او یحاجوکم و این نیز باور مکنید که مسلمانان با شما محاجه کنند عند ربکم نزدیک پروردگار شما اگر
دین شما درستست و حجت شما قوی تر و روشن قل ان الفضل بگو بدرستی که بزرگی
و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بید الله بدست تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء
میدهد آنرا که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمتست علیم دانا باهل استحقاق در اعطا
فضل یختص خاص میگرداند برحمته باسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر کرا میخواهد
و میداند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست
بر مومنان و من اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تامنه کسی باشد که اگر اورا
امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن مال بتو و آن
عبد الله سلام بود رضی که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بوی داده و ابن سلام
ادا کرد و منهم و از ایشان باشد من ان تامنه کسی که اورا امین گردانی بدینار
بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی
علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار
یهود که یک دینار با او بامانت داده بودند و در ان خیانت کرد ذلک این خیانت
مر یهود را بانهم قالوا بانست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت
با عرب که خوانده و نویسنده نیستند سبیل گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن
بود که در توریة نداها آمده است و مال امی بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که در توریة
روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم و یقولون و میگویند درین سخن
علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه چیز در همه ملل و شرایع با دادا امانت حکم رفته
است وهم یعلمون و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرامست بلی نه چنانست
که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست که من اوفی بعهده

هر که وفا کند بعهدی که خدای با وی بسته در توریة یا باداء امانت و ترک خیانت واتقی و بپرهیزد
در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد پرهیزگارانرا
ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون میخرند و بدل میکنند بعهد الله عهدی که با خدای بسته اند
و آن ایمانست بمحمد صلعم وایمانهم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن بخورند
ثمنا قلیلا بهای اندک و آن جاهی چند بود و چیزی چند که با ایشان بوده که از کعب بن اشرف ستانده اند
و نعت پیغمبر را تحریف کرده و برین افترا در پیش عوام سوگند خورده اولئک آن گروه عهد شکنان
و سوگند بدروغ خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست ایشانرا فی الآخرة و در آن سرای
از ثواب خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که جان و دل خوش کردند
ولا ینظر الیهم و نظر رحمت بر ایشان نکرد یوم القیمة در روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک
نسازد ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع
نگردد و ان منهم و بدرستی که از جهود ان لفریقا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر
و حیی که اندرونی داشتی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب بخواندن کتابی
که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن متشابهات را بلغت عرب میخوانند لتحسبوه
تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب از توریة است و ما هو من الکتاب
و حال آنکه نیست از توریة و یقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزدیک
خداست و ما هو من عند الله و نیست آن از نزدیک خدای و یقولون علی الله الکذب
و میگویند بر خدای دروغ که خبر سخن او را نسخ او میدانند وهم یعلمون و ایشان میدانند
که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلم
میکنند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا
میفرماید ما کان لبشر هرگز نبوده و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی ان یؤتیه
الله الکتاب بانکه بدهد خدای اورا انجیل والحکم و فهم آن یا فصل امور و اقضیه والنبوة
و پیغمبری ثم یقول پس آنکه گوید للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان
یا پرستندگان من من دون الله جز خدای ولکن کونوا و لیکن گوید باشید ربانیین ربانیان

و در دین و استواران در دانش بالاکتم بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تعلمون الکتاب
بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده و بما کنتم و بآنکه شما بوده‌اید تدرسون بخوانید
و دراست کنید کتاب را از معنی این ربانیان فهم حیثود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد
با فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه ره در روز دفن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مرید این تولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجرد انند
قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نشده جبار تکبیر بر صفات نفس زده
کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده ع ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت
شسته نقش حرف غیر از جرده پندارشان • و در لطایف قشیری آورده که ربانیان دانایان
باشند بخدای و برده باران در راه خدای قایم بالله فانی از ما سوی الله شنودن ایشان از حقست
و گفتن ایشان با حق و با او گویند آنچه از و می شنوند ولا یامرکم و نمیفرماید که خدای پیغمبر
ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگان را والنبیین و پیغمبران را
اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی جهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدندی
و یهود و نصاری پیغمبران را یعنی عیسی و عزیر را ایامرکم آیا میفرماید شما را بالکفر پوشیدن
حق و شرک آوردن بعد اذ انتم بعد از آنکه هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین
اسلام را واذ اخذ الله و یاد کن چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد
پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران
گرفته است که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلعم و مضمون میثاق چنین است لما اتیتکم
هر چه بدهم شما را من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم آن ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول
فرستاده از نزد من که آن محمد است صلوات الله و سلامه علیه مصدق لما معکم باور دارنده
مر آن خبر را که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آورید بوی و لتنصرنه و یاری
کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید والا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری
او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ااقررتم آیا اقرار کردید
و اخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم بر این که گفتم اصری عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید قالوا اقررنا

گفتند اقرار کردیم و میثاق را بپذیرفتیم قال فاشهدوا گفت خدای گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی
یا ملایکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وانا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین
از گواهانم برین اقرار فمن تولی پس هر که بر گردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت
کردن بعد ذلک بعد ازین عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشانند
بیرون رفتگانند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز این دین خدای
یبغون میطلبید دین دیگر و حفص بغیب خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند
و دین دیگر را وله و حال آنکه مر خدایرا اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمان
است والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت و کرها بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نه
سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان برداراند برغبت و اهل زمین بعضی
بطوع و جمعی بکراهیت یا انقیاد ما بعدای ثقلین بطوعست و اذان ایشان بکره و الیه
ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد ای طایعان و ای کارهان و حفص بغیب
خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قل آمنا بگوای محمد که ایمان
آوردیم ما بالله بخدایی که یکتاست در ذات خود و بی همتاست در صفات خود وما انزل
علینا و گرویدیم بآنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه نازل کرده اند علی
ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بر ابرهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان
صحف ابرهیم بوده چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند وما اوتی موسی و بآنچه داده اند بموسی
که توریة است وعیسی و بعیسی که آن انجیل است والنبیون و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را
چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود
من ربهم از نزد پروردگار ایشان لا نفرق جدایی نمی‌کنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایشان ایمان می‌آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما
خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او ومن یبتغ و هر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین
مسلمانی دین دیگر را فلن یقبل منه پس نپذیرفته نشود آن دین از وی و نبود او بواسطه
ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدگان باشند آیة تهدید

جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف دین اسلام
دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه
نماید خدای استفهام بمعنی نفی است یعنی راه نماید خدای قوما کفروا گروهی را که کافر شدند
بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان
بودند روی بر تافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید وطعمه بن ابیرق و
مقیس بن صبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای و آمده بود بدیشان آیتها
روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه نماید
گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک آن گروه جزاؤهم پاداش
روت ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای و آن دوری
از رحمت والملائکة و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان والناس اجمعین
و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردنست مر ایشان را خالدین فیها جاویدان باشند
در لعنت یا در اثر لعنت که اثر عقوبت لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب
از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز
گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته اند از حق و اصلحوا
و بصلاح آورند آنچیز را که در آن افساد کرده اند فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
غفور آمرزنده توبه کارانست رحیم و مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید
این آیه را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیه فرستاده
گفت که من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدای افترا نمیکند
و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست گوی تراست چون باز آمد
با انجم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را بر آن یازده تن دیگر خواند
ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و
انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان وی میکشیم اگر مطلوب حاصل شد فهو المراد

والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد
ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم بعد از گرویدن ایشان ثم ازدادوا
کفرا پس زیاده کردند کفر را یعنی ثبات ورزیدند بدان یا بآیة توبه نیز کافر شدند لن تقبل
توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و اولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند
ایشان گمراهانند و گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت
ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند و ماتوا و هم کفار و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی
بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا
پری زمین زر ولو افتدی به و اگرچه فدا دهد بدان همه را یعنی اگر کافری آن مقدار
که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب باز رهد مقبول نخواهد بود
اولئک آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بی حساب
وما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان
الجزء الرابع من اجزاء الثلثین لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکویی که آنچه میطلبید از خیر یا بید
نیابید بهشت را حتی تنفقوا تا آنگاه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید
از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونه درماندگان کنید یا قوت بدن که
آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت آلهی گردانید یا جان که آنرا در راه
رضای حق در بازید یا سر که آنرا از وسواس تعلق ما سوی الله بپردازید و کعبه انور هر که محبوب
خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود رسد در عقبی و هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد
می صرف وحدت بکسی نوش کرد • که دنیی و عقبی فراموش کرد • بعد از نزول این آیت
ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال واحب آن
نزدیک من بیرحا است مر خدا حکم کند وضع آن کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی
و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول صلعم بدانجا گاه گاه در آمدی و از آب و میوه آن
تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت
آن باغ را میان اقربای او قسمت فرمود وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از چیزی خواه اندک

وخواه بسیار خواه از محبوبات اموال یا غیر آن فان الله به علیم پس خدای بدان جزا دهد بحسب
نیت شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بود و
حلال لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیه فرود آمد که فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان طعامهای پاک
حلال چون لحوم ابل و شحوم بقر و غنم و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته
شدند گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که
خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد بنی اسرائیل علی نفسه
یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی
وی را شفا دهد هر طعام و شراب که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید و گوشت
و شیر شتر را که از همه مطعومات دوستتر داشتی تقربا الی الله وفا بنذر را بر خود حرام ساخت
جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نمودند گفتند توریه بحرمت اینها حکم کرده است
حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه اینها بسبب نذر حرام کرده من قبل
ان تنزل التوریه پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریه را و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند
قل فأتوا بالتوریه بگو بیارید توریه صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریه ابا کردند افترای ایشان
بر خاص و عام روشن شد فمن افتری پس هر که افترا کند و بربندد علی الله الکذب بر خدای
دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از حق
جلیل فاولئک پس آن گروه ایشان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی ازین بزرگ انصاف
بتر نیست قل صدق الله بگوی راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا
پس متابعت کنید ملة ابرهیم کیش ابرهیم و دین او را حنیفا بیان حال ابرهیم است که مستقیم بود
بر دین اسلام و مایل از غیر آن و ما کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان ان اول بیت
بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس برای مردمان
تا زیارت کنند للذی ببکة آن خانه ایست که در مکه واقع شده و بکه اسم حد حرم است همچنانکه مکه

نام همان بقعه که خانه در وی است و از مرتضی علی رضی سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که
برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اول
خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت
ساخت مبارکا قال مبارک با برکت داده شد یعنی بسیار النفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که
نظر کردن در وی و طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و هدی
و این خانه خداوند هدایت للعالمین مر عالمیانرا که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی میسازد
یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فیه در این خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای
روشن یکی از آنها مقام ابرهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن
نه یک آیت بلکه چهار آیه است اول تاثیر آن سنگ از قدم ابرهیم دوم غوص کردن قدم آنحضرت
در وی تا کعبین سیوم بجای ماندن آن تا رقم مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت
اعادی دیگر و من دخله و هر که در آمد بدین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر که گناهی
کرده باشد بخانه آرد و دست تعرض از وکوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم جهت
ادای حج و عمره ایمن است از عقوبت و مکافات جرایم که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن
بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وحشتی
حمایتی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که و من دخله کان آمنا و اهل حرم را چه جز امن باشد
هاتفی آواز داد که امنا من النار جمعی که مقام ابرهیم را یک آیت دانند و آمن داخل حرم را آیتی دیگر
قول ایشان نیست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند
بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد و شمار و بعضی از آنها را ذکر میکنند چون
میل قلوب بدان و اختصاص بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده
بر بام خانه ننشیند و مرغی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار
شود و اولیاء هر شب آدینه در هوای وی حاضر گردند و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال
این آیات واضحه بسیار است نظم هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست ● محققان گویند نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظور که

ولکن ینظر الی قلوبکم موضع بشد خانه و لست و جمیع اجزاء وجود به برکت دل تحت پناه و یابند چه گاه
اشعه لوامع تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت
سعت و کلمه یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه
علامات روشنست که طالب جانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابرهیم که مقام
تسلیم باشد یکی از نشانهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلت هر که
درین مقام درآید از همه تعبها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امانت از تیغ دشمن
و دخول در حرم معنی موجب ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ الم از الم فراق بتر نیست
بتیغم گر زنی باکی ندارم ۰ بجز از تیغ کشش طاقت ندارم ۰ ولله و مر خدای راست علی الناس بر مردمان
حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه
و استطاعت بقول امام شافعی به زاد و راحله است و بنزد امام مالک صحت بدن و قدرت
بر مشی و کسب زاد اگرچه از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله را استطاعت گوید و امن
طریق نیز شرطست و من کفر و هر که کافر شود و نگزارد حج فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین
بی نیازست از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لم تکفرون چرا میپوشید
یا منکر میگردید بآیات الله بآیتهایی که خدا در وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است و گواه
علی ما تعملون بآنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل توریة
لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست و منع میکنید من آمن
کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده و مراد عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشان را
بکیش خود میخواندند تبغونها عوجا میطلبید برای آن راه راست عوجا کجی و انحراف و یهود مسلمانان را
میگفتند دردین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت
وصفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل مکه میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین
اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلامست
و از وصیت ابرهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید و ما الله بغافل و خدای بیخبر نیست
عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب بجماعت انصار

رضی الله عنهم میگوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که شاس بن قیس بود
یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین کافر گردیدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان
او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهودی حقود و حسود بود و پیوسته عیب جویی و بدگویی مسلمانان کردی
و خواستی که سنگ تفرقه در جمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت
میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت که بود با تحیه و مبدل شد
از روی حسد تدبیر انگیخت که بهمین طریقه عداوت میانه و فرق تازه گرداند شخصی را فرمود تا در میان جوانان
اوس و خزرج نشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بود بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن
ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده
بمسامع خزرجیان رسید از غایت اشفتگی ایشان نیز زبان بهجاء اوسیان گشودند و اوسیان تحمل
نکردند اغاز حمیت خزرجیان کردند کار از مجادله بمحاربه و مقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقابله
و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند علم
رنگ جانب گرده مردم پرواز ۰ ز دیگر سوی جمعی ورنگ و تاز ۰ در افتادند همچون شیر غران
بگرز و نیزه و شمشیر بران ۰ فی الحال جبرئیل بدین آیه نازل شد و خواجه عالم صلعم بکبر ایشان
درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه من در میانه شماام ما عیه رسوم
جاهلیت دارید پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که
خدای چه میفرماید پس این آیه برایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان
یکدیگر را کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی میبردند از ایمان بکفر باز میگردیدند و حق تعالی بر ایشان
باین وجه خطاب میکند که و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنست که شما اید که
خوانده میشود علیکم بر شما آیات الله قرآن و فیکم رسوله و میان شماست رسول او و من یعتصم بالله
و هر که چنگ زند بدین خدای یا بکتاب او فقد هدی پس بدرستی که او راه نموده شود الی صراط مستقیم
بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای
حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست و اکثر علما این آیه منسوخست چه تقوی بروجهی که حق آن باشد
هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرمود و ناسخ این آیه فرستاد که

فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید چندان مقداری که مقدور شماست ولا تموتن و نمیرید الا وانتم مسلمون
مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید
واعتصموا و چنگ در زنید ای نصار بحبل الله بدین خدای که حبل متین است جمیعا همه شما و بقول
بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت صلعم امر میکند همه مجتمع باشید در اعتصام بدین متابعت
سید انام چه آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت نزنند راه بمقصد اصلی تواند برد و نه
بمطلوب حقیقی تواند رسید نظم حاشا که از متابعت سید رسل * هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند * آنرا که از آستانهٔ او روی دل بتافت * ولا تفرقوا و پراکنده
مشوید از خدمت وی واذکروا و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدا را که بر شما افاضه کرده
و آن اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر به بلد ایشان اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما با یکدیگر
اعداء دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف پس الفت داد خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما
ببرکت اسلام و میمنت خدمت خواجه انام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته بانعام او اخوانا برحمت خدای
برادران یکدیگر وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی من النار
از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر مرگ شما را بدان حال دریافتی هر آینه در دوزخ میرفتید
فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای منها ازان حفره یا ازان آتش کذلک همچنین که بیان
کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید یبین الله بیان میکند خدای و روشن میکرداند لکم آیاته
برای شما دلایل هدایت خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم
هر آینه باید که باشد از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی باسلام
و یامرون بالمعروف و بفرمایند به نیکویی و ینهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است
و منکر صحبت نفس و اولئک و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکرانند هم المفلحون ایشان رستگارانند
ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و
نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و عامریه و سرشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه
و یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از موت

موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات
از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان و اولئک و آن پراکندگان و مخالفان
لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذاب بزرگ یوم تبیض وجوه دران روز که سفید کرده شود رویها و تسود وجوه
و سیاه کرده شود رویها فاما الذین اسودت پس آنها که سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی
بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند
که بعد از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار
میکردند یا کافران که روز میثاق ببلی جواب اعتراف نمودند و در دنیا کافر گشتند یا مرتدان که بعد از
اسلام و بسعادت تا بایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک به سنت
در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید
که بعد از ایمان کافر شدید و اما الذین ابیضت وجوههم و اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی
مومنان و اهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است
باسم حال که بهشت را گویند رحمت بوجه حالت و شهود جمال هم آن سفیدرویان فیها خالدون در رحمت
یا جنت جاوید مانند کانند تلک آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای
خداوندست در روز و بشارت و عده و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بالحق براستی
و راستی و ما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما بیدادی از نزد خود للعالمین بر جن و انس یعنی
بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از نجوم و ملائکه و ما فی الارض و آنچه در زمین از ارکان و موالید و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور
باز گردیده شود همه کارها کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب اخرجت بیرون
آورده شده است للناس از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در
لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بکلمه بلی مسارعت نمودید و خیریت این
امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه منتظم اند
لما دعا الله داعینا لطاعته * بأکرم الرسل کنا اکرم الامم * چون خدا امر ما را برحمت خوانده است
افضل پیمبران باشد و ما خیر الامم * و گفته اند خیریت امت درین صفتست که یاد میکند تامرون بالمعروف

میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که آنرا شرع مستحسن دارد و تنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن
چیزیست که شرع آنرا مستقبح شمرد و تؤمنون بالله و میگروید از روی تحقیق بالله بخدای و ایمان بخدای آن
متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی محقق شود
که بهر چه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند ولو آمن و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب
علمای بنی اسرائیل آنرا که سید آخر الزمان فرموده یعنی قرآن لکان خیرا لهم باشد آن ایمان و تصدیق
خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام
و اصحاب او و اکثرهم الفاسقون و بیشتر ایشان بیرون روندگانند از دایره دین لن یضروکم بشما
ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانان بندند و یا اهل
ایمان را بقتال خود بترسانند و ان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار پشتها بر شما کرده اند
و بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی از خلق یاری نبینند و نه از حق
مدد کاری ضربت علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در زدن ایشان حکیمی که در سکه کرده
و لایحه آنست که دولت جزیه است اینما ثقفوا هر کجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثنا
منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان نیست لیکن ایشانرا زینهار رسیده شد بحبل من الله بعهد از خدای
که قبول جزیه است و حبل من الناس و عهد از مومنان باذن خدای بعد از قبض جزیه و باؤا و بازگشتند
جهود بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند و ضربت و زده شد یعنی موضوع
گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه
بر ایشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم
کانوا آنست که ایشان هستند از روی عناد یکفرون بآیات الله میگروند بقرآن یا احکام
توریه یا معجزات محمد صلعم و یقتلون الانبیاء و میکشتند پیغمبران بغیر حق بناسزا و ناواجب و فی
نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه
اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود صادر شد و واقع شد اما
رضای ایشان بدان ایشانرا در عداد قاتلان میآرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود
که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای آورده اند که چون عبدالله سلام

دیاران او چون ثعلبه و اسد و اسید و دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان
از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت کردند حق سبحانه فرستاد که لیسوا نیستند مؤمنان
اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب از اهل کتاب گروهی قائمة ایستاده
بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این
گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که
بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلعم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یتلون
آیات الله میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا و هم یسجدون و ایشان
سجده تلاوت میکنند یا نماز میگزارند در ان ساعت و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده
و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمده گفت
بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت
قایمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آرند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت و یأمرون بالمعروف
و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم یا بجمله مامورات شرع و ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب
پیغمبر یا از تمام منهیات و یسارعون و می شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات و استعمال
و اولئک و آن گروه یعنی امت قایمه موصوف بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگان
و پسندیده کارانند و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکی فلن تکفروه پس هرگز سپاس آن داشته
نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه
ثواب را شکر میگوید فی قوله و کان سعیکم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیا میخواند یعنی آنچه میکند امت
قایمه از خیراتی که در ان مسارعت کنند عمل ایشان ضایع نخواهد شد و الله علیم و خدای داناست بالمتقین
باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلعم و آن کعب بن اشرف
و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند مر علمای
خود را یا آنچه رشوت میگیرند از زوال قوم خود و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان
مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را و اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش
دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانند کانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان علمای

یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود
یا نفقه منافقان بریا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیی کمثل ریح مانند بادیست که با شد
فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که از شرک و معاصی ظلموا انفسهم
ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدا نداده اند فاهلکته پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت
ایشان را و ما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم
ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت
میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع
بدان کشت زار سرما زده که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در
اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکست در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستی نهانی من دونکم از دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه
با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار
رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه مرکز
آشنا نشوند لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند در باره شما خبالا از ردی تباهی ودوا دوست دارند
ما عنتم آنکه شما در رنج باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق که آشکارا شده است دشمنی
یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد
یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلعم
سخنان فتنه انگیز میگفتند و ما تخفی صدورهم و آنچه نهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضا
اکبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قد بینا بدرستیکه ما بیان کردیم لکم الآیات برای
شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما از روی انصاف
تعقلون تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را دوستان جانی اند و بیگانگان ضرر را که دشمنان نهانی اند
ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار ره دوستی میروند انتم تعبیرست هؤلاء تحقیر معنی آنکه
آگاه باشید شمایید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند
برین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید و میخواهید که به بهترین چیزی رسند که اسلامست ولا یحبونکم

و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین که کفرست و تؤمنون و شما ایمان دارید بالکتاب کله
بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند و اذا لقوکم و هرگاه که بشما رسیدند قالوا آمنا گویند ما نیز
ایمان آورده ایم مثل شما و اذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میخایند و میگزند
بدشمنی شما سر انگشتان را من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگو ای محمد مر ایشان را که موتوا
بغیظکم بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید
تا بوقت مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدان غلها کرده دلهاست
و مطلع بر آن کینها که در سینهاست بعضی برآنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را
صلوات الله علیه فرموده که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را هم در آن خشم
و کینه و حسد و رشک که دارید ثم چرا از حسد پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد تسکین
ان تمسسکم حسنة اگر رسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم دل تنگ گرداند
ایشان را و بد حال شوند و ان تصبکم سیئة و اگر بشما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد
یفرحوا بها خوشحال و فرحناک شوند و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان و
بشادی کسی غمناک شوند و ان تصبروا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان
یا آزار کفار و تتقوا و پرهیز کنید از مخالطه اعدا لا یضرکم زیان نکند کیدهم شیئا مکر و حیله ایشان هیچ
ان الله بدرستی که خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط است و احاطه کننده بعلم و اذ
غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست
و بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بود و اصح و اشهر روز احدست و آن منتصف شوال سنه ثالث من الهجرة
بوده آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و با سه هزار سوار و پیاده
که منتخب بوده و دویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلعم میخواست
که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبوده اند
در باب خروج مبالغه کردند و حضرت صلعم با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرموده در
اثنای طریق عبدالله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه و سلم
با هفتصد کس برابر دشمن صف برکشید کوه احد را بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته روی در [illegible]

وعبد الله بن جبیر را ضوبا بخاهم دتیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرموده و بتوقف در آن
مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نموده بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علم داران قریش یکی
بی دیگری کشته شدند و لشکر کفار روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان رخت آغاز نهب و
غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه سرور عالم مبالغه فرموده
بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع بجانب دیگر مروید برامید تاراج غنایم روی بلشکرگاه
آوردند جدا آنکه عبد الله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد بجای
نرسید جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی رسید توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نانموده
متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه
ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از جارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی
از کفار بر سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام درآمدند و قضیه
فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط
عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه را رضوان الله علیه با بعضی از صحابه شربت
شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه جان [illegible] برمیان بستند القصه مهم بدان انجامید که سنگ بدگوهران آن در
شاهوار قدر درج لعل ابدار را رسید بیت بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را از رنگ لعل [illegible]
چون سهیلش رفیق سنگ آمد ● سنگ در دم عقیق رنگ آمد ● وحضرت در میان کشتگان
افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفته و کافران بازگشته روی بمکه نهادند
و حضرت چون از شهادت عم خود و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر
مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلالت افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه
نزول اجلال یافت که لیس لک من الامر از این کار که نفرین کفار است شیء چیزی
یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم و گفته اند او
اینجا بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نمیاید مگر آنکه خدای تو توبه دهد ایشان را و اولی آنست
که او برای عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را

یکی از چهار جزء یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش
اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را چه بر کفر مصر باشند
فانهم ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله
ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست یغفر لمن یشاء
بیامرزد هر کرا خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد والله غفور و خدای آمرزنده است
دوستان خود را رحیم مهربانست به بندگان خود یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا
الربوا مخورید ربوا را اضعافا مضاعفة افزوده بر افزوده گفته اند اضعافا در اینجا حالست و مضاعفة از آن
جه در جاهلیت کسی مال خود را بربوا میداد تا وقتی معین اگر در اجل ربوا نمی گزاردند تا باندک مدتی همه مال
مدیون مستغرق میشد واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما
رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش
التی آن آتشی که اعدت آماده کرده شده است للکافرین مر کافران را وغیر ایشان را بالذات
از برای کفار و بالعرض برای عاصیان تا به کار یا کافر آثار تعذیب [illegible] تا ورب
واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید
لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نمانید وسارعوا و بشتابید الی مغفرة بآنچه
سبب آمرزش باشد شما را من ربکم از پروردگار شما اقامه لازم در مقام ملزوم جهت تشویق
بندگان است بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اول که بجماعت دریابند
یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد
و مقتضای مقام خود اینست چه آیه در خلال قصه احد نازل شد محققان گویند که این مسارعت
بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست بیت این راه بپای تن بپایان نرسد ● تا جان نزند قدم بکامی نرسد ●
در بحر الحقایق آورده که بشتابید در این راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که
جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست بیت بگذار ره هوا پرستی ●
رو آر سوی خدا پرستی ● وجنة و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی که از روی عظمت عرضها
السموات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها والارض و زمینها عرض بهشت که جهة آنکه

وصف طول او در فهم بشر نمیگنجد و در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند
بحیثیتی که هر یک ازین سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و موصل کرده شند این طبقات را
با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است
جنین بهشتی للمتقین از برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء
در آسانی والضراء و در سختی مراد همه احوالست چه انسان هیچ وجه خالی از فراخی و سختی نیست
یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند که تنفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا کراهی الادانی
والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد
فرمود که من هم می توانم که طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم
و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میسرم میشود که بقیامت تکم عیب
خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت
من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم مردی کان مبر که بزور دست و بر دلی با خشم که بر آیی دانم که کاملی
والعافین و عفو کننده کانند عن الناس از بندگان و در مرخ کان از کسی که بر ایشان ستمی کرده
باشد والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که
نیکویی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی
رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمده و از غایت
وحشت پایش بحاشیه بر آمد کاسه بر سر شهزاده ما افتاد و بشکست و اشها بر رخسار مبارکش
فرو ریخت از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین
الغیظ حسین فرمود که خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس حسین گفت عفو کردم خادم تتمه
آیه بر خواند که والله یحب المحسنین حسین جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم نظم
بدی را مکافات کردن بدی • بر اهل صورت بود بخردی • بمعنی کسانی کزین بره اند
بدی دیده و نیکویی کرده اند • والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان
دو طایفه اند یکی آنانکه بصفت عفو و احسان و انفاق و حلم موصوفند دوم تایب غیر مصر و ایشان
آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کار ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند

بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار نا ستوده
یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه و ظلم خطا و عمد است یا زنا و آنچه فرود اوست از مقدمات
آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت
خدا را یا عتاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار
باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب
و کیست که بیامرزد گناهان را استفهامست بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله
مگر خدای و لم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی
یعنی دیگر باره بر آن فعل نرفتند و هم و ایشان که اصرار نکنند یعلمون میدانند که عقوبت اصرار
عذاب گناه عظیم تر است نزول آیه در شان تیهان تمار بود که زنی صاحب جمال بخرما خریدن
آمده و تیهان را اول بدو کشش کرده و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش
کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان بنصیحت بگشاد اتق الله از خدای بترس و دامن پاک بلوث
حرام آلوده مگردان تیهان را خوف آلهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه
شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسیده فرمود که من در میان شما و شما چنین
کارها میکنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تایبان این آیه فرستاد و بقول بعضی در شان
ابو الیسر فرو آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند تا مرتکب فاحشه شده
پناه بتوبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش
ایشان مغفرة من ربهم آمرزشیست از پروردگار ایشان و جنات تجری و بوستانها که
میرود من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگانند در آن
و نعم و نیکو مزدیست اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که
گذشته بود من قبلکم پیش از شما وقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت
و دولت و نکبت که حق سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و
سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند که بانواع و بنها بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند
فسیروا فی الارض پس سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا

پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب فرمانی کیست کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب
کنندگان هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار
دادیم بیان سبب هویدایی سخن حق است للناس مر ای عامهٔ مردمان و هدی و زیادتی بصیرت
و موعظة و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکاران را و لا تهنوا و سست
مشوید بضعف مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلعم بشعب در آمد ابو سفیان علم بجبل بر
نیج کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت
تسلیه ایشان را آیه فرستاد و که سستی مکنید و لا تحزنوا و اندوهناک مباشید از جراحات
و مصیبات یا فوت غنایم و انتم الاعلون و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی
محاربه بر ایشان بیشی و البته ایشان بیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بآنست که
کشتگان شما در بهشت بنعیم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در جانب عالیه خواهد بود
و از آن ایشان در درک اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بود مر مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی
شما منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعدهٔ حق که فرموده
و ان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم پس بدرستی
که رسید ایشان را گروه کفار را در آن روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل قرح و جرح شما
و تلک الایام و این روزها که عبارت از زندگانی است نداولها میگردانیم آنرا بین الناس
میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بحسرت و محنت گذرد
فیوماً علینا و یوماً لنا و این برای آنست تا پند گیرند و لیعلم الله و برای آنکه به بیند خدای
یا بداند اولیای او الذین آمنوا آنانکه ثابت بوده گرویده اند و یتخذ و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء
از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی
بگریز آورد و الله و خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را که مشرکانند
و لیمحص الله و فایدهٔ دیگر در مداولت آنست که پاک کرداند خدای الذین آمنوا مؤمنان را از گناه
چه بلاها که با اهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و یمحق الکافرین و دیگر آنکه در
نقصان افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبتم آیا پنداشتید ان تدخلوا الجنة در آیید در

و لما یعلم الله و نه دیده خدای الذین جاهدوا منکم آنها که جهاد کردند از شما و یعلم الصابرین و نه دیده شکیبایان را
بر فرمان رسول یعنی آنها را که بر هجوم مصایب و وقوع نوایب تحمل بکنند یعنی سخن آنست که بی محنت مجاهده
براحت شاید بمنزلت رسید * گل نچیند کو چشم خار تحمل نکند * بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند *
و لقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق تمنای آرزوی تمنون الموت آرزو میبردید مرگ را
یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ملاقات کنید اسباب آنرا که مراهبت فقد رأیتموه
پس تحقیق بدیدید آنچه میطلبیدید و اسلحه کفار را و انتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید بایشان
و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلعم و او را آنچنان که گذاشته در خلاص خود
نیکو شنیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم زخم خورده در میان کشتگان نهان شد
ابلیس لعین صدای الا ان محمداً قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند
که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان ستانند و قومی
دیگر بگریختند و بعد از آنکه آنحضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و دست
بر میدان کار زار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند ما آواز قتل تو شنیدیم و دل کار زار سست شد
شده و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان را آیه فرستاد و ما محمد و نیست محمد
بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش پس قد خلت بدرستی که بگذشته اند من قبله
الرسل پیش از وی فرستادها و کان ایشان مردند افان مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته گردد
انقلبتم باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید و من ینقلب
علی عقبیه و هر که برگردد بر پس باز رود و بارتداد و یا ترک جهاد فلن یضر الله پس زیان نرساند
بدان برگشتن خود خدای را شیئا باهیچ چیز زیرا که مضار و منافع بوی راجع است و سیجزی الله
و زود باشد که خدا جزا دهد الشاکرین مر شیبانرا دارند کار او و ما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ
نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بمشیت خدای یعنی فرمان او و نوشته است قضای
حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی موجلا زمان او پدید کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن
در نگذرد و در این آیه تحریص مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مستعد با اهل عناد
چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل مقدر است هر آینه دلیر تر باشد در مبارزت معارک و شروع در جهاد

وقت نفسی علی را رضا ودین معنی وجبت است ای یوما من الموت اقرب یوم لا یتقدم یوم جد قدر
یوم لم یتعد لابات الاجل یوم قد وقت تقدیرا یعنی الحذر و در ترجمه گفته اند و روز هلاک کردن کسی که در
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست او مرگ نه
و من یرد و هر که میخواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان نوته منها بدهیم او را از وی
آنچه مقدر کرده ایم و من یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهانی نوته منها
بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت و سنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم
شکر گویندگان را به نعمت جهاد وکاین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه دین
قاتل کارزار کرده شده بود معه ربیون کثیر و با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاه جمعیت که کم از ده هزار نباشد
و در عین المعانی گوید ده هزار ربا بل معنی ربانیات یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر خود بودند
فما وهنوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران با اصحاب ایشان لما اصابهم بانچه برسیده ایشان را
از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وما استکانوا
و زبونی نکردند با دشمنان بخلاف بعض منهزمان شما و آنها که التجا با بن ابی نمودند و از ابوسفیان طلب امان
میطلبیدند والله یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بجهاد وما کان قولهم
و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا
ای پروردگار ما بیامرز ذنوبنا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود واسرافنا
و در گذار از تو در گذشتن ما را فی امرنا در کارها وثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای
ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فآتاهم الله پس بداد خدای ایشان را برکت دعا و استغفار بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا
پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة و نیکو اعطا کرد
ایشان را نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا والله یحب المحسنین وخدای دوست
دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض از هر دو نموده توجه تام بدیدگار
من فارغ اند مرو مرا وصل تو بس • یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا
اگر فرمان برید مر کافران را در آن جمعیت که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که

منافقان مومنان را میگفتند این زمان محمد کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را
دیگر باید بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند
شما را علی اعقابکم بر پاشنههای شما یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس باز گردید شما خاسرین زیان
زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه بدانید که خدای مولیکم یار و دوستدار
و مدد کار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجویید و هو خیر الناصرین و خدای
بهترین یاری کنندگانست سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای
کافران الرعب ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه
بی جهتی ترک قتال کردند و باز گشتند و القای رعب در دلهای بچه سبب بود بما اشرکوا
بانکه ایشان شرک آوردند بالله بخدای و انباز کردند ما لم ینزل به آنچه را که نفرستاده است
خدای به او شرک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجت است
واگر حجتی بودی فرو فرستادی ومأویهم النار وجای ایشان آتش دوزخ است و بئس مثوی
الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ ولقد صدقکم الله وعده و بدرستیکه راست کرد خدای
وعده وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون
ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی نقل میکند که خدای تعالی در هیچ
موطنی ظفر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس
فرمود که من کتاب خدای میگویم که فرموده که وعده نصرت من با شما راست آمد اذ تحسونهم
آن هنگام که میکشتید کافران را از روی شتاب باذنه بخواست خدای یا حکم او یا بتوفیق او
و در اول روز ظفر شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که شما بد دل شدید و تنازعتم فی الامر
و مخالفت کردید در کار حرب و عصیتم و عاصی شدید در امیر خود عبدالله جبیر و ترک مرکز کردید
پس مبتلا شدید بمغلوبیت من بعد ما اراکم پس از آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میداشتید
از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبد و آن
طایفه بودند که پای از جای برداشتند و امر فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند
و منکم و از شماست من یرید الآخرة آنکس که خواهان رستگاری آخرت و شهادتست این گروه بودند که

برمرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را بازداشت خدای
از روی شما ایشان بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی
معامله آزماینده کان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا کردد ولقد عفا عنکم و بدرستی که
عفو کرد و درگذرانید از شما شومی مخالفت همه شما نگشتند و مستاصل نگردانید والله ذو فضل
و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت علی المؤمنین بر گرویدگان از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی
هلاک نکرد اذ تصعدون آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت و بر بالای کوه میگریختید ولا تلوون
و نمی ایستادید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید بیکی که آن
رسول است صلعم والرسول یدعوکم و رسول شما را میخواند فی اخراکم در عقب شما میگفت الی الی عباد الله
انی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فاثابکم پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم یعنی غمی بعد از غمی
یک غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا غمی هزیمت و غمی فوت
و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوه نخورید
علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و نه اندوه خورید بر آنچه بشما
رسیده از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید ثم انزل علیکم
پس فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة ایمنی و آرامشی و آن چه بود نعاسا
خوابی سبک یغشی می پوشید یعنی درمی پیچید آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان
حقیقی بودند و در بیان میگویند که آن خواب سخت تن را بود و صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه
و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی ...
داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس عود قوت ایشان و دفع کلال از ایشان
و طائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که
در غم افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظن
ناروا و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد صلعم بتمام نخواهد رسید
یقولون میگویند هل لنا آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر و نصرت
که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان میسر نشد و قول آنکه

این ابی که کشته شد قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی ما را در کار ایشان اختیاری نیست
گفتیم از مدینه بیرون رویم سخن ما را قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت
لله مر خدای راست و بفرمان اوست یخفون نهان میدارند منافقان فی انفسهم در نفسهای خویش
از شکوک و شبهات ما لا یبدون آنچه آشکارا نمیتوانند کرد لک برای تو بجهت خوف
از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان یقولون میگویند
در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی ما را من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی
اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب مقتول نمیگشتند و هزیمت
بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو بل اگر بودی ای منافقان فی بیوتکم در خانهای خود و نمیخواستید که با ما
بیرون آیید لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل کتب علیهم القتل نوشته
شده است بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتن گاه خود یا اگر تخلف میکردید آن
مومنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و
مصارع اهل شرک پس خطاب بمومنان میفرماید که بعد از ... غم و الم که داشتید امنی را
بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید و لیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند خدای ما فی صدورکم
آنچه در سینهای شماست از اندیشهها و لیمحص و دیگر تا پاک گرداند و خالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلها
دارید از نیتها و عزیمتها والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینهها باشد از اسرار
و خفیات ان الذین تولوا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما و بهزیمت رفتند یوم
التقی الجمعان آن روز که روی بروی آوردند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد
انما استزلهم الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل
کرد و فرمان وی بردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
صلعم ولقد عفا الله عنهم و بدرستی که خدای درگذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار
ایشان ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است حلیم بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آنکسانی که کافر
شدند یعنی منافقان و قالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی

اذا ضربوا فی الارض چون برفتندی در زمین برای تجارت یا بیرون شدندی او کانوا غزّا یا بودندی غازیان و جهاد
کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا ما اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی ما ماتوا
نمردندی در آن سفر و ما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان
کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شما را با کافران ایشان را که اگر با ما بودندی
تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدای زنده میگرداند
نه خود و تدبیر و حیلت و او میمیراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خدای آنچه شما میکنید بیناست
از صبر و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد
او متم یا بمیرید در خشنودی بر فراش لمغفرة من الله هر اینه آمرزشی از خدای و رحمة و بخششی از و
خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حفص یجمعون خواند یعنی آمرزش و بخشایش
حق سبحانه و تعالی شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می آورند از متاع و غرور ولئن متم و اگر بمیرید
ای مؤمنان او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر اینه بسوی خدای که معبود شماست
تحشرون حشر کرده شوید عرفا گفته اند که اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا
یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق لقا پس شما را حشر با کسی خواهد بود که دل و جان در راه او
بذل کرده اید نه بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المسیر الی الله نظم
گر مرگ رسد چرا هراسیم * کان راه بجنت می شناسیم * سر کان بره تو پایمال است *
غایت شرف و کمالست * فبما رحمة من الله پس بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق سبحانه
لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلعم بعد از
مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود و بلکه مراسم دلجویی والتیام خوشخویی
جهت آن جماعت رعایت نمود و حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکوخویی تو برحمت من بود
ولو کنت فظا و اگر بودی تو درشتخوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل نامهربان
لانفضوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی
فاعف عنهم پس در گذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و آمرزش خواه
از من از برای ایشان اسمای یاکرد ادا حقوق من ورزیدند وشاورهم فی الامر و مشاورت نمای

با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده با محاربه
و مقاتله با کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدای
کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل
حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه
در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما وان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را
چنانچه در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده
بعد از فرو گذاشتن او وعلی الله و بر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند باورداران
وما کان و نباشد و سزا نبود لنبی مر پیغمبر را ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از مردمان اصحاب
از پیغمبر درخواست می نمودند که ما را از غنیمت که میافتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بده آیه
آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم گشت
و جمعی سست ایمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله وسلامه علیه کردند
حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ
پیغمبر در غنیمت خیانت نکند ومن یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل بیاید بآنچه در آن
خیانت کرده است یا بیاورد آنچیز را بر گردن یوم القیمة روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد و بجهت فضیحت (و در آن خیانت کرده)
یا هر که در آن خیانت کرده اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت
رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورده آنحضرت قبول نکرد
و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر تنی را
ما کسبت جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا
افمن اتبع آیا هر که پیروی کند رضوان الله خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد
کمن باء همچون کسی که باز گردد بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت و مأویه جهنم و جای او
باشد دوزخ و بئس المصیر و بد جایی باز گشتنیست دوزخ هم درجات و اهل امانت که تابع رضوان
حق اند درجات خداوند جایهای بلند اند یا مراتب ایشان راست درجات عند الله نزدیک خدای والله
بصیر و خدای بیناست بما یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گزاری لقد من

مراد تحقیق منت نهاد خدای علی المومنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان
رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از او میان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای او را
یا نشانهای توحید و یزکیهم و پاک میکرد اند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت برشحات منابع
احکام شریعت یا زکوة از ایشان میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان
گواهی میدهد و یعلمهم الکتاب و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه والحکمة و حدیث
یا معارف عقلیه وان کانوا و بدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعثت رسول لفی
ضلال مبین در گمراهی هویدا و ظاهر که حق را مبدا نشناختند و از باطل دور می توانستند
تاریک بُد ز ظلمت باطل همه جهان ❊ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت ❊ او لما اصابتکم آیا هرگاه
بشما رسد مصیبة با بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قد اصبتم رسید
بود بید از ایشان مثلیها دو چندان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر آن چه ایشان در احد
از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرفته با وجود این قلتم گفتید از روی
تعجب انی هذا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو بگو این کشتن شما را
جنبش آمد من عند انفسکم هم از نزد یک شماست که تو فرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز
نموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت
و قتل و هزیمت قدیر تواناست وما اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طبایع شما یوم التقی
الجمعان در آن روز که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی آوردند فباذن الله
پس بامر خدای بقضا و قدر و تقدیر او بود ولیعلم المومنین و تا بجهند خدای ثبات مومنان او ظاهر
سازد ولیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وقیل لهم و گفتند مر ابن ابی
و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه بجانبه که تعالوا بیایید و از حرب باز مکردید و
بجدی تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او اوفعوا یا دفع کنید مشرکان را
کرد اعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا گفتند اگر ما رسم حرب میدانستیم لاتبعناکم
هر اینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد
و محمد با اقربای خود صلح خواهد کرد هم این منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند

اقرب منهم للایمان نزدیکترند که بسوی ایمان یا باهل کفر اقربند در یاری دادن که باهل ایمان یقولون
بافواههم میگویند بدهانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه میگفتند که
حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدای داناتر است
بما یکتمون بانچه منافقان می پوشیدند از حقد و عداوت و حسد الذین این منافقان آنانند که از روی
جهل یا بجهت فریب جهال قالوا لاخوانهم گفتند از برای امثال یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید
شده بودند وقعدوا و در حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و بازایستاده از قتال
لو اطاعونا اگر فرمان بردارى کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود
ما قتلوا کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم قل بگو اگر مرگ بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید
عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند
در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید ولا تحسبن الذین
و مپندار آنها را که بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدای اموانا که ایشان مردگانند
ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران
شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت
طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و در وقت استراحت مقیل
ایشان یعنی خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش و آنجا ایشان میگویند خداوندا
که خبر دهد یاران و برادران ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد و زیادت گردد
حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی الله عنهما که
از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که
حکم ازلی برین جمله رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند پس گفت بارخدایا از سعادت حال و نعمت
بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان
زندگانند عند ربهم نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بایشان میرسد یا خاک
ایشانرا نمیخورد یا نمیشویند ایشانرا چون سایر مردگان یا رد سلام زایر میکنند بدستور زندگان یرزقون
روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که شادمانند بما آتاهم الله بدان چیزی که اعطا کرده است

خدای بدیشان من فضله از فضل خویش که آن دولت خشنودی حضرت و عطایای وی آن مقصور
در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی ایشان بانوار الوهیت شوق جدید آمد ذوات ایشان را
بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید پرتو آن اشارت بآنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت
ناظر شوند بجمال رحیم عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاج زیاده از وصول بمقام وصال
و سرتی از آن بتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود «نظم» مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد که خود را بکر انجا فکنم * ویستبشرون و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند
بالذین بآنانکه هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بدیشان من خلفهم از پس ایشان و امید دارند
بدیشان پیوسته در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان آنست که بر احوال خود بر
افلاف صاحب وقوف شده یقین میدانند ان لا خوف علیهم که هیچ ترس نیست برایشان
از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد ولا هم یحزنون و نباشند اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا
و آنچه در وی بگذارند یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدای
بر ایشان یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بر آن نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه
زیادت بر آن به بنده ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لا یضیع
اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار مومنان لما موعود و مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا
اجابت کردند لله والرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود
که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلعم آخر همان روز که شنبه بود منتصف شوال بمدینه آمد
و صباح یکشنبه بغزو ... تا لشکریان احد بعقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین
غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء
الاسد معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه آتش بسیار افروختند تا هیبت لشکر اسلام باحیا
و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه درین آیه می ستاید آنها را که
اجابت خدا و رسول کردند من بعد از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود ایشان را جراحت للذین احسنوا
مر آنکسان را که نیکویی کردند منهم از ایشان بوفای عهد و اتقوا و ترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر اجر
اجر عظیم مزد بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیان بعد از رجوع خواستی روی نمود در عزم استیصال لشکر

نصف

زاید ۲

اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ما که خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد باو گفتند هراسی در دل
ایشان افتاده از روی هاروی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب دید که متوجه مدینه بودند
مبالغه بسیار نمود که محمد را بیارید هر چه خواهید از ما بخرسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکری
بازگشته اند و جدال و قتال بکوا استیصال شما را میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل
اسلام ملاقات نموده بطرز موده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را در ... بهیچ
حال اثر تزلزل ایمان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در سواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات
حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانکه
از جهت تخویف قال لهم الناس گفت مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستی که
ابو سفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لکم برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید
از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد این
سخن مومنان را ایمانا تصدیق و یقینی در کار خود تا نترسیدند و قالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است
ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو کار گذاریست حضرت پروردگار و نزد
بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد
ابو سفیان در بیابان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که
در جواب او بگویید که چنین باشد و دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده
نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان
عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب آمده هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر
کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت
با محاربان احد و جمعی دیگر که هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمود
و بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین
موضع نیامدند حق تعالی این آیتها را فرستاده و بر این تقدیر آن ناس که در آیه سابقه عبارت
از آن تجار بود و اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمه حال مومنان
اینست که فانقلبوا پس باز گشتند بقول اولی از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بنعمة با عافیتی

تمام و ثوابی را کلام من الله از خدای و فضل و زیادتی حرمت یا افزونی از تجارت لم یمسسهم سوء نرسید
مرایشان را مکروهی از قتل و جرح و غیر آن بلکه بسلامت رسیدند و بمراد بازآمدند واتبعوا رضوان الله
و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول والله ذو فضل عظیم و خدای خداوند فضل
بزرگ است بر جمیع شرکان و مؤمنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن شیطان یخوف
اولیاءه می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب با قافله نعیم میکنند از شیطان
القا کرده بود تا بترسانند منافقان را از لشکر شما و روی گردان شوند و آن صورت سبب سستی مسلمان
شود فلا تخافوهم پس شما ای مومنان مترسید از اولیاء شیطان وخافون و بترسید از من و مخالفت
امر من ان کنتم مومنین اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا ولا یحزنک الذین و باید که
اندوهناک نگرداند ترا آنها که یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی
و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیدند و ترا فرو گذاشتند انهم هر آینه ایشان لن یضروا الله
هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را شیئا چیزی بسبب مسارعت در کفر یرید الله
میخواهد خدای ان لا یجعل لهم آنکه نگرداند یعنی ندهد مر ایشان را حظا فی الآخرة بهره در ثواب آن جهانی
ولهم و مر این مسارعان را عذاب عظیم عذاب بزرگ است یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر
هر آینه آنکه بگزیدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدای را
شیئا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد ولا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند آنکسانی که کافر شدند
از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنچه ما مهلت میدهیم ایشان را خیر لانفسهم بهتر است
مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم جز این نیست که ما درنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را
و در دین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا
سازنده ما کان الله و خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد مؤمنان را علی ما انتم علیه بر آن
چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و در اخفا و استهزا با ایشان در استکار
بلکه صرف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را
که آلوده بنفاق است من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز با جهاد باشد تا منافقان تخلف نموده

با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا با اظهار مکنونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را
صلعم معلوم کرده و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که
حضرت پیغمبر صلعم فرموده که امت مرا بصورت و جبلت بمن نمودند بهمان شیوه که ذرات ذریات را
باآدم علیه السلام نموده بودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام در وادی
ضلالت سرگردان باشند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد صلعم چنین دعوی بلند میکند و از حال ما
غافلست اگر راست میگوید گو علی التعیین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که وما کان الله
لیطلعکم و خدای نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بران سر پوشیده که
کدام ایمان آرد و کدام کافر بماند ولکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران من رسله من یشاء
از فرستادگان خود هر کرا خواهد فآمنوا بالله پس شما ای مومنان بگروید بخدای بران وجه که او متفرد است
بعلم غیب ورسله و باو و رسولان او که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب با کفار و منافقان
باشد وان تؤمنوا و اگر ایمان آرید بدین وجه وتتقوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم
پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنها که از دادن حق یبخلون بخیلی
میکنند بما آتاهم الله بدانچه خدای از مال دنیی بدیشان داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم
که آن بهتر است مر ایشان را از بخل بل هو نه چنین است شر لهم آن بخل بدتر است ایشان را هم در دنیی بذهاب
برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان
طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کردند بان از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد
یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس
از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ
از بسیاری تندی زهر موئی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی اشکارا
بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق در گردن او شده هر دو کناره
روی وی دهان او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده گوید انا مالک انا کنزک من مال توام که بران
در دنیی لاف مباهات میزدی من گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت با اقران میافکندی
گنج را از دل برون بر مال را بکش ز خشم • مال تو مار دست فرومنی و گنج اژدهاست • ولله و مر خدایراست

میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی
مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم باشد لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث
در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین
میراث بر وجه مجاز گفته عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست و لله ملک السموات
والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتیست
بانکه بخیل را که نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس مال دیگری بخل ورزیدن غایت
غباوت و نهایت شقاوت باشد نظم ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی • خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خداست صرف کن در ره او • امساک بمال دیگری چند کنی • والله بما تعملون و خدای آنچه شما
میکنید از نفاق و امساک خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا
سخن آنها را که گفتند ان الله فقیر بدرستی که خدای درویش است و نحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه
اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلعم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد
حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را
بفرماییم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و فقر را بخدا و غنا را بخود اسناد کردند و قتلهم الانبیاء
و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و نقول و میگوییم ایشان را در حین
مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید آتش عذاب سوزنده ذلک این
عذابی شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق
فعلست و اگر نه فاعل ایشان نبوده اند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن و ان الله
و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون
شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنها که گفتند
ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده ان لا نؤمن لرسول
بانکه ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده را حتی یاتینا بقربان تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که
تأکله النار بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود و آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف
نهادندی پیغمبر زمان در میان خانه ایستادی و مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت ها

در پیش ایشان اخته متوجه بودندی گاه وقتی که قربانی مقبول شدی علامت آن بود که آتشی سفید بی دود از
غیب از آسمان فرود آمدی و قربانی بخیدی السوختی پس جهودان میگفتند که در تورات مذکورست که هر
پیغمبر بگوید که قربانی بدین علامت باید و حق سبحانه این آیه را الزام میکند که قل قد جاءکم بگو بتحقیق آمده بشما
رسل من قبلی فرستادگان خدا پیش از ظهور من بالبینات بمعجزات روشن چون عیسی علیه السلم
و بالذی قلتم و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا
و یحیی علیهما السلم فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را اگر صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان میباید کرد فان کذبوک پس اگر
تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذب بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادگان
پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر
والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال و حرام کل نفس هر نفسی
ذائقة الموت چشنده مرگست و در یافته خواهد بود یا شدای اهل تکذیب یا ارباب تصدیق که همه را این شربت چشیدنیست
و انما توفون اجورکم جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز برخاستن از قبور
فمن زحزح عن النار پس هر که او دور کرده شد از آتش دوزخ و ادخل الجنة و در آورده شد ببهشت فقد فاز پس
هرآینه رستگار شد و بمراد رسید و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور
مگر برخورداری ناپایدار متاع فریبی و متاع تشبیه کرده که فروشنده در آن غرور باشد و مراد آنست که
زندگانی دنیی مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردد معلوم شود که بهیچ نمی ارزد نظم
درو دیده اعتبار خواهیست • بود یکدم از اجل سرا بیست • ایمن منشین که گرم و سرد و خوشش
مشغول شو به نرم و درشتش • لتبلون بخدا که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای
خویش اول شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی کفار باموال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند
دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش
میسوختند حق سبحانه این آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود و بنقصان و تلف و انفسکم
و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و لتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب
از آنها که کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین اشرکوا و دیگر شنوید

از آن کسان که شرک آورده‌اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد مر
پیغمبر صلعم و مر خویشتن خود و ان تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و تتقوا و بپرهیزید از مکافات
ایشان و با انتقام جستن گذارید فان ذلک پس بدرستی که این صبر و انتقام من عزم الامور از استواری
کارهای نیت و درستی نشانهای آن یا از حقایق یا نیست و اذ اخذ الله و یاد کن از آنکه و را گرفت
خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده‌اند ایشان را توریة و انجیل یعنی علمای
بنی اسرائیل مضمون عهد آنست که لتبیننه للناس هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شان
محمد است صلعم و لا تکتمونه و نپوشند امر پیغمبر را خصوصا سر و کلمه بخطاب میخوانند یعنی میثاق گرفت
از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وراء
ظهورهم از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم الالتفات و اشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه
اخذ میثاق بیان نبود ثمنا قلیلا بهاء اندک را و آن ماکل و رشوتها اخبار را ساقط بود که از اعوام هر سال
و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را
بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنانرا که شادی میشوند بما اتوا بآنچه آمدند
یعنی کردند از پوشیدن نعمت تو و یحبون ان یحمدوا و ایشان دوست میدارند که ستوده شوند
بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر
سخن آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر داده‌اند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه
استحسان نیز بود این آیة نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر
باز آمد زبان باعذار گشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس مپندار ای نبی و مؤمنان ایشان را
بمفازة که اهل رستند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت
و قبول جزیه و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز و لله و مر خدایراست
ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها و الله و خدای علی کل شیء بر همه چیز از مثوبه ابرار
و عقوبه اشرار قدیر تواناست آورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه چه بود ایشان
عصا و ید بیضا و معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه سوال کردند احیاء موتی
و ابراء مرضی باز گفتند پس بکتاب نبوت پناه آورده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته‌ایم

بطلب

بطلب معجزات توحید جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم
حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیة وحدانیت اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش
آسمانها و آنچه در وی است و الارض و در آفریدن زمین و آنچه در وی است و اختلاف اللیل و النهار
و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود
صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان عقلها که عقول ایشان از شوایب
حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الذین این اولوا الالباب آنانند که از
روی خلوص یذکرون الله یاد میکنند خدا را قیاما در حالت ایستادن و قعودا و در وقت نشستن
و علی جنوبهم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم یاد کرد حق اند و بتو سته
در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره نظم شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست •
بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست • یا مراد از ذکر نماز است که بر هیئات سه گونه میگزارند
برحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام
معیشت بدانست و بر نعمت قعود که پایه داری صحبت و ریاست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش
تمام بسبب آنست محققان گفته‌اند که مشغول ذکر دل جانند در حالتی که قایمند یعنی متوجه بامر الهی
و قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده‌اند از ملاهی و علی جنوبهم و ستوده کانند در بارگاه و جلال
بر کناره از پندار و وهم و غرور و خیال نظم حجاب کثرت از هم بردریده • بخلوتگاه وحدت آرمیده •
ره وهم و خرد بر خویش بسته • بحق پیوسته از خویش رسته • و یتفکرون و اندیشه میکنند
از روی استدلال فی خلق السموات و الارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا
راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و محبت بجد و جهان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور
آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند ربنا ای پروردگار ربنا ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را
که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی باطل یا خلق نکرده از عبث و ضلال سبحانک پاکی تراست
از آنکه چیزی باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بعنایت و لطف خود عذاب النار عذاب آتش دوزخ
ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید
فقد اخزیته بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبت و ما للظالمین و نیست ستمکاران را از شرک و یهود

وضاربی وامثال ایشان من انصار یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا
بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا کننده را که آن خواننده است ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی
ایمان و این منادی محمد است صلعم یا قرآن و این ظاهر است چه بسیار کسی دعوت رسول را صلوات الله
وسلامه علیه در نیافته اند و هر کس از قرآن می شنوند که بزبان بیان ندا میزند ان آمنوا بربکم بدین
وجه که بگروید بپروردگار خود فآمنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما
فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز گناهان را مراد کبایر است یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا
ودرگذران و بپوشان از ما سیاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده وتوفنا
وبمیران ما را مع الابرار با نیکان ونیکوکاران ربنا ای مدبر کننده وبصلاح آرنده کار ما واتنا و عطا
بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانیست یا آنچه
بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفته که ما را آمرزش
خواهند چنانچه نوح علیه گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات و چنانچه ابرهیم علیه
فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را صلعم امر کردی واستغفر لذنبک
وللمومنین ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی
تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت
پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وچهار خلیفه مذکور است بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت
از مرتبه خود دعا کرد ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل
النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق صدق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذوالنورین در مقام
رجا طلب غفران کرده ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از روی همت دوی بطلب موعودات
کرد که ربنا واتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسید چنانچه رحمت از دیوان
عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را
ربهم ضایع عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلعم سوال
کردم که هر عاملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد داد و مهاجرات
را از آن نصیبی ارزانی نفرمود این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی از شما ضایع نکنم من ذکر او انثی از مرد و زن

پروردگار ایشان که انی
لا اضیع ضایع نکردم عمل
عامل منکم

بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان بعضی
بحکم آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد و کورست وانوثت را دران دخل نیست
فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند
از سراها و منزل خود یعنی حضرت سید را آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی رنجانیده
شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلامند چون بلال که او را بضرب و ستم و صهیب که او را بتعب
میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد و این طایفه مهاجرانند
لاکفرن عنهم هر آینه درگذارم از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و درآرم ایشان را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و پاداش
دهم ایشان را ثوابا پاداش دادنی من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم
ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیه و تقیید باسم الله که دالست بر ذات با مجموع صفات
نشانه تعظیم ثوابست والله عنده حسن الثواب و خداست که نیکوی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست
در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرا مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت
که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلی
ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در و ایشان امت اند لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب
الذین کفروا رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه ان تقلب ایشان متاع قلیل
برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس انگه ماویهم جایگاه ایشان جهنم بازگشت ایشان دوزخ
باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ لکن الذین اتقوا لیکن آنها که بترسیدند ربهم از عقاب
پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنات مر ایشان را بوستانهاست بران وجه که
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می وانگبین
خالدین فیها جاوید باشند دران بوستانها نزلا دران حالت که این بهشتها پیشکشی باشد
من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان در نزل حاضر سازند و بسیار هیچ خوبی آن دلیل
کرامت مهمان و نیکو داشت او بود و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود پس نعمت
کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم

وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع فانی
وان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست که میگرود بالله بخدای وما انزل الیکم
و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست وما انزل الیهم و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة است
یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی که ترسکاران اند یا
متواضعان مر خدایرا لا یشترون بدل نمیکنند بآیات الله باحکام توریة یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای
اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اولئک آن گروه مؤمن خاشع متدین لهم اجرهم ایشانراست
مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب
زود حسابست بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اصبروا
صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه تا مر طاعات را
شامل باشد و صابروا و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید محققان
گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمایید بر مراقبه قلوب
مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع
از ماسوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات بغیر تا باز رسته شوید از حجب وجود و بفنای بالله
و نایل گردید ببقاء از فنا به بقاء بالله م گر بقا خواهی فنا شو کز فنا • کمترین چیزی که می آید بقاست •
سورة النساء • بسم الله الرحمن الرحیم • یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و بپرهیزید ربکم
از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود
اختلاف الوان و اشکال والسنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است علیه و خلق منها
و بیافرید از تن تنها زوجها جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ
آدم آفرید و بث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا
مردان بسیار و نساء و زنان فراوان واتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تساءلون حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید
بآن خدای والارحام و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای

رحمه

ورابطوا و حسنه ولا اده بینه محاقرآ اعدا و اسد را مرابطه گفته اند و دیگر مسلمانی در ثغر اسلام ایستاده و سلیم لاده دارند تا اداتی کفار از مؤمنان باز توانند داشت و فقیه بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نمازی ۱۲

النسا

هست و بوده باشد علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است مر کرداند که
خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی
و ناپاکی از وی شرم دارد م هر که موقن بود ما کند هر جا بی • حاضر و ناظر است در همه جا بی •
درد و دیوار و حاجب و بواب • نیست در ردیدن خدای حجاب • در پس پرده های تو بر تو •
کی تواند مخالفت با او • وآتوا الیتامی و بدهید مر یتیمانرا ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم
مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده باشید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات
ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند
و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه منع فرمود و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بالطیب بمال پاک خود
یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که از شماست
طیب است ولا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشانرا الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستی که چون
مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن کان هست نزدیک خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیه
در شان یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت
عم همه اموال او را متصرف شد و چون پسر بحد بلوغ رسید و مال خود از عم طلب نموده در ادای آن
تعلل میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبوی افتاد و این آیه فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من
الحوب الکبیر بر زبان راند و تمام مال تسلیم برادرزاده نمود و ان خفتم و اگر می ترسید یا میدانید
ان لا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از
عایشه رضی الله عنها نقل میکند آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او و ولایت تصرف
در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید
فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد بر وجه کراهه طبیعت او بود و پیش می آورد آیه فرود آمد
که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادا مال ایشان از روش عدالت دور دید فانکحوا اس نکاح
کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دو دو گانه و ثلاث و سه گانه و رباع
و چهار گانه یا که مختارست از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر ترسید یا دانید
ان لا تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت

یا بر میگیرد آنچه را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را تملیک در آن تصرف هست و نکت
این اختیار دارید یا تسری او نی نزدیکتر است ان لا تعولوا که میل ننمایید و انحراف نورزید و جور
نکنید وآتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کابینهای ایشانرا
در حالتی که هست آنها نحلة بدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان طبن پس اگر
این زنان خوش بوی باشند و بخشند لکم مر شما را او بکشند عن شئ از سر چیزی منه از کابین
نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه پس بخورید آنچیز را او بکار برید هنیئا سازکار
مریئا خوشگوار در عاقبت آورده اند که حضرت رسالت صلعم برین وجه تفسیر فرموده که هنیئ آن
باشد که در وی کدامی نبود و مری آنکه در وی از روی و رنجی نباشد ولا تؤتوا السفهاء و مدهید بسفیهان
اموالکم مالهای خود را خطاب با اولیاء نسوان و ایتامست و اضافه مال بدیشان جهة تصرف
ایشانست دران بحق ولایت التی جعل الله آن مالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما باب
قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات
و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم و بدهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر
کفاف ایشان واکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال وقولوا لهم و بگویید بعد از منع
مال مر ایشانرا قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوید که مال از آن تست و من نگاهدار
توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که مال ایشانرا خوش مانده وابتلوا
الیتامی و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و تاجر جمع و شری اگر زنانند
بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از
بلوغست فان آنستم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست
یعنی صلاح دین و اصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشانرا اگر در دست بود
ولا تأکلوها و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت
از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد و بدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه
شتافتن و پیشی گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند ومن کان غنیا
و هر که باشد از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت ورزد و از خویشتن

بعیر مشتابید در خوردن مال یتیمان از
خوف آنکه آنگاه بزرگ شوند ح م

بکار آرد ومن کان و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فقیرا درویش و محتاج
فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقدار
اجره سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گذارید الیهم اموالهم به یتیمان مالهای ایشان فاشهدوا
علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه جدال و خصومت پدید نیاید وکفی بالله و بسنده است
حسیبا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده در روز جزا آورده اند که
عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و گفتندی
مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد
چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون
مستمر بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت آمد عرض نمود که اوس بن صامت رضوه دعوت حق را
لبیک اجابت گفته و من از و سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته حضرت رسالت صلعم ابنای اولیا
و صورت ماجرا الحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند
طریق آبا و اجداد را رونق دهند آیه آمد للرجال نصیب مردانرا اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست
مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند پدر و مادر والاقربون و خویشان و نزدیک وللنساء نصیب
و مر زنانرا نیز حصه هست مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدین و اقارب بگذارند مما قل منه
از آنچه کم باشد از مال گذشته او کثر یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نصیبا مفروضا بهره
باندازه پیدا کرده واذا حضر القسمة چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا القربی خویشانی که
میراث نمی برند والیتامی و یتیمانی که بیگانه باشند والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم
پس چیزی دهید ایشانرا منه از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که حضار
مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و آیه مواریث
او را ناسخ شده وقولوا لهم و بگویید مر این جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح
خاطر ایشان شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ
خویش ذریة ضعافا فرزندان عاجز و ضعیف خافوا علیهم بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن
یعنی ورثه باید که ضعفا اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت

[illegible]

مرحمی ارند و تفکر کنند که آیشان را فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بجنان محتاج باشند
حرمان ایشان جایز نیست یا نی سرایند عقل ایشان بعدم جواز ایشان حکم خواهد فرمود پس آنچه بخود روا ندارند
به نسبت دیگران نیز جایز نشمارند و مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب
خدای بترسند ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست
یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین هر آینه کسانی که از روی جورات یأکلون اموال الیتامی میخورند
و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت بیداد و ستم انما یأکلون جز این نیست که میخورند فی
بطونهم نارا در شکمهای خویش آتشی و چه آتشی در انوار از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت
صلعم فرمود که حق سبحانه بر انگیزد روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان
گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یأکلون فی بطونهم نارا
و در تفسیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم برصحات در آید و آتشی که در درون او شعله است
زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسند
این آکل مال یتیمانست پس مدین تحقیق اکل ببطن را فی البطون است و سیصلون و زود باشد که در آیند
شوند خورندگان مال یتیم حفص سیصلون میخوانند معنی اینست که بزودی در آیند سعیرا در آتشی افروخته
یوصیکم الله امر میکند خدای شما را فی اولادکم در کار فرزندان شما و معاد در میراث ایشان یا در بعضی
میگرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه للذکر هر مردی را باشد مثل حظ
الانثیین مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء از زنان خالص که با ایشان
مردی نبود فوق اثنتین بالای دو فلهن پس مر ایشانرا باشد ثلثا ما ترک دو بخش آنچه متوفی بگذاشته است
وان کانت واحدة و اگر باشد وارث یکه دختر پس فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی
ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه شش یکیست مما ترک
از آنچه گذاشته باشد فرزندان ان کان اگر باشد له مر آن فرزند متوفی را ولد فرزندی خواه مرد
خواه زن فان لم یکن پس اگر نباشد له ولد مر آن مرده را فرزندی و ورثه ابواه میراث برند از وی پدر و مادر
فلامه الثلث پس مادر او راسه یک باشد از مال چون حصر وراثت کرد در ابوین و نصیب ام تعیین
فرمود معلوم شد که باقی نصیب اب است فان کان له اخوة پس اگر باشند مر این متوفی را برادران مادری

خواه مرد و خواه زن

یا پدری یا بعضی پدری یا بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها
که بجهت ورثه معروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس حصه که یوصی بها وصیت کرده شده
بدان و حفص یوصی مجهول میخوانند و مدعی آنکه موصی میت است او دین یا بعد از اداء دینی که در ذمه مورث باشد
آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
و بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع
رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی احوال وارث و مورث
داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فریضة فرض گردانیدنی من الله ثابت از
نزدیک خدای ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بامر آنچه هر یک از ورثه حکیما حکم کننده
در تقدیر سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آن که ترکه گذارند زنان
شما ان لم یکن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزندی خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه
مونث خواه مذکر خواه صلبی خواه ولد ابن و ولد ابن الابن هر چند پایان رود فان کان لهن ولد
پس آن زنان را اگر فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک باشد مما ترکن از آنچه
گذاشته اند من بعد وصیة یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضای دینی که در ذمه ایشان
باشد ولهن الربع و مر زنان راست چهار یک مما ترکتم از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد خواه زیاده
همه در ربع شریکند ان لم یکن اگر نباشد لکم ولد مر شما را فرزندی بهر وجه که بود فلهن الثمن پس آن زنان را
هشت یک مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی توصون بها
وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از اداء دینی که در ذمه شما باشد وان کان و اگر باشد رجل یورث
مردی که از او میراث میگیرند کلالة کسی که والدین و اولاد نداشته باشد او امرأة یا زنی بود کلاله وله و مر این
مرد او زن نیز درین حکم داخلست اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد پس مر هر یکی
منهما ازین برادر و خواهر السدس شش یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث
یکسانست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از یک برادری یا خواهری یعنی دو کس
و بیشتر تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین فهم شرکاء فی الثلث انباز انند در سه یک
مال بی مزیة ذکور و اناث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بود

و این نصف ربع و ثمن ثابت است تا بنداریم من بعد وصیة از پس وصیتی هر دو جا
خواه یک و خواه زیاده خواه مونث و خواه مذکر خواه از وی و خواه از غیر وی فان کان لکم ولد پس اگر شما را فرزندی

یوصی بها وصیت کرده شده باشد بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که نیست ضرر
زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و وجه ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد
و زیان درین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در نفس الامر هیچ وامی نداشته باشد وصیة من الله
نگاه دارید وصیتی را که هست از نزد یک خدای والله علیم و خدای داناست در نیات شما در
نفع و ضرر حلیم بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان عفو فرماید تلک
آن احکام که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله
اندازهای حکم خداست که از آن درنشاید گذشت ومن یطع الله ورسوله و هر که فرمان برد
خدای و رسول او را درین حکمها یدخله جنات درآرد خدای او را جنات تجری ببوستانها که میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که داخلان درین جنات جاوید
باشند دران وذلک واین ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم رستگاری
بزرگست ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینة بن حصن فزاری
بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله
تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان خدا و رسول نبرد ویتعد حدوده و درگذرد
از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یدخله نارا خدای درآرد
او را در آتشی و چه آتشی خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در ان مذهب صحیح آنست که خلود بجهت
استحلال محرمات بود وله و مر او را عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذابی خوارکننده والّاتی
و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس یأتین الفاحشة بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند
من نسائکم از زنان شما مراد محصناتند یعنی شوهرداران فاستشهدوا پس بخواهید احکام زنیت
طلب گواه کنید علیهن بر فعل فاحشه این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ منکم از شما که مومنانید
وبرایشان گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار تن بگواهی ایشان گواهی دهند فامسکوهن
فی البیوت پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام
حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حتی یتوفیهن الموت
تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت با استیفا ارواح ایشان کند او یجعل الله یا کرداند خدای

معنی جدا سازد و لهن سبیلا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد ازان
وحی فرود آمد و سید عالم صلعم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند
که آن راه کدامست فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة وتغریب عام پس بحکم
این حدیث امساک ببیوت منسوخ شد واشهاد و استشهاد باقی ماند واللذان و آن دو کس یعنی
دو مرد و زن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند بفاحشه منکم از شما که مسلمانان آزادید فآذوهما
پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که آنرا
بدست نیز ایذا باید کرد فان تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا و کار خود را اصلاح آرند
فاعرضوا عنهما پس شما روی بگردانید یعنی دست بازدارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی
منسوخ شد ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رحیما مهربان
بر توبه کنندگان انما التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه
از روی وعده که خلف دران متصور نیست و وعده قبول توبه للذین برای کسانیست که یعملون
السوء بدی میکنند بجهالة بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مؤمن بجهل است یعنی از روی شک
و عناد و جحود و استکبار نمی‌شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند
ثم یتوبون پس بازگشت می نمایند من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور
موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن شود و اصح
آنست که زمان قریب پیش از مرگست اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که
تائبی که پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش ساعت
نمودی مؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که ان الله
یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم
نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود نظم
غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش ٭ هر دم دم آخر شمر و خائف دم باش ٭ فاولئک پس آن گروه
که بمدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یتوب الله توبه و عید خدای را باز کردد بمغفرت علیهم
بر ایشان وکان الله علیما و هست خدای دانا بتوبه تائبان حکیما حکم کننده با آنکه تائب را عقوبت نباشد

ولیست التوبة ونیست قبول توبه للذین مر آنکسان را که یعملون السیئات بجا میکنند
حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی از ایشان را موت قال انی گوید بدرستی که من
تبت الآن توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد
بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان قبول نیست ولا الذین یموتون
وهم کفار ونیز توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند و ایشان کافران باشند یعنی در وقت
سوق روح از هیچ کافر و منافق قبول نیست زیرا که ایمان یأس است و آن سود نمیدارد فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند
اعتدنا لهم آماده و ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک تخفیف و انقطاع
نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون کسی وفات کردی پسر او از زوجه او باز
ماندی پسر آن متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت
مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود در آوردی پس اگر خواستی
بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر معجل او را
خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا میراث که از شوهر
خود رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بودی و اگر آن قبیل
از الحق و ثوب بر و ی ابل خود پیوستی وارث زوج متوفی یا بر و دست نبودی در اول اسلام
همین قانون را رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و باز
ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را تحت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره
آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال را بحضرت رسالت بموقف
عرض رسانید خواجه عالم صلعم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت
عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت
آورده گفتند یا رسول الله کلنا کبیشة کبیشه با همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم
ولباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیه فرستاد یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مومنان لا یحل لکم روا نیست شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را کرها

از روی

از روی بایست و کراهیت ایشان و تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت
ایشان ایشان را میراث توان گرفت بجهت تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی
ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید
این زنان را از تزویج و گفته اند خطاب بشوهران است که از زنان خود بتنگ آمده بر آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را
در خانه باز داشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا برای
آنکه ببرید ببعض ما آتیتموهن بعضی را از آنچه بایشان داده اید از مهر الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة
مبینة بعملی زشت روشن کرده شده بشهود و عدل و حفص بکسر یا خوانده اند یعنی فاحشه روشن کننده
حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد و مرد را روا بود که از وی
خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق اینه
واجبه بوده و حالا این حکم منسوخست و عاشروهن و زندگانی کنید با زنان که مرتکب فواحش نشده اند
بالمعروف به نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن بابیا موزید ایشان را احکام و آداب شریعت که منهج
نیکویی است فان کرهتموهن پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید فعسی ان تکرهوا شیئا
پس شاید که شما کاره باشید چیزی را و یجعل الله و گرداند خدای و بیافرید فیه در آن خیرا
کثیرا نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت
زوجات بلی و توقع نشوز از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زن دیگر
و آتیتم و داده باشید احدیهن یکی از ایشان که داعیه طلاق او دارید قنطارا مال بسیار بجهت کابین
فلا تأخذوا پس فرا مگیرید منه از آنچه بدو داده اید شیئا چیزی نه اندک و نه بسیار اتأخذونه آیا
میگیرید چیزی از آن زن بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در معنی
باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده
و بدان گواه گرفته چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان
است بحت و کیف و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تأخذونه فرا میستانید مال الدنیا را و قد افضی و حال
آنکه رسیده است بعضکم الی بعض برخی از شما برخی دیگر افضا کنایت از مباشرت است و اخذن و فرا گرفته
آن زنان منکم از شما در وقت عقد میثاقا غلیظا پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاحست یعنی ایجاب و قبول

با مردم نیست ۷

و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آباء
خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت ولا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در
میاورید ما نکح آباؤکم آنرا که بخواسته اند پدران شما من النساء از زنان بنکاح در آورده الا ما قد سلف
مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم آن معفو عنه است انه بدرستی که نکاح زن پدرکان بود
قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحشة عملی زشت و ناپسندیده و مقتا و ممقوت خدای و مومنان این
عمل نزد اشراف عرب مکروه و ممقوت بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقتی میگفته اند
یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلا و بد راهی که این راهست گفته اند مراتب قبح سه است
یکی قبح عقلی و فاحشة اشارت بآنست دوم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیوم قبح عرفی و ساء
سبیلا مشتمل بر آنست حرمت علیکم حرام کرده شده بر شما امهاتکم نکاح مادران شما و این امومه
عموم دارد و هر زنی که نسبت مرد بوی راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر جد و پدر جد
هرچند بالا رود و خواه از طرف مادر چون مادر مادر و مادر او هرچند باشد حکم مادر دارد و در تحریم
وبناتکم و دختران شما این نیز عامست هر زنی که نسبت او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذکور و
اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل است واخواتکم و خواهران شما و هر زنی که با مرد
در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد چه پدری یا مادری
و مادری وعماتکم و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر هر کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود در صلبی
بوده یا بر رحمی مرور نموده عمه آنکس است این حکم نیز طرف ثلثه متصور است وخالاتکم و خواهران مادران
شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خاله
آنکس است و وقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد وبنات الاخ و دختران برادر بهر درجه که او
ثابت کرد و از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و بنات اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند
همان حکم دارد وبنات الاخت و دختران خواهر از هر وجه که اخیت محقق باید و این نیز شامل
بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هرچند پایان رود همان داخل بنات اخت اند
وامهاتکم و حرام کرده اند بر شما مادران شما اللاتی ارضعنکم آنهایی که شما را شیر داده اند و ضبط
مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر وی بکسی یا وی کسی شیر داده باشد آن شیر دهنده

که شیر او از زوجه یا ام ولد و رضاع در وی متفق همه امام رضاعیه است

وزنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بر شیر او از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود هم
رضاعی اند واخواتکم من الرضاعة و خواهران شما از شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله
برانند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت و بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله
بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وامهات نسائکم و مادران زنان شما
و جدات منکوحه از طرف مادر و پدر امهات است و رضاع همین حکم دارد وربائبکم و دختران زنان شما
اللاتی فی حجورکم آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و ذکر حجور در حرمت ایشان
آنست که متولد شده باشند من نسائکم اللاتی دخلتم بهن از آن زنانی که در آمده اید بدیشان و خلوت کرده
باشید فان لم تکونوا پس اگر نباشید شما که بخلوت دخلتم بهن در آمده و باشید بایشان یا قبل دخول
کنایت از مباشرتست فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وحلائل ابنائکم
و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الذین من اصلابکم آن پسران که از پشتهای شما باشند
چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از انکه حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد و بعقد نکاح
در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد حلیله پسر صلبی
حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند وان تجمعوا و دیگر حرامست بر شما آنکه جمع کنید بین
الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنکه از پیش گذشته باشد یعنی قبل از نهی که آن
معفو عنه است و برخی از مفسران برانند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام
جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بود ان الله
کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزگار رحیما مهربان [illegible] در معنی این [illegible]
سرمایه تمامست نظم سرمایه مفلسان بجز امید * غفران تو و رحمت بی غایت تست *
الجزو الخامس من اجزاء الثلثین والمحصنات حرام کرده شده است بر شما شوهرداران
من النساء از زنان الا ما ملکت مگر آنچه مالک شده است ایمانکم دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه
نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال اوطاس بدست ما در رسید از جمله زنانی که شوهران
ایشان در دار الحرب بودند [illegible] شناختیم بقید اسیری در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم
شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات شمردیم

الجزو

بجواز عرض حال کا محرمات صلوات الله وسلامه علیه این آیه نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند
اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلالست بشرط استبرای ایشان از دار الحرب
بی ازواج ایشان این قول امام اعظم است و باقی ایمه مجرد سبی ایشان را حلال میدانند کتاب الله
لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر موکد است معنی آنکه نوشت خدای نوشتنی
علیکم بر شما در محرمات واحل لکم و حلال کرده اند مر شما را حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال
کرده شد بر شما ما وراء ذلکم آنچه ورای محرمات مذکوره است و بحدیث آن و نکاح مطلقه ثلث بی
تحلیل و نکاح معتده وامه بر بالای آزاد بجا و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکورست و حق
سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را ان تبتغوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند
یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید باموالکم بمالهای خود محصنین در حالتی که با آن تزوج متعففان باشید
یعنی خود را از زنا نگاه دارید غیر مسافحین و نباشید زنا کنندگان فما استمتعتم پس
هر که برخوردار شدید به منهن از زنان بسبب نکاح فآتوهن پس بدهید ایشان را
اجورهن مهرهای ایشان را فریضة مقرر کرده و مفروض ساخته چون مهر در مقابله استمتاع است
ولا جناح علیکم پس هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجاتید فیما تراضیتم در آنچه از یکدیگر
راضی شوید به من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنکه
زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر چیزی کم کند و مرد زیاده سازد
و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ان الله کان علیما بدرستی که خدای است
دانا بمصالح عباد حکیما محکم کار در مهمات نکاح ایشان ومن لم یستطع منکم و هر که استطاعت نیست
از شما طولا از روی توانایی و توانگری ان ینکح المحصنات المومنات آنکه بنکاح در آرد
زنان آزاد گرویده را فمن ما ملکت ایمانکم پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک است دستهای شما
من فتیاتکم المومنات از کنیزکان شما که گرویده باشند والله اعلم و خدای داناتر است بایمانکم
بگرویدن شما و تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بعضکم من بعض شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است
فانکحوهن پس بخواهید کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان فملوک دیگری
وآتوهن و بدهید کنیزکان نکاح کرده را اجورهن مهرهای ایشان بالمعروف به نیکویی یعنی بی مکاس

بی مضایقه ودادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید محصنات در حالتی که این کنیزکان نگاه
دارنده فروج خود باشند غیر مسافحات نه زنا کنندگان باشکارا ولا متخذات اخدان و نه
فراگیرندگان دوستان پنهانی فاذا احصن پس آن هنگام که جواری شوهر کرده شدند فان اتین بفاحشة
پس اگر بیایند بزنا فعلیهن پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمه آنچه لازمست بر زنان
آزاد بی شوهر من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده و حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است
از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عامست امام شافعی ره میگوید تغریب کنیزک
نصف عام باشد و امام اعظم ره فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و نیمه عذاب
در زنا عبید واما رجم نیست ذلک آن کنیزکان لمن خشی العنت برای کسی است که ترسد از رنج
یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد منکم از شما که عزب باشند وان تصبروا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان
خیر لکم بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی والله غفور و خدای
آمرزنده است کسی که صبر ننموده از نکاح اماء رحیم مهربانست برخصت دادن بندگان در آن
یرید الله میخواهد خدای لیبین لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام ویهدیکم و راه نماید شما را
سنن الذین راههای آنکسانی که بوده اند من قبلکم پیش از شما مراد دین ابرهیم و اسمعیل است علیهما السلام
یا روش پیشینیان از اهل حق ویتوب علیکم و باز گردد بر شما بتسهیل انتقال بدفع احتمال تخفیف
احکام و غفران آثام والله علیم و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حکیم درست کار
در آنچه کند درست در هر چه حکم کند والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم آنکه شما را توبه دهد
یا دلالت کند بخیری که سبب توبه شما گردد و یرید الذین و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی
عناد یتبعون الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس را ان تمیلوا آنکه میل کنید شما از راه راست
میلا عظیما میل کردن بزرگ چون آیه حرمت خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند
که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه عمه و خاله حرامند پس اگر خواهر حرامست خواهرزاده
چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل کشند این آیه نازل شد
که میخواهد خدا که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یرید الله میخواهد خدای
ان یخفف عنکم آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبک بار شوید

شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد از تخفیف آنست که در اتصال عبادات و توبه از جنایات و ترک
استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و اصار بسیار بوده و خلق الانسان
و آفریده شده است آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم
و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال الله تبارک و تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف
در صبر از زنان و قوت اگر خود را از ایشان باز دارد و صبر ندارد یا در سرا و ضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست
محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در
طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعیفی که بر صحیفه حال او
کشیده شده است زبان اعتذار بگشاید و تسمیهٔ او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است
نظم
من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی ؛ چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال ■ یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گروندگان لا تاکلوا اموالکم مخورید مالهای یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل بآنچه حلال نباشد
در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی
باطل یا گواهی زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید الا ان تکون مگر آنکه باشد جهت تصرف
تجارة و بازرگانی و بیعی صادر عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اید ولا تقتلوا
انفسکم و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانچه جهال از بت پرستان
هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری
مکنید که موجب قتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال
حرام یا بمتابعت هوا یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است ان الله بدرستی که خدای
کان بکم هست بشما ای امت محمد رحیما مهربان و امروز که مغفرت باید از غایت رحمت و من یفعل
ذلک و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد و ظلما
و از وجه ستم و بیداد فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم او را نارا در آتشی مراد آتش دوزخ است
و کان ذلک و هست در آوردن بآتش علی الله یسیرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یکسو
طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز کنید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید

عنه از آن نکفر درگذرانیم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما گناهان خرد شما را از نماز تا نمازی و از جمعه تا جمعه
و از رمضان تا رمضانی و ندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع بزرگ و شریف که بهشت است
ملخص آیه آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
چه می شاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید یا بر عکس و علما در کبائر اختلاف بعضی
بر آنند که هر گناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده است کبیره است و گفته اند هرچه ختم آن بآتش
باشد چنانچه یدخله النار یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم
عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل
بصحت بسوی آنست که کبیره گناهیست که شارع حدی بران مرتب ساخته یا در باب او وعید بتصریح
وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشی مذکور است که اکبر کبائر
از کبائر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس
و قلب را محو کردانیم چه بعد از نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمعیت
تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع ؛ غرقه شو در لجهٔ دریای جمع ؛ و در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست
که دل را بواسطه تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی
نظم
چون تفرقه دلست حاصل ز همه ؛ دل در یکی سپار و بگسل ز همه ؛ و در اسباب نزول آورده که
ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن
محروم مانده و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث
می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند
کاشکی ما را در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیت
آمد که ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله به بدان چیزی که خدای تعالی افزونی داد بدان چیز از امور
دنیاوی و جاهی بعضکم برخی از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند للرجال نصیب مردان را
بهره ایست مقدر مما اکتسبوا و للنساء نصیب و مر زنان را نصیبی مما اکتسبن از ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج چون هر یکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض است ارید آرزو
به بهره دیگر مبرید واسئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تمام آرزوها را

ان الله کان بهر شیء علیما درستی که خدای تعالی هست بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی
داناست پس هر چه او بهر که و چه حیثیت باید و جز ان نشاید لهم که منعلق است ترا انکه رحمت کرد اند
او مصلحت تو از تو بهتر میداند • و در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر میخوانده اند و در میراث
داخل سایر ورثه میشد و حق سبحانه از ان نهی کرد و فرمود و لکل و برای هر یک از شما جعلنا
آفریدیم موالی جماعت الوالدان عصبه میراث خواران تا از نصیب خود کشد آنچه باز گذارند
پدر و مادر و الاقربون و خویشان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت در میان
در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت هر یک حرب و سلمک سلمی و دوست تو دوست من
دوشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این
بجا آورده سوگند موکد میساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود و می چون آیه مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله چون از ما هلیا وارند یا خود میراث از یکدیگر یمان بسته اند
حکم الهی در باب میراث فرود آمد و سیح جا سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل شد والذین عقدت
و الکسانی که در محالفت بسته اند ایمانکم و دستهای شما اسناد و معاقده با یدی مجاز است و سبب دین
اسناد انکه حالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید مر ایشان را
نصیبهم بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه بآیه اولوا الارحام منسوخ است ان الله کان
بدرستی که خدای ست علی کل شیء بر همه چیزها از عهود و مواثیق متحالفان شهیدا گواه آورده اند
که حبیبه زن سعد بن ربیع رضی الله عنه با جلیله زوجه ثابت قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی بسیار
کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد و او شکایت پیش پدر برد و با تفاق پدر
بحضرت حضرت سید عالم رفته قضیه گذشته را بموقف عرض رسانیدند آنحضرت بتقصاص از شوهر
وی حکم کرد و پدر و دختر متوجه قصاص شدند و روی برسی نهادند جبرئیل آیه آورد که الرجال قوامون
مردان کارگزاران اند و تسلط یافته علی النساء بر زنان و قایم با مور معیشت ایشان حضرت جابر گفت
پدر و دختر را آوازه داد که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست بما فضل الله بسبب آنچه بر کرد
تفضیل کرد و خدای و افزونی داد بعضهم بعضی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و حج و جماعات

و الذی اراد و ابه حیر و مفهوم آیه تفضیل
مرد است بر زنان چه مردان ادب کنند
دکار و فرمانده زنانند

واذان

و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حد و قصاص و زیادتی میراث و اشتمال
آن و اکثر انبیا و ائمه از مردانند از جمله فضایل اکمل اشرفست و بما انفقوا و دیگر فضیلت داده مردان را
بر زنان بسبب آنچه که نفقه میکنند برایشان من اموالهم از مالهای خویش چو مهر و چه در نفقه فالصالحات
پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برنده کانند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج
حافظات للغیب نگاه دارندگان مر غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت
و عصمت بما حفظ الله بانکه نگاه داشت خدای مرایشانرا و اللاتی و آن زنانی که تخافون میترسید
نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشان را فعظوهن پس پند گوئید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم
کرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و اهجروهن و ببرید از ایشان
فی المضاجع در خوابگاه یعنی با ایشان در یک جامه خواب مکنید یا پشت برایشان کنید و اضربوهن
و بزنید ایشانرا اگر نافع باشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکرداند گفته اند وعظ نزد کشف خوف
نشوز است و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند
شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان راهی بادنی
ان الله کان بدرستی که خداست علیا برتر از انکه بظلم بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از انکه
مظلوم را فرو گذارد و ان خفتم و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیا زوجین شقاق بینهما
ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حکما داوری که
حکم کند من اهله از کسان شوهر تا مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند و حکما
و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا او نیز
مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بدانند ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا اصلاح
آوردن کار زوجین یوفق الله کارسازی کند خدای بینهما میان زن و شوهر ان الله کان
بدرستی که هست خدای علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین و اعبدوا الله
و بپرستید خدای را و لا تشرکوا و شریک وی مسازید به شیئا بوی چیزی را از صنم و غیر و بالوالدین
احسانا و نیکوئی کنید با پدر و مادر بنیکوئی کردن بقول و فعل و بذی القربی و با خویشان بصله رحم
والیتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی والمساکین و با درویشان بصدقات و زکوات

والجار ذی القربی و با همسایه خویشاوند شفقت و رحمت والجار الجنب و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی
ندارد یا همسایه کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد
برای ایشان و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم آورده بروایة انس رضی الله عنه لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره
بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرکه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی
پس حق همسایه نفس اگر دلست بطریق اولی که فرو نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را
از وی باز داری و با همسایه دل که روحست نیکویی تمامی داو را از مساکنت با مکونات
و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سر آنست از غیبت مواطن شهوات
و مجالی مکاشفات مانع نشوی داد همه سزاوار تر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که
همسایه و همنشین و همره همه اوست • در دلق گدا و اطلس شه همه اوست • در انجمن فرق و نهانخانه جمع
بالله همه اوست و ثم بالله همه اوست • والصاحب بالجنب و نیکویی کنید با همنشین همچو صحبت
و صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبست و این تواند بود و رفیق سفر باشد یا شریک تعلم کم
در تعلیم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت
و بنای آن بر مهربانی باشد وابن السبیل و با رهگذریان و مهمانان وما ملکت ایمانکم و با
بندگان و پرستاران که در دست شما اند ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد
من کان هرکه باشد مختالا خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان
و بندگان و با ایشان نکویی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که حقوق الهی سودی سازد و
نه با حسان با خلق پردازد الذین یبخلون و دوست ندارد خدای آنانرا که بخل میورزند آورده اند که
جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود بر این مرد یعنی پیغمبر صلعم و یاران مهاجر او
نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید
این آیه نازل شد که خدای آنانرا دوست نمیدارد که ایشان بخل اند ویامرون الناس
وامر میکنند مردمانرا بالبخل به بخیلی ویکتمون و می پوشند از خلق ما آتیهم الله آنچه خدای
بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالتست
صلوات الله وسلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة آنرا پوشیدند واعتدنا

و آماده کردیم للکافرین برای جهود که عطای الهی یا نعمت حضرت رسالت پناهی را می پوشند
عذابا مهینا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخست والذین و برای آنانکه بعداوت حضرت
رسالت صلعم ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه
ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکر یا جمع میکردند و مالهای خود خرج
ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر سمعه بود یا در صفت یهود میگوییم که بر قوم
خود از جهت اغراض و اعواض نفقه میکنند ولا یؤمنون و نمیگروند از روی حقیقت بالله بخدای
ولا بالیوم الآخر و نه بروز باز پسین که قیامتست ومن یکن الشیطان و هرکه باشد دیو یعنی ابلیس
له قرینا مر او را یار و دمساز فساء قرینا پس بد مقارن که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز
با او خواهد بود قال تعالی فبئس القرین حکیم الهی فرماید نظم هرکه اینجا یکه قرین تو است •
آن سرا نیز همنشین تو است • دوستی جو که جان بیفزاید • در دو عالم ترا بکار آید •
دیو را همنشین خویش مکن • نفس هر را قرین خویش مکن • وماذا علیهم و چه چیز بود بر کافران
و چه زیان داشتی مر ایشانرا لو آمنوا بالله اگر ایمان آرند بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت
و جزاء اعمال التصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی حق خدا برای غرض دنیا مما رزقهم الله
از آنچه داده است خدای بدیشان وکان الله و خدای هست بهم بدیشان دانا و احوال
ایشان علیما دانا و جزاء افرا خورانها خواهد داد ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند مثقال
ذرة هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغری تعمق نظر بگرد بدو
ظاهر نشود و اشهر آنست ذره جزئیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر شود
آنرا چندان وزن نبود و حقیقت این سخن بطریقه مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیع
همسنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که
در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وان تک و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در
دیوان بنده مومن یضاعفها ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو ویؤت و بدهد او را زیاده
بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بفضل و رحمت الی استحقاق اکثر اجرا عظیما عطایی بزرگ
و بی اندازه اجر اعطا گفته بحیثیت آنکه تابع آنست و مزید بران فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره وظلمه

اذا جئنا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروهی از امم گذشته بشهید گواهی آن پیغمبر ایشان حاضر
بوده بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد علی هولاء
برین گروه از امت تو شهیدا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان و در لطایف
تفسیری مذکورست که چون پیغمبر را صلعم شفیع امت ساخته اند شهید از امت نیز می سازند و هر آینه
که شهادت نوعی از انواع کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ آن روز که واقع شود
در و گواهی انبیا آن روز قیامت یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای
وعصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول را لو تسوی بهم الارض اگر راست کرده شود بهم الارض بدیشان
زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایتست از انکه ایشان
آرزومند آنند که خاک شوند چون زمین ولا یکتمون الله و نپوشند یعنی قادر نباشند بر انکه از خدای
بپوشند حدیثا سخنی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدای و رسول لا تقربوا الصلوة
گرد نماز مگردید وانتم سکاری و حال انکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات
این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مأمور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر
مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه رضی الله عنهم در خانه عبد الرحمن عوف رضی الله عنهم
بشرب خمر که در آن وقت مباح بوده اشتغال داشتند و در زمان سر انداختن و بیهوشی
صدای اذان شام بسماع صحابه کرام رسید بنماز بر خاستند و امام ایشان از غایت سکر
در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع مشتقست حذف نمود این آیت نازل شد که در وقت
غلبه سکر بنماز مشغول مشوید حتی تعلموا تا بدانید ما تقولون آنچه را که در نماز میخوانید محققان
گویند خطاب میکند بسوی ترا ای سوختانه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک
مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که
از مستی سوا هوشیار شوید و دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی مناجی ربه
ای که در مستی هستی ماندۀ وایما در بت پرستی ماندۀ بر سر الحان وحدت کی رسی
چون تو در زندان پستی ماندۀ ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید
الا عابری سبیل و یا شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گزارید و دیگر هیچ وجه روا نباشد

بخاک راست شوند

در جنابت نماز گزاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست
یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بران باشد وان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت
مرضی بیماران مرا او بیماریست که دران از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر
او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی
از احد السبیلین او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رضی الله عنه برانست که
چون بعضی از بدن ملاحق زن شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره و ضو لامس و ملموس هر دو منتقض گردد
و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برانند که لمس بشهوت وضو می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست
و امام اعظم ره مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت را ناقض وضو
میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فلم تجدوا ماء پس نیابید
آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست
که غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از
صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضارا عقد عایشه رضی الله عنها گم
و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند
شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه بردند و او بحجره عایشه درآمد و دید که حضرت رسالت
صلعم سر مبارک بر کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه بگشاد و بر انگشتان
طعنه از نهی کاه او زد ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع
یافت متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون
آب نمی یابید قصد کنید جز برا که از اجزای ارض باشد و دست بر وی زنید فامسحوا پس مسح کنید دست
فرو برا بوجوهکم تمام رویهای خویش وایدیکم و بسایید دستهای خود را بدان تا مرفق ان الله کان
برستی که خدای هست عفوا درگذارنده از شما و تخفیف کننده غفورا آمرزنده کسانی را که
تیمم کنند الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب
بهره از علم توریة یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند بهدایت ضلالت
و هدایت ایشان آن بود که نعت و صفت مصطفی صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت

آنحضرت انکار روی نمودند و یریدون و میخواهند آن گروه ایشان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل
آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید والله اعلم و خدای داناست باعدائکم بدشمنان شما که یهود اند
وکفی بالله ولیا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله و بسنده است خدای
نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی از آن کسانی که جهود یهود شده ان
شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد
تحریف نعت پیغمبر است صلعم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم
یا تغیر کلام شمر آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه می آمدند
وجواب آن حضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف
شده همان کلمات منکر که ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته
فرمود که دشمنان یهودی سخن ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و یقولون و میگویند
سمعنا شنیدیم قول ترا و عصینا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی
عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو
در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی مدح دارد و روی در ذم
جه مدح آنست اسماع دشنام داون باشد پس معنی کلمه آنست که دشنام و از شنوده نکرده
نباشی و برین تقدیر دعا و گاه وجه ذم حالست که اسماع شنوانیدن بود و میگویند شنو مجبور
شنوانیده شده یعنی اصم بوده و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را تلفظ میساختند و مطمح نظر
ایشان وجه ذمت بوده و دیگر میگفتند وراعنا واین کلمه نیز محتمل الوجهین است جه مدحش
آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود
نسبت رعونت بوده بآنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما
تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالت گردانیدن
و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعاتست بلغت عرب آشکار رعونت رد میکنند
بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و آن ذم
آنحضرت میخواهند و طعنا فی الدین و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که منسوب بشبانی

و تحقیق آنکه در زبان ما معنی اسمع لا سمعت
سمعنا میگوید و در حال آن یا معنی

آن یهود دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبان موسی علیه السلام معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان
گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا
و در ما نگاه کن لکان هر آینه این گفتار بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را از استهزا و سید و تام و طعن
در دین اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن برانده است
خدای تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن فلا
یومنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدن اندکی یعنی ضعیف که معتقد به و معتبر نباشد
و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان می آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام
و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا
و کعب بن اسد طلبیده گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید که من
سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام از خالق انام بشما آورده ام حق است
و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و برایمان بر من میثاق گرفته اند ایشان گفتند ما ترا
میدانیم و نه از نعت تو و صفت تو آن خبر داریم آیت آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آن
کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستاده ایم
بر بندهٔ خود و آن قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم
مر آن چیز را که با شماست یا آنکه مطابق توریة است در اصول دین پس عوان بگروید بدین من قبل
ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی صور از انیت سازیم تا اثر ابرو و چشم
و لب و دهن بر رو نماند فنردها پس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها بر هیات قفاها و آن
یعنی شکل برابر صفت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب
و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی
و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود
و این مبالغتست در غایت زشتی و رسوایی او نلعنهم یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه مند
از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا چنانچه براندیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را
یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدن و بصید ماهی اشتغال کردند وکان امر الله و هست

فرمان خدای با وعید او مفعولا بودنی و هر اینه بخواهد بود ان الله لا یغفر هر پرستی که خدای نهی
امر داده ان یشرک به آنرا که شرک ارند بدو و شریک گیرند در عبادت او و یغفر و بیامرزد ما دون
ذلک آن گناهی که غیر شرک باشد لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضیل و احسان و بر سبیل
عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب جمیع
عصات را خواهد آمرزید ومن یشرک بالله و هر کس شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فقد افتری
پس هر پرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغی بزرگ که بران مستحق عذاب بزرگ
گردد و چون مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بوده اند
وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم لکن خود را از
خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم چه ران ما مالکان ممالک نبوت
و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان متوجه و مکرمیم حق تعالی ستایش های
ایشان را نپسندید و فرمود الم تر الی الذین ایا نمیدانی و نمینگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از
روی مفاخرت نیز گونه می ستایند و ثنا میگویند انفسهم نفسهای خود را بل الله بلکه خدای تعالی
یزکی من یشاء رستا کی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند ولا یظلمون و این گروه که
خود را با حق تزکیه میکنند بستم رسیده نخواهند شد فتیلا بمقدار آن رشته ضعیف که در
میان دو از خرما باشد یا بمقدار رفتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست
که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان با داش و مکافات ایشان نخواهد رسید
انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد کسف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله
الکذب بر خدای دروغ را که میگویند گناه روز و شب ما را می آمرزند و کفی به و بسنده است
آن افترا و دروغ ایشان اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند
که چون حکم اجلاء بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حی بن اخطب و سلام بن مشکم
و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه
رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند
و با نجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار

خانه باز چسبانیده با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام موکد یاد کردند و خاطر ازین مهم
فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسا اهل کتاب
پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای
می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبا کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقرب است
یا این محمد صلعم که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران
ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما
حق تر است و آیین شما پسندیده تر ابوسفیان گفت ما براعتقاد شما وثوق اعتقاد خواهیم کرد
که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق
تعالی از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری
الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نصیبا من الکتاب بهره از توریة که بواسطه
عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش را است
و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بوده اند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت
وی نموده اند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای وی و یقولون للذین
و میگویند این جهودان کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هولاء این
گروه کفار قریش اهدی راه یافته ترند من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب
سبیلا از جهت راه یافتند اولئک آن گروه منعوت و متصف الذین آنکسانی اند که بجوار
لعنهم الله دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور
سازد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع کند عذاب از وی ام لهم یا ایشانراست
یعنی جهودانرا نصیب من الملک بهره از پادشاهی بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان
بملک و نبوت از غیر خود سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و
میگفتند آخر منصب ملک داری و حکم گزاری با ما خواهد رسید حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشانرا
از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آن هنگام لا یؤتون الناس
نمیدهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را نقیرا آن مقدار گویی که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است

ابوبکر است
بر عمر است

این سخن دوست بازکشید حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و
عباس همان سخن را اغاز کرد عثمان خواست که دست بازکشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول
ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان کفت اینک بستان با مانة الله القصه حضرت بعد از انکه
از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش آمد و کفت یا رسول الله
منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بایشان داده فی الحال جبرئیل
باین آیه نازل شد و حضرت فرمود یا علی من شما را کاری فرمایم که از ان نفعی بمردم رسید
نه انکه کار بعد که نفع از شما بمردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و کفت خذوها یا بنی
طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود کلید
برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اکرچه حکم ادا امانات
درین قضیه بخصوصه نازل شده در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که
وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود
اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی که آفتاب جلوه
کنان تجلی نموده باشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میکوید ادوا الامانات
الی اهلها چکونه ظلال متلاشی میکردند و آثار ایشان بکلی محو میشود و بر همین منوال چون
شعله خورشید وجود حقیقی و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان
مردمان ان تحکموا بالعدل انکه حکم کنید براستی ان الله براستی که خدای نعما یعظکم به
نیکو چیزیست که شما را بدو پند میدهد یعنی ادای امانت و عدل در حکومت ان الله کان
سمیعا بصیرا بتحقیق که خدای هست سمیعا شنوا بقول عثمان که کفت بکیر با مانت بصیرا بینا بر دفع مفتاح
یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان اطیعوا الله فرمان برید خدا را در فرایضها و اطیعوا
الرسول فرمان برداری رسول کنید در سنتها و اولی الامر و اطاعت کنید امرا را از تمام مراد
امرا اسلام مانند که حضرت رسالت در عهد خود تعیین می نموده چنانچه در اسباب نزول
هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بر سریه امیر کرد و عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد
قاصد ایشان بود خبر یافته بکریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد و کفت من قوم مسلم

قرار نمود و ندو من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اکر اسلام مرا دستکیری خواهد کرد تا بایم
والا پای کریز در راه نهاده سر خود کیرم عمار او را امان داد و بنا بر فرموده او در خانه خود ساکن شد
خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از ان مستامن کسی را نیافتند پس او را
اسیر و عیال او را دستکیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست و اظهار فرموده که من او را امان
خالد کفت از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد
و کفت و کوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند
سید عالم صلعم امان عمار را برقرار کذاشت و نهی فرمود از انکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه
نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امرا سرایا ثعلبی آورده که اولی الامر ابوبکر و عمر که
وزیرین صدق بوده اند و اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر در شان ایشان
نازل شد ابوبکر وراق رحمه الله فرموده که خلفا اربعه اند و مجموع صحابه نیز کفته اند یا فقها
و علما یا ارباب عقول و رائی و نزد عرفا اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت که تربیت
اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازم است نظم
هر که پیر بر خط فرمان او سرش ننهد ❊ کی میسر شود دست ره وی براه آوردن
هر که خواهد بسر منزل مقصود رسد ❊ باید ش اول وی را رهنمایان کردن فان تنازعتم
پس اکر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس بازکردانید آنرا بکتاب
خدای و الرسول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او
ان کنتم اکر هستید شما که از روی اخلاص تومنون بالله میکروید بخدای و الیوم الآخر و بروز
رستخیز چه ایمان بخدای و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند
ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را و احسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که
یهودی را با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج کشتند یهودی
منافق را بمحکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت
پیش حضرت رسالت صلعم آمدند حضرت حکم فرمود و منافق دست در دامن یهود زد که
من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رضی رویم و دیکر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند

ویهودی باجرای دعوی و حکم حضرت پیغمبر صلعم بازگشت عمر رضه از منافق استفسار نمود که
قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیقش کرد که حال برین موجب است و منوال آن
امّا من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه
بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رضه با شمشیری کشیده بیرون
آمد و سر منافق را بصحرا انداخت و فرمود که هر که بحکم خدا و رسول راضی نباشد سزای وی
برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلعم عمر را فاروق لقب نهاد و حق سبحانه
این آیه فرستاد که الم تر آیا نمی بینی و نگاه نمیکنی الی الذین یزعمون بسوی آنکسان که گمان
می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بانچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن
و ما انزل من قبلک و بانچه و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند
با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که
بنهایت طاغی و باغی است و قد امروا و حال آنکه مامور بوده اند مدعیان ایمان و هم مکلفان نیز
مامور بوده اند ان یکفروا به بآنکه بگروند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده
از رحمت بازکشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند
ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند نمود و اذا قیل لهم و چون
گویند منافقانرا که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما انزل الله بحکمی که خدای فرستاده است
در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقانرا
که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت
فکیف پس چون توجه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبت صدود
و اعراض بما قدمت ایدیهم بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت
قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاءوک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا ورثه
قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا
نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما بترافع بدرخانه عمر رضه الا احسانا مگر نیکویی که بالا حق شود
و توفیقا و تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان و سوگند

خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشان از نفاق
فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعراض ایشان و عظهم و پند ده مرایشانرا بزبان یعنی منع
کن از نفاق و دروغ و قل لهم و بگو مرایشانرا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان
قولا بلیغا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان همچنانکه از آن غمناک گردند و آن
تهدید است بقتل یا حلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم
هیچ فرستاده به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان برند باذن الله بامر خدای و لو انهم
و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند جاؤک فاستغفروا الله از خدای
واستغفر لهم و آمرزش خواستی لهم الرسول برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا
لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحیما مهربان
بآمرزش تبیان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد
در آب رانه که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم
صلعم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد و از وی
بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که
فلا یعنی نیست چنانچه ایمان چنانکه گمان می برند و ربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حاکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف
افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا شکّی
یا در دلهای خود تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد و یسلموا
و گردن نهند و انقیاد کنند فرمان ترا تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت
آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رضه بدیشان رسید پرسید
حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و درین سخن کردن تاب میداد
و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتلهم الله اینها چه گروه اند که گواهی میدهند
برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه گناهی
کرده بودند و موسی علیه حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نمودند چنین که

برنفسهای خود بکفار حکم تو پانکه
الا الطاغوت میایند نکرخت تو پس
طلب آمرزش نکردی ازخدای چه

مشغول شده بود تا سهفتا و سر از گریبان ... شد و شمر خود را ... ثابت بن قیس چون این
سخن بشنید گفت بخدای اگر محمد صلوات الله و سلامه علیه مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود
نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود ولو انا و اگر ما کتبنا علیهم فرض میکردیم و حکم بر ایشان که
دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا من دیارکم
یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل شد ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده
بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ولو انهم
و اگر ایشان که منافقانند فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف
می نمایند آن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل و اشد تثبیتا و قوی تر
بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایشان و آن وقت تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین
ایشان و اذا لآتیناهم و هر آینه ما بدادیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی
بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است ولهدیناهم و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صراطا مستقیما
راهی است که از آن بمقصد رسند یا بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول
بود صلعم روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شده زار و ضعیف شده و زار و کثیف گشته
حضرت رسالت صلعم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا متغیر گردیده و زاری بسیار تو بکدام درد
سر و کشته گفت یا رسول الله من در زمانی که در خلوت نمی بینم ترا از جهان زندگانی نمی شمرم
بی تو ای آرام جانی زندگانی مشکلست ❋ بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست ❋ حالیا در اندیشه
آنم که چون یک اهل قدر رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم
از مرگ غمی نیست از آن می ترسم که از پرتو دیدار تو محروم مانم دور و سخت ترین محنتی آنکه در آن جهان
از اهل نیران باشم ترا کی بینم اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست چگونه آیم و بعضی گفته اند عبد الله
انصاری که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود آورده بنزدیک حضرت آمد گریان و
بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من محبوب تری
تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم می ترسم از آنکه فردا در بهشت بر درجه
بلند باشی و من در صف نعال با مثال خویش نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم خدای تعالی

و اذا لآتیناهم

شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد و من یطع الله و هر که فرمان برداری
برد در امر و نهی والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فاولئک پس آن گروه
فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین با آنکسانی که انعم الله علیهم انعام کرده است
خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخلند والصدیقین و راست گویان
که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد اند
و نزد جمهور عامست و شامل جمیع شهدا و الصالحین و شایستگان در اعمال و احوال اینها
نیز عامند و حسن اولئک و نیکو اند اولئک این جماعت رفیقا همنشینان نظر رفیق بر واحد و جمع
اطلاق میکنند یا هر یک از اینها نیکو رفیق اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر است
و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحان سایر
صحابه و ملخص آیه آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
همچو بلبل دوستی گل گزین ❋ تا شوی با خرمن گل همنشین ❋ زاغ چون مردار را شد همنشین
یار او مردار خواهد بود و بس ❋ ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی
کرامتست از خدای و کفی بالله و بسنده است خدای تعالی علیما دانا بمقاصد و نیات یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود یعنی آماده شوید مر
حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات مختلفه او انفروا جمیعا
یا بیرون کشید برای جهاد و مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده و ان منکم و بدرستی که از شما لمن لیبطئن
کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بعضی را تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او
که در روز احد تخلف ورزیدند فان اصابتکم پس اگر رسد شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل
و هزیمت قال گوید آن مبطئ منافق قد انعم الله علی بدرستی که انعام کرد خدای بر من اذ لم اکن معهم
که من نبودم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال و لئن اصابکم و اگر برسد بشما فضل من الله
زیادتی از خدای چون فتح و غنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از غزوات کان لم تکن چنانکه
گویی نبوده بینکم و بینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور انداخته و سخن بر وجهی گوید
که گوییا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که یا لیتنی کاش کی من کنت معهم

جلادی این غزوه با مسلمانان فافوز تا فیروزی یابم فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت
نصیب وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان الذین
آنکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بالآخرة
بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی و من یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل
پس کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فسوف
نؤتیه پس بود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت نیاید
و ما لکم و چیست شما را ای اهل اسلام محمدی کامل و محمدی تام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و بکارزار
اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای والمستضعفین و برای
آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند که در مکه مسلمان شده و کسان
ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند من الرجال از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن
ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان والنساء و از زنان چون ام ...
و غیرها والولدان و از کودکان چون ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که من و مادرم از مستضعفان
بودیم از نساء و ولدان الذین و این مستضعفان آنهااند که بزبان تضرع یقولون میگویند
یعنی دعا میکنند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه
الظالم اهلها ستمکار اند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست کان الشرک
لظلم عظیم واجعل لنا و بساز از برای ما من لدنک از نزدیک خویش ولیا کسی که دوست و متولی
کار ما باشد واجعل لنا و بگردان از برای ما من لدنک نصیرا از نزدیک خود یاری دهنده کاری که شر
اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعاء ایشان را استجابت کرد و اندیه بعضی را خروج از مکه حاصل شد
و برخی را که آنجا مانده بودند چون حضرت رسالت صلعم بایشان فرستاد تا روز فتح مکه همه را
دلنوازی نموده مهمات ایشان سرانجام فرمود نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی
عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مدد کار
بیچارگان بود الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی
سبیل الله در راه خدای والذین کفروا و آنکسانی که کافر شده اند از وثنی و یهود و نصاری

یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او
فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را
و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کان ضعیفا
هست سست و بی قوت زیرا فریبی است مجرد از حجت و برهان الم تر آیا نظر نکنی الی الذین
بسوی آنکه در مکه میکردند عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و مقداد اسود رضی الله عنهم اجمعین
و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذاء ایشان از حد گذشت
و حکم الهی قیل لهم گفته شد مر ایشانرا که از کارزار کفار کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را که هنوز
فرمان الهی در نرسیده و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و آتوا الزکوة و بدهید بمستحقان زکوة را
فلما کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد و واجب گشت علیهم القتال بر ایشان
کارزار کردن اذا فریق منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسند از جنگ مشرکان
کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سخت تر
و این ترس از جهت ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت
ترسیدند و قالوا ربنا و گفتند ای آفریدگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال
بر ما معاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ الی اجل قریب تا اجلی که نزدیکست
یعنی که اگر سوال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته
از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی مومنان بعد از نزول
آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که
سوال محمول بر تمنای تخفیف تکلیف وارد شد نه بر وجه انکار قل بگوی ای محمد ترسندگان را که
دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا آنچه در آن تمتع میکنند از دنیا قلیل اندکست در جنب آخرت
والآخرة و سرای آخرت خیر بهترست از دنیا و فاضلتر لمن اتقی مر کسی را که پرهیزد از شرک یا از
همه منکرات ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم
نخواهند کرد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفاء ثواب مستظهر باشید
و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید که هیچ کس را از مرگ گزیر نیست

و در هیچ جایی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه که
یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم و اگرچه باشید فی بروج مشیدة در حصارهای محکم و اندر
کوشکهای آراسته یا در برج دوازده گانه فلک یعنی مرگ حال بهر جایی که می اید مرگ حاضر است
گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند * ور کار تو چون سلسله در هم سازند * هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا
زکان اجل سرای ماتم سازند * و حکیم سنایی اورده اید نظم جسمی خانه گل آباد دان
دل منزع اینما تکونوا خوان * جون در اید اجل چه بنده چه شاه * وقت چون در رسد چه بام و چه چاه
وان تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر
بود یقولوا میگویند هذه این نیکویی من عند الله از نزدیک خداست وان تصبهم سیئة و اگر
برسد بدیشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود یقولوا هذه گویند
این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات تو صواب نبوده در انوار آورده
که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرموده میوه ها دران سال بر منوال سنهٔ سابقه نبود و در حجها
روی بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلعم کردند حق سبحانه
تکذیب قول ایشان را میگوید قل کل بگو همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت من عند الله
از نزدیک خداوند است و بارادت او فما لهولاء القوم پس چیست و چه حالست این گروه را
منافقان و جهودان را لا یکادون یفقهون که نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتمل است
بر موعظهٔ ایشان یا اگر نیستند که سخنی را دریابند که چون بهایم می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی
ایشانست که میگویند ما اصابک انچه بتو رسید من حسنة از غنیمت و فتح فمن الله پس از فضل خداست
و ما اصابک من سیئة و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فمن نفسک پس از نفس تست
و بعضی این آیه را برین فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسید از فضل و کرم خداوند است
و هر بلایی که ترا پیش اید بسبب گناهان تست و ارسلناک و فرستادیم ترا للناس برای مردمان
رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدر تا که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند و کفی بالله و
بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله
پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان

برداری او فرمان برداری حق باشد در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلعم بوصف فنا فی الله
و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر اینه خلیفة الله است پس خلافت حق مر آنحضرت را
ثابت بود و هر در هر معامله که با خلق می نمود که قال و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و در هر
معامله که خلق با او میکردند که قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبه
شبهت طاعت مستخلف است نظم جون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست * لی شکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش گوید بر ملا * گر شکستی تو فکندیم ما * تو ورا فکندی نه جز آنتی *
فعل فاعل با تو هر بی علتی * عقل اینجا ره ندارد و هم نیز * چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز *
و من تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستادیم علیهم حفیظا بر ایشان
نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند
و یقولون طاعة و میگویند منافقان در حضور تو از ما فرمان برداری و از تو حکم فاذا برزوا پس چون
بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیّت طائفة بشب یکدیگر میگویند گروهی منهم از ایشان
غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول مغایبه
مونث است و فاعلش ضمیری عاید بطایفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است صلعم و الله یکتب
و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند ما یبیتون انچه ایشان میگویند
و تدبیر میکنند در شب فاعرض عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام
حکم قتل بر ایشان نیست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار و کفی بالله
و بس است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات
متوکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمیکنند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن
تا بر ایشان ظاهر گردد و بآثار اعجاز که این کلام حق است ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند
غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست لوجدوا فیه
هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم اختلافا کثیرا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیراکه
کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه بحسب معنی و اذا جاءهم و چون بیاید منافقان را
امر کاری یعنی خبری من الامن از انچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلعم بر مصالحه

قومی یا طرف لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا شکست سریه برای
مسلمانان اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو
سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب
ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان ولو ردوه و اگر باز گذارند آن خبر را الی الرسول بسوی
صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود اشکارا کند و الی اولی الامر منهم یا بتدبیر خداوندان امر از
اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرا و سرایا لعلمه الذین هر آینه بدانند آنرا آنانکه یستنبطونه
استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند منهم از ایشان و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا
و کدام خبر را اخفا باید کرد و لولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول
و رحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآنست
یا توفیق اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان هر آینه پی روی میکردید شیطان را الا قلیلا
مگر اندکی از شما که بجهة عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن مع آمدید گفته اند قلیل جماعتی اند
که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت آلهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل
و قس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل
پس کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدای نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت
رسالت صلعم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمانرا از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی
از صحابه برفتن را کاره بودند و حضرت پیغمبر بود که اگر همه تنها باشم که ببروم این آیه آمد که اگر دیگران
تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد
الا نفسک مگر بر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و حرض المؤمنین و ترغیب
مومنانرا بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عسى الله ان یکف شاید که خدای
باز دارد از مسلمانان باس الذین کفروا شدت ابو سفیان کافر را اینها که کافر شدند یعنی
قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداخت و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان نرسید
و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد والله اشد باسا و خدای سخت تر است
در هیبت و صولت از قریش و اشد تنکیلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من یشفع

هر که در خواهش کند شفاعة حسنة در خواستنی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری
از کسی مندفع گردد یکن له باشد مر آن شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن و من یشفع و هر که در
خواهد شفاعة سیئة در خواستنی بد که حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد
نصف
یکن له کفل منها باشد مراد را نصیبی از وبال آن و کان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز
توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز و اذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده
شوید بسلام فحیوا پس شما نیز تحیت گوئید بأحسن منها به نیکوتر از آن تحیت
اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع
کند شما در جواب او برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب
سلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد مستحب فضل و ثواب
سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی برآنند اگر مسلم مسلم باشد
جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود ترد وها باید کرد و فقط و علیک ان الله بدرستی که
خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیز حسیبا حساب کننده پس شما را بر تحیت و حساب
آن جواب خواهد داد الله خدا است که بی شبهه لا اله الا هو هیچ معبودی نیست سزای پرستش نیست
مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت که برانگیزد
لاریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز یا در آن جمع و من اصدق و کیست صادق تر من الله
از خدای یعنی نیست از و راست گوی تر حدیثا از جهت قول و وعده یعنی کذب
در سخن و وعده حق را نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است آورده اند
که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و به پیغام از اسلام خوش
بمدینه خبر فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان قایل بودند و بعضی
بنفاق ایشان حکم کردند آیه آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان
که متفرق شده اید فئتین دو فرقه جمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه
ساخته از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان
مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شدید

برکفر ایشان اتفاق میکنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای برگردانید ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی
بما کسبوا بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودند اتریدون ان تهدوا
آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر کرا
خدای گمراه کرد فلن تجد له پس نیابی تو سبیلا راه را بحق ودوا دوست میدارند
این گروه برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان شده اند
فتکونون سواء پس باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء از ایشان
دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بانکه هجرت کنند
فی سبیل الله در راه خدای هجرتی خالی از غرض دنیا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت
فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که
یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری
دهنده و کاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند الی قوم
بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند
یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلعم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت
باشد او جاؤکم یا پیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت صدورهم حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان
و کراهت داشتند ان یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم
خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز
برهمین گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی
ایشان را بر شما باآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما
قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مشرکان و حلفا و معاهدان شما
فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام
یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت و ننهاد خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بدیشان
راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است
ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار

اسلام کنند یریدون ان یامنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند
و یامنوا قومهم و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشان را
الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان و یکفوا
ایدیهم و باز نه دارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید
شان حیث ثقفتموهم هر جا که بر ایشان دست یابید و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم داده ایم
شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت
وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست و ما کان و نیست و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمنی را ان یقتل
مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی بخطا و من قتل مؤمنا خطأ و هر که مؤمنی را
بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده مؤمنة گروید و دیة مسلمة و بروست
دیتی تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث
الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را از او عفو نمایند نزول آیه در شان
عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت
شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او
حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند
و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بر بسته
در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی بر او گذشت و گفت ای عیاش
این بود محنت چرا یکشب مفارقت دین اسلام اختیار کنی و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری
ایذا و آزار کلمه که از او میطلبیدند گفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که
برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از او
در غضب شده سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشی ترا بکشم پس عیاش
هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمد و مسلمان شد و عیاش در وقت هجرت
حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت و بنابر آن سوگند وی را بقتل رسانید

صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش
بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر
نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه فرو آمد و حکم قتل خطا مبین شده فان کان
پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران و هو مؤمن و او
مومن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیة
باهل او نشاید زیرا که میان مؤمن و کافر وراثت نیست و ان کان من قوم و اگر آنکه کشته
شده از قومی باشد که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود
که حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده
الی اهله باهل او و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده
و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه
دو ماه پیاپی بیکدیگر توبة و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادن من الله از
خدایست و توفیق او و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده
در باب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار
کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت
زهیر فهری را با او نزد بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید
والا دیة او برموجب شریعت اواکیندی بجا آرید چون ایشان پیغام شنیدند صد شتر
تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان
مقیس را بران داشت که فهری بی گناه را بکشت و با خود گفت نفسی بقصاص نفسی بکشتم
و مراویه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد و من یقتل و هر که بکشد
مؤمنا متعمدا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخست
خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در ان و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای برو و لعنه
و براند او را و دور ساخت از خویش و اعدله و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما
عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلعم سریه بر سر قومی فرستاد

و این توبه دادن

و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بکوه کشیده او با مال و متاع و غنم خویش بکوهی متحصن بود همین که
سریه بجنگ کوهیان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بمؤمنان سلام کرده
و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید برو تاخت و
بضرب شمشیر سرش را بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براند این خبر
بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی خدا خبر نمود و بیگانگی
حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت
سه نوبت گفت فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از
ترس شمشیر ما بود (گفته بود) حضرت فرمود هلا شققت قلبه چرا دل او را شکافته بودی تا دانی که راست
میگوید یا دروغ این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا ضربتم چون
سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس تحقیق بپرسید و باهستگی تفحص
کنید و لا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام
گوید لست مؤمنا تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از این کلمه گفتی تبتغون میطلبید ای
مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب
غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتهای بسیارست که بدست شما
خواهد داد و قوی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم من قبل همچنین بودید شما
پیش ازین یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت
می نمودید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما با آنکه استقامت داد و شما را در دین فتبینوا
پس نیک روشن و مبین سازید هم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال آن بود
گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که
هست خدای بما تعملون با آنچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان
در خانهای خود من المؤمنین از مؤمنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز
و المجاهدون و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب
قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر توانند بود

کسی مرتبهٔ راحت تن پروری کند با آنکه در سفر گرمی باید جابجا دی کند زید بن ثابت رضه سفر باید که
آیه فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین
غیر اولی الضرر و فضل الله و تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم و انفسهم بمالها
و نفسهای خود علی القاعدین بر نشینندگان درجة پایه که آن غنیمت و ظفر و نام نیکو
وکلا و همه از قاعدون بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وعد الله
الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفضیل درجات و تفاوت
مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین
بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند است از
خدا در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است و میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز
دو هفتاد سال راه و مغفرة و بخشایش و رحمة و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان
گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در افزودن اجر ایشان در اخبار آمده که جمعی از مسلمانان
چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت انکه بمدینه هجرت
نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر
گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که ان الذین
بدرستی که آنان که توفیهم الملائکة جان می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند
ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت
فرض بود و بموافقت با کفار که آن ممنوع بود قالوا فیم کنتم ملائکه از روی سرزنش ایشان را
گفتند فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین و بکدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قالوا
گفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب
بودند قالوا گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای
واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فیها پس تا هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانکه
مهاجران حبشه و مدینه کردند فاولئک پس آن گروه تا امکان هجرت ماویهم جهنم جای
ایشان دوزخ است و ساءت مصیرا و بد بازگشتنیست ایشان را دوزخ و ان عفو

گفت یا رسول الله حال من چیست [illegible]
و محروم از جهاد [illegible]
آنگاه [illegible]

هر آنکه امکان هجرت را منکر است الا المستضعفین مگر کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند من الرجال
از مردان و النساء و زنان و الولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة توانایی چاره سازی ندارند
و لا یهتدون سبیلا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن گروه
بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عسی ایمائی میکند که ترک هجرت امری
خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمی تواند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران
غفورا آمرزنده گناه ایشان و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای
یجد فی الارض بیابد در زمین مراغما کثیرا موضع بسیار یعنی آرامگاهها و سعة و فراخی در روزی یا گشادگی
در اظهار دین و اعلاء کلمه عمر بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند
و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید در ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان
مکه رسید جندع بن حمزه گفت که هر چند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می
توانم و راه مدینه را میدانم و می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من
خلل پذیر گردد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران پدر را امتثال نمودند و استعداد
راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد و دست راست خود را بر دست
چپ خود نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست رسول تو بیعت میکنم ترا بانچه
بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت خبر او بمدینه رسیده بعضی اصحاب
گفتند اگر بمدینه رسیدی ایمان او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق سبحانه آیه فرستاد و من یخرج
من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله و رسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا
و رسول و یعنی بجای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را موت در اثنای طریق و بجایگاه
نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت باشد مزد او علی الله نزدیک خدای و کان الله غفورا
و هست خدای آمرزنده گناه و تاخیر که در هجرت کرده رحیما مهربان در وعده مثوبت او حسن
نیت او و اذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی
ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید ان خفتم
اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب حال در آن

وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بودند و حالا بی ترس نیز قصر باید کرد ان الکافرین
هر آینه کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا فاذا کنت فیهم
پس چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف اعدا فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که امامت
کنی برای ایشان نماز را فلتقم طایفه پس لشکر خود را دو قسم ساز منهم معک پس باید که باستند
طایفه از ایشان با تو ولیاخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خود را
از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نمازگزارندگان فلیکونوا پس باید که باشند
آنها که نماز میگزارند من ورائکم از پس شما در برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگزارند
نصف لشکر باز روند ولتأت طایفة اخری و بیاید آن طایفه دیگر که لم یصلوا نماز نگزارده اند
و پاس میداشتند فلیصلوا معک پس بگزارند با تو رکعت دیگر ولیاخذوا و باید که بردارند
ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و اسلحتهم
و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان ودّ الذین کفروا دوست میدارند
آنانکه کافر شده اند لو تغفلون اگر که غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم
و از متاعهای خود چون البسه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة
یک حمله و مرحله یا بلا بر ند نقلست که حضرت پیغمبر صلعم بغزوه رفته بود و نزدیک بعسفان رسید
مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز نزول فرمود
با لشکر اسلام و در مقابل صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان معرکه
و سپاه مؤمنان حایل بود و حضرت رسالت صلعم با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند
و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران
حسرت میخوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بترک تاختنه شوکت و ملا ایشان بر نیاوردیم یکی
از زمره کفر آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن
غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت بر سر ایشان رانیم و بکام
دل از این دشمنان داد دل انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل فرود آمد و
کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه تعلیم داد و فقها را در کیفیت

این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقه مقرر شده و لا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما
ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران کرده اند اسلحه شما را او کنتم مرضی
اگر باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح ان تضعوا اسلحتکم آنکه بنهید سلاحهای خود را و خذوا
حذرکم و بهر حال فرو گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب
بر حذر باشید ان الله هر آینه که خدای اعد للکافرین آماده کرده است برای کافران عذابا
مهینا عذاب خوار کننده فاذا قضیتم الصلوة پس اگر ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید
از آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را قیاما در حال قیام که شمشیر میزنید و قعودا و در حال
نشستن که تیر می اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده
و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر یعنی خوفست
یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا و در حال اشتغال باکل
و شرب و مصاحبه با خلق و علی جنوبهم و در زمانی که توجه بمنام کرده اند مژده ان لا تخافوا
نتیجه چنین خوف تواند بود نظم هر که زد در خوف کم شد هوش او * نشنود ان لا تخافوا گوش او
خایفان را لا تخافوا گشت درس * هر که با خوفش نیست چون کوهی مترس * فاذا اطمأننتم پس چون
بار امید بید و از خوف ایمن گشتید فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ
شرایط آن ان الصلوة هر آینه که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا
فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن جایز نیست و لا تهنوا
و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه
در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلعم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو
سفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان تکونوا اگر هستید
شمای مؤمنان که دردمند شده اید از جراحتها فانهم یألمون پس هر آینه که کافران نیز زخم خورده
و دردمند شده اند کما تألمون همچنانکه شما هستید و ترجون و شما با وجود الم امید میدارید من الله از
خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و کان الله
و هست خدای علیما دانا بضمایر شما حکیما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر

تألمون

شبی نقب در خانهٔ قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را
انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن السمین
میگفتند برد و بطریق امانت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب
درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود
پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان ودیعت بمن داده و
جمعی بدان گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبوی صلعم رفع کرد و بنو ظفر که قوم
طعمه بودند از خوف رسوایی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن برون
آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت صلعم نیز بران بود که خیانت
بر جهود ثابت شود و مسلمانان از ان خیانت مبرا باشند بهمین که حضرت قصد عتاب یهود
کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید انا انزلنا
بدرستی که ما فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآنرا بالحق براستی و حکم درست لتحکم
بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بآنچه خدای ترا آشنا ساکردانیده و فرستاده
ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصیما دشمن آنکسی که بی گناه است و در
مقام دفع خیانت مباش از خاین و استغفر الله و آمرزش خواه از خدای از قصدی که
بعذاب یهودی کردی ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده مرکسی را که آمرزش
طلبد رحیما مهربان برو ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم
خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند ان الله لا یحب
بدرستی خدای دوست ندارد من کان هرکرا که باشد خوانا بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران
اثیما گناه کار مستغرق در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان چه پنهان
میکنند خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای و هو معهم و حال آنکه خدای
با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس سزاوارتر ست که ازو شرم دارند
و نمیدارند اذ یبیتون آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند ما لا یرضی آن چیزرا که نمی پسندد
خدای من القول از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند خورد

خورد چه پیغمبر صلعم سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد نمود
وکان الله و هست خدای بما یعملون بآنچه شما میکنید از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطهٔ
علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شما آیید ای گروه بنی ظفر که از جهت حمایت جادلتم عنهم دفع
میکنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی در ا
دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت با خدای و دفع خیانت کند عنهم یوم القیمة
از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاه بان که
نگذارد که ایشان را عذاب کند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان باز دارد و من یعمل سوءا
و هرکه بکند بدی که از ان ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس
طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدایرا غفورا آمرزنده گناهان او
رحیما مهربان بفضل خود برو درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را باستغفار و توبه
و من یکسب اثما و هرکه بکند گناهی خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس جز این
نیست که میکند آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وکان الله
علیما و هست خدای دانا بسارق درع حکیما حکم کننده بمجازات او و قطع ید و من یکسب خطیئة
و هرکه بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد ازو صادر شود ثم یرم
پس تهمت نهد بآن گناه بریا بی گناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید کرد فقد احتمل بهتانا پس بر سر
که برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت میشوند بی گناهان و اثما مبینا و دیگر حامل
گناهی ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو که وحی فرستادیم ترا از
حقیقت مهم آگاه کردیم و رحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف
ساخت لهمت طائفة هرآینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک آنکه بگردانند
ترا از حکم راست و ما یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را
چه وبال این عمل عاید بدیشانست و ما یضرونک من شیء و ترا ضرر نمیتوانند رسانید هیچ چیز
تو در پناه و عصمت خدایی و انزل الله و فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو فرقان را
والحکمة و بیان احکام آنرا و علمک و در آموزیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود دانی

از خفیات امور و مکونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علمست بر بوبیت حق و جلال او و شناخت
عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است
که حق سبحانه و تعالی در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است
که زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون و کان فضل الله و هست
فضل خدای علیک بر تو به نبوت عظیما بزرگ که هیچ فضل اعظم از نبوت کامله نیست
لا خیر نیست نیکویی فی کثیر من نجواهم در بسیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که
شب مشاورت میکردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجات است یعنی هیچ نیکویی نیست
در آن رازگویان الا من امر الا که بفرماید بصدقة بصدقه دادن او معروف یا امر کند
بمعروف و آن چیزیست که شرع مستحسن باشد و گفته اند اینجا معروف قرض دادن است
یا دستگیری بیچارگان کردن او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان
و دفع کدورات از دلهای ایشان و من یفعل ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله
برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ
و من یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین از پس آنکه ظاهر شد له الهدی
مر او را راه راست بموقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات و یتبع و پی روی کند
غیر سبیل المؤمنین غیر آن راه که مؤمنان برانند از اعتقاد و عمل این آیه در شان طعمه است
که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانهٔ کسی میزد و دیوار خانه
فرود آمد و در زیر آن ماند و روزی دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند
بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او
مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در
کار او را مشغول ساخت و پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند
و قول آنست که در جده در دریا نشسته بود کیسهٔ دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف
بدان او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نوله ما تولی
واگذاریم او را در آن سرای با آنچه دوست میدارد و در آن سرای که آن گرویده است یعنی او را

در دایرهٔ کفره در زندان داخل کنیم و نصله جهنم و در آریم او را بدوزخ و سائت مصیرا و بد بازگشتیست
دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که نیامرزد خدای ان یشرک به آنرا که شرک آرد بخدای و یغفر
ما دون ذلک و بیامرزد آنچه جز شرکست لمن یشاء هر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری
بوده است از اعراب بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیرم
و در گناه غرقه شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام هیچ شرک نیاورده ام و بجز وی
دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی باکی نکرده ام و تصور آن نداشته ام
که طرفة العینی خدا را بگریختن خود عاجز گردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه
حق تعالی حال من چگونه می بینی خدای بدین آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک امید
آمرزش هست و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد ضل پس هر آینه گمراه شد از حق
ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان
یدعون من دونه نمی پرستند بجز از حق تعالی الا اناثا مگر بتها که نام آنها را ماده میگویند
بواسطهٔ تانیث اسما ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که
انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده که بتانرا بصورت زنان ساختندی و گفته اند
مراد از این اناث ملائکه اند بزعم که میگفتند فرشتگان دختران خدایند و ان یدعون
و نمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی
ابلیس با مر میکند مشرکانرا بعبادت لعنه الله براند او را خدای و دور کرده از رحمت خود
و قال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا
بهره مقرر کرده که از بعث النار گویند و از هر کس از او میان نهصد و نود و نه بعث النار
خواهد بود چنانچه در حدیث آمده و لأضلنهم و هر آینه ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق و لأمنینهم
و در آرزو می افکنم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تأخیر
توبه یا انکار بعث و نشر بعث یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و لآمرنهم و میفرمایم ایشانرا
فلیبتکن پس می شکافند آذان الانعام گوشهای چهارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام
میکردند اشارتست بانچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره

در سورهٔ مایده بیاید ولآمرنّهم و هر آینه میفرمایم ایشان را فلیغیّرنّ پس تغییر میکنند خلق الله
آفریدهٔ خدا را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و
لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرة الله است
یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ الشیطان و هر که فرا گیرد
شیطان را ولیاً من دون الله دوست و یاری جز خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن
فقد خسر پس هر آینه زیان کند خسراناً مبیناً زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر و توفیقات
از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان فوات بهشت و حصول دوزخ یعدهم
وعده میدهد ایشان را شیطان با آنچه وفا نکند ویمنّیهم و در آرزو می افکند ایشان را
بچیزی که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان الا غروراً
مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئک آن گروه که
پیرستندگان تابان و متابع شیطانند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است ولا یجدون
عنها محیصاً و نیابند از دوزخ گریزگاهی که آنجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند
وعملوا الصالحات و عمل پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی
که این داخلان جاویدان باشند دران ابداً تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وعد الله
وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حقاً راست کردنی ومن اصدق
و کیست راست تر من الله قیلاً از خدای در سخن لیس بامانیکم آنچه خدای وعده کرده
از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای
اهل کتاب ولا یجد و نمی یابد عامل سوء که برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیاً دوستی
و یاری که مدد و رساند ولا نصیراً و یاری که از عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات
و هرکه بجای آرد بعضی از اعمال صالحه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر
او انثی از مرد و زن و هو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک
پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حفص بصیغهٔ معلوم خوانده اند

یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون نقیراً و ستم رسیده نشوند در ثواب خود نقیراً بمقدار نقیر یعنی هیچ چیز
از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دیناً و کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه
از آنکه خالص گردانید نفس خود را لله برای خدای وهو محسن و حال آنکه او آینده باشد نیکوییها و ترک
کننده بدیها واتبع و پی روی کرد ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفاً در حالتی که ابراهیم یا این پیرو
مایلست از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله و گرفت خدای ابراهیم خلیلاً ابراهیم را دوست
یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست
آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه قحط پدید آمده و چون مردم همواره
از موائد خلیل فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند ابراهیم علیه السلام
آنچه داشت برایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد
نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدر طعام از مصر بشام فرستد و چون پیغام خلیل
بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز قحط و غلا ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام
این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانست کرد فاما شنیده ام
که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام
بدیشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه السلام نداد و بهای خبر بنیافتند بضرورت
بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم
بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان رسد شتربانان در حوالی
شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم از آن حال ملول شده روی
بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجهٔ ابراهیم در خواب بود و چون بیدار شد جوالها دید حرم
خوشدل شده سر یکی بگشاد آرد دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آمد پاره
از آن خمیر کرده نان پخته بعیال و اطفال درویشان داد و چون ابراهیم از مسجد باز آمده
بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری ابراهیم
علیه التحیة والسلام فرمود که از نزد دوستی خلیل الله است خدای بدین جهت ویرا دوست گرفت
بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذوالجلال و این مقام

ابراهیم بود لاجرم بحبیب مسمی گشت و از نجابت که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا
و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته‌اند عجب آن نیست که مجنون جانانی بود لطیفه
عجب آنست که جانان تو مجنون باشد ۰ خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی
و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داد که انی
ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم آنچه نظرگاه
خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات قدمگاه حبیب گردانید که دنی فتدلی مطلع
خلیل از خیل نشان سپاهش ۰ مسیح از چاوشان بارگاهش ۰ ولله ما فی السموات و مر خدایراست
آنچه در آسمانها بود و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین
بدوستی برگزیند و کان الله و هست خدای بکل شی محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی
علم و قدرت و یستفتونک و طلب فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان
یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین که دختر را نصیب نمیدهی
و ما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو که خدای فتوی میدهد
یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان و ما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد آنچه
خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی
آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان
از میراث و ترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و یا لها
ایشان بخورید والمستضعفین و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان
از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهید و ان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام
نمایید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی و ما تفعلوا
من خیر و آنچه میکنید از نیکویی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان پس بدرستی
که خداست به علیما بآن دانا و بران جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی
بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد او را و زن بسبب تعلق دلی با فرزندان بجزای
او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر جا خواهی میرو که ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه

با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست که او را طلاق دهد چنین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت خود
بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد و ان امرأة و اگر زنی خافت بداند و دریابد
من بعلها از شوهر خود نشوزا سر باز زدنی از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدنی از مجالست
و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلح
و صلاح آرند میان یکدیگر صلحا بصلح یعنی آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت
خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند
والصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت نبی صلعم
سوده بنت زمعه را طلاق داد و بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلعم برسید
سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من
نمانده است ولیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را
بعایشه رضی الله عنها بخشیدم حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه می بود
و این آیه در قصه وی نازل شد و احضرت الانفس الشح و فراهم آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبوله
نفسها بر بخل و این است که هر یکی از زوجین در مسامحت و مروت بخل میورزند و ان تحسنوا
و اگر نیکویی ورزید ورزند کانی و تتقوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی
که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطیعوا
و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی
نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن
متعذر است و لهذا حضرت صلوات الله و سلامه علیه با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات
ملاحظه عدل میفرمود و گفت خدایا این قسمت من در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت
و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی دوستی بعضی چنانچه عایشه را
رضی الله عنها از همه ازواج دوست تر میداشت ولو حرصتم و اگر حریص باشید بر ارتکاب
عدل قادر نباشید بر آن فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام با آنکه مرغوب است در قسم و نفقه
یعنی میل قلب با میل عمل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس میگذارید آن دیگر را

کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار و ان تصلحوا و اگر بصلاح
آرید آنچه تباه ساخته اید از ابو دن مان در زمان گذشته و تتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در
زمان آینده فان الله کان پس بحقیقت که هست خدای غفورا آمرزنده گناه ماضی رحیما مهربان
بر توفیق طاعات در زمان مستقبل وان یتفرقا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب خود
بطلاق یغن الله کلا بی نیاز کرداند هر یک من سعته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود
یعنی تسلی دهد هر یک را بدل پدید آرد وکان الله واسعا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان
حکیما محکم کار در افعال و احکام وله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانها هست
از جواهر علوی وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی ولقد و هر آینه وصیت
کرده ایم و فرموده ایم الذین اوتوا الکتاب آنانرا که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی
یهود و نصاری و آنهارا نیز که قبل از ایشان بوده اند وایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم
ان اتقوا الله باینکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که
خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست همه مخلوق
و مملوک ویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان و طاعت شما منتفع نمیشود وکان
الله غنیا و هست خدای بی نیاز از خلق خود و از اگر فرمان برند و اگر نه حمیدا ستوده در ذات
خود اگر حمد گویند و اگر نگویند ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره
و غیر آن وما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن وکفی بالله و بسنده است
خدای وکیلا کافی مهمات بندگان ان یشا یذهبکم اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی کرداند
ایها الناس ای مردمان ویأت بآخرین و بیارد و بیافریند جمعی دیگر را که فرمان بردار
باشند چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی صلعم دست مبارک بر پشت سلمان نهاد
وگفت ایشان قوم اینند یعنی پارسیان وکان الله و هست خدای علی ذلک بر این ایجاد
و اعدام قدیرا توانا من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این
سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خداست ثواب
الدنیا والآخرة پاداش دنیا و آن غنیمت است و پاداش آخرت و آن شرف مثوبت پس هر که

طلب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر باشرف باز گردد و اخس خواهد بود
چه مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را آخرت چندان نعمت که غنیمت دنیوی در جنب
آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیوی نیز بوی میرساند پس توجه باصل باید کرد که فرع
خود در ذیل آنست وکان الله سمیعا و هست خدای شنونده مر قولها بصیرا بیننده مر فعلها
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط بعدل یعنی
جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله باشید گواهان برای خدای یعنی اوار
شهادت کنید براستی ولو علی انفسکم واگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار
کند بحقی که در ذمه اوست در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله
کسی ابن پدر من حقی است و من بران گواهم و مرا باز نمیدارد از اداء شهادت الا درویشی
و افلاس پدر من این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگر همه بر نفسهای شما باشد او الوالدین
یا پدر و مادر والاقربین و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد مشهود علیه یا هر یکی از مشهود و
مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او
ترحم منمائید فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت
بر ایشان برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا تتبعوا الهوی پس متابعت هوای
نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه میل کنید از حق وان تلووا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی
راست او تعرضوا یا اعراض کنید از اداء آن و بپوشید فان الله کان پس بدرستی که خدای
هست بما تعملون بآنچه شما میکنید از عدل و میل خبیرا دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مومنان اهل کتاب
که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و بعزیر و بتوریه و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان
نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانانرا میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید
بدل و زبان ثابت باشید بر ایمان منافقانرا میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل
مومنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافرانرا
میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای رسوله و برسول او که محمد است صلعم

والکتاب الذی نزّل و بآن کتابی که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن والکتاب
الذی انزل و آن کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند ای کسانی که
ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از
روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره منقولست که فرموده اند که یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآنکه در طریقه
العینی نفی این وجود بشری باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود مصراع
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب ۰ از حضرت سید الطایفه جنید قدس سره منقولست که فرموده اند
که پنجاه سالست که در ایمان آوردم و ایمان تازه کردم و هنوز در آنم ... که ما ای حق زدن محض کثافت
بخود مشغول گشتن کفر آمده است ۰ ترا هر دم کشد پندار هستی ۰ سوی ظلمت سرای خود پرستی
خودی کفر است نفی خویش کن زود ۰ که غیر حق در حقیقت نیست موجود ۰ و من یکفر بالله و هر که کافر
شود بخدای و ملائکته و بفرشتگان او و کتبه و بکتابهای او و رسله و بفرستادگان او
والیوم الآخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه شدنی
در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان
آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پس کافر شدند به پرستیدن گوساله ثم آمنوا پس ایمان
آوردند و توبه کردند ثم کفروا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند
کفر را بانکار محمد صلعم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا باعتبار سرکار نجاتم
آنست و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و ضلالت و طغیان است ولا لیهدیهم
و نیست که راه نماید ایشانرا سبیلا راهی که بحق باشد بشر المنافقین بشارت ده منافقانرا
بر سبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت بان لهم بآنکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک
الذین منافقان آنانند که یتخذون الکافرین میگیرند کافرانرا اولیاء دوستان من دون المؤمنین و
ایشان ارجمندی و قوت ایبتغون عندهم العزة فان العزة پس بدرستی که عزت لله جمیعا
مر خدایراست همه هر کرا عزتی رسد از و رسد و او دوستانرا مخصوص عزت داده که ولله العزة
ولرسوله وللمؤمنین وقد نزّل علیکم و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب در قرآن

... ایبتغون
آیا میطلبند عندهم العزة ازرو ...
کافران و از

حق سبحانه و تعالی بر این آیه فرستاد که با خوض کنندگان و استهزا کنندگان بقرآن نشست و خواست مکنند
و آن آیه اینست که و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیه اینجا در مدینه منافقان را آن می نمایند و میگوید
خدای در قرآن فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای
خدایرا از قرآن که یکفر بها کافر شوند بدان و یستهزا بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا
معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا بدرستی که شما
آن هنگام که نشست و خاست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه و زیراکه قادرید بر اعراض
از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین
بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین و ناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا
همه ایشانرا الذین یتربصون آنانکه انتظار می برند بکم بشما وقوع حادثه و وقایع گیتی را فان کان لکم پس اگر
واقع شد شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قالوا گفتند منافقان مر شما را
الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مدد و کاری نکردیم پس سهم ما را از غنیمت بدهید و ان کان
و اگر بود للکافرین نصیب مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قالوا
گفتند مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم که شما را
بکشیم اما دست باز کشیدیم و نمنعکم و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم من المؤمنین از
مومنان بانکه سستی کردیم در مدد و کاری ایشان و سخنان گفتیم که سست شدند
تا شما غالب شدید ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم کند ای مومنان
میان شما و منافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر از و کسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل الله
و هرگز نگرداند خدای و نه دهد للکافرین مر کافرانرا علی المؤمنین بر مومنان در روز قیامت سبیلا
حجتی که بدان ایشانرا الزام سازند یا در دنیا نه دهد ایشانرا بر مومنان دستی ان المنافقین
بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفاء
کفر و هو خادعهم و خدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست
که در روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند چون قدم بر نهند
نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانند

تا وقتی که در خوض آیند و شروع کنند
در سخنی غیر استهزاء

بغفلت بند و در دوزخ باشند واذا قاموا وچون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی
برخیزند کاهلان وگران جانان چون کسی که از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب
پیغمبر صلعم ایشانرا دید نماز میگزارند و اگر ترک میکنند یراءون الناس و آن نیز در حضور
مردم نه در خلوت یا ذکر زبان واز بهر ریا نه بجهت یاد کرد الا اندکست و در دوت
القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته
ساخته اند بطمع دنیی و دینی و هر چه دروست بغایت اندکست مختصرست و ذکر خدا از همه
بزرگترست ولذکر الله اکبر و منافقان تکلیف میکنند مذبذبین در حالتی که متحیر و مترددند
بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هولاء نه با گروه مومنانند تا ایشانرا باشد هر چه ایشانراست
ولا الی هولاء و نه با کافرانند تا بدیشان باشد هر چه برایشانست ومن یضلل الله و هر کرا
خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو نیابی مر او را راهی بحق و ثواب یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافرانرا اولیاء من دون
المومنین دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمن خدا دوستی
کنند اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید خدای علیکم بر عذاب خود سلطانا
مبینا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست
ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقهٔ زیرترین
اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافر اند
و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که
چون منافقانرا بدوزخ حکم شود و بدرکهٔ اول در آرند مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید
حکم ما بر ایشانست زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند مجازی گفته اند ما در سوختن ایشان
و ثقل کنیم و بر همین سوال در هر درکه آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکهٔ ششم رسند
آتش در پیچد ابد الآباد در عذاب بمانند ولن تجد لهم و نیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری که
حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود
الا الذین تابوا مگر آنها که توبه کنند از نفاق و اصلحوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است

فیما بینه و خود را بر دهان و ریا میکنند
و به اندرون در شوره تو نشانند و لا
یذکرون الله الا قلیلا
یعنی خدا را الا اندکی

از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر واخلصوا دینهم لله و خالص
و پاکیزه گردانند دین خود را لله برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای خدای فاولئک پس آن
گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مع المومنین با مومنان باشند و از شمار ایشان
در هر دو سرای وسوف یؤت الله المومنین و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ
و ایشان با ایشان شریک باشند در هر دو سرای ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب شما
یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گوید مراورا بفرمان برداری وآمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او
از روی تحقیق با ایمان آرید با آنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وکان الله شاکرا و هست
الجزو
خدای ثواب دهنده شاکر را علیما و دانا بحقوق شکر و ایمان الجزو السادس من اجزاء الستین
لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول سخنی بد الا من ظلم
مگر آشکارا کردن کسی که بر وستم کرده اند چاو را رواست که گوید ظالم کند یا از و تظلم نماید و
گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس زبان بشکایت کشاده
هر جا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بران شکایت عتاب کردند
این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست وکان الله سمیعا و هست
خدای شنوا امر سخن مظلوم علیما و دانا بستم کاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوی
و طاعت را او تخفوه یا پنهان کنید آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را از کسی رسد
از آن روا باشد بران مواخذه کنید فان الله کان پس بدرستی که خدا هست عفوا عفو کننده
از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو
کنندگان و درین آیه تحریص مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و بانکه رخصت
تظلم داده اند از سر آن در گذرند ان الذین یکفرون بدرستی و تحقیق آنها که کافر میشوند بالله و رسله
بخدا و بپیغمبران او و یریدون ان یفرقوا و میخواهند آنکه جدایی افکنند بین الله و رسله میان خدا و رسولان او
با آنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران و یقولون نومن ببعض و گویند که ایمان می
آوریم ببعضی از پیغمبران و نکفر ببعض و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی
و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و یریدون ان یتخذوا و میخواهند آنکه فرا گیرند

بین ذلک سبیلا میان این کفر و ایمان راهی و حال آنست که ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی
اولئک آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی میطلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفری
محقق شده یعنی کامل اند در کفر خود و ایشانرا مومن نتوانند گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست
معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار
کننده والذین آمنوا بالله و رسله و آنکسانی که ایمان آورده اند بخدا و رسل او و بفرستادگان او
ولم یفرقوا بین احد منهم و جدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن
گروه مومنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بصیغه غائب خوانده یعنی خدا بدهد
اجورهم مزدهای ایشان که وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده
سیئات ایشانرا رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آمده است که
احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالتمآب آمده
گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری یکبار کتابی بیاور چنانچه موسی علیه السلام آورد آیه آمد که یسئلک
اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری
بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان یکبار چون تورات یا کتابی نوشته بخط سماوی
چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یک از ما کتابی جدا که
نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود نه بجهت اجابت
یافت وحی بجهت تسلی پیغمبر آمد آنحضرت را صلعم که از این سوال ایشان ملول مشو فقد سالوا موسی
پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواستند از موسی علیه السلام اکبر من
ذلک بزرگتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس گفتند ارنا الله
جهرة بنمای بما خدا را بعیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتش از
آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است
در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه
آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه بسبب آنکه
توبه کردند وآتینا موسی و دادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید

گوساله پرستانرا و ایشان فرمان برداری نمودند و رفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان
طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب
و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام که در آیید بدروازه شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید
و ایشان از این حال ابا کردند وقلنا لهم و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد
در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی کسب نکنید و ماهی مگیرید و ایشان از این امر تجاوز نمودند
واخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم
میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها
وکفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن
ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است
یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب در پوشش است و فهم آنچه محمد میگوید
ندارد و نه چنانست که میگویند بل طبع الله علیها بکفرهم بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان
بسبب کفر ایشان و ایشان از دانش محجوب گردانیده بود و توفیق تدبر آیات و تذکر در
مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندک چون عبدالله
سلام رضه یا ایمان اندک غیر معتبر وبکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام
وقولهم علی مریم و بگفتن ایشانست بر مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وقولهم
و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح را عیسی بن مریم عیسی پسر مریم را رسول الله
فرستاده خدای این وصف خدایست مر عیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نه کشتند او را
وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم و لیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبیه
عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا فیه
و بدرستی که اما که مهتر خود را بر آویختند که این عیسی است و بطلب وی مشغول شدند چون از
مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست
و بعضی گفته اند شبه عیسی همین بر روی یهودا بیش نبود و روزی دیگر بجای آن آمدند مقتول
در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به و نیست جهود را بعیسی و قتل او

من علم الا اتباع الظن بگمان گمراه پی روی گمان میکنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند عیسی را بیقین
بل رفعه الله الیه بلکه خدای بر داشته است او را بمحل کرامت برده و کان الله عزیزا و هست خدای
غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلطف یهود یا تدبیر کننده بحکمت و رفع
عیسی علیه السلام و ان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی
قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایشان یأس گویند و هیچ سود ندارد
و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی علیه السلام و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را
بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام
دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمعنی
کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مؤمنان بر وی نماز بگزارند
و یوم القیمة و در روز قیامت یکون باشد عیسی علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی
دهد بر یهود بر تکذیب و بر نصاری بر آنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بسبب ستمی
که واقع شده از آنها که متدین بدین یهود گشته اند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبات
احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن
در سورهٔ انعام بیاید و بصدهم عن سبیل الله و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان
از راه خدای کثیرا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف و اوند حکم توریة و صفت پیغمبر را صلعم
و باز داشتن کشتند که بدو ایمان بیارند که او پیغمبر موعود نیست و اخذهم الربوا و دیگر بگرفتن ربوا
وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده اند از افعال ربوا در توریة و اکلهم اموال الناس
و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه
واعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم جزای بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی مشتمل بر الم بسیار
لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان علم یعنی آنها که شریعت بیاموزند و با خلاص در عمل
آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون و مؤمنان از مهاجر و انصار
یؤمنون بما انزل الیک ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و ما
انزل من قبلک و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی والمقیمین الصلوة و ایمان

می آورند بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده
والمؤتون الزکوة و دهندگان زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آورندگان بخدا والیوم الآخر
و بروز آخر که قیامت است اولئک آن گروه که متصدق و مصدقند سنؤتیهم زود باشد که
بدهیم ایشان را اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحینا الیک
بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ
المرسلین است و اول کسی که شرکان را بیم کرده بدعای او امت هلاک شدند او بود و این سخن جواب
اهل کتابست که میگفتند کتابی بیار از حق سبحانه پیغمبر باید که کار تو در وحی همچون نوح است والنبیین
من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام و اوحینا و وحی کردیم الی ابرهیم
واسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان
و تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابرهیم
اولوالعزم است و عیسی صاحب شرع و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان و آتینا داود و اعطا
کردیم داود را زبورا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر و نواهی بلکه شریعت
داود و سلیمان شریعت توریة بود و رسلا و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصناهم
علیک نام برده ایم و قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم من قبل پیش ازین چون یوسف و زکریا و یحیی
والیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان و رسلا لم نقصصهم علیک و رسولان که خبر ایشان بر تو نفرستادیم
و نام ایشان ظاهر نکردیم و کلم الله و سخن گفت خدای با موسی تکلیما سخن گفتنی بی واسطه و این اعلی
مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر فراز طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفهٔ نور بود فاوحی
الی عبده ما اوحی و از آن کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی
صلعم اطلاع نیافت نظم موسی بطور گر چه سخن گفت با خدای • بالای عرش پایهٔ طور محمد است •
و فرستادیم رسلا پیغمبران را مبشرین مژده دهندگان مر اهل ایمان را و منذرین و بیم کنندگان
مر کافران را و منافقان را لئلا یکون تا نباشد للناس مر مردمان را علی الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل
بعد از فرستادن رسولان یعنی گویند ما را پیغمبر نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد
وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از فرستادن رسل حکیما محکم کار در آنچه تقدیر کرد

از امر نبوت و رعایت حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبر بنوعی از وحی و اعجاز لکن الله یشهد لیکن خدای
گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن
قرآنست و معجزات روشن و دلالت کننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاد قرآنرا بعلمه
متلبس بعلم خاصه بود و آن علمیست بانزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب
بلاغت والملائکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وکفی بالله شهیدا
و بسنده است خدای گواه بران ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند به نبوت تو
یعنی یهود وصدوا عن سبیل الله و باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد
صلعم و تغییر آن قد ضلوا هر آینه گمراه شدند ضلالا بعیدا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که ضلال
و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بحق آنانکه پوشیدند حق را وظلموا و ستم کردند بر محمد
صلعم بانکار نبوت یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که
بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم و نه راه نماید ایشانرا طریقا براهی الا طریق جهنم مگر راه دوزخ و چون
بدوزخ روند خالدین فیها ابدا جاویدان در ان همیشه ولکن آن باشند و کان ذلک و هست
این حکم بخلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان
قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخن درست که آن کلمه شهادتست
یا قرآن من ربکم از نزدیک پروردگار شما فامنوا پس بگروید بوی خیرا لکم گروید نی که آن خیر باشد
مر شما را و ان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمانهاست و زمینها پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود
نخواهد یافت و کان الله و هست خدای علیما دانا باحوال شما حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل
الکتاب خطاب بیهود و نصاری است میفرماید لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهودان
میگویند در طرف نکوهش عیسی غلو مینمایند تا حدی که اورا ابن الفاعله گویند و ترسایان را
میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که اورا ابن الله خوانید ولا تقولوا
علی الله و مگوئید بر خدای الا الحق مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی
و عزیر پسران او نیستند انما المسیح عیسی بن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم رسول الله

فرستاده خداست وکلمته و کلمه او و گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بر وقوع ولدی بی مساس احدی
القیها برسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم ببشارت داد اورا و روح منه و دیگر عیسی [illegible]
روحیست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فامنوا بالله و رسله پس ایمان آرید
بخدا و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة و مگوئید خدایان سه اند
اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله
سه جزء است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس
و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انتهوا باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادنی
که آن خیر شما باشد انما جز این نیست که الله اله واحد خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را
بهیچ وجه از وجوه در وراه نیست سبحانه پاکی یاد میکنم اورا پاکی ان یکون له ولد از آنکه اورا
فرزند باشد له ما فی السموات و ما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست و زمینها و همه
مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس اهل آسمان و زمین اورا فرزند نبود
وکفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه
از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایمست بحفظ اشیا
وکافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند که ای محمد صلعم چرا
عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما از عیب بر دارید گفتند
تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچ
کس آنرا عیب نشمرد و موافق قول حضرت آیه آمد که لن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظم
ننمود ان یکون عبدا لله آنکه بنده باشد مر خدایرا و چون عبده ملایکه نیز ایشانرا فرزند
خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند ولا الملائکة المقربون و نه از بندگی او عار دارند
فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که اینها حمله عرش اند و در انوار
گفته که کروبیانند بر حوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدا
و یستکبر و سرکشی کند از ان فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا
بسوی خود جمیعا همه ایشانرا تا جزای مکافات بدیشان رسد فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات

فاما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کرده اند فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود
ایشان را و یزیدهم و بیفزاید نیز بر جزای ایشان من فضله از افزونی کرم خود واما الذین استنکفوا
واستکبروا واما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف واستکبار کرده اند فیعذبهم پس
عذاب کند ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک ولا یجدون لهم و نیابند مر ایشان را من دون الله
بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری دهنده کاری یا ایها الناس ای آدمیان
قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد
است صلعم یا معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری
ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آورده اند بخدای واعتصموا به و چنگ
در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد
ایشان را فی رحمة منه در ثوابی که از و بازار ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بران از محض
انعام واحسان ویهدیهم الیه و بنماید ایشان را بجود یا بانچه وعده کرده صراطا مستقیما راهی
راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی
منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است
و من کلاله ام والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و لیس مال خود را چگونه قسمت کنم
این آیه نازل شد یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بگو که خدای
حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد و چنان مردی که لیس له ولد
نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت
وله اخت و مر او را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال
وهو آن مرد یرثها میراث میگیرد از خواهران ان لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراو
میراث همه مال است ان فرزند خواه مذکر و خواه مونث والا مراد مذکر است چه مونث حجب برادر
نمیکند فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دوتا فلهما الثلثان پس ایشان را
دو ثلث است مما ترک از آنچه گذاشته است مرده وان کانوا اخوة و اگر باشند وارث او برادران
وخواهران رجالا ونساء مردان و زنان فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مثل بهره دو زن

یبین الله بیان میکند خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه
درست و راستست برای کراهت آنکه گمراه گردید والله بکل شیء و خدای بهمه چیز از مصالح
عباد در محیا و ممات علیم داناست سورة المایده بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
المایده
ای آنکسانی که ایمان آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود بعهدی که با یکدیگر میبندید بعقود شرعیه
چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة
الانعام چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران
وحشی چون آهو و نخجیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه از بطون انعام بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر آنکه
خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره و هو قوله تعالی حرمت علیکم المیتة الآیة غیر محلی الصید
نه چنانچه حلال دارنده باشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی
همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست
ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم میکند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعایر الله مناسک حج را
یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بشقاوت
و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت حضرت آمد و گفت ای محمد
امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود با آنکه
خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و باقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت
نمایند حطم گفت آنچه بودید نیکوست اما مرا امرا هستند باشد که کارها بمشورت ایشان
بقطع رسانم بروم و این سخنان را با ایشان در میان نهم اگر دل پذیر بود دین تو قبول کنم
و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید
کافر در آید و غادر بیرون رود و پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از سوای
مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلعم با صحابه بعمره قضا توجه فرموده بودند چون بشنیدند
آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را
بقلاده آراسته برسم هدیه بکعبه می برد و صحابه خواستند تا شتران از او بازستانند حضرت

فرموده که او چه ای را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت
شعایر الله مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال ولا الهدی و نه هدیها که
کنام زد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که
در گردن چارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است
و کسی تعرض نرساند ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او
باشند یبتغون میطلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم اگر مؤمنانند زیادتی ثواب خدای
یا روزی بسبب تجارت و کفار نمیطلبند مگر روزی و رضوانا و میطلبند مؤمنان خشنودی
خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است و اذا حللتم
و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم
و بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی کردن از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه
باز داشتند شما را از حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد
در گذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است
مگر در صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران از هدی و قلاید امان نیست
وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکویی که متابعت امر است یا بر دوری سنت
والتقوی و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک
فرمانست یا کفر والعدوان و بر ستمکاری یا اتباع بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی
خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانان حرمت
علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او
رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اعضای او از شحم و عظم و غیر آن
وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزد
ذبح او و مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند والمنخنقة و دیگر حرام کرده شد
بر شما آنچه [illegible] گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا میمرد و میخوردند
والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی

افتاده باشد و مرده یا در جایی افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده
وما اکل السبع و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده باشد الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید
شما از پیها ذبح او را و در وی زندگی باشد بدان مقدار که چشم خود را حرکت میدهد یا دم خود را بجنباند
وما ذبح علی النصب و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در
حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن
بجای میآوردند و بران قربان میکردند و گفتهاند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام
باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا و آن حرامست که طلب قسمت کنید
بالازلام بتیرهای اقداح باید دانست که عرب سه تیر بودی بی پر و پیکان که ازلام و اقداح میگفته
چون ایشان را عزمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده
میسپردهاند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیوم که از امر و نهی کشیدندی
از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزدیک مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی یا او
دست در آن خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال
نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح برآمدی باز رجوع بخریطه کردی
و گفتهاند مراد استقسام جزور است بر انصبای معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت
کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده و برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن
ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتنست از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر
برب او را میخواهند یا شرک اگر غیر او را میگویند الیوم امروز که جمعه است یا عرفه یئس الذین کفروا
ناامید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم
پس مترسید از قتل ایشان واخشون و از من بترسید این آیه در نماز دیگر در حجة الوداع فرود
آمد بر آنحضرت و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز بزیست
الیوم امروز اکملت لکم کامل گردانیدم برای شما دینکم دین شما را دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد
بود واتممت علیکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را که حج گزارید ایمن و مطمئن و هیچ مشرکی
با شما حج نگزارد ورضیت و اختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه تر از همه دینها

فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در گرسنگی و نیافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد
غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی گناه یعنی تلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول
نکند فان الله غفور رحیم پس خدای آمرزگار است مر او را درین گناه رحیم مهربان بر او که باکل این مقدار
رخصت داده آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طایی که پیغمبر صلعم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت
آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری
مهمان داری میکنیم و سگان آل ذریح و آل جویره جانوران دشتی میگیرند بعضی از آن جمله
که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تلف
کرده است حق سبحانه فرمود که مردار حرامست حکم این چگونه باشد آیه آمد که یسئلونک از تو
می پرسند که مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند برایشان قل احل لکم الطیبات بگو حلال کرده
شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند و ما علمتم و دیگر حلال است
شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز
و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی که شما مؤدب و معلم ایشانید تعلمونهن
می آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق تادیب
و آن چنانست که از پی شکار روند و وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخوانند باز آیند و شکار را
نگاه دارند و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران شکاری
نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند
که تادیب طیور تا این حد متعذر است واذکروا اسم الله و یاد کنید نام خدا را علیه بر آن چیز که تعلیم داده اید
در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله الله اکبر ... باید گفت و بسم الله تنها کفایت
واتقوا الله و بترسید از خدای در آنچه تناول کرده باشید ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای
زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم یعنی امروز نزول این آیه احل لکم الطیبات
حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای و طعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که ایشان را کتاب
داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حل لکم حلالست مر شما را و طعامکم حل لهم و طعام شما
ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبایح بنام خدای میکنید والمحصنات و دیگر حلالست بر شما زنان

آزاده و پارسا من المؤمنات از آنها که گرویده اند این بر سبیل الاولویه است و اگر نه زن مؤمنه کنیز
حلالست والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که ایشان را کتاب داده اند
من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رحمه الله آزادگانند پس اماء کتابیه حرام باشد بدین آیه
و نزد امام اعظم رحمه الله حلال اند پس بقول او حرایر و اماء از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح
توان کرد اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان را محصنین در حالتی
که شما بودن نکاح عفت و صلاح ورزیده غیر مسافحین نه مجاهر باشید بزنا و لا متخذی اخدان و نه
فراگیرنده دوستان پنهانی و من یکفر بالایمان و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد
یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل است کردارهای او
و هو فی الاخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیان کارانست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی
المرافق پس بشوئید رویهای خود را از منبت موی سر تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو
نرمه گوش در عرض و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضد است
وامسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رضوان بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد
و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بر آن
اطلاق توان کرد کافیست وارجلکم و بشوئید پایهای خود را الی الکعبین تا آن دو استخوان که
بیرون آمده اند در دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است حفص وارجلکم بطریق جر جوار
میخواند ... و عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم و ان کنتم جنبا و اگر باشید
جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید و ان کنتم مرضی و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را
مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجایی
یعنی محدث بود او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را یعنی مباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء
پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک
نفس متیقن باشد یا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا میفروشند و شما
قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید خاک پاک و هر چیز پاک که از جنس زمین بود والا خاک

انشاء الله شما از گناه چون روز که زاده شوید پاک شوید

فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها و دستهای خود را منه از آن خاک بدو ضرب یکی برای رو و
دیگی برای ایدی ما یرید الله ولیکن میخواهد خدای لیطهرکم تا پاک سازد شما را ولیتم نعمته علیکم
بر شما یا که رخصت میکند شما را در تیمم لعلکم تشکرون تا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای او
و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیة بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از
خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را
که جان توجه بدنیا کرده اید بشوید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از
تمسک بعلایق دارین و تعلق باکوان و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق
و پایها را از طین طبیعت و قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است
از التفات بغیر پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیة طاعات و اسرار را
از ملاحظه اغیار و ارواح را از اراحش بغیر او و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیفتر
نیست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب نظم ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز
کین طهارت سالک ره را نمازی میکند واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمت خدای را که انعام
کرده علیکم بر شما باسلام و شرایع آن ومیثاقه و یاد آورید پیمان او را الذی واثقکم که پیمان بست
بآن یعنی عهدی که خدا بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه
با حضرت پیغمبر صلعم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید اذ قلتم چون گفتید سمعنا
شنودیم قول ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در
تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این بیعت مجلس مذکور خواهد شد واتقوا الله و بترسید
از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او ان الله بدرستی که خدای علیم بذات الصدور
داناست بآنچه در سینها مخفی باشد یا ایها الذین آمنوا ای زمره مؤمنان کونوا قوامین
باشید قیام کنندگان لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم و بر آن
ندارد شما را یعنی نیارد شما را شنئان قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی ان لا تعدلوا بر آنکه
عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی
که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که

عدل با مؤمنان و در چه مقام خواهد بود نظم عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملک آرای وین دولت ز عدل ماند بجای واتقوا الله و بترسید از خدای
در ظلم و ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای خبیر است بما تعملون بآنچه میکنید از عدل و ظلم
وعد الله الذین آمنوا وعده کرده است خدای آنکسان را که ایمان آوردند وعملوا الصالحات
و عملهای ستوده کردند و وعده اینست که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه واجر
عظیم و مزد بزرگ از فضل آله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند
قرآنرا اولئک اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاور آن آورده اند که حضرت
رسالت صلعم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته
با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را امید بدند
در وقتی که باران باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای
بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند که دریاب که محمد تنها در پای آن درخت
تکیه فرموده و یارانش از او دورند و درین محل بر او دست میتوان یافت غورث با شمشیر
کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند
حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه بر سینه غورث زد
چنانچه شمشیر از دستش بیفتاد و سید عالم صلعم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من
یمنعک منی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نکند پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز
رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را بر شما ارزانی فرموده اذ همّ قوم چون قصد
کردند قومی یعنی غورث و تابعان او ان یبسطوا الیکم که بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای
خود در التقاط و هلاک فکف ایدیهم پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عنکم از شما
و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصه بنی النضیر است که قصد آن
حضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیه عامریان و شرح این قصه در سوره
حشر خواهد آمد واتقوا الله و بترسید از کفران این نعمت و علی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون

تا هم کو توکل کنند مومنان که رساننده خیر و راننده شر اوست ولقد اخذ الله و هر آینه فرا گرفت
خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام و مجادله با جباران وبعثنا منهم
و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش حال قوم خود کنند یا پیشوایان
قوم خود شوند و آن پیمان و صورت حکایت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه
وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا که شهر ولایت شام است بنی اسرائیل
ارزانی دارد و ساکن دران وقت مواضع جباران بودند و ایشان از عمالقه بودند مردمان
بلند و توانا بودند و از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شد و مصر بر بنی اسرائیل
مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که شما را بدان داده‌ام و در سر در بنی هزار
باغیرت و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک
کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود و تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد
ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او
سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند
داشتند در تیسیر از هشتصد تا هشتاد گز آورده پس بساتین ایشان را دیدند که یک خوشه
انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار
ایشان میگنجید نقبا بازگشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد
چه ممکنست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس چون
عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه
آمده موسی و هرون را علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب عهد را بدل کرده
با قوم خود صفت جباران بروجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون
بود از سبط یوسف و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد وفا نموده ثابت ماندند
و غوغا در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران
چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای انی معکم من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان
و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بجای آرید اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن وآتیتم الزکوة و بدهید

زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم
امر ایشان بجای آرید واقرضتم الله و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا نفقهٔ
نیکو لاکفرن عنکم هر آینه در گذرانم از شما سیئاتکم گناهان شما را ولادخلنکم و در آرم شما را
جنات بهشتی و بوستانها که جاریست من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها فمن کفر پس هر که
کافر شود من بعد ذلک بعد ازین موکد ساختن منکم از شما فقد ضل پس هر آینه گم کرده باشد سواء السبیل
راه راست را بنی اسرائیل بعد ازین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که فبما نقضهم میثاقهم پس
بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه
بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بشانه که متاثر نشود
از مشاهده آیات و استماع تخویفات یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت
رسالت صلعم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت حضرت وضع میکنند
یا کلمات توریة را ماول میسازند بتاویلات فاسده ونسوا حظا و ترک کردند بهرهٔ تمام را مما ذکروا
به از آنچه پند داده بودند در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولا تزال تطلع و همیشه تو
که مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نکنند
چون ابن سلام و اصحاب او فاعف عنهم پس در گذران از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند
واصفح و روی بگردان از ایذاء ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة
السیف منسوخست ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را
ومن الذین قالوا انا نصاری و از آنها که گفتند انا نصاری بدرستی ما ترسایانیم خود را بجهت نصرانی گفتند نسبت
داده بقریه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن می بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله
و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشان را چنانچه از جهودان گرفتیم فنسوا حظا
پس ترک کردند بهرهٔ وافی مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط
که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام فاغرینا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بینهم العداوة
میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء و بغض پنهان در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز
و آن چنانست که نصاری سه فرقه شده اند و همه دشمن یکدیگر و بعضی مر آن برآنند که دشمنی [illegible]

میان یهود و ایشان و سوف ینبئهم الله و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای ایشانرا بما کانوا
یصنعون آنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب
ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم
روشن میکند و اند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید که آنرا پنهان میداشتید
من الکتاب از کتاب چون نعت محمد مصطفی صلعم و آیهٔ رجم و از انجیل چون بشارت عیسی
علیهما الصلوة والسلام و یعفوا عن کثیر و در میگذرد و از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بآن
جهت مهم دینی بدان بسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت گفت که کدام است آن
کثیر که از آن عفو کردی حضرت از وی اعراض کرد و دوم و سیوم نوبت مبالغه کرد و حضرت از وی
روی بگردانید و قصد یهود آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب فرمود
حضرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد
قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نوری روشنایی کردم کننده ظلمت
ضلالت و کتاب مبین و کتابی روشن کننده احکام و روشن و گفته اند نور حضرت
رسالتست و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه
بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن
عالم را برای ظهور نور خود و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح
نقش الفصوص مذکورست که اصل منشاء و معاد جملهٔ خلایق حضرت حقیقة الحقایق است
و آن حقیقت محمدی و نور احمدیست صلعم که بصورت حضرت واحدیت جامع جمله
کلمات الهی و کیانی و مواضع میزان همه مراتب عندالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست
عالم و عالمیان صور و اجزاء تفصیلات اوست و آدم و آدمیان سخن برای تکمیل او و الیه الاشاره
بقوله صلعم انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی نظم آنچه شد اول پدید از غیب
بود نور جان او بی هیچ ریب • بعد از آن آن نور مطلق زد علم • گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالم است • یک علم ذریت و آدم است • نور او چون اصل موجودات بود •
ذات او چون مظهر ذرات بود • واجب آمد دعوت هر دو جهانش • دعوت ذرات پیدا و نهانش

یهدی به الله راه می‌نماید خدای بدین کتاب نور من اتبع رضوانه آنرا که پی روی خشنودی او میکند
سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که
طریق بهشت است و یخرجهم و بیرون آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل
الی النور بروشنایی ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت و توفیق خود و یهدیهم و راه
می‌نماید ایشانرا الی صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست بحق لقد کفر
الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله گفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم
او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فریق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان چنین
که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث و حادث
الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر چه درست که اصغر اله اکبر باشد
قل فمن یملک بگو پس که مالک باشد و منع کند من الله از ارادت خدای شیئا چیزی یعنی کس
مانع نتواند شد ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم و امه و من فی الارض جمیعا و آنها را که بر روی
زمین اند از همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدایی را
نشاید و لله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و ما بینهما
و آنچه در میان اینهاست یخلق ما یشاء می‌آفریند آنچه میخواهد و قادر علی الاطلاق است بی اصل
و ماده والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز تواناست و قالت الیهود والنصاری و گفتند
جهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدایم او ما را پدر است و احباؤه و دیگر گفتند ما دوستداران
خدایم قل فلم یعذبکم بگو پس چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم بگناهان و آن عذاب دنیی
قتل و اسر است و در آخرت بعضی از ایشان ایام معدودات پس اگر پسری بود دیگر
شما را عذاب نکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد کرد و دوست نیز عذاب دوست روا ندارد
پس شما نه پسر بودید و نه دوست بل انتم بشر ممن خلق بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدای آفریده
همچون سایر بنی آدم به بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یغفر لمن یشاء می‌آمرزد خدا
هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند و یعذب من یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکان اند
ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در میان

لکن هلاک گند عیسی بن مریم و مادر او را
[illegible] و چنین میکند
مر آفریده چون آن [illegible] و زمین و آنچه در میان [illegible]
از بهر و جهت خانه [illegible]
از جهت چنین [illegible]
چنین [illegible]
خدای [illegible]
در بهر [illegible] پسر
و نزد [illegible]
خطاب [illegible] ابنا و احبا
خوانند [illegible]
[illegible] و ابد و ایکم

وما بینهما و آنچه میان اینها باشد والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب
ای یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکند
برای شما راه حق را علی فترة من الرسل بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل ... چنانچه در مدت
هزار و هفتصد سال که در میان موسی و عیسی علیهما السلام هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت
و انقطاع ارسال را دید چنانچه در میان ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار
پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه منتی می نهد بر بندگان
در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسل منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم
تا دیگر بد ظلمت باطل همه جهان عالم نورانی و روشن او نور حق گرفت و اذ قال موسی
و یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را که بنی اسرائیل بود یا قوم اذکروا ای قوم من
یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت خدا را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید
در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبود که در
بنی اسرائیل و جعلکم ملوکا و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید حالا ما
نفس خود دید یا منازل شما وسیع است و در وی آب جاری هست چون منازل ملوک و آتاکم
و بداد شما را از من و سلوی و سایهٔ ابر و شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنچه نداد و کسی را من العالمین
از عالمیان زمان شما یا قوم ای گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین پاک کرده
که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که اریحا
و ایلیا که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم آن زمینی که خدای نوشته است
در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جباره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند
بسخن نقبا خود میکشید که اگر ما را سر کرده باشد عصر باز میگردیم موسی علیه گفت و لا ترتدوا
علی ادبارکم و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین که اگر چنین کنید باز گردید زیان
زدگان در دینی از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب الارباب قالوا یا موسی
ایشان گفتند ای موسی ان فیها بدرستی که در ارض مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب
و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست و انا لن ندخلها و ما در نمی آییم بدان زمین

جهت جنگ حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون آیند ایشان فان یخرجوا منها پس اگر بیرون آیند از آنجا جنگ
و ولایت را تسلیم کنند فانا داخلون پس ما در آیندگانیم بدان قال رجلان گفتند دو مرد من الذین
یخافون از آنها که ترسیدند از خدای انعم الله علیهما انعام کرد خدای بر ایشان با یمان و ثبات
بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که بنی اسرائیل گفتند ادخلوا علیهم الباب در آیید
بر جباران از باب قریهٔ ایشان ناگهان و ایشان را در تنگنای شک گیرید و بصحرا دفع کنید
فاذا دخلتموه پس چون در آیید از آن در برین وجه که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستی که
شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی چند اند بیدل و تن آوا انتها حاصل این سخن بالهام الهی دانسته
بودند یا با خبار موسی علیه و علی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین
اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی که
ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها مادام که ایشان درین مواضع اند و هیچ کس را
تصدیق نمیکنی و سخن دو کس را باور نمیداری فاذهب انت پس برو تو و ربک و پروردگار تو
فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا قاعدون ما بدرستی که ما اینجا نشسته ایم این سخن خوار داشت
کردن خدا و رسول و گفته اند مراد از رب هرون بود که مهتر بود یعنی سید است پس هرون را که
از تو بزرگتر بود در سید گفتند و کلمه قاتلا مؤید این قول است قال رب گفت موسی ای پروردگار من
انی لا املک الا نفسی من مالک نیستم مگر نفس خود را و اخی و برادر خود را فافرق بیننا پس جدا می
فکن میان ما و بین القوم الفاسقین و میان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال
گفت خدای فانها پس بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرام است برایشان که در آیند در آن
و مالک شوند بدان بسبب نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان
و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در بین بعد از آن
سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی
که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قول آنست که بعد از چهل سال موسی علیه با بعضی از
بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشادند و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی
و هرون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان با توان رسیدند

وخدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان بر وی بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت
و جباران را بر انداخت و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال
سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم
به تحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوه مخور فلا تأس علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان نصف
و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است صلعم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند
بر ایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی سزاوار تغیر بودند واتل علیهم و بخوان
بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی
براستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر بطنی پسری و دختری می آورد
و چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطنی دیگر میداد و آنکه با قابیل زاده بود اقلیما
نام داشت و در غایت حسن بود و توأم هابیل را لیوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون
برسیدند آدم لیوذا را بقابیل نام زد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت خواهر من
اجملست با من در رحم بوده با من اولی است آدم علیه السلام گفت حکم خدای برین جمله صدور یافته
ترا برین چه اختیار قابیل سلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم
آنچه خوب روی ترست بوی میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یکی از شما قربانی کنید
بآنچه میخواهید قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد اذ قربا قربانا بهم تابنده کو
چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانی هابیل گوسفند دار بود و بره فربه که بر تابنده خود
بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول کرد حکم
ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان
موضع نهاد و با خود گفت که اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز نمیدارم
فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود چنان نوع که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از دیگری که
قابیل بود آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن التفات نکرد قابیل را آتش خشم
باشتعال درآمد و دود حسد دیده بصیرتش را تیره کرد قال گفت قابیل مر هابیل را لاقتلنک

بکشم ترا بجهت آنکه قربانی تو مقبول شده و از آن من مردود قال گفت هابیل انما یتقبل الله
جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خالص
ساخته اند لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی
ما انا بباسط من باز نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم
انی اخاف الله من میترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل
از قابیل قوی تر بود و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید
میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی تو باثمی بعقوبت گناه در قتل من و اثمک و بار گناه تو
گران سبب رد قربان بوده و این اراده ها از هابیل موافق حکم خدای بوده فتکون پس باشی
تو بسبب این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین و اینست جزای
ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه
نفس او قتل اخیه در کشتن برادر و ندانست که او را چون کشد ابلیس بشکل بشری بر و ممثل شد
مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد
بمرد و قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاد فقتله پس بکشت
او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت
از زیان زدگان در دینی با آنکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که
نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود و چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده قابیل
ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامی پیچید و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت
و ابن عباس فرموده که یکسال میکشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه
کردند که مردار بگیرند و بخورند و بسیار تنگ آمد فبعث الله غرابا پس انگیخت خدای زاغی را
که یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و سر و پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل
بسبب آن بود که تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوأة اخیه جثه برادر خود را
آورده اند که زاغ حفره کرد و زاغی مرده بیاورد و در آن خاک نهاد و خاک بر آن
میپاشید تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم

ازانکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را انکه
قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان
بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند خاست او بیان بود که پدر و مادر از وی تبرا کردند و تمام جسد او
سیاه شد و گفته اند ابداً ابدا از ان قابیل هر کرا میدیدی میرسید که تا کار او را کشد
و آخر بدست پسری نابینا از ان خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل
نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا انکه هر کسی که بکشد کسی را بغیر نفس یعنی نه انکه
او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده او فساد فی الارض یا نه بی انکه او فسادی کرده باشد
در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا با شرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس چنان باشد
که همه مردمان را کشته باشد از ان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا انکه
قتل واحد و جمع یکیست در استجلاب غضب الهی و من احیاها و هر که سبب حیات کسی شود و
بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از هلاک فکانما احیا الناس جمیعا پس چنان باشد
که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل
و ترغیب در حمایت نفوس و لقد جاءتهم رسلنا و هر آینه که آمد بسوی بنی اسرائیل رسولان ما
بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان
بعد ذلک پس از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان
بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال یا اسراف در قتل یا درگذشته از حدود اوامر و نواهی
آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف
اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافق
نیفتاد بیمار شدند صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار
نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی دران موضع شیر و بول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان
بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود
نهادند یسار که مولی رسول بود صلوات الله و سلامه علیه با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان
رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار در چشم و زبان وی میزدند

تا شهید شد و حضرت ازان حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد
و او همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیة فرستاد که انما جزاء الذین
جز این نیست که جزا آنانکه یحاربون الله و رسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول او
و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست
ان یقتلوا انکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مالی نبرده او یصلبوا یا بکشند و بردار
کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستهای و پایهای ایشانرا
من خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برانند
ایشانرا من الارض از زمین یعنی از شهر بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند
گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بر حبس
فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس حضرت صلعم بفرمود تا دست و پای ایشان
قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند انکه ایشانرا مصلوب ساختند ذلک این حد که
مذکور شد لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست در دنیا و لهم فی الآخرة
و مر ایشانراست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین
تابوا مگر آنانکه توبه کنند از محاربه حق تعالی من قبل ان تقدروا علیهم پیش از انکه شما قادر شوید بر ایشان
پس اگر محارب مشرکست و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بود و خواه بعد
ازان همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالب نتوان کرد و اگر
از مسلمانانست که قبل از قدرت بر وی توبه کرد و مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی افتد
و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث
مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة علیه
توبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله که خدای
غفور آمرزنده گناهانست بتوبه رحیم مهربانست بر تایبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله یعنی آنچه
توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کلی در نوبت

بحضرت آلهی ملاحظه اوامر است و نواهی در لطایف قشیری فرموده که وسیله تجرید اعمال
از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار
فرموده که وسیله عابدان بفضل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک
وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمطالعه نظر کند عابد فکر
درین آرکند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض و عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرموده که آلهی وسیله تو هم تویی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود
طلب از تو یافتم نظم این طلب مان لی طلب تو داده ٭ گنج احسان برهمه بگشاده
این طلب در ما نتیجه ایجاد تست ٭ رستن از بیداد یا بیت داد تست ٭ این قدر احسان که تو بخشیده
تا بدین بس عیب پوشیده ٭ قطره دانش بخشیدی ز پیش ٭ متصل گردان بدریاهای خویش
وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با اعدا ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار
شوید بسبب این اعمال در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز بازبسته که بی آنها
رستگاری تحقیق درست نشود اول ایمان که اصابه نور است در بدو خلقت و بنده را
از حجاب ظلمت شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشا اخلاق مرضیات
و سالک بدان از ظلمات معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فنا ناسوت است
در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد
و آن اضمحلال انانیت و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از شرک وجود باز رسته
بنور شهود میرسد نظم چون جلوه کند نور شهود از افق غیب ٭ از ظلمت هستی تو آثار نماند
ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و عجل و غیر آن لو ان لهم
اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مثله معه
و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کار ایشان باشد
لیفتدوا به تا آنرا فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمه از عذاب رستخیز ما تقبل منهم قبول
نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست

عذاب دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند
از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آینده از آن آتش ولهم عذاب
مقیم و مر ایشان راست عذاب دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقه و مرد و زن دزد
فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است
نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم نزد مالک زیاده چند انچه باشد از
حرز یعنی جایی که در ان نگاه داشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا
در راه یا مسجد و پنهان ببرند جزاء بما کسبا خدای پاداش میدهد ایشان را پاداش ادبی بانچه
کرده اند و آن ترک حرمت است در مال مردم مؤمن نکالا من الله عقوبت میکند خدای ایشان را عقوبتی
صادر از حق تا پند شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود
حکیم دانا بحکمت آنچه حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود
یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را بانکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه بدزدی عود
نماید فان الله یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود
ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزگار است گناه او را رحیم مهربانست بدو که در محشر او را
رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آنحضرتست و مراد امتست یعنی دانسته ان الله
آنکه خدای له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید و یغفر لمن یشاء و می آمرزد هر کرا میخواهد
یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب
توانا است یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریفیست که آنحضرت را بلقب
یاد کرده و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم اعرض
یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسید صلعم
او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین ترا
اندوهناک نگرداند کار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را
می افکنند در کفر من الذین قالوا از آنانکه گفتند آمنا ایمان آورده ایم و آن گفتن ایشان بافواههم

زبانهای ایشان و لم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند که دار
ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و من الذین هادوا یعنی از آنکسان که
دین یهودیه دارند سماعون شنوندگانند قول ترا للکذب برای آنکه دروغ بگویند بر تو
جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند چنین از محمد شنیدیم
و نشنوده بودند اینها یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروهی
دیگر که لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر
می فرستادند نزول آیه را سبب آن بود که مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند
و مرد و محصن بودند و حد ایشان بحکم توریه رجم بود و یهود ملاحظه بزرگی ایشان کردند و نخواستند
که آن حد بر ایشان اجرا کنند تا حکمی بگیرند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده در رجم نعتی
بنی قریظه همسایه و حلیف او یند کس بایشان فرستیدند که زانی محصن را چه میرسد اگر
گوید که تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان
بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه
و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه آمدند از حد زانی محصنان پرسیدند
حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد و حضرت
فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدا در توریه فرموده که ایشانرا اهل تازیانه
طلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوش
نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم
ایشانست میداند که حکم توریه رجم است آنجا حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک
جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا میگویند گفتند آری داناتر اهل امت
توریه حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم توریه او حکم باشد گفتند از حکم او راضی می باشیم
حضرت حضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که ای ابن صوریا
گفت نعم حضرت فرمود گفت میان ما و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت
سوگند داد و بجان خدای که توریه را بر موسی نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل فرعون

نجات

نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی ابن صوریا گفت
اگر نه ترس آن داشتم که توریه مرا بسوزد و اگر دروغ گویم یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردمی تو بگوی که
خدای تو چه گفت حضرت صلوات الله و سلامه علیه گفت خدای من چنان حکم کرده که چهار کس
گواهی دهند بر زنا محصن و محصنه رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که
در توریه نیز همین فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار
داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حضرت حق سبحانه
از حال ایشان خبر داد و یحرفون الکلم و تغییر میدهند کلمها را یعنی آیه رجم را من بعد مواضعه
بعد از آنکه خدای تعالی وضع کرده اند در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند یقولون
میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلعم بجلد حکم کند
فخذوه پس فرا گیرید و قبول کنید و ان لم تؤتوه و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرماید
فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن و من یرد الله فتنته و هر که خدا خواهد ضلالت یا فضیحت
یا هلاکت او را فلن تملک پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد له برای وی من الله
از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک آن گروه الذین آنانند که در ازل لم یرد الله
نخواست خدای ان یطهر آنکه پاک سازد قلوبهم از الواث کفر و انکار حق دلهای ایشان را
لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست در دنیا رسوایی بانکه جزیه دهند و از مسلمانان ترسند و لهم فی
الآخرة و ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب
ایشان شنوندگان سخن اند از برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندگان حرام اند
یعنی رشوت در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم میان ایشان او اعرض
عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیه میان حکم
و اعراض و ان تعرض عنهم و اگر رو بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروک شیئا
پس هرگز زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و ان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم بالقسط پس حکم کن
میان ایشان براستی و عدل ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست
میدارد عدل کنندگان را در حکم و کیف یحکمونک و چگونه حکم میسازند ترا و عندهم التوریه

و حال آنکه توریة نزد ایشانست فیها حکم الله در آنجاست حکم خدای برجم ثم یتولون پس ایشان بر میگردند
و اعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین
و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم
توریة را فیها هدی در وی راه نمودنی بحق و نور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یحکم بها
النبیون حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را
للذین هادوا برای آنهاکه متدین اند بدین یهودیة والربانیون و حکم کرده اند علمای ربانی
والاحبار و زاهدان ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مأمور شده بودند
از محافظت توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب
شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید
از مردمان در اجرای احکام حق واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا
و بدل مگیرید بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهاء اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار
ومن لم یحکم و آنهاکه حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود فاولئک هم
الکافرون پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان النفس
بالنفس این که یک تن را بکشند بقصاص یک تن و بنی النضیر بمخالفت حکم خدای عوض یک تن دو تن
میکشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشمی در برون روشنائی کندن
والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان
والجروح قصاص و جراحتها را قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن جراحتها که حفظ مساوات ممکن باشد
چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست
و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو فرماید
فهو پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد مر گناهان متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد
بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله و آنهاکه حکم نکردند بآنچه
خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند فاولئک پس آن گروه
هم الظالمون ایشانند ظالمان وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم بعیسی بن مریم

بر پیغمبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی فرستاده
بودیم من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمونی بتوحید
و نور و روشنی از او بود از توریة بطریق حق و مصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول لما بین یدیه
من التوریة مر آن چیزها که پیش از و بود از توریة و هدی و گردانیدیم او را راه نمای و موعظة للمتقین
و پند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بما انزل الله
بآنچه خدای نازل فرو فرستاده است در و مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم
و آنکه حکم نکند بما انزل الله بآنچه خدای نازل گردانیده چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئک
هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا
الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله
ومهیمنا علیه و نگهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه در آنها تغیر میدهند
از وی راست میشود یا گواهست قرآن کتب را بالصحة فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب
بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده برتو از رجم و تسویه در قصاص این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین
گذشت ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءک من الحق
از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم مر هر گروهی را از شما ساختیم شرعة
شریعتی ومنهاجا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج
آنکه ثابت شود بحدیث منه ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه ساختی
شما را یک امت و متفق بر یک ملت ولکن لیبلوکم ولیکن می آزماید شما را فی ما آتیکم در آنچه شما را داده
از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس
بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایعست الی الله مرجعکم جمیعا
بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بآنچه
هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وان احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو
آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرستاده است بتو سبب نزول آن آن بود
که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد شاید که او را از راه

و فرو فرستادیم سوی تو قرآن را براستی
در حالتی که باور دارنده مر آنرا که پیش از وی بوده
از جنس کتب منزله

دبشعبده و نیرنگ فریب دهیم در تصدیق با تو اقتدا کنیم اکنون میان ما و قومی در دماء و اموال
خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم میداریم
حق سبحانه رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای
ولا تتبع اهواءهم میل بسوی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوک و حذر کن از ایشان از آنکه
ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک از بعض از آنچه خدای بتو فرستاده فان تولوا پس اگر
برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است
که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان
ایشان در دنیی و بباقی در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون بدرستی که بسیاری از یهود
فاسقانند و بعد از نزول این آیه و بعد از جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیه آمد که افحکم الجاهلیة
آیا حکم جاهلیت را یبغون میطلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریه و قرآن راضی
نمیشوند ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای
قومی دیگر که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند
که عباده بن صامت رضه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده
گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بمدد و مدد ایشان مستظهر توان
بود و امروز بدوستی خدا و رسول از همه برگردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد الله
ابی گفت مرا از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود
که حلفاء منند گزیر ندارم آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای زمره گرویدگان لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم اولیاء بعض برخی
از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم
و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم پس
بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری
ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی
دشمنان بر نفس خود ظلم کنند فتری الذین پس تو می بینی آنان را که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری

و کرتم ... و در نسخه ... از شرف
قوم ... یا ... چون ... مقابل
تو کنیم اراذل ... یهود

حزب

نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری جهودان یقولون میگویند
نخشی ان تصیبنا دائرة می ترسیم از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود
و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فعسی الله
ان یاتی پس شاید که خدای بیاورد بالفتح فتحی از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر بلاد
و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک او امر من عنده یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود
و اجلای ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند در
نفسهای خود از موالات یهود و یا شک در کار پیغمبر صلعم نادمین پشیمان شدگان ویقول الذین آمنوا
و گویند مؤمنان مر یکدیگر را اهؤلاء آیا این گروه اند الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخورند بخدای
جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگندان خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان
دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان
فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان زدگان در دنیا بافتضاح در دنیی و بفوات ثواب در آخرت
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما و مرتد شود عن دینه
از دین خود فسوف یاتی الله این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود
که بعد از وفات حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه
و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی
و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد شود
دین حق بی یار نشود و کار نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد قومی را که یحبهم او
دوست میدارد ایشان را ویحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع
و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل و متغلب و بی رحم باشند
بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی
بابوموسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد
بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل در تفسیر آورده که ابن عباس و حسن
بصری رضی الله عنهما بر آنند که این ابوبکر صدیق است و اصحاب او از انصار و مهاجر که با اهل رده

نخع و بجیله و کنده قبایلند از یمن (۲)

جنگ کردند کجا بدون صفت آن قوم میکند ومیگوید جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون
ونترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله
افزونی کرم اوست یؤتیه من یشاء آن عطا میدهد بهر که میخواهد والله واسع وخدای بسیار فضل است
بر خلق خود علیم ودانا بکسی که استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم ویحبونه سخن بسیارست
اهل شریعت میگویند محبت خدا با بنده ارادت توفیق وهدایت اوست ودر دنیا اعطاء
حسن ثواب وکرامت بی حساب در آخرت ومحبت بنده با خدای ارادت طاعت او است
واجتناب از معصیت او ونزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب
نزدیک گرداند ومحبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق
قدیم است ومحبت بنده حادث نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم • پس بسوزد وصف محدث را کلیم •
هرگاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلالی از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی محب را در تنوع
اضمحلال اندازد ودیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را
بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه ومحبة الله
للعبد ابقاء اللاهوتیه فی فناء الناسوتیه ودر منازل السایرین فرموده که محبت در بدایات
تلذذ است بعبادت وفراغت از فوات اسباب تفرقه ودر نهایت دوستی ذات
از برای ذات در حضرت احدیت بعد از رسم حدوث در عین ازلیت   از سمنون محب
پرسیدند که محبت چیست گفت محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق اگر
ساعت با حضور بودم علی وبحسبه از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن
آن نداشتند وهم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت ومرغ روحش که طایر آشیانه
منه بدأ والیه یعود بود در هوای هویه طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمد ومنقار بر زمین میزد
تا خون روان شد وآن مرغ در خاک وخون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که
افروخته نار الله الموقده بود پر وبالش بسوخت وجان بداد نظم بس که مرغ سحری در غم گل زار بسوخت
جگر لاله بران دلشده زار بسوخت • حضرت شیخ قدس سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه
آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت

ومحبت وعطف حاضران قبیله عیان آن صورت بظهور آمد وصاحب لوامع اناره الله قلوبنا بلمعات
انواره فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بکمال خودش جمعا وتفصیلا ومآل آن از مقام جمع بود
بجمع وآن شهود جمال ذاتست در مرات ذات بی توسط کاینات نظم معشوقه که کس ندید جالش بشناخت
در ملک ازل لوای خوبی افراخت • نه طاس سپهر بود ونه مهره مهر • هم خود با خود نرد محبت می باخت
یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بحد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند ومطالعه
صفات کمال خود می نماید نظم جانان که دم عشق نزد با همه کس • کس را نرسد بدامنش دست هوس •
مرآت شهود اوست ذرات وجود • با صورت خود عشق همی بازد وبس • یا از تفصیل به تفصیل چنانکه
اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفصیل آثار مشاهده میکنند وایشان جمال مقید را بل را
مقصود کلی دانند وبلذات وصال خرسند ومحنت فراق در رنج ونژند باشند نظم ای حسن تو کرده جلوها در
صد عاشق ومعشوق بهم بلا آورده • بر بوی تو لیلی ودل مجنون برده • واز شوق تو وامق غم عذرا خورده
یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه آفاق وانفس بیرون برده اند وحجب
حجب واستار شئون وصفات که مبادی افعال وآثارند کرده ومتعلق همت وقبله گاه توجهات
ایشان را جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم بیرون ز حدود کاینات است دلم
برتر ز احاطه جهاتست دلم • فارغ ز تقابل صفاتست دلم • مرات تجلیات ذاتست دلم
واز این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه میل است از جمع به تفصیل ویحبونه
از مقام میل از تفصیل بجمع حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره در رساله
که بنام والد بزرگوار خود نوشته اند فرموده اند چون نیک در نگری حضرت عزت جل وعلا در
هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است نظم یحبهم ویحبونه چه اقرار است •
بخویش بر وی بمهر خویش را خریدار است • زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را که ذاته نیست
بلکه از جهت مشاهده خود در ویست پس در حقیقت خود را دوست داشته است یا صاحب
فطنه کامله از رتبه محبیت ومحبوبیت که درین آیه اشارتست بحقیقت قرب فرایض ونوافل
پی می تواند برد وبتامل وانی والله الموفق والکافی   آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود بحضرت
نبوت آمد وگفت یا رسول الله قریظه ونضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان مع مواصلت

با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما بیکجا جمع نشوند و ما بر دین اسلام پشیم خود را از ما گسسته دانند
و ما بواسطه بعد منازل از مجلس اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که انما ولیکم الله
جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست ورسوله و فرستادهٔ او والذین آمنوا
وآنکسانی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای میدارند نماز را ویؤتون الزکوة
و میدهند زکوة را وهم راکعون وحال آنکه ایشان خضوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گویند
این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع از غایت حرص که بر احسان دارند
و مسارعتی که در ادای آن می نمایند و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در شان علی عم
نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلعم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان
بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچ کس ترا
چیزی داد وی گفت بلی این خاتم زر یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داد و ماند حضرت پرسید
این عطا کرده است درویش اشارت بمرتضی علی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد
سائل گفت اعطانی وهو راکع حضرت صلوات الله وسلامه علیه تکبیر گفت این آیه برخواند
ومن یتول الله وهر که دوست دارد خدای را ورسوله ورسول او را والذین آمنوا و آنانرا که ایمان
آورده اند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستی که لشکر خدا هم الغالبون ایشان
غالبانند در خبر است از رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند
آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود حق تع
آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید
آنانرا که گرفته اند دین شما را هزواً ولعباً باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را
ومخفی میدارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا من قبلکم
پیش از شما یعنی یهود والکفار وفرا گیرید کافرانرا نیز اولیاء دوستان واتقوا الله وبترسید
از خدای بترک مناهی او ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن
میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند واذا نادیتم وچون ندا میزنید و مردم را میخوانید
الی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هزواً ولعباً میگیرند منادات یا نماز را بسخریه و بازی چون مؤمنان

بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر گفتندی بطریق استهزاء قاموا لا قاموا
صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی بود در مدینه که هر که مؤذن گفتی اشهدان محمدا
رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه می آورد و ترسا با اهل و عیال
خود در خواب بود شراره از آن بجست خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذلک
این استهزاء ایشان با اذان بانهم بآنکه ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند
که درین استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن
ابی با نفری از یهود از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت
فرمود که ایمان دارم بخدا و آنچه بما فرستاده است وما انزل الی ابرهیم واسمعیل الی آخر الآیة
چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم دینی را — بدتر از دین
و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب مراد یهود اند
هل تنقمون منا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید الا ان آمنا
مگر آنکه ما ایمان آورده ایم بالله بخدای وما انزل الینا و بآنچه بما فرستاده شد یعنی قرآن
وما انزل من قبل و بآنچه فرستاده شد پیش از ما چون توریه و انجیل و سایر کتب وان
اکثرکم فاسقون و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقند قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر از آنچه گفتید — بشر من ذلک
که دین ما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم
از دین قومی که بدترند مثوبة عند الله از جهت جزایی که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای
پس بیان میکند که آن جز کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را وغضب علیه وخشم
گرفت بر وی و آن یهودند که خدای از رحمت خود ایشانرا دور ساخت و بعوض غضب خود در آورد
وجعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه
اصحاب السبت را والخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وعبد الطاغوت و آنکس که
پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برد ای
او کرده اند اولئک آن ملعونان شر مکاناً بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی
بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد واضل وگمراه ترند عن سواء السبیل از میانهٔ

راه راست واذا جاؤکم و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنا گویند ایمان
داریم همچون شما وقد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به و ایشان بیرون میروند بکفر
یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج والله اعلم و خدای داناترست بما کانوا یکتمون بآنچه
هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وتری کثیرا منهم و می بینی بسیاری از یهود و
یا منافقان یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان
و در ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یعملون
هر اینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشانرا علمای ربانی
والاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان
رشوت و ربوا را لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی منع ایشان آن
نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلعم یهود را مال بسیار بود و در وسعت
عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد پیش
آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت نقصان پذیرفت
زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وقالت الیهود و گفتند جهودان
ید الله مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل باشد یعنی چیزی بما
نمیدهد و روزی با تنگ میسازد غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا
و رانده شدند از رحمت الهی بگفتن این سخن و ای بل یداه مبسوطتان بلکه ید الله گشاده است
یعنی جود او وافر و کرم او روانی است ید صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی چون سمع
و بصر و وجه و مارا در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن و فعل نمودن روا نباشد
ینفق کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت بر آنکه عطای او
اکثر من بخیل است ولیزیدن کثیرا منهم و زیاده میگرداند بسیاری را از یهود ما انزل الیک
من ربک آنچه فرود بتو می آید از پروردگار تو یعنی قرآن طغیانا و کفرا نافرمانی و کفر یعنی
ایشان طاغی و کافرند با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا
این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذایی که صلح است مر اصحاء را مرض مرض را قوی بافزود

در بیان هیچ آورده که اگر از [illegible] ثبت بصفات
و مشابه را از انجام تفسیر نشاید کرد
بلکه معنی وی را موافق حکم او باید نمود
چنانچه دری محل این سخن دلالت
بر غایت جود میکند چه مثال او در عطا
بید واحد واقع [illegible] که عطا [illegible]
[illegible] دلیلست بر آنکه
عطا و [illegible] اکثر [illegible] کیفی ع

می نهد والقینا بینهم و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی
و خصومت الی یوم القیمة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد
کلما اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول صلعم اطفأها الله فرو نشاند
خدای آن آتش را بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت ویسعون
فی الارض و می شتابند در زمین فسادا برای تباه کاری کرفته انگیزند والله لا یحب المفسدین
و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا ولو ان اهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان
آوردندی بمحمد صلعم واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیه و نصرانیه لکفرنا عنهم هر اینه ما
در میگذرانیدیم از ایشان سیاتهم گناهان ایشانرا ولادخلناهم و در می آوردیم شان یعنی حکم
میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم در بهشتهای با ناز و نعمت ولو انهم و اگر ایشان اقاموا التوریة
والانجیل بپای میداشتندی احکام توریه و انجیل یا یعنی بران عمل کردندی وما انزل الیهم و آنچه
کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست لاکلوا من
فوقهم هر اینه بخوردندی روزیها از زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی
برایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر چیدندی
و از زیر پای بر میداشتندی گاه از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی
راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان
ساء ما یعملون بدست آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده کن بلغ برسان بکافه
خلایق ما انزل الیک تمام آنچه فرو می آید بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر
زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی
فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده
چنانچه بعضی از ارکان نماز مبطل نمازست والله یعصمک و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر
مردمان و کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین
راه ننماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس منقولست که آن حضرت را شبها حراست و پاسبانی
میکردند چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان

بازگردید که مرا خدای نگاه داشت قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی
از دین و دیانت حتی تقیموا التورية والانجيل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی انچه اصول نیست
ایشانست قایم دارید آن امرا که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلعم وما انزل الیکم و تا زمانی که
بپای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی قرآن ولیزیدن
کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک از انچه منزل میشود بتو از
پروردگار تو یعنی باستماع قرآن ما انزل ... طغیانا و کفرا ای دادی و ناگرویدن فلا تاس پس
پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران ان الذین آمنوا بدرستی
که آنها که ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفته والصابئون والنصاری
و صابیان و ترسایان من آمن هر که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر
بخدای و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند عمل پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان
از هجوم عقاب ولاهم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا
هر اینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان محمد صلعم وارسلنا
و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام کلما جاءهم رسول
هر گاه آمدی بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بانچه نخواستی و دوست نداشتی نفسهای ایشان از
تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهما و فریقا
یقتلون و گروهی را بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و می پنداشتند بنی اسرائیل
ان لا تکون فتنة که نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرض
کرد خدای توریه را برایشان ببعثت عیسی علیه السلام ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور شدند کثیر منهم بسیاری
از ایشان بانکار محمد صلعم والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه ایشان میکنند و مناسب
آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذین هر آینه کافر شدند آنانکه از روی جهالت
ای نصیری قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او پسر مریم است وقال المسیح
و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربی و ربکم که پروردگار و آفریدگار

من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت
رب را شاید نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس حرام
کرد خدای حرام کرد بروی بهشت را ومأویه النار و جای او دوزخست وما للظالمین و نیست ستمکاران را که
وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان که رفع عذاب از ایشان کنند لقد کفر
الذین بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که
الله یکی از سه آلهست وما من اله و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد
مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند
این قوم عما یقولون از انچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر اینه برسد آنان را که
کافر شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند
الی الله بخدای از قول تثلیث ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید استفهام است
بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزگار است تایبان را رحیم مهربانست
بر مستغفران ما المسیح ابن مریم نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده
از خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشتند از پیش او فرستادگان خدای و او را معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز بید
موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجب تر است پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد
و در الوهیت داخل نمیسازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود و یعنی تصدیق
آیات ربانی می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه کانا یاکلان بودند پسر و مادر
که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان
اطلاق نتوان کرد انظر کیف نبین لهم الآیات بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را
ثم انظر پس باز بنگر در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه میگردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن
حق قل بگو ترسایانرا اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات
خود مالک نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیانی و نه سودی را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که
مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا اعطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحقست

۷ و اگر او مرده زنده کرد موسی چوب خشک را اژدها کرد

الطعام

مولیس اوست شنوا اقوال باطله شما را العلیم دانا بعقاید فاسده قل یا اهل الکتاب بگو که ای اهل کتاب
از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است
در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا اهواء و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف خود
که بجهل قد ضلوا من قبل که گمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر و اضلوا کثیرا و گمراه
ساختند بسیاری را وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست
بعد از بعثت آنحضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه السلم که اهل ایله را نفرین کرد و گفت
اللهم العنهم وعیسی بن مریم و بر زبان عیسی علیه السلم نیز که اصحاب مایده را چنین گفت ذلک این لعن
مر ایشان را بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند
کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمی کردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که میکردند
لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنکه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیمست آنها را
که نهی منکر نفرمایند تا آنچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد
مسلمانان یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه
رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است
لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان و آن بد چیز است ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان
وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاوید باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که
ایمان آرند بالله والنبی بخدا و پیغمبر خود وما انزل الیه و آنچه فرستاده است بدان پیغمبر یعنی توریة
ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی که فرمان موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی
نکنند وی شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلعم و بقرآن ایمان داشتندی اهل
کفر را دوستی نگرفتندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان فاسقون خارجاند از دایره ایمان
لتجدن اشد الناس هر آینه تو می یابی سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا
با گروهی که گرویده اند الیهود جهودان را والذین اشرکوا و آنان را که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی
مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و یابی نزدیکترین

آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین قالوا انا نصاری آنان را که میگویند ما ترسایانیم
چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذلک آن قرب مودت
بان منهم بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راست گویند و رهبانا و عابدان صومعه نشین اند
وانهم لا یستکبرون و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب
مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بیند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد
و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب شنوا استماع کرده
دل ایشان بمسلمانان مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که جعفر از دیار حبشه
مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علما مملکت بخدمت حضرت صلعم فرستاد و چون ایشان بآستانه
رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده
با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عیسی علیه السلم نازل شده و مراد از قایلان انا نصاری ایشان اند
الجزء السابع من اجزاء الثلثین واذا سمعوا و چون می شنوند این علما و عبا از جعفر طیار یا از
از سید مختار صلعم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است بر رسول تری اعینهم می بینی چشمهای
ایشان را که از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع میریزد اشک مما عرفوا من الحق از آنچه می شناختند
از سخن راست یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر
فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد
صلعم یا ما را امت محمد صلعم گردان که گواهان انبیااند در روز قیامت   در خبر است که یهود و منافقان
جعفر را سرزنش کردند که چرا ایمان آوردید و مذهب است که ما را دعوت میکنند و قبول میکنیم یا اهل حبشه
گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر رسید که ایشان در جواب گفتند و ما لنا لا نؤمن
بالله و چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا وما جاءنا من الحق و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب پیغمبر و نطمع
ان یدخلنا ربنا و حال آنست که طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما را ما را بهشت مع القوم الصالحین
با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ایشان را بما قالوا بآنچه گفتند
از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان بوستانها
آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران

والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و دروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم
آن گروه اصحاب دوزخند و در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
برای صحابه وصف قیامت میکرد و از احوال آن روز شمه باز نموده و ده تن از اصحاب که صدیق
و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون
مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیه عمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند
و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و بران
اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بآنچه شما
نذر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقست پس چیزی روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمایید
و بخسپید که من برخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و زنان
دارم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا
و تجاوز مکنید از حد و آگاهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید ان الله لا یحب المعتدین بدرستی که خدا
دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را
حلالا طیبا در حالتی که پاک و حلال باشد و اتقوا الله الذی و بترسید در تحریم ما احل الله از آن
خدای که انتم به مؤمنون شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله پس چه سازیم بسوگندی
که خورده ایم آیه آمد که لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندان شما
لغو بمذهب شافعی ده آنست که بی قصد بزبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم آنکه سوگند
خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مؤاخذه نیست ولکن یؤاخذکم و لیکن
مؤاخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه بربندید سوگندها را و یمین منعقد آنست که بزبان گوید
و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگند شکسته شد فکفارته پس کفارت شکستن او اطعام عشرة مساکین
طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی بقول امام شافعی و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو
و خرما بمذهب امام اعظم صاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل
و ثلثی و مد ربعی باشد بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطل باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من

و بر هر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه اهل خود را میدهید نه غالی و نه ارزان
او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گزاردن چون
قمیص و سراویل باید داد و ازار و اگر زنی بود مقنعه نیز اضافت باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند
او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده ایست و شافعی در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم
و بی عیب می باید خواه مؤمن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین کفارت فصیام ثلثة ایام
پس کفارت او روزه سه روز است بی در پی نزد شافعی و تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور شد
کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم
و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را
بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند و روشن میسازد خدای بر شما نشانهای شرع لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر
چهار آیه نازل گردانیده اول در مکه و من الثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و دران روز
حلال بوده دوم در وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند
از حضرت رسالت صلعم جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال
می نمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خواند
آیه آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان او و نماز حایلست
لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده بود بعضی
از مسلمانان را که سعد بن وقاص از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند
و در حالت مستی سعد وقاص اشعاری که مشتمل بر هجا انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را بشکست
مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت مصطفی صلعم عرض کرد فاروق
زبان نیاز گشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است
والمیسر و قمار نیز عام است نرد و کعبتین و شطرنج و غیر آن والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت
والازلام و تیرها قداح رجس پلید است من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان فاجتنبوه

پس اجتناب کنید ازین پلید لعلکم تفلحون تا باشد که رستگار شوید به سبب اجتناب انما یرید الشیطان حرمت
که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم انکه افکند درمیان شما العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر
در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة
و از گزاردن نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی
باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون آیه نازل شد
عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که درین آیه ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را
با قمار قرین ساخته و قمار حرام است و قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک
کشیده و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفته یعنی پلید و سر همه پلیدها حرام بود چهارم فرموده که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام باشد پنجم امر کرده که برا او
کناره شوید و هرچه دور بودن از و فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگاری با جتناب آن منوطست
و هرچه رستگاری با جتناب از و بود حرامست هفتم فرموده که سبب دشمنی و خصومت و هرچه میان
مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق
باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس این نیز حرام بود دهم فرموده که باز ایستید از آن
یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در احادیث آمده علی قطعی را
همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بتانست مثنوی
می تلخی دان جگر یکجا آمیخته • بر جگر زال نمکدان ریخته • پنجه آن مرد که چیزی چشید
گشت قلم تیغ جری در کشید • واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر واطیعوا الرسول
و فرمان برداری کنید رسول او را در انچه امر و نهی کند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا
و رسول فان تولیتم پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا که بر رسول
ماست البلاغ المبین رسانیدن روشن پس حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض با در اعراض
نکند آورده اند که چون این آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران
که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیه آمد که لیس علی الذین
آمنوا نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عمل شایسته کرده اند جناح گناهی

فیما طعموا از آنچه خورده اند بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند حرمت
اذا ما اتقوا چون پرهیز نمایند از محرمات وآمنوا و ثبات ورزند بر ایمان وعملوا الصالحات و بکنند
کارهای پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز کنند از شرک و محرمات وآمنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا
پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود واحسنوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند والله و خدای یحب المحسنین
دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه
کرده بمیان رخت و بار ایشان می در آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار ملول شدند
حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله ای گروه گرویدگان هرآینه می آزماید خدای یعنی
با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ایدیکم
میرسد بان دستهای شما و رماحکم و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا بیند
خدا یا بداند دوستان او من یخافه آنکس را که ازو می ترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی
پس هرکه از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک بعد ازین ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی
دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکار را بر او ان مذهب اعظم
اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی
و امام مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بوده و در مذهب حنفی گرگ و مار و کژدم
و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس بکوید غیر از مستثنیات هیچ جانور وحشی را قتل مباح ندید
وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره ومن قتله منکم و هرکه بکشد صیدی از شما متعمدا بعمد یعنی داند که
محرم است و قتل صید بر او حرام مراد ابو البشر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعن کرده کشت
پس متعمدا اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد چه بعمد یا بخطا جزا آید مثل ما قتل پس باید و واجبست
جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا و بدل مانند صید خود و آن فدا من النعم از چارپایان بود چون شتر و گاو
و گوسفندان یحکم به حکم کند بدان جزا ذوا عدل منکم دو خداوند عدل از شما یعنی عدل و دانش از اهل
یعنی دو مرد دانا بگویند که مثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا در حالی که جزا قربانی باشد
بالغ الکعبة رسیده باشد بحرم کعبه یعنی آنجا برند و ذبح کنند او کفارة یا بر دوست کفارت آن قتل طعام
مساکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آن طعام که صید بدو روزه داشتن لیذوق

تا بجشد گشته شده صید وجزای احرام و بال امر کرانی و سختی کار خود را با التزام کفارت بچشید وانستر که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربانی باید کرد و ماثلت نزد شافعی و مالک و حنبل رحمهما الله در خلقت و صورتست
مثلا جانیجه در شتر مرغ شتری و در کور خری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره کابره و علی هذا و نزد امام
اعظم ره آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی شد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد
و بدرویشان دهد و هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد
و نزد امام شافعی هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از آنچه
گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و من عاد و هر که باز گردد
بمثل این عمل فینتقم الله منه پس خدای انتقام کشد از و والله عزیز و خدای غالبست در حکم خود ذو انتقام
خداوند انتقامست بر کسی که اصرار میکند در معصیت احل لکم حلال کرده شد مر شما را صید البحر شکار دریا
اگر محل اید اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه و در ین داخلند و طعامه و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آب
با کنار افکند متاعا لکم بهای برخورداری شما و للسیارة و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند
وحرم علیکم و حرام کرده بر شما صید البر شکار بیابان مادمتم حرما مادام که شما باشید احرام گرفتگان واتقوا
وبترسید از خدای الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای
کعبه البیت الحرام که بیت حرام و خانه محترم است قیاما للناس سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه
قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بحث آنکه ایمنی از نهب و قتل بدوست والشهر الحرام و دیگر گردانید
ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردمان
از قتل و غارت ایمن باشند والهدی والقلائد و گردانید قربانی و ذوات قلاید را هم سبب قیام کارها
یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مأمون و مصون شوند ذلک آنچه گذشت لتعلموا برای آنست که تا بدانید ان الله
براستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور رحیم و براستی
که خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن
احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید وما تکتمون
وآنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قل بگو ای محمد لا یستوی الخبیث والطیب مساوی نیست
پلید و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و انواع و اعمال و غیر آن ولو اعجبک

٧ آنکه بحقیق خدای میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و هر آینه خدای بهر چیزی دلالت میکند آنچه مؤثر میکند از فعل او و علم از نوی علم و حکمت ... هم ...

[illegible]

واگر چه بشگفت آورد ترا کثرة الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت است نه بقلت و کثرت فاتقوا الله
پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید
که شما رستگار شوید و در معالم از ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلعم
سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری می پرسید که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی این آیت فرستاد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تسألوا مپرسید عن اشیاء از آن چیزها ان تبد لکم از چیزهایی که اگر ظاهر
کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را وان تسألوا عنها و اگر بپرسید از چیزها که اگر پرسید
از آن حین ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما عفا الله عنها عفو کرده
خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدا در گذرانید از آن و بدان تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون
آیه فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت یا در هر سال فرض شد حضرت رسالت صلعم از و اعراض
فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را
توانایی آن نیست خارشکوئی ما ترکتم و این آیه نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را
مواخذه نساخت والله غفور حلیم و خدای آمرزگارست که عفو میکند حلیم بردبارست که بعقوبت تعجیل ننماید
قد سألها بدرستی که پرسیدند ازین چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمود و بنی
اسرائیل چون که درخواست مائده کردند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از شهود
معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد و بقول و فعل فضول اشتغال ننماید و درین باب گفته اند نظم گوی آنچه گفتن ضرورت شود
وگر گفته ها را فزون بندد در * بجا آر فعلی که لازم بود * ز افعال بیحاصل اندر گذر * آورده اند که
عمرو بن لحی سنت قبیله بزرگ از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین
اسمعیل علیه منصرف ساخت و به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از بیش
او بود و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او
شکافتندی و از سواری او دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از مرتع آب و گیاه
دور نساختندی و آن را بحیره میگفتند و اگر شخصی بیماری بودی یا مسافر و او اشتی بجهت شفای بیمار و قدوم
مسافر کشتی ناقتی نذر سایبه پس آن ناقه را سر دادی و در همه حکم بحیره داشتی و آن را سایبه گفتندی و گوسفند

١٠

چون صفت بطن بزادی بطن پنجم را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میکشند ازان ماست و در میان رمه سر دادندی
واگر ذکر بودی کشتندی ازان خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و میگفتند
وصلت اخاه یعنی انثی ببرادران خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده سال
ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نگیرند و از هیچ آب و علف منع
نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه اهل
این قبایل هیچ برین آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی چنین فرموده حق او سخن ایشان
رد کرد آیه آمد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش
شکافته ولا سائبة و نه ناقه بچرا باز گذاشته ولا وصیلة و نه شاتی که برادر پیوسته بود ولا حام
و نه حمایت کننده ظهر خود ولکن الذین کفروا ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او
یفترون افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند واکثرهم
و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان
راه میروند و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را که ای گمرهان تعالوا بیایید الی ما انزل الله بانچه خدای
فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیایید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا حسبنا
گویند بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بران اولو کان آباؤهم آیا تقلید میکنند واگر
باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یهتدون و نمی یابند راه را یعنی ایشان
جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم راه نمای می باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد

نظم

از محقق تا مقلد فرقهاست • آن یکی کوه است واین دیگر صداست • هیچ گفتار آن سوزی بود
وان مقلد کهنه آموزی بود • دست در بینا زنی آیی براه • دست در کوری زنی افتی بچاه

یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما والتزام اصلاح آن
لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل هر آن کس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید
و از جمله اهتدی آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت و نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد

نظم

اگر بینی که نابینا و چاهست • اگر خاموش بنشینی گناهست • این آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت
میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می نمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران

مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید • آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که نصاری بودند بتجارت
عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل
بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مخفی ساخت
و مرض وی باشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وی رخوت را
بکاوش و تصرف درآوردند و انایی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا از میان امتعه وی
برداشتند و باقی باهل وی آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل ترکت
وی بود یافتند و چون انا را مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان ابا نمودند و مرافعه
بمجلس معلای حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آوردند این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما اذا حضر
چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما علامت مرگ پس باید که گواه شود حین الوصیة هنگام وصیت
اثنان دو تن ذوا عدل خداوند عقل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن
دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند
باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسیدنی
یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی را بوصیت خود گواه
گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان چون در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را
که غیر از شمااند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید
در ایشان و مضمون سوگند این باشد که لا نشتری به ثمنا بدل نگیریم باین سوگند تمنا بهای که آن مال و متاع دنیاست
یعنی برای مال دنیا سوگند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ
یاد نمیکنیم ولا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدای را یعنی گواهی خدای که ما را باقامت آن فرموده
انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی لمن الآثمین از بزه کاران باشیم چون حضرت صلعم
تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکردیم و این سوگند را براستی میخوریم
و بغیر موقوفی دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انا گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان

و فرادی که فقه باشید از غیر خود

ورثهٔ جریل دران باب بگاه ولا از حد اطناب درگذشت وایشان میکشیدند این طرف را از جدبل خریده بودیم
اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم وانکار پیش آوردیم و دیگر بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلعم مرافعه نمودند
آیه آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را
بسبب خیانت فاخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن خاین من الذین استحق علیهم از قوم
آنکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه اول بوده اند در ورثه مراد میت اولیای میت
و حفص استحق معلوم میخواند اولیان نیز قرات اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت ازان دو بیگانه
زیرا که خویش اند و شناسا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه
لشهادتنا هر آینه گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند
وما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم درین گواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود
تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این جام حق بدیل است
وایشان خیانت کرده اند بعد ازان حضرت فرمود تا آنرا بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بر شاهد
ادنی نزدیکتر است ان یاتوا باآنکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و
نزدیکتر است ازانکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگندان
که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورده وایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید
از خوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید
فاسقان را که خاینان و گواهان دروغند یوم یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای جمع کرداند پیغمبرانرا فیقول
پس گوید مر ایشانرا که ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند و چگونه
ایشانرا بتوحید اجابت کردید و سؤال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلم بر موحدان
قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علمی ما را در جنب علم تو با هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو از ما داناتری
انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده نهانهایی پس تو میدانی که ما با چه ظاهر کردند با ما و چه در دل
نهان داشتند و چه چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی بن مریم یاد کن چون گفت
خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام علیک و علی والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک

یاد کن چون تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل یکلم الناس که بدان احیاء دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس
انجیل است تکلم الناس سخن میگوئی با مردم فی المهد در گهواره و آن معجز تو بود و کهلا و سخن گوئی در حال کهولت
یعنی کلام در طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست و ازین آیه استدلال میکنند بر نزول
عیسی علیه السلم چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در زمان سن کهولت فرود آید و در زمین سن کهولت
خواهد رسید و اذ علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة
و فهم چیزها والتوریة والانجیل و معانی و حقایق توریه و انجیل و اذ تخلق و آنرا که میسازی من الطین از گل کهیئة الطیر
مانند هیات مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمی دران صورت از گل ساخته فتکون طیرا پس میشود
مرغ زنده باذنی بفرمان من و تبرئ الاکمه و از علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی
والابرص و پاک بدن علت میسازی ابرص را باذنی بفرمان من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آری
مردگانرا از قبور ایشان باذنی بامر من و اذ کففت بنی اسرائیل یاد کن چون باز داشتم بنی اسرائیل
یعنی جهودانرا عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمدی بدیشان بالبینات
بمعجزهای روشن که ذکر آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل
ان هذا الا سحر مبین نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی آورده مگر جادوی روشن یعنی بسحر
محض مانند که این سحر است و اذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم حواریانرا بزبان
پیغمبر تو ان آمنوا بی آنکه ایمان آورید بمن و برسولی و پیغمبرستادهٔ من عیسی قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم
واشهد و تو گواه باش بانا مسلمون بآنکه ما گردن نهاده گان بیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که
گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلم بودند یا عیسی بن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می برد
یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو یا تو وحاکی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد برای ما مائدة
من السماء خوانی از آسمان مائده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلم خوان طعام طلبیدند
قال اتقوا الله گفت عیسی که بترسید از خدای و مثل این سؤالها مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما
باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت
کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از آن مائده و تطمئن قلوبنا و آرام گیرد
دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم

راست گفتی تو با ما در آنچه هرچه از خدا درخواهید شما اندرانی داد و نکون علیها و باشیم بر آن مایده و بر آن شاهدان
از گواهان و قومی گر از ره گواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند
عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید اگر از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند
پس گفتند یا عیسی ما برای دیگری این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدا درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان فارسی رضی الله عنه
نقل میکند که چون حواریان سوال مایده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد و چنانچه حق تعالی میفرمود
قال عیسی ابن مریم گفت عیسی بن مریم اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجاء عطاردی گفته که
هفتاد و نه از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم خدا را
بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت
ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مایده من السما خوانی از آسمان تکون لنا عیدا
که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را و آخرنا و آنکه ما را
که پس از ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و آیة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی
صادر از تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر آن را
وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای که انی منزلها من فرو فرستنده ام
این خوان را علیکم بر شما جهت اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد بعد از نزول مایده منکم از شما
فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا عذابی کردنی چنانکه لا اعذبه آن عذاب نکنم احدا من العالمین
یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره
از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام بگریه درآمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود
خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت
بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی دید آراسته و ماهی بریان که پوست
و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سرش نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترهها
کنده بود جز گندنا و بر خوان پنج نان نهاده بر یکی زیتون و بر دوم عسل بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم
قدید شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که او
هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده و بخورید آنچه طلب کردید و شکر گوید

تا نعمت زیادت شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بنمایی بهتر باشد تا یقین شود عیسی علیه السلام آن ماهی
بریان گفت زنده شو فی الحال بجنبش درآمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان
از تهدید ربانی ترسیدند از آن مایده بخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان بطلبیدند
و گفت شما بخورید که عطاست و دیگران را بلاست هزار و سیصد تن از آن خوان خوردند و هیچ چیز از آن
خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخوشید الا که شفا یافت
پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند و بعد از چهل
روز غیب شد روزی می آمد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی مایده مر الفقرا ده نه با غنیا
توانگران از این حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و آن را بر جادویی حمل کردند و سیصد و سی تن و بقول
صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند و اذ قال الله یا عیسی بن مریم
و یاد کن چون گفت خدای یا عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را که آن
توبیخ و تقریع نصاری راست قلت آیا تو گفتی للناس اتخذونی مر مردمان را که بگیرید مرا و امی و مادر مرا الهین
من دون الله دو خدای بدون خدای قال سبحانک گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی
ما یکون لی نسزد و نشاید مرا ان اقول آنکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار نباشد ان کنت قلته اگر بوده ام
که گفته ام آن را فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آن را تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات منست و لا اعلم
و من نمیدانم ما فی نفسک آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری
انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیدهایی ما قلت لهم نگفتم مر ایشان را چیزی
الا ما امرتنی به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشان را ان اعبدوا الله
انکه پرستید خدا را ربی و ربکم پروردگار من و شما پس خود را مربوب مخلوق گفتم نه رب خالق و کنت علیهم
شهیدا و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شهید گواه یا نگاهبان ما دمت فیهم مادام که بودم در میان ایشان
فلما توفیتنی پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان بمیرانیدی کنت انت الرقیب علیهم
بودی تو نگاهبان ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و انت علی کل شی شهید و تو بر همه چیز گواهی
و مطلع جهان و مراقب آن ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را بکفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان
بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند و ان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشان را آنگه

الأنعام

از کفر تو بگروه باشند وایمان آورده فانک انت العزیز پس بدرستی که تو غالبی وقادر بر ثواب وعقاب الحکیم ودانا در هرچه کنی از عفو وعذاب قال الله گفت خدای مراد آنست که گوید وایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوعست که گویا قیامت قایم شده وخدای گفت هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع الصادقین سود میرسد راستگویان را صدقهم راستی که واقع شده وازیشان در دنیا لهم جنات مر ایشانراست باغها وبهشتها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا تاکید است در خلود یعنی زمان بود ایشانرا نهایت نیست رضی الله عنهم خشنود گشت خدای ازیشان بطاعت ورضوا عنه وخشنود گشتند ایشان ازو از نیل کرامت ذلک این وصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وما فیهن وآنچه در سموات وارضین است وهو علی کل شیء واو بر همه چیز قدیر تواناست بقدرتی از عجز وضعف منزه ومقدس تبارک وتعالی وتقدس

سورة الانعام بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایش مر خدایراست ومرجع همه ثنا حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بی عمدی والارض وبیافرید زمین را برای صلاح ما وجعل الظلمات والنور وپیدا کرد تاریکیها وروشنی را وقول مجوس است که گفتند الله خالق نور است وشیطان آفریننده ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی برانند که مراد از ظلمت ونور شب وروز است وگفته اند جهل وعلم یا معصیت وطاعت یا نار وجنت وانوار مفرد وظلمات جمع ... ظلمت بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد است ونور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست ودر بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل وزمین نفس را وپیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی واخلاق سبعی وشیطانی وظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی واخلاق ملکی ربانی ثم پس بعد ازین دلایل ... الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند چیزها را یعدلون میکنند از آفریدگار خود بیاد دست غیر او هو الذی خلقکم اوست کسی که بیافرید پدر شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم کرد وقتی را که چون بسر آید مرگ برسد واجل مسمی عنده ووقتی نام برده ومعین شده نزد یک اوست که حشر اند بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما شک میآرید در بعث یعنی بعد الاکمه تا بقت

شد که همه خلق ازوست پس شک نباید کرد که معاد خلق هم بوست وهو الله واوست خداوند مطلق معبود فی السموات والارض در آسمانها وزمینها وهمه اجزا او خدایی هست یعلم سرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی وجهرکم وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان میآرید ویعلم ما تکسبون ومیداند آنچه میکنید از خیر وشر شما را بران جزا خواهد داد ودر فتوحات میفرماید که سر کم اشارتست بجنبه باطنی انسان وجهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که از سر سر خلافت که در انسان ودیعت نهاده وجهر صفات حیوانی واحوال نفسانی اوست نظم حیف باشد که عمر انسانی ۰ چون بهایم بخواب وخور گذرد ۰ آدمی میتواند از کوشش ۰ که ز فرشته بفضل درگذرد ۰ وما تاتیهم من آیة ونمی آید بکافران آیتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بر ایشان معجزه چون انشقاق قمر وانفجار شجر وغیر آن الا کانوا الا که هستند عنها معرضین از آن آیة ومعجزه اعراض کنند کان فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که دروغ داشتند قرآنرا لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان فسوف یاتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا کردند وظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود وبدیشان الم یروا آیا ندیدند وندانستند که بقوت قاهره کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش ازیشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بوده وقرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکناهم فی الارض چنان گروهی هلاک کردیم که ایشانرا در زمین مکان وآرامگاه دادیم یا دران واهل آن متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت مالم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز وقوت تمام ووسعت مال واستظهار بحشم وخدم وارسلنا السماء وفرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی در هنگام که محتاج بودند بدان وجعلنا الانهار وگردانیده بودیم جویهای آب که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور ومنازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع وبساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین ودر رفاهیت وخصب ووسعت عیش میگذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان وانشانا من بعدهم وما آفریدیم بعد ازیشان قرنا آخرین گروهی دیگر ودرین آیه کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث ونوفل بن خویلد ...

بخدمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار
فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده‌ایم و در ضمن آن
مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول ویی آیه آمد ولو نزلنا علیک و اگر فرستیم بر تو کتابا فی قرطاس
نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس بپسند و بسایند از بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن
کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هرآینه خواهند گفت آنها که کافر اند ان هذا نیست این چه
با آورده‌ای الا سحر مبین مگر جادویی روشن بر همه کس وقالوا و گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد
بر محمد یا با او فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته لقضی الامر هرآینه
حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی بر این جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده‌اند
اهلاک ایشان لازم بود ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون
مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت نمیفرستد حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا و اگر ما گردانیم رسول
فرشته را لجعلناه رجلا هرآینه گردانیم او را متمثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی
ممثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری دیدن ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا
نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود چون ما فرشته را فرستیم بصورت
بشر فرستیم وللبسنا هرآینه در آن حال پوشیده کرده باشیم علیهم بر ایشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده
کرده‌اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت
ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را که از قول کافران ملال بر خاطر آنحضرت ننشیند و میگوید ولقد استهزئ
برسل من قبلک هرآینه تکذیب نموده و افسوس کرده‌اند برسولانی که بوده‌اند من قبلک پیش از تو فحاق پس فرود آمد
است بالذین سخروا آنها که سخریه کرده‌اند منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده ما کانوا به جزای آنچه
بوده‌اند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان درآمد قل
بگو اگر عذاب کذب‌گذار را مسلم نمیدارید سیروا فی الارض سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بدیار
عاد و ثمود و بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار
تکذیب کنندگان قل بگو ای محمد و بپرس از ایشان که لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانهاست
و زمینها از روی خالقیت و مالکیت و ایشان جواب گویند و اگر نه قل لله بگو که مر خدا راست کتب نوشته

نبشته خدای علی نفسه الرحمة بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از
معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش
مضمونش آنکه رحمتی غلبت غضبی و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند
و آن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده نتیجه آن عطا او نیست بی سابقه سوال و استعداد و بی رابطه حاجت
و استحقاق چنانچه در مثنوی معنوی وارد است نظم ما در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان و برین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضامان نبود • لطف تو ناگفته ما می‌شنود • لیجمعنکم هرآینه که جمع خواهد کرد خدای شما را
الی یوم القیمة در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا بروز قیامت لا ریب فیه روزی که
در آن وقوع شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه
که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدای راست
ما سکن آنچه آرام و آرزوی فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه در زمان
و مکان آرام گرفته وهو السمیع و اوست شنوا آنچه کافران گویند العلیم و دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول
این آیه آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار
که پیش گرفته‌ای ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو انگرتر از جمله توانگران
خود شوی بشرط آنکه ازین دعوت رجوع نمایی حق سبحانه فرمود هر چه در شب و روز جهان اشتمال از آن
خداست و اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگو آیا غیر خدا را
اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السموات والارض که پدید آرنده آسمان
و زمین است وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی
بی‌نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله
هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور شده‌ام ان اکون اول من اسلم
بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق است باشد در دین ولا تکونن من المشرکین
و مرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی
اگر عاصی شوم پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامت
من یصرف هر که بگردانند از وی عذاب را حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هر که بگرداند عذاب را عنه از وی یومئذ

۷ و عقل سلیم

بدان روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که برا بخشایش فرموده است وذلک واین بخشش خدای
الفوز المبین رستگاری هویداست وان یمسسک الله بضر واگر برساند خدای بتو محنتی چون فقر و قرض فلا
کاشف له پس هیچ بازدارنده و برنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر واگر برساند بتو نیکوی
چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر پس او بر همه چیزی از نیها قدیر تواناست وهو القاهر و اوست قهر کننده
فوق عباده غالب بر بندگان خود و فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است
بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود و الخبیر و دانا بخفایای احوال بندگان
نقلست که سفهاء قریش گفتند ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علماء نصاری
پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی با نمای که گواهی
دهد برسالت تو در حقیقت کتاب تو آیه آمد که قل بگو در جواب ایشان که ای شیء چه چیز است
اکبر شهادة بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها قل الله بگو خدای بزرگتر است
از جهت شهادة شهید بینی و بینکم او گواهست میان من و شما یعنی گواه حقیت و بطلان من و شما و اوست
و اوحی الی هذا القرآن و بمن وحی کرده اند این قرآن لانذرکم به تا بترسانم شما را کنم بقرآن و اگرچه در وی بشارت
نیز هست اما اکتفا کرده با هو الضدین و من بلغ و دیگر انذار میکنم هر که قرآن بدو رسد از عرب و عجم
و جن و انس اما مقاتل بن کیسان گفت که هر که قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلعم نذیر اوست از اینجا
گفته محمد کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلعم ائنکم لتشهدون آیا شما میدید که گواهی میدهید
ان مع الله الهة اخری که با خدای هستند الهه اخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگو یاری که من
گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو جز این نیست که او اله واحد خدایست یگانه و من برین دادم گواهی
میدهم و اننی بریء و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن
الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یعرفونه میشناسند رسول خدا را بالحلیه و صفتی
که مذکورست در توریة کما یعرفون ابناءهم همچنانکه میشناسند پسران خود را بالحلیه و صفت ایشان
مرا و معرفت روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله سلام پرسید که معرفت
شما حضرت محمد را صلعم که خدای از ان خبر میدهد بکرستی چون فرزندانست بر وجهی میتواند بود این سلام
گفت من برسالت پیغمبر صلعم متیقن‌ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریة و انشاء الله

اما از معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداند ای عبدالله فقد اصبت
و صدقت الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کار شده اند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فهم
لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند
و برنهد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند و بتان مارا نزد یک او شفیع خواهند بود
او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند انه
لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران و یوم نحشرهم جمیعا و یاد کن
روزیرا که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا
مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجااند خدایان شما که شریک خدا میساختید الذین کنتم
تزعمون آنانرا که گمان می بردید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت
ایشان الا ان قالوا الا آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین ما نبودیم
شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات
و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم
پس سوگند خورند بخدا که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان
بر کفر ایشان گواهی دهند انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود و نفی شرک
از ان و ضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بوده اند که افترا میکردند از شرک بر خدا
نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی
از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلعم کردند پس نضر بن حارث را
که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد
میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میگوید
چنانکه احیانا که من بشما میخوانم این آیه نازل شد که و منهم من یستمع الیک کسانی هستند
گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و جعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان
اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند و فی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی
تا حق نشنوند وان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان

از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو
یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر اند ان هذا نیست
این کتاب الا اساطیر الاولین افسانه پیشینیان و هم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه
باز میدارند مردمان را از ایمان برسول و ینأون عنه و دور میشوند بنفس خود از و یعنی نه خود ایمان
می آرند و دیگری را میگذارند و گفته اند این آیه در شان ابوطالب و معنی آن این که نهی میکنند
دشمنان را از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجویند و ان یهلکون و هلاک نمیکنند
بدین عمل الا انفسهم مگر نفسها خود را و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی میکند و لو
تری و اگر به بینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه به بینی
در غایت شناعت و ایشان را شده کسی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند
یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا و لا نکذب بایات ربنا و تکذیب نکنیم با آیات
پروردگار خود و نکون من المومنین و باشیم از جمله باورداران کان بل نه چنانست که ایشان
میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه تمام بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حال
بجای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند
از کفر و معاصی من قبل پیش از این در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ثابت شد
اعتذار میکنند و تمنای رجوع با دنیا دارند و لو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لعادوا
هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان
و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون آن آیتها در وعید
قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی نیست
زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا و ما نحن بمبعوثین و ما نیستیم برانگیختگان از قبور
و لو تری و اگر به بینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض
قال گوید خدای الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را
بما کنتم تکفرون بانچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دین خدا را باور نکردند لقاء

آیا نیست این و ... ... و ... اقرار
کننده باحق پروردگار ما ... اقرار
کننده ... که ... خدای ...

ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا
گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا و هم یحملون و ایشان
بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد
و از ایشان منفک نگردد و در معالم فرموده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند
او را صورتی در غایت خوبی و خوشبوی و گوید مرا میشناسی مومن گوید نی ترا نمیدانم گوید من
عمل صالح توام پس مرا سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بودم و اینست یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
اشارت بدینست و چون کافر سر از خاک بر دارد و حشی آید او را صورتی در نهایت زشتی و نا خوشبوی
و گوید مرا میدانی کافر گوید ترا نمی شناسم گوید من کردارهای ناپاک توام بسیار بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار میشوم و اینست و هم یحملون اوزارهم عبارت از آن است الا ساء ما یزرون بدانید که بد بار
بار گناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند الا لعب و لهو مگر بازی
کودکان و مشغولی بیکاران و للدار الاخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر است برای
کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او
ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که از این دو
کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت
یا ابا الحکم در شان محمد حکم میکنی بدروغی خود گاذبیست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر
راستی گویی باز خواستی کند ابوجهل گفت محمد راست گویست و آنچه با میرساند اسما نیست
نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن اینست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان
ممتاز و سرافراز اند از لوا و سقایت و ندوه و حمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز بایشان باز گردد
اشراف قریش و بقیه آل لوی یکبارگی محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل مشافهه با حضرت
پیغمبر گفت ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق و امین میدانیم و لیکن در دعوی نبوت
تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند
آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و راستی
تو معترف اند و لکن الظالمین و لیکن ایشان که ستمکاران اند بایات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد

پس برای تسلی آنحضرت میفرماید ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شد رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو
فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند واوذوا و با آنکه رنج بدیشان
رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را از نصرت و حکم
کرده ایم بغلبه مومنان بر کافران ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای خدای را الحکمی که
در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبا المرسلین از خبر فرستادگان که امم
ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده کتب الله لاغلبن انا
ورسلی وان کان کبر و اگر چنانست که گران شد علیک بر تو اعراضهم روی بگردانیدن ایشان
از قبول دین حق فان استطعت پس اگر تو می توانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی
در زمین. آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت را صلعم بایمان قوم بود میخواست
هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر کرداند باشد که بدایره مومنان در آیند حق سبحانه این
آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر تو میتوانی که بجویی
آن ای نفقی در زمین و بدانجا درآیی او سلما فی السماء یا نردبانی پیدا کنی در آسمان برآیی فتاتیهم بایة پس
بیاری آیتی برای ایشان چنان مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع
کردی ایشان را بر هدایت توفیق و ایمان واری فلا تکونن پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت
و در معنی امت میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان چه این مسئله که کفر و ایمان وابسته
خذلان و توفیق منست انما یستجیب الذین جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون
آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید
چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگان را بر انگیزاند خدای آنگاه چه دانند و دانستن سود کند ثم الیه یرجعون
پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات وقالوا و گفتند روسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو فرستاده نشد
بر محمد ایة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدای
قادر است علی ان ینزل آیة بانکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن اکثرهم لایعلمون و لیکن بسیاری
از ایشان نمیدانند که انزال و مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه رفته که چون
معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون

نصف

ورد کارا

قوم ثمود و اصحاب مایده وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین ولا طایر و نه پرنده که در هوا یطیر
بجناحیه میپرد و بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان بچشم خود دیدم و فلان سخن بگوش خود شنیدم
یا آنکه طیران کنایت از سرعت باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده
الا امم امثالکم الا گروهان امثال شما در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در ثنای الهی هیچ کدام از
تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم
در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون
پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا
بایاتنا و آنانکه دروغ داشته اند آیتهای ما را صم گرانند از شنیدن ولا من بوجت? و بکم و گنگانند
از گفتن سخن و حقایق حال ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله
یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه کرداند یعنی توفیق هدایت از او منقطع کرداند و من یشاء و هر کرا خواهد
یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارایتکم بگو ایشان را که می بینید
ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمده در دنیا او اتتکم الساعة
یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما
بردارد یعنی نخوانید غیر او را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل ایاه تدعون
که بتان را خوانید بلکه او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فیکشف پس ببرد و دفع کند
از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که
فرستادیم رسولان را الی امم باستان ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب
پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالباساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم
یتضرعون تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند
فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی بتضرع و تذلل
بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی ما سنوح? شدی ولکن قست ولیکن سخت شده بود قلوبهم
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب بست و زین لهم الشیطان و آراسته بود برای
برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بوده که عمل میاوردند یعنی باعمال خود معجب بوده اند و عجب از جمله

[illegible]

صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه
ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاده و مردودی ولات که از گریبان هستی
برزند سرمایه او همین صفت بود لاجرم گمشدگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه او باری انداخته باز مانند
و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن
مرد معجب ز اهل دین نبود * هیچ خودبین خدای بین نبود * بیخبر زان جهان و ست همگیت
خویشتن بین و بت پرست یکیست * فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان
ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند بآن از باساء و ضراء فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب
کل شیء درهای همه چیز را از راحت و نعمت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند باسانی و وسعت
معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا بانچه بدیشان داده بودند
از نعمتها و دل بران نهادند و آنرا سبب استیفاء لذات حسی ساختند شکر نعمت از منعم باز ماندند
بر امر شکر و لوازم سپاس داری قیام ننمودند اخذناهم بغتة گرفتیم ایشانرا ناگهان فاذا هم مبلسون
پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمانان و نا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم
الذین ظلموا آخر آن گروه که ایشان ستمکار اند یعنی نصرت دادم اولیا خود را و هلاک کردم تا بی
اعدا خود را والحمد لله رب العالمین و حمد مر خدای را که او پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان
و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی
بزرگ و غنیمت سترگ است مرآینه هلاک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارایتم بگو که چه بینید ان
اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی شمارا تا کر شوید و ابصارکم و بینایی شمارا تا کور شوید و ختم علی
قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا در و فهم و هوش نماند من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که باز دهد
در کرم خود یاتیکم به بیارد برای شما آنچه گرفته است انظر در نگر و نگاه کن که کیف نصرف الایات
چگونه میگردانیم آیتهارا از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی
در تذکیر و تنبیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قل ارایتکم
بگوای کافران چه بینید و چه گمان دارید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای بغتة ناگهان
بی مقدمه که تنبیه کند بران او جهرة یا آشکارا که علامات نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست که

شب فرو آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود هل یهلک هلاک شوند بدان عذاب
الا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان و ما نرسل المرسلین و نفرستادیم فرستادگانرا الا مبشرین
مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا ببهشت و منذرین و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فمن آمن پس هر که
ایمان آورد و اصلح و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست ایشانرا
از عذاب جاودانی ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوات ثواب آن جهانی
والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب
بما کانوا یفسقون بانکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قل لا اقول لکم بگو نمیگویم شمارا عندی
خزائن الله که نزدیک منست خزینهای روزی تا هرچه خواهم بدهم ولا اعلم الغیب و من نمیدانم غیب
و ما دام که بمن نیامده تا هرچه پرسید که جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شمارا که از جنس فرشتگانم
تا هرچه خواهم بقوت ملکی کنم بلکه من همچو شما بشرم ان اتبع متابعت نکنم الا ما یوحی الی مگر آنچه بر من وحی
کنند بمن قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر باشد
گمراه و راه یافته و عالم با جاهل افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل و انذر
و بیم کن به بآنچه که بتو وحی میکنند الذین یخافون آنکسانرا که می ترسند از بسیاری دلایل و تفکر در عمل
ان یحشروا از آنکه حشر کنند ایشانرا الی ربهم بخداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است امّا تخصیص کرد
بترسندگان زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ایشان راست لیس لهم نیست ایشانرا من دونه
جز خدای ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا ولا شفیع و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب
برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند از گناه ■ آورده اند که صنادید قریش
با حضرت رسالت صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو
نشست و خاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم حضرت فرمود که من مؤمنانرا
از صحبت خود راندن نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما
ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد و مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی فرمود یا رسول الله
چنین میتوان کرد تا به بینیم که همه رؤسا عرب بچه میکشد حضرت رسالت صلعم در خواست اشراف را

قبول کرد وایشان برین مواعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
ومرتضی علی رضی را امر کرد تا این صورت در حیز کتابت آورد روایة آمد که ولا تطرد الذین یدعون ومران
از مجلس خود آنانرا که میخوانند ربهم پروردگار خود را وذکر او میکنند بالغداة والعشی بامداد وشبانگاه
یا بیکزار نماز بامداد وصلوة عصر یریدون میخواهند بدان دعا وذکر وجهه رضای خدایرا وگفته اند
وجه صله است یعنی میخواهند خدا را وپس شیخ ابو یعقوب نهرجوری قدس سره پرسیدند که صفت مرید
چیست این آیه برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آمده که اراده
بر سه وجه است اول ارادت دنیا محض کما قال تعالی تریدون عرض الدنیا ونشان آن دو چیز است
در زیادتی دنیی نقصان دین راضی بودن واز درویشان مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت
محض کما قال تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وآن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین نقصان
دنیی رضا دادن ودر مواسات والفت بر روی درویشان گشادن سیوم ارادت حق محض کما قال تعالی یریدون وجهه
ونشان آن پای بر سر کونین نهادنست واز خود وخلق آزاد گشتن نظم · ما را خواهی خطی بعالم درکش
در بحر قناعت غوطه شو ودم درکش · ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی
وما من حسابک ونیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم تو برانی ایشانرا پس هیچ وجه
مران فتکون من الظالمین که تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک وچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا
با غنیا همچنان فتنا آزمودیم بعضهم ببعض برخی را از اشراف را ببرخی از ضعفا در امر دین وتقدم ایشان
این ضعفا را بر اقویاء عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند بزرگان اهولاء آیا این گروه اند
که منت ایمان یا احسان یا توفیق وهدایت من الله علیهم منت نهاده خدای بر ایشان من بیننا از میان ما
الیس الله باعلم آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بالشاکرین بشکرگویندگان بر نعمت اسلام واذا جاءک
الذین وچون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بایاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام
بر شما باد ومراد همان درویشانند که حق تعالی از دور کردن ایشان نهی کرد وبعد از آن هر کدام که بمجلس
مصطفی صلعم آمدی آنحضرت بسلام بروی پیش دستی کردی ودر بعضی تفاسیر آورده اند که قومی
بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم وهر ایشان بسیار
ارتکاب نموده وتدبیر اعتذار وجاده استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت گشت

وایشان را بعد از عتبه نبوت باز گشتندی الحال این آیه نازل شد که چون مؤمنان گناهکار که بوحدانیت
حق ورسالت تو وحقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی
ورحمت عقبی وبگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمه بر نفس خود بخشش وبخشایش را
یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبه خلف مبرا بود انه من عمل منکم هر که بکند از شما سوءا کاری بد
بجهالة بناوانی یعنی جرمی کند در حالتی که جاهل بوده بمضرت آن وندانسته عقوبتی را که بران مترتب است
ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از ان عمل بد واصلح واصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود
بران گناه فانه غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است تایبانرا رحیم مهربانست بر ایشان امام
قشیری قدس سره فرموده است که اگر ملک بر تو زلت می نویسد ملک برای تو بر عفو ورحمت مینویسد
پس توبه تو وکتابت ملک ازلی وقتی مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت
مضمون این آیه شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را وشفا بشرط پرهیزست یعنی توبه واستغفار
ودردمندان گناه را روز وشب · شربتی بهتر ز استغفار نیست · آرزومند وصال یار را ·
چاره غیر از ناله های زار نیست · وکذلک وهمچنین که تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید ونبوت را
همچنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآنرا در وصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین
وتا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون
قریش آنحضرت را صلعم بدین آبا دعوت کردند این آیه آمد که قل انی نهیت بگو بدرستی که مرا
نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که شما تدعون من دون الله می پرستید بجز خدای
یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو که من پیروی نمیکنم
اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وما انا من
المهتدین ونباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن الحارث ودیگر رؤسای قریش گفتند ای محمد ما را
بعذاب الهی تخویف وتهدید مینمایی آنچه از عقوبت میتوانی بر ما رسان وپیش ازین ما را مترسان آیه نازل
شد که قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی ودلیلی روشنم من ربی از پروردگار من که قرآنست
ووحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق وباطل وکذبتم به وشما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی
نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه شتاب می نمایید بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل

و تاخیر عذاب الا لله مگر خدای را یقص الحق میگوید خدای خبرهای درست را و هو خیر الفاصلین و او بهتر کار کنندگان است
با بیان کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب
لقضی الامر هر اینه گزارده شده بودی کار بینی و بینکم میان من و شما یعنی شما را اهلاک کرده بودمی تعجیل و میان
انقطاع شده بودی و الله اعلم و خدای داناترست بالظالمین بستمکاران و وقت عذاب ایشان و عنده
و نزد ویست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال و خواتیم اعمال لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او و بس او تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت
اوست و متعلق بمشیت او و از سید عالم صلعم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزاست که کسی آنرا نداند مگر
خدای بعد از آن این آیه خوانده اند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی آیه در سوره لقمان مذکور خواهد آمد
و یعلم و میداند خدای ما فی البر آنچه در بیابانهاست از نباتات و حیوانات و البحر و آنچه در دریاست
از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادتست و بحر عالم غیب است و ما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی
الا یعلمها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ ازو باقی ماند و آن برگ افتاده
از درخت تا زمین چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بکلیات و جزئیات
و لا حبة و نیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکی زمین مراد تخمیست که در زیر افتد و لا رطب و نه تری
و لا یابس و نه خشکی الا فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ و گفته اند
مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیت زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست
و بعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیت و یابس از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت یافته
و هو الذی یتوفیکم و اوست خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند باللیل بشب توفی فرا گرفتن
چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد و توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت
در زوال احساس و تمیز و امتناع جزان از عمل و سر النوم اخ الموت اشارت بدینست و یعلم و میداند خدای
ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث
بر تیقظ برای ترشیح است در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود و اجل نام برده یعنی مرگ
برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شما را در قیامت بما کنتم
تعملون بآنچه بوده باشید که عمل میکردید و خبر کردن با آنست که جزا دهد شما را بکردهای شما و هو القاهر و اوست

قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو میفرستد بر شما حفظة فرشتگان که نگاه دارند
مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست
که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرار کند
عملی که نیکی آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نشود نظم نه اندیشی از آن روزی که در وی
جگرها خون شود از کارهای پیش بینی · دهندت نامهٔ اعمال گویند · بخوان تا کردهای خویش بینی
مکن چندان کنی باری در آن کوش · که اندر نامه نیکی بیش بینی · و این کرام الکاتبین شرف حال
بندگان خواهند بود حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ توفته رسلنا جان او بردارند
فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند صفت ایشان ملائکه رحمت اند
و صفت دیگر ملائکه عذاب اند و هم لا یفرطون و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح و تاخیر نمی نمایند
ثم ردوا پس بازگردانیده شوند بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدای مولیهم الحق آنکه خداوند ایشانست
و حقست و در قدرت که چه راست کار الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم
نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار
دوشیدن گوسفندی شماره همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان
و این دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان
یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و البحر و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد درماندگی
و سختی و شبها و کشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهنده خود را تضرعا از روی زاری آشکارا
و خفیة و پنهانی لئن انجینا و میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت و محنت لنکونن
هر اینه باشیم ما من الشاکرین از شکرگویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد که خدا نجات میدهد
شما را منها از ظلمات بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنکه شما
بشرک رجوع میکنید و عهدی که کرده اید وفائی نمی نمایید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم
بر آنکه فرو فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم
لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون
که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوقکم حکام ظالم اند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران

وهم لا یفرطون

بمعاش یا من فوق کبار تو شده ومن تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما با هم گروه گروه گروهی
سودایی و تمنایی و آرزویی و هر جایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد ویذیق بعضکم و بچشاند
خدای بعضی از شما بأس بعض رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف
الآیات میگردانیم آیتها را بوعده و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند وکذب به و دروغ پنداشت
عذاب یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند وهو الحق و آن وعده عذاب یا کتاب حق و صدق است
قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاهبان که مهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را از تکذیب
منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبا مستقر هر چیزی را از وعده و وعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد
یعنی واقع شود یا امر عظیم یا جرائی وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را واذا رایت الذین و چون
ببینی تو آنکسان را که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی می نمایند فی آیاتنا در آیتهای
که قرآنست و در آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا
تا وقتی که درآیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن واما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند
شیطان بر تو اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند فلا تقعد پس منشین
بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی نهی خدا مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند
در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان
فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود
که چون بینید که کفار شروع در تکذیب و استهزا کردند برخیزید و از ایشان دوری جویید اهل اسلام
گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود مسجد الحرام چاره نیست و کافران پیوسته برآن مسجد اند
و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را از خوض منع
نمیتوانیم کرد آیا آثم باشیم این آیه آمد و ما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون پرهیز کنند از خوض کردن
من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء هیچ چیزی ولکن ذکری ولیکن
بر ایشانست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند
از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وذر الذین اتخذوا
دینهم یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی طرب و افسوس

یعنی بازی دین خود را برلهو و بازی نهاده‌اند چون عبادت اصنام و تحریم و سایبه و بحیره یا دینی که خبر ایشان را
بدان دعوت میکند با آن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که متعلق عبادتست بلهو و لعب میگذرانند
وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وذکر به
و پند ده ایشان را بقرآن ان تبسل تا تسلیم کرده نشود و بهلاک یا رسوا نگردد و در بلا گرفته نشود نفس کما کسبت
نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر آن نفس که گرفتار شده است من دون الله
جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وان
تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا
فرا گیرد و ازو اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنانند که سپرده شده‌اند بهلاکت و عذاب بما کسبوا بسبب
آنچه کرده‌اند از قبایح افعال لهم مر ایشانراست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشانیده
که درون ایشان را بسوزاند و عذاب الیم و عذاب دردناک که بر جون ایشان را محترق سازد بما کانوا
یکفرون بسبب آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قل بگوی ای محمد اندعوا من دون الله آیا می‌پرستیم
بجز خدا یعنی نمی‌پرستیم ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت او کنیم ولا یضرنا و زیان رساند ما را
اگر فرو گذاریمش یعنی جماد که قدرت بر نفع و ضر ندارد ونرد و آیا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنه‌های خود یعنی
مرتد شویم و شرک گزینیم بعد اذ هدینا الله بعد از آنکه خدای ما را راه نمود با سلام و از مضیق کفر و ضلالت
خلاص داد و اگر از دین برگردیم باشد مثل کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که ببرده باشند او را
دیوان فی الارض در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنده حیران متحیر مانده که راه
نداند و چاره کار خود نمیتواند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت دعوت
میخوانند او را الی الهدی بسوی او راست و میگویند ائتنا بیا جانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت
میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیطان میکند در ورطه هلاک می‌افتد
و اگر سخن اصحاب می‌شنود بمنزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که
غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده و در بادیه خطرناک برده‌اند و رفیقان کاروان که
مومنانند او را بشارع که منهاج شرعست میخوانند و دیو فریبنده او را بتیه ضلالت میکشد
اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان باشد در کفر بماند و بمیرد

حزب

قل ان هدی الله بگو بدرستی که هدای خدای یعنی اسلام هو الهدی وست این هدایت راست وامرنا و ما را فرمودند
لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیان را وان اقیموا الصلوة و دیگر فرموده اند که بپای
دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی الیه و اوست خداوندی که بسوی او
تحشرون جمع کرده خواهید شد در روز قیامت وهو الذی خلق السموات و اوست آنکه بیافرید
آسمانها را والارض و زمین را بالحق برای اظهار حق بر مصنوعات او و دلایل قدرت و وحدت او بینند
ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد کند کن بباش فیکون
پس باشد آن چیز مراد روز قیامت و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قوله الحق سخن او
راست است وله الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در آن روز که بدمند در صور
و آن شاخیست که در وی خواهند دمید و دمیدن دو کرت باشد عالم الغیب اوست یعنی خدای داننده نهفت
که عالم ملکوتست والشهادة و دانای شهادت که عالم ملکست وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث
و حشر خلایق الخبیر دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند واذ قال ابرهیم و یاد کن بر اهل مکه قصه ابرهیم علیه
که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت
لابیه آزر مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آن پیر رسیده است
و بر سر تعلیم گفت مر او را که ای پدر اتتخذ اصناما آلهة آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدایی
انی اریک بدرستی که من ترا و قومک و گروهی که متابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا وکذلک
چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نری ابرهیم بنمودیم ابرهیم را ملکوت السموات والارض
عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر و بحار
ابرهیم بر صخره برآورد و آسمانها و زمینها از فرود عرش تا تحت الثری بروی منکشف شد تا استدلال
کند بر قدرت کامل حق تعالی ولیکون من الموقنین و تا باشد از آن کسانی که موقن بوده در علم و استدلال
در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه دید که
کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال و نور آفتاب و ماه نابود شد از غایت فزع بیدار شد
و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر این واقعه بدان وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی خجسته طالع
از خلوتخانه عدم بصحرای وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و منجمان مولود از مستقر

نطفه ممنوع در رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را
موکل ساخت و آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن او وانی رفت نمرود نهان از موکلان
خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوست
نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل
بودند چون بمادر ابرهیم علیه رسیدند اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که
وضع حمل نزدیک رسید او نیز بترسید که اگر پسری آید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند
بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابرهیم را بزاد و در خرقه پیچیده
و همانجا گذاشته در غار سنگ استوار کرد و آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس
کاشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد
او نیز روز دیگر بغار در آمد و دید که ابرهیم انگشتان خود در دهن نهاده و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون
می آید خوش وقت شد و بشهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی
مینوشید بروزی چندان میبالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی
چو ماه نو که با روی فلک فروز ۰ بود فزاینده نورش روز تا روز ۰ چون پانزده ماه پر شد با جوانان
پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود
چون ابرهیم بزرگ شد او نیز با آزر گفت که پسر تو که آن روز خبر مرگ او دروغ دادم جوانی رسیده است
در غایت خوب رویی و نیکو خویی پس آزر را بغار آورد و ابرهیم را علیه بوی نمود آزر بکمال بسر خوش برآمد و مادر را
گفت این را از غار بخانه آور که علامت نمرود بریم آزر برفت و او نیز ابرهیم را از غار بدر آورد و نماز شام بود
و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابرهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است
مادر وی خبر داد ابرهیم گفت هر اینه اینها را پروردگاری باشد که اینها را آفریده است و حالی روزی میدهد
پس مادر را گفت هیچ مخلوق را از خالق چاره نیست که آفریده کار او باشد و بعد و تربیت او پرورش یابد
پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت
خدای او کیست گفت نمرود ابرهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بروزد که مثل این
سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت میپرستیدند

وجمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با ایشان در جانب شهر روان شدند فلما جن علیه اللیل پس چون شب بر وی آمد
تاریک شد رای کوکبا دید ستارهٔ رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس
بعضی کوکب پرست بودند بوی سجده آوردند قال گفت ابرهیم هذا ربی اینست پروردگار من
بر سبیل استفهام یا انکه بزعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب
الآفلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگانرا زیرا که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد
پس قوم از جای دیگر راه برفتند و شب چهارده هم بود و طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار گشت
فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده و تابنده جمعی ماه پرستان پیش بسجده در افتاده
قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی
از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابرهیم لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا
پروردگار من مرا بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر اینه باشم من القوم الضالین از گروه گمراهان
پس از آنجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب در ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده
عزم سجود کردند فلما رای الشمس پس چون دید آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور و ارآینده
قال هذا ربی گفت اینست که آفتاب پرستان میگویند که پروردگار ماست هذا اکبر این کوکب
بزرگترست در جرم و بیشتر است در روشنایی فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد
قال یا قوم گفت ای قوم انی بری مما تشرکون من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید با خدای انی وجهت
وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی خود را متوجه ساختم للذی مر آن کسی را که از
محض قدرت فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان
بدین توحید وما انا من المشرکین و نیستم از شرک آورندگان و در تفسیر منیر مذکور است که چون
ابرهیم علیه السلم آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابرهیم او را دید بر تخت نشسته
و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کسست
که مرا بدیدن او آورده اید گفت خدای همه اوست پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند
گفت آفریدگان اویند ابرهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را
از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم پیوسته دشمنان

گروهی پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق تعالی خبر داد
وحاجه قومه و حجت جستند بروی خصم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت
باطل میگویید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید و قد هدان و حال آنکه خدای
مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان اورا تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها
بتو خواهند رسانید ابرهیم علیه فرمود ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شرک آورده اید
بدان یعنی از بتان شما باکی ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد ربی شیئا
پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وسع ربی کل شیء رسیده است پروردگار من
و احاطه کرده کل شیء همه چیزها را علما از جهت علم افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و بیان
عاجز و فانی در دو عالم و جاهل تمیز نمی نمایید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنچه شما انبازی
گرفتید ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می آرید بخدا و شریک او میدانید
ما لم ینزل به آنچیزی را که نفرستاده است خدای بر تشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی
و حجتی فای الفریقین پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند
به ایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید از آنکه او باید ترسید
که قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابرهیم علیه جواب میدهد که
سزاوارترند به ایمنی الذین آمنوا آنکسانند که ایمان آوردند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان
خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشان راست ایمنی از خلود دوزخ وهم مهتدون
و ایشان راه یافتگان و مسلک وآنچه گذشت از استدلال ابرهیم بر افول کواکب تا اینجا
وتلک حجتنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابرهیم دادیم آنرا بابرهیم تا حجت گیرد
بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و
حکمت ان ربک حکیم بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرود آوردن
بندگان علیم دانا با استحقاق هر کس در رفع و خفض او و وهبنا له و بخشیدیم مر ابرهیم را اسحق پسر او
اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب نبیرهٔ او که اسرائیل است کلا هدینا
هریکی را ازین دو راه نمودیم و نوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابرهیم

ومن ذریته و هدایت دادیم از ذریه نوح علیه و بعضی گفته اند از ذریه ابرهیم و اول اصح است
زیرا که یونس و لوط درین آیتها مذکور اند از ذریه ابرهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابرهیم اند
هم از ذریه نوح اند زیرا که ابرهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید از ذریه نوح
راه نمودیم داود را و داود که پسر ایشا است از اولاد یهودا و سلیمان و پسر او را سلیمان و ایوب
و ایوب را که پسر آموص است از اسباط عیص بن اسحق و یوسف و یوسف بن یعقوب را
و موسی و هرون و موسی برادر او هارون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب و کذلک
و همچنانکه ابرهیم را جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور
استحقاق ایشان و زکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است از اولاد رحبعم بن
سلیمان و یحیی پسر او یحیی را و عیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان
که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند که عمران پسر اشهم بن آمون است از اولاد سلیمان
و ازینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر نیز صحیح است چه حق سبحانه عیسی را در ذریه نوح
یا ابرهیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین رضی الله عنهما
از اولاد رسول باید دانست و بنو امیه درین مضایقه میکردند و الیاس و دیگر الیاس را که
بقول اصح پسر نشی بن العاص است بن عیزار بن هارون است و آنکه گفته اند مراد ادریس است
دوری مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او و کل من الصالحین همه این
پیغمبران پسندیده کارانند و اسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را پسر ابرهیم است و الیسع
و الیسع که پسر اخطوب است و با ابن العجوز مشهور و یونس و یونس بن متی را و لوطا
و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابرهیم است صلوات الله و سلامه
علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و کلا فضلنا و همه را افضلیت دادیم بنبوت
علی العالمین بر ملائکه و جن و انس و من آبائهم و هدایت دادیم بعضی را از پدران این
پیغمبران و ذریاتهم و برخی را از فرزندان ایشان و اخوانهم و بعضی را از برادران ایشان
و اجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبر ازا و هدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی
ثابت داشتیم بر راه راست ذلک این دینی که این انبیا بدان متدین بودند هدی الله

و بر آن هدایت یهدی به راه می نماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود
و لو اشرکوا و اگر آن پیغمبران شرک آرند بخدای بوجه و این هم فرض و محال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد
و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است
درین آیه تهدید عظیمست مر مشرکان را اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند
که دادیم ایشان را کتاب و الحکم و داده ایم حکمت در فیصل دادن امور و النبوة و پیغامبری فان یکفر بها
پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هولاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی
که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین
نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصار است
و اهل مدینه چون در وقت نزول این سوره ایشان ایمان نیاورده بودند پس این صورت
بشارت است بایمان ایشان اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای
ایشان را بدین خود فبهدیهم اقتده پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بر آن متفق بوده اند
از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را
صلعم فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی بسیرت انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پی روی کن اشارت است
بآنکه هر وصف و سیرت که در یک متطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بایشان
در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست
پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات ستوده و خلال رضیه هر چه با همه ایشان
متفرق بوده نزد او جمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هر چه خوبان جهان داده اند
قسم تو نیکوتر از آن داده اند * هر چه بنازند بدان دلبران * جمله تراهست و زیاده بران *
قل بگوای محمد با کافران که لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای اجرا مزدی
چنانچه پیش از من پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ الا ذکری
للعالمین مگر پندی مر عالمیان را و ما قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان خدای را حق قدره چنانچه سزای
تعظیم او باشد در کشف الاسرار گوید خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری
قدم را با حدوث چه نسبت و خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی از شناخت الهی سوال کرد

فرموده ما خطر ببالک فالله غیر ذلک [نظم] هرچه آن در وهم ما و درست حس و عقل و وهم • کبریایش سنگ بطلان اندران انداخته
حضرت حقایق پناهی خلاصت ظلال کالهٔ بالفیض الهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک
حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق را سبحانه زیرا که
ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و برداء کبریا محتجب پس هیچ نسبت نیست میان ما و او و ما
سوی او پس شروع در طریق معرفت ازین وجه اضاعت بضاعت وقت است [مصراع]
بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان • و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده ای که
اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال کنه تو در خور اثبات تو نیست • و اندر ذات تو بجز ذات تو نیست
و گفته اند معنی آیة اینست که ما وصفوا الله حق وصفه • آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار
یهود بود بخدمت سید عالم صلعم آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة را
بر موسی منزل کرده آیا نه که در توریة دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر
در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست تویی او در غضب شد گفت خدای
هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته است آیة آمد که اینها خدای را چنانچه می باید وصف نکردند اذ قالوا
چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیزی از وحی
و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتاب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند
قل بگو من انزل الکتاب الذی که بفرستاد آن کتاب را که جاء به موسی آمد بوی موسی یعنی توریة
نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده و هدی للناس و راه نماینده مردمانرا تجعلونه میگردانید آنرا
قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید و تخفون
کثیرا و پنهان میسازید بسیاری ازان چون نعت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آیه رجم و مثل آن
و علمتم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام ما لم تعلموا آنچه ندانستید
انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوی ای محمد که خدای فرستاد
و این جواب آنست که که فرستاد توریة را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود و بگذار ایشانرا
تا بپوشند فی خوضهم یلعبون در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابی الخیر
قدس سره در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله و بس ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی با بعضی
اصحاب خود میگفت علیک بالله ودع ما سواه [نظم] چون تفرقه دل است حاصل ز همه
دل با یکی سپار و بگسل ز همه • وهذا کتاب انزلناه و این قران کتابیست که فرستادیم اورا
مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش ازوی از کتب
ولتنذر و تا بیم کند این کتاب و خصوصا تا بیم کند یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن
حولها و هر کرا گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و غرب را قری جمع قریه است
و اورا از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا مجتمعی باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت
بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان
در وقت حج والذین یؤمنون بالآخرة و آنکسانکه ایمان آورده اند با آخرت یؤمنون به ایمان
می آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبتست و خوف سبب تدبر و تفکر
در آنچه نجات بمتابعت پیغمبر و قران وابسته و بدو وهم و ایشان که بنبی و کتاب میگروند علی
صلوتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است
آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی سکنت شهیمی بن ساطیر میشود به جاری نشسته
و سخنان بر سبیل الهام میکند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال
سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده اند گوینده
این سخن عبدالله سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة
می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه
خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت صلعم
گفت که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد گشته گفت اگر محمد صادقست پس
بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر او می آید و اگر کاذبست من هم گفتم چنانچه او میگوید ولو تری
و اگر ببینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات
و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترندگان دستهای خود را برای
قبض روح ایشان و در ینابیع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند

و مکه را ام القری گفته اند

و کیست ظالم تر ازانکس که گفت

دعوی نبوت کردند و هر دو رسالت تو از سبب دعوی دروغ ایشان عنقریب حال [illegible] فاطر [illegible] شریعت سحق [illegible] را [illegible] مسیلمه [illegible] و میکشت [illegible] و اسود عنسی را

و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید نفسهای خود را از جسدهای خود و همچون متقاضی مسلطه که از روی غلظت
و عنف چیزی طلبد یا میگویند فرشتگان که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم
امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآبدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب
خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بوده‌اید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود و کنتم
عن آیاته و بوده‌اید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید و تعظیم میکردید و در آن تامل و تدبر
نداشتید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها از مال یا شماست
و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم اول مرة چنانکه آفریده بودیم اول مره نخستین بار
در رحم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه
بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود
نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و ما نری معکم و نمی‌بینیم با شما شفعاءکم شفیعان شما را
الذین زعمتم آنانکه گمان می‌بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء بدرستی که ایشان در تربیت شما
شریکان خدااند لقد تقطع بدرستی که بریده شد بینکم پیوند شما و حفص بنصب نون خواند یعنی
منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه
بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان شمااند ان الله بدرستی که خدای فالق الحب شکافنده
تخم است تا ازوی نبات بروید والنوی و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید یخرج الحی
بیرون می‌آرد زنده را یعنی نبات را که نشو و نما و حیاتی دارد من المیت از دانه و تخمی که از مرده
و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی
و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده خداست فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید ازو
فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی ببرد و روشنایی آورد
و جعل اللیل و گردانید شب را سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند والشمس والقمر
و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد
تا شهور و سنین بدیشان متعین کردد ذلک این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است بجای حساب
تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری است العلیم دانا بتدبیر مملکت

و هو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما
ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر
و در دریا و نجوم را بجز ازین منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تیسیر کنوز که
ذکر این منفعت کرد که در اینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل طرق زمین
ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن و مبین
ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند و هو الذی انشاکم
و اوست آنکه بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را آرامگاهیست
و مستودع و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که آدمی هر جا قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم
و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار
گفته است و محققان را درین آیه اشارتست که زبان قلم و قلم زبان از تحریر آن معزول اند
قومی که حقایق و معانی گویند • با خلق کجا سر نهانی گویند • آنرا که تو • اسرار غم عشق تو دلها با هم
هر دم بزبان بی زبانی گویند • قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را
لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند و هو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد
از ابر یا جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم به آن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیز
مجمل ذکر فرمود آنکه بتفصیل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر
مرکب شده یعنی خوشه و من النخل و بیرون آریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچه او قنوان
شاخها دانیة نزدیک بیکدیگر یعنی برهم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار و جنات من اعناب
و دیگر بیرون آریم بوستانها را از انگور والزیتون و بیرون آوردیم بآن باران درخت زیتون را
والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ و غیر متشابه
و نه مانند یکدیگراند در طعم میوه چه بعضی ببعضی مانند در برگ و بعضی ترش می‌باشد و برخی شیرین و بعضی
ترش و شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را در ابتدا
فرو دی مزه و بیمزه و بنگرید در ینعه در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفع و لذتی در وی پدید می آید

ان فی ذلکم بدرستی که درینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون مر گروهی را
که بگرویدند وجعلوا لله ساختند کافران اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی علی
گروه اند بزعم خود و بعقد شرکاء الجن انبازان دیو را یعنی گفتند که شیطان شریک خدایست و هرچه
خیر است خدای می آفریند و آنرا ایزدان میگویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند
وخلقهم و حال آنست که آفریده است مر این کبرا را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست
و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بر بافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون
عزیر و عیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند سبحانه
پاکست خدای وتعالی و برتر است عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند است
بدیع السموات والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد
مر او را فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی چه فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه او را
زن باشد که لعنه الله تا شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نیست
وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست غیر او را
این دانایی نیست پس او را مثل نبود چون کسی مثل مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی
محال بود ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت شماست ربکم پروردگار شما
لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه وهو علی کل
شیء وکیل نگاه بان است و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار درنیابد او را دیدها وهو یدرک الابصار
و او دریابد خداوندان دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شیء و احاطه بدو
نه بر نفی رؤیت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر گفته اند که نه بیند بصرها او را
در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف و اوست نیکوکار الخبیر دانا
باسرار دریابنده کنه که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند
قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد شما را نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که
ببیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس
ضرر آن بر اوست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگاه بان که محافظت اعمال شما کنم و بران شما را

چه رؤیت هم

جزا دهم و بر من همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل آن تصریف که در آیتهای گذشته کرده ایم
نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا ساعتان متنبه شوند
ولیقولوا و تا گویند اهل مکه که درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری بزعم کفار قریش آن بود که
حضرت رسالت صلعم از جبر و یسار که دو بنده بودند از نسل روم تعلیم میکرد و میگویند که خدای همین
وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته
زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا
لقوم یعلمون برای گروهی که بدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را
صلوات الله وسلامه علیه بدین آباء دعوت میکردند این آیه نازل شد که اتبع ما اوحی الیک پیروی آن
کن که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و حال آنکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست
مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای لو شاء الله
و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی و ما جعلناک و نگردانیدیم ترا
علیهم حفیظا بر این کافران نگاهبان و ما انت علیهم بوکیل و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان
بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام تبان باز دار بند و اگر نه ما خدای ترا که بعثت کال یاد
میکنی هجا گوییم آیه آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند من دون الله
بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابله مر خدایرا عدوا از روی ظلم
و تجاوز از حق بغیر علم نشود که کسی را که مستحق سب است نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشانرا از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب
بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش
با حضرت رسالت رتبت صلوات الله وسلامه علیه گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد
و از و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد و ازین نوع آیتی چند نمای تا بتو ایمان آریم
آنحضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه

بغیر علم
پدید دانش تیغ ای عمل نگسند از دوی ...
... کو از دشنام ... دشنام
هست تا در برابر آن سبه واقع

تحقیق بپوندد مرا تصدیق خواهید کرد و جلو بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ و شداد تاکید کردند
که اگر این معجزه نمایی ما در حال بتو ایمان آریم و بتوحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعا اشتغال
نمود و مقارن آن جبرئیل علیه نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعا تو این کوه را زر سازم اما سنت
بران جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیه بظهور رسید اگر از عهده
عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی که این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب ایشان را
واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم اخیر را اختیار فرمود آیه آمد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای
جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان نشانه چنانچه طلب میکنند لیؤمنن بها
هرآینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است
عند الله نزدیک خدایست و او بر اظهار آنچه از و خواهید قادرست و ما یشعرکم و چه چیز دانا کرد اند
شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر کرده انها او اجابت بدرستی که چون معجزه بیاید بدیشان
ومشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند گروید و نقلب افئدتهم و میگردانیم دلهای ایشان را از قصد یعنی
وابصارهم و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند و راه فرا کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان
نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیران و نذرهم و میگذاریم ایشان را
فی طغیانهم یعمهون در بی راهی خود سرگشته میروند الجزو الثامن من اجزاء الثلثین
ولو اننا نزلنا واگر چنانچه فرو میفرستادیم الیهم الملائکة بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند
لولا انزل علینا الملائکة وکلمهم الموتی واگر سخن میگفتند مردگان با ایشان چنانچه اقتراح کرده فاتوا بآبائنا
وحشرنا علیهم واگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیزها که در دنیاست قبلا گروه گروه تا گواهی
دهند بر وحدت الهی و نبوت و رسالت پیامبر ما کانوا لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند
الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که همه معجزات
بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد و کذلک و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا ما کردانیدیم
لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن گروهی گشتگان از جن و انس شیاطین الانس
کافرانند که مثل شیطان دور ند از رحمت الهی یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را

وبرخی از انس را زخرف القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از برای فریب ولو شاء ربک
واگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم و ما یفترون پس
بگذار ایشان را و آن دروغها که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین
بی اصل برای فریب خلق است ولتصغی الیه و برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسانکه
لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند بآخرت ولیرضوه و برای آنکه بپسندند آنرا ولیقترفوا و برای آنکه
کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کنند کانند از گناهان افغیر الله بگو ای محمد که آیا
خدای ابتغی حکما میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما و هو الذی انزل الیکم الکتاب و اوست
آنکه فرو فرستاد بشما قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در و حق و باطل والذین آتیناهم
الکتاب و آنکسانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علماء یهود و نصاری یعلمون میدانند
انه منزل آنکه قرآن فرو فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو بالحق براستی
و درستی فلا تکونن پس مباش مخاطب امت اند یا مراد هر احدی یعنی چون اداء حقیقت
قرآن ظاهر شد مباش من الممترین از شک کنندگان وتمت و تمام شد کلمة ربک حجت
آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صدقا از روی راستی در اخبار و مواعید و عدلا و از روی
عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل هیچکس نیست تبدیل کننده لکلماته مر اخبار و احکام
او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده
از تبدیل کما انا له لحافظون و هو السمیع و اوست شنوا گفتار رعیت را العلیم دانا باسرار همه و ان
تطع واگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر زمین اند کفار و جهال و گویند مراد
ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کرده
ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را که گمان
ایشان این بود که پدران ایشان بر حق اند وان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ
میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک وی
ان ربک هو اعلم بدرستی که آفریدگار تو او داناتر است من یضل عن سبیله بآنکسی که گم
میشود از راه وی و هو اعلم و او داناتر است بالمهتدین براه یافتگان فکلوا پس بخورید

مما ذکر اسم الله آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای علیه بر او در زمان ذبح او ان کنتم اگر هستید شما
بآیاته مؤمنین بآیتها خدا و سخنان او در حلال و حرام گرویدگان و ما لکم و چیست شما را ان لا تأکلوا
که نخورید مما ذکر اسم الله از آنچه یاد کرده اند نام خدای علیه بر او در وقت ذبح کردن و قد فصل لکم
و بدرستی که تفصیل کرد خدای و بیان فرمود برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما الا ما اضطررتم
مگر آنکه بیچاره شده باشید و محتاج گشته الیه بسوی آن از محرمات که آن نیز حلالست عند الضرورة
و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری از مردمان لیضلون گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال
باهوائهم بآرزوهای خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو اعلم او است داناتر بالمعتدین بدانها که از حد درگذشتگانند و ذروا و دست بدارید ظاهر
الاثم آشکارا این گناه و باطنه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا
باشد یا پنهان و گفته اند نکاح محارم مکنید و بر زنا قایل مشوید بعضی برآنند که گناه ظاهر آنست که
بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای
دنیی است و باطن اثم میل نعمتهای عقبی که هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر
حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میلست بشتهات نفس بجوارح و گناه باطن
محبت و آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع افتد و باطن آنکه
میان بنده و خدای بود و حقیقت آنست که گناهان ظاهر اقوال و افعال سیه است که بجوارح
و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقاید فاسده و عزایم باطله است و در
بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسانرا ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل و جانی
گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که آن صفات
حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه میفرماید که ترک کنید افعال طبع را
باستعمال اعمال شرع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی و ربانی
و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بشما ارزانی داشته که
و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید و ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر
و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و در ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران

و در ترک گناه باطن خلاص قلوبست از عقوبت حرمان علم ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه
تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود • ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند
گناه را ظاهرا و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند
که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی میگفتند ای محمد گوسفندی که میرد کشنده او کیست
فرمود که آفریننده او کشد و اعجاجبی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال
و پاکست و هر چه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه در خاطر ضعفا اهل اسلام افتاد آیه آمد که
و لا تأکلوا و مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بر ذبح او امام احمد ره حرام داند
متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که
ذبیحه مسلمانان حلالست اگرچه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه ره فرق میکند میان عمد و نسیان
اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرامست و الا حلال و انه لفسق و بدرستی که خوردن او فسق است و ان
الشیاطین و بدرستی که دیوان لیوحون وسوسه میکنند الی اولیائهم بدوستان خود از کافران
لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید
و ان اطعتموهم و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرامست انکم لمشرکون
بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان بفرمان برداری غیر او شرکست او من کان میتا
آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت
و جعلنا له نورا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس
میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین باشد یعنی نباشد کمن مثله فی الظلمات
مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بیرون آینده از آن کذلک
همچنانکه آراسته اند ایمانرا در دل مومن زین للکافرین زینت داده اند برای کافران ما کانوا یعملون
آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رضه و ابوجهل نازل شده در وقتی که ابوجهل از روی جهل
و جراءت نسبت بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه ایذا کرده بود که ذکر آن لایق حال
نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت
[illegible] ابوجهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت

برزبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در بارهٔ
عمر بن الخطاب رضی و ابوجهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که
یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت در بارهٔ فاروق بعز اجابت یافت
پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات
بمحبت حق یا موت بنکرت و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است
و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که
حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة و ازینجاست
که المؤمن حی فی الدارین نظم نمیرد هر که را جانش تو باشی ٭ خوشا جائی که جانانش تو باشی ٭
شاه کرمانی قدس سره این آیت برخواند که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات
سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل بزرگی این معنی را نظم فرموده
بروی خلایق در صحبت کشای ٭ می باش بکلی متوجه بخدای ٭ غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان
تا زنده جاوید شوی در دو سرای ٭ و کذلک و همچنین که در مکه بزرگان گنه کار هستند جعلنا آفریدیم
فی کل قریة در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان که گناه کاران آن موضع اند یا گردانیدیم بزرگان هر دهی
و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند در ان موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه
که بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم که بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند گویند
ساحر است و کاهن و امثال آن و ما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر بانفسهای خود
چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان و ما یشعرون و نمیدانند این را که تبعهٔ مکر بعقاب او میرسد
و لا یحیق المکر السیء الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در شرف
گوارانند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبر است که بدو وحی می آید راضی نمیشویم تا بما وحی
فرود آید چنانچه برو نازل میشود و حق تعالی این آیه فرستاد و اذا جاءتهم و چون بیاید بکفار قریش آیتی
از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نؤمن گویند ایمان نمی آریم بدین آیه
حتی نؤتی تا وقتی که بدهند مارا مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب
نازل و آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت

یا ایها الرسل مخاطب هموست و این بر سبیل تعظیم باشد و در شرح تعرف آورده که حق سبحانه
شمائل جمیع انبیا باوی جمع کرده او را یا ایها الرسل خطاب فرموده ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری
در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلعم گفت اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم
چه آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست الله اعلم
خدای داناتر است حیث یجعل رسالته آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا
زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزد یک خدای و عذاب شدید
و عذاب سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بعد ازین سکالیدند در حق ایشان
فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید بطریق حق شناسا کند یشرح صدره
بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام و من یرد و هر کرا خواهد خدای ان یضله آنکه فرو گذارد
او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت بمثابه که سر باز زند و از سخن
حق ابا کند کانما یصعد گوییا بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد و از قبول حق و میخواهد که بآسمان
رود و این غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگردانید دل کافرانرا یجعل الله میکند
خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق
نمیکنند و هذا و این اسلام صراط ربک راه پروردگار تو مستقیما در حالتی که راست است
و در او کجی نیست قد فصلنا الایات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون برای گروهی
پند میگیرند لهم دار السلام مر این پند پذیرانراست بهشت عند ربهم در ذخیره نزدیک خدای ایشان وهو
و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از فضائل
ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص نحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن
و انس جمیعا همه ایشانرا پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار
یافتید من الانس از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید و قال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین
من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخوردار
یافت بعضنا ببعض بعضی از ما بعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند
و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی ره فرموده که استمتاع ایشان

ضیقا

انست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را که باه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند
وبلغنا و میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد
بر انگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای النار مثویکم
آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید دران آتش الا ما شاء الله مگر آنکه
خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک حکیم بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است
در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان وکذلک و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن
و انس را نولی بعض الظالمین بعضا مسلط میگردانیم بعضی از ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیگذاریم برخی را
ببرخی مالک دینار ره فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که من دوست میگردانم
دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و اشهر آنست که تولیه در آخرت خواهد بود
یعنی ظلمه جن و انس را باهم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمیتوانند رسانیدن و این صورت
واقع میشود بما کانوا یکسبون بانچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب کند
از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد
رسل منکم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است
و گفته اند از جنس جن رسل بوده ایشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن نذر گویند و ایشان
رسل رسولانند بجن چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم رسانیدند قال تعالی
ولوا الی قومهم منذرین بر سر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامد بشما رسولان که برای دعوت
یقصون علیکم میخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن
آن روز که روز قیامت قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی
اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را
زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند و شهدوا
علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن
رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیها
و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند و اهلها غافلون و حال آنکه اهل آن شهر و دیها غافلان باشند

یعنی پیغمبر بایشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند استیصال هیچ
قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اگر ایشان را بی حجت رسد گویند لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
چرا رسول نفرستادی تا پیروی آیات تو میکردیم ولکل و مر هر عمل کننده را است درجات مراتب در ثواب
و عقاب مما عملوا از برای عملها که کرده اند و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون از خبر
از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی و پروردگار تو بی نیازست از طاعت بندگان ذو الرحمة خداوند
رحمتست برایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیازست از طاعت
مطیعان ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان ان یشاء اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل
مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا خواهد از آفریدگان خود
کما انشاکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریه قومی دیگر که پدران شمااند انما توعدون
بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او لآت هرآینه بودنی و آمدنی است
بی شک وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قل بگوای محمد
یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش است عمل کنید علی مکانتکم مرکب بر حالت خود و آنچه نهایت
تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است که میگوید شما
بر حالت خود باشید که انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید من تکون له کسی که باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبت پسندیده در
سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران
یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که در این روز بدانید که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا
رسد ببینید که درویشان شکسته بال ابرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب
اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند نظم باش تا کل بلی انها را که امروز زند جزء
باش تا کل بلی انها که امروز زند خار • تا کی از دار الغرور ی ساختن دار السرور • تا کی از دار الفرار ی ساختن دار القرار
آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدای و یک نیمه
برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی را برای الله و برخی را
برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه

قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی میل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی
برحال بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برداشتندی
و با نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است و برین احتیاج ندارد و اگر نصیب
بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی بتان فقیر
و محتاجند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید وجعلوا لله و مقرر گردانیدند برای خدای مما ذرأ
از آنچه خدای آفریده است من الحرث از کشت زارها و الانعام و چارپایان نصیبا حصه و برای
بتان بهره فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدای راست بزعمهم بادعای باطل و گفتار دروغ
ایشان و هذا لشرکائنا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدای پیدا کرده ایم
فما کان لشرکائهم پس آن نصیب که باشد برای بتان بزعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدای
و در ان تصرف نمیکنند و ما کان لله و آن نصیبی که مر خدای راست فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم
به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند و نامزد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد حکمیست که
ایشان میکنند و کذلک و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات زین بیاراید
لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم
شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان
لیردوهم تا هلاک سازند ایشان را یعنی گمراه کنند ولیلبسوا علیهم و تا بپوشند و مشتبه گردانند بر ایشان
دینهم دین ایشان را یعنی آنچه بران بودند از کیش اسمعیل علیه ولو شاء الله و اگر خواستی خدای
ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فذرهم و ما یفترون پس بگذار ایشان را
با افترا و دروغی که میگویند و قالوا و گفتند هذه انعام و حرث حجر این چارپایان و کشت
حرامست لا یطعمها نخورد آنرا الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردمان
و مطلق زنان را دخل نمیدادند بزعمهم بگمان خود بی حجتی و برهانی و انعام حرمت ظهورها و میگفتند
این چارپایان اند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوائب
و حوامی و انعام و دیگر چارپایانند که برای قربانی بتان لا یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدای را
علیها بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افتراء علیه و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای

میکشد اینها خدای فرموده سیجزیهم زود باشد که خدای جزا دهد ایشان را بما کانوا یفترون بسبب آنچه
افترا میکنند و قالوا و گفتند ما فی بطون هذه الانعام آنچه در شکمهای این چارپایانست یعنی در شکم
بحیره و سائبه از بچگان خالصة لذکورنا پاکست و حلال مر مردان ما را و محرم علی ازواجنا و حرام
شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود و ان یکن میتة و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود
فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم زود باشد
که جزا دهد خدای وصفهم وصف ایشان را که دروغ بر می بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای
حکیمست در آنچه حلال و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی
در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر
سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شود جهاز و ما یحتاج عروسی باید داد
حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه
روزی داده است ایشان را خدای یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افتراء علی الله بر بافته اند افترایی بر خدای
قد ضلوا بدرستی که گمراه شده اند در راه ضلالت و ما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان بطریق حق
و هو الذی و اوست آنکس که برای شما انشا پیدا کرد جنات بوستانها از انگور معروشات برداشته
و بچوبها بسته و غیر معروشات و بر زمین افتاده و ناخفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست
خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و دشت رسته باشد و النخل و بیافرید درخت خرما را
و الزرع و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمر او حبوبست مختلفا اکله در حالتی که مختلف است ثمر او
هر یک از اینها در هیئات و کیفیت و الزیتون و دیگر پیدا کرد زیتون را و الرمان و انار را متشابها
در حالتی که مانند یکدیگر است برنگهای او و غیر متشابه و مانند نیست بمزه میوه بعضی ترش است
و برخی شیرین و بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از میوه های هر یک اذا اثمر چون میوه
پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد و آتوا حقه و بدهید حق آن میوه ها را یعنی تصدق کنید یوم
حصاده در روز درودن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در
ادا او اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة که در مدینه فرض شد و این آیه مکیست

وبعضی گفته اند مراد زکوة است واین مذهبیست آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس پانصد نخل بود که خرمای
آنرا برید وتصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد ولا تسرفوا واز حد درمگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه
هست بیکبار تصدق مکنید در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد نگذرید در منع نمائید در بخل وامساک
امام قشیری ره فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگرچه یک حبه یا دانه بود وهرچه برای خدای
دهی اسراف نیست واگرچه هزار خزانه بود انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد
یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا ومن الانعام حمولة واوست که بیافرید از چارپایان حمولة آنرا که بار کشد
چون شتر وگاو وفرشا وآنرا که بزمین افکنند برای ذبح چون گوسفند وگفته اند حموله کبار انعام است
وفرش صغار که از خوردی بزمین نزدیکست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شمارا روزی
داد خدای وحلال کرد بر شما ولا تتبعوا وپی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطانرا یعنی براه او
مروید وحلال را حرام مسازید بقول او انه لکم بدرستی که او مر شمارا عدو مبین دشمنیست آشکارا
ثمانیة ازواج واز چارپایان بیافرید هشت نوع یا زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر
زوج انثی بود وانثی زوج ذکر وهر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم واین هشت زوج
هشت فردند هر یک زوج دیگری من الضان واز آنچه پشم دارند وایشانرا میش خوانند اثنین دو زوج
یکی قوچ ودیگری میش ومن المعز واز آنها که موی دارند وایشانرا بز گویند اثنین دو زوج دیگر نر وماده
قل بگو آلذکرین حرم آیا دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را ام اشتملت علیه یا آنرا
حرام کرد که مشتملست بر او ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد خواه نر
نبئونی خبر دهید مرا بعلم بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست ومن الابل اثنین واز شتر دو زوج نر وماده
ومن البقر اثنین واز گاو نیز همان سوال دو زوج قل بگو آلذکرین حرم آیا هر دو نر را از شتر وگاو
حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده را از ایشان ام اشتملت علیه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا
ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ام کنتم یا بودید شما شهداء حاضران وشاهد کنندگان اذ وصیکم
الله آن هنگام که وصیت کرد خدای شمارا بدان تحریم سبب نزول آیه آن بود که عوف بن مالک
بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمد وگفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده است

این آیه نازل شد وسید عالم صلعم فرموده که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل وانتفاع آفریده است پس شما
بعضی را چون بحیره وسائبه ووصیله وحام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکرانست یا از قبل اناث مالک
ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید حرام بود واگر اعتبار انوثت است
پس اناث باید که در حرمت دخل داشته باشد واگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام
باشند چه در رحم یا ذکرانست یا اناث پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نگوئی گفت تو سخن
گوی تا من بشنوم حضرت این آیه برخواند فمن اظلم پس کیست ظالمتر ممن افتری از آنکس که افترا کند
علی الله کذبا بر خدای دروغرا ونسبت دهد بدو تحلیل وتحریم اشیا لیضل الناس تا گمراه
کرداند مردمانرا بغیر علم بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشانست یا عمرو بن
لحی که موسس این قاعده بود وحضرت رسالت صلعم میفرماید که من اورا دیدم در آتش
دوزخ واهل دوزخ از نتن امعاء او بیرنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم
الظالمین راه ننماید گروه ظالمانرا که مثل این بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیه
بشنودند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیه آمد که قل بگو ای محمد لا اجد
نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم بر طعمه خورنده
که بخورد الا ان یکون مگر آنکه باشد آن چیز میتة مردار او دما مسفوحا یا خونی ریخته شده
مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید وجگر وسپرز درین
داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک وانچه از او توان خورد فانه رجس بدرستی که او پلید است
او فسقا یا کشته شده بفسق وآن چهارپاییست که اهل به بر داشته شده است لغیر الله
برای غیر خدا به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته باشند وانرا فسق گفت زیرا که او از
عمل فاسق میشود فمن اضطر پس هر که به بیچارگی در مانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود
ولا عاد ونه از حد گذشته در خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستی که پروردگار تو
آمرزگارست مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگانرا
در آن رخصت دهد وعلی الذین هادوا وبر آنکسانی که یهود اند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری
که ناخن دارد چون شتر وسباع وطیور وگفته اند هرچه منقار وسم دارد درین داخل است ودر معالم

آورده که مراد شتر است و شتر مرغ و بط که بر ایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا
علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیههای که درون ایشان بود چون که در پیه و غیر آن الا ما حملت
مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود در پشت و پهلوی ایشان از درون
و بیرون او الحوایا یا آن چربی که بودی متعلق برودهای ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بود
با استخوان چون دنبه و پیه با گوشت و مغز استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده
بودیم جهود ان ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن
از همه چیزها فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام
فقل پس بگو ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را
با وجود این تکذیب و تعجیل شما را عذاب نمیکند و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او
عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که تکذیب کنند حاصل سخن آنست که اگر امهال هست اهمال نخواهد بود
سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنها که شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهر است
که از ما آمده خبر داده و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک
نمی آوردیم و لا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درست است اما بطریق اعتذار میکنند که ارتکاب این
قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که هر چه شرع و مرضی عند الله
اینست که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم
هیچ چیز را یعنی بو امر کرد تحریم اینها کذلک همچو این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم
تکذیب کرده اند امم که پیش از اینها بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند
عذاب ما را قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بسخنان خود
فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود
الا الظن مگر گمان و پندار خود را و ان انتم الا تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگوئید قل فلله
ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست حجتی رسیده و ثابت
صحت فلو شاء پس اگر خواستی لهداکم اجمعین هر آینه راه نمودی شما را قل هلم بگو بیاورید شهداءکم گواهان
خود را الذین یشهدون آنانکه گواهی میدهند ان الله حرم که خدا حرام کرده است هذا این محرمات شما را

از انعام و حرث و غیر آن شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان
یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و لا تتبع و از پی مرو اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد
کذبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون و دیگری را که ایمان
نمیآرند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان و هم و ایشان بربهم به پروردگار خود یعدلون
برابر میکنند بتان را قل تعالوا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه
حرام کرده است آفریدگار شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام او
در هیچ شرعی منسوخ نبوده این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن ان لا تشرکوا آنکه شرک میارید
به شیئا بخدا چیزی را و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی در تأویلات فرموده
توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب ترجیح اند در وجود و تربیت و
دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت و لا تقتلوا
اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی
میدهیم شما را و ایاهم و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست حرام مرتکب قتل ناحق میشود و لا تقربوا
الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زنا است
و مقدمات او و اکابر عرب نهان از مردان زنا کردندی و او باش و بی باکان باشکارا بر آن
اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطن
و آنچه نهان بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت
و لا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق که آن
قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر وصیکم امر کرده خدای به نگاه داشتن آن
لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم
و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت
کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و مکس میدهید حتی یبلغ تا برسد الیتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود و اوفوا
الکیل و تمام بدهید کیل را در مکیلات و المیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل مساوات یعنی
کم مدهید و زیاد مستانید در مناهج آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه

در وزن زیاده ترازوی باو دو پله چنان برابر باشد که یک سوی میل نکند حق سبحانه این آیه فرستاد لا نکلف
نفسا الا وسعها تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تغیری در کیل و وزن بی قصد شما
واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و اذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن
گویید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در آن و لو کان ذا قربی و اگر چه باشد محکوم لهم
و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه از خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله و بعهد خدای که آن دیده احکام شریعت
یا پیمانی که کند او فوا وفا نمایید ذلکم این سه امر و نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون
باشد که شما پند پذیر شوید و ان هذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده در این سوره
از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست با بهشت فاتبعوه
پس متابعت کنید و پی روی نمایید این راه را و لا تتبعوا السبل و اتباع مکنید راههای پراکنده را و ادیان مختلفه
فتفرق بکم که آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصیکم به
فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیز کنید از ضلالت و دوری از حق عبد الله
مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم بکشید راستی خطی گفت هذا سبیل الله پس این خط راه
راست و راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن خط و فرمود که این راههاست بر سر راهی
دیوی موکل که میخواند مردمان را بآن پس آیه خواند که و ان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط
مستقیم نکرده الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست
حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا
ثابت و الله بکل شیء محیط و ان احاطه وجودی علمی با ختلاف احوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک
خواهد بود چنانچه فرمود صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور *نظم*
هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود • هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود • گفتیم که سوی دیگر راهی هست
هر راه که دیدیم همه سوی تو بود • ثم پس بخوان بر ایشان ان اتینا موسی الکتاب دادیم موسی را تورات
تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی و تفصیلا لکل شیء
و برای بیان هر چیزی در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و هدی و رحمة و خداوند هدایت و بخشش
لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود یا ملاقات جزای او یؤمنون ایمان آرند

و هذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه که فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پی روی
کنید آنرا و اتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی
ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که
فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری و ان کنا
و بدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قرات ایشان هر کتاب خود لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که
ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگویید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی
علینا الکتاب بر ما کتابی چنانکه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما می بودیم راه یافته تر منهم
و از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که
بلغت شما بوده فرود آمده و هدی و راه نمای هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد و رحمة و بخشایشی
مر مؤمنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه که گواه امتست و هدی و رحمه نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت فمن اظلم
ایها زا فمن اظلم پس کیست ستمکار تر ممن کذب بایات الله از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را
و صدف عنها و اعراض کند از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند
از آیات ما سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب آنکه
بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظاری برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از
تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند
ملائکه عذاب بایشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد
ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض
باشد و نزول عیسی و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی یا آنکه بیاید
بعض آیات ربک بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب
و شبی که در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آنرا مجتهدان و اهل اوراد دریابند که چون از ورد
فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کار افتند و دیگر باره ورد با سر گیرند و چون تمام شود اثری
از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری توبه

براي قيام قيامت نفخ كرده قيوم
يا آنكه بيايد بعضي آيات پروردگار تو اوری
كه بيايد بعضی از آيات پروردگار تو كرد

واستغفار مشغول شوند تا صبح اثر جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید و او را نوری نبود
همه خلق آرامش پیدا کنند و چون این عظیم ظاهر گردد و غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس این
یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است
که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و امروز ایمان آورده او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد
فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده و این دلیل کسیست که ایمان مجرد از عمل اعتبار نمیکند
و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد از خیر اخلاص است
یعنی چنانچه ایمان کافر در آن روز سود ندارد ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد
و امام حسن بصری ره فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امر نافرو گذاشته
باشد و خیرها کرده چون این آیه معاینه بیند و انکار خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل
فرموده که در آن روز ایمان کافران و توبه فاسق قبول نیست و مؤید این قولست آنچه در حدیث
آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا انتظار برید این
آیتها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشحال ما ان الذین فرقوا
بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
و کانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند
لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان این حکم به آیه سیف منسوخ است
و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم
جز این نیست که کار ایشان الی الله با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید
بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی
گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که
بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه می تواند آمد حسنه ایجاد او از عدم و
آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات
و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تمام این ده حسنه وجود و کرم و بنده نتواند که حسنه بجای آرد و من جاء بالسیئة

و هر که بیاید بالسیئة یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی
وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی
عقاب قل بگو مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اننی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا
ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده و درست ملة ابرهیم
که آن ملت ابرهیم است علیه السلام حنیفا در حالی که ابرهیم از همه دینها بدین دین مایل بود و نبوده ابرهیم
علیه السلام من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلوتی بگو
بدرستی که نماز من و نسکی و قربان یا حج من و محیای و زندگانی من یعنی آنچه بر آنم در زندگی و مماتی
و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدای راست رب العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له
هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکنم چون بت پرستان در قربانی
بنام او نکنم نه بنام غیر او در حج و بوقت تلبیه دیگری را با او یار نکنم بخلاف اهل جاهلیه که میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد از این کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه
یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بذلک امرت و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین
و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه
کفار مر آنحضرت را صلعم در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدا
ابغی ربا طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم و هو رب کل شیء و حال آنکه خداست
آفریدگار همه چیزها پس ما سوای او مربوب و مخلوق باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود
و لا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال آن بر او باشد ولید مغیره میگفت
ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناه آن شما در گردن من و لا تزر وازرة و بر ندارد بردارنده
وزر اخری بار دیگری یا هر کسی عذاب گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست
مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بانچه بودید که در آن تختلفون
اختلاف میکردید در دینی از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم
و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم پیش یا
شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت و رفع بعضکم و برداشت بعضی از شما را فوق بعض

بر برخی دیگر درجات پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتیکم
در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو
سریع العقاب زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وانه و بدرستی که او
لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم
المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف
و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمایی است
باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که ان الله اعلم
و افصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات
کاشفی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارت از ذات با صفت علم
و میم کنایت از جامعیتی که آن معنی محمدی است صلعم و صاد صورت محمدیت صلعم و قول ابن عباس
رضی که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند در حقایق سلمی گوید که الف
ازلست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی
و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش است و نه انفصال را محل نمایش ع این جا است این حرف از مفصل
کاندرو نه فرع بگنجد نه اصل ⁂ نی حقایق نی اشارت نی بیان ⁂ نه عبارت نه معانی نه نشان ⁂
برتر است از مدرکات عقل و وهم ⁂ لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم ⁂ چون تجلی او بکنهش گوی نیست
هیچکس را جز خموشی روی نیست ⁂ کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده شده الیک
بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که
دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب
بر تو فرو آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافران را و ذکری و تا پند دهی پند دادنی
للمؤمنین مر مومنان را اتبعوا پیروی کنند ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیز را که فرستاده اند
بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت اوامر و نواهی
و لا تتبعوا و پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را مراد اصنام اند
که کفار قریش ایشان را و حلیت دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن [illegible]

نصف الاعراف

می انگارند قلیلا ما تذکرون اندک پند میگیرید چه وقتی که متابعت غیر حق کنید و کم من قریة و بسیار اهل دیها
و شهرها از کفار و فجار که اهلکناها هلاک کردیم هلاک کردن ایشان فجاءها پس آمد باهل آن شهر و قریه
باسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام او هم یا فرود آمد عقوبت بدیشان در بودند
ایشان قائلون خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص آن دو وقت جهت آنست که زمان
آسایش و استراحتست و تصور توقع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعب تر است و سخت تر
چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر فما کان پس نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم
وقتی که آمد بدیشان باسنا عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستی که بودیم ما
ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم و اعتراف نمایند بگناه خود و مطلب ایشان آنکه
اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر
پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند
چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فلنسئلن پس هرآینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم
آن کسانی را که فرستاده شده است بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل
خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است و لنسئلن المرسلین و هرآینه بپرسیم فرستادگان را
یعنی پیغمبران را از اداء رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و توقیت و گفته اند امم را از زمان
برواری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن پس هرآینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم
ایشان گفتار و کردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کرده اند و گفت
و شنید ایشان چه بوده و ما کنا و نبودیم ما غائبین پنهان ازو و ره بخبر از احوال و افعال ایشان
والوزن و سنجیدن اعمال هر کسی بوسند آن روز یعنی قیامت الحق درستست و بود نی و گفته اند
صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت
برای اظهار معدلت است و در تبیان از ابن عباس رضی نقل میکند که درازی عمود میزان
پنجاه هزار ساله راه است و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیئات را
در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و بدین تقدیر موازین جمع
موزون است و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد بهر حال گرانی

گرانی میزان بطاعت و آنانکه میزان ایشان گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند
رستگاران و رسیدگان بنجات ومن خفت و هر که سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او
و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا انفسهم آنانند که زیان کرده اند
بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بوده اند که بایاتنا بذکر آن
آیات ما یظلمون ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در محل تصدیق ولقد مکناکم
و بدرستی که ما تمکین کرده ایم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهت سکنی در زمین و کوچه
خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان
و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب و تجارت
و آنچه سبب سعت معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید با وجود تخصیص چنین نعمتی
یا از شما اندکیست گوینده سپاس آلهی بحد بکیست ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را
در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما
پس تصویر اجساد کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم
للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید بجهة تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده
کردند ملائکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن نبود من
الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت
ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر منه
بهترم منه از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی سجود
چون او کسی نماید پس مانع آنست که از او بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف
علوی نورانی است وخلقته و آفریدی او را مراد من طین از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس
درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر اعتبار فاعل کرد که ما خلقته بیدی
عبارت است از آن و جنبت حقیقیه که و نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگریستی و دانستی که
چیز و فضیلت آدم را است نه او را • آدمی ابلیس صورت دید و بس • غافل از معنی شدن مرد و خس
گر چه این خدمت این طین بکرم • صورتی دارم لقب چون و چه کنم • نیست صورت جسم را نیکو بال

تا ببینی شعشعه نور جلال • و قیاسش نیز در افضلیت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاین بود آب
برهم بدو و هندیت کرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد
آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر و چنانکه آدم نقش صورت
پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش صورت ابلیس بسوخت نقش علی امر
وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است نظم صورت خاک ار چه دارد تیره روی
تنگ بنگر که زمینی صفا انوار صفات • این سیاه خاک کاغذ روشن و صحایف که گفته اند کی
حسن کو گرد احمر عمر ضایع کردن است • روی بر خاک سیه آور که اکسیر کیمیاست • قال گفت خدای مر ابلیس را
فاهبط پس فرو رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او گفته اند نزل کن از
مرتبه رفیعه ابلیسی بسبب طاعتی که کرده بود بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فما
یکون لک پس نرسد و روا نبود ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان
که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج
پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار شدگانی
و در سایع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه
تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت
نا امید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی
تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی درخواست او قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را مهلت داد
چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت
معلوم که زمان دمیدن نفخه صاعقه است یعنی تو داعیه اضلال مردمان داری پس تا فرزندان آدم
زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت
لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که آن راه راست یعنی دین
اسلام و بر سر صدد آن باشم که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من
بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن
خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از در چشم ایشان بیارایم وعن ایمانهم و در آیم از راست ایشان

معروف کی

قال گفت خدای ابلیس که تو من المنظرین از مهلت داده شدگانی تا روز قیامت

یعنی از جهت حسنات وایشان را در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم و از جیب ایشان یعنی از جهت سیئات و از ا
رسول ایشان تزیین کردانم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان
یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت
مذؤما در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که
پیروی تو بنماید منهم از اولاد آدم لاملان جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و تابعان
تو ویا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو که حوا ست
الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هرچه خواهید
ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید
فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس لهما پس وسوسه کرد لهما الشیطان
مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا کرداند برای ایشان ما ووری آنچه پوشیده کرده بود
عنهما از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و آن چنان بود که اهل بهشت میدیدند عورات ایشان را و
جامها برای ستر عورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس
خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه
رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورت
دیگر بر آمده و قال و گفت مر آدم و حوا را ما نهیکما باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما آفریدگار شما
عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان تکونا مگر آنکه نگردید شما ملکین دو فرشته در علو منزلت
یا حسن صورت یا استغنا از طعام او تکونا یا باشید شما من الخالدین از جاوید ماندگان
در بهشت یا از زندگان که مرگ به ایشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل
مینمود ابلیس تدبیری دیگر کرد و قاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت انی لکما لمن
لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم از این درخت بخورید
تا نمیرید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد چون سوگند خورد فدلیهما
پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند ایشان بغرور بفریب
و وسوسه فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما پس لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند

۷ نمیدید خود و هیچ یک از آدم و حوا نیز
عورت یکدیگر را تا منهیه حلیه دیده
و کذا اخیه سبحانه ...

در اخبار آمده که هیچ یک از ایشان عورت ایشان را ندیده ایشان از این صورت منفعل شدند و طفقا و در گرفتند
وقصد کردند بهر کجای اشجار یخصفان میچسبانیدند برگی به بالای برگی و می نهادند علیهما بر عورات خویش
من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون ساتر اندک شد
و عورت خود را بدان پوشیدند و از این طرف بدان طرف میکشیدند وناداهما و ندا کرد ایشان را ربهما
آفریدگار ایشان که الم انهکما نه شما را نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و گفته
بودم شما را و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان شما را عدو مبین دشمنی آشکارا
و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که هر وقت که بحق ایشان
حق سبحانه و تعالی گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بلی حیا میکشم این که بجهت
خیانت از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما
ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی گناهان ما را و ترحمنا
و نبخشایی بر ما لنکونن هر آینه باشیم من الخاسرین از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا را
و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن اند آدمی
و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر ند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر قرارگاهی
و آرام جایی و متاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر
به بهشت نخواهد رسید قال گفت خدای فیها تحیون در زمین میزیید و فیها تموتون و در زمین میرید
و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که
باز به بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید قد انزلنا بدرستی که ما
فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوشش یعنی پیدا کردیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازل شده
از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم من الانعام گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه
ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد آورده فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد
و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گفته اند ریش اسم خانه است و لباس التقوی و پوشش تقوی
یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذلک خیر این بهتر است از لباسهای
نرم و تکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس پرهیزگاری جامه حرب است چون زره و خفتان که در کارزار پوشند

[illegible]

از اثر تیغ و نیزه و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت
بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس تقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در حقایق
آمده که لباس بر دو گونه است لباس صوری و آن ستر عورت بر تن هیئت و لباس تقوی و آن متعلق بحکم
حقیقت از لباس صوری همین یک بهره بیش نیست که ستر سوأة او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل
و روح و سر و خفی بهره ها دارند و بهر یک چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است
در طلب مولی بدان پوشیده شود سوأة طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است
سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوأة تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس غیبت الا شهود انوار تجلی
و بدان پوشیده شود سوأة رؤیت ما سوی و بهره خفی از لباس تقوی بقا را دست بهویت حق و بدو
پوشیده گردد سوأة هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجود ات
مکندره و درکشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفه او حدت و قهاری جلوه نماید نظم
که ملک اوست او خود مالک است • غیر و اثبتش کل شیء ز مالک است • کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم ها طل • مالک آمد جز و جز و جنس هست و نیست • هستی او نیستی خود طرفه ایست
ذلک آن فرو فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خداست که بعیان سوأة
آدمیان را پوشید و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لعلهم یذکرون باشد که ایشان پند
و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان بر حذر باشید که
شما را و فتنه نرساند از شیطان و با شما مکر نکند شما را از راه حق نبرد کما اخرج چنانچه بیرون آورد ابویکم
پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ینزع عنهما برکشید از ایشان لباسهما جامه ایشان را لیریهما تا بنماید
بهر یکی از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورة گشتند و از بهشت
بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم می بیند شما را هو و قبیله او و لشکر او
من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشان را نمی بینید پس حذر از چنین دشمن لازم تر است انا بدرستی که ما
جعلنا الشیاطین گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنها را که ایمان نمی آرند
یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا و چون بکنند کفار و
و مرتکب شوند فاحشة عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و کسی ایشان را از آن نهی کند

قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها آباءنا یافته ایم برین عمل زشت آبا و پدران خود را والله امرنا بها و خدای
فرموده است ما را بها باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قل بگو ای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر
نمی فرماید بالفحشاء بزشتی و ناپسندی چه قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم
خصال و محاسن خلال اتقولون آیا میگویید شما علی الله بر خدای اندروی افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او
نفرموده است قل بگو امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل و راستی یا توحید که سر همه احسانهاست
و اقیموا وجوهکم و راست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی
و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید
و تأخیر مکنید یا آن جهت که در مساجد خویش گزارید وادعوه و بپرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاک
کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون باز
خواهید گشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید کرد
فریقا هدی گروهی را راه نمود یعنی توفیق داد و براه آورد و فریقا و گروهی را حق علیهم الضلالة
سزاوار گشت برایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یضل الله من یشاء انهم بدرستی که این گمراهان
اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله
بدون خدای و یحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی نفس
الامر نه چنانند یا بنی آدم بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند خاص است بمومنان
بنی ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان
تجرد بر سر افتخار نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بودندی و باندک از طعام
قناعت کردندی و آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما بجا آوردن این تعظیم
و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشان را تحذیر فرمود و گفت خذوا زینتکم فرا گیرید زینت جامهای خود را که بدان
آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میگزارید و مراد از زینت
نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است
و امام قشیری میگوید مراد زینت سر آراستن ارایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان
علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضور دلست برای عرض راز و نیاز نظم

ذوق طاعت ای حضور دل باید مسجد کن طالب حق را دل حاضر بهترین درگاه بس • وکلوا و بخورید یعنی در ایام
احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از حد در مگذرید
بتحریم حلال یا بافراط طعام و شرب در خوردن آن انه لا یحب المسرفین بدرستی که خدای دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن
در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل میفرمایند که اسراف آنست که آدمی هر چه آرزو کند بخورد و دون
ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بحکم شراب و طعام و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست
خواجه را بین که از سحر تا شام • وارد اندیشهٔ شراب و طعام • شکم از خوش‌دلی خویش حالی •
گاه پر میکند گهی خالی • فارغ از خلد و ایمن از دوزخ • جای او مزبله است یا مطبخ •
شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف
نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی نظم یک جوان را که داشت دایم خیر
پند میداد و راهبی در دیر • کای پسر خیر نیست در اسراف • گفت اسراف نیست اندر خیر •
قل بگو من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای تعالی فرموده یعنی جامه‌های متنوع التی اخرج
بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات
چون پشم و حریر و از معادن چون نقره و خود والطیبات و دیگر که حرام کرده است پاکیزه‌ها من الرزق
از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه
و جز آن قل هی بگو که این زینت و طیبات للذین آمنوا برای کسانیست که ایمان آورده‌اند یعنی
باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیه شریک ایشانند در آن
لیکن نعیم جاویدانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیمة روز رستخیز کذلک
همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر دلایل توحید را
مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند قل بگو ای محمد انما حرم جز این نیست
که حرام کرده ربی پروردگار من الفواحش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظهر منها
آنچه پیداست از آن چون کفر و ما بطن و آنچه پنهانست چون نفاق والاثم و حرام کرده گناهی را که
بران حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت ستمکاری و کبر را بغیر الحق بناحق و آنکه کسی را

بی علم دلیل و برهان حق که خواهد بود وان تشرکوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید بالله بخدای شریکی که در عبادت
ما لم ینزل به سلطانا آنچه فرو نفرستاده است خدای بپرستش او سلطانا حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز
حرام کرده است که بگویید دروغ و افترا کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث
و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تعیین
کرده است مر حیوة ایشان را و گفته‌اند مر امتی را غیر از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال
بدیشان فرو آید فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان چون آن مدت
سپری آید لا یستاخرون ساعة واپس نمانند از آن اجل ساعتی ساعات در عرف اقصر اوقات است
و مراد نه ساعت نجومیست ولا یستقدمون و پیش نگیرند بر آن اجل نظم اجل چون فرو آید از پیش و پس
نه پس پیش بگذارد نه پیش پس • یا بنی آدم گفته‌اند خطاب با مشرکان عربست اما یاتینکم چون بیایند شما را
رسل منکم پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که عام واند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند
فرستادگان بشما از نوع شما یقصون علیکم میخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و خبر دهند شما را
باحکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب واصلح و باصلاح آرد عمل خود فلا خوف
علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هر چه ترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و ایشان اندوهناک
نشوند بلکه بهر چه امید میدارند برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایاتنا آیتهای ما را یعنی
تکذیب رسل کردند برد آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان
بدلیل وحدت ما اولئک آن گروه اصحاب النار ملازمان آتش اند هم فیها ایشان در آتش خالدون
باقی اند جاودان ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی
یا گوید که او را زن و فرزند و شریک داده او کذب بایاته یا دروغ شمرد آیات فرستاده او را و این انکار نبوت
است اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از
لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای
آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان
حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان ویند یتوفونهم
فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع

اینها کجا یند آن بتان که پیوسته گفتیم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشان را من دون الله
جز خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا گویند کافران که اینها ضلوا عنا گم شدند از ما
یعنی غایب گشتند و هیچ هدی از ایشان بما نرسید و شهدوا و گواهی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود
انهم کانوا کافرین که ایشان بوده اند کافران یا گرویدگان قال گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت
ایشان را که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت میان آن امتان که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما
هم بر دین شما و آیین شما من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه که
حق سبحانه و تعالی گوید در آیید با ایشان فی النار در آتش دوزخ هر گاه از ایشان عنا و تکبر بیشتر باشد با آتش
در آرند کلما دخلت هر گاه در آیند امة گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان
ایشان باشند و بر کیش و ملت ایشان بوده چنانچه جهودان جهود را لعنت میکنند و ترسایان
ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس حتی اذا اداركوا تا بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان
در آتش قالت اخریهم گویند انها که پس روان اند و از پی در آمده لاولیهم برای آنها که پیشوایان اند
یعنی در باره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هولاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را
فآتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چند اگر ما راست فی النار در دوزخ یک قسم برای
گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف هر همه را عذاب دو باره
است پیشوایان را بجهت اضلال و پس روان را بسبب کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان
نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم
و گویند پیش روان لاخریهم مر پس روانرا فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که
بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و آنکه عذاب دیگر
نکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی که آنها که دروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دیگر
و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان بردار آن لا تفتح
گشاده نشود لهم برای دعاهای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان ابواب السماء درهای
آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که زمین هفتم است

و برای روح و عمل مؤمن بگشایند و از اعلیین برند که بالا هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة و در نیایند این
مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این
صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود و کذلک و مانند این پاداش نجزی المجرمین
جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بر آن
نشینند و من فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان
آتش بود و کذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم همه کافران را والذین آمنوا
و آنانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری
کتاب چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشری است میفرماید لا نکلف
تکلیف نکنیم و نمی فرماییم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجای آوردن و این
جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این
اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی
و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینه بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه
اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها بجای [illegible] و لی
لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون بمنازل خود در آیند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر خدای را
که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم
ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست
که بهشتیان بر نعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت
نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد شعر گر بدرقه لطف تو نماید راه ۰ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ۰
و آنکه که بره رسد و باید رفتن ۰ توفیق رفیق او نشود وا ویلاه ۰ لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان
بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بعد از ایشان راه
بتوحید یافتیم و نودوا و آواز داده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده داده
شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت
و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای الهی است دیگر آنکه میراث گرفته اند از کافران

حزب

جنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل
مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بمومنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة
وندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما
یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از مثوبتها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا
شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبتها حقا راست بی شبهه قالوا نعم
گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد موذن آواز دهنده
گوینده اسرافیل باشد علیه که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدا
علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میدارند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای و یبغونها و میطلبند مر او را برای پیروان خود عوجا کجی و نا راستی
یعنی عیب میجستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون ناگرویدگان بودند
وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست
چون باروی شهر که اهل دوزخ ببهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف
گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردمان باشند
مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا میشناسند این رجال همه بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای
ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف
گویند که ساکنان آن عارفند از احوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه
بصورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامات ایشان باشد از آنجا منازل خود را در بهشت
می بینند و از آن تسلی میکنند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میشوند
و در تفسیر امام ثعلبی نقل میکند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندیست از صراط که عباس و حمزه
و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی
و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیآت ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین از ایشان
راضی بود و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و بر این قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب
ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا میکنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اصحاب جنت را

یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد و با وجود این
حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف بهشت در نیامده باشند وهم
یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که ببهشت در آیند ایشان باشند
در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیآت اهل اعراف مساوی باشد و ایشان
هم در بهشت میکنند و هم در دوزخ و دخول هیچ کدام مرجح نشود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخر
تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و ببهشت در آیند
واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه فرشته را بفرماید
تا روی ایشان را بگردانند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند ربنا ای
آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن
ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی که بشناسند بسیماهم بعلامات
ایشان از سوادی وجه و زرقه عین و آن شناختگان روسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و
عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت
برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بر کافران و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند
قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکند از شما عذاب را جمعکم جمع مال کردن
یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی هیچ یک از این
شما را مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال
ایشان رضی الله عنهم و کافران را گویند اهؤلاء الذین این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید
که لا ینالهم الله برحمة خدای هرگز با ایشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب
اعراف از این سخن فارغ شوند حق سبحانه بگوید و گوید ایشان را ادخلوا الجنة در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ
ترسی نیست بر شما از مکاره و شداید ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی
فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند و دوزخیان را طمع بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را با خویشان در بهشت
دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید بهشتیان در دوزخ نگرند و خویشان خود را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان

طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة
بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت چندان مقداری که تشنگی ما
ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام
تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدای هر دو را حرام کرده است طعام
و شراب بهشت علی الکافرین بر کافران الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را لهوا و لعبا مشغولی
و بازیچه ایشان در عید خود بهوای عید می‌آیند و دست میزنند و بازیچه میکردند و غرتهم الحیوة الدنیا و فریفت
مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده
و مکاری بازی دهنده نظم در دیده ز اعتبار خوابیست • بر رهگذر اجل سرابیست •
مشغول مشو بنرد و نردبش • اندیشه بکن ز مکر و کردارش • سرمایه آفت است زنهار •
خود را ز فریب او نگهدار • فالیوم ننسیهم پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان
فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را و ما کانوا و چنانچه بودند که از روی
عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیت ما یا آیات کتب ما را و لقد جئناهم و هر آینه آوردیم
برای این گروه کفار بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هرچه بکار آید علی علم
و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل وی هدی و رحمة آوردیم این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش
لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند هل ینظرون آیا انتظاری برند کافران یعنی نمی‌برند و منتظر نیستند
الا تأویله مگر عاقبت کتاب و حقیقه او را از وعده و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعده کرده است
درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نه یوم یأتی روزی که بیاید تأویله عاقبت
کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعید و وعد و آن روز قیامت باشد یقول الذین گویند آنانکه نسوه من قبل ترک
کرده‌اند کتاب مفصل را پیش ازین در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویده‌اند در آن روز ظاهر گردد
صدق سخن خدای گویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادگان آفریدگار ما بالحق براستی
و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فهل لنا پس آیا هستند ما را من شفعاء از درخواست کنندگان
فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند جهت ما امروز او نرد یا باز گردانیده شویم بدنیا فنعمل پس بکنیم غیر الذی جز آنکه
کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک یعنی کسی ایشان را شفاعت کنند

انه بدنیا شان باز آرند قد خسروا بدرستی که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر را صرف پرستش بتان
کردند و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان
شفیعان اند نزدیک خدای نظم دی روز دلم بد و امیدی میداشت • امروز برفت و ناامیدم بگذاشت •
ان ربکم بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات
اوست آنکه بیافرید آسمانها را و الارض و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز و بیاید قبل
زمین و آسمان که روز که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب او نبود و در تبیان گوید که شش روز
از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج
با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیل است بر اختیار فاعل مختار و اشارتیست برعایت تأنی در امور
و ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان و التأنی من الرحمن مؤید این سخن است و فی المثنوی المعنوی
مکر شیطانست تعجیل و شتاب • خوی رحمانست صبر و احتساب • با تأنی گشت موجود از خدا •
تا بشش روز این زمین و چرخها • ور نه قادر بود کز کن فیکون • صد زمین و چرخ آوردی برون •
این تأنی از پی تعلیم تست • صبر کن در کار دیر آی و درست • ثم استوی پس قصد کرد
علی العرش بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بر آن یا مستولی گشت و تخصیص باستیلای حق برو
بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدای را
بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست ما بدان ایمان داریم و تأویل آن بحق باز گذاریم
یغشی اللیل در میکشد خدای شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی
روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا باحد الضدین یطلبه میجوید روز را یعنی از پی او در می‌آید حثیثا
شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب و ماه را و النجوم و ستارگان را
مسخرات بامره رام شدگان بفرمان او الا له الخلق بدانید که مر خدایراست آفریدن بدیع و الامر و فرمان نافذ
یا مر او راست هرچه آفریده شده و تصرف در آنها تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت و فرد
در ربوبیت رب العالمین آفریدگار همه عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا بزاری و خفیة
و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاجست و نهان داشتن
دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد

اند و در کنند کار ایشان اینها که دعا بد کنند در حق نامستحق یا در دعا افراط کنند یا بر یا آمیخته شود یا جبری طلبند از خدای که لایق آن نباشد چون رتبهٔ انبیا و صعود بر مدارج سما و لا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا عدل یا وادعوه و بخوانید خدا را خوفا از بیم خوف او و طمعا و با مید ثواب او ان رحمة الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک است به نیکوکاران و ایشان با محسن العمل اند چون عابدان با محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید وآرند جفا کاران نیز بغیر تو پناه نیارند نظم
من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم ❊ بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی ❊ و هو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح میفرستد بادها را جهار گانه را بشرا مژده دهنده بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند باد و ما سحابا ثقالا ابر های گران بار را گفته اند باد صبا ابر ها را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دبور همه را از باریدن متفرق سازد و بر سبیل تقدیر چون ابر ابر دارند باد ها سقناه برانیم ما آن ابر را لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر آب را برای آن زمین فاخرجنا پس بیرون آریم به بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوه ها کذلک همچنانچه زمین مرده را زنده کردیم نخرج الموتی بیرون آریم مرده گان را از قبرهای ایشان و احیا ارض که نمودار احیاء موتی است بیان کردیم لعلکم تذکرون تا شاید که شما دریابید و تنبهات بگروید و بدین صورت بر بعث استدلال کنید و البلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدای خویش بمشیت او که بیرون می آورد بآسانی و خوبی و الذی خبث و آن زمین ناپاک شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا الا اندک و در آن هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره ناک پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون گوش کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ کار نیکو بکار آید بظهور نیاید نظم زمین شوره سنبل بر نیارد ❊ درو تخم عمل ضایع مگردان ❊ کذلک همچنانکه این مثل بیان کردیم نصرف الآیات مکرر میکنیم آیتها را و ضرب امثال و فنون احوال بکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و در این مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لقد ارسلنا بدرستی که ما

فرستادیم نوحا نوح را بن لمک بن متوشلخ بن ادریس الی قومه و وی پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای گروه بپرستید خدا را بیکانگی ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ یا که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملا گفت بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی نیست بمن ضلالة هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب و لکنی رسول و لیکن من رسولم من رب العالمین از پروردگار عالمیان و اعلم و میدانم من الله از خدای که بمن آمده ما لا تعلمون آنچه شما نمی دانید تو ای نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند و چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب شدند نوح علیه السلام گفت او عجبتم آیا شگفت میدارید عجب میدانید ان جاءکم از آنکه بیاید بشما ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس شما یعنی آدمی هم زبان با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت و لتتقوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای و لعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد و هلاکت قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی بسازد و با مومنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاده همه کافران را اهلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماند چنانچه میفرماید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن و الذین معه و آنان را که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و اغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایاتنا آنان را که دروغ شمرده بودند دلالت وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام در ثبوت انهم کانوا بدرستی که قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد و الی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان را هود علیه السلام که قبیله را بدو باز خوانند چهارم جد هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن نوح و بعضی گفته اند که هود علیه السلام و قوم او از نسل سام اند هود علیه السلام عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و برین قول از انبیا قوم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تنومند و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین

ابلغکم میرسانم شما را رسالات ربی پیامهای پروردگار خویش و انصح لکم و نصیحت

در زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بود و مال فراوان داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند
حق تعالی هود را علیه السلم بدیشان فرستاد و پس هود علیه السلم بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال
یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدای را و بیگانگی او قایل شوید ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی
غیره بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قال الملا گفتند
گروهی از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی از اشراف
قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او و آنان که کافران گفتند ای هود انا لنریک بدرستی که ما
ترا می بینیم مستمکن فی سفاهة در بیخردی که دین قوم را میگذاری و دین محدث می آری و انا لنظنک
و بتحقیق که ما گمان بریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگویی قال یا قوم گفت هود علیه السلم
که ای گروه من لیس بی سفاهة نیست و افتخت عقل و جهالت و لکنی رسول لیکن من فرستاده ام
من رب العالمین از فرستادگان آفریدگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای
آفریدگار خود را و انا لکم و من شما را ناصح نصیحت کننده ام امین و راست گوی بی خیانت او عجبتم آیا عجب
می آید شما را ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر پندی و بیانی من ربکم از نزد پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی
منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرو آمدن ذکر به آنکه شما لینذرکم تا شما را
بیم کند از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان
و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلم
و زادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بسطة قوتی یا زیاده داد شما را بر آفریدگان علیه و کیله
مراد ببسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قدها ای ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز
واذکروا و یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار شوید قالوا گفتند
آن گروه مر هود را علیه السلم اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله بفرمایی که ما بپرستیم وحده یگانه و یکتا و نذر
و دست بداریم و پرستش بگذاریم ما کان یعبد آباؤنا آنرا که بودند که می پرستیدند آبا و اجداد ما
از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فاتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه ما را بوی وعده میکنی ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در نزول
عذاب قال گفت هود علیه السلم قد وقع بدرستی که واجب شد علیکم بر شما یا فرود آید بشما من ربکم از پروردگار شما

ب جس غضب و عذاب اتجادلونی آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار این نامها یعنی این بتان
که هر یکی را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می آید و برخی را
حافظه میخواندند بعضی را که نگاهبان در سفر ایشانند و بعضی رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بود و ندی مسمی حجه
اصنام را که از روی جهالت سمیتموها انتم نام نهاده اید ایشان را و آباؤکم و پدران شما ما انزل الله نفرستاد
خدای بها بجز از عبادت من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار
می نمایید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من
المنتظرین از منتظرانم مر او را آورده اند که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و اوان
زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بر
بوده که مسلم و مشرک رجوع بدان کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی
و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد از اعیان
قبیله خود بمکه رفتند در معویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند
و بعد از آن مدت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بکوه حرم روند
مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود علیه السلم ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت
هود علیه السلم نمایید و از در توبه و استغفار در آیید تا حق سبحانه از سحاب عنایت بر شما باران رحمت بباراند
پس از معویه درخواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع عبادت رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت
خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آمد یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی
ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی برای خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد و گفت
باران او بیشتر می باشد از مکه بیرون آمده با قوم روی بیلاد خود نهاد چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان
بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشته بتفرج ابر از منازل
خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد در آن ابر ریح عاصف بود که ایشان را با وصرصر گویند و در
هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود علیه السلم با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل
این قصه در اشنای آیه مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فانجیناه
پس نجات دادیم ما هود را علیه السلم والذین معه و آنانکه با او بودند یعنی مردمی که متابعت او می نمودند

در حالات بعضی قدرت بر بنیاد مخر پس [illegible]
دفعه شما چه ال میکنید دری چیزها

برحمة منا آن رهانیدن بخشش بخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا وببریدیم دابر الذین کذبوا بآیا
تنا را که تکذیب کردند ونگرویدند بآیاتنا نشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال ساختیم واز بیخ و بنیاد
برانداختیم وما کانوا مؤمنین ونبودند قوم عاد مؤمنین گرویدگان بوحدت معبود ورسالت حضرت هود علیه السلام
والی ثمود وفرستادیم بقبیله ثمود وایشان قبیله بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن جاثر بن
ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد ومساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز
وشام واین مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب
صالح بود علیه السلام وصالح به پنج پشت بثمود میرسد قال گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله
ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد
غیر وی بگزیدی قوم ثمود بجهت کثرت عدد وبسیاری مال وتوانایی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند وگفتند
ما را آیتی بنمای که ما بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیت می طلبید گفتند ما بصحرا
بیرون آییم که فردا عید ماست وبتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد وتو از خدای خود چیزی درخواه
وما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد برین
صورت قرار داده روزی دیگر بیرون رفتند وهر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد
خجلت زده ورسوا شده سر علال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت
بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود وآنرا کاثبه میگفتند وگفت ای صالح برای ما ازین سنگ
بیرون آر شتری بختی بسیار موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان
راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند که میگرویم وپرستش خدای تو میکنیم وبرین سخن
سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گزارد ودعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره
در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند نالید وبشکافت وناقه بجان وجه که مدعای قوم بود بیرون
آمد در غایت بزرگی وفی الحال بزاد بچه مانند خود ومردم وطن می نگریستند جندع وتوفیق رفیق او شد
فی الحال ایمان آورد وباقی اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین
استکبار بیرون کردند نظم یکی بنور هدایت ره عنایت یافت * یکی بوادی خذلان بماند سرگردان *
یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر * یکی زبی ره حق گرفت ملک جنان * القصه آن شتر در میان قوم بماند

ودر مرعی ایشان میچرید وآب چاهها بطریق نوبت بوی میرسید وصالح بعد از ظهور این معجزه گفت یا قوم
قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او
وصحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدای است اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای
بیرون آورده این ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها تأکل فی ارض الله
ولا تمسوها بسوء ومرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق
عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه وعقر ناقه دلیل عتو
ایشانست در کفر واذکروا ویاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جانشینان
در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم وجا داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا گیرید
من سهولها از زمین نرم قصورا کوشکها جایگاه ایشان وتنحتون من الجبال ومیکنید در کوهها یعنی
میسازید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را
از تمکین در زمین وقوت کندن کوهها ولا تعثوا ودر تباهی غایت مجویید فی الارض در زمین حجر
مفسدین در حالتی که قاصدان فساد باشید از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند ومتعرض مؤمنان
شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفت گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر وسرکشی کردند
من قومه از قوم صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان
لمن آمن مر آنکسانرا که گرویده بودند منهم از ضعیفان وفقیران اتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل
اینکه صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار او واین سخن بر سبیل استهزا میگفتند
قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستی که ما بما ارسل به بآن چیزی که صالح را بآن فرستاده اند یعنی توحید وعبادت
مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه تکبر وسرکشی میکردند از ایمان بخدای وپیغمبر او انا بدرستی که ما
بالذی آمنتم به بآن چیزی که گرویده اید بآن کافرون ناگرویدگانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنگ آمدند
چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای آشامید ودر روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها
ایشان وفا نمیکرد ودیگر تابستان بظهر وادی میرفت وزمستان ببطن وادی توجه مینمود وچهارپایان
بظهر وادی میرفتند واز هیبت او ضرر بدیشان میرسید وزنی که ایشانرا عنیزه وصدوقه میگفتند ومواشی
بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف ومصدع بن دهر را بران آورده که ناقه را

پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه
و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان
پروردگار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا بما ای صالح بیار آن چیز را که تعدنا وعید
میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی من المرسلین از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت
ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند
فی دارهم در سرای خویش جاثمین بروی درافتاده و کان و بر جای مرده کان فتولی عنهم پس روی بگردانید
صالح از ایشان در وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من ثمود را بصیحه جبرئیل هلاک خواهم کرد و قال
و گفت از روی تحسر یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بخدای که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار من
که از آن مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون ولیکن دوست
نمیدارید و بروی روی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس
و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران بن آزر را که برادرزاده ابراهیم بود علیهم السلام
آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود و خدای تعالی وی را
پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و راست سدوم و آن اعظم این بود و دیگر
عامورا و دادورا و صابورا و صعورا و گویند در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم
آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخبائث امر میفرمود و از
فواحش نهی مینمود که از خباثتهای ایشان لواطه بود و حق سبحانه از این امت را از عاقبت امر ایشان
خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان
ایشان بود واتاتون آیا می آیید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم کسی پیشی نگرفت بشما بها
بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من احد هیچ یک من العالمین از عالمیان انکم آیا شما هر آینه
انکم خواهند بطریق خبر یعنی بدرستی که شما ای قوم لتاتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی مباشرت
من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق حق نیستید بل انتم بلکه شما هستید قوم
مسرفون گروهی اسراف کنندگان و از حد گذشتگان و ما کان و نبود جواب قومه قوم لوط علیه السلام از این
کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند یعنی با مردم سدوم اخرجوهم بدرستی که لوط و متابعان او اناس یتطهرون
مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان میشنید
و عذاب بدیشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد پس نجات دادیم لوط را علیه السلام
و اهله و کسان او را از اهل بیت و مومنان الا امراته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان
میکرد و کفار او را بر انکار لوط علیه السلام اغوا می نمودند کانت بود آن زن من الغابرین از باقی ماندگان
در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا و بارانیدیم علیهم بر گناهکاران
قوم لوط علیه السلام مطرا بارانی چه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فانظر
پس درنگر ای بیننده کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار گناه کاران والی مدین و فرستادیم
بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الرحمن علیه اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن
مدین را فقال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را ما لکم نیست شما را من اله
هیچ معبود بحق غیره جز وی قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما
معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باشارت که ذکر معجزات
انبیا علیهم السلام میکند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوه بلند برآمدی کوه سر فرود آوردی
شعیب بآسانی بر آن صعود کردی و هر یک از قوم او را او و کیال و میزان بودی یکی از یکی بزرگتر چون از کسی
خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را گفت که
شما را بخدا میخوانم و آیتی روشن بشما نمایم فاوفوا الکیل پس تمام و راست سازید آنکه کیل را والمیزان
و آنکه وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم در چیزهای ایشان
یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها
بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذلکم خیر لکم آنچه میفرمایم خیر شما راست شما را ان کنتم مومنین
اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا از راه زدنی
پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط
بهر راهی که بجهت اخذ مال توعدون تهدید سازید مردمان را و کشته اند ایشان بر سر راهها نشستندی
و هر کسی که خواستی که بملازمت شعیب رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وتصدون و باز دارید عن سبیل الله از راه خدا من آمن

صفر ٢

توجه دون

اخرج من قریتکم

اکنون که ایمان آورده است به خدای و تبغونها عوجا و بجوئید برای راه خدای عوجا کجی یعنی طلب بطلان
آن کنید واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا اندک از جهت عدد و عدد فکثرکم
پس بسیار گردانید خدای شما را با آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم
علیه السلام دختر لوط را علیه السلام بخواست و خدای ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب علیه السلام
این نعمت را با یاد ایشان داد و گفت وانظروا و بنگرید کیف کان که چگونه بود عاقبة المفسدین
آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی
بمومنان کرد و گفت وان کان طائفة و اگر هست گروهی منکم از شما آمنوا ایمان آورده اند بالذی بآن چیزی که
ارسلت به فرستاده شده ام بآن وطائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یومنوا ایمان نیاورده اند قومی از دین
شعیب علیه السلام ایمان آورده اند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما را است نه مومنان را پس حق
با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی شعیب علیه السلام فرمود
که اگرچه شما دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بینا
میان ما دو گروه و هو و خدا است خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست
الجزو التاسع من اجزاء الثلثین قال الملأ گفتند بزرگان الذین استکبروا آنانکه گردن کشی
کردند در پرستش خدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لنخرجنک یا شعیب هر اینه
بیرون میکنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا و آنان را که گرویده اند بیرون میکنیم معک با تو من قریتنا
از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد و شما فی ملتنا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که
چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز
کافر نبود و آن مومنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفته یا عود کنید با ملة ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب
برهمین وتیره داد قال گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود اولو کنا و اگرچه باشیم کارهین ناخواهان
یعنی چگونه خواهیم چون شما را ما کارهیم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست
فی الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته علی الله کذبا بر خدای دروغی
در وسیط آورده که او عار قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را الهام کرده است که بران طریق باشند
و بدین سبب آن ملت میکشد پس شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما اعتقاد کردن که این ملة ماموربه است

افترا باشد بر خدای ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما
بعد اذ نجانا الله پس از آنکه برهانیده ما را خدای از ملت شما پس ما مفتریان باشیم و ما یکون لنا و نشاید و سزا
نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ربنا پروردگار ما [illegible]
رجوع ما را بآن حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وسع ربنا رسیده است پروردگار ما کل شیء
بهمه چیز علما از روی دانش قدیم علم او احاطه کرده است بهمه چیز ها و او داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر
و انقیاد و نفاق و جز آن و شما در تهدید میکنید ما را از اخراج ما اضطراب نمیکنیم بلکه علی الله بر خدای توکلنا
توکل کرده ایم و کار خود بوی گذاشته ایم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب
الدعوات توجه فرمود و گفت ربنا افتح خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قومنا و میان قوم ما بالحق براستی
وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی و قال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه
کافر بودند بخدای من قومه از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما
متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید [illegible] گفتند که اگر
دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که خدا از نفع شما برکم فروشی است و او شما را از آن منع میکند پس [illegible]
شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره
هود علیه السلام مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه مکرر آمد که زمین بلرزانید یا آنکه صیحه
مقدمه زلزله است هر دو وقوع شده که صیحه و زلزله بی صباح او در پیام نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی
کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بیرون آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم در شهر و منزل خود جاثمین
بر روی در افتاده و کان یعنی بر زمین افتاده و جسد های بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب کردند
شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند فیها در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه دروغ داشتند
شعیب را کانوا هم الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بثبوت محبت و لزوم عقوبت آورده اند
چون شعیب علیه السلام عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران
و قال یا قوم و گفت از روی تحسر ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود
و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند خطاب ایشان بعد از هلاک ایشان بوده چنانچه
حضرت پیغمبر صلعم با کفار قریش خطاب کرد و بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تحسر و تاسف

خود را تسلیه داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی القوم الکافرین بر هلاک گروهی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را میفرماید وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در شهری من نبی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا مگر آنکه بگرفتیم اهلها اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و به رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و بند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و زحمت منتبه نشدند ایشان را بنعمت و راحت مبتلا کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی بسیار شدند هم بمال و هم برجال اینجا نیز آغاز کفران کردند وقالوا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قد مس بدرستی که رسید آباءنا پدران ما را نیز الضراء والسراء شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و روزی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان طریقه می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی کفر رسوخ ورزیدند فاخذناهم پس بگرفتیم ایشان را بغتة ناگهان در حالی امن بودند وهم لا یشعرون و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته ولو ان اهل القری و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و طایف آمنوا ایمان آورده بودندی بخدای واتقوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لفتحنا هر آینه بگشادیم علیهم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکات برکتها و زیادتها من السماء از آسمان بقبول دعوت ایشان یا باریدن باران والارض و از زمین بر واشدن حاجات و رستن نبات و لکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاخذناهم پس بگرفتیم ما ایشان را بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا ترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بآنست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست نظم
در زمین و آسمان در های جود • بگشاید از پی اهل سجود • از زمین پر طاعت باز کن

۱.

بر سمای معرفت پرواز کن • افأمن آیا ایمن شدند اهل القری اهل که و حوالی آن بعد از آن بیان کردیم عذاب کافران کردیم ان یأتیهم از آنکه بیاید بدیشان بأسنا عذاب ما بیاتا در شب وهم نائمون و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان او امن اهل القری یا ایمن شدند اهل شهرها ان یأتیهم بأسنا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ضحی در وقت چاشت وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب آلهی ایمن نتوانند بود نه بروز و نه بشب افأمنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از ناگاه گرفتن خدای که مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن بر وجهی که نداند فلا یأمن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروه زیان زدگان اولم یهد للذین یرثون الارض آیا راه ننمود مر کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن من بعد اهلها پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد ان لو نشاء اگر که اگر خواهیم اصبناهم بذنوبهم برسانیم ایشان را بذنوبهم بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را ونطبع و مهر نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنوند در محل بنشیند پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه گوش آب و گل نظم این سخن از گوش دل باید شنود • گوش گل اینجا ندارد هیچ سود • گوش سر با جمله حیوان همدم است • گوش سر مخصوص نسل آدم است • گوش سر چون جانب گوینده است • گوش سر سهلست اگر آگنده است • پس بجهت تسلیه آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه میگوید تلک القری آن شهرها که نسبت بامم مذکور داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نقص علیک خوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن و لقد جاءتهم و بدرستی که آمدند باهالی آن رسلهم پیغمبران ایشان چون صالح و هود و لوط علیهم السلام بالبینات بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کذلک مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الکافرین بر دلهای کافران مراد کفار قریش اند که خدای دانست که ایمان نیارند

مهات

آیا پیدا نکرد خدای

وما وجدنا و نیافتیم لاکثرهم مر بیشتر ایشان را من عهد وفای عهدی که در روز میثاق بسته بوده‌اند
یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر کشف کنی ایمان آریم وان وجدنا و بدرستی که یافتیم
اکثرهم بیشتر ایشان را لفاسقین شکنندگان عهد و پیمان ثم بعثنا پس برانگیختیم و فرستادیم من بعدهم
بعد از پیغمبران موسی بن عمران بآیاتنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام او
قابوس بود یا ولید بن مصعب بود فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و فغفور
که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وملائه و بسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند
یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان حق این انتها از غایت وضوح آن بود
با تیقن کردند فانظر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار
تباه کاران که غرقه شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نموده و در مدین بصحبت
شعیب علیه السلام رسیده و دختر او صفورا را بعقد در آورده عزم مراجعت با مصر فرموده و در اثنا طریق بوادی ایمن
رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص یافت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنا سوره
آینده مذکور است حق سبحانه امر فرموده که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت
منع فرماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وقال موسی و گفت
موسی علیه السلام یا فرعون انی رسول ای فرعون من فرستاده‌ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان
بسوی تو و قوم تو حقیق من سزاوارم برسالت یا اگه تصدیق میکنم و مستقر و راسخم علی ان لا اقول برآنکه نگویم
علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده‌ام بشما ببینة بحجتی روشن من ربکم از نزد
پروردگار شما یا آورده‌ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس بفرست با من
بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبا ایشان
بوده باز گردند آورده‌اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام
با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام
با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را
حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت
نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما بنده‌ام و من خریده

کسان ما بوده و شما بنده زادگان ما باشید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی خود و جئت بآیة آورده
معجزه و آیتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان بجای معجزه خود را
فالقی عصاه پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فاذا هی پس عصا ناگاه بعد از القا ثعبان مبین اژدهایی
شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست و در روایت آمده که آن اژدها هشتاد گز دهان
گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون
روی بجانب تخت وی آورد ها از مهابت آن کسان بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق
بهنگام فرار بیست هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده
اوئی که عصای خود را بگیر و من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل با تو میگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت
همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خویش نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری
پس دست بگریبان بزیر بغل چپ درآورد و نزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس ناگاه
بود دست او بیضاء سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود للناظرین مر نگرندگان را آورده‌اند که موسی علیه السلام
مردی گندم گون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاع حسن
بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن
در گریبان برد و بیرون آورد و بهمان حال اول بود و القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف
قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد و قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون
از گروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوییست علیم دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب
اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آورد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم که بیرون
کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد و فرعون
که این سخن بشنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه حبس کن
او را و اخاه و برادر او هارون را یا تأخیر کن ایشان را و شتاب زدگی منمای وارسل فی المداین و
وبفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین گرد آورندگان تا جمع کنند کاردانان ایشان
یأتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا که ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده‌اند که هیچ ترین

۷ [illegible]

جندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام ورؤسا سحره با قبطی در این صعید بودند و در تفسیر سیابطی آورده که
در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده براشان رسید
مادر خود را گفتند که ما را بر سر قبر پدر ما برخیان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان را باز داد
گفت ای ناد ملک مصر شما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ آورده ایشان را
عصایست که چون می افکنند اژدهایی میشود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که شما با او
معارضه فرمایند صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا
همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادویی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری
ندارد و چون حال برین منوال باشد نه شما که هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود و القصه
برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید هفتاد هزار بمصر آمدند و نزد
فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاء السحرة وآمدند جادوان فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه
ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی
ان کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کننده گان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد وانکم
وشما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هر گاه که خواهید نزد من در آیید آورده اند که مهتر این
جماعت چهار تن بودند دو برادر که سابور و عازور بودند و دیگر حطوط و مصفی و در لباب آورده که
این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عازور واقعه سوال و جواب خود با قوم
گفتند ایشان از خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمود معلوم شد که هر گاه موسی علیه السلام
در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و خدشه در خاطر خطور کرد و نهان
میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام طلبید و مقرر شد با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه
انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج بنشست
و مردم مصر بنظاره حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف بر کشیدند و موسی و هرون
علیهما السلام بر یک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قالوا گفتند یا موسی ای موسی
اما ان تلقی یا آنست که تو افکنی عصای خود را واما ان نکون یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان عصا
و حبال خود را قال گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تکلفی که انبیا را می باشد که القوا افکنید فلما القوا پس آنگاه

بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادویی کردند بر چشمهای مردمان و نمودند چیزی که حقیقتی نداشت
واسترهبوهم و بترسانیدند مردم را وجاؤا بسحر عظیم و آوردند جادویی بزرگ آورده اند که ریسمانهای بزرگ
مجوف تافته و بافته بودند و بتغییر ملطخ کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف را پر سیماب
کرده و چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مارها بر یکدیگر پیچیدند
و در تفسیر عین المعانی آورده که زمین تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش در تحت و گرمی
آفتاب از بالا اثر کرد آن اشکال در حرکت آمد چنان نمود که همه حیوانات مارانند و اوحینا
و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام بیفکند اژدهایی
شد و دهان گشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده بود و عصا تلقف فرو میبرد ما یأفکون آنچه تزویر
میکردند و بدروغ تخیل می نمودند و آن حبل و چوب که از رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنها
ایشان فرو برد و روی بنظارگیان آورد و مردم گریختند و خلقی عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی علیه السلام
او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا
آمد راستی موسی علیه السلام و بطل و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر
گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادو رسنهای ما را باطل گردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک
آنجا که موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و باز گشتند از آن موضع
صاغرین خوار شدگان و نا امیدان و بی مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود
ساجدین سجده کنندگان مر خدای را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردگار عالمیان
فرعون گفت چنین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند که با شتی رب العالمین رب موسی و هرون پروردگار
موسی و هرون است قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به ایا ایمان آوردید بموسی و تصدیق
نمودید او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را ان هذا بدرستی که این عمل لمکر
تدبیری خفی است که شما کرده اید و ساخته اید لمکرتموه فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن و مواعده که
با شما موضعه کرده اید و این حیله ساخته لتخرجوا منها اهلها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل او را که قبطیانند و
این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص گردد فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب
داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر اینه ببرم ایدیکم دستهای شما را

وارجلکم و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر دار
کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید
کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما
الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبون باز گردندگانیم پس چرا خوانیم او را باشیم و فی المثنوی المعنوی
جانها بسته اندر آب و گل • چون رهند از آب و گلها جان و دل • در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند • چون نقاب تن برفت از روی روح • از لقای دوست دارد صد فتوح
میزند جان در هوای انگون • نعره یا لیت قومی یعلمون • و ما تنقم و تو که فرعونی منکر نمیشوی منا
از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا
آن هنگام که آمد باو نشانه که دیدیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند
ربنا ای آفریدگار ما افرغ علینا صبرا بریز بر ما صبر آن شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم و توفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان
ثابت قدم بر ایمان وقال الملأ و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه فرعون مر فرعون را اتذر موسی و قومه
آیا میگذاری دوست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو
متغیر گردانند و یذرک و بگذارند ترا و پرستش تو بگذارند و الهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند
و گفته اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرموده و خود پرستنده کوکب بوده و اصح آنست که او بر صورت
خود بتان ساخته بود و هر یک قوم را بتی داده بود که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این سبب
میگفت انا ربکم الاعلی ایشان خدایان خوردترند و من خدای بزرگترم القصه اعیان مملکت فرعون او را تحریص و ترغیب
نمودند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قال گفت سنقتل ابناءهم
زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد و نستحیی نساءهم و زنده
بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند و انا فوقهم و ما بر ایشان قاهرون غالبانیم و ایشان در زیر حکم ما اند
چون تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب
ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای و اصبروا و صبر کنید بر آنچه
با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدا را است یورثها میراث میدهد آن را من یشاء هر که را میخواهد من عباده
از بندگان خود و درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان در تصرف بنی اسرائیل والعاقبة

و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت للمتقین مر پرهیزکاران راست بنی اسرائیل این کلمات که مشتمل بر بشارت
ایشان بود نشنیدند و باز آغاز شکایت فرموده قالوا گفتند اوذینا ما را برنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا
میکردند من قبل ان تأتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نیمی از روز ما را بخدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر
ما را آزاد میکردند و من بعد ما جئتنا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند و پیش
از این ابنا ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قال گفت موسی علیه السلام از روی ترجیح
عسی ربکم شاید پروردگار شما و عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن
شما را که فرعونست یا قوم او و یستخلفکم و خلیفه گرداند شما را فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس
ببیند خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر
و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بآن جزا دهد که خدای بعد از هلاک دشمنان مقدمات آن را بایشان بنمود
ولقد اخذنا و هر آینه که ما فرا گرفتیم آل فرعون تبع و خدم و خویشان او را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی و نقص من الثمرات
و نقصان بعضی از میوه های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان
متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکویی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند
برای ماست این نیکوی و ما مستحق آنیم و ان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا یطیروا
بموسی و من معه فال بد میگرفتند بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت
ایشان بما میرسد الا انما طائرهم آگاه باشید جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خدا است
و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها در ایشان رسید
ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه
شومی عمالست و قالوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلام مهما تأتنا هر گاه که بیاری بما هر چیزی که بیاری به من آیة
از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط و قرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما نحن لک
نیستیم ما لک بمومنین ترا از گروندگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند فارسلنا
پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آن را
چون باران و سیل و الجراد و فرستادیم ملخ پرنده و القمل و ملخ پیاده یا کنه یا شپش و الضفادع و بزغ
و الدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده

یعنی مدت میان هر دو یکماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردن کشی کردند
از فرمان برداری و کانوا قوما مجرمین و بودند گروهی مجرم یعنی ماندند در کفر کرباوجود ظهور آیات و نتایج
آن ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بفرعونیان عذابی از نیها که
مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک آفریدگار خود را
بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است آن عهد نزد یک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون دعا
بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب لنؤمنن هر آینه ما
ایمان آریم و تصدیق کنیم لک مر ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هرجا
خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما برداریم بدعاء موسی علیه و رفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن
عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا مدتی از زمان که ایشان هم بالغوه ایشان رسنده کانند بدان
تا معذب گردند دران اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت
شبانه روز باران بارید و ظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمده و مردان و زنان
با پای ایستادند و گوه و کان بر لبها رسانیدند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل
بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدانجا نرسید القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وما ایمه
شده روی بموسی علیه آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان
بدعای موسی مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند
و بار کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سواره برایشان گماشت تا اکثر مزروعات
ایشان را بخورد و دیگر بار پناه بموسی علیه آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای بگروند
حضرت موسی علیه بصحرا بیرون رفت و عصای خود را اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها از ان دو طرف
متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مقدار ما را بس است تصدیق نکرده
حق تعالی ملخ ماده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخورد پس دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز
تضرع نمودند بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند که ای موسی ما را معتقد گشت که تو در فن سحر
از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر ضفادع فرستاد تا کاسه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان
می افتادند چون کسی سخن گفتی در دهن او در آمدی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره بار

تمرد و عناد رفت شد حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل
میکرد خون ناب میشد و اگر از یک ظرف خوردندی جهت هر یک همین حال واقع بود و این جا نیز عهد کردند
و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم
از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان
کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را و کانوا عنها و بودند از تامل دران غافلین
بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون
گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک
فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها و جهات غربی
از ان زمین التی بارکنا آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم فیها دران بارزانی و بسیاری محصولات
یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام وتمت و تمام شد و بنفاذ رسید کلمة ربک وعده پروردگار تو
الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای این وعده
بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره و دمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود
ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و ما کانوا یعرشون
و آنچه بودند که بر افراشته بودند بان چون صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل بگذرانیدیم بنی اسرائیل را
البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه
یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قوم را مجاور
بتکده دیدند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی تمثالی بساز که ما از ان را
بپرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشان را خدایانست که می پرستند قال گفت موسی بدرستی که
شما هستید قوم تجهلون گروهی که نادانی میکنند و جهل می ورزید که توهم جواز عبادت غیر خدای دارید
ان هولاء بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه با آنچه ایشان در انند یعنی خدای
دین و آیین ایشان را حق تعالی هدم خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل
و زایل مضمحل است ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال گفت
موسی علیه اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی و هو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را

حزب

علی العالمین بر عالمیان زمان شما بانواع نعم تخصیص فرموده و اذ نجیناکم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را من آل
فرعون از شیعهٔ فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم می‌کشتند
پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری
و بندگی خود و فی ذلکم و درین رهانیدن بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از
پروردگار شما محنتی بزرگ آورده‌اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعونیان
کتابی بیارم بشما از نزد یک حق تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات
یافتند و فرعون غرقه شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلام از خدای درخواست که آن کتاب
بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آی تا ما با تو سخن گوییم موسی علیه السلام سی روزه
بداشت و سی ایام بطور توجه نمود و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه گوید و از دهن او بوی روزه
آید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرده ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می‌شنیدیم از آن بمسواک دفع
کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانهٔ آن ده روز دیگر بداشت چنانچه میفرماید و واعدنا موسی
و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار
حساب شهور عرب بر حساب است که از رویت هلال است و آن شب مرئی میشود تاریخ را شب مقید کرد
و اتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردگار او
مقرر فرموده بود اربعین لیلة چهل شبانروز و قال موسی و گفت موسی لاخیه هرون برادر خود هارون را
که من طلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه ما باش فی قومی در میان قوم من و اصلح
و صلاح آور هر کار را که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین
راه تباه کاران را و لما جاء موسی و آن هنگام که آمد موسی لمیقاتنا مر وقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم و کلمه
ربه و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان آورده که چون
حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید نخست فرمود تا کرد طور ظلمت فرو گرفت و هر که
قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از دور براندم و ملکین کاتبان را از وی دور کردند و آسمانها را نظر وی آوردند
ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در تاریخ
آورده که بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی دیگر هشتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در تفسیر

سخن گوید

گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی سخن حق بشنید و از جام کلام الهی جام ربانی
جرعهٔ ذوق محبت چشید فراموش کرد که در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلی است و چون
جنت جای مشاهده لذاتست قال گفت موسی علیه السلام رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی
مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی
نتوانی دید مرا در دنیا هم حکم ازلی بر آن وجه واقع شده که هر بشری در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در بحر الحقایق
آورده که بعین فانی مرا نه بینی بچشم جاوید باقی بدیدهٔ باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت
خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز رویت است چه اگر رویت محال بودی موسی علیه السلام سوال نکردی
چه طلب مستحیل از انبیاء روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام در آن ساعت که خطاب
لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن
وقت در قید مراد خود و قایم بمراد حق بودن کامل‌تر است از قیام بمراد خود نظم لن ترانی امیر سالار طور موسی جواب
هرچه آن از دوست آید سربسر کردن متاب ◦ اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار ندارى عاشق نام گفتم که لن ترانی و لکن انظر و لیکن نظر کن الی الجبل
بکوه که بزرگ‌ترین جبال و بزرگ‌ترین است و تحمل او از همه بیشتر است فان استقر پس اگر کوه قرار گیرد
و ثابت ماند مکانه در حال خود و هنگام تجلی من بر وی فسوف ترانی پس نزدیک باشد که تو نیز بینی مرا و طاقت
دیدار من داشته باشی و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای کار در گذر فلما تجلی پس آن هنگام
که تجلی کرد ربه پروردگار موسی یعنی ظاهر کرد بنده از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوراخ سوزنی
للجبل بر آن کوه بعد از آنکه حجابها را علم بود درین و در روایت آمده بود که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار
حجاب بمقدار در همی ظاهر کرد و در آن ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری که
سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصهٔ زمین سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت
متصف گشت بتان بر روی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جعله کردانید خدای
مر آن کوه را دکا ریزه ریزه و در تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه
دیگر از وی جدا شد سه کوه که را اصل است در زمان در حضوی به بینه اقتاد ~~و سه کوه دیگر از و بجدا شد که~~
احد است و ورقان و رضوی به مدینه افتاد و سه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه و خر موسی و بیفتاد موسی صعقا

تا از روز جی کتاه دیدم [illegible]
از نهج [illegible]

بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد و از پاره پاره شدن کوه و از عشیه پنجشنبه روز عرفه تا عشیه یوم جمعه
بیهوش ماند فلما افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت
تست یا پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تبت الیک باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بی
اذن تو باشد وانا اول المؤمنین و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن
تو نیست نظم ای آنکه ز یک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود • چه عجب ار مشت گلی عاجز و بیچاره شود • عجب
سریست که کوه بدان عظمت طاقت تجلی دیدار نداشت و دل انسان را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت
آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر
کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور می سازد نظم دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت
پس بدانست آنچه جوش اندر نیافت • پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه و تدارک آنکه از هر طرف
مقصود بازمانده بود قال یموسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح و بقاء ذات تو اندوهناک
مباش انی اصطفیتک بدرستی که ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان زمان تو که
موجود بودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی و بکلام کردن من و ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو
بی واسطه فخذ پس فراگیر ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین
و باش از شکرگویندگان بر آن عطا و کتبنا و نوشتیم یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد
یا بجبرئیل گفتیم که بقلم ذکر و النهر النور نوشت له برای موسی علیه فی الالواح در لوحها که هفت یا نه یا ده
بوده و در زاد المسیر آورده و این موافق قول اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده
و الواح از یاقوت احمر بود و یا چوب سدره بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وکنده بودند چون نقش
در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر او نوشته بود من کل شیء از هر چیزی که در باب دین
محتاج الیه باشد موعظة پندی و تفصیلا و بیان کردنی لکل شیء مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم
بموسی علیه که فراگیر الواح را بقوة بجدی تمام و عزم درست وامر و بفرمای قوم که رده خود را تا بعلم و عز
یاخذوا فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح
همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در
زاد فرموده که احسن جمع است بین الفرایض و النوافل ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل

دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که در گذشت یا بنمایم بولایت شام چه از عم و منازل
قرون ماضیه که از دایره فرمان بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منزل فرعون و قبطیان در مصر
همه خراب شده و از خداوند خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد
تا بدانسان از حادثات دور گردون شد خراب • پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت
جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب • ساصرف زود باشد که بگردانم عن آیاتی از آیتهای
من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنانرا که تکبر میکنند
فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم تا فهم سخنان ما نکنند از ذو النون
مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای
قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ع حیف است چنین گنج در آن ویرانه
وان یروا و اگر ببینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که ما نماییم بر صدق نبوت محمد صلعم یعنی معجزات
آنحضرت یا بدانند هر نشانی که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وان یروا
و اگر ببینند سبیل الغی راه گمراهی یتخذوه سبیلا آنرا راه گیرند و بدان روی کنند ذلک این بانهم
دلهای ایشان را از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنهای ما را وکانوا
و بودند عنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافلین ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض
و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند
بآیاتنا آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و لقاء الآخرة و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را
حبطت باطل شد و تباه گشت اعمالهم عملهایی که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی
نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل میکردند واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم
موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او من بعده از پس رفتن موسی علیه بطور من حلیهم از پیرایه‌های
ایشان که از قبطیان عاریه گرفته بودند عجلا گوساله یعنی بهیات گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار
مراو را آوازی چون آواز گاو • آورده اند که بنی اسرائیل شبی از مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون
از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال می نماییم و هر یک
از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریه بستند و بعد از عبور دریا و غرق فرعونیان

حُلِیِّهم

میطلبان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت
هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایهای عاریه که در دست بنی اسرائیل مانده میخورند و میفروشند و دادن
تصرف بر ایشان حرامست هارون علیه السلام بفرمود تا تمام از ایشان جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را بامانت
نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت
و شخصی بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که از وی آوازی پدید آمد چون آواز گاو و آورده اند
که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک
برگرفته با خود میداشت همچنین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش بریخت
خدای آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله
بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید و بسجده درافتاده الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم که گوساله
با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند ولا یهدیهم سبیلا و نمی نماید ایشان را راهی که بجایی رسد اتخذوه که
فرا گرفتند او را بخدایی وکانوا ظالمین و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش
در لطایف المنن قشیری آورده که چه دور است میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که
عبادت صانع میکنند نظم آنرا که تو ساختی نسازد کارت ◦ سازنده توست در دو عالم یارت ◦ ولما سقط
و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی بایشان پشیمانی رسید چون
یافتن کسی که چیزی بدست خود در آرد و لفظ این در کلام عرب کنایت از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه
چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او ورأوا انهم و دیدند آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق که گمراه شدند
قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ما ویغفر لنا
و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که ما باشیم من الخاسرین از زیان زدگان و هلاک شدگان ولما
رجع موسی و آن هنگام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت
اسفا اندوهناک یا خشم گیرنده آورده اند که موسی علیه السلام در محل مناجات این خبر یافت و حق
سبحانه وی را اخبار کرده بود و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت
بئسما خلفتمونی بد نیابت کردید از من من بعدی از پس سفر رفتن من اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید
بعبادت عجل امر ربکم بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم والقی الالواح

و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز برای خدای کرد و در تبایع
آورده که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود باسمان بردند و آن
تفاصیل اشیا بود و یک سبع بماند و آنچه که هدی و رحمت بود و پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد
واخذ و بگرفت براس اخیه موی سر برادر خود را یعنی هرون را علیه السلام یجره الیه بطرف خود میکشید
و این طریق معاتبه نه از روی اهانت کان موسی آن بود که گمان برد که هرون علیه السلام در منع ایشان تقصیری فرموده
قال ابن ام گفت هرون علیه السلام ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت
ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد و پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما بدرستی که
قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری
مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت بی پس شاد مکن الاعداء بمن دشمنان را و چنان مکن که
اثر روی ایشان حاصل شود از اهانت من ولا تجعلنی و مدار مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان
یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میار قال گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رب
اغفرلی ای پروردگار من مرا درین عمل که با برادر تندی کردم و آنکه الواح بیفکندم ولاخی و بیامرز
برادر مرا اگر تقصیر کرده باشد در منع ظلمه وادخلنا و درآر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و که اند
در پناه عصمت خود در دنیی و در ریاض جنت خود در آخرت وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی
هر بخشش همه از اثر بخشش توست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو نظم تو جاهل بخا انعام کردی
که بر بیچارگان انعام کردند ◦ بهر جا جوی از رحمت روانست ◦ ز دریاهای جودت وام کردند
ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدایی سینالهم
زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی
امر کرد که بکشند یکدیگر را و ذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن
جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وکذلک و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی
المفترین جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را والذین و آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها
از صغایر و کبایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعدها از پس وقوع آن عملها
وامنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات

غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکاران را قبول میکند ان ربک
بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رحیم
مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب
از موسی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بر آن
اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است
برای مغضوب علیه پس گویا آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمنزلهٔ سکوت پس القصه چون خشم
موسی علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا گرفت بقیهٔ الواح را که افکنده بود و فی نسختها و در آنچه مکتوب
بود در آن هدی راه نمودنی بود از گمراهی و رحمة و بخشایش یعنی پاک شدن از گناهان للذین برای کسانی که
ایشان لربهم مر عتاب پروردگار خود را یرهبون ترسگاری میکنند یعنی از عذاب خدای منتهی آورده اند
که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از
عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت واختار موسی و برگزید موسی علیه السلام قومه از قوم خود سبعین — و قبول کرده اند
هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قول آنست که طایفه از بنی
اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نگفته و آنچه بر لوح است سخن موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی
قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را
با خود برد و چون بطور رسید غباری پدید آمد میان موسی و ایشان حایل شد موسی علیه السلام بر او غمام درآمد
و اخیار قوم سجده در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی علیه السلام سخن گفت از امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس
چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم
اما متکلم پیدا نبود ما وقتی ایمان بیاوریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقهٔ پدید آمد و همه را
بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده در مناجات آغاز نیاز کرد و چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم
پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را
آوازی مهیب و هراس هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و حال
ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزدیک بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد
قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل

پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک
میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه
کرده اند بیخردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب لن نریه ان هی نیست
این کردار ایشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای تو هر چند که ایشان را کلام خود شنوانیدی
تا طمع در رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب
قدس الله روحه مذکور است که حق سبحانه موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسید
از روی دلال بر این جرأت اقدام فرموده و دلال در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب
فرموده که و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات العبد الاسود الی قوله یضحکی و کل یوم ثلث
دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست
گفت و گوی عاشقان در کار رب • جوشش عشقست نز ترک ادب • هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش
نی ادب ماند درو نی عقل و هوش • و هم از مقام بسطست این سخن موسی علیه السلام که تضل گمراه میگردانی
بها بدین فتنه و آزمایش من تشاء هر کرا خواهی که گمراه شود و تهدی و راه می نمایی هم بدان من تشاء
هر کرا خواهی که راه یابد انت ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخشای ما را
وانت خیر الغافرین و تو بهتر آمرزگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا کن ما را فی هذه
الدنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال و فی الاخرة
و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت رؤیة انا هدنا بدرستی که ما باز گشتیم
الیک بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت او آنست که اصیب به میرسانم او را
من اشاء بهر که میخواهم یعنی کنار و رحمتی وسعت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است
کل شی بهر چیزی یعنی شاملست هر دو یعنی مؤمن و کافر را داد و دادن جان و فرستادن روزی و گفته اند
رحمت متعاطفت که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان مهربانی میورزند با یکدیگر یا رحمت
توبه است که علی العموم در رحمت بر همه گشوده است و همه را با تصاف بدین رحمت دعوت فرموده
که و توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از امطلقه و امتنانیه گویند
و آن رحمتیست هر چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده رحمتی وسعت کل و نتیجه او عطا دادن است

بی سابقهٔ سوال سایل و وسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی اگر بوجهی از وجوه گاشار السنی
ای جواد رایگان صد چشم و گوش • بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش • در عدم ما مستحقان کی بدیم •
کز براین جان و برین دانش زدیم • ما نبودیم و تقاضا مان نبود • لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود •
دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده مر استحقاق بنده مر آن
رحمت را سمه قسیم رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقهٔ خدمت و رابطهٔ دعوت استحقاق
وجود ارزانی فرموده بعد از فیض کرد وجود استعداد استفاده و قابلیهٔ استفاضه داده و در رحمت
وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فساکتبها پس زود باشد
که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنکه پرهیز کنند از شرک و یؤتون الزکوة و بدهند
زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنکه ایشان بآیاتنا بآیات منزلهٔ ما یؤمنون میگروند قتاده
گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم
پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشتهٔ امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت
تخصیص داد و فرموده که متقیان و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الذین آنانکه از روی صدق
یتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده
و ناخواننده وصف آن حضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیه یکی از معجزات او
می تواند بود نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت • بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد •
و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشاء را ام گوید چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشا
و بهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتابت پس حضرت را صلعم باصل منسوب
ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکونات اوست و نکتهٔ لولاک لما خلقت الکون
مؤید این معنی است نظم تو اصل وجود آمدی از نخست • دگر هر چه باشد همه فرع تست •
الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند اسم و صفت او را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوریة
آنجا که میگوید الضحوک القتال یرکب البعیر الشملة تا آخر والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه
میفرماید انی ذاهب الی ابی و ربکم و الفارقلیطا جا تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر تقی ایشان را که
بی روا و بند بالمعروف به نیکویی که توحید است و ینهیهم و باز میدارد ایشان را عن المنکر از منکر که

شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم
یا عدم انصاف و یحل لهم و حلال میکرداند برای ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که باهل جاهلیت
حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات که حرام بر یهود چون شحوم و یحرم و حرام میسازد
علیهم الخبائث برایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای خبیثه را چون ربوا
و رشوت و یضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی
سنگینی میکرداند برامت خود او شاغ شستن را که بعید مراد آنچیزهاست که در شریعت موسی
علیه بر بنی اسرائیل الزام کرده بود و نماند قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست
بدو رسد و جز آن والاغلال و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی آنکه بوقت موسی
علیه کانت علیهم بود برایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیة و احراق غنیمت
و جز آن فالذین آمنوا به پس آنکسانکه بگروند به پیغمبر بنی اسرائیل و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه
و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پی روی کردند النور الذی آن نور را که انزل معه فرو فرستاده اند
با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است
و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه فرود آمد و اکثر آن را باز بآسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را
نور گفته بنابر روشن است چه امور دین و دنیا ازو مفصل است و مؤید اولئک آن گروه که ایمان
و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب
قل بگو ای محمد بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم
الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بوده الذی آن خدایی که هست له مرورا ست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق عبادت
نیست مگر او یحیی و یمیت زنده کرداند و میمیراند فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنوید
و رسوله و بگروید بفرستادهٔ او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبری که میگرود بالله بوحدانیت خدای
و کلماته و بسخنان فرستادهٔ او برانبیا واتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون
باشد که راه راست یابید و من قوم موسی و از قوم موسی علیه امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه
می نمایند خلق را بالحق بسبب حقی که با ایشانست و به حق و راستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق

گفته اند مراد ازین امت عبد الله سلام و اصحاب وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت
موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع
معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان نیاز تمام از [illegible] درخواستند تا میان ایشان و سایر
قوم جدایی افکند حق سبحانه و تعالی در زمین نقبی کشاده گردانید و ایشان در آن راه در آمده ماورای دیار چین گرون
آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم شب معراج ایشان را دیده و ده آیه از قرآن بر ایشان
خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز میگزارند و از کوه تا [illegible] میدهند
و نماز جمعه بپای میدارند و این آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید
و میگوید وقطعناهم و جدا گردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است
از اثنتی عشر یعنی ساختیم قوم را اسباط سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند
کردیم بسوی موسی علیه السلام اُمما گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتها
هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام اذ استسقیه چون آب خواستند قومه
گروه او ازو در تیه بنی اسرائیل چون در تیه چهار سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده
تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب آب نمودند وحی کرد خدای بموسی ان اضرب که بزن بعصاک
الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون به تیه در آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی
و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فانبجست پس شکافته شد و گشاده گشت
منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل اناس
همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایه بان ساختیم
علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند و از [illegible] و فرستادیم علیهم المن
بر ایشان ترنجبین شیرین والسلوی و مرغی کرشنا به سمانی باشد و گفتیم کلوا من طیبات ما
رزقناکم بخورید از پاکیزه ها آنچیزی که بمحض عنایت روزی دادیم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده من
و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره نهادن ولکن کانوا انفسهم
کرا [illegible] انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و چون گفته شد مر بنی اسرائیل را
بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین ده یعنی اریحا یا ایلیا

حار [illegible]

وکلوا و بخورید منها ازان ده از میوه و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة و بگویید درخواست ما
حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این ده سجدا در حالتی
که سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما
سنزید المحسنین زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده ایشان را ثواب و درجات دهیم
فبدل الذین ظلموا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن را بود ما
غیر الذی قیل لهم غیر آنکه گفته شده بود ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فی شعیرة و این از روی استهزاء بود
فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون
بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع او وضع نمودند واسئلهم و بپرس
ای محمد یهود را عن القریة از خبر ده و واقعه وی آن التی کانت آن دهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریا
و آن ده ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقتا بوده در میان مدین
و عینونا بر هر تقدیر اهل آن ده متشرع بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده
که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت
داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل ده اذ یعدون آنگاه که در میگذشتند
از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند در آن فی السبت در روز شنبه که ترک صید
سمک است ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم چون می آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم
روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده
بر روی آب و سرها برداشته ویوم لا یسبتون و در روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی تعظیم آن نمی نمودند
نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلایی بود از حضرت عزت
مر ایشان را چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی و بازی کردندی و چون شنبه
بگذشتی پنهان شدندی تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان باز مایم ایشان را یعنی
معامله آزمایندگان کنیم با ایشان بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون بیرون میروند از دایره فرمان
چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند

وبانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت
که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن بریدند روز شنبه که ظهور ماهیان بود و ایشانرا ابدان
حوضها راندندی و راهها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا ماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از تعظیم سبت بگذشتند و اهل
آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی می نمودند و جمعی نه نهی نمودندی
و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ثالثه را منع میکردند چنانچه حق تعالی خبر میدهد و اذ قالت و بپرس از
اهل کتاب خبر آنرا که گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی بر گروه نهی کننده
لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی که باشد الله مهلکهم خدای هلاک کننده ایشانست
در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی
سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی است
و حفص معذرة بنصب خواند یعنی پند دادن ما از برای معذرتست الی ربکم بسوی پروردگار
شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم و لعلهم
یتقون و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام
بگذاشتند فراموش کردند ما ذکروا به آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا
برهانیدیم الذین ینهون آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی و اخذنا و بگرفتیم الذین ظلموا
آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بعذاب بئیس بعذاب سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی
عناد یفسقون خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات
یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فلما عتوا
پس آن هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا عنه از ان چیزی که نهی کرده شده بودند ازان یعنی
صید ماهی قلنا گفتیم لهم مر ایشانرا کونوا گردید قردة بوزینگان خاسئین دور شدگان
و ناامیدان از رحمت • آورده اند که ناهیان بعد از انکه از پذیرفتن ایشان ناامید شدند
ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری در محله خود نشانده
راه آمد شد بمساکن ایشان دربستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود

در تفحص ایشان درآمدند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه اکه کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه
ایشان میمالید سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند و اذ تاذن و یاد کن ای محمد که چون آگاهی داد
ربک آفریدگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که برانگیزد بر یهود الی یوم القیمة تا بروز رستخیز من یسومهم
کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه و گفته اند که بخت النصر
بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا اسیر گردانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه مبعوث شد و حکم فرمود بمتابعت ایشان تا اسلام آرند یا جزیه
قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست ان ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود
عقوبت هر کافر را اوانه و بدرستی که او لغفور آمرزگار است مر کسی را که توبه کند و طلب مغفرت نماید
رحیم مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد و قطعناهم و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین
امما جماعتها هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایستگانند که بدین
موسی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر صلعم ایمان
آورده اند یا آنها که در شب معراج با حضرت گرویدند و منهم و از ایشان هست دون ذلک فرود
از صالحان یعنی کفره و فسقه و بلوناهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنات به نیکوییها چون عیش و فنا
و صحت و السیئات و به بدیها چون شدت و فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون شاید که بازگردند
بخدای از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر
کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت می بایست کرد تا آغاز ناشکر کرده گفتند ید الله
مغلولة پس بر محک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند نظم خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد • فخلف من بعدهم پس از پس درآمدند صالحانرا خلف
پس آمدگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریت را یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران یاخذون
حق تعالی فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این چیز فرومایه و دنیاست مراد احبار زمان حضرت
رسالت اند حق تعالی میگوید در حکم رشوت که میگیرند و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزند
او عار ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان
افزون رشوه را گناه میدانستند وان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل

مثل آن خواسته دیگر در حکم مقابل باخذ ره خواهیکیرند آنرا یعنی توقع مغفرت دارند با وجود اصرار در اخذ
رشوت و اکل حرام الم یوخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریة
ان لا یقولوا که نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند و انکه غفران خود را از
حق سبحانه و تعالی نسبت داوند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست و درسوا و خواندند
ما فیه آنچه درو هست و این حکم در وی دیده اند والدار الآخرة و سرای دیگر که عقبی است خیر
بهتر است از عرض دنیی للذین یتقون مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون
آیا تعقل نمیکنید و خطاب میخوانید یعنی فهم باید کرد که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیی والذین و آنانکه
یمسکون بالکتاب نگاه میدارند کتاب را و چنگ در ان میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین
آیه توریت است واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل بر اقامة
جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت آن
خانه دین خویش را چو خدا • بر ستون نماز کرد بنا • بی شکی که ستون بکاری بود •
خانه دین حق بپای بود • انا لا نضیع هر آینه ما ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد نیکوکاران آرنده کان را
خود را بانکه تمام چیزیان رسانیم و اذ نتقنا الجبل و یاد کن برای یهود زمان خود چون برکندیم و برداشتیم
کوه طور را فوقهم زبر سر ایشان کانه ظلة گویی کوه سایه ایست بر سر ایشان و ظنوا و دانستند انه
انکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند خدای ازین خبر داده بود خذوا ما
آتیناکم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه
آنچه درو هست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون شاید که پرهیزکاری کنید از عداوت و عصیان باشید واذ اخذ
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای
ایشان ذریتهم فرزندان ایشانرا واشهدهم علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراری گردند یا بعضی را بر بعضی
گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی
حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم علیه
هر کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند • حاکم ابو عبدالله ره در صحیح خود
از ابن عباس رضه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان

نصف

و آن وادی است نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقول بطن نعمان خوانند • و در لباب آورده
که اخذ میثاق در دو جا بوده در ولایت هند و بعد از خروج آدم علیه السلام از بهشت • و در مدارک میگوید
که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت
و عرض آن سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد
و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیه خود بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نمودند گفتند
شهدنا گواه شدیم بر اقرار خود و گفته اند چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملایکه را گفت گواه باشید
گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار
ذریه گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستی که بودیم ما عن هذا
ازین اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا آنکه گویند انما اشرک جز این نیست که شرک آوردند آباؤنا
پدران ما من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم
افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بآنچه کردند کجروان یعنی آبا ما ان
پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز میسازند این سخن از ایشان مسموع نشود زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و ای درویش آیه عهد
الست است تا خبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب
غافل نیستند نظم الست از ازل همچنانش بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش •
و در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندانم
گویی که دی بود و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرموده درین سخن نقص است
صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است نظم
روز امروز است ای صوفی وشان کی بود • از دی و از فردا نشان • اگه از حق نیست غافل حسنین
بلی مستقبلش حالت ولیس نقلست از حسین منصور قدس سره که فرموده انه غایبات از حقایق
سوال الست بچگونه جواب دهد پس سر مخاطب و جیب بغایت نازک است • هم خود الست گوید هم خود بلی کند
وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت
خود را تا تدبر کنند و لعلهم یرجعون و شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل و بخوان ای محمد

علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکسی که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم با نشانهای یعنی کتب منزله
وآنکس امیه بن ابی الصلت بوده از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که دران زمان نبی
مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت صلعم مبعوث شد امیه
از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال تعالی فانسلخ منها پس بیرون آمد
از ان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پی او رسید
شیطان یا او را بر روی خود فرمود فکان پس گشت آن داننده آیات من الغاوین از گمراهان
وگفته اند این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلعم او را فاسق لقب نهاده و او بانی مسجد ضرار است
صفت پیغمبر در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرده و بوی کافر شده
واشهر آنست که این کس بلعم بن باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم
میدانست و در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جبابره رجوع به بلعم کردند
که مستجاب الدعوه بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن
فریفته شد و رشوت قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد
و ایمان بوی نماند ولو شئنا و اگر میخواستیم لرفعناه هر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات
صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار است
ولکنه و لیکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت واتبع
و پی روی کرد هویه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس او در خست کمثل الکلب
مانند صفت سگ است در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و برانی او را یلهث زبان از دهان
بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهان بیرون افکند یعنی است
کردن راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نکند بلعم سگ صفت نیز همین
حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت و او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل
دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام شد که بر ایشان نفرین کند دراز گوشی که
با وی بود بسخن آمد که ازین راه بر گرد و ازین عمل در گذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که تا با و تنبیه بیار که از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید که از جانب فضل چه نماز ها دهد ام کبر را کمر عشق باز تر

راه دین گرداند و اگر طرف عدل و زور رسم توحید بلعم بر انداخته با سگ خسیس برابری چه عجب ز آز بی انتها ... بر کران آفتابی
وین را کشی از بکجه سر حلقه رندان کنی * چون مجرا در کار تو عقل زبون را کی بود * فرمان وه مطلق تویی هر گه که خواهی
ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار کذبوا
بآیاتنا دروغ می شمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان
این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهودند که تکذیب آیات توریه کردند و در کتمان نعت پیغمبر صلعم سعی نمودند
که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات الهی را
لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا نماید که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم
بد شد مثل قوم الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از آنکه علم ایشان
بدان و قیام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند تقدیم معمول
دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا راه نماید خدای بمحض فضل خود
فهو المهتدی پس او راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن گروه
هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در سرا و سرای ولقد ذرأنا و بدرستی که بیافریدیم لجهنم برای دوزخ
کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار
ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لا یفقهون بها
هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند آن آینه را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق
و اثبات پاک نمیسازند ولهم اعین و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها روی حق نمی بینند بآن
بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند ولهم آذان و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لا یسمعون بها
سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند اولئک آن گروه
در آنکه همه همت خود را متوجه اسباب تعیش دارند و مقصور بر لذات فانی شمارند کالانعام مانند چارپایانند
که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند بل هم اضل بلکه این
گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اولئک آن گروه که یاد کرده شد هم الغافلون
ایشانند غافلان در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف نا منظور با فرو گذاشته
معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی و هم عقلانی و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید

از ملایکه افضل است واگر فرودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم انعام ازل است و درین معنی گفته اند
بره از ملک هست ونصیبی از دیو • ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک • ولله الاسماء الحسنی مر خدایراست
نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نامست که من احصیها دخل الجنه دران باب
وارد شده • و در زاد المسیر گوید که سبب آیه آن بود که مردی در نماز خدایرا بسم الله یاد کرد و باسم
رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد واصحاب او میگویند که ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را
میخواند آیه نازل شد که اسماء الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که
خدایرا صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن او را بدان اوصاف بستایید
و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی و ذروا الذین و بگذارید متابعت آنها را که
از روی جهل یلحدون میل میکنند یعنی از حق در نامهای او یعنی تسمیه میکنند خدای کریم را بنامی که شرع بدان لاحق نشده
چنانچه حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند
الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان
سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که
برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید و ممن خلقنا و از آنها که آفریده ایم
برای بهشت امة گروهی هست که ایشان یهدون بالحق راه مینمایند بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند
در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشان اند رضوان الله علیهم اجمعین • والذین کذبوا و آنانکه
تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی کفار را مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا
پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که
گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری رحمه الله فرموده که
استدراج اخطار برست و انسار شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش
گردانند وقتی که مستحق عقوبت شوند و املی لهم و مهلت دهم ایشانرا مدتی پس بگیرمشان ان کیدی بدرستی که
کید من متین محکمست کید حیلی راگویند که در خفیه باشد پس استدراج بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن
خذلانست کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلعم کوه صفا برآمد یک یک از گرده قریش را
از عذاب خدای میترسانید یکی از مشرکان دید گفت که این یار شما دیوانه شده که شب فریاد میکند آیه اولم یتفکروا

در زمان کی ۲

آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند تا بدانند که ما بصاحبهم نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد را صلوات الله وسلامه علیه
من جنة از هیچ نوع دیوانگی این سخن ناقلست که او را قبل اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت
حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو الا نذیر مبین بیم کننده از عذاب الهی مبین پیدا
و هویدا بیم کردن او اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها
والارض و در ملکوت زمین گفته اند که ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحر است و جبل
و شجر و ما خلق الله و نگریستند در آنچه آفرید خدای من شیء از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع
و جلال و وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و ان عسی و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید ان یکون آنکه باشد
قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان
نزدیک رسیده باشد از توقع فوت و حلول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح
جاودانی باشد • نظم • زان پیش که جان بلب رسد تنگ • وایام عنان ستاند از چنگ •
بر مرکب فکر خویش بر زین • مردانه درای در ره دین • فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از
قرآن یؤمنون ایمان خواهند آورد مشرکان اگر بقرآن نگروند که او حقایق دین و دنیوی و بجمیع مهام من
صورت و معنی است من یضلل الله هر کرا خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده
نیست که او را براه آورد و یذرهم و میگذاریم ایشانرا فی طغیانهم در گمراهی ایشان تا پیوسته یعمهون
سرگردان و متحیر میگردند • نظم • تا نگردد رهنمای توفیق رفیق • مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند
گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما بدانیم که کی خواهد
بود و این سوال امتحان بود زیرا که میدانستند که جز خدای عز و جل نمیداند آیه آمد که یسألونک میپرسند ترا
عن الساعة یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که
ساعت بساعت قایم یا حساب خلایق در دم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای
ساعتی باشد و بر تقدیر سوال میکنند که ایان مرسیها کی است بپای کردن و پدید آوردن او قل بگو
انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب
و نبی مرسل را بران اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند امر قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مگر او
و آمده است بدان ثقلت پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن فی السموات والارض

در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمان از ملایکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او و کمال
حکمت در اخفای او نیست لا تأتیکم نمی‌آید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می‌پرسند از تو
و وقت آن ایشان را و چه که کأنک گویا تو حفی مهربانی و دوست میداری عنها سوال از آن و حال آنکه تو کارهی
از آن سوال چه موقوفست بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قل بگو دیگر بار و از روی تأکید و مبالغه انما علمها جز این
نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که
جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا به نرخ گرانی
و ارزانی پیش و تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و در آن سود کنی آیه آمد که قل لا املک بگوی
نمی‌توانم لنفسی برای خود نفعا جر منفعتی و لا ضرا و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر آنچه خدای خواهد
تعلیم دهد و لو کنت و اگر بودمی من که تعلیم حق اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هراینه طلب بسیار
کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن چیزی از فقر و مرض و رنج و محنت
ان انا نیستم من الا نذیر بیم کننده منکران و معاندان و بشیر و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای
گروهی که بگروند بمن و آنچه با من است هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شما را من نفس واحدة
از یک تن که آدم است علیه و خلق و بیافرید منها از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که
حواست و این آفرینش جهت آن بود که لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم علیه الیها بوی و الفت پذیرد با وی فلما تغشاها
پس آن هنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حملت بارگرفت حوا حملا خفیفا باری سبک که
آن نطفه آدم بود در رحم او در آمده فمرت به پس میگذشت بآن بار یعنی می‌آمد و میرفت فلما اثقلت
پس آن هنگام گران شد حوا آن باری که در شکم داشت یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت
دعوا الله بخواندند آدم و حوا خدای را ربهما که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا لئن آتیتنا اگر بدهی ما را صالحا
فرزندی درست خلقت که مثل ما باشد در صورت لنکونن هراینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس داران
مر ترا بران نعمت مجدد و قول آنست که چون حامله شد ابلیس بر صورت مجهول بر حوا ظاهر شد و گفت در
شکم تو چیست حوا جواب داد که من نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد انگه پرسید که از کجا
بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا
بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید صورت با آدم علم در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد ابلیس گفت که

من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه‌ام از خدای بخواهم که این حمل را مثل شما بشری درست خلقت گرداند و خروج او
آسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملایکه حارث بود و حوا این فریب را
قبول کرد فلما آتاهما پس آن هنگام که خدا عطا کرد بدیشان صالحا فرزندی صالح الجسم و تن درست جعلا له
گردانیدند برای خدای شرکاء شرکا خداوند شرکی یعنی شریک ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند شرکا
عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم و حوا را فرزند شایسته
ایشان غیر را شریک حق ساختند و بعض شرکا میخوانند یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را فیما آتاهما
در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است
از اجداد حضرت پیغمبر صلعم که خدای او را داده و جدا از جنس او یعنی عربی قریشی کرامت فرمود و زن و شوهر
شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر گزاری او و سپاس داری قیام نمایند حق
ایشان را چهار فرزند داد و تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد
الدار نام نهادند فتعالی الله پس بزرگست خدای و پاک عما یشرکون از آنچه از برای او انباز میگیرند قصی
و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت حق
ما لا یخلق آنچیز را که نیافریند چیزی را و قدرت ندارد بر خلق اشیا و هم یخلقون و حال آنکه آن انبازان
که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و لا یستطیعون و نمی‌توانند بتان لهم
برای پرستندگان خود نصرا یاری و اولی در جر منفعت ایشان یا در دفع مضرت از ایشان
و لا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که کسان ایشان را میشکنند یا بالوث و اوراث میکنند
آلوده میسازند و ان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم و اگر بخوانید ایشان را دعوت
کنید بدین حق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون
ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما
می‌پرستید ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مملوک
و مسخر مانند امثالکم مثال شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و قبضه قدرت حق اند فادعوهم
پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعا بنده و ندا پرستنده را

اجابت کند الهم ارجل آیا این بتانرا پایهاست که در مهمات خود یمشون بها بروند بآن چنانچه شما میروید
ام لهم اید یا ایشانرا دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن ام لهم اعین یا ایشانرا چشمهاست
که مرئیات را یبصرون بها ببینند بدان چنانچه شما می‌بینید ام لهم آذان یا ایشانرا گوشهاست که
مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان چنانچه شما می‌شنوید و خود قایلید که ایشانرا پای رونده و دست گیرا
و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که
فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفارست و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف
کردند حضرت پیغمبر صلعم را که خود و بکشند خدایان ما را اگر نکوهش کنی که مبادا رنجی و آفتی بتو رسانند حق تعالی
فرمود که قل ادعوا بگو ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید
در عداوت من ثم کیدون پس بکوشید در آن مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون
پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه میخواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نه اندیشم
اگر سر و جانم قصد کردند · نترسم چون نگهبانم تو باشی · ان ولیی الله بدرستی که یار من و
متولی کار من الله است الذی آنچنان الهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرآنرا که جای بندگان حق است
و هو و خدای یتولی الصالحین دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را والذین تدعون و آنانرا که
شما میخوانید و می‌پرستید من دونه جز خدای لا یستطیعون نمی‌توانند نصرکم یاری دادن شما و لا انفسهم
و نه نفسهای خود را ینصرون یاری کنند بوقت کسر و حطم ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا
الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و تریهم و می‌بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر
ینظرون الیک مینگرند بسوی تو و هم و حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی‌بینند ترا ببصر بصیرت و حقیقت تو
بر ایشان نیست پس اگر ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن
خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را
دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت رسالت صلعم این سخن نگفت و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند
حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس
دیده باشند و در وقت بایزید نیز چندکس کمال او چنانچه شده باشند نظم برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید
که این چشمی که من دارم جمالت را نمی‌شاید · خذ العفو این آیه جامع اخلاقست مفسر باید که فراگیر آسانی را

در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سرکشه کاران درگذر
یا فراگیر اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و بر این معنی نزول آیه قبل از وجوب
زکوة بوده باشد و امر و بفرمای دیگرانرا بالمعروف به نیکوئی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتیست که
آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند و اعرض و روی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیزه
مکن با ایشان ابوحمزه بغدادی قدس سره فرموده که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و
و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق
همین است که حکیم الهی فرماید نظم هر که زهرت دهد بدو ده قند · و آنکه از تو برد در و پیوند
و اما ینزغنک و هرگاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا بصورت خطاب با آنحضرت است صلعم و مراد امت او
و هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند من الشیطان از جهت دیو نزغ از جای ببرد
و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای
از شر او انه بدرستی که خدای سمیع شنوا است آنرا که بزبان گوئی علیم داننده است آنرا که در دل داری
ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی اذا مسهم چون برسد
بدیشان طائف وسوسه من الشیطان از دیو سرکش تذکروا یاد کنند خدایرا و از وعید او اندیشند
فاذاهم مبصرون پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطانرا از خود
دفع کنند و بطریق حق گرایند و اخوانهم و برادران کفار که شیاطین اند یمدونهم میکشند کفار را فی الغی
در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می‌آرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست
تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند و اذا لم تأتهم و چون نیاری تو بکافران بآیة آیتی از قرآن متعارف طلب
ایشان قالوا گویند لولا اجتبیتها چرا بهم نبافتی و برنگزیدی آن آیه را از پیش خود در تبیان آورده
که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا
گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیه نازل شد که قل بگو ای محمد انما اتبع
جز این نیست که من پی روی میکنم ما یوحی الی آنچه مرا وحی کرده میشود من ربی از آفریدگار من
و من بر بافنده و سازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده
و صواب دریافته شود من ربکم فرو آمده از پروردگار شما و هدی و راه نماینده است و رحمة

و آنکه جاهلترین جاهلان است
در اندازد رکبت با همه ازو اعراض
کن و در کمال ... آورده در حشر ...
بعد از نزول این آیه از
جبرئیل رسید گفت ...

و گشاینده با هدایت و رحمت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدا و رسول وی و در اسباب نزول
آورده که جابر انصاری در عقب رسول صلعم نماز میگزارد و هر چه آنحضرت قرآت میفرمود او نیز
میخواند این آیه آمد که واذا قری القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا له پس بشنوید
لهم آنرا وانصتوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید
ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءت قرآنست هرجا خوانند اما عامه علما برانند که در خارج
صلوة مستحب است و کشف الاسرار و اتفاق آنست برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل باشد بر آیتی از قرآن
واذکر ربک و یاد کن ای محمد ربک پروردگار خود را فی نفسک در دل خود تضرعا بزاری و خیفة و ترسکاری
نامیتی با امید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او ودون الجهر من القول و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز
بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بالغدو در بامدادها والآصال و شبانگاه مراد دوام ذکر است
یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانه روز است ولا تکن و مباش خطاب با حضرت پیغمبر است صلعم
و مراد امت اند یعنی مباشید من الغافلین از جمله بیخبران از ذکر خدای • آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند
از سجده مر خدای را و تنفر نموده میکشیدند انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران
از سجده ما سرکشی میکنند ان الذین بدرستی که آنان از ملائکه اعلا که هستند عند ربک نزدیک آفریدگار تو
یعنی مقربان بارگاه عزت لا یستکبرون گردن نمی کشند عن عبادته از پرستش حق ویسبحونه و تنزیه میکنند
ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وله و مر او را خاص یسجدون سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه
مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف
در دو موضع است یکی در سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب
ایشان و نزد امام اعظم رح نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم سجده هست و پیش باقی ائمه نیست
و نزد امام اعظم سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود
قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات این سجده ملائکه گفته و فرموده که ما را باید که درین سجود از خصایص ملکی نصیبی خاص حاصل
گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا گفته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه ظهور
جلوه میکشاید و رمز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از مظهر شهود روی می نماید سجده طاعتیست خواص

منسوبه سجده
حزب

[illegible]

الانفال

عبادتیست زیبنده و مقاربتی کامل خلاص حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در و سجده نیست
سنگی است و کفی که در وجود نیست کفچه ایست و نیم ما قال نظم شرف سر و بجود است و کرامت سجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود • سورة الانفال بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک
می پرسند ترا ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برای این امت حلال است یا نی در وسیط
آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ادعا آن بود که ما حرب کرده ایم و غنیمت از آن
ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید و هر قوم از مهاجر و انصار و اعیه
اجر غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال
بگو که حکم غنیمتها لله مر خدای راست والرسول و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست
بمواساة با یکدیگر • عبادة بن الصامت رضی فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت
اختلاف میکردیم و اخلاق ما از مرتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی حکم آنرا برسول خود
تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما خلقهای خود را بصلاح آوردیم واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را ورسوله و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید
شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است انما المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل الذین
آنانند که اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان
از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا تقصیر از اعمال خود در جنب انعام و افضال او واذا تلیت
و چون خوانده شود علیهم آیاته بر ایشان آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیاده کرداند آن آیات
ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام یابد(?)
با ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت
تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود • در کشف
الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بار بار
قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت قرآت گشاده گردد و نور ایمان بیشتر در وی تابد پس در نور
جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند و امور بدو نیز و بر میل و

چه هرکس در تحت سطوات غلبهٔ نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نماند بلکه غیر حق هیچ دیده و شهود او را
در نمی آید نظم هر که او در بحر مستغرق شود • فارغ از کشتی و از زورق شود • غرقه او دریا بجز دریا ندید
غیر دریا هست ار دونی بدید • الذین و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون
الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از انچه روزی داده ایم ایشان را
ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة
و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا بایمان درست و راست و ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان راست درجات مرتبهاست
عند ربهم نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یا درجات بهشت و مغفرة و آمرزشی
مر تقصیر ایشان را و رزق کریم و روزی بزرگ که هانی بود از کد اکتساب و خالی از خوف احتساب
امام قشیری فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد نظم تو از روزی ده ز روزی مانده
از سبب بگذر سبب بین عیان • از مسبب میرسد هر خیر و شر • نیست ز اسباب و وسایط ای پسر •
اصل جنید دیده چون اکحل بود • فرع جنید دیده چون احول بود • آورده اند که کاروان قریش
با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله
می نمودند جبرئیل علیه السلام آمد و حضرت رسول صلعم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مؤمنان باز گفت
و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال امیدوار شدند تا که سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه
بیرون آمدند و ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان
ازین راه روی بمکه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم بمدد کاروان بیرون آمدند
و متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلعم در وادی زفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن کفار
خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر یافته که العیر او النفیر کدام را شما ملاقات
کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کافران بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد
مناسب تر است حضرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام ازین معنی متغیر شده و کبار مهاجر
و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گویا مینگرم بکشتنگاه قوم نظر میکنم و نشان داد که
ابوجهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و ازانجه

آنحضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید که خدای ترا بموضع
بدر که مصارع کفار رست خواهد بود کما اخرجک ربک چنانچه ترا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک
از خانهٔ تو که مدینه است بالحق براستی و صواب و ان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین
از گرویدگان لکارهون هر آینه کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبعی بود از جهت سفر و بی برگی
نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است
بعد ما تبین بعد از انکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن
ظفر خواهند یافت و با وجود آن میپرسند کانما یساقون گویا رانده میشوند الی الموت بسوی مرگ
و هم ینظرون و گویا که ایشان می نگرند باسباب و علامت مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و
کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر ایشان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب
و شش زره و هشت شمشیر و اذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین
یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم آن شما راست و تودون و شما دوست میدارید
ان غیر ذات الشوکة که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را چه شنیده اید
که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسانتر را میخواهید و یرید الله
و میخواهد خدای ان یحق الحق انکه ثابت گرداند حق را بکلماته بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکة
فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان
بر لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد و بر کند دابر الکافرین بنیاد کافران را و مستاصل سازد
لیحق الحق انکه تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت و پیغمبر خود را
و یبطل الباطل و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را و لو کره المجرمون و اگرچه نخواهند
و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغیثون و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود
و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنی علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر صلعم دعا کرده
اگر این گروه مؤمنان هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فاستجاب پس اجابت کرد خدای
لکم مر شما را انی ممدکم بانکه من مدد کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین
از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنهااند که مقدمهٔ لشکر ملایکه بوده اند با وجود اعیان ایشان

در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثة وخمسة که
در سورهٔ آل عمران مذکور شد جهت بشری بوده و میا ملی میگوید الفی بود و بعد از الفی تا پنج هزار شدند
وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد را الا بشری برای مژدگانی مر شمارا بنصرت ولتطمئن به
وتا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما و ترس قلب و ذلت از شما دور شود وما النصر و نیست فتح
و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عزیز بدرستی که
خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حکیم راست کار است دشمنان خود را مقهور سازد
اذ یغشیکم النعاس و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب سبک • صحابهٔ کرام را در آن شب که
روز ش التقاء فریقین بود دغدغهٔ عظیم دست داد و جهت آنکه منزل ایشان ریگستانی بود که در وی
قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت امنة برای ایمنی
منه حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد
که شمارا غازی باید گزارده و بعضی محدث شدید و بعضی جنب و آب ندارید و پای ما در ریگ فرو میرود و کافران
در زمین سخت و بر آب قادر و شما میگوئید ما دوستان خدایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد
حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرموده و ینزل و فرو فرستاد علیکم بر شما
من السماء ماء از ابرها از طرف آسمان آب لیطهرکم تا پاک گرداند شمارا بدان باران و یذهب
عنکم و تا ببرد از شما رجز الشیطان ولیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام و تا ثابت گرداند قدمهای شمارا
یعنی چون باران بزمین ریگ آمیز بارید از استحکام او پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و بر زمین
تیغ که منزلگاه کفار بود وحلای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکهٔ حرب اذ یوحی یاد کن
ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده بودند
و مضمون وحی آن بود که انی معکم من با شمایم در امداد و اعانه یا ناصر و نگاه دار شمایم در امداد و اعانت
یا ناصر و نگاه دار شمایم از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل و امید مومنان را
بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واضح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان
بر صورت آدمیان در پیش صف مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شما
همراه باشید که دشمنان اندک اند و نصرت شمار است پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما

بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنها که حق پوشیدند الرعب
ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافرانرا فوق الاعناق بر زبر گردنها ایشان یعنی بر مذابح
یا رؤس ایشان امام و الحدره از ابن انباری نقل میکند که چون ملائکه بقتل مامور شدند نمیدانستند
در ضرب قصد کدام عضوی باید کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم
و بزنید از ایشان یعنی بر هر کل بنان همه انگشتها و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذلک این
ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدایرا و رسوله و فرستادهٔ اورا
و من یشاقق الله و رسوله و هر که خلاف کند خدایرا و رسول اورا فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب
سخت عقوبت بر مخالفت در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری در آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا
ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون ببینید الذین کفروا آنانرا که کافر اند زحفا انبوه و در هم پیوسته
برای حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول
اسلام بوده که یک مؤمن از ده کافر و زیاده نشایستی که بگریزد و بآیه الآن خفف الله منسوخ شده
چنانچه عنقریب مذکور گردد و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید
که میگریزد و خصم را بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد و بروی او حمله آرد او متحیزا یا پناه جو باشد الی فئة بسوی گروهی
هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس هر که بغیر ازین دو وجه پشت بخصم کند فقد باء
پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشم بزرگ از خدای و ماویه جهنم و بازگشت وی دوزخ باشد
و بئس المصیر و بد جای بازگشتنی است دوزخ • آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار
یکبار حمله کردند حضرت پیغمبر صلعم آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت
من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و
سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه فرود آمدند و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را
در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکار در آمده هفتاد
کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت
کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خود و لکن الله قتلهم
و لیکن خدای ایشانرا کشت بان که شمارا نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت و نینداختی ای محمد

[illegible]

اینست که عذاب ای کافران
پس بچشید آنرا فی الحال و بدرستی
مر کافرانرا است عذاب
آتش

و هر که بگرداند بر ایشان در آن روز پشت خود را
مگر برگردیده بجنگ یا پناه جوینده

آن مشت خاک را بر روی ایشان او رمیت چون بیفکندی و افکندن تو بمثابه بود که در چشم تمام لشکر او رسید
ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفکند از ایعنی آن انجم بود رسانید اضافهٔ فعل بعبد از راه کسب و نفی آن از وی
خلق در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلعم
در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد مر خود را ولکن الله رمی و افاده معنی تفضیل کند در عین جمع بیکون الرامی محمد صلعم بالله لانفسه
در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلعم سبب بود و در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده و لیس از الم
سبب و ما رمیت بحسب حکم باشد بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب نفلی است و در نفحات الانس
هرات رواح الانفاس جامه مذکور است که بنابر کمال حال مصطفی صلعم استغراق و در حالت فنا و تقوی
از همه انبیا و اولیا بوده چون حضرت رسول علیه الصلوة و التسلیم و سلامه علیه مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه
در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد و هر چند شائبهٔ فعل او بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت
آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم از آن جنس فعل از داود علیه حاصل آمد
فرمود و قتل داود جالوت را اثر کشتن با فرق باشد میان مرتبهٔ مصطفی و دیگر پیغمبران صلوات الله علیهم
اجمعین و فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه دهد و بنده محل افات و حوادث و میان آنکه
فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی سبحانه و تعالی قدیم و منزه از آفات و حوادث نظم
ما رمیت اذ رمیت گفت حق ٭ کار ما بر کار حق دارد سبق ٭ گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست
ما کمان و تیر انداز ش خداست ٭ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ٭ گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
از مثنوی معنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بود و
و این سخنان در جواهر التفسیر مبسطی لایق سمت تحریر یافته و لیبلی المؤمنین و کرد خدای آنچه کرد تا دین را
ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را منه از نزد یک خود بلاء حسنا عطاء نیکو که آن نصرت و غنیمت
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی منقولست که بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبتلی را در عین بلا
چو دانستی که این درد تو از کیست ٭ ز رنج خویشتن محاش خرم ٭ اگر زهرت دهد بهتر ز شکر
در او زحمت زند بهتر ز مرهم ٭ ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعاء شما را
شنود علیم داناست به نیاز شما لاجرم دعا را اجابت فرموده ذلکم اینست آنکه دیدی و ان الله نیز مست

خدای موهن ست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت
خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده از این دو لشکر آنرا که
راه یافته تر است و دین او فاضلتر و نبوت او درست تر روز جنگ ابو جهل دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک
پس حق تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد
جاءکم الفتح پس آمد شما را فتح یعنی آن دین که بمن دوست تر است و ان تنتهوا و اگر باز ایستید از کافران
باقی مانده در جنگ بود از کفر و معادات رسول فهو خیر پس آن بهتر است لکم شما را از قتل این جهان
و عقوبت آن عالم و ان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرت ایشان و لن تغنی
و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا و لو کثرت و اگر چه بسیار باشند ان جماعت
و ان الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای
کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را و رسوله و فرستادهٔ او را و لا تولوا و بر مگردید
و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد و یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه
امر است بطاعت پیغمبر علیه افضل الصلوات و السلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه
طاعت حق تعالی در طاعت رسول وست پس از امر رسول سر متابید و انتم تسمعون و حال آنست که شما
می شنوید مواعظ قرآن را می شنوید که من میگویم که او پیغمبر منست و لا تکونوا و مباشید کالذین
مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان و هم و حال آنکه ایشان
لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا نمی شنوند نظم نگو که می شنوم هرچه گفته اسعدی
چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی ٭ ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبنده کان بروی زمین
عند الله نزدیک خدای در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون
آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خود که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات
آنست کار روی بر تافته اند و بجانب متابعت نفس شتافته ٭ در تبیان آورده که مراد ازین قوم
نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما
و لو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که انتفاعت با آیات قرآنی لاسمعهم هر آینه
بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی و لو اسمعهم و اگر بشنوانیدی لتولوا هر آینه برگشتندی از ایمان

تا و بلدت فرموده حقیقتی سر تقاضی به بقتال انفال ۲

وهم مومنون وایشان اعراض کنند کانشان از قبول حق قولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده کن
قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه و تعالی میفرماید
که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی هم ایمان نمی آرند یا ایها الذین آمنوا ای مومنان استجیبوا لله
اجابت کنید امر خدای را وللرسول و فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند شما را رسول لما یحییکم بآنچیزی که
شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات
ابدیست در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقاء شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند
یا شهادت که حیات [illegible] نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنانست واعلموا و بدانید
ان الله آنرا که خدای یحول حائل گردد بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است
مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه است بر آنکه وی سبحانه و تعالی مطلع است بر مکنونات دلها
و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن
پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه و تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرده و گفته اند
جدایی افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد و در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند و لکن کانت قلب اشارت بدانست و عزه دل را گم کنند یحول بین المرء
عبارت از انست در بدایت از دل عبارتست و در نهایت دل حجاب دیدار است نظم
زین پیش همی دیدیم شغل از دل خویش ۰ دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش ۰ وانه و آنرا نیز بوی او [illegible]
که شما الیه تحشرون بسوی او حشر خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید فتنة
از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لاتصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما
یعنی مخصوص بایشان نبود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و آن بوقت افتراق کلمات
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید که خدای چون
عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که غیر ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا
و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم قلیل آنرا که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه
پیش از هجرت تخافون میترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار قریش [illegible]
از مکه بیرون آید مشرکان عرب بر شما تاخت آرند فآویکم پس جای داد خدا شما را در مدینه وایدکم و قوی کرد شما را

بنصر و یاری دادن خود و بامطار و انصار یا با مداد ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم
پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی ره
فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلعم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن
اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لاتخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون
حضرت رسالت صلعم ابو لبابه را از قوم بنی قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار
مشاورت نموده گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی شما را
بخواهد کشت وی بحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلعم آمد و خود را باستون مسجد بست
تا وقتی که توبه او را در حرم قبول افتاد و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض
و با رسول او در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون
و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا و بدانید
انما اموالکم آنکه مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزمایند
پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را بر ورع و تقوی ندارد و احوال انطاکی قدس سره فرموده که
حق سبحانه و تعالی مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو بوم و ما پیوسته همان فتنه را زیادت میخواهیم
جوان و پیر که در بند مال و فرزند اند ۰ نه عاقلند که طفلان ناخردمند ۰ وان الله و بدانید که خدای
عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس طلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بگذارید
یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید
یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای
شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و غیر شما ۰ و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه و تعالی
بسبب تقوی فاش کند بر شما اسرار جلال خود و فیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث
و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی
آنست که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال حق
فانی شده و باشد و صفت او در صفات حق محو شده و هالک گشته و اسم او گم شده و چون سایه اندر آفتاب

یا چو بوی گل در اجزای گلاب • و یکفر عنکم و بپوشاند و درگذراند از شما سیئاتکم بدیهای شما را و یغفر لکم
و بیامرزد شما را والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست • آورده اند که چون اجازت هجرت
شد و صحابه عظام عزم مدینه فرمودند و جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین حال
مترود شده بدار الندوه جمع آمدند ابلیس بصورت شیخی نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید و در خانه او مستحکم باید کرد و از روزنه آب و نان بجهت او میداد
می‌برد ابلیس این را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه ایمان آورده اند و یاران وی چون خبر آنجا رفته [illegible]
درین شهر بیایند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند و دیگری گفت او را ازین ولایات
بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا برود فریفته وی شوند جمعی از عرب و بعد بیایند و با شما
مقاتله کنند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی از ایشان یک کس بطلبیم تا همه اتفاق
او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد و بالضروره بدیت راضی شوند
ابلیس گفت رای اینست از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که دران شب حضرت را بقتل رسانند جبرئیل علیه السلام
خبر آورد و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه علی را کرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه
بغار رفت و حق سبحانه و تعالی در پیغمبر خود از آن یاد میدهد و میفرماید و اذ یمکر بک و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو
الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک یا بکشند بشمشیرهای مختلف او یخرجوک
یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون و ایشان مکر میکنند و یمکر الله و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان
والله خیر الماکرین و خدای بهترین جزا دهنده کافرانست هر مکار را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد میکند
و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند نظم هر که در راه کسی چاهی کند •
خویش را آخر دران چاه افکند • آورده اند که نضر بن الحارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود
قصه رستم و اسفندیار بخرید و مرتب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانها آورده ام شیرین‌تر از افسانهایی که
محمد صلعم بر ما میخواند و حق سبحانه و تعالی از عناد نضر خبر میدهد که و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر نضر
و متابعان او آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا گویند قد سمعنا بدرستی که شنیدیم این کلام را لو نشاء اگر خواهیم
لقلنا هر آینه بگوییم مثل هذا مانند این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را فاتوا بمثله
ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بوده که میگفت من مثل این بیارم و دیگر گفت

ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصه‌های پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع این
حضرت رسالت صلعم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و منزل من عند الله است نضر در مقابله
این سخن دعایی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او
متفق بودند که بار خدایا ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق راست و درست و منزل من عندک
از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما حجارة من السماء سنگ از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل
بارانیدی او ائتنا یا بیار بما بعذاب الیم عذاب مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان
ببطلان قرآن و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا و اگرچه عذاب طلبند و استعجال
میکنند و انت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند
قومی را و پیغمبر ایشان در میان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی و ما کان الله معذبهم و نیست خدای
عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان مستغفر اند
از مومنان یا بعضی که استغفار کنند و استغفار ایشان امانست از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که
در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلعم و آنچه ماند استغفار است
ای عزیز استغفار مانع و دفعت از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی
نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد و فاستغفرونی اغفر لکم نظم گفت حق کامرزش من مطلب
که طلب مر عفو را باشد سبب • از پی هر گناه ار بشنوی • هست استغفار تریاکی قوی •
و ما لهم و چیست ایشانرا وجه جای آنست ان لا یعذبهم الله آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا و هم یصدون
و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنانرا عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
و ما کانوا اولیاءه و نیستند ایشان اولیای او متولیان مسجد و قول کار دست که میگفتند نحن ولاة الحرام ما پیشکار
و صاحب حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه نیستند سزاوار
تولیه مسجد حرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون
نمیدانند و عناد میکنند و ما کان صلاتهم و نیست دعا مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای الا مکاء
مگر صفیر زدن و تصدیة و دست بر دست کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان
برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی حضرت رسول صلعم

نماز میگزارد و ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد
فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسارت در روز بدر و غرق و زجرات
بما کنتم تکفرون بآنچه هستید که کفر میورزید باعتقاد و عمل • آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر
دوازده کس از اشراف مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان
ده شتر یا نه میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر
ینفقون نفقه میکنند اموالهم خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار رسید چند لیصدوا تا باز دارند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب
بمزد گرفت برای جنگ احد سوی لشکری که بخود می آوردند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانیده بود
بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که
مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثم تکون پس باشد آن نفقه علیهم
حسرة پشیمانی و غمی چه مال رفته باشد و مقصود حاصل ناشده ثم یغلبون پس مغلوب کردند در آخر کار
در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن والذین کفروا و آنانکه
ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند لیمیز الله و این مغلوب شدن کافران برای
آنست که جدا کند خدای الخبیث من الطیب ناپاک را که کافرانست از پاک که مومن است ویجعل الخبیث
وجمع کند و باهم افکند کافر را بعضه علی بعض برخی را برخی فیرکمه جمیعا پس باهم جمع گرداند همه را فیجعله فی جهنم پس دراورد
همه را در دوزخ اولئک آن گروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در اموال
اموال خود قل للذین کفروا بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او ان ینتهوا اگر باز ایستند
از کفر و عداوت رسول یغفر لهم بیامرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشته است از گناهان ایشان
وان یعودوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر صلعم فقد مضت پس درستی که گذشته است سنت الاولین
سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و استیصال گشتند که ایشان نیز همین حشم دارند
وقاتلوهم و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حتی لاتکون تا وقتی که نباشد فتنة شرکی یعنی شرک نماند
از وثنی و اهل کتاب ویکون الدین کله و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش بعد
مر خدا را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ بایمان یا قبول جزیه فان الله پس بحقیقت خدای

الجزو ۱۰

بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداش میدهد وان تولوا و اگر اعراض کنند
از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید آنکه خدای مولیکم ناصر و مددکار
شماست نعم المولی نیک یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نعم النصیر و نیک یاریدهنده ایست
که مومنان را بر مشرکان غالب میسازد الجزو العاشر من اجزاء الثلثین واعلموا و بدانید ای مومنان
انما غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شیء بران اطلاق توان کرد فان لله پس
بدرستی که مر خدا راست خمسه پنج یک آن وللرسول و مر رسول را ولذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم
و بنی المطلب اند والیتامی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند والمساکین و درویشان محتاج را از اهل اسلام
وابن السبیل و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند که ذکر خدای برای
تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج قسم شده برای رسول صلعم
و چهار طایفه مذکور مقرر است و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد
یا بمظلوم باید داد یا بسهام اربعه منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم بوفات حضرت پیغمبر صلعم سهم ایشان و
ذوی القربی ساقط است و تمام خمس با ثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک تقسیم آن مفوض برای امام است
بهر جا که اهم باشد صرف نمایند و ابوالعالیه و ربیع متفرد بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد
سهم مر خدا را و قسمی مر پیغمبر را و چهار قسم طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله
و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم و محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیات است و بدانید
ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است پس بایشان تسلیم کنید و باقسام اربعه
قناعت نمایید ان کنتم اگر هستید شما از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای وما انزلنا و بآنچه
فرو فرستادیم از آیات یا ملائکه یا مدد و فتح و نصرت علی عبدنا بر بنده ما که محمد است یوم الفرقان بروز
که جدا شد حق از باطل و آن روز بدر بود یوم التقی الجمعان روزی که روی برو آوردند دو گروه مسلمانان و کافران
و آن روز جمعه بود و هفدهم از رمضان در سنه ثانیه الهجرت والله و خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز قادر
تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم یاد کنید ازانکه بودید شما بالعدوة الدنیا
بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نایافته بودید و هم
و ایشان یعنی دشمنان بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب

فادر بودند والرکب وسواران کاروان یعنی ابوسفیان واصحاب او بودند اسفل منکم زیرتر از مکان شما
سوی بحر چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق بحر بعزیمت ساحل بودند ولو تواعدتم واگر وعده
قتال بودی میان شما وقریشیان که در عدوه قصوی بودند وشما از بسیاری مردم وکثرت اسلحه
ایشان خبری یافتید لاختلفتم هر اینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود واز خوف ایشان چه شما
اندک بودید وایشان بسیار ومسلح ولکن ولیکن خدای جمع کرد میان شما وایشان لیقضی الله تا حکم کند
خدای یا تمام سازد امرا کارا که آن کان مفعولا بود کاین در علم او وسزاوار بود بآنکه کرده شود و آن
نصرت اولیاست وقهر اعدا لیهلک برای آنکه تا هلاک شود من هلک هرکه هلاک میشود عن بینة
از حجتی روشن قایم ویحیی وزنده ماند من حی هرکه زنده شود عن بینة از حجتی هویدا مشهور یعنی واقعه بدر
از آیات عظیمه است وهرکه مشاهده نمود اگر بمیرد واگر بمیرد جدا او را حجتی وعذری نیست یا مراد از من
هلک ومن حی اهل کفر واسلام ازینان برحجتی واضح است هرکه کافر گردد وبطلان او روشن است
وهرکه بر اسلام ثابت ماند حقیت او متقرر ومعین وان الله لسمیع وبدرستی که خدا شنواست اقوال
مؤمن وکافر را علیم داناست باحوال ایشان در ترجمه زشتی مذکور است که گوهر شب افروز عقل را
همچنانچه در حقه سینه دوستان می بیارند در آستین دشمنان تردامن نیز می نهند لیهلک
من هلک ویحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان
بدان مهتدی گردند واگر از طرف قهر وخذلان استضاءت پذیرد بسبب اختلاف ابصار بصایر
دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا • جمله کس که عقل رهبر اوست • هر دو عالم بطوع چاکر اوست •
عقل کان رهنمای جبلت تست • آن نه عقلست کان حقیقه تست • نقلست که حضرت رسالت
صلعم در آن شب که روزش جنگ بدر واقع بوده در واقعه دید که لشکر قریش در غایت قلت وذلت ونایل
فرمود بآنکه بر دشمنان غالب خواهند بود وبعد از استماع این رؤیا وتعبیر آن بغایت مسرور شدند
وحق سبحانه وتعالی منت کار این نعمت میفرماید ومیگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آنرا که چون بنمود خدای
ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندک تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند وبوعده
مستظهر گشتند ولو اریکهم واگر خدای بنمودی ایشانرا کثیرا بسیار ترا وتو خبر دادی لفشلتم هر اینه بددل شدید
ای اصحاب ولتنازعتم وهر اینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم یا از جا هم ولکن الله ولیکن خدای

سلّم سلامت داشت شما را از بددلی وتنازع یا از نصرت اعادی انه علیم بذات بدرستی که او داناست بذات
الصدور بآنچه در سینه هاست از جرات وجبن وجزع وتسلیم واذ یریکموهم وآنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود
خدای دشمنانرا بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندک تا دل شما قوی شود و
برحرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان
وتصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلعم • آورده اند که ابن مسعود رضی در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او
بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت نزدیک بصد کس باشند وحال آنکه ایشان نهصد و پنجاه
عدد بودند ویقللکم واندک گردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کار زار شما
واز آن حساب برنگرفتند وتهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل گفت
بسلاح با ایشان جنگ نکنید بلکه بگیرید و در رسنها ببندید وچون بحرب مشغول شدند حق سبحانه وتعالی
مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین بدین سبب دل شکسته
ومبهوت شدند وشکست بر ایشان افتاد واین صورت از عظایم آیاتست چه بصر اگرچه بسبب قلیل
کثیر را یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند ونزدیک بسیصد نفر را
هزار ونهصد عدد هر اینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه
با وجود تساوی در شروط رؤیة لیقضی الله امرا تا براند خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او
والی الله وبسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان
اذا لقیتم چون ببینید فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس ثابت باشید واز
مقاتله ایشان روی متابید واذکروا الله ویاد کنید خدایرا کثیرا یاد کردن بسیار بدل وزبان
لعلکم تفلحون تا رستگار باشید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن
یا دعا بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم ودرین آیه تنبیه است که هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد
تو بهر حالی که باشی روز وشب • یکنفس خالی مباش از ذکر رب • در خوشیها ذکر شکر نعمت است •
در بلاها التجا با حضرت است • واطیعوا الله ورسوله وفرمان برید خدایرا ورسول ویرا فرستاده او را
در امر جهاد وثبات قدم در معرکه قتال ولا تنازعوا وخلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت که بددل شوید
وتذهب ریحکم وبرود از شما دولت وقوت شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در روانی شبیه باد است

ونفاذ آن مشابه باد است در هبوب ونفوذ او وگفته اند او اهیبت ریحکم تا عظمتها بعضی بر آنند که
مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بادی که حق سبحانه وتعالی از مهب فتح فرستد و آنرا
ریح النصره میگویند ودر حدیث آمده که نصرت بالصبا واصبروا وشکیبایی کنید در مقاتله ان الله
بدرستی که خدای مع الصابرین با صابرانست بحفظ ونصرت ولا تکونوا ومباشید کالذین خرجوا
مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها ومنزلهای خویش بطرا از روی سرکشی ورئاء الناس
وبرای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحکایت کاروان بیرون آمدند ودر راه خبری بایشان رسید که
کاروان بسلامت از بدر گذشت ومردم حرم رجوع کردند ابوجهل گفت لابد است از آنکه به بدر
رویم وبشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه مهابت ما در احیای عرب منتشر گردد ومردم از
شجاعت وشوکت ما حساب گیرند پس خدای مومنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون
میایید که ایشان عجب میورزند وریا میکنند ویصدون وباز میدارند مردمانرا عن سبیل الله
از دین خدای والله بما یعملون وخدای بانچه میکنند محیط عالم است وبر آنها جزا خواهد داد
آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند وحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که
میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر
کنانه بود بر آمده با ایشان ملاقات نمود وگفت شما بکجا حاجتی میکنید بروید ومن ضامن که از بنی کنانه
ضرری بشما نرسد ومن نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین روی به بدر آورد
وحق سبحانه از این قصه خبر میدهد واذ زین ویاد کنید آنرا که بیاراست لهم الشیطان
برای کافران که دیو سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلعم وخصایلی
فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وقال وگفت لا غالب
لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر وآراستگی
ایشان وانی جار لکم ومن فریادرس ونگاهدارنده شمایم از قوم کنانه فلما تراءت الفئتان
پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص بازگشت شیطان علی عقبیه
بر دو پاشنه خود واین عبارتست از هزیمت کردن بمکر وحیله • آورده اند که چون روز بدر
ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد ودران محل دست او در دست ابن هشام بود

حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او فرو زده وقال وگفت انی بریء من بیزارم
منکم از زنهار شما انی اری بدرستیکه من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا که مدد مومنان
می آیند انی اخاف الله بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس رضی فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای
اگر از خدای ترسیدی کار او بجا رسیدی والله وخدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که از و
نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را خبر کردند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه
سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما وتوجه نیافتم پس همه را معلوم شد که آن
شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید چون گفتند منافقان مدینه
والذین فی قلوبهم وآنها که در دلهای ایشانست مرض شکی ونفاقی یعنی منافقان مکه با مشرکان وآن جمع
گروهی از قریش اظهار اسلام کرده وبا وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند ودر وقت خروج قریش
با ایشان بدر آمده ونیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بکثرت
نافرمانی گرفتند در روز بدر شامت آن در ایشان رسید قلت مومنانرا مشاهده نموده گفتند غر هولاء
مغرور کرده مومنانرا دینهم دین ایشان که با وجود قلت وعدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده
حق تعالی در جواب ایشان فرمود ومن یتوکل وهرکه توکل کند علی الله بر خدای وکار خود را باو گذارد فان الله
پس بحقیقت که خدای عزیز غالبست متوکل باو ونگهدارد او حکیم حکم کرده است که اهل توکل را یاری کند ولو تری
واگر ببینی تو ای محمد اذ یتوفی الذین کفروا چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند الملائکه
فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان که چون علی بن امیه ومنبه ونبیه ابنا
الحجاج السهمی کشته شد حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض ارواح
ایشان یضربون میزدند عمودهای آتشین وجوههم بر رویهای ایشان وادبارهم وبر پشتهای ایشان
وذوقوا ومیگفتند بچشید عذاب الحریق عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخست مر ایشانرا میدیدی امر منکر
وکاری پر هول ودیگر ملایکه میگفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب آن عملهاست که از پیش
فرستاده ایدیکم دستهای شما از معاصی وترک هجرت وان الله ودیگر بسبب آنست که خدای لیس بظلام
نیست ستم کننده للعبید بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد وتعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلی حضرت
رسالت صلعم میگوید که عادت مشرکان عرب کدأب آل فرعون همچون عادت متابعان فرعون است

با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام والذین من قبلهم و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بوده اند یعنی عاد و ثمود
با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل که بر توحید خود
نصب کرده بود و یا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله قوی بدرستی که خدای قوی با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت
عقوبت بر منکران و تکذیبان ذلک این گرفتن و عقوبت پیشینیان بان الله بسبب آنست که خدای
لم یک مغیرا نبود دگر داننده و تبدیل کننده نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم آن حال را که در نفسهای
ایشانست بحالی بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری بود
بمعادات حضرت پیغمبر صلعم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند و ان الله
و بدرستی که خدای سمیع شنواست سخنان نا فرجام مشرکان را علیم دانا بمعتقدات باطله ایشان دیگر باره برای
تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کداب آل فرعون همچون صنع قوم فرعون است والذین من
قبلهم و آنانکه قبل از ایشان بوده اند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فاهلکناهم
پس هلاک کردیم ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان یا بتکذیب قرآن نموده اند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم
واغرقنا و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را و کل و هر گروهی از غرقیان قبطیان و قتیلان
قریش کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین
جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانند که راسخ شدند در کفر او معاندان
قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا بیکاران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
و جدی و اضراب ایشان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الذین عاهدت
آنانکه عهد بستی با ایشان منهم از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلعم با ایشان معاهده فرموده
ثم ینقضون پس می شکستند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد میکنند و در چنان آورده که بنو قریظه
عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلعم یاری ننمایند روز بدر مشرکان را سلاح داده کاری نموده عهد را آن
کشتند که فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و هم
لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را
فی الحرب در جنگ فشرد پس پراکنده گردان و متفرق ساز بهم بسبب قتل ایشان من خلفهم آنان را که از پس ایشان

گرفتار شدند از اعدا شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندانی از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را
از مقاتله باز دارند لعلهم شاید که ایشان رمندگان پند گیرند و عبرت پذیرند واما تخافن و اگر
هراسی و دریابی من قوم از گروهی که با تو عهد دارند خیانة نقض آن عهد بعلامتها که ظهور رسد و شود
فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد ترا انداختم
تا تو و ایشان باشید علی سواء برابر در علم بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست
نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را ولا یحسبن الذین کفروا و پندارد ای محمد آنانکه کافر
شدند که ایشان سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما و از کشتگان بدر رانده یا شکستند کافران عهد پیغمبر باید که
پندارد که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود و
در حفص ولا یحسبن میخوانند بغیبت یعنی باید که کافران پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا
و آماده سازید ای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم آنچه توانید من قوة از سازها
حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدم از پیغمبر صلعم که بر منبر میفرمود
الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی و ذکر دلیل است که تیر و کمان قوی ترین سلاحست
شیخ ابوالقاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که درین آیه گفته اند قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی که بود
رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه بحق
و فراغت از ماسوی ابوعلی رودباری قدس سره فرموده که قوت اعتمادست بر عنایت حق و واثق بودن بضمانت او
و گرا عتماد تو بر اسباب و لشکر است و سلاح غرامت بر کرم دوست اعتماد و تمام او و گفته اند مراد از قوت حصارها است
پیغمبر باید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار و من رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسپان بسته
ترهبون تا بترسانید به بدین استعداد عدو الله دشمن خدای را و عدوکم و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین
و دیگر بترسانید با سب و سلاح کافران دیگر را من دونهم جز کافران مکه که لا تعلمونهم شما نمیدانید ایشان را
الله یعلمهم خدای میداند ایشان را و ایشان بقول بعضی یهود و بقولی منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که
کفره جن چه صهیل اسب جن را بترساند و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از هر چیزی که دارید فی سبیل الله
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب یوف الیکم تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وانتم لا تظلمون
و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب آن جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها

پس تو هم میل میکن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته
باشند انه هو السمیع چه راستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را العلیم و داناست مر دروغ و راست آن
اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر بر ایشان کار د چنانچه فرمود و ان یریدوا و اگر خواهند
ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله پس بدرستی که بسنده است
ترا خدای هو الذی ایدک اوست آنکه قوت داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بالمؤمنین
و بهمه مؤمنان و اصح آنست که بانصار و الف و پیوند افکند بدرستی بین قلوبهم میان دلهای ایشان یعنی
اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال
می نمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت
اصلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعا هر آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف نمیدادی
و تا در نبودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که
با هم داشتند ولکن الله و لیکن خدای بحکمت بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز
بدرستی که او قادر و غالبست هر چه خواهد بکند حکیم و داناست بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر
حسبک الله بسنده است ترا خدای و من اتبعک و آنکه پی روی تو کرده اند من المؤمنین از گرویدگان
این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویه حضرت رسول صلعم و تسلیه خواطر صحابه رضی الله عنهم
و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلعم ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رضه شرف اسلام
دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت • و ابن عباس رضه فرموده که سبب نزول آیه اسلام
فاروق است و بر این تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر با خبر کننده حرض المؤمنین تحریض کن
مؤمنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما
عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان
شرط بمعنی امر است باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار ننمایند و ان یکن منکم
و اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند باید آنکه بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه
کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند
خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و در زمان مقاتله قوت ثبات

و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شده و بر ایشان گران آمد
حق سبحانه این آیه منسوخ گردانیده فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله سبک
گردانید خدای عنکم از شما و علم و دید ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم
پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است
یعنی یکی از شما باید که مقابل دو تن صبر کند و نگریزد و ان یکن منکم و اگر باشد از شما الف هزار کس
یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای بیاری او و الله مع الصابرین و خدای با صابرانست
باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید • از چمن صبر برخ مشتاب که روزی • باغ شود سبز و شاخ گل بر آید
آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند حضرت رسالت صلعم در باب ایشان با اکابر صحابه مشاورت
نمود از قوم مهاجر ابوبکر صدیق رضه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند اگر هر یک بقدر
طاقت و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد و عدد مسلمانان
زیادت شود و فاروق رضه گفت یا رسول الله اینان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند که حق سبحانه
ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رضه بقول صدیق میل نموده و فدیه مقرر نمود
حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبر را که باشد له اسری مر او را اسیران که
از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت سبب
قتل و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا
خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است و الله یرید الآخرة و الله عزیز و خدای غالب است دوستان را
بر دشمنان غلبه دهد حکیم و داناست هر آنچه باید کردن کند لولا کتاب اگر نبودی فرمانی من الله از خدای
سبق پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بادانی مواخذه نمایند
یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا
عذاب عظیم عذابی بزرگ که در روایت آمده است که حضرت رسول صلعم بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا
و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم هم دست باز کشیدند آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه
غنیمت گرفتید و فدیه از آن حلالا است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک و اتقوا الله و بترسید از خدای

و اصح آنست که سعد معاذ فرموده که ثبات
کن تا این اشرار را در آتش تیغ
بسوزیم حضرت رسول صلعم قول او قبول کرده میل به
حکم نموده ... آیه ...

در مخالفت امر وی ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای غفور آمرزنده است و عفو کرد گناهان شما را رحیم مهربانست که
غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسباب نزول آمده که حضرت رسول صلعم عباس را
رضی الله عنه که از جمله اسیران بود و باز داد خدای نفس خود و برادرزادگان او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث
و حلیف او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو بخواهش گدایی در روی مردم دارد
پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این مال از کجا آرم حضرت فرمود که کو آن بدره‌های زر که بوقت
خروج از مکه با ام الفضل گذاشتی و چنین و چنین گفتی عباس گفت ای محمد این سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد
فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد گفت گواه باش بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم
پس فدای خود و سه کس دیگر بداد این آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکسانرا که در دست
شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای و جنید فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکویی
از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زیادتی که خدا داده اید
و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی که در وقت شرک واقع شده رحیم
مهربانست که شما را توفیق داد • آورده اند که عباس گفت که خدای مرا دو وعده داد و هر دو یکی آنکه
بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد و این وعده وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست
هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که تمام اموال عرب و دستر دارم دوم مغفرت است
امیدوارم که آن نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست نظم خلاف وعده محالست کز کریم آید
لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید • وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک
خیانت کردن با تو بنقض عهد بازگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای
من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای تعالی توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر در دست تو
گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا ممکن گرداند والله علیم و خدای داناست بأحوال بندگان حکیم
حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هاجروا و هجرت کردند
بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود در سلاح و نفقه محتاجان
هجرت نمودند و انفسهم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و این قوم مهاجرند
والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلعم مراد گروه انصارند

اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگراند و متولی در میراث در مبدا کار
حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند
و لم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی
یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند و ان استنصروکم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین
در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجبست
یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بر گروهی مشرکان که باشد بینکم و بینهم میان شما و ایشان میثاق
عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهد مکنید والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن
بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی
دیگراند در مظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی
تکن فتنة حاصل شود فتنه یعنی فتنه فی الارض در زمین و فساد کبیر و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر
مومنان دوست یکدیگر نباشند و هم یاری نکنند مهم ایشان روی بخذول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی
و فتنه از میان بزرگتر شده بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود
دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و بیشتر باید والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول
و هاجروا و هجرت نمودند و جاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه و رضای خدای والذین آووا و آنانکه
بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و نصروا و یاری کردند مر ایشان را در قتال مشرکان اولئک
آن گروه هم المومنون ایشانند مومنان حقا براستی لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزش از خدای و رزق کریم
و روزی نیکو از رنج و منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند من بعد از پس صلح حدیبیه و هاجروا
و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی همدوش شما شدند
فاولئک پس آن گروه منکم از جمله شمااند یعنی لاحقان بسابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد
و اولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند بعضی از میراث
گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ و این آیت ناسخ توارث آن جماعت که بسبب هجرت
و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در انقلاب سبب
هجرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کسی را بر آن چون رهبر نرسد نظم

التوبة

نزد الکام اوست چون بجرا. لم در انفال ابر جکوند و جند • سورة التوبة این سوره را براة و فاضحه
ومخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز گویند و ترک بسمله در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست
واین سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه
یک سوره اند که متمم سبع طوال باشد یا دو سوره و پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند
و هر دو سوره را قرینتین گفتند • و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث ره نقل میکند
ثقات مشایخ بعثمان ذی النورین رضه روایت کرده اند که کاتب خاتمه انفال نوشت عن الانفال و فاتحه
براة من الله بود و حضرت مصطفی صلعم میان این دو سوره املای تسمیه نفرمود • آورده اند که چون این
سوره نازل شد حضرت رسالت صلعم سی یا چهل آیه از اوایل سوره با ابوبکر صدیق داد رضه و او را امیر حاج
ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و چند روز بعد از رفتن صدیق رضه مرتضی علی را رضه طلب فرمود
و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر صدیق رضه فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود
قرائت کند چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل پیش آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو
یا کسی که از تو باشد پس علی رضه با ابوبکر رضه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضه خطبه خواند
و مردم را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رضه نزدیک جمرهٔ عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند
براءة بیزاریست من الله از خدا و رسوله و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان
بسته اید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان • آورده اند که آنحضرت صلعم با بعضی از مشرکان
عهد بسته بود و هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمیره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه
۲ رسول نیز بفرمان خدا نبذ عهد کرد و بر ایشان و حکم شد که ای سید بگوی ایشانرا فسیحوا پس سیر کنید
فی الارض در زمین یعنی بیاسید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر
که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که در اوایل شوال فرود آمد پس مدت او تا آخر
محرم است امام ثعلبی ره آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود
و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد و چهار ماه تا در کار خود فکر کنند و آنانرا که
بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کردند تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد شکسته بودند ایشانرا
تا انقضاء مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت واعلموا بدانید انکم غیر معجزی الله نتوانید

۲ این آیه فرستاده بمنزل براءت بعض عهد [illegible] ایشان عهد را بشکستند

عاجز کنندگان باشید خدایرا از عذاب خود هر چند شمارا مهلت داد و ان الله و این را نیز بدانید که خدای مخزی
الکافرین رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن و اذان و اعلام است
و آگاه ساختن من الله و رسوله از خدای و رسول او الی الناس بسوی مردمان یوم الحج الاکبر روز حج
بزرگ یعنی عید نحر و حلق و رمی در وست یا اکبر باعتبار آن بود که احیاء و اهل کتاب [illegible]
بآن با در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شده و بر سر مقدر مضمون اعلام
کدامست ان الله آنکه خدای بری بیزارست من المشرکین از مشرکان و عهد ایشان و رسوله
و پیغمبر او نیز بیزارست فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فهو پس باز گشت خیر لکم بهتر باشد
شما را از اقامت بر آن و ان تولیتم و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید
انکم غیر معجزی الله نه عاجز کنندگانید خدا را نتوانید که از وی بگریزید یا با او ستیزید وبشر
الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذاب دردناک در آخرت و چون
حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمیره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد
ننموده میگوید الا الذین لیکن آنانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان
ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شما چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را
ولم یظاهروا و یاری ندادند و هم پشتی نکردند علیکم بر قتال شما احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم
پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشانرا الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان
بر چهار ماه پس مهلت مدهید ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست میدارد متقیانرا
و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را
چهار نشانست حفظ الحدود و بذل الموجود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه
یافته است نظم متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن •
ثانیا آنچه دست رس باشد • بر فقیران روی کسان باشد • عهد را با وفا کند پیوند •
هرچه باشد بدان شود خرسند • و چون حکم معاهدان مشترک مبین شد در باب مشرکان حکم
میفرماید فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و [illegible]
آنست که آیه در شان معاهدان نازل شد و اشهر حرم چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفته که

ه قام حج و [illegible]

ذی الحجه و محرم درست یا آنکه حرام بوده درین چهار ماه تعرض کفار نمیکردید و بقولی که از زمان نزول سوره که بیست
نه از وقت تبلیغ انقضا مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذی القعده و محرم و بر سر تقدیر چون
ماهها منقضی گردد فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما شکسته اند
حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم وخذوهم و بگیرید ایشان را باسیری واحصروهم و باز دارید ایشان
از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم و بنشینید برای ایشان کل مرصد بر سر هر راهی یعنی بسته گردانید بر ایشان
راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند
نماز را واتوا الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را و ازین هر دو عمل تصدیق ایشان روشن شود فخلوا
سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند بروند ان الله
غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب
وان احد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان منع کرده بعد از انقضاء اشهر حرم
استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس زنهار ده او را حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدا را که قرآنست ثم ابلغه
پس اگر اسلام نیارد برسان او را مامنه بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله کن ذلک
این امان دادن او بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند
پس امان باید داد تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند کیف یکون چگونه باشد استفهام بمعنی انکار
واستبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود للمشرکین عهد مر مشرکان را عهدی عند الله نزدیک خدای و عند
رسوله و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر آنان که عهد
بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمیره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلعم عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام
یعنی در حدیبیه که قریب بمکه معظمه است فما استقاموا پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لکم
برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای
یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشید
بر عهد مشرکان وان یظهروا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند
در باب شما الا قرابتی ولا ذمة و نه وفای عهدی یرضونکم خشنود میکنند شما را بافواههم بزبانهای
خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و سخنان شیرین میگویند وتابی و سر باز میزنند قلوبهم دلهای ایشان

از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست نظم دل در خیال غدر و زبان در ادای عذر
ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست • واکثرهم فاسقون و بیشتری از ایشان فاسقون بیرون شدند از دایره فرمان یا
سرکشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب نیکنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشتروا بدل کرده
و گزیده اند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی اندک که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را
بطمع طعام دنیاوی گرد کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرده و ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده
و در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای یا باز داشتند
مردم را از راه حق یا از حج خانه خدای انهم ساء بدرستی که ایشان ما کانوا یعملون بد کاریست که میکنند
قول آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را صلعم شکستند و آیات توریه را باندک چیزی فروختند مردم را
از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهود فی مؤمن در شان
هیچ مومنی الا قرابتی یا سوگندی ولا ذمة و نه عهدی واولئک و آن گروه هم المعتدون ایشانند از حد گذرندگان
در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را واتوا الزکوة
و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین اسلام ایشانراست آنچه شماراست
و بر ایشانست آنچه بر شما بود ونفصل الآیات و بیان میکنیم ایتها را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم
کنند و در آن فکر کنند وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم و در دین شما عیب جویند در احکام
اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که
ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس
مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین الا تقاتلون — الا تقاتلون
آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از
عهد میان پیغمبر صلعم و قریش آن بود که حلفاء یکدیگر را نگاه دارند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش
بنی بکر را که حلفاء ایشان بودند بسلاح و مرد مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفاء رسول بودند صلعم جنگ کردند
یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مدد کاری کردند وهموا
و قصد کردند مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صلعم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوة
چنانچه گذشت • و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلعم جهت ادای عمره

بکه راه و چند و قبل از تمام قواعد آن بحث استخفاف از مکانش اخراج کنند و بقول آنکه مراد یهود اند قصد اخراج
آنحضرت نمودند از مدینه و هم بدؤکم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار
اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین اگر هستید
باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای
عذاب کند ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیر تا مقتول شوند و یخزهم و رسوا سازد شان بمقهوریه
و مغلوبیه و ینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان و یشف و شفا بخشد صدور قوم مؤمنین سینها
گروهی از مؤمنان یعنی بنی خزاعه یا جمعی که از یمن بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا
بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلعم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا
فان الفرج قریب و یذهب غیظ قلوبهم و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه و الهابی آنرا که بواسطه
ازار کفار ملول بودند و یتوب الله و توبه دهد خدای و باز گردد بتفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد
حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل
و سهیل بن عمرو غیر ایشان ایمان آوردند والله علیم و خدای داناست بتوبه بعضی حکیم حکم کننده است
بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره اید و کشته اند خطاب بمنافقانست
میفرماید که پنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند بر این که هستید ولما یعلم الله و نه چند خدای
الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند منکم از شما در راه وی و لم یتخذوا و فرا نگیرند من دون الله بجز خدای
و لا رسوله و بغیر فرستاده او و لا المؤمنین و بدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی که افشای
اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم
دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید و غرض از علما دیگر
معلوم است • آورده اند که عباس چون اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس
جواب داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن یاد نمیکنید علی رضه فرمود که شما را چه چیزست که آنرا از جمله محاسن
توان شمرد عباس رضه فرمود که ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را
شربت میدهیم و اسیران را آزاد میسازیم این آیه نازل شد ما کان للمشرکین روا نباشد مشرکان را
ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که

پس خدا سزاوارتر است که بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بجز به ایشان استخفاف کنید

و قبول کند خدای توبه وی

قبله مساجد است پس گویا که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالتی
که ایشان باشند علی انفسهم بر نفسهای خویش بالکفر بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام صلعم
یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اولئک آن گروه
مشرکان حبطت تباه و باطل شده است بواسطه شرک اعمالهم عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت
مسجد و سقایه و فی النار و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاویدانند بسبب کفر انما یعمر جز این نیست
عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدای را من آمن بالله آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام
نیست الا ایمان برسول عم و الیوم الآخر و بروز بازپسین و اقام الصلوة و بجای داشته باشد
نماز را و آتی الزکوة و داده باشد زکوة را و لم یخش و نترسیده باشد در امور دین الا الله مگر از خدای
فعسی اولئک پس آن گروه شاید ان یکونوا آنکه باشند من المهتدین از راه یافتگان بطریق
نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات
علمیه و عملیه و ارادت میان لعل و عسی پس حال اینها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود
جایی که شیر مردان در معرض عتاب اند • روباه سیرتانرا اینجا چه تاب باشد • و دیگر منع مؤمنانست
از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل مهجورست
مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس • بدین سبب ز در بارگاه عزت دور • آورده اند که بعضی از اهل
حرم در جاهلیت زمزم حجاج را نبیذ زبیب یا عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلعم این منصب
بعباس رضه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این مرد و امام یعنی
علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمودند و علی رضه
باسلام و جهاد متحری بود حق سبحانه تصدیق علی را رضه آیه فرستاد که اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج
اهل سقایه حاجیان را و عمارة المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد حرام را کمن آمن بهچو آنکس که ایمان آورده است
بالله بخدای والیوم الآخر و بروز آخر و جاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای لا یستوون
برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای والله و خدای لا یهدی راه نمی نماید بمقصود القوم الظالمین
گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند بخدای و آنچه آمده است از نزد خدا
و هاجروا و هجرت کردند از دیار خود و جاهدوا و جهاد کردند با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم

به بذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیهٔ اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهای خود در معارک
حرب اعظم درجة بزرگتر اند از روی درجه یعنی بلندمرتبه‌تر عند الله نزدیک خدای از آنها که سقایهٔ حاج
و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند واولئک و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هم الفائزون
ایشانند ظفر یابندگان بامانی در جهان یبشرهم مژده دهد ایشانرا ربهم برحمة منه برحمتی فایض از و بر ایشان
ورضوان و خشنودی کامل از ایشان وجنات لهم فیها و بوستانها که مر ایشانرا باشند دران بوستانها
نعیم مقیم نعمتی دایم بی انقطاع در تیسیر مبشر بما یامیست تا که زبان تعریف او وای توصیف آن وافی
نیست خالدین و در حالتی که این گروه جاوید باشند فیها دران بوستانها ابدا همیشه تاکید خلود است
تا حمل بر مکث طویل نکنند ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که
نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنات • در کشف الاسرار فرموده
رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مومنان رحمت را تقدیم کرد
تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند هرچند گناه عظیم بود رحمت الله اعظم است
گنه ار فزون بود ز شمار • عفوت افزون تر از گناه همه • قطرهٔ ز آب رحمت تو بس است
شستن نامهٔ سیاه همه • آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بهجرت اجازت شد
بعضی از صحابه بشتاب تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان و اهل بر محبت زن و فرزند
و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند جمعی دیگر را آباء و اقربا و عیال و اطفال منع کردند و او بزاری تمام
سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند وایشان از رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند
مانع هجرت میشد آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا آباءکم مگیرید
پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا
الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم و هر که
از شما ایشانرا دوست دارد و یعنی این عمل از ایشان بپسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان
هم الظالمون ایشان ستمکارانند که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید
نه با مشرکان نشاید چون آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم
و معاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر

پروردگار ایشان

و فرزند باید کرد و مال از دست برود و ما بی کس و مال مانیم آیتی دیگر آمد که قل بگو ای محمد مر تارکان هجرت را که
ان کان اگر هست آباؤکم پدران شما وابناؤکم و فرزندان شما واخوانکم و برادران شما وازواجکم و زنان شما
وعشیرتکم و خویشان شما واموال اقترفتموها و مالها که از اکتساب کرده اید وتجارة تخشون و بازرگانی که
می ترسید کسادها از ناروایی آن ومساکن و مسکنها که از راحت ترضونها می پسندید احب
الیکم دوست‌تر است بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستتر میدارید
من الله و رسوله از خدای و رسول او وجهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید
چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را آجلا و عاجلا والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت
ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید عظیم و توبیخ بزرگست و قول
بعض ائمه تفسیر راجع است بآنکه ازین آیه رایحهٔ نا امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم
الا ما شاء الله دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوستتر میدارند و حظوظ
دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین
مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد
اگر کسی ترا شناخت جان را چکند فرزند و عیال و خان و مان را چکند حضرت رسالت صلعم
فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و من ولده والناس اجمعین و از حضرت
شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته قصهٔ قربان کردن
اسمعیل علیه السلام برایشان میخواند گفتند ای احمد از جای برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست و گفت
الهی جز تو کس ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار سال موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین
کرد چون بدمشق آمد بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادر آواز داد من علی الباب گفت انا احمد
مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چکار
نظم
هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم • جان اسیر بلا سوای تو کرده ایم • ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز
وانها که کرده ایم برای تو کرده ایم • لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مومنان
فی مواطن کثیرة در موطنهای بسیار یعنی موضع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر
و جنگ بنی قریظه و در روز احزاب و صلح حدیبیه و فتح خیبر و فتح مکه و غیر آن ویوم حنین و در مواطن حنین

وآن وادی‌ایست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلعم دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود
وآن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت صلعم رسید
با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب
الیوم من قلة یا امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نموده این بحضرت رسید
نپسندید و بسبب این عجب اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را یاد
مؤمنان میدهد که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون شگفت آورد شما را کثرتکم بسیاری
لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد
علیکم الارض بر شما زمین آن وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن
کردید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید • آورده‌اند که تمام لشکر
منهزم شدند و با حضرت رسالت صلعم چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن
مسعود رضی الله عنهم و حضرت دران روز بر استری سوار بوده چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان
تمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله می‌نمودند و میگفتند
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند
که آنحضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم صلعم استدلال میتوان نمود که
درچنان روز بر استری که در معرکهٔ حرب کرّی و فرّی ندارد سوار شده دیده دو کار ستوده حرب کفار
کشته نسبت خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت
فرمود پس اصحاب بخوان عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجره
یا اصحاب سورة البقره مردم باواز عباس بازگشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت
حضرت پیوسته جنگ با کفار مشغول شدند و آنحضرت فرمود که الآن حمی الوطیس یعنی گرم شد تنور معارک حضرت موسی علم که در روز
فلق بحر خوانده بوده که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی وانت المستعان ملهم شد و از استر فرود آمد
با همان سوار مشت خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت و یا از یاران طلبید و گفت شاهت
الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که
چشم و دهان او از آن خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت

کما قال تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است علی رسوله
بر فرستادهٔ خود تا تنها داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود و علی المؤمنین و بر مؤمنان
تا بندای عباس بازگشتند و انزل جنودا و فرستاد لشکرها که لم تروها ندیدید شما ایشان را
و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ و علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار
شده و عدد ایشان پنج هزار یا شانزده هزار بود و عذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای آنها را که
کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار کس از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند
و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و ذلک
و آنچه واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگان است ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدای
و فضل میکند من بعد ذلک از پس این جنگ بتوفیق اسلام علی من یشاء بهر که خواهد از ایشان یعنی
منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید
ثقلین صلوات الله و سلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند والله غفور و خدای آمرزنده است گناه
توبه کننده را رحیم مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان
انما المشرکون جز این نیست که مشرکان نجس پلید اند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه
از نجاسات اجتناب نمی‌نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی فرموده که نجس العین اند مانند
کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد عامهم
بعد ازین سال که سورهٔ برات و آن سنه تسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود
امام اعظم ره گفت که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از درآمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک
منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاسا بر مسجد حرام نهی میکند خاصه و ان خفتم و اگر میترسید ای اهل مکه عیلة
تنگدرویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت فروختن اطعمه و البسه
می‌آمدند حق سبحانه و تعالی میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنند و اگر ازین میترسید که بسبب
انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را
من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء اگر خواهد و انجاز این وعده فرموده بآنکه اهل تباله و جرش
که ارد و طعمه بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و از آنچه در بایست بود از طعام حمله می‌بردند فاکه

و شافعی همین از مسجد الحرام

مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات انجامید و ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
باحوال بندگان حکیم حکم کننده است بحسب آمال ایشان اگر دری در بندد دری دیگر بگشاید نظم
گمان مبر که اگر ضایع تو بگذاری * که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب * برو که من ز در احسان اگر تو در بندی *
دری دگر بگشاید مفتح الابواب * قاتلوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا یؤمنون
بالله ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بتشبیه قایلند و نصاری که تثلیث را معتقد اند و لا بالیوم الآخر
و منکر اند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات
میکنند پس ایمان ایشان بروز جزا چنانکه باید نباشد و لا یحرمون و حرام نمیدانند و نمیدارند ما حرم الله
آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر و رسوله و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه
حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده و لا یدینون و نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام است
من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریه و انجیل بر ایشان عطا کرده ایم بیان
الذین لا یؤمنون میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه
از خراج بنسبت هر کس از ایشان مقرر شده بدهند عن ید از دست خود و هم صاغرون و حال آنکه
ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشسته تا وقتی که تسلیم کنند یا جزیه گیرند
و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون شبهه کتاب
ملحق اند باهل کتابین و امام شافعی بر آن رفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم ره فرموده که از مشرکان
گیرند غیر مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک ره گوید از همه کفار گیرند مگر از قوم
قریش که حکم او قتل است و قالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله که عزیر پسر خداست تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است علیه السلام از سبط لاوی و نسب او
بهارون بن عمران میرسد مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت
تا مصاحف توریه را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریه میدانست همه را بکشت
و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریه میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن وی
حساب نگرفتند و او را بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و وقتی
در اثنای طریق در قریه خراب آباد بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سورة البقرة گذشت

چون عزیر میان قوم آمد او را تصدیق نمودند و از برخواندن و نوشتن توریه امتحان کردند و در تفسیر
ثعلبی مذکور است که سه قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر سه انگشت کتابت میکرد از ظهر القلب
تا باتمام رسید و بعضی بدین شبهه کردند که چون کسی که توریه داند و خواند در میان ما نیست و ندانیم
که این توریه است یا نه مردی میان ایشان گفت من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود
در واقعه بخت النصر توریه در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام چون بآن مرد
برفتند و توریه را از آن محل برداشته بمجمع آوردند آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یک حرف
تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریه را بعد از صد سال در دل عزیر نوشته انداخت
مگر آنکه او پسر خداست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه
در زمان عظیم حضرت رسالت صلعم این سخن گفتند و قالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح
ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که در وجود فرزند را بی وجود پدر
مستحیل شمردند یا آنکه از برای آنکه ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نمودند بدین جرات اقدام نمودند
ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشان است بافواههم بدهانهای ایشان که بر ایشان افترای
یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد یضاهئون مشابهت میسازند سخن خود را قول الذین
کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش ازین یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدا اند
یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتلهم الله لعنت کند
خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق
تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علما خود را و رهبانهم و عباد خود را
اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشان را در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان
خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را و المسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی گرفتند و ما امروا
و حال آنکه علیهم احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی مامور نیستند
در همه کتابها الا لیعبدوا مگر فرمان برند و پرستند الها واحدا مر یک خدای را که در وحدانیت
لا اله الا هو نیست معبودی مگر او سبحانه پاک است او عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند
یریدون میخواهند جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست

یا نبوت محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزیه او از زن و فرزند بافواههم یعنی بدهنهای خویش
بتکذیبی که بر زبان میرانند ویابی الله ونمیخواهد خدای ونمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام کرده الله
نوره دین روشن خود را باعلام توحید ولو کره الکافرون اگرچه کاره باشند از آن کافران
و درین معنی گفته اند شعر یرید الجاحدون لیطفئوه ویابی الله الا ان یتمه نظم
چراغی که ایزد بر فروزد کسی کش پف کند ریشش بسوزد اتمام نور بآن میکند [illegible]
هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل فرستاد رسوله فرستادهٔ خود را
که محمد است صلعم بالهدی بقرآن که محض هدایت است ودین الحق وبدین درست که اسلام است
وارسال برای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله برهمه دینها و منسوخ
سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره
المشرکون واگرچه کاره دارند مشرکان مر این صورت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون
هر آینه میخورند اموال الناس مالهای مردمانرا بالباطل برشوت در حکم ویصدون و باز میدارند خلق را
عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام والذین و آنانکه از اهل کتاب
و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة ونقره را ولا ینفقونها
و نفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی
زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید
آنست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان ناداده زکوة را بعذاب الیم بعذابی
دردناک یوم یحمی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بران گنجها فی نار جهنم
در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمهای سوزان جباههم پیشانیهای
ایشان که در وقت دیدن فقیران گره بران زده اند وجنوبهم وپهلوهای ایشان که از اهل
فقر تهی کرده اند وظهورهم وپشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند که اثر آن
اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است واداند این هر سه را در آن روز معذب گردانند و داغ
کنند هذا ما کنزتم اینست آنچه کنز نهاده بودید که ذخیره میکردید [illegible]

نصف

اعمال صالح است ودر امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران فرزند را مال کنند تو فرزند
اعمال کن و اگر دیگران کنوز اموال فانیه جویند تو ذخیره اعمال باقیه جوی نظم بگیر رسم کان [illegible]
بهتر از گنجهای [illegible] زانچه داری قسمتی بر دار کاندر روز [illegible]
چون احبار و متعبدات اهل کتاب واین بر ماه قمری وسال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت
و پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری [illegible]
سنهٔ ایشان سیزده ماه باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنای
اکثر اهل اسلام بر شهور قمری نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن مرتب ساخت
و در بیان عدد او فرمود ان عدة الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عند الله
نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در حکم او
خدای این حکم یوم خلق السموات والارض در روزی که بیافرید آسمان و زمین را
منها ازین دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده
وذی الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست حساب راست
در شمار ماهها فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب
محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما برآنند که حرمت قتال درین ماهها منسوخ است
و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال [illegible] از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک
معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را جهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است
بگناه در حرم یا در حال احرام وقاتلوا المشرکین و کارزار کنید با مشرکان کافة با همه ایشان
در اشهر حرم و غیر آن کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله
و بدانید آنکه خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل
جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بودند و در ماههای حرام قتال نمیکردند چون سه ماه
متصل حرام بود دل تنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی
صورتی برانگیخت در موسم ندا کرد و ندا یا معشر العرب خدای شما درین سال المحرم را حلال کرد و [illegible]
و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند بار سال دیگر منادی فرمود که خدای

دوین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی
حرمت او را تاخیر کردندی با ماهی دیگر و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما
اختصاص اشهر حرام را فرو گذاشته بمجرد عدد اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که
انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم
ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام مییابد یضل گمراه میکردند و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه
گردانیده میشود به الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی بزیادت بر زیادت یحلونه حلال میدارند
نسیء را از اشهر حرم عاما در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند و یحرمونه و حرام میدارند نسیء را عاما در سالی
دیگر تا ماهی را که حلال کرده بودند بر حرمت او بگذارند و در آن سالی که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه
حلال میکنند لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنچه خدای حرام کرده است چه کمیت تحریم
ایشان اشهر حرام را چهار میداشتند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله آنچه خدای
حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته گردانیده است برای ایشان یعنی شیطان
جا راسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان را والله و خدای لا یهدی القوم الکافرین
توفیق رشاد و هدایت نمیدهد گروه ناگرویدگان را. در منابع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را
حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میداشتند مؤمنان موجب آنکه سزاوارترند که
در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بدست و زبان فرو گذارند که مکافات
آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار است. م آزار دل خلق مجوی ای حبیبی. تا بر نگشتند یاری نیم شبی
بر مال و جاه خویشتن تکیه مکن. کاز الشبی برند و این آه نیم شبی. نقلست که در سال نهم از هجرت که
حضرت صلعم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی منتظر آن میبودند
چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند
ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبعی در رفتن تکاسل مینمودند
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اند ما لکم چیست شما را که اذا قیل لکم چون گویند شما را
که بحق تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای و جهاد کنید اثاقلتم گران جنبیده و درنگ کنید یعنی میل مینمائید
الی الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن ارضیتم آیا راضی شدید و خرسند شدید

بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا من الآخرة از ثواب آخرت و تمکنید و بنیاد را با آخرت بکر نیفتید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا
بهره وری از زندگانی دنیا فی الآخرة در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بهر اندکی بسیار را از دست بدهد
برای خورده تر متاع این جهان فانی محبوب نعیم آن جهانی باقی مرغوب جز کسی دولت باقی گذارد و نعمتهای
فانی سر وا رد. الا تنفروا اگر بیرون نروید بجنگی که شما را فرمان شده یعذبکم الله عذاب کند خدای شما را عذابا
الیما عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و یستبدل و بدل کند
شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنا فرس و لا تضروه شیئا و زیان نتوانید رسانید بچیزی
مر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست والله و خدای علی کل شیء بر همه چیز از تبدیل
و تغییر قدیر توانا است الا تنصروه اگر نصرت نکنید پیغمبر او را زود باشد که او را یاری کند و در مستقبل او را
فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا
آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی اثنین
در حالی که دوم دو تن بود نصرت داد او را اذ هما آنوقتی که بودند هر دو فی الغار در غار ثور و آن غاریست بر اعلی
جبل ثور که در جانب یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی آنجا نمیرسید و رعات
و اهل صحرا در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلعم شب پنجشنبه غره ربیع الاول الشهر که از خانه صدیق رضی
بمرافقت بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوته نمود و روزی دیگر کفار بطلب آنحضرت
بیرون آمده مرکبی بر در غار آوردند و حق سبحانه و تعالی در همان ساعت درخت مغیلان بر در غار رویانید و جفتی
کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار پرده تنید کما قیل
ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم. القصه کفار بر در غار رسیده بسبب آن
حالت که دلالت بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر یکی
ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت آیت کاینات فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما
اذ یقول لصاحبه چون گفت پیغمبر بیار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای سبحانه با ماست
بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای سکینته رحمت خود که سبب
آرامش است علیه بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رضوان جهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت
بغایت مضطرب بود و فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده م

خواجه اول که اول یار اوست • ثانی اثنین او ثانی الغار اوست • چون سکینه شد زحق منزل برو
گشت مشکلهای عالم حل برو • وایده و قوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائکه که شما ندیدید لم
تروها ایشان را یعنی ... تا او در غار است و محافظت او نمودند یا همراه او ملائکه منزل اند در بدر
واحزاب وحنین وجعل وکردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را
که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار میساخت وکلمة الله وکلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت
هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدرتر است والله عزیز وخدای غالبست عزیز کرد اهل توحید را حکیم
داناست خوار ساز اهل شرک را مقصود از ایراد غار در اثنای امر بغزوهٔ تبوک آنست که اگر شما یاری کار آن
جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او
برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ
قدرت منست وما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جوی نه از خیل و سپاه • راز با من گوی نه با میر و شاه •
هر کرا یاری کنم برتر شود • هر کرا در هم شکنم ابتر شود • انفروا بیرون روید بغزوهٔ تبوک خفافا
سبکباران وثقالا وگرانباران و مفسران از خفاف وثقال اقوالست حاصلش آنکه مراد سواران اند
و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران یا مفردان و خدمتکاران یا درویشان
و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان سلمی میگوید
سبک روحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری میفرماید که خفاف آنانند
که از بند شهوت ماسوی آزادند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدند • در تکملة الحقایق آورده که خفاف
مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند به پرورش هدایت متوجه حضرت حقانی شده
هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپای میرود در مدتی
عالمی زیر پی کند و آنکه ببال اقبال می پرد بیک لحظه بساط ماسوی را طی کند نظم
مرد عارف چون بجان پر می پرد • در دمی از نه فلک می بگذرد • سیر زاهد هر دمی یکروزه راه
سیر عاشق هر زمان تا تخت شاه • در اسباب نزول آورده که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع
و پریشانی کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد
و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار عیال و منال و آنها که گرانید باحمال اشتغال وجاهدوا وجهاد کنید

فی سبیل الله در راه خدای باموالکم بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید
ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید
که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را • آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم مردمان را بغزوهٔ تبوک
اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر
مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا سوسان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول بر هوای نفس اختیار کردند
و برخی دستوری اقامت تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان
اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیاوی قریبا نزدیک بفرا گرفتن
وسفرا قاصدا و سفری میانه آسان لاتبعوک هر اینه پی روی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد
علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند
بخدای این جماعت از مراجعت که قبل از وقوع بیان میکند چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق
اعتذار نزد تو قسم یاد کنند لو استطعنا اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لخرجنا هر اینه
بیرون می آمدیم معکم با شما در مرافقت موافقت می نمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند
دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند والله یعلم وخدای میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند
عفا الله عنک و عادت که حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم چنانست که چون خواهند
کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی خوانند مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید غفر الله لک
یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت صلعم بعضی منافقان را اجازت تخلف
داد و حق سبحانه آنرا عفو کرد و بر این تقدیر خبر باشد یعنی در گذرانید خدای از تو لم اذنت لهم چرا دستوری
دادی ایشان را بازایستادن تمام مر ایشان را و عذرهای حیلت آمیز ظاهر ... شنیدی بایستی که باجازت مبادرت
نمی نمودی حتی یتبین لک تا وقتی که روشن میشد مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وتعلم
الکاذبین و تو میدانستی دروغ گویان را لا یستاذنک دستوری نطلبند الذین یؤمنون آنکسانی که
بتحقیق ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم
وانفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم وخدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک
جز این نیست که دستوری جویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الآخر

بجدای دیر روز بازپس وارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در صحت اسلام متردد شده‌اند
فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این
منافقان بیرون آمدن بغزو لاعدوا هر اینه آماده میکردند له برای خروج عدة آن ساز و برگ که در سفر
بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله ولیکن کراهیت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم
برانگیختن ایشان را در این سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا
و گفته اند مر ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و
معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود صلعم یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و صحیح رسیده که چون معسکر
همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جوق منافقان بیرون آمده در مقابله ذباب نزول کرد
و چون لشکر اسلام از آن منزل با منزل دیگر که عرف گویند کوچ کردند و با مردم خود که آمده بود باز گشت
این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید فرمود که اگر در وی خیر بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر او
خلاص شدید و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما
مازادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر ولاوضعوا و سراینه درمی تاختند خلالکم در میان
شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت
در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ رومیان میترسانیدند و فیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند
مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان
لقد ابتغوا الفتنة هر اینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر اسلام من قبل پیش ازین در غزوه
احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا و بگردانیدند لک الامور
برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امر تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر و غالب شد
امر الله کار خدا یعنی کار اسلام یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون و ایشان ناخواهان بودند نصرت
و دولت ترا اما چون خدای بخواهد کراهت ایشان را اثری نیست نظم چون ترا اندر حریم قرب بار داده شاه
از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور • آورده اند که حضرت رسالت صلعم جد بن قیس را گفت هل لک
فی جلاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای
خوب و کنیزکان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوف زنانم می ترسم که چون زنان بنی اصفر را

ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که ومنهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده
مرا در تخلف این غزوه ولا تفتنی و در فتنه میندازم الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتادند دایم
که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم و بدرستی که دوزخ لمحیطة فراگیرنده است احاطه کننده
بالکافرین بکافران ان تصبک اگر برسد ترا ای محمد در بعضی غزوها حسنة نیکویی از ظفر و غنیمت
چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد ترا در بعضی
جنگها مصیبة جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی غرور و برستی قد اخذنا بدرستی که
گرفتیم امرنا اختیار کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم ویتولوا و برگردند
از مجلسهای خود وهم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوای محمد لن یصیبنا
نرسد ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و شربت
و سرا و ضرا و دولت و نکبت هو مولینا اوست یار ما و سازنده کار ما وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او
فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که حقیقت توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت
مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قل بگوای محمد مر ایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی
انتظار نمی برید که بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت اگر بکشیم و شهادت
اگر کشته شویم ونحن نتربص بکم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بدان ان یصیبکم الله آنکه برساند
خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چو صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید او بایدینا یا
برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنچه بما میخواهید
انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظریم آنرا که بشما میخواهیم • آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلعم
گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر را بمال مدد کاری نمایم
آیه آمد که قل بگو در جواب او که انفقوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت
او کرها و خواه بکره و نفرت هیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید
قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر قبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را
ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر آنکه ایشان
کفروا بالله کافر شدند بخدای و برسوله و بفرستاده وی ولا یاتون الصلوة و در نمی آیند بنماز جماعت مگر

الا وهم کسالی مگر ایشان کاهل باشند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و لا ینفقون
و نفقه نمیکنند در راه خدای الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهان باشند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باور ای آن
امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمیترسند فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیاورد و خطاب
با آن حضرت است و مراد امت اند مومنانرا میفرماید که متعجب نگردانند شمارا اموالهم مالهای منافقان و لا اولادهم
و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بالست مر ایشانرا انما یرید الله جز این نیست که میخواهد
خدای لیعذبهم تا عذاب کند ایشانرا بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت
در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان و تزهق انفسهم و بیرون رود جانهای
ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وهم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بکفر بمیرند نه مال
ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسد رباعی چون مرگ کشد کرون گردان در بند
نتوان بستیز وجست از آن بند کمند • وان لحظه که دست اجل از پای بیفکند • نی مال بفریاد رسدنی فرزند
و یحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم ایشان از جملهٔ شما اند یعنی اهل اسلام و ما هم منکم
و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر و لکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که میترسند از شما
که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس تبعیت اسلام میکنند لو یجدون ملجا اگر بیابند
پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها در کوهها یا سردابها
او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لولوا الیه هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وهم یجمحون
و ایشان می شتابند شتافتنی که هیچ کسی باز نگردند چون اسب سرکش او رده اند که حضرت
رسالت صلعم قسمت غنیمتی میفرمود و ابو الجواظ منافق گفت صاحب خودرا بینید که صدقات شمارا
بر راعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیهٔ آمد و منهم و از منافقان من یلمزک کسی هست که
عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها و گفته اند این آیه در شان ابی ذو الخویصره یعنی
حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود نازل آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت جهت تالیف
قلوب نومسلمان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و بر ان طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی
کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود و حرقوص
با حضرت رسول صلعم گفت اعدل یا رسول الله حضرت در جواب او فرمود که تو یا آن قوم قتال کنی امام ثعلبی

در تفسیر خود و از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد
و تفصیل این حکایت در جامع التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که
در قسمت غنایم طعن میکرده و غرضش جر نفع خود بوده چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها
از صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد رضوا پسندند آن قسمت را و ان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند
از آن بموجب ارادهٔ ایشان اذا هم یسخطون ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند و لو انهم رضوا و اگر
ایشان پسندند ما اتیهم الله آنچه بدیشان داد خدای و رسوله و فرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان
خورسند گردند و قالوا و گویند حسبنا الله بس است ما را فضل خدای سیوتینا الله زود باشد که بدهد ما را
خدای من فضله از فضل خود غنیمت دیگر و رسوله و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا نموده
انا الی الله راغبون بدرستی که ما بخدای راغبیم باز گردندگانیم و امیدواریم که ان مرا مرا این بهتر باشد ایشانرا
زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دران موجب محنت سلمی از ابراهیم قدس سره نقل میکند که
هر که بمقادیر خورسند شد از غم و ملال باز رست نظم رضا براده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست • و در همین فرموده است نظم بشنو این نکته که خودرا ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی • پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه آنحضرت
صلعم در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده انما الصدقات جز این نیست که صدقات یعنی زکوة للفقراء
مر درویشانراست و المساکین و بیچارگانرا امام اعظم میفرماید که فقیر آنست سوال نکند بجهت آنکه کفاف
معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال نیز ندارد و امام شافعی رضی الله عنه
بر عکس این است و العاملین علیها و دیگر مر عمل کنندگان بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و المولفة
قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان
خالص نیست پس جهت تالیف دل ایشان با سلام ایشانرا محظوظ باید ساخت و مولفة قلوب اشراف
عرب بودند که حضرت سید صلعم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشان را
از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون
سهم مولفة قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان باجماع
صحابه ساقط شده است و فی الرقاب و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهاییکه کاتب

از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد و در اداء آن نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام
مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد والغارمین و دیگر وام داران مفلس که
برای خود قرض گرفته باشند که در غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله و دیگر برای صرف کردن
در راه خدای یا که نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل
و رباط نیز ازین جمله است وابن السبیل و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد
و حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است فریضة فرض کردنی من الله ثابت نزدیک خدای
والله علیم و خدای داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شایسته و باید نظم
حق تعالی چون در قسمت گشاد ◦ هر کسی را آنچه می بایست داد ◦ نیست واقع اندران قسمت غلط
بنده را خواهی رضا خواهی سخط ◦ آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان
که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبود و در خلا آنحضرت را بجز
کرد با زاحد ادای آن نسبت میکردند یکی گفت خاموش که اگر سمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا
شوید گفتند محمد گوش شنوا داره ما هرچه میخواهیم میگوییم چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند
نبیل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون او را
منع کردند گفت محمد مردی سخن شنواست ما نفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد که ومنهم و از منافقان
الذین یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون و میگویند هو اذن او مردی سخن شنواست
که هرچه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشان را که او اذن خیر لکم شنونده خیر است شما را یعنی او
اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده قبول کننده نیکویی است یؤمن بالله
تصدیق میکند خدای را در هرچه گفته و میگوید ویؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را بعز قبول
میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او رحمتست للذین آمنوا آنکسانی را که اظهار ایمان کرده اند
منکم از شما یعنی و آنست که بعز قبول شما را نیست صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما
بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید والذین یؤذون و آنانکه می آزارند رسول الله بقول و فعل رسول
فرستاده خدا را لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت یحلفون سوگند میخورند بالله
بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود کنند از خود والله و رسوله

وخدا و رسول او احق سزاوارترند ان یرضوه که خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن درانند
ارضای رسولست و گفته اند خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاها میکند و ارو یعنی خشنودی او بسته
خشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین اگر هستند مؤمنان چنانچه
گمان می برند الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله که هرکس خلاف کند با خدای و رسوله و با رسول او
و از حد در گذرانند فان له پس سزاوارست که باشد مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی که
جاوید باشد در ان ذلک این خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوایی بزرگست و در اسباب نزول آورده
آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن از نامی و مسترود را یاد میکردند بفسوس و استهزا انحان
ادا میکردند و بعضی از ایشان تمامی بودند که چه بودی مارا صد تا زیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که
سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که یحذر المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم
از آنکه فرو آمده شود بر مؤمنان سورة سوره از قرآن تنبئهم کرا یا کاهانند آن سوره مؤمنان را
خبر دهد بما فی قلوبهم بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزؤا بگو ای محمد ایشانرا
که افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید دید جزا آنست که برای
تفضیح شما ان الله مخرج بدرستی که خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیز را که حذر میکنید از اظهار ان
یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شماراست   آورده اند که در غزوه تبوک در وقت بازگشت
با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت پیغمبر صلعم میرفتند و میگفتند به چیند این محمد که حصار شام را بگیرد و در قصور
ملوک آن دیار مقام سازد و این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر رضو فرمود که
آن قوم را دریاب که بسوخته اند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتید اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین
گفتید عمار رضو پیغام برسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل مزاح بازی
چنانچه داب رهگذریان باشد میگفتیم آیه آمد که ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتید لیقولن
هر آینه گویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما نخوض همچون ساران خوض میکردیم در هر نوع از سخنان
ونلعب و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قل بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدای وآیاته و بسخنان او
ورسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزؤن هستید که استهزا میکنید و استهزا با ایشان شاید لا تعتذروا
عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر دید بطعن در رسول خدای صلعم

بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طایفة منکم از گروهی از شما که توبه کنند
و آن مخشی بن حمیر بود که از ایشان توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب
یمامه شهید شد نعذب طایفة عذاب کنیم طایفه دیگر را بانهم کانوا مجرمین بسبب آنکه هستند مجرمین گناهکاران
باصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و
هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگر اند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق
یامرون بالمنکر میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلعم و ینهون و باز میدارند
عن المعروف از نیکویی که ایمانست یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلعم و یقبضون و فرا میگیرند
ایدیهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات
بخل نموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را
فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را از ایشان ان المنافقین بدرستی که
منافقان زن و مرد ایشان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان وعد الله المنافقین
وعده داده است خدای مردان منافق را والمنافقات و زنان منافقه را والکفار و کافران را از مرد و زن
نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند در آن هی حسبهم آن آتش بس است ایشان را
برای عقوبت ولعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و لهم و مر ایشان راست در آخرت
عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی که پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است
ای آنکه ز تیره دلی پروری * در باطنت آتش نفاق افروزی * در هر نفست شعلهٔ غم خیز است
می سوز در آن شعله که درخورش می سوزی * کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلکم
پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم قوة بودند سخت تر از شما واکثر اموالا و اولادا و از روی
مال و فرزند یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بوده فاستمتعوا بخلاقهم پس بهره گرفتند بنصیب خود
از لذتهای دنیا از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش
از آرزوهای فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع گرفتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به بهرهٔ خویش
وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچون خوضی که گذشتگان خاضوا خوض نمودند
در آن رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا

مال و فرزندان ایشان در دنیا و الآخرة و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب گشت و اولئک آن گروه
هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در دو جهان الم یاتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذات دنیا
مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نبأ الذین من قبلهم خبر نکال عذاب آنانکه قوم نوح گروه نوح
که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و ثمود و قوم ثمود که بر صیحه هلاک شدند
و قوم ابرهیم و گروه ابرهیم که بانواع عذاب هلاک شدند نمرود به نیش پشه زهر هلاک چشید
واصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلم بودند بعذاب یوم الظلة معذب گشتند
والمؤتفکات و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه که بیک نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم
آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بالبینات بحجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود
خدای لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان
انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مؤمن
والمؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر یامرون
بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست و ینهون عن المنکر و باز میدارند از هر چه کفر
و گناه کاریست و یقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را بشرایط آن و یؤتون الزکوة و میدهند
زکوة را با آداب متعلقه بدان و یطیعون الله و فرمان می برند خدای را و رسوله و پیغمبر او را در همه امور
اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند بر ایشان خدای ان الله عزیز بدرستی که
خدای غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست بوضع هر شی در موضع او وعد الله وعده داد خدای
المؤمنین والمؤمنات مردان و زنان مؤمن را جنات تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان مانند در آن ومساکن طیبة و دیگر
وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات عدن در بهشتهای پاینده جنات عدن
علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی میگوید
شهریست در جنت که بوستانهای او بر دو کنارهٔ اوست ورضوان من الله و خشنودیی از خدای یکی
خدای مؤمنان را اکبر بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات
رضای حضرت عزتست و موجب نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال وست و محققان اله و عارفان درگاه

درگاه و بیگاه جز رضای حضرت احد مطلوبی نیست علم یکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن نیست مراد ما همین خشنودی تست چو تو خشنود گشتی از دو عالم
همین مقصود بس والله اعلم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه فرماید که یا اهل الجنه
گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم
و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر از این
عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که از اینها فاضلتر باشد خطاب برسد که فرود آوردم
بشما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی عظیمتر
نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دینی در جنب او محقر بلکه
نعیم بهشت بازار او مختصر است یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین
و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود و برایشان واغلظ علیهم و درشتی باش بر ایشان در جهاد
و محاجه کن وماویهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخست وبئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند
که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تخلف
مردان از آن سفر گفت که اگر آنچه محمد آورده حق باشد ما از چهارپای دراز گوش که بران سواریم
بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بحضرت رسالت صلعم رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده
بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که
خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیه فرستاد که
یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا و هر اینه که گفته اند
کلمة الکفر کلمه کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا و کفر را
ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و مقصود
ایشان اخراج پیغمبر صلعم و اجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی
نهند و ریاست و شاهی بدارند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مومنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه
بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و رسول او من فضله از تفضل و کرم خود یعنی اهل مدینه
محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلعم بدانجا رسید ابرکت آنحضرت

غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند
مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلعم فرمود تا دوازده هزار درهم زیادت بر دیت از فضل و کرم
رسول بود صلعم آنجا تعریض میگوید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر
توبه کنند از نفاق یک خیرا باشد که آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشانرا وان یتولوا و اگر برگردند از توبه
و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا
در دنیا بکشتن والاخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض و نیست ایشانرا در زمین من ولی
دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس پس
بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت محسوب آورده اند که ثعلبه انصاری که از زمره
صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلعم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد
تا او را توانگر گرداند چند آنچه آنحضرت او را پند داد که ازین تمنی درگذر سود مند نشد و حضرت رسالت صلعم
از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه نیز دعا بهدف اجابت رسید حق سبحانه
برگوسفندان او برکت کرده بحدی که در حوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی بهادیه آورد و از اقامت
نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون عامل
صدقات از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة
طلبید حب مال او را بران داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرد و گفت این که محمد از ما میطلبد جزیه است
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه بس متعجب گشتند و این آیه نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق
من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرد که لئن اتانا اگر بدهد ما را خدای من فضله از فضل خویش البته
لنصدقن هر اینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هر اینه که باشیم بتصدیق من الصالحین از جمله
نیکان و شایستگان فلما آتیهم پس آن هنگام که داد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود
بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدا ادا نکردند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان
اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی در آورد ایشانرا بخل و منع زکوة ایشانرا نفاقا فی قلوبهم
نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود را
یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه

بود داده شد و توانگر شد و ۱۲ هزار درهم

و او از آن حضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن حاضر شده بر من نماز گزار و از
آمرزش طلب حضرت پیراهن خود و بوی او داد و بجنازهٔ وی حاضر شد و خواست که نماز گزارد فاروق رضی الله عنه ور آن
اضطراب بسیار نمود و مساوی او بازیاد آن حضرت میداد چون عازم شد بنماز بروی آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گزارده
بود نازل شد که ولا تصل و نماز مگزار علی احد بر هیچ احدی منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف
لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی که بر کفر بمیرد و احیای او برای تعذیب است نه برای
تمتع پس گویا همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن
و زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند و برسوله
و بفرستادهٔ وی که فرمان برداری نکردند و ماتوا و بمردند و هم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگان بودند
از طریق ایمان ولا تعجبک و باید که متعجب نسازد مر او امت اند و خطاب با آنحضرت یعنی در عجب نیندازد
ترا اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتدار اند
انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا
که بسبب جمع آن و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال تهیهٔ اسباب معاش ایشان همواره
محنت مشقت کشند و تزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحدت تمام و هم کافرون و ایشان کافران
باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مالی در حال جمع کنند بانواع
پریشانی و بزحمت نگاه میدارند با نصاب بلیات و مشقت و با فرمیروند و میگذارند بعد از حسرت نظم
باول چو خواهی کنی جمع مال * بسی رنج بر خویش باید گماشت * پس از بهر آن تا بماند بجای *
شب و روز می بایدت پاس داشت * وزین جمله این حال مشکل‌تر است * که آخر بحسرت بباید گذاشت *
و اذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة سورتی از قرآن تمام یا بعضی چه بعضی سوره را بر هر دو اطلاق
میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده ان آمنوا بالله که ایمان آورید بخدای و جاهدوا مع رسوله و جهاد
کنید در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی
منهم از منافقان و قالوا و گویند ذرنا بگذار ما را و باخود بلشکر مبر نکن تا باشیم مع القاعدین با نشستگان
در خانها رضوا خرسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و پس ماندگان
و طبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند آنچه را که

در جهاد است از انوار سعادت و آنچه که در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستادهٔ خدای
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند معه با وی یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم و انفسهم بمالها و تنهای
خود و اولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست نیکیهای هر دو سرای منفعت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت
در عقبی و اولئک و آن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده
ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن عالی
آن جویها خالدین فیها جاوید باشند کانند در آن ذلک الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ و پیروزی
تمام و جاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان که بنی
اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر با غزا
می آییم بنی طی اهال و مواشی ما را غارت میکنند این عذر گفتند لیوذن لهم تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف
وقعد الذین و نشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای و رسوله و بار سول او در ادعای ایمان او منافقان
اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم
از اعراب عذاب الیم عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان چون پیران
ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه کنند
بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی بر این طایفها نیست حرج گناهی که باز ایستند از غزو
اذا نصحوا چون نیکو خواهی نمایند و فرمان برند لله و رسوله مر خدای و رسول او را و نصیحت صلاح عمل است با اخلاص
ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور و خدای آمرزنده است
آنرا که بعذر از غزو باز ماند رحیم مهربانست که معذور از اجر محروم نکند ولا علی الذین و نیست عتابی
بر آنها که از در ماندگی اذا ما اتوک چون بیایند بسوی تو و درخواست کنند لتحملهم تا ایشانرا ستوری دهی
بگوی برای قلت گنجی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که شما را سوار کنم بران تولوا
برگشتند از پیش تو و اعینهم و چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای
ایشان میریخت حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند در آن سفر و این
قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد است
و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بر آن سوار شویم و بغزا آییم حضرت رسالت صلعم فرمود که آنچه میجویید

نمی‌یابیم ایشان گریان از پیش پیغمبر صلعم بیرون آمدند و ابن عمیر و عباس رضی الله عنهم ایشان را زاد و توشه و مرکب داده
همراه بردند پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر را یاد که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی نیست انما السبیل جز این نیست که
معاتب و معاقبت علی الذین بر آنانست که ایشان یستاذنونک از تو دستوری میجویند در باز ایستادن
وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رضوا راضی شدند بآنکه
باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد و اگر خذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم
لا یعلمون پس ایشان نمی‌دانند عاقبت خود را و عقوبتی که بران نافرمانی مترتب است

الجزء ۱۱

الجزء الحادی عشر من اجزاء الثلثین

یعتذرون الیکم اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما
یعنی عذر خواهند خواست از تخلف او از جهتم چون بازگردید از تبوک الیهم بسوی ایشان و جلینه باز آیید
قل بگوی ای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را
تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قد نبأنا الله بتحقیق که خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار شما و احوال
شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وسیری الله و به بیند خدای عملکم کار شما را و رسوله و فرستاده او نیز خواهد
دید که از نفاق توبه میکنید یا بران ثابت می‌ورزید ثم تردون پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت
الی عالم الغیب والشهادة بسوی داننای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد
داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن توبیخ و عتاب
خواهد بود و سیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون بازگردید
الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال
او که بعد از رجوع پیغمبر صلعم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه
میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا
عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ
و ملامت که سبب میل تو به و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر
وماویهم جهنم و جای ایشان دوزخست و عتاب و عقاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش
بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم برای شما
لترضوا عنهم تا راضی شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند و ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند

یاد کرد که در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه همین نوع سوگند
خورد و حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای فان ترضوا عنهم پس اگر
خشنود شوید ای مؤمنان عنهم از منافقان دروغ گوی فان الله پس بدرستی که خدای لا یرضی خشنود نمیشود عن
القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد از آیه نهی مؤمنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب بادیه نشینان مراد بنی تمیم و بنو اسد
و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بکه این جمع مخصوص اشد کفرا و نفاقا سخت‌ترند از روی
کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست
نکرده اند و اجدر و سزاوارترند الا یعلموا بآنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازهای خدای تعالی فرو فرستاده
علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع والله علیم و خدای داناست بر احوال ایشان حکیم حکم کننده از
حکمت باعمال ایشان ومن الاعراب و از منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فرا گیرد و برای شمار یعنی
شمارکند ما ینفق آنچه نفقه می‌دهد و صدقه میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و تاوانی میشمارد
چه بران امید ثواب ندارد و بریا انفاق میکند و یتربص و انتظار می‌برند بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار
یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و کار مسلمانان بر گردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة
السوء بر ایشان باد گردش بد و کار ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای شنواست مر آنکه زبان
میرانند علیم و داناست آنچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو من یؤمن بالله کسانی هستند
که میگروند بخدای والیوم الاخر و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین
و در جماعه که بخدا و قیامت میگروند و یتخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات
اسباب قربت عند الله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات مراد آنست که وسیله میسازند از آن
بتقرب الهی و صلوات الرسول و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آنرا مطلبند
کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی الا انها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب
نزدیکیست مر ایشان را بپارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که درآرد خدای ایشان را فی رحمته در
بهشت خود که محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است صدقات را رحیم مهربانست بر متقربان
والسابقون الاولون پیشی گیرندگان پیشی گیران یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مؤمنان من المهاجرین

از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنکه قبل از هجرت اسلام آورده اند
یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان والانصار و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه
که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبهٔ اولی اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند
یا آنها که بدست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند
سابقان را باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پی روی سابقان کردند و گفته اند
هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول
طاعات ایشان سابق و لاحق اندرین رضا داخل اند و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای بانچه یافتند
از نعیم دینیه و دنیویه و اعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الانهار
زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان ابدا همیشه تاکید خلودست ذلک الفوز العظیم
آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد و ممن حولکم و از آنانکه گرداگرد شمااند من الاعراب از اهل
بوادی منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم جهینه و مزینه که کلمات شهادت میگویند و نماز
و روزه قیام می نمایند و من اهل المدینه و از اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده
علی النفاق بنفاق و در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود
لا تعلمهم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند
پس تو ایشانرا باعمال ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم
زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر در عذاب قبر یا باخذ زکوة
از ایشان و تکلیف بجهاد ثم یردون پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که
آتش دوزخست و گفته اند عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقاء او
و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست نظم از فراق تلخ میگویی سخن •
هر چه خواهی کن ولیکن این مکن • تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست • در فراقت غیر بیچارگی نیست •
جور دوران و هران رنجی که هست • سهلتر از بعد حق و غفلتست • از فراق این خاکها شوره شود •
وز فراق این آبها تیره شود • دوزخ از فرقت جهان سوزان شدست • بعد از فرقت جان لرزان شدست •
گر بگویم از فراقت چون شرار • تا قیامت یک بود آن از هزار • آورده اند که از مخلصان اهل اسلام

ده تن یا هفت تن یا کمتر بی عذری تخلف ورزیده بودند چون تهدیدات الهی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت
از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند
چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول فرمود بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشانرا
دید فرمود که اینها کیستند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلعم بر زبان گهربار گذرانید که من هم
سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر رسد آیه آمد که و آخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزدیک تو اند
اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را
یعنی غزوها که باتفاق سید صلعم از ایشان در وجود آمده بود و آخر سیئا و عمل دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند
عسی الله شاید خدای ان یتوب علیهم آنکه توبه ایشانرا بپذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
تایبانرا رحیم مهربانست بتفضل بر او و در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقای
نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه ظلمانیات و بعدان استدلال می توان کرد بر آنکه معترف را دیده
بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت
راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آن ازانک چند و در عذاب خذلان بماند حکیم
سنایی قدس سره فرموده نظم چون دهی گناه را آسانی • کشدت جانب پشیمانی •
ور ندانی گناه را که بدست • آن نشان شقاوت ابدست • القصه بعد از نزول آیه حضرت
رسالت صلعم فرمود تا ایشانرا بگشادند و آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت
نبوت بجای آوردند و گفتند یا رسول الله مال سبب این بود که از دولت خدمت تو بازماندیم اینها را که در
راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلعم فرمود که من باخذ مال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که
خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان
یا از حب مال که موءدی بطغیان و عصیانست یا از نجاسات بخل و تزکیهم و زیاده گردانی و نشو و نما دهی
حسنات ایشانرا بها بدان صدقه و صل علیهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلوتک
بدرستی که دعاهای تو سکن لهم آرامش بود دلهای ایشانرا والله سمیع و خدای شنواست دعای ترا علیم
داناست باستحقاق ایشانرا الم یعلموا آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند ان الله
انرا که خدای هو یقبل التوبة اوست که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یاخذ الصدقات و فرا میگیرد

یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را و آن آمد و نمیدانند آنرا نیز که خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم
مهربان بر توبه کننده وقل اعملوا و بگو که عمل کنید ای تائبان بعد از قبول توبه باستقامت و زیادت یا میگوید
ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدیدست فسیری الله عملکم پس زود باشد که ببیند خدای عمل شما را
از خیر و شر و رسوله و فرستاده او والمؤمنون و گروه مکان نیز ببینند وستردون و زود باشد که باز گردانیده شوید
شوید بعد از مرگ الی عالم الغیب والشهادة بسوی داننده نهان و آشکارا فینبئکم پس بیاگاهاند شما را بما کنتم تعملون بآنچه
بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند
و قصه هفت تن گذشت و سه کسی دیگر که کعب بن مالک بوده و هلال بن امیه و مراره بن الربیع ایشان خود را بسته
بودند و پیش حضرت آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند در شان
ایشان نازل شد و آخرون و دیگران از متخلفان مرجون تأخیر کرده شدگانند و باز داشتگان لامر الله برای
فرمان خدای درباره ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه و اما یتوب علیهم
یا توبه دهد ایشان را اگر ندامت ورزند از آن تردید برای عبادست و اگر نه خدا را تردید نیست والله علیم
و خدای داناست بر جای ایشان حکیم حکم کننده بارجای ایشان   آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن
حاطب و جدیل بن حارث و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب
از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلعم
بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر
برمیدند و کسی پروای او نکرد نظم با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات * هیچم آید بحق از چشمه حیوان گفتن *
ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بمکه پیوست
و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بلشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب
حنین حاضر شده و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکر ساز کرده
بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قبا محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه
آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت سید علیه السلام چون عازم غزوه تبوک شد بانیان
مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیمارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم والتماس می‌نمودند که
در آن مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند و بعد از مراجعت

مسجد و اصحاب مسجد انواز   تو مهی و شب ز مه با بساز   تا شود شب از جمالت همچو روز   ای جمالت آفتاب جان فروز
ای ابتغاء کان سخن از وی بدی   تا مراد آن نفر حاصل شدی   القصه حضرت پیغمبر صلعم در جواب ایشان فرمود که
حالا متوجه غزوه ایم تا باز آییم و چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان
استدعا نمودند جبرئیل این آیه آورد که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر
مؤمنان و ستیزه ایشان و کفرا و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند و تفریقا و برای تفرقه انداختن
بین المؤمنین میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند و ارصادا و برای انتظار لمن حارب الله کسی که حرب
کرد با خدای و رسوله و با رسول او من قبل پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد بجنگ حاضر شد
و لیحلفن و هر آینه سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ان اردنا که نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی
مگر خواستن نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعیفان والله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم لکاذبون که ایشان
دروغ گویانند در سوگند خود لا تقم فیه ابدا بایست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی که اسس پیش
بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد قباست و اشهر و اظهر مسجد
قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت سید صلعم در آنجا نماز گزارده و در تشویق بحرمین از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسول صلعم هر روز شنبه سوار شده یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت
آمده که دو رکعت نماز در قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است احق
سزاوارترست ان تقوم آنکه قیام کنی فیه در او از برای نماز فیه در آن مسجد رجال پس مردانند که از
پاکیزه طینتی یحبون دوست میدارند ان یتطهروا آنکه پاک ورزند از انجاس و ارجاس یعنی پیوسته با طهارت
باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقول است که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلعم از اهل قبا
پرسید که آن کدام طهورست که حق سبحانه بران بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی حجر می آریم احجار بعد را
یعنی در استنجا و بعضی مراد تطهیرست از معاصی و خصال مذموم والله و خدای یحب المطهرین دوست میدارد
پاکی ورزندگان را افمن اسس آیا هر کسی که اساس افکند بنیانه بنای دین خود را علی تقوی بر پرهیزکاری من الله
از خدای و رضوان و طلب خشنودی او خیر بهتر است ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای دین خود را
علی شفا جرف هار بر کناره رودی که زیرش بآب و سیل تهی گشته و ظاهرش بجای ایستاده باشد تا پرشکافته
شده و نزدیک بافتادن گشته و اینچنین زمینی سست ترین قواعد باشد چون برو بنا کنند فانهار پس آن زمین

سست کرده و درافتد به با بنایانی آن فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثل است از برای آنها که بنیاد دین
خود بر امور باطله نهند و مآل حال ایشان بدوزخ باشد بدوزخ والله و خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید
گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست لا یزال همیشه هست بنیانهم بنای ایشان الذی بنوا آن بنایی که
بنیاد نهاده اند آنرا بر اغراض فاسده ریبة سبب شک و نفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق که
داشتند و گفته اند که مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت
بمسجد ایشان درآید و نماز گزارد و آیه آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلعم بفرمود و تا آن مسجد را بکندند و بسوختند
و حکم شد که آن موضع مزبله اهل مدینه باشد نظم پس نبی فرمود کانرا برکنید • مطرح خاشاک و خاکستر کنید •
حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد غرای بنای ایشان بواسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت
و نفاق و ریب خواهند بود و سبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان
بحیثیتی که قابلیت ادراک نماند و گفته اند تقطع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ در قبر یا در دوزخ و قول اصح
آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل این امور والله علیم و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان که
بچه نیت بوده حکیم حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند
که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلعم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه
گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود و آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را
پرستید و بدو شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسهای خود و مالهای خود را نگاه دارید گفتند چون
این امر تمام نماییم جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل
فروختیم و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم کرد حق سبحانه از بیع و شری خبر داد که
ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گروندگان انفسهم نفسهای ایشانرا که بجان جهاد کنند
واموالهم و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است
برای اثابت مؤمنان بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع و شری جایی وقوع پذیرد
که بایع را ملک بود و وجود هر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد وما له لمولاه پس این تحریص است
در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا کردن بهشت بی زوال نفس با شر و شور
است و مال سبب طغیان و غرور این دو متاع معیوب بده راه ما فدا کن بهشت باقی مرغوب بستان نظم

سنگ چند از ما و گوهر می‌ستان • خاک زمین سیده و زر می‌ستان • در عوض فانی خوار و حقیر • نعمت پاکیزه باقی بگیر •
در کشاف بعض المعانی از بعض اعراب منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلعم میگذشت و آنحضرت این آیه میخواند لمعات
انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیض ملکوتی ساخته پرسید چه کلام است گفت هذا کلام الله
سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب داد که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب
الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی
ما را خریده و در عوض بهشت باقی میدهد هرگز این بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم نظم
آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم • اصلا در آن حدیث اقالت نمیرود • عزیزی فرموده است که
هر که بنده بخرد و بعیب وی دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست
که از درگاه کرم رد نکند نظم امید که از فضلت نومید نگردم من • چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم
و در نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند که نظم تو بعلم ازل مرا دیدی •
دیدی آنگه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی • و در حقیقت
این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را بذکر اختصاص او و دول را در سایه
داخل کرد و کلا و بعضی از آن در جواهر التفسیر بحث تحریر یافت نظم هر که خواهد که زین بر و بوستی •
گو تماشای آن گلستان کن • و بعد از بیان ما لاجله اشتری بیان میکند و میگوید یقاتلون کارزار
میکنند مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون
پس گاهی میکشند دشمنانرا و یقتلون و گاه کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است
خدای ایشانرا برین بیع و شری وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل
والقرآن و درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریه و انجیل مأمور بوده اند بقتال ومن اوفی و کیست
وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریم است و کریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا
پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بآن وذلک آن بیع
هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست در مدارک از امام جعفر صادق رضه نقل میکند ای مؤمنان
قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید خود را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیی مفروشید که
قیمت شما نعیم جاودانیست و در مثنوی معنوی آورده نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی •

مذکران و محققان را سوء عبارت ... تعجب است

خویشتن را آدمی ازان فروخت ٭ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ٭ التائبون این مومنان بازگردندگان
از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قیام بشرایط عبادت
الحامدون ستایندگان حق بدانچه بدیشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون
روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بمنزل انس الراکعون
رکوع کنندگان در نماز با خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان
قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم
والناهون عن المنکر و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و واو عاطفه است یا برای تضاد
میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحد اند و هر یکی
با دیگری باید که منضم باشند والحافظون و نگاهدارندگان لحدود الله مر احکام خدا را و سلمی گوید نگاه دارند
اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وبشر المؤمنین و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند
و وضع مظهر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن
آورده اند که حضرت رسول صلعم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت
وی مرا اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیه آمد که ما کان نشاید و صحیح نبود
و روا نباشد للنبی مر پیغمبر را والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای
شرک آرندگان و گفته اند که پیغمبر صلعم با ابوطالب در مرض موت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد وعده فرموده
بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند ازان و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و
صحابه چون دانستند که آنحضرت جهت ابوطالب آمرزش مطلبد گفتند ما چرا از برای آبا و اقربای خود استغفار
نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر برای عم خود استغفار میکند
آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی قربی
خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شود لهم مر ایشانرا انهم آنکه ایشان اصحاب الجحیم
ملازمان دوزخند و ما کان استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لابیه از برای پدر خود
الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت
سأستغفر لک ربی و در مناهج آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم علیه السلام

ان بود

ان بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را
انه عدو لله آنکه پدر او دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که او
ایمان نخواهد آورد تبرأ منه بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود ان ابراهیم لأواه بدرستی که ابراهیم بسیار
گریننده بود کنایت از رقت قلب و کثرت ترحم او حلیم بردبار بود بحدی که پدر میگفت لأرجمنک و او
جواب میداد سأستغفر لک پس درین آیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار
کرده بودند بدان مواخذه نخواهند بود وما کان الله لیضل قوما و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا
بگمرهی و جنانچه اهل ضلالت را بعد اذ هدیهم بعد از آنکه ایشانرا راه نمود باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن
گرداند برایشان ما یتقون آنچه واجبست که پرهیز کنند ازان و گفته اند در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله
درگذشتند یا پیش از تحریم خمر شراب اعراب نوشیدند میترسیدند برایشان ازان کارها که کرده اند
ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزها از احوال و افعال ایشان علیم داناست ان الله
بدرستی که خدای له مر اوراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند یحیی
و میسازد یحیی زنده کند و یمیت و بمیراند زندگانرا و ما لکم و نیست شما را ای مومنان من دون الله
بجز خدای من ولی کارسازی ولا نصیر و نه یاری دهنده و کارسازی می شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که
خدای را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نه که عذاب
از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت علی النبی بر پیغمبر خود
بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف یا تبرئه فرمود حضرت پیغمبر صلعم میکند از تعلق ذنوب کما قال لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و
اصحاب او چه هر کسی را مقامیست که ما دون آن نسبت وی خواهد بود پس توجه بما دون گناهیست که توبه ازان
لازم باشد و حدیث بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بدین است و در محققان این معنی
مناسب آنحضرت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصود نبود لکن سلمی رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای
آنست تا معتقدان توبه ایشان باشد و توبه تایب بمقتدا تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را
از پیغمبر والمهاجرین والانصار و از مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را
بطبع نه بغنا والذین اتبعوه آنانکه پی روی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را

جیش العسره میکشند بحکت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در قوت که دو کس
یکروز بیک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتری میکشتند و برطوبات احشا و امعاء
آن و من خویش تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که درین زمان
تنگی متابعت پیغمبر صلعم میکردند من بعد ما کاد از پس آن که نزدیک بود که از غایت عسرت تزیغ میل کند
و از جای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد
باز گردند یا متابعت رسول صلعم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثم تاب علیهم پس خدای در
گذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم بدرستی که خدای بر ایشان رؤف
بسیار رأفت است چون توبه کردند رحیم مهربانست بتفضل بر ایشان و علی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه داد
و بخشید جرم سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود چنانچه قبل
ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تأخیر افتاد و حضرت رسالت پناهی صلعم حکم فرمود
که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال
بخدمت وی که مردی پیر و ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان به تنگ آمده
حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض بر ایشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی و وسعت
و این کنایت از شدت و نهایت پریشانیست و ضاقت علیهم و تنگ شد بر ایشان انفسهم دلهای ایشان
از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در ان راه نبود و ظنوا و دانستند که ان لا ملجأ آنکه پناهی
نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر هم بوی بامرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون درماندند
و به بیچارگی خود دانا شدند و توفیق توبه داد خدای ایشانرا لیتوبوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند
و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد در قم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود رباعی
گر لطف تو یاری نماید در بخت • هم توبه شکسته است هم یاری سخت • چون توبه بباید پذیرفتن تست
گر تو نپذیری نشود توبه درست • القصه بعد از پنجاه روز آیه فرود آمده توبه ایشان پذیرفته گشت
ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول کننده توبه از تائبان الرحیم مهربان بتفضل و رحمت
بر ایشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مومنان بترسید از خدای در مثل این فعل که مخالفت
امر باشد معاودت مکنید و کونوا مع الصادقین و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک

و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات یافتند نظم
از کجی افتی بکم و کاستی • از همه غم رستی اگر راستی • راستی خویش نهان کس نکرد • بر سخن راست زیان کس نکرد
و گفته اند این خطاب باهل کتابین است یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از مخالفت
محمد صلعم و باشید با صادقان که اصحاب و اخیار امتند بزرگوار او نبوده ماکان روا نیست و نشاید لاهل المدینه
مر اهل مدینه را و من حولهم و آنانکه گرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند
و باز پس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت
قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک و لا یرغبوا بانفسهم و نرسد ایشانرا که رغبت کنند
بنفسهای خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که
او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رضی در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت
رسول صلعم بگذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی
هر یک در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامی نیکو ترتیب نموده
ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و در زنان نگریسته آن ترتیب ملاحظه نموده گفت روا باشد که رسول خدای صلعم
در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد
و با زنان خوبروی خوشبوی مباشرت کند بخدای سوگند که در هیچ عریش نیایم و ازین آب و طعام نخورم تا
زمانی که بآنحضرت ملحق نشوم پس اندک زاده بر داشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بمعسکر همایون
ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند
لا یصیبهم ظمأ نرسد ایشانرا از تشنگی و لا نصب و نه رنجی و لا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای
و لا یطؤن و نسپرند موطئا مکانی را آنکه لگدکوب کنند ستوران بپاهای خود و سپردنی که یغیظ الکفار
بخشم آرد کافرانرا و لا ینالون و نیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و نهب و اسر و کسر و غیر
و جراحت الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به آن عمل عمل صالح کردار شایسته یعنی هر یک
ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان
در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند
اجر المحسنین مزد نیکوکاران یعنی مجازاترا و لا ینفقون و نفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندک خورد چون علاقه

تازیانه یا نعل اسب یا مهار حرامی که بدهند چون ابو عقیل بصنو ولا کبیرة و نه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین
و عبد الله بن عوف رضی الله عنهما ولا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ ممر آب سیل یا مراد زمین است
یعنی هیچ زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای آنست
لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را احسن ما کانوا یعملون نیکوترین آنرا که در راه حق عمل میکردند چون احسن
جزا دهد جزا حسن نیز بدان الحاق کند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع آورده که اگر مثلا غازی را
هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثواب عظیم دهد نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند
و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او غبطه بجاهدان بر همه ظاهر شود نظم
مجاهدان شرف انجمن ازان دارند * که در غزا کمر جهد بر میان دارند * آورده اند که انواع تهدید
در متخلفان نازل شد مؤمنان عازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم شوند آیه آمد که وما کان
المؤمنون و روا نیست و نباشد مؤمنان را لینفروا که بیرون روند بغزا کافة همه ایشان بهم بجهت مختل
ماند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند
طائفه گروهی اندک و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند
و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا و تا بیم کنند فقها قومهم گروه خود را
اذا رجعوا الیهم چون بازگردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه
بیم کرده میشوند ازان یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه
یلونکم نزدیک شمااند من الکفار از ناگرویدگان مثل یهود که حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم
مراد اند که در ولایت شام بوده اند و شام قریب بمدینه است و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک
ولیجدوا و باید که یابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة در شما درشتی نسبت خود یعنی در قتال قبل از وقوع قتال
باشند و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین
با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مؤمنان را بقتال
کفار اقرب امر فرموده و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر تر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست که
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال باید
نمود والیه الاشارة فی المثنوی نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون * ماند خصمی زو بتر در اندرون *

حزب

قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر * این زمان اندر جهاد اکبریم * سهل شیری دانکه صفها بشکند *
شیر آنرا دانکه خود را بشکند * و اذا ما انزلت سورة و چون فرو فرستاده شود سوره که پاره از قرآن فمنهم
من یقول پس از منافقان کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا ضعفا مؤمنان که گوید
ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدنی یعنی آنکس کدامست که این سوره ایمان
او را زیادت کرده فاما الذین آمنوا پس اما آنکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیادت کرده
این سوره ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان
باین سوره منضم گشت بایمان ایشان بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادمان میشوند بنزول
آن که سبب کمال و واسطه حال ارتفاع ایشانست و اما الذین و اما آنکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حسد و بغض اسلامست فزادتهم پس زیاده میکند این سوره ایشانرا رجسا
الی رجسهم شکی منضموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره
انضمام یافت بدان شک پیشتر و کفر ایشانرا بر کفر و ماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت این
صفت در ایشان تا وقتی که بمردند و هم کافرون و ایشان کافران بودند اولا یرون آیا نمی بینند
این منافقان انهم یفتنون که ایشان مبتلا میشوند بامصاف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق
و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون
پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون و نه پند میگیرند و اذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره
از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی
بخشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و تغافل یا استماع عیوب خود
یا بتمام عیوب ایما میکنند بفرار از مجلس با هم گویند هل یریکم من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر
از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثم انصرفوا پس بازگردند از
مجلس صرف الله قلوبهم بازگردانید خدای دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول قرآن
و اصح آنست که از نیکوییهای این کلام خبر است و احتمال دعا دارد یعنی بگرداند خدای دلهای ایشانرا
از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند معنی را و فهم نمیکنند لقد جاءکم
هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدا من انفسکم از شما یعنی از جنس شما

در شریعت تا بواسطهٔ جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد شما ای اعراب رسولی
از شما منکم لعنت شما ابن عباس رضی فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلعم رشته
قرابتی پیوسته بود و جان و در قراءة شاذه من انفسکم خوانده اند یعنی فاضلترین شما و شریفترین شما هم در
حسب و هم در نسب عزیز علیه دشوار بود ما عنتم آنچه در رنجید جان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند آنرا
صفت رسول دانند یعنی علیه ما عنتم برین فرود آرند که بر اوست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروز
روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند **نظم** تا بد بعصیان کسی در گرو •
که دارد چنین سیدی پیش رو • اگر دعوت از کنه پاک نیست • چو او عذر خواهست بود باک نیست •
حریص علیکم حریص و بیکران که حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رئوف رحیم مهربانست و بخشاینده
حق سبحانه هیچ پیغمبر را بجای جمع دو اسم از اسماء خود و اختصاص نداد و بحبیب او را فرموده که ان الله بالناس لرؤف
الرحیم و در باره وی گفت بالمؤمنین رئوف رحیم و یکوجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر علیهم السلام اینست
فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری فقل
پس بگوی حسبی الله بسنده است مرا که خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ
معبودی بحق نیست مگر وی علیه توکلت بر وی توکل کردم و کار خود بوی گذاشتم و هو رب
العرش العظیم خداوند بزرگ ملک عظیم است یا عرشی که قبله و مطاف ملائکه باشد اشارت
بکمال قدرت و عظمت حق تعالی است یعنی آن خدا که عرش را چندان عظمت که هشت هزار رکن دارد و بر هر
سیصد هزار قاعده و از هر قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه همه آن مملو از جانات و صفحات
بقدرت کامله خود نگاه میدارد و قادرست که مرا نیز از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و تمام
مرا افکندگان اوست **نظم** از او خواه یاری که یاری ده اوست • بدو التجا کن که زنهار ده اوست •
کسی را که او آورد در پناه • چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه • مطالعهٔ لطایف و اشارات این روایت
حوالت است باوراق جواهر التفسیر والله نعم المولی و نعم النصیر

یونس

سوره یونس علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسمای سور اند و علم الهدی قدس سره فرموده که خدای تعالی
نام نهد سوره را بحرفی چند از حروف تهجی یعنی انا الله الرحمن و در بحر آورده که رمزیست از حق
بحبیب خود صلعم میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو و از لطف من با تو در وجود و برافت تو تا ابد

جواب قسم چیست تلک این سوره و آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی نقض
و انقلاب نیست یا اگر رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغییر او قادر نبود و ابن عباس رضی فرموده که
چون اساس نبوت محمدی صلعم تاکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد
مشاهده قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای بر عالمیان از آدمیان رسول فرستد
و از جمله یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجب شگفتی
ان اوحینا اینکه ما وحی کردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی
چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرده ام انذار را چه هیچکس خالی نباشد از صفتی
که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب
بشارت باشد نیست پس فرمود و بشر الذین آمنوا و مژده ده آنان را که گرویده اند ان لهم آنکه مر
ایشانراست قدم صدق پیش رو نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند
مراد از قدم صدق سابقه ازلیست که حق وعده راست داده در نجات مؤمنان را سیاطی گوید که
مقام صدقیست که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه در باره ایشان
یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا اولاد صالح که پیش
از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه نحن الآخرون السابقون از آن خبر میدهد
یا شفیع صدق که حضرت پیغمبرست صلعم و در عین المعانی فرموده که حضرت رسول صلعم از قدم صدق پرسیدند
فرمود که هی شفاعتی توسلوا بی الی ربکم و متواترست که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی
برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست **نظم** گفتی کنم شفاعت و عاصی عذر خواه •
دل بر امید آن کرم افتاده در گناه • قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آن منکر نشان
و نمودن خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوی است آشکارا ان ربکم الله
بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت کامله بی عجز و حکمت بی قصور خلق
السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام در شش روز
از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد
امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع هیچ شفاعت کننده

اکرام فرمایند و مراینه لذت تسبیح وتحمید ایشانرا از جمیع نعمتهای بهشت خوشتر اند نظم ذوق نامش عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشتر است * گرچه در فردوس نعمتها بسیست * وصل او از هرچه خوانی خوشتر است *
در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم صلعم بنده امیر را نفرین کرد ایشان این را به حضرت
حضرت رسالت صلعم خبر باز بر تکلیف کنند و نفرین فرمود و حق سبحانه آیه فرستاد ولو یعجل الله
خدای للناس الشر برای مردمان باجابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بر عطای اجابت
دعای خیر لقضی الیهم هر اینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند حضرت سید صلعم
که خدا یا فرا ایکرم نزدیک تو عهدی که مرا دران خلاف نخواهی فرمود و بدرستی که من بشرم پس هر مومنی را
که او را بر نکام یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او کفارت گردان و سبب پاکی او و باز
از گناهان و وسیله قربتی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار
بنزول عذاب استعجال می نمودند این آیه آمد که در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس میگذاریم
آنانرا که لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند و یا نمی ترسند از ما در روز بعث
و نشور فی طغیانهم در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت یعمهون
سرگردان میروند و اذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است
یا ولید مغیره یا عتبه از ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرای بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص لجنبه در حالتی که تکیه کرده
باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایده
تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم
عنه از وی ضره رنج و مضرت او را بحکم اخلاص او درد عا مر برود بر همان راه که بوده از کفر یا بگذرد
از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گوییا که نخوانده است ما را الی ضر بسته مسه جمع کرد
رنجی که بدو رسیده بود کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین و اسراف کنندگان را که
از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعملون
میکنند ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما یعنی اهل مکه
لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و جاءتهم و حال آنکه آمده بود بدیشان رسلهم رسولان
ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای روشن وما کانوا لیومنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک

یعنی اگر ما دعای مردم را در شر زود قبول کنیم و اجابت کنیم چنانچه دعای خیر را فی الفور
مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاک گردند
تم

نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا کذلک همچنین که ایشانرا
جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه
بتکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلایف خلیفها
که نشستگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرنی که هلاک شدند لننظر تا بچشم در ام صورت شهادت
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال
معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر نظم جز آیینه فعل است گویی * که در وی هرچه کردی می نماید *
اگر کردی نکویی نیک بینی * اگر بد کرده در پیشت آید * و در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت
رسالت صلعم گفتند آیتی بیار که عبادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در و نبود حق
سبحانه فرمود و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که
واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما
یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلعم ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی
یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و نشور و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده و آنرا
یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای کند و ایشان آن
او را الزام کنند حضرت حق فرمود که قل بگو با ایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا ان ابدله آنکه
تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآنرا تغییر کنم و دران بزیادت و کم
تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و اتباع نمی ورزم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی که وحی کرده شود الی بسوی من
از حق تعالی بی زیادت و نقصان انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم
در پروردگار خود به تبدیل عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی
خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من منزل شده است علیکم بر شما ولا ادریکم به و نیز شما را دانا ساختی بقرآن
فقد لبثت فیکم بدرستی که من درنگ کردم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله
پس از نزول قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا
تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و عادت علمی ننموده و با عالمی
مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از کمال بلاغت او حیرانند و بلغاء و عیان ادب

خدای قرآن از فضل و رحمت داد
مرا امر کرد و نخوانون و شما را دانا ساخته

انگشت تحیر در دندان مرا نیز تامل درین صورت استدلال می توان نمود بر آنکه اتیان کلامی چنین از
مروی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد نظم
امی دانا که بعلم فزون ۰ راند رقم بر ورق کاف و نون ۰ بی قلم و کاغذ و آب سیاه ۰
معجزه ما آورد و حی آله ۰ بی خط و قرطاس ز علم ازل ۰ مشکل لوح و قلمش گشت حل
مضمون آیه سابق است که من افترا میکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را
کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی افتری کند و بربندد علی الله کذبا
بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای ورا و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون بدرستی
نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران ویعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم
چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات
پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد برای ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه
معبود باید که قدرت او با تیاج ثواب و عقاب متعلق بود و نماید کان جهت جلب نفع و دفع ضر او را پرستند
ویقولون و میگویند عبده اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی
در امور دینی ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست می نمایند تا مهمات ما کفایت یابد اگر فرضا بعث
و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند قل بگو اتنبئون الله
ایا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بچیزی که نمیداند فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین انتفا
علم بجهت انتفاء معلومست یعنی میگوئید که خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدا داند که
عالم است بجمع معلومات این ها نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمه یعلم
صلاتست و معنی آنکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان نیست یعنی شریک باری سبحانه پاکست خدای
وتعالی و برترست عما یشرکون از آنچه ایشان شریک میدارند و ما کان الناس و نبود آدمیان الا امة
واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق در دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح
علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بر کفر در زمان بعثت ابرهیم صلوات الرحمن علیه فاختلفوا
پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار نمودند یا عرب بر دین
اسمعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند عمرو بن لحی که احکام جاهلیت را اختراع کرد ولولا کلمة واگر نه کلمات

سبقت که پیشی گرفته است من ربک از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل باشد میان
مختلفان واگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آن چیزی که ایشان یختلفون اختلاف
میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق باقی ماندی ویقولون و میگویند متعرضان آیات یعنی
مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی که ما
مطلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و براق آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فقل
پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است ولی شبهه انما الغیب جز این نیست که علم غیب مخصوص
مر خدای راست شاید که در ضمن آیات مقترحه متضمن مفسده باشد که باز دارد ایتها را از نزول فانتظروا
پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا بینم که
عذاب بر شما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع میشود واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی
اهل مکه را رحمة منحتی من بعد ضراء پس از بیماری که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط
اذا لهم چون در نگری مر ایشانراست مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در ان و در باره
پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون زحمت رفع شد و رافت
سبحانی از ازالت آن بلیه نمود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بکاید
و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود که قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا زودترست از شما در ساختن
جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان ما
یعنی ملائکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفای شما از فرشتگان ما
پوشیده نیست بر وی پنهان نخواهد بود و مضمون این کلام تحقق انتقام است هو الذی اوست آنکه
یسیرکم میراند شما را و قدرت میدهد در قطع مسافت فی البر در خشکی بمرکبها چون اسب و شتر والبحر و در
مرکب تری چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی و جرین بهم و کشتیها
روند با آنکه در وی اند بریح طیبة بباد خوش که نرم می وزد و فایده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است
یعنی گویا که این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی
نشسته اند و کشتی ایشان جاریست که باندازه صلاح کشتی وزد میرود و فرحوا بها و شادمان شده اند
ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بران کشتی ریح عاصف بادی سخت که دریا را در شور آورد و جاءهم الموج

وبیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وظنوا
ویقین کنند انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلا مر ایشان را از هر جانب دعوا الله بخوانند خدای را کشف
آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف دین
خود اخلاص ماند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زائل گردد و گویند لئن انجیتنا
اگر ما را نجات دهی من هذه ازین احوال و بلایا لنکونن هرآینه باشیم من الشاکرین از سپاس دارندگان
مر نعمت نجات را فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسیدند اذا هم چون به یبغون
فی الارض ستم میکنند در زمین وی شتابند بجهان کارها گریان جو و ند از شرک و فساد بغیر الحق تاکید است
یعنی فساد و ایشان به بیهوده کردن آن عمل میطلبند یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما
علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما ع هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند
وگفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است و خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیداد شما برخورداری زندگانی
دنیاست یعنی دو سه روز منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص
متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورند برخوردنی از زندگانی دنیا
ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شما در قیامت فننبئکم پس خبر میکنیم شما را بما کنتم تعملون آنچه میکردید
عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست مثل زندگانی دنیا در سرعت
انقضا و او باران مبدا از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران که انزلناه فرو فرستادیم آنرا از ابر
من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب فاکهه و ثمار و
بقول و الانعام و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاههای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که
فراگرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و آراسته شد محصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ
وظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون که ایشان قادرند علیها بر دروردن گیاه و چیدن
میوه های آن اتاها امرنا آمد بآن زمین امر ما عذاب ما یعنی فرمان بجزای آن در رسید لیلا در شب
او نهارا یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درو ده باشند یا از اصل بر کنده
کان لم تغن گوئیا که هیچ نبود بالامس دی روز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات
جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان

بغیر حق است ستم باستواری ایشان ۱۲

از آسمان یا ابر پس با کشت یا آب گیاه زمین ۱۲

نصف

نفع گیرند این تشبیه مرکبست مال دنیی در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال
تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت
صفوت و آخر سمت کدورت مبدا دنیی نیز نوازش و ملقت و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت نظم
مکر با کجروی زمین فصل نو بهار ◦ مانند نقش حاشیهٔ مانی مزین است ◦ وقت خزان برو که ز ریاحین بنگری
منصف شوی که لایق برباد دادن است ◦ و گفته اند ممثل آب بارانست و ممثل مال جهان و در وجه شبه
مال دنیی با آب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که تشبیه مال دنیی و حظوظ آن بآب باران
از آنست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیی نیز
بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم لم یزل بدست آید نظم رزق مقسوم ستاز اول مقرر کرده اند
هیچکس را بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد ◦ هر چه می آید ز رحمت کم بدان قسمت باب ◦ کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد
و دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید
رنگ و بوی و طعم او متغیر شده هوا و انتفاع از او انقطاع یابد مال دنیی نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست
بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم
بود و در مثنوی فرموده نظم مال چون آبست تا باشد روان ◦ فیضها یابد از آن اهل جهان ◦
چند روزی چون کند یکجا درنگ ◦ گنده و بیحاصلست و تیره رنگ ◦ و در عشرات حمیده فرموده که
وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان
و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی
بنی آدم شود مال دنیی نیز تا بقدر احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیی بنجاح مقرون گردد و فواید آن
بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و فراوان انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی
و وسیله طغیان فراوانی و اقامی شود ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نظم
تو اگر میگذشت سوی عجب نخوت و ناز ◦ خوشست فقر که وارهی از سوز و نیاز ◦ و دیگر آنکه
چون باران بمحل کل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح اگر بدست مفسدان
افتد ماده فساد و عناد او گردد بازدیاد نهد نظم زر که کمک است شکال گران ◦ نقد حال هر کسی گردد عیان ◦
چون کریمی را بدست افتد زری ◦ از آتش گنج ده گرد کشوری ◦ عالم باشد کار ساز بیهای او ◦ روح بخشد و لذت از بیهای او

و چون بکفار بگذرد حدت و شوکت
او زیاده کند مال دنیا نیز چو به نساد
صلاح او بیفزاید ۱۲

سفله کرا راه باید سوی کنج · خلق را از وی نباشد غیر رنج · گفته اند چون آب باران بر زمین رسد قرار نگیرد
بلکه باطراف و جوانب روان گردد و مال دنیا نیز بیکجا قرار نگیرد و به یک کس آرام ندارد بلکه هر روز در دست دیگری
باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد و نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی نظم کنج امان نیست درین خاکدان
مغز فراغت مطلب زین استخوان · کهنه سرایست بهر جا که رو · کهنه و اندر گرو نو بنو · و در تیسیر فرموده
حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفت بلکه برای عقبی دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات
چنانچه فرموده والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی دار سلامت که بهشت است
یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت است بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه با اهل آن
یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم چون
اضافه بیت باشد برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که آرایش بکار و
او سلطش فنا و افرش فناست نظم والله یدعوا آمده از ادی خدایان · زندانیان غمگین شده کوی بخوان کشی
شاهان سفیها را همه در بند زندان میکشند · تو از چه زندانشان سوی گلستان میکشی · همه را به بهشت میخواند
و یهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد
و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عامست بدلالت حضرت رسالت پناهی و هدایت
خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما کرا برسند قبول نشاند
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسان را که نکوئی کرده اند یعنی ایمان آورده اند الحسنی
مثوبه حسنه و پاداش نیکوست یعنی بهشت و زیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید
گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیادة یکی بده و یا بیشتر و حسنی مغفرتست و زیادة خشنودی
حضرت و در مدارک آورده که زیادة محبت است در قلوب عباد و یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب نکند
و گفته اند عطایا ایست که بر اصل بهشت مرور کند هر چه خواهند بر ایشان بباره و جمهور محققان بر آنند که زیادة
لقای حضرت پروردگار است که محض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد و لا یرهق و پوشیده نگرداند
وجوههم روهای بهشتیان را قتر و لا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید
ماندگانند نه نعمت ایشانرا زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه
فوراو که در صدد فنا و زوال است والذین و پاداش آنانکه کسبوا السیئات کسب کرده اند بدیها چون شرک

لا گردی و غباری و نه خواری یعنی اثر
مذلت بر چهره ایشان نباشد آنگ
گروه محسنان اهل بهشتند ۱۲

و کفر و نفاق جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیهاست بمثلها بمانند بدیه که کرده باشند نه زیادت بران و ترهقهم و بپوشد
ایشانرا ذلة خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد مر ایشانرا من الله از عذاب
خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس ایشانرا از عذاب باز ندارد کانما اغشیت گوییا پوشیده است
وجوههم روهای ایشان قطعا من الیل پارها از شب مظلما در حالی که تاریک بود یعنی سیاه کرده دود روهای
ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیاتند یعنی مشرکان و منافقان اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آتش خالدون جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهایی
از عذاب ندارند و یوم نحشرهم و بترسید از روزی که حشر کنیم بیکبار و همه از جمیعا همه ایشانرا ثم نقول
پس گوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند مکانکم بایستید بر جای خود انتم و شرکاؤکم شما
و شریکان شما که ویرا پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان
کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند ایشان ما را بعبادت خود
فرمودند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما
ایانا تعبدون که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید و افرایت من اتخذ الهه هواه
در تیسیر آورده که کافران آغاز جدال نموده گفتند نه چنین است بلکه شما ما را بپرستش خود امر کردید بتان
گویند فکفی بالله شهیدا بسنده است خدای گواه بیننا و بینکم میان ما و شما ان کنا بدرستی که بودیم عن عبادتکم
از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام
تبلوا بیازماید یعنی بداند و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است
از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه ببیند و ردوا و باز گردانیده شوند همه نفسها الی الله بسوی ثواب
و عقاب خدای مولیهم الحق خداوند ایشان بحقیقت یا متولی کار ایشان براستی و ضل عنهم و گم کرد و از کافران
ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان از ایشان بیزاری می نمایند قل من یرزقکم
بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می باراند و الارض و از زمین که گیاه
میرویاند امن یملک السمع یا کیست که خداوند کند گوشها را والابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر باز گیرد
و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از
مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات

ومن یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص چون این سوالها کی از
کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس گویند در جواب این همه
که پرستیدنی الله است و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است
فقل پس بگوی ای محمد ایشان را که بعد ازین اقرار افلا تتقون آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی
و با او شریک او میسازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتهاست الله است ربکم الحق پروردگار شما که ثابت است
ربوبیت او و ثباتی که شک را در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیز است بعد الحق پس از راستی و بیان حق
الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک
همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست حقت سزاوار شد کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب
ن
علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان
لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتان که شریک خدای
می پرستید من یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را
بعد از موت و چون کفار بدء را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد جواب اعتراف نمی نمودند
حق سبحانه فرموده که قل الله بگوی ای محمد که خدای یبدؤ الخلق کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس
زنده سازدش بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قل بگو هل من شرکائکم
آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق
نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کنند و تا راه یابند الی الحق بسوی حق که دین اسلام است قل الله
بگو خدای یهدی للحق راه نماید خلق را بحق افمن یهدی آیا هر که راه نماید الی الحق بسوی حق احق ان یتبع
سزاوارترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا کسی که راه نیابد بخود الا ان یهدی مگر آنکه راه نماید
او را و در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و از جائی بجائی نقل میکردند پس
حق سبحانه فرموده برابر بود آنکه راه نماید با کسی که تو او را راه نمائی فما لکم پس چیست و چه بوده است شما را
کیف تحکمون چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج است و یکسان
میشمارید قادر و عاجز حکیم فرموده نظم عجز و قدرت که هردو ضدانند • عقل کی گوید که یکسانند •
عجز بر خلق میدرانند پوست • قادر بر کمال حضرت اوست • وما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتری از کفار

یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده
چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق
از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را
شفاعت خواهند کرد و حق سبحانه فرموده که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شیا چیزی
ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از
حجت و برهان وما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه
بربافته شود و کسی نتواند گفت من دون الله بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر باشد و لکن
ولکن خدای فرستاد او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود بین یدیه پیش از وی از کتب متقدم
یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از
اوامر و نواهی لا ریب فیه نیست شکی در وی و نشاید که باشد چه منزلست من رب العالمین از پروردگار
عالمیان اما کفار بدین نگروند ام یقولون بلکه میگویند افتریه بربافته است این کلام را محمد صلعم از خود
قل بگو اگر این سخن را بر می توان بافت فاتوا پس بیارید شما و بیافرید بسورة مثله مانند او در بلاغت
و فصاحت چه شما در نظم و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمده دورانید اگر بخود معارضه نمی توانید استعانت نموده
وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان بسوره مثل قرآن من استطعتم هر کرا توانید که از وی یاری
خواهید من دون الله بجز خدای تا شما را مددکاری کنند و سازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان که محمد صلعم از خود میسازد بل کذبوا کافران بسورة نیاوردند بلکه تکذیب کردند و منکر شدند
بما لم یحیطوا بعلمه بانچه نرسیده اند بعلم و دانش آن مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد
آنست که بعد از سمع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند ولما یاتهم
و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تاویله معنی و حقیقت قرآن فهم ایشان باسرار و حقایق
آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان
آنچه از عذاب وعده کرده بودند بر ایشان خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت
و آن ندامت نفع نخواهد کرد نظم پس از دیدن پشیمان گردی اما • پشیمانی ترا سودی ندارد •
کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم

پیش از اینها فانظر پس درنگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انجام کار ستمکاران چگونه بود
و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه تسلیهٔ حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت
مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس
خود که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی بود که نگرود بآن
از فرط جهل و غایت نادانی وربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین به تباه کاران یعنی
معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر
توبه کنند و برخی از ایشان باشند که ازین سعادت محروم مانند و بر شقاوت کفر بمیرند و ان کذبوک
و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان بهم برآئی نومید شوی فقل پس بگوی
لی عملی مراست جزای کردار من ولکم و مر شماراست عملکم پاداش عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی فردا
ایشان بریت مما اعمل از آنچه من کنم شما را بعمل من مواخذه نخواهند کرد و انا بریء و من بیزارم مما تعملون
از آنچه شما میکنید یعنی با خود بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیه بآیة السیف منسوخ است ومنهم
و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک
بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام را می آموزانی یا استهزا کنند بآن افانت آیا تو
تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا و اگرچه هستند
با وجود کری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل
بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد و چون سمع و عقل هردو
مفقود بود پیداست که حال بچه منوال بود ومنهم من ینظر و از ایشان کسی باشد که نظر کند الیک بسوی تو
و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات
رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه می نمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا
و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی مقصود از عدم چشم سر شاید
ولایق اعتبار است چشم سر ایشان از آن محروم اند محض سخن آنست که می بینند و نمی بینند جمعی و جهالت
دران جمع شده و محقق است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که بینای احمق از ادراک آن محروم بود
ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقل ایشان را

و لکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است
در علامی استعمال نمایند و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت شود نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت
گوش از پی شنیدن احکام حکمت • هر که حق نه بیند و حق نشنود او کیست • کور و کر است و بکار از ان ستم بر نفس
ویوم نحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بیاء میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول آن روز
مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده اند الا ساعة
مگر زمانی اندک من النهار از روز و در تیسیر زیادتی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیه
استدلال نموده گویند اگر کفار در گور معذب بودندی حق جل و علا از ایشان را ساعتی ننمودی و جواب
میگوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت که مدت عذاب قبر در جنب آن
کم است نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی همه را شناسند
که ما زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث بود و پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت
آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان کردند
در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقاء خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند
و ما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان بایمان و اما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم
وعده و وعید دادیم کفار را از عذاب ایشان هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا بمیرانیم ترا
قبل از ارائه آن چون بدانی که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر اشعار نکنیم از ایشان در دنیا و تو
را بمیرانیم فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و ترا او را فرق بنماییم عذاب ایشان ثم الله
پس خدای بذات خود است از آن یا پس از توفی تو شهید گواه است علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند
و فرا خور عمل جزا خواهند یافت و لکل امة و مر هر گروهی از امم ماضیه رسول فرستاده بود که
ایشان را بحق دعوت فرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان
و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات
یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و هم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان نیفزایند و از استحقاق حکم نمایند آورده اند که
بعد از نزول این آیه واما نرینک الآیه کفار که استعجال عذاب میخودند این آیه نازل شد و یقولون

ومیگویند کافران از روی استبعاد واستهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به وعید او و نمی آید ان کنتم
اگر هستید شما صادقین راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلعم و مومنان که اهل شرک را
تخویف میکردند قل بگو لا املک مالک نمی شوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را
یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم
در نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة هر گروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون
بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان لا یستاخرون واپس نمانند از اجل خود ساعة اندکی زمانی ولا یستقدمون
و پیشی نگیرند بران، و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد نظم
تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا • هرچند که فریاد کنی سود ندارد • قل بگو ای محمد ارایتم آیا دیدید
و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که در نزول آن تعجیل میکنید بیاتا
بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان اشتغال بطلب معیشت است [illegible] پشیمان شوید
از استعجال پس اکنون حال چنین سوالست ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام
نوع را از عذاب میطلبند المجرمون گناه کاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ملایم است
در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما ورنمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر ما فرود آید
ایمان آریم آیه آمد که اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید آمنتم به
ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان الآن آیا اکنون ایمان می آورید و قد کنتم و بدرستی که بودید شما از روی
تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب
للذین ظلموا مر آنها را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یاس قبول نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد
عذاب جاوید را که الم آن بر دوام بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم
الا بانچه بوده اید که مر عمر تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی بن اخطب یهود
قبل از هجرت آنحضرت بمکه رفته بود چون بحرم سید رسید و طنطنه دعوت سید عالم صلعم شنید بمجلس شریف
ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید ای محمد اجادّ انت ام هازل این که دعوی میکنی جد است یا هزل
و این کلام که میخوانی براستیست یا بازی حق سبحانه فرستاد که ویستنبئونک و خبر می پرسند از تو در
باب قرآن و او عذاب موعود احق هو آیا حق است و درست این و گفته اند مشرکان از بعث و قیامت می پرسیدند که

حق است یا نی جواب آمد که قل بگوی ای وربی آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن یا
یا عذاب موعود حق است و درست و راست و ما انتم و نیستید شما بمعجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب
کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب از خویشتن باز نتوانید داشت ولو ان و اگر باشد لکل نفس
ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از مال و
متاع لافتدت به هر اینه فدا دهد به آنچه دارد و تا خود را از عذاب باز خرد و اسروا الندامة و بپوشند پشیمانی
خود را از اتباع و سوادادان خود که با و از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول
عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خویش
و گفته اند اسرار یعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وقضی بینهم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران
یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی وهم و ایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند
بنقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان بدانید که بدرستی لله مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
والارض و آنچه در زمین است پس خدا را بکار و احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است
الا ان وعد الله بدانید آنکه وعده خدا و نیز در مثوبت و عقوبت حق و راست و در آن خلاف ممکن نیست
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور شده اند و از شناختن عقبی غافل مانده اند نظم
مانده در تنگنای این مجلس • خبر دنیا ندیده و دیده چسن • چشم دل کو که بر دماید [illegible] جان پاک آخرت نگرد
مرغ چون در قفس زمین باشد • چه شناسد که باغ چون باشد • هو یحیی اوست که زنده کرداند و یمیت
و میمیراند و الیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بعد مرگ یا بعث یا ایها الناس ای مردمان
ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة پندی من ربکم از پروردگار شما و شفاء و شفای
و دوای لما فی الصدور مران چیز را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و راه نمایی بسوی
حق و رحمة و مهربانی للمومنین مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع
چه مواعظ او بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتمل بر حکمت عملی و معانی او
که امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده را باز میرهاند مشتمل بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی
هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو محض هدایت حکمت • زهی پیام تو عین عنایت رحمت

کشد کمند کلام تو اهل عصیان را • ز شوره زار ضلالت بگلشن رحمت • و گفته اند قرآن موعظه نفوس است
و شفای صدور و هدی ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص الخواص را
و رحمت از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبت خود رسیده اند قل بگو شاد شوند بفضل الله بفضل خدای که
قرآنست و برحمته و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل توفیق است و رحمت او عصمت • و در
حقایق سلمی آورده که فضل نعمت است و رحمت توفیق دریافت آن • و در عین المعانی آورده فضل نعم ظاهره است
و رحمت نعمت باطنه یا فضل خلق جان و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود
لقا • صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه
بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بفضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه است
و سرمایه مومنان فضل من هر کس را افزاریست و افزار مومنان رحمت من نظم گر شاه را خزانه نهادن بود بسی
درویش را خزانه همین لطف دوست بس • بعضی بر آنند که معنی آیت آنست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا
فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند برای آنکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون از آنکه جمع
میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فناست قل بگو مر مشرکان عرب را ارایتم خبر دهید مرا ما انزل الله
آنچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن ایشان حلالست فجعلتم
پس شما ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما و حلالا حرامی و حلالی یعنی بعضی از آن گفتید که بر جمعی حرام است حلالست
و بعضی را حکم کردید که حلالست حرام است بر جمعی چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال
ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بگو آلله اذن لکم آیا خدا دستوری داد شما را
در تحریم و تحلیل ام علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید که میگویید و اجداد ما بها و ما ظن الذین و چیست
گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند
که خدای با ایشان چه کند یوم القیمة روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدید بزرگ و وعید
عظیم است ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند رحمت است علی الناس بر آدمیان بانزال کتب
بر ایشان و ارسال رسل بدیشان ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند
این نعمت را وما تکون و نباشی تو ای محمد فی شان در کاری از کارهای خود وما تتلوا و نخوانی منه از آنچه
فرستاد خدای من قرآن از قرآن ولا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا

مگر آنکه کنا علیکم شهودا ما بر شما گواه و نگاه بان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در می آیید در آن
کار وما یعزب و پوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار
هبا فی الارض ولا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلک از آن ذره ولا اکبر
و نه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ حاصل آیت آنست که
هیچ عملی و قولی از حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود
پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنانرا بکمال مثوبت و وعید بود مشرکانرا بغایت عقوبت پس از
مجازات اهل عصیان خبر میدهد و میفرماید الا آگاه باشید بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف
هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین باشند
از فوت مطالب و مقاصد • در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد
خدای باشد • در بحر الحقایق آورده که اولیا اعدا آنانند که اعدای نفوس خود شده • و در کشف الاسرار صفت اولیا
بدین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع و باطن ایشان بانوار فقر
رخش در میدان ازل تاخته • گوی بچوگان ابد باخته • معتکفان حرم کبریا •
مستغرقان صورت کبریا • پای نوردان شکسته قدم • راز گشایان فرو بسته دم
و گفته اند اولیا جمعی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و مؤید این قول حدیث کلام است که وجبت
محبتی للمتحابین فی و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام الهی و هیچکس نشوند از اهوال یوم القیمة و نزد
بعضی اولیا مومنان پرهیزکار اند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان میگوید الذین آمنوا اولیا آنانند
که گرویده اند بانچه آمد من عند الله وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند بامر الله لهم البشری مر ایشانراست
مژده گانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلعم در باب ایشان گذشته
و بقول جمعی رؤیای صالحه است که مومنان بینند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت
ملائکه مر ایشانرا وقت نزع • در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود در بهشت بیند پیش از مرگ
و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو و فی الآخرة و مر ایشانراست مژده
در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد مر ایشانرا سلمی فرموده که بشارت دنیی وعده لقاست و فردا
تحقق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت

نظم
در این سرای سرور بجا بود و دران سرای نور شاد باد و آنجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا
از نعمت این جهان تمامی تو بس است • وز دولت آن جهان لقای تو بس است • لا تبدیل نیست هیچ گونه
لکلمات الله مر سخنان خدا را ایمنی وعده او خلافی نیست و ذلک این بشری موعود به هو الفوز العظیم آنست
رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکند
ترا ای محمد قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنان که
در غرور داشتند تو میگویند ان العزة بدرستی که غلبه لله جمیعا همه مر خدا راست و بس ترا ازو نصرت خواهد کرد
هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشان را مر به مجادله و جدل میگویند العلیم دانا با احوال ایشان و از هر عزیمت که
کرده اند فرا خور آن ایشان را جزا خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق مر خدا راست من فی السموات
هر که در آسمانها است از ملائکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف
ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کنند در ربوبیت
و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت
و نهایت ضلالت است و ما یتبع و چه چیز را متابعت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند و می پرستند
من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدای را می پرستند آنرا که شریکان میگویند
بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادت شرکا الا
الظن مگر گمان را یعنی بپندار آنکه شرکت حق برده اند و ان هم و نیستند ایشان الا یخرصون مگر دروغ
میگویند در نسبت آن شرک و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال
بر وحدانیت و وحدانیت او نموده و دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هو الذی او
آنکسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب روز
بر آسایید و النهار مبصرا و روز را روشن تا ببینید کارهای معاش خود و قیام نماید ان فی ذلک بدرستی که درین
آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لایات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون
مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در ان تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنی ملیح
گرفت خدای ولدا فرزند یعنی ملائکه را فرزندی گرفت سبحانه پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی
اوئی بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری که باعانت او روزگار گذراند

حزب

یا ذلیل تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا فقیری که نام کرد بولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامات حاجت
پس کسی که غنی مطلق باشد مر او را اتخاذ ولد از وصف بود و یا گوئیم که ولد بعض از والد است پس بدین صورت
مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیری و واجب الوجود و غنی مطلق است پس احتیاج را
بدو راه نباشد له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها است از نفایس علویات و ما فی الارض و آنچه
در زمین است از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان حجتی و برهانی
بهذا باین که خدا فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگویید علی الله بر خدا دروغ و افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید
قل بگوی ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را با اتخاذ
ولد و اضافه شریک بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع مر ایشانراست
برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت داده اند و مهل فرصتی گذرانند و بگذارند ثم الینا
پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذاب سخت
یعنی دایم بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر یکفرون کافر میشدند و اتل و بخوان
علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر را علیه السلام اذ قال و یاد کن چون گفت
لقومه مر گروه خود را یعنی آنهایی که مشرک بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست بزرگ شده
و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی است که حضرت
نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار از ایشان تحمل فرمود و چون جفای
قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر بشما شاق میگذرد و مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من
مر شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدای و تصدیق نامه و مرا سیر کنانید فعلی الله پس
بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آیید و محکم سازید امرکم کار خود را
یعنی عزیمت کنید یا جمع کنید خداوندان امر را که روی ساز قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنکه
بزعم خود میدانید ملخص آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من
علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی ظاهر متوجه شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از بکار
آنچه اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این
سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بود و وثوق تام بحضرت ملک علام داشته

بود کهای غنی از صفات ذاتی کی سبب عنق
که بود بعض محتاج و اشارت میباید
غنا رحق است م

و میخواست که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان از خذلان ابدی در یافته از
قول وی اعراض نمودند وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از قبول قول من اعراض نمودید
فما سالتکم پس من نمیخواستم از شما برادا رسالت خود من اجر مزدی که با اعراض شما از من فوت شده
باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای داور مرا ازان ثواب و جزای شما
ایمان آرید خواهی اعراض کنید وامرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان
مر حکم خدایرا پس خلاف فرمان او نکنم و اجر رسالت خود غیر ازو نخواهم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم
نوح علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فنجیناه پس نجات دادیم
نوح را علیه السلم از غرق شدن ومن معه و آنانرا نیز که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول
اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف باشندگان از زمین
از پس هلاک شدگان واغرقنا وغرق کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را
که با نوح علیه السلم بود یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان چگونه
بود عاقبة المنذرین عاقبت بیم کرده شدگان از قوم نوح علیه السلم درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت صلعم
و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد نوح علیه السلم رسلا فرستادگان را
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بقوم وی هود را علیه السلم بقوم عاد و صالح را علیه السلم بقوم ثمود
و ابرهیم را علیه السلم بقوم بابل و شعیب را علیه السلم باصحاب ایکه و اهل مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان
بامتان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که
ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی تکذیب کرده
به من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثت پس بعد از بعثت
بر همان وتیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی
در روز میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان ازامم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم
علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش را و اضراب ایشان را
ازین امت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او
هرون را علیهما السلم الی فرعون بسوی ولید بن مصعب قابوس که فرعون آن زمان بود و ملائه و اشراف

قوم او بآیاتنا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون ید بیضا و عصا فاستکبروا پس گردنکشی کردند از قبول آن
و متابعت نمودند وکانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم کنندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون
بآیات کبریا فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما
یعنی موسی علیه السلم بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بدیشان نمود قالوا گفتند از
فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستی که این چه تو آورده و معجز نام کرده لسحر مبین هر آینه این جادوییست
آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلم مر قائلان این قول را اتقولون آیا میگویید شما للحق مر سخن راست
و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد این که سحر است اسحر هذا آیا سحر است این کلام بشما بر وجه
استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی نیست ولا یفلح الساحرون و پیروزی نیابند ساحران
و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی لتلفتنا تا بگردانی ما را
عما وجدنا از آنچه یافته ایم علیه بران چیز آباءنا پدران خود را از عبادت فرعون یعنی آمده تا ما را از
پرستش فرعون باز داری وتکون و باشد لکما الکبریاء مر شما هر دو را پادشاهی فی الارض در زمین مصر
وما نحن و نیستیم لکما مر شما هر دو را بمؤمنین از تصدیق کنندگان وقال فرعون و گفت فرعون جمعی از ملازمان
خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلم پس سحره را جمع
کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعد بموضع معلوم آوردند فلما جاء
السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلم قال لهم موسی گفت ایشانرا موسی علیه السلم القوا
بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکننده اید از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای
خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردمان بشکل مار نمود قال موسی گفت موسی علیه السلم ما جئتم به
آنچه آورده اید شما السحر آن جادوییست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند ان الله بدرستی که خدای
سیبطله زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای باصلاح نیارد و نیکو
نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق یعنی آنچه من آورده ام
بکلماته بسخنان خود یعنی بحکم قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده ولو کره المجرمون و اگرچه کراهت
دارند کافران و دشوار آید برایشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت
دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین است نظم حق تعالی از غم و خشم خصام * کی گذارد اولیا را در حرام *

همی فشاند نور و سگ عوعو کند • سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خسانه میرود بر روی آب •
آب صافی میرود بی اضطراب • مصطفی مه می شکافد نیم شب • ژاژ میخاید ز کینه بو لهب •
آن مسیحا مرده زنده میکند • آن جهود از خشم سبلت میکند • فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند
بموسی علیه السلام در ابتداء امر او الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون
موسی از مدین بمصر آمد و بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان
ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون و ملائهم و ترس از گروه خود یعنی از پیران
و روسا قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم
از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون یا رجوع کنند آزار ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر و ان
فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن و انه و بدرستی
که بود لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت
و قال موسی و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را وقتی که آثار خوف مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم
اگر هستید که شما گرویده اید بالله بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست
فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضای او را
در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بدو شرط نیست بلکه معلق با ایمان وجوب توکل است مشروط باسلام حصول آن
و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در ذکر شهود رب و انقطاع
از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دل است بحق جل و علا در مطلق نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری
اثبات نکند بلکه معتقد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل نظم هر که در بحر توکل غرقه گشت •
همتش از ما سوی الله درگذشت • این توکل گرچه دارد رنجها • فهو حسبه بخشد از پی گنجها •
و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او توکلنا توکل کردیم
و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل با حاجت مقرونست بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا
ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما
مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم و نجنا و خلاص ده ما را برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم
الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان • آورده اند که بعد از ایمان قوم

بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان
اسواق ساخته بودند خراب کردند و ایشان را از ادای نماز منع فرمود حق سبحانه موسی را علیه السلام فرمود تا در درون خانهای
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید و اوحینا و وحی کردیم الی موسی و اخیه
بموسی و برادر او علیهما السلام ان تبوءا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها
رجوع کنید بآن بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلق است بایشان
قوم و در آن محل امام ایشان موسی بود و هرون علیهما السلام واجعلوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر
و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که گرفته اند قبلة مسجد یا متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی
و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق
بهمه دارد و بشر المومنین و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیوی و درجات عقبی توحید ضمیر بشر است بلکه
بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت و آن بود موسی علیه السلام و قال موسی و گفت موسی در دعای خود ربنا ای پروردگار ما
انک آتیت بدرستی که دادی تو فرعون و ملاه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش کنند از لباس
و پیرایه و متاع خانه و اموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و نقره بودند
بسیار بود و از ... ضبط قبط در آمده همه تعلق بفرعون داشت در زمان او و درین مواضع روان بود چون سبب همه
متمول و متجمل شده بودند سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعا خود گفت ای
پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرده که ربنا ای آفریدگار ما
ایشان را اینها دادی لیضلوا تا گمراه کردانند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون
خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو کن علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و
منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند • قتاده رحمه الله گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد
بر همان شکل و نقش که داشت • و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از اطعمه و نقود و اشجار و اثمار
همه سنگ شده این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت گیر
بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فلا یومنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی
معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و

و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذاب دردناک را که غرق است در بحر قلزم قال گفت خدای
قد اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت کرده شد دعوت شما هر دو برادر • آورده‌اند که موسی علیه السلام دعا میکرد
و هرون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده دعا کننده است ازین جهت گفت دعای هر دو مستجاب است
فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پی روی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانرا که از فرط
جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفا انجامد در وقت آن و کارها موقوف وقت است چون هنگام رسید
وقت چون عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام
عذاب آمد موسی علیه السلام با بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب
رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا است اگر خدا خواهد پذیرفت
القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم
فرزندان یعقوب البحر از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی درآمد ایشانرا فرعون و جنوده و فوجهای او
و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و عدوا و از جهت تعدی و از حد بردن تجاوز از حدهای ایشان پس چون بکنار دریا رسید
و اسب فرعون بوی مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نموده خود را در دریا
افکندند و فرعون میخواست که بدریا درآید اما مرکب او را برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون دریافت او را
غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم انه بآنکه لا اله
نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنوا اسرائیل
گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل و انا من المسلمین و من از گردن نهادگانم مر حکم او را • در مدارک آورده که
فرعون معنی واحد را سه نوبت به عبارت تکرار کرده مقبول نشد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت
و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مرة واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت
حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که آلان آیا ایمان آری اکنون که اختیار نماند و قد عصیت
و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و زمان عمر بسر نشنیدی و گفت و بودی من المفسدین
از جمله گمراهان و گمراه کنندگان • در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده که روزی جبرئیل علیه السلام
بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان نعمت

خواجه خود یافته و تربیت او از سایر مالکان ممتاز کرده و پس کفران نعمت پیش آورده با خواجه آغاز کرده
فرمان سری نمود و فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابوالعباس الولید مصعب که سزای
بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرقه سازند جبرئیل علیه السلام
آن خط را گرفت و درین محل که فرعون بگرداب افتاده و اظهار ایمان می‌نمود جبرئیل علیه السلام آن خط را
بوی نمود و گفت همین فتوی تو بتو عمل کرده اند فالیوم ننجیک پس امروز میرهانیم یا بیرون افکنیم ببدنک تن ترا از آب
یعنی قوم تو همه در قعر بحر ماندند بدن ترا بر روی آب آریم • آورده‌اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند
بنی اسرائیل را خوف شد که فرعون هلاک نشده و بمدام کشتیها ساز کرده با لشکر از دریا بگذراند و از عقب ما
درآید حق سبحانه فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بدان او را میشناختند تا بنی اسرائیل
تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از اینجاست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آوردن آن تن
بالای آب با آنکه طبع مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی • و در زاد المسیر آورده که
بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید
و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین
افکند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک فرموده‌اند که نلقیک علی نجوة من الارض
و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو
عبرت گیرند و دانند که ملوک مقهور و دورست از دعوی مالکیت و غایت بنده که خود را از غرق شدن
نتواند رهانید چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند نظم عاجزی کو اسیر خواب و خور است
لاف قدرت زند چه بیخبر است   آنکه در نفس خود زبون باشد   صاحب اقتدار چون باشد
وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون بیخبرانند
و ایشان را نه وردان فکری و نه از آن عبرتی ولقد بوانا و بدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب
علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزد
و آن ولایت شام بود بعد از آن مصر و رزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزه‌ها و چیزهای
لذیذ و بقول بعضی مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند صلی الله علیه وسلم که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای
و حنطه و ایشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس خلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم

حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریه و احکام آن و دران اختلاف کردند با وجود آنکه عالم شده
بصورت محمدی و صفات احمدی صلی الله علیه وسلم و به تغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم
قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان
ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون دران چیز
اختلاف میکردند از حکم توریه یا امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا
الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فاسئل الذین پس بپرس از آنها که یقرؤن الکتاب
میخوانند کتاب را مراد جنس کتابست من قبلک از پیش از تو یعنی از اهل کتاب به این منزل محقق است
نزد ایشان و ثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند • وجه
زائل تیسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب
لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش
من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه
حضرت رسالتست اما مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات و آنچه
بروی منزل شده از چنین قبیل است این خطاب دیگر ولا تکونن و مباش من الذین کذبوا از آنها که
تکذیب کردهاند بآیات الله آیتهای خدا را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین
از زیان زدگان ان الذین حقت بدرستی که آنها که واجب شده است علیهم بر ایشان کلمت ربک قول
پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر بمیرند و ملائکه را از آن خبر داده و گفته اند
کلمه آنست لاملأن جهنم یا هؤلاء الی النار ولا ابالی و بر سر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد
لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق
اراده الله باشد بدان مفقود است مطلق ایمان نیارند ولو جاءتهم و اگرچه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که
اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب
ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سود نداشت فلولا کانت قریة در
تبیان آورده که اکثر علما نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبود اهل هیچ از دیههای که
که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آورند فنفعها پس سود رساند اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت

الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلم که ایشان لما آمنوا آن هنگام که ایمان آوردند کشفنا عنهم برداشتیم و بردیم
از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوایی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار گردانیدیم ایشان را
الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا از الا قوم یونس متصل بود
و نفع ایمان ایشان مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیه که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
و جمعی بر آنند که معنی آیت آنست که چرا اهل قریهای ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از
حلول او تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده کردند
تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول ایمان آوردند بدین تقدیر استثنای منقطع باشد و قصه یونس علیه السلم
بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه او را به اهل نینوی فرستاد و از ارض موصل و او ایشان را بخدای
دعوت کرد و ایشان ابا نمودند و برین اصرار نمودند تا آنکه تنگ آمد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند فانزل علیهم
حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب فرود آید یونس علیه السلم
ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته و در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعد نزدیک رسید
حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد و بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد
و آن سموم بصورت ابر سیاه و باد و دودی غلیظ و شرارهء آتشین پدید آمد و گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل
شهر دانستند که یونس علیه السلم راست گفت روی بملک خود آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس
علیه السلم را طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلم برفت خدای او که ما را بدو دعوت
میکرد باقیست و او شنوا است هیچ چاره نیست الا آنکه بجزع و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک
سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بر همین صورت رو بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ فروش
و فریاد در گرفتند و کودکان از مادران جدا کردند و بیکبار بنیتهاء خالص ساخته آواز بر داشتند که آمنا بما جاء به
یونس و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بر این وجه می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و
درد مندی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند نظم چاره ما ساز که بی یاوریم • گر تو برانی بکه رو آوریم •
ای طبیبی همه سازندهء • جز تو نداریم نوازندهء • پیش تو گر بی سر و پا آمدیم • هم بامید تو خدا آمدیم
قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلم ما را گفته بود که خدای گمشدگان را بجوئید و آزاد کنید ما بندگان
توئیم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن چنانچه میگریستند و مینالیدند الهنا ما ر یونس علیه السلام خبر داد که

تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دوست گیرم ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر
بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلم از قول تو خبر فرموده که هر که پشیمان شود
از وی درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر برین گونه اعتذار میکردند که خدایا
یونس علیه السلم میگفت که پروردگار ما گفته است که سائل را رد مکنید ما سائلان ای درگاه کرمت آمده ایم و از درگهت
ما تهی دستان برآورده ایم دست دعا • نقد فیضی ده برین دست گدا • حاجتی حاجات دارد ایشان محتاجان تو ای
پس والی از کرم حاجات بسیار ده • القصه روز جمعه که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات و التماس
ایشان ظهور نموده و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت
سایه رافت بر مفارق ایشان افکند پس یونس علیه السلم بعد از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که
از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود
گفت من ایشانرا بعذاب می ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اکنون در میان قوم بتکذیب نسبت
دهند رو بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد
ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لآمن هرآینه ایمان آورده بودی من فی الارض هر که در زمین است
کلهم جمیعا همه ایشان • آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بغایت حریص بود و چون
ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینه دل آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرستاد و این خطر نشست خود
باز جست و فرمود که افانت آیا تو تکره الناس اکراه میکنی مردمانرا حتی یکونوا مؤمنین تا گردند مؤمنان ان
لی مشیت من این آنچه نخواست به قتال و ما کان لنفس و نیست هیچ تنی را ان تؤمن که ایمان آورد
الا باذن الله مگر باراده و توفیق و قضای الهی و یجعل الرجس و می گردانیم عذاب را یا خشم میکنیم یا مسلط
میکنیم شیطانرا و حفص یا میخواند یعنی خدای غضب میکند علی الذین بر آنانکه لا یعقلون تعقل نمی نمایند در
حجج و آیات قل انظروا بگوی ای محمد مشرکانرا که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده
ماذا فی السموات تا چه چیزها است در آسمانها از عجایب فطرت و الارض و در زمین از بدایع قدرت
تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بدایع علم و قدرت و حکمت پادشاهی و ما تغنی الآیات و دفع
نمیکند دیدن آیتها و النذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عن قوم لا یؤمنون از گروهی که
در علم و حکم من واقع است که نخواهند گروید فهل ینتظرون پس چشم نمی دارند این مشرکان الا مگر ایام را بمثل

مثل ایام الذین مثل وقایع آنانکه خلوا من قبلهم گذشتگان پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و اهل مؤتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا بگو پس انتظار برید عذابیرا که بر شما نازل خواهد شد
انی معکم من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم هلاک شمارا ثم ننجی پس برهانیم رسلنا پیغمبران خود را
که عذاب بر هلاک ایشان فرود آمد و الذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک
همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشانرا حقا علینا وعده راست و درست است از ما که بوقت هلاک
مشرکان ننج المؤمنین نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد است صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم قل
بگو ای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی
از صحت این من بیان کنم دین خود را برای تا فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنانرا که تعبدون شما می پرستید
من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه و لکن اعبد الله و لیکن پرستش میکنم خدایرا الذی یتوفیکم آن خدای
که می میراند شما را تخصیص توفی بحکمت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست و امرت
و مامور شده ام ان اکون بانکه باشم من المؤمنین از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا و ان اقم و دیگر
امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده بانکه بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین خالص ساز آنرا
حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام و لا تکونن و مباش من المشرکین از شرک آورندگان این
خطاب بغیر آنحضرت است و لا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعک آنچه سود نکند ترا خواندن آن
و لا یضرک و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن او فان فعلت پس اگر بکنی یعنی اگر بخوانی اینچنین چیزی را فانک
پس بدرستی که تو اذا من الظالمین آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع آن کنی و ان
یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارنده
نیست مر آنرا الا هو مگر او که الله است و ان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله
پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در غیر موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق تعالی
متفضل است باراده خود نه بر بندگان بی استحقاق ایشان یصیب میرساند فضل خود را من یشاء بانکه میخواهد
من عباده از بندگان خود و هو الغفور و او است آمرزنده پس بغفران او بمعصیت نومید مشوید الرحیم مهربان است
پس بطاعت امید رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگوی ای مردمان قد جاءکم الحق آمد بشما کلامی
درست یا پیغمبر راست من ربکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان

هود

فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای خود یعنی منفعت آن عاید بدوست ومن ضل وهر که گمراه شد
بانکار وتکذیب فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفسهای خود یعنی وبال آن ضلال بدوست
وما انا علیکم بوکیل ونیستم من بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد بیان طی مؤده که آیة السیف منسوخ
این آیه است واتبع وپیروی کن ای محمد ما یوحی الیک آنچه را که وحی کرده میشود بسوی تو باشتغال تبلیغ واصبر
وصبر کن بر دعوت وبر ایذای که بتو رسد وشکیبایی می ورز حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو
یا امر فرماید بقتال دشمنی وجزیه کتابی وهو واوست خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا
وحیل وستم نیست یا مطلع اوست بر سرایر واحتیاج به بینه وگواه ندارد نظم
از سفیدی یا سیاهی گیر تا لوح وقلم • یک رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین • سوره هود علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الر در اعتقاد فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی وعرفی مفهوم
المراد نیست پس سر مکتوم باشد ومؤید این قولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود
سر الله فلا تطلبوه وبعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را
ومعصیت عاصیان را وهر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد وپس این کلمه مشتمل است بر وعد ووعید کتاب
این کتاب است صفت او این که احکمت استوار کرده شده است آیاته آیتهای او را بحجج ودلایل یا منتظم گشته است
بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص وخلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره
وآیه آیه یا تفصیل یافته است بدو آنچه بندگان بدو محتاجند یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزد
حکم کننده یا با حکمت خبیر بخشنده آگاه الا تعبدوا برای آنکه نپرستید الا الله مگر خدایرا انّنی لکم بدرستی
که من مر شمارا منه از وی یعنی از نزد وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرک وطغیان وبشیر ومژده دهنده بثواب
بر توحید وایمان وان استغفروا ودیگر از احکام وتفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار
خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او واز معاصی باز آئید یمتعکم تا برخورداری
دهد شمارا متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد وتا مردم از شما متمتع گردند یا شمارا از آفات ایمنی
وتن درستی دهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضا است
بر آنچه هست وشکر بر آنچه از نعمت وصبر بر آنچه روی نماید از محنت • در لطائف امام قشیری رحمه الله مذکور است که
برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست او گزارده شود ویؤت وتا بدهد خدای کل ذی فضل

هر خداوند فضلی را در دین فضله ثواب وجزای فضل او وهم در دنیا وهم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که
ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل شد از سیئاتش وجد روحانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که
در دیوان ازل بنام او فضل نوشته باشند ومرا نشان بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید نظم
آنرا که جدا اوند از وی باز نگیرند • وان تولوا واگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از تبعیت
سنن فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامت
در حشر گویند یا روز جزا وگفته اند روز شدت ومشقت وان ابتلا کفار بود بقحط وغلا تا حدی که مرده مردار
میخوردند الی الله بسوی مکافات خداست مرجعکم بازگشت شما وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها از اعادة واحیا
وبعث قدیر تواناست • آورده اند که جمعی مشرکان بی باک عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
می ورزیدند وبحکم مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون
پرده ها فرو گذاریم وخود را بجامها بپوشیم وسینهای خود را فراهم گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد
حق سبحانه آیه فرستاد الا انهم بدانید که ایشان یعنی کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند سینهای
خود را بر عداوت حبیب من یا دو تای کرداند آنرا که دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن
راز دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میکنند لیستخفوا منه تا پنهان دارند از خدای الا حین بدانید که آن هنگام
ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای خود را وبر فراش خود قرار گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون
آنچه پنهان میکنند در سینها وما یعلنون ومیداند آنچه آشکارا میکنند یعنی سر وعلانیه ایشان نزد وی
یکسانست انه علیم بدرستی که او دانا است بذات الصدور براز سرایری که در سینهاست وگویند ذات الصدور
دلها اند وحق سبحانه مضمرات آنرا میداند نظم ای که دل پنهان کنی پیغمبری • آنکه دل آفرید میداند
در اسباب نزول آورده که این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار وشیرین
زبان بود وبلاف دوست حضرت صلی الله علیه وسلم آمدی وسخنان خوش آینده ادا کرده ولاف موالات ومحبت
زدی اما ظاهرش خلاف باطن بود ودرونش تیره وبرونش روشن می نمود حق سبحانه عقیدت او را
درین آیه آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد وشیخ طریقت قدس سره
فرموده که منافق شاهد بارست درونش زهر وبرونش نقش ونگار راست نظم
صورت ظاهر نداده اعتبار • باطنی باید مبرا از غبار الجزء الثانی عشر من اجزاء الثلثین

وما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین مراد جمیع حیوانات الا علی الله مگر بر خدایست رزقها
روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول رزق است
بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدایست یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق
تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند ویعلم و میداند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات را
در حین حیات ومستودعها و آرامگاهی ایشانرا بعد از وفات * صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات
از زمین و آب و هوا و مستودع قرارگاه ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد
از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطورست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح
محفوظ وهو الذی و اوست آنکه خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها فی ستة ایام در شش روز
یعنی از ایام دنیا که اول یکشنبه و آخرش آدینه بوده وکان و بوده عرشه از آفریدن ارض و سما عرش او علی الماء
بر آب و در برخی تفاسیر آورده که حق سبحانه پیدا آورد جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی
نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید آسمان و زمین و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف
عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین
و عرش و باد و آب لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام شما احسن عملا
نیکوترست از روی عمل یعنی شکر که بیشترست بر این نعمت یا تصدیق که کاملترست در قرار عرش بر آب
و وقوف آب بر باد و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید
من بعد الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر شده اند ان هذا نیست این سخن که
در باب بعث الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان ولئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب
از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگام شمرده شده یعنی وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند
از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که
بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی
وقتی که عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد * و بیان نموده این عذاب قتل بدر است مر
مشهور بابرا جابجا مضمون اما کتاب المشهور ازان خبر میدهد و در سوره حج مذکور خواهد شد وحاق بهم و احاطه
کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی بموضع مستقبل بجهت تحقیق و توقعست یعنی گویا فرا گرفته است جهات ایشانرا

ما کانوا به یستهزؤن آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و بوقوع استعجال می نمودند
ولئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی بچشیم آدمی را منا رحمة از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آنرا ثم نزعناها
پس باز ستانیم آنرا منه از وی انه لیؤس بدرستی که او نا امیدست بجهت بیچیزی و عدم اعتماد بر کرم کفور
ناسپاس است مر نعمت گذشته ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء
مسته بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها
یعنی مصایب و مکاره که مرا بد می آمد بدور شد عنی از من انه بدرستی که انسان لفرح شاد ماننده است بنعمت
و مغرور بآن فخور بنازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را مشغول ساخته اند از شکر و قیام بحق آن
الا الذین صبروا مگر آنانکه صبر و شکیبایی نمودند در محنت و بلا و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی بوظایف
شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رجا اولئک ایشان آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند مر ایشانراست
مغفرة آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت
نعمتی است که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا نظم
مارا بهشت بهر لقای تو در خورست * بی پرتو جمال تو جنت محقرست * آورده اند که کفار عرب
از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند
و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق استهزا و تهاون سلوک میکردند و از جمله اقتراحات ایشان که هر آینه
تو نداوند یا ملکی تصدیق تو نفرستادند حضرت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه ایشان
تنگدل میشد حق سبحانه و تعالی برای تهییج آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیه
فرستاد فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی اما بر زبدی میگوید که استفهام بمعنی نفی است
یعنی ترک مکن بعض ما یوحی برخی از آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست
از سب آلهه ایشان وضائق به و تنگ است باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه
گویند لولا انزل چرا فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن
تابع او شوند او جاء معه یا چرا نیامده با وی ملک فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و بسبب این مقالات از ادای
رسالت باز ممان انما انت جز این نیست که تو نذیر بیم کننده بر تو انذارست و بس و بران تقصیر نمی آیی
پس هر آینه بطعن و انکار ایشان تنگدل مباش نظم در شب مهتاب مه را بر سماک * از سگان و عوعو ایشان چه باک

والله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیزها وکیل گواهست یا کارگذار آنکه کارها بوی گذارد و نگاه دار آنکه خود را بدو سپارد
پس توکل برو کن و از گفت و گوی هر حسود و عنود باک مدار ام یقولون بلکه میگویند کافران افتریه بر بافته
آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قل فاتوا بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل
قرآن در بیان حسن مفتریات بر بافته از نزدیک خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود بر می‌توان با
و بمن این گمان می برید که من از خود میسازم شما فصحاء اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل
این کلام بلکه شما از من قادرتر باشید و توقف شما بر قصص اخبار و تمود شما بر انشاء اشعار وادعوا
من استطعتم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا میتوانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر
آمد فاتوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اجابت
نکردند لکم مر شما را و آنچه گفته از آیات سور مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند
مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر میکشد حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
مفتری میگویید شما نیز با مفتری او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند
فاعلموا پس بدانید انما انزل که آنچه فرو فرستاده شده بعلم الله بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه
اوست و آن علمست بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد و ان لا اله و بدانید آنکه
نیست معبودی الا هو مگر او که عالمست بآنچه غیر او نداند و قادرست بآنچه غیر او نتواند فهل انتم پس آیا هستید
شما مسلمون ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز میتوان داشت یعنی ثابت باشید چون اعجاز قرآن
بر شما تحقق شد من کان هر که باشد که از روی ارادت همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا و زینتها
و آرایش آن را و در حقیقت بآن اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که
عامست در جمیع مردمان هر که از ایشان باحسان و اعمال بر خود دنیا خواهد نوف الیهم تمام باز گذاریم بدیشان
اعمالهم جزای کردارهای ایشان را فیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وهم
فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه
آنانند که لیس لهم نباشد ایشان را فی الآخرة در آن سرای الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء
مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب است نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب

و عقوبت مانده و حبط و تباه گشت ما صنعوا آنچه کرده اند فیها در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است
و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و باطل و ناچیز است فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بوده اند که میکردند از ریا
و سمعه و غیر آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار خود که او را دلالت کند
بر طریق صواب و یتلوه و از پی در آید برهانی او را که دلیل عقلی است شاهد منه گواهی از خدای که بصحت آن
گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل بر وجه ثواب کند گفته اند که
صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن خالص و شاهد پیغمبر است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر
صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق آثار
صدق در بشره او مشاهده نمودی نظم ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا * این حسن چه حسن است تبارک و تعالی *
بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه بمعنی یقرأ و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت صلی الله علیه وسلم
یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست
بتصدیق و شهادت اگرچه قبل از و نازل شده و من قبله و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کتاب
موسی کتاب موسی یعنی توریة چه او نیز در تصدیق نبی امی بوده و بشارت بوجود او داده است یعنی موافق
بر قرآن اماما در حالتی که توریه پیشوا بوده مر اهل دین را و رحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم
اولئک آن گروه که صاحب بینه اند یؤمنون به میگروند بقرآن و من یکفر به و هر که کافر شود بقرآن
من الاحزاب از گروه چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشان اند در عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش
دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فلا تک پس مباش فی مریة در گمان منه از این موعد انه الحق
بدرستی که این وعده درست و راستست من ربک از پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان
لا یؤمنون نمی گروند بآن و تصدیق نمیکنند و من اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری علی الله
کذبا از آنکس که بر بندد بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او اولئک آن گروه مفتریان
یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود و یقول الاشهاد و خواهند گفت
گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای راستی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هؤلاء الذین
این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک
الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد

از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الذین آنانکه یصدون باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه
خدای یعنی از دین او و یبغونها و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدایرا عوجا کجی و انحراف از راستی و هم وایشان
بالآخرة بدان سرای هم کافرون ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تأکید کفر ایشانست بآخرت اولئک
آن گروه کافران لم یکونوا نباشند معجزین عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود فی الارض در زمین و ما کان
لهم و نیست مر ایشانرا من دون الله بجز خدای من اولیاء هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد
یضاعف افزوده شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال ما کانوا
نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی سخن حق را از شنیدن آن کر بودند و ما کانوا یبصرون
و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را از دیدن آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار
خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خودش را یعنی زیان ایشان هم بدیشان باز گرده و ضل عنهم و گم شد از ایشان
ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم ناچار انهم بی شک و شبهه
ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر از زیانکاران چه پرستش بجا زار بر پرستش
خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است نظم
مایه دین بدنیا داده اند کم همتست • زانکه دنیا هالکی زحمت و دین آسایش راحت • نعمت فانی بستانی دولت باقی و هی
از دین سودا خرد واند که غبن فاحش است • ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص گرویده اند و عملوا
الصالحات و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم بذکر
پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر ورا یا برای او از ماسوی منقطع شده اند اولئک اصحاب الجنة آن گروه ملازمان
بهشت اند هم فیها ایشان در بوستان جنان خالدون دایم و باقی اند مثل الفریقین وصف دو گروه که
مومنند و کافر کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا هل یستویان آیا برابر اند
این دو تن مثلا در صفت و شبه یعنی برابر نباشند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمایید در آن
تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بسبب تصامم او از استماع
کلام الهی و تشبیه مومن بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر برضد احوال کافرانست • و در لطایف بیان
فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که
حق را حق بیند و پی روی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود

وازو عناد نماید و نکبت نصیر کسی است که دیده او بصیرتش بکحل ما زاغ البصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش جانش بگوشواره
فبی یسمع آراسته بود هر که بخدا بیند جز خدای نه بیند و هر که بخدا شنود جز خدا نشنود نظم گوشی که بحق باز بود و چشمی
او هیچ سخن نشنود الا از خدای • ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را علیه السلام بسوی قوم او
پس گفت مر ایشانرا انی لکم بدرستی که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجوه
خلاص را بیان میکنم یا نذیرم ان لا تعبدوا باآنکه نپرستید الا الله مگر خدایرا اگر پرستش او نمایید انی اخاف من میترسم
علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روز دردناک زیرا که مولم است عذاب روز و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست
برای التوقع الم در و فقال الملا پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از قوم نوح علیه السلام
ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی فرقی که ترا با ما باشد که بسبب تخصیص تو بنبوت و
واجب کرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان همانا کمال بشر شایسته نبوده از درک حقایق او غافل ماندند نظم
سهم سری با انبیا برداشتند • انبیا را همچو خود پنداشتند • گفت اینک ما بشر ایشان بشر •
ما و ایشان بسته خوابیم و خور • این ندانستند ایشان از عمی • در میان فرقی بود بی منتها •
هر دو گون زنبور خوردند از یک محل • زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل • هر دو گون آهو گیا خوردند و آب •
زان یکی شد خون و زان دیگر شد ناب • آن دو نی خوردند از یک آبخور • آن یکی خالی و آن دیگر شکر •
صد هزاران همچنین اشباه بین • فرقشان هفتاد ساله راه بین • و ما نریک اتبعک و نمی بینیم که
متابعت کرده باشند الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرومایگان و فرودستانند بادی الرای در ظاهر
الرای یعنی بی تامل ایمان آورده اند یعنی هر که در ایشان نگرد در حالت ظاهر ایشان مشاهده کند و ما نری لکم و نمی بینیم
یعنی تو و پیروان ترا علینا من فضل بر ما فزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه گمان میبریم
شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوت نبوت و پیروانرا در علم بصدق تو قال گفت نوح علیه السلام
یا قوم ارایتم ای گروه من مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از نزد پروردگار
که بر صحت دعوی من گواهی دهد و آتانی و بداده خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست
فعمیت علیکم پس پوشیده مانده بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی پوشیده گردانیده اند آن حجت را
بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بر قبول آن
و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را براهتدا بدان و انتم لها کارهون و حال آنکه شما آن حجت را

بادی تفکر و تاملی بایقان
نعمیت

کارهان و ناخواهند کارهاند تمام ده فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت
پروردگار است تا جاذب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول ماست •
یکی را برانی که مخذول ماست • همه حکم امر ترا بنده اند • بتسلیم حکمت سرافکنده اند • یا قوم
ای گروه من لا اسألکم علیه مالا نمی‌خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت که تغیر مذکور است مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما
گران آید اگر او اکنید یا مرا تهمت بود و اگر اباکنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای • آورده اند که
اشراف قوم میگفتند ای نوح ارذال و ادنی را از مجالس خود دور کن تا بتو مجالست کنیم نوح در جواب ایشان
میفرمود وما انا بطارد الذین آمنوا ونیستم من راننده آنها که گرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم
ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود و پس چگونه برانم ایشان را ولکنی اریکم
ولیکن من می‌بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمیدانید قدر ایمان را و یا قوم وای گروه من من ینصرنی کیست که مرا
یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را افلا تذکرون آیا در نمی‌یابید که التماس
طرد ایشان می‌نماید کشتند تو این هر صفت ایشان نیکی و حال آنکه ایشان بطاعت مفترض موافقت دارند و باطن
مخالفت تو اند نوح علیه السلام فرمود ولا اقول لکم و نمیگویم شما را البته عندی خزائن الله نزدیک من خزینهای علم
خداوندست ولا اعلم الغیب ونمیدانم غیب را تا از باطن مردمان خبر دهم ولا اقول ونمیگویم للذین تزدری
مر آنان را که بخواری می‌نگرد بایشان اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را ارذال میگویید لن یؤتیهم الله خیرا که نخواهد داد
خدای ایشانرا خیرا نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده
الله اعلم خدای داناترست بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص اگر من حکم اسلام ایشان
نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آن هنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است
قالوا گفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما جادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار گردانیدی جدال
با ما و در رو در از کشیدی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه با ما وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین
از راست گویان در وعید خود قال گفت انما یأتیکم به الله جز این نیست که بیارد بشما آنرا خدای یعنی عذاب ان شاء
اگر خواهد عاجلا و آجلا و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود و یا مگر گریزید یا ستیزید
ولا ینفعکم نصحی وسود نمیدارد شما را نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح لکم که نصیحت کنم شما را
ان کان الله اگر هست خدای یرید که میخواهد ان یغویکم که شما را گمراه سازد و در کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش این که

اگر خدای خواهد شما را ... و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نمیرساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف
در شما بر وفق ارادت و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون
بلکه میگویند افتریه بر بافته نوح علیه السلام وحی را از پیش خود و نوح را علیه السلام گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بر بافتم
وحی فعلی اجرامی پس بر منست وبال گناه کردن و انا بری و من بیزارم مما تجرمون از آنچه شما میکنید و از نسبت
افترا بمن می‌نمایید و اوحی و وحی کرده شد الی نوح بسوی نوح علیه السلام انه لن یؤمن که ایمان نخواهد آورد
من قومک از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکه ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بآنچه
هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده دعوت از ایشان منقطع گشت زمان نزول عذاب در رسید
حکم شد که ای نوح میان ایشان و در رسید و اصنع الفلک بساز کشتی باعیننا بنگاه داشت ما یا چنین ملائکه که موکل و
مدد کار تواند و وحینا و وحی کردن ما بتو در ساختن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست
که کشتی چگونه سازد وحی آمد که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من فی الذین ظلموا در باره
آنانکه ستم کردند یعنی از من در نخواه دفع عذاب ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی
محکوم علیهم اند بغرق • در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی مطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج
بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند
و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام اباکردند نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال
فرموده و یصنع الفلک و بود که میساخت کشتی و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی برو ملا من قومه گروه
مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه کشتی در بیابان میساخت دور از آب و گفتندی کشتی
میسازی تا آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه السلام
گفتی اگر سخریه میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون چنانکه شما افسوس میدارید
فسوف تعلمون پس زود بدانید من یأتیه عذاب یخزیه کرا بیاید بدو عذابی که رسوا گرداند در دنیا که آن
غرقست و یحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذاب دایم در آخرت که آن حرقست پس نوح علیه السلام
کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد ذراع و گفته اند هزار و دویست ذراع و عرض آن ششصد گز و بقولی ششصد
و ارتفاع او سی گز و بقولی سی ... و در میان آن سه طبقه مرتب ساخت بفرمود مطلی کردانید
و بحکم وحی از هر جنس از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم در سفلی و آدمیان را

آنچه نباشد مرا به علم آن بخبر دانایی یعنی بجواز سوال آن و الا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا و ترحمنی و نبخشایی بر من
اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران قیل یا نوح اهبط گفته شد ای نوح فرود آی از کشتی بسلام منا
بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکات و زیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو
تا آدم ثانی باشی در انساب آدمیان تو و قول آنست که اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند
و تمام نسل اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هند
و علی امم و سلام و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی
مؤمنان و امم و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم زود باشد که برخوردار میکنیم
ایشان را در دنیی بفراخی عیش و سعت رزق ثم یمسهم پس برسد ایشان را منا از ما عذاب الیم عذاب دردناک
در آخرت مراد کفار اند • در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز تا روز
قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب
تلک این قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیب است که بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا
بسوی تو که محمدی ما کنت تعلمها نبودی تو که بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا
پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن بر ایذای قوم و مشقت بر تبلیغ همچنانچه نوح صبر کرد ان العاقبة
بدرستی که عاقبت نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست در دنیی بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی
بر طریقت فرموده که صبر کلید شکیبایی است و شکیبایی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبایی ظفر است
و کار بی صبران هر روز بتر است نظم صبر است کلید گنج مقصود • بی صبر در مراد نگشود •
گر صبر کنی مراد یابی • و ز پای در افتی ار شتابی • والی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا
برادر ایشان هود را و گر اخوت جهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت هود یا قوم
ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدا را بیگانگی ما لکم من اله غیره نیست شما را معبودی غیر او مر او را شریک
اثبات مکنید ان انتم نیستید شما الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای با تخاذ شرکا یا قوم ای قوم من
لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و مقررست که هیچ رسول قوم خود را از بی طمعی خود
خبر داده اند جهت ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آنگاه فایده رساند
که بمطامع فاسده آلوده نباشد نظم طمع بند و دفتر حکمت بشوی • طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی •

لاجرم مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام ان اجری نیست مزد من الا علی الذی فطرنی مگر بر آنکس که محض
قدرت فطرتی بیافریده مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا حق را از مبطل تمیز کنید • آورده‌اند که
عادیان دعوت هود را علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بشآمت آن سه سال باران از ایشان باز داشت
و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت
باران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا ای گروه من استغفار کنید
و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه باز گردید بدو از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد
آسمان علیکم بر مزروعات شما مدرارا باران پیوسته و یزدکم و بیفزاید و زیاده کند قوة الی قوتکم قوتی
با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را که بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید و لا تتولوا و برمگردید
از دین او اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود
نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب
نیاورده انکار نموده گفتند و ما نحن بتارکی نیستیم ما تارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدای خود عن قولک از سخن تو
که گویی یکی خدا را پرستید و ما نحن لک بمؤمنین و نیستیم ما ترا باور دارندگان ان نقول الا اعتراک نگوییم در شان تو الا اعتریک
مگر آنکه رسانیده است بتو بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوء رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان
گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو
شنوده میشود قال گفت هود علیه السلام انی اشهد الله بدرستی که من گواه میسازم خدای را واشهدوا و شما نیز گواه باشید
انی بری بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری شریک میسازید
فکیدونی پس اجتماع کنید بر کید من جمیعا همه شما و خدایان شما در اهلاک اتفاق نمایید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید
و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و نکایت و عصمت الهی از مضرت شما نه اندیشم و این از جمله
معجزات هود بود علیه السلام که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت
و قوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمایید
و ایشان با وجود شدت قهر و اقتدار و اقبال با و رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل نظم
تو خدا را باش اگر جمله عالم دریاست • بخدا گر سر مویی بقدرت بر گردد • و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی
وثوقی تمام داشت گفت انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم پروردگار من و پروردگار شما

ثابت و مهر خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده نیست الا هو آخذ مگر خدا او گیرنده است بناصیتها موی
پیشانی او را یعنی مالک اوست و قاهر و غالب بر وی و اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است ان ربی بدرستی که
آفریدگار من علی صراط مستقیم بر طریق عدل و حق است هر کس بر او توکل کند او را ضایع نگذارد • در بحر الحقائق آورده
صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نظیره کما قال وان الی ربک المنتهی • و در نقد النصوص قدس سره جامع
مذکور است در باب احدیت افعال و بیان ام تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع
افعال و موثر در تمام منفعلاتست بحکم ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشد و اینست سر
اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ع کش کشانست میکشد اما ابدا چون • وازین مقوله است قول قائل شعر
چون همه را بادست از چپ و راست • تو بهر ره که میروی او راست • چون ازو بود و ابتدای همه
هم بدو باشد انتهای همه • فان تولوا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آنچیز را که فرو فرستاده شده بودم بآن الیکم بسوی شما
یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند ویستخلف و جانشین
گرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض
از من و ابا از قبول دعوت حق ان ربی بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیز حفیظ نگهبانست
یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها ازو فایت نمیشود و چون کفار قوم هود از سخنان
متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت ولما جاء امرنا و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا هودا نجات دادیم هود را والذین آمنوا و آنکسانرا که گرویده بودند معه با او و ایشان چهار هزار بودند که
همه را با هود برهانیدیم برحمة منا به بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم و رهانیدیم
ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سموم و ریح بود که بمنافذ ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده
اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وتلک عاد و آن عادست یعنی اثرها که در دیار ایشان می بینید آثار قبیله
عادست جحدوا انکار کردند و کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله و عاصی شدند
در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم همه پیغمبرانست واتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار فرمان هر گردن کشی
عنید ستیزکار را یعنی عاصی شدند در سرکشی که ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر
و ضلالت میخواند واتبعوا و از پی در آورده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را که بعد و هلاکست ویوم القیمة

و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم کافر شدند به پروردگار خود
الا بعدا بدانید که دوریست لعاد مر عاد را یعنی از رحمت دور ماندند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و عقاب
هلاکت ایشان بعد از هلاکت ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیانست عاد را
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بود که حضرت هود علیه السلام بایشان مبعوث گشته بود نه عاد ارم که
ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا
برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای قوم بپرستید خدا را
و بوحدانیت او بگروید ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض
از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد واستعمرکم
و زندگانی داد شما را فیها در زمین • و در مدارک مذکورست که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده
یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل ساختید و به حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه
پس آمرزش خواهید ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او
ان ربی بدرستی که پروردگار من قریب نزدیکست بامیدواران رحمت مجیب اجابت کننده دعای ایشانست
بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی
نشانه رشد و سداد و در چنین حال تو میدیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوت نبوت کنی و میخواستیم که ترا
ملک و مستشار خود سازیم یا امید داشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگوئی امید از تو بریدیم
اتنهینا آیا ما را نهی میکنی ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بوده اند پدران ما که می پرستیدند
واننا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعونا الیه از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک عبادت
اصنام مریب شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل آرام نمییابد و عقل باشوریده
میگرداند قال یا قوم گفت صالح ای گروه ارایتم خبر دهید مرا و فرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة
بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود وآتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی
پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت
پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله میکنید فما تزیدوننی پس شما
نمی افزائید مرا غیر تخسیر جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان با نسبت کردن من شما را بدان

آورده‌اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت ترقیم یافت و بدعای وی
از سنگ ناقه بیرون آمد و صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و یا قوم و گفت
ای قوم من هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای کم آفریده برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر
قدرت ما پس فذروها بگذارید او را تاکل تا بخورد و بچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما راست
ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد او کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب
عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار او عذاب کرده و مهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را و بفصیل
او در سورهٔ قمر باید و بعد از عقر ناقه بچهٔ او بالای کوهی برآمد و سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت
در میان قوم نبود و چون باز آمد و حال معلوم کرد فقال تمتعوا پس گفت شما برخورید و برخوردار باشید از حیات
فی دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و عذاب بر شما فرود آید ذلک وعد
این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ ۰ آورده‌اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت
و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانکه با او بودند از مؤمنان برحمة منا بفضل و بخششی از
نزد یگانه نیل ایشان یعنی بفضل و رحمت صالح و مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم و من خزی یومئذ و از
رسوایی آن روز و شاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست
توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاکت ایشان واخذ الذین ظلموا و فرو گرفت آنها را که
ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام ۰ و در زاد المسیر آورده که در آن
روز که وعده حیات داشتند در خانها ساکن شده قبرها کنده و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب
طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود
پا بر زمین و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب با پرهای زرد و بالهای سبز و دندانها
چون ... سپید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری بر افروخته و موی سر او سرخ برنگ مرجان ظاهر شد
و آن قوم را بوشیده ثمود آن حال را مشاهده نموده روی بمساکن نهاده بمقبرها در آمدند جبرئیل علیه السلام
نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاد و سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا
پس گشتند فی دیارهم در سراهای خود جاثمین مردگان بر زمین چسبیدگان کان لم یغنوا گویا که نبوده‌اند

فیها در سراهای خود ۰ در وسیط آورده که خدای تعالی جان همه هلاک کرد الا کسی که از قوم ثمود بود در مشارق
و مغارب و سهول جبال بجز یکی مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال
کیست حضرت فرمود که پدر قبیلهٔ ثقیف الا ان ثمودا آگاه باشید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار
خود را الا بعدا بدانید که دوری باد از رحمت من لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت و هر آینه بتحقیق که آمدند
رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و بعضی گویند سه فرشته یعنی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابرهیم بسوی ابرهیم علیه السلام
بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام ۰ در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت
بود بدوام خلت ۰ صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که واتخذ الله ابرهیم خلیلا
در آخر بدوام خلت بشارت داد از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت
سید انبیا از صلب وی و با آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابل این تواند بود
که پدری را چنین پسری باشد نظم خوشا وقت آن پدر که چنین باشدش پسر ۰ شاباش از آن صدف که چنین پرورد گهر
آبا از و بکرم و ابنا از و بعز بر ۰ صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر ۰ و بعضی آورده که جبرئیل بهلاک
قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد ابرهیم و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط و اخراج ایشان
از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردنی قال سلام
گفت ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را مهمان خانه
شناخت فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم خوان بنزد
و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابرهیم ایدیهم دستهای ایشان را
که مطلق لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نکرهم انکار کرد یعنی منکر شمرد و اوجس
و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون
از طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بدو رسانند چون ملائکه احساس خوف نمودند از وی
قالوا گفتند ای ابرهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده‌ایم الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را
عذاب کنیم وامرأته و زن ابرهیم ساره بنت هارون قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع
می نمود یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کس روی نمی پوشید

همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابرهیم بود و
یا برای اهلاک اهل فساد و گویند خنده از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان
یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت می نمود از خوف ابرهیم از سه تن با وجود بسیاری خدم و حشم
و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه باسحق بوجود فرزند اسحق ام
ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق به یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان
بفرزند بیشتر است دیگر آنکه ابرهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند
شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا ءألد من بزایم وانا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و در آن وقت نود و نه سال
از عمر وی گذشته بود و هذا بعلی و این شوهر منست شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست سال یا صد و ده سال
ان هذا بدرستی که این خبری که میگویند لشیء عجیب چیزی عجیبست استبعاد او از راه عادت بود نه از روی
قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست
از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد نظم قدرتی را که بر کمال بود
کی رهیدنها ازو محال بود • رحمة الله بخشایش خدای و برکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم
اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان برانند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل
از ابرهیم و از ساره پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است باعطاء نعم مجید بزرگوار است با فعال
کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابرهیم الروع از ابرهیم ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری
و آمد بوی بشارت اولاد یجادلنا در ایستاد و مجادله می نمود با فرستگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط
آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه که در وی صد مؤمن باشند گفتند نی هلاک نمیکنیم همچنین
ده ده کم میکرد تا به ده رسید و به پنج و پس بیکی ملائکه گفتند در هر ده یک مؤمن باشد ما را باهلاک ایشان فرمان
نیست ابرهیم فرمود ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان گفتند که ما لوط را و اهل او را
بیرون خواهیم آورد از میان ایشان ان ابرهیم لحلیم بدرستی که ابرهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام
از بدکاران اواه آه زننده و تاسف خورنده بر او میان منیب رجوع کننده بحضرت عزت و ذکر این
صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابرهیم اهلا که رقت قلب و فرط ترحم وی بود و امید داشت
که عذاب آن قوم در توقف افتد و شاید توبه کنند ملائکه گفتند یا ابرهیم اعرض ای ابرهیم روی بگردان و درگذر

عن هذا ازین جدل انه قد جاء امر ربک بدرستی که آمد استام فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان وانهم آتیهم
و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی باز گردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابرهیم را
وداع کردند روی بموتفکه نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بنزدیک
دوم رسیدند که لوط در آنجا بود چون نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش او رفتند و سلام کردند
ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان
وضاق بهم ذرعا و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه سبب آن که دید ایشان را
با رویهای خوش و صورتهای دلکش از بی باکی قوم اندیشید و قال و گفت هذا یوم عصیب این
روزی سخت است بر من • آورده اند که حق سبحانه با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی
ندهد ایشان را هلاک مکنید مهمانان او گفتند شما رسیده است خبر این شهر و اهل او و کار ایشان گفت چیست
کار ایشان لوط را شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم ای قوم خبیث اند جبرئیل با میکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت
پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد و چون بدر دروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر
اعاده فرمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره اعاده کرد و شهادت اربع تمام شد و گرفت بعضی مردم مهمانان لوط را
دیدند و خبر بدیگران رسید با زن لوط آگاه بر قوم را خبر کرد و روی بدر خانه لوط نهادند وجاءه قومه و آمدند
بلوط قوم او یهرعون الیه شتابان دوانیده شده بسوی او ومن قبل و پیش ازین وقت کانوا یعملون
السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس برای اشتهار انشستن بر
راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان کردند قال گفت یا قوم ای گروه من هؤلاء بناتی اینک
دختران من ایشان را بخواهید هن ایشان اطهر لکم پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود
یا در شریعت وی تزویج مؤمنان با کفار میتوانست کرد و حضرت لوط از فرط فتوت و رحمت و کرم
دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است
از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلالست و مباح فاتقوا الله پس بترسید از خدای
بترک فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مسازید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما
رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که
تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و تحقیق تو میدانی ما نرید

آنچه میخواهیم از آتیان فاحشه قال گفت لوط در جواب ایشان لو ان لی بکم کاشکی باشد مرا بشما قوة نوع
قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من مرا بشما را دفع کنم او آوی یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید
برکن سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد و در احادیث صحاح وارد است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله اخی لوطا کان یأوی الی رکن شدید یعنی بخدا پناه گرفت و حق سبحانه او را یار داد
و ملجا و ور ماند کان هر در گاه اوست نظم آستانش که قبلگاه همه است • از همه آفت پناه همه است
هر که دل در حمایتش بست است • از غم هر دو کون وارسته است • آورده اند که لوط علیه السلم در خانه
فرو بست و از پس در با ایشان مجادله میفرمود ایشان دیوار اشکافته خواستند که بخانه در آیند لوط بغایت
مضطرب ماند و غمناک شد ملائکه که او را بدان اضطراب و فروش و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط
انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان
لن یصلوا الیک نمیرسند بافزار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد و تو قدم از میان ایشان بیرون نه
و ما را با ایشان گذار جبرئیل علیه السلم پیش ایشان باز شد و پر خود را بروبهای ایشان مالید همه کور شدند
و از خانه لوط بیرون دویدند و میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل فرمود فاسر باهلک
ببر کسان خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت و باید
التفات نکند و واپس نگرد منکم احد از شما یکی پس همه اهل خود را ببر الا امرأتک مگر زن خود را که او کافره است
انه مصیبها ما اصابهم بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک
خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت ان موعدهم الصبح
بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلم فرمود که میخواهم صبح بسیار زودتر است جبرئیل علیه السلم
گفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فلما جاء امرنا پس آن وقت که آمد فرمان ما
بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده و بر داشت تا بجایی که
اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان شنودند پس حکم کردیم شهرها را زیر آن یعنی سرنگون
ساختیم و امطرنا و بارانیدیم علیها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگها من سجیل
از گل مجحر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست که نام
جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود بر هم نهاده

تا جعلنا ... بقدرت کامله جعلنا عالیها سافلها گردانیدیم زیر آن

در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین ...

نصف

یا پی در پی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا بخاص حمره • در زاد المسیر آورده که مهر کرده شده بود یعنی
از آنها سفید بود نقطهای سیاه و برخی سیاه بود نقطهای سفید یا نام هر کس که بر وی باران میشد نوشته بود یا آماده
گشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان • در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او را برخی بود
و خورد و مساوی سبوی قولی برانست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند هر کجا از ایشان
کسی بود سنگ نامزد او بر سرش آمد و هلاک شد • آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمده تا چهل روز آن
سنگ نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و چون که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد وما هی و نیست
آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان دور جزای ایشان سزا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ باشد نظم
چو عالم از ستمگر تنگ دارد • عجب نبود که بروی سنگ بارد • ستمکار است سنگ از خورد و سنگ بسیار
چو ظالم را بهی سنگ ... • وگفته اند ضمیر هی راجع بقریه است کنایت ضمیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از
ستمکاران مکه دور نیست و از تماشای سفارستان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب
و عقوبت ترسان شده حاصل خود را بایمان و احسان باصلاح آورند والی مدین و فرستادیم باولاد مدین
یا ساکنان بلد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید
خدای را مالکم من اله غیره نیست شما را هیچ خدایی جز او ولا تنقصوا المکیال و مکاهید و کم مکنید پیمانه را
در پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من میبینم شما را با توانگری
و نعمت یعنی فراخ دست و محتاج نیستید که در واجب باشد شما را خیانت که مردم منعم و توانگر باید رسم حق گزاری است که
مردم را از مال خود بهره مند سازند نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرند وانی و بدرستی که من اخاف علیکم میترسم
بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط عذاب روزی که در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست
بجهت وقوع آنست در او یعنی در آن روز عذاب گرد شما فرو گیرد که هیچکس راه رهایی نیابد مراد عذاب قیامت است
یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از نقص کیل و وزن امر میکند بایفاء آن و این غایت مبالغه است و یا قوم
وای گروه من اوفوا المکیال تمامی بپیمائید کیل را به پیمانه والمیزان و تمام سنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل
و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف
درم و دینار را نیز میبریدند وی در آن باب میگوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزهای ایشان را
یعنی بهای هرچه میخرید یا قراضه که از درم و دینار میبرید ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین مفسدین

مفسدین در حالتی که تباه کاران باشید بقیة الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خیر لکم
بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر قول مرا وما انا علیکم بحفیظ
نیستم بر شما بحفیظ نگاه بان که شما را از قبایح نگاه دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده
و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
آور و آورده اند که انبیا علیهم السلم بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان
و برخی ایشان را حرب نفرموده اند و شعیب از آنها بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت
و خود همه شب نماز میگزارد قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تامرک آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان
نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد اباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم
آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع
اطراف دراهم و دنانیر انک لانت الحلیم درستی که تو بردباری الرشید راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی
تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استهزا میگفتند که تو با آنکه با حلم و رشد موسوم
و موصوفی چرا این سخنان میگویی قال یا قوم گفت شعیب علیه السلم که ای گروه من ارایتم چون میبینید و چه میگویید
ان کنت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از نزد پروردگار خود و رزقنی و روزی داده باشد مرا منه
از نزد خویش رزقا حسنا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مرا
دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته بچه و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او
خیانت کنم وما ارید ان اخالفکم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را الی ما انهیکم عنه آنچه منع میکنم تا خود مرتکب آن
شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مگر اصلاح آوردن
کارهای شما ما استطعت مادام که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور و رسیدن بسر حد
صواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدای علیه توکلت بر او توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و عاجز
عاجزانند و الیه انیب و بسوی او باز میگردم در هرچه پیش میکنم و یا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم شما را بر آن
ندارد شقاقی دشمنی من و ستیزه کاری من ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه رسید
قوم نوح قوم نوح را علیه السلم از طوفان او قوم هود یا قوم هود را علیه السلم از باد صرصر او قوم صالح یا قوم
صالح را علیه السلم از رجفه وما قوم لوط و نیست گروه لوط علیه السلم منکم از شما ببعید دور یعنی در مکان و زمان با شما

و بیایم بسبب آنچه پیش شما
از آن نهی میکنم یعنی شما شوم

نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید و استغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار
خود با ایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او ان ربی درستی که پروردگار من رحیم
بخشنده بر مستغفرانست ودود دوست دار تائبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارنده و بمعنی
مفعول آید یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی در شرح اسماء الله معنی الودود را
بر دو وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست والهای حق یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان
او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن
و احسان که سبب محبت وی باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب گفته جنید
در آینه جهیم و محبوبه بر منظرهٔ عیان جلوه نموده و للولد الا عزیزت حقایقه صیفا رباعی ای حسن تو جلوه داده بر ساغر خود
وز عشق تو کرده ای بیوسفان مجنول • گر یک نظر کند کسی غیر تو نیست • در مرتبه محبی محبوب خودی •
قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه ما فهم نمیکنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه تو میگویی از وجوب توحید و حرمت
تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند اگر نه چرا فهم کلام
او نکردند و خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند و انا لنریک و ما هر آینه ترا میبینیم فینا در میان ما ضعیفا بی قوت در
دفع ما یا ضعیف البصر ولولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک
هر آینه ترا سنگساران میکردیم وما انت علینا بعزیز و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که حرمت تو مانع رجم شود
قال یا قوم گفت شعیب ای گروه من ارهطی اعز علیکم آیا عشیره و قوم من عزیزترند بر شما و دوستتر نزد شما
من الله از خدای واتخذتموه و گرفته اید شما امر خدای را وراءکم پس پشت خود ظهریا همچو متروک فراموش شده
یعنی حق تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید ان ربی درستی که آفریدگار من
بما تعملون بآنچه میکنید محیط آگاهست بروجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود
و یا قوم اعملوا و ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر حالهای خود و از شرک انجس انی عامل که من نیز عمل کننده ام
و متمکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را
رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد و من هو کاذب و آنکس را که او دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که
بدانید که من بر حقم یا شما و ارتقبوا و انتظار برید آن را که من میگویم انی معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم
و لما جاء امرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را علیه السلم و الذین آمنوا معه و آنان را که

ایمان آورده بودند با او برحمة منا نجات یافتند از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بگرفت آنها را که کافر بودند الصیحة
آواز جبرئیل علیه السلم که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سرایهای خود جاثمین مردگان و بر زمین
افتادگان کان لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت نموده‌اند در آن دیار الا بعدا لمدین هلاک باشد که هلاکت
قوم مدین را و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود همچنانچه هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود و تشبیه کرد مدین را
بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود • در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ دو امت
بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلم اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را
از فوق ایشان ولقد ارسلنا و بتحقیق که ما فرستادیم موسی بایاتنا موسی را بمعجزات که نشانهای صحت نبوت او بود
الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون فرمان
فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلم وما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برنهج رشد و صواب و چون
امروز متابعت او کرده‌اند فردا نیز متابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة
روز رستخیز فاوردهم النار پس درآرد ایشان را بآتش وبئس الورد المورود و بد مکانیست درآمده شده او
یعنی آتش دوزخ چه ورود کرآتش خوردن است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد سبب برشدن آن
واتبعوا و از پی درآورده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را و یوم القیمة و روز رستخیز
لعنت را بئس الرفد المرفود بد عطاییست وارد شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک
این خبر من انباء القری از اخبار دیههای هلاک شده که نقصه علیک قصه آنرا بر تو میخوانیم منها بعضی از آنها
قائم باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده و حصید و بعضی از آن معفو است یا خراب چون کشت درو ده
وکنده اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه اثر او باقی نیست چون دیار
قوم نوح علیه السلم وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل دیهها با هلاک ایشان ولکن ظلموا ولیکن ایشان
ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکردند با فلان
دفع نداشتند عنهم از ایشان الهتهم التی آن خدایان که از روی جهل معبود بودند که میخواندند و می‌پرستیدند
من دون الله بجز خدای تعالی آلهة ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک چون آمد
آمد فرمان خداوندگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشانرا ایشان غیر تتبیب جز زیان کاری
و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها

وهی ظالمة و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است
واز آن گرفتن کسی را روی خلاصی نیست • نظم • کسی کز سر مظلومش ناوام • چراغ عیش مظلومان بمیرد •
نمی‌ترسد از آن کایزد تعالی • اگرچه دیر گیرد سخت گیرد • ان فی ذلک بدرستی که این چه
یاد کردیم درین قصص لایة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الاخرة از عذاب آن سرای
ذلک آن روز قیامت روزیست مجموع له الناس جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را روی
جمع کنند و ذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وما نوخره و باز پس
نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدت شمرده شده یعنی تا وقت در رسد قائم کرده
یوم یات روزی که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر
بدستوری خدای آن در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز باشد یوم
لا ینطقون ولا یوذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای
او باشد و سعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او بود و در حقایق سلمی از سهل تستری قدس سره
نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی
و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیایی شیخ ابوسعید خراز
قدس سره فرموده که درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست بادی و سطوات قهاری و دیگر
حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت
این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود • نظم • ان یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار •
وان یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین • عدل او میراند او را سوی اصحاب الشمال • فضل او میخواند آن را سوی اصحاب الیمین •
فاما الذین شقوا فاما آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخند لهم فیها مر ایشانراست در آن عذاب
زفیر فریاد سخت و شهیق و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمارست و شهیق
صوت ضعیف بود در آخر نهیق باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله
و افغان خالدین فیها جاویدان باشند در آتش ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانها و زمینها
بجایست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است یعنی مادام دوزخیان را بدوام آسمان و زمین
باز بسته نباشد چه نصوص دال بر تابید و دوام اهل نار و انقطاع ارض و سما وارد است پس اعتماد بر تابید کرده

گناهکار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربك مگر آنچه خواهد پروردگار تو
که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذاب دیگر غیر عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب
و عقوبتست و یکی از انهاست که بآتش عذاب کند پس استثنا از خلود باشد از عذاب نه از خلود چه دوزخ
ان ربك بدرستی که آفریدگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیز را که خواهد از انواع عقوبت و اما الذین
سعدوا و اما آنانکه نیکبخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشتند خالدین فیها جاویدان در ان ما دامت
السموات والارض مادام که باشند اسمان و زمین آخرت چه حکم زمین و اسمان بدل این اسمان و زمین خواهد بود
(يوم تبدل الارض غير الارض والسموات)
حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام اسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مراد است نه از
حیثیت صورت و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه
زیر قدم بود ارض خوانند پس دوام که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربك مگر آنچه خواهد
پروردگار تو که ایشان را از نعیم جنانی دولتی رسانند زیادت از انکه رتبه روضه جنت و رضوان باشد نعمتی
که کنه آنرا نداند مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید
این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که
علماء تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند در زاد المسیر آورده که استثنا لا یفعله و در معالم فرموده که خدای
هرین استثنا واما تر است و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی
له الحکم و الیه ترجعون عطاء عطا دادنی ایشان را عطا دادنی غیر مجذوذ نا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تك
پس بدرستی که مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و حقیقت خطاب راجع
بامت میفرماید که بشک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در انکه ضلالتست
موی بهلاک یعنی شک مکنید در انکه ان عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفران نعم
سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتان را الا کما یعبد مگر بر وجهی که می پرستیدند
آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش ازین الا باطل و انا لموفوهم و بدرستی که ما تمام رسانندهایم بدیشان
نصیبهم بهره ایشان را از عذاب غیر منقوص در حالتی که ان نصیب ناکاسته باشد و لقد آتینا و هر اینه
ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در ان یعنی قوم او اختلاف کردند
بعضی بدان گرویدند و بعضی بدان کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و لولا کلمة سبقت و اگر نه سخنیست

یعنی نمی پرستیدند [illegible]

پیشی گرفته من ربك از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام
تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وانهم و بدرستی که کفار قوم تو لفی شك هر اینه
در گمانند منه از قرآن مریب کافی در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده و ان کلا و هر
که هر یکی از مختلفان لما لیوفینهم آن جماعت که هر اینه تمام خواهد داد ربك پروردگار تو اعمالهم جزای اعمال
ایشان یعنی ان ما فیه میدارند و لما بمعنی الا بمعنی مستعملست مگر که خدای تعالی جزای عمل هر وجهی که باید
بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرفیست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد
برین وجه و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب ان کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط
مناسب نمود و ان وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه
قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیرش چنین و ان کلهم لیوفینهم انه بدرستی که خدای
بما یعملون بانچه شما میکنید خبیر داناست و چیزی از وی فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد و همه کارها بنده را داناست
و مکافات همه تواناست فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت همچنانکه فرموده شدی و من تاب معك
و باید که مستقیم شوند با تو آنهائی که مستقیم کرده اند انکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت
آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق برنگردد
تا بمنزل وصال برسد و در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب
استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آنچیز که بود او همه نیکو بهانیکو شود و به وجود وی همه زشتیها
استقامتست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را شنیده و گفته که وی بسیار نیکو گفته است و دلیلش فاستقم
کما امرت است عزیز هر کرا اقدام مترسخ نباشد بخش ضایعست شیخ ابو علی دقاق رحمه الله فرموده که استقامت
آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری و خواجه عصمت الله بخاری رحمه الله در صفت اهل استقامت فرموده

کسی را دانم اهل استقامت • که باشد بر سر کوی ملامت • ز اوصاف طبیعت پاک مرده •
باخلاق هویت جان سپرده • تمام از کون دامن فشانده • برفته سایه و خورشید مانده •

و لا تطغوا و از حد در مگذرید انه بما تعملون بدرستی که خدای هر انچه شما میکنید بصیر داناست و لا ترکنوا
و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی انکه ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان با فرمان ایشان را مبرید
یا معاونت مکنید ایشانرا سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات

ایشان ریزد یا کار عذابی دست ایشان و چه بار بنوشید در ظلم ایشان شرک باشد و هم از ایشان پرسیدند
که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف بود او را آب تا ان داد فرمود و دعه یموت ع
انجان بدرند کانی مرده بر • پس حق سبحانه و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه کنید فتمسکم النار
که پس شما را برسد یعنی بشما رسد آتش دوزخ و ما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای من اولیاء دوستان
که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی
النهار در دو طرف روز و زلفا من اللیل و در ساعتها از شب نماز طرف اعلا روز نماز بامداد است و نماز طرف
اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشاء • آورده اند که عمرو بن غزیه خرما میفروخت زنی صاحب جمال
که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی درآمد عمرو وی را تقبیل نمود و فی الحال
پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حاضر شد و گریان حال گذشته بعرض رسانید آیه آمد
ان الحسنات بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات میبرند و محو کنند بدیها را که غیر از کبایر باشد
حضرت از عمر پرسید که نماز دیگر با ما گزاردی گفت آری حضرت فرمود که پس کفارة آن نماز کفارت این گناه است
گفت یا رسول الله این حال مراست خاصه گفت نی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده
که از نمازی تا بنمازی کفارت گناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نمایند
واسطی رحمه الله درین آیه فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازد و در بحر آورده که انوار ذکر
در طرف النهار و زلف اللیل ظلمات اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده رفع میکند و بعضی گفته اند حسنات
گفتن کلمه اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده
ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس
بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران را اهل و از مضمر اشارتست با آنکه
شکیبایی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بوده اند
اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی جزم ینهون باز داشتندی مردم را عن الفساد فی الارض
از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از آنکه نجات دادیم
ایشان را از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنها که
کافر بودند درآن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کرده اند

ما اترفوا فیه آنچه نعمت داده شدند و کانوا مجرمین و بودند کافران وما کان ربک و نخواست پروردگار تو لیهلک
القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن مواضع مصلح اند که ان باشند
در میان یکدیگر یعنی مجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی همه مردم را امة واحدة
یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل
چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند بوی پروردگار تو بر و او را با یمان راه نماید
چون اهل ملت حنیفه که مسلمانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای او را
قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای همه را یا برای رحمت آفریده است
راه یافتگان را وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفت و آن اینست که لاملأن
هر آینه پر سازیم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص
و هر چه میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران ما نثبت به آنچه ثابت میگردانیم و
بر جای میداریم به آن فوادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بجا ماند و تثبیت بیفزاید و برادای
رسالت ثبات نمایی و بر ایذای کفار شکیبا باشی وجاءک و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه
درست و راستست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف والا حق در همه سوره قرآنیست و گفته اند
فی هذه اشارت باخبار مذکورست درین سوره یعنی این خبرها راستست و موعظة و پندست و ذکری و یاد کردن للمؤمنین
مر گرویدگان را وقل و بگوی ای محمد للذین لا یؤمنون مر آنها را که ایمان نمی آرند اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر حالتی
که بر وی هستید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید انقلاب
زمانه را انا منتظرون بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما ولله و مر خدای راست غیب السموات والارض
آنچه غایبست از آسمانها و زمینها والیه و بسوی او یرجع الامر کله باز گردد و حفص یُرجع بمجهول خوانده یعنی باز گردانیده
شود همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است وتوکل علیه و توکل کن بر وی تقدیم عبادت
بر توکل اشارتست با آنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل مجرد گفتار را اعتبار نبود وما ربک و نیست پروردگار تو
بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تفسیر از کعب الاحبار
نقل میکنند که فاتحه توریه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آیه آخر از سوره هود علیهم والحمد لله ولا و اخیرا

یوسف

سوره یوسف علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات
قرآنست لا یعلم تأویله الا الله و گفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن
حاصل میشود یا مختصر آیت از اسماء الهی چنانچه الف از لطیف و را از رئوف و یا از صفات او چنانچه الف (از الله و لام ...)
انفراد اوست و لام لطف و را رحمت گویا قسم یاد میکند بدین وجه بانفراد من بربوبیت و بلطف من بعباد خاص
لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریه جواب قسم است تلک آیات الکتاب المبین ای آیهای کتاب
مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر عاقل یا روشن کننده است قصه را که
یهود سوال کرده بودند در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید سبب انتقال
آل یعقوب از شام بمصر چه بود و این سوره نازل شد انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب مراد سوره است
قرآناً عربیاً قرآنی تازی بعضی اجزاء قرآن گفته اند یعنی این سوره بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که
شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود و چون اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص
ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که خوانده شود • در معالم گوید بهتر است بجهت اشتمال او بر عجایب
و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین آورده که این قصه از قصهای حسن است چه صاحبش از او میان احسن بوده
و در تیسیر اعجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان
اگر تاویل کند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و اخوان را بنفس و قوی او حس را برادران یوسف حضرت شیخ قدس سره
بدین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون در ترجمه طریق اختصار رعایت مجموع اخبار و روایت
این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیه گفته اند حواله بجوامع التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه
الفاظ اکتفا می نماید • آورده اند که از صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیه نازل شد که
ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا بوحی کردن ما
الیک بسوی تو هذا القرآن این مجموعه مفردات و ان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله پیش از نزول این
لمن الغافلین از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این علت غیر معلوم است اذ قال
یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لابیه مر پدر خود را یعقوب گویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی
در شب آدینه بر کنار پدر در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید گفت
یا ابت ای پدر خواب عجب دیدم انی رأیت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره و الشمس و القمر

و آفتاب و ماه را و بر کوه بلند بودم که در حوالی و انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان فرود
فرود آمدند و من در میان ایشان می نگریستم رأیتهم دیدم ایشان را لی ساجدین مرا سجده کنندگان یعقوب علیه السلام
دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادر یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب و خاله او
که خاله یوسف علیه السلام و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران یوسف
این قصه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف دارند هر اینه قصد او کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی
شفقت و محبت است لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک
حیله کنند لک برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستی که شیطان
ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که اورا بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه
ترا برگزیدند بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک برخواهد گزید ترا
پروردگار تو بفرمان فرمایی و پادشاهی و یعلمک و خواهد آموخت ترا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها
یا تأویل غوامض کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست علیک بر تو و علی آل یعقوب
و بر فرزندان یعقوب بقولی که ایشان را پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب علی نبینا و علیه السلام از وی بیرون آیند — یعنی برادران تو
کما اتمها (انعام) چنانکه تمام کرد نعمت علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است
و پدر جد ابرهیم و اسحق یعنی بر ابرهیم بخلت و رسالت و کاشانه از نار نمرود و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم
استوار کار است و درست کردار که بکند آنچه باید لقد کان تحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف علیه
و اخوته السلام و برادران او آیات نشانهای قدرت یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسندگان را
و غیر ایشان را یوسف را علیه السلام یازده برادر بوده یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بوده و پیش دیگر علاتی
که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر و چهار علاتی با ایشان از دو سریه بودند
آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان وصیت فرمود
و با جبار اتمام نعمت او مژده داد بعضی از زنان برادران او بشنودند و باز شام که ایشان بخانه باز آمدند
صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که
گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لیوسف و اخوه هر اینه یوسف و برادران و یعنی بنیامین احب

الی ابینا دوستر دارد بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگزاریم و ایشان خوردسال
و بی کفایت پس بایستی که ما را دوستر داشتی و چون عاجز ضعیف بر دو مرد قوی اختیار کرده ان ابانا بدرستی که
پدر ما لفی ضلال مبین در افتاده در ضلالت آشکارا از راه صواب یعنی راه او درین کار در خطا واقع شده • ورزمی آورده‌اند
چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد گفت یوسف میخواهد که شما را
بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن [illegible] بود
گفت او را بکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید او را بزمینی دور از عمارت یا موضعی که دران سباع باشند یعنی او را
غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی
و بر شما اقبال کند و تکونوا و باشید من بعده از پس یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروه
شایستگان یعنی توبه کنندگان و آن نیز از مکاید ابلیس است که ناشکیبایان را وعده آرزو را از روی
تسویف میگوید • امروز گنه کنید فردا توبه • آخر تامل نمی نماید که فردا فردا عمر فردای باید و بر عمر اعتماد نیست
کار امروز بفردا مگذار ای [illegible] • چون بفردا رسد نوبت کار دگرست • قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان
لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل از گناهان عظیم است و القوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب
در قعر چاه یلتقطه فرا گیرد او را بعض السیارة بعضی از راه گذریان که بدان چاه رسند و ببرندش بجایی و کم
و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما ابعاد اوست برین وجه میباید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما
کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده
سنبل سر نو باز کرده • گل دست برو دراز کرده • سبزهای سبزهای نوخیز • از لولو تر زمرد آویز •
چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بهار رخسار یوسف
چون بلبل غزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم نظم
حریفان در بهار عیش خندان • من اندر کنج غم چون دردمندان • فرزندان از یعقوب درمانده
پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه صحرا شمه بازوی در میان آورده گفتند نظم
موسم گل و سرور زیست غنیمت دانید • که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود • یوسف علیه السلام تمام تماشا
شنیده خاطر مبارکش متوجه شده و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال
بعرض رسانید نظم زین تنگنای خاطرم بصحرا میکشد • کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را

یعقوب علیه السلام در تفکر دور و دراز افتاد • قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا ابانا ای پدر ما مالک چیست ترا
لا تامنا امین نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و انا له و حال آنکه ما مر او را
لناصحون نیکخواهیم و شفقت بر وی مهربان ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در سعت
فراخی معیشت نقلها و میوه‌ها خورد و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن و انا له و بدرستی که
مر او را لحافظون نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام انی لیحزننی بدرستی
که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به اگر شما برید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است
و صبر از مشاهده وی کم و اخاف و دیگر می ترسم ان یاکله الذئب از آنکه او را بخورد گرگ چه دران زمین که
شما میروید گرگان در نده بسیار میباشند تا و اگر گرگی قصد وی کند و انتم و شما عنه غافلون از وی غافل باشید
بسبب اشتغال شما تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او • نظم از ان ترسم که غافل باشید •
ز شفقت صورت حالش نپرسید • درین ویرانه در محنت انگیز • کشد گرگی ببرد دندان کند تیز •
قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدای اگر بخورد گرگ او را و نحن عصبة و حال آنکه
ما کروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد انا اذا بدرستی که ما
آنگاه که برادر را گرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان
شنید و میل دل یوسف علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای
ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامه‌های نوش پوشانیدند و قمیص
ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه که از بهشت آورده بوقت القا در آتش بر روی در و پوشانیده بود و میراث
به یعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازوی او بست و بمشایعه فرزندان تا شجرة الوداع که بر در
کنعان بود بیرون آمد و یوسف را علیه السلام گریه کنان وداع کرد نظم روز وداع گریه نه در خورد دیده بود •
طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود • یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ
رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوناب بالماس مژه سفتن آغاز کرد مصراع
ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد • و گفت ای پدر گریه چیست زبان حال مضمون این قضیه بسمع پدر رسانید
میان بعزم سفر بسته بسر راهست • سرشک دیده من میرود که راه بگیرد • ای یوسف از زین
رایحه اندوه عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من ترا

ورنگ [illegible] بر داده

فراموش نخواهم کرد • فراموشی نه شرط دوستانست • پس فرزندان از در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه
بسیار نمود و ایشان یوسف را بدوش گرفته روی براه آوردند و یعقوب در ایشان می نگریست و میگریست
منور سرور و انم ز چشم نا شده دور • دل ز تصور روی چو بید لرزانست • و چون فرزندان از نظر
وی غایب شدند روی بکنعان نهاده عداوت و عتوا پس آن هنگام که برادران بردند یوسف را علیه السلام
کردند آنچه خواستند و عصابهای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه
نموده میگفتند ای صاحب رؤیای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند کم امروزت از دست ما
برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد که از حال پیر کنعان نه اندیشید و بر کودکی و ضعف حال
من رحم آرید **نظم** یاری ز همیدگی دراز و دور گشته ام • رحمی کنید کز غم او زار مانده ام •
القصه بسخن او التفات نا نموده طپانچه بر روی او میزدند و در خاک خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند
تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت گفت دست
تعدی در آستین توقف کشید آخر با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافت از سر
کشتن او درگذشتند و اجمعوا و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه فی غیابت الجب در قعر چاه
و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او
گشاده هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان
میزد دستش بر بستند و رسنی بر میانش محکم کردند و بچاه فرو گذاشتند و این پیراهن که بر سر چاه بود
در آویخت پیراهنش از برش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند و از حضرت ملک اعلی
خطاب مستطاب بطائر آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش یوسف علیه السلام
رسید و او را بجنحه خود گرفته بر بالای صخره که در میان چاه بود نشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد
و پیراهن حلی که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید و اوحینا الیه و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه
جبرئیل علیه السلام یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که زود ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه
رسانیم برادران ترا حاجت مندی نزدیک تو آریم لتنبئنهم هر آینه تو خبر دهی ایشان را بامرهم هذا با این
کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند که تویی یعنی علو شان
و رفعت مکان تو و اندکی مانی در این صورت تا شب داده که بجهت آمدند و او را نشناختند اما چون یو

در چاه افتاد و برادران یوسف باز گشته بر رمه رفتند و بزغاله را کشتند و پیراهن یوسف بخون آلوده
ساختند و جاؤوا اباهم و آمدند نزد پدر خود عشاء شبانگاه یبکون میگریستند یعقوب علیه السلام آواز
گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه شده و یوسف من کجاست او را کجا
قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما انا ذهبنا نستبق بدرستی که رفتیم بصحرا و دویدن میکردیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن
و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رخت و بارها فاکله الذئب پس بخورد او را
گرگ و ما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را و تصدیق نکنی و لو کنا صادقین و اگر چه هستیم
ما راست گویان در همه کارها اما اینجا تهمت کانی که بنسبت با داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیلی
دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست و جاؤوا و آمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف
بدم کذب بخونی دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را بخون آلوده ساخته دروغ یعقوب علیه السلام که
پیراهن خون آلوده دید و غده هلاک یوسف بر دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود
که عجب گرگی بود که یوسف را خورده و تعرض پیراهنش نکرده قال بل گفت یا فرزندان که نه چنین است که شما
میگویید سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما آسان ساخته امرا کاری بزرگ از هلاک
یوسف فصبر جمیل پس کار من صبر است نیکو یعنی شکیبایی که آن شکایت نباشد مگر بخدای والله المستعان
و خداست یاری خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهم علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف
آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام دران چاه بود و صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید و جاءت سیارة
و آمد کاروانی بنزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فارسلوا پس فرستادند واردهم
وارد خود را بسوی چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و آن وارد کاروان عمر
خزاعی بود از اهل مدین فادلی دلوه پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلام که
در دلو نشین ای یوسف آخر بهر تست این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلام در دلو نشست در حال آورده
که دیوارهای چاه بفراق یوسف بگریستند و راوی اهل مدین فرموده که مالک در کشیدن دلو بماند چه دلو را
بغایت گران دید بچاه فرو نگریست آن ماه را در دلو مشاهده کرده قال گفت یا بشری مژده و شادی
و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هذا غلام این پسریست که دلو را
گران ساخته پس بعد و کاری و یوسف از چاه بر آمد **نظم** جوان ماه جهان آرا بر آمد • ز جانش بانگ یا بشری بر آمد •

بشارت که چنین ماه ویک جابی • بر آمد بس جهان افروز ماهست • واسروه و پنهان داشتند او را از کاروان
بضاعة در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نمود و پنهان ساختند مر او را از کاروان
گفتند اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع برادرانست یعنی برادران
حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان
آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید والله علیم و خدای داناست بما یعملون بانچه میکنند یعنی اولاد
یعقوب علیه السلام با پدر و برادر با کاروانیان از اخفای یوسف علیه السلام • آورده اند که چون برادران
یوسف را علیه السلام بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم
یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریزپاست و نافرمان و دل بخدمت ما ندارد
و او را میفروشیم جایی از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که
داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده است کشند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است
اما بتو هیچ از ایم بهر چه داری بستان یوسف علیه السلام بدست مالک دادند و شروه و بفروختند بثمن بخس
بهای اندک بی اعتبار دراهم معدودة درهم چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که تا دو
چهل درهم را می شمردند و ما فوق آن را وزن میکردند مالک درهمهای خود را شمرده هفده عدد بود با بیست
هر برادری دو درم بر داشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وکانوا
و بودند برادران فیه در یوسف علیه السلام من الزاهدين از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که با ایشان ماند
با کاروانیان در فروختن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی او پس مالک او را بمصر آورده و در آن
زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملقی بود و زمام امور مملکت بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی
باز داده بود چون خبر کاروانیان هر بن بمصر آمد کاشتکان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند
از لمعه جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام و بالقب مشهور
آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زاء و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زاء و کسر لام شهرت دارد
القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید مالک پیغام داد که غلام خود را انتحاس آر دوروزی دیگر مالک
یوسف را آراسته ساخته بازار آورد بکمال اشتر بن شور از مصریان بر آمد خریداران بمن یزید در آمده
هر کسی در بهای چیزی اضافت میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز قدم خریداری

پیش نهاد و خریداران دیگر لب بربستند و پس از توی خاموش نشستند عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد
وقال الذی اشتریه و گفت آنکس که خرید یوسف را من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را
یعنی زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای این غلام را کنایتست از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را
بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع
وعقار و سرانجام مصالح روزگار او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را فرزند و گویند زن عزیز عقیم بود و او را فرزندی
کریم جا آثار رشد بر بشره او ظاهر است وکذلک مکنا و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای دادیم
لیوسف جای دادیم یوسف را و تمکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولنعلمه و تا بیاموزیم
او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی والله غالب و خدای غالبست علی امره بر کار خود
هیچکس مر او را از آن رد نتواند کرد و در حصری از آن مفارقت نتواند نمود و یا غالبست بر امر یوسف علیه السلام
که برادران او را هر خواهشی بود و خدای خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست نظم بود هر کسی او گونه ای
نباشد مگر آنچه خواهد خدای • ولکن اکثر الناس و لکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه
قدرت و مشیت اوست ولما بلغ و آن هنگام که یوسف رسید اشده بقوت خود بهژده سالگی و گویند میان
سی و چهل آتیناه دادیم او را حکما حکمی که نبوتست یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل و علما و دیگر دادیم
او را دانشی در دین وکذلک و همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را • آورده اند که یوسف
علیه السلام بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد
زلیخا چون بروی او دیده بگشاد • یکباره دلش از دست افتاد • زحسن صورت و شکل و شمایل •
اسیرش شد بصد دل نی بیکدل • بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت رسید صورت حال با یوسف
درمیان آورد و راودته و در خواست یوسف را التی هو فی بیتها آن زن که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا
مراد وی کرد و یوسف را عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را در سرایی که
هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد و غلقت الابواب و دربست درها را و قالت و گفت هیت لک
بشتاب پیش آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی
انه ربی بدرستی که خدای پرورده کار منست احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نه دیگ بار کاه و قرب با عزیز
محترم منست و ترا به نیکو داشت من فرموده پس حرمت او را در حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت دراز

وراز همکنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی
بدی کنند یا زناکاران چه زناکاری بدترین ظلمهاست واز زبان حال که یوسف با زلیخا خطاب میکرد گفته اند
زهی خجلت که در روز قیامت • چو افتد بر زناکاران غرامت • مرا ای آن جا کیشان نویسند •
مرا سر دفتر ایشان نویسند • ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطه یوسف وهم بها و قصد
کرد یوسف علیه السلم بدفع او بطریق فرار لولا ان رای اگر نه دیدی یوسف برهان ربه برهان پروردگار خود
هرآینه قصد کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف
و میان آنچه سبب خشم خدای باشد پس یوسف علیه السلم بقوت نبوت و مروت فتوت دران حال خود را نگاه
داشت کذلک همچنین او را ثبات دادیم لنصرف تا بگردانیم عنه السوء ازو بدی یعنی خیانت در حرم عزیز
والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده
شده از هر ناشایست • آورده اند که یوسف علیه السلم از زلیخا فرار کرد و بر هر در بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب
گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید و استبقا الباب و پیش میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در تا که زلیخا بیوسف
رسید و دست بردی دو دامن بس کشید و قدت و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از عقب الفیا
و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید
دانست که صورتی روی نموده که مرد و آشفته اند پیش از آنکه عزیز به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود
و دلیرانه بسخن درآمد قالت گفت ما جزاء چیست جزای کسی که خواهد من اراد باهلک سوء بکسان تو بدی
مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابرار ذمه خود کند از گناه و چنان وا نماید که جرم یوسف است
پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش
زندانست او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن بزدن تازیانه چون یوسف این سخن شنید
بزندان و عقوبت تهدید کرد قال گفت هی راودتنی او در خواست مرا عن نفسی از نفس من تن بوی در دادم
واز روی سکر و خشم عزیز گفت راستی این سخن چه دانیم و چکس از این واقعه خبر دارد یوسف گفت درانخانه کودکی
چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود و عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند
و چه سخن گوید یوسف علیه السلم گفت خدای قادرست باکه او را بسخن آرد در لطایف سخن آورده که عزیز از ان
کودک پرسید که تو چه میگویی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه

خبر داد و درین کلمات که تو گواهی داد و شهد شاهد من اهلها گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بود و که
از روی حکمت گفت که ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان قمیص یوسف قد من قبل دریده شده از پیش
فصدقت پس زلیخا راست میگوید و هو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است
برآنکه زلیخا دفع یوسف میکرده او از خود که گریبان او از پیش دریده شده وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن
یوسف قد من دبر از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میگوید و هو من الصادقین و یوسف از راست
گویانست چه این حال دلالت بران دارد که یوسف ازو گریخته و او در پی درآمده او را بخود کشیده پیراهنش دریده
فلما رای پس آن هنگام که بدید عزیز قمیصه پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد
و از روی غضب قال انه گفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر و حیله شما زنانست ان کیدکن بدرستی که
کید شما عظیم بزرگست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت
یوسف اعرض ای یوسف درگذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار و استغفری و ای زلیخا تو
آمرزش طلب لذنبک از برای گناهان خود و در تغیر زاری کن که عذر خواه از یوسف که عجب است و تو
او را بیازردی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گروه گناهکاران تذکیر برای تغلیب است
آورده اند که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد
بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت در کارست و سودای سلامت
نسازد عشق را کنج سلامت • خوشا رسوایی و کوی ملامت • غم عشق از ملامت تازه گردد •
وزین غوغا بلند آوازه گردد • و قال نسوة و گفتند گروهی زنان در کشاف آورده و پنج زن بودند
از خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب که با یکدیگر گفتند
فی المدینة در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این که امراة العزیز زن عزیز زلیخا
تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی درخواسته است ازو که کام او بدهد
قد شغفها بدرستی که شکافته است غلاف دل او حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل او درآمده
انا لنریها بدرستی که ما می بینیم این زن را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری
مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردد فلما سمعت پس چون بشنید زلیخا بمکرهن بمکر ایشان یعنی
سخن که در خفیه میگفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و خواستهای آن بود که بدعوت حاضر شوند

آورده‌اند که چهل زن بودند و آن پنج زن که ملامت کرده بودند میان ایشان بود طلب نمود پس چون عزیز آمد بر اسم
اعزاز بجای آورده و اعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه‌گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا
گردانید طعام پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در عرف است که ایشان تکیه زده طعام میخورند و آتت و بداد
کل واحدة منهن هر یک را ازین زنان سکینا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک
یوسف آمده جامهٔ مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاده و قالت اخرج و گفت بیرون آی علیهن
بر این زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزوده تا وقتی که یوسف را بیرون آورد نظم
ز خلوتخانه آن گنج نهفته • برون آمد چو گلزار شکفته • فلما رأینه پس آن هنگام که زنان او را دیدند
اکبرنه بزرگ یافتند حسن و جمال یکبار همه شیفته و بیاروی گشته از خود فراموش کردند و قطعن و ببریدند
ایدیهن دستهای خود را و تألم آن محسن ننمودند • در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیه بیان
محبت سرزنش میکند که مخلوق در رویت مخلوق بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمیکند شما در شهود
پرتو جمال خالق باید که صیح از بلا و عنا متألم نشوید نظم گر ما بتو دمی دست در آغوش توان کرد
بیداد تو بی‌مهلت فراموش توان کرد • القصه زنان مصر از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند
و قلن و گفتند حاش لله پاکست خدای از صفت عجز از آفریدن چنین مخلوق ما هذا بشرا نیست این آدمی را
که چنین جمال معهود بشر نمی‌باشد نظم تو از سلالهٔ سفلی آب و گل نه بزادی • که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی
ان هذا نیست او الا ملک کریم مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای تعالی بدین زیبایی و کمال و بدین غایت
و عصمتی در بین مرتبه از خواص ملائکه نیست نظم چو دیدندش که جز والا گهر نیست • بر آمد بانگ زنان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است • ز بالا آمده قدسی فرشته است • صاحب وسیط باسناد خود
از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که جبرئیل علیه السلام بر من
فرود آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت
داده‌ام و کسوت حسن تو از نور عرش مقرر کرده‌ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت
کمال در شهود جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت نظم
از حسن روی یوسف دست بریده مهلت • در پای دلبر ما سرها بریده باشد • از عایشه صدیقه
رضی الله عنها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گر شعر لو امی زلیخا لو رأین جبینه

لآثرن بالقطع القلوب علی الید نظم زنان مصر بهنگام جلوه یوسف • ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند
سزاست که دل پاره پاره میکردند • اگر جمال ترا ای نور دیده میدیدند • القصه چون زلیخا حیرت زنان
و شیفتگی ایشان مشاهده کرد و قالت گفت فذلکن الذی این آن کس است که شما لمتننی ملامت کردید مرا
فیه در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته و بدرستی که من مراوده کردم او را
عن نفسه از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت از من در بار و
و لئن لم یفعل و اگر بجا نیاورد ما آمره آنچه میفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه به زندان کرده شود
و لیکونا و باشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل در زندان گردد پاکان یوسف که این سخن
شنیدند روی از مجلس برتافت و زنان در عقب بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا
او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان تنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من السجن
احب الی زندان دوسترست بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از مطاوعت زلیخا
یا میل بدیشان نظم عجب درمانده‌ام در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان • و الا تصرف
و اگر بگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن
میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را و اکن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید
فاستجاب پس اجابت کرد له مر او را ربه پروردگار او فصرف عنه پس بگردانید از و کیدهن مکر
ایشان را انه هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعا کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از و گریزد
آورده‌اند که بعد از نا امیدی تمام زلیخا از وی گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری
شاید بسبب یا محنت رام گردد و قدر راحت و نعمت او را نشاید تسلیم بر خط فرمان نهد نظم
چو کوره خانهٔ زندان را بر او گیرم • بود زمان که گرو کرد و آهنش نرم • زلیخا این سخن را قبول کرد نزد عزیز
آمد و گفت ازین غلام عبری بدنام گشته‌ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را
در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناه کرده است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول
افتاده حکم کرد به زندانش بردند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد من بعد ما راوا الآیات
از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت کودک و چاک پیراهن و قطع ایدی
یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت برای صلاح لیسجننه هر آینه در زندان کنند او را

حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان بدان سرو قامت گلزار رنگ گلستان گردید
جوان دل زنده در زندان درآمد • بجسم مرده گویی جان درآمد • دران محنت سرا افتاد جوشی •
برآمد زان گرفتاران خروشی • ودخل ودرآمدند معه السجن با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان
ریان کی ساقی ملک بود که یونا گفتندی ودیگری طباخ او که مجلب خواندندی ملک برایشان گمانی برده بود
که او را زهر میدهند وحکم بزندان کرده واتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان درآمدند ویوسف علیه السلم
در زندان تعهد حال بندیان کردی وخوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها دیدند
وگویند ساقی دیده وطباخ یا مطلقا هر دو خواب نادیده ویوسف را امتحان کردند قال احدهما گفت
یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را یعنی درخواب که در باغی که یک اصل تاک است
و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بر دست من اعصر خمرا می فشارانم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر
باعتبار ما یؤول الیه است وقال الاخر وگفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی می بینم خود را که در مطبخ ملک احمل
برمیدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نان را وآن سه سفره نان است تاکل الطیر میخورند مرغان منه
ازان نان وهمی ربایند نبئنا خبر ده ما را بتاویله بتعبیر هر خواب انا نریک بدرستی که ما ترا می بینیم
من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان یا با تاویل رؤیای یا یوسف علیه السلم نخواست که تعبیر
خواب ایشان بزودی باز گوید که دران مکروهی متوجه بود وبیکی پس از تعبیر خواب اعراض فرموده
قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روزی داده شوید الا نباتکما مگر خبر دهم شما را
بتاویله بماهیت وی یعنی بگویم رنگ ومزه آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی
اخبار کنم بشما از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان وعرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلم
فرمود که این معجزه منست نه عرافت وکهانت ذلکما این که گفتم مما علمنی ربی ازان خبریست که بیاموخت
مرا خدای پروردگار من بالهام ووحی انی ترکت زیرا که من دست بداشته ام ملة قوم لا یؤمنون
کیش گروهی که نمیگروند بالله بخدای وهم وایشان بالاخرة بسوی آخرت هم کافرون ایشان نا گرویدگان
تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت وپی روی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خود را
ابرهیم واسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی
ما کان نبود روا نیست ونشاید لنا ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزی را بلکه از

پرستیم بیگانگی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خدای علینا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده وعلی الناس
واین فضل فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بایشان فرستاده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر
مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکنند آن فضل وموهبت را
یا صاحبی السجن ای یاران زندان ارباب متفرقون آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر ونقره و مس
وچوب وسنگ یا اعلی واوسط وادنی خیر بهترست ام الله الواحد یا خدای یگانه در ذات وصفات القهار
غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بجز از خدای الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را
باعتبار نامها که [illegible] سمیتموها نام نهاده اید آنرا انتم وآباؤکم شما وپدران شما ما انزل الله
فرو نفرستاده است خدای بها پرستش آنها من سلطان حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان
پس شما می پرستید الا اسمی چند بی مسما ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدایرا که مستحق پرستش است
امر فرمان داده وبزبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا آنکه نپرستید الا ایاه مگر او را ذلک این است الدین
القیم دین حق وروشن ودرست وراست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند
راه حق را ودر بادیه جهالت سرگردان میشوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که
ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خمرا شراب چنانچه
پیشتر بود واما الاخر واما آن دیگر که طباخست فیصلب پس بر آویخته شود بر دار و هشتی او را بگذارند
تا مضمحل شود فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من راسه از کله سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت
دروغ گفتیم وهیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلم فرمود قضی الامر حکم کرده شد ومحکم ساخته گشت
کار آن خواب که شما الذی فیه تستفتیان دران از من طلب تاویل کردید وخلاف آنچه من گفتم نخواهد بود
وقال للذی ظن انه ناج منهما وگفت یوسف اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مربی خود یعنی ای [illegible]
من عرض ملک برسان تمام از این محنت برهاند نظم بگو جست از دران زندان غریبی •
ز عدل شاه دوران بی نصیبی • چنینش [illegible] • که هست این از طریق معدلت دور
آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ظاهر شده بود بر دار کردند و
ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب خویش تفویض نمودند اما چون برتبه تقرب رسید
واز ساغر جاه ودولت سرخوش گردید از [illegible] غافل شد فانسیه الشیطان پس فراموش

مربی کس [illegible] آنکه او [illegible]
یعنی [illegible] گشت

کردانید بر وی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد ملک مربی خود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف
علیه السلم در زندان بضع سنین چند سال بضع عددیست مبهم میان سه و نه و گویند یوسف بعد ازین واقعه
هفت سال دیگر در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در معالم
التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلم بزندان درآمد و یوسف علیه السلم او را
بشناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنه کاران فرود آمده جبرئیل فرمود
یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص
میدانی و بوی استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال
از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خشنودست یوسف علیه السلم گفت اکنون اکنون که
او راضی است من هیچ باک ندارم فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را امین • ماند یوسف در حبس بضع سنین
اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی عجیب دید بامداد تمام حکما و علما را طلب کرد و قال
الملک و گفت ملک انی اری بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات هفت گاو سمان فربه که از نهر نیل
بیرون آمدند و پس از آن یاکلهن بخوردند و فرو بردند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شکمهای هیچ
زیادت نشد و سبع سنبلات و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود
واخر و هفت خوشه دیگر گندم بران خوشه دیگر دیدم یابسات خشک یعنی رسیده و برآمده آن خوشها
بران خوشهای سبز پیچیدند و در حال زیر کردند و غذای ایشان را بپوشیدند یا ایها الملا ای گروه کاهنان و معبران
و اشراف قوم افتونی فی رؤیای فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما
للرؤیا تعبرون مر خواب را تعبیر میگویید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند اضغاث احلام این
خوابهای شوریده است و ما نحن و نیستیم ما بتأویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر
منامات معاوده میکنیم و این از منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر
غوطه خورد که آیا مشکل من از که گشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید ؟ یا رب این خواب پریشان را تعبیر چیست
ساقی ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یاد آمد و قال الذی و گفت آنکس که نجا منهما نجات یافته بود
از آن دو بنده زندانی وادکر و یاد کرد از قول یوسف علیه السلم که اذکرنی عند ربک بعد امة بعد از زمان
دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا

کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد
و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای نیک نیک راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع بقرات سمان
در هفت گاو فربه که یاکلهن بخورد ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و در هفت خوشه سبز
و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچند و خشک سازند همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی
لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم یعلمون
شاید ایشان ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند قال گفت یوسف که شما
تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که بقرات سمان اشارت بآن و آنها دابا یعنی بر عادت مستمره خود
فما حصدتم پس آنچه درو کنید از غلات فذروه بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از آن شبه
و آفات ایمن باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید الا قلیلا مما تاکلون مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مما تاکلون از آنچه بخورید که
آنرا پاک سازید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک پس ازین سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت
ازیشانست یاکلن بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که دران زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه از پیش فرستاده
باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالها الا قلیلا مما تحصنون مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم
و زراعت ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالهای قحط عام فیه سالی که در و یغاث الناس فریاد رسیده
شوند مردمان یا باران داده شوند و فیه و در آن سال یعصرون میفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت
و امثال آن و این کنایتست از کثرت ثمرات و گفته اند اشارت بر دوشیدن شیرست از پستان گاو که سبلند
و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلم تعبیر تمام گفت و ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد
و در محل عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود
از زبان وی بشنود و بطلب وی فرستاد و قال الملک و گفت ملک ائتونی به بیارید یوسف را بمن فلما جاءه الرسول
پس آن وقت که بیامد بوی فرستاده ملک قال ارجع گفت باز گرد الی ربک بسوی مهتر خود فاساله پس بپرس
او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا
قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را ان ربی بدرستی که آفریدگار من بکیدهن بمکر زنان و فریب
ایشان علیم داناست یوسف علیه السلم خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال
وقیعت نماند این سخن با ملک فرستاد اما چون باز آمد به پیغام یوسف علیه السلم برسانید ملک بفرمود تا آن

یا امان داده شوند

زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قال گفت با ایشان ما خطبکن چه بود حال کار
شما اذ راودتن یوسف چون طلب میکردید یوسف را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل از وی می‌جستید قلن
گفتند آن زنان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا
ندانستیم علیه من سوء بر یوسف از هیچ بدی نه اندک نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد
او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد و قالت امرأة العزیز گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن اکنون حصحص الحق
پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است انا راودته من جستم یوسف را عن نفسه از نفس او و آرزوی وصال او
کردم و انه و بدرستی که او لمن الصادقین از راستگویانست انچه او خبر گفت می راوده نی نظم
بجرم خویش کرد اقرار مطلق • برآمد زو صدای حصحص الحق • بگفتا نیست یوسف را گناهی •
منم در عشق او گم کرده راهی • نخست او را بوصل خویش خواندم • چو کام من نداد از پیش راندم
ملک بیوسف علیه السلام فرستاد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم
یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلک این درخواست برای آن کردم لیعلم تا بداند عزیز
انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم و ان الله
و دیگر تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی باصلاح نیارد و از پیش نگذارد کید الخائنین مکر
خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم
یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گزاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی
حمایت نفرماید معلومست که از نفس خود چه نوع کار آید این کلمات ازو بیاورد الجزو الثالث عشر من اجزاء الثلثین
الجزو ۱۳
وما ابرئ نفسی و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل بد دور و مبرا و معراست ان النفس لامارة
بدرستی که نفس فرماینده است بالسوء ببدی یعنی بمعصیت الا ما رحم ربی مگر آنرا که بخشد بر وی پروردگار من
از فرمان نفس و راه امان آید ان ربی بدرستی که آفریدگار من غفور آمرزنده است قصد بد کر بفعل نیامده
رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید • آورده اند که چون ملک سخن یوسف باز گفتند آرزومندی
او بدیدار یوسف زیادت شد و قال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیارید یوسف را نزد من
استخلصه لنفسی تا خالص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم • در خبر آورده که ملک هفتاد
حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و به تعظیمی هرچه تمامتر یوسف را

از زندان بپارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف علیه السلام از زندان می‌آمد زندانیان که بدیدار وی
مستأنس بودند خروش برآوردند و یوسف ایشانرا بنوازش فرمود و دعا کرد که اللهم عطف علیهم قلوب
الاخیار و قصر علیهم النهار و چون نزدیک رسید او را احترام تمام نموده استقبال نمود و نظم
ز قرب مقدمش چون شد خبر یافت • باستقبال او چون بخت بشتافت • کشیدش در کنار خویشتن تنگ •
چو سرو گلرخ نمشاد و گلرنگ • بپهلوی خودش بر تخت بنشاند • بپرسشهای خوش با وی سخن راند
فلما کلمه پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید جواب دلپذیر شنید قال
گفت ای یوسف انک الیوم بدرستی که تو امروز لدینا نزدیک ما مکین با جاه و قدری امین مؤتمن بر همه
چیزها هرچه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قال اجعلنی گفت یوسف که گردان مرا
حکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه
خازن گردان انی حفیظ بدرستی که من نگاه دارنده‌ام چیزی را از ضایع شدن علیم دانا بمصالح ملک
هرچه سازم خالی از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که
یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده
زمام اختیار ملک بر قبضه اقتدار او باز داد و عزیز را نیز عزل نموده مهمات وی نیز بعهده یوسف کرد
اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از او
دو پسر داد میشا و افرائیم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر التفسیرست و کذلک و همچنان که ملک را بر او
مهربان ساختیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکن ساختیم یوسف را
بحکومت آنجا و بود که جای میگرفت منها از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرصه داشت
حیث یشاء هر جا که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم برحمت خود از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی
من نشاء هر کرا میخواهیم و لا نضیع و ضایع و باطل نمیگردانیم اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا و لاجر
الآخرة و هر اینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خیر بهتر است للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند
و کانوا یتقون و بوده اند که پرهیز میکرده اند از فواحش چون یوسف علیه السلام باحسان و تقوی از قعر چاه
برتخت جاه رسید نظم بدنیی و عقبی کسی قدر یافت • که او جانب صبر و تقوی شتافت • القصه یوسف

مهمات ملکی در پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارها و خانها بنا فرمود و هفت سال از هر غله
که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را بخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد
و در زمین شام تنگی عام شد و مردم مصر روی بیوسف آوردند سال اول نقود که داشتند غله بدیشان فروخت
سال دوم بحلی و زیور و در سال سوم بغلام و کنیز و سال چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار
و در ششم باولاد و فرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک
عرض کرد ملک گفت همه بنده تو اند و اختیار ایشان بدست تست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد
و اموال و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان
یوسف را بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی آنها طوق بندگی او
برگردن نهاد تا کسی را در جانب او سخن ناملایم نرسد • آورده اند که اثر قحط در زمین کنعان رسید
کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که قحط زدگان را
نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بعطا او ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر •
و زو گشته خوشدل غنی و فقیر • بخشش ز ابر بهاری فزون • صفات کمالش ز غایت برون •
اگر فرمایی برویم جهت گرسنگان کنعان طعامی بیاوریم یعقوب علیه السلام اجابت کرد و بنیامین را
جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی بمصر آوردند
و یک شتر جهت بنیامین با بضاعت او همراه بردند وجاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف علیه السلام
فدخلوا علیه پس در آمدند و رسم خدمتکاری بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت ایشان را در نظر اول
وهم له منکرون و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد بقول اصح چهل سال از فراق
ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف
علیه السلام ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند ای ملک ما همه پسران یک پدریم
که یعقوب صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ خورد
و یکی را پدر برای خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بخدمت آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا
کسی هست که شما را شناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمیدانند گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن
برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس اینی بایستاد •

و یوسف علیه السلام فرمود تا بضاعت بستدند و عوض آن گندم بایشان دادند و لما جهزهم بجهازهم و آن
هنگام که بساخت یوسف کار هر یکی یک شتر بار گندم داد و یک شتر وار دیگر جهت برادر که در خدمت پدرست
بدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی
گفت یوسف بیارید بمن باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتیست نه اعیانی
الا ترون نمی بینید انی اوفی الکیل آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کس را باز نمیگیرم و انا خیر
المنزلین و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمان و اکرام و احسان بایشان دقیقه فرو
نمیگذارم فان لم تأتونی به پس اگر نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من
کیل نیست یعنی طعام و لا تقربون و نزدیک من مشوید و در ولایت من میایید قالوا گفتند سنراود
عنه اباه زود بطلبیم از پدر و جهد کنیم و انا لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم آنچه را که بگوییم و قال
و گفت یوسف علیه السلام لفتیانه مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم
بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند و آن ادیمی و کفشی چند بود و یوسف علیه السلام نخواست
که گندم بها بر ایشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در بارهای ایشان
و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بود باز آرند
و از آن جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون باز گردند
الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر را بیارند فلما رجعوا پس آن
هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما
منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر بنیامین را
نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فراگیریم از برای خود و برای او و انا له و
بتحقیق که ما او را لحافظون نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب ای فرزندان
هل آمنکم علیه آیا شما را ایمن دارم علیه بر او الا کما امنتکم مگر همچنانکه ایمن ساختم شما را علی اخیه بر برادر او
من قبل پیش ازین و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهتر است حافظا از جهت
نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او نیست بهتر در هر حالی که نگاه دارنده است پس توکل
بر او میکنم و کار خود بدو میگذارم و هو ارحم الراحمین بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که

بمحافظت وی برمن بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد و لما فتحوا و آن هنگام که بگشادند
متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش
بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بود بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه جستجوی کنیم
از احسان ورای این که هذه بضاعتنا این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا
باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را ونحفظ اخانا
ونگاه بانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد و زیادت بستانیم کیل بعیر پیمودن شتری یعنی یک شتر
بار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این شتروار کیل یسیر کیل اندکست و ملک بدان مضایقه
نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن ارسله معکم نمی فرستم بنیامین را با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا
موثقا من الله پیمان موکد بذکر خدای در میان فرموده که او را هم بشما سوگند خورید بحق محمد صلعم
خاتم النبیین و سید المرسلین لتاتننی به که باز دید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده عذاب
و هلاک کردید ایشان قبول کردند و بمنزلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در مهم
بنیامین غدر نکنند فلما آتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب علیه السلام
که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل نگاهبان و گواه و مطلع است و قال و گفت
یعقوب علیه السلام از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد
از یک در یعنی برادران همه از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون شما را با این جمال و هیبت
و شوکت ببینند وادخلوا و در آیید من ابواب متفرقه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار
دروازه بود و در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول همه چیزی پیدا کرد و در آخر عجز بندگی
آشکارا کرد و ما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدای من شیء
چیزی را که حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیر ما تقدیراتست نظم من چند همی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر خدای را و هرچه خواهد علیه توکلت
برو توکل کردم من وعلیه و برو فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت
مهم هیچ اهل توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا پس آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه
من حیث امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع

کند عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلام من الله از قضای خدای که درباره ایشان واقع بود من شیء چیزی را
بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت
پس تدبیر یعقوب فایده نداد الا حاجة مگر آنکه حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی شفقتی برای اولاد
که در ان وقت قضاها ظاهر کرد و آنرا وصیت کرد و انه لذو علم و بدرستی که یعقوب خداوند دانش
بود و میدانست لما علمناه مر آن چیز را که ما آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وما اغنی
عنکم ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند سر قدر را یا جاهلند با آنکه تدبیر بر تقدیر خداوند غلبه نتوان کرد
شد بر نامند ولما دخلوا و آن هنگام در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام علی یوسف بر یوسف ببارگاه
او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که کیانید گفتند کنعانیم
که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام
گفت و انتم نیکو کردید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان
نهادند پس یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر بود بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان
نشستند و بنیامین تنها ماند بگریه در آمد و بگریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی
زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی
که هرکس با برادر عینی خود طعام خورد و مرا برادری بود از پدر و مادر من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود
گفتم که اگر او بودی با من در خوان نشستی و تنها نماندی از شوق این حال بی طاقت شدم و سبب
گریه و بیهوشی من آن بود یوسف علیه السلام بفرمود بیا تا من برادر تو باشم و با تو بیک خوان نشینم
پس بفرمود تا خوان وی برابر داشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوی الیه جای
داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست
یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت این چه مانده است این دست تو
بدست برادر من یوسف همین که یوسف این کلمه بشنید طاقتش نرسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را
قال گفت انی انا اخوک بدرستی که من برادر توام فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون
بآنچه کردند برادران تو در حق تو بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره
از هوش برفت و باخود آمد و دست در گردن یوسف افکنده بزبان حال گفت نظم

این که می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب • خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب • آنگه وقت رفتن
یوسف نزد او گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بیشتر تو دانسته ام اگر ترا
بهانه باز دارم غم او زیاده تر شود و اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من باشی بنیامین گفت
از آن باک ندارم پس یوسف فرمود تا نزد برادران رود و این امر را مخفی دارد بنیامین از پیش پدر بیرون
آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام که کار سازی کرد ایشان را
جعل السقایة بنهاد و سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک از ان می خوردی
و در آن بجهت عزت و نفاست طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آن را تعبیه کردند فی رحل
اخیه در بار برادر او و بارهای دیگر مکمل کردند و اشتران را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته
براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد
ندا کننده که ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون هر آینه شما دزدانید بدان معنی که یوسف را
از پدر بدزدیده بودید گفته اند منادی این سخن را بفرمان یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان
یعقوب علیه السلام رسید قالوا گفتند واقبلوا علیهم روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون آن
چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا نفقد گفتند میجوییم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله بوده و لمن
جاء به و برای هر کس که بیارد او را حمل بعیر شتر واری طعام مقرر است و انا به زعیم و من که منادی ام بدین
کفیلم و پایندان قالوا تالله گفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار
نهاده بودند در کرت اول چون این نوبت بیافتیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران را بسته ایم
تا از زرع کسان نخورند ما جئنا و نیامده ایم از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر
و مال مردم بناحق در تصرف آریم و ما کنا سارقین و نبوده ایم و نیستیم ما از دزدان و دزدی کار ما نیست
قالوا فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغ
گویان در ابرای ذمه خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت او در میان بار شما پیدا شود او را چه
مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه گفتند جزای سرقه من وجد فی رحله گرفتن آن کس است که یافت شود
دزدیده او در بار او فهو جزاؤه پس همو است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت و در دین پدر ما
کذلک همچنین نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را بازگردانیده بمصر آوردند

کفیلم و پایندان

و بعد که بارها واستاندند فبدأ باوعیتهم پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام باوعیتهم بجوالها و انبارهای
ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار برادر او برای نفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را
من وعاء اخیه از بار برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران
یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند ما کان نبود یوسف یعنی نشایست
و روا نبود لیاخذ اخاه که فرا گیرد برادر خود را فی دین الملک الا ان یشاء الله مگر بخواست خدای
و بدستوری او نرفع درجات بر میداریم از روی درجات بعلم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم و فوق
کل ذی علم و زبر هر خداوند دانشی علیم دانایی هست در جات و بلندتر آنکه یوسف علیه السلام فرمود که
این چه علت که از شما صادر شد نمی گفتید که ما مفسد و کاذب نیستیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کند
بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی او را بوده است
من قبل پیش ازین یعنی یوسف • در مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد
هیچکس حاضر نبود و یوسف علیه السلام آن مرغ را داد برادران او را بدزدی تهمت کردند اقوال دیگر
فاسرها یوسف پس یوسف نهان داشت این مقاله را فی نفسه در نفس خود و لم یبدها و ظاهر نکرد و آنرا
لهم برایشان قال گفت با برادران خود که انتم شر مکانا بدترید از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر
دزدیده جدا کردید والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بانچه شما صفت میکنید پس یوسف
بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص جد نمودند چون سخن ایشان بجایی نرسید روبیل آتش
خشم شعله زدن گرفت و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادرم را بگذار و اگر نه
فریادی میکنم که هر حامله که درین شهر باشد از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در
غضب است پسر خود را گفت برو و دست بر پشت وی فرود آر چون دست وی بر روبیل رسید شعله
غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد و گفت شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود نی بخدای که درین
بلد تخمی از یعقوب هست چون هرگاه یکی از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را
مس کردی تسکین یافتی • در معالم آورده که دیگر باره در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد
یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده او را بر زمین نهاد و
و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید و بقوت خود معجب شده اید و پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد

خدای که بالا او پست آفرید • و زبر دست هر دستی آفرید • ایشان دیدند که مهم بر او از پیش نمی‌رود
از در زاری در آمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له ابا شیخا کبیرا بدرستی که بنیامین را پدری است پیر
بزرگ و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود و انس و الفت دارد فخذ احدنا مکانه پس فرا گیر یکی را از ما به بدل
بجای وی و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می‌بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران هست پس احسان
خود را تمام رسان فالاحسان بالاتمام قال معاذ الله گفت یوسف پناه میگیریم بخدای پناه گرفتنی
ان نأخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آنرا که یافتیم متاعنا عنده متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او
دیگری را بگیریم انا اذا باشیم آنگاه لظالمون از ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا پس آن وقت که
نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهد خلصوا نجیا با یک کناره شدند
راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا برادر خردمند
یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم آنکه پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق که فرا گرفت بر شما
موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی بدستوری وی در کار نگاهداشت بنیامین و شما سوگند خورده‌اید
بمحمد آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد
و من قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کرده‌اید فی یوسف در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا
نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یأذن تا وقتی که دستوری دهد لی مرا ابی
پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند ... لی برای من برجوع با پدر یا تخلیص برادر و هو خیر الحاکمین
و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم
شما باز گردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک بدرستی که پسر تو بنیامین
سرق دزدی کرد و ما شهدنا و ما گواهی نمیدهیم الا بما علمنا مگر آنچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد
و ما کنا للغیب حافظین و نبودیم مر باطن حال را حافظین نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از
نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع بود و تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود مباشر این امر
بوده و اسأل القریة التی و بپرس از اهل دهی که کنا فیها بودیم در او یعنی مصر را و آنست که
و از مصریان بپرس و العیر التی و از کاروان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده بودیم بکنعان
در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام و انا لصادقون و بدرستی که ما

راست گویانیم فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر
گفته بود و موقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت بلکه بیاراسته است لکم
برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و آنرا قرار داده اید و اگر نه ملک مصر چه داند
که جزای سارق استرقاق است فصبر جمیل پس بر من است شکیبائی نیکو عسی الله ان یأتینی شاید که خدای
بیارد بهم جمیعا همه ایشانرا بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادران دیگر را که در مصر است انه هو
العلیم بدرستی که او داناست بحال من الحکیم راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام
از غایت ملال توجه بجانب الاعراض فرمود و تولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان و قال یا اسفی
و گفت ای اندوه علی یوسف بر فراق یوسف • صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او چه مرتبه بود در مفارقت یوسف
علیه السلام جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد مادر مرده حضرت سوال کرد او را چه مقدار مزد داده
گفت مزد صد شهید آری محکی در آتش مفارقت را بر یعقوب علیه السلام بسوخت چهل سال و
بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از
بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیدگی گرفت و ابیضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن
از اندوه فهو کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد
در روایت مر او راین بیت که گفتن نتوانم • وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم • اما چون فرزندان زیاده
اسفی شنیدند و اضطراب پدر را شاهد نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤ بخدای که همیشه باشی که
یاد داری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف
بمرگ او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان انما اشکوا
جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس
بی‌کسان و چاره گر بیچارگان اوست نظم حاجتی را که از تو میجویم • با کسی نه که با تو میگویم •
راز گویم بخلق خوار شوم • با تو گویم بزرگوار شوم • در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام
گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله حق تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف
و بنیامین مرده بودندی بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و از ...

مژده بود که یعقوب علیه السلم گفت و اعلم و من میدانم من الله از وحی خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید
از حیات یوسف و رسیدن وی بمن و گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه
سوگند بر وی داد که روح یوسف قبض کرده گفت نه یعقوب علیه السلم جان امیدوار گفت یا بنی اذهبوا
ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف و برادر او و لا تیأسوا
و نا امید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییأس بدرستی که نومید نشوند من
روح الله از رحمت و فرج خدای الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلم
نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر
اما بعد ما اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جد من ابرهیم را دست و پا بربسته در آتش نمرود
افکندند و حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد
و مرا پسری بود دوستترین همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند
گفتند او را گرگ بخورد و من در فراق وی چندان بگریستم که چشمم سفید شد او را برادری بود اعیانی که من
بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما نه آن خانواده ایم که دزدی کنیم یا از ما
دزدی بزاید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر او بفرزند هفتم تو رسد
والسلم و نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده
ایشان را بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادر را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی
ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آن هنگام که درآمدند برادران یوسف علیه السلم بر او
قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسید بما و اهلنا الضر و کسان ما را سختی و بی نوایی
و گرسنگی و جئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس
تمام کن برای ما کیل را و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای
متاع ما ان الله بدرستی که خدای یجزی المتصدقین پاداش میدهد بنیکویی متصدقان را اگر از روی
تفضل تصدق می نمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلم بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلم چون
نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرده و عنان تمالک از دست رفته قال گفت یوسف ای برادران
هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف و اخیه با یوسف و برادر او بسبیل اجمال گفت نه از روی

تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بحدی
که با هیچ یک سخن نمیگفت الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود ایا دانسته اید قبح آنرا که با یوسف
و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت که شما نادان بوده اید بسبب ستیزه
و شوخی یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلم این سخن را
از روی ناصحیت گفت نه بر وجه معاقبت انگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را
که نظر بران شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریرست یعنی البته
تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود نظم که دارد از همه خوبان رخ حسن که تو داری
تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری • قال گفت انا یوسف و هذا اخی من یوسفم و این برادر من
بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق
بدرستی که هر که بترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت یا از معصیت فان الله پس تحقیق که خدای
لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را از وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست
که جمع کند میان تقوی و صبر و چون برادران یوسف را شناختند روی بتخت آورده خواستند که
پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلم از تخت فرود آمد ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند
بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر اینه برگزید ترا خدای علینا بر ما و ان کنا
و بدرستی که بودیم لخاطئین گناهکاران چه آن عملها که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان
لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز من و دیگر هرگز گناه شما بر روی شما نیارم یغفر الله
بیامرزد خدای لکم مر شما را که اعتراف کردید بگناه و هو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشایندگانست
بآبی بسوزد جهانی گناه • باشکی بشوید درون سیاه • بدر مانده تخت شاهی دهد •
بدر ماندگان هرچه خواهی دهد • پس بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت و بکار
پدر غمگسار بپرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا آن قمیص خلیل بود که
جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده بود و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که
ببرید فالقوه پس بیفکنید آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یات بصیرا باز گردد بینای چشمش
بحال اول باز رود و اتونی و بیایید بمن باهلکم اجمعین با همه کسان خود از اهل و خدم • آورده اند که

یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من برده‌ام این پیراهن من حواله کن که هم من برم تا شاید
که فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف پیراهن بوی داد و اسباب ما یحتاج پدر
و متعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد و یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان گشت
ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارت مصر و بفضای صحرا رسید
باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رساند
قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او انی لاجد بدرستی که من می یابم
ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید که پیر شده
و بسن خرافت رسیده قالوا تالله گفتند اهل او بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان
حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد
سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده‌اند که یهودا به
برادران نه ایستاد سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده القاه
بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا و با احفاد خود قال
گفت الم اقل لکم نمی گفتم شما را انی اعلم که من میدانم من الله از انعام خدای ما لا تعلمون آنچه
شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی من باو پس نیشه راه نمود و هر که با ایشان
پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدر افتاده
قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا ذنوبنا آمرزش طلب برای ما از خدا و گناهان ما را انا کنا
خاطئین بدرستی که هستیم ما گناهکاران قال گفت یعقوب سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش
خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است بمحو ذنوب
الرحیم مهربان است بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه تا وقت سحر که مظنه اجابت
دعوات است یا خواست بداند اگر یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده یا نی اصح آنست که تاخیر
کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاست بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در
قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق اجابت
فرمود والقصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان تمامی اشراف مصر

با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه
و آراستگی میکرد و ناگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را علیه السلام گفت از این لشکر و تجمل عجب
میداری بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه درین
مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام
کند جبرئیل گفت بگذار تا پدرت را سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بجمال یوسف
افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی میگریستند
چه خوش حالیست بوی وصل یافتن • پس از عمری بهم یکدیگر رسیدن • شراب خوشدلی را نوش کردن •
نشاط وصل را آغوش کردن • بکام دل زمانی آرمیدن • ز عاشق دفتر غم باز کردن •
پس نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود
فلما دخلوا پس آن هنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد بسوی
خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادر شده بود و دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش
فرمود و برادران را بانواع نوازش کرم نمود و قال و گفت ادخلوا مصر در آیید بمصر ان شاء الله آمنین
اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخل در امن
نه در دخول است و چون بمصر در آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد و رفع ابویه و برداشت پدر و خاله را
یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود و خروا و افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتی
که سجده کنندگان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف که آن حال مشاهده
نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال گفت یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما تاویل
رؤیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش از این در ایام صبی قد جعلها بدرستی که گردانید
آنرا ربی پروردگار من حقا راست و قد احسن بی و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آنروز که
اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم
و آورد شما را من البدو از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلام
آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا
از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر نشستیم من بعد پس از آنکه

ان نزغ الشیطان فاسد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من
ان ربی پروردگار من که آفریدگار منست لطیف رساننده نیکی است لما یشاء مر کرا خواهد انه هو العلیم بحقیقت که
اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات • در لطایف آورده که چون
بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام بوفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر
یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز
دیگر را نزدیک من آی یوسف برادران را طلبید و وصیت کرد و یهودا را ولی عهد ساخته فرزندان را بوی سپرد
و بطریق مناجات میگفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی بدرستی که دادی مرا من الملک پادشاهی
و مملکت داری و علمتنی و بیاموختی مرا من تأویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والارض پدید
آورنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولیی تو دوست منی و متولی کار من فی الدنیا والآخرة درین سرا
و دران سرای توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران والحقنی
و در رسان مرا بالصالحین بپدران شایسته من • آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود
بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم
دلپذیر پوشانیده اند و تحریر بعضی ازان درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را بدین نمط ذکر
میفرموده اند که جبرئیل حاضر داشت سیبی • که باغ خلد ازان میداشت زیبی • چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد
روان آن سیب را بویید و جان داد • بلی زان نکهت آن باغ جا یافت • ازان نکهت بسوی باغ بشتافت
ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام من انباء الغیب از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور
دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف
اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند رایهای برافکندن یوسف بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند
بیعقوب علیه السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه
بوده پس دلیل روشن است برآنکه بوحی الهی دانسته و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو
حرصت و اگر چه حرص میورزی بایمان ایشان بمؤمنین گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان
در کفر و عناد و ما تسألهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا برخواندن قصص قرآن
من اجر مزدی چنانکه قصه گویان میخواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی از خدای للعالمین

حزب

مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از معجزه تو روی میگردانند و کاین من آیة بسا نشانها و قدرتها و دلایل
بر وجود صانع و حکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان یمرون علیها
میگذرند بران و هم عنها و ایشان ازان آیتها معرضون روی گردانند کانند نه دران فکرت کنند و نه
ازان عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم و نگروند بیشتر ایشان بالله بخدای الا و هم مشرکون مگر ایشان
شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و ازین دراورده اند که الملائکه
بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند
المسیح ابن الله أفأمنوا ایمن شدند مشرکان ان تأتیهم ازانکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبت
پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تأتیهم الساعة یا بیاید بدیشان
قیامت بغتة ناگهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا و کارسازی نکرده باشند قل
بگوای محمد هذه این دعوت بتوحید سبیلی راه منست و بدین راه ادعو میخوانم خلق را الی الله
بخدای علی بصیرة بر بیان هویدا و حجتی روشن انا من تأکید ضمیر مستتر است در ادعو و من اتبعنی
و میخوانند بخدای هر کی پیروی کرده است مرا و سبحان الله و پاکست خدای از شریکی که شما او را
وصف میکنید و ما انا و نیستم من المشرکین از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران
گفتند خدا را فرشتگان هستند چرا وحی با فرستد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود
و ما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو برسالت الا رجالا مگر مردان که نوحی الیهم وحی فرستاده نوحی
شد بر ایشان حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرها
و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق نفرستاده
از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح که دعوی نبوت میکرد گفته اند الحق نبیا انثی نطوف بها
و لم تنزل انبیاء الله ذکرانا • افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران فی الارض در زمین شام و یمن و بر دیار
عاد و ثمود و ملک گذرند یعنی باید که بگذرند فینظروا پس بنگرند بنظر عبرت کیف کان چگونه بود
عاقبة الذین آخر کار آنان که از منکران و مکذبان که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس پند
بر داشته از تکذیب شما و قرآن حذر کنند و لدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت
و نعمت او خیر بهتر است از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی

افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است از لذات فانیهٔ دنیا نظم
هر نسب جاه و شغلی المنزل منزلگاه روحانی * چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی * پس باید که معاندان زمان تو
بگاوی ایام حیات و دولت مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل و ظنوا
که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان و ظنوا و گمان بردند رسولان انهم بانکه ایشان قد کذبوا
بدرستی که تکذیب شدند یعنی کفار وعدهٔ ایمان با ایشان دروغ کردند یا کافران گمان بردند که
رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءهم نصرنا آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب
بران قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شدند من نشاء هر کرا ما خواستیم یعنی مومنان او ولا یرد و باز
گردانیده نشود بأسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران وقتی که بر ایشان فرود آید لقد کان
بدرستی که هست فی قصصهم در قصهٔ انبیا و امم ایشان یا در قصهٔ یوسف علیه السلام و برادران او عبرة اعتباری
و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را * سلمی رحمه الله از جعفر صادق رضی الله عنه نقل
میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینهٔ دل
بی غل ایشان روی نماید نظم ولی دریابد اسرار معانی صافی * که روشن شد بنور جاودانی *
ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که بربافته باشند و لکن ولیکن هست تصدیق الذی
تصدیق آن چیزی که بوده بین یدیه پیش از و از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی
و درستی و تفصیل کل شیء و بیان همه چیزها که محتاج الیه در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است مر سالکان را
و رحمة و بخشش است لقوم یومنون مر گروهی که بگروند بتوحید و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آله
و صحبه اجمعین سورة الرعد بسم الله الرحمن الرحیم المر حروف مقطعه مختصر است از کلماتی که دلالت
بر صفات الهی کند چنانچه در المر گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی نهایت و میم مجد و میم
ملک بی زوال و را رافت بر کمال و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال
او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری تلک آن آیات ایات الکتاب آیتهای قرآنست و الذی انزل
و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راست
چنگ در آن زن و بدان عمل کن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لا یومنون نمیگروند
بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای الذی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را بغیر

الرّعد

بیافرید بر داشته بغیر عمد بی ستونی که بران قایم باشد ترونها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون
و گفته اند بر داشته است آسمانها را بی ستون که شما می بینید لازم می آید که ستون هست و لکن مرئی نیست
و آن قدرت است که بدان مرفوع می باشد * و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح
مرتفعهٔ سموات را بی علاقه که ادراک توان نمود بر افراشته و بی ستون که مشاهده توانید فرمود بلند
بر داشته یعنی ستون هست اما مخفی است و قایم موجودست و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت
تواند بود که بالعدل قامت السموات نظم آسمان و زمین بعدل بپاست * حجت شاهان بغیر عدل کجاست
گر نباشد ستون خیمه بجای * کی بود خیمهٔ ستون برپای * ثم استوی پس قصد کرد علی العرش
بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ
و تدبیر و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات
ایشان بر حد معین کل هر یک از ایشان یجری میرود و حرکت میکند الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده
یعنی مدتی معین که دور خود را بتمام رساند یا جریان او تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام
ساعت یدبر الامر تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و
اماته یفصل الایات بیان میکند آیتهای قرآن یعنی مفصل میسازد بامر و نهی یا احداث دلایل
قدرت میکند یکی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پروردگار خود یعنی بدیدن
جزایی که خواهید داد در قیامت توقنون یقین کرده و بدانید که هر که قادرست بر آفریدن این
اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا و هو الذی مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی
آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد و جعل فیها و بیافرید در زمین رواسی کوهها
محکم پای برجای که میخ زمین بود و انهارا و پیدا کرد در زمین آب روان و من کل الثمرات
و از همه میوها جعل فیها بیافرید در زمین زوجین اثنین دو صنف مثلا سیاه و سفید و خورد
و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است
کما هو دأب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می پوشاند و در میکشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه
روشن بوده تاریک میشود و ازینجا در می توان یافت که تغشیهٔ روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی
روشن گردد و از وست ان فی ذلک بدرستی که در آن آثار قدرت که مذکور شد لآیات هر آینه نشانهای روشنست

لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند ودران و دانند که تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست
بر وجود صانع حکیم وفی الارض ودر زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته یکدیگر این نیز یکی از
دلایل قدرتست که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعتست و برخی شوره زار و پاره
وقدری ریک آمیز و قطعه سنکستان وجنات و دیکر در زمین بوستانهاست من اعناب از انکور
بسیار وزرع وکشتها ونخیل وخرمابنان وصنوان جند شاخ از یک اصل جسته وغیر صنوان
ونه جنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی بماء واحد آب داده میشوند
این همه اشجار و زروع بیک آب ونفضل بعضها وتفضیل میدهیم بعضی از ان علی بعض بر بعضی دیگر
فی الاکل در میوه بحسب شکل ولون ورایحه وطعم ان فی ذلک هر آینه که درین جه ذکر کرده شد لایات
هر اینه دلالتهای واضحست لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل کنند وتامل نمایند که اختلاف میوه ها
بر اشجار را انکه از یکی آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا باراده قادر مختار • ودر تبیان
آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف الوان واشکال وهیآت واصوات واخلاق با وجود
آنکه پدر همه یکیست و در عوارف گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار وانوار واسرار و هر دلی را صنفی
و هر صنفی را نتیجه ولی باشد موصوف بانکار واستکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون وباز دلی بود
آرمیده بفکر پروردکار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله • ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • وان
تعجب واکر عجب میداری ای محمد صلی الله علیه وسلم از ناکرویدن کافران بدلایل وحدت فعجب
قولهم پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میکویند ائذا کنا
آیا آن وقت که باشیم ترابا خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم ائنا لفی خلق جدید آیا ما
در آفرینش نو یعنی از نو زنده کرده شوند ومحل تعجب آنست که ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین
نظم میدانستند وهیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود
آنکه پیدا ساختن کارش نبود • زندگی دادن چه دشوارش بود • اولئک الذین آن گروه آنانند که
ایشان کفروا بربهم کرویده نه بپروردکار خود بجهت ناکرویدن بقدرت او بر حشر ونشر واولئک الاغلال
وآن کروهند که غلهای فی اعناقهم در کردنهای ایشانست یعنی مقید باغلال ضلال وایشانرا امید خلاصی
نیست یا در روز قیامت غل آتشین بر کردن ایشان نهند وعلامت کفار در دوزخ آن باشد واولئک

وان کروه اصحاب النار یاران آتش و دوزخند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاویدانند در خبر آ
که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه میفرماید ویستعجلونک
وطلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبت که خدای ایشانرا مقدر کرده قبل الحسنة پیش از عافیة
حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده وتعذیب مکذبان آنحضرت را صلوات
الله وسلامه علیه تاخیر فرموده وبا قیامت افکنده وآن تاخیر حسنه است وان استیصال سیئه
وکافران استعجال عذاب استیصال میکردند وقد خلت وحال آنکه کذشته است من قبلهم
المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف ومسخ و رجفه وایشان دانسته اند پس ازان
اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند وان ربک و بدرستی که پروردکار تو لذو مغفرة هر آینه
خداوند آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران اکر ایمان آرند وتصدیق حق کنند خدای
ایشانرا بیامرزد علی ظلمهم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است
وان ربک بدرستی که خداوندکار تو لشدید العقاب سخت عقوبتست بر کافران اکر مصر باشند
بر کفر وتکذیب وگفته اند ذو مغفرتست بر مومن بتوبه واستغفار وسخت عقوبتست بر کافران
بانکار واستکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف ورجا درین آیه است میفرماید که آمرزنده
تا از رحمت او نا امید نشوند وعقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند ودر حدیث آمده
که اکر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی کوارنده نشدی واکر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده
از عمل باز ماندی نظم ز حق می ترس تا غافل نکردی • مشو نومید تا بیدل نکردی • ویقول
الذین کفروا ومیکویند انانکه کافر شده اند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله
علیه وسلم آیة من ربه نشانه از پروردکار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی واحیای عیسی
علیهما السلام انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو
همین بلاغتست وبس ترا در اظهار آیات جه اختیار ولکل قوم ومر هر کروهی را هاد راه نماینده ایست
یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه
وطب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی وعیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته
وچون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجز قرآنست فاتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای میداند

ما تحمل آنچه بر میدارد و کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه
و جز آن و ما تغیض الارحام و آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودک تمام خلقت
بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون کرداند در جثه ولد از اعضای زایده
و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد
در رحم چهار است نزد امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام شافعی رحمه الله نقل میکند که در یمن زنی
پنج بطن بزاد و در هر بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق
شش ماهست و اکثر نزدیک امام اعظم دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله
پنج سالست و کل شیء و همه چیز عنده نزدیک او بمقدار باندازه ایست که از ان کم و زیاده نشود عالم
الغیب اوست داننده پوشیدها از حس و الشهادة و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ
المتعال برتر از همه سواء منکم یکسانست از شما در پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخنی را
در نفس خود و من جهر به و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری و من هو مستخف و هر که طلب خفا میکند
و می پوشد عمل خود را باللیل بشب و سارب و هم ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بالنهار بروز یعنی
مطلقا هیچ چیزی از قول و فعل سرا و علانیة بر وی پوشیده نیست له مر خدایراست معقبات
ملائکه پی در پی بآنکس می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال
او در روز و شب من بین یدیه از پیش وی او و من خلفه و از پس او یحفظونه نگاه میدارند او را من
امر الله بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود می نویسند و ایشان را حفظه و کرام الکاتبین گویند
در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز
و دو بشب و گفته اند حق سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره
و در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی اجنه جنیان آنرا
بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
یعنی مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل
و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان رقم زده خواهد یافت ان الله بدرستی
که خدای لا یغیر تغییر نکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه

تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق ذمیمه سلمی گوید تغییر
دهند نعمتها را از ذکر او تغییر دهند الطاف او برخود بدوام که دل با او راست و از علم و غفلت نورزند
آثار فیض او بایشان متصل بود نظم کرت حواشیکه و امداد منقطع نشوند * بنگاه داشتن سر رشته تا نگهدارد
و اذا اراد الله و چون خواهد خدای بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فلا مرد له پس نیست بازگرداننده
مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند از خود یا از دیگری و ما لهم و نیست آن قوم را من دونه
بجز خدای من وال کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یاری کند ایشانرا هو الذی اوست
آنکه یریکم البرق بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و نشانه باران
باشد پس خدای برق را می نماید خوفا از برای ترس مسافران و کسی که او را باران ضرر کند و طمعا و برای طمع
مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و ینشئ و بر داده و در هوا السحاب الثقال ابرها را که با آب گران بار شد
و یسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد که ملکیست بحمده ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را بالحمید مقترن میسازد و رعد ملکیست
سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن ربکانی رحمه الله نقل میکند که رعد صیحه
فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان و الملائکة و تسبیح میکنند مجموع فرشتگان یا آنها
که اعوان رعد اند من خیفته از ترس خدای و یرسل الصواعق و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها
پس میرساند آنرا من یشاء بهر که میخواهد که بدان هلاک سازد و چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال
نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه با اربد بن قیس گفت که بدین محمد صلی الله علیه و سلم میرویم و چون
من او را بسخن مشغول کردانم تو از عقب وی در آی و شمشیر بر مقتل وی بزن چون بمجلس در آمدند عامر آن
حضرت را بسخن مشغول کردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم بروم و لشکر بسیار جرار
از سوار و پیاده بر سر تو آرم این گفت و با اربد بیرون آمد و حضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس
عامر با اربد گفت آن همه وصیت کجا شد اربد گفت هر گاه که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل
شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه به بدترین صورتی
بمرد گویند یهودی بجانب نبوت پناه آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تعالی تو از چه چیزست
از مروارید یا یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق
این آیه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد از کافران فرستد و هم کافران و ایشان جدال میکنند فی الله

در حق خدای که او از هر جهت با جدال ایشان تکذیب پیغمبرست و آنچه خدا برایشان وصف میکند از کمال
علم و قدرت و تفرد در الوهیت و هو شدید المحال و خدای سخت عقوبت است بر مجادلان له مر خدا راست
دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مر وراست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند یا
او راست دعوت مجابه یعنی بخوانندش اجابت کند والذین یدعون و آنانکه میخوانند من دونه بجز وی
یعنی بتان را کافران میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند ایشان را بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط
کفیه مگر همچون اجابت کسی که بگشاده باشد دو دست خود را الی الماء بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد
و با او دلوی و رسنی نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری درآید تا آب را بطلبد
لیبلغ فاه تا بدهن او رسد و ما هو ببالغه و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و داننده نیست
بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او بخلاف طبع نمی تواند بود که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز
نسبت با عابدان خود چنین حال دارند و ما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال
مگر در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن و لله یسجد و مر خدا را سجده کند من فی السموات هر که در
آسمانهاست والارض و در زمین است طوعا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری
فرمان برند و سجده کنند و کرها و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد او کافرانند که در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده میکنند و ظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص بالغدو
بامدادان بسوی مغرب والاصال و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص و تعیین جهت آنکه
امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر
سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که
بنده تصدیق کند خدا را درین خبر و سجده آورد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی
آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه است و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است بعبادت او
و بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد خواه عاصی اگر از اهل سعادت است او با ظل خود در آن یکی اند
و اگر مخالفت ظل او دران طاعت ذنب منسوب باوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت
آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصیت آنها که
قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان افکنده نظم بران زخمی که دین بی نیاز است

سجده

برین مرهم نهد کس دلنواز است • قل بگو ای محمد من رب السموات والارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها
یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خدایست ایشان را
جز این جواب نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قل افاتخذتم بگو آیا فرا گرفتید
من دونه اولیاء بجز وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان
و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و دستگیر بود دوستان که ایشان لا یملکون نمی توانند و مالک
نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمی توانند و بر دفع
ضرری از خود قادر نیستند پس دیگری چگونه توانند رسانید و بهیچ نوع زیان از او باز توانند داشت
قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است والبصیر و بینا که پرستنده خداست
ام هل تستوی الظلمات یا برابری کند تاریکیها شرک و انکار والنور و روشنایی توحید و معرفت
ام جعلوا لله یا کافران ساختند برای خدای شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه مانند آفریدن خدای
فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدا کدام است و آفریده
شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان
مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست
قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست و شریک ندارد در آفریدن تا شریک او باشد
در پرستیدن و هو الواحد و اوست یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل فرو فرستاد
من السماء از سحاب یا از جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس برفت رودخانها از آن آب
بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود و بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که
خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا
رابیا کفی بلند را بر زبر آورده و مما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می افروزند حفص بغیبت
میخواند یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار بر او در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره
و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة از برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربات
و ادوات عمارت زبد کفی است مثله مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده شد
یضرب الله مثل میزند خدای الحق والباطل حق را و باطل را تشبیه میکند حق را در افاده و ثبات

بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرو آید و از آبراهی بر اندازه مختلف محتاج الیه باشد و قول اباطیل در قلت
نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب باشد فاما الزبد اما کف روی آب و خبث بالای فلز
فیذهب جفاء پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمانرا
چون آب صافی یا فلز گداخته بی غش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک
همچنین یضرب الله الامثال مثل میزند خدای شما را برای تعقل و تامل دران و درین آیه علماء تنزیل و
ارباب تاویل را لطائف بسیارست بعضی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست
واودیه دلها اند که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانیست
و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیه باشد بگو که
در مطالعه همین محل از جواهر التفسیر بدان معنی فایز تواند شد والله الموفق للذین استجابوا لربهم آنانرا
که اجابت نمودند لربهم مر فرمان پروردگار خود را الحسنی پاداش نیکوست یا وار حسنی که بهشت باشد
والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند مر خدایرا لو ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض
آنچه در زمین است جمیعا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مشک و مانند اینها همه ومثله معه مانند آن با آن باشد
یعنی اگر آن قدر که نقود و اقمشه دنیاست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد روز قیامت
لافتدوا به هرآینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اولئک آن گروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب
بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وماویهم و بازگشت
ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاهیست دوزخ افمن یعلم آیا کسی میداند انما انزل
آنکه هر چه فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک از پروردگار تو الحق درست و راستست یعنی حمزة بن
عبد المطلب رضی الله عنه کمن هو اعمی همچون کسی است که نابینا باشد و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله
انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه
الذین یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق
و نمی شکنند آن پیمانرا والذین یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای بآن
ان یوصل آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان ویخشون ربهم
و می ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف میکنند سوء الحساب از سختی حساب والذین صبروا

نصف

و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار
خویش واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز پنجگانه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بدیشان
داده بودیم یعنی آنکه واجب بود برایشان سرا نهان وعلانیة و آشکارا ویدرءون و دفع کردند
بالحسنة السیئة به نیکویی بدیرا یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم ظلم را مقابله نمودند
و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده
که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که چون برایشان ظلمی واقع شد عفو کردند
و در برابر آنکه ایشانرا محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان بریده در وی پیوستند نظم
کم مباش از درخت سایه فکن ٭ هر که سنگت زند ثمر بخشش ٭ از صدف یاد گیر گوهر حلم ٭
هر که سر برد تاج زر بخشش ٭ اولئک آن گروه که بدین صفات موصوفند لهم مر ایشانراست
عقبی الدار سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل در دنیا عاقبت خیراست جنات عدن بوستانهای
پایدار که در وی همیشه باشند یدخلونها در آیند در آن ومن صلح و درآید هر که شایسته باشد بایمان
و طاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان
والملائکة یدخلون علیهم و فرشتگان در آیند بر ایشان من کل باب از هر دری از درهای منازل ایشان
در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم
بشارت است و دوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر کردید در قوت القلوب
آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوسترین صفتیست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدا رسی نه غنی ٭ کاینجا فقرا از همه مقبول ترند
فنعم عقبی الدار پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند والذین ینقضون و آنانکه می شکنند
عهد الله پیمان خدایرا من بعد میثاقه از پس محکم آن باعتراف و قبول والذین و آنانکه میبرند ما امر الله
آنچه خدای فرموده است بآن ان یوصل آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها
ویفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی اولئک
آن گروه لهم اللعنة مر ایشانراست دوری از رحمت ولهم و مر ایشانراست سوء الدار بدی عاقبت
در دنیا و در آخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میکند روزی لمن یشاء برای هر که میخواهد و یقدر

ونیک میسازد بر کسی که اراده میکند و فرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیی و آنچه
از متاع او بدیشان داده و ما الحیوة الدنیا فی الآخرة و نیست زندگانی این سرای[2] الا متاع مگر اندکی برخورداری
یا متاعی از امتعه که دوام و بقایی ندارد چون ادوات خانه و یقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند
لولا انزل چرا فرستاده نشده علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم آیة من ربه آیتی از پروردگار او بران
وجه که ما میخواهیم قل ان الله بگو بدرستی که خدای یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند
که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود چندین هزار آیه گمراه سازد و یهدی الیه
و راه نماید بسوی خود بشاید و من اناب هر که باز گردد بوی و آنها چه کسانند الذین آمنوا آنانکه
گرویدند بخدای و تطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام
او که قوی ترین معجزات است و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم که دلهای مومنان بوی آرام دارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب
آرام می یابد دلهای مومنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله
عنهم اند سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات
علی و آرامش دل علمای ربانی بحقایق اسما حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا
و هو المقصد الاعلی الذین آمنوا آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و بکردند عملهای شایسته طوبی لهم
زندگانی خوش است ایشان را و حسن مآب و نیکویی بازگشت طوبی بشارتست بشادی و خرمی و راحت
و نعمت و خوش حالی یا نام بهشتست و اشهر آنست طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در
منزل حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و چشمه سلسبیل
و کافور از زیر آن منبع باشد کذلک همچنانکه پیش از تو فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم فی امة
قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا تا بخوانی علیهم
بر ایشان الذی اوحینا الیک آنچیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و هم یکفرون و حال آنکه ایشان
کافر میشوند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند سجده کنید رحمن را
قالوا و ما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندانیم الرحمن قل هو ربی بگو رحمن آنکه کار اوست لا اله الا هو

[2] در حیات آن سرای هم

ما تقوم بهم ذکر الله
دلهای ایشان بیاد خدای یعنی چون ذکر
خدا شنوند بر آن انس گیرند و آرام
یابند ح

هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه بروی نه بر غیر او توکلت توکل کردم در یاری کردن مرا بر شما
غالب و الیه متاب و بسوی اوست بازگشت من . آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر
خواهی ترا متابعت کنیم بقرآن کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین پهن گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف
تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان با پدران ما تا در باب تو با ما سخن
گویند آیه آمد که ولو ان قرآنا و اگر کتابی بودی درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها
یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود او قطعت به الارض یا شکافته شدی بوی زمین چون
بر وی خوانده شدی او کلم به الموتی یا سخن آورده شدی از برکت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که آیت
در اعجاز و غایت در تذکیر و انذار بل نه چنانست که کافران میگویند بقرآن یا بفرمان تو باید که
اینها واقع شود بل لله الامر جمیعا مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت دارد بر همه چیز هرگاه که خواهد اینها
ظاهر گرداند افلم ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان
این متعنتان آنگاه که دانسته اند ان لو یشاء الله آنرا که اگر خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر آینه
راه نماید همه را صاحب کشاف گفته که یأس در لغت نخعی علم است یعنی آیا ندانسته اند مومنان که
هدایت بمشیت باز بسته است و لا یزال الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم میرسد ایشان را
بما صنعوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قارعة حادثه کوبنده و داهیه از قتل و برکنده
او تحل یا فرود آیی تو که محمدی صلی الله علیه و سلم قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان
یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که از شآمت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودند و سرایای
آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق سبحانه فرمود که
همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدای که موت یا قیامت
یا فتح مکه است ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد و خلاف نکند وعده را پس برای تسلیه
آنحضرت میگوید و لقد استهزئ و بدرستی که استهزا کرده اند برسل به پیغمبران من قبلک پیش از تو
چنانکه این قوم میکنند فأملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی
بگذاشتم در راحت و تن آسایی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را بعقوبت فکیف کان پس چگونه
بود عقاب عقوبت کردن من ایشان را این سخن بر سبیل تعظیم و تهویل است افمن هو آیا هر کس که

او باشد افمن هو قائم علی کل نفس نگاه بان بر هر نفسی پاداش دهنده بما کسبت بآنچه کنند آن نفس از نیکی و بدی
برابر است بکسی که چنین نباشد یعنی خدایی که نگاه دارنده و سازنده کار بنده کانست برابر نیست بآنکه
عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و جعلوا و میسازند کافران لله شرکاء مر خدای را شرکا آنرا ابدان بتان یعنی
اصنام که می پرستند قل سموهم بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصاف لائق ایشان
و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق
و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد
ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدا را بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریک خود را الوهیت
نفی علم از برای انتفاء معلومست ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی
بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنکه
مکرهم مکر ایشان را و صدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه راست و من
درست و من یضلل الله و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت اگر فما له من هاد پس نیست
او را توفیق دهنده که راه نماید لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی
دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت تر
و دشوارتر است بر ایشان و ما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگاه دارنده
که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشتست که فردای
قیامت وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی درآیند تجری میرود و پیوسته
من تحتها الانهار از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوهای آن بوستان
دائم همیشه باشد و منقطع نشود بخلاف میوهای دنیوی و ظلها و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانکه
سایه دنیوی بگاه محو و باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل عنایت اند
و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظل ظلیل است
سایه دولت او در دو جهان جاوید است • ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او • تلک آن بهشت
موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهی کار آنانست که پرهیزکاری کردند و عقبی الکافرین
و عاقبت همه کافران النار آتش دوزخست و الذین آتیناهم الکتاب و آنانرا که عطا کرده ایم

کار

کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که
اهل نجران بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت یفرحون شاد میشوند بما انزل الیک
بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و من الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل
کتاب چون حیی بن اخطب و کعب بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان
از نصاری من ینکر کسی هست که انکار کند بعضه بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت
بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مأمور شده ام ان اعبد الله بآنکه پرستم خدا را بیکانگی و لا اشرک به
و شریک نیارم بوی چنانچه شما آورده اید عزیر و مسیح را بخدایی گرفتید الیه بخدای نه بغیر او ادعوا میخوانم
خلق را او الیه مآب و بسوی اوست بازگشت من و کذلک و همچنان که فرستاده ایم کتب را بر انبیاء
گذشته بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم بتو قرآنرا حکما کتابی محکم که نسخ و تغییر بوی راه نیابد
یا حکم کننده میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن آسان باشد و لئن اتبعت
و اگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهای شرکا را که ترا بدین آبا خود دعوت میکنند یا امانی جهود را
که ترا برجوع بقبله خود میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی
بطلان کیش بت پرستانرا یا نسخ صلوة بقبله یهود اگر پی رو ایشان شوی ما لک نیست ترا من الله
از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند و لا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد
آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و میگفتند همت این مرد همه بر نکاح مصروف است
و همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بمهم
نسوان باز داشتی آیه آمد که و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو
و جعلنا لهم و گردانیدیم مر ایشانرا ازواجا زنان و ذریة و فرزندان و ما کان و نباشد و نشاید لرسول
مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یأتی بآیة آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند الا باذن الله
مگر بامر خدای یا بقدرت او و جواب مشرکانست که بحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبر خود
معجز نتوانند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل مر
هر وقتی را کتاب حکمتی نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا مر اجلی از
آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای

با ایشان آنچه میخواهد بحکم و یثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت و عنده و نزدیک اوست ام الکتاب
اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کتابتی نباشد الا آنکه نوشته بود دروی گفته اند محو کند از دیوان
حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه برده آنچه از بنده صادر شود
از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را
که ثواب و عقاب بدان متفرع نیست محو کند و باقی مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل
آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات
فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند بزرگی و ضعف پیری یا علما و ین براند که
محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق
و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب محو و اثبات تعلق
بدان کتاب دارد اما تغییر ام الکتاب راه نیابد و ابو الدردا رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچ کس در وی نظر
نمیکند و هرچه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در وی ثبت کند در فصول فرموده که محو کند توهم انکار از
قلوب ابرار و اثبات کند کاهی آن رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم
از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از
شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می سترد و اخلاص می نهد
شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند جود ثابت میسازد و شره بر میدارد و قناعت می آرد حقد می سترد
شفقت می نهد و از دل اهل اختیار می برد و تسلیم می نهد تفرقه محو میکند جمعیت ثبت می نماید از دل
محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ
نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی میدهد یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت
محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده می کاهد و از آن حق می افزاید تا جایی که بنده باطل
خود بود و با قرب مستغرق باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای
اشارت نگذاشت محو و اثبات تو و اما مخافت برداشت از آن من هیچ کاست و از آن تو هیچ نفزود
تا با خر همان باشد که باول بود رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست • پیش از دل و گل هر بود آن حاصل ماست

اثبات [illegible]

در عالم عجب خانه داشته ایم • رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست • و اما نرینک و اگر بنمائیم ترا بعض الذی
نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم کافران را از عذاب او نتوفینک یا بمیرانیم پیش از آن فانما علیک
البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکامست و بس و علینا الحساب و برماست
شمار و پاداش ایشان اولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند انا نأتی الارض که ما در زمین می آییم
یعنی فرمان می آید بزمین کفار ننقصها می کاهیم آنرا و من اطرافها از کرانهای آن یعنی از تصرف
ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن را مع یهود دست حق سبحانه
فرموده که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان می دهیم والله یحکم و خدای حکم
میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اسلام و اقبال ایشان لا معقب لحکمه هیچ رد کننده
و باز پس گرداننده نیست حکم او را و هو سریع الحساب و اوست زود حساب یعنی زود جزا
کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب در دنیا بقتل و اجلا و قد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند
آن جهودان با مشرکان که پیش از یهود یا کفر زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس خدای راست
یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعلم میداند ما تکسب کل نفس هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر
جزای او آماده میسازد و سیعلم الکفار زود باشد که دانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای
قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای و یقول الذین کفروا و میگویند آنانکه
بگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمد صلی الله علیه و سلم لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش
خدای بر نبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما
با تحقق من پیغمبرم بشما و من عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزد وی است علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن
جبرئیلست که وحی از لوح فرو میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است
رضی الله عنه یا علم توریه و آن عبدالله سلامست و اضراب او رضی الله عنهم سورة ابرهیم علیه السلام

ابرهیم

بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تأویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف مقطعه
ابتلاست و تصدیق مؤمن و تکذیب کافر او خدای بندگان را بهرچه خواهد امتحان کند وجهی برانند که
آن حروف اسامی حروف قرآنند و بدین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که
فرستادیم او را الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن

من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین
یا سنت باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود
تقدیر و در بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از
ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب استار و افعال صفات بنور وحدت ذات و حقیقت
آنست که ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از
مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از وی و از مزاحمت
غیر او باز رهاند تا از بخودیش شعور ماند نه بعدم شعور نیز بخود واند رباعی یا رب عدمی کن دو جهان درهم
وز مدعی از بدی خود برهم • در هستی خود مرا ز خود بیخود کن • تا از خودی و بیخودی خود برهم • و گفته اند
انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از
گمراهی برهانی و براه راست برسانی از نیست که میگوید الی صراط العزیز بیرون آری ایشان را از ظلمات
بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید ستوده و آن راه دین اسلامست پس در صفت عزیز حمید
میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه مرورا است ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از مبدعات و ویل للکافرین و ریج و شدت است مر گروهی کافران را بقرآن من عذاب
شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا
دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را علی الآخرة بر آن سرای و یصدون و باز میدارند مردمان را
عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و یبغونها و میطلبند برای راه حق
عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوفند
فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقه صفت ضالست و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد
مجازیست • در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند که چه حالست که همه کتب منزله بلغت اعجمی فرود آمده
و کتابی که محمد صلی الله علیه و سلم می آید عربیست آیه آمد که و ما ارسلنا و نفرستاده ایم ما من رسول
هیچ پیغمبری الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده
و مبعوث بدیشان شده چه هر چیز را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق تعالی انبیا را از زبان
قوم ایشان در میان ایشان فرستاد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند

سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و جمع کتب بلغت عرب
منزل شده و جبرئیل علیه السلم با هر پیغمبر قومی ترجمه کرده از لغت منزل علیهم و در لباب گوید فرستادیم
هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب
کسی که گوید که پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بوی کتب متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی
گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی
کتب بزبان ایشانست و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین
حکمت فیضل الله پس گمراه گرداند خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود و یهدی
من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد و هو العزیز و اوست غالب در حکم خود
الحکیم راست کار که اضلال و هدایت او بروجه حکمت است ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم
موسی را بآیاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم ان اخرج آنکه بیرون
آر قومک گروه خود را که بنو اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهات الی النور
بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان و ذکرهم
و پند ده ایشان را بایام الله بروزهایی که حق سبحانه عذاب کرد کافران را در آن یا بیاد ده آن روزها
که بنی اسرائیل در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک هر آینه در این چه یاد کردیم لآیات
هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را در بلا شکور شکر گوینده بر آلاء و اذ
قال موسی و یاد کن که گفت موسی علیه السلم لقومه مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا ای گروه
من یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانید شما را من آل
فرعون از کسان فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما
میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند و یذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را که منجمان
گفته بودند که از بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد و یستحیون و زنده
میگذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در آن محنت و مشقت
بلاء آزمایشی بود شما را من ربکم از پروردگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عظیم بزرگ
و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم

اگر شکر کنید بر نعمتها من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم و اگر ناسپاسی نمایید بر آن
ان عذابی هر آینه که عذاب من لشدید سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود
درونی و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما نقل میکند که
اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون گردانم باحسان
و اگر بر آن شکر گویید زیاده سازم بمعرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر از آن شکر
گویید زیاده سازم و بالا برم بدرجهٔ قربت و بشکر آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و شاید و از این کلام
حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجاتست و فی المثنوی المعنوی نظم
شکر نعمت نعمتت افزون کند • کس زیان در شکر گفتن چون کند • شکر باشد دفع علتهای دل •
سود دارد شاکر از سودای دل • وقال موسی و گفت موسی علیه السلام ای گروه من ان تکفروا انتم
اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری
و آدمی فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیازست از عبادت و شکر شما حمید ستوده واست بی
ستایش خلق ذرات مخلوقات بنعت او ناطق اند و السنهٔ جمیع اشیا به تسبیح و حمد او جاری نظم
بذکرش جملهٔ موجودات گویا • همه او را ز روی شوق جویا • الم یاتکم آیا نیامد بشما تتمهٔ کلام موسی علیه السلام
یا ابتدای خطابست از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی
آمد نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح گروه نوح علیه السلام و عاد و قبیلهٔ عاد و ثمود
و قوم ثمود والذین من بعدهم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری
الا الله مگر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان
منقطع ساخته که غیر خدای کسی بدان اطلاع ندارد در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان
عدنان و ابرهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه سی قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد
الا حق سبحانه جاءتهم آوردند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات حجتهای روشن که کتب
الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود
یعنی انگشتان دستهای خود بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع
خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود بر افواه رسل نهادند که سخن مگویید و قالوا

انا کفرنا و گفتند ما نگرویده ایم بما ارسلتم به بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود و انا لفی شک
و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مریب تهمت
افکنده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان
که ما شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت دلایل وجود او
شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یدعوکم میخواند شما را
بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبکم یعنی گناهان شما را
اگر قبل ایمان بوده و یوخرکم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام
برده شده که آخر اعمار بود قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر
آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضل نیست شما را بما از روی ظاهر پس چرا مخصوص شدید به نبوت از
میان ما تریدون میخواهید ان تصدونا که باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد از آنچه بودند که می
پرستیدند آباؤنا پدران ما از اصنام فاتونا بسلطان پس بیارید حجتی مبین روشن بر صحت دعوی خود
یا بر استحقاق بفضیلت نبوت و مزیت رسالت گویا که ایشان معجزه که میدیدند اعتبار نمی نمودند و از روی
لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم قالت لهم رسلهم
گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت
مسلم میداریم ولکن الله و لیکن خدای یمن منت می نهد به نعمت نبوت و کرامت رسالت علی من یشاء
بهر که میخواهد من عباده از بندگان خود و ما کان لنا و نیست ما را و نمی توانیم ان ناتیکم بسلطان آنکه
بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای و مشیت او یعنی ما از پیش خود
بی خواست خدای کاری نمی توانیم کرد و هیچ نمی توانیم ساخت نظم ناتوانی و عجز لازم ماست •
قدرت و اختیار از آن خداست • کار ما را الحکم راست کند • او تواناست هر چه خواست کند •
وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند گروندگان وما لنا و چیست ما را یعنی عذر نداریم
ان لا نتوکل در آنکه توکل نکنیم علی الله بر خدای وقد هدینا و حال آنکه راه نمود ما را سبلنا راههای
راست یعنی که بدان می شتابیم و او را میدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست ولنصبرن و هر آینه
که صبر خواهیم کرد علی ما اذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را از تکذیب و مخالفت و علی الله و بر خدای فلیتوکل

رحنب

المتوکلون باید که ثابت باشند توکل متوکلان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم
مر رسولان خود را لنخرجنکم هر اینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا آنکه عود
کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از قوم
فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود لنهلکن الظالمین هر اینه
هلاک گردانیم ستمکاران یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان
من بعدهم بعد از هلاک ایشان ذلک این امر مقرر و این وعده راستست لمن خاف برای کسی که
بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم میکنم
بر بندگان باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب واستفتحوا
و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود
و اعادی یا انبیا و امم حکم کردند یعنی گفتند که هر که از ما باطلست عذاب بدو فرود آید خدای حکم فرمود
و انبیا و مومنان نجات یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی کل جبار هر گردن
کشی عنید ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پس او دوزخ است یعنی در روز حشر
رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه او را دران افکنند ویسقی و بیاشامانند من ماء صدید از آبی
مخلوط با ریم و زرد آبه که از درون جیان چکد و گویند آبی مثل صدید یتجرعه بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه
میخورند تا مزاو ولا یکاد یسیغه و نمی تواند که بگلو فرو برد از تلخی و گندگی ویاتیه الموت و می آید بدو
آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ موییا و میان انگشتها
وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجره او مانده
باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه به تن باز گردد تا زنده شود بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان
مردگی و زندگی میگذراند ومن ورائه و در عقب اوست با وجود چنین بختی عذاب شدید عذابی سخت
یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ مثل الذین کفروا از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال
آنانست که کافر شدند بربهم بآفریدگار خود و صفت آن اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد
اشتدت همچون خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بدو باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد
باد او موصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست که

عملهای کافران که در صورت خیری نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن
مانند توده خاکستریست که بادی سخت بران وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچکس
بر جمع آن قادر نباشد و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا
از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط شده باشد و هباء منثور گشته و مطلقا اثری از ثواب
او پیدا نی ذلک آن پنداران ایشان که ما نیکویی کرده ایم هو الضلال البعید او گمراهی دور رسته یعنی در
غایت بعد است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنکه خدای خلق
السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که حق آنست در آفرینش ان یشا اگر خواهد
یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم سازد ویات بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر
و تکذیب مثل شما نباشند وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادر است
بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت او به مقدورات یکسانست
کار اگر دشوار اگر آسان بود • پیش قدرت حکمی یکسان بود • وبرزوا و ظاهر شدند بصیغه ماضی
جهت تحقق وقوعست و اگر مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر لله برای امر خدای و محاسبه
جمیعا همه مردگان از کفار و مومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان اهل کفر یعنی اتباع و سفله
للذین استکبروا مر آنان را که تکبر کرده اند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمه کفر کرده باشند
ایشان را گویند انا کنا بدرستی که بودیم لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان
ایشان فهل انتم پس هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای
چیزی را یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما
قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات
از عذاب لهدیناکم هر اینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اکنون طرف خلاصی بسته و دست شفاعت
برین درگاه مردود و ایشان ناامید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما
بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش کنند سودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم
بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند مژده نجات نرسد گویند
سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بخروشیم و جزع نماییم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد

ما لنا من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان وگوید دیو سرکش
یعنی ابلیس لما قضی الامر آن هنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد
بانکه اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان
ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش برآید و بگوید با اشقیا و اتباع خود که ای ملامت کنندگان
ان الله وعدکم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود
ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت و نه حساب و اگر خود باشد بتان شما را
شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده که دادم شما را به یقین خلف و وعده را خلف میکنند یعنی امروز
ظاهر شد که من دروغ گفته ام وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر
کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب
بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید بر دعوت من و تامل نمودید در عواقب امور خود
فلا تلوموني پس مرا ملامت مکنید بجهت وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که
من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه خواهد میکند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا
فرمان بردید و قول خدا را که گفت لا یفتننکم الشیطان نشنودید ما انا بمصرخکم نیستم من رهاننده و
فریادرس شما از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت بدرستی که
امروز من کافر شدم بما اشرکتمون بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش از این
در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم
مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود وادخل الذین و درآورده شوند آنانکه
آمنوا گرویده اند بامر من عند الله وعملوا الصالحات و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفته جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان
باشند در آن و درآرنده مومنان بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بدار
السلام درآرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بر ایشان فیها
در بهشت یا تحیات ایشان بریکدیگر سلام سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب
با هر مستحق خطابست یعنی باید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا

چگونه زد خدای مثلی دیگر و آمد کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که توحید است یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند
درختی پاک که آن نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار و محکم و فرعها
و شاخ آن فی السماء در بلندی توتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن
و بران تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهست از وقت شکوفه او تا بجهت رسیدن
و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد باذن ربها بارادت و تکوین آفریننده
خود و یضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول
بمحسوس و مثل کلمة خبیثة مانند درختی ناپاکست چون حنظل که تلخست و ناخوش بوی و مکروه
طباع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت اجتثت جنبان شده و بریده و برکنده گشته من فوق
الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را قراری و اثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا
نه بیخی گران باشد او را مدد • نه شاخی کو گردد بدان سایه دار • گیاهیست افتاده بر روی خاک
پریشان و بی حاصل و خارناک • حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت
و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است
در زمین خود و فرع او متوجه بجانب علو و ثمر نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت
اصنام را که در دل کافر متمکن بجهت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عمل نیز که بمصعد قبول رسد
از و صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری نظم نهال با مدد شرع میوه دارد
جان لطیف که بر هیچکاریش خاری نیست • درخت زندقه شاخیست خشک بی سایه • که [illegible] اعتباری نیست
یثبت الله ثابت میگرداند خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد
بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن
گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بدان ثابت میدارد
مومنان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا ایشان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه
توحید منحرف نشوند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمسون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلام و گویند ثبات دهد
مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در سرای

وکلمه کفر است
و مثل بیخ ناپاک کشجرة خبیثة

یعنی در قبر که منزل اولست از منازل آخرت بجواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد
قبر است و در آخرت موقف سوال و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه توحید راه نیابند
نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر و یفعل الله و میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی
الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر نعمت خدایرا
بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون خود ساخته و ابواب
رزق بر ایشان گشاده بنعمت وجود با جود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخت و ایشان
ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بی مقدار گشتند و بعضی از ایشان در جنگ بدر
مقتول و مغلوب شدند و از فاروق و مرتضی رضی الله عنهما منقولست که مراد ازین دو قبیله اند که فاجرترین
قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند و احلوا قومهم و فرود آوردند
قوم خود یعنی اتباع و اشیاع خود را دار البوار در سرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی دار البوار
دوزخست یصلونها در آیند در آن و بئس القرار و بد جایگاهیست جهنم و جعلوا و فرا گرفتند لله اندادا
برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمرا
گردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدای که طریق توحیدست قل تمتعوا بگو بخورید آرزوهای خود
یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم
پس بدرستی که بازگشت شما الی النار با آتش دوزخست قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم یعنی امر کن
لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید یقیموا
الصلوة تا ایشان بامر تو نماز گزارند و ینفقوا و نفقه دهند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم بایشان سرا
نفقه کردن پنهان مراد تطوعست و علانیة و نفقه آشکارا مراد زکوتست چه در نفل اخفا و در فرض
اظهار انسب باشد محصل سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه
بیاید یوم لا بیع فیه روزی که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخود چیزی بدان تدارک تقصیر تواند
نمود و لا خلال و در آن روز دوستی نبود و نیز که از دوستان کم طلب نفع توان کرد بلکه اغلب
دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی خلق آنست که بیافرید
السموات والارض آسمانها و زمین را و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مراد بارانست

در نعمت کافر شده نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند و چه قبایل ایشان ملکان مردم ۱۲

فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه‌ها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار
گذرانید و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر تا میرود در دریا بامره بفرمان او
هر جا که میخواهد و سخر لکم الانهار و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما
و سخر لکم الشمس والقمر و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءه آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که مستمرند
در سیر خود یا بجد و تعب در سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند و سخر لکم اللیل والنهار
و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری
برای کسب معیشت و آتیکم و بداد شما را من کل ما سالتموه هر چه خواستید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه
محتاج الیه شما باشد خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شماره
کنید نعمة الله نعمت خدایرا که بفضل و کرم بشما داده لا تحصوها شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای
آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم که پیغمبر
بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار
جلال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تأمل افزون است نظم
بر فروه مدایح قدر رفیع تو ۰ نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد ۰ ان الانسان بدرستی که انسان
لظلوم هر آینه ستمکاریست کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت که از شکر غافلست و کفران میورزد
و بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست که در محنت جزع کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل
ورزد و در خیر نگشاید و اذ قال ابرهیم و یاد کن چون گفت ابرهیم علیه السلم رب اجعل ای پروردگار من
گردان هذا البلد این شهر مکه را آمنا ایمن از مخاوف و مکاره واجنبنی و دور گردان مرا و بنی
و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه پرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلم
بجهت دعای حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود و آنرا دوار نام نهاده
گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این
قول غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلم بوده اند و بت پرستی
ایشان مشهورست رب انهن ای آفریدگار من بدرستی که بتان اضللن کثیرا گمراه کردند بسیاری را
یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هر که پیروی کند مرا در دین من

فانه منی پس او از منست یعنی از اهل ملت من و من عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فانک غفور
پس بدرستی که تو آمرزنده رحیم مهربان یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق توبه
ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستی که من ساکن گردانیدم من ذریتی یعنی از فرزندان خود را
مراد اسمعیل است علیه السلم بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود
رشک آمد و ابرهیم علیه السلم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در و آب
و آبادانی نباشد خلیل متالم شد جبرئیل علیه السلم وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم
بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد در وادی که ایشانرا
بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع برود خانه
که در او نه زرع نیست یعنی آب ندارد که درو کشت توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام
کرده شده است درو صید و قتال یا حرامست تهاون او و تعرض بدو و مراد موضع خانه ضراح است
که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلم بوده و اگر نه بوقت دعای ابرهیم صلوات الرحمن علیه خانه نبوده
پس تکرار فرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشانرا درین مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند
نماز را و پرستش تو بجای آرند فاجعل پس گردان افئدة من الناس دلهای بعضی از مردمانرا که
بکشش محبت تهوی الیهم بشتابد بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را استجاب فرمود
بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر کشف جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا
وا رسیده اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزایدست محققان برانند که اگر
من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی
و پروانه وار سوخته شعله آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد ❊ گر دل ببرد حلال باشد
وانکس که بر آن چنان جمالی ❊ عاشق نشود وبال باشد ❊ و دیگر حضرت ابرهیم علیه السلم دعا فرمود که
وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه ها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاس
داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است
انواع ثمرات درو پیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه
در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار در دعا دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرمود که ربنا

ای پروردگار ما انک تعلم بدرستی که تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم
یعنی پنهان و آشکارا همه را میدانی و ما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای هیچ چیز فی الارض
در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست
آنچه پیدا و آنچه پنهانست ❊ همه با دانش تو یکسانست ❊ الحمد لله الذی ثنا و ستایش آن خدایرا که
بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که
پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل و اسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در
نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی ان ربی بدرستی که پروردگار من
لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندانرا بدعا از
خدا خواسته رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز و من ذریتی
و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بدان ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم
علیه السلم جمعی بر فطرة بوده اند و خواهند بود تا قیامت ربنا ای آفریدگار ما کرم نمای و تقبل دعاء
و فرا پذیر و اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و پدر و مادر مرا
چون ایمان آرند بتو و دعاء غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان ایشان نداشته
و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست علیهما السلم و للمؤمنین و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر که مؤمن آید
یوم یقوم الحساب روزی که قایم شود حساب خلایق و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
مراد مؤمنانند از امت محمد صلی الله علیه و سلم و لا تحسبن الله و مپندار ای محمد خدایرا غافلا بیخبر عما یعمل
الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش برآنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست
چه آن بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال نواهی دانند که صورت خطاب
متوجه آنحضرتست و مراد غیر او انما یؤخرهم جز این نیست که تأخیر میکند عذاب ایشانرا لیوم
تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار دران روز دیده ها از مشاهده احوال مهطعین
در حالتی که خداوندان این دیده ها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلم که ایشانرا
بعرصه محشر خواند مقنعی رؤسهم بر داشتگان سرهای خود ببالا لا یرتد الیهم باز نمیگردد بدیشان
طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که نتوانند فرو خوابانید و افئدتهم هواء

ودلهای ایشان خالی بود از فهم وفکر بواسطهٔ غلبهٔ دهشت وحیرت وانذر الناس وبیم کن مردمان یعنی اهل
مکه را وبترسان یوم یاتیهم العذاب از روزی که بیاید بدیشان عذاب وآن روز مرگست یا روز قیامت
فیقول الذین ظلموا پس گویند آنها که ستم کردند بشرک وتکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا باز پس دار
ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن وما را بدنیا فرست ومهلت ده الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب
دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس را که بتو خواند ونتبع الرسل وپی روی کنیم فرستادگان را
اولم تکونوا در جواب ایشان گویند آیا نبوده بید شما که از روی مبالغه اقسمتم من قبل سوگند میخوردید
در دنیی که شما پاینده خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را زوالی مراد آنست که حکم کنید ما در دنیی جاوید
بود وبسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وسکنتم وساکن بودید شما فی مساکن الذین در مسکنهای آنکه
ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد وثمود وتبین لکم وظاهر شد مر شما را که کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم بدیشان مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وضربنا لکم الامثال
وبیان کردیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم وبدرستی که کوشش کردند در حیلهٔ آنچه
نهایت مکر ایشان بود وعند الله ونزدیک خدایست مکرهم جزای مکر ایشان وان کان مکرهم وهرچند
که بود مکر ایشان در سختی ومحول ساخته وپرداخته لتزول تا از جای برود منه الجبال از ان مکر کوهها
جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی کاوان حیلها انگیخته تا هر یک
در ثبات ورسوخ چون جبالست زایل کرداند واین محالست نظم بیت باد مکر ایشان که دیابی
کی تواند کوه را بردن ز جای • در معالم از مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیه در قصهٔ نمرود
جبارست که چون سلامتی ابرهیم علیه السلم در آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدایی دارد ابرهیم که
او را از آتش برهانید من خواهم که بر آسمان روم واو را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفعست
وبر رفتن بدانجا میسر نشود نمرود نشنید وبفرمود تا صرحی ساختند بعد از سه سال بغایت بلند
وچون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد وساختن وافتادن
آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت القصه چون آن صرح از پا در آمد وخلایق بسیار هلاک شدند
نمرود خشم گرفته گفت بر آسمان روم وبا خدای ابرهیم که ستاره مرا نمیگذارد جنگ کنم پس چهار کرکس
پرورش داد تا قوی تمام گرفتند وصندوقی چهار گوشه بساختند ودو در یکی فوقانی ودیگری تحتانی

در وی راست کرده وبر چهار طرف او چهار نیزه که زیر وبالای او راستی شد تعبیه نمود وپس کرکسان را چند روز
گرسنه داشتند وچهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان ببستند ایشان
از غایت جوع میل بالا کردند وجانب مردار پرواز نمودند وصندوق با نمرود وبا یک تن دیگر که در آنجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را همچنان
حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد وگفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد
جواب داد که بغیر از زمین چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروز دیگر که باب فوقانی بگشاد حال
همان بود که روز سابق مشاهده نمود ورفیق وی که باب تحتانی بگشاد عرض نمود که بغیر از تاریکی چیزی
مشهود نبود نمرود بترسید ونیزها را با مردارها سرنگون ساخت وکرکسان میل بزیر کردند
ودر وقت فرود آمدن آواز مهیب اجنحهٔ کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از
اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف وعده خلاف کنندهٔ وعدهٔ خود
رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده آنجا که لننصر رسلنا ولاغلبن انا ورسلی
خلاف نکرده ونکند چه کرده ترا بر دشمنان مظفر ومنصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که
خدای غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهندهٔ کینهٔ اولیا از اعدا یوم تبدل الارض در
روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمین دیگر والسموات وآسمانها متبدل کرده باسمان
دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویهٔ جبالست وانهار واشجار وتبدیل سما تکویر شمس وتناثر ستارگان
ودر معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند وزمینها را دوزخ واز مرتضی علی رضی الله عنه نقل
کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره وآسمان را باسمانی از زر وقول ابن مسعود رضی الله عنه
که روز قیامت بیارند زمینی از نقرهٔ پاک که بر ان هیچ گیاه نباشد موید این سخن است وبرزوا
وظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وتری
المجرمین وبه بینی گناهکاران یعنی مشرکان را یومئذ دران روز مقرنین با هم بسته وجمع کرده بحسب شاکله
در عقاید واعمال با قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد در بندها یا غلها
سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطرانست وآن چیزی باشد سیاه وگویند که صمغ درختی است
که می پزند وبر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فرو ابر جلود دوزخیان اندازند

تا حدت وشدت آن و وحشت لون و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند
تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این
قطران برایشان اندایند وتغشی وجوههم النار وفرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی دران
بحد لیجزی الله متعلق است به برزوا یعنی برایند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس ما کسبت هر تنی را
جزای آنچه کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای زود حسابست هر بنده را زیرا که
حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه
بلاغ للناس کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بان ولینذروا به و بیم کرده شوند بدان ولیعلموا
وتا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که درو مذکورست انما هو آنکه اوست اله واحد خدای یکتا ولیذکر
و مر اینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

الجزء الرابع عشر من اجزاء الثلثین

سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در حروف
مقطعه اقاویل بسیارست جمعی برانند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک جراتست در ینابیع
آورده که فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف
باشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که بگو وما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارتست
باسمی چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدایست
بواسطه جبرئیل برسول رسیده است تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب آیتهای سوره است
وقرآن مبین و آیتهای قرآن روشن پیدا کننده حق یا از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما
بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن جهت تعظیم است ربما ای بسا وقت که
دران یود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر بودند و آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی
بودندی مسلمانان و این آرزو در وقتی باشد بوقت نصرت مومنان یا نزد معاینه اهوال مرگ کفار یا ایشان
یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا وقتی که عصاه مومنانرا از دوزخ بیرون آرند و درهای
جهنم برایشان فرو بندند و دانسته که خروج از ان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم
ذرهم بگذار ایشانرا امر تهوین و تحقیرست یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا
یاکلوا بخورند ویتمتعوا و برخوردار شوند از لذات و منافع آن ویلههم الامل و مشغول گرداند ایشانرا آرزو

الحجر

الجزء ۱۴

یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد عقبی و تفکر در مآل فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل
دیهی را الا ولها کتاب مگر آنکه مر هلاک ایشانرا کتاب معلوم زمانی بود مقدر نوشته شده در لوح محفوظ
که مهلت چند باشند و هلاک کی بود ما تسبق پیشی نگیرند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک
خود را وما یستاخرون و باز پس نمانند از ان یعنی هلاک نشد نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل
مقرر وقالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای آنکسی که فرو آمده است علیه الذکر برو قرآن
انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که مارا از تقلید به تسفیه میخوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده
چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت جنون باهم راست نیاید لوما تاتینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بالملائکة
فرشتگانرا بگواهی برسالت خود ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در دعوی
یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق سبحانه
جواب ایشان میگوید ما ننزل الملائکة فرو آورده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب میخواند یعنی
فرو نفرستیم فرشتگانرا الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک بصورت اصلی وقتی تواند دید که
بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام بدان صورت دیدند یا بوقت مرگ چنانچه
همه کس بینند وما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه بدین صورت فرود فرستیم منظرین از مهلت
داده گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآنرا که یاد کرد
موعظتست و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب شرف خواند کاست وانا له و ما او را لحافظون
نگه دارنده ایم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدارنده
ایم از معارضت اعادی

نظم

اگر جمله جهانم خصم گردند • نترسم چون نگهدارم تو باشی •
نهادی در همه عالم نگنجم • اگر یکلحظه غمخوارم تو باشی •

ولقد ارسلنا و هر اینه ما فرستادیم
پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان وما یاتیهم و نیامد بدیشان
هیچ رسول پیغمبری فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی عناد به او به یستهزءون استهزا
میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یعنی از میان
انبیا تو مخصوص نیستی بایذا قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم

ما ننزل الملائکة

استهزا را انبیا را و در دلهای مکذبان پیشین سلکه در می آریم کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین در دلهای کافران مکه
لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن و قد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای
در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید
اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کردند بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در
نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که ولو فتحنا علیهم و اگر بگشاییم برایشان
معترضان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان
فیه یعرجون دران در بالا میروند و ازان در بزیر می آیند لقالوا هرآینه از غایت عناد و تشکیک در حق
گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته شده ابصارنا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان
بگشایند و کفار بالا روند عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این
صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده شده ایم یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم ما را جادو کرده چنانکه در طور دیگر آیات میکشند و یقولوا سحر مستمر و لقد جعلنا
و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجهای دوازده گانه از ابهیات و صفات
و خواص مختلف یکدیگر و زیناها و بیاراستیم آنرا بالصور تنها یا به نیرین و سایر کواکب للناظرین
برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند و حفظناها و نگاه
داشتیم آسمانرا من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده تا نتوانند که بران صعود کنند و بر احوال اجرام
مطلع شوند الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخنی مسموع یعنی آنچه
از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی درآید اورا و بدو رسد و بسوزد شهاب مبین ستاره درخشان
و درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم
علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را درس می نمودند سخنان می ربودند
بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان
منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و علی آله افضل الصلوات للمصلین
دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد و ابواب کهانه
بکلی مسدود گشت **نظم** مهی برآمد و بازار پری بشکست * گلی شکفت و میان هوی خار آخر شد *

والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و درافکندیم و پیدا کردیم
فیها رواسی در زمین کوههای سرافراخته پا برجا وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل شیء موزون
از هر چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی بقدر مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بالغه علت باشد یا آنچه
وزن کنند و به پیمانه یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع
کثیره کلیه از اشجار و مزروعات وجعلنا لکم و بساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت
یعنی آنچه قوام معیشت شما بوی است از مطاعم و ملابس ومن لستم و هم از برای شما ساختیم آنرا که
نیستید شما له برازقین مر ورا روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک و گفته اند انعام و مرکب
وان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان
خزائنه خزینهای ویلی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار
چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج مشقت و زحمت نیست
و ما ننزله و فرو نمیفرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده نه کم از آن شاید و نه زیاده
ازان باید وارسلنا الریاح و فرو فرستادیم بادها را لواقح آبستان یا بر یعنی بردارندگان ابررا
یا آبستن کنندگان درختهارا بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که
آن بارانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب و تصرف دادیم دران و ما انتم و نیستید شما
له مر آن آب فرو فرستاده را بخازنین نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام
ماتریدی رحمه الله فرموده در تأویلات که نیستید تمام خدا را خزینه داران یعنی خزائن او در دست شما
نیست آنچه شما در خزینه نهید همه ازان اوست وانا لنحن و بدرستی که ما نحیی زنده میگردانیم اجسام
قابله را بالحاق حیات دران ونمیت و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات شاذان در لطائف قشیری
قدس سره مذکور است که زندگی میدهیم دلهارا بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در مجاهده یا زنده
میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقائق روح الله روحه
فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان می نماییم بسطوات
نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس ونحن الوارثون و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از
فنای خلایق چه میراث چیزرا گویند که بعد از مردن یکی بدیگری میرسد پس همه در معرض فناء اند و حق جل

موصوف بصفات بقا ولقد علمنا المستقدمین منکم و بدرستی که میدانیم پیشی گیرندگان را از شما در اسلام
ولقد علمنا المستاخرین و بدرستی که میدانیم واپس افتادگان را یا میدانیم پیشینیان را و پسینیان را از شما که
آدمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که
متولد شده از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم
امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که
موخر است ازین هر اسباب نزول آورده که زن جمیله در عقب حضرت پیغمبر نماز میگزارد در
صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت
رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که متقدم و موخر را از اهل صفوف میدانم
و بر من پوشیده نیست و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین
و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که او راست کار است علیم دانا بی نهان و آشکار
ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را علیه السلم من صلصال از گل خشک
که چون دست برو زنند آواز کند من حما و آن گل کاین بوده از گل سیاه مسنون بوی گرفته
بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه
آدم را علیه السلم از خاک آفریده بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت
پس از ان تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید
والجان خلقناه و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان من نار السموم
از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از ان آتش میشود ابن مسعود رضی الله
عنه فرموده که سموم ونبی جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان از ان آفریده شده و اذ قال یاد
کن آنرا که گفت ربک للملائکة پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین انی خالق
من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک که کاواک است من حما مسنون از لای مصور
فاذا سویته پس چون راست کنم صورت و هیات او را و نفخت فیه و در آرم در وی من روحی
از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد فقعوا له پس بیفتید مر او را ساجدین سجده کنندگان
فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان تمام الا ابلیس مگر ابلیس که از روی

استکبار ابی ان یکون سر باز زد از آنکه باشد مع الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال یا ابلیس
گفت خدای که ای ابلیس ما لک چیست ترا و غرض توجه بود ان لا تکون در آنکه نباشی مع الساجدین
با سجده کنندگان قال گفت لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی را که آفریده من
صلصال از گل خشک من حما مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که
خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی کثیف را ابلیس
نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین
خرابه مدفون است نظم گنجیست درین خاک که در کون نگنجد ❊ آن گنج خراب از پی آن گنج بهانه است ❊
فی الجمله هر آنکس که درین خانه رسی یافت ❊ سلطان زمینست و سلیمان زمانست ❊ قال گفت خدای مر
ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجده آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا بهشت یا از زمره
ملایک یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت
وان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری و راندگی الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که
تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی رسد که از لعنت فراموش کنی قال رب گفت
ابلیس ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند
مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد
قال فانک گفت پس بدرستی که هستی تو من المنظرین از مهلت دادگان الی یوم الوقت المعلوم
تا روز معلوم یعنی زمان فنا خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه
اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانی نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس
چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند
میخورم باغوای تو مرا لازینن لهم که هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه فی الارض در زمین و دنیی که
دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده بجای اغوای او میان یکی
بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان
این دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است
و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف

باشد مر و بعرف مردمان آنرا اسو کنند توان گفت یمین است والا فلا و برخی برانند باء فبما اغویتنی
باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم اجمعین
و همه ایشانرا بگمراهی دارم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص شدگان
از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص
در ایمان صراط راهیست که حق است علیّ بر من رعایت آن مستقیم راست یعنی کجی ندارد
و رونده را بمنزل می رساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی
بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان توقی و تسلطی
در اغوا و اضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو برو سلط
توانی شد و ان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو اجمعین
همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را منهم از ایشان جزء
مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر شده
جهنم جای گنه کارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر از آن
صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقانست
امام ابومنصور رحمه الله در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مومنان
در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه
و مشرکان عرب و سوم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم از آن یهود و پنجم از آن
نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقائق آورده که دوزخ بعدد جهات
و درهاش هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه رشف
مذکور شده که دوزخ را هفت در از آنست که اعضای هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و
بطن و فرج و دست و پایست هفت در بدان گشوده اند هر عضوی از بابی مورد ی طرقی دانند
هفت در دوزخ است در تن تو ❊ ساخت نفس شان در و در بند ❊ هین که در دست تست قفل امروز
در هفت محکم اندر بند ❊ ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنات
و عیون در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمهای روان بود از شیر و خمر و غیر آن

ادخلوها

ادخلوها گویند فرشتگان متقیانرا که در آیید بدین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از همه
آفتها یا بسلامی از خدا و نزعنا و بیرون کشیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل
از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که امید میدارم که من
و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر
رشک نبرند اخوانا درآیند در بهشت در حالتی که برادران باشند با یکدیگر یعنی در مهربانی و دوستی
داری علی سرر نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر متقابلین روبروی یکدیگر ❊ آورده اند که بهشتیان
قفای یکدیگر نه بینند لا یمسهم نرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن سرای نعیم و راحتست
و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه را
دید که میخندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست که شما را خندان می بینم صحابه را بجهت عتابی از این
سخن استشمام نمودند و آنحضرت درگذشت و هنوز بحجره نا رسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام
بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نبیء عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور
بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند و ان عذابی و بآنکه عذاب
من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرفست هو العذاب الالیم آن عذابیست دردناک محققان گفته اند
در توصیف ذات بمغفرت و رحمت و دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطفست و تاکید صفت عفو
گرچه جرم من از حد و بیش است ❊ سبقت رحمتی از آن بیش است ❊ چه عجب گر عذاب ننماید
بر گنه پیشگان ببخشاید ❊ و نبئهم و خبر ده بندگان مرا عن ضیف ابرهیم از مهمانان ابرهیم علیه السلام
یعنی آن سه فرشته است یا هشت یا ده که بشارت ابرهیم و اهلاک قوم لوط علیه السلام بروی
نزول کرده بودند اذ دخلوا علیه چون درآمدند برو فقالوا سلاما پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
قال گفت ابرهیم علیه السلام انا منکم وجلون بدرستی که ما از شما ترسانیم بجهت آنکه بی اذن و بی
وقت آمده بودند یا اگر ما حضری نخوردند و فرشتگان این سخن شنوده قالوا لا توجل گفتند
مترس انا نبشرک بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بغلام بپسری که اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که ببلوغ
رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال گفت ابشرتمونی آیا بشارت میدهید مرا علی ان مسنی الکبر آنگه

رسیده است مرا الکبر بزرگی سال متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال پسری بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد
یا بر همان پیری کرامت این صورت وجود گیرد فبم تبشرون پس بچه نوع و چگونه بشارت میدهید مرا قالوا
بشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق بدرستی و راستی بی شک و شبهه فلا تکن پس مباش من القانطین
از ناامیدان بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین مر اینه تواناست بر اخراج
ولد از پیر هرم و عجوز عاقر قال گفت ابرهیم من ناامید نیستم از رحمت پروردگار ومن یقنط و کیست
که ناامید شود من رحمة ربه از بخشش آفریدگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را
نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابرهیم علیه السلم فرشتگان بسیار
دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر
خواهد بود قال فما خطبکم گفت چیست کار شما ایها المرسلون ای فرشتگان و کجا میروید قالوا گفتند
انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلم تا ایشان را
هلاک کنیم الا آل لوط مگر آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را
اجمعین همه الا امرأته مگر زن او را قدرنا ما قضا کرده ایم انها که آن زن لمن الغابرین از باز
ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب و اسناد علم بملائکه التقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت
قرب و اختصاص توانند بود فلما جاء پس آن هنگام که آمد نزد آل لوط بخانه وادی لوط المرسلون فرشتگان
فرستاده شده قال گفت لوط علیه السلم انکم بدرستی که شما قوم منکرون گروه ناشناختید یعنی
نمی شناسم شما را قالوا بل جئناک گفتند ما نکار نه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بما کانوا بانچه بودند قوم تو
که از روی جهل و عناد فیه یمترون در آن چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده دیده بودی
و ایشان در آن شک داشتند و آتیناک بالحق و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است و انا
لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در این خبر فاسر باهلک پس ببرون بر اهل خود را بشب بقطع من
اللیل در پاره که از شب بگذرد و اتبع ادبارهم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن
ولا یلتفت و باید که باز پس ننگرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را نه بیند و امضوا و بروید حیث
تؤمرون آنجا که فرموده شده اید یعنی الشام یا مصر یا صغر که شهرستان بخم است و اصل آن هلاک
نکرده اند شد وقضینا و حکم کردیم یا وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را تفسیرش اینست

ان دابر هولاء بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع مصبحین بریده و برکنده است در حالتی که بصبح در آیند یعنی
قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبرست که زن لوط علیه السلم مهمانان
نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد و جاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلم یستبشرون
مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قال گفت لوط علیه السلم ان هولاء
ضیفی بدرستی که این گروه مهمانان منند فلا تفضحون پس مرا رسوا مگردانید بفضیحت ایشان
واتقوا الله و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه ولا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان
قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عن العالمین از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه عادت ایشان
مخصوص بغربا بوده قال هولاء بناتی گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را
بمنزله پدرست یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان
آنچه را که من میگویم لعمرک بجان تو سوگند کای تو ای محمد انهم بدرستی بودند قوم لوط لفی سکرتهم در گمراهی خود
یعمهون سرگردان میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند. در تاویلات ماتریدی آورده که
خدای بهیچ چیز از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوگند خورد. در تبیان از
ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای بیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت سید صلی الله علیه وسلم
و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات محمد سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کند بحیات محمد صلوات الله
وسلامه علیه زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون نبی از هستی خود بر تافت
فرق پاکش از لعمرک تاج یافت. داشت نور زندگی از بندگی. شد لعمرک جلوه آن زندگی.
آورده اند که لوط علیه السلم اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلم وقت صبح بود که بانگ بر ایشان
زد فاخذتهم الصیحة پس فرو گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مشرقین در حالتی که داخل بودند
در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل شهر ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فجعلنا
پس بگردانیدیم عالیها زبر آن شهر را سافلها زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا و امطرنا علیهم
و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد حجارة سنگی من سجیل
از گل محکم شده یا سنگی بر او نوشته نام کسی که نامزد او بود ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن
من قوم لوط لآیات مر اینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بزرگی در نگرند

الی ما متعنا بسوی آنچیزی که برخورداری دادیم به بآنچیز ازواجا صنفها را منهم از کفار قریش نبی از عینیت
نو از نظر یعنی اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام آنچه دادیم مایل مشو که آن
بنهایت حقیر و قلیل و بی اعتبار است بسبب آنکه بتو ارزانی داشته ام از فضایل و کمالات نظم
پیش دریای قدر و حرمت تو • نه محیط فلک حبابی نیست • واری آن سلطنت که در نظرت
ملک کونین در حسابی نیست • ولا تحزن و اندوه مخور علیهم بر یاران خود به بی نوایی و درویشی واخفض
جناحک و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن للمؤمنین مومنانرا و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار
گفته خفض جناح کنایتست از خوش خویی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرت راست نیامده
ذات ترا وصف نکوخوییست • خوی تو سرمایه نکوییست • روز ازل دوخته حکم حکیم
بر قد تو خلعت خلق عظیم • وقل و بگو انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدا
یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستم کما انزلنا
مثل آن عذابی که فرستادیم علی المقتسمین بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنانکه ساختند
قرآنرا عضین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا و چندین وصف بازنمودند از شعر و سحر و کهانه
و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من و دیگری
نمل از آن منست و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میدادند و این همه از روی استهزا بود و گویند
مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد تا با اهل حاج که
ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم متنفر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن
است و قرآنرا بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فوربک پس بحق پروردگار تو لنسألنهم
اجمعین که هر آینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تعظیم
و تکذیب نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مدام الخفیه دعوت میفرمود
تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیه آورد که فاصدع پس آشکارا کن و اظهار قیام نمای
بانچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی و اعرض و روی بگردان عن المشرکین از
مشرکان و التفات مکن بدیشان • آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید
عالم صلی الله علیه و سلم بسیار کوشیدندی و هر جا ویرا دیدندی بخصوص استهزا پیش آمدندی و از

حزب

آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود و با جبرئیل علیه السلام که آن پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان
گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس
اشارت بساق ولید مغیره و پای عاص وایل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث
و بچشم اسود بن مطلب کرد و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت
و پیکان در دامن او آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را
مجروح ساخت و رگ شریان از وی بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده
پایش ورم کرد بر آن بمرد و از بینی حارث قیح روان شده جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی
خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین
میزد تا جانش بدر آمد و آیه نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو
شر استهزا کنندگانرا الذین یجعلون آنانکه میسازند و شریک میکنند مع الله با خدای الهاً آخر
خدای دیگر باطل فسوف یعلمون پس زود بدانند عاقبت کار و به عذاب مکافات کردار خود را
ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ میشود سینه تو بما یقولون
بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار آید ترا گفتار کفار
فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و کن
من الساجدین و باش از نمازگزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم
و آنچه بتو میرسد از قصه بیگانگان خبرداریم تو بحضور دل نماز در آی که میدان مشاهده ماست
و ما شاهد و دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفت که در بازار بغداد
دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی و ننالیدی
گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدیدم که مرا برای وی میزدند از نظاره وی
بالم زخم شعور نداشتم نظم تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل • نظاره میکنم آن چهره نگارین را
واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد
از یقین موتست چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت او
تو مگذار و دست از پرستش باز مدار • سوره النحل • بسم الله الرحمن الرحیم اتی

النحل

نزدیک رسید امر الله فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب مکنید شتاب
او وقت آید • آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید
میفرمود از قیام ساعت یا عذاب فی الحال این آیه آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو
میگویی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاص دهند حق سبحانه فرمود که سبحانه پاکست خدای
وتعالی عما یشرکون و برترست از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگترست از آنچه او را شریک باشد
دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد • ینزل الملائکة فرو فرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقرآن
که سبب حیات قلوبست یا ملائکه را با روح پیغمبر سند در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح
با اوست و رقیب بر وحافظ بر آدمیان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرو آمدن ملائکه باشد
من امره از فرمان خدای علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان که استحقاق نبوت او را
ثابت بود و بزبان ملائکه منزله بانبیا کریم ان انذروا آگه اعلام کنید و برسانید علی یا واگاه
سازید انه لا اله الا انا آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده ام و روزی دهنده بلوم
فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید **نظم** مرا بندگی کن که دارا منم •
تو از بندگانی و مولی منم • خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بحکم درست
یا بالحکمة یا بحجت بیان حق تعالی عما یشرکون برترست خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای وی
خلق الانسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی که جماد است بی حس و فهم و سیالی که وضع و
شکل نپذیرد و پس او را فهم و عقل داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدال کننده ایست آشکار
یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود در حجت ثابت سازد و مراد ابی بن خلفست که استخوان آدمی کهنه
وسست شده بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد و گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه این آیه
فرستاد که او در اول جمادی بود ما او را حس ونطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال
نمیکند از ابدا باعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد والانعام وچهارپایان که
اصناف ثمانیه اند خلقها بیافریدیم لکم برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعدست یعنی شما را فیها
دفء در ایشان پوشش است گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما باز دارد و منافع و دیگر شما را
دران منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و کوب و تجارت و جز آن ومنها تأکلون و از ایشان میخورید

آنچه توان خورد

یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید برّ و بحر گویا
غیر معتد به است ولکم فیها و شما را درین چهارپایان جمال زینتی و آرایشی هست یعنی در نظرهای خلق
شما را دو وقت بدین انعام زینت می باشد حین تریحون هنگامی که باز می آیید از چراگاه بآرامگاه
خویش یعنی آخر روز وحین تسرحون و وقتی که بیرون میروند بچراگاه خود بامداد وتحمل اثقالکم و بر میدارند
بارهای گران یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا بالغیه بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان بارها
گران یا ابدان شما الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که
با اشتر تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانند رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت
انعام انعام فرمود ان ربکم بتحقیق که آفریدگار شما لرؤف مهربانست بنعمت دادن سابقه خدمت
رحیم مهربانست که بیافرید چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل وبیافرید اسپان را والبغال
والحمیر واستران را وخران را لترکبوها تا برنشینید آنرا وزینة وتا آرایش کنید روز کار خود را بدان
آرایش کردنی ویخلق وبیافریند چنانچه انبیا را آفرید ما لا تعلمون آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام
وطیور وجانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملائکه حافات وصافات یا مخلوقات
ماورای قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه میفرماید که ما لا تعلمون اولی است

بیان راه

وعلی الله و بر خداست یعنی او راست قصد السبیل میانه یعنی راه راست که موصلست بحق یا بر وست
اقامت طرق مستقیم وتعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر وراست راه حق
یعنی دین اسلام ومنها جائر وهست بعضی از راه که ضلالان روند جایر کج و منحرف از مقصد یعنی ملک کفر
یا هوا و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق
رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء
از آسمان یا سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما را از و آشامیدنی
ومنه شجر و ازو درختی فیه در ان نبات رسته تسیمون میچرانید چهارپایان خود را ینبت میرویاند بلو حفص بیا
میخوانند یعنی میرویاند خدای لکم برای شما به الزرع بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است
که زراعت میکنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرما بنان را والاعناب و تاکها را ومن کل
الثمرات و بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک

مدارستی که درین رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم
یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه که در زمین افتد و آب بدو نفوذ کرده متعفن
کرده و اعلی او منشق گشته ساقی ازو در هوا متصاعد باید و اسفل او بشکافته بیخ او در زمین منتشر
شود و بنشو و نما مشغول باشد زیاده میگردد تا وقتی که از ثمار و انوار و میوه بروید پدید آید هر میوه را
شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان و طعوم حیثیت الانفعال فاعل مختار تقدس
روضه جانبخش که جان آفرید • باغچه کون و مکان آفرید • کرد ز هر شاخ گل و برگ و بار
جلوه او نقش دگر آشکار • وسخر لکم و رام کردانید برای انتفاع شما اللیل والنهار شب و روز را
یکی را برای آرامش و دیگری برای آسایش والشمس والقمر و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه
و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور والنجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی
بدین همه شما را نفع میرسانند در حالتی که مسخرات بامره رام شدگان اند بامر خدای که پروردگار
ماست ان فی ذلک بدرستی که درینها لآیات هر آینه علامتهاست و دلیلهاست بر وحدانیت صانع
حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست تفکر فرموده و درین
دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرده و ما ذرأ و دیگر رام گردانید آنچه را که آفریده است لکم
برای نفع شما فی الارض در زمین از هرچه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از
مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مساکن مختلفا الوانه در حالتی که مختلف است هیآت و اشکال
و اصناف آن ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر
وحدانیت حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند وهو الذی و اوست آنکه سخر البحر مسخر گردانید
دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی صید میکنید لتاکلوا تا بخورید منه ازو لحما طریا گوشتی
تازه یعنی ماهی و تسخیر او نوع دیگر غوص می نمایید در وی تا بیرون آرید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که
بپوشید یعنی استخراج میکنید انچه ازو پیرایه سازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان
شما و چون تزیین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد و تری الفلک و می بینی
کشتیها را مواخر روندگان و شکافندگان آب فیه در دریا و لتبتغوا و دیگر تسخیر بحر شما را برای آنست
که بجویید بر کوب در کشتی من فضله از فضل او که سبب سعت رزقست ولعلکم تشکرون و شاید که شکر گویید

خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه آن نعمتی عظیم است که ممالک اسباب منافع ساخته صاحب کشف
الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای
عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم
و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشست از دریای
شغل بساحل فراغت رسید و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت
جای کند از دریای حرص بساحل زهد در آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی
رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و حقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت
در فنا با خودان در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع **نظم** بحساب خودی قلم در کش •
در ره بیخودی علم برکش • تا بجاروب لا نروبی راه • کی رسی در حریم الا الله • والقی
فی الارض و بیافرید و بنهاد در زمین رواسی کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین
یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را تباه نگرداند در خبرست که چون حق زمین را بیافرید بر روی
آب متحرک و بیقرار بود و ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی تواند بود و حق تعالی بکوهها پای
ها قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود و حق سبحانه
فرشته را که او را صاعد مائل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای
وی قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا و دیگر در زمین بیافرید جویها
چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر بیافرید و پدید کرد راهها
هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود
وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وبالنجم
و به ستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرین و سماکین و جدی و مانند آن هم
یهتدون ایشان یعنی قریش در حرکت و تری راه می یابند اگرچه نجوم همه مسافرانرا میسر است اما
ایشان بوده اند در رحلة الشتاء والصیف با آنکه راه دانسته از همه مردم می شناسند افمن یخلق
آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق باشد همچون کسی که نمی آفریند و آن
آنها اند که ایشان را چون خدای می پرستیدند چون علی و عزیر و ملیکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق

هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی شریک خالق ساختن غایت عناد و نهایت جهلست افلا تذکرون آیا
یاد میکنید این را یعنی فکر کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا و اگر خواهید که بشمار دید
نعمة الله نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار
نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید ان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است
اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رحیم مهربانست که بتقصیر شکرگزاری نعمتها شما را نمیگیرد
والله یعلم و خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان دارید از عقاید و ما تعلنون و آنچه آشکارا کنید
از اعمال والذین یدعون و آنان را از آلهه باطله که میخوانند کفار که وی پرستند من دون الله
بجز خدای لا یخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند و هم یخلقون
و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هرکه مخلوق بود محتاج باشد در وجود بدیگری و محتاج ممکن
باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات و ایشان با وجود مخلوقیت
مردگانند غیر احیاء نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمیگویند و ما یشعرون و نمیدانند
ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود
و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بخشندگان خود و دانا بود
و بر ایصال جزا بدیشان توانا و در وسیط فرموده که روز قیامت بتان برانگیزند و ذوات ارواح
تا از عبده خود تبرا کنند الهکم خدای شما اله واحد خدای یکتا و یگانه است فالذین لا یؤمنون پس
آنکسانکه نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان
ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده و هم مستکبرون و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست و درست ان الله یعلم
آنکه خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان میسازند از مکر بر رسول خدای و ما یعلنون و آنچه آشکارا
میکنند از حرب و مخاصمه با وی انه بدرستی که خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را که از
توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند و اذا قیل لهم و چون گویند منکران را یعنی اتباع و سفله پرسند
از رؤسا و اشراف که ماذا انزل چه چیز فرستاده ربکم پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا
و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است

قالوا گفتند اساطیر الاولین آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده و
آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه میساختند و حق تعالی فرمود که این
عمل کرده اند لیحملوا تا بردارند اوزارهم بار گناهان خود را کاملة تمام یوم القیمة روز رستخیز و من اوزار
الذین و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه یضلونهم گمراه ساخته اند ایشانرا بغیر علم بی دانشی بآن
مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قومی که
بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده اند الا ساء بدانید که بد باریست ما یزرون آن باری که ایشان
میکشند قد مکر الذین بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب
انبیا فاتی الله پس بیامد فرمان خدای بنیانهم بآن بناها که برافراشتند یعنی امر خدای بخرابی
ابنیه ایشان صادر شد من القواعد از جهت اساس یا عمدی که بنا بران موضوع بود فخر پس بیفتاد
علیهم السقف بر ایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد
پس دیوارها و این اشارتست بانهدام کل و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین بنا
صرح نمرودست که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسخ و غرض او آن بود که قصد
امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه مطلع شده با وی مقاتله تمام نماید و بعد از
اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن منار را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آمده که
سر آن منار را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و از آوازی مهیب ازو پدید آمده
زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که نامش
بابل است محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردمان در زمان نمرود سریانی بود و چون
صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان
آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن
آغاز کردند پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او
ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم واتیهم العذاب و بیامد بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون
از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از محلی که متوقع نبود و در وسیط آورده که
مراد ازین عذاب پشه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را

مبتلا گردانید و پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال
در آنجا بود و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین
عطار رحمه الله در توحید منطق الطیر آورده که ۞ نیم پشه بر سر دشمن گماشت ۞ در سر او چارصد سالش بداشت
چون و چه گفتش ضعیفی را بده ۞ سبلت خصم قوی را بر کند ۞ ثم یوم القیمة پس روز قیامت
یخزیهم رسوا کند ایشانرا یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیی معذب گردانید بانواع صرح
و استیلاء لشکر بعوضه و یقول و گوید خدای دران روز این شرکائی کجا اند انبازان من
یعنی آنها که گمان می برید که شریکان منند الذین کنتم آنانکه بودید شما از روی ستیز تشاقون
خلاف میکردید با پیغمبران و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم
داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند ان الخزی
الیوم بدرستی که خواری و رسوائی درین روز والسوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین
بر کافران الذین آنانکه تتوفیهم الملائکة فرا گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشانرا
قبض کنند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران اند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را
معاینه دیدند فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بر ربوبیت و وحدانیت حق
یا گردن نهادند و گفتند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از ظلم و کفر و شرک و معصیت
منکر شوند حق سبحانه فرماید بلی آری کار بکرده اید و معصیت کرده اید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بما کنتم تعملون بدانچه بودید که عمل میکردید بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست که
گویند فادخلوا پس در آئید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خالدین
فیها در حالتی که جاویدان باشید دران فلبئس مثوی المتکبرین پس هر آینه بد مقامی است آرامگاه
متکبران جهنم ۞ آورده اند که احیای عرب در موسم کسان میفرستادند تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار می پرسید که بر محمد چه چیز فرود
می آید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت و قیل و چون گفته شد للذین اتقوا مر آنانرا
که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاد پروردگار شما قالوا خیرا گفتند
فرستاد نیکوئی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و منبع مجموع حسنات و برکات است نیکوئیهای

دنیی و نیکوئی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از وی للذین احسنوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال
و افعال یا گفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکوست
از عصمت خون و مال و حرمت و فتح و نصرت و لدار الاخرة و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر
بهتر است ازین و لنعم دار المتقین و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیک سرایست
دنیی که در و تهیهٔ زاد آخرت می توان کرد و نکتهٔ الدنیا مزرعة الآخرة موید این قول است
بزرگان گفته اند ذرع یومک حصاد غدک نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی ۞ که فردا بر خوری تا در نباشی
گر اینجا کشت کردی بار بوزی ۞ دران خرمن بهیم ارزن نیرزی ۞ جنات عدن بسرای
متقیان بوستان اقامتست که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه
خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید بهشتی خواهد که درجات انبیا
و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد ان گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این
تمنا باشد نیست بلکه هر یکی از بهشتیان بدانچه دارند راضی باشند کذلک مثل این جزا
یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای متقیان را الذین تتوفیهم الملائکة بمیرانند ایشانرا
فرشتگان بامر خدای طیبین در حالتی که پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوش وقت
باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم یقولون گویند سلام علیکم سلام
خدای بر شما می شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند که فردا مبعوث شوید
ادخلوا الجنة در آئید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که میکردید
از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم
الملائکة مگر آنرا که بیاید بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان
پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین
کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما
ظلمهم الله و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر
و معصیت انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا بحکم عدل

سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را
ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذین
اشرکوا و گفتند آنکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی‌پرستیدیم
بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ما ولا آباؤنا و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه
بی حکم خدای من شیء هیچ چیز را از بحیره و سائبه وغیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا
گفتند نه بخلوص عقیدت وصفای طویت حسین بن فضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن
از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی کذلک
مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب
وتحریم حلال وتحلیل حرام فهل علی الرسل پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان
الا البلاغ المبین مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده طریق حق را ولقد بعثنا و هر آینه ما
فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده‌ایم
و فرموده ایم بدیشان تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را واجتنبوا الطاغوت
و پرهیز کنید و یکسو شوید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستند
فمنهم پس از ایشان من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد ومنهم من
حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة برو گمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا
پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا پس نگرید که چگونه بود عاقبة
المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید بنظر فکرت و عبرت
دران نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که
ایشان شدند ان تحرص اگر سخت کوشی و حرص بری ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان
فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی‌نماید من یضل آنرا که میخواهد گمراهی او و ما لهم
و نیست مر ایشانرا من ناصرین هیچ از یاران که دفع عذاب کنند از ایشان در تبیان آورده که
یکی از مسلمانان را بر کافری وامی بود بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت چنانکه بعد
از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت تو امیدواری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت بلی

کافر

کافر را چون غلاظتی شد که در کیش او مقرر سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود و آیه آمد که
واقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ
سوگند و گفتند لا یبعث الله بر نه انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی آری بر انگیزد بعد از نفی
یعنی خواهد بر انگیخت ایشانرا وعدا وعده کرده است وعده کردنی علیه بر وی حقا وفا کردن
بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون
نمیدانند لیبین حق تعالی برمی‌انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچه را
که اختلاف میکردند فیه در آن از امور بعث و حشر ولیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند
آنانکه گرویدند انهم کانوا آنکه بودند کاذبین دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا جز این
نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او ان نقول له آنست که گوییم مر آن
مر آن چیز را کن باش فیکون پس باشد محض سخن آنست که تکوین مر اشیا را متوقف بر ماده
و مدت نیست کسی که ابتدای شیء بی سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن
شیء با وجود ماده در نگذرد ما مانند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
جان در او روا از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند
از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم دیده
شده بودند مراد از ایشان اغلب از اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه
هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا درین سرای
حسنة شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی ولاجر الآخرة و هر آینه
مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق
اعظم رضی الله عنه هرگاه یکی از مهاجران عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد و این آنچه وعده
الله فی الدنیا وما اذخر لک فی الآخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند آنکه
مهاجران را در هر دو سرای مزد میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر
مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و آزار کفار و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل میکنند و کار خود را

جو تفویض میکنند. آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگتر است که بشر را بپیغمبری فرستد بلکه
فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بر و دعوت کنند رد قول ایشانرا آیه آمد که وما ارسلنا
و نفرستادیم بارسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که
بزبان ملائکه نوحی الیهم وحی فرستاده میشد و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان
ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملکرا فاسئلوا
پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشانرا ان کنتم لا تعلمون اگر هستید شما که نمیدانید
تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده با مم فرستاده گشته بالبینات
بامعجزهای روشن والزبر و کتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیک بسوی تو الذکر
قرآنرا که سبب یاد کرد خدا و نعمت سبحانه و تعالی لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای
مردمان ما نزل الیهم آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی ولعلهم
و تا شاید که ایشان یتفکرون تفکر کنند در ان و دانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین
ایا ایمن شده اند انانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند
بامراد جماعتی اند خبث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مکر کرده اند میخواهند که ایا ایشان خود را ایمن میدانند
و میدارند ان یخسف الله از انکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را
فرو برد او یاتیهم العذاب یا ایمن اند از انکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون
از انجا که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط علیه السلم آمد او یاخذهم یا از انکه بگیرد ایشان
فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن
ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فما هم بمعجزین پس نیستند ایشان عاجز کنندگان خدای را
از عقوبت خود او یاخذهم یا ایمن اند از انکه بگیرد خدای ایشانرا علی تخوف بر ترس از پیشینیان
یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در عین همان ترس عذاب بدیشان فرود
آید فان ربکم پس بدرستی که پروردگار شما لرؤف مهربانست که بردباری میکند با بندگان رحیم
بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اولم یروا ایا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله
بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که او را شخص است یتفیؤ ظلاله میگردد سایهای او

سجده موضع سجده

عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجدا سجده کنندگان لله مر خدایرا وهم داخرون
و حال انکه ایشان خضوع و خشوع میکنند ولله یسجد و خدایرا سجده میکند ما فی السموات وما فی الارض
من دابة والملائکة و همه فرشتگان و تخصیص ایشان با انکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طواعیت در سجده و مؤید ان قولست انکه میگوید وهم لا یستکبرون و فرشتگان
سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته سجود دو نوعست سجود عبادت که وضع
جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقولست و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست و درین آیه سجده باید کرد و این سجده سوم است از سجدهای
قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم الاعلی و ادنی خوانده که در مقام دولت
و خوف حق را سجده میکنند پس بنده را باید که درین محل بدین دو صفت موسوم گشته خود را در
زمره ساجدان گنجایش دهد یخافون می ترسند ملائکه ربهم از عذاب آفریدگار خود که ناگاه
فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون و میکنند بطوع و رغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند
بآن از پرستش و ذکر وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدایرا بجهت اینکه
اثنین بنای تاکیدست انما هو اله جز این نیست که خدای واحد معبود یست یکتا یعنی وحدت لازم
الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بدلایل واضحه ثابت گشته پس باید
که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و قائم بود و او بی اشیا
قائم باشد از همه در صفات و ذات جدا فایای فارهبون پس از من بترسید
التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله و مر خدایراست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمان و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست وله الدین و مر و راست طاعت
واصبا لازم و واجب یا دین پسندیده مر و راست باقی و ثابت یا او راست جزای دایم غیر منقطع
یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افغیر الله ایا بدون خدای از کسی دیگر تتقون می ترسید و حال
انکه ضار و نافع غیر او نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت و غنا و خصب
فمن الله پس از خدایست ثم اذا پس چون مسکم الضر برسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه
تجأرون پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثم اذا پس چون کشف الضر بردارد

نصف

آن سختی که ازان می نالید عنکم اذا فریق منکم ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بخداوند
خود شرک آرند محققان برآنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسباب است یعنی از مسبب غافل شده مر خیر را
از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندد لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ما بدیشان داده ایم
از نعمت و کشف محنت فتمتعوا پس برخورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمتان و روزی
کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را
این سخت ترین وعیدیست اهل کفر را و یجعلون و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند لما لا یعلمون
برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه ندیده اند از شفاعت اصنام
تعیین میکنند بجهت ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان
چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سورة الانعام
گذشته تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون
از آن چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما نصیب زرع و انعام
بدیشان تقرب میکنیم و یجعلون و میگویند و میسازند لله البنات مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه
میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملایکه
متولد شد سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که میگویند خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون
و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران و اذا بشر و چون خبر داده شود احدهم
یکی از ایشان بالانثی بولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختر متولد
شده ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و هو کظیم و او
پر باشد از خشم برزن که چرا دختر زاده یتواری نهان شود و خود را پوشیده دارد من القوم از گروه
آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بدان از قوم خود
پنهان دارد که چرا دختری بزاده و در فکر افتد که ایمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون
بر خواری و مذلت ام یدسه یا پوشیده شود او فی التراب در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم
و بنو مضر میکردند الا ساء بدانید که بد است ما یحکمون آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش
ایشان قدر و حرمت ندارد بخدا نسبت میدهند للذین لا یؤمنون مر آنانرا که نمیگروند بالآخرة

برای عقبی مثل السوء صفت بدیست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و در خاک کردن ولله المثل
الاعلی و مر خدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق وجود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد و هو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت
معلوم ولو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفران ایشان
ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین من دابة هیچ جنبنده بشومی کفر ایشان ولکن یؤخرهم و لیکن
باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده برای موت یا عذاب ایشان
فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یستأخرون ساعة
باز پس نمانند ساعتی ازان ولا یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بمیرند و معذب شوند
همان لحظه که وقت رسیده و یجعلون و حکم میکنند لله مر خدایرا یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند
برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری و تصف و با وجود این میگوید السنتهم الکذب
زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی که ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو
کافران میگفتند که اگر فردا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود ان لی
عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لا جرم حقا چنین است که فردای قیامت ان
لهم النار بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ و انهم مفرطون بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران
باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیهٔ حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبرانرا الی امم
بسوی امتان که بوده اند من قبلک پیش از تو فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان ولیهم
الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آراید
در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند ولهم و مر ایشانراست یعنی ابلیس و اتباع اورا
عذاب الیم عذاب دردناک و ما انزلنا و نفرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا
لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا فیه آنچیزی که اختلاف
کردند فیه و در آن از امر توحید و احوال معاد و هدی و منزل ساختیم کتاب را راه نماینده و رحمة

وبرای رحمت لقوم یؤمنون مرگروهی که بگروند بآن والله انزل وخدای فرستاد من السماء از
آسمان ماء آبی فاحیا به الارض پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی
تازه گردانید زمین را بباران پس از پژمردگی آن وگفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب
حیات مؤمنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را ان فی ذلک بدرستی که درین چه مذکور شد
لآیة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم یسمعون مرگروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند
بسمع انصاف وان لکم وبدرستی که مر شما راست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان
عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می‌آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الا[illegible]
از جنس نعم من بین فرث ودم از میان سرگین وخون لبنا شیری خالصا پاک از لون دم و رایحه
فرث سائغا گوارنده للشاربین مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه
علف بخورد ودر شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا میشود اسفل او فرث است و اوسط او لبن و اعلی
آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از شکم خود بیرون
می‌آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما آنست که اوسط ماده لبن است
و اعلی ماده دم زیرا که لبن ودم در کرش متمکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیاء ماکوله را که هضمی اند
منهضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس بهضم تام
میابد و آن اخلاط او بر قدر غذای وی می‌فزاید از جهت استیلای برودت و رطوبت
بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین در رحم میرود و چون متولد شد آن زاید
یا بعضی از وی به پستان میرود و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط
بمجاورت سفید میگردد و آنرا شیر میگویند در کون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار
و خاشاک یا علف سبز است و خروج آن با آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی
لایح و علامتی واضحست بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی **نظم** از خون سرخ شیر سفید آورد برون
و ز خارهای خشک گل تر کند پدید * در قوت القلوب فرموده تمامی نعمت بخلوص آنست
یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله
بندگان با حق باید که خالص بود که اگر بشوب فرث ریا یا دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از قبول

ازعبه حرارت میکرد و بجوش میکنند آنها را
بر عضا بحکمتی که قادر حکیم ودیعت نهاده
پس اگر حیوان حاصر بحر اخلاط [illegible]

مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و ریا نظر
بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست **نظم** طاعت آلوده نیاید بکار
مشک جگر سوده نیاید بکار * هرچه نه از آلودگی افتاد پاک * می‌نبود پیش نظر تابناک *
ومن ثمرات النخیل ومر شماراست از میوه‌های خرمابنان والاعناب و تاکهای انگور تتخذون منه
آنچه میگیرید از وی سکرا مست کننده و آیه قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز
گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید و رزقا
حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که درین میوه‌های تر و خشک
و فواید ایشان لآیة هر آینه دلیلی روشنست بر توانایی باری تعالی لقوم یعقلون مرگروهی را که
تعقل کنند و بنظر تامل در آن بنگرند واوحی ربک والهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی
زنبور عسل یعنی در دل ایشان افگند ان اتخذی آنرا که فرا گیر من الجبال از شکاف کوهها بیوتا
خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر و از میان درختان
خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید ومما یعرشون و خانه گیرید
از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون کندو و غیر آن ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات
از هر میوه‌ها که خواهید تلخ و شیرین مراد انوار و ازهار است فاسلکی پس بروید سبل ربک
راههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذللا در حالتی که منقاد و باشید
و رام شده مر امر او را چون زنبوران امر الهی را بکار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان
مستحیل گردد و بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که حق سبحانه میگوید
یخرج بیرون می‌آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب آشامیدنی یعنی عسل
مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی عسل سفید که از زنبور جوانست و زرد که از میانه
سالست و سرخ که از پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب
اختلاف فصولست فیه در آن شراب شفاء للناس شفاست مردمان را یا بنفسه چنانچه در امراض
بلغمی یا مخلوط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو وی از وی نبود قتاده
رضی الله عنه فرموده مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله

برادرم را از شکم نو و حضرت فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که شربت عسل را او هیچ سود
نداشت دیگر باره بدان فرمود همان حال اول دست داد و در نوبت سوم یا چهارم فرمود که
اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی
یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در و شفای دلهاست چنانچه جایی فرموده و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل
آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن مرضهای قالب را زایل کرداند
و این یکی بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی
دوای آن از قرآن حاصلست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر او را شفای عاجل کامل
بیخ اگر بسیار شدکی غم خورم • چون شفای جان بیمارم توی • ان فی ذلک هر آینه درین که گفتیم از امر نحل و
عسل لآیة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند
در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای قادر که
چندین حکمت در جانوری ودیعت نهد انقیاد وی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف آنانی که
میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و رزقی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که مرکز فرمان
یعسوب را خلاف نکنند تمکنی که در سنگها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند طارکی که هرگز
بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانه مسدس
ایشان ساختن نتوانند پس همچنان که از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال
ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دل را اگر با تمکین کند •
کام جان را چون عسل شیرین کند • شربت فکر ار بکام جان رسد • چاشنی آن بماند تا ابد •
والله خلقکم و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس میراند و دیگر باره شما را
بعدم باز برد و منکم و از شما من یرد کسی هست که رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین
زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لکیلا یعلم تا نداند آن
پیر خرف بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و در نسیان مانند طفلی
فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را از یادت نکند عمر الا کرامت و عقل ان الله بدرستی که خدای

علیم داناست و جهل بر دانایی او طاری نشود قدیر تواناست و عجز بر توانایی او نیاید والله فضل
و خدای افزونی داد بعضکم برخی از شما را علی بعض بر برخی دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا
تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و یکی چاکری فما الذین فضلوا پس نیستند آنانکه فزونی
یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر و توانگر و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند
برادّی رزقهم باز گردانندهٔ مال خود یعنی دهنده و بخش کننده علی ما ملکت ایمانهم بر آنها که مالک شده است
دستهای ایشان ایشان را یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را
در اموال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند ولاة و موالی در مال داری یکسان و در تفسیر فرموده که
خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه میگفتند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه میفرماید
که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک
من باشند در الوهیت افبنعمة الله آیا بنعمت خدای یجحدون انکار میکنند و حصص بنعمت میخوانند
یعنی کافران انکار او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که شریک او گوید منکر نعمت
او شده باشد والله جعل و خدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان
آرام میگیرید وجعل لکم و آورد برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران و حفدة دختران یا اولاد
اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهر دیگر دارند و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبات
از پاکیزها و لذیذها افبالباطل آیا به بیهوده یؤمنون میگروند این مشرکان وبنعمة الله و بنعمت خدای
هم یکفرون ایشان نمیگروند باطل عقیده ایست که بتان دارند از نفع اعانت و شفاعت و نعمت
پرستش حق بیگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره و سایبه و نعمت آنچه خدای
بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست و ایشان بدو میگروند و نعمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و بدو ایمان نمی آرند و یعبدون و می پرستند من دون الله بجز خدای
ما لا یملک آنچیز را که نیست یعنی مالک نیست لهم برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها
یعنی باران والارض و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند
که ایشان نمی توانند روزی دادن شیئا چیزی را پرستندگان از مطر و نبات ولا یستطیعون
و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیراکه عبادت شکر

نعمت وسیع یعنی عظیم ترا از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را ثابت است
نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید لله الامثال برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس کنید
با زابر و شرکت دهید با او من لا اله المثل لا تضرب له المثل ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند
فساد قول شما را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید و اگر دانید بر این اشراک جرات نکنید یا شما برای او
مثل مزنید که او میداند که چگونه مثل می باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و مثل ایراد کرد برای جود
و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای یعنی بیاورد مثلی و آن که است
عبدا مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز
از نفع و ضر و من رزقناه و آنکه روزی دادیم او را منا از نزد یکتا رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار
بی مزاحم که در وی تصرف توان کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا و جهرا
پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کس نمی ترسد هل یستوون آیا برابر اند یعنی
مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر
متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود و نظم
راه تو بنور لا یزالی • از شرک و شریک هر دو خالی • آن بنده که عاجز است و محتاج • کی اه برو صاحب تاج
ماقراب و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی
در آمدم وی را دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره میزد و پنداشتم که از دنیی بجوار رفت گفتم ای شیخ
این چه حالت فرمود که یازده سال میگذرد تا ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمی توانم گذشت
آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد نظم نیست با ستا چون نه پهلو •
قطره با بحر چون کند دعوی • و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق و کافر مخذول و مراد
از مومن ابو بکر صدیق رضی الله عنه و از کافر ابو جهل الحمد لله همه ستایش و تمام خدای راست که
مولی نعم و منعم است بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران یعنی همه ایشان لا یعلمون نمیدانند و نعم او را بعض اوهم باضافه بحق
نمایند پس مثلی دیگر بیان میکند و ضرب الله مثلا و آورد خدای مثلی رجلین دو مرد که احدهما ابکم
یکی از ایشان گنگ است وی شبهه گنگ مادرزاد گر باشد نشنود و نگوید لا یقدر قدرت ندارد
علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و هو کل و او این همه گرانست علی مولیه بر کسی که متولی امر او باشد

یعنی ولی او برعایت حال او در مانده است اینما یوجهه هر جا که فرستد او را و متوجه گرداند لا یأت بخیر باز نیاید
به نیکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از مافی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت
هل یستوی هو آیا برابر باشد این ابکم و من یأمر و کسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوی با
با کفایتی تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل به عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و
مکارم و هو و او در نفس خود و علی صراط مستقیم بر راهی راست است و سیرتی درست و طریقه پسندیده
که به مطلب که توجه نماید بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه ابکم جاهل مساوی آن کامل فاضل نیست پس
بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن
و کافرست مومن حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه و کافر سعید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان
رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد و سعید او را از انفاق فی سبیل الله منع میفرمود و آورده اند که
کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد ولله و مر خدای راست غیب السموات
والارض و دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از آن شما را محسوس
نمیشود یا مراد مطر و نبات است و ما امر الساعة و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در آن
در سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باسفل آن و باصطلاح
چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را باز زنده ساختن اموات را در رواسان تر است از آنکه
شما دیده بر هم زنید او هو بلکه آن اقرب نزدیک تر است چه لمح بصر و حصلت وضع جفن و رفع آن
و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک محل است پس ممکن است که وقوع آن در نصف زمان این
حرکت ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از بعث و حشر قدیر تواناست یعنی تواند
احیای خلایق دفعه چنانکه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان
خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود والله اخرجکم و خدای بیرون آورد شما را من بطون
امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا نمیدانستید هیچ چیز را از جلب منافع بخود و دفع مکاره
از خود و جعل لکم السمع و داد مر شما را گوش والابصار و چشمها والافئدة و دلها یعنی ادوات دانش
داد و بشما تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید و بدلها بیابید تباینی و تشارکی که میان ایشان باشد
بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن در اکتساب علوم نظری دست و

بس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که اسماع و ابصار دست شما ارزانی داشت و سلاطین
قلوب را که ممیزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شکر گویید
برین نعمتها الم یروا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی مرغان تا ببینند
ایشان را مسخرات رام شدگان برای پریدن فی جو السماء در هوا میان ارض و سما ما یمسکهن نگاه نمیدارد
ایشان را دران هوا الا الله مگر خدای و اگرچه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدرستی که
در تسخیر طیر برای طیران لآیات هر آینه نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مومنان
منتفع اند بدان چه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفریده که طیران می توانند نمود و در هوا
بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکن است و ایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع
ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیان کرامت رسانیدن
تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میرساند نظم فکر ازین خانه وارث کشد * سوی سراپرده وارث کشد *
والله جعل و خدای بساخت لکم برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی از سنگ و چوب و خشت باشد
سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود و جعل لکم و ساخت هم شما را من جلود
الانعام از پوست چارپایان بیوتا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تستخفونها سبک
می یابید برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما و یوم اقامتکم و بوقت نزول
ومن اصوافها و بیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد واوبارها و پشمهای نرم
که شتر را باشد واشعارها و مویها که بز را باشد اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی و متاعا و بهره ور دار
از فرید و فروخت الی حین تا هنگامی که انها بر قرار بود و ازان نفع توان گرفت یا تا وقتی که
ژنده آید والله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت و کوه و
بنا و ابر ظلالا سایه ها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید و جعل لکم و ساخت برای شما من الجبال
از کوهها اکنانا پوششها یعنی غارها و سمجها که دران سکون ورزید و جعل لکم و کرد برای شما
سرابیل پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن تقیکم الحر باز دارد
از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در عرب اهم است
وسرابیل و دیگر ساخت برای شما از آهن چون جوشن که آن تقیکم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان

پشتهاها

یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان بأسکم در کارزار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کردیم یتم نعمته تمام
میگرداند نعمت و نیکویی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید
فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فانما علیک پس جز این نیست که بر تو البلاغ
المبین رسانیدن پیغام آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند
یعرفون می شناسند مشرکان نعمة الله نعمت خدا را که شمرده شده بر ایشان و معترفند که اینها
از وست ثم ینکرونها پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت
بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر
و می شاید که نعمة الله نبوت حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است
و عنادا منکر شدند واکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مکلفین و صبیان که گرویدگانند
ویوم نبعث و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی
بر ایمان و کفر او و پیغمبران امت ثم لا یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا مر آنانرا که
کافر شده اند در عذرخواهی یا رجوع بدنیی ولا هم یستعتبون و نه ایشان بهیچ مطالب شوند باسترضا
یعنی نگویند که تا خشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت
سرای تکلیف نیست و در تأویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند
و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند واذا رأی و چون ببینند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک
آورده اند العذاب عذاب ما و درآرند ایشانرا بدوزخ فریاد برارند و از مالک تخفیف عذاب
طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم ینظرون و ایشان مهلت داده
نشوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند واذا رأی و چون ببینند دران
سرای الذین اشرکوا آنانکه شرک آورده اند انبازان خود را یعنی بتان که ایشانرا شریک خدای میگفتند
قالوا ربنا گویند مشرکان ای پروردگار ما هولاء شرکاؤنا این گروه اند شرکای ما الذین کنا
ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم من دونک بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم
در کفر فالقوا پس بیفکنند بتان الیهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتانرا گویا کرده اند
تا زود ایشانرا جواب دهند و گویند انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید مر کنا شما را نفرمودیم

شرکاءهم

حزب

به پرستش خود یا شما را می‌پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید • و در تبیان گوید که نصاری
و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملیکه را علیهم السلام در بهشت بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند
خدایا اینها را می‌پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگویید
و ایشان شرمنده و مخذول کردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند والقوا الی الله
و بیفکنند بخدای یومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند معترف شوند بکناه
و کردن نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد • چون کار از دست رفته باشد زیاده چه سود
وضل عنهم و گم کرد از ایشان یعنی زایل و باطل شود ما کانوا یفترون آنچه بوده‌اند که دروغ بر می‌بافتند
از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه جای شفاعت از ایشان شناعت بینند الذین کفروا
آنانکه کرویدند بخدای وصدوا و باز داشتند مردم را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زدناهم بیفزاییم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی بما کانوا
بسبب آنکه بوده‌اند که منع مردم از اسلام میکردند و آن تباهی میکردند یک عذاب برای کفر ایشانست
و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آنست که ماران عظیم خلقت و کژدمان
بزرگ جثه بر ایشان گمارند و ایشان از آنها گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند
و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش روان کرده و بسه جوی از آن معذب
شوند در مقدار ساعات شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازهٔ روزی از روزهای
این جهان و گویند زیادتی عذاب بر مهر بر باشد ویوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزیم
فی کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواه بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان
یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده باشد و جئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه
برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو
فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیان روشن برای همه چیز از امور دین
بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و احکام منصوصه
ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن مأموریم
بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که و اطیعوا الرسول و تحریض کرده است ما را باجماع بتهدید بر ترک آن

و هیچ چیز سبیل المومنین و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار
پس قرآن تبیان همه چیز باشد و هدی و راه نمودن بحق و رحمة و بخشایشی بر همه اگر بدو بگروند و بشری
و مژدگانی بهشت للمسلمین مر مسلمانان را خاصه ان الله یامر بالعدل براستی که خدای میفرماید بجای
یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و تمایل
شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسطست
میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسطست میان جبن و تهور والاحسان و میفرماید به نیکویی
در طاعت یا بحسب کمیة چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیة چنانچه مودای الاحسان ان تعبد الله
کانک تراه از آن خبر میدهد و ایتاء ذی القربی و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک
و رسانیدن بدیشان آنچه محتاج باشند وینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عمل زشت که
افراطست در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن والمنکر و از فعلی که انکار کنند
بر مباشر آن و آن اجرای قوت غضب است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال والبغی
و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا
بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لعلکم تذکرون شاید که شما پند
گیرید این آیت جامع خیر و شر هیچ خیر نیست الا که مندرج است در اقسام ماموراتش و هیچ شری
نیست الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت اکمل موعظه آیت جامع جمیع خطبا روز جمعه در آخر
هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام
نیاوردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من
قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیه نازل شد هر شبهه که داشتم زایل
گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیه را بر ولید مغیره خواندم گفت ای
پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ان له لحلاوة وان له لطلاوة وان
اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی
که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر
عرب و حکمای ایشان بوده همین آیتست و علما در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است

بیان [illegible] در خلق
[illegible]

گویند عدل کلمهٔ شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در
حقوق یا حکم حق و احسان بذل و اشفاقست یا عفو از جرایم یا صبر بر ایام و نهی یا ادای نوافل یا نیکی
فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن
برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن آنچه برای خود کاره شمرد و اگر
درویشی است و فضل عیشی ندارد یاری و مدد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف
و عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا کند در بارهٔ ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند
از عملهای زشت یا بخل یا استهانهٔ شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی مر آنرا ثابت
یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل از انکار بود و یا آنچه در شرع وعیدی بدان
باشد یا هر چه بران وعید من عند الله مقرر بود و یا آنچه خدای را بخشم آرد و یا اصرار بر گناه و بغی یعنی
ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول یا سبب تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن
بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل در لطایف التقریر در تفسیر این آیه آورده که استقامت ملک
بسه چیز مامور بهاست و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمرهٔ دارد ثمرهٔ عدل ظفر
و نصرتست و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین
و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی • و در فصول عبدالوهاب
فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن صلوات بروی
و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعا مر صحابه را و در وسیط گفته که عدل در افعال
باشد و احسان در اقوال پس نباید کرد الا آنچه صفت عدل برو صادق آید و نباید گفت مگر آنچه
رسم احسان بروی است ابو عبدالرحمن سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر
زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصیست و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده
که عدل آنست که هر چه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوی روحانی و علوم و اموال همه در طلب
حق صرف کنی نه آنکه در طلب غیر او ظلمت و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولاً و فعلاً
با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست
او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و عیدت

و ایتاء ذی القربی صلهٔ رحم است و بخشش کردن
با ایشان برنج که حاصل شود از معیشت

بر مترتب بود و بنی سوره صفات بنیامیت و آنرا بقوت ریاضت باید کشت تا قواعد سلوک درستی
باید زیرا که اعدا عدوک بدترین دشمنان نفس است نظم این سگ نفس شوم بدکردار •
کو هم آغوش تو بود همواره • بدترین قاصدیست جان ترا • میخورد مغز استخوان ترا •
پیش از آن کو ترا به بند و بست • محکمش بند کن که دشمن تست • و باقی وجوه و حقایق و نکات
و دقایق این آیه در جواهر التفسیر توان یافت و اوفوا و وفا کنید بعهد الله به پیمان خدای اذا
عاهدتم چون عهد بستید مر او عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست
که نزول آیه در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان آمد شیطان خواست تا ایشان را بفریبد
تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیه ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم کردانید و فرمود که بعهد
وفا کنید و لا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها پس از استواری آنها
بسوگند و قد جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا گواه ان الله
یعلم بدرستی که خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و لا تکونوا و مباشید
کالتی نقضت مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غزلها ریسمان رشتهٔ خود را من بعد قوة
پس از قوت یعنی استحکام آن انکاثا در حالتی که رشتها تابع او و واهیات یعنی محکم و قوی آورده بود
که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه و میانطی کفته خیطه ام داشت و ملقب بود بجعا
یا جعرایا خرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خادمان و کنیزان را
رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میکفت تا از رسنها رشته تاب باز میکردند تا خراب
و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن
ریسمان میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشتهٔ ٢ انکثت
عقل خود را بتیغ نقض پاره نکنند تا بحکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا یابند نظم
کرت هواست که دلدار نکسلد پیوند • نکاه دار سر رشته تا نکهدارد • تتخذون ایمانکم میکیرید عهد
و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه باشند
کروهی یعنی کفار هی اربی من امة ایشان زیادت از کروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان

مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافر تر دیدید میخواهید بفریب و حیله معاش
کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید شما را به بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که که چنگ
اعتصام در حبل وفا میزند و بعهد خدا و بیعت پیغمبر که وفا میکند ولیبینن لکم و هر آینه پیدا کند برای شما
یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که دران تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث و جزا
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه کردانیدی شما را امة واحدة یک گروه متفق بر اسلام
ولکن یضل ولیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد ویهدی و راه می نماید بتوفیق
من یشاء هر کرا اراده کند ولتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بوده
کرعمل کرده بود ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوکندان خود را دخلا غدر و مکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم
که بلغزد ای شارع اسلام بعد ثبوتها پس از استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و
رنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولکم و مر
شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ که تهدید است مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند
که از عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر برجوع بدین ما کنید
ما بدین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای
و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بجزوی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند
انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر
لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم
آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیوی ینفد فانی شود و منقضی و ما عند الله و آنچه نزدیک خداست
از خزاین رحمت باق همیشه است وبی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته است
که مر عین از اعیان موجودة فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة وان عبارتست از
ظهور نور حق در صورت مظاهر ممکنات واین را تجلی شهودی گویند واعتبار دوم من حیث التشخص
والتعین وازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق می نامند و جمیع نقایص بموجودات ممکنه
ازین وجه منسوب میدارند نظم از آن صورت نماید غیر در دست ٭ چون نظر کردی یعنی جلاء دست
زان یکی ما عندکم ینفد شنو ٭ جزوی ما عند ره باقی شنو ٭ ما عندکم ینفد اشارتست باعتبار تعینست

و ما عنده اشارتست باعتبار اول نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ ٭ همه آن تو آن ما همه هیچ
هر چه بیند خیال ما همه نقش ٭ هر چه گوید زبان ما همه هیچ ٭ ولنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا
آنان را که صبر کردند بر فاقه یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار و یا شکیبایی نمودند بر جهد و بیمان
خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که بر بی نوایی صبر نموده و از عهد برگشتند اجرهم مزد ایشان را
که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا بنیکوترین آنچه بودند که از آن روی اخلاص
یعملون عمل می نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود و از یک جنس
چون نماز و روزه یا زکوة و صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست
تمامی ده هیم و باقی هم چنین دهیم و ثواب هر یک را ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که بکند
کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن و او مومن باشد چه عمل ها با ایمان نبود
استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا حیوة طیبة زندگانی
خوش یعنی رزق حلال ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوتست
در طاعت یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قول آنست که حیوة طیبه
در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا مشوب بنقص و تفرقه نیست محققان برانند که حیوة
طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج امر
خدای و اعراض از ماسوی خدای در حقایق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغنا است بالله عما سوی
چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ٭ ولنجزینهم اجرهم و هر آینه دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما کانوا
یعملون به نیکوترین کاری که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چارده روایت که
در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قراءت بقول جمهور امر استحبابست
و بقول جمعی از کبراء دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم تنها فرض بوده بوقت قراءت و اقتدا بدو بر سبیل سنت است
و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له بدرستی که نیست مر ابلیس را سلطان

تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه ایمان آورده‌اند و علی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل جز این نیست تسلط او
کرده‌اند انما سلطانه علی الذین یتولونه بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند
والذین هم به مشرکون و آنانکه ایشان بسبب شیطان مشرکون شرک آرندگانند بخدای آورده‌اند که کفار
مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید و
روزی دیگر از آن نهی میفرماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از تلقاء نفس خود
سخن میگوید آیه آمد که واذا بدلنا و چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ
والله اعلم و خدای داناتر است بما ینزل بانچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت قالوا
گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی
بل اکثرهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند حکمت نسخ و اثبات
احکام را قل نزله بگو مر ایشانرا که فرو آورد او را یعنی قرآن را روح القدس روح پاکیزه که
جبرئیل است علیه السلام من ربک از نزد پروردگار تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا
تا ثابت و پایدار سازد آنانرا که ایمان آورده‌اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازد و با آنکه این کلام حقست
یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود
وهدی و دیگر نزول قرآن برای هدایتست و بشری للمسلمین و بشارت مر مسلمانانرا به بهشت
در خبر هست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گفته‌اند دو غلام بودند جبر و یسار که
شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون حضرت
سید عالم صلی الله علیه و سلم بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گفته‌اند
غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را
ابو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد
ازین غلام کلامی می‌آموزد و با ما میگوید آیه آمد ولقد نعلم و هر آینه ما میدانیم انهم یقولون
آنرا که ایشان میگویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را می‌آموزاند بشری یعنی جبر یا ابو فکیهه
لسان الذی زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را با او میگردانند یعنی گمان می‌برند که معلم اوست
اعجمی غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد و هذا و این قرآن لسان عربی مبین زبانی عربی روشن است

که تا با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزند پس دعوی آنکه
می‌آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست ان
الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بآیات الله بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که
من عند الله است لا یهدیهم الله راه نمی‌نماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنات ولهم و مر ایشانراست
عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و حال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می‌بافند دروغ را
الذین لا یؤمنون آنانکه نمیگروند بآیات الله بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند که بدرستی
محمد است و اولئک و آن گروه مفتریان هم الکاذبون ایشان دروغ گویان انما یعلمه بشر و بحقیقت میگویند
دروغ گفتن صفت ایشانست • در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم با کلمهٔ باطله ایشان بآزار و ایذاء درویشان صحابه که جماعتی نداشتند چون بلال و
خباب و عمار و یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن
جماعت در طریق خوشیات ورزیده بر جفاء شکیبایی نمودند تا وقتی که والدین عمار شربت
شهادت چشیدند و از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود
بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بر
شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او
برآمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفت و گوی هر هرزه گویی تفاوت پذیرد
عمار گریه کنان بحضرت رسول آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد
و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعدلهم اگر باز گردند بتو باکراه و تو باز گرد و بدین سان
بهمان کلمه حق سبحانه این آیه فرستاد من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس
از ایمان مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب الهی باشد
الا من اکره مگر کسی که اکراه کرده شود و قلبه و دل او مطمئن بالایمان آرامیده باشد بایمان
و عقیدهٔ او متغیر گردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن هر کسی که بگشاید بالکفر
صدرا بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خوش برآیند و بدان اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست

غضب من الله خشمی از خدای ولهم ومر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که
ارتداد است ذلک این عذاب عظیم ایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند
وبرگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم آخرت وان الله ودیگر بجهت آنست که
خدای لایهدی نمیخواهد که راه نماید القوم الکافرین گروه ناگرویدگان یعنی مرتدانرا بانچه موجب
ثبات بر ایمان باشد اولئک آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای
ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم ودر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وابصارهم وبر
دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند واولئک وآن گروه هم الغافلون ایشانند غافلان
وبیخبران لاجرم انهم حقا ودران هیچ شبهه نیست که ایشان فی الاخرة در سرای دیگر هم الخاسرون
ایشانند زیان زدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند مفلس را
در شهر قیامت جز دست و دل پر حسرت وندامت نخواهد بود نظم قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند • بضاعت بچندانکه آری بری • وگر مفلسی شرمساری بری
که بازار چندانکه آگنده تر • تهی دست را دل پراگنده تر • ثم ان ربک پس بدرستی که
پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب وصهیب وسالم
وبلال رضی الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار وایذای تمام یافته
ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا وصبر وشکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستی که پروردگار
تو من بعدها از پس هجرت وجهاد وصبر لغفور هر اینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان
گذشته رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی را که
آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را
مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کسی سعی کند ومجادله تمام
در خلاص نفس خود وگوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس وتمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه
کرده است وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب الله مثلا وبیدا کرد
خدای مثلی قریة کانت دیهی که بود آمنة ایمن از تزلزل قیاصره وجبابره مطمئنة آرمیده واهل
آن آسوده باتیها می آمد بدان ویرا رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ وبسیار

من کل مکان از هر جانبی یعنی از اطراف وجوانب آن فکفرت پس کافر شد یعنی اهل او کفران ورزیدند
بانعم الله بنعمتهای خدای وشکر نگزاردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آنرا لباس الجوع
والخوف لباس گرسنگی وترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره
کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر ولباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد وپوشیده شد یعنی حق سبحانه
چنان کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که برایشان مشتمل بود وابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت ودر رفاهیت وخصب میگذرانیدند
حین که بعثت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشانرا
بقحط تا هفت سال در جدب وخشک سالی ماندند واز نهایت جوع مردار میخوردند وخون آشامیدند
وآن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف
ودیگر ایمنی ایشانرا بدل گردانید بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی
که از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند وبر نفس ومال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم
وبدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فکذبوه پس تکذیب
کردند اورا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط وترس وهم ظالمون وحال
آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه فرستادند که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه زنان وکودکان
چیست که از قحط بمیرند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند وآیه آمد فکلوا
پس بخورید ای زنان وکودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای شمارا بدوست
فرستاد که آن ثمر حلالا طیبا بی شبهه وپاک وگویند خطاب با مومنانست ایشانرا میفرماید
که حلال خورید واشکروا وسپاسداری کنید نعمة الله نعمت خدا را ان کنتم ایاه اگر هستید که
خدا را تعبدون می پرستید یا فرمان می برید انما حرم جز این نیست که حرام کرد علیکم المیتة
بر شما مردار را والدم وخون روان ولحم الخنزیر وگوشت خوک وآنچه از وتوان خورد
وما اهل وآنچه آواز بآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح
یعنی بنام بتان بکشید فمن اضطر پس هر که بیچاره شود ومحتاج گردد بخوردن یکی ازین محرمات

غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد ونه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور
آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او ولا تقولوا و مگوئید لما تصف السنتکم
برای آنچیزی که وصف میکند زبانهای شما الکذب یعنی مجرد وصف زبان خود مگوئید الکذب دروغ را
یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدامست آنکه گفتید هذا حلال این حلالست
یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست بر مردان ما و هذا حرام و این حرامست یعنی چنانکه مذکور
شد ناروا است بر زنان ما گوئید که این حلال و آن حرامست لتفتروا تا افترا کنید بدرستی که برنبندید علی
الله الکذب بر خدای دروغ را ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون رستگاری نیابند
از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا میکنند برخورداری اندکست و منقطع گردد
در دنیا ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی مولم یعنی دایم باشد در آخرت و علی الذین
هادوا و بر آنانکه بدین یهودیه در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خواندهایم بر تو
من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سورهٔ انعام و هو قوله تعالی و علی الذین هادوا حرمنا کل
ذی ظفر الآیه و ما ظلمناهم و ستم نکردیم برایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن بودند که بواسطه
کثرت گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک
پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت
و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس بازگشتند بخدای من بعد ذلک پس از عمل
و اصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها از پس توبه
لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده
ان ابرهیم بدرستی که ابرهیم خلیل جلیل صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه کان امة بود امتی
یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافت نشدی مجموع الا متفرق در اشخاص بسیار **شعر**
لیس من الله بمستنکر • ان یجمع العالم فی واحد **نظم** جانا تو یکانه ولی ذات تو هست •
مجموعهٔ آثار کمالات همه • گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی موحد
نبود پس تنها او امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدای را قایم بامر او حنیفا مایل از ادیان
باطله بدین حق و لم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود

به راستی حلال که برنبندید بر خدای دروغ را

شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدایرا اجتبیه برگزید خدای مر ورا بنبوت و هدیه و راه
نمود او را در دعوت بخدای الی صراط مستقیم براهی است که طریق توحید است و آتیناه و دادیم
او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکوی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت بر دلهای خلق که
همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از نسل
اوست یا آنکه صلوات او مقرون بصلوات سید عالم است اللهم صل علیه و علی آله کما صلیت علی
ابرهیم و علی آل ابرهیم و انه و بدرستی که ابرهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستگانست
مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را دادیم در دنیا کم نخواهد کرد از
حسنات او در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع آنکه پیروی کنی در توحید ملة
ابرهیم حنیفا ملت ابرهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت خلق چنانچه
او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز
چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متنوع است پس اتباع آنحضرت ابرهیم را
علیه السلم سبب آن بود که از وی تعلیم و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین
والآخرین علی الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا اکمل و افضل است و نصیبت او در فضیلت
از مجموع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل **نظم** تو اصلی و باقی طفیل تو اند ؛ تو شاهی و مجموع خیل تو اند
و ما کان و نبود ابرهیم علیه السلم من المشرکین از جملهٔ شرکا آن تعریض کفار قریش است که میگفتند
که ما کیش پدر خود ابرهیم داریم • آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا و علیه السلام
که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون
فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نزاع اختلاف
افتاد و جمعی گفتند روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه دران روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده
و قومی بدان رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که دران روز ابتدا آفرینش خلق کرده
خداوند تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه فرض شد و دران باب تشدید
عظیم فرمود چنانچه میگوید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته شد
بفرضیت علی الذین اختلفوا بر آنانکه اختلاف کردند فیه در وی تعظیم سبت آنکه در وی کسب نکنند و بهیچ

مشغول شوند و آن روز را عید بزرگ نمودند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود
بر ایشان و زراو السیر آورده که حضرت موسی علیه السلم یکی را دید که روز شنبه متاعی بر داشته
بجایی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز
اجزا و احشای او میخوردند و ان ربک لیحکم و بدرستی که خداوند تو حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان
یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف
میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت و در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن خلاف
نمودند و خدای ما را بدان راه نمود و قلنا الیوم لنا والیهود غدا والنصاری بعد غد ادع بخوان
ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت
و شبهه را زایل کرداند والموعظة الحسنة و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است
رجا و لهم وجادلهم و جدل کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن براهی که او نیکوترست یعنی برفق
و خوش خویی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه
حسنه برای ارشاد عوام و جدال رفع معاندان و در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت
اشارتست بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا
گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد
و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشت
اول باب حکمت و آن موهبتی بی وساطت جبرئیل فائض شده و حقیقت عبارتست
از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بامور حقیقت مناسب است
دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکویی محافظت
جانب رفق و خوش خویی است اولی می نماید سیوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصوص
بامور شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین
و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج است و بحجج و دلایل مفتقر و از این کلام حقایق نظام کمال
سیدانام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از نکات شیخ عطارست

قدس سره نظم نور او چون اصل موجودات بود • ذات او چون معطی هر ذات بود •
واجب آمد دعوت هر دو جهانش • دعوت ذرات پیدا و نهانش • ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بانکس که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلامست و هو اعلم
و اوست داناتر بالمهتدین براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت بلاغ و احکام نیست
آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را مثله کرده
بدید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد خدای مرا بر ایشان هر آینه مثله
کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیه فرستاد که و ان عاقبتم و اگر عقوبت کنید یا داش
کسی که با شما عقوبت کرده است فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم بمانند آنکه عقوبت کرده
شده اید به بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی مثله کنید نه هفتاد و لئن
صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین بهتر است
مر صابران را از انتقام وضع مظهر جای مضمر مخبر است از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرموده کفارت
سوگند داد و اصبر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید و ما صبرک و نیست شکیبایی تو الا بالله
مگر بتوفیق و عون خدای و لا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط
ایشان بر لشکر تو و لا تک و مباش فی ضیق در تنگ دلی مما یمکرون از آنچه می سگالند از بدی
ان الله بدرستی که خدای بنصرت و معونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند
از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان
و گفته اند تقوی اشارتست به تعظیم امر خدای و احسان عبارتست از شفقت بر خلق و مدار کار اسلام بر این
دو صفت است نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد • به تقوی خانه دین گردد آباد •
بسوی این صفتها گر شتابی • رضای خلق و خالق هر دو یابی • الجزو الخامس عشر من اجزاء الثلثین
سوره بنی اسرائیل بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی پاکی و بی عیبی از آنست که بحجت
کرامت اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمدست صلی الله علیه و سلم لیلا شبی یعنی در بعضی از شب
من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجد اند

الجزو ۱۵

بنی اسرائیل

الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت
کردیم حوله بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم
و هم برکت دنیی که محفوف کردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی
پس برد آنجا محمد را صلی الله علیه و سلم بردیم لنریه تا بنماییم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک
زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات
ایشان حاصل کرده و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما برانند معراج در سال دوازدهم
از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر
و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن
ثابت شده و منکران کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره
که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد نظم
شاید معراج نبی وا نرست • آنکه متقرضیت درین کافرست • و سکه سلطنت این وصال
نیست بپا مردی خیل خیال • عقل چه داند چه مقامست این • عشق شناسد که چه دامست این
و در آن شب جبرئیل با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام
برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک وقتی به بیت المقدس رسانید نظم
شبی رخ تافته زین دیر فانی • بخلوتگه در سرای ام هانی • رسیدش جبرئیل از بیت معمور
براق برق سیر آورده از نور • قوی پشت و گران سیر سبک خیز • براندن و دیدن تیز
روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید
و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج برآمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را
و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم
ابراهیم را علیهم السلام دید و بر ایشان سلام کرد و جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت
المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از مرافقت او باز ایستاد
و گفت لو دنوت انملة لاحترقت نظم چنان گرم در تیه قربت براند • که در سدره جبرئیل از او باز ماند
و از آنجا تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف

و معتقد اهل اسلام اکثر آنست که عروج آنحضرت
بجسد و روح بوده نه خواب در بیداری و فقه
و از آنکه درین قصه نقل چند بیان نمود
از صعود ارباب معتقد و منکر قدرت
آنکه سرشت تنش از جان لطیف سیر او بجسم
بین انسان لطیف

سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید و در هر نوبتی
آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بسریر دنی نهاد و از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت
خاص قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم
کلام سرمدی بی نقل بشنید • خداوند جهان را بی جهت دید • دید آنجا که از حد دیدن برون بود
مپرس از ما که کیفیت که چون بود • و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات
التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجای آورد و بکلام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین نظم چو کرده وعدهای لطف در گوش • نکرده امت خود را فراموش
و در حین مراجعت در بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن نظر وی در آورده و پنجاه
نماز برای امت هر روز ازش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمده و متوجه مکه شده کاروانهای
قریش را دیده و مدت این سفر یک ساعت و بقولی چهار ساعت بود نظم راه ز اندازه برون رفت
بی تو ان برد که چون رفته • عقل درین واقعه حاشا کند • عشق نه حاشا که تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار
استبعاد نموده نشانه بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته
از هر چه طلبیدند نشان داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصحیح با ایشان گفت و آنرا که مدد
توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود و القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج
برد و آیتهای ملک و ملکوت بنمود و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر کرد انه
هو براستی که خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان
در تصدیق و بقولی سمیع و البصیر بمعنی مسمع و مبصر است یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه و سلم کلام خود
و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بانحضرت دارند در تفاسیر
مذکور است که براستی که محمد صلوات الله و سلامه علیه شنوانیده بود مر آنچیز را که بدان خطابش کردند
و بینا بود مر آنچیز را که بوی نمودند در بحر الحقایق فرموده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوص است
بجلال و جمال انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چو در کتب لا نشانی رسید • چه گویم آنجا چه دید و شنید

ورق درنوشته کم شد سبق • شنیدن بحق بود و دیدن بحق • و چون در مرآة الصفا فی صفات
المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول
وادله قاطعه بر اثبات آن وقوع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب
مطوی ساخته رجوع نموده بتفسیر والله علیم خبیر وآتینا و دادیم موسی الکتاب موسی علیه السلام را
توریة وجعلناه و ساختیم کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان یعقوب
علیه السلام و گفتیم مر ایشان را الا تتخذوا آنکه فرا مگیرید من دونی بجز من وکیلا پروردگاری که
مهم خود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریة آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح
علیه السلام مراد سام است که ابرهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از نسل او بود یعنی نعمت
نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگزارید انه بدرستی که
نوح کان بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس
و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریة را باقتدای پدر در
شکر نعمت الهی که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا و اعلام دادیم یعنی پیغام
فرستادیم الی بنی اسرائیل بسوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة و بیان کردیم بخدای که شما
لتفسدن مرآینه افساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض در زمین شام مرتین دو بار نخست
اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بود
و افساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیهما السلام حق سبحانه ایشان را خبر داد که شما دو نوبت
افساد خواهید کرد ولتعلن و بلند خواهید شد علوا کبیرا بلند شدن بزرگ یعنی سرکشی خواهید
کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود و بازدید کان من فاذا جاء پس چون بیاید وعد اولیهما
وعده عقاب افساد اول ازان دو نوبت بعثنا برانگیزیم و مسلط کنیم علیکم بر شما عبادا لنا بندگان
که مرا هستند اضافه خلقت نه اضافه مدح چه مراد بخت النصر است بقول اصح و گفته اند
جالوت بوده یا سنحاریب یا رئیس عمالقه پس صفت ایشان میگوید که اولی بأس شدید
خداوندان کارزار سخت و سیاطی گفته مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و خشمهای ایشان
چون برق فجاسوا پس در آیند خلال الدیار در میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر

وکان و هست این حکم وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثم رددنا پس
باز گردانیم لکم الکرة برای شما دولت را یا غلبه کنید علیهم بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند
و مقهور و مغلوب سازید ایشان را وامددناکم و مدد دهیم شما را باموال مالها از هر نوع و بنین
و پسران و جعلناکم و سازیم شما را اکثر بیشتر از بیشتر نفیرا از روی عدد یعنی بیشتر
سازیم از انچه پیش از قتل بوده اید تا مجتمع شوید و قوی گردید با خصمان مقاومت کردن ان
احسنتم اگر نیکویی کنید احسنتم لانفسکم نیکویی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن
بشما رسد و ان اسأتم و اگر بدی کنید فلها پس وبال آن مر انفس شما را باشد و لیس هیچ مدارکی
ازهر یعنی علی رضی الله عنه نقل میکنند که من هرگز با کسی نکویی نکردم و بدی نیز نرسانیده ام پس این
آیه خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند نظم در جهان گر نیک و گر بد کرده ام •
هر چه کردم جمله با خود کرده ام • فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده عقاب نوبتی
دیگر یعنی افساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بود و حق سبحانه میفرماید وعده
عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی ططوس رومی و قوم او را برانگیزیم لیسوؤا
تا ان فرستادن و برانگیختن بد سازند وجوهکم رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما
پیدا کنند و حفص لیسوء الجمع میخواند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند و لیدخلوا المسجد و تا در آیند
به بیت المقدس کما دخلوه چنانچه در آمدند در وی اول مرة یعنی چنانچه نوبت اول قوم بخت
النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نیز در آیند و لیتبروا و تا هلاک کنند و نیست
سازند ما علوا آنچه غالب شوند بران تتبیرا اهلاک کردنی و درین قصه خلاف بسیار است
و هر مفسری که بدو رسیده تقریری نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیران از کتب
در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام
بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و او مردی ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف
طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و
معاقب او سلما پادشاه آذربیجان برسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه
آغاز کردند آتش قتال در میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای محاربت انصرم مخاصمت موج در آمد

سپه‌داران سپه در هم فکندند • صلای مرگ در عالم فکندند • ز پیکان عالمی را لاله گون رفت
ز خون روی زمین پر لاله بگرفت • عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر
منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر باره شاه روم و ملک صقالیه
و سلطان اندلس هر یک با لشکری جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار در بیت المقدس
جمع شدند و چون رتبهٔ سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده با لشکر آرایی
و نبرد آزمایی قیام و اهتمام نمودند نظم درافتادند همچون شیر غران • بگرز و نیزه و شمشیر بران •
بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند
و ناگاه نکبت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خاکساران پاشید هزیمت غنیمت دانسته
دولها بر قرار فرار داده از یکدیگر گریزان شدند نظم نه جای قرار و نه راه ستیز •
نهادند ناکام رو در گریز • اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت
پنج لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سر تجبر
از گریبان عصیان برآورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریه
برطرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت آنچه در توریه مقرر
شده این افساد اولست بکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت النصر
مجوسی را که کاتب سنحاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان
گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریه را بسوخت
و [هفتاد هزار] امرا از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود و بعد از آن کورش همدانی که زنی
از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار بدو گرفت و سی هزار بنا و سایر
عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول بازآمد دیگر باره بنی اسرائیل
خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد و باز سودای مخالفت از
نهاد ایشان سر برزد و یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند
عقوبت دوم دررسید و طیطوس نصاری بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند
و اندوختهای ایشان بغارت بردند و حق سبحانه در توریه بعد از وعدهٔ این دو عقوبت با ایشان

گفته بود که عسی ربکم شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید محقق است ان یرحمکم
که رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و ان عدتم و اگر باز گردید نوبتی دیگر بفساد و بغی عدنا
باز گردیم ما نوبت سوم بعقوبت دیگر و جعلنا جهنم و گردانیدیم دوزخ را للکافرین برای کافران
حصیرا زندانی که در آنجا بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت
سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب
گشتند ان هذا القران بدرستی که این قرآن یهدی راه می نماید للتی هی اقوم براهی که
آن راست‌ترین راههاست یعنی طریق اوامر و نواهی و یبشر المومنین و مژده
میدهد قرآن مر گروندگان را الذین یعملون الصالحات آنها را که میکنند عملهای شایسته ان لهم
بانکه ایشان راست اجرا کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت و ان الذین و هم بشارت مومنان را
بانکه آنانکه لا یومنون نمیگروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده‌ایم برای ایشان
عذابا الیما عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت است بثواب ایشان و عقاب
اعدای ایشان و یدع الانسان و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب بالشر
ببدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است
که عذاب را از خدای بدعا خواست که امطر علینا حجارة من السماء و کان الانسان و هست آدمی
عجولا شتاب کننده در دعا بی تامل در عاقبت آن یا بتعجیل وار و در انقلاب از حالی بحالی هم
در سرعت انتقال وار و نه در ضرا او را در گرما شکیبا است و نه در سرا وجعلنا اللیل والنهار و گردانیدیم
شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل
ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب
وجعلنا آیة النهار و ساختیم آیتی را که روز است مبصرة روشن که در وی همه چیز ببینند لتبتغوا
تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند آیة
روز آفتاب و آیة شب ماه و محو آیة شب نقصان نور ماهست از بدریت تا محاق و در لباب
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بیان
سبب روز از شب ممتاز نبود و حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرستاد که پر خود بر روی ماه مالید

ونور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و
آفتاب را روشن گذاشتیم تا شمار روز از پی معاش خود در وید ولتعلموا و تا بدانید از اختلاف
حرکت شمس و قمر عدد السنین شمار سالها والحساب و حساب آجال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزیرا
که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فصلناه بیان کردهایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته
تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی از اهل ایمان و کفر الزمناه طائره الزام کردهایم او را
طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او و لازم ساختهایم فی عنقه در گردن او
یعنی او را ناچار است از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر
از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کتابیست از گردن او آویخته و در آنجا نوشته که
شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب از پریدن مرغ از راست یا از چپ تفال میکردند و ما از جانب
یمین نشانه یمن میگرفتند و طرف شمال را شامت نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده
طایر را بانچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت
پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست ونخرج له
و بیرون آریم برای هر آدمی یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته که صحیفه عمل اوست یلقاه منشورا
که بیند آن کتاب را باز کرده و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند
و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقرا کتابک بخوان نامه اعمال
نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب برسد که
نامه که خود املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس تو امروز علیک بر تو حسیبا شمار
کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده که
حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده
و چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم
عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه
با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا بشام با من بگوی و حرکات و سکنات
خویش بر من عرض کن آن پسر تا بشام بکلفتی تمام هر روز گفتار و کردار خود با پدر باز گفت پدر روز دیگر

همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را تکرار
که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار رنجه میداشتم تا بیدار و هوشیار باشی و از موقف حساب
غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد
تو نمیدانی حساب صبح و شام • پس حساب عمر چون گویی تمام • زین عملهای تبه بر وجه صواب
نیست جز شرمندگی وقت حساب • من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فانما یهتدی
پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی او را راه یافتن نجات دهد و من ضل
و هر که گمراه شود فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک
خواهد کرد ولا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفسی بردارنده وزر اخری گناه نفسی دیگر ولید مغیره
کافرانرا میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود
بر خواهد داشت نه بار دیگری وما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی حتی نبعث تا وقتی که
برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشانرا براه راست خواند و حجت بر ایشان
لازم کند واذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دیهی امرنا
بسیار گردانیم مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهرها بفرمان
برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست ففسقوا پس ایشان از سخن رسول بیرون
روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل آن دیه کلمه عذاب
که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس از بنیاد بر کنیم
ایشانرا و خراب سازیم منازل ایشانرا تدمیرا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وکم اهلکنا و چه بسیار
هلاک کردهایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم
عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل
عصر در نگذرد وکفی بربک و بسنده است آفریدگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا
دانا که ذنوب پنهان ایشانرا داند بصیرا بینا که خطیات آشکارای ایشانرا بیند آورده اند که
منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود و نه خلوص
مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد که از روی خساست همت یرید العاجلة خواهنده

این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذات او را عجلنا له شتابانیم برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه خواهیم
از نعمتها لمن نرید از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیی ثم جعلنا پس اماده کرده باشیم له جهنم برای او
دوزخ را و آخرت یصلیها در اید بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده شده از رحمت خدای
ومن اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وسعی لها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند
باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد وهو مؤمن و حال آنکه او مومن باشد با عیان
خالی از شایبه شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان
کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای کلا هر کسی را ازین دو گروه
که طالبان دنیی و عقبی اند نمد امداد کنیم و عطا دهیم هؤلاء آن گروه را بمقدار کفاف و هؤلاء و این
گروه را بمقدار همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطاء خداوند تو
وما کان عطاء ربک عطای آفریدگار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر
مومن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا انظر بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا
چگونه افزونی داده ایم بعضهم بعضی آدمیانرا علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را
سعت است در آن و بعضی را نه یا تفضیل داده ایم بعضی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر برخی
که جوینده دنیی اند وللآخرة و هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات
واکبر و بزرگتر است تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت
بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت
دوزخ بدرکات است از درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل قرار مکن ای آدمی
مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد که بنشینی در دوزخ مذموما نکوهیده یعنی موصوف
بهمه بدیها مخذولا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک و حکم کرد پروردگار تو
ای محمد بر مکلفان الا تعبدوا الا ایاه مپرستید الا او را که خداوند بحق است چه عبادت
غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وبالوالدین و دیگر با آنکه نیکویی
کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقرون ساخت زیرا که
ایشان سبب تربیت اند در وجود و تربیت اولاد را اما یبلغن اگر برسد عندک الکبر نزدیک تو

وامکان

بزرگ سالگی و کبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج خدمت
تو گردند فلا تقل لهما پس مگوی ایشانرا اف مراد از اف و آن کلمهٔ تضجر است که چون کسی از چیزی
بتنگ آید یا بر و گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرموده که این کلمه
مر ایشانرا مگوی یعنی از ایشان بتنگ میای و صحبت ایشانرا گران مشمر ولا تنهرهما و بانگ بر ایشان
مزن و سخن ایشانرا جواب درشت باز مده وقل لهما و بگوی مر ایشانرا قولا کریما سخنی نیکو از روی
ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان چنان سخن گوی که بندهٔ عاجز با خواجهٔ خشمناک درشت
خوی گوید واخفض لهما و فرو گیر برای ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان برای
آنکه تو وقتی روزی محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و
تقویت وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کما ربیانی همچنانکه پرورده اند
مرا صغیرا در حالی خورد بوده ام و صحت دعاء رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند
ایشانرا به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خشنودی الهی برضای والدین
باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس ادای حقوق ایشانرا بلواحق عقوق
پیش نباید رفت نظم آنکه تنت پارهٔ از جان اوست * قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست
آب از و دیده نهال برت * شیر از و خورده لبان ترت * ربکم اعلم پروردگار شما داناتر است
بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر
باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر فانه کان پس بدرستی که هست خدای
للاوابین مر توبه آرندگانرا از عقوق یا رجوع کنندگانرا بحضرت او غفورا آمرزنده وآت
ذا القربی و بده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رحمه الله
فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد
بذی القربی اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان
از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما
مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل خوانده که وآت

جو برسد چو فتوت بود
خونی برینی چو مروت بود

ذا القربی حقه جواب داد که خوانده‌ام سؤال کرد که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است
باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت ماییم والمسکین و بده درویش را وابن السبیل
وراه گذری را حق ایشان از زکوة ولا تبذر تبذیرا و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید
تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کند اسراف
نباشد اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان
کانوا هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال
عرب هر که التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم • آورده‌اند که
کفار اموال خود را بر باد و همه خرج میکردند و جمعیت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی
ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال امثال دیوانند وکان الشیطان و هست دیو لربه
مر پروردگار خود را کفورا ناسپاس یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد و در خبر است که
بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی اوقات آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان
اعراض فرمودی آیه آمد که واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة
برای انتظار روزی که من ربک ترجوها از نزد پروردگار خود امید میداری آنرا فقل لهم پس بگوی
مر ایشان را قولا میسورا سخنی نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان باسانی کشیدن بار فقر یا وعده
ده ایشان را آورده‌اند که بعد از نزول آیه چون از حضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی
فرمودی که رزقنا الله وایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمه یا یهودیه گروی بستند و مضمون
رهن آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از موسی کلیم سخی‌ترست و جهت آزمایش دختر خود را
بجناب نبوت مآب فرستاد و دخترک آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی میطلبد حضرت
فرمود که زمان تا زمان برسد ساعتی دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من از شما
پیرهنی میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه
نشست بلال اقامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون
نمی آمد آیه نازل شد که ولا تجعل یدک و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک بسته بگردن خود

تا بر بسط آن توانا باشی بر بستن دست کنایتست از امساک ولا تبسطها و مگشای دست را
کل البسط همه گشادن بسط عبارتست از عطا و کل البسط اشارتست باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد
که بنشینی ملوما ملامت کرده شده محسورا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا میفرموده
و از طرفین او که بخل و تبذیرست منع میفرموده و در مجمع البحرین ابو علی قطعه در معنی این آیه آورده
بند از سر امساک دست برگشا • که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهی • مکش بکلاب اسراف نیز چندان
که هر چه هست بیک ره کنی ز دست تهی • چو در میانه این هر دو راه چندانی • تفاوتیست که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست در همه امور • بدان دلیل که خیر الامور اوسطها • ان ربک بدرستی که
پروردگار تو یبسط الرزق گشاده میگرداند رزق را لمن یشاء برای هر که خواهد ویقدر
و تنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمتست و کس را نمیرسد
اعتراض بدان انه کان بدرستی که اوست بعباده بمصالح بندگان خبیرا بصیرا دانا و بینا ولا
تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی
میدهیم ایشان را وایاکم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید • که هر کس که او جان دهد نان دهد
ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطأ کبیرا هست خطایی کبیرا چه مشتمل است بر قطع
تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید انه بدرستی که زنا
کان فاحشة هست عملی زشت وساء سبیلا و بد راهیست در نفس زنا چه آورده که راه مغان
و کبر انست ولا تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفس را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل
او را و آن اهل اسلام‌اند و قومی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم حق یعنی قصاص
بر او لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل و هر که کشته شود مظلوما
در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه
مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را
یا دیه بستاند فلا یسرف پس ولی باید که اسراف نکند فی القتل در کشتن آنکه قصاص بر او
لازم شود یعنی بعد از قتل او مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی
وارث قاتل را نکشتی بلکه مهتر قبیله قاتل را قتل کردی حق سبحانه نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را

نکشد الا بدرستی که وی کان منصورا است یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام ولا
تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و دران دخل مکنید الا بالتی مگر بدان طریقه که شرعا و عرفا
هی احسن ان بهتر بود و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل او برای وی بماند و ربح ان بوصله
معاش او شود و این معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بغایت قوت یعنی
بلوغ رسد و اثار رشد بروی ظاهر باشد و اوفوا و وفا کنید بالعهد بعهدی که بسته است
خدای با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر می بندید ان العهد بدرستی که صاحب پیمان
کان مسئولا هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی
اورده که خدا را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرائض و بر دل
او بخوف و خشیت و بر روح او با نکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او با نکه مشاهده ماسوای
نکند و از هر عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده این عهد چون آید برون و اوفوا
الکیل و تمام بپیمایید کیل را اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بترازوی راست یا بقپان ذلک این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر
بهتر است شما را از خیانت و احسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت ولا تقف و از پی مرو
ما لیس لک به را که نیست ترا به علم بان چیز دانایی یعنی تقلید مکن و از پی چیزی مرو تا ندانی
مگوی که دانستم تا ندیدی مگوی که دیدم تا نشنوی مگوی که شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه
در معنی آیه فرموده که گواهی دروغ مده ان السمع بدرستی که گوش والبصر و چشم والفواد
و دل کل اولئک هر یک ازینها کان عنه باشد از نفس خود مسئولا پرسیده شده یعنی
ازیشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده از سمع سوال کنند که چه شنیدی
و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی
ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند
انک بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را بپای در وقت کشیدن
ولن تبلغ الجبال و نرسی بکوهها طولا از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند درید
و با کوه همسری نتواند او را تعظیم و تکبر چرا باید کرد نظم زخاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

کل ذلک همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه ولا تجعل مع الله الها اخر تا اینجا
مذکور گشت و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
اینها در الواح موسی علیه السلم مکتوب بود کان سیئه هست بدی یعنی انچه منهی عنها است
از ان عند ربک نزدیک پروردگار تو مکروها ناپسندیده ذلک آنچه مذکور شد از احکام
مما اوحی از انچیزیست که وحی کرد الیک بسوی تو آفریدگار تو من الحکمة از علمی که شناخت
حق است لذاته و دانستن خیر للعمل به ولا تجعل و فرا مگیر مع الله با خدای الها اخر خدای
دیگر تکریر این حکم تنبیه است بر انکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم این
امور نهی فرموده از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بران مترتب باشد ذکر کرد که فتقعد
مذموما مخذولا و در اخر عقوبتی بران متفرع خواهد بود در عقبی ایراد نمود و فرمود اگر شرک اری
پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و ایمانیان
ترا ملامت کنند مدحورا در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از
نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکة بنات الله و میگوید افاصفیکم ربکم ایا برگزید
شما را پروردگار شما بالبنین به پسران واتخذ و فرا گرفت برای خود من الملائکة اناثا ماده
از فرشتگان دختران این انکار آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگویید قولا عظیما سخنی بزرگ
که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب را بخود و مکروه را
نسبت میدهید و لقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم فی هذا القران لیذکروا تا در یابند
و پند پذیر شوند و ما یزیدهم و نمی افزاید ایشانرا تکرار این سخن الا نفورا مگر رمیدن از حق
و دور شدن قل بگو ای محمد لو کان معه الهة اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر کما تقولون
همچنانکه شما ای مشرکان میگویید و حفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه کافران میگویند اذا لابتغوا
انگاه ان خدایان طلب کردندی الی ذی العرش سبیلا بسوی خداوند عرش یا مالک ملک
راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه ایشانرا بعیب و نکوهش ایشان
میفرستد اگر ایشان خدایان شریک خدای بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و بعیب

دیگر رسانیم براه نحو لو از ولدم

وعجز را از خود نفی کرد و ندای سبحانه پاکست خدای تعالی و برترست عما یقولون از آنچه ایشان
میگویند علوا کبیرا برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رضی الله عنه
گفت که مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه
همه قوم شنیدند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیه
نازل شد که تسبح تسبیح میگوید له مر خدا را السموات السبع والارض هفت آسمان و زمین
ومن فیهن و هر که در ایشانست از ملایکه و جن و انس وان من شیء و نیست هیچ از
مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیح ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از
سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح
گویندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بزبان حال یعنی دلالت
میکند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر ورا از لوازم امکان
و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولکن لا تفقهون ولیکن شما ای مشرکان
در نمی یابید تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقل صافی که بآن فهم تسبیح ایشان
توان کرد نیست انه کان بدرستی که هست خدای حلیما بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد و در حقایق از ابو عثمان مغربی
قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما از آن شنود
و فهم کند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نیم مثال نظم بذکرش هر چه بینی در خروش است
ولی داند درین معنی که گوش است . نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست . که هر خاری به تسبیحش زبانست
در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال گویند پس
در ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش
خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال گفت و با ما خطاب کرد چون مخاطبه عارفان
و سخنان او ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد . و در ذکر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را
زبانیست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است و بدان زبان حصا در دست
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء

اشارت بدانست بهمین زبان مرا چه بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان
نمود والتوفیق من المنان المعبود . آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بوقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان
بپوشید و آیه فرستاد که و اذا قرأت القرآن و چون میخوانی قرآن را جعلنا بینک میسازیم
وی از ایشیم میان تو و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة و میان آنانکه منکر شدند بآن سرای
حجابا پرده مستورا پوشیده از حس تا ترا نه بینند و از اذی بتو نرسانند گویند حمالة الحطب
بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و خواست
که بر آنحضرت زند او را در خانه ابوبکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد و حضرت آنجا نشسته بود
و قرآن میخواند ام جمیل صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر
گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی گشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد حیست
داو چه داند که در گردن من چه خواهد بود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را
فرمود که از وی بپرس که در خانه غیر تو کسی را می بیند صدیق رضی الله عنه گفت ای ام جمیل
درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه نمی بینم بجز ابن ابی
قحافه را پس بازگشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر منکران
می پوشیم و جعلنا و میکنیم یعنی می افکنیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان
یفقهوه تا در نیابند قرآنرا و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و فی
آذانهم و می نهیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن
معجزیست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران اثبات کرد آنچه مانع است ایشانرا
از فهم معنی و ادراک لفظ و اذا ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن آفریدگار خود را
در قرآن وحده یگانه و یکتا ولوا علی ادبارهم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی
باز پس روند نفورا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان
آنست که آلهه ایشانرا با اله خود ذکر کنی نحن اعلم ما داناتریم بما یستمعون به بآنچه ایشان
می شنوند قرآنرا به سبب آنچیز و برای آن از سخریه و هزو و مراد آنست که قرآنرا برای

استهزا و طعن قران شنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو و اذ هم
نجوی و وقتی که ایشان رازگویانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحرست و شعر
و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت
من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابوجهل مجنونش گفت ابولهب کاهنش خواند حویطب
شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان این جماعت اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد
چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمیکنید و از
پی نمیروید الا رجلا مسحورا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده‌اند و عقلش زایل شده
یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ساتر بمعنی آتی انظر کیف بنگر که چگونه ضربوا لک الامثال
زدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون و شاعر و کاهن و ساحر فضلوا
پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا یستطیعون سبیلا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی
رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند
و حیران مانده و در وصف تو سخنان نگو میگویند گاهی ترا شاعر میگویند و شعر از کمال عقل
توان گفت و زمانی مجنون میدانند و آن زوال عقلست وقالوا و گفتند کافران که منکر
بعث اند أإذا کنا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عظاما استخوانها و رفاتا حنب
و خاکهای خورد و ریزه أإنا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگان شویم خلقا جدیدا آفریده نو و تازه
استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قل کونوا بگو ای محمد شما
امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید تن خود حجارة سنگها او حدیدا یا آهن او خلقا مما
یکبر یا آفریده از آنچیزها که بزرگست و وقعی دارد فی صدورکم در سینهای شما مانند آسمان
و کوه و هر چه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فسیقولون
پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قل
الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند
جان داد در بدایت هم خاک را زنده تواند ساخت در نهایت فسینغضون پس زود باشد
که حرکت دهند الیک رؤسهم جانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند

ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این
بعث و حشر قل بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هر چه آینده است او را
نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم در روزی که بخواند شما را خدای
برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فتستجیبون پس شما اجابت
کنید خدا را یا اسرافیل را بحمده در حالتی که قایل باشید بستایش حق و در خبر آمده است که
خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در
تفسیر بحمد از حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در تفسیح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آن چنین بود
که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وتظنون و گمان برید از هول قیامت
که در قبور خود ان لبثتم درنگ نکرده اید الا قلیلا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه
ببینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت با آن پس باید که خردمند آگاه امروز
نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار
باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت گرفتار نماند نظم چندین توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت خوری • کسی گوی دولت ز دنیا برد • که با خود نصیبی بعقبی برد
آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال
بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا حق سبحانه در باره ایشان بدینها نفرموده آیه
آمد که وقل لعبادی و بگو مر بندگان من یعنی مومنان را با کافران یقولوا التی بگویند آن
بلادها کنند کلمه را که هی احسن آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند که یهدیکم الله
در تبیان آورده که یکی مر فاروق را رضی الله عنه دشنام داد او نیز خواست که در مقابله
شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر
معروف یا نهی منکر و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکویی و اگر یکی
درشتی کند در برابر او نرمی سخن گویند ان الشیطان بدرستی که دیو ینزغ بینهم دشمنی
می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازا و درشتی موجب ستیزه و عناد گردد

وان صورت بازدیاد حواد و فساد کشد ان الشیطان کان بدرستی که دیو ست للانسان مرادمی را
عدوا مبینا دشمن آشکارا که هرکه صلاح بجوید جز هلاک او نکوشد ربکم پروردگار شما اعلم بکم
داناترست بحال شما بقولی مخاطب مومنانند ایشانرا میگوید ان یشأ یرحمکم اگر خواهد خدای
مر شما را از جور کافران برهاند او ان یشأ یا اگر خواهد یعذبکم عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما
وگفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی
خطاب با کافرانست میفرماید که اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیی در تاخیر افکند و اگر خواهد
در دنیی عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیی است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است
وما ارسلناک ونفرستادیم ترا که محمدی علیهم بر کافران وکیلا نگاهبانی که ایشانرا از کفر
نگاه داری یا بدانی که ایمان اینانرا ضمان شوی و اگر خطاب با مومنانست معنی آیة
آن باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیل که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی
شد بکردار ایشان وربک اعلم و او بدیگار تو داناترست بمن فی السموات والارض بهرکس
در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار
فرموده که قریش استبعاد کردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند
متابعت او کنند حق تعالی این آیة فرستاد و که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هرکرا
خواهیم برای نبوت برگزینیم ولقد فضلنا و بدرستی که افزونی دادیم بعض النبیین بعضی
پیغمبرانرا علی بعض بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال
و بسیاری اتباع چنانچه ابرهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین بمعراج و رویة و شفاعت وآتینا داود و دادیم داود را زبورا کتاب زبور پس شرف او
بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سورة است که در و احکام حلال و حرام
و حدود و فرایض نیست همه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در انجا مسطور است
که انه خاتم الانبیاء وامته خیر الامم و در آیة ولقد کتبنا فی الزبور اشارتی بدین معنی هست نظم
ای صفت تو در کتاب موسی * وی نعت تو در زبور داود * مقصود تویی از آفرینش * باقی بطفیل تست موجود

آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد که قل ادعوا
الذین زعمتم بگوای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان برده اید که ایشان خدایانند من دونه
بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فلا یملکون پس ایشان نمی توانند کشف الضر بر داشتن
سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا تحویلا و نمی توانند تغییر دادن آنرا با بردن از قبیله شما بقبایل دیگر
آورده اند که بنو ملیح ملایکه را و خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان
بر کفر ماندند آیة آمد که اولئک آن گروه از ملایکه و جن الذین یدعون آنانکه میخوانند کافران
ایشانرا و می پرستند یبتغون ایشان میجویند الی ربهم الوسیلة بسوی پروردگار خود دست
آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او ایهم اقرب هرکدام نزدیکترند
بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر
مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآن حضرت آرد و محض سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حقی اند
ویرجون رحمته و امید میدارند بخشش او را و یخافون عذابه و می ترسند از عذاب او ان عذاب
ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو کان هست محذورا سزاوار آنکه از و حذر کنند و چون
معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا پرستش توان
کرد وان من قریة و نیست هیچ دیهی و شهری الا نحن مگر آنکه ما مهلکوها هلاک کننده اهل آنیم
بمرگ قبل یوم القیمة پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کننده ان بقتل و قحط و جز آن
عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند و اگر کافر و فاسق کان ذلک هست
این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده * آورده اند که قریش از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبل مکه را محو کند
تا زمین گشاده صالح زراعت پدید آید و جویبارها روان سازد و تا باغ و بوستان سازند
حق تعالی این آیه بدیشان نمود و فرمود که وما منعنا و باز نمیدارد ما را ان نرسل بالآیات
از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا ان کذب مگر آنکه تکذیب کردند بها بآیات
مقترحه قریش الاولون پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران
ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند

از معجزات بظهور رسانیم میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بر ایشان باید
فرستاد و ما در ازل حکم کرده‌ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون
خواهیم آورد و آتینا و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا و هویدا
یعنی از جملهٔ اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند
و خدای ایشان را از سنگ ناقه بیرون آورد فظلموا بها پس کافر شدند بها بدان ناقه و او را
پی کردند و تمامی هلاک گشتند و ما نرسل و نمیفرستیم بالآیات معجزات مقترحه را الا
تخویفا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بر کفر
راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند و اذ قلنا لک و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که او
بخوران ربک پروردگار تو یعنی عذاب او احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمان را
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی حیثیت تحقق وقوع است و ما جعلنا
و نگردانیدیم الرؤیا التی اریناک آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنة للناس مگر فتنهٔ آدمیان
یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیا عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب
دیده بود که عمره گزارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و در آن
سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه
حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول نیز دارند جهت
آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت
کرده و گفته‌اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که حضرت صلوات و سلامه علیه در خواب
دید که قومی بنی امیه بر منبر او و دیدند و بالا بر جستند همچون بوزینه و فتنه آن که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی
سبب افتتان خلق شد چه بعد از معراج بعضی از ضعفا اهل اسلام مرتد شدند و منافقان
آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند والشجرة الملعونة
و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده‌اند که
چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابوجهل گفت

محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از درخت میروید این بغایت عجب است
و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر
نمیکردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که
پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت فرو بردن
جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد و تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره
ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروه
و مبغوضه باشد چون طعام ملعون اش ای ضار گفته و بعضی تاویل کرده‌اند شجره را با بوجهل و حکم
عاص که پدر مروانست و ابن الحکم گفته آن شجره یهودند و نخوفهم و می ترسانیم کافرانرا بانواع
تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا
الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی کفران کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون آن
تکبر ایشانرا جهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار روی متعاقب این آیه خبر داد که واذ قلنا
و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا امر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را بجهت تعظیم او
فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا
سجده نکردی قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لمن خلقت مر آنکس را که آفریدی طینا از گل
پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه قرب براند قال گفت ابلیس و بگو باره ارایتک خبر ده مرا
هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی او را علی بر من چرا فضل دادی و او از
خاکست و من از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز
قیامت لاحتنکن هر آینه از بیخ بر کنم ذریته فرزندان او را باغوا و چنان سازم که بعذاب تو
مستاصل شوند الا قلیلا مگر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو
قال اذهب گفت خدای برو او را که برو امر اهانت و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت
در پی مهم خود رو فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریة آدم فان
جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم پاداش شماست یعنی ازان تو و ایشان تغلیب کرده است
مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزاء و همه جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام

واستفزز واز جای بجنبان وبلغزان من استطعت هر کرا توانی لغزانید منهم از ایشان بصوتک بآواز
خود یعنی خواندن بغنا و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهد رحمه الله نقل میکند که
هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید آواز شیطانست واجلب علیهم و برانگیز ان
بر ایشان بخیلک سواران ورجلک و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تواند در وسوسه واغوا
همه را جمع کن در تسلط بر ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام
جمع کنند یا بربوا دهند یا در معصیت صرف نمایند والاولاد و در فرزندان نیز شریک شو
تا حاصل کنند از زنا یا بعبد العزی وعبد الشمس وامثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشانرا
بمواعید باطل چون شفاعت بتان یا تأخیر در توبه یا انکار بعث وحشر و بهشت و دوزخ
وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا الا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت
صواب می آراید ان عبادی بدرستی که بندگان من که بحکم سولا فی الجنة برای بهشت آفریده
شده اند لیس لک نیست ترا علیهم بر اغوا ایشان سلطان تسلط وقدرت یعنی همه کس را
توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رحمه الله فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند
غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید نظم تو چون در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی
که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی • وکفی بربک وبسنده است پروردگار تو وکیلا نگاه دار
بندگان خود از اضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی او آنست که بقدرت کامله یزجی
میراند و روان میکرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجوئید من
فضله از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود تجارت یا امتعه که بدان احتیاج افتد
و بی عبور در دریا بدست نیاید انه کان بدرستی که او هست بکم رحیما بشما مهربان که کارهای
مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب مایحتاج شما را مهیا میکند واذا مسکم الضر و چون برسد
شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطر شما من تدعون
هر که او را میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوندست یگانه و یکتا که در آن محل جز او را
نمیخوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید فلما نجیکم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه
شدن و برسانید الی البر بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی به بتان خود آوردید

وکان الانسان وهست آدمی کفورا اینک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم آیا ایمن شدید
که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر کرانه زمین
یعنی آنکه قادرست که شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند او یرسل علیکم
یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند
ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگاه دارنده که شما را از آن محافظت کند ام امنتم
آیا ایمن شدید ان یعیدکم ازانکه باز گرداند شما را و در آورد فیه در دریا تارة اخری باری دیگر
یعنی آرزو در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس بفرستد بر شما قاصفا
شکننده من الریح از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق گرداند
شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا
بر ما به بآن غرقه کردن تبیعا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما
ولقد کرمنا و بهر آینه ما گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملناهم و برداشتیم ایشانرا
یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقناهم
و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشانرا
علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان
و تفضیل ایشان سخن بسیارست و درین ترجمه بقولی جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق قدس
سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسدانی که تمام ایشانرا باشد از مومن و کافر
و آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال
و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام بنطق
و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعت و روحانی
دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عامست مومن و کافر در آن شریک اند چون نفخ روح در ایشان
و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت
و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف
از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانی

خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و ایمان
و هدایت اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات
و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر
نیاید محمد بن کعب رحمه الله گفته است که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول از ایشانست

ای شرف دودهٔ آدم بتو ٭ روشنی دیدهٔ عالم بتو ٭ کیست درین خانه که خیل تو نیست ٭
کیست برین خوان که طفیل تو نیست ٭ از تو صلایی بالست آمده ٭ نیست بمهمانی هست آمده ٭

در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشانرا در بر نفس
و قلب بحر و گفته اند برانست که ظهور داد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستورست از حقایق
ذات در تاویلات کاشی مذکورست که بر عالم اجسام بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان
در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو و روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف و
تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستغنی
جنس ملایکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است آنچه
جمهور اهل سنت برانند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل ملایکه افضل اند
از اولیاء بنی آدم و اولیاء بنی آدم بهترند از اولیاء ملایکه و صلحاء اهل ایمان افضل است
بر عوام ملیکه و عوام ملیکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد
از بنی آدم مومنانند چه کفار را بنص و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نیست که ظاهر ایشانرا
بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور ساخت چنانچه کافه مومنانرا
تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بتکریم خاص اختصاص داد
از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر فاذکرونی
اذکرکم و علی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرات
صافی جهت انعکاس صفات الهی جلوه است چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان نمود

آینهٔ جمله کون ولی ٭ همچو آینه نکرده جلی ٭ صورت ذو الجلال و الافضال ٭ آمد
نمود اندر و بوجه کمال ٭ زانکه بود این تفرق عددی ٭ مانع از ستر جمعی عددی

جامع احدی

گشت آدم جلای آن مرات ٭ شد عیان ذات او بجمله صفات ٭ مظهری گشت کلی و جامع ٭
سر ذات و صفات از و لامع ٭ شد تفاصیل کونرا مجمل ٭ بر مثال تعین اول ٭
بود این دایره مکمل شد ٭ آخرین نقطه عین اول شد ٭

یوم ندعوا یاد کن و زیراکه خوانیم
کل اناس هر گروهی از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که در میان ایشان مبعوث بود چنانچه
گویند یا امة موسی و یا امة عیسی یا بکتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن
یا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی
یا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند هم امام جمع ام است فردا
خلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا برای
آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکنند و دران روز هر
قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قول آنست که
تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس هر گروهی بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند
که یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر کرا داده شود کتابه نامه نوشته عمل او بیمینه بدست راست او
فاولئک پس آن گروه یقرؤن کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوعی
بعد از نوعی چه دران نامه عملهای نیکو بینند و لا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود
فتیلا بمقدار فتیله از رشته که بین الاصابعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر
چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت از خواندن در ماند
و من کان و هر که هست فی هذه درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند فهو
فی الآخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد و اضل سبیلا و گمراه تر
از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و زوال فرصت محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت
نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی توبه نبیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند
که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم تو را و حتی که کمال ما را به بت پرستی بگذاری و زمین
طایف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم کنی محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود
معاف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من امر بدین فرموده است آیه آنکه

گرامی کنند قول آنست که مقام انجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیهم
وخواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند نظم همچنین گوای دولتش تا گیس آدم من دونه تحت لوای مصطفی است
صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مر جمیع مقامات را و منظر تمام اسمای الهیه
که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت درین مقام
گشاده میشود و در بحر الحقایق فرموده که محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحق
بنفس او و بلسان اشارت مقام محمود است نظم ای ذات تو در دو کون مقصود وجود • نام تو محمد و مقامت محمود
وقل رب و بگوی ای پروردگار من ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی و بیرون آر از و مخرج صدق بیرون
آوردن ستوده و با کرامت یا درآر در مدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بحیثیت فتح و
بیرون آر از و بسوی حنین یا درآر در بهشت و بیرون بر از دنیا یا درآر بدعوت نبوت و بیرون آر
از عهده تبلیغ رسالت واجعل لی و بده مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده
و قوتی اعانت کننده وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل و ناچیز شد باطل
یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند • ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست نیست شده
و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر باشد صاحب
تاویلات برآنست که حق وجود ثابت واجب عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری
امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در
جنب آن متلاشی و مضمحل گردد نظم همه هرچه هستند ازان کمترند • که با هستیش نام هستی برند •
چو سلطان عزت علم برکشد • جهان سر بجیب عدم درکشد • وننزل و فرو میفرستیم من القرآن
از قرآن ما هو آنچیزی که او شفاء شفاست مر امراض چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری
جهل و شبهه را و اصح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی
ورحمة و بخشایش است للمومنین مر مومنانرا که بدو نفع میگیرند ولا یزید الظالمین
و نمی افزاید قرآن مر ستمکارانرا الا خسارا مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو
بمیگروند واذا انعمنا و چون انعام کنیم علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری اعرض روی بگرداند

درآرد مرا در قبر درآوردن پسندیده

از یاد ما مراد کافر است که چون خدای نعمت وجاه او را با نزال کتاب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر
و باطن اعراض کند و نای بجانبه و دور شود بجانب خود و دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق
بر طرف رود و واذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس کان یؤوسا باشد نا امید از روح
الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت
باامید فرج صبر نماید قل کل بگو هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بطریقی که مشاکل حال او باشد
از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرا سپاس
دارد و در ضرا شکیبایی می نماید و گفته اند که شاکله طبیعت است یا عادت یا سنت یا دین
یا مقدار قوت و طاعت و معنی همه راجع است بآنکه هر کس آنچه از وی سزد نظم هر کسی آن کند کزو شاید
از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارترست فرمود که کل یعمل علی شاکلته
گفتند درین آیه از رجا چه چیزست گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا
و عطا و آنچه از کریمی او سزد نظم از من کنه آید و من آنم • وز تو کرم آید و تو آنی • فربکم پس
پروردگار شما اعلم داناترست بمن هو بدانکس که او اهدی سبیلا راه یافته ترست و بصواب
نزدیکتر یا نیکوتر از جهت دین و مذهب • آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف
و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود غرایب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید
عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبر نزدیکست و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام می توان
کرد شما بجهت آزمایش از و بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان
پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید
که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب داد و از روح هیچ نگفت بدانید که او پیغمبر است ایشان بمکه آمدند
و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال فرمودند آن دو سوال را جواب داد و در قصه روح این آیه نازل
شد که ویسألونک و می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قل
الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده و بی ماده
و او از انجمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدو دانا نیست وما اوتیتم و داده نشده اید

از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه
از حد فزون در نگذرید فاسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین
آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود اذ جاءهم آنگاه که آمد موسی بدیشان
که چه گذشت میان وی و فرعون فقال له فرعون پس گفت مر موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی
مسحورا بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی سحر را جادویی کرده و عقل تو مختلط شده قال گفت موسی علیه السلم
لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود و اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هؤلاء نفرستاده
این آیات تسعه را الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر آیتهای روشن که
مرئیه و دلیلست بر نبوت من و انی لاظنک یا فرعون و من یقین دانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده
یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند قوم او را
من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرقه گردانیدیم او را و من معه جمیعا و هر که با او بود بتمامی و قلنا
من بعده و گفتیم پس از غرقه شدن لبنی اسرائیل مر بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب علیه السلام که شما
اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فاذا جاء پس
چون بیاید وعد الآخرة وعدهٔ سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان و شما را لفیفا
جامعی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و بالحق و بدرستی انزلناه فرو فرستیم
قرآن را و بالحق و براستی نزل فرود آمد • و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد است صلی الله
علیه وسلم یعنی و علی محمد نزل • در مدارک آورده که محمد سماک بیمار شد قارورهٔ او را بطبیبی ترسا می بردیم
مردی نیکو روی خوش بوی جامهٔ پاکیزه پوشیده صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله
در مهم دوست خدای از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید و با ابن السماک بگویید که دست
خود بر موضع وجع نه و بگو بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ
رسانیدیم و دست بران موضع نهاده این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفتند الله اکبر خضر بود
علیه السلام ختم نه از حکمت و اهمیت این • کار طبیبان العلیت این • وما ارسلناک
و نفرستادیم ترا که محمدی الا مبشرا که مژده دهنده مطیعان را بثواب و نذیرا و بیم کننده عاصیان را
بعقاب سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده آن را که بما روی آرد و بیم کننده آن را که از ما روی بگرداند

یعنی چو کار از ایشان رفت و بدست رحمت و کمال عفو ما روی هر کار ما آرند نیکو کار را از انوار کند از
زحمت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند و قرآنا فرقناه و پراکنده فرستادیم و قرآن یعنی آیه
و سوره سوره لتقراه علی الناس تا بخوانی بر مردمان علی مکث بر طریق درنگ و مهلت چه از برای حفظ
آسانتر است و بفهم نزدیکتر و نزلناه و فرو فرستادیم آن را بحسب حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت
بیست سال قل آمنوا به بگو مر و ما را که ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است
بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد
ان الذین بدرستی که آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که
کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت اخبار شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او
از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و امثال
ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود بر ایشان یخرون للاذقان میافتند بر زنخهای خود یعنی بر روی
سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده
بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن و یقولون و گویند سبحان ربنا پاکست
پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود ان کان بدرستی که هست وعد ربنا وعدهٔ آفریدگار ما لمفعولا
کرده شده یعنی واقع است لا محاله و یخرون للاذقان و میافتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن
جهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست گفته اند سجدهٔ اول برای
شکر است و این سجده برای تاثر از موعظهٔ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که یبکون گریه کنند و یزیدهم
و زیاده کند سماع قرآن ایشان را خشوعا فروتنی و تضرع این سجدهٔ چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت
شیخ قدس سره این سجود را سجود العلما خوانده و فرموده که حقیقت این سجود التجلی است زیرا که
خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر و باطن یا بر سر و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود
و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بیان تعدیر این سجود
تجلی بود ساجد باید که بهر کس این سجده و از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید • نظم
لمعهٔ نور تجلی از قدم • بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم • پس خضوع انجاز و زوال هستی است •
و آن بلندی موجب این پستی است • آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت اللهم

سجدهٔ چهارم

مشرکان با یکدیگر گفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیه آمد که
قل ادعوا الله بگو بخوانید خدا را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذات واحد اطلاق
میکنند و مقصود از هر دو یکی ذاتست و بعضی گویند اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که
خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیه نازل شد که این دو اسم
در حسن اطلاق برابرند ایاما تدعوا هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید
فله الاسماء الحسنی پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای
کمال ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرائت بجهر میفرمود در جمیع نمازها
هر وقت که صلوة یومیه در مسجد الحرام قرائت کردی اهل شرک بلهو ولغو وصفیر وتصدیه مشغول
شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتاده ترک قرائت کند حق سبحانه فرمود و لا تجهر بصلوتک
واشکارا مکن قرائة نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها وآواز
فرو مدار تا مومنی که در عقب تو نماز میگذارند وابتغ واطلب بین ذلک میان جهر
ومخافتة سبیلا راه میانه چه اقتصار در همه امور محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه قرآن
آهسته میخواند ومیگفت با خدای مناجات میکنم واو حاجت میداند وفاروق رضی الله عنه بلند میخواند
ومیفرمود که شیطان را میرانم وخفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این آیه ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلندتر کن وعمر را امر کرد که قدری آواز خود را فرو آر و گویند
معنی آیه آنست که جهر مکن در همه نماز واخفا مفرما در همه میان هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة
یومیه اخفا و در لیلیه جهر وقل الحمد لله وبگو ستایش وثنا مر خدای را الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت ولدا
فرزندی را چه یهود ونصاری وبنی ملیح اثبات میکردند ولم یکن له ونبوده مر او را شریک فی الملک
ولی ودوستی من الذل از جهت مذلتی که واشته باشد یا بسبب دوست عزیز گردد وعلم الهدی
رحمه الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بجهد وایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف
وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی نماید وکبره وتعظیم کن او را تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر
دان از وصف الصفات ومعرفت عارفان نظم فکر ما عاجزست از او صافش ٭ عقلها مزه میزند لافش ٭
عقل عقلست وجان جان است او ٭ آن کزان برترست آنست او ٭ وگفته اند معنی کبره آنست که

بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا وهر چه در وست
آیه افرین والازین سوره آیه العز گویند هر کودک که از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم این آیه بدو آموختی سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ثنا وستایش لله
مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الکتاب
قرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است
که به بندگان ارزانی داشته ولم یجعل له ونهاد در وی عوجا چیزی از کجی با اختلاف لفظ وتفاوت
معنی یا عدول از حق بباطل کرد وانید او را قیما راست یعنی راست معتدل بی سمت افراط و
تفریط یا معتمد علیه ومرجع الیه یا قایم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم یا قرآن مر
کافران را باسا شدیدا بعذابی سخت که استیصالست یا عقوبت دو نوع عذابی صادر شده
من لدنه از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او ویبشر المومنین وتا مژده دهد پیغمبر یا قرآن
مر گرویدگان را الذین آنانکه یعملون الصالحات میکنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه مر ایشان راست
اجرا حسنا مزدی نیکو یا پاداش پسندیده وتمام ماکثین در حالتی که مقیم باشند فیه در ان اجر ابدا
همیشه بی انقطاع وانتقال سلمی رحمه الله آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود واجر حسن
آنکه مانع دولت لقا نبود وینذر الذین وبیم کند آنان را که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت
خدای ولدا فرزندی وقایلان یهود ونصاری وبنی ملیح اند ما لهم نیست این گویندگان را به بفرزند
یا بدین سخنی که میگویند من علم هیچ دانشی بلکه تو هم کاذب القا قول میکنند کبرت کلمة بزرگ
کلمه ایست آن کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می آید من افواههم از دهنهای ایشان از جمله
قولهای کفار این کلمه را بطریق استعظام فرموده که مشتمل است بر تشبیه وتشریک واحتیاج
واتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمیگویند الا کذبا مگر دروغی اما بزرگ در وقیحت که
نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان وزمین شکافته و کوهها از جا برود تکاد السموات یتفطرن منه
وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا ٭ آورده اند که حضرت رسالت صلعم
از استماع این کلمات غمناک شد وامیدی که داشت بایمان ایشان بانقطاع رسید حق سبحانه
برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده نفس خود را علی آثارهم

الکهف

بعد از علما در تاویلات آورده ... ومی گفتند او بنده محوز ... بغیر حق وکو ... اند
لود رمستقیم

بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل
بی‌غل منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن و بر بی کفر و عصیان
ایشان خود را هلاک مساز اسفا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب انا جعلنا بدرستی که
ما گردانیدیم ما علی الارض آنچیز را که بر زمین است از معادن و نبات و حیوانات زینة لها آرایش
مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظه قرآن که
زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است از آن روی که قیام عالم بوجود
شریف ایشان بازبسته اند نظم روی زمین بطلعت ایشان منور است * چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری
و گفته اند مراد از ما علی الارض شهیات محرماتست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش خلق
ساخته‌ایم یعنی در چشم مردم آراسته‌ایم لنبلوهم تا بیازماییم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد
که ایهم کدام از ایشان احسن نیکوترست عملا از جهت عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند
وانا لجاعلون و بدرستی که ما سازنده‌ایم ما علیها آنچیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت
و بنا صعیدا جرزا زمین هامون بی گیاه یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهیم کرد پس دل بر آن منهید
و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید نظم جهان از رنگ و بو سازوار است * ولی نزدیک ارباب بصیرت
نه رنگ و گلشن را اعتبار است * نه بوی و لطف بوسش را مدار است * آورده‌اند که چون یهود [illegible]
سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت بپرسید یا یکدیگر میگفتند که قصه جوانان بس عجیب است
عجب از وی که جواب آن داند حق سبحانه آیه فرستاد که ام حسبت نه پنداشتی که میگویند
آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب
ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما عجبا چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت
با آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجب و غریب نیست مراد از کهف
غاریست جیرم نام واقع در کوه تیاجلوس از حوالی شهر افسوس که دارالملک دقیانوس بوده و رقیم
نام قریه ایشانست یا وادی که کوه تیاجلوس در آنجاست و گویند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسامی
اصحاب کهف بر آن رقم کرده بوده‌اند و در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده‌اند
که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده‌اند و سنگی بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته و هر یک

توسل بعمل خیر کرده و چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته‌اند
و آن سنگ از پیش غار دور شده و خلاص یافته‌اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیار است
و درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده‌اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم
بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان
کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خدا پرست
از بزرگ‌زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق سبحانه درخواست نمودند
که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد و القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان
امر کرده تهدید بسیار نمود و ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند
و دقیانوس بغضب بود تا حلی و حللی که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خورد سال
شما را دو سه روزی مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در
رد آن پس از این شهر متوجه موضعی دیگر شد جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود
مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشتند
و روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمده
و در مرافقت موافقت نمود و سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند
ممتنع نشد و خدای او را بزبان آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدای را
دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان
گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه
از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشت کردند جوانان
و منضم شدند الی الکهف بغار رحیم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده ما را من لدنک
از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما
من امرنا از کار ما که مفارقت کفارست رشدا راستی و نیکویی و صواب فضربنا پس نهادیم علی
آذانهم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار
سنین عددا سالهای خداوند عدد یعنی شمرده ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را

لنعلم تا بدانیم آنچه بعلم ازل دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که در قصه ای الحزبین کدام ازین دو گروه
مراد اهل کتابین اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم کرده که کدام از ایشان
احصی شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی
دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره کدام راست تر است
نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی انهم فتیة
بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آوردند به پروردگار خویش
وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمونی یعنی ثبات و یقین و ربطنا و بربستیم علی قلوبهم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را اذ قاموا چون برخاستند پیش دقیانوس که بت پرستش دعوت کرد
وقتی که دادیم برابطه رحمت دیدار تا از ... داشتیم در رد سخن دقیانوس
فقالوا پس گفتند ربنا ای پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها ست
لن ندعوا نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا
آن هنگام که دیگری پرستیم شططا سخنی خطا و دروغ هولاء قومنا این گروه که کسان ما اند در نسب
یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل من دونه بجز خدای بحق
آلهة خدایان دیگر که باطلند لولا یاتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش تابع الحقاق
ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس مع وعید قتل مردمان را
تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که
افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی که نسبت شرک کند بوی قبل ازین گذشت
که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند و یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنا
طریق با ایشان گفت و اذ اعتزلتموهم و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان
و ما یعبدون و از آنچه می پرستند الا الله مگر خدای ایشان خدا را معبود خود دانسته اند و تا نزا
در عبادت شریک میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید
فأووا الی الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار و در جای گیرید ینشر تا بگستراند لکم ربکم برای شما
آفریدگار شما و بسیار سازد من رحمته از بخشایش خود در دو سرای و یهیئ لکم و بسازد و برای شما
من امرکم از کار شما مرفقا آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و در دنیا. آورده اند که جوانان تا نماز ده

بکوه برآمدند و شبان ایشان را بغار درآورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان
گماشت تا همانجا بخفتند و دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از
فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود و گفتند ای ملک مبلغی از اموال ما برده
بدین کوه متحصن شده اند و دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را دران غار تکیه کرده
یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرند تا هم درینجا بمیرند پس در غار استوار
ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار
غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بدانجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان
بر طرف جنوبی کوه طبا جلوس بود و لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت
و عفونت او تحلیل کرده هوا را باعتدال می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان
متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید و تری الشمس و میبینی تو ای بیننده آفتاب را
اذا طلعت چون طلوع کند تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی دست راست
آینده به در غار و در مقابل قطب شمالی افتاده بود و اذا غربت و چون غروب کند تقرضهم ببرد
از ایشان و بگردد ذات الشمال بسوی جانب چپ گرنده و هم و ایشان فی فجوة منه در فراخی اند از غار
یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از عفن غار ایمن اند ذلک این خبر ایشان
من آیات الله از دلائل قدرت خداست من یهد الله هر که را خدای راه نماید بتوفیق فهو المهتد
پس او راه یابنده است بفلاح و رشاد و من یضلل و هر که را فرو گذارد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را ولیا مرشدا
دوستی راه راست نماینده و تحسبهم و پنداری ایشان را ایقاظا بیداران زیرا که چشمهای ایشان
باز باشد و هم رقود و حال آنکه ایشان خفتگانند • در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار
جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه کنند در میدان اعمال و چون سرایر
ایشان در یابی بینی که همه فارغند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست بظاهر هشیار
یعنی بکار و بصورت در کار نظر ظاهری با این و آن در ساخته • بباطن از جمله وا پرداخته
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بر جانبی میگردانند تا زمین
آنچه بر روی است از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا میگردانند و بس و بر هر تقدیر

تقلیب ایشان ثابت کما قال تعالی و نقلبهم و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان
ذات الیمین بدست راست و ذات الشمال و بجانب چپ و کلبهم و سگ ایشان باسط گسترانیده است
ذراعیه دستهای خود را بالوصید بپیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بود و یا سرخ یا گاو
کون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و نامش قطمیر است
یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زبان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که این کلمات
و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید با خود دارد از سگ متضرر نگردد لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان
و نظر کنی بدیشان لولیت منهم فرارا هر آینه روی بگردانی از ایشان از روی گریختن و لملئت منهم رعبا و هر آینه
پر کرده شوی منهم رعبا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که
کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای
ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش اند صورت این مخاطبانی که گذشت با حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد غیر وی اند القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده
بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی با و اجل بتاخت و حیاتش در هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه
و جلال متلاشی گشت نظم و می چند بشمرد و ناچیز شد • زمانه بخندید کین نیز شد •
و بعد از وی چند ملک دیگر در آن ملک تصرف کردند تا نوبت ملک صالح تندروس که گویند تندوسیس رسید
و گویند او مردی مومن و خدای ترس بود و اکثر اهل زمان او در حشر جسد بشبهه افتاده و منکر
شده هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد و حق سبحانه خواست که دلیل بر حشر جسد بدیشان
نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت و کذلک بعثناهم همچنانکه ایشان را در خواب کرده
بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود
و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت
لیتساءلوا بینهم تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود را بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت
بیفزاید قال قائل گفت گوینده منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که پس از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت
درنگ کردید درین غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند
ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا

گفتند درنگ کردیم اینجا یوما روزی اگر روزی در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر در
روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و موهای سر را دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی
از ایشان بعضی را که پروردگار شما اعلم بما لبثتم داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فابعثوا پس بفرستید
احدکم یکی را از میان خود بورقکم هذه بدین درمی که دارید الی المدینه بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید
که فرستاده در نگرد ایها کدام از اهل مدینه ازکی طعاما پاکیزه تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد
که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان
خود مخفی میداشتند غرض آن بود که و بجا ایشان پیدا کند فلیاتکم برزق پس بیارد بشما خوردنی
منه از آن طعام پاک و لیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و لا یشعرن
و خبردار نکرد و اند بکم احدا بشما یکی را از اهل شهر انهم بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند
ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را
او یعیدوکم یا باز گردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش و لن تفلحوا اذا ابدا و رستگاری نیابید آن
وقت که بدان دین در آیید و روی نجات نه بینید ابدا همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید
یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا
متغیر دید و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی
غلبه کرد و آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند
نانوا از وی دید نقش نام دقیانوس خیال بست او کنجی یافته آن زر را ببازاری دیگر نمود یک لحظه
این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده و تهدید عظیم نموده طلب باقی زر کرد
یملیخا گفت من گنج نیافته ام وی روز این زر را از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام
پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانستند وی را تکذیب نمودند و او از غایت دهشت
گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کرده گفتند دقیانوس
قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با ما سخریه میکنید دی روز با
جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند بجز این چیزی نمیدانم القصه او را
نزدیک ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی متوجه آن بلد روی بغار آوردند و یملیخا در آمده یاران را

از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواند و تمامی احوال ایشان
معلوم کرد و با قوم در آمده ایشان را دید باز و بیهای تازه و جامهای نو متحیر شده و برایشان سلام کرد و ایشان
جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود که وکذلک و همچنانچه ایشان را بیدار کردیم اعثرنا علیهم
مطلع گردانیدیم شهر دقیانوس و قوم او را برایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله که وعده خدا به بعث و حشر
حق راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وان الساعة
و دیگر تا بدانند که قیامت لا ریب فیها هیچ شک نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد و برایشان اذ
یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم امر دین خود را بعضی میگفتند حشر
مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس چه بیدار شدن ایشان ظاهر
شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرد و سیصد و نه سال
بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد و بعد از آن سال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفوس همه
مردمان و امساک اجزاء ابدان ایشان و دیگر فرستادن ارواح بآن نظم پیش قدرت کارها دشوار نیست
عجز را با قوت حق کار نیست • آورده اند که چون ملک را دعا کرده ... در مضاجع خود و بخفتند و ارواح
ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آرزوی آن کرد که
اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلم گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از خیار
خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کار رفتن
فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی و ابو ذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک
بطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بود علیه السلم بطلب که خدای مطیع تو گردانیده و بفرمای
تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان
روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز نهاد و بر اشارت
کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد
تا برخواستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه وسلم
شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشان را بدین
اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر زنده

خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم زنده شوند و مهدی برایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند
و در قیامت مبعوث گردند القصه چون شهر دقیانوس و قوم این حالات که سابق مذکور شد مشاهده نمودند
فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید برایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بعد از آن
بنا موضع ایشان را باز شناسد ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناترست بکار ایشان از جمعی که مخاصمت
می نمایند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی
آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم برایشان مسجدا مسجدی که مردمان
دران نماز گزارند سیقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثلثة
سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان و یقولون و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة
پنج تن بودند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن
بپوشیدگی یعنی گفتار ایشان به پندار یا اختراع بود و گویند و یقولون و گویند مسلمانان باخبار رسول
صلی الله علیه وسلم سبعة که ایشان هفت تن اند و ثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل
ربی بگو آن بدکار من اعلم بعدتهم داناترست بشمار ایشان ما یعلمهم نمیدانند عدد ایشان را الا قلیل
مگر اندکی از آدمیان که سید است صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم و فرموده که انا من ذلک القلیل
و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان این است
مکسلمینا مشلینیا مرنوش و برنوش شاذنوش یملیخا و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر
در روایات دیگر در اسامی ایشان هست تا بجه فی الجملا ایت و در تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنه نقل میکند
که چون در موضعی افتد این اسما بر کاغذ نوشته در انجا افکنند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل را
در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار احوال بلاد سبعه است که هفت
اقلیم عالم موجود ایشان قایم بوده و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت است بروح و قلب و عقل فطری
و معیشی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است
و جواز توضیح این سخنان بجواهر التفسیر سپرده فلا تمار پس تو جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب
کهف اگر اهل کتاب بتو جدال کنند الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای و مجادله ایشان
فرو آنچه در قرآن است و رد و تجهیل ایشان اشتغال منمای و لا تستفت و فتوی مجوی یعنی مپرس

فیهم ورشان ایشان منهم احدا از اهل کتاب احدا یکی را ● آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند فرمود که فردا بیایید که شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله یازده روز
یا کم یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل عالی آنحضرت نشست
حق سبحانه این آیه فرستاد و لا تقولن و مگو البته لشیء مر چیزی را و کاری که قصد داری انی فاعل هر آینه که
من کننده ام ذلک آن را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی گویی که اگر خدای خواهد
واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو
ان شاء الله و یاد کن پروردگار خود را حقیقت ذکر فنا ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان گردد
و عیان از میان دور بکند نظم نه بیان در گنجد اینجا نه عیان ● نه من گنجد اینجا و فی نام و نشان ●
ذکره ذاکر محو گردد با تمام ● جملگی مذکور ماند والسلام ● و قل عسی و بگو شاید ان یهدین آنکه دلالت
کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب باخبری که نزدیکتر است من هذا از شان اصحاب کهف که می پرسید
رشدا از راه صواب و چون عسی از حق سبحانه لابد است اورا داده نمودن بزرگتر حجتی از قصه اصحاب
کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبای از نوازل و حوادث آینده و لبثوا و درنگ کردند
فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال و ازدادوا تسعا و زیاده کردند
و بر افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال که افزوده اند تا سال قمری
بود و ماه و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق سبحانه
فرمود که قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا داناتر است بمقداری که درنگ کرده اند له مر او راست غیب السموات
والارض پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی
واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی
که متولی امور ایشان باشد و لا یشرک و انباز نمیکند خدای فی حکمه در فرمان و قضای خود
احدا یکی را از موجودات علوی و سفلی و اتل و بخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک
بسوی تو من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغییر کننده نیست لکلماته
مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده و لن تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا

٧ شده چه تفاوت میان تسنین در هر سالی قریب یازده روز است و بتفاوت سیصد سال شمسی سال قمری ٩

بنا بر صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا کفره حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه
پوشان بی قدر را چون صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی دارد
از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم این آیه آمد که واصبر نفسک و باز دار تن خود را و شکیبایی کن
مع الذین با آنها که یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه
مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند
یریدون وجهه میخواهند رضای او را و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب
نزول آن بوده که جمعی از مولفه قلوب چون عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند
یا رسول الله اشراف عرب ایم با سلمان و ابوذر و فقرا مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد تو اگر ایشان را
دور سازی ما نزدیک تو آمده تعلم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که
اوقات صبح و شام برای رضای خدای به پرستش او میگذرانند و لا تعد و باید که در نگذرد عیناک
عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار بغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة
الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هرگز بدنیی
و زینت او میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل زینت دنیاست چه مایل بدنیا
از فقرا معرض و بر اغنیا متقبل باشد و لا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل گردانیده ایم قلبه
دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما و آن کس امیه بن خلف بوده و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که
آنحضرت را بطرد فقرا امر میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم و اتبع و او
پی روی کرده است هویه آرزوی نفس خود را و کان امره و هست کار او فرطا تباه و ضایع یا موجب
حسرت و ندامت و قل و بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست
و درست است از آفریدگار شما فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود و من
شاء و هر که خواهد ناگرویدن فلیکفر گو مگرو و امام زاهد آورده که امر توعید و تهویل است نه امر اجازت
و اباحت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خواهد که کافر شود بی شک
کافر گردد و ما تشاؤون الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا
و از صفت تبدیل معراست نظم هر کرا خواهی کنی آن و هر کرا خواهی چنان ● حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست ●

حنبٌ

انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نارا احاط بهم
آتشی که بگرد در آرد ایشان را سرادقها سراپردهای آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده
که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق بر چهار دیوار است
که غلظت هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده و ان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند
از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که پیش
دهن ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بئس الشراب
بد شرابیست مهل و ساءت و بدست آتش مرتفقا جای بودن ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه
بگرویدند بخدا و کتاب و رسول او و عملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته انا لا نضیع تضیع نکنیم ضایع
نگردانیم اجر من احسن عملا مزد آنکس را که نیکوترست از روی کردار اولئک آن گروه مومنان و پسندیده
کاران لهم مر ایشان راست جنات عدن بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند
تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر منازل ایشان جویها یحلون پیرایه بسته شوند فیها دران بوستانها
من اساور از دستوانهای ساخته شده من ذهب از زر در زاد المسیر از جبیر رضی الله عنه نقل
میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لولوء و یاقوت و یلبسون
و بپوشند ثیابا خضرا جامهای سبز من سندس از دیباهای نازک و استبرق و دیباهای سطبر و افزون
آرزوی هر یک متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها بحجله عادت
متنعمانست نعم الثواب نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن و حسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا
تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه و اضرب لهم مثلا و پیدا کن برای مومنان و کافران
مثلی و آن کداست رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مومن
بوده و دیگری قرطوس و او کافر بوده و هشت هزار دینار از پدر بدیشان میرسید هر یک چهار هزار
تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد و در حق محتاجان
از مال حلال ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما دادیم هر یک از ایشان یعنی قطروس را جنتین دو بوستان
من اعناب از تاکهای انگور و حففناهما بنخل و محفوف گردانیدیم آنرا بخرما بنان که گرداگرد آن دراوردیم
و جعلنا بینهما و پیدا کردیم میان دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد

کلتا

کلتا الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بدادی میوه و محصول خود را بتمامی و لم تظلم و ستم نکردی یعنی کم
نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که سالی تمام آید و سالی ناقص و همیشه
میوه آن باغ تمام آمدی و فجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب
آن دایم باشد و کان له و بود مر کافر را ثمر همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت
و اختصاص آنها بذکر بجهت غالبیت بوده * آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر نموده از و
در معیشت توقع مساعدتی کرد و قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع
پیدا کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر
تو بدان مالها باغ دنیا خریدی من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه
کردم و تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان
و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست
دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال پس گفت قطروس لصاحبه مر یار خود یعنی برادر خود را
و هو یحاوره و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی آن میگفت و این جواب میداد
کافر گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت مال و اعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد
و خدم و حشم پس دست یهودا گرفت و دخل جنته و در آمد بباغ خود و هو ظالم لنفسه و حال آنکه او
ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیی قال ما اظن گفت گمان
نمی برم ان تبید آنکه فانی شود هذه ابدا این بوستان هرگز یا مظنه من نیست که این دنیی
سپری گردد و ما اظن الساعة قائمة و گمان نمی برم قیامت را قائمة آینده و لئن رددت و اگر باز گردانیده
شوم بزعم تو الی ربی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگویی و مرا برانگیزاند لاجدن بخدای که
بیابم خیرا منها بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که
فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قال له گفت مر قطروس را صاحبه یار او
و هو یحاوره و حال آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد دران
بالذی خلقک بآنکسی که بیافرید ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصل ترا من تراب از خاک
ثم من نطفة پس از نطفه که ماده نزدیکست ثم سویک رجلا پس ترا راست کردم در سیده و درست اندام

یعنی پدر ترا

لکن لیکن من میگویم هو الله ربی او است خدای بحق ربی پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه و لا اشرک
وانباز نمیگیرم بربی احدا بخدا و نه جز وی هیچکس را ولولا اذ دخلت چرا چون درآمدی جنتک بوستان
خود قلت ما شاء الله گفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز بدین باغ آفت نرسد
بایستی گفت اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی گردد و چرا نگفتی لا قوة الا بالله نیست قوت
هیچکس را مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر
امر آن میسر شده بود کاری لطف حضرت باری است ان ترن انا اگر می بینی مرا اقل منک کمتر از تو
مالا وولدا از جهت مال و فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی
خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان و یرسل و فرو فرستد علیها
بر بوستان تو بسبب کفر حسبانا من السماء صاعقها یعنی عذاب نخست من السماء از آسمان فتصبح پس گردد
بوستان صعیدا زلقا زمینی هموار لغزانی گیاه که پای برو بلغزد او یصبح یا گردد ماؤها آب آن بوستان
غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو له مر آن آب را در زمین فرو رفته طلبا جستن
یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن چه چگونه تواند بود و آورده اند که
حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب استهلاک و استیصال بر آن باغ فرستاد و احیط
و فرا گرفته شد عذاب الهی بثمره بمیوه آن باغ کاذو تباه شد جمیع اشجار و انهار آن و خراب گشت
هرچه که دران باغ ساخته بود فاصبح پس بامداد کرد قطروس دران حال با مشاهده کرد یقلب میگردانید
کفیه هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف برکف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق برانچه
خرج کرده بود فیها در عمارت آن و هی و حال آنکه تاکهای آن باغ خاویة افتاده بود علی عروشها بر سقفهای
خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران بروی افتاد یا چفته که بسته بودند بیفتاد و آنگه تاکها بروی
فرو آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد و یقول و میگفت
یالیتنی کاشکی لم اشرک انباز نمیگرفتم و شریک نمی ساختم بربی احدا به پروردگار خود دیگری را
تا بوستانهای من بسبب شرک خراب نمیشد و لم تکن له و نبود مر او را فئة گروهی ینصرونه که یاری
دهند در رفع عذاب از باغ او من دون الله بجز خدای که او بران قادر بود و او را نصرت کرد و ما کان
و نبود قطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هنالک آنجا یعنی بوقت زوال نعمت

یا در روز قیامت یا بوطن هنالک الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدا راست الحق آنکه وی
درست کار است هو خیر او بهتر است ثوابا از جهت پاداش مر آنرا که بدو امیدوار بود و خیر عقبا و بهتر است
از جهت عاقبت مر بنده نیکوکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب
تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره و قلب مومن و جنتین را بهوای دنیا که مشتمل اند بر اعناب
شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این مثل بحسان وارد
و موضح بیان آن جواهر التفسیر است واضرب لهم و بیان کن برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی
ایشان درین جهان کماء انزلناه مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم انزلناه من السماء از سحاب
یا از جانب آسمان فاختلط پس مخلوط شد به بان آب نبات الارض آن گیاه رسته از زمین قوت
گرفت و نشو و نما کرد و بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فاصبح پس بامداد کرد یعنی روز دیگر
گشت آن گیاه تازه زیبا هشیما خشک کشته و در هم کشیده و شکسته عشابه که از خشکی شکستگی
تذروه الریاح بر کنده میکرد و اینداورا بادها و از بن بر میکنند و بر هر طرفی میبرند و کان الله و هست
خدای علی کل شیء بر همه چیزها از انشا و افنا مقتدرا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب
باران سبز بالد و بکمال نمو رسد و وقت آن درآید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک
و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندگی که دارد خوش بر آید همین که نامه عمر او از عنوان بپایان رسد
مستغنی اجل در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خاک سازد و خرمنهای آرزو را بباد نیستی بر دهد نظم
بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ✱ ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی ✱ روساء عرب بمال و فرزند
فخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بآنکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه
فرمود که المال و البنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه
راه معاد و چه باندک زمانی عرضه تلف و هدف زوال خواهد شد و الباقیات الصالحات و کارهای شایسته
پاینده که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربک بهتر است نزدیک پروردگار تو ثوابا از جهت
پاداش و خیر املا و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه
در آخرت می یابد بعضی علما بر آنند که باقیات الصالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است
اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه

لا اله الا الله واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات
پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که سبب خلاص والدین باشند امام قشیری
قدس سره فرموده که باقیات الصالحات آن عملست که مشوب بطمع وغرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله
بود لا جرم آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود رویم قدس سره فرموده خلوص عمل آنست که در وی
عمل او را متبع شود یعنی عمل را از خود نه بینی وندانی ویوم نسیر الجبال ویاد کن روزی را که برانیم کوهها
وانبیح برکنیم و زیر و زبر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وتری الارض وببینی زمین را بارزة ظاهر
شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وحشرناهم وحشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف
فلم نغادر پس نگذاریم منهم احدا از یشان یکی را حشر ناکرده وعرضوا وعرض کرده شوند علی ربک صفا
بر پروردگار تو ایستاده وصف کشیده وحق سبحانه گوید لقد جئتمونا بدرستی آمدید بما برهنه
وتنها وبی خدم وحشم ومال ومنال کما خلقناکم چنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که هیچ نداشتید
بل زعمتم بلکه شما گمان بردید وپنداشتید ان لن نجعل لکم که نسازیم برای شما موعدا وقتی برای
انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است
ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان
در میزان فتری المجرمین پس ببینی گناهکاران را مشفقین ترسان واعراض کنندگان مما فیه از آنچه
که در کتاب ایشان باشد از گناه وفراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف برایشان
مستولی گردد ویقولون وگویند یا ویلتنا وای بر ما ما لهذا الکتاب چه بوده است این نامه را که
لا یغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة گناهان خورد وبزرگ الا احصیها مگر شمرده است همه آنرا
وضبط کرده ونگاه داشته ووجدوا ما عملوا آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا یظلم ربک وستم نکند
پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه او واذ قلنا ویاد کن چون گفتیم للملائکة مر فرشتگان را
اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر ابلیس کان من الجن بود از
یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند وابلیس از ایشان بوده و غیر
ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور وقول اول اصح است چه در حین آیه او را ذریه اثبات میکند وملائکه را
ذریه نیست ودلیلی دیگر آنست که میگوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود

فا برای سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بوده افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطان را وذریته
وفرزندان او را اولیاء دوستان من دونی بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید وفرمان برداری
میکنید ودر من عاصی میشوید وهم وحال آنکه ابلیس وذریه او لکم عدو مر شما را دشمنانند بئس للظالمین
بدست ستمکاران را ابلیس وذریه او بدلا بدلی از خدا وند گویند ذریه جمع است وتسمیه ایشان
بذریه از قبیل مجاز بوده باشد واکثر برانند که او را ذریه هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه
ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید واو را بشمار ریگهای بیابان فرزندان شد
واز اولاد او یکی مره است که کنیت او ابو مرة ودیگر لاقیس وولهان است ودر عین المعانی آورده که
لاقیس موسوس طهارت است وولهان موسوس صلوة وبعضی برعکس گفته اند وباتفاق زلنبور از اولاد او
صاحب اسواقست که بدروغ وکم فروشی وخیانت وسوسه میکند واعور صاحب ابواب زناست
ومسوط صاحب اراجیف است وداسم با خورنده طعامی که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن
ومدهش موکل علماست که ایشانرا بر امور مختلفه میدارد ما اشهدتهم حاضر نگردانیدم شیطانرا
واولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان وزمین تا با ایشان مشاورت کنم
یا مددکاری طلبم ولا خلق انفسهم ونه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که
جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند ومیگوید ایشان در آفرینش آسمان وزمین
نبوده اند تا غیب آنرا دانند واز آفرینش نفسهای خود نیز بیخبرند پس چگونه ایشانرا در عبادت
انباز میگیرید وما کنت ونیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس وذریه وی اند
عضدا یاران ومددکاران یعنی من در خالقیت نیازم از یار ومددکار ویوم یقول ویاد کن
آن روز را نیز که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب
از خود نادوا بخوانید با آواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا آنکه گمان بردید که ایشان
انبازان من اند اضافت شرکای بزعم ایشانست بجهت توبیخ وتقریع نیز می شاید فدعوهم
پس بخوانند کافران بتانرا واستغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشانرا
وبفریاد نرسند وجعلنا بینهم وگردانیم میان کفار وآلهه ایشان موبقا جای هلاک یعنی وادی
از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد وهمه ایشانرا در ان معذب سازیم

واز عبد الله بن عمر رضی الله عنه منقولست که موبق وادی‌ها شد عمیق در جهنم بدان جدا کنند میان اهل
لا اله الا الله و ما سوی ایشان ورای المجرمون و به بینند مشرکان النار آتش دوزخ را مسافه از چهل
ساله راه فظنوا انهم پس تیقن دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند بآن ولم یجدوا و نیابند عنها
ازان آتش مصرفا مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده
باشد بدیشان ولقد صرفنا فی هذا القرآن و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین
قرآن للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب
عبرت گردد و دلایل قدرت کامل که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم
در کتاب کریم و حکم قدیم * آنچه مر جمله را بکار آید * گفته است آنچنانکه می باید * وکان الانسان
و هست آدمی اکثر شیء بیشتر از همه چیز که خدای آفریده است جدلا از روی خصومت یا طلب یعنی آدمی
از همه مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت
میکرد و ما منع الناس و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند
اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن ویستغفروا
ربهم و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آنچه بد کار خود بعد از ایمان
الا ان تأتیهم مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان
او یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی باروی و مستاصل گردند یعنی در روز بدر
وما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را الا مبشرین مگر مژده دهندگان اهل ایمان را
بنوال ابدی و منذرین و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی ویجادل الذین کفروا و جدال کنند آنانکه
کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و جز آن میکنند لیدحضوا
تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق بآن جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی
صلی الله علیه و سلم واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا و ما انذروا و آنچه را
که بیم کرده شده اند بدان از قیامت یا عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هزوا افسوس کرده
بآن ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او که

قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند و نسی و فراموش کند ما قدمت یداه عاقبت
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کند از کفر و معاصی خود و تفکر
نمیکند در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا در نیابند آنرا و فی آذانهم و در گوشهای ایشان افکندیم وقرا گرانی تا نشنوند آنرا
چنانچه حق استماعست وان تدعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهدی بآنچه سبب هدایت
یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت براه نیایند
ابدا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود و ربک الغفور و پروردگار تو
آمرزنده است عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یؤاخذهم اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی مؤاخذه کند
بما کسبوا بآنچه میکنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر و قرآن لعجل هر آینه بشتاباند لهم العذاب
برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم بلکه عذاب مشرکان راست موعد وعده یا زمان وعده که
روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلا پناهی
و گریزگاهی و تلک القری و این دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات
اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله
و معاصی و جعلنا و مقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسد
از آن پیش و پس متعظ نشوند پس چرا قریش عبرت نگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند
السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده
نیکبخت آنکسی بود که دلش * آنچه نیکی و رست بپذیرد * دیگران را چو پند داده شود *
او از آن پند بهره برگیرد * آورده اند که موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان
بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از مستمعان برآمد همه در وادی آن کلمات و تامل
در معانی و حقایقش متحیر شدند یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله کسی باشد در روی زمین از تو داناتر
موسی علیه السلام گفت نمیدانم در همه حال از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت
بی آنکه بدان تلفظ کند حق سبحانه به وی وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص
داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود و آن منزل ماهی با خود ماهی تازه بریان همراه بر که او ترا

آن منکر و ناشایست نماید بتو و وجه حکمت آنرا ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وکیف تصبر و چگونه
صبر کنی علی ما لم تحط به خبرا بر چیزی که احاطه نکرده بآن خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد
قال ستجدنی گفت موسی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه
از تو بینم ولا اعصی و نافرمانی نکنم لک امرا ترا در هیچ کاری قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی
پس اگر پی روی کنی مرا فلا تسألنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن
ندانی یعنی افتتاح سوال مکن حتی احدث لک تا من نو سازم برای تو منه ازان چیز ذکرا بیانی که
تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع در عقب ایشان میرفت
فانطلقا پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعاء رکوب در آن نمودند
ملاحان اول بالغی شدند و در آخر خضر را شناخته بتعظیم تمام در آوردند حتی اذا رکبا تا چون نشستند
فی السفینة در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ
کرد کشتی را قال اخرقتها گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرقه گردانی اهل
کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرقه شدن سفینه لقد جئت
هر آینه که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال الم اقل انک گفت خضر آیا
نگفتم که تو لن تستطیع نمی توانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی که این سخن از خاطر
رفته بود ولا تؤاخذنی مؤاخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم ولا ترهقنی و در مرسان مرا
من امری از کار من عسرا دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن
فانطلقا پس از سفینه بیرون رفتند تا بدیهی رسیدند و در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند
و پسری زیبا روی بلند قامت خط بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوشنود و یا خیسور و نام پدر او
سلاس یا کازری و نام مادرش شاموبه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند
حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبید
و در پس دیواری فقتله پس بکشت او را بذبح یا خناق قال اقتلت گفت موسی آیا بکشتی
نفسا زکیة نفسی پاک را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس
بی قصاص چگونه او را بکشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده را

الجزء

الجزء السادس عشر من اجزاء الثلثین قال الم اقل گفت خضر آیا نگفتم لک انک مر ترا در اول مصاحبت
که تو لن تستطیع توانائی نداری و نتوانی معی با من و بر فعلهای من صبرا شکیبائی ورزیدن قال
گفت موسی علیه السلام ان سالتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود و مثل این افعال
منکره بعدها بعد ازین کرة فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیده
من لدنی عذرا از نزدیک من عذری یعنی چون عذر داشته ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت معذور باشی
و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر جانب صبر
کردی با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس هر دو رفتند و
رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة اهل دیهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان
از ارمنیه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه در بستندی
و برای هیچکس نگشادندی نماز شام که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیده خواستند که بدیه درآیند
کسی دروازه نگشود استطعما طلب طعام کردند اهلها اهل آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم
و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعامی برای ما بفرستید فابوا پس سر باز زدند
اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشانرا مهمانی کنند ایشان گرسنه بر بیرون دیه بودند
و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در آن نواحی دیه جدارا دیواری مایل شده
بیک طرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه بیفتد و در گرد و از هیچ ارادت دیوار مجاز است
یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه پس خضر راست کرد آنرا با آنکه اساسش بسنگ و گل
استحکام داد قال گفت موسی که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعامی نیز نفرستادند
پس بچه جهت دیوار ایشانرا عمارت کردی لو شئت اگر بخواستی لاتخذت هر آینه فرا میگرفتی
علیه بر تعمیر این دیوار اجرا مزدی قال گفت خضر هذا فراق بینی و بینک جدائی میان
من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق
رسید سانبئک زود باشد که آگاه سازم ترا بتاویل ما لم تستطع یعنی آنچه نتوانستی علیه صبرا
بر آن شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود
لمساکین مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیماری بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل

معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا بجهة دادت پس خواستم که بحکم خدای ان اعیبها آنکه او را سوراخ
سازم و عیب ناک کنم وکان وراءهم و حال آنکه هست در پیش راه ایشان ملک پادشاهی
که او را جلندی بن کرکر گویند یاخذ میگرد کل سفینة هر کشتی درست که بی عیب بود غصبا بغصب یعنی
از کشتیبانان میستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم
نگردند نظم گر خضر در بحر کشتی را شکست ٭ صد درستی در شکست خضر هست ٭ واما الغلام و اما آن پسر
کشته فکان ابواه بود پدر و مادر او مومنین گرویدگان فخشینا پس دانستیم یا ما ترسیدیم
ان یرهقهما آنکه در سازد بدیشان طغیانا ناپاکی وکفرا و کفران نعمت یعنی شاید با کفر و فسق او
در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد است و آن در ساختن موجب کفر و طغیان ایشان باشد
فاردنا پس خواستیم ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشان را ربهما پروردگار ایشان خیرا منه
فرزندی بهتر از او زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق بد دیده گی
باشد و اقرب و نزدیکتر رحما از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه
ایشان را بعوض آن پسر دختری داد و پیغمبری وی را بعقد خود درآورد و از نسل او هفتاد پیغمبر پدید آمدند نظم
آن پسر را کشت خضر بر بد خلق ٭ سر آن را در نیابد عام خلق ٭ آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست ٭
نایب است و دست او دست خداست ٭ پس جدا او تنها که آن یاری بود ٭ بس خبرها که معاری بود ٭
واما الجدار فکان و اما دیوار پس هست لغلامین یتیمین برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم
و ایشان هستند فی المدینه در شهر مراد قریه مذکور است وکان تحته و هست در زیر دیوار کنز
لهما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وکان ابوهما
و بود پدر ایشان صالحا مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان
هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فاراد ربک پس خواست
آفریدگار تو ان یبلغا آنکه برسند یتیمان اشدهما بقوت و رشد خود ویستخرجا و بیرون آرند
کنزهما گنج خود را رحمة بخششی من ربک از پروردگار تو و ما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری
از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسد ٭ آورده اند که گنجی بود
از زر و نقره و گویند کتب علم بوده و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر جانبی نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم

عجب میدارم از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت
برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیا و تقلب او و انقلاب ارباب او داند چرا دل در او بندد
لا اله الا الله محمد رسول الله ذلک این است تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن
صبر کردن ٭ آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود
آوردند و محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقائق بیان دقایق
آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریر دلکش آورده بعضی از آن در جواهر التفسیر
باز توان یافت ویسئلونک و باز می پرسند ترا مشرکان یا یهودان عن ذی القرنین
که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذو القرنین گفتند که گرد مشرق و مغرب طواف کرد یا در
زمان او دو قرن از مردم درگذشت یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست و رکاب حرب می نموده
یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره دو گیسوی بافته از دو جانب سر
و اشهر آنست که این اسکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده اند قل بگوی ای محمد ساتلوا
علیکم زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از وی خبری و بیانی انا مکنا له بدرستی که ما متمکن گردانیدیم
یعنی دست رس دادیم مر او را باستیلا فی الارض در زمین و اتیناه و عطا دادیم او را من کل شیء
از هر چیزی که خلق بدان محتاج باشد یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه ها دادیم
او را از هر چیزی که میخواست سببا دست آویزی که بدان سبب او را آنچیز میسر میشد ٭ آورده اند که
حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را مسخر او گردانید تا بر او سوار شده
هر جا خواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده
بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت
و بآن سبب توسل جسته میرفت حتی اذا بلغ چون برسید مغرب الشمس بجای فرو رفتن آفتاب یعنی
نهایت عمارت در جانب مغرب وجدها یافت آفتاب را تغرب فرو میرفت فی عین حمئة در چشمه
آب گرم و قرئ حمئة میخوانند یعنی چشمه آب مکدر لای آمیز و وجد عندها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل
دریای محیط غربی قوما گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست بزرگ خشم سرخ موی
تناور با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی

قلنا یا ذا القرنین گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده
بالهام یا بزبان پیغمبر زمان او و بر سر تقدیر حق تعالی فرمود اما ان تعذب یا آنست که عذاب کنی
این قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیاورند و اما ان تتخذ و یا آنکه فرا گیری فیهم در باب ایشان حسنا
نیکویی اگر بگروند قال گفت اما من ظلم اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فسوف نعذبه
ثم یرد الی ربه فیعذبه پس باز گشته شود بسوی پروردگار خود پس عذاب کند خدای او را عذابا
نکرا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد و اما من آمن و اما کسی که بگرود و عمل صالحا و عملی کند
شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فله پس مر او راست در هر دو سرای جزاء الحسنی پاداش نیکو
و سنقول له و زود باشد که بگوییم مر او را من امرنا از فرمان ما یعنی از آنچه ما فرماییم یسرا کاری آسان
در خور طاقت . آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد
و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس در پی کرد راهی را از پی راه و سببی که بمشرق
تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب
بداشت و بجانب جنوب متوجه شد و قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان که در قصه ناسک
مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ تا چون برسید مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی
موضعی که مبدا عمارتست از جانب شرق وجدها تطلع یافت آفتاب را که هر بامداد بر می آید و شعاع
می افکند علی قوم بر گروهی که لم نجعل گردانیده بودیم و پیدا نکرده لهم برای ایشان من دونها از دون
آفتاب در وقت طلوع سترا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد جایشانرا
پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب
طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین
بیرون آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند کذلک
همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایسر روان
شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل و قد احطنا
و بدرستی که ما احاطه داشتیم بما لدیه بآنچه نزدیک او بود خبرا از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب
و اسباب جهانگیری که بر وجه شده بود و بجهه محیط بودیم و مجموع دانستیم ثم اتبع پس اسکندر از پی در آمد

سببا راهی و طریقی دیگر از مشرق شمال حتی اذا بلغ تا چون رسید در مقطع ارض بین السدین میان دو کوه
که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما یافت در پیش دو کوه قوما گروهی را بهیاتهای
عجیب و شکلهای غریب لا یکادون نزدیک نبود از کمی فطنت که یفقهون قولا دریابند سخنی را و کسی نیز
از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین
ان یاجوج و ماجوج بدرستی که یاجوج و ماجوج مفسدون تباهی کنندگانند فی الارض در زمین ما هر گاه
از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود با خود ببرند و تمام انعام
ما را میکشند و میخورند و اگر چهارپا نیافتند آدمی را عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند
از اولاد یافث بن نوح علیه السلم . و در عین المعانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد منی او
بخاک آلوده شد آدم علی نبینا و علیه السلم از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این قوم را از آن
خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلم محتلم نمیشوند این قول ضعیفست
و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که قامت بعضی
از ایشان بر مثال شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجره
ارزند و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی با طول و عرض مساویست
و صنفی آنند که از یک گوش فراش و از دیگری فرش سازند و در صفت ایشان گفته اند نظم

بکوتاه چشمی سگ جنگجوی • بگوش دراز از خران برده گوی • نه شرمی و نه بینشی دلنواز
دران چشم کوتاه و گوش دراز • بهنگام خفتن بخسبند سیر • یکی گوش بالا و دیگر بزیر
شکن بر شکن چین ابرویشان • کشان ریش تا زیر زانویشان • برون آمده اشکشان چون گراز
شکم پهن و پا خورد و گردن دراز • چو بوزینگان آمده در وجود • مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود
ندارند جز خواب و خور هیچ کار • نمیرد یکی تا نزاید هزار • القصه آن گروه با اسکندر گفتند

که ما ازین قوم بتنگ آمده ایم فهل نجعل لک پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لک برای تو و بیرون آریم از میان
مالهای خود خرجا مزدی علی ان تجعل بر شرط آنکه بکنی بیننا و بینهم میان ما و ایشان سدا
بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی آنچه دست رس داده مرا فیه
ربی در آن چیز آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فاعینونی پس مرا یاری دهید

بقوة بتوانایی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابم درین کار اجعل تا بکنم بینکم وبینهم میان شما
وایشان ردما حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی مرکب باشد اتونی بیارید برای من زبر الحدید
قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند نظم بفارغ دلی جا بجا تن زدند •
همه روز و شب خشت آهن زدند • انگاه حکم کرد که میان دو کوه را که چهار صد قدم بود در شصت ذرع گز
عرض بکندند تا باب رسیدند پس در ته زمین و بر روی آب یک خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای
آهن بر بالای وی فرش کردند حتی اذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بین الصدفین
میان دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن ریختند و دمها بر جوانب ترکیب کردند قال انفخوا گفت
مر عمله را که بدمید درین آتش حتی اذا جعله تا گردانید آن خشتهای آهن را نارا مانند آتش قال آتونی افرغ علیه
تا بریزم بر بالای این قطرا روی گداخته نظم بهر روی فرشی که انگیختند • بر و روی حل کرده میریختند •
و برین گونه دیوار صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد کوهی یکپاره و هموار فما اسطاعوا ان یظهروه
وما استطاعوا له نقبا و نتوانستند مر ورا سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قال گفت
ذو القرنین بعد از ساختن آن سد این سد و اقتدار بر اتمام آن رحمة بخششی است من ربی
از پروردگار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج فاذا جاء پس چون بیاید وعد
وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جعله گرداند این سد را دکاء زمین هموار یعنی او را از پیش
راه ایشان بردارد وکان وعد ربی و هست وعده پروردگار من حقا درست و راست خروج
این گروه از ماوراء سد یکی از علامات قیامتست و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وترکنا
ومیگذاریم بعضهم برخی از یاجوج و ماجوج را یومئذ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام نموده یموج فی
بعض اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر وگفته اند مراد آنست که روز قیامت جن و
انس از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت
فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلق را جمعا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وعرضنا جهنم ونمایان
گردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای کافران عرضا ظاهر کردنی و اظهار آن
برایشان قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد الذین آن کافرانی که از فرط غفلت کانت
اعینهم چشمهای دل ایشان فی غطاء در پوششی عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که یاد من کرد

میشوم توحید و تعظیم تر و اصل ایمان وکانوا و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق لا یستطیعون
نمی توانند سمعا شنود کلام من یا محجوب می مانند از استماع قران بسبب حجاب السمع کما قال تعالی
واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا نظم
چون تو قرآن خوانی ای صدر امم • گوش شان را پرده سازم از صمم • چشمشان را نیز سازم چشم بند
تا نه بینند و کلامت نشنوند • افحسب الذین کفروا آیا پندارند آنانکه کافر شده اند ان یتخذوا
عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام من دونی بجز من اولیاء
دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا
بخدایی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان حمی را بمعبودیت
هیچ سود نخواهد داشت ایشان را انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را للکافرین
برای ناگرویدگان نزلا منزل و ماوای یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است
و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قل بگوای محمد صلی الله
علیه وسلم هل ننبئکم آیا خبر کنم شما را بالاخسرین اعمالا بزیان کارترین مردمان از روی کردار الذین
ضل آنها نند که گم شده و ضایع گشت سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیی چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بجلوه و صوم میگذرانند
و بسبب کفر آن همه عملها باطلست و ثوابی بران متفرع نیست گفته اند مراد ازین طایفه خوارج اند
یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صلهٔ رحم و اطعام فقرا
و عتق رقاب واقع میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده فرموده وهم یحسبون و ایشان می پندارند
انهم یحسنون آنکه ایشان نیکویی میکنند صنعا کار را اولئک آن گروه که ذکر کرده شد الذین کفروا
آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود که قرآنست یا بدلایل توحید ولقائه
و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در ان وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا فحبطت اعمالهم پس
تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکویی نمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم
پس اقامت نخواهیم کرد و برای اعمال ایشان یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازویی که بدان
بسنجند آن عملها را چه حبط شده و نابود گشته یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقدار و اعتباری

نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود و ذلک آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست
قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما کفروا بسبب آنکه کفر ورزیدند واتخذوا آیاتی هزؤا
و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا و رسلی و فرستادگان مرا هزوا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر
سخریه کردند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول و عملوا الصالحات و کردند عملهای
پسندیده و شایسته کانت لهم هست مر ایشان را در حکم خدای جنات الفردوس بهشتهای فردوس
یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلا پیش کشی • در تبیان آورده که خدای تعالی
فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید
ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی افزون ساز حسن و جمال و پاکیزگی خود را برای دوستان من و همچنین
منزلی را نزل دوستان میگوید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم بهشت بازای آن ماحضری
و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا نظم نعمت فردوس را بدرا و مار ازو روی دوست •
قیمت هر کس بقدر همت والای اوست • و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا سالتم الله فاسالوا الفردوس قولی آنست که اسمی از اسماء جنانست
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی
که جاویدان باشند در آن لایبغون نجویند عنها از آن بهشتها حولا بدلی یا طلب انتقال و تحویل بمکانی
دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل است
مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او
لنفد البحر هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد
قبل ان تنفد پیش از آنکه برسد و نماند کلمات ربی علوم پروردگار من جهت آنکه او غیر متناهی است
پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود و لو جئنا بمثله و اگر بیاریم بمثل دریای محیط
مددا مدد آن مداد و بران افزاییم گویند این آیة وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در
کلام خود میخوانید که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را
حکمت داده الله پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان
این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه درین آیة که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود

در جنب علم الهی کم از کم می تواند بود • نظم علمها از بحر علمش قطره • آن چو خورشید است و اینها ذره •
گر کسی در علم صد لقمان بود • پیش علم کاملش نادان بود • قل بگو ای محمد انما انا بشر جز این
نیست که من آدمی ام مثلکم مانند شما دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطه
جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبود یکتاست
بی شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت
یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو روز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا
کردار شایسته یعنی پسندیده خدای • در بحر الحقایق آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک
منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدنست از
خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ما سوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی نگشودن
کما قال مازاغ البصر و ماطغی نظم روی از همه برتافتم و سوی تو کردم • چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم •
آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد که
یا رسول الله من عمل از برای خدای میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت
فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن خود را آیة
فرستاد که ولا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیاورد و انباز نگیرد بعبادة ربه
در پرستش پروردگار خود احدا یکی را یعنی بریا ضایع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده
عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل • سوره مریم علیها السلام • بسم الله الرحمن الرحیم مریم
کهیعص در مواهب صوفیان آورده از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم سه صورت
یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده لست کاحدکم ابیت عند ربی سوم حقی
کما قال لی مع الله وقت الی آخره از این روشن تر من رآنی فقد رای الحق و حق سبحانه را با او
در هر صورتی سخنی بعبارت دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در
صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی
در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق • زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگر است • پس حروف مقطعه

رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلم و کهیعص از انجمله است و گفته اند این حروف
اسماء الهیه اند و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه میخوانده که یا کهیعص یا حمعسق
و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و یا چون مبدا هیچ یک
از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائیست بانکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که
یا من یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق و می شاید که نام سوره
باشد و ما بعد او مرتب بر و یعنی این ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوندست مهربانی بنده را زکریا
بنده خود زکریا بن آزر را از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود علیهم السلم بوده پیغمبری عالیشان
و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان او نخوان و یاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند
پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان نداء خفیا خواندنی پنهان گران
باخلاص اقربست یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی
با وجود زن کلان سال نازاینده طلب فرزند کند یا پیری او آواز او را ضعیف ساخته بود
هر چند بلند میگفت کس نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار
من انی وهن العظم بدرستی که سست شده استخوانی که ستون خانه بدنست منی از من چون
استخوان که صلب ترین اجزاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الراس
و سفید شده است سر من شیبا سفید شدنی و گفته اند تشبیه کرده شیب را در روشنی بآتش
و فرو گرفتن او مو را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری ولم اکن و نبوده ام
بدعائک رب بخواندن من ترا ای فریدگار من شقیا بی بهره و نا امید یعنی هر گاه که دعا کرده ام
باجابت رسانیده و من بدان خو کرده ام وانی و بدرستی که من خفت الموالی می ترسم از
بنی اعمام خود که ایشان در مهم نبوت و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من و وراثت
من نیکو بجا نیارند من ورائی پس از مرگ من پس مرا خلفی باید و کانت امراتی و حال آنکه زن من
هست عاقرا نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فهب لی پس بخش مرا من لدنک
از نزدیک خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یرثنی میراث برد
امامت و نبوت از من و یرث من آل یعقوب و میراث گیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحق

علیها

علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود واجعله رب و گردان فرزند مرا ای
آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد از ین دعا سر بسجده
نهاده تضرع میفرمود که ناوک کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او گفت یا زکریا انا نبشرک
ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام به پسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریدیم مر او را من قبل سمیا
پیش از وهم نامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از آن رویست که قبل از و کسی مسمی
بدین اسم نبود چه بسیار آدمی برین وجه پیدا شود که پیش از وهمنام او نبوده باشد بلکه فضیلت
آنست که بخود حق سبحانه تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر حواله نکرد امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن
فرمود که بعد از و کسی بظهور خواهد آورد که او را بخندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را
از نام همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد
ای خواجه که عاقبت کار امت محمود از آن شده است که نامت محمد است و گویند سمیا یعنی
شبیه است یعنی مثل او نیافریده ام در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از و بظهور نرسد قال
گفت زکریا رب که ای خداوند من انی یکون چگونه باشد لی مرا غلام پسری و کانت امراتی
و هست زن من عاقرا نازاینده وقد بلغت و بدرستی که رسید و ام من الکبر از بزرگ سالی
عتیا تباهی و نحافت و ضعف اعضا و قوی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد
یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته
بامر خدای تعالی که ای زکریا کذلک همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قال ربک
گفت خدای تو هو این کار که آفریدن فرزندست درین حال از ین دو شخص علی هین بر من
آسانست وقد خلقتک و بدرستی که بیافریدم ترا من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی
چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم
بر ایجاد فرزند از دو پیر زکریا علیه السلم ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود
خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار من گردان
برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال گفت خدای
مر زکریا را علیه السلم آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال

سه شب و روز سویاً یعنی درستی یعنی بهم پیوسته یا تا در باشی بر تکلم در حالتی که مستوی الخلق و تن درست باشی
آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان بزرگ شد بر وجهی که بحرکت مجال نماند فخرج پس
بیرون آمد علی قومه بر گروه خود وصباح آن روز که در شب آن اشتیاه حامله شده بود من المحراب
از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بدیشان ان سبحوا آنکه نماز گزارید یا تسبیح گویید خداوند
خود را بکرة بامداد وعشیا و شبانگاه القصه مدتی برین منوال گذشت پس بکمال خود آمد یحیی
علیه السلم بعد از مضی مدت حمل متولد شده و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق
ریاضت موافقت می نمود تا وقتی که وحی در وجود آمد و از حق سبحانه خطاب رسید یا یحیی خذ الکتاب
ای یحیی واگیر کتاب توریة را بقوة بجد وجهد یا بقوت دل وآتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت
و فهم توریة صبیا در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی
در سه سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ماللعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم
درین سخن پند عظیم است بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز را ببازی میگذرانند و بدام
فریب انما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید و مشغول می شوند نظم عمر ببازیچه بسر می بری
بازی از اندازه بدر می بری • به که بازی جهان بگذاشتی • طفل نه چند ببازی خوشی
وحنانا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی من لدنا از نزدیک ما وزکوة و طهارتی
از گناه و یا ستایشی نزدیک خلق وکان تقیا و بود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از
لوث جرایم و اوزار وبرا بوالدیه و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشانرا
ولم یکن جبارا و نبود سرکشی یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عصیا و نبود عاصی پروردگار خود را
وسلام علیه و سلام از ما بر یحیی علیه السلام یوم ولد از روزی که متولد شد ویوم یموت و روزی که
می میرد ویوم یبعث حیا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است
روزی که متولد شد از غمز شیطان و روزی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت
از رستخیز وقصه حزن و بکاء یحیی علیه السلم در غایت اشتهارست واذکر و یاد کن فی الکتاب
در قرآن مریم قصه مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت عذر بخانه خاله رفتی
و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی که در خانه خاله بود بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند

وحق سبحانه از آن خبر میدهد بدانکه اذ انتبذت چون دور شد مریم و کرانه رفت من اهلها از اهل خود
یعنی خاله و قوم او مکانا شرقیا در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت
اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از پیش
ایشان یعنی از سوی ایشان حجابا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید
فارسلنا پس فرستادیم الیها بسوی او روحنا روح ما را که جبرئیل است اضافهٔ روح بخود جهت
تشریف و تخصیص است فتمثل لها پس متمثل شد جبرئیل برای مریم بشرا سویا آدمی تمام خلقت
یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قالت انی گفت
بدرستی که من اعوذ بالرحمن پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش منک از شر تو ان کنت تقیا
اگر هستی تو پرهیزکار رعایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم
و پناه بحق می برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود دران زمان که متعرض نسوان
میشد و مریم قصه او استماع نموده بود و گمان برد که مگر اوست از و بحق سبحانه پناه برد اما چون
جبرئیل علیه السلم اضطراب مریم مشاهده فرمود قال انما گفت جز این نیست که من رسول ربک
فرستاده خداوند توام که بوی پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لاهب لک تا بخشم ترا بفرمان او
غلاما زکیا پسری پاک و ستوده قالت گفت انی یکون چگونه بود لی غلام مرا پسری ولم یمسسنی
و مرا نسوده است بشر آدمی یعنی منور دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده ولم اک و نبوده ام من
بغیا زناکار روجوینده فجور قال کذلک گفت جبرئیل علیه السلم که چنین است که تو میگویی هیچکس
بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار که اعطاء ولد است
بی پدر علی هین بر من آسانست ما ترا پسری دهیم تا استدلال کنی مردمان بر قدرت ما ولنجعله
و تا بگردانیم او را آیة للناس علامتی برای مردمان که بتدبر دران توانایی ما دریابند ورحمة منا
و تا گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بگروند و کان و هست خلق او بی پدر امرا مقضیا
کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل علیه السلم نزدیک
وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فحملته پس مریم بار گرفت بما ندم عیسی علیه
فانتبذت به پس بیرون شد و دور گشت به یعنی با حمل که در بطن او بود مکانا قصیا مکانی دور

از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود
از شهر ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شده و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده
و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت علق بود و یکساعت تصویر و یکساعت
وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرما خشک دید شاخهای آن بریده
و تنه مانده فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما تا پشت
خود بدان باز نهد قالت یا لیتنی مت گفت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش ازین صورت
و کنت و بودمی نسیا منسیا چیزی فراموش کرده شده حالا احبار بیت المقدس مرا می شناسند
که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و مشهور بکارت من زایل شده و شوهری
نکرده ام و اکنون فرزندی می زایم و از خجالت نمیدانم چکنم نظم هرچند بروی کار در می نگرم
تخت زده چو خود نمی بینم من • فناداها پس آواز داد مریم را من تحتها آنکه در زیر او یعنی در شکم
او بود مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود الا تحزنی آنکه اندوهگین مباش
و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها میخواند یعنی عیسی از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز
داد که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تحتک در زیر قدم تو
سریا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی و هزی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النخلة
بسوی خود تنه درخت خرما خشک را تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط میخواند تا درخت بیفکند
علیک بر تو رطبا جنیا خرما تر و تازه فکلی پس بخور از رطب و اشربی و بیاشام از آب و قری عینا
و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و خرما دادن او که مناسبت با حال تو
دارد وجه آنکه قادرست بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت
پدر پس حق سبحانه ملائکه فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند شستند
و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فاما ترین پس اگر بینی من البشر احدا
از آدمیان کسی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فقولی پس تو بگوی انی نذرت بدرستی که من
نذر کرده ام للرحمن صوما برای خداوند روزه را و روزه ایشان ترک کلام و طعام بود فلن اکلم الیوم
پس سخن نگویم امروز انسیا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق مناجات میکنم و این اشعار

سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت ازین خبر داده • آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب
نیافتند بتفحص مشغول شدند از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم
بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را دید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فاتت به پس آورد مریم
عیسی را قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قالوا یا مریم گفتند
ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا فریا چیزی شگفت یا زشت که در میان بیت تو مثل این
واقع نبوده یا اخت هرون ای خواهر هرون گویند او را برادری هرون نام بود یا هرون مردی صالح
بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی
پس گفتند ای مثل هرون در زهادت یا مانند او در فجور ما کان ابوک امرا سوء پدر تو عمران مرد بدی
بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بوده و ما کانت و نبود امک بغیا مادر تو حنه بدکار و زانیه
فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با او سخن گوئید و جواب از و شنوید قالوا
گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوئیم من کان با کسی که هست فی المهد در گهواره یعنی در خور گهواره
صبیا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد و گویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت
چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قال گفت انی عبد الله بدرستی
که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد
و نقلی آورده که تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن
حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وجعلنی و ساخت مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت
هرجا باشم و اوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و بادای زکوة ما دمت حیا
مادام که باشم زنده و برا و گردانید مرا نیکو کار بوالدتی بمادر من و مهربان بر او ولم یجعلنی و نگردانید مرا
جبارا گردن کشی متغلب که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شقیا بدبختی که فرمان و نبرم والسلام
علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام یوم ولدت روزی که زادم و یوم اموت
و روزی که بمیرم و یوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم زنده ذلک عیسی ابن مریم آنکه ذکر او
گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است نه آنکه او را نصاری و را وصف میکنند قول الحق
میگوئیم گفتن درست و راست الذی آنکه فیه یمترون که جهودان در آن شک دارند یعنی

حزب

قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان دران جدال نمودند و جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا
ما کان لله نیست و نشاید مر خدای را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق
از جنسیت منزه است سبحانه پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری را که سازد
یعنی اراده احداث شیء نماید فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن فیکون مر آن شیء را که بباش
پس باشد بی درنگ وان الله ربی و ربکم و بدرستی که خدای ربی و ربکم پروردگار من و شماست فاعبدوه
پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول نگردید هذا صراط مستقیم این راه راست که بمنزل جنت
رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری
در باب عیسی علیه السلام جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط و ندیا مختلف شدند
ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکائیه بثالث ثلثه
قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنها را که کافر شدند و استبعاد نمودند من مشهد یوم
عظیم از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامت یاد از شاید باهوال آن روز اسمع بهم چه شنوا
باشند کافران و ابصر و چه بینا یوم یاتوننا دران روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن
و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان تیقن کنند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق
تهدید است یعنی دران روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبت باهوال لکن الظالمون
لیکن ستمکاران الیوم امروز فی ضلال مبین در گمراهی هویدااند و انذرهم و بیم کن ایشان را یعنی کفار
مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی
بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر آنچنان روزی در پیش است و هم فی غفلة و ایشان در غفلت و بیخبری اند از ان
و هم لا یؤمنون و ایشان یعنی کافران نمیگروند باخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما
نرث الارض میراث بریم زمین را و من علیها و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی کردند و ما باقی
باشیم والینا و بسوی ما یرجعون باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت
بهبای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی سبحات جلال و سموم کون بالاتش
بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند جام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا

در رسد که لمن الملک الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت عز تقدس کمال
سبوحی او جواب دهد که لله الواحد القهار نظم سر بسر قهر و از نکمن وحدت بوزید • خس و خاشاک تعین همه بر باد
هرچه در عرصه امکان بوجود آمده بود • سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد • واذکر و یاد کن برای
قوم خود فی الکتاب ابرهیم در قرآن قصه ابرهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان
عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید او خبر ده ایشان را انه بدرستی که او کان صدیقا
بود راست گوینده و مبالغه کننده دران یا راست کار و درست گفتار نبیا پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار
اذ قال لابیه یاد کن او را که گفت مر پدر خود را آزر بن ناحور را یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی
ما لا یسمع آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی
و لا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب
منافع یا ابت انی قد جائنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش
ما لم یاتک آنچه بتو نیامده فاتبعنی پس متابعت من کن اهدک تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی
راست و درست که سالک خود را زود بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من
مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست
للرحمن عصیا مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا ابت انی اخاف
ای پدر من می ترسم ان یمسک آنکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدای بسبب متابعت
شیطان و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون پس باشی للشیطان ولیا مر شیطان را دوست
یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قال گفت پدر ابرهیم مر او را اراغب انت آیا روی گرداننده
تو عن آلهتی یا ابرهیم از پرستش خدایان من ای ابرهیم و ترک کننده ایشان لئن لم تنته اگر
باز نایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لارجمنک هر اینه ترا دشنام دهم
یا سنگسار کنم و اهجرنی ملیا و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن
باشی قال سلام علیک گفت ابرهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد
تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابرهیم
علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای را تیجی فرو نخواهد

گذاشت ابرهیم علیه السلام با یاران او امید وار شده بود سلام کرد و فرمود ساستغفر لک زود باشد که
آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردگار خود و استغفار برای کفار استدعاء توفیق است الهی بجانب
ایمان برایشان که سبب مغفرت همان تواند بود انه بدرستی که خدای کان هست بی حفیا بمن مهربان و دعا
باجابت دعا وعده داده واعتزلکم و کناره بگیرم از شما مراد آزر است و امثال او و از بت پرستان
میگوید دوری جویم از همه شما وما تدعون و از آنچه هم که میخوانید و می پرستید من دون الله
بجز خدای یعنی بتان و ادعو ربی و میخوانم خداوند خود را و می پرستم بیگانگی عسی الا اکون شاید
اگر نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن خدای خود شقیا نا امید و بی بهره چنانچه است را انکه
شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من امید وارم که از حق سبحانه بهره تمام برم نظم
حاجت ز کسی خواه که محتاج جاز را • محروم نگرداند از انعام عمیم • در بحر الحور فی تفسیر الکتاب المسطور
آورده که ابرهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال بسر میبرد
تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعشق او گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین
نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد و با ساره و لوط علیه السلام عزیمت شام نمود
وحق سبحانه ازین هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام که دور شد ابرهیم از بت پرستان
و بگذاشت ایشان را وما یعبدون و آنرا نیز که می پرستیدند من دون الله بجز خدای وهبنا له
بخشیدیم مر او را از ساره اسحق و یعقوب یعنی فرزندی و پس از و نبیره و کلا جعلنا و همه را گردانیدیم
نبیا پیغمبر و وهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را من رحمتنا از بخشش خود و گفته اند مراد از رحمت
اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را لسان صدق سخن
گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو علیا بلند و ساری میان مردمان اشارت باجابت دعاء
ابرهیم است علیه السلام حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واذکر فی الکتاب و یاد کن
در قرآن موسی قصه موسی علیه السلام انه بدرستی که او کان مخلصا بود پاک کرده شده از انواع
نقایص وکان رسولا و بود فرستاده شده از نزد حق نبیا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی
در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که خدای اول او را فرستاد پس او خلق را
خبر داد ونادیناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور از جانب کوه الایمن از طرف راست موسی

وقربناه و نزدیک کردیم او را بدرگاه قربت نجیا در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکه نجی را
بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را علی نجیا و علیه السلام بالا برد نداز آسمان باسمانی و از جایی
بر پس جایی دیگر تا بجایی که آواز قلم که توریة بدان نوشته شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که
نماند میان حق سبحانه و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را علی نجیا
و علیه السلام هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت از کشش او
وقربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد و چون کشش دررسید خطر را با او کار نیست یعنی
در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی جاصلی چون او کشید واصلی
رفتن کجا بردن کجا این هر دو با نیست این • ووهبنا له و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم من رحمتنا از بخشش
و مهربانی ما اخاه هرون برادر او هرون بوزارت و تدبیر مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر و یاد کن
فی الکتاب اسمعیل در قرآن اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده
وکان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده داد که من
درین مکانم تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت
جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه وفایش گسست • آن نه وفا بلکه فریب و دوست
نیست بر مردم صاحب نظر • صورتی از صدق و وفا خوبتر • پس دیگر باره در صفت اسمعیل
میفرماید وکان یأمر و بود که میفرمود اهله کسان خود را و گفته اند امت خود را بالصلوة بنماز
که اشرف عبادات است والزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان عند ربه و بود نزدیک
آفریدگار خود مرضیا پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال واذکر و یاد کن فی الکتاب
در قرآن ادریس قصه ادریس را که پسر نبیره نبیره شیث و جد پدر نوح است علیهم السلام و نام او
خنوخ بوده و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم
سخن گفت و خیاطه کرد وی بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس
بصد سال قبل از وفات آدم علیه السلام متولد شده انه بدرستی که او کان بود صدیقا راست
گوینده با خلق نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا بمکانی بلند که شرف
نبوت است و درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج

ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ادریس را علیه السلام در آسمان رابع ملاقات فرموده
و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس علی نبینا و علیه
السلام حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب
هست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا
بار آفتاب بر وی سبک کن و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار نظم
از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد • آن را که سایه بان عنایت پناه اوست • حق سبحانه دعای وی مستجاب
گردانید و روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او
فهم نکرد و سبب آن را از حضرت حق استدعا نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا
فرموده و من اجابت کردم فرشته استجازه نموده بزیارت ادریس علی نبینا و علیه السلام بزمین آمد
و بالتماس ادریس او را بر پر بال خود نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب و باستدعای
ادریس علیه السلام کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل علیه السلام در دیوان
اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب
متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش
بشکرستان قدس پرواز کرده و در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا
و علیه السلام مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمده وی را دریافت و بامر الهی و التماس
ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه جان بوی داد و عزرائیل او را بآسمان برد و دوزخ بوی نمود
و از انجا ببهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس
علیهم السلام الذین انعم الله آنانند که انعام کرد خدای علیهم بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و
اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند
من ذریة آدم از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان و ممن حملنا و از ذریة آنها که برداشتیم
ایشان را در کشتی مع نوح با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند و من ذریة ابرهیم و از فرزندان
ابرهیم علیه السلام و اسرائیل و از ذریة یعقوب علیه السلام و ممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم
ایشان را و اجتبینا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شد

بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای در کتاب منزل بر ایشان خروا بروی در افتادند سجدا در حالتی که
سجده کنندگان بودند مر خدای را و بکیا و گریندگان بودند مر خدای را از خوف وی گریه را با استماع تلاوت
کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلیف
بگریه در آرید صالح مری رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندم
فرمود که یا صالح هذا القراءة فاین البکاء کلام دوست که مهیج شوقست چون آتش شوق
در کانون دل بر افروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد که واذا سمعوا ما انزل الی الرسول
تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی • تا نثار دلبر زیبا بدی •
اشک کان از بهر او بارند خلق • گوهرست و اشک پندارند خلق • این سجدهٔ پنجم است از سجدات
کلام ربانی حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد بسجود
انعام عام گرفته اند و گریه که متفرع بروست آن را گریهٔ فرح و سرور میدانند چه رحمت رحمانیت
مقتضی لطف و رافت و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طربست نه اندوه و تعب فخلف
من بعدهم پس در رسیدند از پس ایشان خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة
فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پی روی نمودند آرزوهای نفس از انواع
معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که ببینند غیا جزای گمراهی
و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن
بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سختتر که بی نمازان
و متابعان آرزو را ابدا انجا برند الا من تاب مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و آمن و ایمان
آورده بدل و زبان و عمل صالحا و کرده کردارهای شایسته فاولئک پس آن گروه تایب مومن
یدخلون الجنة در آورده شوند بمحض فضل معلوم خواند یعنی در آیند ببهشت و لا یظلمون و ستم دیده
نشوند شیئا در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن چیز بهشت باشد که
ایشان را در آرند جنات عدن بوستانها التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای
بآن عباده بندگان خود را بالغیب بپوشیده یعنی آن را وعده داد بهشت و آن از ایشان
غایبست یا ایشان از آن غایب اند چون وعده هست از غیب بکنیت انه کان بلاشکی که

مست وعده ماتیا وعده خدای یعنی موعود او که بهشت آمدنیست و مومن بدو رسیدنی لا یسمعون
نشنوند بهشتیان فیها دران بهشتها لغوا سخن بیهوده و تباه الا سلاما لکن بشنوند سلام از خدا
یا از ملائکه یا از یکدیگر ولهم و مر ایشانراست رزقهم روزی ایشان از نعیم بهشت فیها در جنت بکرة
وعشیا بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز جای ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه
عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن در بهشت
اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی
آورده که زمان لیل بغض و گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب
وفتح ابواب در بیان کنند که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان
روز غلمان و ولدان تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث
میدهیم من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا
جواب دهم و استثنا نکرد و پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل ع
نیامد حضرت رسول بعد از نزول با او گفت دیر آمدی من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت
قول او در قرآن آنست که وما نتنزل و فرو نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری
پروردگار تو له مر وراست ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وما خلفنا و آنچه از پس
گذاشته ایم یعنی امور گذشته وما بین ذلک و آنچه در میان ما کان و ما سیکون هست یعنی در حال
یا مر وراست حکم در ابتدا آفرینش و انتهاء آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست وما کان و نیست
و نبوده و نخواهد بود ربک نسیا پروردگار تو فراموشکار یعنی از حال تو آگاهست و هرگاه خواهد
ما را بتو فرستد رب السموات والارض وما بینهما آفریدگار آسمانها و زمین و آنچه در میان
ایشانست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموشکار بود فاعبده پس اورا
پرستش کن واصطبر و شکیبا باش لعبادته بر پرستش او یعنی چون دانستی که ترا فراموش
نکرده نگاهبان خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مشو هل تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدایرا مانندی
که او را اله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی

آن بوده که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه اله میگفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت
این اسم جامع باالتعریف کفار را از آن تسمیه بازداشت و آن را در حفظ امان محفوظ داشت و زبان اهل مجاز را
در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید نظم الله الله چه طرفه نامست این •
حرز دل راحت جان کامست این • بس بود زنده صاحب معنی • حسبی الله گواه این دعوی •
ویقول الانسان و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگویند ابی بن خلف استخوانهای ریزه شده
می آرد و بطریق استبعاد میگوید ائذا ما مت ایا چون بمیرم من لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده
شوم از خاک حیا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او
میفرماید که او لا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آدمی انا خلقناه آنرا که بیافریدیم ما او را
من قبل پیش ازین ولم یک و نبود شیئا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که متذکر گردد و این
معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن فوربک پس بپروردگار تو که
بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا والشیاطین با دیوان یعنی با قرنا
از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی با قرین او در سلسله مقید سازیم ثم لنحضرنهم پس
حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته اند همه آدمیانرا حول جهنم گرداگرد دوزخ جثیا بزانو درآمده از هول
حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست که سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند
سرور ایشان بیفزاید و اشقیا انگه خود را از دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن
پس بیرون آریم نخست من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کرا باشد از ایشان اشد سخت تر و بسیار تر
علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اول از هر امتی آنرا که کافرتر و نافرمانتر بوده
جدا کنیم ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزاوار که نخست
او را در آتش افکنند وان منکم و نیست از شما ای آدمیان هیچکس الا واردها مگر رسنده و گذرنده
بدو دوزخ اما چون مومنان بر وگذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان
از بعضی سوال کنند که نه حق سبحانه ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود
که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها و هی خامدة بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ
اما آتش او بسبب نور ایمان شما مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده نظم مومن فسون جمع داند بر آتش بخواند

پس باز فا از ریم ۲ با ثانی در ایشان سزاوار تر بآتش و دوزخ ۴

سوزش درو نیابد کرد و چون نور روشن • کان هست ورود بر دوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما فرض و قطعی
مقضیا کاری حکم کرده شده یعنی وعده که البته واقع شود و در آن خلاف نیست و جمعی بر آنند که ورود
بمعنی دخول است و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آید اما آتش بر مؤمنان سرد و باسلامت
باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و مؤید این قولست آنکه حق سبحانه میفرماید که ثم ننجی پس نجات دهیم
الذین اتقوا آنها را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ و نذر الظالمین و بگذاریم
ستمکاران را فیها در آن آتش جثیا بزانو در آمده کان واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم
بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا و روشن معانی آن یا دلایل یا اعجاز قال الذین کفروا
گویند آنانکه کافر شدند از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنها را از فقرا که گرویدند یعنی توانگران
درویشانرا گویند ای الفریقین کدام از این دو گروه مؤمن و کافر خیر بهترند مقاما از جهت مکان
و موضع یعنی ما را منازل بزرگ است و همه اسباب معیشت در وا آماده و شما را گوشه ایست معین
و توشه حیات فی الجمله مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان
مؤمنانرا میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حالترند و احسن ندیا و نیکوترند از جهت مجلس یعنی
آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه
بنای افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرمود که وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش
از مشرکان عرب من قرن گروهی را که مجتمع بوده اند در زمان واحد و بحسب واقع بوده اند هم ایشان
از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد و رئیا و نیکوتر
از ایشان در هیأت و منظر نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب ایشان باز داشت
بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن • کار اشقیا برند و این انتهی • قل بگو ایشانرا که بمال و منال
مفتخر و مستظهرند که غره مشوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست در گمراهی دور از راه
حق فلیمدد پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند له الرحمن مر او را خدای بخشاینده
میکشد عمر او را مدا کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت بی دریغ بدو میرساند حتی اذا راوا
تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه بیم کرده شده اند بدان اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسر
و اما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فسیعلمون پس بدانند من هو شر آنکه بدتر است

از آن دو گروه مکانا از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات
نیران و اضعف جندا و بدانند آنرا که ضعیف ترست جندا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران
چه مؤمنانرا از خدای و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد
و ما للظالمین من انصار و یزید الله و می افزاید خدای در دینی الذین اهتدوا آنانرا که راه یافتند
بکتاب او بهدی راه نمودن یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشانرا
بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند والباقیات الصالحات و عملهای شایسته باقی
از صلوات خمس یا کلمات اربعه و غیر آن مراد است خیر بهتر است عند ربک نزدیک آفریدگار تو
ثوابا از جهت پاداش و خیر مردا و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جاه و مال است
در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت
هم ثواب خواهد داشت و هم حسن مآب نظم مردی سرفراز دو عالم اند • بعضی کامران و کامکار زند
آورده اند که خباب بن الارت رضی الله عنه بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی ادای آن
تقاضا کرد و گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رضی الله عنه گفت آن روز لا والله کافر
نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی
بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من
بیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که افرایت الذی کفر آیا دیدی آنرا که نگروید بآیاتنا بآیتهای ما یعنی
قرآن و دلایل وحدت وقال و گفت یعنی عاص که فردای قیامت لاوتین هر آینه داده شوم یعنی
بمن دهند مالا و ولدا مال و فرزندان اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده
این سخن را از آنجا میگوید ام اتخذ یا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدای عهد و پیمانی
برین صورت کلا نه چنانست که میگوید سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم ما یقول
آنچه میگوید تا او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند و نمد له و باز کشیم برای او من العذاب
از عذاب مدا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم عذاب او را برین وجه که عذابی بربالای عذابی بدو
رسانیم و نرثه و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد
یعنی مال و فرزند و یاتینا و بیاید بما بوقت مرگ یا در روز رستخیز فردا تنها نه مال با وی نه فرزند و نه خویش

واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان قریش من دون الله بجز خدای آلهة خدایان چون اصنام و ملائکه لیکونوا
تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی شفاعت ایشان متعزز
گردند نزدیک خدای کلا نه چنانست که عزیز گردند سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی
انکار کنند آلهة ایشان و منقر باشند بعبادتهم بپرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت
دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را و یکونون و باشند علیهم بر معبودان خود ضدا دشمن
یا آلهة ایشان دشمن ایشان الم تر آیا ندیدی و ندانستی انا ارسلنا الشیاطین آنرا که ما فرستادیم
دیوان علی الکافرین بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم
تؤزهم ازا میجنبانند ایشان را از اجنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی و از جای می برند
بتسویلات و وساوس فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای
انما نعد جز این نیست که میشماریم لهم برای ایشان ایام آجال ایشان را عدا شمردنی که در آن غلط نیست
چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یوم یاد کن روزی را که نحشر المتقین
برانگیزیم پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای بخشاینده وفدا در حالتی که سواران
باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند و اوفاد را بدرگاه ملوک می برند
امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند بهشت جویان ایشان را
بروضه جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند
جنان جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر و در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره
در نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا بر وی رحمت کن و بهشت او را کرامت
ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه
میدهند و من گوشه چشم همت بر و نمیکنم و ام اکنون بدرگاه قرب میروم زحمت خود آورده ای برای
من بهشت و رحمت میخواهی نظم باغ فردوس برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا
و نسوق المجرمین و برانیم کافران را الی جهنم بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وردا تشنگان
و پیادگان یا تنها ماندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ
شفیعی الا من اتخذ مگر انکسی که فرا گرفته باشد عند الرحمن نزدیک خدای عهدا پیمانی برای شفاعت

رقوم ... اظلم ... نبات
آنکه ... طاعات ... بهشت

و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد
و قالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتخذ الرحمن فرا گرفت خدای ولدا فرزندی
یعنی ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوای محمد مر ایشان را لقد جئتم هر آینه آوردید شیئا ادا
چیزی زشت یعنی سخنی زشت و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک شد که آسمان یتفطرن شکافته شوند
منه از عظمت آن سخن و تنشق الارض و باز شکافد زمین و تخر الجبال و بیفتد کوهها هدا و بشکند
شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا از آنکه خواندند للرحمن ولدا مر خدا را فرزند یعنی بدو اسناد
کردند و ما ینبغی و نسزد و لایق نباشد للرحمن مر خدا را ان یتخذ آنکه فرا گیرد ولدا فرزندی چه اتخاذ
ولد مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانست منزه است
یا بجهت احتیاج و حق سبحانه از افتقار و احتیاج منزه است یا بنابر فراقی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزین با ایشان
ان کل من فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمین است الا آتی الرحمن مگر آینده
در قیامت بسوی رحمن عبدا در حالتی که بنده باشد لقد احصیهم بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان
احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند و عدهم عدا و شمرده است اشخاص و انفاس
ایشان را عدا شمردنی و کلهم و همه ایشان آتیه آینده اند یوم القیمة روز رستخیز فردا تنها
بی اتباع و انصار ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه بگرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده
سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای ودا دوستی در دلهای خلق یعنی
محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را
دوست دارد جبرئیل را علیه السلام گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل
او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم
دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او وضع کنند در زمین تا زمینیان
نیز او را دوست گیرند فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم لتبشر تا مژده دهی
به المتقین بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند و تنذر و بیم کنی به قوما لدا گروهی
ستیزه کاران سخت خصومت را و کم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن
از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هل تحس هیچ می یابی و می بینی

قرائت تا گذشته منزل ... بمبارک ... تو ... خواندن آن ... کرده ایم

منهم از ملک شد کان من احد یکی را او تسمع یا بی شنوی لهم مر ایشانرا رکزا آوازی پوشیده یعنی عذاب بدیشان آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی به بیند و نه آوازی بر جا که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را بدست فنا در دام خمول و نسیان انداخته کان لم یغنوا او لم یکونوا نظم کو اثر از سروران تاج بخش • کو نشان از خسروان تاجدار • سوخت و بیهم شهان کامجوی • خاک شد تخت ملوک کامکار • سورة طه • بسم الله الرحمن الرحیم طه • در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برانند که اسمیست از اسمای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانچه مزمل و مدثر و یس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف متضمن بها اند و هر یک اشارتست بخیری در تبیان گوید قسم بطول هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و ها و یه که اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است و ها مکه و بدین دو حرف قسم یاد میکند یا طا طلب غاذیانست و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی برانند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوعست بازار یا رجل بلغه عک یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلایقکم • و دیگر گفته • هتفت بطاها فی القتال فلم تجب • و بدین قول ندای حضرت رسول باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود و پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه چهارده و منادی حضرت رسالتست و بدریه اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت کالانجم علی العرفا نظم • چون کامل شود النور بود • زانکه او مرات نور خور بود •

گاه ماه بدری و گه شاه بدر • صدر تو مشروح و کارت شرح صدر • در شب تاریکی کفر و ضلال • از مهت روشن شد انوار جلال • و گویند طاها در اصل طاء ها بود و همزه را حذف کرده اند طا امر از وطا یطا و ها کنایتست از ارض کنایت غیر مذکور در بدایه حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تهجد بر خاستی بر یک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طا ها یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل و اضراب او حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم گفتند که تو بترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرود نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیة آمد که طه ای مرد که چون تو هیچکس قدم در میدان مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام تا زالم ورم بپای محترمت رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لمن یخشی مران کس را که بترسد و تخصیص خاشی بآنکه تذکیر عامست جهت انتفاع اوست بآن تنزیلا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکسی که بیافرید زمین را والسموات العلی و آسمانهای بلند را الرحمن اوست بسیار بخش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امراد اضافه استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بهمه موجودات مستولیست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات امام زاهدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید حق سبحانه بر ملک خود مستولیست و غالب در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین آیه بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرمود که استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست تاویل نجویم که تاویل درین طغیانست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم آورم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که نه محتاج مکانست و نه عرش بردارنده اوست که اوست بردارنده و نگهدارنده عرش نظم نی مکان ره یافت سویش نی زمان • نی بیان دارد خبر زو نی عیان • این همه مخلوق حکم داور است خالق عالم ز عالم برتر است • له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از مخترعات سفلیه و ما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناریه هوایی و ما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه ترابیست از طبقات ارض

سنیان اهل سنت

از دین ای طبقه زیر تراب

و آن موضعیست که صخره صما بر بالای وست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر روایت وهب بن منبه
مذکورست که تحت زمین بر دوش فرشته ایست و قدم فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی
از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن
ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری
جز حق تعالی نداند و ان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را فانه پس بدرستی که او یعلم السر
میداند پوشیده را و اخفی و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آنست که میگنجد و اخفی آنچه نگنجیده
و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد و یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود نگهدارد الله لا
خداوند بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزای پرستش بجز او له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای
نیکو یا صفتهای پسندیده و هل اتیک و آیا آمده است بتو حدیث موسی خبر حدیث موسی بن عمران
تو قصه او و انتقه پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن اذ رای یاد کن چون دید موسی نارا آتشی
در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر
خود را ببیند شعیب علیه السلم اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و
مظلم و برق و برف می بارید ایشان راه گم کرده بنزدیک وادی رسیدند و صفورا دختر
شعیب علیه السلم که حلیله او بود درد وضع حمل آمده بآتش محتاج شد موسی علیه السلم چندانچه
سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال پس گفت لاهله
امکثوا مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع انی آنست بدرستی که من دیدم
نارا آتشی لعلی آتیکم شاید بیارم برای شما منها بقبس ازان آتش شعله در سر چوب یا نی گرفته
یا جمره فروزان یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم او اجد یا بیارم یا شاید که بیابم علی النار
بر سر آن آتش هدی راه نمایی که ما را براه رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب
آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب
یا عوسج بود بر افروخته و در حوالی آن هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت
متحیر بود که ناگاه نودی موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو
تکرار برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام فاخلع نعلیک

پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مذبوح
و اصح آنست که از جلد بقر بوده و ظاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرمود تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام
تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپایهای او رسد محققان گویند این تعلیم طریق تواضع
و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره
و غیر او پای برهنه سیر می فرمودند نظم کنجی که زمین و آسمان طالب اوست تا در نگری برهنه پایان دارند
و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ ساز امام قشیری رحمه الله فرموده
که فکر دنیی و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه انک بدرستی که تو
بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه مبارک ستاده که طوی نام اوست و انا اخترتک و من برگزیدم
ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر آنچه را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدامست
انی انا الله بدرستی که منم خدای لا اله الا انا نیست خدایی بجز من فاعبدنی پس مرا پرستش کن
و این وحی مقصور بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است و امر بعبادت که کمال عمل است پس از
اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که و اقم الصلوة و برپای دار نماز را لذکری برای آنکه مرا یاد کنی
در آن یا من ترا ثنا یاد کنم ان الساعة بدرستی که ساعت رستخیز آتیة آینده است
اکاد اخفیها میخواهم پنهان دارم وقت خود را جهت تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست تا هم
واشد باشد و اگر اخفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر گردانم لتجزی
متعلق است بآتیة یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود کل نفس هر تنی
بما تسعی بآنچه میشتابد از عملها و میکنند فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان
بقیامت من لا یؤمن بها کسی که نمیگرود به او و اتبع هویه و پیروی کرده است هوای آرزوی
نفس خود را پس بصد و اگر از راه بگردی فتردی که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلم است
و مراد امت اویند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله برانند که از انجا که و انا اخترتک
تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و برین تقدیر مراد امت باشند القصه چون
موسی علی نبینا و علیه السلم نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که
و ما تلک و آن چه چیز است بیمینک یا موسی بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی

و دفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجایب ببینی قال گفت موسی علیه السلام هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت
بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم
علیه السلام میراث شعیب علیه السلام رسیده بود و از و بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد
نعمت ربانی بران افزود و گفت اتوکؤا علیها تکیه میکنم علیها بران عصا چون مانده میشوم در راه
یا وقتی که بر سر رمه می باشم که بیچرند و اهش و فرو میریزم برگ از درخت بها بدان عصا علی غنمی
بر گوسفندان خود ولی فیها و مرا دران عصا مآرب اخری کارهای دیگر هست * آورده اند که در راه
با موسی علیه السلام سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون
در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بسر جایی که رسیدی تنها او جبل و شعبتین او دلو شدی
و چون بر زمین زدی درختی سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب موسی علی نبینا و علیه السلام بودی
بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا
با او کارهاست قال گفت خدای القها یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را
نیز همچون نعلین خلع و رمی باید افکند فالقیها پس بیفکند آنرا از قفای خود فی الحال آواز عظیم بگوش
وی رسید باز نگریست فاذا هی پس آنجا آن عصا حیة ماری بود تسعی می شتافت بهر جانب
آورده اند که اول بار ماری زرد شد بقدر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت
بر چهار قایمه سطبر کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هشتاد یا چهل گز بود و در
دندانهای بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی
و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی چون موسی علیه السلام ویرا دید ترسان شده روی
بگریز نهاد قال خذها گفت خدای که بگیر او را و لا تخف و مترس سنعیدها زود باز گردانیم
و ببریم او را سیرتها الاولی بهیات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب
الهی بموسی رسید روی باژدها روان شد و دست خود را در دهان او کرد و لحیین او بگرفت
همان عصا شد و دو شعبه در دست وی دل موسی آرام گرفته دیگر باره ندا آمد که واضمم یدک و ضم کن
و ببر دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود از زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید روشن

من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفید درخشنده با شعاع بود مانند برق آیة اخری
فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لنریک انجمن کردیم تا بنماییم ترا من آیاتنا الکبری یعنی از
نشانهای بزرگ ما اذهب برو بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون و دعوت کن او را بتحقیق
انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت نمایم
کرد پس از خدا تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال گفت رب اشرح لی ای پروردگار
گشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بار بردار
سازد تا از هر سختی تنگدل نشوم و یسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالت است
و احلل و بگشای عقدة گره را من لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا * آورده اند که
فرعون روزی موسی را علیه السلام در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش مرصع
او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون
عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر درخشان دید بدان متوجه شد و اگر جمره آتش بیند
دست بدان خواهد رسانید پس طشتی آتش و طشتی پر از یاقوت پیش موسی علیه السلام آوردند
جبرئیل دست او را گرفت بسوی جمرات آتش و جمره بر داشته بر دهن نهاد و زبانش بسوخت
و گرهی بران ماند و سخنش نیک مفهوم نمیشد اینجا این درخواست کرد تا آن عقده منحل گردد
و دیگر گفت و اجعل لی و گردان برای من وزیرا یعنی مقرر کن وزیرا و زیری یاری دهنده یا بار بردارنده
من اهلی از کسان من هرون اخی هرون برادر مرا اشدد به ازری محکم کن بوی ازری پشت مرا و اشرکه
و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا پاکی
یاد کنیم ما برای تو نماز گزاریم کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا بسیار
انک بدرستی که تو گشته هستی بنا باحوال ما بصیرا بینا یا توانایی بانچه صلاح ما دران است
قال قد اوتیت گفت خدای که تحقیق داده شدی سؤلک یا موسی مطلوب و مسئول خود را آیی
یعنی هرچه خواستی بتو دادیم و لقد مننا و بدرستی که منت نهادیم علیک بر تو و نعمت دادیم ترا
مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی آنچه توان وحی است

که بوحی یعنی اورا الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند
و او بیکار رتو درمانده شده ما ملهم ساختیم اورا یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت به و پیغام کردیم ان اقذفیه
آنکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه پنبه در و نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته
فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه تا فراگیرد اورا عدو لی دشمنی که مراست
و عدو له و دشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو جهت مبالغه عداوت اوست آورده اند
که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا بخانه فرعون
میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود
چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد نظم
ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست * چشم نرگس بحکم چشم تو رعناتر ازوست * تمام ده رحمه امد فرموده
که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود که هر که اورا دیدی دوست داشتی و آسیه زن فرعون
که چشم اورا دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید و القیت علیک
و افکندم بر تو محبة دوستی کائنة منی از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند
و لتصنع و تا پرورده شوی علی عینی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون
و آسیه اورا بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند و هر چند دایه آوردند
موسی علیه السلام شیر وی نگرفت مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق
میدار که کی میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در ان باغ انداخت و صورت
حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند اذ تمشی یاد کن چون
میرفت اختک خواهر تو فتقول پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله
بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان تمام بیرون
آمد فی الحال مادر را باورد و موسی را در کنار وی نهادند فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک
بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم کی تقر عینها تا روشن شود چشم مادر ببقای تو و لا تحزن و تا
اندوهناک نگردد بفراق تو و قتلت نفسا و بکشتی تو کسی را یعنی آن قبطی که با اسرائیلی تو استغاثه
کرد و از فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس ما برهانیدیم ترا من الغم

[illegible]

از غم کشتن و امن کردیم که بمدین هجرت کنی و فتناک فتونا و آزمودیم ترا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلا
افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص
مشروح می آید فلبثت پس درنگ کردی سنین سالها فی اهل مدین در میان اهل مدین و آن
هجده یا بیست و سه سالست ثم جئت پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه که مقدر
کرده بودم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتم و اصطنعتک و ترا برگزیدم و خاص ساختم لنفسی برای
محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اذهب انت برو تو و اخوک و برادر تو بآیاتی بمعجزهای من
و لا تنیا و سستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر من توحید و عبادت او هما بروید هر دو
الی فرعون بسوی فرعون انه طغی هر آینه که او در عصیان از حد در گذشته است فقولا له
پس گویید با او قولا لینا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت
مثل هل لک الی ان تزکی مبادا که اگر درشتی نمایید بر شما غضب کند و آنکه حق تربیت او
در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند اورا بکنیه خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز
گفته اند و بر هر تقدیر عنفی مکنید لعله یتذکر شاید که او پند گیرد و بکلام شما او یخشی یا بترسد از عذاب
خدای تذکر بهره محقق است و خشیه حصه متوهم پس موسی علیه السلام ازین محل متوجه مصر شده با
اهل بیت خود نرفت و در خبر آورده که کسان موسی شب انتظار بردند نیامد و روز از وی خبر
نیافتند در ان صحرا متحیر ماندند قضارا جمعی از اهل مدین انجا رسید و ایشانرا شناخته پیش
پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود
وحی آمد بهرون که باستقبال برادر براه مدین بیرون شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند
موسی شرح حال تمامی باز گفت و وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و اورا بحق
دعوت باید نمود خبر داد هرون گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه دیده زیاده
شده و با دنی سببی حکم بقتل و صلب میکند موسی اندیشه ناک شده هر دو برادر باتفاق قالا ربنا
گفتند ای آفریدگار ما انا نخاف هر آینه که ما می ترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون پیشی گیرد
یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نماییم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان خود را
و نسبت با حضرت تو سخنی بی ادبانه گوید قال گفت خدای که ای موسی و هرون لا تخافا مترسید

از افراط و طغیان او اننی معکما بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت اسمع می شنوم دعای شما یا آنچه
او گوید بنسبت من و اری و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نگذارم که
ضرری بشما رساند فأتیاه پس بروید بدو فقولا پس بگویید انا رسولا ربک ما هر دو فرستاده پروردگار
توییم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که
مسکن آبای ما بوده و لا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کردن مقاطعه
و قتل اولاد قد جئناک بآیة بدرستی که آورده ایم نشانی یعنی معجزه من ربک از نزدیک پروردگار تو
والسلام و سلام ملائکه و خزنه بهشت علی من اتبع الهدی بر آنکس است که پی روی هدایت کند و ما را
رود با سلامت هر دو سرای مر او راست انا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده اند با ما یعنی پروردگار
حکم فرموده ان العذاب بانکه عذاب دنیی و آخرت علی من کذب بر آنکس است که تکذیب کند
آنرا که آورده ایم و تولی و پشت بآن کند و از آن اعراض نماید پس موسی و هرون بحکم الهی بر باب
فرعون آمدند و بعد از مدتی ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او
میخوانیم آن کلماتی که حق سبحانه تعلیم کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربکما یا موسی
پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی را بندا
تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آن است که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست
و سخن نیک مفهوم نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت
پس موسی بزبان فصیح قال گفت ربنا الذی پروردگار ما آنکس است که اعطی داده است کل شیء
هر چیز را از انواع مخلوقات خلقه صورت و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یکی از خلایق
آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا
گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه نمود و اعلام
جو نمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام این که داد آفریدگار خلق خود را هر چیزی که
بدان محتاج اند چون مقصود بیان معطی بود است آنرا تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید
بترسید که مبادا که قوم او بعبادت چنین خدایی میل کنند سخن بجایی دیگر کشانید و جهت تعجیز
موسی علیه السلام قال گفت فرعون فما بال القرون الاولی پس چیست حال قرنهای نخستین چون

قوم نوح و عاد و ثمود که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت اند و دولت اند یا در شقاوت
و نکبت قال گفت موسی علیه السلام علمها علم حال و مآل آن گروه عند ربی نزدیک آفریدگار منست
فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا نمیکند و فرو نمیگذارد ربی پروردگار من هیچ چیز را
و لا ینسی و فراموش نمیکند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود و گفت حیث قال که گذشتگان
که برانگیخته نمیشوند موسی جواب داد که ازان جز خدای من کسی نمیداند و باز بر سر همان سخن اول رفت
وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الذی جعل آنست که گردانید لکم الارض برای شما
زمین مهدا فرشی گسترده که بران می نشینید و مسکن میسازید و سلک لکم و روان کرد برای شما
فیها در زمین سبلا راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام می نمایید و انزل
من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب
التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج چنین نبات
ما بیرون می آریم بآب باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی از رستنیها پراکنده
که لون و طعم و رایحه مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه
بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را
در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید ان فی ذلک بدرستی که درین که مذکور شد
لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول
ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل
خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ
و منها نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخری بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی فرماید
ز خاک آفریدت خداوند پاک * دگر ره برون آرد از زیر خاک * بران حال کایی بخاک اندرون
بران گونه از خاک آیی برون * اگر پاک در خاک گیری مقام * بر آیی از او پاک و پاکیزه نام
پس فرعون حجتی و معجزه طلبید حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و بار دیگر
همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و [illegible] چنانچه حق سبحانه
فرمود و لقد اریناه و بدرستی که ما نمودیم فرعون را آیاتنا کلها معجزه هایی که بموسی علیه السلام داده بودیم

بلکه آتش او [illegible] [illegible]

خاک زمین است [illegible] [illegible]

فکذب پس دروغ نسبت داد موسی را و ابی و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان بردار شود از روی
عناد قال گفت اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است
بسحرک یا موسی بجادویی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر از مصر ما را بیرون کنی
و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینک بسحر پس هر آینه بیاریم برابر تو
جادویی مثله مانند جادویی تو و آن را با تو معارضه کنیم و مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری
فاجعل پس مقرر کن بیننا و بینک میان ما و میان خود موعدا وعده وجهت معارضه چنان وعده که
لا نخلفه خلاف نکنیم آن را نحن و لا انت نه ما و نه تو و چون وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی
در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی
نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال گفت موسی علیه السلام موعدکم زمان وعده شما یوم الزینة
روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که خود را آراسته در موضعی حاضر شدندی
و تماشا کردندی یا روز نیروز بوده یا عاشورا و ان یحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحی
در چاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع اوست و میعاد است بوقت چاشت
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد
و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد
وجهت جمع کردن سحره رای زد و کسان فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آنچیز را که بآن کید کنند
یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده گاه با ساحران قال لهم موسی گفت موسی جادوان را
چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا
بر خدای دروغی که آیه او را سحر گویید فیسحتکم که مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را بعذاب بعذابی
که نازل گرداند بر شما و قد خاب و بدرستی که بی بهره و نومید ماند من افتری هر که افترا کرد و دروغ
فتنازعوا پس گفت و شنود کردند جادوان امرهم در کار خود بینهم در میان خود بعد از استماع
کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن سخن ساحران نمی ماند و اسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن را
از طایفه فرعون و قرار برین دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که
فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند و مشاوره میکنند پرسید که ای سحره چه میگویید

ایشان افزودند پس قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادوانند یریدان میخواهند
ان یخرجاکم که بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و مملکت مصر را تصرف نمایند و یذهبا
و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را اظهار کنند یا بر سر اشراف
و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند و علما را در لفظ هذان اختلاف
گویند لغتی است و بلغت خثعم و کنانه در هر سه حال الف اعراب باقی باشد و این حرف موافق ایشان
واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا و خبر لهما ساحران و صاحبا البیان و حفص که ان تخفیف میخوانند
او را مخففه خوانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه فرعون از سحره شنود که موسی و هرون
علیهما السلام ساحر اند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت و گفت فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید
حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید صف کشیده بسوی
میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید و قد افلح الیوم و بدرستی که
فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که برتر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار
با سحر و رسن از انجمن کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان ایستادند و سحره بقول
حبل و رسن میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آورده بودند و بطریق ادب قالوا یا موسی گفتند ای موسی
اما ان تلقی یا آنکه تو می افکنی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی نخست
کسی که بیفکند موسی علی نبینا و علیه السلام از روی مقابله ادب از وجه اعتبار ایشان قال بل القوا
گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادویها خود بیفکندند و بسبب حرارت سیماب در اضطراب آمد فاذا
حبالهم و عصیهم پس ناگاه رسنها و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادویی که کید
ایشان کرده بودند انها تسعی بدرستی که آن میرود و می شتابد بهر جانب فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود
خیفة موسی خوفی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا
و چون این وهم بر موسی طاری شد قلنا گفتیم لا تخف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر ظهور تو
و وضوح بر عام و خاص منتهی نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب
و الق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست تلقف فرو برد یعنی از بسیاری عصا و رسن
ایشان پاک هموار آن چوب که در دست تست بکن تلقف فرو برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا

بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر فریب جادو است ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود
حیث اتی هر جا باشد و هر جا رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و دهن خود
گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس وی روی بگریز نهادند موسی علی نبینا و علیه السلام
او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه
قدرت خدا و معجزهٔ موسی است فالقی السحرة پس درافکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی
افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را از روی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب
هرون و موسی به پروردگار هرون و موسی تقدیم هرون جهت رعایت فواصل و ملاحظه روس جمع آیات
فرعون این صورت مشاهده کرد قال آمنتم له گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم خوانده بر سبیل اخبار یعنی
شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسی را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را که بدو
بگروید انه بدرستی که موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی
یعنی استاد و معلم جادوان است شما با هم ساخته اید که ملک مرا براندازید فلاقطعن پس ببرم هر آینه
ایدیکم وارجلکم دستها و پایهای شما را من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ ولاصلبنکم
و برآویزم شما را فی جذوع النخل در تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا هر کس شما را ببیند عبرت
گیرد ولتعلمن اینا و هر آینه بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید اشد عذابا سخت تر
از روی عذاب و ابقی و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند
و از انوار تواتر ملاطفات رحمانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده بکجا عدا از کف ساقی
هر چه فانیست کرده در باقی ۰ وانکه از فکر غیر افتاده بود ۰ لیس فی الدار غیره خوانده ۰
لاجرم در جواب فرعون قالوا لن نؤثرک گفتند ما ترا اختیار نکنیم علی ما جاءنا بر آنچه بیامد بما
من البینات از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آنرا بر ایشان نموده بودند
پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم والذی فطرنا بخدایی که
ما را آفرید فاقض پس بکن ما انت قاض هر چه حکم کننده‌ای آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای
آن نداریم انما تقضی جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیی یعنی حکم تو درین
جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه میخواهی میکن که در آخرت که بهتر است و پاینده تر از حکم تو ال

و بهم خود مشغول خواهیم بود نظم امروز بکو هر چه خواهی میکن ۰ فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند ۰
انا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بربنا به پروردگار ما لیغفر لنا تا بیامرزد ما را خطایانا گناهان ما را از کفر
و معاصی و ما اکرهتنا و بیامرزد ما را آنچه اکراه کردی ما را علیه بر آن من السحر از آموختن جادو و آنکه گویند
فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد با غلامان او ایشان را جبر بود و حکم سلطان اکراه است و ایشان
از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذ بوده اند و این مواخذه از
امت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برداشته شده والله خیر و ابقی و خدای بهتر است از روی
پاداش و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بکفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بایمان
اجری عطا میکند که گرد زوال بر آن نگردد انه من یأت بدرستی که هر که آید ربه نزد پروردگار خود
مجرما مشرک یعنی بکفر بمیرد فان له جهنم پس بدرستی که مر او راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از
عذاب برهد ولا یحیی و نه زنده باشد که بزندگانی خوش گذراند و من یأته و هر که بیاید بوی مؤمنا
در حالتی که مؤمن باشد قد عمل الصالحات بدرستی که کرده کارهای شایسته فاولئک پس آن گروه
مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشانراست درجهای بلند که آن درجات جنات عدن
بوستانهای اقامت تجری میرود بپیوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها
خالدین که آن گروه جاویدان باشند فیها در آن بوستانها و ذلک و این ثواب جزاء من تزکی
پاداش آنکس است که پاک باشد از او ناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال خیر
تا اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان بشرحی لایق در سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز
دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود و لقد اوحینا و هر آینه ما وحی کردیم الی موسی بسوی
موسی علیه السلم یعنی فرعون وقتی که از رویه معجزه متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را
ان اسر بعبادی آنکه شب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند
باک مدار فاضرب لهم پس بزن برای ایشان طریقا راهی ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم
برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در وی آب و لای نبود ولا تخاف و نترسی درکا از
دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعون شما را دریابد ولا تخشی و نترسی از غرقه شدن که شما را سلامت
بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند او در عاقبه

خنب

هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود درماندند روز دیگر لشکرها جمع شده فاتبعهم پس از پی در آمدند بنی
اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود
فرعونیان نیز در آمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه دریافت ابهام
از برای تفخیم شد الدلالت یعنی موجی دریافت ایشان را که کس کنه آن نرسد تا لفظی بازاوی وضع
توان کرد واضل فرعون وگمراه کرد فرعون قومه قوم خود را در دین وما هدی وراه ننمود ایشان را
هدایت فرعون تهکم است چه او گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را
گمراه کرد وخود نیز نجات نیافت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که رهانیدیم
شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون وقوم او بودند وواعدناکم و وعده دادیم پیغمبر شما را جهت
انزال توریه برای شما جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا وفرو فرستادیم
علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی ومرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید وگفتیم کلوا بخورید
من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها وحلالهایی که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا واز حد در مگذرید
فیه در آنچه یعنی ستم مکنید وهر یک حصه خود بگیرید ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید
که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقود است نظم شکر نعمت واجب آمد در خرد * ورنه بجنباید در خشم ابد
وگفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم غضبی
بر شما خشم من ومن یحلل علیه وهر که فرود آید بر و غضبی خشم من فقد هوی پس محقق افتاد در هاویه
یا هلاک شد وانی لغفار وبدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لمن تاب هر آنکس را که توبه کرد
از شرک وآمن وایمان آورد بوحدانیت من وعمل صالحا وبکرد عمل نیکو یعنی فرایضها ادا نمود ویا طریق
اهل سنت وجماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم * کز سنن یابی بود سوی صفای فی المنن
مرمرا در چشم من همچون سنان تیز باد * کر سنایی زندگی خواهد زمانی بی سنن * آورده اند که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی وقواعد آیینی
وحین سازد موسی علی نبینا وعلیه السلام درین باب بحضرت رب الارباب مناجات نمود وخطاب
رسید که با جمعی از بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرعی باشد بتو دهم موسی علیه السلام
هرون را بجای خود بگذاشت وبا وجوه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده وقوم را وعده کرد که

ثم اهتدی پس براه راست رفت یعنی سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر جماعت استقامت نمود منه

چهل روز دیگر می آیم وکتاب می آرم چون هرون بکوه طور رسید قوم را بگذاشت واز غایت اشتیاق
که بکلام وپیغام الهی داشت زودتر بکنار کوه بر آمد خطاب ربانی رسید که وما اعجلک وچه چیز شتابان
ساخت ترا وتعجیل کردی در پیشتر آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت
موسی که ایشان گروه مردانند که می آیند علی اثری بر پی من ساعت بساعت برسند وعجلت
وبشتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی از من چه امتثال امر
موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعطیل بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی
تو کردم قال فانا گفت خدای که پس بدرستی که ما قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا ومبتلا ساختیم
بعبادت عجل من بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری وگمراه کرد
یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری واو مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل
وگویند از کرمان بود ویا از باجرما ونه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بود ونام او را
موسی بن ظفر گفتندی واصح آنست که او از بنی اسرائیل است ودر وقتی که فرعون ابنا ایشان را
میکشت او متولد شده ومادر بعد از تولد او را بکنار نیل در غار ره بگذاشت حق سبحانه جبرئیل را علیه
امر فرمود تا او را پرورش دهد ومشروب او مهیا کرد اند وبدین سبب او جبرئیل را می شناخته ودر
روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته ونگاهداشت نموده ودرین
وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هرون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریه
گرفته ایم با ماست وما را در آن تصرف کردن روا نیست وی چنانچه بنی اسرائیل آنرا می خرند و میسوزند
حکم فرمای تا همه جمع کنند وبسوزند هرون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند ودر حفره ریختند
آتش در آن زدند سامری زرگری چالاک بود وچون که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود
آن زر گداخته را در آن ریخت وبشکل گوساله چیزی بیرون آورده وقدری از خاک زیر سم اسب
جبرئیل علیه السلام که فرس الحیوه میگفتند در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت وگوشت وپوست
بر وی پیدا شد وآواز در آمد وگویند زنده نشد لیکن بهمان صورت که ریخته بودند بانگی کرد که
چهار واندک از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند وحق سبحانه موسی علیه السلام خبر داد که قوم تو
بعد از خروج تو گوساله پرست شده اند فرجع موسی پس باز گشت موسی علیه السلام از مناجات خود

بعد از آنکه عجل بود گذشت والواح فرا گرفت الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک بر ایشان
اسفا اندوهگین از عمل ایشان چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش شنید که گرد گوساله در
میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قال یا قوم گفت ای گروه من الم یعدکم
آیا وعده نداده بود ربکم آفریدگار شما وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریه بشما دهد و من با
اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من
و من چهل روز وعده کرده بودم و چهل روز تمام آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم
آنکه فرود آید بشما غضب من ربکم خشمی از خدای شما بعبادت عجل فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی
عهد مرا یا وعده کرده بودید بثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قالوا گفتند گوساله پرستان
ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم با وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود ولکنا حملنا ولیکن برداشته
بودیم و حفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی حمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف
کردند تا برداشتیم اوزارا بارها من زینة القوم الظاهر ... که عاریه گرفته بودیم از ایشان
فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هرون فکذلک پس همچنانکه افکنده بودیم القی السامری
سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری از برای ایشان عجلا
گوساله جسدا کالبدی له خوار که مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفت سامری و متابعان او
هذا الهکم این گوساله خدای شماست واله موسی فنسی و خدای موسی پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او
بکوه طور رفت و این قول عبده عجل است و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری
آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان الا یرجع
آنکه باز نمیگرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا سخن را هر چند او را میخوانند جواب نمیدهد و لا
یملک لهم و نمی تواند برای ایشان ضرا زیانی و لا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیان و سود بکسی و چنین چیزرا که داعی خود را جواب نه دهد بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه
توان پرستید و لقد قال و بدرستی که گفت لهم هرون مر ایشانرا هرون علیه السلم من قبل
پیش از آمدن موسی علیه السلم از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که
مبتلا شده اید به گوساله یعنی بپرستش او وان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما بسیار بخشش است

فاتبعونی پس پی روی کنید مرا در عبادت او واطیعوا امری و گردن نهید امری فرمان مرا و بر دین ثابت باشید
قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و مقیمان حتی یرجع تا وقتی که
باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این
خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی علیه السلم باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت
آنگه روی برادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی گرفته بسوی خودش
کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم
ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت من بکنی در غضب برای خدا و حمایت
دین یا از آنکه در پی من در آیی و خود را بمن رسانی افعصیت امری یا سرکشیدی از فرمان من قال
گفت هرون از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگرچه برادر پدری و مادری بودند اما ذکر
مادر کرد برای رقت قلب موسی و گفت لا تاخذ فرو مگیر بلحیتی محاسن مرا و لا براسی و نه موی سرم انی خشیت
بدرستی که من ترسیدم که اگر معاتبه کنم با ایشان و از ایشان ترا بگذارم و از پی تو آیم ان تقول از آنکه
تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی افکندی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی قولی
سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه صلاح نگاه داشت جماعت و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و علیه السلم
این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری گفت چیست این کار عظیم تو
ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت بینا شدم بما لم یبصروا بچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل
به بآن چیز یعنی جبرئیل را علیه السلم دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من اثر
الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلم مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم
و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس افکندم آنرا در درون گوساله
تا زنده شد و بآواز در آمد وکذلک و همچنین که گفتم سولت بیاراست لی برای من و در نظر من
نیکو آورد این کار را نفسی نفس من در اباب مذکور است که موسی علیه السلم قصد قتل سامری کرد وحی از حق سبحانه
وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالبست و چون از سخای او خلق را منفعت بود و نفع
حیات از او باز نتوان گرفت سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم
هر نهالی که برگ دارد و بر * باد در آب حیات تازه و تر * و آنچه بی میوه باشد و سایه * به که گردد هیمه تنور تمامه

قال گفت موسی علیه السلام مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس برو از میان ما فان
لک پس مر ترا است که هست ترا عقوبت فی الحیوة در زندگی توان تقول آنکه گویی مر کرا از نزدیک تو ادر لا مساس
مساس مکن مرا و در شریعت مقرر بود که هر که نزدیک او شدی او را و آنکس را هر دو را تب گرفتی پس مردمان
از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که
نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان همان حال دارند القصه موسی
علی نبینا و علیه السلام سامری را حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیاست و ان لک
و بدرستی که عذاب تراست موعدا وعده در آخرت که هیچ وجه لن تخلفه خلاف کنند در آن یعنی بوفا
رسانند و انظر و نگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که ظلت علیه عاکفا بودی بر وی پیوسته
بر پرستش او مقیم لنحرقنه هرآینه بسوزانیم او را بآتش و این قول کسی است که گوید آن گاو گوشت
و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بر آن قول است که او جسدی بوده زرین بی حیات
ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فی الیم نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که
او را توان سوخت و سوهان بر توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض
ضلالت است انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است الله الذی آن خدایست که
لا اله الا هو نیست معبودی فی الحقیقة جز وی وسع فرا رسیده است کل شیء همه چیز را علما از روی دانش
یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که اگر زنده نیز میشد در غباوت
و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکسترش در دریا ریختند ع باد دست
موسوی چه زند بحر سامری • کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقص علیک میخوانیم بر تو ای محمد
من انباء از خبرها ما قد سبق آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه تا اخبار سید هم
تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو و قد اتیناک و بدرستی که داده ایم ترا
من لدنا ذکرا از نزدیک خود یادکردی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص
و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه از این ذکر که نبوت تست یا قرآن فانه پس بدرستی که
آن معرض یحمل بر دارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا باری را که کفر است خالدین فیه در حالتی که جاوید
باشند در آن روز یعنی در جزاء آن جمع خالدین و توحید اعرض حملست بر معنی لفظ و ساء لهم و بد است

مر ایشان را یوم القیمة حملا روز قیامت که بار ایشان کفر و تکذیب است یوم ینفخ روزی که دمیده شود
فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور در دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم گناه کاران را یعنی آنها را
که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان و در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را یتخافتون بینهم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگران لبثتم
درنگ نکردید در گورها الا عشرا مگر ده شبانه روز یا در دنیا این مقدار بیش نبود پس بسبب درازی
مدت آخرت کوتاه شمرده اند مدت دنیی را نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بانچه ایشان
میگویند اذ یقول چون گویند امثلهم طریقة کاملترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید
در قبر یا در دنیی الا یوما مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیی یا در قبر ها مقدار یک شبانه روز بیش نبوده
گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان را در دنیی و قبر یا بسبب
درازی آن روز عمر دنیی را کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصراع
عمری که بی احسان گذرد کوته به • آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه
آمد که و یسئلونک و می پرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی از مآل حال آن فقل پس بگوی تا خبر در جواب
ایشان که ینسفها ربی پراکنده سازد آنرا پروردگار من نسفا پراکنده ساختنی صاحب لباب
آورده که بر کند آنرا از بیخ پس اجزاء ریزه گرداند چون ریگ پس باد و بوران را بفرستد تا آنرا
متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افکند فیذرها پس بگذارد
قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا هموار لا تری فیها نه بینی در آن عوجا پستی و مغاکی
و لا امتا و نه بلندی و پشته یومئذ در آن روز یتبعون الداعی پی روی کنند مر او را همه مردمان آواز
خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لا عوج له هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعوی
نتواند که عدول کند از خواننده بلکه همه اتباع وی نمایند بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی پایشان
و مشرکان را براند بمحشر و خشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای یا
از عظمت و مهابت وی فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز الا همسا مگر آوازی نرم یعنی صوت
اقدام ایشان در رفتن بمحشر یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد و درخواست کسی کسی را

حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران
چه غالبا چشم در عمی کبود میشود از غایت
تشنگی نیز زرقت میل میکند و جمع

الا من اذن له از که دستوری دهد الرحمن مر شفاعت او را خدای و رضی له و بسندد برای وی قولا
سخن شفیع را یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش آید ایشان است از امور آخرت وما خلفهم و آنچه از پس
ایشانست از کار دنیا ولا یحیطون به علما و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان به ذات خدای علما از جهت
دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است
بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت
علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی بی نهایت است نظم کجا دریابد او را عقل چالاک
که برترست از سر حد ادراک • تماشا میکن اسما و صفاتش • که آگه نیست کس از کنه ذاتش •
وعنت الوجوه و خوار و فروتن شوند اصحاب روها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند
للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند
وقد خاب و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشید من حمل ظلما هر که برداشت ظلم یا معنی یا شرک
برگرفته بموقف حشر آرد ومن یعمل و هر که بکند من الصالحات از کارهای ستوده وهو مومن و حال
آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند
فلا یخاف پس نترسد در آن روز ظلما از ستم و بیداد که زیادتی سیئاتست ولا هضما و نه از کسر
و شکست که نقصان حسناتست یعنی از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزایند وکذلک
و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت
تازی وصرفنا و مکرر گردانیدیم فیه من الوعید در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه
و خسف و مسخ لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند مشرکان و ترسند از آنکه آنها بدیشان فرود آید او یحدث شأن
یا تجدید کند قرآن لهم ذکرا مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فتعالی الله پس برترست خدای
از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکیزه تر از اقوال مشرکان الملک پادشاه
نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال • آورده اند که
چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شده آیتی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی آنحضرت
قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند قراءت میفرمود آیه آمد که
ولا تعجل و شتاب منمای بالقرآن بقراءت قرآن من قبل ان یقضی پیش از آنکه ادا کرده شود الیک وحیه

بر معلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه بودن علم چیزی را به ذات او مقتضی عدم احاطه است

بتو وحی آن • ماوردی فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند تعجیل قرار احکام شان
بحکم مکن تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی
زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت سید صلوات الله وسلامه علیه آمده قصاص طلبید آنحضرت
خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیه الرجال قوامون
علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وقل رب و بگوی
ای پروردگار من زدنی علما بیفزای مرا دانش با حکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن
حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکورست
که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند و چون طلب
پیغمبر ما را علم زیاده بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی
ربی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد چرا پیش در سکاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم
الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق تواند رسانید نظم علمهای انبیا و اولیا
در دلش بخشنده چون شمس الضحی • عالمی کامروز کارش حق بود • علم او پس کامل مطلق بود •
ولقد عهدنا و بدرستی که ما وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش ازین زمان
و فرمودیم او را که پیش درخت شجره منهیه نگردد و از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را
ولم نجد له و نیافتیم مر او را عزما عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از و صدور یافت یا نبود او را
صبری بر آن منهی واذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکه اسجدوا امر ملائکه را که سجده کنید لادم
مر آدم را سجده تحیت و کرامت فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت
ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو عدو
لک دشمنست مر ترا ولزوجک و مر جفت ترا فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند
شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنه از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی چون
از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش پیدا باید کرد ان لک
بدرستی که تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نمیشوی در و که همه نعمتها در و آماده است
ولا تعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه بایدست وانک لا تظمؤا و بدرستی که تو تشنه نمیشوی

فیه در وی که عیون و انهار و ایم است ولا تضحی و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است
و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس انهاء وسوسه کرد بسوی
آدم شیطان پس از آنکه در بهشت در آمد حوا را دید از مرگ بترسانید و حوا با آدم باز گفت و آدم
از مرگ ترسان شده با ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع
از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است
هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد
وملک لا یبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن
مرا بآن ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را علیهما السلام بشجره منهیه فاکلا منها پس بخوردند از آن
درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت
از ایشان بریخت و برهنه شدند وطفقا یخصفان و در ایستادند و میچسبانیدند علیهما بر عورات
خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت وعصی آدم و خلاف کرد آدم ربه مر پروردگار خود را
در خوردن درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاویدانی بود و بعد از آن بتوبه
و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بشفاعت آورد ثم اجتبیه ربه پس
برگزید خدای او فتاب علیه و قبول کرد توبه او را وهدی و راه نمود او را بر ثبات بر توبه قال اهبطا
گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه با هم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو
مر بعضی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب واگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت
ذریه هر دو با هم ظاهر است فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک
من هدی راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن تبع هدای پس هر که پیروی
کند آن هدای مرا فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت
و عذاب مبتلا نشود ومن اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کرد منست
یا اعراض کند از کتاب من فان له پس حقیق که مر او راست معیشة ضنکا زیستنی تنگ و سخت
در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بجمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و بدام حرص در ماند
وگفته اند معیشه تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ ونحشره و حشر کنیم ان معرض را یوم القیمة اعمی

در روز قیامت نابینا قال رب گوید ای پروردگار من لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی مرا نابینا وقد
و بدرستی که بودم بصیرا بینا وقتی که سر از قبر بر آوردم قال گوید حق سبحانه کذلک کار همچنین است
که دانستی اتتک آیاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فنسیتها
پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترک کردی آنرا وکذلک و همچون ترک کردن تو آنرا الیوم تنسی
امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وکذلک و همچنانکه روی گردانند از کتاب ما جزا
واویم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد در گذشته یعنی شرک آورده ولم یؤمن
و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب
آن سرای اشد سخت ترست از تنگ عیشی این سرای وابقی و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد
افلم یهد لهم آیا راه نمود قرآن مر مشرکان قریش را وطریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت
کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهای گذشته چون
قوم عاد و ثمود یمشون میروند بوقت تجارت فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار
حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند ان فی ذلک هر آینه که در آن اهلاک لآیات هر آینه نشانهاست
برای اعتبار دیار و لایحها بر عذاب اهل انکار لاولی النهی مر خداوند عقول ناهیه را یعنی عقلهایی که
نهی کند ارباب خود را از تغافل ولولا کلمة واگر نه کلمه ایست سبقت پیش رفته وپیشی گرفته من ربک
از پروردگار تو که عذاب منکران را با آخرت افکند تا از نسل ایشان مؤمن بیرون آید لکان
هر آینه بودی عذاب ایشان لزاما لازم مر ایشان را که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که ستاصل
نساختی واجل مسمی و وقتی نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی
همه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه
گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیه السیف منسوخ است
وسبح و نماز گزار بحمد ربک نمازی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گزار بوقتی که حمد گویی خدای را
بیک توفیق و هدایت قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وقبل غروبها و پیش از
فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر ومن آناء اللیل و در بعضی از ساعتهای شب فسبح پس نماز گزار
یعنی مغرب و عشا واطراف النهار و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر که وقت اول نزدیک زوال است

وآن آخر طرف اولست از نهار و طرف اول نصف اخیر روز و جمع او بجهت امن است از الباس
یا باعتبار نصف پس از این اوقات اداکن نماز را لعلک ترضی شاید والبته چنین است که خشنود
گردانیده شوی و حفص و بنا بر فاعل میخواند یعنی خشنود شوی و خشنودی در جمیع احوال کرامتی
باشد که خدای او را اعطا دهد و آن شفاعت امت است و گفته ولسوف یعطیک ربک فترضی مؤید
این قول میکند رباعی امت همه جسم اند و تویی جان همه • ایشان همه آن تو و تو آن همه •
خشنودی تو جست خداوند بحشر • خشنود نشد بجز بغفران همه • ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که
مهمانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمود
حاضر نبود مرا نزد یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله میگوید که مهمانی
بمنزل ما نزول فرموده و می باید نزد یک خود و آنچه بدان شرط ضیافت تقدیم افتد این مقدار
آرد با فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بهابفرستم من پیغام بیهودی سانیدم
و او گفت نمیفروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو من بنهد من با حضرت مراجعت نموده
صورت حال باز گفتم گفت والله انی لامین فی السماء وامین فی الارض اگر با من معامله کردی
مراینه حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهت تسلیه دل مبارک
او نازل شد ولا تمدن عینیک و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر الی ما متعنا بسوی آنچیزی که
برخوردار کردانیدیم به بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی که دادیم ایشان را
زهرة الحیوة الدنیا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لنفتنهم تا بیازمائیم ایشان را فیه
در آن یا از آن فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم ایشان را روز قیامت بسبب آن ورزق ربک
و روزی دادن پرورد و کار تو روز بروز یا آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خیر بهتر است
از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وابقی و پاینده تر وامر اهلک وامر کن کسان خود را بالصلوة بنماز
واصطبر علیها و صبر کن بر آن یعنی مداومت نمای لا نسألک نمیخواهیم ترا رزقا روزی دادن یعنی
نمیگوییم که خود و کسان خود را روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای کار
و تهیهٔ اسباب بیرون از نماز خارج بال باش والعاقبة و سرانجام پسندیده للتقوی مر خداوند تقوی را است
و قالوا و گفتند لولا یأتینا بایة چرا نمی آرد برای ما آیتی من ربه از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه بطلبیم

معجزه ظاهر میکرداند اولم تأتهم آیا نیامده بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی خبر آنچه در کتابهای پیشین است
از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامده
بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله
علیه و سلم و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام
کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآنست که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر مقاوه
و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورده اند که او امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده
و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از آیتان بمثل این سوره از آن عاجز ند و با وجود چنین معجزی
واضح آیتی طلبیدن عین عناد و انکار دست ولو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را
بعذاب بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
یا قبل از نزول قرآن لقالوا ربنا هر اینه گفتندی ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی
الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع آیاتک پس پیروی میکردیم
آیتهای ترا که با وی میفرستادی من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی
و نخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس تا قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم
و ایشان نگرویدند قل کل بگو هر یکی از شما و ما متربص منتظر است مآل حال دیگری یعنی شما
نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید و منتظر باشید فستعلمون
پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت من اصحاب الصراط السوی
کیانند خداوندان راه راست ومن اهتدی و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم که هم راه یافته بود و هم راه نماینده نظم راه دان راه بین و راهبر •
در حقیقت نیست جز خیر البشر • الجزء السابع عشر من اجزاء الثلثین سورة الانبیاء علیهم السلم
بسم الله الرحمن الرحیم اقترب نزدیک آمد للناس مر مردمان را حسابهم وقت محاسبه اعمال ایشان که
هنگام مواخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وهم فی غفلة و ایشان در
بیخبری از حساب یا مواخذه معرضون اعراض کنند گانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق
توبه و انتباه ما تأتیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پندی من ربهم از آفریدگار ایشان محدث

الجزء ۱۷
الانبیاء

نو فرستاده و تجدید منزل شده الا استمعوه که شنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم یلعبون
و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن می شنوند دان ذکر را لاهیة قلوبهم و دلهای ایشان
مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی گفته که میگوید
قلب لاهی ولیست مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی و اسروا النجوی و پوشیده میدارند
کافران راز گفتن خود را الذین ظلموا آنکسانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هل هذا
آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا بشر مثلکم آدمی مانند شما
در اکل و شرب و ذهاب و مجی او و رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد افتأتون
السحر آیا میروید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بر ایشان میخواند سحر است و انتم تبصرون و شما می بینید او را که آدمی است
مثل ما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او در هم شکنید حق سبحانه پیغمبر خود را از آن
مشاوره خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قل بگو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب
کافران گفت که ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را فی السماء و الارض
در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر و هو السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم و داناست
باسرار ضمایر ایشان بل قالوا اضراب است از آنچه گفتند که قرآن سحر است بلکه گفتند اضغاث
احلام تخیلات پریشان یعنی پراکنده از هر جای و آن نیز نیست بل افتریه بلکه بر بسته است
از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعر است کلام شعری
میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه متحیر و مضطرب گشته گاهی او را ساحر و گاهی او را شاعر و زمانی مفتری
و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوییم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که
بیارد برای ما معجزی کما ارسل الاولون همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران
پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که ما آمنت نگرویده بودند
بآیات ظاهره اهلها بعد از اقتراح قبلهم پیش از مکیان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشان را یعنی امم گذشته اینها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب

هلاک

هلاک شدند افهم یؤمنون آیا مشاهده کرده ایمان آورند اگر این آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه
آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته و ما ارسلنا و نفرستادیم قبلک
پیش از تو پیغمبری الا رجالا نوحی مگر مردانی که وحی فرستاده شده اند و حفص نوحی میخواند یعنی
وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده و همه بشر بوده اند تا میان ایشان
و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فاسألوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر
بوده اند یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا باشند ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که
نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود و ما جعلناهم و نساختیم
پیغمبر از اجسادا خداوندان جسدی که آن لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی و ما کانوا و نبودند خالدین
باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان
کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فانجیناهم پس نجات دادیم انبیا را و من
نشاء و هر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود و اهلکنا المسرفین
و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را لقد انزلنا هر آینه فرستادیم الیکم بسوی شما
ای گروه قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما
افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید تا شما را بدان دارد که بگروید این آیه اهل قرآن را
تشریفی تمام و تکریمی لا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن موید و موکد این اجلال و اکرام
اهل قرآنند اهل الله بس • اندر ایشان کی رسد مرد بوالهوس • اهل باشد جنس جنس این کلام
نیست جز مرغی که بر پرد ز دام • هر که اندر دام نفس است و هوا • اهل شیطانست نی اهل خدا
آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که انرا حضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد
و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان
نهاد و ندایی از آسمان بیامد که یا لثارات الانبیاء ای خونخواهان پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد
ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرد و بتمامی هلاک گشتند کما قال و کم قصمنا و چند
در هم شکستیم من قریة کانت و دیهی را که بود ظالمة ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم
اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند بعاد و کردند ستمکار و انشأنا و پدید کردیم بعدها پس از هلاک

یا حاضور

اهل آن موضع قوما آخرین گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن تا دری که
عاجز نبود از اهلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آیندگان فلما احسوا پس آن هنگام که
اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند باسنا عذاب ما را و مشاهده کردند که لشکر بخت النصر
گرد ایشان در گرفته اند اذا هم آنگاه ایشان منها از آن دیه یرکضون هزیمت میکردند و بشتاب بیرون اند
جبارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای
مگریزید وارجعوا و باز گردید الی ما اترفتم فیه بسوی آنچیزی که متنعم شدید فیه در آنچیز و مساکنکم و باز آیید
بمسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر و چون اهل حضور مقدمات
عذاب را دیدند و خلاص اوجی نیافتند قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما
ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت پس همیشه بود تلک دعویهم آن
خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا میگفتند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشانرا حصیدا گیاهی
دروده یعنی چنانچه گیاه را بداس درو کنند ایشانرا بشمشیر درو کردند و ساختیم ایشانرا خامدین مردگان
وافسردگان وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست
لاعبین در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی اینها را برای بازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش
و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب نظم
شکر بخشم فکر تو از عرش تا بفرش ∘ در هیچ ذره نیست که بر عجب نیست ∘ لو اردنا اگر میخواستیم ان نتخذ
لهوا که فرا گیریم لهوا چیزی که بآن بازی کنند و برؤیه او مستانس شوند چون زن و فرزند لاتخذناه
هر اینه فرا میگرفتیم من لدنا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت
بودی فرا میگرفتیم ان کنا فاعلین اگر می بودیم کنندهٔ این کار بل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه ذات
از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه نقذف بالحق میفکنیم حق را که جد است علی الباطل بر
باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فیدمغه پس فرو شکند او را فاذا هو پس ناگاه
یعنی لهو و کفر زاهق محو شده باشد و زایل گشته ولکم الویل و مر شماراست ویل و ویل کلمهٔ حسرت
و ندامتست یعنی شماراست شدت عذاب مما تصفون از آنچه صفت میکنید خدایرا بوصفی که نشاید
از فرا گرفتن زن و فرزند وله و مر اوراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض

و هر که در زمین است از جسمانیات ومن عنده و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه لا یستکبرون
سرکشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند
یسبحون تسبیح و تنزیه میکنند اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکنند
لا یفترون سست و ضعیف نمیشوند ام اتخذوا آلهة بلکه فرا گرفته اند کافران خدایان باطل من
الارض از زمین یعنی خدایانی که از احجار زمینی موضوعند چون زر و نقره هم ینشرون ایشان زنده
کنند مردگان را تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگویید و از لوازم الوهیت اقتدار است
بر ممکنات و میدانید که ایشانرا قدرت نیست با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز
نمیدارید لو کان اگر باشد فیهما در آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر امر اینها کنند الا الله بجز خدا
لفسدتا هر اینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند
چندین قدرت بر یک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته ماند
پس هر عالم که پاید جز خسته شاهد اثبات نظم در دو جهان گاه در یکتا تویی ∘ جمله ضعیف اند توانا تویی ∘
چون قدمت بانگ بر ابلق زند ∘ جز تو که یارد که انا الحق زند ∘ فسبحان الله پس تنزیه کن
تنزیه کردنی خدایرا رب العرش که آفریدگار عرش است عما یصفون از آنچه وصف میکنند از اتخاذ
صاحبه و ولد لا یسئل پرسیده نشود عما یفعل از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب
آنکه هرچه کند عین حکمت و صوابست وهم یسئلون و ایشان همه بندگان پرسیده شوند جهت آنکه
مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند ام اتخذوا
آیا فرا گرفتند من دونه بجز خدای آلهة خدایان و مامور بودند باتخاذ آن قل هاتوا بگو بیارید برهانکم
دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هذا اینک ذکر من معی یاد کرد کسانی که باشند از امت
یعنی قرآن وذکر من قبلی و اینک یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریه و انجیل و سایر کتب
و در انجا نگرند و از انها که بدانها دانا اند بپرسند که در همه نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک
بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان حق و باطل تمیز
نمی توانند کرد فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگان اند از ایمان بخدای و متابعت رسول او
وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد

یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک و مقهور اویند
افراد انسانی از اهل آسمان که در تعظیم [illegible] فرشتگان [illegible] در درگاه او [illegible] ایشانرا [illegible] پرستیده
چون سنگ و غیر آن خدایان فرا گرفته اند

و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی کردیم بدو انه لا اله الا انا که نیست خدای بحق الا انا مگر من فاعبدون
پس مرا پرستید و قالوا اتخذ الرحمن ولدا و گفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشش ولدا فرزندان از ملائکه
سبحانه پاکست او و منزه از این بل عباد بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگان اند مکرمون گرامی داشتگان
و نواختگان لا یسبقونه پیشی نگیرند بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند
مراد ازین سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت
نتوانند کرد و هم بامره و ایشان بفرمان خدای یعملون کار میکنند یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم
آنچه پیش ازین کرده اند و ما خلفهم و آنچه پس ازین کنند و لا یشفعون و درخواست نمیکنند الا لمن
ارتضی مگر مر کسی را که خدای پسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر مر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هم و فرشتگان
من خشیته از ترس و عقوبت الهی مشفقون لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند و من یقل
منهم و هر که گوید از ملائکه و سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز وی فذلک
پس آن قائل نجزیه پاداش دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا دهیم
نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را بر نفس ایشان اولم یر الذین کفروا آیا
نمیبینند یعنی ندانستند آنانکه کافر گردیده اند ان السموات و الارض انکه آسمانها و زمینها کانتا
رتقا بوده اند بسته یعنی مجتمع مراد آنست حقیقة متحده بوده اند ففتقناهما پس باز کشادیم ایشانرا از
یکدیگر بتنویع و تمیز و جعلنا من الماء و بیافریدیم از آب کل شیء حی هر چیزی که زنده است یعنی همه
حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان باب و انتفاع
ازان بر همه کس ظاهرست یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اثبات علیت
اینجا نه بجهت عموم افلا یؤمنون آیا بمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه
و جعلنا فی الارض و خلق کردیم در زمین رواسی کوههای بلند ان تمید بهم تا نجنبد زمین و بحرکت در
آورد ایشانرا و جعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فجاجا سبلا راههای
گشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود و جعلنا السماء
و گردانیدیم آسمانرا سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقتی معلوم

یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون و هم و کافران عن آیاتها از نشانهای در آسمان
دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهورست معرضون اعراض کنندگانند
و هو الذی و اوست الهی که بقدرت کامله خلق اللیل و النهار بیافرید شب تیره را تا در وی آرام یابند و روز
روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب و ماه را کل هر یک
از ایشان فی فلک یسبحون در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شناوری
آشناور بر سطح آب و ما جعلنا لبشر و ما ندادیم مر آدمی را من قبلک الخلد پیش از تو پایندگی
در دنیا افان مت آیا اگر تو بمیری فهم الخالدون پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان
خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت
چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده شربت فنا خواهد نوشید
و لباس ممات و فوات خواهد پوشید • هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود • و نبلوکم و می آزمایم
شما را بالشر بدی یعنی بلاها و مصیبتها و الخیر و به نیکویی و عطاها و نعمتها فتنة آزمودنی مصدر
از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت
تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود و الینا و بسوی ما ترجعون باز
گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت • آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح هزل در افکنده بخندید و گفت
این نبی بنی عبد منافست آیه آمد و اذا رآک الذین کفروا و چون به بینند ترا آنانکه بگرویدند
ان یتخذونک نگیرند ترا الا هزوا مگر جهزوه یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان
با تو استهزا بنحو خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی ایا این آنکس است که بیهوده یذکر الهتکم
یاد میکند خدایان شما را ببدی و هم و حال آنست که کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدای و اورا
یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هم کافرون ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا
و لایق سخریه ایشانند خلق الانسان آفریده شده است آدمیان من عجل از شتاب عبارت
مبالغه است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث
که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه فرموده که سارئکم زود باشد که بنمایم شما را آیاتی نشانهای عقوبت

دروی واقع خواهد بود و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب مکنید در خواستن آن
ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کی باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت
بگویید ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و صحابه او رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود که لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند
آنانکه کافر شدند حین لا یکفون هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم
النار از رویهای خود آتش دوزخ را ولا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه
کرده باشد بدیشان ولا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که
عذاب از ایشان بردارد و نیابند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین که اگر کافران
بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق مخبر و بطلان قول خود را بل تأتیهم
بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را
فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز داشتن احوال آن از خود ولا هم ینظرون و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان
نه در زاری ایشان نگرند ولقد استهزئ و بدرستی که افسوس کرده اند برسل من قبلک
برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت را از حال انبیای گذشته و استهزاء معاندان
با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا کردند
فحاق پس احاطه کرد بالذین سخروا با آنانکه سخریه کردند منهم از سخریان یعنی قومی که با انبیا سخریه نمودند
بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا میکردند پس کسانی نیز
که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قل بگو ای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم
که نگاه میدارد شما را باللیل والنهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد
بشما بل هم بلکه ایشان عن ذکر ربهم از یاد پروردگار خود معرضون اعراض کنندگانند پس عقوبت
الهی کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند ام لهم آلهة آیا مر ایشانرا خدایانند که از راه
توانایی تمنعهم باز دارند ازیشان من دوننا بجز ما عذابی اگر باشد از نزد دیگ و گفته اند درین
آیه تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس شان آلهه ایشان میکند

و میفرماید لا یستطیعون نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را
یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قطع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس
چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت ولا هم و نه ایشند اصنام یا پرستندگان ایشان که
بوده دیگری منا از عذاب ما یصحبون نگاه داشته و زینهار داده شوند بل متعنا بلکه برخوردار
داریم هؤلاء آن گروه کفار را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی و آباءهم و پدران ایشان حتی طال
تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهند
بود و ندانستند که هیچ بنای عیش درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد نظم
مغرور مشو که هم مدام وقت اجل برهم زند این بنا که افراشته افلا یرون آیا نمی بینند
کافران انا نأتی الارض آنکه ما می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان ننقصها من اطرافها
کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم آنرا بر مسلمانان هر روز قلعه میگیرند و منزلی
بحوزهٔ تصرف در می آرند افهم الغالبون آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان قل انما انذرکم
بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیگویم
و شما از بیم دادن من متأثر نمیشوید ولا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون
چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بآنچه میشنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع
ایشان نمیشود ولئن مستهم و اگر برسد بکفره نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب
پروردگار تو یعنی از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت
لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ظالمین ستم کنندگان بر خود
بشرک و تکذیب ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل لیوم القیمة برای
جزا روز رستخیز فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیک
و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذاریم و ان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ دانه من خردل
از سپندانی که اصغر حبات است اتینا بها بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر سازیم وکفی بنا حاسبین
و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگانرا چه کمال علم و جمال عدل ما راست ولقد آتینا و بدرستی که
دادیم ما موسی و هرون الفرقان موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی

یا شما کافر شوید و ضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که شما بعیان آن بدان از ظلمات
حیرت و جهالت باز رهند و ذکری للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را الذین یخشون آنانکه بترسند
ربهم از عذاب آفریدگار خود بالغیب به پوشیدگی یعنی خدا را نادیده و از وی ترسند و عذاب را
مشاهده نکرده و ازان بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند آشکارا
در موضح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هر که ایمان آرد به وحدانیت خدای و بگرود
بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وهم
و پرهیزکاران من الساعة از احوال قیامت مشفقون ترسندگانند و هذا و این قرآن
ذکر مبارک نصیحتیست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم انزلناه فرو فرستادیم اورا
و از خود بر بافت افانتم آیا شما له منکرون مر قرآن را انکار کنندگانید ولقد آتینا و هرآینه
دادیم ابرهیم رشده مر ابرهیم را راه یافتن او بصلاح من قبل پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد
علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم و کنا به عالمین و بودیم ما
او مر حالهای او را دانا پس فرا خور استحقاق او را نوازش فرمودیم اذ قال یاد کن چون گفت لابیه
مر پدر خود آزر را و قومه و مر گروه خود یعنی اهل بابل را ما هذه التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها
که پیوسته انتم لها شما بران یعنی بر پرستش آن عاکفون مجاورانید و ان صنفتاده و صورت
بوده قالوا وجدنا گفتند یافتیم ما آباءنا پدران خود را لها عابدین مراینها را پرستندگان ما بتقلید
ایشان کردیم قال گفت ابرهیم علیه السلام لقد کنتم انتم بخدا که بودید شما و آباؤکم و پدران شما فی ضلال مبین
در گمراهی روشن و خطای آشکارا قالوا گفتند نمرودیان از روی تعجب اجئتنا بالحق آیا آوردی بما
این سخن را براستی جدا ام انت یا تویی من اللاعبین از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه
سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود قال گفت ابرهیم علیه السلام بل نیستم بازی
کننده ربکم آفریدگار شما رب السموات والارض آفریدگار آسمان و زمین است الذی فطرهن
آنکه آفرید آسمان و زمین را و تماثیل شما را و انا علی ذلکم و من بر آنچه او پروردگار من و شماست من
الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می‌کنم ٭ آورده‌اند که نمرودیان روزی
عیدی داشتند که دران صحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درآمده

دبتان را

حزب

در تیسیر گوید [illegible] و بزرگتر را [illegible]
[illegible] چشمهای او
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام [illegible]
[illegible] می پرستیدند

و بتان را بسیار آراسته بر مزه‌ها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانها
خود باز گشتندی چون ابرهیم علی نبینا و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند
فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی چه زیباست ابرهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت
روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست
ازو باز داشتند و برفتند ابرهیم پنهان از ایشان و تالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هرآینه
تدبیر کنم و جهد نمایم که بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان
یعنی بروید بعیدگاه و باز شنیده مدبرین پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید
و بتماشاگاه روید یکی از جمع این سخن را شنید و باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل
جلیل تبری برداشته به بتخانه درآمد فجعلهم پس گردانید بتان را بزخم تبر جذاذا پاره پاره
الا کبیرا لهم بزرگی کرّان اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده
بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم نمرود بآن بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده
ازو پرسند که که شکسته بتان گفت چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند
و غرض ابرهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابرهیم است یعنی
وی بتان را شکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را حجت بر ایشان ثابت کند القصه
چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که
کرده است هذا این عمل بآلهتنا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است انه بدرستی که او
لمن الظالمین هرآینه از ستمکارانست بر آنکه جای ایشان را تعظیم می باید کرد و او اهانت کرده
یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاکت فکنده ماست نمرود و قوم او در
تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آن کس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم
علیه السلام شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بامرای نمرود رسید قالوا گفتند
با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی شنودیم از جوانی که بدی یذکرهم یاد
میکرد بتان را یقال له ابرهیم میگویند مرورا ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قالوا گفتند نمرود و امرای
او فاتوا به پس بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند

لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که اوست که بتان ما را شکستی میکند پس ابرهیم را گرفته پیش نمرود حاضر
کردند قالوا أانت گفتند آیا تو فعلت هذا کردهٔ این را که می‌بینی از کسر و قطع بالهتنا یا ابرهیم
بخدایان ما ای ابرهیم قال گفت من نکرده‌ام بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا این بزرگ
ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فاسألوهم پس بپرسید
از ایشان که که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم
پس بازگشتند با عقول خود فقالوا پس گفتند با یکدیگر انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید
بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهای خود یعنی
سر در پیش افکندند و از خجالت و حیرت گفتند لقد علمت بدرستی تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون
این بتان سخن نگویند چرا میگوئی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال
گفت ابرهیم افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آنرا که
سود نرساند شما را چیزی اگر پرستید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم
زشتی و ناخوشی مر شما را و لما تعبدون و مر آن چیز را که می‌پرستید من دون الله بجز خدای افلا تعقلون
آیا در نمی‌یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از نتیجه عناد و نقل کردند قالوا
حرقوه بسوزید او را که عقوبت آتش با هولست و انصروا الهتکم و یاری کنید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را
پس نمرود حکم فرمود تا حظیرهٔ در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع آن شصت گز و قرب یکماه هیزم گرد
کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در آن زدند و ابرهیم را صلوات الرحمن
علی نبینا و علیه غل بر گردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل علیه
در هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد اما الیک فلا حاجت دارم
ولی بتو نه جبرئیل گفت پس بگو داوری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل
خلیل بر خدای و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار گفتیم که ای آتش کونی باش بردا و سلاما
علی ابرهیم خداوند برودت و سلامت بر ابرهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی که بردا
باسلامت شو ممکن بودی که ابرهیم از سرمای وی آزار دیدی وارادوا و خواستند نمرودیان بکیدا با ابرهیم مکر

در سوختن فجعلناهم الاخسرین پس ما گردانیدیم ایشان را زیان کارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد
بر حقیت قول ابرهیم و بطلان فعل ایشان • آورده‌اند که چون ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه
بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس پدید آمد و چشمهٔ آب
شیرین روان شد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم در بوستانی
خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملکی اظل سخن میگوید و بر گرد او و ایشان آتش شعله
میزند نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرتش او درین مرتبه است که می‌بینم بزرگ خدایست
و من برای وی قربان کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که
بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء ابرهیم گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی بردا با آتشیست که در کانون دل خلیل بوده
یعنی شعلهٔ شوق محبت خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده و خواست که از سوز شهود عشق آه
کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت
باش بر ابرهیم چه ما حکم کرده‌ایم که در آن آتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت
خود بر نار برانی بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر بر ابرهیم بسلامت نباشی از شعلهٔ
نار الله الموقده بسوزد و قاعدهٔ دعوت برافتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه
کند و هیچ چیز بر و غالب نشود نظم عشق آن شعلهاست کو چون بر فروخت • هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
و نجیناه و نجات دادیم ابرهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود و لوطا و برادرزادهٔ او
لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را الی الارض التی بارکنا بآن زمینی که برکت کردیم او را فیها
دادیم فیها للعالمین و در آن مر جهانیان را ولایت شام و برکت تمام بعثت انبیا بود و علیه السلام
و در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی • آورده‌اند که ابرهیم علیه السلام بفلسطین نزول کرد
و لوط علیه السلام بموتفکات و میان دو موضع مسافت یکشبانروز بود و وهبنا له و بخشیدیم مر ابرهیم را
از ساره که دختر عم او بود پسری اسحق نام او و یعقوب نافلة و دادیم او را یعقوب نافلة یعنی زیادتی بر سؤال او
یعنی او پسری از ما طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره و کلا جعلنا و هر چهار را گردانیدیم
صالحین نیکان و شایستگان و جعلناهم ائمة و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را یهدون براه

بامر ما بفرمان ما واوحینا الیهم و وحی کردیم بدیشان فعل الخیرات کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که
خلق را بدان ترغیب نمایند واقام الصلوة و بپای داشتن نماز وایتاء الزکوة و دادن زکوة
تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وکانوا لنا و بودند ما را عابدین پرستندگان
باخلاص ولوطا آتیناه و لوط را دادیم حکما حکمت یا نبوت یا فصل من الخصوم وعلما و دانشی
که سزاوار باید و قواعد شرع وملت ونجیناه و برهانیدیم او را من القریة التی از آن دیهی که کانت
تعمل الخبائث بود و آن دیه یعنی اهل آن دیه میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات
که اهل آن بواسطه اشتغال بی نمودند و ما میز ونند ما ایشانرا اهلاک کردیم انهم کانوا بدرستی که
بودند ایشان قوم سوء گروه بد فاسقین بیرون رفتگان از دایره فرمان وادخلناه و درآوردیم
لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت واخل کردانیدیم یا در بهشت که محل
رحمت است انه بدرستی که لوط من الصالحین از ستودگان و شایستگانست و قصه لوط علیه السلام
قبل ازین بتفصیل گذشته ونوحا و یاد کن نوح را اذ نادی چون ندا کرد پروردگار خود را
من قبل پیش از ابرهیم ولوط علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فاستجبنا پس
اجابت کردیم مر دعای او را فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله واهل بیت او را از فرزند
و زنان ایشان من الکرب العظیم از غم بزرگ یعنی محنت طوفان ونصرناه و یاری دادیم او را
من القوم بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند با یاتنا
آیتهای ما را انهم بدرستی که قوم نوح علیه السلام کانوا بودند قوم سوء گروهی بد یعنی کافر بودند
چه کفر سرچه بدیهاست فاغرقناهم اجمعین پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا وداود وسلیمان
و یاد کن قصه داود پیغمبر و پسر او سلیمان را علیهما السلام اذ یحکمان چون حکم کردند فی الحرث
در کشت • آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه نشستی سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی
و هر که بیرون آمدی از مهم وی حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان
و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفنددار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من
یوحنا شب رمه خود را بچرانده بکشت زار من درآمده اند و تمام خورده اند و قولی آنست که بوستان
رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که

آری

آری چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود علیه السلام حکم بر
منوال بوده و چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون مر سلیمانرا علیه السلام معلوم شد بمحکمه درآمد و این
سیزده ساله بود با پدر فرمود که اگر حکمی جز این بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام
گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندانرا تسلیم ایلیا باید کرد تا از ونفع برگیرد
بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده
چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام
بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و
سلیمان علیهما السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت چون شب
رفته بود فیه در آن کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفند گردمی و کنا و بودیم لحکمهم
مر حکم حاکم را بر متحاکمین شاهدین دانند یعنی دانستیم که داود و سلیمان برای ایلیا و یوحنا چه حکم
حکم فرمود ففهمناها پس تعلیم دادیم حکومت سلیمان مر سلیمانرا و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم
تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ
بصاحب گوسفند تا غمخوارگی نماید و بمرتبه نخستین رساند تا وی را از رمه غافل نگردد و حقیقت
آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود صادر گشته و خدای وحی کرد بسلیمان علیه السلام
بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکلا آتینا و هر یک از پدر و پسر را
دادیم حکما حکم کردن یا پیغمبری وعلما و دانش بامور دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال
با داود کوهها را یسبحن تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او در بیان فرموده بر آن منوال
که ذکر از داود می شنودند از کوهها نیز شنوده میشد والطیر و مسخر گردانیدیم مر داود را
مرغان تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وکنا فاعلین و هستیم ما کننده مر امثال اینها را
و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است وعلمناه و بیاموختیم مر داود را صنعة لبوس
ساختن زره لکم برای شما لتحصنکم تا نگاه داریم ما و حفص تا بخوانند یعنی تا نگاه دارد زره شما را
من بأسکم از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون
سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گویید خدایرا برچنین لباسی

ولسلیمان الریح و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عاصفة سخت وزنده در وزیدن و تندی و آن
بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماهه راه ببردی تجری بامره بود که میرفت بفرمان
سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا فیها بدان زمینی که برکت نهاده ایم فیها دران زمین
یعنی بولایت شام وکنا و هستیم ما بکل شیء عالمین بهمه چیزها دانا ومن الشیاطین و مسخر
ساختیم مر سلیمان را از دیوان من یغوصون کسانی که غواصی کنند در دریاها له برای وی جهت
استخراج نفایس ویعملون و میکنند عملا دون ذلک عملی دیگر جز غواصی مثل بنا بی و سایر صناعات
غریبه وکنا لهم و بودیم مر دیوان را حافظین نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند
وایوب و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم
علیه السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه و شبانه
شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی
حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت و سعت عیش است مال بسیار
و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد
و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی او مارا بندهٔ ایست
پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود نظم
چنان در عشق یکرویم که گر تیغم زند و بر سر ✿ بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا ✿ در بسیاری
از تفاسیر آورده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت
حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر او تسلط داد و دیوان را بر گماشت تا با هلاک
آن اشتغال نمودند ✿ و در احقاف آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست
بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بر وی
گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شتر انش بصاعقه
هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصفه متلاشی شد
و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته کرمان
دران پیدا گشتند و مؤمنان مرتد شده وی را از سر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحمة

در تلخیص آورده و در شام شهری بود بثنیه نام
در دیوان برای سلیمان علیه السلام بساختند
بود هر صبح از آنجا بیرون آمدی تا بر نماز
شام باز دیلم مراجعت آوردی و در عجایب القصص
آورده در بامداد از ملک استخر برفتی و قیلوله
در حظر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی
و روز دیگر از کابل بیرون آمده چاشت
در استخر کردی و شام باز آمدی

دختر افرایم بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت بدین بلا مبتلا بود و حق سبحانه برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حالات او ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب را اذ نادی ربه چون
بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر بآنکه فرا رسیده مرا رنج و سختی وانت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین
بخشایندگانی مذکران میگویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا
و نکتهٔ انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب بدین وجه
تقریر میکنند که از شماتت شیطان نش به رنجی عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین
بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه ضرورت شکایت کرد نه از رنج خویش فاستجبنا له
پس اجابت کردیم دعاء ویرا فکشفنا پس بردیم ما بهم من ضر آنچه ویرا بود از رنج یعنی او را
شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد وآتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان وی که
باعیان ایشان زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر
شبیه بیکدیگر ابن عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی ویرا مضاعف بوی داد
و ابری سرخ یا سفید بفرستاد و تا ملخ زرین بر وی ببارید و در احقاف آورده که سه شبانروز
روز در حوالی سرای وی می بارید رحمة من عندنا این کارها که نسبت ایوب کردیم برای
ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بود وذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان
تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود ✿
بر مراد خویشتن قادر بود ✿ صبر باید تا شود بگشوده رنج ✿ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج ✿
واسمعیل وادریس و یاد کن اسمعیل و ادریس را وذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس است
یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدا بهره مند بوده و گفته اند کفل بمعنی ضعف است
یعنی عمل او دو برابر عمل انبیا زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست و در مختار
آورده که الیسع از الیاس علیه السلام متکفل شد که با مر دین قیام نماید و بعد از و نایب وی
بدین جهت ذا الکفل لقب یافت و امام محیی السنه رحمه الله و صاحب تبیان آورده اند که
یکی از انبیا بنی اسرائیل وحی آمد که میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل

عرض کن هر که پاینده آن شود آنرا که شب نماز گزارد و فتور ننموده روزه دارد و افطار نکند
و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر آن سخن بر بنی
اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم
کرد و او بوعده وفا نمود و خلعت پیغمبری یافت وحق سبحانه او را ذوالکفل خواند کل این همه
پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل اند من الصابرین از صبرکنندگان بودند بر مشقت
تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس
روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی نمود
بر آنچه متکفل آن شده بود وادخلناهم و در آوردیم ایشانرا فی رحمتنا در بخشش ما که نبوتست
یا نعمت آخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان در زمان بودند کاشتند
وذاالنون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک
بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت
بر رفتن بی امر الهی بر رفتن او صادر نشده بود و گفته اند ایشانرا وعده عذاب داده بود چون
میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغگوی خوانند از میان امت
بیرون رفت فظن پس گمان برد و یقین از وی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد ان لن نقدر
علیه آنکه تنگ نخواهیم ساخت بروی راه رفتن را پس او را بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان
کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی
شب و نخواند مرا ان لا اله الا انت بانکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک پاکی تو
از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود
که بمهاجرت مبادرت کردم در اخبار آمده از حضرت سید مختار صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که
هیچ مکروبی خدایرا بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر ورا فاستجبنا پس اجابت کردیم
له مر دعای یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را
فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلک و همچنانکه او را از غم
نجات دادیم ننجی المؤمنین میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگانرا و قصه ماهی و دریا در سوره صافات

بتفصیل می آید وزکریا و یاد کن زکریا را اذ نادی چون بخواند پروردگار خود را و گفت
رب لا تذرنی ای آفریدگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وانت
خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فاستجبنا له پس اجابت
کردیم مر دعای او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین واصلحنا له
و اصلاح آوردیم برای او زوجه زن او را یعنی ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او
وگفته اند او را خوش خوی گردانیدیم بجای زکریا بعد از آنکه سیء الخلق بود انهم بدرستی که
این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات در نیکوییها
ویدعوننا و میخواندند مارا رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا و از جهت ترس از عقاب
وکانوا لنا و بودند مارا خاشعین فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند
نیاز برای او باید و ناز بدو شاید وکانوا لنا خاشعین ناز من شی ورب العرش المعبودی
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین • که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم • والتی احصنت
و یاد کن آن زن را که نگاه داشت فرجها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمرانست
رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا
پس دردمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در پیراهن او یا در درون او من روحنا
از روحی که آن بامر ماست محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وجعلناها
و گردانیدیم قصه وی وابنها و خبر پسر او عیسی را آیة حجتی و علامتی للعالمین مر عالمیانرا یعنی
چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذراء محض و نفخه دلالت
بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره ان هذه امتکم امة واحدة ملتیست یگانه یعنی اختلافی
نیست در آن بجهت آنکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وانا ربکم و من آفریدگار
شمام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند امم یعنی امم اهم بنبهم کار
دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری که هر یک تکفیر دیگری
کردند کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشانرا فراخور اعمال ایشان
پاداش خواهیم داد فمن یعمل پس هر که بکند من الصالحات از عملهای پسندیده وهو مؤمن

در کشف الاسرار آورده هر که نیاز
بدو برد قرابت و کرامتش نشود هر که ناز بدو
کند عزتش گوا نه چنانکه نیاز دکانوا
لنا خاشعین نشان ناز من شی
در بلعرش مجودی ۱۲

بدرستی که ملت توحید دین اسلام
در جهت شمارا اتفاق است بر آن ۱۲

رجال انکه او گرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران لسعیه پس ناسپاسی نیست لسعیه بر شتافتن او را
بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وانا له و بدرستی که ما مر سعی او را کاتبون نویسنده ایم
یعنی اثبات کننده ایم در صحیفه عمل او مراد آنست که کار او هیچ وجه ضایع نخواهد بود نظم
مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق • لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین • وحرام علی قریة
وممتنع است بر اهل دهی که ما اهلکناها هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون انکه ایشان
باز نگردند بدنیا یعنی حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال
وتدارک احوال و بعضی لا را اصلی داشته نه زایده و گویند معنی آیه آنست که ممتنع است بر هالکان
و نشاید که رجوع ننمایند بحشر بلکه بیایند و محاسب شوند وقول اول اشهر است که ایشان را رجوع
بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده شود یاجوج وماجوج
یاجوج وماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج وماجوج علامت آنست وهم و یاجوج وماجوج
من کل حدب از هر بلندی ینسلون می شتابند و میدوند و همه عالم را فرا گیرند و آب
دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هرچه بیابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر
علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علیه السلام
خروج یاجوج وماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مومنان
بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است
و گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا بکشیم هر که بر آسمانست پس تیرها بطرف آسمان
افکنند و خون آلوده فرود آید کار بر عیسی و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق سبحانه
بیک دفعه همه را هلاک کند واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده راست که
قیامتست فاذا هی پس آنجا قصه آنست که باشد شاخصة خیره و باز مانده از هول رستخیز
ابصار الذین کفروا دیدهای آنانکه کافر بوده اند و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما
قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة در بیخبری من هذا ازین روز و ازین حال
بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبر نشنیدیم انکم بدرستی که شما
ای مشرکان وما تعبدون و آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان

حصب جهنم آتش انگیز دوزخید انتم لها شما با بتان بر دوزخ واردون گذرندگانید و در آیندگان
در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان در دوزخ زیادة تعذیب بت پرستانست چه بدانها
آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشانست چه آنها را پرستیده اند
که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء اگر بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه
گمان می برند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وکل وهمه بتان
و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون جاوید مانندگانند که ایشان را ازان رهائی و خلاصی
نیست لهم مر ایشان راست فیها در دوزخ زفیر ناله زار وهم فیها و ایشان در آتش لا یسمعون
نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله
نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری ایشان را پریشان دیده گفت
غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة
تو میگویی که هر چه را دون الله است می پرستند همه در دوزخ خواهند بود و حال آنکه عزیر و عیسی
وملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر گاه که این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان نیز
باشند آیه آمد ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیشی گرفته لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه
نکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت دان عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام
اولئک آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص اند عنها مبعدون از دوزخ دور شدگانند چنانچه
بحر الحقایق فرموده است سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت نظم
هر تخم که در ازل بکشتند نهان • در مزرعه ابد بروید بعیان • لا یسمعون نمی شنوند آن
دور شدگان از دوزخ حسیسها آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در
اسفل السافلین است وهم فیما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو برد انفسهم دلهای ایشان خالدون
جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نمیگرداند
ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی
که گویند وامتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند
شد و گفته اند فزع اکبر وقتی خواهد بود که موت را بر صورت گبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند

وابن ندا برآید که یا اهل النار خلود و لاموت و یا اهل الجنة خلود و لاموت و زخیان خرم گشتند
وبهشتیان با فرح گذرانند و تتلقیهم الملائکة و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت برون آمدن
از قبور و گویند هذا یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا گشتید توعدون بوعده بودید که بدین وعده
داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدانرا گویند این روز جزای شماست
عارفانرا خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیک مردانرا نعیم اندر نعیم • عشق بازانرا لقا اندر لقا
حصهٔ آنها وصول حور عین • بهرهٔ اینها جمال کبریا • یوم نطوی السماء یاد کن روزیرا که طی کنیم
ودرهم پیچیم آسمانرا کطی السجل همچو پیچیدن طومار للکتاب برای کتابت و حفص للکتب میخوانند یعنی
همچون طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده صلی الله علیه و سلم
و گویند ملکیست چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند درهم پیچد کما بدأنا همچنانکه آغاز
کردیم اول خلق نخست بار آفریدن بی ماده و مدة نعیده باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعادهٔ مثل
ابتدا باشد در ایجاد از عدم و سهو و نزد قدرت ما یکسانست وعدا وعده دادیم باعاده وعده
دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین هر آینه ما کنندهٔ آنیم بی شبهه
یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات
ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم ما فی الزبور در کتاب داود علیه السلام من بعد الذکر از پس توریة
یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه زمین بهشت
یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستودهٔ من یعنی امت محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم و گفته اند عامهٔ مومنان ان فی هذا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ
و مواعید لبلاغا هر آینه رسانیدنیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگانرا مراد امت حضرت
رسالت است صلی الله علیه و سلم که خبر و موعظهٔ قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن بمطلوب
وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیانرا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم رحمت مر مومنانرا که بدو راه یافته اند انما انا رحمة مهداة و رحمت مر کافرانرا
که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و در کشف الاسرار
آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد و اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینهٔ زاهره

اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجرهٔ طاهره و همچنین بر ذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین نزد او در مقام بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم
عاصیان بر کنه در دامن آخر زمان • دست در دامان تو داده جان در آستین • نا امید از خود بحضرت شادان شدن
چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین • قل بگو ای محمد مر کافرانرا انما یوحی الی جز این نیست که وحی کرده
میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است و یکتا فهل
انتم مسلمون پس آیا هستید شما مسلمان گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید
فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم
برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شمارا از آنچه بمن وحی کرده شد و بر شما روشن شد و من
وکافر در علم بدین مساوی شدند و ان ادری و نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور
ما توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبهٔ مسلمانان انه بدرستی که خدای یعلم
الجهر میداند آشکارا من القول از سخن که آن در طعن اسلام است و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه
می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و ان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر
آن موعود و یا دیر رسیدن مکافات اعمال امتحان شما باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج
و تاخیر انداز و متاع و شاید برخورداری بود شمارا الی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد
قل رب احکم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که
ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بالحق براستی و ربنا الرحمن و پروردگار
بسیار رحمت بر آفریدگان المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواسته شد علی
ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید عذاب موعود اگر حق است چرا با فرود نمی آید
یا رایت اسلام و سیدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان نا سزا میگوئید و ما از خدای برو آن
یاری میخواهیم و امید داری صوفت از حضرت او داریم نظم هر او خویش ز درگاه پادشاهی خواه
که هیچکس نشود نا امید ازان درگاه • سورة الحج • بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای آدمیان
خطاب با عامهٔ مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة
الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هول است اسناد بگ

نصف

الحج

و قبل از طلوع شمس از مغرب بقیامت

بساعت مجازست واین زلزله از علامات قیامت باشد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی
زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلایق پدید آید
در طبقات زمین افکندیم ❊ ان زلزلة الساعة شیء عظیم ❊ یوم ترونها در روزی که به بینید آن زلزله
تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن
فرزند که او را شیر میداد با وجود مهربانی مرضعه با رضیع و تضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که
خداوند حمل بود و یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزند خود را و تری الناس و به بینی مردمان را از
غایت دهشت دران روز سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده
و ما هم بسکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد
و اگر چه در رأی العین مانند سکر نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند و لکن عذاب الله شدید و
ولیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نماید و من الناس و از مردمان من یجادل
کس هست که جدال میکند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا اساطیر
الاولین یا بحث میکند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکاری نماید حشر را بغیر علم
بی دانشی و معرفتی و بیانی بی تتبع و بی رویی کند در مجادلها و در جمله احوال خود کل شیطان مرید
هر دیو سرکش گمراه کرده از اول کتب علیه نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ انه من
تولیه انکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه گرداند تابع
خود را و یهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را
بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است
یعنی حکم کرده خدای بران جدال کننده که هر که دوستی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس
ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب
من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن نشود و زیست آخر نظر کنید در اول
حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع او اید
ثم من نطفة پس بیافریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة
پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت و غیر مخلقة و ناتمام که در بعضی افرادی

نقصان باشد یا مصوره و غیر مصوره و در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد
و بعضی از و مصور و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم
تا بیان کنیم برای شما ابتدا آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمایید که هر چه
قابل تغیر و تکون است باری دیگر قبول آن میتواند کرد و نقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها
ما نشاء آنچه خواهیم که وا ردهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده
زمان وضعست ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعیف
بامور خود و قیام نتواند نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و جمال فهم
و خرد که میان سی و چهل سالگی است و منکم من یتوفی و از شما کس باشد که متوفی گردد و نزدیک
بلوغ باشد یا قبل از ان و منکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بفروترین زندگانی
که سن خرافتست لکیلا یعلم تا نداند بعد علم پس از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی
باز گردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و خود آدمی از نهایت بهدایت اشارتیست بانکه
قدرت کامله عاجز نبود از اعاده چنانچه از ابتدا نداشته پس دیگر بار جهت استدلال بر بعث
میفرماید که و تری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق چون مرده فاذا
انزلنا پس ما چون فرو فرستیم از ابر علیها الماء بران زمین آب را اهتزت و ربت و انبتت
من کل زوج بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را باب زنده گرداند
تواناست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده باز برد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت
دانه را هم شجر تواند ساخت ❊ گر نابوده را بقدرت بود ❊ چه عجب گر دهد بوده وجود
ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان و در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای
زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق او ثابتست در ذات خود و
مستحق صفات کمالست و انه یحیی آنست که او یحیی الموتی زنده میگرداند مردگان را و اگر نه
نطفهٔ مرده و زمین خشک را زنده و تازه نساختی و انه علی کل شیء و بر همه ای آنست که او بر همه چیزها
قدیر تواناست چه قدرت از صفت ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس
چون مشاهده شد قدرت بر احیا بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیا همه اموات

جنبش کند آن زمین یک پاره و بر افزاید و بر دمد از هر صنفی از نباتات

وان الساعة آتیة وایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است لاریب فیها هیچ شک
نیست فیها در آمدن او وان الله و بدانند آن نیز خدای یبعث برانگیزد ومن فی القبور کسانرا
که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشانرا حساب کند وجزا دهد ومن الناس و از مردمان
من یجادل کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای یا قدرت او وتکرار برای
تاکیدست یا مراد از مجادل اول روسا کفارند چون نضر و ابی و امثال ایشان واز ثانی تبعه و
مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکنند بغیر علم بی دانشی که بدو داده باشند
ولا هدی وبی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا
متمیز کرده یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید
وتقلید محض ثانی عطفه در حالتی که پیچنده دامن خودست و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن
از هر چیز در میپیچد پس این مقلد متکبر جدال میکند لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از راه
خدای یعنی از فرمان برداری و له فی الدنیا مر او راست در دنیی خزی رسوایی بقتل چنانچه در بدر بود
ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده وگوییم ذلک
این خزی و عذاب بما قدمت یداک بسبب آن چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه
کسب کرده از کفر و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید
بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبیدست آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده
شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان تن مرضی عارض نشد و زنش پسری بزاد و اسب او کره
خوب آورده و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینست و مرا بسبب قبول او نیکیها
پیش آمد دل با سلام آرمیده شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون
نیست آیه نازل شد که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کسی هست که پرستد خدایرا علی حرف
بر انحراف و اضطراب یعنی بر کناره ایستاده و در خود غیر متمکن و ناورده نموده که در نعمت
دون محنت فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکویی چون صحت و غنا اطمان آرام گیرد بدین و ثابت
شود بدان بسبب آن خیر وان اصابته فتنة و اگر رسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انقلب
برگردد علی وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بدان عود کند مراد آنست که مرتد شود و از دین

اسلام

اسلام دوست بازدارد قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب
داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیه فرود آمد که هر که از دین برگشت خسر الدنیا
زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید والآخرة و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذلک
زیان مرد و سرا هو الخسران المبین آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهرست که زیانی از و
عظیم تر نیست رباعی زمان و زمال و نه دنیا و نه دین * نه لامعه صدق و نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین * البته زیانی نبود بدتر ازین * یدعوا میخواند و می پرستد
مرتد یا مشرک من دون الله بجز خدای ما لا یضره آنچیزرا که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را و ما لا ینفعه
و سود ندهد او را اگر پرستش کند ذلک این پرستش هو الضلال البعید آنست گمراهی دور
از مقصد یدعوا می پرستد لمن ضره آنرا که ضرر پرستیدن او و قتل دنیی و عذاب آخرت
اقرب نزدیکترست من نفعه از سود او که توقع شفاعتست و توسل بحضرت عزت لبئس المولی
هر اینه بد یاریست ولبئس العشیر و بد مصاحبی و آمیزگاری ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین
آمنوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول کردند و عملوا الصالحات و کارهای شایسته
بجای آوردند جنات تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار او جویها و ز بهشت
باغ و بوستان بآب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یرید آنچه میخواهد از مکافات
موحد و مشرک * آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد
از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهودست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه
فرستاد که من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان لن ینصره الله انکه نصرت ندهد خدای پیغمبر
خودرا فی الدنیا در دنیی باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی والآخرة و در آخرت بعلو درجه
و شفاعت و قرب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی
رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد
یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیی بیاویزد و دست در آن زده
قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهدی تمام نماید فلینظر پس در نگرد

بنظر تأمل که با وجود این گفتها جیل مذهبین آیا می برد کسیده فصل حیلت آمیز او ما لیقظ آنچه اورا بختم
آورده است از کار پیغمبر و مظنه آنکه شاید که منصور نشود وکذلک وهمچنانکه بیان کردیم این کار را
روشن گردانیدیم انزلناه فرو فرستادیم ترا نرا آیات بینات آیتهای روشن در احکام و اخبار
تا بر شما هویدا گردد وان الله وبرای آنکه خدای یهدی راه نماید بدان آیتها با بهدایت ثابت دارد
من یرید هر کرا خواهد ان الذین امنوا بحق آنانکه گرویده اند والذین هادوا وآنانکه یهود شدند
والصابئین وستاره پرستان والنصاری وترسایان والمجوس وگبران والذین اشرکوا وآنانکه
شرک آوردند یعنی عبدهٔ اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة
روز رستخیز بالحکم محکم وقضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر همه چیزها شهید گواهست واز حال همه آگاه الم تر آیا نمی بینی یعنی نمیدانی ان الله آنرا که خدای
یسجد له سجده میکنند مر ورا من فی السموات هر که در آسمانهاست ملائکه سجدهٔ طوع وباقی سجدهٔ تسخیر
ومن فی الارض وهر که در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت ودیگران سجود خضوع وذلت والشمس
وآفتاب بطلوع وغروب والقمر وماه بشروق وافول والنجوم وستارگان برفتن وآمدن والجبال
وکوهها بجریان ینابیع وپرورش معادن والشجر ودرختها بسایه والدواب وچهارپایان بعجایب
ترکیب وکثیر وبسیاری من الناس از مردمان سجده کنند او را سجدهٔ طاعت وکثیر وبسیاری از ایشان
که ابا کردند از سجود وحق علیه العذاب حکم شده است بر ایشان عذاب ومن یهن الله وهر کرا خوار کرد
خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول دوزخ فما له پس نیست او را من مکرم هیچ گرامی
کننده وعزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت ان الله یفعل بدرستی که
خدای میکند ما یشاء آنچه خواهد از اهانت واکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب در مقام
مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است وما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب
دادند که ما بپیغمبر خود وپیغمبر شما تصدیق میکنیم وبکتاب خود وبکتاب شما ایمان داریم وشما با آنکه
پیغمبر وکتاب ما را میشناسید واز روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما
حق سبحانه آیه فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا جنگ کردند وجدال نمودند
فی ربهم در دین پروردگار خود واز ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورم بخدای که این آیه

در شان شش کس است که در روز بدر مبارزت کردند بمبارزت از طرف کفار عتبه وشیبه و ولید
واز طرف مؤمنان حمزه وعلی وعبیده رضی الله عنهم ودر تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده که
نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم البدر ودر وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود
وصابیان ونصاری ومجوس ومشرکان یک گروه خصم اند ومؤمنان علی حده گروهی خصم وایشان دو
خصم پیوسته در ذات وصفات خدای جنگ کنند فالذین کفروا پس آنانکه کافر شدند قطعت لهم
بریده برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد
چون احاطهٔ جامه بتن یصب ریخته میشود من فوق رؤسهم از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند
بر سر ایشان الحمیم آبی گرم که از غایت حرارت یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه
در شکمهای ایشان باشد از امعا واحشا والجلود وگداخته شود پوستهای ایشان یعنی از حرارت
بظاهر وباطن ایشان برسد ولهم ومر تعذیب ایشان را مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید
از آهن کلما ارادوا هر گاه که کفار خواهند ان یخرجوا منها که بیرون آیند از آتش من غم
از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد اعیدوا باز گردانیده شوند فیها گرزها در دوزخ
وذوقوا وبچشید عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده ان الله بحقیق که خدای یدخل الذین امنوا
در آرد آنان را که گرویدند بخدا ورسول وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته جنات تجری
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن قصور آن جویها یحلون آراسته کرده اند
وپیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساور دستوانها من ذهب از زر ولؤلؤا
وبیارایند شان بمروارید ولباسهم فیها وجامهای پوشیدن ایشان در بهشت حریر ابریشم
خالص است در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان اند
که لبس حریر بر ایشان حرامست وهدوا وراه نموده شوند مؤمنان الی الطیب من القول سخن پاک
از قول یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشان را در آخرت وآن چنان باشد که چون نظر ایشان
بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا وچون ببهشت درآیند بر زبان رانند که الحمد لله
الذی اذهب عنا الحزن وچون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده وهدوا
وراه یافته شده اند اهل ایمان الی صراط الحمید بر راه خداوند ستوده که آن دین اسلام است

ان الذین کفروا یعنی آنانکه نگرویدند بخدا و رسول و یصدون و باز میدارند عن سبیل الله از راه خدا
یعنی مردم را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه
که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه و آن مسجدی که ساختیم او را
للناس برای همه مردمان و مخصوص نیست بمعنی دون بعضی سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در و
والباد و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه مساوی اند
یا در قبله یا در ایمن بودن در و و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است
رحمه الله و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه و نزول
در منازل آن مجاور و مسافر یکسانست یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند
اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از فاروق رضی الله عنه منقولست که در موسم منادی فرمود که
درهای سراهای مکه در نبندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند و من یرد فیه و هر که خواهد در حرم
بالحاد میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بظلم بستمکاری
نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک واذ بوانا و یاد کن چون مکین و تعیین
گردانیدیم لابرهیم برای ابرهیم خلیل مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابری
فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را
برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک که شرک میار و روا مدار بی شیئا
هیچ چیز را که من از شریک مقدس و منزهم و طهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست
للطائفین برای طواف کنندگان گرد او و دوی از آفاقیان والقائمین و برای ایستادگان
یعنی مقیمان بلد و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز والرکع السجود و رکوع و سجود کنندگان
یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک سازند تا طواف کنند و در و نماز گزارند و قصه تاذین خلیل
آنست که حق سبحانه فرموده که واذن و ندا در ده ای ابرهیم فی الناس در میان مردمان و بخوان
ایشان را بالحج بحج خانه خدای و در عین المعانی آورده که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج یاتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادگان و علی کل
ضامر و سواران بر هر شتری لاغر گشته نزار شده که بجهت تمام یأتین می آیند آن شتران من کل فج عمیق

از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم
نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند و یذکروا اسم الله و یاد کنند نام
خدا را یعنی لبیک گویند فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه
و قول فقها آنکه نام خدای برند در ایام نحر و تشریق علی ما رزقهم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را
من بهیمة الانعام از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام خدای
کشند کفار بنام بت قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مومنان را
که بنام من قربان کنید فکلوا منها پس بخورید از گوشت آن این امر اباحتست واطعموا
البائس الفقیر و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست ثم لیقضوا پس
تا بگزارند عادت به تکرر وا یعنی بحج می آیند تا خدا را یاد کنند و قضا نمایند تفثهم حاجتهای خود را
یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن
ناخن و نتف ابط و مانند آن ولیوفوا نذورهم و تا وفا کنند بنذرهای خود و از نیکوها ولیطوفوا
و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه آزاد
از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اولین اوست مراد خانه کعبه است
ذلک آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست و من یعظم و هر که تعظیم کند حرمات الله
احکام خدا را که هتک حرمت او روا نیست فهو خیر له پس آن بزرگ داشتن بهتر است او را عند ربه
نزدیک پروردگار او از جهت پاداش واحلت و حلال کرده شد لکم الانعام مر شما را چارپایان
الا ما یتلی مگر آنچه خوانده شده است علیکم بر شما تحریم آن که مردارست و گوشت خوک و جز آن
فاجتنبوا الرجس پس بپرهیزید از پلیدی من الاوثان از بتان که عین رجس اند واجتنبوا قول الزور
و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او
موافق نبود حنفاء در حالتی که مخلص باشید لله مر خدا را فکانما خر پس همچنانست که گویا
در افتاد من السماء از آسمان بروی زمین و هلاک شد فتخطفه الطیر پس در رباید او را مرغان
مردار خوار از روی زمین و اجزاء اعضای او متفرق و ممزق میسازند او تهوی به الریح یا بزیر
افکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق در جای دور و از فریاد رس دور ست نکیر این کلمات

از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پامال سازند یا باد وسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افکنده نابود شود و ملخص کلام حکایت مشرکانست ذلک آنست که فرموده شد از اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ و من یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بها گران بها فانها پس بدرستی که بزرگ داشت آن من تقوی القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی دلها و تقوی دلهای ترسکاری بود از موجبات غضب الهی لکم فیها مر شما را در انعام منافع سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن بر وی الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان نحر است ثم محلها پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود الی البیت العتیق بخانهٔ آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار و لکل امة و مر هر گروهی از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی موجود یم بقربانی لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه دادیم مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیمهٔ چهارپایان یعنی اهلی را مقرر کرده بودیم که قربان کنند بنام ما فالهکم پس خدای شما و خدای ایشان اله واحد یک خدایست فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید و بشر المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنان را بجزرگی آن سرای یا ترسکاران را برحمت بی منتها الذین اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی بطلوع عظمت جاویدانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و بیاد همت از نظر بغیر و بحضرت توهم بر دوزند ✽ دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ✽ ز آتش عشق تو جان دل ما سوخته باد پس ازنجاح مطلوب مژده ده ایشانرا و الصابرین و دیگر صبر کنندگانرا علی ما اصابهم بر آنچه بایشان رسیده و میرسد از نکالیف و محن و المقیمی الصلوة و بپای دارندگان نماز و ادا کنندگان در اوقات آن و مما رزقناهم و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف پسندیده و البدن و شتران و گاوان بزرگ جثه را جعلناها لکم ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدای لکم فیها خیر مر شما را در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیاویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن صواف

ماسلمی ز فرهاد مژده ده مشتاقان تو البوالات
تی هیچ مژدهٔ این فرح افزاتر نیست
پس در صفت مخبتین میگوید

در حالتی که برپا ایستاده باشند شتر را ایستاده ذبح سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و الیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است و اطعموا القانع و المعتر و بخورانید درویش قناعت کننده و ناخواهنده را و سوال کننده و خواهنده را و المیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سخرناها رام گردانیدیم مر ایشانرا با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما تا میکشید و می بندید و میکشید لعلکم تشکرون شاید شما سپاس داری کنید مر خدا را بر نعمتهای او لن ینال الله نمیرسد بخدای لحومها گوشتهای قربانی که صدقه میدهید و لا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید و لکن یناله و لیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم آنچه مصاحبت با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست کذلک همچنانکه یاد کرده شد سخرها لکم رام کرد انعام را برای شما لتکبروا الله تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح علی ما هدیکم بر آنچه ارشاد کرد شما را خدای تعالی از معالم دین و مناسک حج و بشر المحسنین و بشارت ده مؤحدانرا ان الله یدافع بدرستی که خدای باز دارد غایلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشانرا عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت کننده را که در امانت دین خاینست کفور ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سرشکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود که صبر کنید من بقتال ایشان مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که اذن دستوری داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بانهم ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و غصص بتنخیح میخوانند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند و ان الله و بدرستی که خدای علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لقدیر مر آینه تواناست

دلتو رسیدن بجز آب پسندیده

آورده از هم آن جاهلیت خون قربانیها چون
بر دیوار کعبه میمالیدند و آنرا قربت تصور
می نمودند و در زمان اسلام خوشان نیز
بهمان قربت خواستند و الحق دیوار
محترم کعبهٔ معظم را شستند و حق تعالی از آن منع کرد
فرموده
پیغمبر بزرگ یاد کنید خدا را

الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهای خود که مکه داشتند بغیر حق بناحق یعنی
مستوجب اخراج نبودند و بحقیقت چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدایست و یگانگی او اقرار میکردند ولولا دفع الله
الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبه مؤمنان بر کافران
لهدمت هرآینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ایمان صوامع صومعهای رهبانان
وبیع و کلیساهای ترسایان وصلوات و کنشتهای جهودان ومساجد و مسجدهای مسلمانان که همواره
یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار
ولینصرن الله و هرآینه یاری دهد خدای من ینصره کسی را که دین او را نصرت دهد ان الله
لقوی بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عزیز غالبست بر همه و هر چیز مر او را مقهور
غلبه دهد الذین ایشان آنانند که برحمت شامله ان مکناهم اگر جای دهیم ایشان را فی الارض
در زمین دستگاه و اختیار دهیم اقاموا الصلوة بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وآتوا الزکوة
و بدهند زکوة مال بجهت مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکویی یعنی آنچه
شرع و عقل آنرا حسن گویند ونهوا عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا
قبیح شمرند ولله عاقبة الامور و مر خدایراست نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد
این دولت و مال را بهانه مو نخواهد • وان گلشن و باغ و حوض جو میخواهد • از نقش هر کسی حال اگر میخواهد
آنست سرانجام که او میخواهد • وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوهگین مشو
که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بدرستی که تکذیب کرده اند قبلهم پیش از تو
صنادید که قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد و گروه عاد هود را وثمود و گروه ثمود صالح را وقوم
ابرهیم و گروه ابرهیم مر ورا وقوم لوط و گروه لوط او را واصحاب مدین واصحاب مدین شعیب را
وکذب موسی و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند
فامليت پس مهلت دادیم للکافرین مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثم اخذتهم
پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه ولشکر بعوضه و خسف و عذاب یوم الظلة
وغرق شدن فکیف کان پس چگونه بود نکیر و پسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان

ونعمت را بدل ساختیم بمحنت و رسیدند بمهلکت و عمارت ما بخرابی فکاین من قریة پس چند دیه است
که ما اهلکناها هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن دیه و حال آنکه آن دیه ظالمة ستمکار بود
یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فهی پس آن دیه خاویة افتاده است علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقف آن بناها بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وبئر معطلة و چند چاه دست
باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که بعمارت آن بپردازد وقصر مشید
وچند کوشکی بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کردیم افلم یسیروا آیا نرفتند و سیر نکنند
قوم تو و نظر نمیکنند فی الارض در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده
کنند و عبرت گیرند فتکون لهم پس باشد ایشانرا قلوب یعقلون دلها که تعقل کنند بها بآن چیزی که
سبب استبصار ایشان بودی باعتبار او اذان یسمعون بها یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند
بها بآن خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فانها پس قصه اینست که لاتعمی الابصار نابینا نمیشود
دیدها حس یعنی در مشاهدات ایشان خللی نیست همه چیز می بینند ولکن تعمی ولیکن نابینا میشود از
مشاهده و اعتبار القلوب التی آن دلها که هست فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان
پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم از آن اعتبار نمیگیرند
نظم
چشم دل کشاده بین بی انتظار • هر طرف آیات قدرت آشکار • چشم سر جز پوست خود چیزی ندید
چشم سر در مغز هر چیزی رسید • ویستعجلونک و شتاب میکنند از تو کافران که چون نضر بن حارث
را عذاب او یعنی تعجیل می نمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن یخلف الله و خلاف نکند
خدای وعده وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده وان یوما و بدرستی که روزی از
روزهای عذاب عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند هزار سالست مما تعدون از آنچه میشمرید
یعنی نزدیک خدا یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بر او جاری نیست پس وجود و عدم
و قلت و کثرت آن نزد او برابر باشد هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال ایشان عقوبت
هیچ اثری مترتب نگردد نظم تا در رسد وعده هر کار که هست • یاری نکند یاری هر یار که هست
وکاین من قریة و چندین از دیهها یعنی اهالی آن که از محض رحمت املیت لها مهلت دادم
اهل آنرا بتاخیر عذاب وهی ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در و ستمکار بودند و مهلت

محنت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثم اخذتها پس بگرفتیم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب آخرت
در دنیا و الی المصیر و بسوی منست باز گشت در آخرت قل یا ایها الناس بگو ای تو بیان انما انا
جز این نیست که من مر شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کننده آنچه دران بیم میکنم
فالذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند بآنچه گرویدن بدان واجبست و عملوا الصالحات و کردند
طاعتهای نیکو لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان گذشته و رزق کریم و روزی نیکو
در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذین سعوا و آنانکه شتافتند فی آیاتنا
در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیش گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند
که از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم
ملازمان درکه جحیم اند و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من قبلک پیش از فرستادن تو من رسول
هیچ رسولی و لا نبی و نه نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است
و نبی تابع او و دارای شرع چون لوط که بشریعت ابرهیم دعوت میکرد و یحیی بشرع موسی
و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل
هر دو را و دیگر آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عامتر است از رسول و گفته اند رسول آنست
که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر وی نازل
نشود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا الهام کرده
یا خواب بیند بر هر تقدیر میفرماید که هیچ نبی و رسول نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی
الشیطان بیفکند شیطان فی امنیته در تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت
پیغمبر با شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت این کلمات تلاوت نمود فینسخ الله
پس زایل و باطل گرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثم
یحکم الله پس ثابت کند خدای آیاته آیتهای خود را که پیغمبر میخواند والله علیم و خدای داناست
باحوال مردمان حکیم حکم کننده بحق بر ایشان لیجعل و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا
تا گرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچه را که القا میکند شیطان فتنة آزمایشی و ابتلایی للذین
فی قلوبهم مرض مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض بیماری شک و تردد است یعنی منافقان والقاسیة قلوبهم

و مر آنها را که دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القاء شیطان در شک سخت تر است م
و حیرت افتند و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر موضع مضمر حکمت
بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لفی شقاق بعید هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه
و عداوتی بی پایانند و لیعلم الذین و دیگر القا برای آنست تا دانند آنانکه اوتوا العلم داده شدند
علم را یعنی اهل دانش و دانند انه الحق آنکه قرآن حقست من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را
مجال تصرف در آن نیست فیؤمنوا به پس ایمان آرند بقرآن فتخبت له پس نرم شود که برای قرآن
قلوبهم دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند و ان الله و بحقیقت خدای لهاد الذین آمنوا هر آینه
راه نماینده است آنانرا که گرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان
مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا از و بمقصود رسند و لا یزال الذین
کفروا و همیشه باشند آنانکه نگرویدند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول یا از القای
شیطان چه کفار میگفتند چه شد محمد را از ستایش بتان پشیمان شد پس ایشان همواره
در شک اند حتی تأتیهم الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگهان او یأتیهم یا بیاید
بدیشان عذاب یوم عقیم عذاب روزی که نسل ایشان بر افتد چون روز بدر و گفته اند یوم
عقیم روز قیامتست که بعد از او روزی نخواهد بود الملک پادشاهی و فرمان دهی یومئذ لله
آن روز مر خدایراست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک
و داعیه هست در آن روز کمر تکبر از میان متجبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند
و دعویها منقطع و کامها نامنتفع گردد و مالک الملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در تموریا
عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک در هم شکند همه را
جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد * نظم * آن سر که صبا افرش از چرخ برگذشت
روزی براستانها و خاک در شود * و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد یحکم حکم کند بی شرکت
کسی بینهم میان مؤمنان و کافران فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات
و عملهای نیکو کردند فی جنات النعیم در بوستانهای ناز و نعیم بی رنج و محنت والذین
کفروا و آنانکه نگرویدند و کذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فاولئک پس آن گروه

یا مرگ که در قیامت صغری است یا پایه باشد ای اشراط ساعت م

لهم مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده والذین هاجروا و آنانکه هجرت کردند
واز دیار خود ببریدند فی سبیل الله در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی ثم قتلوا پس
کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او او ماتوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لیرزقنهم الله
هر اینه روزی دهد خدای ایشان را رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی باشد در تحصیل آن
و نه علتی بود در تناول آن و نه وغدغهٔ انقطاع باشد دران . آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی
اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد
متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد و ان الله و بدرستی که خدای لهو خیر الرازقین هر اینه اوست
بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لیدخلنهم هر اینه در آرد ایشان را به بهشت مدخلا
یرضونه در آوردنی که بپسندند آن را یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام در بهشت
آورد و بدهد ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و ان الله لعلیم و بدرستی که خدای
داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حلیم بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در زمان
آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال
در ماه حرام اجتناب نموده گفتند که صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان
کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه از ان خبر میدهد ذلک آنست حکم الله که گفته شد در باب
مؤمن و کافر و من عاقب و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بمثل ما عوقب به بمانند
آنکه با او عقوبت کنند یعنی قتال کرده اند جزاء آن را ازدواج عقوبت میگوید ثم بغی پس ستم کرده شود
علیه بر وی یعنی معاودت کنند بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله هر اینه نصرت
دهد خدای او را ان الله لعفو بدرستی که خدای عفو کننده است غفور آمرزنده مر منتقم را که تعریض است
بآنکه عفو از انتقام بهتر است ذلک آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای قادرست
برآنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز
و ساعات او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنی روز نهد و یولج النهار و در می آرد روز را
فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد و ان الله

و بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم ذلک آن وصف که حق را
بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود واجب بذات
و ان ما یدعون و بجهت آنکه آنچه شما می پرستید و [illegible] میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند
کافران من دونه بجز خدای هو الباطل اوست باطل معدوم در حد ذات خود و ان الله و بسبب آنکه
خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرگتر از نسبت شریک و همتا الم تر آیا ندیدی
و نه دانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته ان الله انزل که خدای انزل من السماء فرو فرستاد
از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افادهٔ
بقاء اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته زمین هست بسبب آن آب مخضرة سبز گشته بگیاه
بعد از پژمردگی و خشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است ببندگان برویانیدن
گیاه تا ایشان را از ان روزی دهد خبیر داناست بکمال رزق و مرزوق له ما فی السموات مر اوراست
آنچه در آسمانها است و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد خالق و مالک همه است و ان الله و بدرستی که
خدای لهو الغنی هر اینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده بر اولیا
ستایش بصفات و افعال خود الم تر ان الله آیا ندانستی یعنی دانستی آنکه خدای سخر لکم رام کرد
برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان
والفلک و مسخر گردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او و یمسک السماء
و نگاه میدارد خدای آسمان را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او
یعنی هر گاه که حق سبحانه خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق که خدای مر مردمان لرؤف رحیم
مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع برایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده
و هو الذی احیاکم و اوست آنکس که زنده کرد شما را ثم یمیتکم پس بمیراند شما را ثم یحییکم پس
زنده میگرداند شما را در قیامت ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور هر اینه ناسپاس است
که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا
معین ساختیم دینی و شریعتی که بآن مأمورند هم ناسکوه ایشان پذیرندهٔ آن دین اند فلا ینازعنک
پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین [illegible]

تصور نزاع دران توان کرد درنور آفتاب چه جای تامل است • وادع وبخوان مردمان را الی ربک
بتوحید وعبادت آفریدگار خود انک هر آینه لعلی هدی مستقیم هر اینه بر راستی براه راستی
وان جادلوک واگر خصومت ورزند با تو وجدال کنند جدال انکه حق ظاهر شده وحکم لازم گشته فقل الله
پس بگو خدای اعلم داناترست بما تعملون بانچه میکنید از عناد وجدال و بران شما را جزا خواهد داد
ودر زاد المسیر فرموده که این آیه بآیه السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان مومنان
از شما وکافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در انچه هستید شما کرده تختلفون اختلاف
میکنید در امر دین وحکم چنان باشد که مومنان را بدرجات ثواب برارد ومشرکان را در درکات عقاب
افکند الم تعلم آیا نداستی یعنی دانسته ان الله یعلم ما فی السماء میداند انچه در اسمان است
از عجایب علویات والارض وانچه در زمین است از غرایب سفلیات وهیچ چیز برو پوشیده نیست
ان ذلک فی کتاب ان ذلک هرستی که علم همه اشیا علی الله یسیر بر خدای آسانست چه تعلق علم او
بهمه معلومات یکسانست ویعبدون ومی پرستند کفار که من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچه را
که نفرستاده خدای به پرستش او سلطانا حجتی وبرهانی وما لیس لهم وعبادت میکنند چیزی را که
نیست مر ایشان را به علم بانچیز دانشی یعنی استدلال ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض
جهل وتقلید می پرستند وما للظالمین ونیست مشرکان را من نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند
از ایشان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات
در حالتی که این آیتها روشنند وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف واختلال تعرف می شناسی
فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه نگرویدند المنکر انکار وناشناخت را یعنی چون قرآن
بر کافران خوانی اثر کراهت ونفرت در روی ایشان به بینی از فرط عناد ولجاج که با قوی ازهد
یکادون یسطون نزدیک باشد که بگیرند از غایت خشم وبگشایند دستها بالذین بآنانکه
یتلون علیهم میخوانند برایشان آیاتنا آیتهای ما قل افانبئکم بگو آیا خبر کنم شما را بشر من ذلکم به بدتر ازین
از انکه میخواهید بر تالیان قران النار آن آتش دوزخ است وبخبر وبکرده است از خشم
وسطوت شما وعدها الله وعده داده است بان آتش خدای الذین کفروا آنانرا که نگرویدند
ووعده بران وجه است که ایشانرا در وی جای دهد وبئس المصیر وبد موضع بازگشت است آتش

یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده
شده در سورهٔ عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت
بیتا فاستمعوا له پس بشنوید ان مثل را بگوش هوش ودران تامل کنید ان الذین تدعون
بدرستی که آنانکه میخوانید از بتان وان سیصد وشصت بت بودند برحوالی خانه نهاده وحق تعالی
فرموده این همه بت که می پرستید من دون الله بجز خدای لن یخلقوا ذبابا نیافرینند مگسی را
با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا واگرچه اجتماع کنند واتفاق نمایند له برای آفریدن او وان یسلبهم
الذباب واگر برباید مگس از ایشان شیئا چیزی را از طیب وعسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه
نمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند داشت آن چیز را منه از مگس رسم ایشان آن بود که
بتان را بعسل وخلوق می آلودند ودرهای بتخانه برایشان می بستند مگسان از روزن در آمده
آنها را میخوردند بعد از چند روز که اثر طیب وعسل بر آن بتان نبود شادی می نمودند که آلهه
آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز وضعف بتان خبر داد که بر آفریدن مگس قادر نیند و بر دفع
ایشان از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتوانستند آنچه مگس از او ربوده
والمطلوب وسست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از وا استرداد کنند یا سست وعاجز
پرستنده وپرستیده یعنی مشرک وصنم نظم عاجز آنکه عاجزان را بنده اند • چون فتد کاری همه شرمنده اند
عجز وامکان لازم یکدگرند • پس همه خلقان زهم عاجزترند • قوت از حق است وقوت خلق ازو
آن او منزوایت وان خلق نیست • آورده اند که مالک بن ضیف وکعب بن اشرف باجمعی
دیگر از یهود گفتند خدای تعالی را عالم را بشش روز آفرید مانده شد پس روز شنبه برای
استراحه بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیه فرستاد که ما قدروا الله نشناختند یهود خدای را
حق قدره سزای شناختن او یا تعظیم نمودند او را حق تعظیم که رنج وتعب را بدو نسبت دادند
ان الله بدرستی که خدای لقوی هر اینه تواناست بر خلق اشیا عزیز غالبست بر همه چیزها
الله یصطفی خدای برمی گزیند من الملائکة از فرشتگان رسلا فرستادگان که همه واسطه
باشند میان وی وپیغمبران وی برسانیدن وحی ومن الناس میگزیند از آدمیان پیغمبران
تا خلق را دعوت کنند ان الله سمیع بتحقیق که خدای شنواست بمقاله پیغمبر در وقت تبلیغ بصیر

میانجال است او در رد و قبول دعوت تعلیم میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی
عملها که کرده اند و ما خلفهم وآنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد و الی الله و بسوی خدای
ترجع الامور بازگردیده میشود کارها یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا
رکوع و سجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیه سجود و رکوع و سجود
داخل شد واعبدوا ربکم و پرستید پروردگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده
باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب رسید وجاهدوا وجهاد
کنید فی الله در راه خدای برای خدای حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی
و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن
چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات بعد از رجوع از غزوه تبوک
فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون . ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست . شیر باطن سخره خرگوش نیست . و ازین است که امام قشیری رحمه الله
فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از وایمن نمی
توان بود و بر و اعتماد نمی توان کرد و اعدی عدوک نفسک اشارت بدین است هو اجتبیکم
او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود و ما جعل و نساخت و مقرر نکرد علیکم بر شما
فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف مالا یطاق
نکرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس لازم گیرید
ملة ابیکم ابرهیم کیش پدر خود ابرهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابرهیم علیه السلم بوده اند تغلیب کرده
است هو خدای سمیکم المسلمین نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از قرآن در کتب منزله
و فی هذا و در قرآن نیز یا ابرهیم علیه السلم تسمیه کرد شما را مسلمان خواند در زمان خود و درین
زمان نیز شما را با سلام یاد فرموده چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس
لازم دین او باشید لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وسلم روز قیامت شهیدا
علیکم گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت خلیل و تکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی
الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را

بجهت تعظیم امر خدای و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را برای منفعت بر خلق واعتصموا بالله و چنگ
در زنید بفضل خدای یعنی در مجامع امور خود بوی اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب وی متمسک
شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام
بحبل الله وقوفست بر حد اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوتست از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم
اوست یار دهنده گان و متولی کار در ماندگان فنعم المولی پس نیکو کار یار یست او و نعم النصیر و نیکو
مددکاری بیاری بیچارگی بیشتر شد مددکاری گناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری فرزند و پدر
کاری از و طلب که از مددکاری عاجز نشود وی از یاری خلق بگذر ای مرد خدا . یاری طلب انجا که از روی وفا
کار تو تواند که بسازد و نه مروت . دست تو تواند که بگیرد و جدا . الجزو الثامن عشر من اجزاء الثلثین

سوره المؤمنون . بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند و بمقصود
رسیدند مؤمنان الذین هم آنانکه ایشان فی صلوتهم در نماز خود خاشعون ترسکاران اند چشم
بر سجده گاه نهاده و دل بر درگاه مناجات حاضر شده . آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون آیه نازل شد نظر بموقع سجود گماشت و در لباب
فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند
خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست و اسلمی قدس سره فرموده که خشوع
ادای نماز است علی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر
آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر دست چپ
نهد و قرائت از روی خضوع بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بستر مراقب حق باشد
و در ذکر شهود مستغرق گشته مشغول از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد و محققی فرموده است
که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول تقرب باید گشت نظم یار بیزار است از تو تا توئی
اول از خود خویش را بیزار کن . گر ز تو یکذره باقی مانده است . خرقه و تسبیح را زنار کن
گوش بر ترک سر و عالم گیر و رو . فرش ما اندیشه چون عطار کن . والذین هم و آنکسانکه ایشان
عن اللغو از سخن باطل و کردار ناشایست معرضون اعراض کنند کا قال امام قشیری رحمه الله
فرموده که هرچه برای خدای نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را از آن

الجزو ۱۸

المؤمنون

حفظ باشد ابیات و آنچه از جانب و لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال
که هیچ کار نیاید والذین هم للزکوة فاعلون و آنکه ایشان مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون اند یعنی ادا کنند
و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را والذین هم لفروجهم حافظون و آنکه فرجهای خود را از حرام حافظون
نگاه دارندگانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت یا از آنکه مالک شده است ایمان ایشان
ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس بدرستی که نگاه دارندگان فروج
غیر ملومین ملامت کرده شده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام
نباشند و در غیر اینها هیچ روی نشاید فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان
و کنیزکان خود فاولئک پس آن گروه جویندگان هم العادون ایشان درگذرندگانند از حلال
بحرام یا کاهلند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کنند هم ازین گروه است والذین هم و آنکه
ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بآن امین ساخته اند از امانات و ودایع
خلق یا آنچه امانت حقست چون نماز و روزه و غسل جنابت و عهدهم و مر عهدها را که با حق یا خلق بسته اند
راعون رعایت کنندگانند یعنی نگاه داشت آن قیام می نمایند والذین و آنکه ایشان علی صلواتهم
بر نمازهای خویش یحافظون محافظت کنندگانند یعنی برای مداومت نموده شرایط و آداب آن
و اوقات ادا مرعی میدارند ذکر صلوة در مبدا و منتها این اوصاف که موجب فلاح مؤمنانست اشارتست
بتعظیم شان نماز اولئک این گروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هم الوارثون ایشانند
وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الذین آنانکه از روی استحقاق
یرثون الفردوس میراث برند فردوس که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را
از بهشت میراث گیرند چه هر یکی از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان
از دوزخ اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند در [illegible]
آورده که بهشت را نظر کفار در آرند و مقام ایشانرا که اگر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت
ایشان زیادت گردد و نظر از دوزخ در جاهای ایشان به آن جای که کافر را [illegible] بهشت از دوزخ بنمایند
هم اینکه وارثان خود [illegible] هم فیها در بهشت خالدون جاوید مانندگانند ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که
ما آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از گل ها و فرزندان آدم را

از منی که بیرون آمد از گل که آدم است علی الختم و علیه الصلوة والسلام ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم نسل او را
نطفه سفید فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة پس گردانیدیم نطفه سفید را علقة پاره خون سرخ بسته
چهل روز دیگر فخلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را مضغة آن بعد از گوشت که بمقدار بخایند گوشتی
بی استخوان چهل روز دیگر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن گوشت را عظاما استخوانها تا که محکم
گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فکسونا العظام پس پوشانیدیم استخوانها را لحما گوشتی یعنی برو
برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بدو ثم انشأناه پس بیافریدیم
او را خلقا آخر آفریدن دیگر در بطن ام یعنی روح در و دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد
از خروج او را دهان و مری دادیم و راه پستان برو بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم
و غذاهای گوناگون تربیت فرمودیم چون قدم در عهد بلوغ نهاد و قلم تکلیف بروی جاری گردانیدیم
و در مراتب شباب و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم فتبارک الله پس بزرگست خدای احسن
الخالقین نیکوترین نگارندگان که نگارنده تر نیکو نگارند کافت ثم انکم پس شما بعد ذلک بعد از آنچه ذکر کردیم
از آفرینش لمیتون هر آینه مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست
ساقی اجل بخواهید چشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیمة روز رستخیز تبعثون برانگیخته شوید
برای محاسبه و مجازات ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی که آفریدیم زبر سر شما سبع طرائق هفت طبقه
یا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان و ما کنا و نبودیم عن الخلق از این مخلوق که
آسمانست غافلین بیخبر که امر او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نگاه میداریم
یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وانزلنا و فرو فرستادیم
من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فاسکناه
فی الارض پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام
نهاده از آسمان فرو فرستاد و سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله
که نهرین عراقند و نیل که نهر مصرست و انهار را ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع
خلق جاری شد و اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم و انا و بدرستی که ما

علی ذهاب به لقادرون یعنی بر بردن آن آب بزایل ساختن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم
فانشانا پس بیافریدیم لکم به برای شما بسبب آن آب جنات بوستانها من نخیل از درختان خرما
و اعناب و از تاک بیان تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف
بانگور است و نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیار عرب بیشتر می‌باشد لکم فیها شما را درین بوستان
فواکه کثیرة میوه‌های بسیار است غیر تمر و عنب و منها و از آن بوستانها یعنی از اثمار و انواع آن
تاکلون میخورید تا بهار و معیشت از آن حاصل میکنید و شجرة تخرج و دیگر بیافریدیم برای شما
درختی که بیرون می‌آید من طور سیناء از کوه سینا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله
و گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تنبت بالدهن میروید
بروغن و صبغ و نان خورشی للآکلین مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است
دهنیت و صبغیت را باهم چه از آن روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت
وان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة عبرتی که
بدان اعتبار گیرید و بر قدرت الهی استدلال نمایید نسقیکم می‌آشامیم شما را مما فی بطونها از آنچه
در شکم ایشانست یعنی شیر خالص و لکم فیها و مر شما راست در ایشان منافع کثیرة سودهای بسیار
که بعضی را سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتایج می‌ستانید و از پشم و موی ایشان
بهره میگیرید و منها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می‌نمایید و از شیر ایشان
و لبن ایشان روزی میخورید و علیها و بر آنها یعنی بر شتران در خشکی و علی الفلک و بر کشتیها
در تری تحملون برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را برمیدارند و از موضعی بموضعی می‌برند
و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی گروه وی فقال پس گفت
از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من خدا را پرستش کنید ما لکم من اله غیره نیست شما را
معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب وی یعنی
بترسید و بعبادت غیر او میل نکنید فقال الملأ الذین کفروا پس گفتند گروهی بزرگان از آنانکه
کفر ورزیدند من قومه از گروه وی درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین
نوح علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند ما هذا نیست اینکسی که میخواند بتوحید الا بشر مثلکم

مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما
مهتر گردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد و لو شاء الله و اگر خدای خواستی که رسولی به بنی آدم فرستد
لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان را تا پیغمبر باشد از رسل الله متمیز بودی ما سمعنا بهذا ما نشنودیم
این را که آدمی رسول خدای تواند بود فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که گذشته بوده‌اند
و این سخن را از فرط عناد میگفتند با آنکه میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی طویل گذشته بود
و شنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده ان هو نیست او الا رجل به جنة مگر مردی
که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به
پس انتظار برید ویرا و چشم دارید حتی حین تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد
و از وی باز رهیم یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قال
گفت نوح علیه السلام یعنی بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که
رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنچه مرا
تکذیب کردند فاوحینا الیه پس ما وحی کردیم بنوح ان اصنع الفلک که بساز کشتی باعیننا
بنگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی و وحینا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه
سازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا بنازل شدن عذاب
و فار التنور و بجوشد تنور یعنی بوقتی که زن تو نان می‌پزد و از میان آتش آب برآید فاسلک
فیها پس درآر تو در کشتی من کل زوجین از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیگر باشند اثنین
دو تا یعنی نری و ماده و در تفسیر گویند کشتی در نیاورد مگر آنها را که می‌زایند یا بیضه می‌نهند و اهلک
و دیگر درآر در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آن را که پیشی گرفته است
علیه القول بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد
یک زن و یک پسر او بود و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مکن برای فی الذین ظلموا
در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود و بشرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند
بی شک فاذا استویت انت پس چون موقت گشتی و قرار گرفتی تو و من معک و هر که با تست
علی الفلک بر کشتی و راست نشستی فقل الحمد لله پس بگوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا

اگه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران یعنی مشرکان وقل رب انزلنی و بگوی
ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنانست
وحفص منزلا بضم میم وفتح زا میخواند مصدر میمی میداند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وانت خیر المنزلین بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک قولی آنست که امر بدین دعا
در وقت خروج کشتی بوده واشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده ان فی ذلک
هر اینه که در قصه نوح علیه السلام وآنچه با قوم او کرده شد لآیات هر اینه نشانهاست مر اهل
عبرت را وان کنا وبدرستی که بودیم لمبتلین آزماینده قوم را و ابتلا دهنده به بلای بزرگ
یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشانا من
بعدهم پس بیافریدیم بعد از ایشان قوم نوح قرنا آخرین گروهی دیگر یعنی قوم عاد وگویند ثمود فارسلنا
فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم فرستاده از ایشان ان اعبدوا الله که
پرستید خدای را ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ خدای که استحقاق پرستش داشته باشد
بغیر وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت
غیر او اشتغال مکنید وقال الملا و گفتند گروهی بزرگان من قومه از قوم آن رسول
الذین کفروا آنانکه کافر بودند وکذبوا بلقاء الاخرة و دروغ شمردند دیدار روز قیامت را
یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم ونعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز
ونعمت گذرانیده بودند بعضی با کرامت ایذا این رسول که بحق دعوت میکند ما هذا الا بشر مثلکم
نیست این مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت یأکل مما تأکلون منه از آنچه شما میخورید
ویشرب مما تشربون وی میخورد ازانچه شما میآشامید یعنی محتاجست مانند شما اگر نبی بودی
بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم واگر فرمان برید
شما دراوامر و نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون
زیان زدگانید که خود را مامور و متبوع مثل خودی میسازید ایعدکم آیا وعده میدهد شما را این
رسول انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید و کهنه شوید وکنتم ترابا و باشید خاک و عظاما

واستخوانی

واستخوانی چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون بیرون آورده شدگانید
از گورها بزندگانی هیهات هیهات چه دور است چه دور است لما توعدون آنچه وعده داده میشود
از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا نموت
می میریم ونحیی و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی می‌آید وما نحن بمبعوثین و نیستیم ما
برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو نیست هود یا صالح علیهما السلام الا رجل مگر
مردی که برمی‌بندد افتری علی الله کذبا بر خدای دروغی و میگوید مرا فرستاده بشما وشما را بعد از
مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له بمؤمنین و نیستیم مر او را گروندگان در آنچه خبر میدهد قال
گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس او از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن
بما کذبون و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال
گفت خدای عما قلیل از زمان قلیل یعنی اندک وقتی لیصبحن نادمین هر آینه گردند کافران و مکذبان نادمین
پشیمان از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی
عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند وجمعی که این قوم ثمود را گفته‌اند دلیل ایشان
آنست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف
و هود و شعرا بعد از قصه نوح علیه السلام قصه عاد آورده اینجا نیز بهمان قرینه مراد عاد است و بر این
قول هر عذابی که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر گرفت ایشان را صیحه
بالحق بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم پس گردانیدیم ایشان را
غثاء چون خاشاک آب آورد یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشه که سیل باطراف
افکند و سیاه و کهنه گردد فبعدا پس دوری باد از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را
ثم انشانا پس پیدا کردیم من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل
قرون چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق پیشی نتواند گرفت من امة هیچ گروهی
اجلها بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون و نه باز پس مانند از ان
ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری
کلما جاء امة هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت

از قول توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادت ناپسندیده از دولت
تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس از پی درآوردیم بعضهم بعضا بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن
یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب کردانیدیم وجعلناهم و ساختیم
ایشان را احادیث سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم که دایم خراب ایشان را یاد کنند و بدان مثل
زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند و اگر سخن نیکو
از ایشان ماندی به بودی بزرگی گفته شعر تفنی و تبقی عنک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک
و در ترجمه آن فرموده اند نظم پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند در این بکوش که نیکو بماند افسانه
فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند بانبیا و تصدیق ایشان
نمیکنند ثم ارسلنا موسی پس فرستادیم موسی را واخاه هرون و برادر او هرون را
بایاتنا بمعجزها و پیغامهای ما و سلطان مبین و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را
بحجت آنکه اول معجزات موسی آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو یهما و شکافتن
دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس موسی و برادر او را علیهما السلام
بمعجزات تسع فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند
فاستکبروا پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین و بودند
گروه سرکش و زبردست مردمان بقهر و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی
نیاوریم و تصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت
وقومهما و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون مارا پرستندگانند یعنی در فرمان
چون بندگان مر فراچکار را و در بعضی تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند
و او بت می پرستید یا گوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هرون را
فکانوا پس گشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند
در بحر قلزم ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة بعد از هلاک فرعون
و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت وجعلنا
ابن مریم وساختیم پسر مریم یعنی عیسی را وامه و مادر او را آیة حجتی بر قدرت ما بر کمال آیتی ساختیم

بر استدلال پسر را با آنکه در مهد سخن گفت و مادر او با آنکه بی مساس بشری حامل پسری بزاد
وآویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کرده بودند باز آوردیم الی ربوة بسوی
ربوه از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر در ربوه موضعی بود ذات قرار
خداوند قرار یعنی مستقری که بدان آرام توان گرفت ومعین و خداوند آب طاهر جاری
یا ایها الرسل خطابست با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که کلوا من الطیبات
بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده انی بدرستی که من
بما تعملون بآنچه شما میکنید علیم دانا ام وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل
امة واحدة یعنی یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد متفق بر ایمان
و توحید وانا ربکم و من آفریدگار شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت فتقطعوا پس
ببریدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود زبرا پاره ها یعنی گروه
گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست
از دین فرحون شادان و مغرورند و اعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد
کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند
یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند مشرکان که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم
به آن چیز من مال وبنین از مال و فرزندان نسارع لهم فی الخیرات در نیکوییها یعنی گمان
می برند که امداد ما ایشان را با مال و فرزند مسارعتست از برای ایشان در نیکویی و اعمال
ایشان را استحقاق آن هست که پاداش آن با ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است که
می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که این امداد و استدراج است نه مسارعت در خیر
ان الذین هم بدرستی که ایشان من خشیة ربهم از بیم عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسناک
عذاب را خشیت گفت چه آن سبب آنست والذین هم و آنانکه ایشان بایات ربهم بایتهای
پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت یؤمنون میگروند والذین هم و آنانکه ایشان
بربهم بخداوند خود لا یشرکون شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین یؤتون
و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل می نمایند بحضرت حق

بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهای ایشان ترسانست که ناگاه خیرات مردود گردد
و نپذیرند انهم که ایشان الی ربهم راجعون بپروردگار خود باز گردندگانند اولئک
آن گروه که بدین صفتها موصوفند یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات
دنیویه که بر اعمال صالحه متفرعست کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وهم لها و ایشان
بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعات یا بحصول
ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها مگر گنجایش او
یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید
براستی یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست و یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس که گواهی
دهد بر کردار هر کس وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد بافزونی
عقاب و نقصان ثواب بل قلوبهم بل که دلها کفره فی غمرة در حیرت و غفلت من هذا ازین
سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم اعمال و مر ایشانراست عملهای ناپاک
و خطاها من دون ذلک بجز این خطایی عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک
گناهان دیگرست که هم لها ایشان مر آنرا عاملون کنندگانند بحسب حکم قضا و لا راد لقضائه
و ایشان درین غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم منعمان ایشانرا
بالعذاب بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون انگاه ایشان فریاد و در گیرند و استغاثه کنند
و ما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما
لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که
هست آیتهای من یعنی قرآن که هر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس هستید که از
شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید
و کلام من نمی شنوید مستکبرین در حالی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظم می نمایید
به حرم مکه و میگویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب
تهجرون هذیان میگویید یا در میگذارید قرآنرا یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگویید
و بدو میآرید و طواف نمیکنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ و فحوی

حزب

معنی عجائبند که کلام حق است ام جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود
آباءهم الاولین بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانکه
نوح و ابراهیم را علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم
تا عذر نیارند قال تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را
بامانت و راستی و علم و وفا و کرم و مروت و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له
پس ایشان مر او را منکرون منکرانند و ناشناسندگانند یعنی نه آنست که نمی شناسند
حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند بیگانه ایست در حقیقت حال او را نمی دانیم ام یقولون
یا میگویند به جنة بدو دیوانگیست که از سخن او حساب ندارند بل نه چنین است که ایشان میگویند
جاءهم آمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام و سخن راست که قرآنست واکثرهم
و بیشتر ایشان للحق کارهون مر حق را ناخواهندگانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست
قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق ولو اتبع الحق
واگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافرانرا در وجود آلهه شتی یعنی اگر بفرض
خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین
ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین است بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که
وعظ ایشانست یا وجه عزت و صیت شرف ایشان در آنست فهم عن ذکرهم پس ایشان
از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دین و آخرت است معرضون روی گردانندگانند
ام تسألهم خرجا آیا اگر تو خواهی از ایشان جعلی و اجری بر رسالت فخراج ربک پس مزد پروردگار تو
روزی دنیوی و ثواب عقبی است خیر بهترست ترا از مزد ایشان وهو و او خیر الرازقین
بهترین روزی رسانانست و انک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا الی صراط
مستقیم براهی راست که دین اسلامست و ان الذین لا یؤمنون و بدرستی که آنانکه نمیگروند
بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن الصراط از راه راست لناکبون
برگردندگانند و میل کنندگانند به بیابان ولو رحمناهم و اگر ببخشاییم بر ایشان و کشف کنیم
و برداریم ما بهم آنچه بدیشانست من ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده بود

از خدا و جز و انس و غیر دانکه چنانکه در کتب بروا
فیه آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند
مراد از حق این اسلام است اگر مطابق آرزوی
کافران گردی یعنی شرک منقلب شدی حق
ظلمت ظاهر گشتی و آسمان و زمین والتبه بانکه
تباه و ناچیز شدندی

مر اینه ستیزندگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میروند و تردد می نمایند یعنی اگر
بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب خواهند بود نظم
ستیزندگی کار دیو و دد است • ستیزنده را دشمنی با خود است • ولقد اخذناهم و بدرستی که
ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا لربهم پس فروتنی نکردند مر
پروردگار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی ماندند ای
ایستادند حتی اذا فتحنا چون بگشاییم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند
عذاب سخت گران جوعست و شدت او از قتل و اسر بتر است اذا هم آنگاه ایشان فیه
در آن عذاب مبلسون نا امیدان و فرو ماندگان و اندوه کنندگان و سرگردانانند تا حدی
که اغنیاء ایشان از تو طلب عافیت و مرحمت می نمایند وهو الذی انشأ لکم و اوست که
بیافرید و پیدا کرد برای شما السمع گوش را تا می شنوید بدان شنودنیها والابصار و دیدها
تا می بینید بآن دیدنیها والافئدة و دلها را که تفکر میکنید بآن و استدلال نمایید
از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی شکر
میگزارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در راه خودی
شناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت
فی الارض در زمین والیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق
اجزا و اعضا وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میکرداند و یمیت و می میراند وله اختلاف
اللیل والنهار و مر وراست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز و درازی او و انتقاص و تعاقب
ایشان مر یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود
آورده و بعث نیز از آنجمله است چه جمعی را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار
میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بل قالوا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مثل ما قال الاولون مانند
آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالوا گفتند ءاذا متنا چون بمیریم و کنا ترابا و باشیم
خاک و عظاما و استخوانی خالی کهنه ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان خواهیم استفهام
بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید آن یعنی چون خاک کردیم حشر و بعث چگونه توان یافت

ایستاده اند از جهت ضرر قحط بهیاتی سیه و ابلکه
بخوردند مرده و مردار و جیفه شده از بیابانها بیدینه
آمده با حضرت رسالت پناه صلعم گفته تو از رحمت
عالمیان نه ای مگر برحمت و دعای تو در دنیا
مر دعا کن تا سیر کشتی و دفع قحط ...
که مکه ببرکت جهت ... آمده ...

لقد وعدنا نحن هر اینه وعده داده شدیم ما وآباؤنا و پدران ما هذا این سخن را من قبل پیش از این
محمد یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ان هذا نیست
این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند
و گذاشته اند قل بگو ای محمد مر این منکران را که بگویند لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها
و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق اهل زمین کیست جواب دهید مرا ان کنتم
تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه
در وی است لله مر خدا راست مشرکان که معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی
الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قل افلا تذکرون بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید
که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود
قل بگو دیگر باره که من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمانها هفت گانه با عظمت
و رفعت و شکل عجیب و حالات غریب آن ورب العرش العظیم و کیست پروردگار عرش
بزرگ که اعظم مخلوقاتست سیقولون زود باشد که گویند که آسمانها رفیع و عرش عظیم
لله مر خدا راست و رب همه اوست قل افلا تتقون بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک نسبت چنین
خالق و هم از مخلوقات او را شریک میسازید قل من بیده بگو کیست که بدست اوست یعنی
بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی هر چیز در موضع گوید مضرت و منفعت اشیا
و خزاین آن وهو یجیر و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن کرداند از عذاب
هر کرا خواهد ولا یجار علیه و زینهار داده نشود برو یعنی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند
و در پناه آرد و زینهار گیرد و جواب گویید ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون
زود بود که گویند که این صفات که تو گفتی لله مر خدا راست که مالک ملکوت و مجیر یگانه است
قل فانی تسحرون بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور
توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته گمراه میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی
راه نه اینست خطا میروی • راه روان راه دیگر روند • پس تو بدین راه چرا میروی •
بل آتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر و انهم لکاذبون

منزل مقصود را یکی نیست پیش تو از آن بحیرت که میروی

بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک باری عز
ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی و ما کان معه من اله و نیست با او هیچ خدای
در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده بود و
پس هر اینه شریک او را مخلوقی چند باشد اذا لذهب کل اله بما خلق پس ببرد هر خدایی
آنرا که آفریده بود و در ان مستقل باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق
این خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست
پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدایی بودی چنانچه
گفته شد مخلوق خود را طلب کردی و مملکت او از ملک این ممتاز شدی هر اینه طرح نزاع و حرب
میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است و لعلا و هر اینه برتری
جستندی و غلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی از آله بر برخی و با جماع و استقرا معلوم
شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله پاکست خدای
عما یصفون از آنچه وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ ولد و انباز عالم الغیب و الشهادة
اوست داناى پوشیده و آشکارا فتعالی پس بزرگتر و برتر است عما یشرکون از آنچه
شریک میکنند برای او پس در تخویف حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم از انزال عذاب
بمشرکان خبر میدهد و میفرماید قل بگو ای محمد بطریق دعا رب اما ترینی ای پروردگار من اگر
نمایی مرا یعنی لابد می نمایی ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب
دنیا و آخرت رب فلا تجعلنی ای آفریدگار من پس مگردان مرا فی القوم الظالمین در گروه ستمکاران
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا جهت آنکه
شومی ظلم میتواند که بر کسان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست و انا و بدرستی که ما
خداوندیم علی ان نریک بر آنکه بنماییم بتو ما نعدهم آنچه وعده داده ایم ایشان را از عقوبت
لقادرون هر اینه توانائیم اما تاخیری که در ان میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب
ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتی دفع کن بخصلتی که بهر حال هی احسن آن نیکوترست
السیئة بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید

و میگوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر بوجهی که
وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی
بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف نحن اعلم
ما داناتریم بما یصفون بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر و یا آنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ
اولاد و شرکا و قل رب و بگو ای پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم بتو من همزات الشیاطین
از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت است یا از در انداختن ایشان مرا
بفریب و غرور در مهالک و اعوذ بک رب و پناه میگیرم بتو ای آفریدگار من ان یحضرون از آنکه
حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه
مرا رنج رسانند حتی اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار ترا و مرا بدی وصف میکنند تا
وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را موت و مرگ را معاینه ببیند و آثار عذاب مشاهده کند
قال گوید از روی حسرت رب ارجعون ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغه جمع برای
تعظیم مخاطب امام ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب بملک الموت و اعوان اوست
اول بگوید رب استغاثه می نماید از خدای و بگوید ارجعون رجوع می نماید بملائکه که باز گردانید مرا
لعلی اعمل شاید که من بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آنچیزی که بگذاشته ام که ایمانست
یعنی ایمان آرم و در ان عمل صالح کنم کلا آن دروغ است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند
انها بدرستی که آن درخواست او کلمة سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر وی هو قائلها او گوینده
آنست و من ورائهم و از پس مشرکان برزخ مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و
خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی بر انگیخته شوند از ان فاذا نفخ پس چون دمیده شود
فی الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه ثالثه نفخه احیاست و قیامت قایم گردد فلا انساب
بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ در ان روز یعنی علقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی
رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت
میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح با دین نسبت صریح ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و لا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسبها کسی کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این

لام [illegible] در خصوص دفع کن [illegible]
نفس [illegible] بشارت قلت یا ظلمت [illegible]
حقایق یا حظوظ [illegible] خدای یا [illegible]
کن تیره حوادث [illegible]
قدم چو [illegible] گشت تیره حوادث [illegible]
قدم ران [illegible] محمل [illegible]
[illegible] از خویش [illegible]
یا خواه یا وال یا کر یا جو [illegible]
والله [illegible]

قبل از محاسبه بوشند و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتسالون
فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای اعمال صالحه چون مؤمنان فاولئک پس آن گروه
هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و رسیدن بدرجات و من خفت و هر که سبک باشد
موازینه میزانهای وی بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین
خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بهاو غفلت بردادند
و استعدادات حصول کمال را بآرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان
فی جهنم در دوزخ خالدون جاوید مانند کانند تلفح میسوزد وجوههم النار رویهای ایشان را آتش
وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش روی باشند از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید
خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در تفسیر این آیه روایت میکند که
بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا برسد بمیان
سرش و فرو افتد لب زیرین تا فرو افتد برسد بناف وی و در موضح آورده که میان شفتین او
چهل ذراع بود و پس حق سبحانه گوید ایشان را الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در
دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید
تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما
شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده و یا غالب
شد گناهان ما که موجب شقاوتست بر ما و کنا قوما و بودیم ما گروهی ضالین گمراهان از طریق
حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود
کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم
بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها
در دوزخ ولا تکلمون و سخن مگویید با من در خروج یا رفع عذاب که شما را بیرون نمی برم یا عذاب
از شما بر نمیدارم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان
صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته یقولون ربنا میگفتند
ای آفریدگار ما آمنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را و ارحمنا و ببخشای بر ما و انت خیر الراحمین

و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مهزوء یعنی کسی که با او
سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که
فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذکری
یاد کردن من و کنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون میخندید از روی تکبر و تعظم خود و تحقیر
و تذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا دادم ایشان را امروز بما صبروا بانچه صبر
کردند بر ایذا او آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون انکه بدرستی که ایشانند رسیدگان بکام دل
خویش یعنی جزای صبر ایشان فوزست بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را
کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگویند ما همیشه
خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ
داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا بر روی زمین و مرده در قبر
قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث
خود را با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا
مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فاسال العادین پس بپرس ای پرسنده
زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای
ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باضافت بایام آخرت لو انکم اگر بدرستی که
شما کنتم تعلمون دانسته اید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست افحسبتم آیا میپندارید
شما از فرط غفلت انما خلقناکم آنکه ما شما را آفریده ایم عبثا ببازی یا از برای بازیچه و انکم الینا
لا ترجعون و آنکه شما بسوی ما باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال فتعالی الله
پس برترست خدای بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الملک الحق پادشاهی بسزا لا اله الا هو نیست
هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است
خیرات و برکات از او نازل میشود و من یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای یکتا الها
خدای دیگر که لا برهان له هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بپرستش آن فانما حسابه پس جز این
نیست که حساب عمل او کس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق

النور

اورا پا و اشبع فما بدوا و انه لا یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند و رستگاری نبینند ناگروندگان
وقل رب اغفر وبگو ای آفریدگار من بیامرز مرا و ارحم و ببخشای بر من وایشان برحمت
واسعهٔ خود وانت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن
گنجیست از گنجهای عرش الهی. سورة النور. بسم الله الرحمن الرحیم سورة این سوره ایست که از
عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم او را بواسطت جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم بر شما احکامی که
در وست وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در و آیات بینات آیتهای روشن از حدود و احکام لعلکم
تذکرون شاید شما پند پذیر شوید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها ایست الزانیة والزانی فی
زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای ائمه و حکام کل واحد هر یکی را
منهما ازین هر دو مائة جلدة صد تازیانه این حکم حاصل است با آنکه محصن نباشند چه حد محصن
رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج
بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله اسلام شرط نمیکند و غیر محصن اگر آزاد باشد با وجود جلد
یکسال جلای سفر باید و امام مالک و امام احمد در نفی با امام شافعی متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده
که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم بهمین آیه منسوخ است
ولا تأخذکم و فرا نگیرد شما را بهما بدین دو زنا کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای
یعنی نبخشایید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید
گروندگان بالله والیوم الآخر بخدای و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد میکند
در اقامت حدود و لیشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب ان دو تن یعنی در زمان
اقامت حد بر ایشان طائفة من المؤمنین گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و ان
تفضیح نوع کرده و از متفاوت مثل آن عمل بر قول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از چهار کس کم
نبود و شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایت است و ما ده نیز گفته اند در اسباب
نزول از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در مواخیر
نشستی تفعل آن کرد و مرثد او را بخواند بخواست آنکس تا تمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین
طمع خاطر آن خود بخته سازد و قصد نکاح وی کرد و حضرت عزت فرمود بخلاف آنکه مسلمانی بدنام شود

النور

آیه فرستاد که الزانی مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مگر زن زنا کننده را او مشرکة
یا مشرکه آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة و زن
پلیدکار لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان مگر مرد پلیدکار او مشرک یا مشرک آرنده چه جنسیت
علت ضم است و مشاکلت سبب الفت وحرم و حرام کرده شد ذلک تزوج بزوانی علی المؤمنین
بر گروندگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیة وانکحوا الایامی منسوخ شده
والذین یرمون المحصنات و آنانکه رمی کنند محصنه را بزنا و مرد محصن درین داخلست و احصان اینجا
بحریت و بلوغ و اسلام و عقل و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف
باشد بزنا و دشنام دهد ثم لم یأتوا پس نیارند بعد از ان نزد حکام باربعة شهداء بچهار گواه یعنی بعدل چهار
مرد آزاد و بالغ بیارند برای اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشان را ثمانین
جلدة هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را تعزیر است
نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب اخف زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت
و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتملست مر صدق را ولا تقبلوا
لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شهادة گواهی در هیچ
حکمی ابدا همیشه تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه و اولئک و آن گروه قاذفان هم الفاسقون
ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند
من بعد ذلک از پس این قذف و دیگر قذف نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک
قذف مسلمانان اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله مؤبد باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو برطرف میشود
فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده گناه بندگانست رحیم مهربان بر گروه توبه کنندگان
آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله شاید مردی
از ما بیگانه را با زن ببیند اگر بطلب گواه مشغول گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود
فارغ شده رفته است و اگر بی گواه سخن بگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق وارد
شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عاصم چنین حکم فرستاده شد

عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحماء را بر شکم زن خود
خفته دیدم عاصم گفت واویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم از کثرت صورت حال بدان سید
عالم صلی الله علیه وسلم رسانید حضرت خوله را طلبید او نیز پرسید انکار کرد و آیه لعان نازل شد
والذین یرمون و آنانکه رمی کنند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم یکن لهم شهداء و نباشد ایشان را
گواهان الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان
اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدای مضمون آنکه انه در راستی گو یعنی شوهر لمن الصادقین هر آینه
از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از شهود است والخامسة
و گواه پنجم ان لعنة الله علیه آنکه لعنت خدای بر وی کان اگر باشد من الکاذبین از دروغ گویان
دران رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای بآنکه راست گویم درانچه رمی
کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم و آنچه رمی کردم مراین زن را
و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حکم حد قذف ازو ساقط شود و میان مرد
و زن تفریق کنند و فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقه فسخ بقول شافعی رحمه الله و حد زنا بر زن
ثابت کرد و بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند
ویدرؤا و دفع کند و بازدارد عنها العذاب از آن زن حد را ان تشهد آنکه گواهی دهد اربع
شهادات بالله چهار گواه بخدای مضمون آنکه انه در راستی که شوهر من لمن الکاذبین از دروغ گویانست
درانچه نسبت میکرد مرا بآن والخامسة و گواهی پنجم ان غضب الله آنکه خشم خدای علیها بر آن زن ان
کان من الصادقین اگر باشد مرد از راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی
میدهم بخدای که این مرد دروغ گویست درانچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر
راست گوی باشد این مرد و در رمی و هر بار اشارت بمرد کند ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی
علیکم بر شما و رحمته و بخشایش او وان الله و آنکه خدای تواب حکیم قبول کننده توبه است حکم کننده
در حد و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی ان الذین جاءوا
بالافک هر آینه آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عصبة منکم گروهی اند
از شما و آن پنج تن بودند عبدالله و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق

وحمنه

حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لاتحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی از برای شما
مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوانرا میفرماید که آن دروغ را سبب بدی مپندارید
بل هو بلکه آن خیر لکم بهترست مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد
و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در باره دروغ گویان واقع شد لکل امرئ منهم
مر هر یکی را ازین متکلمان بافک ما اکتسب جزای آنچه هست که کسب کرده من الاثم از گناه بمقدار
آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش تر گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده
والذی تولی و آنکس که فرا گرفت کبره معظم آن سخن و تشنیع تر آنرا منهم از آن جماعت مراد ابن
ابی است لعنه الله له عذاب مر اوراست عذاب عظیم بزرگ در آخرت یا در دنیا با آنکه حد قذف خورده
و مطرود و مخذول گشت و گویند که حسان بوده که با آخر عمر نابینا شده و یا مسطح که دستهای او شل
گشته لولا اذ سمعتموه چرا نه آنگاه که می شنیدید این سخن را ظن المؤمنین والمؤمنات گمان بردندی
مردان و زنان گرویده بانفسهم بهم و بیاران خویش خیرا نکوی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول
از خطاب بغیبة و از مضمر بمظهر جهت مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیک است
باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه
و صفوان و قالوا و گفتندی چنانچه گویند هذا افک مبین این سخن دروغی روشنست و حق سبحانه
ازواج پیغمبر را نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاءوا چرا نیاوردند علیه
برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فان لم یاتوا
بالشهداء پس اکنون که نیاوردند گواهان چهار گانه فاولئک پس آن گروه عندالله نزدیک
خدای یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی هم
ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت با ازواج انبیا
ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند ولولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم
خدای بودی علیکم بر شما و رحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والاخرة و در آخرت
بعفو و مغفرت لمسکم هر آینه رسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچیزی که خوض کرده بودید دران از
دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عذاب عظیم عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن

حقیر بودی و شمارا ان عذاب رسیدی اذ تلقونه الکاه که فرا میگرفتید ان سخن را بالسنتکم بزبانها
خود که بعضی از بعضی می پرسید وتقولون بافواهکم و میگفتید بدهنهای خود ما لیس لکم به علم انچه را
که بدان علم نداشتید یعنی سخنی از روی جهل میگفتید وتحسبونه و می پنداریدانچه را که گفته اید هینا
سهل و آسان که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وهو وحال انکه آن سخن عند الله نزد یک خدای عظیم
بزرگست و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عارست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن
و استخفاف بمنصب رسالت در احیاء مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله
عنهما با او گفته که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب فرموده که شنوده ام
و آن دروغست چه تو نسبت من این فعل روا میداری ام ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست
پس نسبت بغیر این عمل کی روا دارد واین بهتان عظیم است ولولا اذ سمعتموه و چرا نه چون شنیدید
این سخن ما یکون لنا ان نتکلم بهذا میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه
ما یکون لنا نمی سزد مارا و نمیرسد ما ان نتکلم بهذا انکه سخن کوییم بدین قول سبحانک پاکست خدای
از انکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترایی بزرگست در نفاقه
یعظکم الله پند میدهد خدای شما ان تعودوا از انکه باز گردید لمثله ابدا بمثل این سخن هرگز
یعنی دایم که زنده باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانعست از طعن در
باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان ویبین الله و بیان میکند و روشن میکرداند خدای
لکم الایات برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف
نورزید والله علیم و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده ببراءة ذمة او از عیب عار
نظم
تا گریبان و امنش پاکست از لوث خطا • وز خدمت عیب جو آلوده از سر تا بپا • وجه زیبا گفته است
گرا رسد که کند عیب دامن پاکت • که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی • ان الذین یحبون بدرستی که
انانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة انکه فاش کرد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین
آمنوا در شان انانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست
عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بحد قذف دهند ما و الآخرة و در ان سرای باتش والله یعلم
وخدای میداند شر آنچه خوض کرده اید در ان وانتم لا تعلمون وشما آنرا نمیدانید ولولا فضل الله واگر نه

فصل

فضل خدای بودی بر بر دباری علیکم بر شما ورحمته وبخشایش او ومهربانی وپروردکاری وان الله رؤف
وانکه خدای مهربانست بر براءة ذمت مقذوف را ظاهر کرد انه رحیم بخشاینده است بتوبه
خیانت قاذف در گذرانیده هر اینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای انکسانی که
گرویده اید لا تتبعوا پی روی مکنید خطوات الشیطان کامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت
یا وسوسهای او را در قذف عایشه ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که پی برود و آثار او را
متابعت کند فانه یامر پس بدرستی که میفرماید دیو او را بالفحشاء بکاری که زشت است در عرف
عقل والمنکر وبعملی که ناپسندست در حکم شرع ولولا فضل الله واگر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما
بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناهست ورحمته وبخشایش او بتطهیر شما ما زکی منکم پاک
نگشتی از شما من احد هیچ یکی ابدا تا آخر دهر از دنس این عیب جویی و بدگویی ولکن الله یزکی
ولیکن خدای پاک سازد و بقبول توبه من یشاء هر کرا میخواهد والله سمیع و خدای شنواست بمقالات
مردمان علیم و داناست بنیتهای ایشان گویند صدیق رضی الله عنه سوگند خورده بود که با پسر خاله خود
یعنی مسطح که یکی از مسکینان بود باک او نفقه کند و مطلقا با او نیکویی نماید حق سبحانه آیه فرستاد که
ولا یاتل و باید که سوگند نخورند اولوا الفضل خداوند فضل در دین منکم از شما والسعة و خداوند
دستگاه و توانایی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرموده که
چنان کس باید که چنین سوگند نخورد ان یؤتوا بر انکه ندهند نفقه اولی القربی خویشانرا و نداران را
والمساکین و درویشان و محتاجان را والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجرانرا در راه خدای مسطح هم
خویش است مسکین وهم مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده ولیصفحوا
وروی بگردانند از انتقام واغماض فرمایند الا تحبون ایا دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم آنکه
خدای بیامرزد شمارا پس شما نیز از سر گناه دیگران در گذرید والله غفور و خدای آمرزنده است
با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز متخلق باخلاق او شوید
علما ازین آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب احیاء فرموده و هو تحیح اهل الفضل
المطلق له و حکیم سنایی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش •
که اولوا الفضل خوانده و فضلش • صورت و سیرتش همه جان بود • زان ز چشم عوام پنهان بود •

روز و شب سال و ماه در همه کار ، ثانی اثنین اذ هما فی الغار ، ان الذین یرمون المحصنات رمی میکنند زنان محصنات را الغافلات بیخبران از انچه قذف میکنند ایشان را بدان المومنات گرویده بخدای و رسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه وسلم در وسیط گوید خاصه عایشه مراد است وگفته اند در شان مهاجرات است و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر انها که قذف چنین کنند لعنوا دور کرده اند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود و ند و دران سرای مبغوض و مطرود ولهم عذاب و مر ایشان راست عذاب عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود یوم تشهد علیهم در روزی که گواهی دهد بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان با فک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم وگواهی دهد دستهای ایشان وارجلهم و پایهای ایشان بما کانوا یعملون بآنچه که بودند که بدان عمل میکردند یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون و بدانند دران روز ان الله انکه خدای هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخبیثات سخنان ناشایست و ناپاک للخبیثین ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند والخبیثون للخبیثات و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از جنسیه خباثت والطیبات و کلمات پاکیزه للطیبین مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را ، کل اناء یترشح بما فیه ، از کوزه همان برون تراود که در وست وگفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاک اند و مردمان ناپاک بجهت ایشان را و زنان پاک برای مردمان پاک اند و مردمان پاک مایل بدیشان مخلص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پاکیزه ترین موجوداتست محرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها شرده بجهت سبب الفت وصحبت والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی **نظم** ذره کاندر همه ارض و سماست ، جنس خود را همچو کاه و کهرباست ، ناریان مر ناریان را جاذب اند ، نوریان مر نوریان را طالب اند ، اهل باطل باطلان را میکشند ، اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ، طیبات آمد ز بهر طیبین ، للخبیثین الخبیثات است همین ، ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها در رساله مرآت الصفات بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بترجمه آیات اقتصار نموده اولئک

آنروز قائم به جز خدای یک الله خواند
در سرنهفت هر یک ...

آن گروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عایشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه مبرؤن بری کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از انچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از ان عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیا و صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان ساخت لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزش الهی خطاهای و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت است یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید بیوتا غیر بیوتکم بخانها غیر خانهای خود حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کیرید و دستوری طلبید که دران ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه در میایید حتی تستانسوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وتسلموا و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه در روایت آمده است که بگویید السلام علیکم ادخل امام ثعلبی آورده که زن انصاریه بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانه خود در حالتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را بر وجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در نیایند ذلکم آن استعلام و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از انکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسی که بر عیال خود می آید باید که بکلمه یا بآواز پایی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید فان لم تجدوا پس اگر نیابید فیها دران خانهای غیر خود احدا یکی که دستوری خواهید فلا تدخلوها پس در نیایید دران حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد و دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وان قیل لکم ارجعوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فارجعوا پس باز گردید و توقف و الحاح مکنید و بر در خانه میستید که ان مضرت صاحب حاجات هو ازکی لکم آن باز گشتن پاکیزه و پسندیده است لکم شما را والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید از استجازه و ابرام علیم داناست و بران مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خانها و رباطها نزول کنند و چون کسی دران مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما جناح گناهی ان تدخلوا از انکه در آیید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانها که مسکون نیست

والله بما تعملون علیم

یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آید و میرود چون کاروان سرای و رباط فیها در آن خانهای غیر مسکون
متاع بهره وری و انتفاع است لکم شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن
محفوظ می ماند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از استیذان و ما تکتمون
و آنچه می پوشید از نیت دخول در خانها بفساد و قل بگو ای محمد للمؤمنین یغضوا مر مردمان گرویده را
که فرا گیرند و بپوشند من ابصارهم دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة
الملوک آورده که تیز روترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر رسانیدن
خود حاکی اند تا چیزی بدیشان نمیرسد باشد راک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده حاسه ایست که
از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد • از نظر دیده بشکن میرسد
دیده فروپوش چو دُر در صدف • تا نشوی تیر بلا را هدف • در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکنند
که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله و یحفظوا و نگاه دارند فروجهم
فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا رکبه ذلک آن پوشیدن چشم و نگاه داشتن
فرج ازکی لهم پاکیزه تر است و سودمندتر لهم مر ایشان را در دینی و آخرت ان الله خبیر بدرستی که خدای
داناست بما یصنعون بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام و قل
للمؤمنات و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشند دیدهای
خود را و ننگرند بمردان نامحرم و یحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا و لایبدین و ظاهر
نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن الا ما ظهر مگر آنچه ظاهر شود منها
از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و کلمه اند
مراد از زینت موضع آنست پس مستثنی وجه باشد و لیضربن و باید که فرو گذارند بخمرهن مقنعهای
خود را علی جیوبهن بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن
و سینه ایشان پوشیده ماند و لایبدین و آشکارا نکنند زینتهن مواضع زینت خود را چون سر و ساعد
و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران
خویش که تزیین برای ایشانست او آبائهن یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد او آباء بعولتهن
یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند او ابنائهن یا پسران خویش و پسر پسر هر چند باشد

و کتفین ع

درین

درین داخل است او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زن را او اخوانهن
یا برادران خویش او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند او بنی اخواتهن یا پسران
خواهران خود و اینها جماعتی اند که نگاه زن بایشان رواست و در محارم رضاعی نیز همین حکم
ثابتست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط
آنست که موضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید که ایشان نزدیک پسران خود توصیف کنند
و موجب فتنه گردد او نسائهن یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمؤمنات
نمایند • در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را
اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی
بر انداخته و بعضی طوایف را نیز از ملاقات خواستن اجتناب باید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند
و از ایشان پرهیز نباید کرد او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک شده است آزاد دستهای ایشان
یعنی نه پرهیزند زنان از آنکه ملک یمین او باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و با آنکه
ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که امة غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد
همه بندگان زنند از اما و عبید و قولی آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او برین شاید و الا فلا
و در اتقان آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که مغرور نگردانند شما را الفاظ او ما ملکت
ایمانهن که آن در باب اماءست نه عبید و زن عبد حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاة
و نه بعضوی از مواضع زینت وی او التابعین یا پی روندگان غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت
بزنان من الرجال از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجت
ندارند یعنی و غیر شهوت نیست ایشانرا چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهانی که مطلقاً از مباشرت
خبر ندارند و همت ایشان جز مقصور بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفیه برانند که خصی و مجبوب
و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه
توانایی ندارند او الطفل الذین یا طفلان آنانکه لم یظهروا اطلاع نیافتند علی عورات النساء
بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت ایشان بیخبرند و لایضربن بارجلهن و پای
نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین

که نکاح زن با ایشان روا نیست ۱۲

آنچه پنهان کرده اند من زینتهن از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان نشود و توبوا الی الله و بازگردید بخدای جمیعا همه شما ایها المؤمنون ای گرویدگان لعلکم شاید که شما تفلحون رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرموده هیچ یک از خطیره وجریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترین کسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه کاران شما توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امیدست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا ❊ درین عالم پیش شاه و گدا ❊ دران عالم هم بر خاص و عام ❊ بیامرز و رسوا مکن والسلام ❊ وانکحوا الایامی و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران منکم از شما یعنی مردی را که زن ندارد و کد خدا سازید و زنی که بی شوهرست بعقد کسی در آرید والصالحین من عبادکم و دیگر نکاح کنید بنکاح شایسته کار را از بندگان خود وامائکم و کنیزکان خود و تخصیص صالحان جهت اهتمامست بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند ان یکونوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اما فقراء درویشان و تنگ دستان یغنهم الله غنی گرداند ایشان را خدای من فضله از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل والله واسع و خدای فراخ بخشایش است بسعت معیشت او علیم دانا باستحقاق فقرا ببسط بساط روزی کند ولیستعفف الذین و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لا یجدون نمی یابند نکاحا اسباب نکاح از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را من فضله از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کد خدا توانند شد والذین و آنانکه یبتغون الکتاب طلب میکنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از آنچه مالکست آنرا دستهای شما یعنی آنها از بندگان که مکاتبه جویند فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیز ترک شما مکاتبه طلبید ایشانرا مکاتب سازید ان علمتم اگر دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال و آتوهم و بدهید کتابت از مردم سوال نکنند

چه آن بس مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت بازدهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و اوساخ مردم بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وآتوهم و بدهید بندگان مکاتب را من مال الله بعضی از مال خدای الذی آتیکم آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را بعد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بوی بخشید امام احمد رحمه الله ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رحمه الله بقول اقل تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و مالک ایشانرا واجب نمیدانند میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بجماعه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کرده و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت میرهی تو ان گذشت نظم بشنو از من نکته ای زنده دل ❊ وز پس مرکم بنیکی یاد کن که بلطف آزاده را بنده مساز ❊ که باحسان بنده آزاد کن ❊ آورده اند که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت و ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم ضرورت خود بسیار کردیم و اگر شرست وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت حال عرض رسانیدند و آیه آمد که ولا تکرهوا واکراه مکنید فتیاتکم کنیزکان خود را علی البغاء بر زنا و پیشه کاری آن ان اردن اگر خواهند تحصنا پارسا ایستادن یعنی چیز و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حالست و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه مکنید لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیی را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در میان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از مزنی بها داشت بدادی ومن یکرههن و هر که اکراه کند کنیزکان را بزنا فان الله پس بدرستی که خدای من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان ایشانرا غفور آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان رحیم مهربان بر ایشان و وزر و بال ایشان نیست مگر در گردن اکراه کنندگان ولقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود احکام ومثلا و فرستادیم مثلی من الذین خلوا از امثال آنانکه گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه است رضی الله عنها

که مانند دارد و بقصه مریم رضی الله عنها در تنوع تهمت و قصه یوسف در برائت و موعظة و
پندی و دین آیتها للمتقین برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بموعظه و نصایح
قرآن الله خدای نور السموات والارض نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از نامهای حق سبحانه
امام زاهد رحمه الله فرموده که خدا را نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد
تاریکیست و خدای از هر کار این هر دو ضدست و باید دانست که نور متعارف کیفیتیست که
باصره اول آنرا ادراک کند و بواسطه او تا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد
مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست
و چون خود را بدین نام خوانده او تقدیر مضافی حاجت نیست واز نیست که صاحب کشاف میگوید که
ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین و یا نور انامی آن هر چه از اجزاء عالم هستی
در مناظر هندی و مقادیر هستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست نظم در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر
نور وجود و شهود از تو یافتیم مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنیست
در دیواری که نهایت او را بخارج نگذارد و چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغ افروخته و بکنا
روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله
شعله باشد در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آبگینه
یعنی چراغی که در وست از غایت صفا و لطافت کانها کوکب گویا ستاره ایست دری درخشنده
چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست توقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة
مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست در زمین مقدسه رسته
و مقتدا و پیغمبر و عابر برکت خوانده اند از جهة ابرهیم علیه السلم لا شرقیة نه در جانب شرقست
از معمور و چون کنکدز و دیار چین و خطا و لا غربیة و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس
و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال شامست و نه پیوسته در آفتاب تا محترق گردد
و نه مدام در سایه میوه او خام ماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مندست و هم از حمایت سایه
محفوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت

یعنی روشنی دهد بنفس خود و لو لم تمسسه نار و اگرچه نرسیده باشد بوی نار آتشی یعنی درخشندگی و براقی
بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت
یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده و در مشکوة که ضابطه اشعه و جامع انوارست
یهدی الله راه نماید خدای لنوره بنور معرفت خود من یشاء هر کرا خواهد و یضرب الله الامثال و میزند
خدای مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس برای مردمان تا زود دریابند
و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات
و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدایرا در خانها که دستوری داد
و او خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی از رفع قدر و بزرگ مرتبه داشتن
یا بر آن آوازها برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در آن بیوت و یذکر و یاد کرده شود فیها اسمه
در خانها نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا
بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیوی و کلام ما لا یعنی محترز باید بود و یا بیوت انبیا علیهم السلم
یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع
ابرهیم القواعد و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران
بوده اند کعبه معظم که بنی خلیل و عبد و اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام
خلافت داود بوده و اتمام آن بر دست سلیمان علیهما السلم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا
که هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده یسبح تسبیح گفته شود و یا نماز کزارند له خدایرا
فیها در آن بیوت بالغدو و الآصال بامداد و شبانگاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که
از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة و لا بیع نه
تجارت و نه بیع و مانع نشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز
و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیوی است
ایشانرا از ذکر مانع نشود باقی اشغال بطریق اولی یخافون می ترسند این مردان با وجود چنین
توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی از هول متحیر
گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها از هر طرف میگردد تا ببینند که

نامهٔ اعمال و از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان را
بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزا آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند
در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزاء موعود ایشان را عطاها و کرامت فرماید که هرگز
در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد من یشاء هر کرا میخواهد
بغیر حساب بی حساب یعنی بران روز حساب نکند یا زیاده از ان دهد در عقبی که بحیز شمار آید
والذین کفروا و آنانکه کافر شدند و حق را نگرویدند اعمالهم عملهای ایشان که در صورت (پوشیده‌اند)
نیکو نماید چون صلهٔ رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمینی
هموار و سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بزمینی مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر
آید چون آبی مواج یحسبه الظمآن می پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی روی بوی آورد حتی اذا
جاءه تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد آن مظنون خود را چیزی و وجد
و یابد عقاب خدایرا عنده نزدیک کردار خویش یا خدای حساب کننده خود را فوفیه پس تمام
بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او را بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدای
سریع الحساب زود حسابست حساب یکی ورا از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرده اعمال ایشان را
و او را بتشنهٔ جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب ناامید شده تشنگی زیاده میشود کافر را
از امید پاداش عمل خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون میگردد او کظلمات یا کردار
ایشان باشد چون تاریکیهای فی بحر لجی در دریای عمیق که در جنبش است یغشیه موج می پوشد
آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی سحاب
ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی
متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده
دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بجسم لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند آنرا باین
تاکید شدت ظلمات یعنی دست خود نبیند و من لم یجعل الله و هر که ننهاد و مقرر و مقدر نکرد خدای
له نورا مر او را روشنی در وقت ازلی فما له پس نیست مر او را من نور هیچ روشنی این تمثیلی دیگر ست
مر عملهای کفار را ظلمات افعال تیره اوست و بحر لجی دل او و ورای پوشد از جهل و شرک و سحاب

مهر خذلان بران پس کردار و گفتارش ظلمت و مدخل و مخرجش ظلمت و مرجع او در روز قیامت هم
بظلمت پس عکس مؤمنانست که او را نور علی نور است این را باشد ظلمات بعضها علی بعض نظم
مؤمنان از تیرگی دور آمدند • لاجرم نور علی نور آمدند • کافر تاریک دل را گر [illegible] • تغیر
حال و کارش ظلمت اندر ظلمت • الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله که خدای یسبح له
تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال و یا دلالت حال من فی السموات والارض هر که
در آسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان (نیز) تسبیح گویند در حالی که بال گشاده باشند
در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر بآنست که او میان زمین و آسمانست یا دلیل صنع [illegible] در
ظاهرتر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطا قوت میل محیط و قدرت وقوف
در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست بر تمامیت
قاطع بر کمال قدرت کل هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قد علم بدرستی که
دانسته است صلوته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدایرا یا خدای داند
نماز و نیاز همه را والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت
ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها
اوست و الی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی آنکه خدای
یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تألیف در میان او
یعنی انضمام میدهد بعضی از ورا ببعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند در هم رسته و بر هم بسته
فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از وسط آن ابر و ینزل من السماء
من جبال فیها یعنی از ان قطعها ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من برد از تگرگی که
کاین است و ران مفعول محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر است
تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین
کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را
من یشاء بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد و یصرفه و باز میدارد آنرا عمن یشاء از میوه و محصول
هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک است که روشنی برق آن ابر یذهب بالابصار ببرد

و دزد میوزند از ابر [illegible] از کوهها که در وست

وديدهارا وبربايد از فرط روشني واين قوي تر دليلي است بر كمال قدرت كه شعلهء آتش از ميان
ابر آبدار بيرون مي آرد يُقَلِّبُ اللهُ ميگرداند خداي اللَّيْلَ وَالنَّهارَ شب وروز را بر عقب وآمدن
از پي يكديگر يا بنقصان يكي در زيادتي ديگري يا بتغير ميان دو احوال ايشان بحرارت وبرودت
يا بنور وظلمت إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستي كه در آنچه مذكور شد لَعِبْرَةً هر آينه ولالتي واعتباريست
لِأُولِي الْأَبْصارِ مر خداوندان بصر وبصيرت را وَاللهُ خَلَقَ وخداي بيافريد كُلَّ دابَّةٍ هر جنبنده كه
در زمين است مِنْ ماءٍ از آب كه جزو ماده اوست يا از آبي مخصوص كه نطفه است واين بر سبيل
تغليب است چه بعضي حيوانات از نطفه مخلوق نيستند در تبيان از ابن عباس نقل ميكند كه
حق سبحانه جوهري آفريد ونظر هيبت بر وا افكند بگداخت وآب گشت بعضي از آنرا تقليب فرمود
با آتش واز آن جن بيافريد پس بعضي را تغليب كرد بباد واز آن ملايكه را مخلوق ساخت
پس تقليب نمود ومتقداري را بخاك از آن آدم وساير حيوانات را خلق كرد واصل همه آبست
فَمِنْهُمْ پس بعضي ازين جنبندگان مَنْ يَمْشِي كه مي رود عَلى بَطْنِهِ بر شكم خود چون ماران وماهي وساير
هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي واز ايشان هست كه مشي ميكند عَلى رِجْلَيْنِ بر دو پاي چون انسان
وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي واز ايشان هست كه مشي ميكند عَلى أَرْبَعٍ بر چهار پاي چون وحش ونعم وسبع
تقديم كرد آنرا كه در قدرت ابلغ است وآن ماشي باشد بي آلت مشي پس آنكه بدو پاي رود
آنكه چهار دارد وهمه وار دوار حيوانات آنكه زياده از چهار پاي دارد واعتماد او بر قوايم اربع است
يَخْلُقُ اللهُ مي آفريند خداي ما يَشاءُ هر چه ميخواهد از آنچه ذكر كرد واز آنچه ياد نفرمود باختلاف
صور واعضا وهيات وحركات وقوي وافعال با وجود اتحاد عنصر وصاحب حديقه فرموده
اوست قادر بهر چه خواهد خواست ٭ هر چه خواهد كند كه حكم او راست ٭ نقش بند برون كلها او
نقش دان درون دلها اوست ٭ إِنَّ اللهَ بدرستي كه خداي عَلى كُلِّ شَيْءٍ بر آفريدن همه چيز قَدِيرٌ
تواناست لَقَدْ أَنْزَلْنا بخداي كه فرو فرستاديم آياتٍ مُبَيِّناتٍ آيتهاي روشن وهويدا
وَاللهُ يَهْدِي وخداي راه نمايد مَنْ يَشاءُ هر كرا خواهد بسبب تفكر در آن إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ
براهي راست ودرست كه طريق بهشت است آورده اند كه بشر منافق ويهودي خصومتي داشتند
يهودي گفت تا محاكمه را بمحكمه محمد بريم منافق گفت مرافعه بكعب بن اشرف ميكنيم حق سبحانه آيه فرستاد كه

وَيَقُولُونَ وميگويند منافقان كه آمَنَّا بِاللهِ گرويده ايم بخدا وَبِالرَّسُولِ وبرسول فرستاده او وَأَطَعْنا
وفرمان برداري كرده ايم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّى پس مي بر گردند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهي از ايشان واتباع
مي نمايند از قبول حكم مِنْ بَعْدِ ذلِكَ از پس اقرار بايمان واطاعت وَما أُولئِكَ ونيستند آن گروه
بِالْمُؤْمِنِينَ گرويدگان يا ثابت بر ايمان وگويند ميان مرتضي علي رضي الله عنه ومغيرة بن وايل
مخاصمه بود در آب وزميني چند آنكه علي رضي الله عنه خواست كه او را نزد رسول صلي الله عليه وسلم
برد ميل نشد گفت او براي تو حكم خواهد كرد كه عم زاده اوئي حق تعالي آيه فرستاد كه اقرار بايمان
وفرمان برداري ميكنند واز حكم خدا ورسول سر مي پيچند وروي مي تابند وَإِذا دُعُوا وچون
خوانده شوند إِلَى اللهِ بكتاب خداي وَرَسُولِهِ وبحكم رسول او لِيَحْكُمَ تا حكم كند پيغمبر بَيْنَهُمْ
ميان ايشان كه بشر است يا مغيره إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ اعراض كنند گروهي از محاكمه عليه
شويد وَإِنْ يَكُنْ واگر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر ايشان را حكم يعني براي ايشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بيايند
بسوي پيغمبر مُذْعِنِينَ فرمان برندگان وانقياد كنندگان يعني اگر دانند كه براي ايشان
حكم واقع خواهد فرمان برنده اند واگر معلوم كنند كه بر ايشان خواهد بود سر باز زننده
أَفِي قُلُوبِهِمْ آيا در دلهاي ايشان مَرَضٌ بيماريست يعني كفر وميل بظلم أَمِ ارْتابُوا يا در شك
افتاده اند در باب پيغمبر واز وي نقصي مشاهده كرده اند كه بدو اعتماد راستي نماند أَمْ يَخافُونَ يا مي ترسند
أَنْ يَحِيفَ اللهُ آنكه حيف كند خداي در نزول حكمي وجور نمايد عَلَيْهِمْ بر ايشان وَرَسُولُهُ ورسول او يعني پيغمبر
در حكومت بَلْ نه چنين است كه پيغمبر محل تهمت باشد يا خدا ورسول او حيف كنند بلكه أُولئِكَ
آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ايشان ستمكارانند بر خصوم يا بر نفسهاي خود يا متناع از حكم رسول او
إِنَّما كانَ جز اين نيست كه هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرويدگان إِذا دُعُوا چون خوانده شوند
إِلَى اللهِ بكتاب خداي وَرَسُولِهِ وبسوي پيغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حكم كند ميان ايشان بوقت مخاصمت
أَنْ يَقُولُوا آنكه گويند سَمِعْنا شنيديم قول ترا وَأَطَعْنا وفرمان برديم امر ترا ٭ بهر چه حكم كني در ميان ما
حكمي وَأُولئِكَ وآن گروه كه چنين گويند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ايشانند رستگاران از دركات سخط
رباني ورسيدن بدرجات رضاي سبحاني وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وهر كه فرمان برد خداي را در فرايض
وَرَسُولَهُ وفرستاده او را در سنن يا در هر چه فرمايد وَيَخْشَ اللهَ وبترسد از عقاب خداي بگناهان

ديد كه رسول او

حزب

گذشته و تبعه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون
ایشانند فوز یافتگان به نعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک الناس آمی کرد که عمل بدان
باشد و محتاج بآیات نشود و علماء زمان درین آیه اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان
برداری و خشیه و تقوی متصور نیست نظم ایک ره اگر مقصد اقصی طلبی • وانگه عمل از رضای حق کی طلبی
واقسموا و سوگند خوردند منافقان بالله بخدای جهد ایمانهم بسخت ترین سوگندان خود که در طریق
فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر امر فرمایی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار
و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید و سوگند
بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداریست معروف شناخته شده باخلاص و صدق
نیست نه سوگندی دروغ بر طاعتی نفاقی ان الله خبیر هر آینه خدای آگاهست بما تعملون بآنچه شما
میکنید از نفاق و جز آن قل بگو اطیعوا الله فرمان برید خدا را و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید
رسول را بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه پس جز این نیست که
بر پیغمبر است صلی الله علیه و سلم ما حمّل آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم و بر شماست
ما حمّلتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او
تهتدوا راه یابید براستی و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
آشکارا و دعوت واضح پیغمبر من آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه کار شماست مانده
وعد الله الذین آمنوا منکم وعده کرده خدای آنانرا که گرویدند منکم از شما و عملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقراء مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای
گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بمحاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز
پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی
و روزگاری بهول و هراس میگذاشتندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بما در آید که خود را
ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت خاطر بی سلاح باشیم و عافیت بشنویم این آیه نازل گشت
و حق سبحانه وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض
در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و خصّ تخلف فعل

معلوم خوانند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل
که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند دران چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند
و اندک فرصتی این نیز بوعده مومنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان
ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و انحاء مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله
بحوزه تسخیر علماء زمان سده شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم
و مهدم صیت کمال و دولت خدام او • عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت • شاهباز حشمتش چون بکشاید بال قدر
از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت • این آیه دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان
خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و دیگر فرمود و لیمکنن لهم و هر آینه باقوت و تمکین
سازد لهم برای ایشان دینهم دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا
یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و لیبدلنهم و بدل دهد ایشانرا
من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی یعبدوننی بپرستند مرا در زمان خلافت
لا یشرکون شریک نسازند بی شیئا با من چیزیرا یعنی اختیار روحانه ایشانرا از عبادت توحید
باز ندارد و من کفر و هر که کفران ورزد درین نعمت بعد ذلک بعد از راست شدن وعده فاولئک
پس آن گروه کافر نعمتان هم الفاسقون ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رحمه الله آورده که قتله
ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند و اقیموا الصلوة و بپای
دارید نماز مفروض را و اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را
بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنانکه
کافر شدند معجزین عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن فی الارض در زمین یا سبقت
گیرندگان بر وی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود دفع کنند و ماویهم
النار و بازگشت ایشان آتش دوزخ است و لبئس المصیر و هر آینه بد بازگشتیست آتش دوزخ
در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم غلامی انصاری که مدلج بن عمرو نام
داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی اجازت در آمد عمر رضی الله عنه خفته بود
و جامه از بعضی اعضای او دور شده و قولی آنست که بیدار بود با زوجه خود ملاعبه میکرد او از آمدن

غلام کرامتی تمام و بال ورا ه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که
آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر سراپرده مخفیه
مطلع نشوند و بعد از انکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد این آیة نازل شده بود که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم انانکه
مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا
الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده
باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروزی
من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمیخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده
میخواهد که لباس صحبت پوشد و حین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهٔ خود را من
الظهیرة بیان حین است یعنی آن وقت که ظهر است ومن بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز
خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثلث عورات لکم نگاه دارید این سه وقت
عورت کم شماراست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده
جناح گناهی و بزه در ترک استیذان بعدهن پس از این سه وقت طوافون بندگان طواف
کنندگان انجمنی درایند کان علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند
بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض بر بعضی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن
یبین الله روشن میسازد و بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما دلایل حق و احکام شرع
والله علیم و خدای داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده بمراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیة
منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن عباس را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیة سخن میگویند جواب داد
بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون میورزند واذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان
منکم الحلم از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن ترین دلیلست
بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه
دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در آن
استیذان کذلک همچنانکه بیان کرد این حکم را یبین الله چنین بیان میکند خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را

والله علیم و خدای داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم
در آخر دو آیه متعاقب جهت مبالغه است در تاکید والقواعد و نشستگان در خانها و بازماندگان
من النساء اللاتی لا یرجون از زنان آنانکه امید ندارند نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را
نکاح کند جهت پیری و عجز فلیس علیهن پس نیست برایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن
از آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند غیر متبرجات
بزینة در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را وان یستعففن و آنکه طلب عفت
کنند و بپوشند خود را از مقالات ایشان امام واحدی آورده که مسلمانان صحابه با مریض و اعمی
مواکله نکردندی یا این جماعت از آزار بایشان اهل صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا طباع سلیمه را
از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب
عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند این درویشان بتوهم عدم رضای
ایشان از آن پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشان را بخانه که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه ولی
تربیت کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیه فرستاد که لیس علی الاعمی
نیست بر نابینا حرج بزه و تنگی ولا علی الاعرج و نه بر لنگ حرج و بالی ولا علی المریض حرج
و نه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما وزری ان تاکلوا آنکه بخورید شما و اهل اتباع
من بیوتکم از طعام خانهٔ خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است
بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خورد مرد از کسب او
وان ولده من کسبه او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود
او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم
یا خانهای برادران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت
خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که ملک شده یعنی فراین آن را
از نقود و امتعه این خطاب با وکلا و خازنانست و گویند مراد خانهٔ بنده است و جز خانه
اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است او صدیقکم یا خانهای دوستان خود
دران نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت

یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش
و روی و دست و پای نباشد ۱۲
خیر لهن بهتر است ایشانرا از تهمت
والله سمیع و خدای شنواست مقالات
ایشانرا با مردان علیم داناست بمقصود ۱۲

بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بر در خانه دوستی آمد او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و دو درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن
انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده نظم شبی گفتم جهان فرسوده را
که بود آسوده در کنج رباطی • زلذتها چه خوشتر در جهان گفت • میان دوستداران انبساطی
در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید اعطنی من مالک و او در جواب
گوید کم تزید دوستی او را نشاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آرد و از استفسار رخصه و چون
بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند نظم ای دوست برو بهر چه داری
یاری بخر و بهیچ مفروش • وعده در من قال نظم یاران کجان مضایقه باهم نمیکنند • آخر کسی بمال جدایی چرا
بسیار جد و جهد بباید که تا کسی • خود را با آدمی صفتی آشنا کند • شرطیست بعد یافتن یار آشنا
کز مهر او بعهد محبت وفا کند • و بر قول اکثر سبب نزول آیه نفر صحابه بود و از مؤاکله اهل علل
علی را معنی نمی باید داشت یعنی نیست در مؤاکله با هر یک از ایشان حرجی آورده اند که در شان
بنی لیث بن عمرو که از کنانه تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خان نهاده
طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی
یا درباره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال
جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیه آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا
آنکه بخورید طعام را جمیعا باهم مجتمع شده او اشتاتا یا پراکنده فاذا دخلتم پس چون در آیید
بیوتا بخانها بخانه خود یا بیوت خالیه یا مساجد فسلموا علی انفسکم پس سلام گوئید بر هم
دینان خود که المؤمنون کنفس واحدة و در خانهای خود با اهالی خود و در مساجد نیز سلام گوئید و گفته اند
که اگر مسجد و خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید
کرد تحیة سلام کردن من عند الله ثابت و مشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار خیر و برکت
طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود و کذلک همچنانچه بیان سلام فرمود یبین الله
بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید تعقل کنید در آن
وحق را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که گرویدند

بخدای و رسوله و برسول او از صمیم قلب و اذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی صلی الله علیه و سلم
علی امر جامع بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که در شرع ایشان را مجتمع باید شد چون جماعات و اعیاد و حروب
و مشاورت و مانند آن لم یذهبوا نروند از نزد وی حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری
طلبند از و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی که آنانکه دستوری
طلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله و رسوله
بخدا و رسول او و تصدیق می نمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوه تبوک تخلف از جا دستوری
می جستند و در باره ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیه فاذا استأذنوک
پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود
فأذن پس دستوری ده لمن شئت هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند و استغفر و با وجود
اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر
باشد خالی از خللی نیست و گوییا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف
از ایشان لا تجعلوا مگردانید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بینکم میان خود کدعاء
بعضکم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر
که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست و لازم و
مراجعت بغیر اذن او حرام و نا روا یا دعای او مر شما را برابر شما چون دعاء یکدیگر مدانید که آن
دعا بی شک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب و یا مر کردن شما و خواندن مر رسول را
باید که چون مساوات یکدیگر نباشد که بجز و نام گرد و چو حبیب خود را ندای کرامت نظم
یا آدم است با پدر انبیا خطاب • یا ایها النبی خطاب محمد است • آورده اند که چون آنحضرت
خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که
قد یعلم الله الذین بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون بیرون میروند
اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر
الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض می نمایند عن امره از دعا او

خوانید جلگی را چه که از روی تعظیم حضرت خاتم
یا رسول الله یا نبی الله چو حضرت رسالت پناه انبیا را
بندای علامت خطاب ...

ان تصیبهم از انکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که کم اهمیت یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط
سلطان جابر یا مهر محنت بر دل بارد و تو بر جنید قدس سره فرموده که فتنه تجلی دل است و متا
ماشدن او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت
الا ان لله بدانید درستی که مر خدایراست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه ملک او بنده و مالک همه اوست و یا که خالق همه اوست قد یعلم درستی که میداند ما انتم علیه
آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم
یرجعون الیه و روزی که بازگردانیده شوند منافقان بسوی جزای خود فینبئهم پس خبر دهد
ایشان را بما عملوا آنچه عمل کرده‌اند از بد و بر آن مکافات کند والله بکل شیء و خدای بر همه
چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند نظم آنکس که پیدا و پنهان ۔ چون شناسد سلطان جهان

الفرقان

سورة الفرقان ۔ بسم الله الرحمن الرحیم تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران
در لفظ تبارک گفته‌اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت
بکارسازی و بنده‌نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی
و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سوم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات او
لم یزل و لا یزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق
و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم لیکون تا باشد بنده او للعالمین
مر آدمیان و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را نذیر از آن
ترساننده از موجبات عقاب الذی له آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن و لم یتخذ و نگرفت
خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است و لم یکن له و نیست مر او را شریک فی الملک
انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و مشرکان گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام
او تواند بود و بی شریکی که با او مقاومت تواند کرد و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها از مواد
بهیات مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آنچه را تقدیرا اندازه کردنی یعنی
او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از او میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم

و اتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدای آلهة آفریدگاری لا یخلقون شیئا که نمی توانند
آفریدن چیزی را و هم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده‌اند و هر مخلوقی محتاجست در وجود
بخالقی و محتاج خدایی نباشد پس بتانی که عبده ایشان ایشانرا می تراشند و بهر وجه که میخواهند
تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند و لا یملکون و مالک نبوده و مخلوقیه نمی توانند و استطاعت
ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری و لا نفعا و نه جلب نفعی یعنی نه سودی
بخود می توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت حال آنکه خدای ضار و نافع باید
و لا یملکون و نمی توانند آلهه باطله و خدایان خیسته موتا بر میرانیدن کسی و لا حیوة و نه بر زنده
کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیات او و لا نشورا و نه بر بعث و حشر او تا خدای محیی و ممیت
و باعث باید و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این فرمان که محمد آورده
الا افک افتریه مگر دروغی که بر خود بافته است آنرا و اعانه و یاری داده‌اند او را علیه
بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبیر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان
اخبار سابقه بر و میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد جاءوا پس بدرستی که آمده‌اند
این قوم ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی در بر بستن و این بقیه کلام کفار است
واصح آنست که این سخن حضرت خداوندیست میفرماید که کفار در اینکه میگویند قرآن دروغست
و محمد و قومی بر بافته میشود آمده‌اند بشرک و ستم و بهتان و قالوا و دیگر گفتند کلام وی اساطیر
الاولین افسانه‌های پیشینیانست که در کتابها نوشته‌اند اکتتبها می نویساند آنرا چه خود نمی تواند
نوشت فهی پس آن نوشته‌ها تملی علیه املا کرده میشود بر وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه
یعنی در دو طرف روز یا شب و روز آنهارا بر او میخوانند تا یاد میکند و چه خود نمی تواند خواند
و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید که این وحی است قل بگو در جواب ایشانرا انزله الذی
فرستاده است قرآنرا آنکس که بی شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض
در آسمانها و زمین جواب دلیل که این کلام مشتملست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق
تعالی است و دیگر آنکه همه فصحاء شما از اتیان بمثل این عاجز شده‌اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام
نشاید انه درستی که او کان غفورا رحیما هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد

رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه
و شیبه و امیه و عاص و امثال ایشان مالهذا الرسول چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند
چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی
و یمشی میرود برای طلب معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست
باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال
آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت
منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است حاصل آید
جنس با جنس باید تا در آمیزد بجنس · انس کی گیرد جن با جنس انس · الغرض مشرکان گفتند که بایستی که او
ملک بودی و اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرو نفرستادند الیه ملک بسوی او فرشته
فیکون معه تا باشد با وی نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا افکنده شود بوی
کنز گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از فقر و در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له
یا باشد مر او را جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش میگذراند
وقال الظالمون و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در
سخن که مؤمنان را گفتند ان تتبعون پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادو کرده شده را
یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و تغییر یافته روی مسحور را بمعنی ساحر میدانند
متابعت جادوی میکنید انظر درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا
چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنها ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور
و بوصف مفتری و ممل علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریق موصلت بمعرفت انبیا
و تمیز ایشان از ما سوی فلا یستطیعون سبیلا پس نتوانایی ندارند و نمی یابند راهی بحجت
و برهان بر آنچه میگویند تبارک الذی بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد
جعل سازد و بخشد لک ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند
و آن چه باشد جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها و یجعل لک
و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و اسباب نزول مذکور است که

۷ و شما را بسحر فریبد

چون مال داران قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که
آرایندهٔ روضات جنانست با این آیه نازل شده و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده و فرمود که
پروردگار تو میگوید که مفاتیح خزاین دنیا در نجاست آن بدست تصرف تو سپردم بی آنکه از کرامتی
و نعمتی که نامزد تو کرده ام در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدنیا
حاجت نیست فقر را دوستر میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت
اصاب الله بک نشانهٔ علو همت آنحضرت نه کمتبیت که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشمی
التفات بر خزاین روی زمین نمیکند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله
نگشود و هیچ چیز از بدایع ملکوت و عجایب جبروت التفات نفرمود تا عبارت ازان این آمد که
ما زاغ البصر و ما طغی نظم از رنگ آمیزی رکان آن باغ · نهاده چشم خود را مهر مازاغ
نظر چون برگرفت از نقش کونین · قدم زد در حریم قاب قوسین · بل نه فقر و احتیاج تو مانع
کفار است از ایمان تو بلکه کذبوا بالساعة باور ندارند که تکذیب ساعت کنند سعیرا آتشی افروخته
که گویند سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت را
آتش دوزخ من مکان بعید از جایی دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله راه بعد بود میان ایشان
سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا آوازی جوشیدنی از خشم وزفیرا و بانگی چنانکه از درون خشمناکان
آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون
نزدیک حیات و شعور و ادراک بنیه نیست ممکنست که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم
گیرد و بغرد و اذا القوا و چون درانداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا در جایی تنگ
که موجب زیادتی کربت باشد در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که بن آهن بر نیزه
و ایشان را در چنین مکانی تنگ افکنند مقرنین مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان
بزنجیر یا هر یکی را از قرین او از جن بسلسلهٔ آتشین بر هم دیگر باز بسته دعوا بخوانند بجوع و بهلاکت
هنالک در آن زمان ثبورا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود و بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که
آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی که در دوزخ
جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی پوشند و او آن را بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریهٔ او

۷ تکذیب میکنند قیامت را و عدم ایمان کفار
بنبوت تکذیب ساعت و اعتدنا
و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة جهنم

بن نیزه

از عقب او فریاد و ثبورا و برکشیده میروند حق سبحانه میفرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا
واحدا یک ثبور وادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد
قل بگو ای محمد اذلک آیا کیفر سرزنش تو می کنند اولک آیا این کنج و بوستان و نعیم بهتر است ام جنة الخلد
التی یا این بهشت جاویدی که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران مدخول در آن
کانت هست در علم خدای لهم مر ایشانرا جزاء پاداش بر اعمال ایشان و مصیرا
و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه
خواهند از نعیم بهشت و انواع استعداد ایشان چه ضعفاء ایشانرا آرزوی ایشان از مرتبه کمل
نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتی که جاوید باشند در بهشت
کان هست دخول ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده
یعنی سزاوار آنکه از خدا درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا و آتنا ما وعدتنا یا ملائکه
برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن
روزی که حشر کنیم و حفص بیا میخوانند یعنی حشر کند مشرکانرا و ما یعبدون و آنرا نیز که می پرستند
من دون الله بجز خدای عام است جمیع معبودانرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند
که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد فیقول پس گوید أأنتم آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی
هؤلاء بندگان مرا این گروه ام هم یا ایشان ضلوا السبیل گم کردند راه بإخلال در نظر صحیح و اعراض
از قول حق قالوا گویند سبحانک پاکی تو و پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه ما کان
ینبغی لنا نمی سزد ما را و نیز روا باشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم آنکسی که پرستند من دونک بجز تو یعنی
ترا نپرستند بلکه سخن آنکه آنها که عبادت ترا بگذارند و مارا پرستند نرسد ما را که بگیریم ایشانرا
من اولیاء از دوستان و لکن متعتهم و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی و آباءهم و پدران ایشانرا
بطول اموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش کردند آنچه انبیا ایشانرا
بدان دعوت میفرمودند و کانوا و بودند در حکم ازلی قوما بورا گروهی هلاک شده یا تباه گشته
پس حضرت عزت جل شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فقد کذبوکم پس بدرستی که تکذیب
کردند خدایان شما شمارا بما تقولون بآنچه میگویید که ایشان شریک خدایند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند

یعنی بسیار زدن ... نخواهید ... زیرا که شمارا انواع عذاب خواهد بود ...

فلا تستطیعون پس نمی توانند معبودان شما صرفا گردانیدن عذاب از شما و لا نصرا و نه یاری کردن شما
بنجات و خلاص یا میخوانند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مراد دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن
و از عقوبت برهانیدن و من یظلم و هر که ستم کند یعنی شرک آرد منکم از شما ای مکلفان نذقه
بچشانیم او را عذابا کبیرا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن و ما ارسلنا و نفرستادیم
قبلک پیش از تو کسی را من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانی که ایشان لیأکلون الطعام هر آینه
بخورند خوردنی و یمشون و بروند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود و جعلنا و گردانیدیم
بعضکم برخی از شما را لبعض برای برخی دیگر فتنة آزمایشی همچون آزمایش فقرا با اغنیا و پیغمبران با امم
ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت
احوال مردمان دررو چاره نیست و مقصود ازان می آزماییم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب
جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب
و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان بیچیز باشیم
حق سبحانه این آیه فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته مقرر فرماید که ما می آزماییم شما را شریف را
بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمایید و کان ربک و هست پروردگار
بصیرا بینا بصبر کننده و جزع نماینده **الجزء التاسع عشر من اجزاء الثلثین** و قال الذین
و گفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند
از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علینا الملائکة
بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد او نری ربنا یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را
تا با ما سخن گوید و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای
خود یعنی تعظم ورزیدند و جرات نمودند درین تحکم و عتوا و در گذشتند از اندازه عتوا کبیرا از گذشتنی
بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رؤیه ملائکه و لقاء خدا کردند و ایشان اندوهناک شوند
یوم یرون الملائکة روزی که ببینند فرشتگانرا در روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری هیچ
مژده نیست یومئذ آن روز للمجرمین مر کافرانرا اهل مکه و جز طلبیدند لقاء ملائکه و دیدار خدا
حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند و یقولون و گویند ملائکه ایشانرا

الجزء ۱۹

که شما بر شما حجرا محجورا حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفارست چون ملائکه بر ایشان
ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام
کسی را دیدندی که از وی ترسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که
بدین کلمه از شدت مرگ و هول قیامت خلاصی خواهند یافت وقدمنا و قصد کنیم الی ما عملوا
بسوی آنچه کرده کافران من عمل از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری
و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال فجعلناه پس گردانیم آن
عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبط
سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبود اصحاب الجنة
مجاوران بهشت یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن
ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیی داشتند و احسن مقیلا و نیکوتراست
از جهت مکان استراحت زیرا که در بهشت خواب نباشد و یوم و یاد کن روزی را که در آن
تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابری سپید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظ او
برابر هفت سموات است و او گرانترست از همه آسمانها و حق سبحانه او را امروز بقدرت نگاه داشته
روز قیامت او را بر آسمانها افکند و هر آسمان که رسد آن آسمان شکافته گردد و نزل الملائکة
و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بزمین تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته
مملو گردد و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است
یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده
فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه
الملک پادشاهی یومئذ در آن روز الحق ثابتست للرحمن مر خدای بخشاینده را چه مدعیان
زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند و کان و باشد آن روز یوما علی الکافرین روزی
بر کافران عسیرا دشوار از شدت اهوال و یوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم
میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست را چنانچه متحیران میکنند
مراد جنس ظالمست و گفته اند عقبه بن ابی معیط از سفر باز آمده مردم را ضیافت میکرد و

حضرت سید ابرار را طلبیده بود و آنحضرت فرمود تا کلمه شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه
کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت رنجیده بنزد وی
آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه میگویی گفت نی اما عار داشتم
که مهمان طعام نخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی نیندازی
عقبه بنزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن
حواله روی دلارای وی کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن او دو شعله آتش
جان سوز گشت و بدانحضرت نرسیده بر روی وی باز گردید و هر دو کرانه روی وی بسوخت
و تا زنده بود آن داغ همراهی نمود و القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون که نبینم مگر که
سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر از حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد و بدست
مرتضی علی رضی الله عنه کشته گشت و این آیه در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه ظالم روز قیامت
بسیار بخاید سر انگشت ندامت. صاحب اتقان فرموده که چهار هزار بار بخاید و خبر ندارد و
یقول میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتم مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که وی فرا گرفته
که راه نجات آنست یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا فلان
یعنی ابی را خلیلا دوستی و او را نمی شناختم لقد اضلنی بدرستی که مرا گمراه کرد و باز داشت
عن الذکر از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود
بمن و کان الشیطان و هست دیو دور مانده از رحمت یعنی گمراه کننده که شیطان الانس [illegible]
للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول
و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند و قال الرسول و گفت رسول یعنی محمد

بلکه از او تبرا میکند

صلی الله علیه و سلم در دنیی یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که
قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآن را مهجورا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو
ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنین که این کفره را دشمن تو
گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران
چون نمرود مر ابراهیم و فرعون مر موسی ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای و کفی بربک و بسنده است

پرورد کار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی و نصیرا و یاری دهنده بر دشمنان و قال
الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان لولا انزل چرا فرو فرستاده
نمیشود علیه القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یگانه یعنی یکبار چنانچه توریة و انجیل کذلک
همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت گردانیم و قوت دهیم به باتصال وحی در هر وقتی
فؤادک دل ترا بتفریق وحی یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن محکم سازیم و رتلناه و بر تو
خواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی با مهلت و تانی بی انقطاع بجهت این اعتراض
مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قران با آنکه پراکنده و یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود
و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی علی نبینا و علیهم السلام که کتاب
ایشان بیکبار فرود آمده خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت امی بود اگر کتاب او بیکبار
نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول بحسب وقایع موجب مزید بصیرت حیث و موجب
زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه هر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود و اعجاز قرآن و عجز
ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه السلم آنا فآنا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد
و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد نشاید
و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید ولا یأتونک و نمی آرند بمثل
و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در شان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند الا جئناک
بالحق مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که بر طرفی ساطع قول ایشانرا رد کند و احسن
تفسیرا و می آریم آنچیز را که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر
کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده و میرند الی جهنم بسوی دوزخ
اولئک آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان
در دنیی داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا و اضل سبیلا
و گمراه تر و ناصواب ترند از جهت راه چه راه ایشان منتهی باتش دوزخ است و لقد آتینا و هر آینه
ما دادیم موسی الکتاب موسی را علیه السلم توریه بعد از غرقه شدن فرعون و جعلنا و گردانیدیم
پیش از آن معه با او اخاه هرون برادر او هرون را وزیرا یاری دهنده در کار دعوت و اعلاء کلمه فقلنا اذ

پس گفتیم بروید الی القوم بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند
بآیاتنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار
نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشانرا تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی با غراق
در دریای قلزم و قوم نوح و گروه نوح را علیه السلم لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب
پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام
یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثه رسل را
انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان و جعلناهم و گردانیدیم قصه ایشانرا
للناس برای مردمان آیة نشانه تا از آن عبرت گیرند و اعتدنا و آماده کردیم للظالمین
برای ستمکاران عذابا الیما عذابی دردناک و عادا و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب
هود علیه السلم و ثمود و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلم و اصحاب الرس و اصحاب رس
و رس نام چاهیست به یمامه یا بافرجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را
در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از بنی اسد یا همان اخدود است که در سوره بروج
مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای
ثمود بوده اند که پیغمبری بدیشان مبعوث شده او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل
گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان آمد یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا و علیه
السلم بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده
و با یذاء شعیب علیه السلم مشغول بودند که ناگاه چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل
و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر برداشتند و از اشاه درخت نام
نهاده بودند پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را
تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل
پر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند
علی نبینا و علیه السلم چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کردید بمرغی را که
که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی بر کوهی که او را فتخ

یا فتح گشتی مقام داشت بیابدی وکوه کان مواتی خود وایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت اورا مغرب ملقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود وایشان شکایت به پیش پیغمبر آوردند شرط کردند که اگر شر او کفی کرد و ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر خبر از او پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در ضرب‌ها نایاب ضرب مثل زدند کما قیل نظم منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا • وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا • و صاحب لمعات از بی نشانی عشق بدین وجه نشان میدهد نظم عشقم که در دو کون نشانم پدید نیست عنقاء مغربم که مکانم پدید نیست • القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عنا دافزوده حنظله را شهید کردند و قرونا بین ذلک و قرنها میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کثیرا بسیار که جز خدای از اکس نداند و کلا و هر یک از ایشان ضربنا له الامثال زدیم برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه‌های پیشینیان با ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم برایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم و کلا و همه را تبرنا تتبیرا نیست کردیم نیست کردنی ولقد اتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت بر آن دیهی که بارانیده شد بر و مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد از این دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و لوط علیه السلم در انجا نشستی بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بدان دیار بگذشتند افلم یکونوا یرونها آیا نبودند که در مرور خود دیرونها و دیده‌اند آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بل کانوا لا یرجون نشورا آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لا یرجون امید نمیدارند نشورا برانگیختن یعنی بحشر ایمان ندارند و اذا رأوک و چون ببینند ترا ان یتخذونک فرا نگیرند ترا الا هزوا مگر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم میگویند اهذا الذی آیا این کس آنست که اورا بعث الله رسولا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر ان کاد به درستی که نزدیک بود که از سخن و لفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا گمراه کند و باز دارد مارا عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که صبر کردیم علیها بر عبادت آنها

حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وسوف یعلمون و زود باشد که بدانند حین یرون العذاب آن هنگام که به بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من اضل سبیلا گمراه کیست براه ضلال سبیل بحول بر ضلال اهل آنست • آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگ نیکوتر و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشتندی بر عقش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که افرایت آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا گرفت الهه هویه هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی جهت کثرت اهتمامست بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و اورا پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او اورا بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حواعقد بستند ابلیس و دنیا نیز بر یکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج ایشان با یکدیگر آدمی بوجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شده در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جلا اوصاف ذمیمه که بازار دنیی را رواج و رونق از پستان است از هوا عدومی یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه از تاثیر او ظهور می یابند نظم غباری که خیزد میان رواست جگویم که هر فوضی باد اوست • قوت غلبه او تا حدیست که گفته‌اند الهوا اول آله عُبِد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرمود که افرایت من اتخذ الهه هویه گویی که اصل هواست و آلهه باطله همه فرع اویند و از نجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة الماوی است نظم سر ز هوا تافتن از سروریست • ترک هوا قوت پیغمبریست • افانت تکون آیا می باشی تو علیه بر آنکه هوا را خدای خود ساخته وکیلا نگاه بانی که اورا از آن منع کنی این کلمه منسوخست بآیه قتال ام تحسب بلکه گمان می بری ان اکثرهم آنکه بسیاری از مشرکان یسمعون می شنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند دلایل توحید را اکثر غافل و معاند اند و اینها که ایمان خواستند آورد خارج اند ان هم نیستند ایشان الا کالانعام مگر مانند چارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه ترند از انعام چه ایشان

انقیاد و تعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می‌نمایند و دیگر جبار یا مان طاب
انگیزند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب آنکه
اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می‌آویزند الم تر آیا نمی‌نگری
الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه بکشید و بسط کرد سایه را
از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب
نفرت طبع و انقباض نور بصارت و شعاع شمس مسخن هوا و متفرق نور باصره و دران محل او
مستثنی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود و لو شاء و اگر خواستی خدای
لجعله هر اینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثم جعلنا الشمس
پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر شناختن سایه دلیلا راه نمایی چه سایه جز بآفتاب شناخته
نشود ثم قبضناه پس فرا گرفتیم سایه را الینا بسوی خود قبضا یسیرا فرا گرفتن آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر بیکبار منقبض
شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است
یعنی ظلمت و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط ظل زمین کرد و عالم
تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل روشنایی او گردانید که
تتبین الاشیاء بضدها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است
قبض کرد بافول تا باز شب درآمد و این دو زمان را جهت آرامش و آرایش خلق معین
گردانید در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حیرت
بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام
طالع گشت و اگر نه آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی
گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون ٭ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٭ صاحب کشف
الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفاست صلوات الله و سلامه علیه و بفهم
اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه در[خت]

اندک بود و حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانکه همه لشکر اسلام دران
سایه بیاسودند و این آیه نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک
موسی را علیه السلم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود
که بی طلب ترا می‌بینی و در من می‌نگری و دیگر چه خواهی ٭ نظم ٭ فرقست میان آنکه یارش در بر
تا آنکه دو چشم انتظارش بر در ٭ و از حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال انوار
عصمت است بر حضرت رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل او
و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق
غیب تافت محبوب سراپرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت ٭ آخر نظری بسوی من میکنی
الم تر الی ربک کیف مد الظل در استماع او مرا نه بینی ٭ کز خانه بکند خدای اند همه چیز ٭
قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا
و اگر آفتاب احدیت از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود
آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد ٭ نظم ٭ روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ٭
نتواند نفسی سایه تمنا صحرا شد ٭ و دقایق حقایق این آیه بسیارست مطالعه بعضی از آن
حواله بجواهر التفسیرست و من الله المعونة و المدد و هو الذی جعل و اوست که ساخت لکم اللیل
برای شما شب را لباسا پوششی تا در وی آرام گیرید و النوم سباتا و خواب را راحتی تا بدان
آسایش می‌یابید و جعل النهار و گردانید روز را نشورا برای برخاستن و در طلب معیشت
پراکنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل
بعث اموات بعد از مرگ و در حکم لقمان علیه السلم مذکورست که کما تنام فتوقظ کذلک تموت فتبعث
و هو الذی ارسل الریاح و اوست آنکس که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهنده کان بین یدی رحمته یعنی
پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر
در ان آن و انزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک کننده
لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در وی خشک سالی بوده یا گیاهی را
که در زمستان خشک و افسرده گشته و نسقیه و بیاشامانیم آن آب را مما خلقنا از آنچه آفریده ایم

سر برآورد و سایه بود

انفا ما جاریا بانرا و اناسی کثیرا و مردمان فراوان از اهل بوادی چارپایان قری و مداین بالانهار
و ینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه و بدرستی که مکرر
گردانیدیم جاری باران را بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت
بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند
قدرت مرا و تفکر کنند در ان نعمت و شکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس سرباز زدند بیشتر
مردمان و قبول نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را ولو شئنا و اگر میخواستیم
لبعثنا هر اینه برمی انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی و مجمعی نذیرا پیغمبری بیم کنندهٔ اما بجهت تعظیم
شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم فلا تطع الکافرین پس فرمان برداری مکن
کافران را و جاهدهم و جهاد کن با ایشان به بقران یا باسلام یا بشمشیر یا ترک طاعت ایشان
جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی و اوست آنکسی که بحکمت شامله مرج
البحرین بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاحق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات
این یکی آب شیرین تشنگی نشاننده و هذا ملح اجاج و این دیگر شور تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس
وجعل و ساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از قدرت خود و حجرا محجورا و حدی
مقرری یا گردانید حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای
بزرگست چون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها
و شهرها که واقعست محققان برانند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی
و هو الذی خلق و اوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را
بدان تخمیر کرد و آن جزئیت از مادهٔ او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس گردانید او را
نسبا و صهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود
و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه
مناکحه با او حلال باشد و کان ربک و هست آفریدگار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنات و بنین
و یعبدون و می پرستند مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند

چون پرستش او کنند ولا یضرهم و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد
غیر خدای و کان الکافر و هست کافر علی ربه بر نافرمانی پروردگار خود ظهیرا هم پشت
شیطان و معاون او و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا بکافهٔ خلق الا مبشرا مگر مژده دهندهٔ
مؤمنان بمثوبت الهی و نذیرا و بیم کنندهٔ کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسألکم بگو نمیخواهم
شما را علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ که
فرا گیرد الی ربه بسوی رضا و قرب پروردگار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت
مؤمنانست زیرا که مرا بدان عند الله اجری مقررست و ثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عبادت
و صلاح امت او ثواب خواهد بود و توکل و توکل کن در استغنا از اجرت خود علی الحی الذی
بدان زندهٔ که هرگز لا یموت نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت از ایشان ضایع و بی بهره ماند
و سبح بحمده و پاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف
کمال و کفی به و بسنده است خدای بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود
خبیرا دانا و مطلع بدان الذی آن خداوندی که بتوانایی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید
آسمانها و زمین را و ما بینهما و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فی ستة ایام در
مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد امر او علی العرش بر عرش مجید
که بزرگترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ بخشایش فاسأل به پس بپرس از ذات و صفات او
خبیرا دانایی را یا سوال کن از خلق و رست اکسی که دانا بود بان و اذا قیل و چون گفته شود
لهم اسجدوا مر مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا و ما الرحمن گویند کیست
رحمن یعنی اسمیست که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند
پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیدانیم انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تامرنا
مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجدهٔ آن و زادهم و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده مر کافران را
نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده متفق است بقول امام اعظم و هم
بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده را نفور و انکار میگوید و میفرماید که چون
مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز

سجده

توان گفت تبارک الذی بزرگست آن خدایی که بقدرت کامله جعل فی السماء بیافرید در آسمان بروجا
برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند و جعل فیها و بیافرید در آسمان سراجا
چراغها و قمرا منیرا و ماهی روشن یا روشنی بخشنده و هو الذی و اوست آنکسی که بحکمت تمام
جعل اللیل والنهار گردانید شب و روز را خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در
احوال یا خلف از یکدیگر در نوبت بوجهی و این گردانیدن و لیلت لمن اراد مر آنکسی را که
خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار او اراد شکورا
یا خواهد سپاسداری و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است
و عباد الرحمن و بندگان پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تفضیل است
در فصول آورده که چنانچه رحمن خاص ست بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند
و این بندگان الذین یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع
با سکینه و وقار دلیر وند بردباران و نیکوکاران و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب
کند مر ایشان را نادانان و سخنان بی ادبانه در افکنند قالوا گویند ایشان در جواب سلاما
قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض
از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی نظم اگر گویند زراقی و سالوس •
بگو هستم و صد چندان ببرو • وگر از خشم و شنامی دهندت • دعا کن خوشدل و خندان ببرو •
و چون از مجالس ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیة
دیگر خبر میدهد والذین یبیتون و آنانکه شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار خود سجدا
سجده کنندگان در وقتی و قیاما و در پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد سجده و قیام نماز است
والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب
یقولون میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف ای پروردگار ما بگردان عنا از ما عذاب
جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دایم و لازم یعنی
جاوید است انها بدرستی که دوزخ ساءت مستقرا بد آرامگاهیست و مقاما و بد جایی بود فی الذین
اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی

تفضیل

مکالمه

و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند
وکان و بود انفاق ایشان بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی طریقه
اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند نظم وسط را مکن هرگز از کف رها
که خیر الامور است اوسطها • آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه آمده گفتند
ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این
خدای که ما را به پرستش او میخوانی ازین گناهان درمیگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیه آمد
والذین لا یدعون و بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله با خدای بحق الها
آخر خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی و نکشند آن نفس را حرم الله حرام کرده است
خدای قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن
ردت و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد ولا یزنون و زنا نکنند چون امهات
معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که از رسول خدای
پرسیدم که کدام گناه بزرگترست فرمود آنکه همتا گویی خدا را و حال آنکه او ترا بیافریده
گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از
ترس آنکه با تو طعام نخورد و تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیه آمد که بندگان
پسندیده شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند ومن یفعل و هر که بکند ذلک آنچه مذکور شد
از کبایر یلق ببیند اثاما جزای بزه کاری خود گفته اند اثام وادی است در دوزخ که
زناکاران را در آن عقوبت کنند یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان
مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر یضاعف دو تو کرده
شود له العذاب مر کننده این کار را عذاب یوم القیمة روز رستخیز و یخلد و جاوید باشد
فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد الا من تاب مگر آنکس که توبه کند
از شرک و آمن و بگرود بخدا و رسول و عمل عملا صالحا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان
اسلام عمل نماید فاولئک پس آن گروه یبدل الله بدل میکند خدای سیئاتهم حسنات
گناهان ایشان را به نکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید

یا بدل کنند ظلمت معصیت را بنور طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال سلف یا در دنیا بدل
کنند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئهٔ او را بحسنه وکان الله و هست خدای غفورا
آمرزنده گناهان بتوبه رحیما مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان ومن تاب
و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها
توبه کند و دست باز دارد وعمل صالحا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فانه یتوب
پس بدرستی که او باز میگردد الی الله بخدای متابا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق
رجوع پسندیده والذین و بندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند بعید مشرکان
و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند
واذا مروا و چون بگذرند باللغو بچیزی ناپسندیده مروا کراما بگذرند بردباران و پرهیزکاران
یا نهی کنندگان از آن والذین اذا ذکروا و آنانند که چون پند داده شود بآیات ربهم
بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لم یخروا علیها بروی در نیفتند صما و ندیدان یعنی
نایستادند نزدیک استماع آن همچو کران که نشنوند اسرار قرآن را وعمیانا و کوران که نه بینند
انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه
از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین یقولون و آنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما
ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما و ذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیده ما بود
مراد انانی و اولاد و صالح اند چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل وی شاد
و چشم او روشن گردد واجعلنا و گردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی
ما را چندان پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم اولئک آن گروه که مذکور شدند
یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند و گفته اند غرفه اسمی از اسمای
بهشت است و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زر و نقره
و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت دینی
و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر اداء فرایض ویلقون و دریابند یعنی بیابند
و بعض یلقون خوانده اند بتشدید و بصیغهٔ مجهول یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت تحیة زندگانی باقی

وسلاما

حزب الشعرا

وسلاما و سلامتی از آفات یا و عار زندگانی و سلامت شوند یا ملائکه بر ایشان تحیه و سلام گویند یا تحیه
از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند خالدین در حالتی که جاوید باشند فیها در غرفه یا در بهشت
حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست بهشت ومقاما و جای بودنی قل بگو ای محمد بکیاز ما یعبؤا بکم ربی
چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن
شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادت حق است فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب
کردید و تقصیر نمودید در عبادت حق فسوف یکون پس زود باشد که تکذیب شما لزاما ملازم شما
گر ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و انگاه نیز ملازم شما
بود و گویند لزام قتل روز بدر است والله اعلم • سورة الشعراء • بسم الله الرحمن الرحیم طسم
در معالم از قتاده نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد از این حروف
ذکر قرآن می آید و گویند اسمیست از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طا بطاهر
و سین بمجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقایق آورده که
طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طایرند بالله و سین عبارت از سیر روندگان
طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایما میکند بمالکان سبیل عبودیت که میروند مع الله
یا اشارتست بطلب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهدهٔ منتهیان صاحب کشف الاسرار
فرموده که حق سبحانه یاد میکند بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی
جواب قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که
روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن که روشنست
حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش
اینچنین کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان
ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی بسیار شاق آمد و حق سبحانه بجهت
تسلی دل وی آیه فرستاد که لعلک باخع نفسک شاید تو که هلاک کننده و کشنده نفس خودرا
الا یکونوا بانکه نمی شوند ایشان مؤمنین گروندگان بقرآن ان نشأ اگر خواهیم ننزل علیهم
فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای ظاهره

ظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان ازیشان شوند لها مران
آیه را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان و ما یاتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه
من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره و نیاید بعد از دیگری
الا کانوا الا که باشند عنه معرضین ازان روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدرستی که
تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک
مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا
میکردند و باور نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم امروز بدان مصلحت خویش کردی
وانی پشیمان شوی سود ندارد اولم یروا آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمیکنند الی الارض
بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا چند برویانیدیم فیها در وی بعد از مرگ و افسردگی او من کل
زوج از هر صنفی گیاه کریم نیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن
لآیة مرایتی دلالتیست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده و ما کان اکثرهم و نیستند بسیاری
ازیشان در علم ازلی مؤمنین گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها و ان ربک و بدرستی که
پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرحیم مهربان جهت
بساط عطا برای مؤمنان و اذ نادی و یاد کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را
ان ائت بانکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که برخود ستم
کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را الا یتقون آیا نمی ترسند یعنی باید بترسند از غضب
الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی ای پروردگار من
انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند
و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب و لا ینطلق و نگشاید لسانی زبان من و عقده
که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال عقده بوده و پیش از دعا در ازاله آن فارسل
پس بفرست جبرئیل را الی هرون بسوی هرون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت
تا باعانت او نزد فرعونیان روم و لهم علی و مر ایشان را بر من ذنب دعوی گناهیست مرا و هو قتل
قبطیست و بزعم ایشان گناه میگویید فاخاف پس می ترسم ان یقتلون آنکه مرا بکشند بعوض قبطی

پیش از ادای رسالت قال گفت خدای کلا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست یابند
فاذهبا پس بروید تو و برادر تو بآیاتنا با نشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت
تو باشد انا معکم بدرستی که ما با شماییم مستمعون شنونده آنچه را که میان شما و فرعونیان رود
یعنی آنچه شما و ایشان گویید و کنید بر ما پوشیده نیست فأتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا
پس بگویید انا رسول رب العالمین بدرستی که فرستاده پروردگار عالمیانیم ان ارسل سخن
اینست که بفرست معنا با ما بنی اسرائیل را یعنی دست ازیشان بدار تا با ما بزمین
شام شوند که مسکن آبا ایشان بوده پس موسی علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون
آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون حاصل شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان
قال گفت ای موسی الم نربک نه ترا پروریدیم فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی
نزدیک بولادت و لبثت و درنگ کردی فینا در منزلهای ما من عمرک سنین سالهای از عمر خود
یعنی بیست سال از عمر گذرانیدی و فعلت و کردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی
یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی و انت من الکافرین و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد
یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی علیه السلام که کردم آن کردنی را اذا آن هنگام
و انا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد
ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آن هنگام که بترسیدم که مرا بکشید فوهب لی
پس ببخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم و فهم یا نبوت و جعلنی و گردانید
مرا من المرسلین از فرستادگان خود یعنی داخل در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده و تلک
نعمة و آن نعمتی که تو تمنها علی منت می نهی بآن بر من ان عبدت آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام
آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی اگر تو ایشان را
تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم
و چون فرعون شنیده بود که موسی گفته انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی
امتحان قال فرعون گفت فرعون و ما رب العالمین و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است

سوال ماهیة کرد قال گفت موسی در جواب او رب السموات والارض اوست آفریدگار آسمانها و زمین
وما بینهما وانچه در میان ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین یقین کنان در تحقیق صفات حق
موسی علی نبینا وعلیه السلم اعراض فرمود از جواب از ماهیة و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل
حکمت و آثار قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر آنها را که گرد اگرد او بودند از اشراف قبط
و ایشان پانصد تن بودند زیورها بسته و بر کرسیها نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب
این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم او از افعال و خبر میدهد قال گفت موسی دیگر بار
ربکم خدای من آفریدگار شماست ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول
کرد از اظهر آیات بانظر و اوضح آن بر متامل قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که
فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما لمجنون
مرا یه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قال گفت موسی رب المشرق والمغرب
پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغربست وما بینهما وانچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم
تعقلون اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه نمی تواند بود زیرا که
هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد
ذات خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه این همه محدثاتند و محدث جز ادراک محدث
نتواند کرد نظم آنکه او از حدث برآورد دم ۰ چه شناسد که چیست سر قدم ۰ علم را سوی حضرتش ره نیست
عقل نیز از کمالش آگه نیست ۰ قال گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره در ماند لئن اتخذت
اگر فرا گیری ای موسی الها معبودی غیری جز من لاجعلنک هر آینه گردانم ترا من المسجونین
از زندانیان آورده اند که حبس فرعون از قتل بتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفره
عمیق می انداختند که در انجا هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی
علیه السلم چون ذکر حبس شنید قال گفت اولو جئتک آیا این کنی با من اگر بیارم ترا بشیء
مبین بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قال قالت بگفت فرعون که بیار آن چیز را ان
کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بیفکند
موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا پس از افکندن ثعبان مبین اژدهای بود آشکارا

باقرب لآیت هم

یعنی ثعـ

یعنی ثعبانیه او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند
چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت ونزع و بیرون آورد یده دست خود را
از گریبان بعد از آنکه گندم گون بفرعون نموده بگریبان در آورده بود فاذا هی پس آنجا آن دست او
بیضاء سفید و درخشنده للناظرین مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش عنان
نور آفتاب و دیدها را خیره ساختی قال گفت فرعون للملأ حوله مر اشراف قوم را که گرد اگرد او
بودند ان هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوییست دانا که در فن سحر مهارتی تمام دارد
یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار مصر بسحره بجادویی
خود فماذا تامرون پس چه فرمایید شما مرا در کار او و معجزه موسی ورا از اوج دعوی ربوبیه بحضیض
مشاورت با قوم افکند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار
موسی علیه السلم مدد طلبید قالوا ارجه گفتند حبس کن او را و اخاه و برادر او را یا در توقف
افکن و تعجیل در شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وابعث
و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرهای مملکت خود حاشرین جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان
کن بشهرها یاتوک بکل سحار تا بیارند هر جا که جادوییست علیم دانا برآمده در فن سحر فرعون
کسان بطلب جادوان فرستاد فجمع السحرة پس جمع کرده شد جادوان لمیقات یوم برای
هنگام روزی معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود وقیل و گفته شد یعنی
فرعون گفت للناس مر مردمان یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون فراهم آیندگان
یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید ما باتفاق نتبع السحرة پی روی کنیم جادوان را یعنی متابعت
نماییم در وقوع کموسی و مدد ایشان باشیم پی روی دین ایشان کنیم ان کانوا اگر باشند
هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هرون علیهما السلم فلما جاء السحرة پس آن هنگام
که آمدند جادوان بنزدیک فرعون ایشان را نوازش بسیار کرد و ایشان گستاخ شده قالوا
لفرعون گفتند فرعون را ائن لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی از نزدیک تو ان کنا اگر باشیم
نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانکم
اذا و بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی اول کسی که

برمن در آید و آخر کسی که بیرون رود و شما باشید ایشان بدین وعده منتظر گشته جادو بیها خود را
بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلم صف برکشیده گفتند ای موسی
اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی گفت موسی علیه السلم مر ایشانرا القوا
بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکننده اید مر انرا فالقوا پس بیفکندند حبالهم و عصیهم رسنها
و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود و قالوا
و گفتند بعد از انکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از مردم غریو برخاست
بعزة فرعون بعزت و بزرگی و قوت و غالبیت فرعون انا لنحن الغالبون هر آینه که ما غلبه کنندگانیم
بر موسی و هرون فالقی موسی پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت
فاذا هی پس آنگاه عصای اژدها شده تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بصورت
مار بخلق می نمودند فالقی السحرة پس بروی در افکنده شدند ساحران ساجدین سجده کنندگان
چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل سحرست و از روی صدق قالوا آمنا گفتند
گرویدیم برب العالمین بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رب موسی و هرون آوردند تا
موسی و هرون تا دفع توهم ربوبیة فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشانرا
طلبید قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید و حفص آمنتم بطریق خبر میخوانند یعنی گرویدید له
مر موسی را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم هر آینه که
او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر اتفاق کردید در
هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را
بگرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم و ارجلکم دستها
و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل تمامکم از جهت
خلافی که با من کردید و لاصلبنکم اجمعین و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت
گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لاضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما آن تهدید تو
و ما از مرگ نترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون باز گردندگانیم
انا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم ان یغفر آنکه بیامرزد لنا ربنا برای ما پروردگار ما خطایانا

کنانان ما را ان کنا برای آنکه بودیم از اهل مملکت اول المومنین اول گرویدگان بخدای آورده اند که
فرعون بفرموده تا دست راست و پای چپ آن مومنانرا ببریدند و ایشانرا از دارهای بلند
در آویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها
برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بنظر وی در آورد تا تسلی یافت نظم
جادوان کان دست و پا درباختند . در فضای قرب مولا تاختند . گر برفت آن دستها بر جای آن
رست از حق بالهای جاودان . تا بدان پرها بپرواز آمدند . در هوای عشق شهباز آمدند
پس موسی علیه السلم بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
می نمود و هر روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا بهلاک ایشان نزدیک رسید
حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلم با قوم خود از مصر بیرون روند کما قال و اوحینا وحی
کردیم الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی انکه ببر بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل
که نجات شما و هلاک کفره در انست انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی
فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشانرا غرقه سازیم در مجمع آورده که
موسی علی نبینا و علیه السلم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهانه آنکه عیدما
نزدیک است میخواهیم که اهل خود را بدان بیاراییم عاریه گرفتند و وعده فرمود که فلان شب
تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان برین صورت تقدیم رسانیدند
چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمود که یوسف
صدیق علی نبینا و علیه السلم وصیت کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود از مصر بیرون نبرند
بدر نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلم اطلاع نبود موسی علیه السلم
بجوزه ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلم ره نماید هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم
عجوزه گفت بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق در قعر دریای
نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط سما رسید مهم ساخته روی
براه نهادند آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل
تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند

در خانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتجهیز او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر
امر کرد فارسل فرعون فی المداین پس بفرستاد فرعون در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود
حاشرین جمع کنندگان لشکر را و گفت ان هولاء بدرستی که گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون گروهی
اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست درگذشته و بشصت
نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بود و مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار
و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروهی بسیار اندک اند
وانهم و ایشان لنا مارا لغائظون بخشم آرندگان اند چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم مارا برده
وانا لجمیع و ما همه یعنی لشکر ما حاذرون سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب تعریض است
بانکه قوم موسی نه سلاح دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را
یعنی داعیه خروج در میان ایشان پدید آمد تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها و عیون
و از چشمه سارها و کنوز و از گنجها زر و نقره و مقام کریم و از منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم
با ایشان واورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان را بنی اسرائیل فرزندان
یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را بحیطه
تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا
یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد
هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار بمیسره نامزد فرمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر
کرده با خلق بسیار بی شمار در قلب قرار گرفت نظم زمی لشکر سراپا غرق جوشن •
شده در موج چون دریای آهن • چو چشم دلبران پر کین و خون ریز • بقصد خون مردم تیغها تیز
فاتبعوهم پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را مشرقین قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل
بران صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب
به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی علیه السلم بکنار دریای قلزم رسیده
تدبیر مرور و عبور میکردند ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما تراءا الجمعان پس آن هنگام که
دیدند هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر اینه ما دریافته شدگانیم

یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی کلا نه چنین است
ایشان شما را در نیابند ان معی بدرستی که با منست یاری و مدد کاری ربی پروردگار من سیهدین
زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آید محققان گفته اند که موسی علیه السلم در قول
خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست
و این مقام مریدست و حبیب از حق بخود نگریسته و این رتبه مراد است مرید را هر چه گویند آن کند
و مراد هرچه گوید چنان کنند نظم این یکی از روی او در روی دوست • وان دگر از روی او خود روی اوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه سحابی از بخار میان فریقین
پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت که فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یابد و این
بخار از میان برخیزد و بسر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش
و لشکر از عقب ایشان کجا توانند گریخت بیت کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری • اما بنی اسرائیل
اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلم بنالید و وحی در رسید که ما دریا را حکم تو کردیم
او را بکنیت بخوان و برو حکم فرمای چنانچه فرمود فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی
ان اضرب آنکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلم بر لب دریا آمد
عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد مارا راه ده فانفلق پس بشکافت دریا و دوازده راه
راه پدید آمد همگنان پس بود کل فرق هر پاره جدا شده و از هم کالطود العظیم همچون کوهی
بزرگ فی الحال بادی در تگ دریا وزیده وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند
وازلفنا و جمع کردیم ثم الاخرین آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم
گرد آوردیم بحوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد و خواست
که سپاهی قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده
هامان بطریق مساره با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است زینهار
در دریا میایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلم بر مادیانی نشسته
خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر ایغری تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده
و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوج براهی در آمدند

خود معیت را مقدم داشته ... معه ربی ...
... اول خود ... جمع

ومیکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد و ایشانرا میراندند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی
در رسید که دریا بحال خود باز رو و یکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل
بسلامت عبور کردند و بر کناره دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وانجینا موسی و نجات دادیم موسی را
ومن معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشانرا ثم اغرقنا الآخرین پس غرقه گردانیدیم دیگرانرا
ان فی ذلک بدرستی که در اینجا موسی و قوم او و اهلاک فرعون و حزب او لآیة هر آینه علامتیست
روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم فرعون مومنین
گروندگان چه از تمامی قبط جز حزبیل که مومن آل فرعون بود و گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت
موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست
غالب و کسی با قدرت غلبه بر بوبیت الرحیم مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت
واتل و بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبأ ابرهیم خبر ابرهیم که ایشان خود نسبت درست میکنند
بفرزندی او متفخر و مستظهر بدو اذ قال یاد کن آنرا که گفت ابرهیم لابیه مر پدر خود آزر را و قومه و قوم
خود یعنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که ما تعبدون چیست آنچه می پرستید قالوا نعبد گفتند
می پرستیم اصناما بتانرا فنظل پس همیشه می باشیم لها مر آنرا عاکفین مجاوران و ملازم
بر عبادت مراد و تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آن
مداومت میکردند قال گفت ابرهیم که شما هل یسمعونکم آیا می شنوند خواندن شما را اذ تدعون
وقتی که بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت میکنند او ینفعونکم یا سود میرسانند شما را که پرستش
ایشان میکنید و روزی میدهند او یضرون یا زیان میرسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت
ایشان و نکوهش نمایید قوم ابرهیم علیه السلام نتوانستند او را هیچ جواب دهند بهانه تقلید پیش
آورده قالوا گفتند وجدنا آباءنا در یافته ایم پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند
یعنی ایشانرا پرستش می نمودند و پیران متقیم بودند قال گفت ابرهیم افرایتم آیا دیدید و دانستید
یعنی بدانید که بهر حال ما کنتم تعبدون آنچه هستید که می پرستید انتم شما و آباؤکم الاقدمون
و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستی که آن معبودان عدو لی دشمنانند مرا
یعنی شما را پرستندگان ایشانند تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان به آن در نصیحت

یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر کرا
دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی بنحو
در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد تعریض مر

از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد
از هیچ دشمنی متصور نیست مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار
عالمیانست الذی خلقنی آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه می نماید مرا
براستی در قول و فعل یا بپیغامبری مرا برای اقامت حق و راه می نماید بدعوت خلق والذی هو
وآنکه او یطعمنی میخوراند مرا غذایی که قوام اجزای بدن بآنست ویسقین و می آشاماند شرابی
که موجب تسکین عطش و سبب ترطیب اعضای منست و در عین المعانی آورده که مراد طعام
الفت و شراب زلفت صاحب بحر الحقایق فرموده که طعام عبودیتست که دلها بدان زنده بود
و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بدان تازه گردد و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری
قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده ام
شراب المحبة خیر الشراب • وکل شراب سواه سراب • واز فحوی کلمات شیخه از اسرار کلام حقایق
نظام ایت عند ربی یطعمنی ویسقینی پی می توان برد نظم ترا نوال و ما دمر زخوان یطعمنی •
ترا پیاله مدام از شراب یسقینی • مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم • بهر زمان که بگم دیگر ولی دینی •
واذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی الله عنه
منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض رؤیت
اغیارست و شفا بمشاهده انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری تعلقات کونین است
و شفا بقطع تعلق آن و آن وابسته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک از همه منقطع ساخته
بحق پیوندد و چه یعنی بشربت تجرد از مرض تعلقش باز رهاند نظم حکومت که چه خوب آمدی مسیح صفت
بیک نفس همه دردم مداوا کردی • والذی یمیتنی و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل
ثم یحیین پس زنده کند و اند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند
بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند اماته بمعصیت واحیا بطاعت یا اماته بجهلست و احیا بعلم
یا اماته بطمع است واحیا بورع یا اماته بفراقست واحیا بتلاق و در حقایق سلمی آورده که بمیراند
مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بوجود و نزد بعضی محققان اماته واحیا بخوف و رجاست
یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر الحقایق فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت

زنده سازد باخلاق روحانیت و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات
ربانیه و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویه خود که حیات حقیقی عبارت
از آنست نظم بجویم عمر فانی را تویی عمر عزیز من ٭ نخواهم جان پر غم را تویی جانم بجان تو ٭ والذی
اطمع و آنکسی که طمع میدارم ان یغفر لی آنکه بیامرزد مرا خطیئتی گناهان مرا یوم الدین روز جزا
اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است و تعلیم امت و در تخصیص آورده
که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای
غفران آن نموده رب هب لی ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن حکما حکمی در علم تا بآن
مستعد خلافت حق در پیدایست خلق گردم و الحقنی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل
بالصالحین بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و گردان از برای من لسان
صدق زبانی راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی جاری کن ثنا
و نیکنامی و آوازه من بر زبان کسی که پس از من آید و این دعا بعز اجابت رسید و جمیع
امم از مجوس و یهودی و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد
از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیه این که ظاهر کن برای تجدید اصل من مردی را که
در آخرین است و مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم واجعلنی و گردان مرا
من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول
میکنند واغفر لابی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود انه بدرستی که او
کان هست من الضالین از گمراهان ولا تخزنی و رسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند
مردمان از قبرهای خود و این دعا نیز تعلیم امت است والا انبیا را خواری و رسوایی نباشد یوم
لا ینفع روزی که سود نکند و بکار نیاید مال خواسته ولا بنون و نه پسران هیچ احدی الا من اتی الله
مگر کسی را که بیاید بخدای بقلب سلیم بدلی خالص از کفر و معصیت جاه و مال خود را در راه حق نفقه کرده
باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و مراد به آنست که مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب
اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله و قولی آنست که دل سلیم از حب دنیا و گویند
از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم

امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از یاد غیر خدای سلمی رحمه الله روحه فرموده
که در وی نوافات دنیی نگنجد و نه مطامع عقبی یعنی خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطایفه
قدس سره منقولست که سلیم از مار گزیده بود و مارگزیده را پیوسته قلق و اضطرابست پس بیان
معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از
شوق وصلت نظم زشوق وصل می گریم و گر دستم دهد روزی ٭ زبیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد
مدام از گریه خونین و سوز دل که چندین ٭ ندانستی که حال عشقبازان اینچنین باشد ٭ وازلفت الجنة
و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند
و بشارت منازل خود مسرور شوند و برزت الجحیم و ظاهر ساخته شود دوزخ للغاوین برای
گمراهان تا دران نگرند و مقامات خود را ببینند و غم والم ایشان بیفزاید وقیل لهم و گویند مر ایشان را
یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که اینما کنتم کجا اند آنچه بودید که پیوسته
تعبدون می پرستیدید از من دون الله بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار
بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما او ینتصرون یا نگاه میدارند خود را
از حلول عقوبت بر ایشان فکبکبوا پس بروی در افکنده شوند فیها در دوزخ هم ایشان والغاون
و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وجنود ابلیس و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی
متابعان وی از جن و انس اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران وهم فیها و حال آنکه ایشان
در دوزخ یختصمون دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان
میگویند تالله ان کنا بخدای که ما بودیم لفی ضلال مبین در گمراهی پیدا و هویدا اذ نسویکم وقتی
که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین به پروردگار عالمیان وما اضلنا و گمراه
نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدان و بدکرداران و مهتران یا از دیوان
فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست
ولا صدیق و نه دوستی حمیم مهربان و با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده
که ها را بحا بدل کرده اند جهت قرب مخرج و حمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که از آن روز اهتمام
کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین

آنکه کافران از روی تحسر گویند فلو ان لنا کرة پس کاشکی بودی ما را کرة بازگشتنی بدنیا فنکون پس می‌بودیم
من المؤمنین از باور دارندگان و گرویدگان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابرهیم و احتجاج او
با قوم لآیة هرآینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابرهیم
مؤمنین گرویدگان چه ازا جیل بل جز دختر نمرود و کسی ایمان نیاورد و ان ربک و بدرستی که
آفریدگار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت قهر او نکرده و الرحیم بخشاینده که
که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح
المرسلین گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داده و قوم او باور نکردند
اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است
الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید انی بدرستی که من لکم مر شما را
رسول امین فرستاده ام بامانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت میپرستید و اطیعون
و فرمان برید مرا در قبول ایمان و ما اسالکم و نمیخواهم شما را علیه بر ادای رسالت من اجر هیچ مزدی نصف
ان اجری نیست اجر و رسالت من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله
پس بترسید از عقوبت خدای و اطیعون و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت
جهت تاکید است چه قوم نوح علیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قالوا گفتند در جواب
نوح علیه السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک الارذلون و حال آنکه پیروی تو
کرده اند سفلگان و بیغدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن مخالف قال گفت نوح
و ما علمی و نیست دانش من رسنده بما کانوا یعملون بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است
ایشان عمل مؤمنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست
حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بران لو تشعرون اگر دانید که
عالم الغیب اوست و بس و ندانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این ارذال را از مجلس خود بران
تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت و ما انا و نیستم من بطارد المؤمنین راننده مؤمنان
ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان چه
اغنیا و خواه فقرا قالوا گفتند لئن لم تنته یا نوح اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی

از دعوت و انذار لتکونن هرآینه باشی من المرجومین از راندگان یا کشته شدگان بسنگ
قال گفت نوح علیه السلام از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رب ای پروردگار من
ان قومی بدرستی که گروه من کذبون تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح
پس حکم کن بینی و بینهم میان من و ایشان فتحا حکم کردنی و نجنی و باز رهان مرا از معصیت ایشان
و من معی و هر که با منست من المؤمنین از گرویدگان فانجیناه پس نجات دادیم او را و من معه
و هر که با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا
پس غرق ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم ان فی ذلک بدرستی که در صبر
بر ایذا قوم لآیة هرآینه و لا نشانیست بر آنکه صبر موجب ظفرست نظم کار تو از صبر نکوتر شود
هر کو شکیبا است مظفر شود و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مؤمنین
گرویدگان بخدای و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند
و ان ربک و بدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت کافران الرحیم
مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق بعضی از ایشان بعلم و بردباری و احتجاج بر ایشان
کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود
همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن آنگه گفت مر ایشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان
هود علیه السلام الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمی شوید
انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده امینم بوحی و در رسالت فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید و اطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان
بدعوت میکنم و ما اسالکم علیه و نمیطلبم از شما بر خواندن خود من اجر مزدی از مال و متاع
دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر آفریدگار عالمیان اتبنون
آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده تعبثون
بازی کنید بآن تا لعبی بنای میسازید و در ان ساکن نمیشوید گویا که عبث و گویند
بر سر راهها خانها میساختند و در انجا نشستند هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی
یا مرا و کبوتر خانها ست و تتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم لعلکم

لعلکم تخلدون گوییا که جاوید خواهید بود و ران و اذا بطشتم و چون بطش میکنید و حمله میزنید بتیغ
میکنید یعنی بطشتم جبارین در حالتی که متکبر انید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون
انتقام میکشید انتقام ستمکارانه فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوت جباری
نه لایق شماست بگذارید و اطیعون و مرا درین چه میفرمایم فرمان برید که سود شما درویست
واتقوا الذی امدکم و بترسید از آن خدای که مددکاری کرد شما را بما تعلمون بانچه می شناسید
از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان
اخذ فواید میکنید و بنین و به پسران تا در همه حال یاور و مددکار شما اند و جنات و بوستانها
که از میوه ان منتفع میشوید و عیون و چشمهای آب که ازو سیراب شوید و نماء زرع بدان بتمام رسد
انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصرست یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب
هود علیه السلام سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن من الواعظین
از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار از بت پرستی
و تجبر و عمارت بناهای مرتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما و ما نحن و نیستیم ما
بمعذبین عذاب کرده شدگان برین عادتها که بوده پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه
فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بباد صرصر ان فی ذلک هر آینه در هلاک قوم عاد لایة
نشانه و دلالتیست و ما کان اکثرهم مؤمنین و نبودند بیشتر قوم عاد مؤمنان گرویدگان جز اندکی از آن
قبیله با هود علیه السلام در خطه بودند و باقی در معرض سخط و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو
لهو العزیز اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد و الرحیم مهربانست که مؤمنانرا از مهلکه
عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود تکذیب کردند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان خدای
یعنی صالح او انبیاء سابق را علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا اخوهم برادر ایشان
از حیثیت قرابت صالح حال ابن عبید علیه السلام الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدای
که بر شرک می آید انی لکم رسول بدرستی که من برای شما فرستاده ام امین مشهور بامانت
و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای و اطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی

بر الکم عاقبت اهل تکذیب معلوم گشت

وما اسئلکم و نمیطلبم از شما علیه بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزایی که بمن دهید و من بدان متهم شوم
ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون ایا گذاشته
خواهید بود یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما هیهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین
ایمن از آفات و سالم از فوات فی جنات در بوستانها و عیون و چشمهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر
بوده و زروع و کشتها و نخل و خرمایستانی که طلعها شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف
است و تنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین
در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امل دور و دراز
از پیش بگیرید و اطیعون و فرمان برید مرا در احکام و لا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین
فرمان کافرانرا که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر الذین یفسدون فی الارض انانکه تباهی
کنند در زمین حجر ولا یصلحون و صلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه
کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام
انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو کرده
کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت
صالح علیه السلام از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسانرا ورای صورت چیزی دیگر هست
چند صورت بینی ای صورت پرست ٭ جان بی معنیت گر صورت پرست ٭ در گذر از صورت و معنی نگر
زانکه مقصود از صدف باشد گهر ٭ و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح را علیه السلام
بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک
نمیکنی و درین دعوی مصری فات بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت اگر
هستی تو من الصادقین از راستگویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما
چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه با این صفات بیرون آر و چون
مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید
لها شرب مر او راست نصیبی است از آب ولکم و مر شما راست شرب یوم معلوم آبخور روزی دانسته
شده یعنی یکروز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید ولا تمسوها

وپس بکشید ویرا بسوء به بدی یعنی قصد زدن وکشتن وی مکنید واگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد
شمارا عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست فعقروها
پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب
پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یوم موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در انچه نازل شد
بثمود لایة هر اینه دلالتیست برانکه کفر بعد از ظهور آیات معجزه موجب نزول عذابست
وما کان ونبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود
چهار هزار کس ایمان آوردند وبس وان ربک وبدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب
که مغلوب نشود الرحیم مهربانی که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند
قوم لوط علیه السلم یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابرهیم ولوط علیهما السلام
اذ قال لهم چون گفت مر ایشانرا اخوهم لوط برادر ایشان لوط علیه السلم انجام او اخوت
شفقت الا تتقون ایا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای انی بتحقیق که من لکم برای شما
رسول امین رسولی ام امین در نصیحت یعنی نیکو خواهم شمارا فاتقوا الله پس بترسید از خدای
در ترک نصیحت من واطیعون وفرمان برید مرا در قبول موعظه وما اسئلکم علیه ونمیطلبم شمارا
بر پندی که میدهم من اجر مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب
العالمین که تربیت کننده عالمیانست اتاتون الذکران ایا می آیید بمردان من العالمین
از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون ومیگذارید ودست
باز میدارید ما خلق انرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان
شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذرندگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال
میل دارید قالوا گفتند قوم لوط علیه السلم در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی
ای لوط از تقبیح عمل ما ونهی ما از ان لتکونن هر اینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان
از میان ما واهل مؤتفکه به بدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت
لوط که بتحقیق من لعملکم مر عمل شمارا من القالین از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم
بگردانیده اغاز مناجات کرده گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی وکسان مرا

مما یعملون از شامت انچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم اورا واهله واهل ویرا اجمعین
همه ایشان اهل لوط علیه السلم زن وی ودختر دو داماد وی بودند همه رهایی یافتند الا عجوزا
مگر پیر زن لوط علیه السلم که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که
آن زن با لوط علیه السلم بیرون بیامد وگفت راضی ام که بمن رسد انچه بقوم رسد ثم پس
دمرنا الاخرین هلاک کردیم دیگرانرا وامطرنا علیهم وبارانیدیم برایشان مطرا بارانی که
سنگ بود با کبریت وآتش فساء پس بد هست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان
نیاورده اند ان فی ذلک هر آینه در عذاب اهل مؤتفکه لایة نشانه ایست بر عقوبت
نافرمانان وما کان اکثرهم ونبودند اکثر آن قوم مؤمنین گرویدگان که جز دو دختر لوط
علیه السلم بقول اصح ودو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علیه السلم نگرویده بودند
وان ربک وبدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست عزیزی که هرگز خوار نشود الرحیم
مهربانی که قبل از تنبیه وارشاد عذاب نکند کذب تکذیب کردند ودروغ داشتند اصحاب الایکة
المرسلین یاران ایکه پیغمبرانرا وایکه بیشه بوده بقرب مدین ودران بیشه اشجار واثمار
بسیار ومیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند وچاردیه داشتند شعب وبدا
وعرفه وغالس حق سبحانه شعیب را علیه السلم بایشان فرستاد وچنانچه باهل مدین فرستاده
بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشانرا شعیب که ای قوم الا تتقون ایا نمی ترسید
از عذاب الهی که بدو شرک می آرید انی لکم بدرستی که من شمارا رسول فرستاده ام امین
با امانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر وتکذیب وبترسید
از خدای واطیعون وفرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم ونمیخواهم شمارا علیه بر تبلیغ
وحی من اجر هیچ پاداشی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین بر آفریننده
عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا ومباشید من المخسرین از کاهندگان
وزیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا وبسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست
ولا تبخسوا الناس وکم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا وغارت
تباهی مجویید فی الارض در زمین ایکه بقتل وغارت وقطع الطریق مفسدین در حالتی که قصد

فساد وارید و اتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت الهی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را والجبلة
الاولین و گروه پیشینیان را قالوا گفتند اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدی که اثر عقل
از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشان را سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج
بطعام و شراب وما انت و نیستی تو الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در صفات بشریت پس
بچه چیز تفضل یافتی و دعوی رسالت از کجا آوردی وان نظنک و بدرستی که گمان می بریم ترا
لمن الکاذبین از دروغ گویان در دعوی خود فاسقط پس فرود آر و بیفکن یعنی خدای خود را
بگو تا بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء پاره از آسمان که در و عذابی باشد ان کنت اگر هستی تو
من الصادقین از راست گویان که بر ما عذابی فرود خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام
ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون بانچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام
و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال
باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت دهد روزی ظالم مبین * فتنها بین هر زمانش در کمین
اول حالش همه عیش است و ناز * آخر کارش همه سوز و گداز * آورده اند که چون قوم شعیب
علیه السلام در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانه روز حرارت سخت
بر ایشان گماشت چنانکه آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت
و درون خانها در آمدند حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند و هم یک دریای درختی افتاده
از گرما بجنه میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت
و اصحاب ایکه خوش دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه این ابر آسایشی
کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بر آمد همه را بسوخت چنانچه
حق سبحانه فرمود فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فاخذهم پس فرا گرفت
ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سایه بانست ابر سیاه
بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند چون حرارت ایشان بنهایت رسید حق سبحانه
کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبها خنک بود

[illegible]

ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد انه بدرستی که
عذاب روز ظلة کان بود عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بتحقیق که درین
عذاب که از ابر آب و از آتش سوزان بیرون آمد لآیة هر آینه نشانیست بر کمال قدرت منتقم
حقیقی وما کان ونبود اکثرهم مؤمنین بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همه ایشانست
چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین
که جمعی از ایشان ایمان آورده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب
کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرحیم مهربان با انبیا و متابعان ایشان این هفت قصص هفت
پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و سلم درین سوره
مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند
معذب گشتند و ایشانرا بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وانه و بدرستی که قرآن لتنزیل
رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل فرو فرستاد خدای به قرآن
الروح الامین جبرئیل را علی قلبک بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی
از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند
یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعاء آن شد و این
بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آمده لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان
مر خلق را بلسان عربی مبین بزبان عربی هویدا و منذر بلسان عرب شعیب و هود و صالح
و اسمعیل بوده اند علیهم السلام وانه و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی
از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا و رانچه گفتندی
قبول کرده حجت میداشتند حق سبحانه فرمود که اولم یکن آیا نیست لهم مشرکان قریش را
آیة نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم ان یعلمه آنکه میدانند قرآن را
بصفت او و پیغمبر را بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل در کتب سالفه گذشته
و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق آنست ولو نزلناه و اگر ما فرو فرستادیم

قرآنرا علی بعض الاعجمین بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فقرأه پس بخواندی آن عجمی
قرآنرا علیهم بر ایشان بلغت ایشان و دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی
در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواندی ما کانوا به نبودندی ایشان بدان قرآن
منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را
بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران میگفتندی که ما فهم نمیکنیم معنی آن در نمی یابیم
کذلک همچنین سلکناه درمی آریم انکار و عنادرا فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان مکه
لا یؤمنون به نمیگروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که به بینند العذاب الالیم عذاب دردناک را
در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان
بغتة ناگاهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند وقت آمدن او فیقولوا پس گویند هل نحن
منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا
ایا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة فاتنا بما تعدنا و حال آنکه
در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند افرایت ایا دیدی و دانستی که ما ان متعناهم
اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان
ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان
عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیوی و نعیم آن
دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود • در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای
شیخ بصری بوده رحمه الله روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ
این آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی
و سخن را تمام کردی نظم جهان چون نایست مردم فریب • که از دل رباید قرار و شکیب •
نگر تا بخواهش نگردی اسیر • بخفتی تن بی مالش اندر زحیر • که آندم که مرگ اندر آید براه •
نه مالت کند دستگیری نه جاه • وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة اهل هیچ دیه را الا لها
مگر اهالی او را منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران
فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق ننمودند

و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند و ما کنا ظالمین و نیستیم ما ستمکار که قبل از انذار
کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند که دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید
و قرآن بر او میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرموده که و ما تنزلت و فرو نیاورده اند
به الشیاطین بقرآن دیوان و ما ینبغی لهم و نشاید و روا نبود مر ایشانرا فرود آوردن
قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آن چه شهب و ملائکه ایشانرا از رفتن
آسمان مانعت انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور
کرده شدگانند و باز داشته رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرتست و مراد غیر او
هر یک از امتانرا میگوید مخوان و مپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فتکون
پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان و انذر و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت
پیغمبر باید که بترساند از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را آنحضرت بعد از این
آیه بکوه صفا برآمده یک یک از ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در این
این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که بیم کننده ام شما را از عذاب سخت
که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق گشتند و ابولهب بآزار وی
برخاست و اخفض و فرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لمن اتبعک
مر آنرا که پی روی تو کرده است من المؤمنین از گروندگان خاص فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند
عشیره تو و متابعت ننمایند فقل انی پس بگوی که من بری بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید
مرا آن مواخذه نخواهند کرد و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوند
غالب که قادرست بر قهر اعدا الرحیم مهربان که توانا است بر نصرت اولیا الذی یریک آنکه
می بیند ترا حین تقوم آن هنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری و تقلبک و می بیند
گشتن ترا یعنی تصرف و نمودن فی الساجدین در میان نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود
و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا القول تو
العلیم و دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر که از مردمان تنزل الشیاطین
فرود آیند دیوان قبل از این ذکر فرموده که روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلی الله علیه و سلم

بحث عدم تناسب و تجانس و انجا بیان میفرماید که تنزل نزد وی آید دیوان علی کل افاک بر دروغ
گوی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میگیرند گوش را بسخن شیاطین
و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان
دروغ گویانند و در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوف اند والشعرآء و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه ثقفی یتبعهم
الغاوون پی روی ایشان میکنند سفها عرب یعنی رواة ایشان و در تیسیر از امام علم الهدی
نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و مذمت اسلام شعرها گفتند
و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیه در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان
فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون نسیب و تشبیب
و منزل و مطایبه وطن و در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن
وانهم و آنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و
بفاحشهای ناداده کبی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیه کند بر بسیاری
ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه و جمعی
از شعرآء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه
میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت که می ترسم که برین وصف بمیرم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگویید
برایشان سخت ترست از تیر و این آیه نازل شد که الا الذین آمنوا شعرا متبوع سفیهان در همه
بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند و عملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند یعنی
پیغمبر را صلوات الله و سلامه علیه ستایش نمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند و ذکروا الله
و یاد کردند خدا را در اشعار خود کثیرا بسیار اکثر اشعار در تحمید و توحید و تحریص بر طاعت
و تنبیه از غفلت وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده
بودند بهجا یعنی هجو ایشان را برایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را گفت
اُهجُ المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده اند که

هر چند قادر حکیم جل ذکره در کریمه والشعرآء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعر اند جمع ساخته
و کمند لام استغراق در گردن انداخته که در غرقاب بیحد و غایت غوایت می اندازد و گاه
تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسیله
بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل اخلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است
شاعرانرا اگرچه غاوی خواند در قرآن خدای ؛ هست از ایشان هم بقرآن نظام استثنای من ؛
وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغمبر
بشعر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب
ایشان آتش خواهد بود ؛ سورة النمل ؛ بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفاسیر
از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتداء کلام و انتهای کلام است پس دلالت
ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت
بطهارت قدس الهی و سین بسناء عز نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب
ایشان از ماسوی الله تلک این سوره آیات القرآن ایتهای قرآنست و کتاب مبین
و ایتهای کتاب روشن کننده هر حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد
الصفتین است بر دیگری قران بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند
هدی این کتاب راه نماینده است و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر گروندگانرا الذین
آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن و یؤتون الزکوة و میدهند
زکوة اموال خود را بمستحقان و هم بالآخرة و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم یوقنون بی گمان
میشوند تکرر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستی
بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای
ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیدیم
صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را
خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود

النمل

حزب

اولئک آن گروه الذین لهم انانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر
در روز بدر وهم فی الآخرة وایشان در سرای دیگر هم الاخسرون ایشان زیان کارترند بسبب
فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده میشوی قرآنرا
یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوندیست کار ساز علیم دانا
اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانرا که با او بودند در وقت توجه
از مدین بمصر وراه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده وسرما دریافته انی آنست بدرستی که
من دیدم بار را آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که
بر سر آتش باشد خبر راه پرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله آتش برگرفته لعلکم
تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی نزدیک آن آتش
نوری دید اشراق افروخته از درختی سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هم تقدیر
چون موسی آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک آنکه برکت داده من فی النار هر که در
مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام و من حولها
و هر که گرد اگرد آتش است یعنی ملائکه و سبحان الله و بگوی پاکست خدای رب العالمین
پروردگار عالمیان از تشبیه • آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست
باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی که ندا کننده انا الله العزیز منم خدای غالب الحکیم حکم کننده بصواب
والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری گشت
و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون موسی دید عصا را که تهتز حرکت میکند باضطراب از هر طرفی
کانها جان گویا که ماریست باریک تیز رو در اول حال چون ماران خورد می بود و در آخر اژدها
میشد • و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بود و در نزد فرعون
ثعبان شده و بهر وجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود ولی روی بگردانید مدبرا در حالتی که
گریزان بود از خوف آن و لم یعقب و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف
ای موسی مترس از غیر من انی لا یخاف بدرستی که منم که نترسند لدی المرسلون نزدیک من
فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بهیچ عاقبت نیست تا از آن بترسند و نباید ترسید

ستمکارانرا

ستمکارانرا الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آرد نکوی بعد سوء
بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام رحیم
مهربانم بر ایشان وادخل یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان پیراهن خود و پیراهن
موسی علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء
سپید و درخشنده و نورانی من غیر سوء بی علتی یعنی سپیدی او از علت برص مبرا باشد پس
موسی علیه السلام دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که
این دو آیه را ظاهر کن فی تسع آیات در جمله نه آیه که معجزات تست و برو برسالت الی فرعون
و توجه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی
بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل
قدرت ما و براهین رسالت موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین
این جادویی روشنست یعنی همه کس داند که این سحرست وجحدوا بها و منکر شدند معجزها را
واستیقنتها و بی گمان بود جان انفسهم و دلهای ایشان یعنی تحقیق میدانستند که این آیتها
از نزدیک خداوندست و سحر نیست و انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری و علوا و بزرگی
و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران در دنیا
بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت نظم همه حالت مفسدان ناخوش است •
سر انجام اهل چنین آتش است • ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا را
و سلیمان و سلیمان پسر او را علما دانشی از احکام شرایع و داوری گفته که علم کیمیا و قالا و گفتند
بعد از عطاء علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را
علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گزیده خود و ورث سلیمان و میراث
گرفت سلیمان داود را از داود و نبوت را و علم را و گفته اند ملک را تا که قایم مقام او باشد و دون او
پسران دیگر گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه
نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این
مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندانرا جمع کرده و احبار و اخیار

حاضر گردانید مثلها بر فرزندان عرض کرد که بگویید که نزدیک ترین چیزها کدامست و دورترین اشیا
چیست و کدامست انکه هر دو انس بیشترست و چیست انکه وحشت افزاید و کدام اسند دو قایم دو
مختلف دو دو دشمن و کدام کارست که اخر ان ستوده است و کدام امرست که عاقبت او نکوهیده
است اولاد داود علیه السلم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان علیه السلم فرمود که اگر اجازت باشد
من جواب گویم داود علیه السلم ویرا دستوری داد گفت اقرب اشیا با تو آخرتست و ابعد اشیا
انچه میگذرد از دنیی و آنس اشیا جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح
اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که اخرش
محمودست حلم در وقت خشم و کاری عاقبتش مذمومست حدت در وقت غضب و چون جواب
مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلم معترف شدند
و داود ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات فرمود و سلیمان بر تخت نشست وقال وگفت
یا ایها الناس ای مردمان علمنا اموخته شدیم منطق الطیر گفتار مرغان را سخنی را از طیور
آوازیست که بنی نوع ایشان ازان فهم معانی و اغراض میکنند و انچه سلیمان را علیه السلام
آموختند آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلم بلبلی دید
بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدایی میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل
چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود که میگوید من ام روز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیی
و فاخته را آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان علیه السلم
منقولست که درشان میگوید که بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید
هر چه کنی مکافات یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند برو رحم نکنند و خطاف میگوید یکی از پیش
فرستید تا نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملا سمائه و ارضه و قطا
میگوید هر که خاموش کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا
باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گنهکاران و حدا
میگوید کل شیء هالک الا وجهه و زاروستان میگوید سبحان الله الخالق و غراب نفرین میکند
بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنهما که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

از وا فرزند تو؟

پرسیدند

پرسیدند که خروس در نوای خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که کلاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد
و دشمن آل محمد و سار میگوید خدایا از تو قوت روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی
العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمانست علیه السلم ازان سبب فرمود که
منطق الطیر ما را اموختند واوتینا و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند من کل شیء از هر چیزی که
بدان محتاج بودیم ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین افزونی است آشکارا که
هر مجلس مخفی نیست. آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در صحیح
آورده که بر همین تخت او ششصد هزار کرسی بود برای اکابر انس و بزرگان دین و دویست هزار
دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی صد منبر نهادندی و احبار آدمیان بران
نشستندی و بر چپ او بر همین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان
بر زبر سروی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع
کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان جنوده
لشکرهای او من الجن از دیوان و الانس و از آدمیان و الطیر و مرغان فهم پس این لشکر
یوزعون رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته شدندی تا در هم پیوندند امام راغب
در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه
بود که هیچکس از لشکرها از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف واکثر تفاسیر
هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای
انس و مانند آن برای طیر و موازی او برای وحش و تحت وی بساطی بافته بودند یکشب فرسخ
در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها
نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و روزی یکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام
بطرف یمن توجه نموده میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی
از زبر آن وادی که در حدود طایف است در آمدند قالت نملة گفت مورچه لنگ که آنرا منذره
یا طاخیه یا خرمی نام بوده و دو بال داشت و در کشف ثعالبی آورده که با بزرگی بوده و در بزرگی

یا باز داشته شوندی تا همه در راهی پیوند نمایند؟

ورزاد المسیر بعظم نیجه کفته و در احقاف مساوی کرکی واو مهتر مورجکان ان وادی بود جون لشکر
سلیمان را علیه السلم دید بر بلندی برآمد وکفت یا ایها النمل ای مورجکان ادخلوا درآیید
مساکنکم در مسکنهای خود لا یحطمنکم باید که درهم نشکند شما را سلیمان وجنوده سلیمان ولشکرهای او
مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورجکانست از توقف یعنی که موقف تلف شوند وهم ولشکریان
سلیمان لا یشعرون نداننده که شما را پایمال ساخته آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه
بسمع سلیمان علیه السلم رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا خندان از حالتی که متعجب بود من قولها از کفتار آن مور
وکویند شادمان وخرم بود باد راک مقاله نمل آورده اند که اورا طلبید وکفت ای مورچه نداستی
که لشکر من ستم نکنند کفت دانستم اما مهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست کفت لشکر من
بر هوا بوده چکونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض آن نبود که بر زمین شکسته شوند
مراد من آن بود که شما را نظر بدبدبه وکوکبه تو کنند وبنظاره لشکر تو مشغول شوند واز ذکر خدای
باز مانند ودر میدان غفلت پایمال خذلان کردند یا مملکت تو بینند وآرزوی دنیی در دل ایشان
پدید آید ودنیی مشغوله حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو
چندست کفت من چهار هزار سرهنک دارم زیر دست هر یک چهل هزار نقیب است وزیر دست
هر نقیبی چهل هزار مور کفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین
میداد ند اختیار نکردیم ودر زیر زمین جای کرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما نداند انکه کفت ای پیغمبر
خدای از عطایایی که الله تعالی ترا داده یکی بکوی کفت باد را مرکب من ساخته اند غدو ها شهر
ورواحها شهر کفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه دادم از مملکت دنیی چون باد بدست درآید
وبباد برود ودرین معنی کفته اند **نظم** بر باد رفتی سحرکاه وشام • سریر سلیمان علیه السلام •
باخر ندیدی که بر باد رفت • خنک انکه با دانش وداد رفت • سلیمان بعد از استماع این کلام
روی بمناجات ملک علام آورد وفقال وکفت رب اوزعنی ای پروردکار من مرا الهام ده
ان اشکر تا بکنم شکر کویم نعمتک التی ان نعمت ترا که بمحض کرم النعمت علی انعام کرده بر من
وعلی والدی وبر پدر ومادرم بمحض انعام فرمودی برما در ودر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود وان اعمل
صالحا وانکه بکنم کرداری شایسته که بفضل تو ترضاه بپسندی آنرا وادخلنی ودرارم ارجمنک

انجا ایش خود بحبادک الصالحین در میان بندکان شایسته خود بهشت در کنز الحقایق تشبیه میکند
وادی نمل را بهوای نفس حریص ونمله مشهوره را بنفس لوامه وسلیمان را بقلب ومساکن را بحواس خمس
واز تامل این قصه باقی سخنان سالک را که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهر است
جون ندیدی وی سلیمان را • تو چه دانی زبان مرغان را • آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب
رسیده شد و وقت نماز درآمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود ودلیل لشکر بر آب هدهد
بود وی اورا طلب کردند نیافتند وکفته اند سلیمان علیه السلم بر تخت بود ناکاه فرجه در مظله طیور
پدید آمد افتاب بروی افتاد انکاه که در موضع هدهد خالی یافت متفحص شد وتفقد الطیر وباز جست
مرغانرا هدهد در میان ایشان نبود فقال پس کفت مالی چیست مرا که درخیل طیر لا اری الهدهد
نمی بینم هدهد را بچشم من بروی نمی افتد ام کان یا هست من الغایبین از غایب شدکان
انبین مجمع لاعذبنه مرا اینه عذاب کنم اورا بجهت تادیب ومصلحت عذابا شدیدا عذابی سخت که
پرهای او برکنم واورا در افتاب افکنم یا میان او وجفت او جدایی حکم کنم یا اورا با ضد او در قفس
محبوس سازم یا از خدمت خویش برانم اولاذبحنه یا بکشم اورا برای عبرت دیکر مرغان اولیاتینی
یا بیاید بمن بسلطان مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنک کرد هدهد
غیر بعید زمانی نه دیر ودور باز آمد سلیمان علیه السلم با او معاتبه آغاز نهاد فقال پس کفت هدهد
احطت مشاهده کردم ورسیدم بما لم تحط به بانجیزی که تو مشاهده نکرده وبدان نرسیده وجئتک
وآمدم بتو من سبا از شهر سبا که مارب کویند بنبا یقین بخبر محقق یعنی از سبا خبری بتو آورده ام
وخبر آنست که در سبا بهدهدی رسیدم که از ان ولایت بود وبا من عظمت پادشاه خود وخوبی هوای
آن تقریر کرد وهوس مشاهده آن نموده رفتم ودیدم سلیمان علیه السلم پرسید که پادشاه آن
کیست ودین او ورعیت او چیست هدهد کفت انی وجدت امراة هر آینه من یافتم زنی بلقیس نام
که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را واوتیت وداده شده است آن زنرا من کل
شی از هر چیزی که پادشاهانرا بکار آید ولها ومر آن زن را عرش عظیم تختی بزرکست بنسبت او
یا با تختهای سلاطین دیکر آورده اند که سی کز در سی کز یا هشتاد در هشتاد عرض وسمک آن تخت
بود از زر ونقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها یافتم آن زن وقومها وکروه اورا که از روی جهل یسجدون للشمس

سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند من دون الله بجز خدای و زین و بیاراسته است لهم الشیطان
برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فصدهم پس باز
داشته است و برگردانید ایشان را عن السبیل از راه راست فهم پس ایشان لا یهتدون راه
نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد و الا یسجدوا تا سجده نکنند لله
مر خدای را الذی آن خدایی که بیرون آرد یخرج الخبء پوشیده را فی السموات والارض
در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میکرداند و نبات را از زمین اخراج میکند
و یعلم و میداند ما تخفون آنچه پنهان دارید آن را که در دلهای خود و ما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید
بزبانهای خویش حفص در هر دو فعل بخطاب خوانده یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید الله خدای بحق
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او رب العرش العظیم آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که
محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این
عرش چه تواند بود • چه نسبت سها را با آفتاب درخشان • این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم
بقول امام شافعی رحمهما الله تلاوت رب العرش العظیم آورده اند و در فتوحات این سجده را سجده
خفی میگوید و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از وانه و ما یعلنون سجده میکنند* آورده اند که چون
هدهد سخن خویش با تمام رسانید قال گفت سلیمان علیه السلم سننظر زود باشد که در نگریم و تامل کنیم
که درین سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت یا بودی من الکاذبین از دروغ گویان پس سلیمان
نامه نوشت و گفت اذهب بکتابی هذا ببر این نوشته مرا فالقه الیهم پس بیفکن بسوی ایشان
ثم تول پس بسوی بگردان عنهم از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فانظر پس ببین که ایشان
ماذا یرجعون چه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن بچه قرار
میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالک بود و چهل سال پدرش شراحیل
در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاده و از زنی جنیه و در عین المعانی گفته بلقمه بنت
شیصبان با بحیراست و بلقیس از او متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او
از جن مدد کاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد
خبر او بسلیمان علیه السلم رسانید وی نامه نوشت و مهر فرمود و بهدهد داد و تا بدیشان برد هدهد نامه

سجده

* در بعضی پس از تلاوت رب العرش العظیم

در منقار گرفته بیامد و بر مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند برز بر تخت پرواز
آمد و مردمان در وی نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود
بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه وی افکند
بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود و پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند
و نامه از دست بیرون آورده و متوجه ایشان شد قالت گفت یا ایها الملأ ای گروه اشراف
انی القی الی بدرستی که افکنده شده است بسوی من کتاب کریم نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت
باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت با ملک الملک بود و گفته اند
چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز • آرایش نامهاست نامت • و آسایش سینها کلامت • القصه بلقیس
گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که انه بدرستی که این
کتاب من سلیمان از نزدیک سلیمانست و انه و بدرستی که مضمون او اینست که بسم الله الرحمن الرحیم
الا تعلوا علی بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید و اتونی و بیایید بمن مسلمین گردن نهادگان
و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که وجود و جازت الفاظ و دلالت
بر معانی بسیار دارد و حال بر ایشان بگردید مضطرب و سراسیمه گشتند قالت گفت بلقیس
یا ایها الملأ ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان دولت مملکت که
هر یکی بر ده هزار کس حکم کردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من
و آنچه صلاح باشد با من بگویید ما کنت نیستم من قاطعة امرا برنده و فیصل دهنده کاری را حتی تشهدون
تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا قوة
ما خداوندان قوتیم و اولوا بأس شدید و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت
و هم لشکر و هم شجاعت والامر الیک و کار مفوض بتست و رای رای تو فانظری پس در نگر و ببین
ماذا تأمرین تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی بر آوریم • ز دل دشمنان گرد بر آوریم •
وگر صلح جویی ترا بنده ایم • بتسلیم حکمت سر افکنده ایم • چون بلقیس از ایشان دریافت که میل
مقاتله دارند بسندید و گفت ما را مصلحت نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند

ویا دو اموال ما عرضه تلف میشود کما قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستی که پادشاهان
اذا دخلوا قریة چون درایند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وجعلوا
و کردانند اعزة اهلها عزیزان اهل دیه را اذلة خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر کیرند وکذلک
یفعلون و همچنین میکنند تاکید قول اوست وانی مرسلة و بدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی
سلیمان و قوم او بهدیة بهدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که از انجا بم بچه چیز یرجع
المرسلون باز میکردند فرستندکان من اگر هدیه را قبول کند ملک است والا پیغمبر در کشاف
آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه بزی غلامان بیاراست و هزار خشت
زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در وی دری ناسفته و مهره معوج
سفته فرستاد و منذر بن عمرو را یکی از اشراف قوم برفتن مقرر فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن
اگر بچشم غضب در تو نگرد و نترسی که او پادشاهست و اگر تازه روی و خوش خوی با تو سخن گوید
بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را
سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد ایشان چاپار برداشته متوجه شدند و چه کیفیت
حال عرض کرد سلیمان علیه السلم بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت
فرسخ طول وی بود همه فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مرکب نکری دیگری بر جوانب
میدان بداشتند و هم یک از آدمیان و دیوان و پریان و سباع و وحوش و هوام جدا جدا که نه
صف بر کشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند نظم با صد هزار دیده فلک در هزار قرن •
مجلس چنان بتکلف و خوبی ندیده بود • منذر بکنار میدان رسیده و آن فرش و اساس و آرایش دیده
از چاپایهای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلم رسید آنحضرت با روی تازه و
تبسم کرد و ویرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در وی دری ناسفته و مهره کج سفته است
پس ارضه را فرمود تا در عذار را سوراخ کرد و دوده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ
آن مهره بگذشت و رشته در کشید و آب طلبیده و غلامان و جواری را فرمود که از غبار راه روی بشویند کرم خوار
مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از ظرف در یک دست
ریختند و از آن دست بدست دیگر ریختند بعد از آن روی شستن بنیاد کردند و مردان از یکدیگر ممتاز

کردانند

کردانید چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سلیمان پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان
و هدیه آورد قال اتمدونن گفت آیا مدد میدهید مرا بمال بخواسته و حال آنکه مال من از همه
بیشتر است فما اتانی الله پس آنچه عطا کرده مرا خدای از ملک و نبوت و علم خیر مما اتاکم بهتر است
از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بل که شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید و می نازید
زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر شما نیست نظم [illegible] پرواز کند جانب علوی چو همای •
دنیی اندر نظر همت او مردارست • ارجع ای رسول باز کرد الیهم بسوی بلقیس و قوم او و بکو
تا بیایند و اگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هرآینه بیاییم برایشان بلشکرها که از غایت کثرت و قوت
لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشان را بها با آن لشکرها و لنخرجنهم و هرآینه بیرون کنیم ایشان را
منها از شهر سبا اذلة در حالتی که بی عزت و بی حرمت باشند و هم صاغرون و ایشان خوار
شدکان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را
در خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و در خانه قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر
متوجه پایه سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلم بلقیس را با کمال
حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ
آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته وی توجه نکند
پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد
و کلام او از منهج صواب منحرف گردیده و پای او مانند سم حمار انگشت ندارد و سلیمان علیه السلام
در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را ازمایش کند قال یا ایها الملأ گفت ای کروه بزرگان
ایکم کدام شما یاتینی بعرشها می آرید بمن تخت بلقیس را قبل ان یاتونی پیش از آنکه بیایند بمن
مسلمین مسلمانان هرگاه که مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض
آن بود که او را تغییر دهد و از وی پرسد که سریر تو هست یا نی و بجواب آن بر عقل او وقوف یابد
قال عفریت گفت دیو بلند ناخوش من الجن از قوم جن انا اتیک به من بیارم
آنرا بتو قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از مقام خود یعنی از مجلس حکومت
و سلیمان علیه السلم تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انی علیه و بدرستی که من در حمل ان تخت

لتوی توانایم امین ایشم بر جواهر او یعنی دران خیانت نکنم و با مانت تو رسانم سلیمان علیه السلم
فرموده و تر ازین خواهم قال الذی عنده گفت انکسی که نزدیک او بود علم و دانشی من الکتاب
از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و انکس خضر بوده علیه السلم یا ضبیه که
ابو القبیلات و در تیسیر آورده که نو ضبیه این آن عاد ارند کو من عنده علم الکتاب پدر عات
و گویند حضرت سلیمان بود علیه السلم یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا گفتندی یا ذو النون
و یا اسطوم یا ملکی بود که مؤید سلیمان بود و یا ملکی که دفتر مقادیر در دست او بود یا جبرئیل علیه السلم
و بنا بر تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر انست که آصف برخیا
که وزیر سلیمان است گفت انا اتیک به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل ان یرتد من پیش ازانکه باز گردد
الیک بسوی تو طرفک چشم تو یعنی در چیزی نگری تا چشم از ان بر داری من تخت را حاضر کردانم
سلیمان او را دستوری داد و او بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری آهیا شراهیا باشد
و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بر سر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس از موضع خود
بزمین فرو رفت و طرفة العینی را پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد در وسیط فرموده که
حق سبحانه انجا او را اعلام کرد و نزد سلیمان انجا و فرموده فلما رآه پس آن هنگام که سلیمان
و دیدن تخت را مستقرا عنده قرار یافته نزدیک او قال گفت این کرامت من فضل ربی
از فضل آفریدگار منست لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور ءاشکر یا شکر میکزارم
ام اکفر و یا ناسپاسی پیش می آورم و من شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدایرا فانما یشکر
پس جز این نیست که سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب
مزید آنست و من کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس پروردگار من که پروردگار منست غنی
بی نیاز است از شکر گزاری و ناسپاسی مردمان کریم کرم کننده است با نعام بر مستحقان
قال نکروا گفت سلیمان علیه السلم که بکردانید لها برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی هیأت
و شکل او را تغییر دهید بران وجه که اعلای او باسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید جواهر را تبدیل کنید
و اخضر را بجای احمر و ابیض را در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم ما که بعد از سوال اتهتدی
آیا راه می یابد بوی و می شناسد تخت خود را ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون

ازانکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند فلما جاءت پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان
و تخت او پیش سلیمان نهاده بود و قیل گفت او را اهکذا ایچنین است عرشک تخت تو قالت
گفت کانه هو گویا که این آنست جزم نگفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تختی
باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت و اوتینا العلم و داده اند ما را علم بر کمال
قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش ازین معجزه و کنا مسلمین و هستیم گردن
نهاده و کان حکم وی را و صدها و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق ما کانت تعبد
از انچیزی که بود که می پرستید از آن من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را انها کانت
بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان ٭ آورده اند که سلیمان علی نبینا
و علیه السلم جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از
آبگینه سفید و صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان درانجا افکنده چنانچه صحن
آن خانه همه آب می نمود و پس سریر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر
کوشک رسید قیل لها گفتند او را ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر فلما رأته
پس چون بدید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار و کشفت و برکشید
دامن جامه عن ساقیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان بدید که پای او بپای
آدمیان می ماند قال گفت ای بلقیس جامه برکش انه بدرستی آنچه تو پنداری صرح ممرد
قصریست ساده و هموار من قواریر از آبگینه قالت رب گفت بلقیس ای آفریدگار من
انی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی بر نفس خود به پرستش آفتاب و اسلمت و اسلام آوردم
مع سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم لله مر خدایرا رب العالمین پروردگار عالمیان و در
تزویج سلیمان علیه السلم وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر انها مذکور است
صاحب تاویلات فرموده که چه مانندست هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینه جسد و بلقیس
بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایات
منوط بفهم درست است نظم انکس که ز شهر آشنایست ٭ داند که متاع ما کجاییست ٭
و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر ایشان صالح را

ان اعبدوا الله یا که بپرستید خدای را تنها اوست پس آنگاه ایشان فریقان دو گروه شدند مومن
و کافر یختصمون بر جنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر
یافته و چون کافران بوقت خصومت منهزم شدند گفتند بیار ای صالح آنچه ما را وعید میکردی
از عقوبات قال یا قوم گفت صالح ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا اشتاب میکنید بنزول
عذاب قبل الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که شود میگفتند که چون عذاب
بر ما بیاید آنگاه توبه کنیم صالح علیه السلام فرمود که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید و یا نابا
و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید
قالوا اطیرنا گفتند فال بد گرفتیم بک بتو و بمن معک و بهر که با تست از مومنان تا تو آغاز
دعوت کرده شدایم و محن بما روی آورده و جدایی در میان ما افتاده قال طائرکم گفت صالح
که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب است نزدیک خدای
بحکم ازلی و کتبت من متبدل نگردد (نظم) قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست * بگفت و گوی خلایق دگر نگردد [illegible]
بل انتم بلکه شما قوم تفتنون گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت
و سختی و آسانی و کان فی المدینة و بودند در شهری که صالح علیه السلام می بود و آن زمین حجر تسعة رهط
نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان و از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و کوبند نام او
مهراج بوده مباشر عقر ناقه بودند یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر
و لا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از
عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله و حال آنکه سوگند خورده بودند
بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و بر کسان وی و بکشیم
وی ثم لنقولن پس میگوییم لولیه مر ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است
گوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله بهلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانده یعنی ما
در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم و انا لصادقون و بدرستی
ما راست گوییم که ما کرده ایم و خبر نداریم و مکروا مکرا و اندیشیدند اندیشیدنی و مکرنا مکرا و مکر کردیم
ما مکری یعنی جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بانکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم

وهم لا یشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح علیه السلام مسجدی
داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان گفتند که وعده عذاب بعد از سه روز دیگرست
تمامیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح
در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرو آمده همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید
و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام مردند فانظر کیف کان پس بنگر
که چگونه بود عاقبة مکرهم سر انجام مکر ایشان انا دمرناهم بدرستی که ما هلاک کردیم این نه تن را
در غار و قومهم و باقی قوم ایشانرا اجمعین همه بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای ایشان
در زمین حجر بنگرید آنرا خاویة در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک
آوردند ان فی ذلک بدرستی که آنچه با ثمود کردیم لایة هر آینه عبرتیست لقوم یعلمون مر گروهی که
دانند و بدان متعظ شوند و انجینا الذین آمنوا و برهانیدیم آنانکه گرویدند بصالح و کانوا
یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند و لوطا و یاد کن
لوط پیغمبر را علیه السلام اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را اتأتون الفاحشة آیا می آیید
بعمل زشت یعنی لواطه و انتم و حال آنکه شما تبصرون میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر
مباشرت آنرا یعنی بر طریق اعلان میکنید و آن افحش است ائنکم آیا شما لتأتون الرجال می آیید
بمردان شهوة از روی شهوت من دون النساء بجز زنان که بجهت شهوت مخلوقند بل انتم بلکه شما
قوم تجهلون گروهی هستید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فما کان پس نبود جواب قومه جواب
قوم لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را یا لوط من
قریتکم از دیه خود که سدوم است انهم بدرستی که ایشان اناس یتطهرون مردمانند که پاکیزگی میکنند
یعنی خود را پاک میدانند و کار ما پلید میخوانند فانجیناه پس نجات دادیم لوط را و اهله و کسان او را
یعنی دختران او را الا امرأته لکن زن او را قدرناها قضا کردیم بودن او را من الغابرین از باقی
ماندگان در عذاب و امطرنا علیهم و بارانیدیم برایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن شهرها
مطرا بارانی از سنگ فساء پس بد بارانیست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که تصدیق
بیم کنندگان نکردند قل الحمد لله گفتیم لوط را علیه السلام بگو که ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره

وسلام علی عباده وسلام بر بندگان او الذین اصطفی آنانکه برگزیده است ایشان را بصحبت و نگاه
داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که مامور محمد حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم که حق سبحانه درین سوره قصهای که دالست بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی بر اختصاص
رسل بآیات کبری چون قصهٔ سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصهٔ صالح
و لوط علیهم السلم بوی فرستاده و وقوف بران نعمتی بزرگست پس امر الحمد الهی امر کرد و بر سلام
بر بندگان برگزیده که انبیا اند یا صحابهٔ کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامهٔ مومنان
وگفته اند که اصل سلام کردن ایشان سلامت از لوث علایق و سر ایشان خالی است از فکر خلایق
امروز سلام بی واسطه میشنوند فردا سلامی بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم
هر بنده که او گشت مشرف بسلامت · البته شود خاص بتشریف سلامت · لطفی کن و بنواز دل را بسلامی
زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت · الله اباعدای بحق خیر بهترست اما یشرکون یا آنکه انباز میکنید
مشرکان **الجزء العشرون من اجزاء الثلثین** امن خلق السموات والارض یا آنکه بقدرت
بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند و انزل لکم و فرو فرستاد برای شما من السما
از آسمان بارانرا آبی فانبتنا پس برویانیدیم به آن آب عدول از غیبت بتکلم برای
تاکید اختصاص فعلست بذات او یعنی ما توانائیم و بس که برویانیدیم با آب باران حدایق بوستانها
دیوار بست ذات بهجة خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما کان لکم نیست و نرسد شما را
ان تنبتوا شجرها که برویانید شجرها درختان آن بوستانها را اله آیا هست یعنی نیست معبودی
مع الله با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او منفردست بخلق و تکوین بل هم
بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی اند که میل میکنند از راه توحید بشرک می آرند بخدای وا و را
عدیل اثبات میکنند امن جعل الارض آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قرارا
قرارگاه او بیان بود و اب و جعل خلالها و پیدا فرید در خلال زمین انهارا جویهای آب و جعل لها
و پیدا فرید برای استحکام زمین رواسی کوههای بلند که در و معادن متکون گردد و از چشمها
چشمها منفجر شود و جعل بین البحرین و گردانید میان دو دریا عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم
حاجزا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند اله آیا هست خدائی دیگر مع الله با الله که در آفرینش اشیا

الجزو ۲۰
آیا شریک او عاجز ... میکنید ...

مدد او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتر از اهل شرک لا یعلمون نمیدانند قدر توحید یا در خلق اشیا او هم
شریک قایلند و آیا شریک ما توان ایشان بهترست امن یجیب المضطر یا کسی که اجابت کند
فرو مانده را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر کسی یا کسی که او را هیچ وسیله نباشد مگر ذکر بجانب
وگفته اند مضطر کسی است که دل از جهان برداشته باشد چون غریق البحر و گم شده در بیابان
بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود طائی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود و بیمار
گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت دعای
مضطر باز بسته است زیرا که نیاز زار و عجز باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد نظم
وآن نیاز مریمی بود که درد · کانکه طفلی خورد و سخن آغاز کرد · هر کجا دردی بود دوا آنجا رود
هر کجا فقری بود نوا آنجا رود · پیش حق یک ناله از روی نیاز · به که عمری در نماز اندر نماز
پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید ویکشف السوء و بردارد بدی را
یعنی دفع کند از تو آنچه او را بد آید ویجعلکم یا آنکه پرست بهترست یا آن خدای که گرداند شما را
خلفاء الارض خلیفگان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از
ایشان بتصرف شما درآرد اله مع الله آیا خدای دیگرست با خدای که درین کارها اعانت
او کند یعنی نیست و نشاید قلیلا ما تذکرون اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندک یاد میکنید
وگفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان
بهترند امن یهدیکم یا کسی که راه می نماید شما را فی ظلمات البر والبحر در تاریکیهای بیابان و دریا
ومن یرسل الریاح و کسی که میفرستد بادها را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از رحمت
او که بارانست اله مع الله آیا باشد خدائی بحق یعنی نتواند بود و تعالی الله برترست خدای
و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز
مخلوق را آیا چنان شریکی بهتر باشد امن یبدؤا الخلق یا آنکه بیافرید خلق را و از عدم بوجود آورد
ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت ومن یرزقکم
و آنکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بنبات یا باسباب
سماوی و ارضی شما را روزی بخشد اله آیا خدای هست مع الله شریک با خدای که این کارها تواند کرد

کانچنان طفلی سخن آغاز کرد

قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را برانکه کسی غیر الله را اینها قدرت دارد ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راست گویان در انکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت و آن غیر
حق را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم نمیداند من فی السموات والارض هر که در آسمانها
و زمین است الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله لیکن خدای میداند پس چنانکه قدرت
کامله مخصوص اوست بل ادارک بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر
استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الآخرة
در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند منها
از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده
دلایل بعث و حشر پوشیده است و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب
نابینایی دیده بصیرت ءاذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک و آباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند
ائنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده کانیم از گورها یا برآمدگان از مضیق فنا و درآمدگان
بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این حشر و نشر را نحن و آباؤنا
ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد یعنی انبیا این وعده را داده اند و تحقق نه انجامیده ان هذا
نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانهء پیشینیان یعنی بنداشته افسانها که مجرد و
بی حقیقت قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات
فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران و لا تحزن
و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و اعراض مشرکان و لا تکن و مباش فی ضیق در
تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت تو منم
غم مخور زان رو که غمخوارت منم • در دیده بدانم نگهدارت منم • از تو گر اغیار رو و درند روی •
این جهان و آن جهان یارت منم • و یقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کی هست و کی
خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان مخاطب
پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار تحذیر می نمودند قل عسی ان یکون بگو شاید آنکه باشد که بحکم
الهی ردف لکم پیوند و بشما و از پی درآید شما را بعض الذی برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید

نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا و ان ربک و تحقیق آفریدگار تو لذو فضل
خداوند فضل و رحمت علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی و لکن
اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب نمی شناسند
و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن آنچه پوشیده شد صدورهم دلهای کفار
از حقد و حسد بر تو و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو و ما من غائبة
و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب
مبین مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن
یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آنچه
که از جهات هم فیه ایشان در آنچیز یختلفون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون
تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه
عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام و انه و بدرستی که قرآن لهدی راه نموی است و رحمة و بخشایش
للمؤمنین مرگرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی داوری
کند بینهم میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست و درست خود و هو العزیز و اوست
غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل پس تو
توکل کن علی الله بر خدای و از دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین
بر راستی آشکار روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست انک لا تسمع الموتی بتحقیق که تو
سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم تو نمیتوانند کرد و لا تسمع الصم الدعاء
و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت گردانیدگان
یعنی ایشان را گوش دل کر است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس
شبیه بکران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت برداخته کند در ان محل
استماع او شکل حرف و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند و ما انت و نیستی تو بهاد العمی
راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود و الابصر بصیرت
و ایشان ندارند ان تسمع نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم

فهم کلام نمیکنند مگر کرویدگان فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و متخصصان
عالم ایقانند نظم گوش جانرا نهاده بر فرمان • دیده دل گشاده بر عرفان • زنده از نغمهای گلشن قدس •
منسکن در فضای معهد انس • برده از مضایق لاشی • متقلب اندر ثم در حرمی • واذا وقع القول
وچون واقع شود قول یعنی واجب کرده عذاب و سخط رب الارباب علیهم بر او میان وقتی که
دست از امر معروف و نهی منکر بدارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده
از زمین تکلمهم سخن گوید با ایشان ان الناس آنکه مردمان کانوا بودند که بایاتنا بسخنان ما
از وعد و وعید و حشر و نشر یا ایات قدرت و دلایل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی بدان
متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب
معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد و آن دابه
گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشند هر کدام پیش
بود آن دیگری بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط
ساعات اول ایات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول ایات ارضی خروج دابه و دابه را
طول او شصت گز و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد و دو بال دارد و در تیسیر روی صبح مار
گویند که بروی نمود و دارنده
از و نوت نشود و صبح طالب او را در نیابد و روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی
و درخشندگی و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنهما نقل میکند که سر او شبیه سرگاو باشد و در عین
المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو
کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر
و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چون دنبه قوچ و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه
صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی از تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم
مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعه آورده اند که از رکن خانه کعبه بیرون
آید و مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید
بعضی بر آنند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای
موسی و خاتم سلیمان در میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در روی زمین

که بدو روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان مالد

مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی گویند ای بهشتی
و سیاه روی را میگویند ای دوزخی و از سنت که بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که چون واقع
شود قول ما بتمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را و الله اعلم و یوم نحشر و یاد کن
روزی را که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که از روسا و اشراف باشند ممن یکذب از آنها
که تکذیب میکنند بایاتنا بایات کلام ما یا بدلایل قدرت ما فهم یوزعون پس ایشان باز داشته
میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حتی اذا جاؤا تا چون بیایند بحشرگاه قال
اکذبتم بایاتی گوید خدای آیا دروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال و لم تحیطوا و احاطه نکرده
بها بدان آیتها علما از جهت دانش یعنی در آن تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید اماذا کنتم
تعملون آیا آن چه چیز بود که شما میکردید یعنی چه کار دیگر کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان
نیاوردید و وقع القول و واقع شود یعنی فرود آید عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب آنچه
ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی
بعذاب نامتناهی الم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر انا جعلنا اللیل آنکه ما کردانیدیم
شب را لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در و بخواب و استراحه و النهار مبصرا و ساختیم روز را
روشن تا در طلب معیشت باشند ان فی ذلک بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه
مخصوص لایات هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لقوم یومنون مر گروهی را که تصدیق کنند
یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات
در مواد و ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد
بر مردگی و زندگی و یوم ینفخ و یاد کن روزی را که دمیده شود فی الصور در صور نفخه پس برستند
از هول و هیبت آن من فی السموات هر که در آسمانهاست و من فی الارض و هر که در زمینهاست
ایراد فزع بصیغه ماضی جهت وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل
آسمان و زمین الا من شاء الله مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا
اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلم
یا موسی علیه السلم که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلام

وکل و همه مردان آتوه داخرین آیند کاشند بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه جمع ماضی بمعنی مستقبل
واند یعنی همه بیایند بعرصه گاه و خوار شده کان وتری الجبال و ببینی کوهها را در آن روز تحسبها
پنداری آنرا جامدة برجای ایستاده روشن و حال آنکه جبال تمر میروند بیکدیگر مر السحاب
رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بهر سمتی واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی نیز فرموده که اولیا
در میان خلق در هدر سوم واقف اند و خلق از بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند
تو مبین این پایها را بر زمین ۰ زانکه بر دل میرود عاشق چنین ۰ از ره و منزل ز کوتاه و دراز
دل چه میداند که مست است و دلنواز ۰ آن دراز و کوته اوصاف تن است ۰ رفتن ارواح دیگر رفتن است
دست نی و پای نی رو تا قدم ۰ آنچنانکه تاخت جانها از عدم ۰ صنع الله بکرد خدای که حق
الذی اتقن آن خدایی که استوار کرد کل شیء از دین همه چیزها و بسیار است بر وجهی که شایسته
انه خبیر هر آینه که او داناست بما تفعلون بانچه شما میکنید من جاء هر که بیاید بالحسنه بنکویی
فله خیر پس او را جزا است بهتر منها از آن زیرا که فانی دیده و باقی ستاند و کلمه اخلاص عوض
دیده و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مراد از خیری حاصلست از آن کلمه و هم و نیکویی کنندگان
من فزع از ترس و هول یومئذ آن روز یعنی قیامت آمنون ایمن اند و من جاء و هر که بیاید
بالسیئه به بدی که آن شرکست فکبت پس نگون کرده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار
در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هل تجزون و گویند آیا جزا داده شده اید یعنی جزا
خداوند شما را الا ما کنتم مگر آنچه بوده اید که در دنیا تعملون میکردید انما امرت جز این نیست که
فرموده شده ام من ان اعبد آنکه پرستش کنم رب هذه البلده خداوند این شهر را که مکه است
الذی آن خداوندی که حرمها حرام گردانید این بلده را تا خارهای او را نمی برند
و حشیش او را نمی درود و صید او را نمی رمانند و له و مر خداوند این بلده راست کل شیء همه چیزها
یعنی مخلوق و مملوک ویند و امرت و فرموده شده ام ان اکون آنکه باشم من المسلمین از ایستادگان
بر ملت اسلام و ان اتلو القرآن و بانکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت او مواظبت نمایم
تا حقایق آن بر من منکشف گردد فمن اهتدی پس هر که راه یافت بسبب متابعت در دین او امر

فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد
و من ضل و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در این امور فقل پس بگو ای محمد انما انا جز این نیست که
من المنذرین از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمیرسد و قل الحمد لله
و بگو ثنا و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سیریکم
زود باشد که بنماید خدای شما را آیاته نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن
یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدیست فتعرفونها پس بشناسید
آن آیتها را و لکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند و ما ربک و نیست آفریدگار تو بغافل
بی خبر عما تعملون از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر
عذاب ایشان یا شما بر حکمتیست که مر او را معلوم است و بس نظم هر چه آوردی بروی پیش و پس
حکمت آنرا نداند جز تو کس ۰ سورة القصص بسم الله الرحمن الرحیم طسم امام یافعی قدس سره

القصص

فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از تطرق سمات زیاده
و نقصان و سر مشار الیه درایه و انا له لحافظون این حروفست امام قشیری رحمه الله آورده که طا
اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر
جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سین
روح گوید سین رمزیست از اسرار الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان
بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائیست بمنت خالق بر کافه خلایق در قیام
بکفایت مهمات بر قدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا
و سکندریه و مکه جوابش این که تلک این سوره یا این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای
کتاب روشن است یا روشن کننده طریق نتلوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل علیک
بر تو من نبا موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق براستی لقوم یؤمنون برای
گروهی که تصدیق میکنند ان فرعون بدرستی که فرعون علا برتری جست و تکبر و تجبر کرد
فی الارض در زمین مصر و جعل و گردانید اهلها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه
گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد یستضعف ضعیف میساخت و زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم

گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل را یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند
که پسری از بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار
از پسران بنی اسرائیل کشته شدند و یستحیی نساءهم و زنده میگذاشت زنان ایشان را برای خدمت
خواتین قبط انه کان من المفسدین بدرستی که فرعون بود از تباه کاران جرأت می‌نمود در قتل
اولاد پیغمبران و آزار و ایشان را به بندگی میگرفت و نرید و میخواستیم ان نمن آنکه منت نهیم
علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر
و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون و نجعلهم و سازیم ایشان را
ائمة پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح و نجعلهم الوارثین و گردانیم ایشان را وارثان
اموال و امتعه و املاک فرعونیان و نمکن و جای دهیم لهم مر ایشان را فی الارض در زمین مصر
و شام و نری و بنمائیم فرعون و هامان فرعون و وزیر او هامان و جنودهما و لشکرهای ایشان
منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک
ایشان بر دست دشمنان و دیدند آن صورت را وقتی که در دریا علامات غرقه شدند تماشا
کردند بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر درآوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی
مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند و بس •
یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم اشد **نظم** ای ستمکار براندیش از آن روز سیاه
که ترا شوم ظلم افکند از جاه بچاه • آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی • بشماتت کندت آن روز نگاه
آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان
موکل گردانید که هر حامله پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی علیه السلم موکل بود در
وضع حمل حاضر شده موسی علیه السلم را فرا گرفت و در روی نگریسته و از جمال وی گشت و محبتی
عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را
گویم که آن بچه دختر آمده مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند را هیچکس از اقربا
و همسایگان نه بیند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از
ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که

برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر او بسر
تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلم با آن بازی میکند القصه او را پنهان
پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بحکم آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر
بتفحص و تجسس مشغول شدند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید و اوحینا
و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده است که شاید که رسولی فرستاده
باشد از ملائکه و غیر آن الی ام موسی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علیه السلم
نام او یوخابذ بنون در اول اسم و در تیسیر و حسن المعانی یوحابذ گفته بیاء و مثناة تحت در اول
بهر تقدیر الهام دادیم او را ان ارضعیه آنکه شیر ده و بپرور او را فاذا خفت پس چون
بترسی علیه بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فالقیه پس بیفکن او را
فی الیم در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی بآب نیل
افکن او را و لا تخافی و مترس که او ضایع نخواهد شد و لا تحزنی و اندوه مبر در فراق مهر او
انا رادوه الیک بدرستی که ما باز گردانندهٔ اوییم الیک بسوی تو اندک زمانی بر وجهی که دایهٔ
تو باشد و جاعلوه و گردانندهٔ اوییم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت
ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلم دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابناء
بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرمود که آشنای عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر
بتراشد و آن نجار حزبیل بن صیورا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی
تسلیم نمود و در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کند و از موکلان بگریزاند
گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که نزد فرعون رود و غمازی کند چشمش نابینا شد و دانست که آن
مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال باو بپیوست و ایمان آورد و مؤمن آل فرعون
اوست و مادر موسی صندوق بقیر بیندود و موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم
ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند
که فلان روز از رود نیل انسانی خرد سال یافته شود و این علت بآب دهن او زایل گردد
و دران روز فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند و بیارند فالتقطه پس فرا گرفتند موسی را

آل فرعون کسان فرعون لیکون تا گردد و باشد لهم مر فرعونیان را عدوا دشمن مر او را که سبب وی
غرق شدند و حزنا و اندوه بزرگ مر ایشان را که ایشان را جده کیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد
مر ایشان را ان فرعون بدرستی که فرعون و هامان وجنودهما و هامان و لشکرهای ایشان بودند کانوا
خاطئین بودند خطاکاران در همه چیز • آورده اند که چون سر تابوت کشادند موسی را دیدند محبت او
در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته باشد
آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب
از آنچه فرعون می ترسید خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدار و بگذار تا دختر خود را
بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع ان دختر مالیدند فی الحال از ابلی گشت
آمد طبیب و در وی بکلی علاج یافت • وقالت امرأة فرعون و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم
و از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی علیه السلام بود
بر هر تقدیر با فرعون گفت قرة عین ان کودک روشنی چشمست لی مرا ولک و مر ترا که
بسبب او فرزند ما شفا یافت لا تقتلوه مکشید او را النظاجمع برای تعظیم عسی ان ینفعنا
شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین او مبین و لایح است
او نتخذه ولدا یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را با آسیه بخشید
و آسیه بتربیت او مشغول شد وهم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست و اصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی
فارغا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که ان صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار
شد ان کادت بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لتبدی به اشکارا کند قصه موسی
و گوید این فرزند منست بکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی داشته اند
دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست
لولا ان ربطنا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم علی قلبها بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم
دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن زن من المؤمنین از باوردارندگان
مر وعده ما را هر اینه ظاهر کردی سر پسر خود را • وقالت و گفت مادر موسی علیه السلام لاخته مر خواهر او را

و اصح آنست که نام او کلثوم بوده و شوهر او غالب بن یوشا کنندی مادر موسی او را گفت قصیه بر پی
برادر خود برو و از خبر کیر کلثوم در بارگاه فرعون آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را عن جنب
از دور در کنار آسیه وهم لا یشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر وی است و حرمنا
و حرام کردیم ما علیه المراضع بر موسی شیر دایگان را من قبل پیش از آمدن خواهر او آورده اند
هشت شبانه روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علی نبینا و علیه
السلام انگشت سبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون می آمد و میخورد چون کلثوم دانست که آسیه
برای دایه مضطربست فقالت پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت بر اهل
خانه که از روی شفقت یکفلونه در پذیرند این کودک را لکم برای شما وهم و آن اهل بیت له
ناصحون مر او را نیک خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند • آورده اند که چون
هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که او از کدام خانه است کلثوم
دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعونند از آن کودک
پس او را دلداری داده گفتند برو آنکسی را که گفتی بیار کلثوم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال
موسی در کنار فرعون بود هر چند دایه می آوردند موسی ابا میکرد و داشت موسی روی از روی می تافت
و شیر او نمی ستد و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشت
و پستانش فرا گرفت نظم بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید • از یار آشنا سخن آشنا شنید
فرعون گفت تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن
و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند
فرعون بفرمود تا اجرة او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود ببر و در هفته یکروز
پیش ما می آر مادر موسی او را بر گرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست
شد چنانچه و میفرماید فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی تقر تا روشن شود
عینها چشم او بفرزند و لا تحزن و اندوهناک نشود بفراق او و لتعلم و تا بداند بعلم شاهده ان
وعد الله آنکه وعده خدای حق راستست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون بودند
که نمیدانستند و لما بلغ و آن هنگام که رسید موسی اشده بنهایت قوت و کمال جوانی که از سی سالگی

حنب

یعنی چون بدین سن رسید آتیناه دادیم او را حکما نبوت و علما و دانش در دین و کذلک و مانند این
بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را که ایتای نبوت و دانش
این قضیه بیان صدق مرده و وعده است که چنانچه او را بمادر او رسانیدیم نبوت هم دادیم و دخل المدینة
و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود و یا ببلده حابین بر دو فرسخی مصر یا عین
الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول اشهر است که بمصر در آمد علی حین غفلة
بر هنگام غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت که هر کس بمهم خود
مشغول شد و گفته اند که وقت قیلوله در آمد فوجد پس یافت فیها در آن شهر رجلین دو مرد یقتتلان
خصومت میکردند هذا یکی من شیعته از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند
میخا و هذا و آن یکی من عدوه از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیقون و خباز فرعون
بود بنی اسرائیل را بتکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فاستغاثه پس فریاد خواست
بموسی الذی من شیعته آنکسی که از گروه او بود علی الذی بر آنکسی که او من عدوه از دشمنان او بود
یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی
رد کرد فوکزه موسی پس مشت زد او را موسی فقضی علیه پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر او
بمرگ پس بعد موسی علیه السلام بعد از کشتن او قال هذا گفت این کار من عمل الشیطان از عمل کسی است
که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من انه بدرستی که شیطان عدو دشمنیست مضل گمراه کننده
مبین هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد
الا از طریق سهو و آن نسبت رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات
قال رب گفت ای پروردگار من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی در پیش
از امر بدان فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید خدای او را باستغفار روی انه هو الغفور
بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرحیم مهربانست بر ایشان قال رب گفت ای پروردگار
سوگند میخورم بما انعمت علی بآنچه انعام کردهٔ بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فلن اکون پس
نباشم هرگز ظهیرا پشت و یار للمجرمین مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی
و جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی باشد بقتل قبطی فاصبح پس بامداد کرد موسی فی المدینة در آن شهر

خائفا

خائفا ترسان و هراسان یترقب انتظار می برد و مترصد می بود که مبادا کسی او را طلبد و قصاص کند
فاذا الذی استنصره پس ناگاه آنکس که یاری میکرد از وی بالامس دی روز یستصرخه باز فریاد
میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قال له موسی گفت موسی مر آن بنی اسرائیل را انک بدرستی که تو
لغوی مردی گمراهی مبین پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما اراد پس
آن هنگام که خواست موسی علیه السلام ان یبطش بالذی هو که بگیرد آنکسی که او عدو لهما دشمنست
مر موسی را و بنی اسرائیل را و از سر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال
یا موسی گفت ای موسی اترید ایا میخواهی ان تقتلنی آنکه بکشی مرا کما قتلت همچنانکه بکشتی نفسا بالامس
شخصی را دی روز ان ترید نمیخواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی من المصلحین از اصلاح کنندگان میان
مردم قبطی این سخن شنید و دانست که فاتون خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانید و او
با ارکان دولت مشاورت کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مومن آل فرعون بود
از آن حال آگاه شد و متوجه موسی علیه السلام شد و جاء رجل و آمد مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة
از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود یسعی شتاب میکرد تا بموسی
رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملاء بدرستی که اشراف قوم یاتمرون مشاورت میکنند
و تدبیری انگیزند لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر انی بدرستی
که من لک مر ترا من الناصحین از نیکخواهان و مهربانانم فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد
و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار می برد
که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات ده مرا و باز رهان من القوم
الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای
موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بر سر راه آورد و موسی قدم در آن صوب نهاد و لما توجه و آن هنگام که
متوجه شد تلقاء مدین بسوی مدین و آن مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابرهیم خلیل بود
صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روزه راهست موسی علیه السلام راه نمیدانست
قال گفت عسی ربی شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سواء السبیل راه راست تا مدین
پس موسی علیه السلام هشت شبانه روز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی فرموده که روزی

جبارا اگر نه کشتی یک قبطی را دیروز
خونریزی فی الارض در زمین مصر و ما
ترید ان تکون من المصلحین و نمیخواهی
که از ناصحان باشی

بناحیه مدین داشت اما روش بحضرت ذو المنن بود و مسالک بیدای مداین را بهمراهی شوق لقای الهی پیمود و
غمت تا یار من شد روی براه عدم کردم • خوشا آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد • ولما ورد ماء مدین و آن هنگام که
برسید ما مدین بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس
گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یسقون آب میدادند مواشی خود را و وجد و یافت من دونهم
از مردو ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان امرأتین دو زن را تذودان که میراندند گوسفندان
خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فراپیش رفت و بطریق تلطف قال
گفت ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر
گوسفندان باز میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء
تا وقتی که باز گردانند شبانان رمههای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند باغنام
خود دهیم زیراکه ما مدد و کاری نداریم و ابونا و پدر ما شیخ کبیر پیری کهن سال بزرگ حالست نمی تواند
که بیاید و ما را مدد دهد و چه گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب علیه السلم بودند که او را
بترین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام داشت و کوچکتر صفیرا
یا صفورا چون موسی علیه السلم بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را
چرا انتظار رسیدن میدارید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانههای خود روند ایشان از روی
تهکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو می توانی بیا آب ده موسی علیه السلم فرا پیش آمد و آثار النظر
بر میان دوار روی وی نهاده بتر رسیدند و لطف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلم بیام
و دلوی که ده تن بکشیدند او تنها یکی بکشید شبانه روز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان
ایشان را سیراب کرد و گفته اند بسر چاهی دیگر رفت و سنگی که بچهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها
برداشت و دلوی که چهل کس کشیدندی تنها آب کشید فسقی لهما پس آب داد برای ایشان
مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثم تولی پس بازگشت موسی الی الظل بسوی سایه دیواری
یا درختی فقال رب پس گفت ای خداوند من انی بدرستی که من لما انزلت الی من خیر برای من الخیر
که بفرستی الی بسوی من من خیر از نیکوی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فقیر محتاجم یا من برای
آنچه فرستادی بمن از نیکوییها که مدد و کمال دین باشد فقیر شدم در زمین و سعت عیش و توانگری که

نز

نزد فرعون داشتم بگذاشتم نظم بافقر بسازم که مرا فقر خوشست • گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست •
اما دختران شعیب درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید و قصه
بتمامی عرضه کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فجاءته پس آمد بسوی موسی علیه السلم
احدیهما یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت علی استحیاء بر طریق شرم داشتی
چنانچه ابکار روند قالت ان ابی گفت بدرستی که پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک
تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی علیه السلم بمحبت
زیارت شعیب علیه السلم و تقریب آشنایی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که میرفتند
باد می آمد و جامه صفورا از بعضی اعضای وی بر داشته میشد موسی علیه السلم فرمود که تو از عقب
من می آی و مرا بسخن و دلالت براه میکن فلما جاءه پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب
علیه السلم وقص علیه القصص و خواند بر وی و باز گفت قصه خود را و شعیب علیه السلم دانست که او
از اهل بیت نبوتست قال لا تخف گفت مترس نجوت رهایی یافتی من القوم الظالمین
از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را برین ولایت دست نیست پس بفرمود
تا طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلم از خوردن آن امتناع نمود و فرمود ما کار آخرت را بدنیا
نفروشیم یعنی سقی انعام برای خدای کردیم نه برای جزا شعیب علیه السلم گفت که این طعام نه مزد
کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمانی
و ما حضری بسیده مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی • که مهمان سخن میزبان قبول کند •
موسی علیه السلم از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قالت احدیهما گفت یکی از آن دو زن
و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من مزدور گیر موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت
بدرستی که بهترین کسی که بمزدوری گیری القوی الامین مرد توانا و امین است قوی است با آنکه
موسی اقوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او
از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مراقبت و امر کردن با آنکه از عقب وی رود
باز گفت شعیب بر آن حال اطلاع یافته قال گفت انی ارید من میخواهم ان انکحک آنکه بزنی بتو
دهم احدی ابنتی هاتین یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی علی ان تاجرنی بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن

یا مزدوری بجز اتمام حج هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را
بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین آیه که وآتوا النساء صدقاتهن نحلة
و آنکه جز منافع مهر تواند ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمه الله و گفته اند معنی آیه آنست که
مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق من آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت
پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشرا ده سال فمن عندك پس آن نزدیک تست یعنی بطریق تفضل
کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده و ما ارید و نمیخواهم ان اشق علیك آنکه رنج نهم بر تو
بالتزام اتمام ده سال یا مناقشه در مراعات اوقات و استیفاء اعمال یعنی ترا کار میفرمایم بر وجهی که
آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصالحین
از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلك گفت
موسی علیه السلم که این عهد بینی و بینك میان من و میان تو ثابتست که هیچ کدام خلاف نکنیم
ایما الاجلین هر کدام ازین دو مدت که هشت سال بود و ده سالست قضیت بگزارم و بپایان
رسانم فلا عدوان پس تعدی داوری جستن نیست بر من یعنی اجل مرا از من باز نباید داشت
والله علی ما نقول وکیل و خدای بر آنچه شرط میکنیم وکیل و گواه است یا بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ما
یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آییم نظم گر لطف تو یاری نماید ز نخست
هم عهد شکسته است و هم پیمان سست • فلما قضی پس آن هنگام که بگزارد موسی الاجل مدت خود را
و در خبر است که اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود
و در چهل سالگی باجازت شعیب علیه السلم متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد و سار باهله
و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زن اش را حمل نزدیک رسیده و انعام او
برق و باد و بوم متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنس بدید من جانب الطور از طرف
کوه طور نارا آتشی را قال لاهله گفت مر اهل خود را امکثوا درنگ کنید انی آنست بدرستی که من
دیدم نارا آتشی را لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزد کسانی که بر سر
آن آتش اند خبری که راه از کدام طرفست او جذوة من النار یا پاره بیارم از آتش لعلکم
تصطلون شاید که شما خود را گرم سازید پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شد

یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ الواد الایمن از کناره رود ان کناره که بر راست موسی بود و آن ندا
رسید فی البقعة المبارکة از جایگاه برکت داده شده من الشجرة از درخت سمر یا عوسج یا عناب
ان یا موسی آنکه یا موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای رب العالمین پروردگار عالمیان موسی
در درخت نگاه کرد و آتشی سفید دید و نه دود دید دل خیره گشت [illegible] شعله آتش شوق لقاء محبوب
مشاهده نمود و از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد نظم
هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست • این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دگر • موسی از ندا
ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و از ندا دو مضمون
داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین دوم دیگر و ان الق عصاك و آنکه بیفکن
عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فلما راها پس آن هنگام که دید عصا را که
بسرعت تهتز حرکت میکند کانها جان گوئیا که او ماریست جنبنده که در عرب آنرا جان گویند
ولی برگشت مدبرا [illegible] کنان از خوف ولم یعقب و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب
اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی و لا تخف و مترس
ازین مار انك بدرستی که تو من الآمنین از ایمنانی اسلك یدك فی جیبك در آر دست خود را
فی جیبك در گریبان جامه خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید درخشنده من غیر سوء بی عیبی یعنی
سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص واضمم الیك و جمع کن بسوی خویش جناحك
بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست
راست زیر بغل چپ در آر جناح [illegible] ترسناک کنند فذانك پس این دو یعنی عصا و ید بیضا
برهانان دو حجت و علامتند من ربك از پروردگار تو بر رسالت تو برو و بدین دو
معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند
گروهی فاسقین بیرون روندگان از دایره فرمان قال رب گفت موسی ای آفریدگار من انی
قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس می ترسم ان یقتلون
از آنکه بکشند مرا بقصاص آن واخی هارون و برادر من هارون هو افصح او فصیح تر است منی
از من لسانا از جهت زبان دانی و سخن گزاری فارسله پس بفرست او را معی با من ردا

یا رو هود کار ردءاً یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزییف شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا
انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان یکذبون از آنکه تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت
مناظره مرا یاری نکند قال گفت خدای سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی
بیفزاییم نیروی تو بأخیک ببرادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی
فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بشما یعنی استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما
نرسد بدید هر دو بآیاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما انتما شما دو ومن اتبعکما
الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما
غالبست و اعدا و اعادی ما را اخبار متواتر و متوالی و الله الغالب و المتعالی فلما جاءهم موسی
بآیاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مگر جادویی مفتری بر بافته و ساخته او که دیگری
مثل این نکرده و ما نبود این ندیده ایم و ما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل
این بوده باشد فی آبائنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که
در روزگار ایشان و آبا ایشان ساحر بسیار بوده وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار
من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از انبیا من عنده از نزدیک او یعنی
او مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناتر است بکسی که باشد مر ورا
عاقبة الدار سرانجام پسندیده و در سرای دنیی یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نار
و دخول در جنان انه بدرستی که کار اینست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون پیروز نشوند ستمکاران
بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته ام
لکم مر شما را من اله هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غیری بجز من فاوقد لی پس بر افروز
آتش از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا او را استحکام بود
در آورده اند که اول کسی که بپختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته بساز
فاجعل لی پس بکن برای من صرحا کوشکی بلند که مر ورا پایها باشد چون نردبان تا بر
سطح آن روم لعلی اطلع شاید و بود که من الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر روم مطلع گردم و بینم

چنانکه گفته است که میگوید و انی و بدرستی که من لاظنه کاذبا گمان می برم موسی را از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانیست و در آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است
و بدین معنی دانا نشده بود نظم با مکان آفرین مکان چکند • آسمان گر با آسمان چه کند
نه مکان ره برد بدو نه زمان • نه بیان زو خبر دهد نه عیان • صاحب کشاف آورده که هامان
پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و طبخ آجر و پختن گچ و آهنگ تراشیدن چوب
و رفع بنا امر فرمود و بنایی برآورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود
چنان بلند بنایی که عقل نتوانست • کمند فکر کند ره بگوشه بامش • و زاد المسیر فرموده که چون
بنا با تمام رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد
چون درنگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید مشغول گشته بفرمود
تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای
موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه
بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب
مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه
نگشت و غرور او روی باز دیاد نهاد واستکبر و گردن کشی کردند هو وجنوده فرعون و لشکرها
او فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان
الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون باز گردیده نخواهند شد به بعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم
او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس در افکندیم ایشان را فی الیم در دریای طرفه تا غرق
شدند فانظر کیف کان پس درنگر ای محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران
یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را درین جهان
ائمة پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی
بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و روز قیامت لا ینصرون
یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری از ایشان عذاب باز نخواهد داشت واتبعناهم و از پی
در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را تا ملائکه و مؤمنان

برایشان لعن میکنند ویوم القیمة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان باشند
ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من بعد ما از پس آنکه اهلکنا القرون
القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا
وعلیهم السلم بصائر در حالتی که آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید
للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان و عاملان
بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی
بطرف وادی غربی از ناحیت طور و طور در جنب غرب بوده از مقام موسی یعنی بر کوه طور حاضر
نبودی اذ قضینا چون گزاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین
از گواهان بر امر بارسال او بسوی فرعونیان ولکنا ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما
انشانا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم
العمر برایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب
منحرف شده و علوم روی باندراس نهاد و پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند
که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بوده وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل
مدین در میان اهل مدین که توقف کرده بجهت تعلیم تتلوا بخوانی علیهم برایشان آیاتنا آیتهای ما را
در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم کردی
ولکنا ولیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده بتو و خبر کننده ترا ازین قصها وما کنت بجانب الطور
و نبودی تو حاضر بطریق طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم ما موسی را و توریة بدو دادیم و در زاد
المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کردیم امت حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم و بنواخت
و در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلم گفت الهی در توریة میخوانم صفت و کرامت
امتی که بخصال ستوده موصوف شده‌اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که
ایشان امت احمد اند حبیب من موسی آرزو برد که ایشانرا به بیند حق سبحانه گفت که اکنون
زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد
همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی علیه السلم آواز ایشان بشنوانید

نخواست که حق تحفه باز کرد و فرمود که عطا دادیم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل
از آنکه آمرزش طلبیده رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت
و قرآن برین وجه مژده یافته اند حق لطف کرده داد بما هر چه بهتر است و این بهتر از همه است که او نیز از آن امت
وچون این چنین تشریف مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات الله وسلامه علیه
لاجرم با او میگوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم ولکن ولیکن ترا خبر دادیم
رحمة از جهت بخششی که واقع است بر تو من ربک از آفریدگار تو و ترا این قصها وحی کردیم
لتنذر تا بیم کنی تو قوما ما اتیهم گروهی را که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک
پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة والسلم بوده و اگر اسمعیل
علیه السلام بعرب فرستاده بودند مدتی متمادی گذشته درین زمان آنحضرت را فرستاد
لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که برسد بدیشان
مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای
ایشان یعنی بعملهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب
ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو
با آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردیمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودیمی ونکون
من المؤمنین و بودیمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اگر نه آنست
که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر اینه عذاب
برایشان میفرستادیم • آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یهود سوال
کردند و ایشان بنبوت وی اقرار کرده نعت و صفت وی از توریة خواندند مشرکان انکار
توریة نیز نموده گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیة آمد که فلما پس
آن هنگام که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم با پیغامی درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده
نشد محمد صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلم از معجزات
یعنی چرا محمد را نیز ید بیضا و عصا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابناء جنس ایشان

از مشرکان قبط بما اوتی موسی آنچه داده شد موسی را من قبل پیش ازین از آیات تسع قالوا گفتند قبطیان
سحران دو خداوند سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت شده در اظهار خوارق عادات یا گفتند
مشرکان عرب که در سحر معاون یکدیگر اند یعنی توریت و قران و قالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان عجم
انا بکل هر دستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کافرون ناگرویدگانیم
قل فاتوا بگو پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو اهدی منهما راه نماینده تر
از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده اتبعه پی روی کنم آن را
ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که توریة و قران سحر است فان لم یستجیبوا لک پس
اگر اجابت نکنند تو را و کتاب نیارند فاعلم پس بدان انما یتبعون نیست که ایشان
پی روی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از
آنکسی که پی روی کند هویه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیان وبصیرتی من الله از نزدیک
خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند القوم الظالمین گروه
ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول
برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم وعده را بوعید و مواعظ را بنصایح و قصص را بامثال
و نصایح را به تعبیر یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند پذیر گردند و در وی تامل کرده پند گیرند الذین آتیناهم الکتاب آنان را که
داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون میگروند
بقول جمعی مراد مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم واشهر آنست که کتاب
انجیل باشد و مراد چهل تن از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آمده ایمان آوردند و این سوره مکیست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده
مگر گویند آیه مدنی است واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا گویند آمنا به
ایمان آورده ایم بوی و دانسته که کلام خدا است انه الحق بدرستی که او راست و درست
فرود آمده من ربنا از نزد آفریدگار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین
گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیت آن شناخته

نصف

اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مرد داده شوند مرتین با صبروا بسبب آنکه صبر
کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل و ایمان بقرآن نیز ویدرؤن و دفع میکنند بالحسنة
بسخن نیکو السیئة قول قبیح را و در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او
ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب فرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید
یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و ایشان بنرمی جواب
میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند به نیکو سخنی قول سفها را ومما رزقناهم
و از آنچه داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا اللغو و چون شنوند سخن
بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار را اعرضوا عنه اعراض می نمایند از آن و خاموش
می شوند از تعرض وقالوا و میگویند مر لغوگویندگان را لنا اعمالنا ما راست کردارهای ما از حلم
و صفح ولکم اعمالکم و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را دین شما سلام علیکم
سلامت شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکت است نه تحیة
یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمیخواهیم صحبت جاهلان و تخلق با خلاق ایشان چه
مصاحبت اشرار موجب بدنامی و بدفرجامی عقبی است نظم از بدان کرد و با نیکان نشین
یار بد زهری بود نی انگبین آورده اند که آنحضرت بر عم خود ابوطالب بغایت حریص بود
بوقت وفات بر بالین وی آمد گفت ای عم مر کلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان
نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گویی
اگر سرزنش پیرزنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتمی این کلمه
ترا شاد میساختم آیه آمد که انک بدرستی که ای محمد لا تهدی تو راه نمی نمایی بایمان
من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او را ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه
می نماید بایمان هر کرا میخواهد وهو اعلم و او دانا تر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی آنانکه
مستعد هدایتند یا آنها که حکم ازلی بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم
ازلیست و هدایت لم یزلی نظم هدایت هر کرا او از بدایت • بود همراه باشد تا نهایت
آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق

وسخن تو راستست وآنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات
اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست می ترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم
بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد وقالوا و گفتند
بعضی از کفار که ان نتبع الهدی اگر پیروی کنیم طریق رشاد را معک با تو یعنی ایمان آریم بتو
نتخطف ربوده شویم من ارضنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار برباید و بدر کنند اولم نمکن
ایا ما جای نداده ایم لهم مر ایشانرا حرما آمنا حرمی ایمنی که کسی بر ایشان دست ندارد یجبی کشیده
میشود الیه بسوی این حرم ثمرات کل شیء میوه ها هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیه
بدانجا آورند و روزی داده ایم ایشانرا درین وادی غیر ذی زرع رزقا روزی وادنی من لدنا
از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن و مطمئن میداریم اگر
ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوف و تخطف در امان نداریم ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان
لا یعلمون نمیدانند این نکته را و در نمی یابند وکم اهلکنا و بس که هلاک کردیم من قریة از اهل
دیهی که بنا و مانی بطرت کافر شدند معیشتها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند
چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیانرا هلاک کردیم فتلک پس آنست مساکنهم مسکنهای ایشان خالی
و خراب لم تسکن نشستند در ان من بعدهم از پس هلاک ایشان الا قلیلا مگر اندکی از رهگذریا
که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند نظم در خانه دینی چو نشستی برخیز
کین خانه بدان خوشست کاید و رود • وکنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از
اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وما کان ربک و نیست پروردگار تو مهلک القری
هلاک کننده اهالی دیهها حتی یبعث تا وقتی که برانگیزد فی امها در معظم آن دیار و اصل آن بلاد
یعنی اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند لاجرم انجا برانگیزد رسولا فرستاده تا بحکم الهی
یتلوا علیهم بخواند برایشان آیاتنا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وما کنا مهلکی
القری و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت الا واهلها مگر که اهالی آن
ظالمون ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وما اوتیتم و آنچه داده شدید شما من شیء
از چیزی که از اسباب دنیوی باشد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداریست از زندگانی این جهان

وزینها

وزینتها و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنند وما عند الله
و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خیر بهتر است فی نفس الامر چه لذات
آن خالص است از کدورات محنت و مشقت وابقی و پاینده تر افلا تعقلون آیا در نمی یابید
و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب نظم حیف باشد لعل و زر و آنکه چنگ
پس گرفتن در برابر خاک و سنگ • در خبرست که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه
بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله فرمود این آیه نازل شد
افمن وعدناه آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعده
نیکو که در ان خلاف متصور نیست فهو لاقیه پس آنکس دریابنده آن موعود است بی شبهه
یعنی علی و حمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد کمن متعناه مانند کسی که برخورداری دادیم
او را متاع الحیوة الدنیا از متاع زندگانی دنیوی که نعمتش آمیخته بمحنت است و لذتش مؤدی
بکلفت و مآلش در معرض زوال و جاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس یوم القیمة
روز رستخیز من المحضرین از حاضر کرده شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین
کس ابوجهل است یا ولید بن مغیره ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافرانرا
فیقول پس گوید این شرکائی کجا اند شریکان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که
گمان می بردید که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شد علیهم القول برایشان
سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم و آنان رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که
گویند ربنا ای آفریدگار ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما اغوینا هم
گمراه کردیم ایشانرا و بشرک خواندیم اجابت کردند اغویناهم گمراه کردیم ایشانرا کما غوینا
همچنانکه خود گمراه بودیم تبرانا الیک اکنون بیزاری کردیم الیک بسوی تو از ایشان و از انچه
ایشان اختیار کردند از کفر ما کانوا نبودند ایشان که فی الواقع ایانا یعبدون ما را پرستند
بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وقیل ادعوا و گویند کافرانرا که بخوانید
شرکاءکم انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ما ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند
فدعوهم پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشانرا الحجت عجز

از اجابت ونصرت وراوا العذاب و ببینند عذاب را متابعان ومتبوعان لو انهم تمنا برند که
کاشکی ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی
یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم ویاد آر روزی را که ندا کند
حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را
چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها یعنی
آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ دران روز ندانند که چگویند فهم لا یتساءلون
پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سائل ومسئول همه درمانده باشند یا از غایت
وحشت وحیرت پروای سخن پرسش نکنند فاما من تاب اما کسی که توبه کند از شرک وآمن
وبگرود بخدای ورسول وعمل صالحا وبکند عمل شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد
من المفلحین از رستگاران وبوقت سوال از جواب فرو نماند ورستگاری باجابت رسالت
صلی الله علیه وسلم برگزیند ما کان نیست ونباشد لهم الخیرة مر کافرانرا چون ولید مغیره وسایر
طاغیان اختیاری دران یعنی ایشانرا نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام
اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سبحان الله
پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وتعالی وبرترست عما یشرکون
از آنچه شریک وی آورند بت پرستان وشریک میگیرند وربک وآفریدگار تو یعلم میداند
ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر
وکینهٔ مومنان وما یعلنون ومیداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت وتکذیب
قرآن وهو الله واوست خدای مستحق پرستش لا اله نیست هیچ معبودی بسزا الا هو مگر او
له الحمد مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرا ودران سرای چه همه نعم ونیکوی
دادهٔ اوست وله الحکم ومر او راست کارگزاری والیه ترجعون وبدو باز گردانیده خواهید
شد در روز نشور قل بگو ای محمد ارایتم چون می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل
بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت با آنکه آفتاب را تحت الارض
بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که از روی قدرت

یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که دران بطلب معاش اشتغال کنید
افلا تسمعون آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر واعتبار قل ارایتم بگو چه بینید ان جعل الله
اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی وپاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت باآنکه
آفتاب را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای
بجز الله که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون فیه بیارد برای شما شبی که آرام گیرید دروی از متاعب
اشغال واعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر واستبصار
ومن رحمته واز بخشایش خود جعل لکم بیافرید الیل والنهار برای شما شب وروز را لتسکنوا فیه
تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا وتا بجوئید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده
ولعلکم تشکرون وشاید که شما سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز وشب نظم چرخ را در شبانروز دو ریخ
شب برد روز آورد روزی چو * خلوت شب بهر آن تا جان ریش * راز دل گوید بجانان خویش
روزها از بهر غوغای عوام * تا بدیشان کار تن گیرد نظام * ویوم ینادیهم ویاد کن روزی را
که ندا کند خدای مر بت پرستانرا تکرار این ندا بتقریع بعد از تقریع است فیقول پس گوید این
کجا اند شرکائی انبازان من الذین کنتم تزعمون آنانکه بودید که گمان می بردید که شریک منند
ودروغ میگفتید ونزعنا وبیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار وکردار ایشان
یعنی پیغمبر از ایشان گواهی آریم فقلنا هاتوا پس گوییم امتانرا که بیارید برهانکم حجتی که دارید بر شرک
وتکذیب فعلموا پس بدانند آن هنگام ان الحق لله که راستی عبادت یا توحید یا حجت
مر خدایراست وضل عنهم وگم کرده واز ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان
باطل یا امید شفاعت که بتان میداشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم
موسی بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بود وگفته اند وی خواهرزادهٔ موسی بود واصح
آنست که پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است وپدر موسی عمران بن قاهث
وقاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام وقارون را از غایت خوب صورتی وزیبائی طلعت
منور خواندندی ودر قرائت توریة اقراء بنی اسرائیل بود ویکی از سبعین مختار او بوده در زمان
احتیاج مردی متواضع ومتخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فبغی پس ستم کرد

وا فزونی جست علیهم بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم وی باشند و آتیناه و عطا کردیم ما او را
من الکنوز از گنجها یعنی مالهای گرد کرده ما ان مفاتحه انچه کلیدهای ان یعنی برداشتن ان لتنوء
هر اینه گرانی میکرد بالعصبة بگروهی مردمان اولی القوة خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند
از ده تا چهل و امام ذاکفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی میکشیدند و در کشف
مذکورست که هشت اشتر مفاتیح فرا این او میکشیدند هر فرینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاح
از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد
از مفاتیح اوعیه مالست و ان چهار صد هزار هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده اذ قال
یاد کن چون گفتند مر قارون را قومه گروه او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون
لا تفرح شادی مکن بمال دنیی ان الله بدرستی که خدای لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان را
که مبغوضه حق است نظم دنیی دنی جهت سرای سستی • اکنده هزار کشته در هر قدمی •
گر دست دهد کرای شادی نکند • ور فوت شود نیرزد بغمی • وابتغ و طلب کن تتمة الکلام
ما معانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فیما اتیک الله در انچه عطا کرده است ترا خدای
الدار الاخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب
آن جهانی نظم چو نمی توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت خوری • ولا تنس و فراموش
مکن نصیبک بهرهٔ خود را من الدنیا از مال دنیی یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی
خواهد بود و بس پس ازان حال براندیش و بمال و منال غره مشو • گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود •
ور سر هر روم تا ختن خواهد بود • آن روز کزین جهان کنی عزم سفر • همراه تو چند گز کفن خواهد بود •
و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بآن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بسنده کن و احسن
و نیکویی ها ی با بندگان خدای کما احسن همچنانکه احسن الله نیکویی کرده است خدای و نعمت فرستاده
الیک بسوی تو ولا تبغ الفساد و مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر فی الارض در زمین ان الله
بدرستی که خدای لا یحب المفسدین دوست نمیدارد افساد کنندگان را که بدنیی تفاخر و تعظم کنند
قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن
داده اند علی علم عندی بدانشی که نزدیک منست یعنی علم تورات چه من اعلم بنی اسرائیلم جان با علم تجارت

و معرفت و سایر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلم و انرا برداشته
و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلم بخواهر خود اموخته بود و او قارون را تعلیم داد اولم یعلم
آیا ندانست قارون یعنی داننده بود و در توریة خوانده و از مورخان شنیده ان الله انکه خدای
قد اهلک بدرستی که هلاک کرده است من قبله پیش از قارون یعنی دانسته بود من القرون از اهل
روزگار من هو کسی که او اشد منه سخت تر بوده از قارون قوة از روی توانایی و اکثر جمعا
و بیشتر از روی مال ملخص سخن انکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد و با
انکه میداند که از و قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید ولا یسئل و پرسیده
نخواهند شد عن ذنوبهم المجرمون از گناهان ایشان گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیمای
ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد بود چه
حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب در دوزخ خواهند رفت
فخرج پس بیرون آمد قارون روز شنبه علی قومه بر قوم خود فی زینته با آرایش خود بر استر
سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت
با وی سوار شده و در کشاف که نود هزار تن که همه جامهٔ معصفر داشتند با وی بر نشستند
و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بود با استران
سفید و زین زرین و جامهٔ ارغوانی و موزه های سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد
قال الذین گفتند انانکه یریدون می جستند الحیوة الدنیا زندگانی دنیی را یا لیت لنا کاشکی
بودی ما را مثل ما اوتی قارون مانند انچه داده شده است قارون انه بدرستی که قارون
لذو حظ عظیم خداوند حظی بزرگست و قال الذین و گفتند انانکه اوتوا العلم داده بودند ایشانرا
علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت توکل چون یوشع و اصحاب او ویلکم
وای بر شما ای دنی طلبان ثواب الله پاداش خدای در آخرت خیر بهترست از مالهای دنیا
لمن آمن هر کسی که بگرود بخدای و پیغمبر و عمل صالحا و بکند کردار ستوده ولا یلقیها و تلقین نخواهند
کرد این کلمه را که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد الا الصابرون مگر صبر کنندگان که بر طاعت
یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند توفیق نه دهند بمباشرت اعمال صالحه الا مگر صابرانرا

اصل صبر از جمله عالم برتر بند ٭ صابران از اوج گردون بگذرند ٭ هر که کار و تخم صبر اندر جهان
برد و محصول عیش جاودان ٭ آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلم
حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید من بر
بی منصبی چند صبر کنم القصه در پی ایذاء موسی علیه السلم بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر
یا ربع مال می بایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یکی بیاید زکوة دهد
قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد بخل و خست سر راه برو گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید گفت
هر چه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی هر چه میفرمایی
گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیه می
آورد که نام او سنبرا بوده طلبیده و همیان زر داده مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام آواز کند
که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که موسی علیه السلم در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی
کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون
برخاست که اگر همه تو باشی گفت آری اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که
تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سنبرا بمحفل آمد و موسی گفت ای زن
ترا سوگند میدهم بخدایی که دریا شکافته و توریه فرو فرستاده که راست بگوی زن را هیبت
الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم
و من با وجود کثرت کارها و بد کرداریهای خود چگونه بستانم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو
همیان بمهر قارون با منست بنی اسرائیل مهر قارون را دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی
روی بر خاک نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای
هر چه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو
بر جای قرار گیر و هر که با منست گو بر کناره رو کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن
با قارون ماندند و موسی علیه السلم با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید و موسی علیه السلم میگفت
خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی

اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان آغاز تضرع کردند و فایده نداد و در اکثر تفاسیر است
که حضرت عزت با موسی علی نبینا و علیه السلم خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند
بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی
اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد
تا قارون فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی علیه السلم درخواست تا حق سبحانه سرا
و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فخسفنا پس فرو بردیم به و بداره الارض
قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بقدر قامت
خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و تا نفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید نظم
گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ٭ خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست ٭ فما کان له
مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را من دون
الله بجز خدای و ما کان و نبود من المنتصرین از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی
عذاب باز داشت و نه از خود توانست باز داشتن واصبح الذین تمنوا و بامداد کردند
آنانکه آرزو میبردند مکانه منزل و جاه او را بالامس دی روز یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از
خسف وی گرایندگان بصلاح یقولون میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله ویک بمعنی ویک
باشد و اعلم مضمرست یعنی وای بر تو بدانکه خدای یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء
برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت و یقدر
و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بخذلانی که تعلق ساخته قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لولا ان
من الله اگر نه آن بودی که خدای منت نهادی علینا بر ما و بما ندادی از دنیا آنچه ستمهای ما بود
لخسف بنا هر آینه بزمین فرو برده بود ما را و حفص فعل معلوم خوانده یعنی خدای ما را بزمین فرو
بردی وی کانه وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که
مجموع ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی ندانی و نمی بینی انه لا یفلح الکافرون رستگاری
نمی یابند از عذاب کافران یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تلک الدار الاخرة
آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت نجعلها سازیم آنرا للذین برای آنانکه ایشان

لا یریدون نمیخواهند علوا بزرگی و تکبر فی الارض در زمین با هل آن و لا فسادا و نه تباه کاری و ستم
بر مردمان چنانچه قارون خواست والعاقبة و سر انجام نیکو للمتقین مر پرهیزکاران راست
صاحب بحر الحقائق فرموده که سرای انعام جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از الواث
صفات کثافت که در زمین بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد
نخواهند یعنی نظر از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را
بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا بملکیت و مالکیت بهر تصرفی که در کون و مکان خواهد
کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود • هر چه خواهی بکن که ملک تراست • من جاء بالحسنة
هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی با خلاص فله پس مر او راست خیر نیکویی
منها از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهترین از آن
در آخرت و من جاء بالسیئة و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزی الذین پس جزا
داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را الا ما کانوا یعملون مگر مثل آن چیزی که بودند
در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیة دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش
سیئه بدیشان و فایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات نظم هر چه در شرع و عقل بد باشد
کمند هر که با خرد باشد • آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان
هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی وطن مولد مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلم بدین آیه
فرود آمد ان الذی فرض هر آینه کسی که فرض کرده است علیک بر تو القرآن تبلیغ قرآن یا عمل بدان
لرادک هر آینه باز گرداننده است ترا الی معاد بجای بازگشت یعنی بمکه و گویند این وعده
فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنای احدیت است
در احدیت ذات و بقای بعد در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک متبصر انجا [illegible] منه بدأ والیه یعود
روشن میگردد نظم چون از او بود این و از ابتدا • هم بدو باید که باشد انتها • نور ماهی گر گرفت از مهر طلوع
جلوه اش هم سوی او باشد رجوع • قل بگو ای محمد ربی پروردگار من اعلم داناتر است من جاء بالهدی
بکسی که آورد راه راست یا توحید یا قرآن و آن منم و من هو و بآنکس که او فی ضلال مبین در گمراهی
هویداست چون منکران و ما کنت ترجوا و نبودی تو که امید داشتی آن انی یلقی الیک الکتاب

نسبت بیشتر آن روضه منظر در مرجع مضمر
جهت تقبیح حال بدکار است بتکرار اسناد [illegible]

آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب را الا رحمة مگر بحکمت بخشایشی من ربک
از آفریدگار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت و یاری للکافرین مر کافران که گویند کار ایشان یعنی مدارا
مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت منمای و لا یصدنک و باید که باز ندارند ترا
عن آیات الله از خواندن آیتهای قرآن خدای و عمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیک
پس از آنکه فرو آمده است بتو وادع و بخوان خلق را الی ربک بسوی عبادت پروردگار خود
و لا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آورندگان و لا تدع و مخوان مع الله با خدای بحق الها
آخر خدای دیگر را که لا اله الا هو نیست خدای سزاوار خواندن مگر او و مخاطب درین آیات
حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و مراد امتند و فایده خطاب بآنحضرت قطع طمع مشرکانست
از موافقت وی با ایشان کل شیء همه چیز هالک نیست شونده الا وجهه مگر ذات حق سبحانه
یا همه عملها باطلست مگر آنکه بدان وجه الله طلبند له الحکم مر او راست فرمان و الیه ترجعون
و بسوی او بازگشته خواهید شد برای مکافات و نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی
نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه
از کلمات شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو پس هم تویی و بس
الا کل شیء ما خلا الله باطل • علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب
مضمحل حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکورست
نکتت نیک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او مستهلکست و هر آینه مشاهده
این حال بعزّ او رحق محجوبست یوم یرونه بعیدا و نریه قریبا با وجود تو زهمگم است باید که هم
سورة العنکبوت • بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه تعجیز خلق است تا دانند که کسی را
بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کیفیت معرفت این کلام آگاه نی
خرد عاجز و فهم از وی کم است • در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت باسم الله
و لام بلطیف و میم بمجید معنی آنکه الله منم روی بطاعت آر لطیف منم اخلاص در عبادت
فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار احسب الناس آیا پنداشتند مردمان
ان یترکوا آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا بآنکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی می پندارند

حزب

عنکبوت

بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون وحال آنکه ایشان آزموده نشوند بانواع
و بلایا ابتلا نکرده اند در نفس و مال یعنی امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن و این آیة
در شان جمعی از مسلمانانست که در مکه بوده اند و ایشان را هجرت از دیار و دوار قرار دشوار می آمد
و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست
بعضی بنیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شدند و ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه
جهت تسلیهٔ ایشان آیه فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود
عاشقانرا درد دل بسیار می باید کشید ❊ جور یار و طعنهٔ اغیار می باید کشید ❊ و اصح آنست که مهجع
مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد بر لفظ مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود و مادر و پدر از فوت
مهجع بسیار جزع و فزع می نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی بلا و امتحان کار
از پیش نمیرود و لقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم
آنرا که پیش ازین مومنان بوده اند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و ایشان دعوی هر یک را
بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر سازد خدای الذین صدقوا آنانرا که راست
گفتند در دعوی ایمان و لیعلمن الکاذبین و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یا می نماید بین
هر دو گروه را بخلق یا جزا دهد هر یک را بانچه میداند از صدق و کذب ایشان نظم
در محبت هر که او دعوی کند ❊ صد هزاران امتحان بروی تند ❊ گر بود صادق کشد بار جفا
ور بود کاذب گریزد از بلا ❊ ام حسب الذین یعملون السیئات می پندارند آنانکه میکنند
بدیها چون کفر و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات
بد مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند
گنه کاران که بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم نا پسندیده است
زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد ❊ گر گناه تو از عدد
بگذشت رحمتی از آن بیش است ❊ من کان یرجوا هر که باشد که امیدوار لقاء الله لقای خدا را
در بهشت یا وصول با ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رسیدن عرض او بر خدای گو آماده باش

فان اجل الله پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لآت هر آینه آینده است
و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار رسیدگانرا العلیم و دانا بضمایر و اسرار ایشان و من جاهد و هر که جهاد
کند با کفار ریا یا هوای نفس غدار فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود
چه ثواب آن عاید بدوست ان الله بدرستی که خدای لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین
از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کردارهای نیکو لنکفرن هر آینه
محو کنیم عنهم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا و لنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا احسن
الذی نیکوتر عملی را آنکه کانوا یعملون بوده اند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست
جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا
بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز
رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را ❊ آورده اند که چون سعد ابی وقاص رضی الله عنه بدولت
اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم
و از هیچ بدو مایهٔ زندگانی بدو یا بد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی
سعد صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیه نازل شد که
و وصینا الانسان و امر کردیم آدمی را بوالدیه به پدر و مادر او حسنا نیکو یعنی فعلی که محض
خوبی باشد و ان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک
بی تا شرک آری بمن و انباز گیری ما لیس آنچه نیست لک مر ترا به بالوهیته او علم دانشی
تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم با آن یعنی که اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند با آنکه انباز گیری
برای من چیزی که الوهیت آن غذایی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست فلا تطعهما
پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی بسوی مجازات
منست مرجعکم بازگشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق فانبئکم پس بیاگاهانم شما را
وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بانچه هستید که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر و عملوا الصالحات و کردند کردارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم هر آینه داخل

گردانیم ایشان را فی الصالحین در زمره شایستگان یعنی در آریم در مدخل ایشان که بهشت است و من
الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدای مراد منافقانند
یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود فی الله
در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جعل گرداند یعنی دارد و شمارد
فتنة الناس رنج و عذاب مردمان را کعذاب الله مانند عذاب خدای ولئن جاء و اگر بیاید نصر
من ربک یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هرآینه گویند انا بدرستی که ما
کنا معکم هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای
باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بانچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص
و کدورت نفاق ولیعلمن الله و هرآینه میداند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند بدل
ولیعلمن المنافقین و میداند منافقانرا و رویی ایشانرا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا
جه محنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود و چنانچه بآتش عیار زر و نقره معلوم میکرده و
بشکل هیأت انسان آدم روز نهار توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد . اگر نه پاک بود از بلا بگداید
وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد . در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف عمر خطاب
و خباب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید
و اگر اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آنرا برداریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحانه
فرمود که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند
اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید ولنحمل و باید که برداریم
خطایاکم گناهان شما را امرست در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شما برداریم
وما هم و حال آنست که نیستند کافران بحاملین بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان
من شئ هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطا
مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه
و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند که قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هرآینه بر خواهند
داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را واثقالا و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم

با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهد بود
ولیسئلن و هرآینه خواهیم پرسید ایشانرا و پرسیدنی یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون
از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود ولقد ارسلنا
و بدرستی که فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان
ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال
روایت اشهر آنست که نوح علی نبینا و علیه السلم چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت
کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت علیه السلم بوقت قبض روح
از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند
خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند . گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد
آخر بروی جهانگه فرمان باشد . ایراد قصه نوح جهت تسلی سید انامست صلی الله علیه و سلم
و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلم نهصد
و پنجاه سال جفای قوم کشید و بجان دعوت میفرمود و کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس
بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس
نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هرچه
در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعه نوح را آیة و علامتی
یا عبرتی للعالمین برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم و یاد کن
ابرهیم را اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را
واتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهترست مر شما را از دین
و آیینی که دارید ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این
نیست که می پرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتانرا وتخلقون و بر می بافید افکا
دروغی که آنرا خدا نام میکنید ان الذین تعبدون بدرستی آنانرا که پرستش میکنید من دون
الله بجز خدای لا یملکون نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم مر شما را رزقا روزی
و اوفی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن

بمرز و تمان داعبدوه واو را پرستید بیگانگی واشکروا له شکر گویید که مرو را که شکر نعمت عاجل
وسید نعمت آجل است الیه ترجعون بسوی وی باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابرهیم بود
صلوات الله وسلامه علیه انگه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا واگر
تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم
جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام واز تکذیب ایشان
مر پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه حضرت آن بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیوی
و اخروی شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زیان وما علی الرسول ونیست بر فرستاده
الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید به بیم و امید شما را دعوت کرد و
واز عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شده اید اولم یروا کیف آیا نمی بینید
و حقیقت میخوانند یعنی نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق آشکارا میکند
خدای آفرید کار را از نیست هست میکند ثم یعیده پس بازایشان را بعد از موت بازگرداند
بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا را اعاده علی الله یسیر بر خدای آسان است قل بگو ای محمد این
منکران را که از تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که
چگونه بدا الخلق بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله
پس خدای ینشئ ظاهر گرداند النشاة الاخرة آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدم
و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت
دانید که آنکه مبدی خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیز از بدو و اعاده قدیر تواناست بحکت انکه قدرت صفت اوست و نوع
نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأة اولی قادرست هر آینه از نشأة اخری عاجز
نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب و یرحم من یشاء و بخشد بر هر که
خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب
کند بخذلان و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدالت
و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید

و بلطف خویش خواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی • و گر خوانی ز روی فضل خوانی •
مرا با راندن و خواندن چه کارست • و گر خوانی و گر رانی تو دانی • و در زاد المسیر آورده که عذاب
برشت خویست و رحمت بمیل و نیاست و به ترک آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت
و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رحمه الله فرموده که عذاب آنست
که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود • تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما
وما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود
فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید
نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نباشید
و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای وما لکم و نیست
شما را از عذاب بجز خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد ولا نصیر و نه یاری که بصد و دفع
آن در آید والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بایات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل
وحدت او ولقائه و بلقای او یعنی ببرای آخرت و بعث اولئک آن گروه یئسوا نا امید
شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر
بماضی جهت تحقق و توقعست و اولئک و آن گروه لهم مر ایشان راست عذاب الیم عذاب
دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابرهیم علی نبینا
و علیه السلام میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم ابرهیم علیه السلام
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی
از ایشان که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن وی و او را
در آتش انداختند فانجیه الله پس برهانید او را خدای من النار از ضرر آتش و آنرا برد
سرد و سلامت گردانید ان فی ذلک بدرستی که درین رهانیدن لآیات نشانها قدرتست
از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لقوم یؤمنون برای گروهی که
میگروند چه ایشان منتفع از آن و تأمل در آن نفع میگیرند وقال و گفت ابرهیم علیه السلام
انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را اتخذای مودة بینکم

بکوشش خلق و تنوع بعضی عذاب و رحمت
مر او را

برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان بتکده بگرد بیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس
روز قیامت یکفر کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوع اند ببعض
مر بعضی را که متابع اند و یلعن بعضکم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و از دوال بعضا مر برخی را
که پیش روان و اشراف اند و ماویکم النار و بازگشت همه شما دوزخست و ما لکم و نیستند شمارا در آن
روز من ناصرین یاران و مددکاران که خلاصی یابید همه ایشان از آتش و چون حضرت
ابرهیم علی نبینا و علیه السلم بسلامت از آتش بیرون آمد فامن پس بگروید و تصدیق کرد له لوط
مر او را لوط که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود و قال و گفت ابرهیم مر ساره را که دختر
عم وی بود و بوی ایمان آورده انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از حی قوم الی
ربی بجایی که امر پروردگار منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست بر امر مغلوب دشمنان
نشاید الحکیم و داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی
که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام درآمده ابرهیم بفلسطین نزول نمود
و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابرهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود
و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود و چون سن
مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید
چنانچه فرمود و وهبنا له و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری اسحق فرزندی را و یعقوب و نبیره
یعقوب و جعلنا و نهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل
والکتاب و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت
او فی الدنیا درین سرای بانکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم با ذریه طیبه ارزانی
داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه
اهل ملل نسبت بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر با ورد یکو یدم خدا او
در دنیی بقای ضیافت او ست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت
انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از مایده پر فایده او بهره مند اند و انه و بدرستی که او

فی الآخرة و در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگان و پسندیدگانست ولوطا و یاد کن لوط را
علیه السلم اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل موتفکه انکم آیا شما لتأتون الفاحشة
می آیید برای کار زشت و خصلت انکم میخواندید یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری
که بغایت زشتست و بسبب قباحت آن ما سبقکم پیشی نگرفت بر شما بجا آوردن فاحشه
من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس
پاکیزه ازین کار کناره انکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت و تقطعون
السبیل و می برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را
بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در باقی کرده اند و راه بند شده
و تأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که عقلا
و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش و صفیر زدن و سنگ ریزه با انگشت بر یکدیگر
افکندن و مهرها از گلی کرده بر راه گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر
و سخریه با مسافران و امثال آن فما کان پس نبود جواب قومه جواب قوم وی مر سخن وی را الا ان
قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدا را بر ما ان کنت اگر هستی تو من
الصادقین از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است بسبب آن عذاب بر شما نازل
خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبر اوی
پس بگو تا عذاب فرستد با ما چون لوط علیه السلم از ایشان نا امید شد قال گفت از روی
مناجات رب انصرنی خدایا یاری ده مرا با نزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباه
کاران و لما جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملائکه ابرهیم بالبشری
بسوی ابرهیم جهت بشارت فرزند قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل
هذه القریة اهل این دیه سدوم را که تکذیب برادرزاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که
اهل این دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت ابرهیم
علیه السلم ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوطاست و او از ظالمان نیست قالوا
گفتند ملائکه نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بهر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط

غافل نیستم لننجینه هرآینه اورا رهایی خواهیم داد و اهله و کسان اورا الا امرأته مگر زن اورا کانت
باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط از میان قوم
بیرون رود و مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود و لما جاءت و آن هنگام که
آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان و ضاق بهم ذرعا تنگ
شد بسبب ایشان ذرعا از جهت دل یعنی دل تنگ گشت که مبادا که از قوم او بدیشان جهت
آنکه متعرض غربا میشدند آسیبی رسد فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده
کرده اورا تسلی دادند و قالوا و گفتند لا تخف مترس و لا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی
که ما رهانندهٔ ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن تراکه او کانت من الغابرین
باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه
القریه بر اهل این دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب
آنکه بوده‌اند که پیوسته یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای لوط علیه السلام با اهالی خود
خلاص یافت و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند
چنانچه مذکور شد و لقد ترکنا و بدرستی که ما بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانهای روشن
لقوم یعقلون برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانهٔ آثار دیار خراب ایشانست
یا حجارهٔ سجیل که در آن زمین یافت میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست و الی مدین و
فرستادیم بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را فقال پس گفت یا قوم
اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را و ارجوا الیوم الآخر و امیدوار باشید ثواب روز
بازپسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز
قیامت و لا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل و وزن
مفسدین در حالتی که قاصد فساد باشید فکذبوه پس دروغ داشتند شعیب را علیه السلام
و از فساد ممتنع نشدند فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ایشان را زلزله یا صیحه جبرئیل
علیه السلام که دلها بدان در تزلزل افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سراهای خود
جاثمین زانو در آمدگان و عادا و ثمود و یاد کن قوم عاد و ثمود هلاکت ایشان را

وقد تبین لکم و بدرستی که روشن شده است هلاک ایشان مر شما را من مساکنهم از منزلهای ایشان
بحجاز و یمن که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید و زین و بیاراست لهم الشیطان
برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فصدهم
پس بازداشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند و کانوا
مستبصرین و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت
اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را
نامعقول میداشتند و قارون و یاد کن قارون را و فرعون و هامان و فرعون و هامان را
و لقد جاءهم موسی و بدرستی که آمد بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا فاستکبروا پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر و تعظم ورزیدند و ما کانوا
و نبودند سابقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید فکلا پس
همه انبیا را که یاد کرده شد اخذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه ایشان فمنهم پس بعضی
از ایشان من ارسلنا کسی بود که فرستادیم علیه حاصبا بر او بادی سخت در سنگ ریزه
یعنی قوم لوط و منهم و بعضی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه
چون قوم ثمود و اهل مدین و منهم من خسفنا و کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون
قارون و منهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح
و فرعون و ما کان الله لیظلمهم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را
عقوبت کند و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد انفسهم یظلمون بر نفسهای
خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی
راه باطل پیروی چه میکنی • چون تو کردی بد بری پاداش بد • پس چه بیجا گله با خود میکنی •
مثل الذین اتخذوا مثل آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان یعنی
خدایان کمثل العنکبوت مانند عنکبوتست که برای خود اتخذت بیتا فرا گیرد خانه و ان
اوهن البیوت و بدرستی که سست ترین خانها لبیت العنکبوت خانهٔ عنکبوتست که نه سقف
دارد و نه دیوار و نه در باز دارد و نه سرما لو کانوا یعلمون اگر باشند کافران که دانند

چیز را هر آینه دانند که این مثلیت از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت سست
و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از آن هیچ گشایش
صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند بر خود می‌تند زندانی برای نفس میسازد
و قید بر دست و پای خود می‌نهد پس خانهٔ او مجلس اوست اینها نیز که بدون خدا اولیا گیرند
یعنی بپرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال وزر و وبال مقید
گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکهٔ نیران و درکهٔ بعد و حرمان افتاده مستوجب عذاب
گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده‌اند کما قیل نظم
از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است • رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت • ان الله یعلم
بدرستی که خدای میداند ما یدعون آنچه میخوانند یعنی می‌پرستند من دونه بجز وی من شیء
از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب و هو العزیز و او غالبست در ملک خود و شریک ندارد
الحکیم محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تأخیر میکند و تلک الامثال و این مثلها نضربها
للناس می‌آریم و بیان میکنیم برای مردمان و ما یعقلها و در نمی‌یابند ثمره و فایدهٔ او را الا العالمون
مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خلق الله بیافرید خدای تعالی السموات والارض
آسمانها و زمین را بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی ان فی ذلک بدرستی که درین
آفریدن لآیة نشانه ایست روشن و در ضرب المثل عبرتیست للمؤمنین مر گروندگان را اتل بخوان
ما اوحی الیک آنچه وحی کرده شد بتو من الکتاب از قرآن و اقم الصلوة و بپای دار نماز را
ان الصلوة بدرستی که نماز تنهی باز میدارد عن الفحشاء از کاری که نزد عقل زشت بود
والمنکر و آن عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن میشود از معاصی چه مداومت
بر او موجب دوام ذکر و موجب کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه نگاه دارد • آورده‌اند که
جوانی انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد و هیچ نوع نبود ازفواحش[3]
که مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او او را از آن باز دارد اندک زمانی با توفیق
توبه یافت و از زهاد صحابه گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه

نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر
زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تأویلات آورده
که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی
و ملاهی و صلوة نفس مانعست از رذائل و علایق و اخلاق ردیه و هیات مظلمه و نماز دل
باز دارد و ظهور و فضول و فتور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بما سوی حضرت را
و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار و صلوة خفی نگذارد سالک را از شهود
اثنینیت و ظهور انانیت یعنی بر وی ظاهر گردد و از روی حقیقت نظم جز یکی نیست نقد این عالم •
با زبین و عالمش معزوش • و لذکر الله هر آینه ذکر خدای اکبر بزرگتر است که ذکر دیگری
با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز
بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت و فحشا
و منکر بگذارد و محققان بر آنند که ذکر خدای بنده را بزرگتر است از ذکر بنده خدای را چه ذکر
بنده حالیست فانی و نشان پذیرد و ذکر خدای باقیست زوال بدو راه نیابد و ذو النون مصری
قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا
یاد کند سلمی رحمه الله فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما درین وقت او را
و در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر است
زیرا که تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود نظم
تو یاد کنی خدای را در خور خود • او یاد کند ترا ولی در خور خویش • والله یعلم و خدای داناست
ما تصنعون آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای تمام مناسب عمل خواهد داد الجزء الحادی والعشرون
و لا تجادلوا و پیکار مکنید و جدال منمایید اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی با کسانی که
در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند الا بالتی هی احسن مگر بخصلتی که آن نیکوتر است
یعنی خشونت ایشان را بنرمخویی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم الا الذین ظلموا
منهم مگر آنانکه ستم کردند یعنی عهد شکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل
کتاب آنها اند که اثبات فرزند میکنند مر خدای را سبحانه و قولوا و بگویید با ایشان که

[2] از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او عطا است و ذکر غیر او طاعت یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر است از آن

بنده آیینه ایست ... ذکر خدای ... آنکه ... یاد کرد

الجزء ۲۱

بصدق تمام آمنا ایمان آوردیم بالذی انزل بآنچه که فرو فرستاده شده است الینا بسوی ما
یعنی قرآن وانزل الیکم و بآنچه فرستاده شده بشما یعنی توریه و زبور و انجیل والهنا و خدای ما
والهکم و خدای شما واحد یکیست ونحن له و ما مر ورا مسلمون گردن نهادگانیم و مخلصان موحدان
و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وکذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب
خود را انزلنا و فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو قرآنرا کتابی موافق با کتب سابقه
در اصول دین فالذین پس آنانکه آتیناهم الکتاب دادیم ایشانرا علم کتاب متقدمه
چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم یؤمنون به میگروند بقرآن یا مراد انبیا اند پیش از
بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بقرآن گرویده بودند چون قس بن ساعده و بحیرا
و نسطور و ورقه و اضراب ایشان ومن هؤلاء و از این گروه عرب من یؤمن به کسی هست که
میگرود بقرآن یا بمحمد وما یجحد و منکر نشوند بآیاتنا آیتهای کتاب ما را الا الکافرون مگر کافران و بدکان
از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی وما کنت و نبودی تو که
تتلوا بخوانی من قبله پیش از قرآن من کتاب هیچ کتابی از کتب منزله ولا تخطه و نمی نوشتی
کتاب را بیمینک بدست راست خود تاکید است و نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و خط ننوشته
که اگر چنانچه خواننده و نویسنده می بودی اذا لارتاب المبطلون آنگاه مبطلان در شک
افتادندی تباه کاران و کجروان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون وی می نویسد پس
قرآنرا از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند و می نویسد یا جهودان در شک افتادندی
که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که
خط و قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجز آنحضرت بوده و چون معجزه
ظاهر شد و در ایت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی
داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه از طریق عون عبدالله نقل میکند که تا مات
رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قرا این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیه
نفی کتابت را مقرر ساخته بزمان قبل نزول وحی و مذهب آنکه وی را امی دانند از اول
عمر تا آخر عمر بصواب اقربست نظم بقلم گر نرسید انگشتش • بود لوح و قلم اندر مشتش •

از سواد خط اگر دیده ببست • بکمالش نرسید هیچ شکست • بود او نور و خط تیره ظلم •
نشود نور و ظلم جمع بهم • بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهای روشنست فی صدور
الذین در سینه آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام
که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امة
مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قول آنست که هو راجعست بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی محمد و کارهای او و علم بآنکه او امی است آیتهای روشنست
مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر سمات حضرت رسالت پناهی وما یجحد بآیاتنا
و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد است و قرآن الا الظالمون مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند
با وجود وضوح دلایل اعجاز وقالوا و گفتند کافران لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه
بر محمد آیات نشانها من ربه از پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مایده
عیسی علی نبینا و علیهم السلام قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله نزدیک
خدایست هر گاه که خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار
من نیست وانما انا و جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف
میکنم بلغتی که شما دریابید اولم یکفهم آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح
انا انزلنا آنکه ما فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآنرا پیوسته یتلی علیهم خوانده و
میشود بر ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان
مخفی نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان
لشکر میکشند و مال و جان در وی میبازند و بمعارضه آن نمی پردازند بحجتی روشن تر از این
کی باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و بعضی از سخنان نوشته یهود
با خود آورده مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بان افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی
بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان
آورده و این آیه نازل شد که آیات کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند
ان فی ذلک هر آینه درین کتاب لرحمة هر آینه بخشایشی است و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت

ادکنند و ذکری و پندی و نصیحتی است لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند قل کفی بالله
بگو بسنده است خدای بینی و بینکم میان من و شما شهیدا گواه بر سخن من که مرا تصدیق نمیکنید
بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما
بر وی مخفی نخواهد بود والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بالباطل بناحق چون یهودیه و نصرانیه
و ایمان آوردند بمعبودان باطل وکفروا بالله و کافر شدند بخدای بحق اولئک ایشان گروه
هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را بایمان ویستعجلونک و شتاب
میکنند کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او ولولا اجل مسمی
و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه بیامدی
بمستعجلان عذاب موعود ولیأتینهم و هر آینه بیاید ایشانرا عذاب بغتة ناگاهان
در دنیا یا بوقت مرگ در آخرت وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا یستعجلونک
بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب و آن جهنم و حال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین
فرو گرفته است و احاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است
بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشیهم العذاب
یاد کن روزیرا که فرو گیرد ایشانرا عذاب من فوقهم از زبر سرهای ایشان ومن تحت ارجلهم
و از زیر پایهای ایشان ویقول و گوید خدای یا فرشته بامر وی مر دوزخیان را که ذوقوا
بچشید ما کنتم تعملون جزای آنچه میکردید و دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هر چه آنجا
کاشته اید اینجا بدروید نظم تو تخمی که بفشانی که چون بدروی • بمحصول خود شاد و خرم شوی •
آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب
محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و ترس و هراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه
این آیه فرستاد که یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اید از اهل شرک
بپرهیزید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد ان ارضی
واسعة بدرستی که زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا
فاعبدون پرستش نمایید خالصا و ازینجا گفته اند نظم سفر کن چو جایت ناخوش بود

کنی

ز این جای رفتن بدان مکنت • و اگر از دوستی اهل و ولد یا بستگی بلده شده اید روزی
مفارقت ضروری خواهد بود کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگ است پس مرگ از همه جا
و همه کس خواهید برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز گردیده خواهند شد و بخص بخطاب
میخوانند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی
بجمع اهل ایمان یعنی آستان حضرت سید الزمان باید نمود والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشانرا من الجنة
از بهشت غرفا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر آن
غرفها جویها خالدین در حالتی که جاودان باشند فیها دران غرفها یا بهشت نعم اجر
العاملین نکو مزدیست مر آنکه عمل کنند کان صبر را بهشت الذین صبروا آنکه شکیبایی ورزیدند
بر آزار مشرکان و هجرت اوطان و علی ربهم و بر پروردگار خود نه غیر او یتوکلون توکل
میکنند در کار خود و بدوی بسپارند مؤمنان مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند
و در غذا و ذخیره بیکدیگر وصیت داده که بلده که مارا دران اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت
آیه آمد وکاین من دابة و بسا از جنبنده کان که هیچ وجه لا تحمل بر نمی دارد رزقها روزی خود را
یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد و یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست
و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره نهد و او موش کند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند
که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود نهان میکرد والقصه جانوران بسیارند از وحوش
وطیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها
خدای روزی دهد ایشانرا و ایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت هراسان و خائف مشوید
هست فیض کرم ذو الجلال • مشرب ارزاق پر آب زلال • شاه و گدا روزی ازو میخورند •
مور و ملخ قسمت ازو می برند • وهو السمیع و او شنواست هر قول شما را که روزی از کجا
خوریم العلیم دانا بانکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سألتهم و اگر بپرسی اهل مکه را من خلق
السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها را وسخر الشمس والقمر و مسخر کرد آفتاب و ماه را
لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این مسئله در عقل قرار گرفته که واجبست انتها ممکنات

یکی واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون
پس کجا گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی‌تابند و بسلوک باطل میشتابند
الله یبسط الرزق خدای می‌گستراند و فراخ میگرداند روزی را لمن یشاء برای هرکس که میخواهد
من عباده از بندگان خود و یقدر له و تنگ سازد بر هرکس که خواهد ضمیر
عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دالست بران و گفته اند موسع و مضیق علیه یکیست یعنی
بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای
بکل شیء بهمه چیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصلحت بندگان بر او مخفی نیست ولئن سألتهم
واگر پرسی از مشرکان عرب من نزّل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا اسمان ماءً آبی
فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس
مردگی و افسردگی آن لیقولن الله هراینه میگویند خدای یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست
و با وجود این بعضی مخلوقات او را شریک او میدانند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس خدای را
که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون
در نمی‌یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند
وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی الا لهو مگر مشغولی و بیکاری و لعب و بازی یعنی
در سرعت انقضا و زوال بازی کودکان می‌ماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند
و اندک زمانی ملول و مانده گشته متفرق شوند و چه زیبا گفته اند نظم بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند • وان الدار الآخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان
اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در او خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند
مردمان که بدانند اختیار نکنند فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند
کافران فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدای را
مخلصین در حالی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدای دین خود را یعنی ظاهر
باشند در صورت آنها که مخلص‌اند چه یاد نکنند مگر خدای را در کشف آن شدت پناه بوی
برند فلما نجیهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آرد بسلامت الی البر

بسوی دشت اذا هم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را انگاه ایشان یشرکون
شرک آرند یعنی باز گردند بعبادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بآنچه دادیم ایشان را
از نعمت نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از
زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را در وقت
عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند انا جعلنا آنکه ما گردانیدیم شهر
ایشان را حرما آمنا حرمی با ایمنی اهل آن یعنی ایمنند از قتل و غارت و یتخطف الناس
و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را میکشند
و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند
یا شیاطین یؤمنون میگروند و بنعمة الله و بنعمت خدای یعنی چنین نعمتی ظاهر که تمکنست
در حرم و ایمنی از خوف یکفرون کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرکست
ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای
دروغی و گمان برد که او را شریک هست او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را
لما جاءه آن هنگام که بیاید بوی الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه
اقامت للکافرین برای ناگرویدگان والذین جاهدوا و آنانکه کوشش نمایند فینا در کار ما
و اقامت دین ما لنهدینهم هراینه راه نماییم ایشان را سبلنا براههای خود وان الله و بدرستی
که خدای لمع المحسنین هراینه با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ایراد
مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما
بدشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم ایشان را راه وصول بر دولت لقا سهل تستری قدس سره
فرموده که هرکه کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را [illegible] امام قشیری رحمه الله
گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ
ابوبکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هرکه جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود و در خبر
آورده که هرکه کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی
هرکه ما را جوید ما را یابد و در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند • انا المعبود فاطلبنی تجدنی •

انا المقصود فاطلبنی تجدنی نظم اگر در جست و جوی من شتابی • مراد خود بنزد من بیابی •
سورة الروم • بسم الله الرحمن الرحیم الم ابو الجواز رحمه الله فرموده واز ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکنند که حروف منقطعه آیتیست ربانیه اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را
بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات کنایتست از الوهیت ولام از لطف ومیم از ملک
وگفته اند الف اشارتست از اسم الله ولام بنام جبرئیل ومیم باسم محمد یعنی الله بواسطهٔ جبرئیل
وحی فرستاد بمحمد صلوات الله وسلامه علیه غلبت الروم مغلوب شدند رومیان وفارسیان
برایشان غلبه کردند فی ادنی الارض در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم
وآن اردن وفلسطین بوده یا کشکر یا میان اذرعات وبصری وانجا آن بود که خسرو پرویز
شهریار وفرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر گران فرستاد وتا بعضی از ولایات روم
بگرفتند ومردم روم منهزم گشتند ودر سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر بمکه رسید
کافران شادمان شده واز روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما وترسایان اهل کتابید وما
وفارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بروم تفاول میکنیم که بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه
آیه فرستاد وبیان کرد وهم ورومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن سیغلبون زود باشد
که غالب شوند فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه ونه باشد صدیق رضی الله عنه مشرکان را
گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر روم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف
گفت دروغ گفتی مدتی تعیین کن تا گرو ببندیم پس برده شتر جوان ومدت سه سال گرو بستند وصدیق
صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات الله رسانید آنحضرت فرمود که
بضع میان ثلاثه وتسعه است برو ودر مال ودر مدت بیفزای ابوبکر رضی الله عنه باز گشته وآنرا سال
بر صد شتر مراهنه کردند وضمان از یکدیگر بستدند ودر روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب
گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید وگویند این خبر روز حدیبیه محقق شد وصدیق
رضی الله عنه صد شتر از ابی بقول اول واز ضمان بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته
شده بود وحضرت فرمود القصه این آیه اخبار است از امور کاینه در مستقبل وآن از جملهٔ مسلم
اعجاز قرآنیست لله الامر خدایراست حکم وفرمان من قبل پیش از غلبهٔ فارس بر روم ومن بعد

وپس از غلبه شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است وهمه کار در قبضهٔ اقتدار
اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازلست وبعد ابد یعنی امر ازلی وابدی اوراست که خداوند
ازلی وابدیست ویومئذ وآن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یفرح المؤمنون شاد خواهند
شد مومنان بنصر الله بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت
انقلاب تفاول است وظهور صدق اخبار مومنان وبردن گرو از دیگر صحابه وگفته اند
فرح بآنست که بعضی اعادی دین بر بعضی غلبه کردند وحق تعالی ایشانرا بود ساختند وانچنان بود که شهریار
وفرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت
وخواست یکی برودست دیگری هلاک کند هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم
عرضه داشت کردند ودین ترسایی اختیار نموده وسپهبد لشکر روم شدند وفارسیانرا
مغلوب ساخته یعنی از بلاد ایشانرا بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کرا میخواهد
وهو العزیز واو غالبست انتقام کشد از جمیع الرحیم مهربانست بمومنان وعد الله وعده کرده
خدای که بغلبهٔ روم وفرح مومنانرا وعده کردنی لا یخلف الله خلاف نمیکند وعدهٔ وعدهٔ
خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند صحت وعدهٔ اورا یعلمون میدانند ظاهرا چیزهای آشکارا را من الحیوة
الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت او را یا اسباب معایش وتجارات
وتدبیر میگوید مراد بنا نهادن وزراعت کردن واجرا انهار وتمواتست که اکثر اهل
دنیا قواعد از امیدانند وهم وایشان عن الآخرة از امور آخرت که غایت مقصود است
هم غافلون ایشان غافلانند وتکرار هم بجهت تاکیدست اولم یتفکروا آیا تفکر
نمیکنند فی انفسهم در نفسهای خویش که مرآیای تمکناتست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن
در انفس میتوان یافت یا جزا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند از ابداء خود بر اعاده استدلال
کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات والارض آسمانها وزمینها را وما بینهما وانچه میان
آسمان وزمین است الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب وعقاب یا بالحق یعنی بحکمت ملحض اگر
آفریدن ارض سماء برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحیدست واجل مسمی

وبرای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مرا دو روز قیامتست وان کثیرا وبدرستی
که بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره مکه بلقاء ربهم بدیدار پروردگار خود یعنی بروز رستخیز که
وقت ثوابست لکافرون ناگرویدگان ومنکرانند اولم یسیروا ایا سیر نمیکنند فی الارض در زمین
یعنی بمصار شام وعاد بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا به بینند که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت
آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا بودند آن گروه اشد منهم
سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانایی چون عادیان وثمودیان وامثال ایشان واثاروا
الارض وبگردانیدند زمین را جهت زراعت حبوب وغرس اشجار واستخراج معادن واستنباط
آب وعمروها وعمارت کردند اکثر مما عمروها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی
غیر ذی زرعند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم وآمدند بدیشان رسلهم
پیغمبران ایشان بالبینات با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا وایشان بدان نگرویدند
حق سبحانه وهلاک ایشان برآورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که
ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل وی بکفر وتکذیب ایشان را اهلاک کند ولکن کانوا
ولکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان
عاقبة الذین پس هست سرانجام آنانکه اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوای نتیجه بدتر
که عقوبت وعدالتست وگفته اند سوآی اسم جهنم است چنانچه حسنی بهشت است یعنی دوزخ
عاقبت مشرکان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدای
یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وکانوا بها وبودند که بدان ایتها
یستهزؤن استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده
پس دیگر باره زنده میگرداند وبرمی انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا وحکم او ترجعون
بازگردانیده میشوند وحفص بیا میخواند بر طرز خطاب ویوم تقوم الساعة ودر روزی که
قایم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان خاموشیی که منقطع باشد از حجت
ولم یکن لهم ونباشد مر ایشان را من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا
نام نهاده بودند چون ملائکه واصنام شفعاء درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که

آلهه ما شفیع ما خواهند بود ودران روز از شفاعت ایشان محروم ونا امید مانند وکانوا وباشند
کافران بشرکائهم بدان انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند
از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة ودر روزی که قایم گردد ساعت رستخیز یومئذ آن گاه
یتفرقون پراکنده گردند مردمان واز هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آرند وجمعی باسفل
السافلین افتند یکی بر درجه وصلت یکی در درکه فرقت آن بر سریر بخت این در حجیم محنت
آن را انواع ثواب واین را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان برخی در آتش فراق گدازان
یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت • یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران • فاما الذین
اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کردند فهم فی روضة پس
ایشان در مرغزاری مشتمل بر انهار وازهار یحبرون شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که
اثر آن بر صحایف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومنعم باشند یا ایشان را بتجلی
وصال بنوازند در احقاف گفته که متبهج سازندشان ودر عین المعانی آورده که آواز
خوش شنوانند ایشان را وهیچ لذت برابر ان سماع نباشد در خبر است که ابکار بهشت تغنی
کنند بصوتی که خلایق مثل ان نشنیده باشند واین افضل نعیم بهشتست از ابو درداء رضی الله
عنه پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح از معاذ رازی پرسیدند که
از آوازها کدام دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض
تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستداران خدا در روضات بهشت
در میان ریاحین انس بشادی وطرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ودر آن آید
بداود که بدان نغمه دلپذیر وصوت شور انگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو تورات
تلاوت کن ای عیسی بقرات انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای بتسبیح ما
بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس
از اسرافیل خوشتر آواز نیست چون آواز تغنی کند فرشتگان از اوراد واذکار
خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع
خواهد بود واز اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی الیست که درماندگان بیابان

تیرگی افزای جنی را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد **نظم** مؤمنان گویند کاواز بهشت
نغز گردانید مر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده‌ایم • در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی • یاد مان آید از آنها اندکی • پس نی و چنگ و رباب و سازها
چیزکی ماند بدان آوازها • عاشقان کین نغمها را بشنوند • جز بگذارند سوی کل شوند
واما الذین کفروا و اما آنها که نگرویده باشند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کرده مر آیتهای
ما را یعنی قرآن یا دلائل قدرت را ولقاء الآخرة و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فاولئک
پس آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگانند فسبحان الله مصدر است
بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدا را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حین تمسون هنگامی که شبانگاه
درآیید مراد نماز شام و خفتن است و حین تصبحون و در هنگامی که در بامداد درآیید مراد
نماز صبحست وله الحمد و مر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی
هر که در آسمان و زمین است حمد او میگوید وعشیا و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز
یعنی نماز عصر و حین تظهرون و هنگامی که در می‌آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب
فرموده که تسبیح برفع صوتست پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت
برفع صوت ندارد تخصیص ذکر نماز اخفائیه مناسب می‌نماید یخرج الحی بیرون می‌آرد خدای
زنده را من المیت از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه
یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل ویخرج المیت و بیرون می‌آرد مرده را من الحی
از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحی الارض و زنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها
پس از مردگی و افسردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد
از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما
یعنی آدم را علیه السلام من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون
پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته و از علامات
توانایی او ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما
ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بحسب جنسیت که سبب ملایمت و مخالفت واسطه منافرت

بجنس

بجنس خو کند هر جنس آهنگ • ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ • بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس • وجعل بینکم و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما
مودة دوستی ورحمة و مهربانی در موضح آورده که مودت بجهت تزویج و رحمت بسبب
زادن فرزند یا مودت بر جوانان و رحمت بر پیر زالان ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن
ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم یتفکرون
مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او
خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست واختلاف السنتکم و مخالفت
زبانهای شما در سخن گفتن چه بآواز یا پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای
شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای
مختلف هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفده در فرزندان حام و سی
و شش در بنی یافث والوانکم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی
و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیأت و اشکال که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر
نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها
مخالف خواهند بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک
پدر و مادر زاده اند لآیات نشانها قدرت و حکمت للعالمین مر همه عالمیان را یعنی هیچ
عاقلی از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر
برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی
وحفص بکسر لام خوانده یعنی این دلالتها مر دانایان راست که دران نظر کنند و بغور آن
برسند ومن آیاته و از علامات قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن شما باللیل
والنهار بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و تقویت قوای طبیعی وابتغاؤکم و جستن
شما روزی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام
مخصوص بشب است و ابتغا بروز و در آیه تقدیم و تاخیر هست بحسب معنی ان فی ذلک
بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لآیات دلالتها و عبرتهاست لقوم یسمعون

برای گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن آیاته واز نشانهای حکمت او یریکم البرق انست که
می نماید بشما برق را خوفا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وطمعا ودر طمع افکندن مقیم
برای باران وینزل وفرو میفرستد من السماء ماء از جهت آسمان یا از ابر آبی فیحیی
پس زنده میکند به الارض بدان آب زمین را تا از گیاه تر وتازه میرود بعد موتها
پس از افسردگی وپژمردگی آن ان فی ذلک بدرستی که در برق وباران لایات علامتهاست
بر قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در تکون کاینات چو آ برایشان
ظاهر گردد وجوه کمال قدرت صنع در هر حادثه ومن آیاته واز نشانهای توانایی او ان
تقوم السماء آنست که می ایستد آسمان بی ستون والارض وزمین بر روی آب بامره
بفرمان او یعنی بنگاه داشت او مر ایشانرا ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه
اخیره دعوة خواندنی بدین نوع که ایها الموتی اخرجوا ای مردمان بیرون آیید من الارض
از زمین اذا انتم انگاه شما تخرجون بیرون آیید از قبرهای خود وخروج خلق از قبور نیز
یکی از آیات قدرت اوست وله ومر او راست من فی السموات والارض هر که در آسمانها
وزمینهاست همه مخلوق ومملوک ومربوب وبنده کل له همه مر او را قانتون بر دارانند در موت
وحیات وبعث ونشور ودر بر ای طول از حکم او تمرد نمیتوانند ورزید وهو الذی واوست انکه
یبدؤا الخلق اول بار بیافریند خلق را انگه بمیراند ثم یعیده پس باز زنده گرداند او را وهو
وباز آوردن اهون آسانست علیه بر خدای هیچ بانچه افریدن یا اعاده کردن باعتقاد شما
آسانترست از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید اعاده را چرا منکر میشوید ابدا واعاده
نزد قدرت او یکسانست • چون قدرت او منزه از نقصانست • آوردن خلق وبردنش یکسانست
نسبت بمن تو هم دو دشوار بود • بر قدرت برکمال او آسانست • وله المثل الاعلی ومر او راست
صفت برتر وبزرگتر چون قدرت کامله وحکمت شامله ووحدت ذات وعظمت صفات
فی السموات والارض در آسمانها وزمینها وهو العزیز واوست غالبی که عاجز نشود از ابدا
تمکن واعاده او الحکیم دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضرب لکم بیان میکند
خدای برای شما مثلا من انفسکم مثلی واکرفته از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست شما را

هو اهون عليه

ای آزادان مما ملکت ایمانکم از مملوکان شما که ملک یمین اند من شرکاء هیچ انبازان فیما رزقناکم
در آنچه داده ایم شما را از اموال واسباب فانتم پس شما وایشان فیه در آن چیز سواء یکسان باشید
یعنی جا بجا شما تصرف میکنید در مال وملک خود وایشان نیز توانند تخافونهم ترسید از ایشان که
در تصرف مستقل شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما از آزادان انفسکم از نفسهای شما یعنی از شریکان
آزاده وملخص سخن انست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال وملک خود شریک میسازید
تا در تصرف دران وتسلط بران مساوی باشید واز استبداد واستقلال ایشان
ترسان شوید • در عین المعانی وبعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لایکون ابدا حاشا که هرگز این تواند بود
آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید
پس چگونه آن روا میدارید که بندگان خدا را در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش
مانده در بند حکم خالق خویش • جمله هم بنده اند وهم بندی • تو سزد بنده را خداوندی •
کذلک مانند آن تفصیل نفصل الآیات تفصیل میکنیم ومبین میسازیم دلایل وحدت را لقوم
یعقلون برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند بل اتبع الذین بلکه پیروی
میکنند آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود وبشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود را بغیر علم بی دانشی
فمن یهدی پس کیست که راه نماید من اضل الله آنرا که فرو گذاشت خدای وبسبب خذلان
گمراه شد وما لهم ونیست مشرکان گمراه را من ناصرین یاران وهواداران که از عذاب
ودوزخ شان خلاص دهند فاقم وجهک پس راست دار ای محمد روی خود را للدین برای
عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش را حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین
اسلام وامت خود را بگو که بدین وجه اقامت کنند دین وروی کنند بهمه فطرة الله دین خدا را
التی آن فطرتی را که بحکمت فطر الناس بیافرید مردمان را علیها برای آن وگویند مراد از فطرت
شناخت صانع است وان در روز الست او میان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم
آن عهد باشید که بران مفطور شده اید لا تبدیل نیست در صورت نفی معنی تبدیل مکنید
لخلق الله مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید ومیثاق از ایشان فرا گرفت

حزب

ذلک الدین القیم کیش راست و دین مستقیم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر منیبین حالست از ضمیر اقم
یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که بازگردانیدگانید الیه بسوی حق از غیر او
شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوعست از حق بحق و منیب او را گویند که
جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد نظم تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم • کرم تو در نپذیری کجا روم چکنم
واتقوه و بترسید ازو واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید من
المشرکین از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امتست و در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی
رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از حدیث روایت کنند اگر بر کتاب موافق بود
من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم بسی
تأمل کردم تا این آیه یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین و مباشید
از آنانکه فرقوا دینهم جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه
مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود
و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه رضی الله عنه در ان باب خبر مرویست
یا اهل بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند
و گمان می برند ایشان آنکه حق با ایشانست نظم هر کسی را در خور معتاد خویش •
هست نوعی خوشدلی در کار خویش • میکند اثبات خویش و نفی غیر • چه امام صومعه چه پیر دیر •
واذا مس الناس و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضر سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند
عامست مر همه آدمیان را که چون بشدتی در مانند دعوا بخوانند ربهم پروردگار خود را
منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند ایشان را خدای منه از نزدیک
خود رحمة آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی
از ایشان بربهم یشرکون بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا جبین عملی کنند
لیکفروا تا کافر شوند بما آتیناهم بانچه عطا کردیم ایشان را فتمتعوا امر تهدیدست یعنی
ای کافران برخورید و سه روزه از نعمتهای دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام

کار خود را که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا فرستاده ایم علیهم بر کافران سلطانا کتابی
و حجتی یا رسول فرو سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک یتکلم سخن
گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بانچیزی که هستند که
آن شرک می آورند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مشرکان
رحمة نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بان وان تصبهم و اگر برسد
بدیشان سیئة زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بما قدمت ایدیهم بانچه از پیش فرستاده
دستهای ایشان یعنی چون برسد شآمت کردارهای بد که کرده اند اذا هم یقنطون آنگاه ایشان
نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگزارند در نعمت و نه صبر دارند بر محنت اولم یروا
آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکند روزی لمن یشاء برای
هر که میخواهد و یقدر و تنگ میسازد بر هر که خواهد ان فی ذلک بدرستی که درین بسط و قبض
لآیات هر آینه دلائل عبرتست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض
و بسط شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بنای کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفتست
فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق او از غنیمت و فی
و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و همه اهل ایمان درین حکم داخلند
میفرماید که بدهید حق ایشانرا یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم
رحمه الله بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین آیه استدلال میکند والمسکین و بدهید
حق محتاج و بیچاره را وابن السبیل و راه گذریان از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذلک
این آیتان حقوق خیر بهتر است از امساک للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله
لقای خدا را یا رضای او میجویند یا مراد ایشان وجه تقربست بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعراض
و اغراض و اولئک و آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران و فیروزی یابندگان
وما آتیتم و آنچه میدهید من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال شما
فی اموال الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید زیاده از ثمن او و توقع میکنند
تا مال شما افزون گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای برکت از آن

بر نخیزد و یا آنچه میدهید از زیادت حرام در معاملات یعنی سود و ربا تا زیادتی در مال سود خواران
پدید آید چنان نخواهد بود و برکت دران نمی ماند و ما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة مفروضه
یا صدقه که دران دادن تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک پس آن گروه که زکوة
و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی شدن
یا یابند گان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که
بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد شما را و میدهد تا مادامی که زنده ایدثم یمیتکم
پس بمیراند شما را بوقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را و برانگیزد در قیامت
هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدااند
من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و اماته و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب
او را پرستش توان کرد و چون از و هیچ کدام ازین کارها نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید
سبحانه پاکست خدای و تعالی و برترست عما یشرکون از انچه شرک می آرند بوی ظهر الفساد و
آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بتنگی سال و مردن دواب و طواعین و البحر و در دریا
بطوفان و جوشش و غرقه شدن سفن بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس
دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان علما برانند که مراد ازین فساد نا آمدن بارانست
چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لولو و جواهر منعقد نشود و صاحب
کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بران بود
که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است
یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا بغرق قوم نوح و آل فرعون
و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد و اسباب دنیوی آن را پدید کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشانرا
بعض الذی عملوا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که
ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت
و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که
بر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی آورده است که فساد بر در اعمال

ظهور آفتست و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه نظم ماه تا دیده نشانها میدهد • روشنای ابدان کجی می نهد
از برای مشتری در وصف ماه • صد نشان تا دیده گوید بهر جاه • قل سیروا بگو مشرکانرا که بروید
فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام
آنانکه من قبل پیش ازیشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان که همه هلاک شدند مشرکین
شرک آرندگان فاقم پس راست کن وجهک کلی خود را للدین القیم برای کیش راست
یا روی آر بجهت دین درست من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که نیست
باز گردیدن مر او را من الله از نزدیک خدای یعنی خدای او را باز نگرداند یومئذ یصدعون
آن روز که جدا شوند مردمان بر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود
فعلیه پس بروست کفره جزای کفر او که آتش جاویدست و من عمل صالحا و هر که بکند کار
ستوده فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون گسترند یعنی جایگاه راست میکنند
در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقعست لیجزی تا خدای جزا دهد الذین آمنوا
آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود
و کرجزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین
دوست نمیدارد ناگرویدگانرا تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد
و من آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را یعنی
شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان بباران تا بفریاد شما رسد و لیذیقکم و تا بچشاند
شما را من رحمته از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت و لتجری الفلک و برای
آنکه بسبب باد ها روند کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای و لتبتغوا و تا بجویید در تجارت
دریا من فضله روزی که خدای بمحض فضل میدهد و لعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید
برین نعمتها و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان
از او میان الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات
بحجتهای روشن یا احکام مویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند
و برخی کافر شدند فانتقمنا پس انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا

هلاک کردیم ویاری کردیم انانرا که گرویده بودند وکان حقا علینا وهست سزاوار بر ما نصر المؤمنین
یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند الله خدای بحق الذی یرسل الریاح آنست که
میفرستد بادهارا فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابررا وبهوا برادند فیبسطه پس خدا بکستر
انرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد
رونده یا ایستاده ویجعله وگرداند انرا کاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق
پس توبینی بارانرا که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله از میان ابر هم در وقتی که مرکم
ومتصلست وهم در وقتی که منقطع ومتفرقست فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران
من یشاء در ارض ببلاد هرکه خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم انگاه ایشان یستبشرون
شادمان وخوشدل میشوند وان کانوا وبدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از انکه
فرستاده شود برایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین ناامیدان از باران
فانظر پس درنگر الی اثر رحمة الله بسوی نشانه رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف چگونه
خدای بآن اثر یحیی الارض زنده میکرداند زمین را باشجار واثمار وزرع ونبات بعد موتها
پس از مردگی وافسردگی ان صنف بجمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت الهی وبخشایش نامتناهی
که زمین مرده را زندگی بخشد ان ذلک بدرستی که انکه درست بر احیاء زمین بعد از موت ان
لمحیی الموتی هراینه زنده کرداننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل انست که در وبوده
از قوی نباتی واحیای موتی اینجا وانست که در مواد ایشان بوده واز قوی وغیرها وهو وخدای
علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست در ادقائق
آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی بدانست ودر باطن ذکر اوست که حیات دل
بدوست وذکر فرموده که رحمت نشانه خفیه است که زمین دل بدان زندگی می یابد ونزد
بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است ودر مثنوی معنوی حکایتی مناسب این
مبحث ایراد فرموده **نظم** صوفی در باغ از بهر گشاد • صوفیانه روی بر زانو نهاد •
پس فرو رفت او بخود اندر فضول • شد ملول از صورت خواب آن فضول • که چه خسپی آخر اندر رز نگر
این درختان بین واثار خضر • امر حق بشنو که گفتست انظروا • سوی این آثار رحمت آر رو

آثار رحمت نشانه خفیه است

آن برون آثار آثار است پس که

گفت آثارش دلست ای بوالهوس • آن برون آثار آثار است بس • باغها وسبزها اندر دلست •
عکس لطف او برین آب وگلست • چون حیات از حق بگیرد ای روی • پس غنی گردی ز گل وز دل روی
ولئن ارسلنا واگر بفرستیم ما ریحا بادی که موذی باشد مهلک چون دبور که ریح عذابست
وبمزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینند کشت خود را مصفرا زرد شده بعد از سبزی
وبهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از وی نفع نتوان گرفت لظلوا هراینه باشند من بعده
یکفرون پس از زردی زرع کافر شدگان نعمتهای گذشته یعنی بایستی که التجا کردندی
واز رحمت او ناامید نشدندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند این سخنان را
وقول ترا قبول نمایند فانک بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را
وکفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم ونمیتوانی شنوانید
کران را الدعاء خواندن اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین گردندگان از متکلم
قید تولیه واو بار برای تاکید است واستحاله اسماع یعنی اصم متقبل اگرچه نمی شنود اما بسبب
حرکات لب ودهان واشارت سر ودست چیزی درمی یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد
از ان مقدار دریافت نیز محرومست وما انت ونیستی تو بهاد العمی راه نماینده کوردلان
عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر انکه توفیق ایمان دهی مشرکان را ان تسمع
نمی شنوانی مواعظ ونصایح قران را الا من یؤمن مگر انرا که گرویده است بایاتنا بایات
کتاب ما چه ایمان ایشان را بر ان میدارد که لفظ قران را فرا گیرد ودر معنی آن تدبر نماید
فهم مسلمون پس ایشان گردن نهاده گانند مر اوامر ونواهی را الله خدای مطلق الذی خلقکم
آنست که بیافرید شمارا من ضعف از سستی یعنی نطفه ثم جعل پس گرداند شمارا من بعد ضعف
از پس سستی طفولیت قوة توانایی یعنی جوانی وبرنایی ثم جعل پس گرداند من بعد قوة از پس
قوة شباب ضعفا وشیبة سستی وپیری یخلق ما یشاء می افریند انچه میخواهد از ضعف وقوت
وجوانی وپیری وهو العلیم واو داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات
ایشان ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم شود قیامت وان در ساعت امر باشد از ساعات
دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون انکه ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور

غیر ساعة جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ میگویند کذلک مثل این برگشتن
از راستی در آخرت کانوا یؤفکون بودند درونی که بانکار حشر و نشر یؤفکون برگردانیده میشوند
از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرا و دران سرای و قال الذین
و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه اوتوا العلم داده شد ایشانرا دانش
والایمان داده شده اند یعنی مؤمنان و علما از ملائکه و انس گویند جواب دروغ میگویند
لقد لبثتم هر آینه درنگ کرده بودید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فی کتاب الله
در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی
یا در قضای او یا آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا
یا در قبور بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز
برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما از فرط جهل و عدم تفکر لا تعلمون
نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات
طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا
آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان ولا هم ونه ایشان یستعتبون
خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای
کنید زیرا که از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان
فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر
و صدق رسل ولئن جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه
که میطلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه بگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد
و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون مگر تباه کاران و دروغ گویان
و بر بافندگان کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه
لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار
ایشان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین
حق راستست و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا بر سبکساری ندارند آنانکه لا یوقنون

لقمان

بی گمان نمیشوند در امر معاد و ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعا و عذاب برایشان که آن
بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت درآید حکم الهی بظهور رسد تم نگهدارید وقت کار ها
که هر کاری بوقتی باز بسته است • سوره لقمان علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه
مبادی سور و مفاتیح کنوز غیر اند و در الم گفته اند الف اشارتست با نا و لام بلی و میم بمعنی یعنی
انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران والاحسان تلک این آیات آیات الکتاب
آیتهای قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در و ناقص نیست یا حاکم که
بحلال و حرام حکم کند هدی راه نماینده است و رحمة و بخشش از خدای للمحسنین مر نیکوکاران را
الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازهای مفروضه را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة
واجب را و هم و ایشان بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانند یعنی بعث
و جزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه که بدین صفات موسومند علی هدی بر راه راستند
من ربهم از آفریدگار خود و اولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و فیروزی
یافتگان • آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار
خریده در مجلس قریش بنوعی بسماع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف
میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت مملکت
و وفور راحت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیه فرستاد که و من الناس و از مردمان من یشتری
کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اخبار
میکنند افسانه بی اعتبار را لیضل تا گمراه سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین
او یا باز دارد از استماع و قرائت قرآن بغیر علم بی دانشی و برهانی و یتخذها و فرا گیرد آیات
خدای را هزوا افسوس و سخریه اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذاب مهین
خوار کننده که سبب قسلت در دنیا و عذاب و خواری در آخرت و گفته اند آیه در شان
انهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمانرا باسماع اصوات و الحان ایشان از شنودن
سخن حق باز داشتندی و اذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده
و برگزیده آیاتنا آیتهای کلام ما ولی روی بگرداند مستکبرا در حالتی که با تکبر بود یعنی التفات

بان نکند کان لم یسمعها گویا هرگز نشنیده کان فی اذنیه وقرا گویا که در هر دو گوش او گرانی است
فبشره پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بعذاب الیم بعذابی دردناک ان الذین آمنوا
بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای صالح یعنی شایسته لهم
مر ایشانراست جنات النعیم بهشتهای با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خالدین فیها در حالتی که
جاوید باشند در ان وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا درست و راست
و هو العزیز و او خداوندی غالبست که هیچکس او را از وفا بوعده مانع نشود و الحکیم راست کار که
هرچه کند بر طریق حکمت بود نه در وعده او نقض و خلاف ۰ نه در کار او سهو و کاستی است
خلق السموات بیافرید آسمانها بغیر عمد بی ستون ترونها می بینید شما از ابر داشته و القی
و بنهاد فی الارض در زمین یعنی پیدا کرد در روی او رواسی کوههای بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را
حرکت ندهد و مضطرب نسازد و چه زمین در روی آب متحرک بود و چون کشتی بجبال راسیات
آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای
بایستاد و از جمله کوه قاف است و ابو قبیس و جودی و لبنان و سنین و طور سینا و غیر آن
و بث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده و انزلنا و فرو فرستادیم التفات
بتکلم جهت اختصاص فعل خلق بفاعل یعنی [illegible] و ما و فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء
آبی که باران است فانبتنا پس رویانیدیم فیها در زمین بآن آب من کل زوج از هر صنف گیاهی
کریم نیکو و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات
خلق الله آفریده خدا است فارونی پس بنمایید بمن که در عالم ماذا خلق چه چیز بیافریده الذین من دونه
آنکه بدون وی بند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق کنندی حق سبحانه میفرماید که اینها
همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدامست بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین
در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند
هر که هست آفریده و بنده ماست ۰ بنده در بند او بنده است ۰ پس کجا بنده که در بند آنست
لایق شرکت خداوند است ۰ آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای وی نزد یهود شهرتی
عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی

حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود و لقد آتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن باعورا را
حکمت که قول صایب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت
ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلایل سمعیه با آن علما در نبوت
لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیه
نبوتست و او خواهرزاده ایوب علی نبینا و علیه السلام بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که
کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد
شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر
نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده
و در بنی اسرائیل قضا بر سیدی و بقول امام مجاهد بنده ای از بندگان نوبه بوده مردی اسود اللون
و غلیظ الشفتین است روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بروی سلام
کردند جواب داد و ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگاریم ترا خلیفه
زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم حضرت است از
آفریدگار من مرا بدین کار سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق ارزانی کند و اگر مرا
مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد و حق سبحانه
قول او را پسندید و حکمت برو افاضه کرد چنانکه ده هزار کلمه حکمت ازو منقولست که هر کلمه
بعالمی می ارزد و یکی از عقلای بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع
کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی که شبانی فلان میکردی
گفت هستم فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت
نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن در تفسیر امام ثعلبی از حکم لقمان می آرد که روزی خواجه وی
او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارد و غلامان میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن
آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من
بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم گردد گفت بگو تا ما را آب گرم بخورانی و در صحرا
بتازانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین اوست و پیر معنوی قدس سره

در مثنوی این حکایت آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته است اینجا ثبت افتاده نظم
گشت ساقی خواجه از آب حمیم • مر غلامان را که خوردند آن زنیم • بعد از آن میراندشان در دشتها
میدویدندان بغر تحت و علا • در قی افتادند ایشان از عنا • آب می‌آورد ازیشان گونه‌ها
چونکه لقمان را درآمد قی ز ناف • می برآمد از درونش آب صاف • حکمت لقمان چو این داند نمود
تا چه باشد حکمت رب الودود • یوم تبلی السرائر کلها • بان منکم کامن لا یشتهی
چون سقوا ماء حمیما قطعت • جملة الاستار مما افظعت • هر چه پنهان باشدت پیدا شود
هر که او خاین بود رسوا شود • در لباب آورده که روزی داود علیه السلم از لقمان پرسید
که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضه فضل و عدالت داود در سخن
تفکر نمود و نعره بزد و بیهوش شد و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان در مجلس از
جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم اورا
ان اشکر لله یعنی گفتیم که شکر گوی خدای را بر نعمت حکمت و من یشکر و هر که شکر گوید فانما یشکر
پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید
بدو میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی بی نیاز است
از شکر کسی حمید سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد نگوید یا محمود است همه کاینات بلسان حال و قال
شاکر حضرت ویند و اذ قال لقمان و یاد کن چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود انعم را و گفته اند
نام او ماثان یا اثاران یا اشکم یا مشکور بوده و هو و لقمان یعظه پند میداد اورا و میگفت
یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میاور بخدای ان الشرک
بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگست چه تسویه میکند مخلوق را بخالق
و وصینا الانسان و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بوالدیه به نیکویی پدر و مادر او از موجبات
نیکویی یکی آنست که حملته برداشت فرزند را امه مادر او چند وقت و سست میشد در حمل او
وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی و فصاله و باز کردن او را
از شیر فی عامین در گذشتن دو سال و درین مدت اورا شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را
ان اشکر لی با آنکه شکر گوی مرا و لوالدیک و مر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم منست

بازگشت آدمی و بر شکر و شرک ایشان جزا خواهم داد و ان جاهداک و اگر کوشش کنند
پدر و مادر تو علی ان تشرک بی بر آنکه شریک آری بمن و شریک گیری ما لیس لک به علم بیاکه نیست
ترا بدو علم باستحقاق شرک او و فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را و صاحبهما و مصاحبت
کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای
کرم بود و اتبع و پی روی کن در دین سبیل من اناب راه کسی را که بازگشته است الی
بمن بتوحید و اخلاص که آن محمدست صلی الله علیه و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثم الی پس
بسوی مجازات منست مرجعکم بازگشت شما فانبئکم پس آگاه میخواهیم و او شما را بما کنتم
تعملون بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول آیه در شان سعد وقاص است رضی الله عنه
چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نهی است
از شرک وصیتی آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن او بچوب بشگافتند
و آب دران ریختند و سعد گفت اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک ازو قبض کنند یعنی
اگر هفتاد بار بمیرد و از دین اسلام بر نگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که
فرزند خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی که آن فعل یعنی کرداری که آدمی را
باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خوردی مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از سپندانی
که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در صخره سبز که علما گویند آن زیر هفتم زمین است
او فی السموات یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن یا در بالای سموات
او فی الارض یا در زمین در همگان پنهان یات بها الله بیارد خدای آنرا و حاضر گرداند و بران
حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دانست و علم او بهر چیز احاطه کند
خبیر داناست بمکان هر چیز یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس کمال یابد
وامر بالمعروف و بفرمای به نیکویی وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل
شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بوده
واصبر و شکیبایی کن علی ما اصابک بر آنچه برسد بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی
ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از واجبات امورست یعنی آنچه خدای

قطع کرده است قطع ایجابی و لا تصعر و بیکسو مبر خدک للناس روی خود را برای مردمان یعنی بوجه تکبر
روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع و لا تمش فی الارض مرحا و مرو در
زمین مرحا برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان
ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر فرامنده را که چون متکبران رود
فخور نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد و میانه روی کن
در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر
حرکت کردن نشانه تجبر و ناهمواری بلکه میان رو باش و بطریق تواضع رو و اغضض و فرود آر
و کم کن من صوتک از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخن گوی
مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشترین آوازها لصوت الحمیر آواز خرانست
یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبایع و موجب
وحشت استماعست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند
بدین آیه رد کرد بر ایشان تفاخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را
دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکورست که بندهای بلند کان مرا
که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را نکوا باشند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست
میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی از حیوانات
انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت
سفیان ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا الحمار که صیحه او از رویت
شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم
فانه رأی شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین
نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت الحاح شهوت یا جنگ
دراز گوش دیگر و صداهائی که از غلبه بهیمی و حسی زاید زشترین صداها باشد و از اینجا معلوم
میشود که ندایی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود نظم
نغمهای عاشقان بس دلکش است ٭ استماع نغمه ایشان خوش است ٭ الم تروا یعنی نبینید

نصف

فیه ما فیه کتابیست مشتمل بر بعضی کلمات حکم و راز حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره

ای

ای مردمان ان الله از آنکه خدای سخر لکم رام ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه می برید
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نبات و معادن
و از آن انتفاع دارید و اسبغ علیکم و تمام کرد بر شما نعمه ظاهره نعمتهای آشکارا و باطنه و
پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه
میخواند بجمع و در نعمت ظاهر و باطن علمارا سخن بسیارست صاحب [illegible] آورده که در کتاب
بحر العلوم نعمت را [illegible] تفسیر گفته و آنچه مشهورست نعمت ظاهره حضرت رسالتست
صلی الله علیه و سلم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلقت
یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلا
یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان
و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال
یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی
گفته که نعمت ظاهره انصاف گدایان و ادوشت بروز و نعمت باطن انصاف گدایی
و ادوشت بشب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت و مذکور والله الموفق و الیه
ترجع الامور نظم کوششی کن ره سوی آن بحر بر ٭ کاندر آن یابی صدف با پر گهر ٭ و من الناس
و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فی الله در کتاب خدای
یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینانست و در عین المعانی آورده که یهودی
از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را
صاعقه گرفت و این آیه آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بغیر علم بی دانشی
و لا هدی و بی بیان از نزدیک خدای و لا کتاب منیر و بی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید
چنانچه فرموده و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را که اتبعوا پیروی کنید ما انزل الله
آنچیزی که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن ایشان انکار کنند و قالوا و گویند بل نتبع
نمیگرویم و متابعت نمیکنیم از آنکه پیروی میکنیم ما وجدنا علیه آنچیزی که یافتیم بر آن آبا تا

پدران خود را یعنی سلوک طریق آبا میکنیم اولو کان الشیطان و اگر بود شیطان که بوساوس
و هواجس یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش و درین ایشان همچنان
پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند و من یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین یا عمل خود
را باخلاص توجه کند الی الله بدرگاه خدای و هو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد
فقد استمسک پس هر آینه دست زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که کلمه
شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشهر
رعایت طریق سنت و جماعت و الی الله و بحضرت خداوند است عاقبة الامور بازگشت
همه کارها یعنی اهل امور که خلایقند بازگشت ایشان بوی خواهد بود و من کفر و هر که کافر گردد
و چنگ در عروه وثقی نزند فلا یحزنک پس باید که اندوهگین نسازد ترا کفره ناگرویدن او
الینا بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه گرداند خدای ایشان را بما عملوا
بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم هر آینه که خدای داناست
بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخوردار میسازیم ایشان را بنعمت دنیا
قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشان را باضطرار یعنی ناچار
بیایند الی عذاب غلیظ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود و لئن سألتهم
و اگر بپرسی مر کافران را که من خلق السموات و الارض که بیافرید آسمانها و زمین لیقولن
الله هر آینه گویند خدای چه دلائل صانع از آسمانها و آفرینش پیدا و بسیار روشن است
قل الحمد لله بگو ای محمد سپاس خدای را که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد
ایشانست بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدین اقرار ملزم شوند لله
مر خدایراست ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و بنده اند پس
در آسمان و زمین جزوی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی هر آینه که خدای اوست
بی نیاز بذات خویش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات خود و قیل الغنی [illegible]
یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان بی ستایش ایشان نظم ای غنی از ذات خود و از ما سوای خویشتن
خود تو میگویی بخود حمد و ثنای خویشتن • در اواخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض و ستوده است

کردند که در قرآن که جای میگوید که الحکمة خیرا بسیار دادیم و جای میگوید که و ما اوتیتم من العلم
الا قلیلا و آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیة درین سوره نیز تاکید آن خبر میفرماید که و لو
ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین است من شجرة از درختان اقلام قلمها و البحر
و دریای محیط باشد خود مداد شدی یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده از پس فنای آب او
سبعة ابحر هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبهای مداد شده کتابت کردندی
ما نفدت بسر نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسمای
آنچه آفریده در دنیی و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمی که در دار دین به بندگان اضافه
میکند بجهت آنکه قلم و مداد او متناهیست و آنچه مذکور شد نامتناهی ان الله عزیز هر آینه که خدای
غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست
ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه و لا بعثکم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة
مگر مانند آفریدن یک تن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلت و ادوات
و اعانه مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات ترتیب
مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوه او همه خلایق
از گورها بیرون آیند ان الله سمیع هر آینه که خدای شنواست همه مسموعات را بصیر بیناست
بهمه مبصرات و مر اینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست نظم قدرت بی عجز را اندیشه بکس •
قدرت بی عجز تو داری و بس • الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل
در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این وقتیست که شب در آید و یولج النهار
و داخل میکند روشنایی روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا متعاقب بر
ایشان را کم و زیاد میکند و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلقند کل یجری
هر یک ازین نیرین سیر میکند در فلک خود الی اجل مسمی تا زمانی نام برده که روز قیامت است
و جریان ایشان منقطع گردد و ان الله و دانستی آنکه خدای بما تعملون بآنچه میکنید خبیر
داناست و کنه امور را میشناسد ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب
آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و ان ما یدعون و آنچه

شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی انچه مشرکان میخوانند و می پرستند من دونه الباطل مر خدای
باطل و بیهوده و ناحق است وان الله هو العلی دیگر سبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی
غالب بر همه الکبیر بزرگست که از و بزرگتری نیست الم تر آیا ندیدی ان الفلک انکه کشتی
تجری فی البحر میرود در دریا بنعمة الله بمنت و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه میدارد و باد را
برای رفتن او میفرستد لیریکم تا بنماید شما را من آیاته بعضی دلایل قدرت خود را در حرکت کشتی
و برخی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی در ام کشتی و دریا لآیات هر اینه نشانهاست در
شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلای او شکور شکر گوینده
بر نعمای او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان درآید موج
کالظلل موج دریا در بزرگی مانند سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله میخوانند خدای را
مخلصین در حالی که پاک کنند گانند له الدین برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا
و تقلید را که مانع فطرتند زایل گردانیده باشد وایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده فلما نجیهم
پس آن هنگام که برهاند ایشانرا و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان
مقتصد عدل یعنی راستند بر طریق توحید و بعضی بایند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند
بر دعا و نیاز خود و مشرکان جابر و منکرند و ما یجحد بآیاتنا و انکار نکنند نشانها قدرت ما را الا کل ختار
مگر هر غدر کننده و عهد شکننده کفور ناسپاس مر نعم پروردگار را یا ایها الناس ای خدای عالمت یعنی
مومنان از اهل کشتی ثم بترسید برو عا و نیاز خود اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود
و پرهیز کنید از ناشایستها و اخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد والد
عن ولده پدر را از پسر خویش ولا مولود و نه فرزندی هو جاز او باز دارنده باشد عن والده از پدر خود
شیئا چیزی را از عذاب گفته اند این خبر خاص است با کفار چه اولاد و آبا مومن بعضی مر بعضی را شفاعه
کنندان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بثواب و عقاب حق ثابت است و در آن خلاف
نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی بجناعهای الغرب
و زینتهای آن فریفته مشوید و لا یغرنکم و باید که مغرور نسازد شما را بالله بعفو و کرم خدای با مهلت
دادن او الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را با امل دور و دراز از راه برد و بر معاصی دلیر گرداند و گوید که

۴ امروز کشته کنید و فردا تو به شما کاه مغرور نشوید که عذر فردا عمر فردا بباید و کسی پذیرفتار آن نیست
کار امروز بفردا مگذار ای نهار • روز چون یافته تو به کن و عذر میار • آورده اند که حارث بن وارث
عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی
در زمین پاشیده ام اغاثت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصور
حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی بروز چه بوده و فردا بکدام
شغل اشتغال خواهم داشت و مولود خود را میدانم کی است مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد
افتاد حق سبحانه آیة فرستاد که این پنج علم در خزانه مشیت حضرت و کلید اطلاع بران بدست
هیچ آدمی نداده ام ان الله بدرستی که خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت
و ینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی
الارحام آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی نیکو کار
یا بد کار ما ذا تکسب چه چیز کسب کند غدا فردا از خیر و شر و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی که او
بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد و در کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
خبیر آگاه از غیبها و چون خواهد پرده کرم بپوشد • سورة السجدة • بسم الله الرحمن الرحیم الم
مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصه بوده و خلاصه قران حروف مقطعه است
و در الم گفته اند که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارجست ولام از طرف لسان گفته شود
و آن از اوسط مخارجست و میم را از شفه گویند و آن آخر مخارجست و این سخن اشارتست
بانکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد
تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی منزلست
بی شبهه من رب العالمین از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند بل بلکه ان از نزدیک
خداست ام یقولون افتریه یا میگویند بربافته است آنرا محمد از پیش خود بل نه چنین است
که میگویند بلکه هو الحق قرآن سخن درست و راست است فرو آمده من ربک از پروردگار تو
لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که در میان تو اند و نیامده است بدیشان
من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلم نذیر بوده

بغیبها و چون خواهم پرده انگار کنند ۴

سجده

اصل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو یهتدون راه یابند
اگر من خواهم الله خداوند حق الذی خلق السموات والارض آنکست که بیافرید آسمانها و زمین را
وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیی
ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس چون نگرد و بپاید از راه او
بگذارید که در دنیی و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع
و نه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید افلا تتذکرون آیا پند نپذیرید و متنبه نشوید از مواعظ ربانی
و نصایح قرآنی یدبر الامر میسازد کار دنیی یعنی حکم میکند بدان و مسخر هستند ملکی اگر موکلست
بران از آسمان الی الارض بسوی زمین پس حکم می آید و آن کار بجای می آرد ثم یعرج پس
عروج میکند الیه بسوی آسمان فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة
هزار سال مما تعدون از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در مدتی که
اگر آدمی رود جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راهست پس
مقدار عروج هزار سال بود ذلک آن خداوندی که تدبیر امور میکند عالم الغیب والشهادة
دانای پوشیده و پیداست یعنی دانای امور دنیی و آخرت یا عالم است بانچه بود و باشد
و خواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربان بر بندگان در تدبیر الذی احسن او
آنکس است که نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بوجهی نیکو بمقتضای حکمت
کرد هر آنچه در جهان شاید • کرد آنچنان که می باید • از تو رونق گرفت کار همه •
که تویی آفریدگار همه • نقش زیبا بلوح خاک از تست • دل دانا و جان پاک از تست •
و بدا و آغاز کرد خلق الانسان آفریدن آدم را علیه السلم من طین از گل ثم جعل پس بیافرید
نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آبی
ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سویه پس راست کرد قالب آدم را ونفخ فیه و دمید در وی من روحه
از روح خویش این اضافه تکریم و تشریفست و اظهار آنکه وی مخلوق شریفست وجعل لکم و ساخت
لکم برای شما السمع گوش تا بشنوید والابصار و دیدها تا ببینید والافئدة و دلها تا دریابید
قلیلا ما تشکرون اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها وقالوا و گفتند منکران بعث

چون ابی بن خلف و امثال او ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم
و آمیخته گردیم چنانکه اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءانا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش
نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق
نخواهد گرفت بل هم نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود
کافرون ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای ثوابست ایمان ندارند قل بگوی ای محمد منکران
بعث را که زود یتوفیکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است
علیه السلم الذی وکل بکم آنکسی که موکل کرده و برگماشته کرده شده است بقبض ارواح شما
ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار شما ترجعون بازگردیده شوید برای حساب و جزا در کشاف
آورده که عزرائیل ارواح را بخواند جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام
ابو اللیث رحمه الله فرموده که ملک الموت را رویست از آتش که بدان روی بر کافران
ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و رویی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان
فرا گیرد و رویی دارد مشابه بروی آدمیان که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند و رویست
او را از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذاب اند
و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی که در کمین دارد چگونه لاف آسایش میزند نظم
آسوده کی بجوی که در صحبت اجل • کس را نداده اند براءة مسلمی • ولو تری و اگر ببینی ای بیننده
اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم فکندگان باشند سرهای خود را
یعنی از خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزد پروردگار خود در موقف حکم الهی
به یعنی کاری پر هول و در آن زمان گویند ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده
کرده بودی وسمعنا و شنودیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور
شنیدیم فارجعنا پس بازگردان ما را بدنیی نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون
بدرستی که ما بی گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند آنگه حق سبحانه
گوید ولو شئنا و اگر میخواستیم لآتینا هر آینه میدادیم در دنیی کل نفس هر نفسی را هدیها آنچه
راه یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت شده است این حکم

منی از من که لاملان جهنم را پر میسازم دوزخ را من الجنة والناس از کفار دیو و آدمی اجمعین همه ایشان جهنم
فذوقوا پس بچشید شما عذاب را بما نسیتم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء
یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بملقای این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز
ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید الی را
بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای
کلام ما الذین اذا ذکروا بها آنکه چون پند داده شوند بها بآن آیتها خروا افتند بروی در افتند
سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او
نباشد تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق سجده واجب
و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم لایستکبرون و ایشان
سرکشی نمیکنند از ایمان و طاعت و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم و دهم بقول
شافعی رحمهما الله وحضرت شیخ قدس سره این سجده را اذکر گفته و ساجد باید که تذکر کند و
آنچیز را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجودست
همه ذرات از مه تا بماهی • بوحدانیتش داده گواهی • ففی کل شیء له آیة • یدل علی انه واحد
همه اجزاء کون از مغز تا پوست • چو دارند دلیل وحدت او • آورده اند که سائل بعضی از الصحابه
رضی الله عنهم از سجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم در بود چون نماز شام را با خواجه انام علیه الصلوة
والسلام ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بعضی بخانه
خود رفتندی تا ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریابند حق سبحانه در شان
ایشان فرستاد که تتجافی دور میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها
یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا و بامید خشنودی او والبرا
رضی الله عنه فرموده که آیه در شان جمعیت که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند
در شان مجتهدان و شب خیزانست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین
غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب
دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمن یعنی اویس قرن منقولست که در شبی می گفت

هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده صبح رسانید
گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبهای بدین درازی بریک حال میگذاری گفت
کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردی و در آن سجده
نالهای زار و گریه‌های بی شمار کردی نظم همه شب که همه مست خواب خوش باشند • من و خیال تو و نالهای درد آلود
ومما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب
بر درگاه ما و او گدایی و روز در راه ما دادو گدایان میدهند فلاتعلم نفس پس نمیداند هیچ
نفسی نه ملک مقرب نه نبی مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان شده داشت برای پهلو تهی کنندگان
از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن شود و در حدیث
قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
و ایشان جزا داده میشوند جزاء جزا داده شدنی بما کانوا بسبب آنچه بوده اند با خلاص نیت
و صدق طویت یعملون عمل میکرده اند بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهان ساخت
تا چنانچه کسی بر طاعات ایشان مطلع نشده کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرده رباعی
روزی که روم همره جانان بچمن • نی لاله و گل بنم و نی سرو و سمن • رازی که میان من و او گفته شود
من دانم و او داند و او داند و من • آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام
مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت تر است و زبان من از زبان تو تیزتر
علی فرمود که خاموش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای محاوله حق سبحانه و تعالی
تصدیق علی را رضی الله عنه آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آنکس که هست گرویده بخدای
و رسول یعنی علی باشد کمن کان مانند کسی که هست فاسقا بیرون رفته از دایره فرمان چون
ولید لایستوون برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت اما الذین آمنوا اما آنانکه
گرویده اند و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فلهم پس مر ایشانراست جنات المأوی
بوستانها که مأوی حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتی است بر یمین عرش و خدای
بمؤمنان دهد آنرا نزلا در حالتی که پیش کشی باشد یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند و نعیم
کلیه پیش از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که عمل میکردند

علی کرستحق آن کرامت شدند واما الذین فسقوا واما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فماویهم
النار پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مومنانرا باشد ایشانرا
ایشانرا در آتش ماوی دهند کلما ارادوا ان یخرجوا منها هر گاه که خواهند بیرون آیند از آتش
دوزخ اعیدوا فیها باز گردانیده شوند فیها در آن آتش. آورده اند که آتش در وقت جوشش
فاسقانرا بالا افکند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند فرشتگان بگرزهای
آتشین ایشانرا میرانند و بقعر جهنم می افکنند وقیل لهم و گویند مر ایشانرا از جانب الله ذوقوا
بچشید عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم به آن عذابی که بودید که بآن تکذبون تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید ولنذیقنهم و هر اینه بچشانیم اهل مکه را من العذاب
الادنی از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قتل و اسرست یا قحط دون العذاب الاکبر
غیر عذاب بزرگتر که خلود است در آتش لعلهم شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان
یرجعون بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند. در موضح آورده که عذاب خردتر جمع
حطام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست واکبر عذاب دوزخ
ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست واکبر نیران و در لباب از تفسیر
نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعارست واکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری
دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله نظم
دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست. آتش سوز فراق از هر عذابی بترست. و من اظلم
و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او
یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین
بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب ولقد آتینا و بتحقیق
ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش
در شک من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود
حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی علیه السلام
خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتی که آنحضرت را

بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وجعلناه و گردانیدیم
کتاب منزل بموسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم از
بنی اسرائیل ائمة پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریة بامرنا بفرمان ما لما صبروا
آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی
وکانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما یعنی علامتی که بموسی علیه السلام داده بودیم یوقنون
بیگمان بودند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم میان مردمان
یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در انچیزی که بودند در آن که یختلفون اختلاف
میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب او جزا دهد
اولم یهد لهم آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند
هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون
میروند اینها فی مساکنهم در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود ان فی ذلک
بدرستی که درین اهلاک قرون ماضیه لآیات هر اینه عبرتهاست مر امم آینده را افلا یسمعون
آیا نمی شنوند و نمیدانند اولم یروا آیا نمی بینند انا نسوق الماء ازانکه ما آب را میرانیم یعنی
باران و سیل را میفرستیم الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعیست در ولایت
یمن آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب بدان خشک زمین میرسانیم فنخرج
پس بیرون می آریم از ان آب زرعا کشت زاری که گفته اند مراد غلات و اشجارست تاکل منه
میخورند از ان زرع انعامهم چهارپایان ایشان وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه افلا یبصرون
آیا نمی بینند ایشان اثر این قدرت را تا استدلال کنند بکمال قدرت حق و دانند که او
قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت ویقولون
و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی
المشرکین یعنی کافران از روی استهزاء با اصحاب گفتند این فتحی که وعده داده اند کی خواهد
بود یا بیان کنند ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در وعده خود قل بگو ای محمد یوم الفتح
روز فتح بدر یا فتح مکه لاینفع الذین کفروا سود نکند داشت آنانرا که نگرویده اند ایمانهم گرویدن

ایشان [illegible]

حزب

احزاب

ایشان آنزیراکه ایمان ایشان نبود ولا هم ینظرون ونیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت
و عذاب در توقف افتد فاعرض پس روی بگردان عنهم بطریق اهانت از ایشان تا مدتی معلوم
یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر ومنتظر باش نصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان
منتظر اند انرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند و ایشانرا الهی یعلو ولا یعلی
منتظر باش از الطاف الهی که شود • علم دین تو هر روز برافراخته تر • حرب اساختگی کن که بود هر روزی
کار احباب تو از روز دگر ساخته تر • سورة الاحزاب • بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب
نزول مذکورست که ابوسفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در
مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند و روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگذار
و بگو تا نزار روز قیامت شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن
بر آنحضرت شاق آمده روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قطیر وجد بن قیس گفتند
یا رسول الله سخن اشرف عرب اردو مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه
حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود که ای عمر ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست و آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر اتق الله دایم ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد ولا تطع الکافرین
و فرمان مبر کافران مکه را چون سفیان و عکرمه والمنافقین و منافقانرا چون ابن ابی
و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقاله ایشان حکیما حکم
کننده بوفای عهد واتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچیز را که وحی کرده میشود بتو من ربک
از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون
بانچه میکنید خبیرا دانا و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود را باوی گذار و کفی بالله
و بسنده است خدای وکیلا کارساز و مهم گذار و نگهبان و کفایت کننده مهمات نظم
چون ز ره لطف عنایت کند • جمله مهمات کفایت کند • آورده اند که ابی معمر جمیل بن اوس
مردی لبیب و اریب بود و بارها گفتی که مرا دو دلست که یکی از ان فهم میکنم زیاده از انکه محمد فهم میکند

و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی نعلین در دست
و یکی در پا ابوسفیان در او رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان
گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در تکریت بران
حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را در دروغگوی ساخت و معلوم
شد که او را دو دل نیست و درین باب آیه فرستاد ما جعل الله نیافریده خدای لرجل مر مردی را
من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست
پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکیست و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند
آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند انت علی
کظهر امی ما در شما نشاختن زیرا که اجتماع زوجیة و امومة که یکی مقتضی مخدومیه و دیگری مستدعی
خادمیه است در یک زن از ین قبیل محالات می تواند بود وما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم
پسر خوانده کان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصیل و عروه صورتی عارضیست
پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی میراث
می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیة و امومة در یک زن
و فرزند و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود ذلکم این که مظاهره را مطلقه و دعی را ابن میخوانید
قولکم بافواهکم سخنی است که بزبان خویش میگوئید و حقیقتی ندارد والله و خدای یقول الحق
میگوید سخن راست که مطابق واقعست و هو یهدی السبیل و او راه می نماید بطریق حق
این آیة از برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال
انکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را بآنحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرد و
چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود ادعوهم
بخوانید فرزندانرا و نسبت دهید لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن اقسط راستتر
عند الله نزدیک خدای • در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقولست که ما میگفتیم الا
زید بن محمد تا این آیة آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ندانید آباءهم
پدران ایشانرا نسبت بایشان فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین اسلام

حق تعالی بهیچکس دو دل نداده و ما جعل
ونسخه است ازواجکم زنان شما را اللائی
تظاهرون منهن ظهار میکنید
از ایشان امهاتکم مادران شما رفیع زن
میگوئید

پس بگویید یا اخی و موالیکم و دوستان شما اند در خطاب گویید یا مولای ولیس علیکم جناح و نیست
بر شما جناح گناهی فیما اخطأتم به در انچه ی که خطا کرده باشید بان چون گفتن زید بن محمد ولکن
ما تعمدت قلوبکم ولیکن گناه هست در انچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او
وکان الله و هست خدای غفورا امرزنده آنرا که خطا کند رحیما مهربان بر صاحب عمد چون
توبه کند النبی اولی پیغمبر سزاوارتر است بالمؤمنین بگرویدگان من انفسهم از نفسهای
ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بود کان مخلص و محض فلاح اوست بخلاف
نفس که امر او سبب شقاوت و موجب غوایت پس باید آنحضرت دوستتر باشد به بنده
از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشد تا باشم من دوستتر بدو
از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان و بعضی گفته اند از پدر و مادر دوستتر طلبیم آیه آمد که
اولویت بدوستان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را همه فرمانها لازمتر شمارند
و شناسند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت خود و با دیگران
استاد زاده و عالم اوست دوست • دوستی دیگران بر بوی اوست • دوستی با اصل باید کرد و پس
فرع را بهر چه دار و دوست کس • اصل داری فرع گو هرگز مباش • تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش
وازواجه و زنان او امهاتهم مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت
ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و در مصحف ابی و قرائت ابن مسعود رضی الله
عنهما چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است
و چون در صدر اسلام هجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را
میفرماید که و اولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم اولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند
برخی از توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در انچه فرستاده از قران یعنی آیه مواریث
و حکم کرده که اولوا الارحام احق اند بمیراث من المؤمنین از گرویدگان یعنی انصار و المهاجرین
و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را با یکدیگر برادری داده الا ان تفعلوا مگر انکه
کنید در زندگی خود الی اولیائکم با دوستان خود معروفا نیکویی یا وصیت کنید برای هر که
دوست میدارید کان هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویة پیغمبر و توارث ذوی الارحام

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بغزوه تبوک نهضت فرمود ... فرمود

فی الکتاب در قران یا لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت گشته و اذ اخذنا و یاد کن
آنرا که فرا گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم پیمان ایشان بر انکه خدا را پرستند و بجانب
خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت
دهند به پیغمبری که بعد از و خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتند
و منک و گرفتیم از تو نیز که محمدی و من نوح و ابرهیم و موسی و عیسی ابن مریم و تخصیص ذکر
این پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما جهت تعظیم است و اخذنا
و گرفتیم منهم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمانی محکم موکد بسوگند لیسأل الصادقین تا سوال کند
خدای راستگویان یعنی پیغمبران را عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند
یا از تصدیق قوم مر ایشان را و اعد و اماده کرده است خدای للکافرین مر ناگرویدگان را
عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذکروا نعمة الله
یاد کنید نعمت خدای را علیکم که انعام فرموده بر شما اذ جاءتکم چون آمدند بشما جنود لشکرها
چون قریش و غطفان و کنانه و یهود و قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم
بر ایشان ریحا بادی مراد باد صباست و جنودا لم تروها و لشکرها که شما ندیدید یعنی
ملائکه و کان الله و هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید بصیرا بینا درین آیه بیان غزوه
احزابست و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلاء بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود
بمکه رفتند با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بستند
و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسیده و با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده و معسکر همایون در پیش
کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد و بسیار
و بسلاح اراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه
بموقف عرض رسانید و رای حضرت از انشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه
قسمت کرده و بحفر خندق اشارت فرموده و صحابه بدان کار اشتغال نموده و حضرت نیز
بخود مباشر کشیدن خاک بالا آوردن از مغاک میشد و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات

احابیش لشکر پراکنده از هر قبیله را

اللهم ان العیش عیش الآخره فاغفر للانصار والمهاجره بر زبان معجز نشان میراند و در اثنای
این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و تیشه بدو کار نمیکرد و آنحضرت را خبر کردند
و بسر سنگ آمد تیشه بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و ثلثی
ازو بشکست و نوری مانند برق ازو بجست و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة
والسلام بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربه بر آن
صخره زد و دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت قصور یمن بنظر آنحضرت
در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ را درهم شکست
و بنوری که از آن درخشان شد کوشکهای مداین بر حضرت عیان شد گفت الله اکبر مفاتیح
ممالک پارس بقبضه اقتدار رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد امروز
از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس و شام و یمن وعده میکند القصه بعد از شش
روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف بن حصن
با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود که از بر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند
و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود
و قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب
عهد شکسته همه کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفا
اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود اذ جاؤکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها
من فوقکم از زبر شما یعنی از اعلای وادی و من اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی
و اذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف و بلغت
القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردد
و قلب بارتفاع او بحنجره میرسد و تظنون و گمان بردید بالله الظنونا بخدای انواع
گمانها مخلصانرا [illegible] آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مؤمنانرا نصرت و تأیید
و منافقانرا گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هنالک
ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند

دانگی م

عیینه

و زلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدن سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که
بد دلان عزم این المفر می‌نمودند و ناشکیبان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار میفرمودند
آرام از دل بشد و دل از جای هوش از سر رفت و توت از پای و اذ یقول المنافقون و یاد کن
آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان
بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خدای ورسوله و پیغمبر فرستاده او
در فتح شام و یمن الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد و اذ قالت
و آنرا نیز یاد کن که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه
و ابن ابی یا اهل یثرب ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه و طیبه طاهره در ناحیتی
ازو واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند
لا مقام لکم جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا ایستادن اینجا چه وجه دارد فارجعوا
پس باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد
رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید و یستأذن و دستوری رجوع
میطلبند فریق منهم النبی گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند
ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عورة خالیست و استحکامی ندارد و ما هی بعورة
و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد ان یریدون
نمیخواهند بدین دستوری الا فرارا مگر گریختن از جنگ و لو دخلت و اگر در آمده شود مدینه
یعنی لشکر کفار در آیند بدو علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن
یعنی یکبار در مدینه در آیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته
شوند فتنه را یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لآتوها هر اینه بدهند
فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا و ما تلبثوا بها و درنگ نکنند بها باجابت فتنه
الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام و لقد کانوا و بدرستی
که بودند بنی حارثه و بنو سلمه که از روی امانت عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل
پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشتها بر نگردانند در

ما را اجازت ده تا برویم که از آن ترسیم که دشمن
بر ما شبیخون نیارد

درکارزارها وکان عهد الله مسئولا وهست عهد خدای مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد
ازان و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد وقل بگو ای محمد که هیچ وجه لن ینفعکم الفرار
سود ندارد وشما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن
چه لابدست مر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا وآن
هنگامی که بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار
نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه اگر شربت فنا نوشیدنیست و خرقه فوت پوشیدنی
کرمی نهد قدم اندر سرای کون و فساد • که باز روی براه عدم نمی آرد • قل بگو من ذا الذی یعصمکم
کیست آنکه نگاه دارد شما را من الله از عذاب خدای ان اراد اگر خواهد خدای بکم سوءا بشما
بدی و رنجی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نیکی و نصرتی آن کیست که منع کند ازان ولا یجدون
لهم ونیابند مردمان برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند
ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد • در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبید
ونقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا با فرو گرفته است
و محمد هرگز ازین ورطه سلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت مروم و آنحضرت را از مقالات تو
اخبار کنم چون نزدیک حضرت رسید جبرئیل علیه السلم پیشتر رفته این آیة آورده بود که
قد یعلم الله بدرستی که میداند خدای المعوقین بازدارندگان را از نصرت رسول صلعم از گروه
شما والقائلین لاخوانهم وگویندگان مر برادران خود را که هلم الینا بیایید بسوی ما گفته اند
منافقان مسلمانان را آنکه لیکن میکردند یا ابوسفیان یا یهود منافقان را میکشند و در اوقات مومنان
تلف میکنید واز یاری محمد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی شده از جنگ پهلو
میکردند چنانچه میفرماید ولا یاتون البأس ونمی آیند منافقان بکارزار کفار الا قلیلا
مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا بنفقه
علیکم بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس و دشمن

رأیتهم

آخر

رأیتهم می بینی ایشان را که از غایت بددلی ینظرون الیک می نگرند بسوی تو یعنی غشی آورده و بی
و بیهوش شده من الموت از سکرات مرگ فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس و ترسناکی
سلقوکم برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة
در حالتی که بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند اولئک
ان گروه لم یؤمنوا اگرویده اند فاحبط الله پس باطل گردانیده است خدای اعمالهم
کردارهای ایشان را یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرده خدای بطلان عمل
ایشان را وکان ذلک وهست آن اظهار علی الله بر خدای یسیرا آسان یحسبون الاحزاب
این گروه پندارند احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی ترس
و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند و هست پندارند
هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وان یأت الاحزاب
واگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم وتمنا میکنند اما که
ایشان بادون صحرانشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی
میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسئلون می پرسند آینده و رونده را
عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما وایشان ولو کانوا و اگر
باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا
مگر اندکی لقد کان هر آینه بدرستی که هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله
در افعال پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب
ثبات دارد و بر شداید و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای شما خصلتی
نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای یا لقای او را
والیوم الآخر ونعیم روز پسین وذکر الله ومر آنکسی را که یاد کرد خدای را کثیرا بسیار بدل و زبان
در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم خبر داده بود ما را فدای کرام ام حسبتم ان تدخلوا
الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و رسول او آنچه فرموده بود رسول و شنیدند آثار آن ام
با اجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله وراست گفت خدای و رسول او وما زادهم و نیفزود

یعنی میگردند بسوی تو تدور اعینهم
میگردد چشمهای ایشان بچپ و راست
کالذی یغشی علیه مانند کسی که
بیهوش شده باشند بروی ح

بود حکایت بود از آمدن احزاب و وقعه اجتماع ...
ختم کرده ... قالوا هذا ما وعدنا الله ...
وعده داده ح

ودیدن احزاب مر مومنان را الا ایمانا و تسلیما مگر باور داشتن مواعید الهی را و گردن نهادن اوامر
حضرت رسالت پناهی که سعادت دنیوی و سرای آن تسلیم شد حسبت نظم هر که دارد چون قلم سر بر خط فرمان او
می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او • آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب
و عثمان و طلحه و انس رضی الله عنهم و غیر ایشان که چون در حرب گاهی ملازم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند
حق سبحانه در صفت ایشان میگوید من المومنین از گرویدگان رجال صدقوا مردانی اند
که راست کردند ما عاهدوا الله علیه آنچیز را که عهد کرده بودند با خدای علیه برانچیز که ثبات
بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضی نحبه پس از ایشان کسی هست که بگزارد یعنی
وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم
ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وما بدلوا
تبدیلا و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی و سخن خود را ابدال نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای
الصادقین راستگویان یعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی یعنی وفای ایشان ویعذب
المنافقین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که بر نفاق بمیرند او یتوب یا باز گردد
بتوفیق توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا
آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان که بر توبه بمیرد • در اخبار آمده است که احزاب بیست روز
یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین
جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوار
شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی عمرو عبد ود که شجاع عرب بود و او را با هزار
مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبره کرده پیش آمده مبارز
طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند
علی از میانش بدو نیم زد و فلول کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه و سه شنبه
و چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر
شد و حق سبحانه باد صبا را مدد کاری فرستاد بیت باد صبا بهر میان نصرت ترا • وی چراغ گر کند باد یاوری •

صبا زلزله در آن لشکر افکند و آتشها ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه
ایشان می بریدند و میخها میکشیدند ایشان درمانده روی بهزیمت می نهادند و در دغدغه قتال
بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت نظم بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر •
آن فتح که مفتاح امان بود برآمد • و رد الله و بازگردانید خدای از مدینه الذین کفروا آنانرا که
نگرویدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی
و نصرتی و کفی الله و کفایت کرد خدای المومنین القتال مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا
و ملائکه و کان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد عزیزا غالب بر همه اشیا
بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند
لشکر اسلام ایشان را پانزده روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شده بر حکم سعد معاذ
رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را
برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد
که و انزل الذین و فرود آورد خدای آنانرا که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان
گشتند من اهل الکتاب از اهل توریه یعنی یهود و قریظه فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای
ایشان و قذف و افکند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فریقا
تقتلون گروهی را میکشید ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتند و تأسرون و برده
میگیرید فریقا گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را و اورثکم و میراث داد شما را ارضهم زمین
ایشان یعنی مزارع و حدائق و دیارهم و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع و اموالهم و مالهای
از نقود و امتعه و مواشی و ارضا لم تطؤها و داد بشما زمینی را که نرفته اید در آن یا مالک آن
نبوده اید مراد خیبر است یا ممالک فارس و گفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام درآید تا قیامت
و این واضح است و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیرا توانا پس قادر باشد
بر فتح بلاد و تسخیر آن برای غلامان سید عباد نظم لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است •
لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد • ارباب سیر برآنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه وسلم

از ازواج طاهرات هجرت نمود و نه روز سوگند خورده که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که
از وی نفقه و کسوه زیاده از مقدور میطلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها که
طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر طول کشید
از ایشان اعتزال نمود و بعلیه که در شید خزانه ای بود تشریف فرمود چون بیست و نه روز که ماه
بدان عدد تمام شد بود جبرئیل علیه السلام آیه تخییر فرود آورد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک
بگو مر زنان خود را ان کنتن اگر هستید شما که میخواهید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا یعنی تنعم در آن
وزینتها و آرایش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فتعالین امتعکن پس بیایید که بدهم
شما را متعه طلاق و اسرحکن و رها کنم شما را سراحا جمیلا رها کردنی نیکو برغبت نه از روی کراهت
وان کنتن تردن الله و اگر هستید که میخواهید ثواب خدا را و رسوله و خشنودی رسول وی را
والدار الآخرة و نعیم سرای دیگر را فان الله پس بدرستی که خدای اعد آماده کرده است للمحسنات
مر زنان نیکو کار را منکن از شما یعنی آنها که اختیار رشق ثانی کنند اجرا عظیما مزدی بزرگ که زخارف
دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد. آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدای و رسول را
اختیار فرمود عایشه صدیقه رضی الله عنها وعن ابیها بود یا نساء النبی ای زنان پیغمبر من یأت
منکن هر که بیاید از شما بفاحشة بکاری ناپسندیده مبینة پیدا کرده و روشن شده و بعضی بکسر یا
خوانده یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است صلی الله علیه وسلم یضاعف لها العذاب
دو تو کرده شود مر ورا عذاب ضعفین دو برابر آن که زن دیگر را باشد که گناه ایشان زشتر است
وکان ذلک هست این تضعیف عذاب علی الله یسیرا بر خدای آسان الجزء الثانی والعشرون من اجزاء الثلثین
ومن یقنت و هر که مداومت کند بر طاعت منکن از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لله و رسوله
مر خدای و رسول او را و تعمل صالحا و بکند عمل شایسته نؤتها اجرها بدهیم مزد او را مرتین دو بار
یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر و اعتدنا لها و آماده ساخته ایم برای وی
رزقا کریما روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستید شما
کاحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار است بر سایر نسوان ان اتقیتن
اگر می ترسید از خدای و فرمان می برید فلا تخضعن پس نرمی و فروتنی مکنید بالقول در سخن گفتن

در سبب نزول

الجزو ۲۲

چون با کسی سخن گویید فیطمع الذی فی قلبه مرض پس طمع کند در شما آنکسی که در دل او بیماریست یعنی نفاق یا
دوستی فجور و قلن و بگویید قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وقرن و آرام گیرید
فی بیوتکن در خانهای خویش ولا تبرجن و اظهار پیرایها مکنید تبرج الجاهلیة الاولی چون اظهار زنان
در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند در آن زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما
السلام و اصح آنست که جاهلیت اول در زمان ابرهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بر وارید بافته
پوشیده خود را بر مردمان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد است علیهما الصلوة
والسلام و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن جاهلیت اولی و اقمن
الصلوة و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است و آتین الزکوة و بدهید زکوات را که
اشرف عبادات مالیه است و اطعن الله و فرمان برید خدای را در فرایض و رسوله و پیغمبر او را در سنن
انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البیت
ای اهل بیت پیغمبر و یطهرکم و پاک گرداند شما را از معاصی تطهیرا پاک گردانیدنی صاحب کشاف
آورده که این آیه دلیل است بر آنکه ازواج نبی اهل بیت ویند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که
مراد از اهل بیت ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است
چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عامست مر ازواج
و اولاد را و در احقاف از ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که
ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری
و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله
علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در خانه بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بود نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد و جفنه پر [illegible]
با گوشت پخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند را بخوان تا برین خوان با ما
هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت
خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشانرا پاکیزه گردان این آیه نازل شد و من
سر خود در زیر گلیم کردم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت که

آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل العبا رسول الله و ابنته • والمرتضی ثم سبطاه اذ جمعوا
و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند که از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
چون وقت نماز در خانهٔ فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه خوانده میشود بر شما فی
بیوتکن در خانهای شما من آیات الله از آیات کلام الله والحکمة و از سخنان پیغمبر که محض حکمت
این آیه حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث ان الله کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکو کار بشما
خبیرا دانا باحوال شما و بعد از نزول آیه در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری
برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردان که منقاد حکم خدا اند
والمسلمات و زنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات و باور دارندگان از رجال و نساء والقانتین
والقانتات و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین والصادقات
و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها
یا از معصیتها از هر دو فریق والخاشعین والخاشعات و تواضع کنندگان از مردان و زنان
والمتصدقین والمتصدقات و صدقه دهندگان از هر دو طایفه والصائمین والصائمات و روزه
داران از برای خدای فرضا یا نفلا از رجال و نساء والحافظین فروجهم والحافظات و مردان و زنان
نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام والذاکرین الله کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار
والذاکرات و زنان یاد کننده مر او را اعد الله آماده کرده است خدای لهم مر ایشان را از ذکور
و اناث مغفرة آمرزش گناهان و اجرا عظیما و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان • آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها جهت زید بن حارثه خواستگاری
نمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول کرد و چون دانست که برای زید بوده
ابا کرد و جمال زیبا داشت و دختر عمهٔ پیغمبر بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله
نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد و ما کان لمؤمن و نرسد و نشاید
هیچ مردی گرویده را یعنی عبدالله بن جحش ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آرنده یعنی زینب اذا قضی الله
و رسوله چون حکم کند خدای و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید ان یکون لهم الخیرة

آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی بر گزینند من امرهم از کار خود چیزی را بلکه واجب شود که اختیار خود را
تابع اختیار خدا و رسول سازند و من یعص الله و رسوله و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و رسول
او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا چه اگر
خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیه زینب واهل ازواج طاهرهٔ تو باشد پس میان
زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت صلعم
مانع میشدند کما قال تعالی و اذ تقول و یاد کن آنرا که گفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است
خدای علیه برو باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو و انعمت علیه و تو انعام کرده برو بپروردن
و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را مستغرق دریای نعمت خدا و رسول که امسک
علیک نگاه دار برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب واتق الله و بترس از کار او و از وجه
طلاقش مده و تخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه آنچه خدای پیدا کننده
است یعنی آنکه زینب واهل ازواج طیبات خواهد بود و تخشی الناس و می ترسی از سرزنش
مردم که گویند زن پسر را بخواست والله احق ان تخشیه و خدای سزاوارتر است که از وی ترسی
در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بود
زیرا که خوف و خشیت نتیجت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله باید از همه
عالمیان اخشی بوده نظم خوف و خشیت نتیجهٔ علم است • هر کرا علم بیش خشیت بیش •
هر کرا خوف شد رفیق رهش • باشد از جور رهروان در پیش • آورده اند که زید مر زینب را
طلاق داد و بعد از انقضاء مدت حضرت رسالت هم او را فرستاد تا خواستگاری کند برای وی
قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجدهٔ شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد
و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر من شایستهٔ او یم مرا بوی ده فی الحال دعای او
مستجاب شد آیه آمد فلما قضی زید پس آن هنگام که برسید زید منها از زینب وطرا الحاجتی که داشت
و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود را دریافت یعنی طلاقش داد و عده
سر آمد زوجناکها او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مومنان
تنگی یا اثمی و بالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسر خواندگان خود را اذا قضوا منهن وطرا

و عبد الله نیز راضی شده و آن عقد واقع گردید
و حقیقت پیغمبر را اعلام کرد و در علم قدیم
مقرر شده بود زینب هم

چون برسند براو خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد و کان امر الله و هست کار ها
خدای خواهد مفعولا بوده بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه و سلم
بعد از نزول آیه بخانه زینب آمدی و دستوری از زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت
فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده
به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیا شما بوده اند ما کان علی النبی نیست بر پیغمبر من حرج هیچ وزری
و وبالی فیما فرض الله در آنچه تقدیر کرده است خدای له برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آنکسانی که گذشتند من قبل پیش از محمد
مراد انبیا دیگرند که خدای نفی حرج کرده از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان و کان امر الله
و هست کار خدای قدرا مقدورا الذین یبلغون رسالات الله آنانکه میرسانید پیغامهای خدا را
با مستان خود و یخشونه و می ترسیدند از و و لا یخشون احدا و نمی ترسیدند از هیچکس الا الله مگر از خدای
و کفی بالله و بسنده است خدای حسیبا کافی ترسندگان را شمار کننده بندگان و چون شمار بدست
اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان دراز شد
که این مرد مان را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد چه زید را با آنکه پسر خوانده
بوده در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان محمد نیست محمد
صلوات الله و سلامه علیه ابا احد پدر هیچ یک من رجالکم از مردان شما و اگر چه پدر طاهر و قاسم
و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسری حقیقی نیست که میان
وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد و لکن رسول الله و لیکن او فرستاده خدا است و خاتم
النبیین و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شده در نبوت و پیغمبران را بر وی ختم کردند و خاتم یعنی آخر
نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور همچنانچه اول ایشان بظهور نور و کان الله و هست
خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون
الاجوبه آورده که صحت کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت
الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف و بزرگواری
کتاب بمهر اوست شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه

حکمی کرده شده پس مثل آن میکنند در
گذشته اند از پیغمبران و میگوید ح

قیامت او خواهد بود و چنانکه محل مولانا شهید او چون کتاب را مهر کردند کتابت در باقی شد چونا
نبوت بدان حضرت بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی نظم بهر این خاتم شدست او که بجود
مثل او نه بود و نه خواهند بود • چونکه در صنعت برد استاد دست • نی تو گویی ختم صنعت بر وی است
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدا را ذکرا کثیرا یاد کردنی بسیار
یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تحمید و تمجید و تکبیر و تهلیل و سبحوه و تسبیح گویید او را
یا نماز گزارید برای وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از روی
اداء شیخ قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل ممکن است و بزبان
ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید
چه معروفست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر اوست و دوستی نگذارد که زبان
از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند نظم در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی • در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل
هو الذی یصلی اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما و ملائکته و فرشتگان او
درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملائکه لیخرجکم برای آنست که
بیرون آرد شما را من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان مراد از اخراج
ادامت و استقامت بر خروج چه در وقت درود خدا و ملائکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده اند
و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود
نور تقدیر و در بحر الحقایق فرموده از ظلمات بشریت بنور روحانیت و کان و هست خدای
بالمؤمنین رحیما بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان
میفرماید تحیتهم تحیت مؤمنان از خدای یوم یلقونه روزی که ببینند عزرائیل سلام سلام گوید
و اعد لهم اجرا کریما و آماده کرده است خدای برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان مزدی
بزرگوار یعنی بهشت و نعیم یا ایها النبی ای پیغمبر ندای کرامتست انا ارسلناک ما فرستادیم
ترا شاهدا گواه بر تصدیق و تکذیب امت و مبشرا و مژده دهنده برحمت و نذیرا و بیم کننده
از عقوبت ما و داعیا و خواننده الی الله بپرستش خدای و اقرار بتوحید او باذنه بفرمان او و توفیق
و تیسیر او و سراجا منیرا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست تالی آن در آیات باهرات

حکمت اختتام یافت در نوبت پیغمبر گشت
و دیگر هیچ از انبیا نیابد نوبت مگر وحی ح

سلامتست و مجر بشارت است اما او که
و آنکه از جمیع عاقبت آنست ملک الحیات
غیر مذکور یعنی ح

آورده‌اند که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت
ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت چراغی روشن از نور الهی جهان را داده و از ظلمت رهایی
دیگر هرچه در خانه گم شود به نور چراغ توان یافت و حقایقی که از مردم پوشیده بود به نور این چراغ
بر متتبعان انوار معرفت روشن گشت نظم از تو جان را دانش آشنایی •
وز تو چشم جهان را روشنایی • در گنج معانی برگشاده • وز آن صاحب ولا را پایه داده
دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحت و دزد را واسطه خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را
وسیله سلامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است منیرا تأکید است یعنی تو چراغی نه چون
چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشند و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها
به باد منطفی شوند و هیچکس نور ترا منطفی نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله
متم نوره و دیگر چراغها شب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور و عرصه روشن ساخته
و روز قیامت را نیز از پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شد بدنیا رخش جهان افروز •
شب ما گشت از آتش روز • باز فردا چراغی افروزد • که از آن جرم عاصیان سوزد
در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را سراج گفت
آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل
فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ
از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه‌گاه وجود آمده‌اند نظم
از ظلمات عدم راه که بردی برون • گر نشدی نور تو شمع روان همه • و اشارت بهمین معنی فرموده است
ز اقلیم عدم چو آمدی پیش رو آدم • چراغی بود بر دستش هم از روز نخستینت • وبشر المؤمنین و مژده ده
مومنان را بان لهم بانکه مر ایشان راست من الله از خدای فضلا کبیرا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار
ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطایی و شریفتر جزایی است ولا تطع الکافرین والمنافقین
و فرمان مبر گرویدگان و منافقان را یعنی بر ناخوشی ایشان ثابت باش ودع و بگذار و دست
بدار اذیهم مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان
کفایت کنم وتوکل علی الله و توکل بر خدای کن در دفع ایشان و کفی بالله و بسنده است خدای وکیلا

کار

کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن مر وعده نصرت و غالبیت ترا یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
گرویده‌اید اذا نکحتم المؤمنات چون نکاح کنید زنان گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید ایشان را
من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله میفرماید که مس کنایت از مباشرت
و نزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول
یا پیش از خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن بر این مطلقات من عدة تعتدونها هیچ عده
که شمارید ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که مهر فرض کرده باید مر آن مطلقه را
نصف مهر لازمست و متعه مندوب نزدیک امام اعظم و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه
واجبست بقدر حال و سرحوهن و بگذارید ایشان را سراحا جمیلا بگذاشتن نیکو یعنی از منازل خود
بیرون کنید چون عده نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید یا ایها النبی ای پیغمبر انا احللنا
بدرستی که ما حلال کرده‌ایم لک برای تو ازواجک زنان ترا اللاتی آتیت آنها که دادی اجورهن
مهرهای ایشان را تقیید احلال با عطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل
بران و ما ملکت یمینک و حلال ساخته‌ایم بر تو آنچه مالک شده است از دست تو یعنی مملوکات ترا
مما افاء الله از آنچه باز گردانیده خدای علیک بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال
ایشان و بنات عمک و دختران عم ترا و بنات عماتک و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب
و بنات خالک و دختران خال تو و بنات خالاتک و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره
اللاتی هاجرن آن زنان که از مذکورات هجرت کرده‌اند معک با تو و مخصصات که قید احلال مذکورات
بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خطبه کرد و بدین آیه بر او
حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قولست وامرأة مؤمنة و زنی مؤمنه ان وهبت
اگر بخشد نفسها للنبی نفس خود مر پیغمبر را ان اراد النبی اگر خواهد نبی ان یستنکحها که در نکاح آرد او را
خالصة خالص کرده شده احلال او خالص شدنی لک مر ترا من دون المؤمنین بجز مومنان یعنی از
مخصوصات آنحضرتست که زنی را بلفظ هبه بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه
نکاح منعقد میشود اما مهر لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده‌اند و اشهر آنست که
هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث

قد علمنا

یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او وا[قع]
در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم
وفات یافته اما نزول اصل پیر هبه از ام شریک واقع شده و و ولت عقد در یافته قد علمنا بدرستی که
ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان
ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره و ما ملکت ایمانهم و در داشتن مملوکات
ایشان یعنی تو سوای مردان و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد
علیک بر تو حرج تنگی وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار است
رحیما مهربان بتو سعه جایی که مظنه حرج باشد ترجی باز پس فرا می بری من تشاء هر کرا خواهی منهن از
ازواج خویش وتؤوی و جای دهی الیک بسوی خود یعنی با خود آری من تشاء هر کرا خواهی از ایشان
در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر میگوید که میان
همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیده بود آنحضرت
رعایت قسم فرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویره
و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست بر وجهی که میخواست
و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن ومن ابتغیت و هر کرا خواهی
که باز طلبی و دلجویی کنی ممن عزلت از آنها که یکسو کرده ای از ایشان وار جا کرده فلا جناح علیک پس
هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذلک آن مهر ولات را باز طلبی و دور شدن کار از نزدیک خود خوانی
ادنی ان تقر نزدیکتر است بآنکه روشن شود اعینهن چشمهای ایشان ولا یحزن و اندوه ناک نشوند
و یرضین و خشنود باشند بما آتیتهن کلهن بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که آن تو یکی
از ارجاء و ایواء و تقریب و تبعید بفرمان خدا است ملول نمیشوند و گردن می نهند والله یعلم و خدای
میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وکان الله و هست خدای علیما
دانا بضمایر بندگان حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یحل حلال نیستند لک النساء مر ترا
زنان من بعد از پس این نه که در عقد تو اند چه تسعه در حق آنحضرت چون اربعه است در حق امت
ولا ان تبدل و حلال نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان من ازواج از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان

طلاق دهی و دیگری را بجای او نکاح کنی ولو اعجبک واگرچه بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان الا استثنا
از نساء است یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک آنچه مالک آن
شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها
رقیبا مهربان نگاهبان وکسی که از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را
دانا و بینا دانستن است و نهان و آشکارا با دب حرمت زیستن نظم چو دانستی که حق دانا و بیناست
نهان و آشکار خویش کن راست • آورده اند که چون حضرت پیغمبر زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی
قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوتی مستوفی داد و چون طعام خورده شد
بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر میخواست که
مردم بروند آخر خود از مجلس برخواست و برفت واکثر صحابه برفتند و سه کس همچنان سخن میگفتند
حضرت در خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که خلوت شد
انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت
و آیه حجاب نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید
بیوت النبی بخانهای پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند الی
طعام بخوردن طعام و آن هنگام که در آیید غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید
اناه رسیدن طعام را چنانچه بوده اند که وقت نگاه میداشته اند چون در مطبخ اثر دود طعام میشده
می آمده اند و می نشسته حکم شد که دیگر چنین مکنید ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید
فادخلوا پس در آیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و مکث مکنید
ولا مستأنسین و منشینید آرام گرفتگان لحدیث برای سخن با یکدیگر ان ذلکم بدرستی که
درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی
پس شرم میدارد منکم از شما که بیرون روید والله لا یستحیی و خدای شرم نمیدارد من الحق از گفتن
راست واذا سألتموهن و چون خواهید زنان پیغمبر را متاعا چیزی از امتعه خانه که بدان تمتع
گیرند فاسألوهن پس بخواهید از ایشان من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سوال شما از وراء
حجاب اطهر پاکیزه تر است و پاک دارنده تر لقلوبکم مر دلهای شما را وقلوبهن و دلهای ایشان

از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیه حجاب روایات دیگرست وما کان
و نرسد و نشاید لکم مر شما را ان تؤذوا آنکه برنجانید رسول الله فرستاده خدا را و بکنید آنچه
وی آنرا کاره باشد ولا ان تنکحوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید ازواجه زنان او را که مدخول بها
باشد من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد که ازواج او مادران شما اند
و مادر بر فرزند حرامست پس نخواسید ایشان را ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذاء آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن کان عند الله هست نزدیک خدای عظیما گناهی
بزرگ زیراکه حرمت آنحضرت لازمست در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او
در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس
از وفات بر بالای اعتدال ایشان دوخته اند نظم قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست
که جز بقامت اقبال او نیامدست • آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات
رسد من عایشه را بخواهم و دیگری را بخاطر گذشته و بزبان نیاورده آیه آمد که ان تبدوا اگر آشکارا
کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان در زبان گویید او تخفوه یا نهان دارید او را در دل
و بزبان نیارید فان الله پس بدرستی که خدای کان هست بکل شیء بهر چیزی از سر و علانیه علیما
دانا و بران شما را جزا خواهد داد • در خبرست که بعد از نزول این آیه حجاب حکم شد تا همه زنان پرده
نشین شوند پدران و برادران و خویشان گفتند که ما را از پس حجاب با ایشان گفت و شنید
باید کرد پس این آیه نازل شد که لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن
در نمودن روی به پدران خویش ولا ابنائهن ولا اخوانهن و نه پسران و نه برادران خویش
ولا ابناء اخوانهن و نه پسران برادران خویش ولا ابناء اخواتهن و نه پسران خواهران ایشان
ولا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی مؤمنات ولا ما ملکت ایمانهن و نه بآنچه مالک آنند دستهای
ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و اصح آنست که کنیزکان و تتمه این بحث در سوره نور گذشت
پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار
گیرید واتقین الله و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش بر مدارید ان الله بدرستی که خدای
کان علی کل شیء هست بر هر چیزی از اقوال و افعال شما شهیدا گواه از هرچه در خاطر و باطن گذرد آگاه

دیده پوشیدند از نامحرمان • و دور شوید از دره وهم گمان • در پس پرده های حیا و وقار
خوش نشینید بصبر و قرار • ای عزیز چون از فحاوی آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم
و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم مفهوم میشود و اکد آنها با آیتی که مشیرست بکمال
عنایت درباره آنحضرت فرمود که ان الله بدرستی که خدای درود گوید و ملائکته و فرشتگان او
یصلون درود فرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید
صلوا علیه صلوات گویید براو و سلموا و سلام گویید بروی تسلیما سلام گفتنی یا انقیاد کنید
امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمتست و از غیر او طلب رحمت ازو چنین گوییم اللهم صل
علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء
شریعت و در آخرت بقبول شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف
ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات
الله والملائکة والناس اجمعین و جمهور علما بر انند که امر الصلوة بر آنحضرت درین آیه محمولست
بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک رحمه الله گوید در همه عمر یکبار واجبست
و زیادت بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول
بمذهب امام شافعی رحمه الله و در تشهد اخیر واجبست و بمذهب امام اعظم رحمه الله سنت و از ائمه حنفیه
رحمهم الله صلوات در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلافست
بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند که در یک مجلس یک نوبت یا سه
نوبت واجبست و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در مجلسی هرچند تکرار یابد یک نوبت
درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی
رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت
پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارند برین وجه اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی
الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و ازواجه
و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات
و اوقات آن و شرایط و آداب آن که دران رعایت باید فرمود حواله بمطالعه تحفة الصلوات

یا سید الانام درود و جناب تو • در روز بان ماست مه و سال و صبح و شام • نزدیک تو بتحفه فرستیم ما دوام
درود ما همین صلوات است و السلام • ان الذین یؤذون الله بدرستی آنانکه میرنجانند خدای را
یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزد خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات
کفر و رسوله و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم رسیدن دندان
مبارکش میرسانند لعنهم الله دور گردانید ایشانرا از رحمت خود فی الدنیا
والآخرة در سرای دنیی و آخرت واعد و آماده کرده لهم برای ایشان در عقبی عذابا مهینا
عذابی خوار کننده • والذین یؤذون المؤمنین و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان
سهمی رضی الله عنه والمؤمنات و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا
بغیر آنچه کرده‌اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس هر آینه بر میدارند بهتانا
بهتانا دروغی بزرگ واثما مبینا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر
میشوند و گفته‌اند این آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات لایق مرتضی علی رضی الله عنه
میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که
میل بدکاری داشت علامت کرد و بجهة زجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب
سخنان شنیع مشافهه با فاروق گفت و این آیه در باره او نازل شد و گویند در شان زانیان است
که شبها بر سر راه نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و سیدی پیغمبر باید که
دران وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی
و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان کناره می‌نمودند لاجرم آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر
قل لازواجک بگو مر زنان خود را وبناتک و مر دختران خود را ونساء المؤمنین و زنان مؤمنانرا که
بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویها و بدنهای
خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بپوشند ذلک این پوشیدن
سر و روی ادنی نزدیکتر است ان یعرفن با آنکه ایشانرا بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند
با آزادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله و هست
خدای غفورا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت بندگان خود ایشان بیان میکند

لئن لم ینته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود والذین و اگر باز نشوند آنانکه
فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل فواحش والمرجفون
و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می‌افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام
و مصایب مردمان لنغرینک بهم هر آینه ترا بر گماریم بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان
ثم لا یجاورونک پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر
بیرون روند ملعونین رانده‌گان و دور ماندگان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند
یعنی باید که بگیرند ایشانرا و قتلوا و بکشند شان تقتیلا کشتنی بخواری سنة الله سنت
نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه گذشته‌اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده
در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدایرا تبدیلا
بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلک الناس می‌پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستخفاف و استهزا
عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این نیست که دانش وقت قیامت عند الله
نزدیک خداست هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده‌اند و ما یدریک و چه خبر دار
کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا
باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین برانده کرده کافرانرا یعنی منکران حشر
و بعث را و دور ساخت از رحمت خود واعد لهم و آماده کرده برای عذاب ایشان سعیرا آتشی
افروخته خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند در آن ابدا تا گیتی هست یعنی همیشه در آتش
معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا و نه مددکاری
که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزیرا که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان
فی النار در آتش از جهتی بجهتی گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند و گاهی بر روی در افکنند یقولون
ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان می‌بردیم خدایرا و اطعنا الرسولا و فرمان
برداری میکردیم پیغمبر را وقالوا و گویند اتباع از ذوال قوم که ربنا ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که
فرمان بردیم سادتنا مهتران قوم خود را و کبراءنا و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس
گم کرده‌اند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسوس و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما

حکم کن میان ما آتِهِم بده ایشانرا ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که با داده زیرا که هم ضال
بوده‌اند وهم مضل والعنهم و بران ایشانرا لعنا کبیرا راندنی بزرگ که با آن خواندن نباشد و متواترست
که هر کرا حق سبحانه براند و یکی نتواند که بخواند نظم هر کرا تو برانی که تواند خواندن و اکر الطف تو خواند که تواند راندن
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده‌اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی
برنجانیدند موسی را یعنی شما من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا و علیه السلم برنجانیدند
و او را بزنا نسبت کردند و شمه‌ای ازان در قصهٔ قارون کذشت فبراه الله پس پاک کردانید او را
خدای مما قالوا از آنچه کفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی
اعتراف نمود و یا وقتی که با هرون علیه السلم بکوه طور رفتند و هارون آنجا وفات یافت کفتند
تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان مردم بنهادند
معلوم شد که غیر مقتولست یا خدای او را زنده کردانید تا براءت موسی را اقرار کرد یا میکفتند
که او عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگ نهاده بود و بآب درآمده آن سنگ
با جامه روان شد بمیان قوم درآمد موسی علیه السلم برهنه از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که
او را هیچ عیبی نیست وکان و بود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها با جاه و قربت یا مقبول
یا مستجاب الدعوه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کروه کرویدکان بترسید از خدای در ارتکاب
مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول و قولوا و بکویید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار
در بارهٔ مومنان مراد و نهی است از ضد آن یعنی دروغ مکویید و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث
افک و قصهٔ زینب و کفته‌اند قول سدید کلمهٔ لا اله الا الله است یا سخنی که بدان رضای خدای طلبند
و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا
و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن کویید یصلح با صلاح آرد خدای لکم برای شما
اعمالکم کردارهای شما را یعنی از اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد و یغفر لکم و بیامرزد
برای شما ذنوبکم کناهان شما را و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و پیغمبر او را در آنچه
فرماید فقد فاز پس بدرستی که برسد بخیر و بمراد خود و فیروزی یابد فوزا عظیما فیروزی بزرک
انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت با حدود و شرح و در موضع فرموده که نمازست

و روزه و زکوة و حج او و امانت مردم و نکاه داشتن زبان از فضول و کویند غسل جنابت است
و بر هر تقدیر عرض کردیم علی السموات بر آسمانها والارض و زمین والجبال و کوهها بشرط ثواب
و عقاب و قتی که فهم در ایشان آفریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت را
واشفقن منها و بترسیدند ازان و کفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم نه توانا
بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه‌اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری‌اند
عرض کردند اباکردند از راه مخافت نه از روی مخالفت وحملها الانسان و برداشت آنرا آدمی ضعیف
خلقت و نا توانا انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام
عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جهولا نادان بمعاقبت آن یعنی بعقوبت
خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کردیم لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین
والمنافقات مردان و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات و عذاب
کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت و یتوب الله و باز کردد خدای برحمت علی
المؤمنین والمؤمنات بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وکان الله و هست
خدای غفورا آمرزنده تا بیان رحیما مهربان بر ایشان علما و عرفا در این آیه سخن بسیار است
و از آنجمله شمه‌ای ایراد کرده میشود جمعی معنی آیه را بران فرود آورده‌اند که عظمت شان امانت
بمرتبه‌ایست که اگر عرض کنند بران اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند
و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و برایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان
و ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد و از راه رحمت نه از روی قوت نظم
آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند • امام قشیری قدس
سره آورده که امانت بر اینها عرض بود و بر انسان فرض که مود الکا عرض بود سر باز زدند
و اینجا فرض بود و در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلم
بر عرض حق بود نه بر امانت لاجرم ثقل امانت را فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی
بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نکاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی
من هم از میان همه ترا برداشتم و حملناهم فی البر والبحر یا او را بدتوان بیمود یا ز او را بدتوان برداشت

صاحب انوار آورده که می شاید که مراد با امانت عقل و تکلیف باشد و چون سماوات و ارض و جبال را استعداد
حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلومست بواسطه استیلا قوت غضبی و جهول
بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریق اعتدال
ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل این دو قوت است و گفته اند از شان انسانست ظلم و جهل چنانچه
کوهی را اطوار یعنی از شان اوست طهارت همچنین این دو صفت نوع انسانرا است باعتبار
اغلب افراد و در اضافات آورده که ظلوم و جهول آنرا در خلق نه نزدیک خالق و در تفسیر خواجه پارسا
قدس سره مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل زمین و جبال عرض کرد و اباکردند از حمل آن
بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او
ظلومست بر نفس خود که افنا میکند خود را در هویه مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و قول
لا اله الا الله نفی ماسوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه
موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر برنداشتی و جهولست یعنی عالم
زیرا که نهایت علم بالله اعترافست بجهل و عجز از معرفت • العجز عن درک الادراک ادراک • و حضرت
میر قاسم انوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی برده و آورده و گفته که ظلم و جهل
ضد علم و عدل است اما معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد و ظلوم و جهول صیغه
مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردند هر اینه ضد خود مبدل خواهد گشت
و در روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار بهجت بر داشت
فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود نداشتی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم
آوازه ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که این بوالعجبی که
عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرور و لطف و عصمتند
مرد سایه پرورده و نحب بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت اتجعل فیها
من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روز کار ایشانست
عاشقی را درد و بدنامی خوشست • عاشقان را سوز و ناکامی خوشست • افتاب امانت کز
از اوج عرض الوهیت بتافته آسمان گفت مرا و صف رفعت ثابتست زمین فریاد بر کشید که

در نتیجه صفتین سبب و مهم انسیب طلومی
وجهولی علت حمل امانت

مر انبسط بسطت واقع است صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصلست ما تحمل این بار نداریم شاید
که آفتی بما باز خورد و این ضعیفها از ما بستانند آدم خاکی گفت که مرا جمعیت که از من بستانند
مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید زدن
آغاز کرد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او میگفت که بار گران بود و یار
مهربان میتوان کشید نظم آن بار که از بردن او عرش ابا کرد • با قوت جاهل آن بار توان شد
القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه
بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد او شد
جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا
بر آتش غیرت افکندند تا کور شود هر انکه نتواند دید • سورة السبا • بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر خدا راست الذی له آن خدای که مر او راست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از وسایط جلال نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق
جود و کرم و له الحمد و مر او راست ستایش فی الآخرة در ان سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه
سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار
المقامه و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان
بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست کاردان الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم میداند
ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون باران و ما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین
چون نبات یا و انانست یا آنچه در زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین
آید چون حیوان و عیون و غلات و ما ینزل و میداند آنچه فرو د می آید من السماء از آسمان چون
ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار و ما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان
و نامه اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر آورده که فرو
می آید جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلها
اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه فرو می آید

سبا

١٢

الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه ایشان شده هر جا که بوی آشنایی می‌آید همانجا منزل
میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالاده و نائه تا بیابانست و انین
مذنبان که چون سحرگاه از خلوتخانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه الکرم آرد فی الحال رقم قبول بروی
کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین نظم غلغل تسبیح شیخ ارچه مقبولست لیک
آه دردآلود رندان را قبولی دیگرست وهو الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور
پوشندهٔ گناهان بپردهٔ رحمت وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار
یا استهزا که لا تاتینا الساعة نمی آید با قیامت قل بگو بلی نه آنست که شما میگویید آری وربی بحق
پروردگار من در لباب گفته که ابوسفیان جانب عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست
حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر بودی لتاتینکم باید بشما
قیامت عالم الغیب صفت پروردگارست یعنی دانندهٔ پوشیده‌هاست لا یعزب و دور نشود
عنه از علم او مثقال ذرة هم سنگ مورچهٔ خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن
الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت
کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنان را که گرویده‌اند و عملوا الصالحات و کرده‌اند عملها
شایسته اولئک آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزش جنایات
ورزق و روزی کریم بزرگوار یعنی بی تعب و طلب والذین سعوا و آنانکه بشتافتند فی آیاتنا
در رد آیتهای ما یعنی در ابطال او سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تعجیز ما
ازان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه
لهم عذاب مر ایشان راست عذاب من رجز الیم از سخت‌تر عذابی الم رساننده ویری الذین
و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده‌اند
علم را و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل آنچه را که فرو فرستاده شده است
الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق راست و درست و یهدی
و او یعنی آن منزل راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم رغائب

وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویده‌اند یعنی منکران بعث بعضی به بعضی گفتند هل ندلکم
آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه و سلم که میگوید
اذا مزقتم کل ممزق چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید
در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر
میدهد افتری علی الله آیا می‌بندد بر خدای کذبا دروغی متعمد ام به جنة یا بدو جنونی هست
که میگوید خبری که نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا یؤمنون نمی‌گروند
بالآخرة بدان سرای فی العذاب در عذابند بدان جهان والضلال البعید و در گمراهی
دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال ببعد از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست
افلم یروا آیا نمی‌بینند و نمی‌نگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه پیش ایشانست وما خلفهم
و آنچه پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و زمین ان نشأ اگر خواهیم نخسف بهم
الارض فرو بریم ایشان را بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه
از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را ان فی ذلک بدرستی که در نظر با آسمان و زمین
یا در تامل با قتدار بر خسف و اسقاط لآیة هر آینه دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بندهٔ
رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می‌نمایند در دلائل قدرت و مخایل حکمت ولقد آتینا
داود و هر آینه ما دادیم داود را منا از نزدیک ما فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده
یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل و حکم یا بخشاینده بر عجزه و ضعفا
یا حلاوت مناجات یا علم یا نکه جز بارگاه او بجای پناهی نجست در عین المعانی آورده که
مراد صوت حسن است هرگاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش
از منازل خود بیرون آمده استماع آواز او لنوازش کردندی و طیور از نغمات جانفزای ایش
مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشتی
روان را ذوق بی اندازه گشتی سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ازان پر حال بر نشنوده آواز
و بعضی گفته‌اند فضل آنست که بعد ازین میگوید یا جبال گفتیم ما که ای کوهها اوبی باز گردانید آواز
خود را معه با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هر جا که رود و هر گاه که

فرا بود این معجزهٔ داود بود علیه السلام که هرگاه که خواستی کوه با او روان شدی والطیر و مسخر کردیم
ویرا مرغان تا در وقت ذکر ویرا مدد دادندی مرغان بزر بر سر وی صف کشیده بالحان والاویز
اعداد و نحو و نوای بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی نظم چو کرد مطرب من نغمه پرواز
ز شوقش مرغ روح آمد بپرواز • روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر
خدا و خلیفهٔ اوی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد و از خدا پیشه طلبید و امر شد که زره گری
کند و آنرا بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید والنا له الحدید و نرم گردانیدیم ورا آهن
بی آتش و مطرقه چنان در دست او بمثابهٔ موم نرم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی
و فرمان دادیم ان اعمل بگو بساز سابغات زرههای فراخ دامن کشاده وقدر و اندازه نگاه
دار فی السرد در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر
آورده که هر روزی زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار
نفقهٔ عیال ساختی و در لباب گوید چون وفات کرد هزار زره در خزانهٔ او بود و اعملوا و دیگر گفتیم
که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالحا کاری شایسته یعنی خالص از اغراض انی بدرستی که من
بما تعملون بانچه میکنید بصیر بینا ام و لایق آن بپاداش خواهم داد و لسلیمان الریح و مسخر کرده
شدیم سلیمانرا باد غدوها شهر رفتن او بامداد یکماه و رواحها شهر و رفتن شبانگاه نیز یکماه و شهری
و صباح از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب در کابل رفتی و آنجا
بیتوته نمودی و اسلنا و جاری کردیم از برای او عین القطر چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن
بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان
کردی و از ان مس هرچه میخواستند میساختند و من الجن و رام کرده شد مر او را دیوان و من
یزغ منهم و هر که سرکشی کند از دیوان عن امرنا از فرمان ما و از طاعت سلیمان نذقه بچشانیم او را
من عذاب السعیر از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانهٔ از آتش در دست
داشت مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هر که از فرمان سلیمان علیه السلام سرکشیدی آن تازیانهٔ
آتش بروی زندی و اورا بسوزدی یعملون له ما یشاء میکردند برای سلیمان آنچه میخواست من محاریب
از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بهر درجه بر و باید رفت

وگفته اند محاریب اینجا موضع عبادتست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه
السلام در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و سلحین و غمدان و امثال آن
و تماثیل و میساختند تمثالها و صورتها ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت
بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده و بر ایمان و جد پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر
مباح بوده • و در عین المعانی آورده تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه
بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند
تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیات دو کرکس بر بالای تخت چون سلیمان
خواستی بتخت برآید آن دو شیر بازوها برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون
بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود ویرا سایه کردندی و جفان و میساختند برای وی از کاسها
چوبین و غیر آن کالجواب مانند حوضهای بزرگ در قدر و قدور راسیات و دیگهای بلند بر سه پایه
نهاده چون کوهها و اورا دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی
ولایت شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است اعملوا و گفتیم عمل کنید
آل داود ای آل داود شکرا برای سپاس داری چنین نعمتهای ثابت • شیخ قدس سره فرموده
که آل داود علی نبینا و علیهم السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان
قایم بودی بشکر الهی و عبادت پادشاهی و قلیل و اندکی من عبادی الشکور از بندگان من
سپاس دارند شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری واکند
با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق نعمتیست مستدعی دیگر
و ازینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر نظم حد شکر حق نداند هیچ کس •
حیرت آمد حاصل دانا و بس • آن بزرگی گفت با حق در نهان • کای پدید آرندهٔ هر دو جهان •
ای منزه از زن و فرزند و جفت • کی توانم شکر نعمتهات گفت • پیک حضرت گفتش از ایزد پیام •
گفتنش از تو این بود شکر مدام • چون درین ره این قدر بشناختی • شکر نعمتهای ما پرداختی •
آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرده و سلیمان علیه السلام در اتمام آن
سعیهای بلیغ بجای آورده هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمد و طلب

و دیعت روح کرد سلیمان وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید
تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد با تمام رسد چون سلیمان علیه السلم درگذشت بنشستند
و بر وفق گزارده و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان از دور وی را زنده می پنداشتند و بجان
کار که نامزد ایشان بود قیام می نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای ورا دابة الارض بخورد و او بر زمین
افتاد و آشکارا موت او معلوم شد و فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی
گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان مرگ را و او را
مرده بر عصا تکیه داده ما دلهم دلالت نکرد مر دیوان را علی موته بر مرگ او الا دابة الارض مگر چوب خواره
که از زمین بر آمده تاکل منسأته میخورد عصای ورا فلما خر پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن
دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی یعلمون الغیب دانندگان غیب که گمان جن
آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین اظهار میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان غیب
دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردند یکسال فی العذاب المهین در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف
شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لقد کان بدرستی که بود لسبا مر اولاد سبا بن یشجب بن
یعقوب بن قحطان را فی مساکنهم در مسکنهای ایشان آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله
او و در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مأرب در ولایت یمن منزلی بود در میان
دو کوه از اعلا تا اسفل آن منزل سبز و فرح و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمها در بیابان
کوهی که بود و بودی که فاضل آب از ولایت شجرها با آب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از ینجهت بلقیس
که والیه ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی
و زاید آنجا جمع میشد و سه ثقبه بآن سد ترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات
خود برند و چون کم شود وسطی و آخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل باغهای خوب داشتند
مشتمل بر درختان میوه دار کما قال تعالی جنتان آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود
عن یمین و شمال از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از اتصال
اشجار همه بمثابه یک باغ می نمود کلوا گفت پیغمبر ایشان مر ایشانرا که بخورید من رزق ربکم روزی
پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی

آن ظرف پر میوه گردیدی بی آنکه بدست باز کردی پس پیغمبر گفت ازین نعمتها بخورید واشکروا له
و شکر گویید مر خدای را بلدة طیبة این شهر که خدای شما را روزی میدهد شهری پاکیزه است
هوای تن درست و آبی شیرین و خاکی پاک نظم شهری چو بهشت از نکوئی
چون باغ ارم بتازه روئی ∘ آنجا نه پشه و کیک و کژدم بودی و شپش در جامها نیفتادی
و غریبی که آنجا رسیدی شپشها در جامه وی بمردی و رب غفور و پروردگار روزی دهنده
و از شما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فاعرضوا پس ایشان
روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد
و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبیشان بعد از رفع حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی
در زیر بند آب ایشان پدید آورده و بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب
بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان منهدم گشت و بسیاری مردم
و چارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فارسلنا علیهم پس فرستادیم
بر ایشان سیل العرم سیلی صعب و گفته اند عرم بند آبست یا نام وادی که آب ازو آمده
یا اسم موشی دشتی که بند را سوراخ کرد و بدلناهم و بدل دادیم ایشانرا بجنتیهم بباغهای ایشان
جنتین دو باغ ذواتی اکل خمط خداوند میوهای تلخ و اثل و شوره گز و چنین موضعی را جنت
گفتن بطریق مشاکله است و شیء و چیزی من سدر از کنار قلیل اندک یعنی در ان شوره زارها
اندک میوه کنار و بودیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده ذلک این عذاب جزیناهم
پاداش دادیم بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر سل کافر شدند و هل نجازی
و آیا عقاب کرده شود الا الکفور مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند بفعل متکلم معلوم و کفور را
منصوب سازد و یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی را جزا عام است مر مؤمن و کافر را
و مجازات خاصه کفار است ∘ آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر آمده گفتند شناختیم
پروردگار خود را و پس از ین اگر نعمتی ما را ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم
که هیچ قوم نکرده باشد حق سبحانه دیگر در های نعمت بر ایشان گشود فرمود و جعلنا و گردانیدیم

فیهم میان سبا و بین القری التی و میان آن دیهها که برکم بود و بارکنا برکت داده ایم فیها
دران از ولایت شام و فلسطین و اردن واریحا و ایلیا قری ظاهرة دیههای معمور آشکارا
متصل بیکدیگر • در عین المعانی گوید که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد
دیه پدید آمده و قدرنا و تقدیر کردیم فیها السیر دران دیهها رفتن مرادمرایان را متفاوت بر مراحل
بیان کردیم و گفتیم سیروا بروید فیها درین دیهها لیالی و ایاما روزها و شبها آمنین
امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی
بقیه سبا آغاز تجارت کرده و از یمن بشام میرفتند حاجت در دیهی و شام در دیهی توانگران را
بر درویشان حسد آمد که میان ایشان و درویشان هیچ فرقی نیست پیاده و منقلش این راه را
همچنان میروند که سواره و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیاء ایشان ربنا ای پروردگار ما باعد
دوری افکن بین اسفارنا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از هر منزلی تا منزلی
تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد و ظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن
دیهها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان یعنی از ایشان
بتعجب باز گویند که ازآبادانی بخرابی میل کردند و مزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را کل ممزق
همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت
و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار به یثرب و جدام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل
شد که تفرقوا ایدی سبا ان فی ذلک بدرستی که درانچه ذکر کردیم لآیات هر آینه عبرتهاست
لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده را بر نعمتها در کشف الاسرار آورده
در خوشدلی و فارغ بالی میگذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید
بدیشان انچه رسید نظم در روزگار عافیت شکر نکردم لاجرم • دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم
و لقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و جز آنست که بر همه کافران
ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت
و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل
غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت الا فریقا من المؤمنین

مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و ما کان و نبود له مر ابلیس را علیهم بر آنانکه گمان او در شان
ایشان محقق شده من سلطان تسلطی و استیلاء الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن کسی را که
میگرود بالآخرة بدان سرای ممن هو از آنکس که او منها فی شک از آخرت در گمان است
یا تا پیدا شند اولیا را با اهل ایمان مراد باب کافر از مؤمن و ربک و آفریدگار تو علی کل شیء بر همه چیزها
حفیظ نگاهبانست قل بگو ای محمد مر بنی ملیح را که ادعوا الذین زعمتم بخوانید آنان را که گمان
برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان
در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان تا بی عون آفریدگار اختیاری
و اقتداری نیست یا همه کافران را بگو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را
و چگونه اجابت کنند که مطلقا لا یملکون مالک نشوند ایشان مثقال ذرة همسنگ مورچه را
از خیر و شر فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و ما لهم و نیست بتان یا فرشتگان را
فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و ما له و نیست
خدایرا منهم از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری دهنده و کاری و لا تنفع
الشفاعة و سود نکند شفاعت کس عنده نزدیک خدای یعنی آن شفاعت که بملائکه یا اصنام
دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع نکند الا لمن اذن مگر کسی که دستوری داده
شود خدای که برای او شفاعت کردن یا او مأذون باشد در خواست نمودن و روز قیامت
منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان
رسد و این انتظار دیار حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری
شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان ببعضی که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما
در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مؤمنان را شفاعت
کنید نه کافران را و هو العلی الکبیر و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته
بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من السموات
از آسمان بباران و الارض و از زمین بنبات قل الله و هم خود بگو که روزی دهنده خدای
چه آن سؤال الزام را جوابی نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل معترفند

آیة تا بدانند اولیای اهل ایمان با کجا گو گ

نصف

وانّا و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او ایاکم
یا شما که جماد را که در مراتب امکانیه فروتر از همه است با واجب الوجود شریک سازید لعلی
هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون بگو پرسیده
نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه ما میکنیم از بدی ولا نسئل و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه
شما میکنید بلکه هر کسی از عمل او سوال خواهند کرد و جزا مناسب آن خواهند داد قل یجمع
بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما
براستی و حق را ببوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال وهو الفتاح و اوست
حکم کننده در قضایای مشکله العلیم دانا بحکم حکم قل ارونی الذین بگو بنمایید بمن آنها را که الحقتم
بر بسته اید به بخدای شرکاء انباز ان یعنی بنمایید تا بکدام صفت ایشان را شریک حق میسازید
در عبادت کلا این انبازی درست نیست بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه
پس با او هم شرکت نتوان زد الحکیم دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام
کس را با او رتبه شرکت توان داد نظم وحدهٔ لا شریک آمد صنعتش ٭ وهو الفرد اصل نعتش ٭
شرک را سوی وحدتش ره نی ٭ عقل از کنه ذاتش آگه نی ٭ هست در راه کبریا و جلال ٭
شرک نالایق و شریک محال ٭ وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی
عام و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود و یا نفرستادیم مگر بجامعه خلق و این از خصایص
افضلیت آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچکس از انبیا بتمام
جن و انس مبعوث نشده نظم ترا دادند منشور سعادت ٭ وزان پس نوع انسان آفریدند ٭
پری را جمله در خیل تو کردند ٭ پس آنگاهی سلیمان آفریدند ٭ و گفته اند که کافة برای
مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمان را از شرک
بشیرا مژده دهنده کسی را بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند و نذیرا و بیم کننده بعدل آنرا که
بر شرک اصرار کند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل
و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت
که متی کی باشد هذا الوعد این وعدهٔ عذاب یا قیام قیامت ان کنتم اگر هستید شما یعنی

رسول و مومنان صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را میعاد یوم وعدهٔ روزیست که چون
برسد لا تستأخرون بازپس نیایید عنه از آن روز ساعة مقداری اندک از زمان و لا
تستقدمون و پیش نگیرید بران ٭ آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر
صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر حق
بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه بگرویدند مر اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا
القرآن بدین قرآن که بر محمد فرود می آید ولا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرود آمد
بین یدیه پیش از و ولو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان
موقوفون باز داشتگان باشند عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه
مر ایشان ببینی امری صعب و کاری پر هول یرجع بعضهم باز میگردانند برخی از ایشان الی
بعض القول بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم دیگر میگردانند
یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس
روان للذین استکبروا مر آنانرا که از قول سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم
اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود لکنا مؤمنین هر آینه می بودیم ما گروندگان
اما شما ما را اکراه کردید و از ایمان باز داشتید وقال الذین استکبروا و گویند آنانکه
گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند
انحن آیا ما صددناکم باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه
آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناه کاران و شرک آرندگان وقال الذین
استضعفوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنانرا که از قول
حق سر میکشیدند بل نه چنین است که ما خود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در شب
و روز باز دارنده ما بود از ایمان اذ تامروننا چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله که کافر شویم
بخدای بیچون و نجعل و فرا گیریم له اندادا امثال و همتایان و اسروا الندامة و هر دو گروه بعد از گفت
و شنید پشیمان شوند و عمل خود را پنهان و اندیشانی را از یکدیگر تا بر زنش در نمانند

بعضی اسرار را بعضی اظهار وانند و این لغت از اضداد است یعنی خاموش کردند پشیمانی لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و بنهیم غلهای آتشین را فی اعناق الذین کفروا در گردن آنانکه بگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهت تحقیق و توقعست و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشانست هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم میگوید و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی و شهری من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبر را انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم و قالوا و گفتند و دیگر کفار که نحن اکثر اموالا و اولادا ما بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم و ما نحن بمعذبین و نیستیم ما عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار من یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او و یقدر و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت او ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بوده و ما اموالکم و نیست مالهای که شما داده ایم و لا اولادکم و نه فرزندانی که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عندنا نزدیک ما زلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند الا من آمن مگر کسی که بگرود و عمل صالحا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را انفاق کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم ایشانراست جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی ده و بیشتر بما عملوا بسبب آنچه کردند از نیکیها و هم فی الغرفات و ایشان در غرفهای بهشت آمنون

ایمن

ایمن اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات و الذین یسعون و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میگشایند معاجزین در حالتی که گمان برند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آوردگان قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان مومن و مطیع خود بمحض رحمت و یقدر له و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد و ما انفقتم و آنچه نفقه کنید من شیء از چیزی که شماراست در راه خدای فهو یخلفه پس خدای عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره مینهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک را عرضه تلف ساز نظم به ده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد • منه بر روی هم که اندک زمانی را تلف گردد • و هو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی دهندگان یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه آمده است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست و یوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثم نقول پس گوییم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند و این سوال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند انت ولینا تویی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی متخصص میدانیم بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا تویی دوست ما من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما بر پرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون

گرویدگان شدند یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لا یملک
مالک نمیشود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی
معبود باطل را برای عابد خود توانائی رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست ونقول
و گوییم للذین ظلموا مر آنانرا که ستمکاری کردند ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتشی که
التی کنتم بها آنکه بودید بدان تکذبون تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید و اذا
تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات آیتهای روشن
قالوا گویند ما هذا نیست این کلام که میخواند الا رجل مگر مردی که یرید ان یصدکم آنکه باز دارد
شمارا عما کان ازانچیزی که بودند که پیوسته یعبد اباؤکم می پرستیدند آنرا پدران شما
یعنی مدعای او آنست که شمارا از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده
در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن الا افک
مگر دروغی مفتری بر بافته و بخدای اضافت کرده وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند
از کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آن هنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا
نیست این الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشان این از کجا میگویند وما آتیناهم و حال آنکه
نداده ایم ایشانرا من کتب از کتابها فرو فرستاده که بهمراه یدرسونها بخوانند آنرا و ازانجا
دلیل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا الیهم و نفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو
یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند
و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند مر انبیاء را آنانکه پیش
ازین بودند وما بلغوا و حال آنکه نرسیدند اینها معشار ما آتیناهم بده یک از آنچه ما
داده بودیم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا داده بودیم پیشینیانرا
عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا
رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من
برایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس باید که قوم تو بترسند
ازمثل این حالات قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شمارا وارشاد میکنم بواحدة

بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد برای جدا
و پراکنده شوید مثنی دو دو تا بایکدیگر مشاوره کنید و فرادی و یک یک تا از ازدحام
خاطر شما مشوش نشود ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد از مبداء حال او تا این غایت
این اطوار آرید تا بدانید که البته ما بصاحبکم نیست این یار شمارا من جنة هیچ دیوانگی که او را
بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و کمال کاملیت بر صدق
قول او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شمارا بین یدی پیش از وقوع عذاب
شدید عذابی سخت که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبم شمارا من اجر از مزدی
بر ادای رسالت فهو لکم پس آن مر شمارا یعنی هر مزدی که برای ادای رسالت میخواستم
بشما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجر نمیخواهم ان اجری نیست مزد و دعوت من
الا علی الله مگر بر خدای و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها شهید گواهست قل ان ربی بگوی
بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد
یا محو باطل و درست را استوار می سازد و در آفاق مراد انتشار دین اسلام و اظهار
احکام آنست علام الغیوب اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قل جاء
الحق بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل و نمی
آغاز کند باطل چیزی یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید و باز نمی گرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق
و بعث قل ان ضللت بگو اگر گمراه شدم از راه حق چنانکه گمان می برید فانما اضل پس جز این
نیست که می لغزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن بمن عاید است وان اهتدیت
و اگر براه راست روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی بسوی من ربی
پروردگار من جهت توفیق هدایت و آن بعنایت اوست انه بدرستی که خدای
سمیع شنواست دعای بندگان را قریب نزدیکست با امید نیازمندان ولو تری و اگر
ببینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر
یعنی امری عجیب با هول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن و پناه جستنی و لوث
عذاب از ایشان فوت نشود و اخذوا و گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک

یعنی از روی زمین بزمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرا بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیه در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام جهت تخریب مکه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه جهنی گویند روی او بقفا گشته خبر قوم بسفیانی رسانند وقالوا و گویند مشرکان بمکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای یا بپیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و حفص غیر مهموز میخواند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را گرفتن ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باشی آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا و حال آنکه نگرویدند بخدای یا رسول او یا ببعث من قبل پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون و می افکنند بالغیب به پوشیدگی سخنان یعنی گمان خود و سخنان میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وحیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و میان آنچه آرزو میبردند از ایمان و رجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم با شباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان یاس ایشان نیز قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک مریب در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة الفاطر بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ستایش که شاید و ثنای که سزا بود لله مر خدا را که سزاوار ثنا و ستایش است فاطر السموات والارض نو سازنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جاعل الملائکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالت الهی به پیغمبران رسانند بوحی یا باولیا بالهام و بمومنان برویا صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان بالها

مثنی دو دو برای طیران وثلاث و سه سه ورباع و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده برین چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفریده خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی اجنحه ملائکه را افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و خدمت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدای علی کل شی بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قدیر توانا ست ما یفتح الله آنچه بگشاید خدای للناس بر مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و علم و توبه فلا ممسک لها پس باز گیرنده نیست آنرا وما یمسک و آنچه باز دارد فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر او را من بعده پس از باز گرفتن او وهو العزیز و او غالبست در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم بر آنند که این آیه اشارتست بفتوح مومنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق ناکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم ناآموخته کار دران عشر قم و گاه ازان سوخته **نظم** دوست لطفش نقطه علم و حکم • بی قلم بر صفحه دل زد رقم • علم اهل دل نه از مکتب بود • بلکه از تلقین خاص رب بود • یا ایها الناس اذکروا ای آدمیان یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال و امداد رزق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او فانی تؤفکون پس بکجا گردانیده میشوید از راه توحید و آن بکذ بوک

واگر مر ترا دروغ دارند تراابار بکذبت کذبت پس مر رستی که تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان
من قبلک پیش از تو و صبر کردند تو هم اقتدا بدیشان کن در شکیبایی والی الله و بسوی
خدای ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد
یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای در حشر و عواقب راست است
و در وخلف نباشد فلا تغرنکم پس باید که باز ندارد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی
دنیی تا از آخرت فراموش کنید و لا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدای الغرور
شیطانی فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگر چه
این ممکن است اما مشابه بتناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن بزرگان
فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند
که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده نظم امشب همه شب یاری و شاید باشی
چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة
تمر مر السحاب غافل نگردد نظم تا فرو افکندی عمر وا را که وید ان الشیطان لکم بدرستی که
شیطان مر شما را عدو دشمنیست بعداوت قدیمی میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید تمام
او را دشمن و از او حذر نموده در مجامع احوال بد و اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه
شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید و متابع هوای نفس مشوید و مرجه کنید باید که
موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان با تباع هوا
و میل بدنیا حزبه گروه خود را یعنی پیروان و فرمان برداران را لیکونوا تا باشند
در آخرت با او من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه
کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند لهم ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت
در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصالحات
و کردند عملهای خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزشیت از پروردگار ایشان
و اجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسی که آراسته شد
برای او سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد چون کسی که

تمیز کند حسن را از قبیح و مر یک را بیند بصفتی که لایق باشد در موضح آورده که مراد ابو جهل است
یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است ماوردی گوید مراد یهود و نصاری اند
و سوء عمل عناد و مکابرهٔ ایشان با سید عالم صلی الله علیه و سلم یا خوارج و سوء عمل ایشان
تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو گذارد و گمراه کرداند من یشاء
هر کرا خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر کمراهی ایشان
حسرات برای حسرتهای متوالی و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان
که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی زهر مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله
بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بانچه میکنند و بر آن ایشانرا جزا خواهد داد
والله و خدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و قبول و جنوب
فتثیر پس بر انگیختند ایشان سحابا ابرها را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت
مشتمل بر حکمت است فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعلست
یعنی ما توانیم و بس که برانیم الی بلد میت بزمینی مرده و افسرده یعنی بجای آن فاحیینا
پس زنده کردیم به الارض بآبی که از میغ نازل شد زمین را بعد موتها پس از مردگی
و افسردگی او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیاء اموات و برانگیختن اموات
در صحت مقدوریت یکسانست من کان هر که باشد که برای خود برید العزة خواهد ارجمندی
که طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست عزتها و بعزت او
رسول و مومنان متعززاند ولله العزة ولرسوله وللمومنین عزت در ملازمت اوست
و ذلت در مخالفت او نظم عزیزی که هر گز درش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت
الیه بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی
که آنها در و مکتوبست میل صعود میکند والعمل الصالح و عمل شایسته یرفعه بر میدارد و آنرا
و بمحل قبول میرساند جبرئیل و قول ای عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب
و عاسقت و عمل صالح صدقه مساکین و در غالب اجابت دعوات تصدق حاقت و کلمه دعا
انحا است و عمل تامین جماعتیان یا کلم تکبیر غزات و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفار است

و عمل تمام و در این همه صور بر دارنده کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه بکلم طیب دارند
که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک
وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبه او رفیع کرد و عمل سوقه
مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر
و بی مقدارتر است نظم گرچه هیچ اخلاص در بوم نیست ❁ از این در کسی چون تو محروم نیست
زر قلب آلوده بی قیمتست ❁ زر اگر خالص بود در قیمتست ❁ والذین یمکرون
السیئات پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره او ایشان از حبس
و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مر ایشانراست یعنی ماکرانراست عذاب
شدید عذابی سخت در آخرت و مکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از پیش نرود
والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را
از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها یا مردان و زنان که مر او جفت کشید
و ما تحمل من انثی و بار بر نگیرد یعنی از فرزند هیچ زن و لا تضع و ننهد آنچه در شکم اوست
یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حال وضع و مدت زمان هریک معلوم اوست
و ما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری و لا ینقص و کم کرده نشود من عمره
از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان آن
الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر و مقدر شده ان ذلک
بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای آسانست و ما یستوی البحران و مساوی
نیست دو دریا هذا عذب این شیرین فرات آن آب شیرین گوارنده سائغ شرابه گوارنده آشامیدن
و هذا و آن دیگر ملح آب شور اجاج تلخی گراینده و من کل و از هریک از این دو دریا تأکلون
میخورید لحما طریا گوشتی تازه یعنی ماهی و تستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه
حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان تلبسونها می پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی برآنند که
این ضرب المثل مؤمن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نمی بندد چه یکی از حلاوت ایمان

گوارنده بکامیده دی

عین عذب عرفانست و دیگری عصیان بحر اجاج کفر و طغیان نظم آن آب حیات آمد و این نقش سرابست
این عین خطا باشد و آن محض صوابست ❁ و تری الفلک و می بینی کشتیها فیه در هر یک از آن
دو دریا مواخر شکافنده کان آب در روند کان بر ان لتبتغوا تا طلب کنید من فضله
از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت و لعلکم و شاید شما تشکرون سپاس گوئید خدای را
بر چنان نعمتی یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز
می افزاید تا زمان روز زیاده میگردد و از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است
و یولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات
شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود و از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است
و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یک
از ایشان میرود لاجل مسمی برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام
کنند یا تا روز قیامت از سیر خود باز مانند ذلکم الله آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست
ربکم آفریدگار و پروردگار شماست له الملک مر او راست پادشاهی والذین تدعون
و آنانرا که میخوانید و می پرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیر
پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم
اگر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری
لا یسمعوا نمی شنوند دعاکم خواندن شما را زیرا که جمادند و جماد را شنوائی نباشد و لو
سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که
قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره و یوم القیمة و روز رستخیز یکفرون بشرککم
کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده باید
یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون و لا ینبئک و خبر نکند از حقیقت
کار هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوندست سبحانه و تعالی
صاحب لباب آورده که اضافه مثل بخدا جایز نیست پس آن مثلیت در کلام عرب
شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفسه الامر معتمد علیه و موثوق به باشد

حزب

یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدای یعنی بروزی او و آمرزش
او و خشنودی او و بهشت او والله و خدای هو الغنی او بی نیازست و بغنای مطلق خود
منعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که
ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بحسب کمال
ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنیست والله هو الغنی عبارت از آنست و چون ظهور کمال
اسمائی موقوفست بر وجود اعیانی ممکنات پس در ایجاد آن که نتیجت کبری که مستحق
محامدست و ثنای کلمه الحمید بدان ایما میکند و ازین رباعی بدین معنی توان برد
تا حق گردد بجلوه اوصاف عیان • واجب باشد که ممکن آید بمیان • ورنه بکمال ذاتی از آنسان
فردست و غنی چنانکه خود کرد بیان • ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی
زمین یعنی هلاک کند ویأت بخلق و بیارد و آفریند کان جدید نو یعنی قومی که از شما فرمان
بردارتر باشند یا گروهی بیاورد که کس ندیده و نشنیده بود وما ذلک و نیست بردن شما
و آوردن دیگران علی الله بر خدای بعزیز دشوار ولا تزر و برندارد وازرة نفسی گناه
کننده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر وان تدع و اگر بخواند مثقلة نفسی گران بار گناه دیگری را
الی حملها ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل برداشته نشود منه شیئ از گناهان او چیزی
یعنی مدعو هیچ از گناه داعی برندارد ولو کان واگرچه باشد ذا قربی خداوند خویشی یعنی هرچند
گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او
بردارند هیچکس اجابت نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند انما تنذر الذین جز این نیست
که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی
در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب او ازیشان پوشیده است
و میترسند از آن نادیده آنرا و اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را تخصیص
ترسندگان و نماز گزارندگان با نذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند و من
تزکی و هر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای
نفس خود زیرا که نفع او بدو عاید است والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه

پس

پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی
کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی
نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت ولا الظل
و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور و نه حرارت یعنی عذاب
یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء و مساوی نیستند زندگان ولا الاموات و نه مردگان
یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدای میشنواند و تفهیم
میکند من یشاء هر کرا خواهد بتوفیق و هدایت وما انت و نیستی تو بمسمع شنواننده سخن
من فی القبور آنرا که در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات
ان انت نیستی تو الا نذیر مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو ابلاغ و انذارست و بس مصرع
نیست بر پیغمبران الا البلاغ • انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق
که اسلامست بشیرا مژده دهنده بمثوبت و نذیرا و بیم کننده از عقوبت وان من امة
و نبود هیچ گروهی از امم سالفه الا خلا مگر آنکه گذشت فیها در میان ایشان نذیر پیغمبری
بیم کننده یا دانای آگاهی دهنده وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش
عجب مدار فقد کذب الذین پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان
بوده اند پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینات
بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا و بالزبر و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس
و ابرهیم علی نبینا و علیهم السلم وبالکتاب المنیر و بکتابهای روشن کننده یعنی مبین
حلال و حرام چون توریة یا انجیل ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتم
آنانرا که نگرویدند فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب
الم تر ان الله آیا نمی بینی که خدای انزل فرو فرستاد من السماء ماء از آسمان آبی
فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانیم که بیرون آریم
به بدان آب ثمرات از همه میوها مختلفا الوانها در حالتی که مختلفست رنگهای آن یعنی
گوناگونست اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیأت آنست و من الجبال

وازانجه ما آفریدیم از کوهها جدد و راههای مختلف الوانست • و در تفسیر متقدمی آورده که
خطوط ملونه بیض سفیدها و حمر مختلف الوانها و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت
وضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و برخی ازان فروتر و غرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه
ومن الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان والانعام و از چارپایان مختلف
هست آنچه بود الوانه گوناگون الوانه رنگهای او کذلک مانند اختلاف الوان ثمار
و جبال و هر که نداند قدرت خدایرا بر آفریدن اشیا و عالم نبود و تحویل هر چیزی از حالی بحالی
چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله جز این نیست که می ترسند از خدای من عباده العلماء
از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیه دانش مختشی است و علم بصفات و افعال او
بسیار که دانش او بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا فرموده
که انا اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که
نترسد ازو غفور آمرزنده است مر ترسکارانرا ان الذین یتلون بدرستی که آنانکه میخوانند
یا متابعت میکنند کتاب الله کتاب خدایرا که قرآنست واقاموا الصلوة و بپای داشته اند
نمازرا با آداب و شرائط آن وانفقوا و نفقه کرده اند در راه خدا مما رزقناهم ازانچه روزی
داده ایم ایشانرا سرا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد و علانیة و آشکارا بطمع آنکه سبب
رغبت دیگران گردد و متصدق یاسر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه یرجون امید
میدارند بدین عملها تجارة لن تبور بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در
روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لیوفیهم تا تمام
گرداند خدای یعنی تمامی بدیشان رساند اجورهم مزدهای کردار ایشان ویزیدهم و زیاده
گرداند حسنات ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا
رتبه شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که از اجب
شده باشد ایشانرا آتش انه بدرستی که خدای غفور آمرزنده است مر گناهکارانرا شکور
مزد دهنده مر سپاس گزارانرا والذی اوحینا و آنچه وحی کرده ایم ما الیک بسوی تو من الکتاب
از قرآن هو الحق اوراست و درستست مصدقا موافق لما بین یدیه مر آنچیزرا که پیش از نبوده

از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست ان الله بدرستی که خدای بعباده به بندگان
خود لخبیر داناست ضمایر ایشانرا بصیر بیناست ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که
تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر وی پوشیده نیست الکه فرموده که ثم اورثنا ما کتابهای
متقدمه را بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الکتاب قرآنرا یعنی تاخیر کردیم آن را
تا عطا دهیم الذین اصطفینا آنرا که برگزیده ایم من عبادنا از بندگان ما یعنی امت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم عطا را میراث خوانده چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست
آید همچنین عطیه قرآن بی جهت و جوی مؤمنان محض عنایت منان بدیشان رسید
یا چنانکه بیگانه را در میراث دخل نباشد دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث
تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام
برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوتست هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد
خود از حقایق قرآن بهره مند شود • مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام •
فمنهم پس بعضی ازین بندگان ظالم لنفسه ستمکارست بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن
بقرآن ومنهم مقتصد و برخی ازیشان میانه روند که عمل کنند بان در اغلب اوقات
ومنهم و ازیشان سابق بالخیرات پیشی گیرنده است به نیکوییها که پیوسته عمل نماید باحکام
قرآن باذن الله بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او ذلک این توریث و اصطفا
هو الفضل الکبیر اوست بخشایش بزرگ • فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است
و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده • و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت
روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب
بمانند و حق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند • ذو النورین رضی الله عنه فرموده که
سابق ما اهل جهادند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل
بادیه که نه کمر جهاد بندند و نه دولت جماعت یابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که

سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه
بعد از فتح مکه بدایره اسلام درآمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن
بسیار گفته‌اند و برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد و بر ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح
بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس سره گفته که ظالم جاهلست و مقتصد متعلم و عالم و گفته‌اند
طالب دنیی و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب
یا تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه معلق
بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش او بچربد یا پرستنده بر عادات و عابد بخوف و طمع
و عبادت کننده بعد فی الله یا جزع کننده و زود یکجا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل
حرام و مایل شبهه و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور
یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو
برابر باشد و آنکه حسنات او بر سیئات او راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر
و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد
و آنکه هم ستاند و هم بدهد و آنکه بدهد و نستاند یا آنکه زیاده از قوت طلبد و آنکه همین جوینده
قوت باشد و آنکه مطلق طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل
سخاوت و جود و ایثارند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود
بخود و نگرنده از خود بحق و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که
ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه
همیشه بیدار بود و در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت و سابق
از منعم بمنعم یعنی بمشاهده منعم در سازد و از نعمت نپردازد نظم نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی •
ولی ازمیانه تمنا ندارد الا دوست • حق سبحانه هیچ احدا از امم سالفه این نواخت نکرده
و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشیده و ابتدا بظالم کرد تا شرمنده
نگردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند نظم نیاید از من آلوده طاعت خالص •
ولی برحمت فضلت امیدواری هست • و گفته‌اند تقدیم ظالم از روی تفضلست تا [illegible]

عاید آنست که بعد از توبه بگناه عود کند و از آن نادم شود و توبه باز گردد

و حق سبحانه فضل را از عدل دوستر دارد و تأخیر سابق جهت آنست که تا ثواب که دخول جنات
اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشیست که چون افروخته
شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود نظم ای پسر عجب آتشی عجب است •
گرم سازِ تنور بولهب است • هر کجا شعله‌ای از او افروخت • هرچه از علم و زهد بود بسوخت •
جنات عدن بوستانهای اقامت یدخلونها در آیند این سه گروه دران یحلون پیرایه بسته
شوند فیها دران بهشتها من اساور از دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص ولؤلؤا و از
مروارید صافی و در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان
اختصاص داشته چنانچه تاج پادشاهان و لباسهم و پوشش این گروه فیها حریر در بهشت
دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود و قالوا و گویند این جمع چون از حفره
دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند الحمد لله ستایش و ثنا مر خدایرا الذی اذهب آن
خدای که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما
منتفی گردانید و گفته‌اند مراد هم و غم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا ضرر جوع و عطش
یا خوف سلطان یا خوف خاتمه یا حسد و تنافس ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور آمرزنده است
گناهکار را شکور جزا دهنده سپاس را الذی احلنا آن خداوندی که فرود آورد
ما را دار المقامة بسرای اقامت که جنت است و از و انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود من فضله
از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یمسنا فیها نمیرسد بما در سرای اقامت نصب رنجی جهت
طلب معیشت و سایر مشغلها که در دنیا بود و لا یمسنا فیها و نمیرسد بما در انجا لغوب ماندگی
و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است والذین کفروا
و آنانکه کافر شدند بخدا و رسول لهم نار جهنم مر ایشانراست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود
علیهم بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند ولا
یخفف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند
زیاده کنند احراق و التهاب او را کذلک مثل این پاداش نجزی جزا میدهیم کل کفور
هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسند و هم و ایشان یعنی کافران یصطرخون فریاد میخواهند

فیها در دوزخ و میکویند ربنا ای پروردکار ما اخرجنا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نعمل صالحا تا بکنیم عمل
پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و در دوزخ اولم
کرکردار ما در دنیا شایسته نبود و حق سبحانه فرماید که اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی
نداشتیم شما را ما یتذکر آن مقدار که پند کیرید فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند کیرد مراد
عمریست که مکلف در و متمکن باشد از تفکر و تذکر و کفته اند ما بین بیست و شصت و وزرا والمیر
کویند هفتاد و هشتاد و آخر زمان تذکر است زیرا که بعد از آن زمان هرم است منقص و سخن آنکه شما را عمر دادیم
برای آنکه متعظ و متنبه شوید و جاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ
خویشان و همسایکان کفی بالموت واعظا و اکثر علما برانند که مراد از نذیر شیب است چه زمان
شیب فرو نشانندهٔ شعلهٔ حیاتست و موسم پیری زنگ زدایندهٔ آینهٔ ذات نظم
نوبت پیری چو زند کوس درد * دل شود از خوشدلی عیش فرد * در تن و اندام چو آید شکست
لرزه کند پای زرستی چو دست * موی سفید از اجل آرد پیام * پشت خم از مرگ رساند سلام
در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و کویند خدایا ما را بدنیا فرست
تا عمل کنیم بمقدار زمان دنیی از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه جواب دهد که
زندگانی دادم شما را کوئید بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای فرماید فذوقوا پس بچشید
عذاب دوزخ را فما للظالمین پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری که عذاب
از ایشان بردارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده است
که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست
بذات الصدور بآنچیزی که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم اوست آنکسی که کردانید شما را خلائف
فی الارض در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین
بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را
یا کافر شود و بشرک فعلیه کفره پس بروست جزای کفر و لا یزید الکافرین و نیفزاید مر کافرانرا
کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ارایتم آیا دیدید شرکاءکم انبازان
خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشان را و می پرستید من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید

ولا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا نزد پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان غیر مکر نیست رابطهٔ سبب غضب بود ولا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا نکنند تا روند کافر

و خبر کنید مرا که این شرکا ما ذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه بروی است
ام لهم آیا هست ایشان را شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم
ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینت بر حجتهای روشن
باشند منه ازان کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان
بعضهم برخی از ایشان که روسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که ارذال و اتباع اند بشفاعت
بتان الا غرورا مگر از روی فریب ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض نگاه
میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود و ممکن را در حال بقا ناچار است
از نگاه دارنده * آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا و علیهما السلام
بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد و حق تعالی
فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند و لئن زالتا
و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشانرا من احد هیچ یکی من بعده پس از زوال یا بجای
نیارد انه کان بدرستی که خدای هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند
غفورا آمرزنده که کسی را که ازین قول رجوع کند و بوحدانیت او قایل شود و بداند که لم یلد
و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبودست و واحد * نگوید کس که مولودست و والد *
کسی کو را نباشد کفو و مانند * چه بوسنت نشاید کرد فرزند * روسای قریش شنوده بودند
که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند و همه با یکدیگر میگفتند که لعن الله الیهود والنصاری
چه دو طایفه بد باشد که تکذیب پیغمبران خود نمودند بخدای اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه
یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که و اقسموا بالله و سوگند خوردند
بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده
لیکونن اهدی هر اینه باشند ایمانی راه یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون
یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او ایشانرا الا نفورا مگر رمیدن از حق
و دور شدن استکبارا و تعزز و ایشانرا گمراه کردن کشی از فرمان آلهی فی الارض در زمین دیگر سببی

واکثر مکر کردند بکری بد یعنی حیلها اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیء و باز نکردد مکر
الا باهله مکر با حیل بدی احاطه کند و اطراف و جوانب وی در کیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد
در بارهٔ خود مشاهده نماید و ابن یمین را درین باب قطعهٔ ایست این دو بیت از انجا ثبت افتاد و نظم
در باب من از روی حسد یکدو ناسپاس • دمها زدند و کوزهٔ تزویر تافتند • زنعالنعهم همه یکی بعین بدیدند
وایشان جزای فعل و خویش یافتند • فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند مکذبان و ستمکاران یعنی
نمی برند و چشم نمیدارند الا سنة الاولین مکر سنت الهی در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب
و عقوبت ارباب مکر است فلن تجد پس نیابی تو لسنة الله تبدیلا مر سنت خدا را تبدیلی یعنی عذاب را
بثواب بدل نتوان کرد ولن تجد لسنة الله و نیابی مر سنت خدا را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان بمکذبان
دیگری حواله نتوان ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا کیف
کان تا ببینند در راه شام و یمن چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت آنکه پیش از ایشان
بودند یعنی قوم عاد و ثمود و کانوا و بودند ایشان اشد منهم سخت تر از مکیان قوة از روی
توانایی با وجود آن از عذاب رهایی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقی است
و ما کان الله لیعجزه و نیست خدای که عاجز کرداند او را من شیء هیچ چیزی فی السموات در آسمانها و لا فی
الارض و نه در زمین پس هرچه خواهد کند کس در حکم او پیشی نگیرد انه کان بدرستی که او هست علیما دانا
باحوال همه اشیا قدیرا توانا بتصرف در آنها و لو یواخذ الله و اگر مواخذه کردی خدای الناس مردمان را بما کسبوا
بجزای آنچه کسب کردند از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده
از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که شامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانکه در زمان حضرت
نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز ایشانرا بگناه عاصیان
بگیرد و همه نابود شوند ولکن یوخرهم و لیکن باز پس میدارد ایشانرا الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست
فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت هلاک ایشان فان الله پس خدای کان بعباده هست ببندگان خود بصیرا
بینا و دیده اند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک را از ایشان
فراخور حال ایشان پاداش دهد نظم آنرا بلوامع رضا بنوازد • وین را بسوابق غضب بگدازد •
کس را بقضا و قدرش کاری نیست • آنست صلاح خلق کو می سازد •

سورهٔ یس بسم الله الرحمن الرحیم در ینابیع آورده که هر حرف از حروف مقطعه سریست از اسرار غیب
که حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه و سلم بران اطلاع داده بعد از آن جبرئیل بدان نازل شده
و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما درین گفته اند که اسم قرآنست و در حقایق سلمی
فرموده که نامیست از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان
خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که یکی از نامهای حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و اکثر اهل بیت را آل یس میگویند تایید این سخن میکند
قوله در کلام یا آل یسنا در بحر الحقایق آورده که قسمست بدین نبوت حبیب و بسر مظهر او و بعضی برانند که
معنی و یا انسانست بلغت طی در اصل یا انیسین است بجهت کثرت ندا شطری از وی اقتصار نموده اند چنانچه
در این الله من الله گویند و خفت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت
لی قاف یعنی وقفت و شاید حرف سین اشارت بکلمهٔ باشد و آن بتولی که ذات انسانست و مخاطب
بانسانیت حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه که صفت کمال انسانیت در آنحضرت ثابت و
میشاید که آن کلمهٔ سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تعبیر این حروف بود و دیگر باید
دانست که از میان حروف سین را سویت اعتدالیست که میان زبر و بینات او توافق و تساوی
و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید
و خواه در احکام بدو اختصاص دارد نظم ترا است مرتبهٔ اعتدال در همه حال • که در خصایص توحید اعدل از همه
نگشت زاد در مقام جمع الجمع • بدین فضیلت مخصوص افضل از همه • و از فحوای کلمات سابقه بوی
ریاحین قلب القرآن یس استشمام می نمود نظم خدایت شکری داده ز قرآن • یس اکنون قلب کرد زیس
در جامع الاصول از صحیح ترمذی بر روایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسند برای وی
ثواب ده باره قرائت قرآن و این سوره را معمه گویند که عام میکرداند بر خواننده خود نکوی
هر دو سرا و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهای او را
آورده اند که کفار گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه و تعالی فرمود که یس ای سید
والقرآن الحکیم بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت انک بدرستی که تویی بی شک و شبهه

لمن المرسلين از فرستادگان بسوی خلق ازان فرستادگان که بوده‌اند علی صراط مستقیم بر راه راست که
توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق با استقامت که راهیست موصل بمقصود تنزیل العزیز قرآن
فرو فرستادهٔ خدای غالب و حفص نصب لام خوانده یعنی فرستاد فرو فرستادن خداوندی در
ملک خود الرحیم مهربان بر خلق تو از فرستاده شده کای لتنذر تا بیم کنی و بترسانی از عذاب بابی قوما
ما انذر گروهی را که بیم کرده نشده انذ اباؤهم پدران نزدیک ایشان که در زمان اسمعیل فهم غافلون پس
ایشان بیخبرانند لقد حق القول علی اکثرهم بدرستی که درست شد قول بعذاب بر بیشتر کافران یعنی لاملان
جهنم من الجنة والناس اجمعین فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی گروند که مراد انها شد که خدای دانسته که ایشان بر
کفر میرند و بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و اضراب وی انا جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم اغلالا در گردن
ایشان غلها فهی پس آن غلها پیوسته شد الی الاذقان بزنخدانهای ایشان و نمی گذارند که سرها بجنبانند
فهم مقمحون پس ایشان سر در هوا مانده باشند و چشم برهم نهاده کان تمثیل کرده مشرکانرا بجمعی که غلها در گردن
داشته باشند آورده‌اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله در نماز ببیند سر مبارک ورا بشکند روزی
دید که انحضرت نماز می گذارد سنگی برداشت و نزد وی امد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند
دست او در گردن او چسبیده شد و سنگ بر دست او چسبیده در گردنش بماند و این آیه که ما ایشانرا بازداشتیم
چنانچه مغلولان از کارها بازداشته شوند فرود آمد قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن وی جدا
کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک انحضرت آمد نابینا شد و آیه
امد که و جعلنا و ما کردیم من بین ایدیهم در پیش ایشان سدا دیواری و حجابی و من خلفهم سدا و از پس
ایشان پرده و مانعی فاغشیناهم پس بپوشیدیم چشمهای ایشانرا فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند
محققان گفته‌اند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر که را دو سد چنین احاطه
کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه ببیند راه فلاح و هدایت و سواء
علیهم و یکسانست بر ایشان ءانذرتهم بیم کنی ایشانرا ام لم تنذرهم لا یؤمنون یا بیم نکنی نمی گروند ایشان
که علم قدیم بغفلت و موت ایشان بر کفر حکم کرده انما تنذر جزین نیست که تو بیم کنی انها که فایده بر آن
مرتب باشد من اتبع الذکر کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ جمیع قبول نمود و خشی الرحمن و بترسد
از خدای بالغیب پوشیده کی ترسد نه در نظر خلقان یا از حق بترسد در آنچه غایب از و یعنی امور اخروی

ببب ... زمان فترت یا بیم کنی ایشان را و نیز بیم کرده شده اند پدران ایشان ...

فبشره پس مژده ده آن ترسنده را بمغفرة بآمرزش گناهان گذشته و اجر کریم و مزد نیکو در زمان آینده یعنی
در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانه‌های ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه
گیریم چگونه باشد ایه امد که انا نحن نحیی الموتی بدرستی که ما زنده کردانیم مردگانرا به بعث یا دلهای مرده را
بهدایت و نکتب و بنویسیم ما قدموا آنچه از پیش فرستاده‌اند از اعمال صالحه و طالحه و آثارهم و بنویسیم
پیهای یعنی نشانها اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان بکفر خطیئات ایشان
خواهد بود و بهر قدمی رقمی بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد و کل شیء و همه چیزها احصیناه نگاه
داشتیم با بیان کردیم فی امام مبین در دفتری که محتوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این
ایه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب
اقدام شما در می نویسند در صحیح مسلم مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر باشد
راه آمدن وی بمسجد یعنی گفته‌اند آثار راهیست از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم اموزند یا وقفی که
بر موضعی خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد و یا سیئه چون اشاعه باطل و تأسیس ظلم حق
سبحانه سفر ملائکه همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد نظم
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو انچنین گفت پیر معنوی نظم
کای برادر انچه کاری بدروی واضرب لهم و بیان کن برای اهل مکه مثلا اصحاب القریة مثلی مثل
اهل دیه انطاکیه اذ جاءها المرسلون وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان آورده‌اند که حضرت
عیسی علیه السلام قبل از رفع با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی
و تومان گفته‌اند یا یاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بحق
دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفندان می چرانید برو سلام کردند پرسید
که چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی ایم خلق را از بادیهٔ ضلالت بمنزل هدایت میخوانیم گفت
بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص را و اکمه را بحال
صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمارست و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما درد
او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند او صحت کامل یافت نظم
قدم نهادی و بر سر دو دیو جا کردی بیک نفس دل بیمار را دوا کردی بهر ایمان ورد او حبیب نجار

که صاحب یاسین کویند و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر ششصد سال به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کرویده و یکی از سباق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت
ایشان بدولت صحت رسید ملک شهر و در معالم التنزیل نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید
از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی
بود مطلع شده ایشان را بزندان کرده و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی
آغاز نهاده و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد حق سبحانه و تعالی ازین خبر میدهد اذ
ارسلنا یاد کن چون فرستادیم ما الیهم اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی یحیی یا شمعون فرستادیم
بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل آن دیار ایشان را و بزندان باز داشتند فعززنا بثالث غالب
کردانیدیم ایشان را و حفص تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون
الصفاست و گفته اند سمعان یا یلوم یا بولس فقالوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه
انا الیکم درستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه
وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مگر آدمی مثلنا مانند ما در اکثر صفات
بشریت پس بچه مرتبه شما را برسالت اختصاص داده اند و ما انزل الرحمن من شیء و نفرستاده است
خدای بسیج چیزی از وحی و رسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر دروغ میکویید در دعوی
رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران خدای ما یعلم میداند انا الیکم درستی که ما لمرسلون بسوی شما
فرستادگانیم و ما علینا الا البلاغ المبین و نیست بر ما مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و
پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب شما خود داند قالوا انا تطیرنا گفتند ما فال بد
گرفتیم بکم بآمدن شما که تا بدین بلده آمدید باران نباریده و زروعات ما خشک شده لئن لم
تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه شما را بسنگ بکشیم و لیمسنکم و برسد شما را منا از
ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب
شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شماست ائن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید فال بد میگیرید
و تهدید میکنید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی گزاف کاران و از حد در گذشتگانید
آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتند که او

سباق آمده اند و در اسلام پیشی گرفته اند

پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کردی و بی مشورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون
پرسید که ای ملک شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب چه بود و حبس ملک گفت ایشان دعوی
میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کنند که گفتار
ایشان عجیبست ملک امر کرد تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل شدند و دلیروار
بنشستند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار زمین و آسمانست شمعون گفت
خدای شما چه سازد گفت نابینا را بینا گرداند و بیمار را شفا دهد شمعون از ملک التماس کرد تا نابینای حاضر
کردند و فرمود که خدای خود را بگویید تا این را بینا سازد و ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون
گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار بکنند گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی
بینند و نمی شنوند و برهیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای دیگر چه تواند
کرد گفتند مرده را زنده می کرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس
دختر ملک را که مدتی از مرگ وی بر آمده بود با مرده هفت روزه زنده کردند و ملک با قوم ایمان
و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء اهل ایمانند
از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود و جاء و آمد من اقصی المدینة از دورتر
جایی از آن شهر رجل مردی یسعی بود و میشتافت تا برسید قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین
پی روی کنید فرستاده شدگان را اتبعوا من لا یسألکم پی روی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اجرا
مزدی و هم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا الجزو الثالث عشرون من اجزاء
الثلثین و ما لی و چیست مرا که از روی صدق لا اعبد الذی فطرنی نپرستم آنکسی را که پیدا کرد مرا
و از عدم بوجود آورد و الیه ترجعون بسوی حکم و جزای او برجعون بازگردیده خواهند شد روز قیامت
اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث بکافران مبالغه در تهدید بد روز جزا ااتخذ
آیا فرا گیرم من دونه بجز خدای آلهة خدایان دیگر یعنی بتان ان یردن الرحمن اگر خواهد خدای
مرا بضر بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نکند از من شفاعتهم شیئا
در خواست بتان چیزی را از آن یعنی ایشان بلا از من دفع نکند و لا ینقذون و نرهانند مرا
مرا و خلاص کنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضر نپرستم و عبادت آنکه قادرست

الجزء ٢٣

برسانیدن نفع و رسانیدن ضرر دست بدارم انی اذا بدرستی که من انگاه لفی ضلال مبین در
گمراهی آشکارا باشم چون قوم از وی شنودند قصد قتل وی کردند او روی به پیغمبران آورده گفت انی
آمنت که من بگرویدم بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید
وگفته اند این خطاب با قوم کرد وایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه
است و قولی آنست که او را کشتند و خدای او را زنده گردانید و بهشت برد و نزد امام حسن
بصری رضی الله عنه برآنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت
قیل ادخل الجنة درآی در بهشت و چون در بهشت درآمد قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا
شوندی بما غفر لی ربی بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وجعلنی وگردانید مرا من المکرمین از نواختگان باکرام
قولی آنست که پیغمبران و ملک و مؤمنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته
شد یا بآسمان رفت وما انزلنا و نفرستادیم ما علی قومه بر قوم حبیب من بعده پس از قتل یا رفع او
من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان برای هلاک کافران وما کنا منزلین و نیستیم ما فرو فرستنده
لشکری برای هلاک قوم یعنی بجهت کفار ایشان خوارتر و بی مقدارتر بودند که هلاک ایشان را لشکری
باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم محمد بوده صلوات الله وسلامه علیه نه آنکه لشکر
کفار در حساب بوده باشند ان کانت نبود عقوبت اهل انطاکیه الا صیحة واحدة مگر یک فریاد که
جبرئیل علیه السلام برد و بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زد فاذا هم پس ناگاه ایشان خامدون فرو
مردگان بودند یعنی بیک نعرهٔ جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود یا حسرة علی العباد ای
دریغا بر بندگان ما یاتیهم من رسول نیامد بدیشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر بودند که بآن یستهزءون استهزا
میکردند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش ازیشان من القرون
از اهل روزگارها انهم الیهم و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لا یرجعون باز نمی گردند
یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر بهم جمع شده لدینا محضرون نزد ما
حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنها که هلاک کردیم از پیشینیان با این مخالفان
واپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس
و مهجور خواهند گشت نظم ... وز رحمت جنانی محروم جاودانی · وآیة و نشانه از نشانهای قدرت

گذشته مرا را ابراهیم حبیب

لهم الارض المیتة مر کافرانرا زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران احییناها زنده گردانیدیم
انرا واخرجنا منها و بیرون آوردیم از وی حبا دانه در و دنی مراد حبوب غذائیه است فمنه یاکلون
پس ازان دانه میخورند وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها من نخیل از انواع خرمابنان
واعناب واصناف تاکستان وفجرنا و روان کردیم فیها من العیون در زمین از چشمها لیاکلوا
تا بخورند من ثمره از میوه آنچه مذکور شد و ما عملته وانچه کرده است ایدیهم دستهای ایشان مثل دوشاب
وغیره وحفص و حمزه عملت میخوانند و ما را نافیه میدانند یعنی میخورند از میوها و دستهای ایشان عمل نکرده است
بلکه بمحض قدرت آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند باید ازین نعمتها و منعم را پرستش نمایند
وصاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران
عنایت و بیرون آوردیم ازان حب طاعت تا ازان غذا می یابد و ساختیم بوستانها از نخیل
اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از مکاشفات و مشاهدات نفع گیرند
و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس می باید داشت
برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت
وز دل برود غلغله مشکلت · پس زود بسر منزل مقصود رسی · ازمنهج شکر اگر نلغزد قدمت
سبحان الذی پاکست آنکه بقدرت کامله خلق الازواج کلها بیافرید همه صنفها و نوعها مما تنبت الارض
از انچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار ومن انفسهم واز نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی
ومما لا یعلمون و از انچه نمیدانند از اقسام خلائق وآیة لهم اللیل و علامتی دیگراست ایشانرا شب از روی حکمت
نسلخ در میکشیم و دور میکنیم منه النهار از و روز را فاذا هم پس آنگاه ایشان مظلمون درآیند گانند بتاریکی
والشمس تجری و علامت دیگر آفتاب که میرود لمستقر لها بقرارگاهی که او راست و در صحیح مسلم وارد است که مستقر
آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حدی معین است که دور او بدو منتهی شود ذلک آن رفتن
او بمستقر و مقرر کردیم یعنی سیر او را منازل در منزلها که بیست و هشت است کانه بدوازده برج اثنی عشر که حصهٔ
هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد [2] در سیر وی کاه و میل با نجا و نقص میکند حتی عاد تا بازگشت و همی گردد
کالعرجون القدیم مانند چوب شاخ یکساله از خرمابنان که خشک شده و کج گشته باشد بشکل
هلالی لا الشمس نه آفتاب ینبغی لها سزد مر او را و شاید بدان ان تدرک القمر آنکه دریابد قمر را در مکان او

ذلک تقدیر العزیز تقدیر خدای است غالب بقدرت
خود را مقدور العلیم دانا بهر معلوم
والقمر قدرناه و ماه را مقدر کردیم

[2] در روز توی پانزده قطع کند و در
منازل اجتماعی روز ادراک نشود در منازل
استقبال نیز هم

چه یکی بر فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم باشد که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج
در یک ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود
بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوان رسد ولا اللیل سابق النهار و نه شب پیشی گیرنده است بروز
یعنی که غلبه کند روشنی را و همه اوقات شب گذرد بلکه متعاقب اوست و گفته مراد شب و روز
آیتین اند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که خانه شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد و قمر نیز از
جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیگیرد و کل و همه کواکب از نیرین و غیر آن فی فلک یسبحون در فلک شناد
میروند چنانچه ماهی در آب وآیة لهم و نشانه دیگر مر ایشانرا انا حملنا آنست که ما بر داشتیم ذریتهم فرزندان
ایشانرا یعنی نشانیدیم فی الفلک المشحون در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه
السلام و گفته اند مراد از ذریت اولادند یعنی چون فرزندان خورد را قوت جنگ نیست برای ایشان کشتی
مقرر کردیم و خلقنا لهم و بیافریدیم برای مردمان من مثله مانند کشتی ما یرکبون آنچه سواری میکنند
بران چون زورق و صندل ها و امثال آن و گفته اند مراد شتر است که کشتی بیابان است وان نشاء
واگر خواهیم نغرقهم غرقه سازیم اهل کشتی را فلا صریخ لهم پس هیچ فریادرسی نیست مرایشانرا که از
غرق شدن نگاه دارد ولا هم ینقذون و نه ایشان رها کرده شوند از مرگ الا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رحمة
منا بخشیدنی از نزدیک ما و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی الی حین تا زمانی که اجل
بدیشان برسد و اذا قیل و چون گفته شود لهم اتقوا مر کافرانرا که بترسید ما بین ایدیکم از عذابی که پیش
شما هم مکذبان رسیده و ما خلفکم و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید لعلکم ترحمون
شاید بر شما بخشند ایشان اعراض نموده و مکابره و عناد افزودند و ما تاتیهم من آیة و نیامد بدیشان
هیچ آیة من آیات ربهم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل حدث الا کانوا مگر
باشند عنها معرضین ازان روی گردانندگان و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا که بدرویشان
و محتاجان انفقوا انفاق کنید مما رزقکم الله از آنچه داده است شما را خدای قال الذین کفروا گویند آنانکه
بگرویدند بصانع یعنی معطله عرب للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با
مومنان گویند انطعم آیا طعام دهیم من لو یشاء الله اطعمه آنرا که خدای خواستی اطعمه طعام دادی یعنی
خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز طعام

ندهیم ان انتم نیستید شما ای مومنان الا فی ضلال مبین در گمراهی هویدا که ما را بخلاف مشیت میفرمایید
و این سخن ازیشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته
و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر
الهی را بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جهالت است نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد
تا کار او بسازد و فارغ کند دلش ○ از روی بخل اگر نشود ملتفت بدو ○ فردا بود ندامت و اندوه حاصلش
و یقولون و گویند کافران متی کی است هذا الوعد این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان ما ینظرون انتظار نمی کشند ایشان الا صیحة واحدة تاخذهم
مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا و هم یخصمون و
حال آنکه ایشان دران وقت در سودا و معامله بجدل و خصومت مشغول باشند و مهم دنیی می سازند
که یکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فلا یستطیعون پس
نتوانند توصیة وصیت کردن با حاضران ولا الی اهلهم و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند یرجعون
باز گردند یعنی مجال آن ندارند که رفتن نداشته باشند و نفخ فی الصور و بعد از چهل سال بدمند
صور دیگر بار فاذا هم پس آنگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی ربهم بسوی پروردگار
خود ینسلون می شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قالوا یا ویلنا
گویند وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را من مرقدنا از گورها ما ملایکه جواب دهند
که هذا ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد و صدق
المرسلون و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید ان کانت
نبود این واقعه الا صیحة واحدة مگر یک نعره که نفخه اخیرست یعنی بجز دمیدن نفخه زنده شدند فاذا
هم پس آنگاه ایشان جمیع لدینا محضرون همه ایشان نزدیک ما حاضر شده باشند فالیوم پس امروز
لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفس شیئا چیزی را از جزا کردار خود و نه ثواب ایشان بکاهند و نه
بعقوبت زیاده از استحقاق در مانند ولا تجزون و پاداش داده نشوید ای اهل محشر الا ما کنتم تعملون
مگر جزای آنچه بوده که میکردید از خیر و شر ان اصحاب الجنة بدرستی که اصحاب بهشت الیوم
امروز فی شغل در کاری باشند فاکهون شادان و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و

آن کار افضل اشغالست یا سماع یا زیارات یکدیگر یا در مهمان خدای بودن یا مشغول باشند
ایشان از تحسری که فراموش کنند از کسان ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغیص
عیش است و در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم که حجاب
بود حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول کردانید و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال نسبت
با طالبان حق بغایت فرود می ماند و از اینجا است که اکثر اهل الجنة البله پی توان برد گویند این نزد
شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و مدهوش شد چون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که از که
مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام قدس سره نقل
میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه
نور وجود یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند ✿ نظم روزی که مرا وصل تو در چنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید ✿ ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند ✿ صحرای بهشت بر دلم تنگ آید
هم ایشان یعنی اصحاب الجنة وازواجهم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حورا و فی ظلال در سایهای
قصور یعنی در مواضعی از حرارت آفتاب دور علی الارائک بر تختهای آراسته متکئون تکیه
زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لهم فیها مر ایشانراست در بهشت فاکهة میوه یعنی
انواع ثمره ولهم و مر ایشانراست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آورد در پیش خود
حاضر بیند و مر ایشانرا باشد سلام یعنی تحیت قولا خطابی بی واسطه من رب الرحیم از پروردگار
مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد چون سر بالا کنند
حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة سلام شنیدن سعادتست و سلامت بوصل یار رسیدن
فضلت و کرامت وامتازوا الیوم و جدا شوید امروز ایها المجرمون ای مشرکان از موحدان و ای
منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان میخوانند
الم اعهد الیکم آیا عهد نکردیم با شما و تقریر نمودیم شما را یا بنی آدم ای فرزندان آدم الا تعبدوا الشیطان
آنکه نپرستید شیطانرا یعنی امر فرموده شیطان انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا

ایشان کلا جنت فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا عذابی مشغول کرده اند ح

رحیم ح

و عداوت او با پدر شما ظاهرست وان اعبدونی و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شمام
هذا این پرستش من صراط مستقیم راهی راستست به بهشت ولقد اضل و بدرستی که گمراه کرد شیطان
منکم از شما آدمیان جبلا کثیرا خلقی بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را
در دام فریب او نیفکنید هذه جهنم التی این دوزخیست که در دنیا کنتم توعدون بوده اید که وعید کرده
می شدید بدان اصلوها الیوم در آیید بدان امروز بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بوده اید که پوشیده اید حق
و تصدیق آن نیافته کردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند
که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطانرا نپرستیده ایم وتکلمنا و سخن گویند با ما ایدیهم
دستهای ایشان وتشهد ارجلهم بما کانوا و گواهی دهند پایهای ایشان بانچه بودند در
دنیا یکسبون میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال ایشان گواهی می
دهند اعضاء اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق
سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده او شرم دارد که عبادت و خیرات خود برشمارد
حق سبحانه اعضاء او را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گوید حق اعمال گواهی دهند که ورد
فانهم مسئولات مستنطقات ولو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه ناپدید کنیم یعنی محو کنیم
علی اعینهم بر چشمهای ایشان فاستبقوا الصراط پس پیش گیرند راه را اگر در سلوک آن معتاد شدند فانی
یبصرون پس چگونه ببینند آنرا ولو نشاء لمسخناهم و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای
ایشانرا متغیر سازیم علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا همانجا فسرده شوند فما استطاعوا پس
نتوانند و قادر نباشند مضیا بر رفتن از پیش ولا یرجعون و باز نگردند و نتوانند بازگشتن
از عقب بصورت اول باز روند افلا یعقلون آیا در نمی یابند ومن نعمره ننکسه که هر که بر نکس خلق
قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود ✿ نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه می گفتند که محمد
شاعرست حق سبحانه در رد قول ایشان میفرماید وما علمناه الشعر و نیاموختیم ما محمد را شعر و
ما ینبغی له و نشاید مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم او در آمدی که قدرت او بر نظم
قرآن و ایضاح بیان از قوت فطانتست که در شاعری دارد حق سبحانه او را شعر نیاموخت
تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثل فرمودی بر زبان مبارکش بر وجه

فی الخلق وهر کرا عمر دراز دهیم برگردانیم او را در آفرینش و بیفزوده او را بضعف حال کهن و چنانکه او را بهتری افلا یعقلون آیا درنمی یابند ح

بر وجهی که از سمت وزن اخلال واقع شدی جاری شدی چنانکه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب
للمرء ناهیا صدیق اکبر گفت یا رسول الله رضی الله عنه که یا رسول الله بل گفته است که کفی الشیب والاسلام
للمرء ناهیا حضرت همان وتیره که نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار نمود ابو بکر فرمود که اشهد
انک لرسول الله وما علمناه الشعر وما ینبغی لک و از کلمات رسول صلی الله علیه وسلم انچه موزون
وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده ان هو نیست
انچه باید آموختیم الا ذکر مگر پندی و ارشادی و قرآن مبین و کتابی روشن در معانی و حقایق
یا روشن کننده احکام لینذر من کان حیا تا بیم کند آن کس که زنده است یعنی جاهل بمثابه
مرده است یا انرا که مومن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی با یمانست و تخصیص
انذار بمومن جهة انتفاع اوست بدان و یحق القول و واجب شود کلمه عذاب علی الکافرین بر نا
گروندگان که قرآن را قبول نمیکنند اولم یروا ایا نمی بینند و نمیدانند ایشان انا خلقنا انرا که ما
آفریدیم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از انچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت
یعنی منفرد بوده ایم بافرینش آن میان مردمان مثلی است که هر کار که تنها کند بوی گویند
آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما
آفریدیم برای ایشان بخودی بی مشارکت غیری انعاما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند فهم لها
پس ایشان مر انرا مالکون ضبط کننده اند و بتصرف دارندگان و ذللناها و نرم کردیم و رام
گردانیدیم انعام را لهم برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از ان مرکوب ایشانست که بران سواری
میکنند چون شتر و منها یاکلون و از انها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند و لهم و مر ایشانرا است
فیها در چهار پایان منافع سودها از پشم و موی و پوست و مشارب و اشامیدنیهاست از
شیر افلا یشکرون ایا شکر نمیگویند نعمت خدای را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع
بزرگ از ممر ایشان بدیشان میرسانید و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بجز خدای
آلهة خدایان لعلهم تا شاید ایشان ینصرون یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه ان
بتان لا یستطیعون نمی توانند نصرهم یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت
نیست وهم و بت پرستان لهم مر بتانرا جند محضرون سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان

ایشان اند و دانند که ایشان اند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوه ناک
نگرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میگویند از اتخاذ شریک و اولاد یا در باره او میگویند از نسبت سحر و
شعر انا نعلم بدرستی که ما میدانیم ما یسرون انچه پنهان میدارند از حقد و بغض و ما یعلنون و انچه اشکارا می
کنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا باشکاره و نهان هر چه کنی و کردی جزا دهند تا آشکار
و نهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و مشهور آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در
دست مالیده بمجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد بعضی از صنادید قریش حاضر بودند
گفت کیست که این اجزاء متفرق و اعضاء متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده گرداند
و بدوزخ برد این آیه نازل شد او لم یر الانسان ایا ندید و ندانست ابی انا خلقناه انرا که ما
آفریدیم او را من نطفة از اب منی و انرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده اند در بطن ام جنین
شده و بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو پس انگاه خصیم
مبین جدال کننده است هویدا بمقام جدل در امده و ضرب و زد لنا مثلا برای ما مثلی یعنی امر
عجب آورد و استخوان کهنه در دست مالید و خاک ساخته بر باد داد و نسی خلقه و فراموش کرد آفریدن ما مر ورا
قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را و هی رمیم و حال آنکه پوسیده و تباه
کهنه باشد بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد یحییها الذی زنده گرداند انرا کسی
که بقدرت بر کمال انشأها بیافرید اول مرة نخست بار و از عدم بوجود آورد و هو بکل خلق و او بهمه
آفریدها علیم داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد
و بر جمع و انضمام آن قادر است الذی جعل آن خدای که آفرید و پیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر
از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس انگاه شما منه از ان درخت توقدون می افروزید آتش را در
اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش
ازو می لند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که انکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز
که در وی مایه است متضاد با جوهر نار هر آینه قادر است باعاده طراوت در چیزی که تر و تازه
بوده باشد و خشک شده او لیس الذی ایا نیست الذی خلق السموات والارض انکی که بیافرید اسمانها

وزينتها بازرگی اجرام ایشان بقادر نوا علی ان يخلق برآنکه بيافرينند مثلهم مانند ايشان از اجسام
صغيره واجرام صغيره بلی آری هست قادر بران وهو الخلاق العليم واوست آفريننده بسيار خلق
ودانا بکنه احوال مخلوقات انما امره جز این نيست کار شان واذا اراد شيا چون خواهد آفريدن چيزی
ان يقول له کن آنست که گويد مر ورا کن بباش فيکون پس بباشد نزد بعضی تمثيل است مر نفاذ قدرت را
در مراد اعلد بامر مطاع مر مطيعی را در حصول مامور به بی امتناع ونزاع ودر تفسير کبير گفته که مراد این
سخن سرعت نفاذ امر است در تکوين اشيا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدين کلمه وگويند اين کلمه
علامتيست که چون ملايکه بشنوند دانند که چيزی حادث خواهد شد و حرفيت کاف ونون طوابين ضلع
وزقاف نابقاف برآن حرف کشته دال فسبحان الذی بيده ملکوت پس پاکی وبی عيبی الکبی را که بی شبهه بيد
بدست اقتدار اوست ملکوت کل شيء پادشاهی همه چيزها واليه ترجعون وبدو بازگرديد محو لهيد
شد برای مکافات اعمال وعدهٔ دوستانست ووعيد دشمنان که ايمان را شدالعقاب است
وانا نراطوبی لهم وحسن باب سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحيم والصافات صفا فرشتگان
که صف برکشيده اند در مقام عبوديت صفا صف برکشيدنی فالزاجرات پس راننده کان يعنی شياطين
را از استراق سمع زاندنی فالتاليات ذکرا پس خوانندگان وحی خدا برانبيا حق سبحانه سوگند
ياد ميکند بملايکه در صف ايستاده ميان هوا تا بهرچه فرمان رسد قيام نمايند يا بغازيان که صفهای
جهاد برکشند يا بمومنان که در صف جماعت بايستند يا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قايم
باشند يا بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد اگر مراد ملايکه اند پس زاجرات ايشان باشند که سحاب
رامی رانند وتاليات اند که پيوسته تسبيح وتحميد الهی اشتغال دارند واگر جمع غزاة اند زجر ايشان
راندن اسپان باشد يا طرد دشمنان وتلاوت ايشان اداء تکبير وتهليل اگر مومنانند بانواع تحت
وبر علق ميخوانند احکام شريعت واگر مرغانند کبش ذکر خداوند انواع آفات را از خود ميرانند
صاحب ولايات فرموده که سوگند ميخورد بنفوس سالکان طريق توحيد که در مواقف مشاهده
صف برکشيده ودواعی شيطانی ونوازع شهوات نفسانی را زجر مي نمايند وبانواع ذکر لسانی
يا قلبی يا سری يا روحی بحسب احوال خود اشتغال مي نمايند ودر بحر الحقايق آورده که صافات ارواح
اند وزاجرات الهامات ربانی که زاجرند عوام را از مناهی وخواص را از رویت طاعات ولنص

الصافات

خدمت زاجر ديو هنه ودر اثنای نماز تالی
قرآنند واگر اهل علمند زجر ميکنند از کفر
وفسق بدليل و ۱۲

واعض را از التفات بکونين وتاليات تنوس ذاکره که بحکم من احب شيا اکثر ذکره وهمواره بياد حق
سبحانه گذارند نظم ای ياد توام مونس جان در همه حال بی ذکر تو آرام ندارم بمجال
جز فکر ثنای تو ندارم شب وروز جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه وسال آورده اند که کفار مکه برسبيل
تعجب ميگفتند که محمد همه خدايانرا يک خدای آورده است خدای درين قسم ياد کرد که ان الهکم
بدرستی که خدای شما در ذات خود لواحد يکی ويگانه است ويکی رب السموات والارض آفريدگار
زمينها واسمانها وما بينهما وهر چه در ميان ايشانست ورب المشارق وآفريننده مشرقها کواکب
هر کوکبی را مشرقيست که از انجا طلوع کند يا مراد از مشارق آفتابست که هر روز از ايام سنه از مشرقی
ديگر ظهور نمايد ومغارب او نيز مختلفست هر روز بمغربی ديگر مخفی شود وبذکر مشارق اکتفا کرد از
ايراد مغارب اکتفا باحد الضدين انا زينا السماء الدنيا بدرستی که ما بياراستيم آسمان نزديکتر يعنی
انچه بکرهٔ زمين اقربست بزينة الکواکب با آرايش بستارگان وحفص باضافه خوانند يعنی بياراستيم
آسمان دنيی را بارايش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال جهل وصف کانه برنقش منطقه وشمال
وجنوب انست وحفظا ونگاه داشتيم آسمانرا نگاه داشتنی من کل شيطان مارد از هر ديوی مارد
سرکش ونافرمان برو لا يسمعون نمی شنوند يعنی طاقت شنودن وگوش فرانهادن ندارند الی الملأ
الاعلى بسوی سخنان گروه بلندتر يعنی اشراف ملايکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح وبا يکديگر می
گويند ويقذفون وانداخته مي شوند يعنی برايشان می افکنند شهب را ورانده مي شوند من کل جانب
از هر طرف که قصد صعود بر آسمان ميکنند دحورا راندنی ولهم ومر ديوانراست عذاب واصب عذاب
سخت در آخرت يا پيوسته در دنيی واينها از قوت سماع ملايکه الا من خطف الخطفه مگر کسی
در ربايد يک ربودن يعنی بدزدد سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی در ايد او را شهاب ثاقب کوکبی
روشن با آتش سوزنده ومرجوم را متأذی سازد يا بسوزد وايشانرا برجوم منزجر شده یا
قصد فلک کند آورده اند که رکانة بن زيد وابو الاشدين که منکران بعث وحشر بودند همواره
دعوی بطش وقوت مي کردند وميان قريش از روی تصلف وتکلف علم مباهات مي افراختند
حق سبحانه آنرا فرستاد فاستفتهم اهم اشد پرس ايشانرا آيا ايشان سختترند خلقا از روی آفرينش ام خلقنا
يا آنکه ما آفريديم از ملايکه وآسمان وزمين وکواکب ومشارق وشهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفريديم

پس تو بپرس ز منکران که از آفريدگان ۱۲

انا خلقناهم من طین لازب ازگل چسبنده پس ماده اصلی او گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی
با جزء ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم
قابلیت ماده است ماده باقیست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعلست کسی که بر خلق این
اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعادهٔ حیات دران قادر خواهد بود چون
قدرت صفتی ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید
قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه درآیند
کانک ز عالم سوی وجود آمده ایم ۰ در معالم آورده که کان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بود
که هرگه قران بشنوند بگروند و مشرکان بشنودند و استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد آیه آمد بل برای
قطع کلام اولست و در زاد المسیر معنی دع یعنی بگذار کلام کفار را و بدار دست عجبت بشگفت داشتی
تو از نا گرویدن ایشان بقران ویسخرون و ایشان سخریه می کنند بان تعجب داری که با وجود قدرت
الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو واذا ذکروا و داب ایشان است
که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون یاد نکنند ازو و بدان پند پذیر نشوند واذا راوا و چون
ببینند آیة معجزه که دلیل صدق رسالت تست چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیگر را بسخریه میخوانند
وقالوا و گویند ان هذا نیست این که میدیدیم الا سحر مبین مگر جادوی هویدا ائذا متنا آیا چون بمیریم
وکنا ترابا و باشیم ما خاک وعظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان حزب
باشیم او اباؤنا الاولون و پدران پیشین ما قل بگو ای محمد نعم آری برانگیخته شوید با پدران وانتم
داخرون و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس جز این نیست
که آن زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه در دمند فاذا هم پس آنجا ایشان زنده شده از قبر
برآمده ینظرون می نگرند وقالوا و میگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداشی
که وعده میدادند گویند ملائکه آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان
الذی کنتم به تکذبون آنکه بودید شما که بان تکذیب می کردید و باور نمیداشتید پس از حضرت
حق سبحانه فرمان رسد بملائکه که احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنرا که ستم کردند بخود و بشرک
وازواجهم و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست

و علی هذا یا قرینان که از دیوان یاران ایشانرا که کافر بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر
خلق بجور و بجور و بگناه و حشر آنست که ایشانرا بمحشر بیارند با امثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با
خمار ربا با اعوان ایشان از ظالمان و مددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک
پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه می دوزم آیا گاه از اعوان ایشان باشم ابن مبارک
فرمود که ای تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند
یا ظالم مباش تا نشوی ظلم روز حشر از شمارهٔ ایشان ۰ و اصح آنست که ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید
حشر کنید ایشانرا و ما کانوا یعبدون و آنچیزها که بودند پرستش میکردند من دون الله بجز خدای
از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عامیست اختصاص یافته بایهٔ ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
اولئک عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید الی صراط الجحیم
براه دوزخ وقفوهم و چون روی بدوزخ آرند باز دارید ایشانرا در موقف یا بر پل صراط انهم
مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگانند خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند
پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمی
دهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان را جواب ندهند و حق سبحانه گوید با ملائکه
که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند و از روی
عجز منقاد شده گان واقبل بعضهم و در موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر برخی دیگر
یعنی رؤسای قوم و ضعفه ایشان یتساءلون از یکدیگر می پرسند که این چه حالتست که ما را پیش آمده
یا سرزنش میکنند یکدیگر قالوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را انکم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید
که در می آمدید با من الیمین از روی نصیحت و نیکوخواهی و بر زعم شما از قوه و قهر یا از طرق سوگند
یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان
که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گروندگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما
را گمراه کردیم وما کان و نبود ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی و قدرتی که با کراه و اجبار
شما را بضلالت دعوت نمودیم بل کنتم بلکه بودید شما قوما طاغین گروهی از اندازه در
درگذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب انا لذائقون

بدرستی که ما چشنده گانیم عذاب را درین روز فاغویناکم ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا
غاوین ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مانا باشید و در مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد نظم
من مستم و خواهم که تو هم مست شوی ۰ پا بچو منی سوخته از دست شوی ۰ حق سبحانه فرمود فانهم پس بتحقیق
تابعان و متبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانکه در
غوایت شریک بوده اند انا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که
ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که چون ایشان را گویند که بگویید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان
رانید یستکبرون سرکشی می نمایند از گفتن آن بالکبری و رزند بر دعای خود و یقولون و میگویند
ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا ترک کننده گانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعر پوشیده
عقل یعنی بحن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بشعر و جنون
نسبت میدهند حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمده محمد بدین
بالحق براستی و درستی و صدق المرسلین و تصدیق کرده پیغمبرانرا که پیش از وی بوده اند انکم بدرستی که شما
لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشنده گانید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و
تکذیب و ما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزای آن چیزی را که هستید عمل می
کنید الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک شده گان از آلوث شک و شرک و جزای این چنین
کسانیست مضاعف خواهد بود اولئک آن گروه بندگان مخلص لهم مر ایشان راست رزق معلوم
روزی دانسته شده یعنی ظاهر نبوشده یا معلوم است خصایص و از دوام و بقا و لذت محض
فواکه و آن رزق میوه ایشانست نه روزی که از تر و خشک و هم مکرمون و ایشان نواختگانند فی جنات النعیم
در بهشتها با نعمت و ناز علی سرر بر تختها آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد
و خرم باشند یطاف گردانیده می شود علیهم بر ایشان ساقیان بهشت بر سر ایشان می گردانند
بکأس جامی پر می من معین از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض
او از شیر بیشتر باشد لذة با لذت و خوشخوار للشاربین مر آشامندگانرا لا فیها غول در آن شراب
غول آفتی و علتی که بر خوردنی مترتب و چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار و لا هم عنها
ینزفون و نه اند بهشتیان که از آن شراب بیرون شوند و نجرد و فهم ایشان زایل شود و عندهم و نزدیک

ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر
شوهران نگرند عین فراخ چشمان کانهن گویا که ایشان بیض مکنون بیضهای پوشیده اند تشبیه
میکند حورانرا در سلامت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه چه مقررست که شترمرغ بیضه را به پر خود
بپوشد تا غبار بران نشیند بیضه ایشان سفید باشد مختلط باندک صفرتی و احسن الوان نزد عرب
آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آرند برخی از بهشتیان علی بعض بر بعضی دیگر یتسائلون می پرسند از
احوال یکدیگر و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت مریاران
خود را که انی بدرستی که من کان لی قرین بوده مرا قرینی یاری همنشین که منکر بعث
بود مقاتل گوید ایشان دو برادر بودند که در سوره الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن و او
گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس که در دنیا سرزنش کنان یقول میگفت ائنک لمن
المصدقین یا تو از باور دارندگانی حشر را ائذا متنا آیا چون بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک و عظاما
و استخوانهای کهنه ائنا لمدینون آیا ما پاداش داده گانیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش
دهند قال گوید یهودا مر اهل جنت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور اید یعنی می بینید اهل
دوزخ را مراد آنست که بیایید و زخانها تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکات و
بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرونگر بدوزخ فاطلع پس
فرونگرد یهودا فرآه پس ببیند قطروس را فی سواء الجحیم در میانه دوزخ قال گوید یهودا تالله بخدای
که بتحقیق که نزدیک بودی تو که از راه ضلال لتردین هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری
ولو لا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمودی و از فتنه تو نگاه داشت
لکنت هر آینه بودی من المحضرین از حاضر کرده گان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان
گوید چنانکه برادرانرا و شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مرده گان در بهشت یعنی نه که ما جاوید
خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیا و ما نحن بمعذبین و نیستیم ما
از عذاب کرده شده گان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید ان هذا بدرستی
این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست لمثل هذا از برای مثل
این نعمتها فلیعمل العاملون پس باید که عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال و صدد نقصان

در میانه دوزخ ۲

طعم کرباکشی بارکاری باری ، ورکارکنی برای یاری یاری ، ور روی بخاک راه جواهی الید
برخاک ره طرفه سواری باری ، انکه حق سبحانه میکوید آیا انچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر
است نزلا از روی پیشکش ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم وان درختیست در ولایت تهامه که برکها
خورد دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوهٔ آن نزل دوزخیان
باشد باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که انا جعلناها بدرستی که ما کردانیدیم درخت
زقوم را فتنة محنت وعذاب للظالمین مر ستمکارانرا در آخرت یا ابتلا و امتحان مرایشان را در دنیا چه
ایشان بعد از انکه شنودند که زقوم درختیست در دوزخ کفتند این چون تواند بود و حال انکه آتش
آهن را نرم میسازد و ندانستند که انکه قادرست بر خلق حیوانات ناری چون سمندر تواناست بر
آفریدن شجره در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را کفت
محمد ما را میترساند بزقوم وان بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را کویند ابوجهل جوارت و اکابر
عرب را بخانه آورد و کفت کنیزک خود را ازقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبده و خرما آورد کفت بخورید
این زقوم است که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیة فرستاد که زقوم آن درختیست که ایشان کمان
می برند انها شجرة تخرج بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهای
آن بلند شده بسایر درکات میرسد طلعها خوشهٔ ان درخت کانه کوییا که رؤس الشیاطین سرهای
دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و کویند شیاطین مارهای قبیح پر هول است و کفته اند سنگهای سیاه
بوده در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میکفتند فانهم پس دوزخیان لآکلون منها خورنده اند از ان
درخت فمالئون پس پر کننده اند منها البطون از ان شکمها را از غایت جوع یا بجور ایشان را باکراه
ثم ان لهم پس بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم از آب
کرم که بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته کردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که بازکشت ایشان
بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ وآن پیش کشی ماحضر بوده انهم بدرستی که
ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین کمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهای ایشان
یهرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که کمراه شدند قبلهم پیش از قوم
تو اکثر الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و تحقیق ما فرستادیم فیهم در

اوک

کرم چنین آید در معارد پاه کند نیز چون زوتم
بخورند از آب کرم

میان ایشان منذرین هم کنندکان یعنی پیغمبران که ایشانرا از عذاب بترسانیدند و ایشان قبول
نکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده شدکان یعنی عذاب
و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله مکر بندکان خدای المخلصین پاک کرده شدکان از
که باید از شرع کشتند ولقد نادینا نوح و بتحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما
اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندکانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان
ونجیناه و نجات دادیم او را و اهله و کسان او را من الکرب العظیم از اندوه بزرک که غرقست یا
از ازار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم ما فرزندان سه کانه او را هم الباقین ایشانرا باقیان از جهة
نسل تا قیامت چه در خبر است که از اهل نوح جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام
انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام
پدر هند و حبش و زنک و بربر و ترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر نوح ثنای نیکو فی الآخرین در میان
پسینیان یعنی در امت محمد صلی الله علیه وسلم یا انرا نکذاشتیم که امتان آخرین میکویند سلام
علی نوح سلام بر نوح فی العالمین در میان عالمیان قولی است که ابتدای کلام ایست و خدای
سلام میکوید بر نوح و میفرماید که انا کذلک ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین پاداش
میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویدهٔ ماست ثم پس
اذ دعا نوح اغرقنا الآخرین غرقه کردانیدیم دیکرانرا یعنی کافران قوم او را وان من شیعته
و بدرستی که از پی روان نوح لابراهیم ابرهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی رو
او بود در لباب از فراء رحمه الله نقل میکند که ضمیر عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
کنایة عن غیر مذکور و ابرهیم صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه السلام و اگرچه بصورت سابق بود
اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پی روان بفضل وی معترف کشته و دین و را ستوده و برای
او دعا کفته که ربنا ابعث فیهم رسولا نظم پیش از تو آمدند همه انبیا و تو ، کر آخر آمدی همه را پیشوا توی
خان خلیل هست طفیل خان تو ، بر خوان اصطفا نمک انبیا توی ، اذ جاء ربه یاد کن که ابرهیم
آمد پروردکار خود را بقلب سلیم بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا از محبت اغیار
یعنی روی نهاد به درکاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از خط نفس و آز روی طبع

وا پر داخته اذ قال لابیه و قومه و یاد کن چون گفت ابرهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را ماذا
تعبدون این چه چیزست که می پرستید ائفکا آلهة از روی دروغ آلهة خدایان دون الله جز خدای
تریدون میخواهید فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین پروردگار عالمیان که شما را عذاب کند
برانکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم نمرود ابراهیم را این
جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم و بر جوانی بتان
میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعمه را قسمت کنیم تو بیا و جمع
ما را تماشا کن و از انجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را
مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در جوانی بت و ما در پرستش
ایشان معذور خواهی داشت نظم تو روی بتم ندیدۀ معذوری گویی که چرا ز عاشقی رنجوری
ابرهیم علیه السلام جواب نداد که روزی دیگر پدر و یاران وی گفتند ای ابرهیم بیا تا برویم فنظر
پس نگریست نظرة نگریستنی فی النجوم در ستارگان و مواقع و انتقالات و انصرافات ایشان
مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از
علم ایشان با ایشان سخن گفت فقال پس گفت انی سقیم من بیمارم یعنی استدلال میکنم بانکه مرا
طاعون در خواهد یافت ان گروه از طاعون بد بردند فتولوا عنه پس برگشتند از او مدبرین
روی گردانندگان از خوف انکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان سرایت
نکند چون قوم ابرهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان بازگشت
الی آلهتهم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فقال
پس گفت از روی استهزا الا تأکلون آیا نمیخورید این طعامها را چون جوابی نشنید از روی
تهکم دیگر باره گفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیکنید و مرا جواب نمیدهید فراغ پس پنهان
در آمد بدیشان و بزد بتان را ضربا زدنی بالیمین بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوگندی
که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابرهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد
چنانچه در سورهٔ انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمده و صورت حال مشاهده کرده
و دانسته که کار ابرهیم است فاقبلوا الیه پس روی آوردند بسوی وی یزفون شتاب میکردند

میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثهٔ بسیار که شمهٔ از آن سبق ذکر یافت
قال گفت ابرهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست
خود والله خلقکم و خدای آفریده است شما را و ما تعملون و آنچه شما میکنید بدستهای خود و درین
آیه دلیل است برانکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابرهیم ایشان را الزام
کرد قالوا ابنوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن ابرهیم بنیانا بنایی و از هیزم
پر ساخته آتش بران زنید فالقوه پس او را افکنید فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند
نمرودیان به ابراهیم کیدا دستانی و فتنهٔ که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم ایشان
را بروی گلستان ساختیم و آن برهانی روشن بر حقیقت او و بطلان ایشان و قال و گفت
ابرهیم چون از آتش ایشان بسلامت بیرون آمد انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی
بجایی که پروردگار من فرموده یعنی بزمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من
یا بمصالح دنیا و آخرت و ابرهیم علیه السلام روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست ساره خاتون
افتاده و آنرا با براهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردگار
من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و ستودگان که معین باشد مرا بر طاعت
و مونس بود در غربت فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی برد بار هاجر پسری او را
بگذاور دو اسماعیل انجا نشو و نما یافت وقتی که ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب
متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابرهیم اسماعیل را همراه داشته
روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسید ابرهیم معه السعی با پسر خود بموضع سعی که میان صفا و مروه است
و گفته اند مراد منی است بکوه منا قال گفت ابرهیم ای پسرک من تصغیر شفقت انی اری بدرستی
که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک انکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می بینم در خواب
که فرزند را ذبح کن فانظر پس در نگر تا درین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند
قال گفت اسماعیل یا ابت افعل ای پدر من بکن ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی زود
باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای که ابرهیم فدای پسر و پسر فدای پسر واقع شد
الخ واقع شد و تله و بیفکند ابرهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد با کمال

[illegible]

یعنی چون زمین را بجا رنجوری جوان
اسمعیل سوار شد و چوبی از زمین
درشت و نگاه کجا نه از زمین شدم

آتش

یلهم

او در معالم آورده که چون ابرهیم قصد ذبح اسماعیل فرمود گفت ای پدر دست و پای من محکم ببند
تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید که جامهٔ مبارک تو خون آلود کرده و من بدین بی‌ادبی بد
نام شوم نظم اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم * که تا که دامنی پاکت شود از خونم آلوده
دیگر چون باز روی سلام باور دلنگار من برسان و مهربانی من بدو ده او را تسلی باشد سیم روی
مرا بر خاک نه تا بوقت تیغ راندن ناگاه نظرت بر من بیفتد و پلید مهر پدری در حرکت نیاید
مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابرهیم بدل قوی دست و پای پسر ببست و کارد
بر حلق وی نهاد حق سبحانه صحیفهٔ مس بشکل حلقه در حلق اسماعیل پدید آورد تا کارد از بریدن باز
داشت و گفته اند حلق او می برید و باز درست می شد حق تعالی میفرماید که ما علی ابراهیم را ببند دیم
ونادیناه وندا کردیم او را ان یا ابرهیم الکه ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست
کردی خوابی که دیده بودی و در وسیط آورده که در خواب دیده بود که پسر را بکشت اما اثر
خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت انا بدرستی که کذلک همچنین نجزی
از شدت نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو البلاء المبین اوا ازما
یشی است هویدا که آن مخلص را از غیر او متمیز گردانند وفدیناه وفدا دادیم اسماعیل را بذبح عظیم
بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و
گویند آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای بذیرفت یا گوسفندی بود که از کوه ثبیر فرود آمد
بود و پس ابراهیم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و قصهٔ قربان با نوا
وضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میگردد و ترکنا و باقی گذاشتیم علیه
بر ابرهیم ثنای نیکو فی الاخرین در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا ازا باقی گردانیدیم
که مردمان گویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابرهیم یا ما سلام میگوییم بر او انا کذلک بدرستی که چنین
نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که ابرهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان ماست
وا ز گرویدگان و بشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسماعیل باسحاق بفرزندی اسحاق نام نبیا
پیغمبری من الصالحین از شایستگان وبارکنا علیه بر ابرهیم و علی اسحاق و بر او اسحاق که از صلب او برکت دادیم
انبیای بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم و من ذریتهما و از فرزندان این

هر دو محسن نیکوکار است در عمل خود با ایمان و طاعت وظالم لنفسه و ستمکار است بر نفس خود بکفر
و معصیت مبین آشکارا ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار
ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم علی موسی و هرون بر موسی و هرون بنعمت نبوت و نجیناهما
و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل من الکرب العظیم از اندوه بزرگ
یعنی تعلق قبطیان وایذا و آزار ایشان ونصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا
پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر اعادی و آتیناهما و دادیم موسی و هارون را
الکتاب المستبین کتابی پیدا و هویدا و هدیناهما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست
رساننده بمقصود و ترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الاخرین در میان متأخران پسین
یا الخ باقی گذاشتیم این بود که میگویند سلام علی موسی و هرون سلام بر موسی و هارون انهما بدرستی
که ایشان من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما اند وان الیاس و بدرستی الیاس بن یاسین آل یاسین
بن ... بن فنحاص بن العیزار بن هرون لمن المرسلین از جملهٔ فرستاده شدگانست بدعوت
خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون
ایا می پرستید بعلا بعل را که خدای وان بتی بود که بیست گز بالای وی چهار گز روی داشت و یک
نام زمینیست از شام و چون بعل را بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه ایشان
گفت میخوانید بعل را وتذرون و میگذارید احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندگان را امراد
از خالق مصور است الله خدای ربکم پروردگار شماست و رب آبائکم الاولین و پروردگار
پدران پیشین شما پس شما او را پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک
فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود از اهل
بت پرستان شد و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا بسه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس
رجوع نموده چارهٔ تدارک خلل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و یگانگی
حق اقرار کردن ایشان متأمل شدند الیاس گفت اگر میخواهید بطلان و حقیقت دین من و شما
هویدا گردد بیایید تا من خدای خود بخوانم و شما بتان بخوانید هر کدام اجابت نماید سزای پرستش
باشد ایشان برین رضا داده بت خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند

اثر اجابت ظاهر نشد والیاس عاجز بود فی الحال با ان امد و قوم او را در انکار افزودند فکذبوه
پس تکذیب کردند او را الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک کرده شده از شایبه شرک و
نفاق آورده اند که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم
بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود و هر چه رو ظاهر کرده بر و سوار شود
الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت شتری یا اسبی از آتش پیش وی آمده و بران سوار
شده والیسع را خلیفه خود ساخت و حق سبحانه او را پر بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع
از وی سلب کرده با فرشتگان بپرواز درآمد و در صفت او گفته اند که هم انسی است و هم ملکی و هم
ارضی و هم سماوی و او موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات
میفرمایند و در بیت المقدس با یکدیگر افطار میفرمایند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند و ترکنا
علیه و بگذاشتیم بر الیاس فی الاخرین در میان پسینیان ثنا او درود فرادان یا آن گذاشتیم
که گویند سلام علی الیاسین سلام بر قوم الیاس و گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال
و میکائیل و سینا و سینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را انه
بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما ست ایمان اسمیت جامع مرجع کمال
صوری و معنوی را و نام بندگی تشریف خاص ای اختصاص نظم اگر بندهٔ خویش خوانی مرا
به از ملک جاودانی مرا • شهانی که با تخت و فرخنده اند • همه بندگان ترا بنده اند • وان
لوطا و بدرستی که لوط بن هاران لمن المرسلین از پیغمبران فرستاده شده است اذ نجیناه یاد کن چون
نجات دادیم او را و اهله اجمعین و اهل بیت او را همه الا عجوزا مگر پیرزنی که زن او بود چه قرار
گرفت فی الغابرین در بازماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا الآخرین پس
هلاک کردیم دیگران از قوم وی و دیار ایشان زازیر و زبر ساختیم وانکم لتمرون بدرستی که شمای
قریش علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت بشام میروید مصبحین در حالتی که داخلید در
صباح و باللیل و بشب یعنی بر منازل ایشان گذرید روز و شب افلا تعقلون ایا تعقل نمیکنید
و اندیشه نمی نمایید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمیکشد وان یونس و بدرستی که یونس بن متی
لمن المرسلین از جمله فرستاده شده کانست او را حق سبحانه با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه

فیسه بر پشت بر پشت بر آیینه چه کم شد کانند در عذاب و هم تکذیب کوند

چنانچه در سوره یونس بن متی لمن المرسلین از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه با اهل نینوی از بلاد موصل
گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور آثار
عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد و یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت
و او وعده داده بود که عذاب خواهد فرود آمد پس از اندیشه آنکه مردم تکذیب نسبت ندهند روی بجانب
دیار نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که بگریخت یونس از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از
مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار
شدند یونس نیز با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته
درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو باشی
سیمای آزاده مردی و صلاحیت از بشرهٔ تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و دأب آن قوم
چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس در آن باب سخن را
بسرحد اطناب رسانید قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت
فکان من المدحضین وحی فرستاده باهی که در آخرین دریا باشد تا پیش کشتی دهن باز کرد ملاحان او را
بطرفی دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند فالتقمه الحوت پس
فرو برد او را ماهی وهو ملیم و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی و فرمان رسید
ماهی را که من او را طعمه تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او گردانیدم که از گزند آن او را نگاه
دهی در نگاه داشت او همان حال که مادر با فرزند رعایت می نمود و سر از آب بر آورده و سیر کرد
و یونس در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن
ماهی هفت دریا را گردید و حق سبحانه گوشت و پوست او را مانند آبگینه صافی ساخته بود چون آبگینه
تا یونس علیه السلام غرایب و عجایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فلولا انه
پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او مثل آنکه در شکم ماهی رود از ذاکرین و نمازگزاران بود
للبث هر آینه درنگ کردی فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان
اما برکت ذکر بروزگار او رسیده و زود ازش خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را

پس گشت یونس از قرعه در فساهم کان نمیرد پس باز قرعه سیم دی بر آمد اهل کشتی او را نگاه داشته قصد کردند در دریا افکنند حتمی زدند

نصف

فرمان کردیم تا او را از درون برآورد و بیفکند بالعراء بزمین هامون یعنی صحرایی که در و درخت و گیاه
و بنا و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفکند و هو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف
چون طفلی که از مادر متولد شود و انبتنا و برویانیدیم علیه بر زبر سر او شجرة من یقطین درخت از کدو
تا برگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد
آن نگردد چون حق سبحانه او را بدرخت یقطین از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی
را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی
با قرار اصلی رفت و فرستادیم او را دیگر باره الی مائة الف او یزیدون بسوی صد هزار مرد و زیاده به
بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون
آمدند فآمنوا پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فمتعناهم پس برخوردار
دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه متقاضی اجل با مهر داد و دیعت تمتع که کرده
شده بود فعت ابطال منع او میسر نیست و نه ببذل اموال دفع او متصور نظم روزی که اجل رخت کشاید
و ز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز نه وقت جدال بود نه هنگام حیل نه روی مقاومت نه یارای گریز
فاستفتهم پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای میگویند از وجه قسمت سوال
کن الربک البنات آیا مر پروردگار ترا دختراند و لهم البنون و مر ایشانرا پسران ام خلقنا الملائکة اناثا یا که ما
آفریدیم فرشتگان را اناثا زنان و هم شاهدون و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشانرا
الا انهم آگاه که ایشان من افکهم از دروغ و افترا خود لیقولون میگویند ولد الله زاد خدای یعنی برای
او زاد فرزندان و انهم و بدرستی که ایشان در این نسب و الدیة بخدای لکاذبون هر آینه دروغ
گویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند علی البنین بر پسران که ما دادی
و استظهار شما باشند ما لکم چیست شما را درین قسمت کیف تحکمون چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید
بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه
و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس است
ام لکم یا مر شما راست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود
آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فأتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کنتم صادقین

اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه
با جن مصاهره فرموده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده و ملایکه از ایشان متولد شده اند یا
مجوس آن بوده که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه معترض آمد که و جعلوا و ساختند بینه میان
وی و بین الجنة و میان پری که دیوان نسبا خویشی و نسبتی و لقد علمت الجنة و بدرستی که میدانند
دیوان و پریان که روز قیامت انهم لمحضرون ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان حاضر کرده
شدگان هستند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملایکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد
عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند یعنی گفتند دختران ویند
و ملایکه میدانند که ایشانرا برای سوال حاضر خواهند کردن و از پرستش کفار مر ایشانرا خواهند پرسید
و ایشان جواب خواهند داد بل کانوا یعبدون الجن چنانکه در سوره سبا ذکر رفت سبحان الله
پاکست خدای عما یصفون از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی کفار
و اشرار و همه ایشان خدای را بدین نوع وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین
پاک شدگان از لوث شرک و شبهات که ایشان خدای را بستایش او می نمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران
و ما تعبدون و آنچه می پرستید از بتان ما انتم نیستید همه شما علیه بر آنچه پرستید بفاتنین گمراه کنندگان
و تباه سازندگان الا من هو مگر کسی را که او صال الجحیم در آینده دوزخ است یعنی علم ازلی برآنکه
او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت
میکند که ایشان میگویند و ما منا و نیست از ما هیچکس الا له مگر آنکه مر او را مقام معلوم مقامیست در
خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آنجا تجاوز نمی توانیم نمود و شیخ ابوبکر وراق
قدس سره فرموده که مراد مقامات سیر است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان
حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند و انا لنحن الصافون و بدرستی
که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت و انا لنحن المسبحون و بدرستی که ما
تسبیح گویندگانیم مر خداوند را و تنزیه کننده از هر چه لایق ذات مقدس او نباشد در لباب آورده
که این کلام جبرئیل و موافقانست که میگویند هر یک از ما مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز فردا هم
در صف ایشان ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدا را و تاکیدات این دو جمله با ...

تعلق کرده

ولام و توسیط فضل دلیلست بر موافقت طاعات و دوام ذکر بی شایبه قصور و فتور خواه بیت
ملائکه کرام و خواه جنت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم
رضوان العلام وان کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش قبل از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا
اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین از کتب پیشینیان
یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما نازل شدی لکنا هر آینه بودیم ما عباد الله المخلصین بندگان
خدای پاک کرده شده ما از لوث شرک و کفر و ان شکام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب است
فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و
مغلوبیت است ولقد سبقت و هر آینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعده نصرت که کردیم لعبادنا
المرسلین برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است
کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی انهم بدرستی که پیغمبران لهم المنصورون هر آینه ایشان
غلبه کنندگانند یاری کرده شدگان و ان جندنا و بدرستی که لشکر ما یعنی مسلمانان لهم الغالبون
هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرت
است فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگام قتال یا زمان وعده نصرت
که روز بدر است یا روز فتح مکه وابصرهم و ببین حال ایشان را در آن و فسوف یبصرون پس زود
باشد که ببینند در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو و رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید
فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیه آمد که افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما شتاب
میکنند و وقت نزول آن می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم بپیشگاه منزل
ایشان فساء صباح المنذرین پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب
قتل و غارت بسیار بود و هر لشکری که قصد قبیله داشتندی همه شب راه بودندی وقت سحر که زمان
خواب گرانست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسیر و تاراج بر گشادندی و قوم
را مستاصل ساختندی و ازین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند
و هر چند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیه تشبیه کرد عذاب را بلشکری
که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بر غارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال

و مرویست که در آن صباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون
ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس
حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید که و تول و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعراض کن
عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که آیه السیف نازل شود وابصر و ببین عذاب کردنشان فرود آید
فسوف یبصرون زود باشد که ببینند که انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار
تو رب العزة خداوند غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان و سلام علی المرسلین و
سلام بر فرستاده شدگان والحمد لله و همه ستایشها الله رب العالمین مر خدایرا که پروردگار عالمیان
است درین آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده امام محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد
خود از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که برو پیمایند مر ثواب را
به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس او این آیت باشد سوره ص بسم الله الرحمن الرحیم
ص ابو روق و قطرب رحمهما الله برآنند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفار است چه وقت که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نماز و غیر آن قران مجید تلاوت فرمودی ایشان از روی
عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف
فرستاد که ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می ماندند و درین حرف
بخصوص گفته اند که نام هدایت یا اسم قران یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق
الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد در احقاف فرموده که اسم محمدست صلی الله علیه
و سلم مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست
که عرش خدای بروست یا دریاییست که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رحمه الله
یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که
بصورت محمدیه و در بحر الحقائق آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان و بصاد صمدیت او
در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او الا ما شاء و القران و بحق قران ذی
الذکر خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر یا محتاج الیه جواب قسم این که ذاتست که
کفار پنداشتند بل الذین کفروا بلکه آنانکه گرویده اند از روسای قریش فی عزة در سرکشی اند از قبول حق

ص

وشقاق‌اند در مخالفت خدای و عداوت رسول کم اهلکنا من قبلهم من قرن چندی که هلاک کردیم پیش از کفار
مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند
و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد ولات حین مناص و نیست آن هنگام هنگام رجوع
و گریزگاه در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار بر ایشان دشوار شدندی
گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بدر مناص
مناص خواهند گفت و آنجا گریز نخواهد بود وعجبوا و شگفت دارند کافران ان جاءهم از آنکه آمد
بدیشان منذر بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وقال
الکافرون پس گفتند ناگرویدگان هذا این منذر ساحر جادوست در آنچه از خوارق عادات با
می نماید کذاب دروغ گویست در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رایی که انوار
لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصیرتی که آثار اشعات صدق را از ظلمات کذب باز
نشناسد نظم گشته طالع آفتاب سخن عالم فروز * دیده خفاش را یک ذره از وی نور نه *
از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر * تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نه * آورده اند که بعد از
اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند که ای
ابن عبد مناف تو بزرگتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمایی که یک یک از
سفهای قوم را می فریبد و دین محدث بدیشان جلوه میدهد و سنگ تفرقه در مجلس جمع ما افکنده
است و نزدیک بآن رسیده که دست تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابوطالب آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعاییست یکبارگی
طریق انحراف مورز و در متمنای ایشان تأملی نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما
من چه حضرت گفتند آنکه دست از تعرض دین ما بداری و بت آلهه ما فروگذاری تا ما نیز متعرض تو و
متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که یک کلمه با من متفق باشید که ممالک عرب
شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله جمیعا اشراف از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل
الالهة الها آیا گردانید محمد خدایان را الها واحدا خدای یکتا و یگانه ان هذا بدرستی که یگانگی خدای

لشیء عجاب چیزیست که بس شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست
نمی توانند کرد و یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وانطلق الملأ و روان شدند از خانه
ابوطالب بزرگان قوم منهم از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند ان امشوا که بروید واصبروا و
شکیبایی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد با ما لشیء یراد
چیزیست که خواسته اند از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلاء که بدعا
محمد است چیزی که خواسته می شود یعنی همه کس میخواهد که مرتفع و مستعلی بود ما سمعنا بهذا نشنوده
ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای فی الملة الآخرة در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را
بدان یا در ملت عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا
نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود بر می بافد
ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن من بیننا از میان ما یعنی چرا از جماعت باوی
مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند بل هم
بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه نچشیده اند عذاب
مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هرچه محمد من بطریق وحی ذکر کرده حق بوده
یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم آیا
نزدیک ایشانست خزائن رحمة ربک خزینهای رحمت پروردگار تو العزیز پروردگار غالب که
مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هرچه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و
و بتصرف ایشان نیست تا بعضی را نصیب دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل
خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون زحال سبحان اکبر * هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی
دیگران را این تصرف کی رواست * اختیار این تصرف مر تراست * ام لهم یا مر ایشان راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان مالک این ملکند
فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر آسمان میروند و در لباب آورده
که اسباب اینست که ملایکه در وقت صعود بر فلک باجنحه خود بران اعتماد نموده طیران می کنند
لمحض تحکم است که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بر روند

بر آسمان و بر عرش قرار گیرند و تدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگرداند و بهر که
خواهند بدهند و این سخن از غایت تهکم است جُندٌ ما هُنالِکَ مَهزُومٌ مِنَ الاحزاب ایشان لشکری اند و چه لشکری هنالک اینجا
اشارتست بمصارع ایشان در بدر مهزوم شکسته شده من الاحزاب ازان گروهها که لشکری
کشیده و با رسل جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قران اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را دیگر
که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان بود که کَذَّبَتْ قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از
اهل مکه قَومُ نُوحٍ گروهی نوح مر وی را علیه السلام و عادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام و فِرعَونُ علیه
موسی را علیه السلام ذُو الاَوتادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه
کرده ملک را بخیمه که آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنان را
بدان تعذیب می نمود و ثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت و عیون آورده که
تکذیب قوم صالح علیه السلام مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت
کرد همه ایمان آوردند چون وی وفات کرد مرتد شدند باز حق سبحانه او را زنده کرده بدیشان
فرستاد درین نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و
جمعی تکذیب می نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَ قَومُ لُوطٍ و گروه لوط مر او را علیه السلام
وَ اَصحابُ الاَیکَةِ و اهل بیشه شعیب را علیه السلام اُولئِکَ الاَحزابُ آن گروه اند حزبهای تکذیب کنان
و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد اِن کُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان اِلّا کَذَّبَ الرُّسُلَ مگر
آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقابِ پس سزاوار شد عقوبت بر ایشان و فرود آمد
عذاب من بر ایشان وَ ما یَنظُرُ و نمی کرند و انتظار نمی برند هؤلاءِ این گروه از قوم تو اِلّا صَیحَةً واحِدَةً مگر
یک صیحه را که نفخه اولیست و همه بدان بمیرند ما لَها مِن فَواقٍ نیست آن صیحه را هیچ رجوعی یعنی کس
نتواند که رد کند و باز گرداند وَ قالُوا رَبَّنا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اقران
او که ای پروردگار ما عَجِّل لَنا بشتاب بده ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند از روی تعجیل
قِطَّنا بهره ما و صحیفه اعمال ما را درین کریم قَبلَ یَومِ الحِسابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی
استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ملول میشد حق سبحانه فرمود که
اِصبِر شکیبایی کن عَلی ما یَقُولُونَ بانچه میگویند این حکم منسوخ است بآیة السیف وَ اذکُر عَبدَنا داوُدَ

و یاد کن بنده ما را داود علیه السلام ذَا الاَیدِ خداوند دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند
در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد اِنَّهُ
اَوّابٌ بدرستی که او باز گردنده بود بما اِنّا سَخَّرنا الجِبالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه
السلام هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ یُسَبِّحنَ با او تسبیح میکردند بِالعَشِیِّ شبانگاه وَ الاِشراقِ و بوقت
بر آمدن آفتاب، صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلها پوشیده
است از قدرت حق سبحانه غریب و بدیع نیست و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی بکی از شواهد
قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرهٔ باران از و میچکید ساعتی توقف نمود تا مل
دران نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا مرا افریده و از بیم سیاست او اشک حسرت
میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعا او بعز اجابت پیوست
و مژده امان در سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید و همان سنگ را دید که از
نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از جیست جواب
داد که اول میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را بدین درگاه
جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم دور و دراز دانم
که از حسرت گریم یا از ناز وَ الطَّیرَ و مسخر کردیم مرداو را مرغان مَحشُورَةً جمع کرده شده تر دوی
وصف زده بالای سروی کُلٌّ هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را اَوّابٌ مطیع بودند یا گردانندهٔ
آواز خود را با وی بتسبیح وَ شَدَدنا و محکم کردیم مُلکَهُ پادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بنورانیت
صیت کشنده یا بکوم تلمگردن دست ظالمان از رعیت یا بالقای رعب وی در دل عادی یا
بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار
مرد پاس خانهٔ وی میداشتند امام ابولیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق
سبحانه از آسمان سلسله فرستاده و آن سلسله بالای محکمهٔ داود بایستاد و از خصمین هر که احق بود
دست او بسلسله رسیدی و آن دیگر برا خذان قادر نبودی وَ آتَیناهُ الحِکمَةَ و دادیم داود را
حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَ فَصلَ الخِطابِ و کلام پاکیزه که مخاطب معقود خود را بی شبهه
ازان دریافتی یا سخن میانه نه باشباع مخل و اختصار مخل، مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب

راجنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و تحقیق کلام خصوم بدین حکم منفصل و
منقطع میکردد و بباید دانست که قصهٔ داود علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است
بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکند و انچه بصحت
اقرب می نماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بان رسیده که با وی عقد کنند
اولیاء زن را با وی خواهش افتاد بوی ندادند و حضرت داود جهت خود خطبه فرمود و وی را
بود و نه زن بود و ابرا نخواست و نزد المیر آورده که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد
خطبهٔ اوریا وی را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن بدین وجهست که و هل اتاک و آیا آمد بتو نبوء
الخصم خبر گروهی که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد
داود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از ملائکه بودند حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود
روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ کفتی و روزی بمهمات خاصه خود
اشتغال نمودی و روز عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان گرد بر حوالی آن استاده مردم را
از درآمدن بوی منع کردندی ملائکه از روز بصورت انسان بخانهٔ داود علیه السلام درآمدند و ببالا
خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی اذ دخلوا
چون درآمدند علی داود بر داود علیه السلام و او ناگاه دید ففزع منهم پس بترسید ازیشان چه بی اجازت
از بالای غرفه درآمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود خصمان ما دو گروهیم خصم بغی بعضنا
ستم کرده اند برخی از ما علی بعض بر برخی دیگر فاحکم بیننا بالحق پس حکم کن میان ما براستی و لا تشطط و
جور مکن در حکم خود و اهدنا و راه نمای ما الی سواء الصراط براه میانه که آن عدلست و راستی و داود
علیه السلام فرمود که سخن گویید یکی از ایشان بدیگری اشارت کرده با داود گفت ان هذا بدرستی که
این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت له تسع و تسعون نعجة مر اوراست نود و نه میش است ولی و مرا
نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت اکفلنیها آنرا نصیب من گردان و تملک من کن و عزنی و غلبه
کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در آن قال گفت داود علیه السلام که اگر
حال برین منوالست لقد ظلمک بخدای که ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع
کردن آن الی نعاجه با میشهای خود و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها هم

خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی ازیشان بر برخی و زیاده از حق خود می
طلبند الا الذین مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده و قلیل ما هم و اند
اند ایشان در میان شریکان خود داود علیه السلام در تامل افتاد و ظن داود انما فتناه و گمان برد داود که
ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه گردد او دریافت فاستغفر پس طلب کرد آمرزش ربه
از پروردگار خود و خر راکعا و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود بخدای و اناب و باز
گشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجدهٔ عزیمت و میگویند بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز
و غیر نماز و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد رحمه الله درین دو روایتست و این سجده
دهم است بقول امام اعظم رحمه الله در فتوحات مکیه این را سجدهٔ انابت گفته و فرموده که یقال لها
سجدة الشکر فی حضرة الانوار کان داود علیه السلام سجده شکر فغفرنا له پس بیامرزیدیم مر داود را علیه
السلام آنچه از وی استغفار کرده بود و ان له و بدرستی که مر او راست عندنا نزدیک ما لزلفی قربتی بعد
از مغفرت و حسن مآب و نکوی بازگشت در بهشت مر ورا گفتیم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
ای داود ما ترا گردانیدیم خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم
یا ترا خلیفه انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق
براستی و لا تتبع الهوی و پی روی مکن هوای نفس و آرزوها را فیضلک که گمراه گرداند هوا ترا عن
سبیل الله از راه خدای و دلایلی که برای حق نصب کرده لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی
سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته
اند و ما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان ارض و سماوات
باطلا آفریدن باطل یعنی اینها آفریدیم بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت
کامله و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر
شدند و بیرا فروختن بی بهره شدند فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کفر ورزیدند و بدین نوع گمان بردند من
النار از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش گفتند که ما در آخرت برابر شما یا بهتر از شما عطا
خواهند داد و آیه داد که ام نجعل الذین آمنوا آیا میگردانیم آنانرا که گرویده اند و عملوا
الصالحات و کار ستوده کرده اند در جزا و عطا کالمفسدین فی الارض تبه کاران در زمین

ام نجعل المتقین ایا میکردانیم پرهیزکارانرا کالفجار مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمی کردانیم کتاب
کتاب انزلناه یعنی قران فرستاده ایم الیک بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا
تا اندیشه کنند آیاته در ایتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن ولیتذکر و تا پند پذیر
شوند اولو الالباب خداوند عقول صافیه ووهبنا لداود و بخشیدیم مر داود را علیه السلام سلیمان
یعنی آن فرزندی که سلیمانست نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستی که او رجوع کننده
بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد
و هزار اسب از ایشان کرفت و کویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب کرفته و میراث
بسلیمان رسید و در معالم کوید که اسبان دریایی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان
آوردند و بر هر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر معرض ایشان
مشغول شدند و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت بازماند و همه را قربان کرد چنانچه
حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده شدند علیه بر سلیمان علیه السلام بالعشی باخر روز
الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از قایمه چهارم و این صفت پسندیده است
در اسب الجیاد اسبان تیزرو و او بنظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت کشت فقال پس
کفت انی احببت حب الخیر دوستی مال بسیار یعنی اسبان بجزی که بازماندم عن ذکر ربی از یاد کردن
از یاد کردن پروردکار خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم حتی توارت تا وقتی که پوشیده
شد آفتاب بالحجاب به پرده شب کفته اند حجاب کوه سبز است محیط بکره زمین ردوها بازکردانید
اسپانرا علی بر من و چون بازکردانیدند فطفق پس ایستاد و می سود شمشیر مسحا سودنی بالسوق
بساقهای اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا والاعناق و بکردنهای ایشان یعنی می برید سر
ایشانرا در آن زمان کوشت اسب حلال بود و ازو در راه خدای ذبح کرد برای قربان و بعضی
علما برانند که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب
کرد سلیمان علیه السلام باذن خدای ملایکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز
کردانید برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را بازکردانیدند و بموضع وقت عصر آمد تا وی ازا
ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در صهبا خیبر بعد از غروب باز

بازکشت و بجای عصر باز آمد تا علی رضی الله عنه نماز کزارد و نزد محدثان مشهور است و امام
طحاوی در شرح آثار خویش فرموده روات این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که
اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است نظم
کرد عوتش کرفته کریبان آفتاب بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان که قرص صبح را ببرکرد خوان چرخ
دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان آورده اند که حق سبحانه سلیمانرا علیه السلام پسری ارزانی فرمود
جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشانرا بکوزه تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق
کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد
قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام نهادند چنانچه حق سبحانه خبر داد که و
لقد فتنا سلیمان و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمانرا والقینا علی کرسیه و انداختیم بر
تخت او جسدا پسر او را جسد بی روح سلیمان از آنچه کرده بود پشیمان شد ثم اناب پس بازکشت
بر خدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بغیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه
السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح ماند و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات
ملک خلل پذیر نشود و پس بازکشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترک ادب انکشتری مملکت وی بدست
صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بر
مملکت بازکشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نمود قال کفت رب اغفرلی ای پروردکار من بیامرز مرا
در آنچه از من صادر شد وهب لی ملکا و ببخش مرا ملکی که نسزد و نشاید لاحد مر کسی را من بعدی از پس من
تا حسن ملکی مخصوص من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی و در بحر الحقایق آورده که مرا
ملک ده مخصوص تا دیکری هوس طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت
نبوت ساز نتوان بود انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشنده هر چه خواهی بهرکه خواهی
امام قشیری رحمه الله فرموده که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بمالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بدین دعا جسارت نموده و از فیت که صاحب
فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بوده که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل
کسی را نسزد و جه بالقوت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم آن ملک حاصل بوده چنانچه در

صحیحین مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت که عفریتی ناگاه بر من درآمد تا نماز بر من قطع کند
خدای بر من قوت داد و ممکن کرد ایذا او تا او را خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم
تا نماز برو نگرید پس یاد کردم که دعای سلیمان را علیه السلام که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ورا
رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت فسخرنا پس رام گردانیدیم له الریح مر سلیمان را باد تا فرمان وی
برد تجری برود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا قصد کرده باشد والشیاطین
و مسخر کردیم مر ورا دیوان کل بناء هر بنا کننده و ساخته تا بجهت وی عمارتها سازند و غواص و غوص کننده
در بحر تا بجهت استخراج جواهر کنند وآخرین و دیگر رام ساختیم مر ورا دیوان دیگر مقرنین با هم بسته
فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عاطل بودند برای کار کردندی وجمعی که مرده بودندی
در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم ویرا که هذا این چنین ملکی که بتو داده ایم عطاؤنا
بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه که هر کرا خواهی او را از آن محظوظ گردانی او امسک یا باز
دار عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در منع و امساک یعنی تصرف در آن موکول
بتست نه و بران محاسب نخواهی بود وان له و بدرستی که سلیمانرا عندنا نزدیک ما لزلفی قربت
است بقبول طاعت یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا
وحسن مآب و مرجع است نیکو یعنی بازگشت یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده
ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه آفریدگار خود را انی مسنی الشیطان بانکه مرا مس میکند شیطان
یعنی میرساند بمن بنصب رنج وعذاب و الم و آن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علیه السلام
سرزنش می نمود که چه کردی که حق سبحانه نعمت خود از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و
گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و برخی از وجوه حکایت
ایوب علیه السلام در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعا او را اجابت فرمود جبرئیل را
علیه السلام بنزد وی فرستاد و جبرئیل بیامد و مر او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب
بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم
و دیگری سرد جبرئیل گفت که هذا مغتسل این چشمه گرم جای غسل کردن است یا ایوب که بدان غسل
کند و این چشمه دیگر بارد و شراب آب سرد است وآشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمه حاره

غسل کرد جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت
و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم ووهبنا له و بخشیدیم مر ورا
یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان او را یعنی فرزندان او را زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند
ایشان با ایشان یا اولاد ایشان دو برابر شدند که بودند رحمة منا برای بخشش که فایض شده از
ما وذکری و برای پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند
بصبر و بیاد تجلی سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است نظم اصبر فان الصبر مفتاح الفرج
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ، هر اینه در گنج مراد بگشاید ، شام تیره محنت بسازد و صبر نمای
که دم صبح از پرده روی نماید ، آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجه او رحمه
بمهمی رفته بود و دیر مانده وایوب سوگند خورد که صد چوب زند بامداد صبح صحت از افق
روی نمود و ایوب علیه السلام تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را راست کند خطاب
رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته از چوب اذخر یا از خاشاک خشک شده که
بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه ولا تحنث و حانث مشو در
سوگند خود انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در رنج نفس و مال و ولد او رسید
نعم العبد نیکو بنده ایست ایوب انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه مالکیه خود و
اذکر عبادنا و یاد کن بندگان ما را ابرهیم ابرهیم خلیل الرحمن را و اسحاق و پسر وی اسحاق را و یعقوب
و نبیره وی یعقوب را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار و دیدها و مراد اعمال شریفه
و علوم نافعه است تعبیر کرده است از اعمال که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف
که اقوای مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوت در طاعت و از ابصار بصیرت در دین
انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بخالصة بخصلتی پاک از شوایب معایب یعنی
خالص از لوث مثالب که آن ذکری الدار یاد کردن سرای آخرت جه مطمح نظر انبیا جز فوز بلقا
حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وانهم و بدرستی که این گروه عندنا نزدیک ما
لمن المصطفین الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکان اند واذکر اسماعیل و یاد کن اسماعیل را والیسع
الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت نبوت یافت وذا الکفل و

وخداوندان پایندانی را که بشر بن الیسع بوده و صد پیغمبر را که از قتل یکبار بحسد کفیل شده و در
تبیان آورده که او پسر ایوب است علیهما السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شامی و خدای اورا
ذا الکفل نام نهاد و بعضی ورا همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که بامر دین
قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت بر موصوف وکلّ و همه ازین نام
بردگان بودند من الاخیار از گزیدگان خلق هذا این خبر انبیا ذکر سبب یادکرد است مر ترا که محمدی
وقوم ترا وانّ للمتقین و بدرستی که مر پرهیزکاران را لحسن مآب نیکو بازگشت و بازگشتنی نیکو که آن
جنات عدن بوستانهای اقامت مفتحة درحالتی که گشاده باشد لهم الابواب برای ایشان درهای
آن بوستانها متکئین فیها ایشان تکیه زدگان بر تختها فیها در آن بوستانها بجهة تنعمان برای راحت
یدعون میخواهند و میخوانند فیها در آن بوستانها بفاکهة کثیرة میوه بسیار را چه تفکه برای لذتها
و تغذی بجهة تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم میوا که بسیار بیشتر کنند وشراب و دیگر خواهند
اشامیدنی بسیار وعندهم و نزدیک ایشان باشند قاصرات الطرف کوتاه چشمان یعنی زنانی که
از غیر شوهر چشم بازگیرند اتراب هم زادان یعنی همه ایشان در یک سن باشند و گفته اند تمام ازواج
و زنان در سن مساوی باشند مجموع سی وسه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب همه زنان متساوی
باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری با طبع تفاضلی نگشته و از مفضوله منصرف گردد هذا گویند ملائکه
بهشتیان را که جنت ما توعدون آنچه وعده داده شده بودند بان لیوم الحساب در روز شمار پس
اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند انّ هذا بدرستی که این حمای نعیم از نعمت لرزقنا هرآینه روزی
ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته ما له من نفاد این را هیچ کمی و انقطاع هذا
اینست آنچه بهشتیان را باشد وانّ للطاغین و بدرستی که مر نافرمانان را یعنی کافران است لشرّ مآب
بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جهنم دوزخست یصلونها درآیند در آن فبئس المهاد پس بد آرام
گاهست دوزخ هذا چون آنیت فلیذوقوه پس باید که بچشند حمیم آن آب گرم است در نهایت
حرارت دوزخ که چون پیش لب رسید روی برابسوزد و چون بخورند رودها پاره شود و غساق و زرداب
که دوزخیان را برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند
بلغت ترک و انجام او ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان

ایعف ۲

می کند انرا جمع کرده بدیشان میخورانند و آخر و اینان را عذابی دیگرست من شکله از مثل این عذاب
که مذکور شد ازواج نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما همه متشابه یکدیگر در تعذیب و ایلام
و آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند متبعان ایشان را با ایشان نیز درآرند و ملائکه رؤسا
گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم درآینده است با شما بدوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لا مرحبا بهم
هیچ مرحبا مباد ایشان را انهم بدرستی که ایشان صالوا النار درآیندگانند بدوزخ برنج و سختی با ما
ایشان گویند با آتش بسوی ما علما خود چنانچه ما درآمده ایم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام میهمان گویند
رؤسا مرحبا را نفرین کنند بلا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قالوا گویند بل
انتم بلکه شما لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه شما فراپیش
داشتید موجبات عذاب را لنا برای که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فبئس
القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ انگاه تابعان دیگرباره قالوا گویند ربنا ای پروردگار ما من قدّم
لنا هر که فراپیش داشت برای ما هذا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فزده پس زیاده
کن او را عذابا ضعفا عذابی دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد از دو چندان
کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمارد و قالوا و گویند صنادید قریش در دوزخ
ما لنا چیست ما را که امروز لا نری نمی بینیم رجالا کنا نعدّهم مردانی که بودیم که شمردیم در دنیا من
الاشرار از بدان مردودان و در موضع آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرا مسلمانان
چون عمار و صهیب و خباب بلال را نبینند گویند اتخذناهم سخریا استفهام برای تقریر است یعنی ما
اینان را فرا گرفتیم سخریة بهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ درنیاورده اند ام زاغت
یا در آورده اند و میل کرده عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آنجا آمده
که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه و بدها کفار بر بینند و حسرت ایشان بیفزاید
انّ ذلک بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لحق هرآینه راستست و آنست تخاصم
اهل النار جنگ و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قل بگو ای محمد مشرکان مکه را انما انا
جز این نیست که من منذر بیم کننده ام و ترساننده از عذاب خدای و ما من اله و نیست هیچ خدای
سزاوار پرستش الا الله الواحد مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت

حزب

او راه نباشد القهار قهر کننده که بنا امال را بنوا صف اجال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرة
فی اعتبار که فی نفس الامر وجود ندارد و کاه در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نعم غیرتش غیر در جهان نگذاشت
وحدتش بهم این و آن نگذاشت ؛ لکم شود جمله ظلمت پندار ؛ نزد انوار واحد القهار ؛ رب السموات
والارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان اینها است العزیز خداوندی که غالب بود
در عذاب کردن الغفار آفریدگاری که باک ندارد از امرزیدن قل هو بگو آنچه گفتیم شما و بیم کردیم
از عقوبت روز قیامت نبأ عظیم خبری بزرگیست انتم عنه شما از و معرضون روی گردانندگانید
از غایت غفلت یا نبوت من شان بزرگ دارد و شما از آن اعراض می نمایید آخر در نگرید که اگر
من نبی نبودمی وحی بمن نیامدی ما کان لی نبودی مرا من علم هیچ دانش بالملاء الاعلی بگروه برتر
یعنی ملایکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود می کردند در شان آدم علیه السلام که اتجعل فیها الآیه
پس بر نبوت من دلیلی از روشن تر که قصه ملایکه و آدم بیان می کنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور
است بی مطالعه کتابی و بی تعلیم استادی ان یوحی وحی کرده نمی شود الی بسوی من الا انما انا مگر
آنکه جز من نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب اذ قال ربک
یاد کن چون گفت پروردگار تو للملایکة انی مر فرشتگان را که من خالق بشرا آفریننده ام آدمی را
من طین از گل مراد آدم است علیه السلام فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را
بخوبتر شکلی بپردازم و نفخت فیه و بدمم در و من روحی از روح خود حق سبحانه روح را مشرف و
مکرم ساخت بشرف اضافه جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست که چون روح بقالب
وی در آرم و زنده گردد فقعوا له پس بروی در افتید از برای او ساجدین سجده کنندگان از برای
تکریم و تبجیل او فسجد الملائکة پس سجده کردند ملایکه یعنی فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام مردم
را بعد از نفخ روح در و الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد استکبر بزرگ داشت خود را و فرمان
نبرد و کان گشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناگرویدگان قال گفت حق سبحانه که ای ابلیس یا ابلیس ما منعک
چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما خلقت مر آنچیزی که بیافریدم بیدی بدو دست
ذکر دو دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه تعالی یعنی من بنفس خود او را
آفریدم بی توسط مادر و پدر استکبرت آیا تکبر کردی بی استحقاق ام کنت یا هستی من العالین

از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرد و قال انا خیر منه گفت بهترم از آن
مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی بیافریدی مرا من نار از آتش و او در لطافت نورانی
است و خلقته و بیافریدی او را من طین از گل که در و کثافت و ظلمانیت و در این قیاس خطا کرد
و شمه از آن در سوره اعراف مذکور است قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از خیریت دعوی
که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه فانک پس بدرستی که تو رجیم
رانده از رحمت و دور شده از مرتبه کرامت و ان علیک و بدرستی که بر تست لعنتی لعنت من و خشم
من الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ابلیس که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون
برانی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد
قال فانک من المنظرین گفت خدای که بدرستی که تو من المنظرین از مهلت داده شده کانی الی یوم
الوقت المعلوم تا روزی که در وقت معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که همه کس بمیرند قال فبعزتک
گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را
اجمعین همه ایشان الا عبادک مگر بندگان تو منهم المخلصین از ایشان پاک شدگان از لوث شرک و
عصیان قال گفت خدای فالحق پس حق و راستی از منست والحق اقول و درست و راست میگویم
لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو و ممن تبعک و از آنها که پی روی تو کنند منهم از آدمیان
و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگوای محمد ما اسالکم نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و اداء رسالت
من اجر هیچ مزدی و ما انا و نیستم من المتکلفین از تکلف کنندگان ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی
للعالمین مر عالمیان را از جن و انس و لتعلمن نباه و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وی است
از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او را معلوم کنید بعد حین بعد از هنگامی که آن
حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام ؛

سورة الزمر بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم من الله از خدایست العزیز خداوند
غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو که
قرآنست بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس بپرست خدای را مخلصا در حالتی
که پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش خود را مخاطب حضرتست و مراد امت که ما موثر

الزمر

بانکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا لله بدانید که مر خدا راست الدین الخالص پسندیده
پاک از شرک یعنی و سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت
والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند
ایشانرا و آن اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشانرا الا لیقربونا برای
آنکه ما را نزدیک گردانند الی الله بسوی خدای زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند ما را
تا شفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند بینهم میان این مشرکان
فیما هم فیه در آن چیز که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند از معبودان امروز یکی ملک را پرستش
میکند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و
آتش را می پرستند و هر یک را ادعا آنکه معبود ایشان حق است و باقی باطل حق سبحانه روز قیامت
میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا یهدی بحقیق که خدای توفیق هدایت
ندهد من هو کاذب آنکس را که او دروغ گوییست و میگوید که الهه شفاعت خواهند کرد کفار ناسپاس
که نعم حقیقی را انکار می نماید لو اراد الله اگر خواستی خدای ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد ولدی چنانچه
ایشان گمان می برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از
اغراض اشیا نه از جنس خود از آنکه که موجود است از نقص کم تباین اند اما مخلوق هم نه خالق نیست و میان
والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سبحانه پاکست مر او را از اتخاذ ولد هو الله
الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافیست با ماسوی القهار قهر کننده و هم شکننده
توهمات و تصورات اهل شرک خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق براستی نه باطل
و بازی بلکه در آفرینش هر یکی از صد هزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا نوران از دوی
اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق آسمان و زمین
خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز پرده ظلمت آن نور
این را می پوشد و یکور النهار و در می آرد روز را علی اللیل بر شب و شعله روشنی این تاریکی
از او مخفی می سازد یا در می آید از شب بروز و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر
میکنند بفرمان او و کل یجری هر یکی از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمانی نام برده که منتهی دور اوست در سیر

در هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او که روز قیامت است الا هو العزیز بدانید که خدای است غالب
بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب و مقهور وی اند الغفار آمرزنده که سلب این نعمتها نمی کند از
آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای فرزند آدم من نفس
واحدة از تنی تنها که آدم باشد ثم پس خبر کرد شما را آنکه جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنس او یا از
استخوان پهلوی چپ او زوجها زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج ذریت کرد از ظهر او
پس حوا را بیافرید و انزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت
صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید صاحب لباب آورده که تخم
را از بهشت آورده بزمین یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من
بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و از او مضغه آنکه عظم عاری پس لحم
پوشید پس جسد سوی فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که ظلمات مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت
بطن ذلکم الله آنکه این فعلها میکند خدایست ربکم آفریدگار شما له الملک مر او راست پادشاهی بجا
مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد لا اله الا هو نیست معبودی سزا مگر او فانی تصرفون پس کجا
برگردانیده میشوید از او حق با وجود این دلیلها روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه فان
الله غنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما و لا یرضی و نمی پسندد و نمی
فرماید لعباده الکفر مر بندگان خود را کفر و عدم رضای او بر کفر نه برای ضرریست که لاحق شود
بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به بنده و ان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر
بر نعمت دعوت محمد یرضه لکم پسندد آنرا مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست و لا تزر و بر ندارد
وازرة یعنی بردارنده وزر اخری بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود باشند
ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم
بانچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستی که او علیم داناست
بذات الصدور بانچه در سینهاست از نیات و عزایم و اذا مس الانسان و چون برسد کافر را
که عتبه ابن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضر چون سختی مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار
خود را منیبا الیه بازگردنده بسوی وی و فریاد خواهند از وی و ترک کند پرستش صنم و خواهش

ازوی ثم اذا خوله پس چون بدهد خدای ورا نعمة منه یعنی از نزد یک خود وآن نعمتی اوی ابر وی نسی و اموش کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود را ما کان یدعوا الیه من قبل و جعل لله و کرد اند مر خدای را اندادا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لیضل تا گمراه کرداند مردمان را عن سبیله از راه خدای که اسلام است قل بگو ای محمد مر آن کافران را که تمتع بکفرک برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات هرچه خواهی اشتغال کن انک بدرستی که تو من اصحاب النار از اهل و رجع لذتهای دنیی در جنب شدت و عذاب دوزخ بغایت محتقر است پس میفرماید که ایا چنین کافر بهتر امّن هو یا آنکسی که او قانت فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله مسعود و آشهر آنست که ذو النورین رضی عنهم و بر هر تقدیر قانت یعنی ایستاده بوظایف بندگی و بر مراسم سرافکنده کی اناء اللیل در ساعتهای شب ساجدا سجده کننده مر خدای را و قائما و ایستاده در نماز یحذر الآخرة می ترسد از عذاب آن سرای و یرجوا و امید میدارد رحمة ربه بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت مترددست میان خوف و رجا قل بگو ای محمد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ایا برابر اند آنانکه واقف اند معالم توحید را چون ارباب فضایل و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیری شوند بر دلایل قدرت حق اولوا الالباب خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم قل یا عبادی بگو ای محمد ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار خود و به پرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت و اجتناب معصیت للذین احسنوا مر آنانراست که نیکویی کردند بگفتار کلمه شهادت فی هذه الدنیا درین دنیا حسنة مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است و ارض الله وزمین خدای برای هجرت واسعة گشاده است هر کسی را که اراده هجرت کند انما یوفی جز این نیست که تمام داده میشود الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان اجرهم مزد خود را بغیر حساب بی شمار یعنی مرتبه که در شمار نیاید چو قل بگو انی امرت بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله باینکه بپرستم خدا را مخلصا له الدین پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی توحید وامرت و فرموده شده ام من لان اکون باینکه باشم اول المسلمین اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش روی ایشانم در

دنیی و آخرت قل بگو دیگر باره ای احاف بدرستی که می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگست او و بسیار است اهوال و قل الله اعبد بگو خدا را پرستش میکنم مخلصا له پاک کننده برای او دینی کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید شما آنچه خواهید من دونه بجز خدای امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ آورده اند که مشرکان بعد از سماع این جواب گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود آیه نازل شد که قل ان الخاسرین الذین خسروا بگو بدرستی که زیان کاران آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسها خود که گمراه گشتند و اهلیهم و در کسان خود یوم القیامة روزی قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول ورا بهشت در آید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند اورا بدوزخ برند و اهل و منزل ورا بدیگری دهند که مطیع باشند پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل الا ذلک بدانید که آنست هو الخسران المبین آن زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لهم مر آن زیان کاران راست من فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایه ها از آتش و من تحتهم و از زیر ایشان نیز سایه ها نهاده جمع بکر را که در درکه زیر تر از ایشان باشند و مقرر است که در درکه زیر تر از همه مر منافقان راست و اینجا مراد کافرانست یا مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذلک آن عذابی که مذکور شد یخوف الله به می ترساند خدای بدان عباده بندگان خود را تا پرهیز نمایند ازچیزی که آنرا مستلزم گرداند چون شرک یا عباد ای بندگان من فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض شوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار را اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید والذین اجتنبوا و آنانکه پرهیز کردند و یکسو رفتند الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی هرچه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند ان یعبدوها از آنکه پرستند او را و انابوا و بازگشتند الی الله بفرمان خدای بتمامی در روی داخ و بحیا ورود اند لهم البشری مر ایشانراست مژده در دنیی بر زبان ملائکه بوقت مرگ و در عقبی

بمغفرت کناهان وجنت جاودان فبشر عبادی پس مژده ده بندکان مرا الذین آنانکه یستمعون
القول می شنوند کفتار ابوبکر را رضی الله عنه فیتبعون پس پی روی می نمایند احسنه نیکوترانرا
اولئک آن کروه که متابع سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله آنرا که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود
واولئک هم وآن کروه ایشانند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام وخالیه
عوادی عادات افمن حق آیا کسی که واجب شد علیه بروی کلمة العذاب کلمه که مشیرست بعذاب چون
لاملان جهنم ومولا. فی النار ولا ابالی چون کسی که واجب شده باشد بروی این کلمه وعید افانت
ایا تو ای محمد تنقذ میرهانی من فی النار دوزخیانرا بازرهانی ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که
مراد از دوزخیان ابولهب است وپسرش عتبه لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنانکه بترسیدند ربهم از
عذاب پروردکار خویش وبایمان وطاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشانراست منزلها بلند است در
بهشت من تحتها از زیر آن غرفها جویها بهشت وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی
لا یخلف الله المیعاد خلاف نکند خدای وعده خود را الم تر آیا نمی بینی ان الله انکه خدای انزل من
السماء ماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی یعنی باران فسلکه پس درآورد آن آب را ینابیع فی الارض
در چشمها که در زمین است ودر کاریزها ثم یخرج پس بیرون می آرد بدان آب زرعا کشت زار مختلفا
الوانه چون خضر واحمر وجز آن یا جدا جدا اجناس او چون کندم وجو وکنجد وامثال آن ثم یهیج
پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فتریه پس می بینی مصفرا زرد شده بعد از تازکی وسبزی
ثم یجعله پس میکرداند خدای حطاما ریزه ریزه ودرهم شکسته ان فی ذلک بدرستی که در انزال باران
واخراج کیاه لذکری هر آینه یاد کردنیست لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یاد دران حدیث
مر خود را از آنکه تشبیه نماید حال دنیی بدان کشت تازه وبدان حال تماید که اندک زمانی را
طراوت روی بذبول نهند وبداس حوادث درروده شود وعرصه تلف کردد نظم بود حال دنیی چو آن کشت زار
که پس تازه بینی بفصل بهار ۰ چو بروی زند تند باد خزان ۰ یکی برک سبزی نیابی از آن ۰ افمن
شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدای صدره سینه اورا للاسلام برای قبول اسلام و
انقیاد فرمان ملک علام ومتابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینه او از
قبول حق تنک است فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت من ربه از پروردکار خود

یا در یقین وبصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شان علی وحمزه است رضی الله عنهما
که حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن کردانیده بود وباب ابولهب وفرزندان بی ادب او
کفت قول پس سخت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده است
من ذکر الله از یاد کردن بخدای یا خالی از آن اولئک آن کروه غافلان وسنکدلان فی ضلال در
کمراهی مبین آشکارا یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهرست الله نزل خدای فرستاد
احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیکر یعنی قران که بعضی از آن مشابه
بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ وصحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیکرست ودر عدم تناقض
واختلاف مثانی دوباره دوتو کرده یعنی مشتمل بر مزد ودرجات چون امر ونهی ووعد
ووعید وذکر رحمت وعذاب دوزخ بهشت ومؤمن وکافر تقشعر میلرزد ازو یعنی از خوف وعید که
دروست جلود الذین پوستهای بر تنهای آنانکه یخشون ربهم می ترسند از پروردکار خود ثم تلین
پس نرم میشود وآرام میکیرد جلودهم وقلوبهم پوستها ودلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کرد
رحمت ومغفرت وامام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد از خوف الهی وساکن میشود از انس
پادشاهی ذلک آن کتاب که قرانست هدی الله راه نمود خدایست یعنی ارشاد بیت مر خلق را
از خدای یهدی به راه می نماید بوی من یشاء هر که را میخواهد ومن یضلل الله وهر که را فرو کذارد خدای
هر آینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست مر ورا من هاد هیچ راه نماینده که از سرکردانی خلاصی
دهد افمن یتقی آیا کسی که پرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی وشدت عذاب یعنی شتاب
آتش یوم القیامة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب ودر راحت کذرانده ودر
وسیط آورده که از کلبی نقل میکند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر کردن بسته
واو بر روی خود از آتش پرهیزد وقیل للظالمین وکویند مر ستمکارانرا ذوقوا بچشید ما کنتم
تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من
قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون
از آنجا که نمی دانستند وتوقع نمی داشتند فاذاقهم الله پس چشانید ایشانرا خدای الخزی خواری و
رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا مثل سبی واجلا ومسخ وخسف ولعذاب الاخرة وهر آینه

عذاب سرای دیگر که برای ایشان اماده شده اکبر بزرگ ترست از عذاب دنیی چه آن دایم است و
قطع نخواهد شد لو کانوا یعلمون اگر دانستندی که بدانند هر اینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند
ولقد ضربنا و بدرستی که بیان کردیم للناس برای دیگران با تحقیقا لکم فی هذا القرآن درین کتاب
که قرانست من کل مثل از هر مثلی که بکار اید در امر دین لعلهم شاید کردن شاید که ایشان پند پذیرند
بان قرانا فرستادیم قرانا عربیا قرآن بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل
و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر
مخلوق و بر هر تقدیر منزل کردانید لعلهم شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن پرهیز از کفر و
تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رجلا فیه
شرکاء مردی که در وی انبازان باشند یعنی بنده که چندین خواجه در وی شریک باشند و رجلا سلما و
مردی باز رسته و مسلم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد
و کسی دران منازعت نکند و هر اینه این بنده بکلیه متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت
هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مثل یعنی بی شک نباشند چه یکی میان
خواجگان درمانده باشد و همه ناراضی و دیگر از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند از وی خشنود او
مثل مشرک است که دل خود در عبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان
خاطر و ثانی مثل موحد که نپرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امید ندارد و یک باربنده
کن چو یکدل داری الحمد لله همه ستایشها مر خدای راکه در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند بالکلیه او رعلی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب
المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد دیگر
میت مرده خواهی شد وانهم و بدرستی که مشرکان میتون مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان
مرگ دیگری را که خود این نیستند عین جهالت است ثم انکم پس بدرستی که شما ای مومنان و کافران
یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزد آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید در امر دین حجت
شما را باشد بر ایشان و گفته اند اختصام عامست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضای دنیوی
و هر که حقی خود برسند الجزو الرابع والعشرون من اجزا الثلاثین فمن اظلم پس کیست ستمکار تر

معتقدا کسی که شرکای بادخوی شبانکار
و هر یک او را بکاری فرمایند و هیچ کدام او را تمام
نتوانند رسانید و هیچ یک از وی خشنود نباشند

ممن کذب از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدای و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد و کذب با لصدق
و دروغ شمرد سخن راست را که قران است اذ جاءه چون بیامد بوی و گفته اند مراد ذی الصدق یعنی
محمد را صلی الله علیه و سلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین
منزول و مقام ناگرویدگان و الذی جاء بالصدق و آنکه امد بسخن راست و صدق به و راست شمرد آن را
اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است که قران بیاورد و مصدق
محمد صلی الله علیه و سلم که تصدیق نموده و قبول کرده و گفته اند که جائی پیغمبرست و مصدق ابوبکر
رضی الله عنه از جا نقل میکند که مصدق علیست کرم الله وجهه رضی الله عنه و گفته اند مومنان مصدق اند لهم
مر ایشان راست ما یشاءون آنچه خواهند و تمنا کنند ازین نعمت و کرامت عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان ذلک آنست جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش
میدهد لیکفر الله تا محو کند و بپوشاند عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بد ترین انچه کرده اند باشند
ذکر اسوا برای مبالغه است یعنی هرگاه که از ایشان بپوشد غیر آن بپوشیدن اولی و یجزیهم و پاداش
دهد ایشان را اجرهم مزد ایشان باحسن الذی نیکوترین آنچه کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که آن
ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان را برای سود
عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده خود را یعنی محمد مصطفی را
صلی الله علیه و سلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و بر
مشرکان و غالب خواهد ساخت و دین وی را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم معایب آلهه باطله کافران میگفت ایشان میگفتند سخن مگوی مبادا که خدایان ما را زیانی
رسد و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که و یخوفونک و می ترسانند ترا مشرکان بالذین من دونه
پرستند من دونه بجز خدای و من یضلل الله و هر کرا گمراه سازد تا تخویف کند کسی را باچه جمادی
لا ینفع و لا یضر فما له پس نیست آن گمراه را من هاد هیچ راه نماینده که براه آرد و من یهد الله و
هر کرا راه نماید تا جز او نپرستند فما له پس نیست او را من مضل هیچ گمراه کننده که او را
راه بگرداند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند
کینه ستاننده از کافران و لئن سألتهم و اگر تو پرسی از مشرکان که خلق السموات والارض که

بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیلی لایح است بر تفرد
او بخالقیة قل افرأیتم بگو آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی
بتانرا که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای بمن بضر رنجی و محنتی هل هن آیا هستند آن بتان
کاشفات ضره دفع کنندگان مر آن رنجی را که خدای بمن خواسته او ارادنی برحمة یا اگر خواهد خدای
بمن راحتی و منفعتی هل هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته بازگیرندگان مر آن نعمت را این
مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرد ساکت شدند حق تعالی فرمود
که قل حسبی الله بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه بروی یتوکل بر عز او
یتوکل المتوکلون توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود بوی باز می گذارند قل تو با خدای خود انداز کار
و دل خوش دار. قل یا قوم اعملوا بگو ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر آن حال که دارید از روی
توکل انی عامل بدرستی که من عاملم بر حالتی که دارم فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من
یأتیه آنکس که از ما و شما بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند و یحل علیه و فرود آید برو
عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته و هیچ دلیلی علیه آن دیگری بود و حق سبحانه رسوا کرد
دشمنان آنحضرت را صلوات الله و سلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته
گشته و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند [illegible] بباد داده و آن دستها بند
انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب را که قرآنست للناس برای
مردمان بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن اهتدی پس
هر که راه یابد راه بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه پس مر اوراست فایده آن و من ضل
و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه می شود علیها بر نفس
خود یعنی وبال آن بر وست و ما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که
در ضلال افتند یا وکیل ایشان در اختیار هدی و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و لیس الله یتوفی
الانفس خدای قبض میکند نفسها را حین موتها هنگام موت ایشان والتی لم تمت و فرو
میگیرد نفسهای که نمرده است فی منامها در خواب او. امام محیی السنه قدس سره در معالم فرموده
که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزد

مرگ و زوال و نفس تمیز زایل میگردد بوقت خواب فیمسک التی پس نگاه میدارد او و آن نفس را
که قضی علیها الموت قضا کرده است بر وی مرگ را و یرسل الاخری و می فرستد دیگر نفوس را
که از آن زنده است بابدان ایشان الی اجل مسمی تا وقتی نام برده تا اجل ایشان برسد و نزد جمهور
مفسران امساک و ارسال هر نفوس است که در خواب قبض کرده باشد ان فی ذلک بدرستی که
در توفی نفوس و نگاه داشتن بابدان فرستادن لایات هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و
نشانها برای حشر لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مشابه نوم است و احیا
مماثلت بر یقظه و در توریة مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه
بیدار میشوی بر انگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند من
دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگو آیا شفاعت
کنند و اگر چه باشند که هیچ گونه لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزی را از شفاعت یعنی [illegible]
ولا یعقلون و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه
ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگو مر خدایراست شفاعت جمیعا همه آن یعنی
حکم آن نزد اوست و بی فرمان او کسی شفاعت نکند له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی
آسمانها و زمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز گردانیده خواهید شد روز قیامت و اذا ذکر الله
و چون یاد کرده شود خدای وحده یگانه یعنی ذکر الهیت ایشان چنانکه گوید لا اله الا الله اشمأزت
برمد و نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالاخرة بدیگر سرای و اذا ذکر
الذین و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون ناگاه ایشان
تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق مشغولی بباطل اما کار مؤمن بر عکس است از یاد
خدا شادمان و بذکر ما سوی غمگین است. رباعی تا مست شوم دل از فرح زنده شود قال من از اقبال تو فرخنده شود
و از غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراکنده شود. قل اللهم بگو یا خدا یا فاطر السموات
والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده و آشکارا انت
تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه در آنچه هستند که در او
یختلفون اختلاف میکنند از امر دین ولو ان للذین ظلموا اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند ما فی

نفس تمیز فارقت میکند و در زوال او نفس
حیات زوال نیابد و در احیای ق از این
جهت فرق میکند و حقیقتا نزع میکند
ارواح احیا و اموات با یکدیگر آشنا شده
تعارف میدهند

[illegible]

الارض الخ و در زمین است از مالها جمیعا همه آن و مثله معه و مانند آن همه با همه لافتدوا به هر آینه
فدیه دهند بان جیزها فدا کنند تا خود را بان باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة
روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را من الله از خدای ما لم یکونوا یحتسبون الخ بودند که پنداشتندی
یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قرب یابند جون در عقبه عقوبت
گرفتار شوند ورای پنداشت ایشان جیزی بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد
پرسیدند که سبب جیست فرمود که می ترسم که جیزی ظاهر گردد که من انرا در حساب نمی داشتم و از معانی
نودی قدس سره منقولست که جون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا نظم پنداشت مرائی که عملهاش نکوست
مغزی که بود خلاصه کار دروست ، جون پرده ز روی کار بر داشته گشت ، بر خلق عیان شد که نبود الا پوست
وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را سیئات ما عملوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم و بگیرد در ایشان را
ما کانوا به جزاء آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت
پناهی فاذا مس الانسان پس جون رسد کافر را که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند
مر همه کافران را یعنی جون کافری را برسد ضر رنجی و فقری دعانا بخواند ما را و دفع آن از ما درخواهد
ثم اذا خولناه پس جون عطا دادیم او را نعمة بخششی یعنی مالی و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه
باستحقاق قال میگوید انما اوتیته جز این نیست که بمن داده اند این مال را علی علم بر دانش من یعنی
وجوه کسب و تحصیل ان را دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق
این نعمتم بل هی نه چنین است که میگوید بلکه فتنة آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر
است یا کافر ولکن اکثرهم ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند
آن کلمه را الذین من قبلهم انان که پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم وقوم
او پسندیدند فما اغنی عنهم پس باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب
کردند از مال و متاع دنیا فاصابهم پس رسید آنچه بدیشان سیئات ما کسبوا و بال بدیهای که کرده
بودند و با مالها بزمین فرو رفتند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و تباهی نمودند من هؤلاء
ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا پاداش
بدیها که کرده اند و ما هم و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان

[illegible]

بر عذاب ما اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن
یشاء برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت ویقدر و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه
برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که در قبض و بسط روزی لایات
هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای روزی
ده و میدانند که هر جه دهد و هر که دهد مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هرجه باید هر کرا میباید
تو دهی الحق آن که می باید ، تو شناسی صلاح کار همه ، که توی آفریدگار همه ، قل یا عبادی بگوی ای بندگان
من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان
و از حد برده اند لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای این آیت امیدوارترین آیت
از قرآن ان الله بدرستی که خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهان را جمیعا همه آنرا اگر جه بسیار باشند
بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود انه هو الغفور الرحیم بدرستی که اوست آمرزنده گناهان و مهربان
بر بندگان وانیبوا و بازگردید بطاعت یا دعا و ضراعت الی ربکم بسوی آفریدگار خویش واسلموا
له و گردن نهید امر ویرا با اخلاص ورزید در توحید من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما
عذاب ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچ در دفع عذاب شما نصرت ندهد واتبعوا
و پی روی نمایید احسن ما انزل نیکوترین چیزی را که فرستاده شده است الیکم من ربکم بشما از آفریدگار شما
یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت و ناسخ را پی روید نه منسوخ را من قبل ان یاتیکم العذاب
پیش از آنکه بیاید بشما العذاب بغتة عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق مفاجاه وانتم لا تشعرون
و شما ندانید آمدن وی را تا در مقام تدارک آیید ان تقول نفس پیش از آنکه گوید نفسی یا حسرتی ای پشیمانی
علی ما فرطت بر آنچه تقصیر کردم فی جنب الله در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او
وان کنت و بتحقیق کار آنست که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و
بمومنان او تقول یا گوید لو ان الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه می بودم من المتقین
از پرهیزکاران و از شرک و معصیت آلوده نمی شدم او تقول یا گوید حین تری العذاب آن هنگام که
ببیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاش مرا بودی کرة بازگشتی بدنیا فاکون تا بروم و باشم
من المحسنین از نیکوکاران و فرمان برندگان پس از ان این گوینده که گفت مرا راه ننمودند اگر بمعنی

[illegible]

بودی گوید بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی ایتها و کتاب من که قرآنست فکذبت بها
پس تکذیب کردی بآن وآنرا دروغ داشتی واستکبرت وسرکشیدی از ایمان بآن وکنت وبودی من
الکافرین از ناگرویدگان ویوم القیامه و در روز رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنانرا که دروغ گفتند
علی الله بر خدای یعنی خدارا باتخاذ ولد وشریک صفت کردند وجوههم مسودة روهای ایشان سیاه
کرده شده مثل اند خول بدوزخ الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ یعنی البته هست مثوی للمتکبرین
مقام وجای آرام مر متکبران وگردن کشانرا که فرمان خدا و رسول نبرده‌اند وینجی الله وبرهاند خدای
الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بمفازتهم برستگاریهای ایشان یعنی باسباب خلاص و
فلاح که ایمان واحسانست لا یمسهم السوء نرسد ایشانرا هیچ بدی ومکروهی ولا هم ونه ایشان یحزنون
اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو واو علی کل شیء بر همه چیزها وکیل
خداوندست ومتصرف دران قایم بحفظ آن له مر اوراست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین
آسمان وزمین یعنی مالک امور علوی وسفلی اوست وغیر او را تصرف دران ممکن نیست همچنانکه حل
وعقد خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح بدست اوست ودر خبرست که ذو النون مصری رضی
الله از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدامست آنحضرت
فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول و
لا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر این
کلمات مفاتیح خزاین آسمان وزمین است هر که بدان تکلم کند بمقصود فیوض آن خزاین برسد وگفته‌اند
خزاین آسمان باران است وخزاین زمین گیاه وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه خواهد
باران فرستد وهرچه خواهد از نبات برویاند والذین کفروا وآنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای
خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او اولئک هم الخاسرون آن گروه وایشان زیان کاران
زیرا که مرجع ایشان دوزخست آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بدین آبا
او دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قل بگو با ایشان افغیر الله آیا غیر خدای را تأمرونی اعبد میفرمایید
مرا که پرستش کنم بعد ازین همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان ولقد اوحی وبدرستی که وحی کرده شده است
الیک بسوی تو والی الذین من قبلک وبسوی آنانکه پیش از تو بوده‌اند از پیغمبران یعنی با تو وبا هر یک

از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری بفرض محال واصح آنست که مخاطب بخطاب ظاهر
پیغمبر است واز روی حقیقت افراد مسلمانان یعنی امت ایشان هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن
هر آینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن وهر آینه باشی من الخاسرین از زیان
کاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی بل الله بلکه خدای را تنها پرستش کن وکن من الشاکرین
وباش از سپاس داران بر نعمت توحید وعبادت ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که یکی از احبار یهود بحضرت
رسالت آمده گفت یا محمد دانسته‌ای که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد وزمین را بر اصبعی و
جبال را بر دیگری وآب وخاک را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را وگوید انا الملک این الملوک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شده تبسم فرمود وآیه آمد که وما قدروا الله ووصف نکردند
ایشان خدای را وتعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر وتعظیم وی باشد والارض جمیعا وزمین همه
آن قبضته مقبوضه بدست گرفته وی باشد یوم القیامه روز رستخیز والسموات مطویات آسمانها در پیچیده شده
بیمینه بیمین وی در معالم آورده از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلوات الله وسلامه
علیه فرمود که حق سبحانه آسمانرا در پیچد روز قیامت وفرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این
الجبارون والمتکبرون پس درهم پیچد زمین را وفرا گیرد بشمال خود وگوید انا الملک این الجبارون
والمتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که
مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم از آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را
از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن نباید گفت سبحانه پاکیست خدای را
از وصف جواهر واعراض وتعالی وبرترست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند وشریک وی سازند ونفخ
ودمیده می شود فی الصور در صور نوبت اول بقول بعضی که دو نفخه اثبات میکنند واین نفخه صعق گویند
که چون در دمند فصعق پس بیهوش شوند واصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانهاست و
هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که حملهٔ عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت ودوزخ
ثم نفخ فیه پس دمیده شود در صور اخری نوبت دیگر واین نفخه را نفخه بعث خوانند وبدین نفخه همه
مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام ینظرون ایستادگان باشند بر کنارهٔ قبور خود نظر
میکنند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض وروشن گردد

عرصهٔ زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای دران بیافریند و گفته اند مراد
روشنایی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود و وضع الکتاب
و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست عمال وجیء بالنبیین و آورند پیغمبرانرا برای
دعوی ابلاغ رسالت والشهداء و گواهانرا برای صحت دعوی ایشان و مراد امت محمد صلی الله علیه
وسلم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند بر فوق پیغمبران جهت شرف ایشان وقضی و حکم کرده
شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و افزونی عقاب و وفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت آنچه کرده است وهو
خدای اعلم او داناتر است بما یفعلون بآنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد و سیق الذین
کفروا و رانده شوند آنانکه نگرویدند زمرا یعنی تحت الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی پی
در پی حتی اذا جاؤوها چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود ابوابها درهای هفت گانه برای آمدن
ایشان و قال و گویند لهم مرایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یأتکم آیا نیامد بشما
رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم بخوانند بر شما آیات ربکم آیتهای پروردگار
شما که فرو فرستاده بوده و ینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما را قالوا گویند
کافران بلی آری بما آمدند و ما را بیم کردند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای
یعنی حکم وی بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مرایشانرا که در آیید ابواب
جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان در ان فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی است
متکبرانرا دوزخ و سیق الذین اتقوا و برانند آنانرا که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود
راندنی بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشانرا در رفتن الی الجنة زمرا گروه گروه بر تفاوت
مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یعنی مراکب ایشانرا برانند چه متقیانرا سواره به بهشت
خواهند برد حتی اذا جاؤوها چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام فایز گردند و فتحت
ابوابها و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند و قال لهم و گویند
مرایشانرا خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بشما باد سلامتی و ایمنی لازم حال شما طبتم پاک
بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که چون

بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند
ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور گردد و مطهر و درین محل گویند ملایکه
پاک شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس در آیید به بهشت خالدین جاوید ماندگان در ان وقالوا و گویند مومنان
چون بهشت در آیند الحمد لله همه ستایش مر خدایراست الذی صدقنا وعده آنکه راست کرد با ما وعده
خود را بثواب و اورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت تا از روی تمکین نتبوأ جای میگیریم من
الجنة از بهشت حیث نشاء هر جا میخواهیم فنعم اجر العاملین پس نیکوست مزد کارکنندگان یعنی ثواب
فرمان برندگان و تری الملائکة و می بینی ای محمد فرشتگان را یعنی میبینی که در مقعد صدق و رتبهٔ قرب
باشی هر طرف نگری بینی ملایکه را حافین فرو گرفتگان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف
میکنند بجوانب آن یسبحون تسبیح میکنند بحمد ربهم مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند
سبحان الله و بحمده و تسبیح یعنی تنزیه میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات سزا میکنند ویرا وقضی و حکم
کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کسی را بمقام او فرود آرند وقیل و گفته شود و ملایکه
یا مومنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدایرا که آفریدگار عالمیانست همچنانچه
در ابتدای خلق آسمان و زمین کرد ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت
استقرار اهل ایمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد
و ثنا اوست نظم هر جا که ثنا ایست ترا زیبد و بس * در خورد ستایش نبود غیر تو کس
سورة المؤمن سورهٔ اولست از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که خواهد که چرا کند در روضات جنات باید که حوامیم را
بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا
داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه
روایت میکند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانها که بزمین نرم واقع شده
و در تعجب بدان می نگرم از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که فرموده که لکل شیء لباب ولباب
القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفته اند بسم الله
الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه بقول بعضی علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در

المؤمن

کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام سخن اینجا اشارت بحکم حق است که خط رد و منع بران کشیده
شود و هیم اینجا ایام حیات ملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم تنزیل
الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدای است العزیز خدای غالب که قادرست بر تنزیل
آن العلیم دانا بانچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناهان هر کسی اگر بصدق
گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و قابل التوب و پذیرنده توبه از گوینده کلمه شدید العقاب سخت
عقوبت هر کسی را که سر باز زند از کلمه گفتن ذی الطول خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لا اله الا هو
هیچ خدای که مستحق پرستش باشد نیست مگر او الیه المصیر بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازاه این
ما یجادل جدال نکنند و طعنه نزنند فی آیات الله در آیتهای خدای بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد الا الذین
کفروا مگر آنانکه پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهند ترا تقلبهم گردیدن کافران فی
البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل رمیار که ایشان را مهلتی و فرصتی هست که
عاقبت کار و خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از
قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مر او را والاحزاب و تکذیب کردند گروهی چند که بیامدند روی
رسل متشکل شدند من بعدهم از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود و همت کل امة و
قصد کردند هر گروهی از ایشان برسولهم به پیغمبر فرستاده بدیشان لیاخذوه تا بگیرند او را و هر اذی که
خواهند بدو رسانند و جادلوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بالباطل بسخنان بیهوده خود لیدحضوا
تا زایل گردانند و تاخیر کنند به الحق بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس
فرا گرفتیم ایشان را و هلاک کردیم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشان را
و کذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر گذشتگان از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک
حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شده اند از قوم تو انهم بسبب آنکه
ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم از عباد
حق روی بگردانند زیانی بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیارند از خواص
مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و حملهٔ عرش اشرف ملایکه اند
در کشاف آورده اند که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی جلال و اکرام جمله

عرش سلام میکنند و من حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان صفها زده اند
صفها اند عرش را در میان گرفته اند یسبحون تسبیح میگویند تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان
یعنی خدا را ذاکراند بمجامع ثنا از صفات جلال و اکرام ، در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله
عرش هشت اند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک
اللهم و بحمدک علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی از ذنوب بنی آدم این کلمات
میگویند و یستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند و میگویند
ربنا ای آفریدگار ما وسعت فرا رسیده کل شیء بهمه چیزها رحمة و علما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت
و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنان را که توبه کرده اند و بتو بازگشته
واتبعوا و پیروی نموده سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم و نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم
از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف کن وادخلهم و در آر ایشان را و پی روان دین یا بهمه
مومنان را جنات عدن در بوستانهای اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده
ایشان را و من صلح و در آر با ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام کرده من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم
هر که شایسته بود از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد
انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی از هیچ مغلوب و عاجز نشوی الحکیم دانایی و هر چه کنی از
حکمتی خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی در دنیا و من تق السیئات
و هر که باز داری از وی بدیها را یومئذ امروز درین جهان فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی او را در
آخرت و ذلک و آن نگاه داشت تو هو الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که
امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند نظم
امروز کسی را که در آری به پناه ، فردا بمقام قربش بخشی راه ، وانرا که دهش نداده بر درگاه
فردا چکند گر نکند ناله و آه ، ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند
بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان
عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم تا ملایکه ایشان را ندا کنند و گویند
لمقت الله هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر
نفسهای شما را و خدا شما را دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن

بخدا و رسول تکفرون پس شما کافر شدید و منکر وحید قالوا گفتند کافران ربنا ای پروردگار ما امتنا
بمیرانیدی ما را دو بار و احییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اماته اولی بوقت انقضا اجلست
در دنیا و احیا اول در قبر و اماته ثانیه هم در قبر و احیای ثانی در بعث و در تبیان گوید که ذریه آدم
را که از ظهر او بیرون آورده بود میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید اماته نخستین آنست و در رحم که نطفه
بود زنده گردانید پس در دنیا بمیراند و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران بر احیا و
اماتتا اقرار کنند و گویند فاعترفنا پس ما اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود
فهل الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی طریقه که بدان
سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشان را ناامید
ساخته گویند ذلکم آن که شما در آنید از حبس ابد بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون میخواندند
خدا را وحده یکتا و یگانه کفرتم کافر میشدید بیگانگی او و میگفتند اجعل الالهة الها واحدا و ان یشرک به
و چون شرک می آوردند بدو یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تؤمنوا میگروید بشرکا فالحکم
لله پس کارگذاری مر خدای است العلی خدای برتر از آنکه چه و شرک آرند الکبیر بزرگوارتر از آنکه
غیری را با او مساوی سازند هو الذی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یریکم می نماید شما را
آیاته نشانهای آن بر وحدت خود و ینزل و فرو میفرستد لکم برای شما من السماء رزقا از آسمان
اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را بتدبیر آنچه سبب روزی است و ما یتذکر و پند گرفته نشود یعنی
عبرت نگیرد بدین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدای از معصیت باز گشته روی بطاعت
آورد فادعوا الله پس بخوانید خدای را مخلصین له الدین در حالتی که پاک سازندگان باشید برای طاعت
خود را از شرک و ریا و لو کره الکافرون و اگرچه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا
ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بران دعوت بنعمت شاکرید میان شما و ایشان فرقیست و اعمال و اقوال
شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان شما را مکروه و مبغوض است
رفیع الدرجات اوست بردارنده درجهای بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت
طبقات و در عقبی به تباین مراتب و مقامات ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک
او یا خداوند ملک و سلطان است یلقی الروح می افکند وحی را من امره بفرمان خود و یا فرستد

جبرئیل را علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود یعنی رتبه نبوت عطا
میکند بهر که میخواهد لینذر تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را یوم التلاق از آنکه یکدیگر را دیدن یعنی روزی
که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان
و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یوم هم روزی را که ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند
از قبرها برآمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله بر خدای منهم از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود
کثرت ایشان هیچ چیزی بلکه همه را داند و بروفق عمل جزا دهد و منادی کند که لمن الملک الیوم مر کراست
پادشاهی و کارگزاری امروز همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند که لله الواحد القهار مر خدای راکه
یگانه است در حکم شکننده منازعان و مدعیان ملک و چون کفار را علم بوحدانیت الهی حاصل شده
باشد درین جواب با مومنان موافق باشند الیوم امروز تجزی پاداش داده شود کل نفس هر کسی را
بما کسبت جزای آنچه او کرده است لا ظلم الیوم ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب
کسی افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای سریع
الحساب زود شمارست بوقت حساب و در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که خدای تعالی گوید که من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی که ببهشت در آید و نه
دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا بحکم پس این آیت در خواند که الیوم
تجزی کل نفس تا آخر نظم
در وعده اهل ظلم حالی عجبست ‌ در زیدن ظلم را وبالی عجبست
از ظلم بپرهیز که در روز جزا ‌ لا ظلم الیوم گوشمالی عجبست
و انذرهم و بیم کن کافران را و بترسان
یوم الآزفة از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیک
است برسیدن اذ القلوب بترسان ایشان را چون دلهای لدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان
بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا باشند نه باز توانند
گشت تا صاحبان ایشان بیاسایند و نه برآیند تا خلاص یابند و اصحاب حسن قلوب کاظمین غمناک از
غم برآمدگان ما للظالمین نیست مر ستمکاران یعنی کافران را در آن روز من حمیم هیچ خویش مشفق
یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و لا شفیع یطاع و نه درخواست کننده که فرمان وی برند یعنی
شفیعی که شفاعت او محل قبول باشد یعلم میداند خدای خائنة الاعین خیانت چشمها یعنی نظر بانچه

حرامست یا عزم کردن به معایب مردم یا کذب در رویۀ و عدم رویۀ امام قشیری رحمه الله فرموده
که خیانت چشمها نمیان آنست که در اوقات مناجات که خواب را بر من آن کذارند جنانچه در
در زبور آمده که دروغ کوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود
خواب را با دیدهٔ عاشق چکار چشم او چون شمع باشد اشکبار ٭ چشمهای عاشقان از خواب
بکبفس آن چشمهای ایشنت ٭ وما تخفی الصدور و میداند خدای انجه پوشیده ساخته است سینها
یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد والله یقضی خدای حکم میکند بالحق براستی در جزا محسن
مسی والذین یدعون وانانرا که می پرستند مشرکان من دونه بدون خدای لا یقضون حکم نمیکنند
ایشان بشیی بجزی زیرا که اگر جماد اند ایشانرا بران قدرت نیست واگر حیوان اند مخلوق و مملوک اند
و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست ان الله بدرستی که خدای بحق هو السمیع اوست شنوای گفتار
بندکان البصیر بینا بکردار ایشان اولم یسیروا ایا سیر نمی کنند و سفر نمی نمایند مشرکان که فی الارض
در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا پس ابهم بینند کیف کان چگونه بود عاقبة الذین کانوا
سرانجام کار آنها که بودند من قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه
که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا بودند پیشینیان هم اشد منهم ایشان سخت تر از ایشان
قوة از جهت نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن و آثارا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فی الارض
در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فاخذهم الله پس گرفت ایشانرا خدای
و عقوبت کرد بذنوبهم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود مر ایشانرا من الله
از عذاب خدای من واق هیچ نگاه دارنده که نگاه دارد آنرا از ایشان ذلک این گرفتن بانهم کانوا
تاتیهم شده بدان و انکار کردند رسلهم بالبینات فکفروا فاخذهم الله پس گرفت خدای ایشانرا
را و معاقب کردانید انه قوی بدرستی که خدای تواناست و متمکن در هرچه خواهد شدید العقاب
سخت عقوبت بر اهل شرک ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بایاتنا
معجزات ما که نه آیات بود و سلطان مبین و حجتی هویدا وکفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر هم
جهت تعظیم است یا آیات دعوت کی سحانه یا آیات دعوت حق و سلطان مبین معجزاو
یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقهٔ مصر بود و دعوی

بسبب آنکه بعد از آمدن رسول ایشان هم
پیغمبران ایشان با حجتهای روشن و معجزهای بر او
پس کافر شدند بدان و انکار کردند هم

مو ص

ربوبیت و هامان و بهامان که وزیر او بود و قارون و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را
بحق دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر جادوست
که خارق عادت بامی باید از روی سحر کذاب دروغ گوست در ان که میگوید خدای هست و من
رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان بپیغام درست و راست من عندنا از نزدیک ما
قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنها که گرویده اند معه با موسی علیه السلام
فرعونیان قبل از ولادت موسی علیه السلام فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند و بعد از ولادت
او دست باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد دعوی نبوت کرد با زامرا فرعون کشتند
پسران بنی اسرائیل را بقتل رسانیدند تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند واستحیوا و زنده
کذارند نساءهم دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وما کید الکافرین
و نیست مکر ناکرویدکان بجهت انبیا و مومنان الا فی ضلال مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش
نرود و وبال آن هم بریشان باز گردد پس فرعون در بارهٔ موسی علیه السلام با خواص خود مشورت
کرد کفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشندهٔ خود و از ان خللی بتو رسد
یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در انست که ساحرانرا
طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن معقول افتاده می دانست که او پیغمبرست از قبل
او می ترسید اما تردد اظهار جلد کرد و قال فرعون ذرونی و گفت فرعون بگذارید مرا تا بجواری قتل
موسی بکشم موسی را ولیدع ربه و گو او بخوان خدای خود را تا قتل من از و باز دارد انی اخاف
بدرستی که من می ترسم ان یبدل که بگرداند دینکم آنکه او متغیر سازد شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر
یا آنکه اشکارا کرد و بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو گروهی حفص یظهر
بکسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر کرد انده در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان وی بسیار
شود با شما حرب کند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید انی عذت
بدرستی که پناه گرفتم بربی وربکم به پروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردن
کشی که از روی تعظم لا یؤمن بیوم الحساب نمی گرود بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوضعی
ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان

دوستان اند و بکین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده من آل فرعون
از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا شمعان که مدتی بود که بطریق حزم کتم می پوشید از فرعون اتباع
او ایمانه گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر قصد فرعون
بموسی شنید گفت اتقتلون رجلا ایا می کشید مردی را ان یقول برای انکه میگوید ربی الله آفریدگار
حدایت وقد جاءکم بالبینات وحال انکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلال نموده من
ربکم از پروردگار شما وان یک کاذبا و اگر او باشد دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر و باشد وبال دروغ
او و انکی اورا هلاک سازد وان یک صادقا و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم
بعض انچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیی و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی
ازان موعود که عذاب دنیی باشد عاجلا بشما رسد ان الله لا یهدی بدرستی که خدای راه نمی نماید
یعنی توفیق اهتدا نمیدهد من هو مسرف هر کسی که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان
بی گناه کذاب دروغ گوینده است در دعوی خدایی یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست
پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر
فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من باس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید
بما پس قصد موسی نکنید و دست از و باز دارید قال فرعون گفت فرعون مران مؤمن که از قتل موسی نهی
میکرد و جمعی دیگر که تردد وی حاضر بودند ما اریکم نمی نمایم شما را الا ما اری مگر آنچه می بینم یعنی بشما نمودم راه
صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح دران و ما اهدیکم و نمی نمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی
حزبیل این سخن استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمده و بجز ایمان جوشیدن آغاز کرد تخویف
قوم اشتغال نموده چنانچه حق سبحانه میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یا قوم
انی اخاف علیکم ای گروه من بدرستی که می ترسم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب
مثل روزی که آن روز گروه های بسیار تکذیب رسل می کردند مراد روز هلاک ایشان است انکه تفصیل میکند
مثل داب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند و عاد و گروه عاد که بباد
صرصر مستاصل شدند و ثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنکه از
پس ایشان بودند چون مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار

شدند وما الله یرید ونیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب
نکند پس شما هم نکنید تا معذب نگردید یا قوم انی ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما یوم
التناد عذاب روزی که یکدیگر را خوانند یعنی روز قیامت بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و
هیچ کس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت
یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود ولا موت و یا اهل النار خلود ولا موت و یا در آن
روز منادی ندا کند که فلان نیک بختی شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبختی گشت که تا ابد نیک بختی
نیابد یوم تولون مدبرین روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید برین بازگشتگان از آنجا
بسوی دوزخ ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که تواند در
پناه گرفتن و من یضلل الله و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت فما له من هاد پس مر او را نیست هیچ راه نماینده
که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام من قبل پیش
ازین که مبعوث شد موسی علیه السلام بالبینات بحجت مؤید گفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان
یوسف علیه السلام بود و یوسف ابن قبطی اورا که مرد بد عاقبت گردانید و فرعون ایمان بوی
آورد چون یوسف درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن گفت که
یوسف علیه السلام پیش ازین آمد بمعجزات روشن که احیا دفن بود و شهادت طفل به برات او
و بعضی گفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن ابرهیم بن یوسف بن
یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و تکرو بیدند
پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فما زلتم فی شک پس همواره بودید در گمان مما
جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امر دین حتی اذا هلک تا آنگاه که او درگذشت قلتم گفتید لن یبعث الله
برنخواهد انگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودیم دیگری
نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز گوش نکنیم کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه سازد در بوادی طغیان من هو
مسرف هر کرا که او از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در آنچه معجزه ثابت شود
بوی صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الذین یجادلون آنانکه جدال میکنند با انبیا فی آیات الله
در ابطال آیتهای خدا و دفع آن بغیر سلطان اتیهم بی حجت و برهانی که بدست ایشان آمده باشد

کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین آمنوا و نزدیک
آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن آنرا کذلک همچنین
یطبع الله مهر می نهد خدای علی کل قلب متکبر بر هر دلی شخصی که سرکشد از فرمان برداری جبار خود
کامه که خود را از دیگران برتر داند و داور پس از انشای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد تا کاه سخن او
در مستمعان اثر نکند و نیز بر خود در اطلبد و خود را و مردم را بحزبیل مشغول گرداند وقال فرعون
یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من صرحا بنائی برافراشته لعلی شاید که من ابلغ الاسباب برسم
بدرها و راهها اسباب السموات درهای آسمانها یا راههای از آسمانی باسمانی فاطلع پس بدیده و شوم
یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف کردم براحوال او وانی لاظنه و بدرستی که من
گمان می برم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا آنکه او را خدای هست که او فرد کار آسمانها
ست و هامان بر آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو که مهلت
دیدن که من بنا او و حکمتم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وکذلک
و همچنان زین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار او و صد و باز داشته شد
عن السبیل از راه راست و طریق صواب و ما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس
قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی آمن و گفت آنکه گرویده بود یعنی حزبیل
یا قوم اتبعون ای قوم پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد راه راست و صواب یا قوم
ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود
منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردد و نامه معاشرت انیس هم ابطال در سر کشند
بباغ دهر گلی تازه رنگ خوشبو نیست • جانی غم که بیخ خزان زبی آرد • زمان زمان بجهد باد نکهت و ادبار
چو رنگ و بو که نشانی زباغ نگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار اوست
سرای آرام که در روز زوال از و انتقال متصور نیست من عمل سیئة و هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس
پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آنرا و این احکام عدل الهیست ومن عمل صالحا و هر که بکند کردار
شایسته کاران یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حفص یدخلون بصیغه معلوم خوانده یعنی
بهشت درایند یرزقون فیها روزی داده شوند دران از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار

نصف

بغیر حساب بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری آن زیاده و این از روی فضل نامتناهیست
آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از عبادت
فرعون روی بعبادت دیگری آری حزبیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار
و از مستی کثرت هشیار شوند پس گفت یا قوم وای گروه من مالی این چیست که مرا رسید و چیست
که من ادعوکم الی النجوة میخوانم شما را بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای بایمان بوی و متابعت پیغمبر او
وتدعوننی و شما میخوانید مرا بدین خود الی النار تدعوننی میخوانید مرا بدین خود لاکفر بالله تا کافر شوم
بخدای و اشرک به و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی به علم آنچه نیست مرا بربوبیت او علم دانش
مراد از نفی علم معلوم است یعنی من غیر از وی خدای نمیدانم پس دیگری با وی چگونه شریک سازم
وانا ادعوکم و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان
الغفار آمرزنده است و محو کننده گناه موحدان را لا جرم هر اینه انما تدعوننی الیه آنچه میخوانید مرا بسوی او
یعنی به پرستش او لیس له دعوة نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اثری
ندارد فی الدنیا درین سرا و لا فی الآخرة و نه در آن سرای دیگر وان مردنا و بدرستی که بازگشت
ما همه الی الله بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد وان المسرفین و بدرستی که گزاف کاران و از حد
بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ با نه فرعونیان
وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند گفت فستذکرون پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی وقت
معاینه عذاب یاد آید شما را ما اقول لکم آنچه میگویم شما را وافوض و باز میگذارم امری کار خود را الی الله بخدای و بدو توکل می
کنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بصیر بالعباد و تحقیق که خدای بیناست بامور بندگان آورده
اند که فرعون فرمود تا وی را بکشند او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را
بر انگیخت تا گرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند و نتیجه التفویض بر وی در روی رسید • در کشف
الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی
و نماز وی دیدند و گرد بر آمدن سباع را نشان کردند بترسیدند و نزد فرعون آمدند و صورت حال بگفتند هم
را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکردد حق سبحانه از حال حزبیل خبر میدهد فوقیه الله پس نگاه
داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی و حاق بآل فرعون و فرو

گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است و بعضی برآنند
سوء العذاب آتش است وکرّاند و مراد بآل فرعون همه قبطیان اند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست النار
فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر آتش دوزخ غدوّا
وعشیا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای ایشان در دوزخ بدیشان می نمایند و ابن
مسعود رضی الله عنه فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاهست و صبح و شام آتش را بر
ایشان عرض میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با
باز آید و فرشتگان ایشانرا گویند ادخلوا آل فرعون درآیید ای کسان فرعون اشد العذاب را بجه
دران بوده اید واذ یتحاجون و یاد کن چون بکار و مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش فیقول الضعفاء
پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مرانانرا که سرکش و متعظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان
را گویند انا بدرستی که ما کنا لکم بودیم مر شمارا تبعا پی روان و فرمان برداران در آنچه مارا دعوت کردید
از شرک و تکذیب یعنی بسبب اغوای شما در دوزخ شده اید فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا دفع
کنندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند چه جای
این سخنست انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر مارا قدرت
دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد
میان بندگان و هر یک را بجای که درخور اوست فرستاده وقال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش
اند بعد آنکه نومید شوند از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ که ادعوا ربکم بخوانید پروردگار
خود را یخفف تخفیف کند و بر دارد عنا از ما یوما مقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب
چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشانرا که در دنیا او لم تک یا تیکم آیا نبود که آمدند
شمارا رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتهای هویدا و شمارا بخدا دعوت کردند قالوا بلی گویند
آری آمدند ولی تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال برین منوالست فادعوا
پس بخوانید خدارا و تخفیف عذاب طلبید که مارا دستوری نیست برای ایشان شما دعا کردن پس
ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعای ناگرویدگان الا فی ضلال
مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران

و بعضی برآنند که سوء العذاب آتش است
چه حال از آن آورده که ...

در سخرتی عذاب که عذاب جهنم است و حفص
بفتح همزه و کسر خا یعنی از بین خدای امر کند
ملائکه را که در آرید فرعونیانرا عذاب سخت

خود را والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی درین سرای نصرت
میکنیم بهلاک دشمن ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان
چنانچه بانتقام یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند و یوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد
ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند
و ملایکه و امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکارانرا
معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطلست و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشانراست
دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا و بدرستی که ما
دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را راه نمودنی یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و
شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را یعنی توریة باقی گذاشتیم در میان ایشان
توریترا هدی راه نماینده و ذکری و پند دهنده لاولی الالباب مر خداوندان عقل سلیم را فاصبر
پس صبر کن ای محمد بر آزار کفاران ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا
حق است و درست است و خلاف بدان راه نیابد واستغفر لذنبک بجال موسی و فرعون واستغفر و
طلب آمرزش کن برای ذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی و در وسیط آورده
که مقصود ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید
درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روزی هفتاد بار یا بیشتر
استغفار می فرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرة
تو امید وار اند نظم گر لب بگشایی از نکویی :. حرفی ز برای ما بگویی :. از خلق بر گناهی ما
یعنی که بعذر خواهی ما :. نزدیک خدا کنی شفاعت :. ما را بر هانی از شناعت وسبح بحمد ربک و تسبیح
گوی پیوسته بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار به شبانگاه و بامدادان یعنی بگوی سبحان
الله و بحمده آورده اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدای نیست و
بعث محالست حق سبحانه آیت فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی که آنانکه جدال کنند فی آیات
الله در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که آمده باشد
ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشد ازاده عقل ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان

اکبر بکبر سرکشی از نحن حق یا اراده سروری و حکومت یا علو موهوم که هرگز نام نیستند ایشان بالغیه
رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه کیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنوا مر اقوال
ایشانرا البصیر بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر اینه آفریدن آسمان و زمین اکبر
بزرگتر است نزد شما من خلق الناس از آفریدن مردمان پس انکه قادر باشد بر خلق آسمان با وجود
عظمت و بسطت آن اولا بی اصل و ماده هر اینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصل و ماده ولکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانترست قول بعضی مفسران
آنست که جدال کنند کان قایل بوده‌اند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف
داود دیگر
مسیح بن داوود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشند
و پادشاهی با او گردد و او آیتی است از آیتها خدای خود سبحانه این آیت نازل کرد ابتدا که آنانکه منازعت
میکنند در باب دجال او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبرست یعنی هوای حکومت و سلطنت
که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر میکشد حجة او عظمت از حجت امان
حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال
یکیست از مخلوقات من و میباید دانست که او آدمیست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و جثه بزرگ
تر و یک چشمست و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارات
ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا سال اول آسمان از یک ثلث
باریدنی باز گیرد و زمین یک ثلث از رویدنی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرند و
در سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی بحر و تنوریه بسیار
باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان ارد
متمثل شوند بصورت آدمی پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری
فی الحال بصورت پدر و مادر او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست
القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه را که ملایکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان بتنگ آید
حق سبحانه عیسی را از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی مستاصل
شوند و شمه از نزول عیسی در سوره زخرف مذکور خواهد شد و ما یستوی الاعمی والبصیر و مساوی

نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم والذین آمنوا و عملوا الصالحات و یکسان نباشند
آنانکه گرویده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند و لا المسیء و نه بدکار یعنی کافر و مراد آنست که چنانچه اعمی
و بصیر مساوی نیستند در دنیی مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود
و یکی مقیم درکات قلیلا ما تتذکرون اندک پند می پذیرند چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند
در ثواب و عقاب و دنیی دار تکلیف است نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که در ان پاداش
یابند و آن در قیامت خواهد بود و ان الساعة و بدرستی که ساعت قیامت لآتیة هر اینه آینده است
لا ریب فیها شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده‌اند ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الف بمحسوسات
و قال ربکم و گفت پروردگار شما از راه عون بخوانید مرا استجب لکم تا اجابت کنم شما را یعنی مرا پرستید تا
و در دعا را
ثواب دهم اغلب علما در این آیت بعبادت فرو آورده‌اند و مؤید آنست انکه خدای میگوید
ان الذین یستکبرون بدرستی که آنانکه سرکشی مینمایند عن عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود
آورده شوند بدوزخ و حصص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند داخرین بیچارگان و خوار
شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید پس بوقت درماندگی تا شما را بفریاد
رسم و قول جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه رحمت مالامالست و کرم من
بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج
زبان سؤال گشاد که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم **نظم** بر آستان ارادت سری نهادی
که لطف دست بروی مراد نگشاد و گفته‌اند دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا
ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یعنی مرا ستایش کنید یا مراد از دعا توبه
است چون بنده خدا را میخواند بوقت رجوع با او و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا که
بپذیرم **نظم** گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم وانگه ز سر جریمه‌ات درگذرم الله خدای بحق الذی جعل
آنست که بیافرید لکم اللیل برای شما شب را و مزاج بارد لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در و بجهت ضعف
حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا روشن کننده و مزاج حار تا ببینید چیزها را
و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر اینه خداوند بخشش

بزرگ و بسیار علی الناس بر آدمیان با فریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا جز آن از اموری که قوام
مصالح ایشان در ضمن آن بدانست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون سپاس داری
نمی کنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدایست ربکم پروردگار شما خالق کل شیء آفریننده همه چیزها
لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس چگونه و بچه وجه برگردانیده می شوید کذلک
کانوا هستند که از روی عناد بآیات الله یجحدون آیتهای خدا را انکار میکنند و از پذیرفتن
آن ابا می کنند الله الذی جعل آن خدای که بساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا موضع آرام
تا بر وی میروید و می نشینید والسماء بناء و گردانید آسمان را بنا افراشته و برداشته وصورکم و نگاشت
شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و رویها
شما با کره و اعضای شما را مناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزه ها یعنی
مأکولات لذیذه و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات و در بحر الحقایق فرموده که حسن
صورت انسانی که در آنست که مرآت جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری
و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آیینه حقیقت جامعه
او لامع نظم ای صورت تو آیینه سر وجود * روشن ز رخت پرتو انوار شهود *
مجموعه هر دو کون کس مرتب چو تو * در مملکت صورت و معنی موجود * ذلکم الله ربکم آنکه چنین
تصویری کرد خدایست ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس برترست خدای و بزرگوار رب العالمین
پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست
معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان
باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگویید الحمد لله رب العالمین
همه سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیانست قل بگو ای محمد مر مشرکان را که
میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آن هنگام
که آمده است بمن حجج و آیات من ربی از پروردگار من وامرت و مأمور شدم ان اسلم بآنکه گردن
نهم و انقیاد کنم لرب العالمین مر آفریدگار جهانیان را هو الذی اوست آنکی که خلقکم بیافرید پدر
شما آدم را من تراب از خاک ثم پس شما را ای فرزندان وی من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از

از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل می آید ثم یخرجکم پس بیرون می آرد هر یکی از شما را از رحم مادر طفلا
کودک ثم پس باز میدارد شما را ثم لتبلغوا تا برسید اشدکم بنهایت قوت خود که منتهای شبابست
ثم پس از این درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا بشوید پیران ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشد که بمی
میرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید
اجلا مسمی بهدفی نام برده شده که وقت مرگست ولعلکم و شاید که شما تعقلون تعقل کنید در آفرینش خود
از درجه بدرجه هو الذی یحیی و یمیت اوست آنکه زنده گرداند و بمیراند فاذا قضی امرا پس چون
خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول پس جز این نیست که گوید مر آن مراد را کن فیکون بس باشد بی مهلت
یعنی تکوین ورا احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل ورا که عیب و علت نیست
متوقف بهیچ آلت نیست * زخم زلف او کاف و طره نون * هر زمان نقشها آورد بیرون * الم تر آیا نمی
نگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای خدای یعنی چه چیز را
منکرند انی یصرفون چگونه و چون برگردانیده میشود از تصدیق بدان الذین مجادلان آنانند که کذبوا
تکذیب کردند و نگرویدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبما ارسلنا و بآنچه فرستاده ایم به
رسلنا پیغمبران خود را از احکام شرایع فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خاصیت تکذیب و
انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و زنجیرها
نیز دران بود یسحبون کشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها فی الحمیم در آن آب جوشان
که نهایت حرارت بود ثم فی النار یسجرون پس در آتش بچون سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی
بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشان را این ما کنتم تشرکون کجا اند
آنانکه بودید شما که ایشان را شریک میگردانیدید من دون الله بجز خدای قالوا گویند دوزخیان آن
شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا گذاشتند
بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خواندیم یا پرستیم من قبل پیش ازین در دنیا شیئا چیزی را یعنی بر باد رفت
آنچیزی می پنداشتیم کذلک همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو می
گذارد خدای کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از آن منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گوید ذلکم این
خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان

می بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان و بما کنتم
تمرحون و بسبب آنکه شما ازبند بودید شما که از خود و بتکبر می خرامیدید ادخلوا درآیید ابواب جهنم
درهای جهنم که آن دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خالدین
فیها جاوید ماندگان دران فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست گردنکشان را دوزخ فاصبر
پس شکیبایی کن ای محمد بر آزار قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا و
هلاک اعدا درست و راست و بی شک واقع شود فاما نرینک پس اگر بنماییم تو بعض الذی
نعدهم برخی از آنچه وعده کنیم ایشان را از قتل و اسر چنانچه در زمان تو شد او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از
ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود
خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب
کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم نمود از قتل و اسر و قحط و هجران و باقی عقوبات ایشان در
عقبی خواهد بود نظم دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند دشمنان در محنت و غم این سر و آن
آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و الحاق
بساتین و نقل و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیه
فرستاد که ولقد ارسلنا رسلا من قبلک و بتحقیق که ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو منهم بعضی از ایشان من
قصصنا علیک آنهااند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن چیست و چه شد و منهم من لم نقصص
و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم علیک بر تو اما نام دانسته چون الیسع و غیر
او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی برآنند که مجموع انبیا
هشت هزار بوده چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست
و چهار هزار بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان باسامی و انساب
شرط نیست و ما کان لرسول و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست ان یاتی بآیة آنکه بیارد معجزه
که نشانه نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستور خدای و بحکم و فرمان وی یعنی شما از پیغمبر این
اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من حکمت در عدم وقوع
آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان بعد از وضوح آیات

قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد و خسر و زیان
کند هنالک المبطلون آنجا ناراستان و معاندان بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر
معجزه میطلبند الله خدای بحق الذی جعل لکم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر
و گاو و گوسفند لترکبوا منها تا سوار می شوید منها یعنی بر بعضی از آن چون ابل و منها تاکلون و بعضی را از آن می
خورید چون غنم و برخی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر و لکم و مر شماراست فیها
در انعام منافع منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن و لتبلغوا و آفرید تا برسید علیها
بمسافرت یعنی بر برخی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سود او معامله و
علیها و بر شتر در خشکی و علی الفلک و بر کشتی در دریا تحملون برداشته می شوید و یریکم و می نماید
خدای شمارا آیاته نشانهای قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیت را از آیات قدرت یا
از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب تنکرون انکار می کنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند
فی الارض در زمین عاد و ثمود فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم
سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین کانوا اکثر منهم بودند بیشتر از ایشان از روی
عدد و اشد قوة و سخت تر از روی توانایی و آثارا فی الارض و افزونتر از جهت بازماندهای
ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا
یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان
رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با معجزات و دلالات فرحوا شاد گشتند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان
بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده اند و مراد عقاید باطله و شبهات
فی اعتبار ایشان است و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن متحلی
و مستظهر شده و بانبیا و آیات ایشان استهزا میکردند فلما رأوا پس آن هنگام که بدیدند بأسنا
سختی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم بالله وحده بخدای و بیکتایی وی و کفرنا
بما کنا به مشرکین و کافر شدیم بآنچه بودیم بآن شریک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان
فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آن هنگام که
دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف

وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون [illegible]

حزب

فصّلت

مقبولست نه در وقت باس سنت الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذا
است فی عباده در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان ایشان هیچ وجه قبول نیست وخسر و زیان کار شدند
هنالک الکافرون آنجا زمان ناگروندگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد واگرچه در همه
عمر در خسران بودند سورة السجدة بسم الله الرحمن الرحیم حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی
است وهرکس را باستخراج آن درک نیست وگفته اند حا اشارت بحکمت است ومیم بمنت یعنی خوی سبحانه
را منت بر مؤمنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارت بآن حرفی که میان
حق تعالی وحبیب اوست که هیچ ملک مقرب ونبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرفست در وسط
اسم رحمن ورحیم دو حرف نیز در وسط اسم محمد آمده پس بدین حرفین در امین فهم یاد میکند که این قرآن
تنزیل فرو فرستاده است من الرحمن الرحیم از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام و مهربان بر عامه
قلوب خواص و از اضافه تنزیل بدین دو اسم استدلال می توان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته
بقرآنست واین فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست بیدا کرده شده آیاته آیتهای وی و مبین گشته
بامر و نهی و وعد و وعید قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند
و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که گردند از اهل دانش و شناسند
که من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند ونذیرا و بیم کننده آنهارا که بدو نگروند فاعرض
پس وی برتافتند یعنی نپذیرفتند اکثرهم فهم لا یسمعون وقالوا و گفتند اهل شرک که همواره قلوبنا
دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آنچیزی که میخوانی ما را الیه بآن یعنی قرآن دین
باهم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقرا گرانی است یعنی آنچه میخوانی نمی شنویم ومن بیننا و بینک و میان
ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوت را نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی تو منع میکند و
در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و رسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخت و گفت تو
از آن جانب و ما ازین جانب فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل کننده ایم
بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار
کن برای آخرت خود که ما برای دنیا خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جز این نیست که من بشر مثلکم آدمیم
مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک وجن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی

پیش شوند مرشونده جمع قرآن النفیر مخفیه

دعوت که می کنم که سمع را از و کراهت وطبع را نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده می شود بسوی که
انما الهکم جز این نیست که خدای شما اله واحد خداییست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید الیه بسوی او و
بتوحید وطاعت بران مقیم باشید واستغفروه و از و آمرزش خواهید مرگناهان را که بعد از اسلام
کنید و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوالست ظاهرا و باطنا یعنی المدرکه
نهان و آشکار یکی باشد وچون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رؤیت عمل که گناهی بزرگ
وخطاییست عظیم وویل وسختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگان را الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة
نمی دهند زکوة را یعنی کلمه لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمی شوند مراد آنست که خود را بتوحید
از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند وجه تخصیص منع زکوة از سایر اصناف شرک
آنست که مال محبوب انسانست و بذل او مرتعس انحت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارت
است ببخل ایشان وعدم شفقت برخلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است واگر گفته اند
هر توانگر که او را سخا نبود چون میت که او جان ندارد یا چون درختی که بر ندارد ∴ نظم
منعم ممسک بجری بی برست ∴ سرور دخل عطای بی سرست ∴ بخل که سرمایه ناکامی است ∴
در دو جهان موجب بدنامیست ∴ وهم ومشرکان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگروندگان
اند و بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن سرا را باور ندارند ان الذین آمنوا بدرستی که
آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وکردند کردارهای ستوده لهم اجر مرایشانراست مزدی غیر
ممنون ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان
که در حال ضعف عجز از ادای عبادت باز مانند وحق سبحانه همان مزد طاعت که در زمان صحت داشته
اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نقل میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود
حق سبحانه ملکی را که برو موکلست گوید بنویس برای وی مانند عمل او وقتی که رنجی داشت از بند فرض
تا وقتی که او را باز رهانم یا بحضرت خود برم قل بگو ائنکم ایا شما لتکفرون کافر می شوید ومیکروید
بالذی خلق الارض بکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز ∴ امام ابو اللیث رحمه الله
آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در دوشنبه بگسترانید وتجعلون له و می سازید برای او بزبان

اندادًا همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید رب العالمین پروردگار عالمیانست وجعل فیها
رواسی وبیافرید در زمین کوههای بلند بالا من فوقها از زبر زمین تا ناظران در آن نگریسته
بهرهٔ اعتبار بردارند وبارک فیها وبرکت کرد در کوهها یا در و منابع و معادن آفرید یا برکت
داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار وقدر فیها وتقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای
اهل زمین را یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرّه
و کوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزها کرد فی
اربعة ایام در تتمهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیگر سه‌شنبه و چهارشنبه بود سواء یکسان شد
جواب یکسان شدنی للسائلین مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هرچه در وی است یعنی
جواب سایلان بی زیاده و نقصان گفته شد ثم استوی پس قصد کرد الی السماء با فریدن آسمان و
هی دخان وحال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در زاد المسیر گفته که حق سبحانه آب
بیافرید و باد را برو گماشت تا او را در شورش آورد و از بخاری مرتفع شد حق سبحانه آسمانها
ازو آفرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگریست
بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمد و کفی و بخاری ازو پیدا گشت از آن کف
زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد. نظم: کفی را منبسط سازد که این فرشیست پس لایق
بخاری را برافرازد که این سقفیست بس زیبا • ازان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر
برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا • فقال لها پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان لها
وللارض مر آسمان را و مر زمین را که هر دو ائتیا بیایید با آنچه شما را از آن طوعا از روی فرمان
برداری او کرها یا از سر ناخواستی و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید
مراد اظهار کمال قدرت نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته‌اند آسمان را گفت تا آفتاب
ماه و ستارگان خود را ظاهر سازد و زمین را فرمود که انهار خود را انشکاف و اثمار خود را
بیرون آرد قالتا گفتند آسمان و زمین اتینا آمدیم ما طائعین بهرچه فرمودی فرمان برداران
آورده‌اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر
او بود از اجزای آسمان و بدین حسبان محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت. و چون آسمان آفرید

شد از ان تکاثف فقضیهن پس تمام ساخت از آن سبع سموات هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فی
یومین در روز پنجشنبه و جمعه واوحی و وحی کرد فی کل سماء بهر آسمانی امرها فرمان آنرا یعنی ملکان آن
الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کردشان هر فلکی و آنچه از آن باید وزینا السماء الدنیا
و بیاراستیم آسمان نزدیک تر را بمصابیح بچراغهای یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشان
باشند وحفظا ونگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق کنند
ذلک آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تقدیر العزیز العلیم آفریدن و اندازه کردن خداوند غالب
است که در ملک خود تقدیر هرچه خواهد کند العلیم دانا هرچه سازد و از روی حکمت باشد فان اعرضوا
پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فقل انذرتکم پس
بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صاعقة از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مثل صاعقة عاد وثمود
عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده و ثمود و عذاب قوم ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام تخصیص این
دو قوم بجهت آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو قوم می گذشتند آثار
عذاب مشاهده میکرده‌اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند اذ جاءتهم الرسل وقتی که آمد بدیشان
پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام من بین ایدیهم از پیش روی ایشان ومن خلفهم و از پس
ایشان یعنی همه از جهات ایشان برفق و عنف و صحیح و فضیح درآمدند و دعوت کردند ان لا تعبدوا
بآنکه می نپرستید الا الله مگر خدا را قالوا گفتند کافران در جواب ایشان که لو شاء ربنا اگر خدای
خواستی که رسول فرستادی لانزل ملائکة هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما فانا پس ما بدانچه ما
ارسلتم به بآن چیزی که فرستاده شده‌اید بآن بر زعم خود کافرون ناگرویدگانیم چه شما مانند ما
آدمیانید و هیچ فضل و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا مانده از مشاهدهٔ
معنی ایشان غافل بودند • نظم: چند صورت بینی ای صورت پرست • هر که صورت دید از معنی برست
دیده صورت پرستی را ببند • تا شوی از نور معنی بهره‌مند • اکنون تفصیل قصهٔ ایشان میکند
ومیگوید فاما عاد اما گروه عادیان فاستکبروا پس گردن کشی کردند فی الارض در زمین احقاف
و در بلاد یمن بغیر الحق بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشانرا تهدید
کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وقالوا و گفتند من اشد منا قوة کیست

سخت تر از ما از جهت توانایی عادیان مغرور شدند بقوة و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل
بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی اولم یروا آیا ندانستند آن مغروران که بقوت
خود ان الله آنرا که خدای الذی خلقهم آن خدای که بیافریده است ایشانرا هو اشد منهم او سخت تر
است و بسیار تر است از ایشان قوة از روی قوت یعنی توانایی دارد بر همه چیز که غیر او را آن
توانایی نیست وکانوا و بودند قوم عاد از روی تعصب بایاتنا بآیات ما یجحدون ناتبهای ما منکر شدند با آنکه
میدانستند که حق است فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا صرصرا بادی سرد با آواز مهیب
فی ایام نحسات در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه
دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لنذیقهم تا بچشانیم ایشانرا عذاب الخزی
عذاب رسوایی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم ولعذاب
الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اخزی سخت تر است از روی رسوایی و لا هم ینصرون و ایشان یاری
داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان و اما ثمود و اما گروه ثمود فهدیناهم پس ایشانرا
دلالت کردیم بر راه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فاستحبوا العمی پس برگزیدند و اختیار کردند
نابینایی جهل و ضلالت و کفر را علی الهدی بر علم و هدایت و ایمان فاخذتهم صاعقة العذاب
الهون صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بما کانوا یکسبون
بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه ونجینا الذین آمنوا و برهانیدیم
از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از
شرک و یوم یحشر و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدای الی النار بسوی
آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فهم یوزعون پس بازداشته شوند بر دوزخ تا پسینیان انگاه در
تا پیشینیان برسند انگاه همه را بدوزخ رانند حتی اذا جاءوها تا وقتی که بیایند باتش شهد علیهم
گواهی دهد بر ایشان سمعهم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند و ابصارهم و دیدههای ایشان
بآنچه دیده باشند و جلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان
تکلم کند ران چپ و کف راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بما کانوا یعملون بآنچه
بودند که عمل میکردند و قالوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لجلودهم مر اندامهای خود را

لم شهدتم چرا گواهی دادید علینا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قالوا
گویند اعضاء ایشان که ما را سرزنش مکنید که نه باختیار خود ناطق شدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن
آورد ما را آن خدایی که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید و
هو و حال آنکه خلقکم بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد و الیه ترجعون و
بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وما کنتم تستترون و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی
مخفی مانید ان یشهد از آنکه گواهی دهد علیکم سمعکم بر شما گوشهای شما ولا ابصارکم و نه دیدههای
شما ولا جلودکم و نه پوستهای شما یعنی اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید
گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند ولکن ظننتم ولیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم از آنکه
خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری از آنچه میکنید ⁂ در زاد المسیر فرموده که کفار مکه می گفتند
که هر چه آشکار میکنیم خدای داند و آنچه پنهان از ما صادر میشود دانا نیست و ذلکم و آن ظن شما
ظنکم الذی آن ظنی که در دنیا ظننتم گمان می بردید بربکم بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمی داند اردیکم
تباه و هلاک کرد شما را در آخرت فاصبحتم من الخاسرین پس گشتید از زیان کشتگان فان یصبروا
پس اگر کفار شکیبایی نمایند فالنار پس آتش دوزخ مثوی لهم قرارگاهست مر ایشانرا وان یستعتبوا
و اگر خشنودی حق سبحانه جویند فما هم پس نیستند ایشان من المعتبین از اجابت کرده شدگان در
طلب خشنودی وقیضنا و برانگیختیم لهم برای مشرکان قرناء دوستان و همنشینان از شیاطین و بر
ایشان مسلط کردیم فزینوا پس بیاراستند دیوان لهم برای ایشان ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا اما در طلب آن بسیار نمودند و ما خلفهم و دیگر از پس پشت ایشان است
از امور اخروی و وعد و وعیدها از انکار شدند وحق علیهم و واجب گشت علیهم القول
بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فی امم قد خلت با امتان دیگر گذشته من قبلهم پیش از ایشان من
الجن والانس از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق
عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذابند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیری
خواهد او را قرینی نیکو و همنشین صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشند و چون به بنده
بدی خواهد و برا رفیقی بد و مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید چنانچه
شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشت انهم بدرستی که کافران کانوا هستند

خاسرین زیان زدگان در سرد و جهان ثم زنعد معرفت امروز مفلس زسود آخرت فردا نهی دست
آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را بینید که قرآن میخواند بنوعی تشویش
دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض
آمده و آوازها برداشتندی و سخنان بیهوده گفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیت نازل شد
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مریکدیگر را گفتند لا تسمعوا مشنوید و
گوش منهید لهذا القرآن مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند والغوا فیه و سخنان لغو و حشو در
افکنید در ان یا فریاد کنید در پیش وی او لعلکم تغلبون شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و
آواز خواندن باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه
قایلان اند یا عامه کافران را عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم ولنجزینهم و هر آینه پاداش
دهیم ایشانرا بدتر پاداشی اسوأ الذی کانوا بر بدترین کاری که بودند از روی جهل و عصیه یعملون
میکردند ذلک آن عقوبت جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدایست النار یعنی آتش عطف بیان
است از جزاء هم کافرانراست فیها در آتش دار الخلد سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان آتش
باشد جزاء پاداش داده شوند بما کانوا بسبب آنچه که بودند همواره بآیاتنا بآیات کلام ما یجحدون
انکار میکردند وقال الذین کفروا ربنا ارنا الذین و گفتند آنانکه کافر شدند که ای پروردگار ما
بنمای بما آن دو کس را که در دین اضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس از دیوان و آدمیان
یعنی ابلیس که نافرمانی او پیشکرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما نمای نجعلهما تا
داریم ایشانرا تحت اقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین
تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند یا از فرودان فرودتر باشند ان الذین قالوا
بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما الله است ثم استقاموا پس بران ایستادند تتنزل فرود
آیند علیهم الملائکة بر ایشان یعنی بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از
قبر یا در هر حال با آنکه ایشانرا گویند الا تخافوا مترسید از آنچه که در پیش دارید از امور اخروی که بر
شما آسان خواهد گشت ولا تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه
متکفل کار ایشان خواهد ساخت وابشروا بالجنة التی و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون

بوده اید که بآن وعده می شدید بر زبان پیغمبر نحن اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در
زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و
معاونت میکردیم و فی الآخرة و دوستان شماییم در ان سرای و تعظیم در خواست و لکم فیها و
مر شماراست در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما ولکم فیها ما تدعون
و لکم فیها و مر شماراست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده من غفور از خدای
آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده ومن احسن قولا و کیست نیکوتر قولا از روی سخن ممن دعا از آنکس که
بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کاری شایسته وقال و گوید انني بدرستی که
من من المسلمین از گردن نهادگان حکم خدا این آیت در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
سلم که خلق را بخدای دعوت کرد و گفته اند همه ائمه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه رضی
الله عنها فرموده که من چنین آیت را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال
رضی الله عنه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندا میکند و نماز میخوانند و سخنان بیهوده
بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر هر تقدیر که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آن
است که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست
نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند ادفع دفع کن بدیه را بالتی
بآن چیزی که در نفس الامر هی احسن آن نیکوترست یعنی غضب را بر حلم تسکین ده و گناه را بعفو
محو کن و از لغو به تغافل درگذر فاذا الذی پس چون چنین کنی آنکس که باشد بینک و بینه عداوة
میان تو و او دشمنی هر آینه دوست گردد کانه گوییا که او ولی حمیم دوستی کارساز بوده و خویش
مهربان و در احقاف از امام اعظم رحمه الله نقل میکنند که چون کسی بمن می رسانند که مرا بد میگویند
و ندیده این دو خصلت که مقابله بدیست بنیکی الا الذین صبروا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره
و نفس را از انتقام باز دارند وما یلقیها و عطا نکنند این عادت و صفت الا ذو حظ عظیم مگر
خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از ذخیرها اعمال
حسنه و گویند حظ عظیم بهشت واما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان نزغ از دیو ترغ وسوسه
جنباننده یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای این دو صفت که مذکور شد در هم شکند فاستعذ

پس پناه جوی بالله بخدای از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا مر استعاذهٔ ترا
العلیم دانا بنیت تو ومن آیاته واز نشانهای قدرت اوست اللیل والنهار شب وروز که
متعاقب یکدیگرند روز بجهت آرایش وشب از برای آسایش والشمس والقمر ودیگر آفتاب وماه که
بسیر معدود واندازهٔ مقرر میروند ومی آیند لا تسجدوا سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر ونه ماه را
که ایشان مخلوق‌اند مانند شما واسجدوا وسجده آرید لله مر خدای را الذی خلقهن آن خدای که بیافرید
شب وروز ومهر وماه را ان کنتم اگر هستید شما از روی یگانگی ایاه تعبدون مر ورا می پرستید
چه سجود اخص عبادات است وآن جز خالق را نشاید نه مخلوق را وامام شافعی درین محل سجده میکند تا سجده
مقترن امر باشد واین روایت موقوفست از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فان استکبروا پس اگر
سرکشی کنند از سجده کردن خدای را آنچه زیان فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند
از فرشتگان یسبحون له تسبیح میکذارند برای وی یا تسبیح گویند مر ورا ومی ستایند باللیل والنهار شب
وروز یعنی پیوسته او مشغول‌اند وهم لا یسأمون وایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت وبسیاری
ستایش وپرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شده واین روایت
ابن عمر وابن عباس است رضی الله عنهم واین سجدهٔ یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآن ۷
ومن آیاته واز نشانهای قدرت اوست انک تری الارض آنست که تو بینی خاشعة فرسوده وخشک
شده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بران زمین آب یعنی باران اهتزت بجنبش در آید
بجهت رستن نبات ازو وربت وبر دمید وافزون کرده گیاه ان الذی احیاها بدرستی که آنکه آن
زمین مرده را زنده کرد لمحی الموتی هر آینه زنده کنندهٔ مردگانست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه
چیزها از احیا واماتت قدیر تواناست وقدرت او نسبت بهمه مخلوقات ومقدورات یکسانست ان
الذین بدرستی که آنانکه یلحدون میل میکنند واز طریق صواب باز میگردند فی آیاتنا در نشانهای
قدرت ما لا یخفون علینا پوشیده نمی شوند بر ما یعنی همه را میدانیم وجزا از طعن والحاد بدیشان
میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهلست که
یعنی وقابل جوهل باشد خیر بهترست امن یأتی یا کسی که بیاید آمنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز
رستخیز که آن حضرت مغفرتست صلی الله علیه وسلم وگفته‌اند حمزه یا عمر وعثمان یا عمار رضوان الله

سجده

۷ حضرت شیخ محی الدین در فتوحات اکثر ... کرده ... واکثر آیات ... سجده ... شرط ... تلاوت ... الاکثر ... سجده ... اکثر ... سوره ...

علیهم اجمعین اعملوا امر تهدید بدانست کفار را میکوید بکنید ما شئتم هر چه میخواهید انه بدرستی که خدای
بما تعملون بصیر بانچه شما میکنید بیناست وبران جزا خواهد داد نظم حیله ومکر با کن که خدا میداند
نقد مغشوش میاور که معامل میناست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که
بهترین یاد کردیست لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان ایشان معاندان وستیزکاران‌اند وانه و
بدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند وگرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم
النظیر لا یأتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطل من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه ونه از
پس وی یعنی از جهت باطلی بروی متطرق نشود یا زیاده ونقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او
از گذشته وآینده دروغی یافت نشود تنزیل وفرستاده شده ایست من حکیم از خداوند دانا حمید
ستوده ما یقال لک نمیکوید ترای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
گفته‌اند للرسل مر فرستادگان من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از
سخنان کفار اندوهناک مباش مثل این هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته‌اند که با تو
میکویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیا ومتابعان
ایشان را وذو عقاب الیم وخداوند عقوبت دردناک مر مشرکان ومکذبان را آورده‌اند که کفار
قریش گفتند قرآن چرا بلغت عجم فرو نیامده یا چرا بعضی از وی عربی نبود وبعضی عجمی تا هر دو قوم از وی بهره
برند آیت آمد که ولو جعلناه واگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب
لقالوا هر آینه می گفتند کافران عرب لولا فصلت چرا پیدا وهویدا نکرده آیاته آیتهای این کتاب را
بزبانی که ما فهم کنیم أأعجمی آیا کلام عجمی است وعربی ومخاطب عربی قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا
مر آنانرا که گرویده‌اند هدی راه نموده است بحق وشفاء وشفا بخشنده از امراض شک وشبهه
والذین لا یؤمنون وآنانکه نمی گروند بدان فی آذانهم وقر وهو علیهم عمی در گوشهای ایشان گرانی
است وما جلوه جمال کمال آن نمی بینند اولئک آن گروه از شنیدن قرآن ودیدن حقیقت آن
کور وکرند ینادون ندا کرده می شوند من مکان بعید از جای دور ومثل ایشان چون کسی که اورا
از مسافت دور ودراز بخواند نه خواننده را ببیند ونه آواز او شنوند پس ایشان را ازان ندا هیچ نفع
رسد نظم نادی اقبال میکوید که ای غافلان بانک نزدیکست شما بس دور رو لقد آتینا وهمچنین

یعنی تقام میکنند وگوش هوش ایشان شنونده آنکه کتاب بر ایشان پوشیده ماند اختصر

ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریه فاختلف فیه پس اختلاف کردند دران همچنانچه در قرآن یعنی بعضی
باور داشتند و جمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک
از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی
هر اینه حکم کرده شدی بینهم میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وانهم و بدرستی که مشرکان عرب
یا یهود لفی شک در شک اند از توریه یا قرآن مریب کاین باضطراب آورنده من عمل و هر که بکند صالحا
کاری پسندیده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد ومن اساء و هر که بد کند فعلیها
پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بد بوی باز گردد وما ربک بظلام ونیست آفریدگار تو ستم کننده
للعبید مر بندگان را که فراخور عمل مکافات فرماید الجزء الخامس والعشرون من اجزاء الثلثین
الیه بسوی خداست یرد باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از زمان سوال
کنند علم آن حواله بحضرت او می باید کرد و کسی جز او نداند وما تخرج و بیرون نیاید من ثمرة هیچ میوه
من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی هیچ مادهٔ از انسان و سایر حیوانات و
لا تضع و ننهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج
نیز خاصهٔ اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را از روی توبیخ گوید این شرکا
کی اند انبازان من بزعم شما قالوا آذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما
من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل عنهم و گم شد ازیشان
ما کانوا یدعون من قبل آنچه که بودند که می پرستیدند پیش از قیامت یعنی بتان را که در
دنیا پرستیدندی دران روز نه بینند ازیشان مدد نیابند وظنوا و یقین دانند که از عذاب
عقوبت ما لهم من محیص نیست ایشان را هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمی شود آدمیان
من دعاء الخیر از خواهش نیکی های جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وان مسه الشر و اگر برسد
او را تنگدستی فیئوس پس نا امید است از راحت قنوط امید برنده از رحمت و یأس و قنوط صفت
کافران و گمراهان است ولئن اذقناه و اگر بچشانیم آن کافر را رحمة منا بخشایشی از نزدیک ما
چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که باو رسیده باشد لیقولن هر آینه گوید
هذا این خیر و عافیت لی برای منست و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت

الجزو ۲۵

وما اظن الساعة و گمان نمی برم قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شده و مراد انکار بعث است
ولئن رجعت و اگر باز گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده
اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند ان لی بدرستی که مراست عنده نزدیک خدای للحسنی آنچه که
نیکوتر باشد فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم آنان را که بگرویدند بما عملوا بانچه کرده اند از کفر و تکذیب
و اخبار بتعذیب خواهد بود ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را من عذاب غلیظ از عذاب
درشت و بزرگ و بدیشان رسد که عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت واذا انعمنا
و چون انعام کنیم و در عافیت بگشاییم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر
ونأی بجانبه و دور شود از راه حق یا خود را بر یکطرف کشد از سپاس داری واذا مسه الشر و چون برسد
او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعاء بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعای بزرگ را بچیزی
پهنا دار و جهت سعت و کثرت آن قل بگوی ای محمد ارأیتم خبر دهید مرا ان کان اگر باشد
من عند الله از نزدیک خدای و کفرتم به و شما کافر شدید بدان بی تامل در ان من اضل کیست گمراه
تر که بوسیله در مقام ستیز و عناد و انکار افتاده و وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید
ضلال ایشانست سنریهم زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کافران قریش را آیاتنا نشانهای
قدرت خود را که آن شق قمرست فی الآفاق در کنارهای جهان وفی انفسهم و در نفسهای
ایشان یعنی مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشان را انه الحق که رسول الحق است اولم یکف
بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بر همه چیز شهید گواهست یعنی اگر
کفار انکار تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت است الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند
من لقاء ربهم از لقاء پروردگار خود بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها محیط
فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند
علم بی جهل و قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی است آنچه باید در انفس و آفاق
کند از حکم پادشاهی راست • سورة الشوری بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق حروف
مقطعات اشارت بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن عباس رضی الله
عنهم نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنهها را می شناخته از حم عسق گویند حاقت

الشوری

ومیم ملک وعین عذاب وسین سخ وقاف قذف وحدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این
حروف اثر اندوه از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین ظاهر بود و
جون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بجزها که بامت من نازل خواهد شد بس از قذف وخسف
وامثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا وعلیه السلام وقولی آنست که این حروف مبادی
اسم حکیم ومجید وسمیع وعلیم یا اشارتست بصفت حلم ومجد وعلم وسمع وقدرت ٭ ودر
کشف الاسرار آورده که این حروف ایماییست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را ازان
سیراب کرداند ومیم ملک ممدود او وسین سنا مشهود او وقاف مقام محمود او ٭ ودر شب معراج ودر هر
مقامی تو محمود ونامت محمد بدخشان مقامی نامی که دارد ٭ کذلک مثل ابجد درین سورة از
معانی یوحی الیک وحی میکند بتو گفته والی الذین من قبلک ووحی کرد است بانانکه پیش از تو بوده اند
از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچ کس از وحی او را باز نتواند داشت الحکیم ودانا بحال کسی که سزا
وار نزول وحی است بر وله ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات مرور است وما
فی الارض وآنچه در زمین است از کوائن سفلیات وهو العلی واوست برتر که رفعت شان او راست العظیم
بزرگتر که عظمت وسلطان مر ورا است تکاد السموات نزدیک شده آسمانها که از عظمت او یتفطرن که شکافته شوند
من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی تختست آسمان بلند ترینها که فرد پس از آن یک یک منشق کردند ٭ در کشف
آورده که این حال در ظهور کبریا وجلال اعظم واتمست جه بالای آسمان اعلی عرش وکرسی وصنوف ملایکه
پس ابتداء انفطار از انجا دلیلی بزرگست بر آثار عظمت پروردگار والملائکة یسبحون وفرشتگان
یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیه مقرون بحمد ربهم بحمد پروردگار ایشان
یعنی تسبیح وحمد با هم میکویند جه یکی نفی ناسزاست ویکی اثبات سزا ویستغفرون وامرزش طلبند
از خدای لمن فی الارض برای کسانی که در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای
هو الغفور اوست آمرزنده گناه بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه از ایشان غفران
ورحمت اوست که ملایکه را باستغفار گناه کاران فرموده والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند
من دونه اولیاء بجز خدای دوستان یعنی شرکا وانداد که بدوستی ایشانرا پرستش میکنند الله

حفیظ خدای نگاه دارنده علیهم بر اقوال واحوال واعمال ایشان ومناسب آنها جزا خواهد داد و
ما انت علیهم ونیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو
دعوتست وتبلیغ احکام شریعت وکذلک وهمچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او اوحینا
الیک وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل ام القری
شهرها را که مکه است ومن حولها وهر که گرد اگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلادها را و معمورات
که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست وهمه بر حوالی وی اند وتنذر وبیم
کنی مردمان را یوم الجمع بروز جمع یعنی قیامت لاریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن واو را روز
جمع گفت که اولین وآخرین دران روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا عمال را
باعمال یا هر کسی را بمثل او وبعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند فریق فی الجنة گروهی را در بهشت
برند که مومنان وموحدان شده وفریق وگروهی را بدوزخ افکنند که منافقان ومشرکان شده ولو
شاء الله واگر خواستی خدای لجعلهم هرآینه گرداندی همه خلایق را امة واحدة گروهی یکتا بر
راه هدایت یا در طریق ضلالت ولکن یدخل ولیکن در می آرد من یشاء هر کرا خواهد براه نمودن
وتوفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود والظالمون وستمکاران یعنی سرکردانان بیابان
غوایت وخذلان از اهل کفر ونفاق ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان
کردد ولا نصیر ونه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند کافران من دونه
بجز خدای اولیاء دوستان مانند اصنام ولاف دوستی ایشان میزنند فالله پس خدای بحق هو
الولی اوست دوستی که دوستانرا دست گیری کند وهو یحیی الموتی واو زنده گرداند مردگان را نه
بتان عاجز ایشان وهو خدای علی کل شیء بر همه چیزی قدیر توانا است واصنام ایشانرا توانایی
نیست ٭ نظم ٭ اوست قادر بحکم کن فیکون ٭ غیر او جمله عاجزند وزبون ٭٭
عجز را سوی قدرتش ره نیست ٭ عقل زین کارخانه آگه نیست ٭ وما اختلفتم وآنچه اختلاف
میکنید ای مومنان فیه دران چیزها که ان من شیء از هر چیزی از امور دین ودنیی فحکمه پس حکم
آن مفوض است الی الله بخدای واو حکم خواهد کرد دران روز قیامت ذلکم آنکس که حکم بحق
صفت اوست الله خدای بحق ربی پروردگار منست علیه توکلت بر و نه بر غیر او توکل کردم

در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نموده ام والیه انیب و بسوی او باز میگردم و در همه
احوال بنده را فی الحقیقه جز او مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض آفریننده و پدید آرنده
آسمانها است و زمینها جعل لکم پیدا کرد برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان و من الانعام
ازواجا و خلق کرد از چهارپایان صنفهای گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه درین تزاوج
و تناسل یا درین وجه از خلقت لیس کمثله شیء نیست مانند او چیزی حرف کاف لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد
مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانکه گوید مثلک لا یفعل کذا و درین
آیت نشاید مثل بر حقیقت گذاشتن چه مودی باشد بتناقض که اثبات مثل او و نفی آنست
ذات ترا صورت نبودی نه علم تو بکس و کس بتو ماننده شعر جل المهیمن ان تدری حقیقته
من لا له المثل لا تضرب له المثل وهو السمیع و او شنوای جمیع مسموعات را البصیر بیننده
بهمه مبصرات له مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی
مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی
را لمن یشاء برای هر که بخواهد و یقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت انه بدرستی
که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط علیم داناست شرع بیان کرد و هویدا
ساخت و برگزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید ما وصی به
فرموده شده بود بآن چیز نوحا نوح بن ملک را علیه السلام والذی و آنچه اوحینا الیک که وحی
کردیم الیک بسوی تو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح بوده و ما وصینا و آنچه
کام کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی این پیغمبران را از اصول ان اقیموا الدین آنست
که قامت کنید و برپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمانبرداری
احکام خدای و لا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید دران اصل که توحید و
طاعتست چه در فروع و شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کبر بزرگ
است و گران بود دشوار علی المشرکین بر مشرکان ما تدعوهم آنچه میخوانی ایشان را الیه
بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی یا
بدین و رسالت من یشاء هر کرا میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت

آنرا که اراده کند و یهدی و راه نماید بتوفیق ارشاد الیه بدین حق من ینیب هر که باز گردد و بحق
و روی آرد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه او را طور راست
نماید نظم تخت ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آور ° کزان حضرت ندا آید که ای برگشته ما لک
و ما تفرقوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا گشتند
الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند
یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق
ضلال محض است بغیا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعست بینهم میان
ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند و لولا
کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من من ربک از پروردگار تو در
مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمانی که نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لقضی
بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق و ان الذین و بدرستی
که آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس ایشان گذشته
مراد کافران زمان حضرت اند صلی الله علیه و سلم که قرآن بدیشان دادند و ایشان لفی شک
هر آینه در شک اند منه از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مریب شکی در تهمت افکنده
فلذلک پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده فادع پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت
اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده
که ولید مغیره با حضرت صلی الله علیه و سلم گفت که ازین دین و دعوی که داری رجوع کن تا من
نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرده که اگر بدین پدران باز آیی دختر
خود در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مستقیم باش و لا تتبع و پی روی
مکن اهواءهم آرزوهای باطل ایشان را و قل آمنت و بگو بگرویدم بما انزل الله بآنچه فرستاده
است خدای من کتاب از کتاب بر من و بر انبیای پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان
دارم چه حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است و امرت و فرموده شدم لاعدل
بآنکه عدل کنم و سویه نگاه دارم بینکم میان شما یعنی اشراف و ارذال را بحق خوانم و در

در تبلیغ شرایع و حکومات میل کنم الله ربنا و ربکم خدای آفریدگار ما و شماست لا حجة بیننا و بینکم هیچ خصومتی نیست میان ما و حکم میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از عناد و ستمکاری خواهد بود الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما بقیامت و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه ما یعنی عدم حجاج منسوخ است و الذین یحاجون و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فی الله در دین خدای عز و جل من بعد ما استجیب له از پس آنکه اجابت کرده اند مر او را یعنی در روز میثاق آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که بحق خدا را اجابت نموده و در تورات به مصطفی ایمان آورده یا آنکه مجادله میکنند از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کنند بر صدق و حجتهم داحضة حجة ایشان باطلست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است و علیهم غضب و بر ایشان خشم خدای است بمجادله در ابطال دین و لهم و مر ایشان راست بر کفر ایشان عذاب شدید عذاب سخت که آن آتش دوزخ باشد الله الذی انزل الکتاب خدای بحق آنکس است که فرو فرستاد از آسمان کتاب بالحق براستی و درستی و المیزان و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن سنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم نرود و محققان برآنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و درستی میزان کنایت کرد که آلت عدالت است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی فرموده که مراد از میزان محمد است صلی الله علیه و سلم که قانون عدل و تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست و ما یدریک و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قریب بوده نزدیک امام زاهد فرموده که لعل جای تحقیق است یعنی البته ساعت که دران قیامت قایم شود نزدیک است یستعجل بها شتاب میکنند بساعت یعنی بآمدن آن الذین لا یؤمنون بها آنانکه گرویدگان نیستند بآن یعنی استعجال از روی استهزاء و تکذیب یا بخواهند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بر و حجت بود و الذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول مشفقون ترسانند منها از قیامت چه می دانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود و یعلمون و میدانند انه الحق که آمدن ساعت راست است الا ان الذین یمارون بدانید بتحقیق آنانکه خصومت و جدال

نمایند فی الساعة در آمدن قیامت لفی ضلال بعید هر آینه در گمراهی اند دور از صواب الله لطیف خدای داناست یا نیکوکار بعباده به بندگان خود یرزق من یشاء هر کرا میخواهد که روزی دهد و هو القوی و اوست توانا در لطف العزیز غالب در حکم و ارادت من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرای یا پاداش آن را نزد له فی حرثه زیاده کنیم مر او را فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آخرت او از ثواب آن جهان بذکر حرث جزو او از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید چنانکه کمی از آن بسیار می شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون می گردد تا حدی که یک ذره برابر کوه احد می گردد و من کان یرید و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنیا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد و ماله و نیست مر او را فی الآخرة در آن سرای من نصیب هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیی خواهند و بس یا منافقان که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودند و غرض ایشان غنیمت بودی و بس پس درین آیت فرمود که هر که دنیی خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت خواهد نصیب خود از دنیی هر دو در عقبی زیاده کنیم از دنیا فیض یابد ثم دنیی طلبی بهره دنیا دهند عقبی طلبی هر دو و بیکبار دهند ام لهم شرکاء آیا کافران تصور کرده اند لهم شرکاء مر ایشان را انبازان اند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند از برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان من الدین از کیش جاهلیت ما لم یأذن به الله دستور نداده است و نفرموده به الله بآن خدای که هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیی و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن و لولا کلمة الفصل و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتأخیر مکافات ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکاء و هر یک جزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لهم مر ایشان راست دران روز عذاب الیم عذابی دردناک دایم و بی انقطاع بود تری الظالمین بینی مشرکان را در قیامت مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند و هو و جزای عمل ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند

وعملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند فی روضات الجنات در مرغزارها بهشتها الذی یعنی
خوشترین بقعها و تازه ترین آن لهم ما یشاؤن عند ربهم مرایشان راست در بهشت آنچه خواهند و آرزو
برند آماده و مقرر شده نزدیک پروردگار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو
الفضل الکبیر آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندکان تفضیل فرموده در جنب آن نعیم فانی دنیوی
بغایت حقیر ذلک آن ثواب که خبر داد الذی یبشر الله آنست که مژده میدهد خدای بدان عباده
بندکان خود را الذین امنوا آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کارهای شایسته کرده اند
و تقدیم خبر باین کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنانست و آنکه دانند عمل ایشان ضایع نیست
پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند بیت
کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی کز جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش
مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند • امام ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان
اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزد
میخواهد یا نی آیت آمد که قل لا اسالکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی از هیچ
پیغمبری از امت برای دعوت مزد نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل فرموده
که چون حضرت رسالت بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر
مایی و در راه دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیار از مداخل است اگر فرمایی قدری
از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه بازدهیم تا در حوایج صرف
کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغی دست دهد این آیت نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام
از کسی مزدی طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا
دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصلهٔ رحم ما افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش
نیست الا که سر رشتهٔ قرابت هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این تخریج
بر نسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودة ثابته است در ذوی القربی یعنی مزد
رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید • و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست
که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان تو که مودت ایشان باید کدام اند فرمود

که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی وارد
که خویشان حضرت رسول بنو هاشمند و بنو المطلب که خمس بایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد
بقربی تقرب بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید باعمال صالحه و من یقترف و هر که کسب
کند حسنة نیکی یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبرست که بر گران
نزد له زیاده کنیم ما مر او را فیها در آن حسنه یعنی برای آن حسنه حسنا نیکویی یعنی مضاعف سازیم
ثواب آن حسنه را ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است شکور نیکو کار از نکو را پذیرنده طاعت
فرمان برداران را ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد و برمی بندد علی الله
الکذب بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای یختم
علی قلبک مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو و صبر
و شکیبایی از آزار و جفای ایشان مقرر شود و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره
نقل میکند که مهر شوق انس و محبت هم بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از احاجات
وابای خلق فارغ گردی و یمح الله الباطل و محو میکند خدای بکلی نارستی را و یحق الحق و ثابت
میکرداند حق را بکلماته بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ کس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی
که خدای علیم بذات الصدور داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و منطلهٔ افترا ایشان
بتو بر وی مخفی نیست • در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت فرموده که بعد از نزول
آیت قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید
تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت رسول با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی
میدهیم که تو راست گویی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که و هو الذی و
اوست آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون
بد و بازگردند و از ندامت گناهی ورزند آن بازگشت را در پذیرد و یعفوا و فرو میگذارد
عن السیئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذراند و یعلم و میداند
ما تفعلون آنچه کنند بعد از آن از بدی و نیکی و حفص بتا میخوانند یعنی خدای میداند آنچه شما

میکند از گناه و توبه ویستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدای درخواست آنانکه گرویدند و عملوا
الصالحات وکردند عملهای پسندیده ویزیدهم و زیاده کرد ایشانرا من فضله از فضل
خود یعنی بدهد ایشانرا زیاده از جزاء خواستن آن نداشته باشند از رؤیة و سلام والکافرون و
ناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذاب سخت کردل حجاب و دوام عقاب و
هیچ عقابی بتر از ذلت حجاب نیست نظم زهیچ رنج تو مطلق دلم نیابد روی
جز آنکه بندگی در حجاب حرمانش اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی
در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود بفلان و فلان خیر تصدق کنیم این
آیت آمد که ولو بسط الله الرزق و اگر بگشادی خدای روزی را لعباده برای بندگان خود و
برایشان فراخ گردانیدی لبغوا هر اینه ستم کردندی فی الارض در زمین و باستیلا و استعلا
بیرون افتندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در حکم غالبست چه ذو النورین و عبد
الرحمن بن عوف مالدارترین مردم بودند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گویند
مال دنیا بمثابه بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطره آن گیاهی روید نظم
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و چون غلب
طباع خلق بجانب لهو و لعب و هوا و هوس مایلست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب
و مال و غنی درین ابواب قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی
و طاغی می شدند و از راه حکمت قسمت نمود چنانکه فرمود ولکن ینزل بقدر و لیکن فرو میفرستد
روزی را باندازه باشد از انچه میخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی که او به بندگان خود
خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بیناست یعنی می بیند و میداند که هر کس را چه می باید و چند می باید
وهو الذی ینزل الغیث و او کسی است که میفرستد بارانرا من بعد ما قنطوا پس از انکه نومید
شوند از آمدن آن وینشر رحمته و پراکنده میکند رحمت خود را یعنی بارانرا منتشر کرد اندر کوه و
بیابان وهو الولی الحمید و اوست دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران
و نشر رحمت ایشان و احسان و ستوده بهمه زبان یا ستایندهٔ سپاسداران ومن آیاته و از دلایل
قدرت و نشانهای فطرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینهاست وما بث

وآفریدن آنچه پراکنده کرد فیهما در آسمان و زمین من دابة از جنبندگان یعنی زندگان چون
ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات وهو و اوست یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان در عرصه
محشر اذا یشاء هرگاه که خواهد قدیر تواناست و متمکن از ان و غیر عاجز در ان وما اصابکم و
هر چه بشما میرسد ای مؤمنان من مصیبة از مصیبتی و آفت بمال یا بتن یا باهل و عیال فبما کسبت ایدیکم
پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصیست و هر چند اقتضای مصیبت
اما عقوبت گناهان شماست ویعفو و عفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان و اگر بی
گناهی از ایشان رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده
که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
فرستاده این آیت است زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم
و وی از ان کریم تر است که گناهی که در یکبار عفو کند در وقت دیگر باز عقوبت کند بران و عقبی
وما انتم و نیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان خدای را از انفاذ امر او از عذاب کردن
شما فی الارض در زمین وما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کار
سازد و در وی ولا نصیر و نه یاری که عذاب باز دارد در عقبی ومن آیاته الجوار و از نشانهای
توانائی وی کشتیهای روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظم ان یشأ اگر خواهد
یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فیظللن پس
گردند کشتیها رواکد ایستادگان علی ظهره بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند
ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح و اجراء سفاین لایات هر اینه دلالتهاست لکل صبار مر
هر صبر کننده را در کشتی شکور سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک
کند اهالی انرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی ویعف و در میگذراند عن کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی
غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص کند مؤمنانرا و اگر خواهد هلاک کند کافرانرا برای انتقام کشیده
باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون و تا بدانند آنها که خصومت میکنند در دلایل قدرت ما که
در محل نزول بلا ما لهم من محیص نیست مر ایشانرا گریزگاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید
من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فمتاع الحیوة الدنیا پس آن بر

حزب

دکهانه بخت به بسیار را از

خوردواری اند کالای دنیاست یعنی اندک بهره ایست از متاع مکر بد و ما عند الله و آنچه نزدیک
خداست از ثواب آخرت خیر و ابقی بهترست و پاینده تر للذین آمنوا برای آنکسان که گرویدند
و علی ربهم یتوکلون و بر آفریدگار خود توکل میکنند والذین و برای آنکه یجتنبون پرهیز میکنند
یا یکسو میروند کبائر الاثم از گناهان بزرگ والفواحش و از کارهای زشت و اذا ما غضبوا هم و چون
خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بدیشان رسانند یغفرون در میگذرانند
از او عفو میکنند ٭ در لباب آورده که آیت در شان فاروق اعظمست رضی الله عنه که او را بکو
دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض ایشان نمیکرد ٭ و در تبیان فرموده که
در شان ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که او را بر انفاق مال تمام ملامت کردند و بدو ستم رسانیدند
و او حلم می ورزید و متعرض ایشان نمیگشت نظم مستوفی کار خود چنانم که دگر
پروای ملامت گر بیکارم نیست ٭ والذین استجابوا و برای آنکه اجابت کردند لربهم مر پروردگار
خود را مراد انصارند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را بایمان خواند و فی الحال بطوع
و رغبت قبول نمودند و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در
اوقات آن و امرهم و کار ایشان شوری بامشورتست بینهم میان ایشان هر کاری که کنند بصواب
یکدیگر کنند و مما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال ینفقون نفقه میکنند در راه خدای
والذین و برای آنکه اذا اصابهم البغی چون برسد ایشان را ستم از کافران هم ینتصرون ایشان از
دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصاف از کفار فرض است
و جهاد کردن با ایشان لازم و جزاء سیئة و پاداش کردار بد سیئة مثلها کرداریست مانند آن
لفظ سیئة در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلامست چنانچه فان عاقبتم فعاقبوا
فمن عفا پس هر که عفو کند از ستمکاران خود که مسلمان باشند و ترک انتقام نماید از ویکی و اصلح
و با صلح آرد میان خود و ظالم خود فاجره علی الله پس مزد او بر خدایست وعده مبهم دلالت بر
شرف و عظمت موعود دارد ٭ در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت
ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز و بیبان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد
از مظلومان نظم عفو از گناه سیرت اهل فتوتست ٭ بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست

بگذر ز جرم خصم و کرم کن که گفته اند ٭ در عفو لذتیست که در انتقام نیست انه بدرستی که خدای لا یحب
الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی را که ابتدا کنند بظلم یا در انتقام از حد درگذرند
و لمن انتصر و هر که کینه کشد از ظالم بعد ظلمه بعد از آنکه برو ستم کرده باشد فاولئک پس آن گروه کینه کشنده
ما علیهم نیست بر ایشان من سبیل هیچ راهی بعتاب و ملامت یا از گناهی نیست انما السبیل
جز این نیست که معاتبه و معاقبه علی الذین بر کسانیست که ابتدا یظلمون الناس ستم کنند بر مردمان
و یبغون فی الارض بغیر الحق و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بی حقی و حجتی اولئک
آن گروه موصوف بظلم و بغی لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ
و لمن صبر و هر که شکیبایی کند بر آزار مردمان و غفر و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد
ان ذلک بدرستی که این صبر و غفران از لمن عزم الامور از بهترین کارهاست ٭ امام زاهد
گوید این از کارهای مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند نظم
غم خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم ٭ که در طریقه ما کافریست رنجیدن ٭ و من یضلل الله و هر که
را فرو گذارد خدای تعالی فما له من ولی پس نیست او را هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده پس از
فرو گذاشتن خدای مر او را و تری الظالمین و می بینی تو مر کافران را لما راوا العذاب آن هنگام
که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت یقولون گویند هل الی مرد آیا هست بسوی بازگشتن در
دنیا من سبیل هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات کنیم و تراهم و می بینی کفار را که در آن روز
یعرضون عرض کرده می شوند علیها بر آتش دوزخ کنایت عنها کوراست جهة وضوح چه
معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان و حقیران باشند
من الذل از خواری و رسوایی ینظرون می نگرند بسوی آتش من طرف خفی از گوشه چشم
پنهان یعنی بگوشه چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند
ضحاک فرموده که وقتی که ایشان بدوزخ می نگرند و گاهی بملائکه می نگرند و گاهی بیهوش می شوند
و گاهی بدوزخ جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند
شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان و بینی حالات مختلفه فهم میکنند و قال
الذین آمنوا و چون اشارت این حال ببینند گویند آنکسان که ایمان آورده اند یعنی جوینان

راننده از دره شیکنیم

کاری نبندکه بیدان الخاسرین الذین خسروا بدرستی که زیان کاران آنانند که زیان کردند انفسهم
در نفسهای خویش و اهلیهم و در کسان خود یوم القیمة روز رستخیز زیان در نفسها آنست که از
بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آنکه دوزخی باشند اگر ایشان را ایمان
باز داشته اند و اگر بهشتی اند باآنکه ایشانرا از دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید
بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فی عذاب مقیم در عذابی پیوسته اند باقی و بی انقطاع و ما
کان لهم و نباشد مرین کافرانرا من اولیاء هیچ دوستی از دوستان و مددکاران که بوقت
عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشانرا من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان
باز دارد غیر از خدای و خدای عذاب ازیشان باز ندارد و من یضلل الله و هر کرا گمراه سازد
خدای فما له من سبیل پس نیست مر وراراهی بنجات و نجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم مر پروردگار
خود را یعنی دعوت او بپذیرید آنچه امر کرده از ایمان و توحید من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد
روزی که باز گردانیدن نیست مر وراه من الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و
آن حکم باطل نشود و ما لکم نیست شمارا من ملجا هیچ پناهی و گریزگاهی یومئذ آن روز و ما لکم
و نیست شمارا من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام
الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما بران گواهی دهند فان اعرضوا پس
اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم
برایشان حفیظا نگاهبانی که از عملهای ایشان را نگاه داری ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن
احکام و تو رسانیده و انا و بدرستی که ما اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم
منا رحمة از نزدیک خود صحت و توانگری فرح بها خوش شود بدان و شادی کند و ان تصبهم
و اگر برسد ایشانرا سیئة بدیی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم بانچه پیش فرستاده
است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فان الانسان پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور
سخت ناسپاس است و ناگرویده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان
آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند • امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله
فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کند لله مر خدایراست ملک السموات والارض

پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند هرچه میخواهد یهب لمن یشاء اناثا می بخشد هر کرا
میخواهد اناثا دختران بی پسران چون لوط علیه السلام و یهب لمن یشاء الذکور و می بخشد هر کرا
اراده کند الذکور پسران بی دختر چون ابراهیم علیه السلام او یزوجهم یا جفت کرداند ایشانرا ذکرانا
و اناثا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
اینجا مثبت بازجه نسبت جنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا دختر و پدر تو شاید
و الدین داعیه پسر باشد یا پسر دهد ایشانرا و آرزوی دختر باشد پس ثبت خود باز بسته
است یعنی هرچه خواهم و هم اینجا که از هر دو نوع داده پدر و مادر را شبهتی نماند که نفی آن باید کرد
و یجعل و می کرداند هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی علیه السلام انه علیم بدرستی که خدای
داناست بانچه میدهد قدیر توانا بانچه می سازد و دانایی او از جهل مقدس است و توانایی او
از عجز منزه و معرا علم او بر طرف از شایبه جهل و فتور قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور
آورده اند که یهود سید عالم را صلی الله علیه و سلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید
تا در نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی ورا میدید حضرت فرمود که
موسی سخن حق می شنید ولی ورا نمیدید آیت آمد که و ما کان و نیست و نشاید لبشر مر آدمی را
ان یکلمه الله آنکه سخن گوید با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را ببیند پس سخن گفتن با بشر نبود
الا وحیا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقا در منام او من
وراء حجاب یا سخن گوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علیه
السلام و او در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با پیغمبر صلی الله علیه و
سلم سخن گفت از وراء حجابین یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میان دو حجاب بود
که سخن خدای شنید حجابی از زمرد و حجابی از مروارید سفید سیره میان هر دو حجاب
هفتاد ساله راه بود او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی بدان کس از ملائکه فیوحی یا و حی
وحی کند ملک مرسل الیه بدستور خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که او
یعنی خدای برترست از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی حکیم داناست بتکلم با بشر
از روی حکمت بروجهی که باید و کذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو اوحینا الیک

وحی کردیم بسوی تو روحا من امرنا بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده
گردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد ما کنت تدری نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الکتاب چه
چیزست قرآن یعنی قرآن منزل نبود نه دانستی آنرا یا نوشته ازل از سعادت و شقاوت
معلوم تو نبود و لا الایمان و نه دانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و معالم آن عالم
نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد و لکن جعلناه
و لیکن گردانیدیم کتاب را یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نمایم بدان من نشاء هر کرا
خواهیم من عبادنا از بندگان ما چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند و انک لتهدی و بدرستی
که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا الی صراط مستقیم براهی راست دعوت از تو عامست مر خلق را
و هدایت از من خاصست هر کرا میخواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را
بسر منزل مقصود رساند صراط الله الذی له و آن راه خدایست آن خدایی که مر وراست ما فی
السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور
باز گردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت
اوست اما بارتفاع حجب وسایط مشاهده این معانی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدت
غیب مانع نور حضور * دیده دل را بگشا و ببین * تصیر الی الله تصیر الامور

الزخرف

سورة الزخرف بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع
از خواب غفلت بر انگیزانند و قول ثعلبی رحمه الله که در لغت قدوه است تا بدین نحو میکند
الحاکم فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا پس حا و میم تنبیه میکند بر استماع
کلامی عظیم و در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بجناب حقست و میم بملک او قسم یاد
میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود و الکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا
بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم [illegible]
انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید
که شما تازی زبانید تعقلون دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلی الله علیه
و سلم [illegible] کنید درو از آثار و اخبار و فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت

دانند و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است
از همه تغییر و تبدیل لدینا نزدیک ما لعلی حکیم هر آینه بزرگوارست حکیم محکم کرده شده که درو تناقض نیست
یا ناسخ ایست که قلم نسخ برو کشیده نشود افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما
قرآنرا صفحا باز داشتنی ان کنتم بانکه شما هستید قوما مسرفین گروهی مسرف از حد گذرندگان یعنی آیا که وا
کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و الزام
حجت را در بیان آورده که بسبب شرک شما قرآنرا بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود
بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند و کم ارسلنا و چه بسیار فرستاده ایم من نبی فی
الاولین پیغمبری در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بوده اند و کفر ایشان ما را از ارسال
رسل منع نکرده و ما یاتیهم و نیامد بجماعت گذشته من رسول هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به
مگر آنکه بودند معاندان قوم او یستهزؤن استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو
میکنند فاهلکنا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا ایشان گروه قوم اشد منهم سخت ترین ایشان را بطشا از جهت
قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت قوت و شوکت دولت ایشان را عاجز نساخت
و مضی و گذشته است در قرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصه پیشینیان
که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درین جا وعده پیغمبرست صلی الله علیه
و سلم بنصرت و وعید اعادی وی بعقوبت و لئن سالتهم و اگر بپرسی تو قوم خود را که من خلق
السموات و الارض که بیافرید آسمان و زمین را لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید آنها
خداوند غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان چه این گروه قریش که جاهل عاجز
نتوانند بود درین آیت اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مقرند بآفریننده قوی دانا و عبادت
غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میگوید الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم الارض
برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاهی شما باشد و جعل لکم و پیدا کرد و ظاهر کرد
برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بسلوک بدان
طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید و الذی نزل و آن خدایست که فرو فرستاده من السماء
از آسمان ماء بقدر آبی باندازه حاجت و مصلحت نه بسیار که سبب غرق شود تا باشد چون طوفان

نوح علیه السلام و نیز اندک که مهمات زراعت کفایت نکند فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بآن
آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات بکلم جت
اختصاص من بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبرها
پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و آن خدایی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع
مخلوقات را کلها همه آن یاری و مددکاری وجعل لکم من الفلک والانعام و ساخت برای شما
از کشتیها و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بدان در خشکی و تری لتستووا تا راست
نشینید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری ثم تذکروا نعمة ربکم پس یاد کنید نعمت پروردگار
خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید بروی وتقولوا سبحان الذی سخر و بگویید پاک است
آن خدایی که رام کرد و زیر دست ساخت لنا برای ما هذا این کشتی و این چارپا را تا بعد
رکوب بر پشت آن قطع بر و بحر کنیم وما کنا له و ما نبستیم مر این مرکوب را الا بقدرت خود مقرنین ضبط
کنندگان و مر طاقت بود از ساختن آن وانا الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون
بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخرین مرکبی از مراکب دنیاست

نظم

هش دار و غافل منشین در وقت کار * بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت * در خبر آمده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر
پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون * در موضح آورده که چون راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب
کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی
تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله چه فرموده اند
گفت آن تذکروا نعمة ربکم یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارتست بآنکه از
حمد غافل نباید شد وجعلوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند که مر خدا را من عباده از بندگان
او یعنی ملائکه جزءا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند این تعجبیست از جهل کفار
که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفت
اجسام است و او خالق همه جسمهاست ان الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین ناسپاس است

انکار کفر او که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اثبات
بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند حق سبحانه میفرماید که ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای
برای خود مما یخلق از آنچه می‌آفریند بنات دختران که اخس و انقص اند واصفیکم و شما را برگزید
و خاص کرد بالبنین به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خدا ادون و فرو
تر باشد از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی را از مشرکان که ایشان دختران بخدای
میکنند از تولد دختر بما ضرب بآنچه که میسازد للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی
دختر که او را نسبت بحق میکنند و فی الحقیقه آن وصفت خدا را مثل و مانند چه ولد را لابد است
که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند
که ترا دختر متولد شد ظل وجهه گردد روی او مسودا سیاه شده از غایت غم و اندوه و هو کظیم و او
پر است از غم و فزع یعنی و غم بدل فرو میخورد پس دختر را برای خود نمی‌پسندید بجای چون وا
میدارید او من ینشؤا آیا آنکه بیالد و بزرگ شود حفص ینشؤا خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی یا
کسی که پرورده گردد فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری
نباشد وهو و او فی الخصام در وقت مجادله و سخن گذاری غیر مبین نه آشکارا کننده حجت باشد
عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و اغلب زنان ازین دو حلیه عاطل باشند حق سبحانه
فرمود که آیا کسی اینچنین باشد خدای او را فرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان میفرماید
و دیگر نهایت جعلوا الملائکه و نام نهادند فرشتگان را الذین هم عباد الرحمن آنکه ایشان
بندگان خدای اند اناثا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت
اند دختران نام نهند اشهدوا آیا حاضر بوده اند و دیده اند خلقهم آفریدن خدای مر ایشان را که
مشاهده کرده باشند صفت انوثه در ایشان * در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران خود شنیده ایم و گواهی میدهیم
آبای ما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی
ایشان ویسئلون و پرسیده شوند روز قیامت از آن وقالوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لو شاء
الرحمن اگر خواستی خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه

از روی تعصب و تقلید نسبت حق بر مشیة عباد از ایات لاجرم حق سبحانه فرمود مالهم بذلک
ایشان را بذلک یعنی انچه میگویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه شبهه
بر تخمین می دارند بودان تخمین و تقلید فرمان الهی را هم نیستند ایشان ان هم الا یخرصون مگر آنکه دروغ می
گویند و دروغی آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر پرستش
ایشان و بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق
سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام اتیناهم نه چنین است که ایشان میگویند آیا داده ایم ایشان را
کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فهم پس ایشان به بدان کتاب
مستمسکون چنگ در زدگانند و بدان احتجاج می نمایند کلا و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده
ایم پیش از قرآن تا حجت نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه میگویند انا
وجدنا اباءنا علی امة بدرستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه و سیرتی و انا علی آثارهم و ما
بر پیهای ایشان مهتدون راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران است و کذلک
و همچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی و مجمعی من نذیر هیچ
بیم کننده که ایشان را از عذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود الا قال مترفوها مگر
گفتند متنعمان و توانگران و سروران آن دیه که انا وجدنا اباءنا علی امة بدرستی که ما یافته
ایم پدران خود را بر کیشی و آیینی و انا علی آثارهم مقتدون اقتدا کنندگانیم بدیشان قل بگو ای
محمد و حفص قال بخواند یعنی گفت آن پیغمبر اولو جئتکم آیا متابعت پدران جاهل میکنید و اگر
آورده باشم شما را بدینی راست تر از آنچه وجدتم علیه اباءکم آنچه یافته اید بران دین پدران
خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم به بدرستی
که ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شآمت کار
ایشان مکابره و معانده کشید نعم خلق اعتقاد ایشان بر باد داد و کرد و صد لعنت بر تقلید
کرده عقلش حوی بالا میرود مرغ تقلیدش بپستی می پرد فانتقمنا منهم پس ما انتقام کشیدیم
منهم از مقلدان و معاندان باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس در نگر که چگونه بود عاقبة
المکذبین سرانجام تکذیب کنندگان و درین سخن تسلیه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم

فصل

پس میفرماید که اگر تقلید آبا و پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای
شماست و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم علیه السلام بعد از بیرون آمدن از غار لابیه
و قومه مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستند اننی براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون
از آنچه شما می پرستید الا الذی فطرنی لیکن آنکس که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که
او مرا ثابت دارد بر هدایت و جعلها و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمهٔ توحید را کلمة باقیة کلمهٔ پاینده
در ذریت خود و از نسبت که همیشه درمیان اولاد خلیل الرحمن الرحیم علی نبینا و علیه السلام
موحدی بوده و کسی که خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله
علیه و سلم یا امت مرحومهٔ وی یعنی بر آنکه خدای کلمهٔ توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم
لعلهم یرجعون شاید که کافران از شرک برگردند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه برخورداری
دادم هولاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم و اباءهم و پدران
ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یا قرآن یا
دین اسلام و رسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کنندهٔ توحید به حجج و آیات
و لما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر نعمت گذاری
فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزودند قالوا هذا گفتند این که آورده یعنی قرآن
سحر جادوییست و انا به و بدرستی که ما بدان کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند
الله است و قالوا و گفتند دیگر باره لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن که اگر از
منش خدا است علی رجل بر مردی من القریتین از یکی از دو دیه که مکه و طایف است عظیم مردی بزرگ
که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی
یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی بمردی
بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت
خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبهٔ عالیست و استحقاق آن بتحلی باشد بفضایل و جلایل
و کمال حسبه و باین اختصاص باید تفضلی خاص از حضرت واهب العطیات نعم تا دوست
ازان میان که امیخواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود اهم یقسمون آیا ایشان

بخشش میکنند رحمت ربك رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست
تصرف ایشانست تا بهر که خواهند دهند نبوت بکشایند نحن قسمنا بخش کرده ایم بینهم میان ایشان
معیشتهم معیشت ایشان را یعنی اسباب زندگانی کنند فی الحیوة الدنیا در حیات دنیا و ایشان
از تدبیر آن و تغییر آن عاجزند پس کی در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت دخل می نمایند و رفعنا
و برداشته ایم بعضهم برخی از ایشان یعنی و میان را فوق بعض زبر بعضی درجات در جهاد در روزی
تا یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضایل که یکی
فاضل است و دیگری مفضول ٭ و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه
است خوی هر کس نکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرند
بعضی آدمیان بعضا بعضی دیگر را سخریا بکار گیرند یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم ایشان
ساخته و معایش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت
دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود و رحمة ربك و بخشش پروردگار تو
یعنی نبوت خیر مما یجمعون بهترست از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و از اسباب زندگی
میدانند ولولا ان یکون الناس و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر
حرص بر اختیار دنیی بر آخرت لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که منکر شود
بخدای لبیوتهم خانهای ایشان را سقفا من فضة سقفها از نقره و معارج و نردبانها که بدان
علیها بر بام آن خانها یظهرون بر آیند و خود را بنمایند و لبیوتهم و می ساختیم مر خانهای ایشان را
ابوابا و سررا علیها درها و تختها که بر آن یتکئون تکیه کنند از نقره و درین آیت اشارت است
بحقارت دنیی یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیی
و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیی و بسبب آن عبادت و فرمان بر
داری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر سقف خانها و نردبانها و درها
خانه و تختهای کافران همه از نقره کردمی و زخرفا و با وجود اینها ایشان را طلا دادمی
آنچنان کردمی که اینها از طلا ساختندی و ان کل ذلك و نیست همه آنچه یاد کرده شد لما متاع
الحیوة الدنیا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است و

والآخرة و نعمت آخرت و گویند اند بهشت عند ربك نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او
للمتقین مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند یا از مستلذات
فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده **نظم** هر کس که رخ از متاع فانی برتافت
و اندر طلب دولت باقی بشتافت ٭ الحاکه کمال همتش بود رسید ٭ و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت
و من یعش و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن خدای یعنی از ذکر
احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و از رحمت او امیدوار نباشد نقیض له شیطانا ما
بر گماریم برو شیطانی یعنی دیوی فهو له قرین پس آن دیو مر و را همنشین و دمساز و مصاحب
و همراز بود در دنیی و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید ٭ در نفحات الانس آورده
که شیخ ابوالقاسم قشیری قدس سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد
نشسته بودند جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را بی خواب و بعضی را
در خواب گفت آنچه در سرهای ایشانست می بینی گفتم نی پس چشمهای مرا بمالید دیدم که بر سر
هر کسی غرابی نشسته بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بوی فرو میگذارد و گاهی
بالا می برد گفتم این چیست گفت نخوانده که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها
شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته **نظم**
دریغ و درد که با نفس قرین شده ایم ٭ وزین معامله با دیو همنشین شده ایم ٭ بیا رکانه فلک بوده ایم رشک
نجوم ز نقش حجابیه اهرمن شده ایم ٭ وانهم و بدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند
قرینان خود را عن السبیل از راه حق و یحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون آنکه
ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافته اند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و دین
پنداشت می باشند حتی اذا جاءنا تا وقتی که بیاید بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه
واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض و قرائت دیگر اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را
در یک سلسله آرند بحشر و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل فرموده
که چون کافر را برانگیزند و بمحشر گاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا با او باشد
با وی باشد و مفارقت نکند تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قال گوید

جاءنا قال یا لیت بینی وبینک ای کاش میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری
میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ، و در موضح آورده که مراد مشرق صیف
و مشرق شتاست و میان این هر دو مشرق بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی
تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید ولن
ینفعکم الیوم و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا اذ ظلمتم چون ظلم کردید بر نفسهای
خود در دنیا انکم برای آنکه شما هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید
که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته اند سود نمی دارد
شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایمان قوم دلبستگی داشت و جد او در شرائط
دعوت بیشتر اجابت می نمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که افانت
آیا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کران را یعنی آنرا که گوش دل کرانست سخن حق سبحانه
توانی شنوانید او تهدی العمی یا تو توان آن داری که راه نمایی کوران را بطریق حق توانی
نمود و من کان فی ضلال مبین و آنرا که هست در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت
گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا با جوار رحمت خویش
پیش از آنکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوش دار فانا منهم پس بدرستی که ما از ایشان منتقمیم
تو نمائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو
فاستمسک پس تو چنگ در زن بالذی اوحی الیک بآن چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو
از آیات و احکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که رو و برو منزل مراد
توان رسید و انه و بتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفیست و عزتی مر ترا و لقومک و مر گروه
ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان
است و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی و عز اخص مر بنی هاشم راست از ایشان که آل تو اند
مراد از قوم امت اند و سوف تسئلون و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بحق
آن داری و اسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا قبلک کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال

ایشان را استفسار کن من رسلنا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا
آیا فرموده ایم ما من دون الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی بپرس که
هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی از ملل ایشان پرستش کسی که بدون خدای مقرر بوده
مراد باین کلام استشهادست باجماع انبیا بر توحید و در معالم فرموده که شب اسری برای حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم انبیا را جمع کردند گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد
و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل علیه السلام از میکائیل
علیه السلام پرسید که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین
او کاملتر و ایمان او از آن محکمتر است که این سوال کند نظم آنکه در کشف دارد استقلال
کی توجه کند باستدلال ولقد ارسلنا موسی و هر آینه فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا با
معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و گروه او فقال انی
گفت موسی علی نبینا و علیه السلام انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار
عالمیانم فلما جاءهم بآیاتنا پس آن هنگام که آورد موسی بدیشان نشانهای ما چون عصا و
ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم همان وقت ایشان منها یضحکون از آن می خندیدند
یعنی افسوس میکردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن و ما نریهم من آیة و ما نمی
نمودیم ایشان را هیچ معجزه الا هی اکبر مگر آنکه او اکبر بزرگتر بود من اختها از آن پیشین که مثل و مانند او
بود یعنی هر کس مخصوص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود بر آن دیگر مر او صف
همه است بزرگی و اخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن
لعلهم یرجعون شاید که ایشان برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز گشتند
و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند و قالوا و گفتند با موسی علیه السلام
یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر مثل ایشان علم
بزرگ و صفت پسندیده بود و یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره
موسی را علیه السلام بدین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادع لنا
بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست

عندک نزدیک تو و آن استجابهٔ دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعای که میکنی مستجاب
میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان اننا لمهتدون بدرستی که ما راه یافتکانیم یعنی اگر عذاب
از ما مندفع شود ایمان آریم و راه یابیم فلما کشفنا عنهم پس آن هنگام که بردیم عنهم العذاب از ایشان
عذاب را بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون
از اجابهٔ موسی علیه السلام مترددشد که مبادا مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد چون
جمع شدند به بلندی برآمد ونادی فرعون وندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود
بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی غلظ گفت قال یا قوم ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی
ایا نیست مرا ملک مصر مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وهذه الانهار و این جویهای آب
نیل تجری من تحتی میرود از زیر قصر من آب نیل سیصد و شصت جوی منقسم شده بود چهار
جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای وی میاید
پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهای من میرود افلا تبصرون ایا نمی بینید شما عظمت
و حشمت مرا و موسی اینها ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم من هذا الذی ازین کسی که هو مهین
او خوار و بی مقدار است ولا یکاد یبین و نمی تواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند
چه در زبان او بستگی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعای واحلل عقدة من لسانی آن
گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده چه پیش از رسالت او را بران وجه دیده و
دانسته بودند فلولا القی علیه پس چرا افکنده اند برو اسورة من ذهب دستوانها از زر رسم
الحان بود آن زمان که هر که را مهتری و پیشوایی میدادند دستوانهٔ طلا در دست و طوق زر
در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که پیغمبر است و ریاست قوم نامزد
شده چرا او را خدای دستوانهٔ زرین نداده او جاء یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان
مقترنین پیوستکان بوی برای یاری و هواداری او چه هر ملک که ایلچی میفرستد بجایی جمعی را
از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معین او باشند
پس این چگونه باشد که خدای مردی بی کسی درویش را از خویش خود برسالت فرستد فاستخف
پس سبک عقلی یافت فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فاطاعوه

دو نهر طولون ۲

پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی برداشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان که فرعونیان
بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفته از دایرهٔ بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از
طریقهٔ عقل که بمال و جاه فانی عشوه خورده موسی را علی نبینا و علیه السلام بچشم حقارت دیدند و
ندانستند که نظم که فرعون و عذابا بود رنیش مرصع موسی کلیم الله چوبی و شبانی فلما
آسفونا پس چون در غضب کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبایر یا بچشم نیاوردند رسول
ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا
فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیشروکان کافران که بعد از ایشان آیند یعنی قدوهٔ مشرکان
آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا و گردانیدیم ایشان را
پندی و عبرتی للآخرین برای پسینان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظهٔ قصهٔ عجیبهٔ ایشان
معتبر را در تقلیب احوال کفایت و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد همه باب غرقه
ساخته و با نچه نازید بفریاد او رسید نظم در سرداری که باشدت سرداری اندر سر آن دوی که در سر داری
در اسباب نزول آورده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیریت
در آنکه او را بدون خدای می پرستید جمعی گفتند که نه عیسی معبود ترسایانست من دون الله تو
گمان می بری که او بندهٔ صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد برکشیدند و
گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملزم شد آیت آمد که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون
زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو منه یصدون از آن مثل فرح کنند و آواز
بر آوردند قولی در سبب نزول آیت آنست که گفتند عیسی مخلوقست و معبود نصاری پس روا باشد
که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا تشبیه میکردند که چون روایست که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه
بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم
باشد که ایشان نیز باشند ماضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای جدل و خصومت
نه از برای تمیز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون خصومت کنندگان
و لجاج کنندگان ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهاده ایم علیه برو بنبوت و
رسالت وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را مثلی و امری عجیبی لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل یعنی در لا

۳ ابن زبعری گفت عیسی را نیز معبود خدای پرستیده
هرگاه عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما
نیز با شیم و خرسندیم این قولست انکم و ما
وقالوا ءالهتنا خیر و گفتند خرکاه
آلهه خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسی
هرگاه در ادحصب جهنم

اوبی بود قصه ایست از غرایب جون مثل ساره ولو نشاء واکر خواهیم لجعلنا هر اینه سازیم منکم از
شما ملایکه فرشتکان را یعنی شمارا هلاک کنیم وبدل شما ملایکه آریم که ایشان فی الارض یخلفون در
زمین در پی در آیند شمارا وانه وبدرستی که عیسی لعلم للساعة علامتیست مر ساعت را یعنی بدو بدانند
نزدیک آمدن قیامت را جه یکی از علامات قیامت نزول عیسی علیه السلام است که بعد از تسلط
دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره سفید در طرف شرقی دمشق دو جامه رنکین پوشیده باشد
وسر دو کف دست خود بر بالهای دو فرشته نهاده ورخساره مبارکش عرق کرده جون سر
در پیش افکند قطرات از رویش ریزان کردد وجون سر بالا وجون سر بالا کند آن قطرها بر روی
وی جون مروارید روان شود ونفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس
وی برسد پس در طلب دجال روان کردد ودر باب لُد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد
واورا بکشد واکر یاجوج وماجوج بیرون آیند که عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامتست فلا تمترن
پس شک میارید وجدل منمایید بها بآمدن قیامت واتبعونی وپی روی کنید شرع رسول مرا
هذا صراط مستقیم اینست راه راست که کسی وکمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان وباید که باز ندارد
شمارا شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی کنید وقدم از راه متابعت
وی بیرون ننهید انه لکم مر دستی که او مر شمارا است عدو مبین دشمنی آشکارا ولما جاء عیسی وآن هنکام
که آمد عیسی بالبینات بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قال کفت مر بنی اسرائیل را
قد جئتکم بالحکمة بدرستی که آمده ام شما را بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی وفعلی ولابین لکم وبرای
آنکه بیان کنم وروشن کردانم برای شما بعض الذی تختلفون فیه برخی را که اختلاف میکنید در آن
از امور دین یا احکام توریت فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون وفرمان
برید مرا در هر جه فرمایم ان الله بدرستی که خدای که حکم او میفرمایم هو ربی وربکم اوست آفریدکار منست
وآفریدکار شما فاعبدوه پس اورا پرستید هذا یکی صراط مستقیم اینست راه راست بی
کجی وانحراف فاختلف الاحزاب پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان
جون یعقوبیه ونسطوریه وملکانیه ومرقوسیه وشمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای برآنانکه ستم
کردند کار از این احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که دردناکست عذاب او هل ینظرون

آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نمیشوند الا الساعة مکر قیامت را ان تاتیهم بغتة آنکه بیاید
بدیشان ناکهان وهم لا یشعرون وایشان ندانند آمدن او وسبب غفلت واشتغال بامور دنیا
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو دوستان در آن روز بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند
الا المتقین مکر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده
بر کفر ومعصیت باهم دشمن شوند وبلعن بعضهم بعضا ومؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده
ودوستی ایشان بجا باشد بایکدیکر شفاعت کنند ودر تاویلات کاشی مذکور است که خلت
جهار نوع باشد خلت نامه حقیقیه که محبت روحانیست وآن مستند بوده بتناسب ارواح وتعارف
آن جون محبت انبیا واولیا وشهدا واصفیا بایکدیکر دوم محبت قلبیه است واسناد این بتناسب
اوصاف کامله واخلاق فاضله است جون محبت صلحا وابرار باهم ودوستی امم با انبیا و
ارادت مریدان با مشایخ واین دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا ونه در آخرت
ومثمر فواید صوری ومعنوی است سیوم محبت عقلیه است که مستند است بتحصیل واسباب معاش
وتدبیر مصالح دنیویه جون محبت تجار وصناع ودوستی خدام با مخادیم وارباب حاجات
با اغنیا جهارم محبت نفسانیه است واستناد آن بلذات حسیه ومشتهیات نفسانیه است پس
در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی وزایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه
جون متمنی وجود نکیرد وغرض غایت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم
دوستی کان غرض آمیز شد دوستی دشمنی انکیز شد مهر که از هر غرضی کشت پاک نظم
راست جو خورشید بود تابناک یا عباد منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای
میفرماید ای بندکان من لا خوف ترسی طاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقاء مکاره
ولا انتم تحزنون ونه اندوهکین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که
الذین آمنوا بآیاتنا بندکان آنانکه ایمان آورده اند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین وبودند
کردن نهادکان فرمان خدا را آنکه منادی کوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم وازواجکم
شما وزنان مؤمنه شما تحبرون شاد کردانیده یا کرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بکردا
برند کان بهشت در آمدند بصحاف کاسهای پهن من ذهب از زر در آن انواع طعام واکواب

کوزه های بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب و فیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه
الانفس آنچه آرزو بود نفسهای را و بدان خوش بر آید و تلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها را
و از آن لذت یابند و در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرده از جمله نعیم اهل بهشت چو
نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین و روشنی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت
عین درجه خبری تواند بود و جمعی که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت طاری گشته با لمعان انوار جمال
اکرم مستورون بکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارتی از چیست بر
هر صاحب بصیرت روشن است که اهل شوق را لذة عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست
پرده از چشم بر انداز که مشتاقان را نظم لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس
سره فرموده که لذت دیدار تو اجور اشتیاق عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر
باشد لد و از ذو النون مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی
بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر است نظم در زبور آمده که ای داود بهشت از برای مطیعان
است و کفایت من جهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت
من از ان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم نظم الا طال شوق الابرار الی لقائی
و انا الیهم اشد شوقا نظم هر دم از شوق تو خوشتر مانم جو نیست و در درون شوق جمال زبان سرو
در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه روز افزونست اکنون برای لذت بهشتیان
میفرماید که و انتم فیها خالدون و شما در بهشت جاوید ماندگانید و کمال نعمت و راحت که او را بیم زوال
نباشد و تلک الجنة التی اورثتموها آن بهشتی که امروز او را میراث داده شدید از بما کنتم آن بهشت موعود
که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث داده ام بما کنتم تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید
در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خاص است و با استحقاق بدست آید
لکم فیها فاکهة کثیرة شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون که از آنها میخورید پیوسته
در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل
آن همان از درخت بروید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب
دوزخند جاوید ماندگان و لا یفتر عنهم سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان و هم فیه و

و ایشان در عذاب مبلسون نا امیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ما ستم
نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن و لکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمون ایشان ستمکاران که
شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن و نادوا یا مالک و چون نا امید شدند از خلاصی
ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را
ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار
سال باشد و در تبیان آورده که بعد از چهل و از روزهای آن سرا که هر روزی هزار سال
باشد انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نه خواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک
خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم بدرستی که آوردیم پیش شما
یعنی فرستادیم بشما بالحق سخن راست و درست بر زبان پیغمبران و لکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون
مر سخن حق را نا خواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا امرا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا
کاری در انکار حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فانا مبرمون پس بدرستی که ما محکم کنندگانیم
کار را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا ام یحسبون آیا می پندارند
کافران کفار انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم سخن نهانی که در دل خود میگویند و نجویهم و آنچه
براز با یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری می شنویم آنرا و رسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک
ایشانند و موکل بر ایشان یکتبون می نویسند از فرمان ما و بعد از آنکه نهانی های ایشان بر
فرشتگان نا انکار باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگو ای محمد ان کان للرحمن
اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی چنانچه گمان می برید فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم
مر خدای را بیگانگی یا نیستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات آن از کجا می
کنید صاحب کشاف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزندی بودی و برهان صحیح و حجت روشن
ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان او بودمی او را یعنی که من پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را
فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده
که روزی نضر بن حارث لعنه الله در لافگاه خود نشسته بود و اغلب صنادید عرب
نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید بن مغیره را دران وقت میل

باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر استهزا میکنی بقران بخدای که میگوید محمد لا
حق نضر گفت من نیز میگویم که محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که
الملایکة بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه
السلام این آیت فرود آورد و نضر مشغول آمد این آیت میخواند و گفت خدای محمد مرا تصدیق
کرده درین آیت که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب
کرده زیرا که این بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده مر خدایرا فرزندی انکه فرمود که بگو من اول
موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش
خداوند عرش عما یصفون از انچه وصف میکنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند فذرهم پس بگذار
ایشانرا یخوضوا تا سعی میکنند در باطل و یلعبوا و بازی میکنند در دنیی حتی یلاقوا تا وقتی که به بینند
یومهم الذی یوعدون روزی را که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو
الذی اوست خداوندی که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملایکه است و فی الارض اله و در زمین
پرستنده گان از جن و انس وهو الحکیم و اوست راست کار در تدبیر خلق العلیم و دانا بمصالح ایشان
وتبارک الذی له و بزرگوارست انکه مر اوراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین
وما بینهما و انچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست وعنده
و نزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که قیامت دران قایم شود والیه ترجعون و باز بوی
گردیده شوند همه خلایق دران روز ولا یملک الذین و دران روز مالک نباشند انانکه یدعون می
خواندند کافران ازیشان یا می پرستیدند کافران ایشانرا من دونه الشفاعة بدون خدای در
خواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه جن و انس و اصنام که مشرکان شفاعت ایشان امید
وار بودند از روز نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی
چون ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان از رتبه شفاعت است چه ایشان شهادت بحق
ادا کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند بدل خود انرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان
شفاعت نخواهند کرد الا مومنان که شکار را ولئن سالتهم و اگر بپرسی تو عابدان را یا معبودان را که من خلقهم
که چه آفریده ایشانرا لیقولن الله هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی توانند کرد

فانی یوفکون پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وقیله و نزدیک
خداست دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم انجا که گفت یا رب ای پروردگار من ان
هولاء بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند از روی عناد و مکابره قوم
لا یومنون نمی گروند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات
ایشان وقل سلام و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب منست این حکم بآیت قتال منسوخست
فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در
دنیی بروز بدر و در عقبی بدخول نار. سورة الدخان بسم الله الرحمن الرحیم امام ابو اللیث
رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام
و قصص را که در سوره مصدر بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع کرده مجملا و چون
ان را نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس جای تفهیم خود را از توجه با سوی وگویند معنی
آنست که حم ای قضی کار ساخته شده و مهم پرداخته گشت والکتاب المبین سوگند بکتاب
هویدا که قرآنست که بحصص کرم انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم او را فی لیلة مبارکة در شبی
بزرگ و با برکت که شب قدرست و کدام برکت برابر انکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع
دینی و دنیوی است و واسطه میان صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیی نزول
نزول ارزانی داشت انا کنا بدرستی که ما هستیم منذرین بیم کننده باتمال قرآن درین شب
و جمعی برانند که لیلة مبارکه شب براتست و آن شب نیمه شعبان باشد و برکت در نزول
ملایکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است فیها دران شب یفرق جدا کرده و تفصیل
داده شود کل امر حکیم هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و اجال و شب
برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند. و در حدیث آمده که درین شب بیامرزند
از گنه کاران بعدد هر موبی که بر گوسفندی کلبست و درین شب آب زمزم زیاده میشود و
صاحب کشاف آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه
صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک و را بشارت میدهند بهشت و سی فرشته دیگر
او را ایمن می سازند از عذاب دوزخ و سی عدد دیگر ازیشان آفات دنیی از وی باز میدارند

الدخان

عوام را بمرج سورة التخسیس داده و گفته انزان آورد
اشارت بکلمات چنانچه در حم گفته اند که رحمت
المجتبین حمایت کرم است [illegible]

وده ملک دیگر مکاید شیطان دفع کند از وی درین شب وظایف نعمت بندگان قسمت نماید
امرا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا درین شب من عندنا از نزدیک ما انا کنا مرسلین بدرستی که هستیم
ما مرسلین فرستنده ترا که محمدی رحمة من ربک بخشایشی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر
فرموده که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را بخشش ابیاتش
خواجه چون درّ مدیح خویش سفت ، انما انا رحمة مهداة گفت ، یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن
بر حبیب خود یا ملایکه را درین شب بسلام مومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنوا است
جمیع سخن بندگان را العلیم دانا است بهمه نیتهای ایشان رب السموات والارض آفریدگار
آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید ای فریدکان ان کنتم موقنین اگر
هستید تمامی کاتبان یعنی طلب کنندگان یقین لا اله الا هو هیچ معبودی مستحق پرستش
نیست مگر او یحیی زنده میکرداند و یمیت و میمیراند یعنی اوست موجد موت و حیات ربکم
اوست پروردگار شما و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران این
سخن موقن نیستاند بلکه ایشان فی شک در شک اند از قرآن یلعبون بازی و استهزا میکنند
با آن فارتقب پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تاتی السماء بدخان مبین روزی که بیاید آسمان
بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابست که نازل کرد بر ایشان
و در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شد چنانکه هوا را پوشید و
گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت و شدت
بریشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارتست از تیرگی چشم است
از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان بهیئة دخان چیزی می بیند ، و در
تبیان فرموده که سال قحط بسبب خشکسالی بوجه غبار تیره از زمین برانگیخته میشود بشکل دود
ولهذا قحط را سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیه عام الرماد همین است و قول بعضی آنست که این
دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان
والدجال آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمان را و جمله
بردارد مومنان را ازو مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد

و ملایکه ایشان را میگویند هذا عذاب الیم اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان
زاری کنان گویند ربنا اکشف عنا العذاب ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را انا
مومنون بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف کرد ایمان
آریم حق سبحانه میفرماید که انی لهم الذکری چگونه بود ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب و
وقد جاءهم و حال آنکه آمد بدیشان رسول مبین فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان
بدان متذکر نشدند ثم تولوا عنه پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند ازو از ایمان بدو و قالوا معلم
و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بروی می آموزند مجنون دیوانه است
و دماغ او مختلط شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب
بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را هم بدعای پیغمبر تا
آخر اعمار ایشان را هیچ فایده ندهد انکم عائدون بدرستی که شما باز گردندگانید بکفر ، آورده
اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و با خدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرموده و بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ
بودند و بقول دیگر که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از
چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالهای که داشته باشند از شرک و فسق
یوم نبطش البطشة الکبری یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت
و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را در آن روز
بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز
ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم قبلهم پیش از کفار مکه قوم فرعون گروه قبط را از طلاب
وجاءهم رسول کریم و آمد بدیشان پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی
نبینا و علیه السلام ان ادوا الی باینکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بمن سپارید یا من عباد الله
بندگان خدای را یعنی بنی اسرائیل انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده ام امینم
و متهم نیستم در نیکوخواهی خلق و ان لا تعلوا و آمده ام باینکه سرکشی مکنید و کبر میارید علی الله
بر خدای و اهانت وحی و تمایید انی آتیکم بسلطان بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مبین و

برصدق دعای خود و فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند
فرمود که وانی عذت بربی وربکم بدرستی که من پناه می برم بپروردگار خود و پروردگار شما
ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و وی نگه دارنست وان لم تؤمنوا
واگر باور نمی دارید مرا و میگروید بمن فاعتزلون پس کرانه کنید از من و میازارید مرا
مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان · ایشان سخن آنحضرت قبول نکرده اند آغاز جفا کردند بدست
و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بانکه این گروه قبط قوم مجرمون
گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق آن اند حق تعالی دعای وی اجابت
کرد و گفت فاسر بعبادی لیلا پس ببر شب بندگان مرا از مصر انکم متبعون بدرستی که شما از پی در
آمدگانید یعنی شما بروید فرعون و قوم او خبر شوند و از پی شما در آیند و بلب دریا رسیده باشید
تو عصا بر دریا زن بشکافد و بر او راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند واترک البحر رهوا و بگذار دریا
را ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها بر وظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا بحال حزب
خود رود و بگذارش تا قبطیان بوی در آیند و منتظر انهم جند مغرقون بدرستی که ایشان جند مغرقون گروهی
غرقه شدگانند یعنی همه دران دریا غرق خواهند شد پس تمام فرعونیان غرق شدند کم ترکوا
چه بسیار بگذاشتند من جنات بوستانهای پر درخت وعیون و چشمهای آب روان و
زروع و کشتهای رسیده و مقام کریم و منزلهای آراسته و نعمة کانوا و اسباب تنعم و بر
خورداری که بودند فیها دران نعمت فاکهین متنعمان و شادی کنندگان کذلک کار ما با کذابان
همچنین است و اورثناها و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قوما آخرین بگروهی دیگر از مردمان
یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس نگریست علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی
از هلاک ایشان کسی را حساب نبوده و در معالم فرموده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین
بر وی بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که هیچ
بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی وی از آنجا فرود آید و دری که عمل
او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند و این در از نزول رزق و آن از عروج عمل محروم
ماند بر وی بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست · و در معالم آورده

که چون حسین ابن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بروی بگریست و گریه او آن بود که اطراف
آسمان سرخ شد و درین باب گفته اند نظم این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست · کر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست · ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست
و گفته اند گریه آسمان و زمین همچو گریه ما نیست و بعضی برانند که علامت بر وظاهر شود که دلیلی
بود بر حزن و اسف همچون گریه که در اغلب دالست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را
عملی که باسمان رود نبوده و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست
وما کانوا منظرین و نبودند مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و هر آینه
برهانیدیم بنی اسرائیل را من العذاب المهین از عذابی خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا
و تعب در عمل عذابی واقع من فرعون از فرعون انه کان عالیا بدرستی که او بود سرکشنده
و خود را بلند ساخته من المسرفین از کافران که متجاوز بودند از حدود ایمان ولقد اخترناهم و بدرستی
که برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را علی علم بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند برانکه
برگزینیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان واتیناهم و دادیم مر ایشان را من الآیات
از نشانهای قدرت ما مافیه بلاء مبین آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال
من و سلوی ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لیقولون هر آینه میگویند ان هی
نیست کار و خاتمه حال الا موتتنا الاولی مگر مرگ نخستین در دنیا بعد از و حیاتی نیست وما
نحن بمنشرین و نیستیم ما منشرین زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فاتوا بابائنا پس بیارید پدران
ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود
زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقت خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت
که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرتست اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر و تحکم نرسد
اهم خیر آیا قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت ام قوم تبع یا قوم تبع حمیری که
لشکری بودند با عدت و اهبت و در غایت کثرت والذین و آنان نیز که بودند من قبلهم
پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشان را انهم
کانوا مجرمین بدرستی که بودند ایشان مجرمین گروهی کافران و منکران بعث و حشر و از معاوی

اخبار و آثار دخان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیه او ابوکرب و نام اسعد بن ملکی کرب با حشم و
تبع بسیار از شرق تا غرب عالم گشت و حیره را بنا کرد و سمرقند معمول (?) شهر او ساخت و روایتی از ابن
عباس رضی الله عنهما است که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده که نمی دانم که تبع پیغمبر بود یا غیر پیغمبر
و از عائشه رضی الله عنها منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه
قوم او را مذمت فرموده نه او را در معالم التنزیل آورده که وقت در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد
اهالی آنجا لشکر کرده و دو حبر که از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیدند نزدیک وی
رفتند و گفتند این هجرتگاه (?) که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمانست و تعریف آن حضرت صلی الله علیه
وسلم کردند او از سر قتل و اسر و غارت مدینه درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت
و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری از هذیل پیش او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در او
گنجهاست از نقره و مروارید و زبرجد کعبه نجاست کنند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانه
کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زنهار که آن سخن تعرض
تعبیه است در روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا انجا باید رفت و تعظیم
بجای آوردن تبع آن جای رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از انجا بیمن تشریف
فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خدای
پرستی بر ایشان خواند و ایشان را عناد افزوده گفتند ما باتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامنی کوه
از کوههای یمن چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی در آن آتش در آمدندی مبطل میسوختی و محق را
آفت نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود در آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و
کشیشان ایشان در آمده تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله سعیهم به ثبوت پیوسته که تبع
نامه نوشت بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو
برساند و الا باولاد سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بفرزند تا بحکم از نسل شامول
ابوایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات
الله وسلامه علیه نوشت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و امام رقاشی رحمه الله نقلست که ابوکرب
اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال

و در دوزخ الله را آورده که مدت هزار و پنجاه و سه سال پس از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث
بوده باشد وما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان آنست
لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم
و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب ماخلقناهما نیافریده ایم اهل
ارض و سما را الا بالحق مگر برای حق که آن مثوبت بر طاعات و عقوبت بر معصیت ولکن اکثر
هم و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم تفکر لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان
یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن همه آدمیان حق از باطل یا جدایی میان کافر و مومن و مطیع
و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیان است یوم لا یغنی مولی روزی که دفع نکند
دوستی و خویشی و بندی عن مولی از دوستی و خویشی خود شیئا چیزی را از عذاب ما لابد نرساند
کسی کسی را هیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشند از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا
من رحم الله مگر کسی که رحم کرده باشد خدای یعنی مومنان ایشان یاری کنند بشفاعت انه هو
العزیز بدرستی که خدای غالبست کسی اگر او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست
بر هر که رحمت کند او را دستوری شفاعت دهد ان شجرة الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن
طعام الاثیم خوردنی گناهکاران است یعنی ابوجهل و این زقوم چون بخورند کالمهل مانند مس و
روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها چو جوشیدن کغلی الحمیم چون جوشیدن آب گرم یعنی
پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگدازد اندامها و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه
بگیرید این گناهکار را فاعتلوه پس بکشیدش بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا فوق
رأسه من عذاب الحمیم انگاه بریزید بر زبر سر او از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین
آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و بگوئید مر او را که ذق بچش و بکش من عذاب
انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفته
که من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من بزرگتر و عزیزتر نیست در آن روز حق سبحانه فرماید
که او را بگوئید عذاب بچش که تو دعوی عزیزی و کریمی میکردی ان هذا ما کنتم به بدرستی که این عذاب
آنست که بودید شما با آن تمترون شک می آوردید تا اکنون که معاینه دیدید ان المتقین بدرستی

الجاثیه

که پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاهی اند که امین باشند یعنی مقامی که در آن جا از آفات و مخافات
نبود فی جنات و عیون یلبسون من سندس در بوستانها و سرچشمها که می پوشند از حریر نازک واستبرق
از سطبر متقابلین در حالتی که متقابل باشند و در مجالس یکدیگر تلهم ستاتمن باشند و در تفسیر سورآبادی
آورده که این مقابله روز مهمانی باشد و در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان نشاند
و همه روبهای یکدیگر می بینند کذلک همچنین بر این حال می باشند بی تغیر و تبدیل و زوجناهم و قرین
می سازیم ایشان را بحور عین بزنان سفید روی و گشاده چشم و اختلاف در آنکه اینها زنان دنیا باشند
یا حوران عین بهشت یدعون فیها بکل فاکهة میخوانند در بهشت هر میوه که آرزو میکنند آمنین در
حالتی که ایمن اند از ضرر یا انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی
بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیده بودند چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگی در پی
می باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشتیان مرگ نیست و وقیهم و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را
و از ایشان دفع میکند عذاب الجحیم عذاب دوزخ را فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که واقع است
از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری
بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک بلغت
تو لعلهم شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند فارتقب پس چشم
دار آنرا که بریشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود و ما
از تو نصرت الهی خواهد بود و از ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان
رنجی بی اندازه نظم تابعان و علاوه حسن المآب منکران را هست ذوقوا العذاب سورة الجاثیه
بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ
و میم کنایت از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلی است و میم ملکت ابدی بدین هر دو
قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرو د آمدن قرآن من الله العزیز از خدای غالب
همه الحکیم دانا در تدبیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت
والارض و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لایات للمومنین نشانهاست مر گرویدگان را
بر وحدت و قدرت صانع و فی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی و ما یبث و در

و در آنچه پراکنده می سازد در زمین من دابة از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان
آیات علامتهاست برای استدلال بر حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مر گروهی که یقین شوند یعنی
استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن گردند و اختلاف اللیل و النهار و در اختلاف
شب و روز بالوان متغایر و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا ابر
من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده گردانید بدان قطره زمین را
بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف جهات و
تفاوت احوال آیات هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر
گروهی را که تعقل کنند در آن تلک این دلیلها آیات الله دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات
و آیات نتلوها علیک میخوانیم بر تو بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله پس
از حدیث خدای که قرآنست و آیاته و دلایل قدرت او یومنون ایمان می آورید و حفص یا میخواند
یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند ویل لکل افاک سختی عذاب مر هر دروغ گویی است
اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع آیات الله می شنود آیتهای خدای را تتلی علیه خوانده
میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت می نماید بکفر خود مستکبرا در حالتی که گردنکش
است از ایمان بدان کان لم یسمعها گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع
نشده گویا که استماع ننموده فبشره بعذاب الیم پس خبر ده او را بعذابی دردناک در دوزخ بشارت
بطریق تهکم است و اذا علم و چون بشنود و بداند من آیاتنا شیئا از آیتهای کتاب ما چیزی یعنی چون بدو
رسد سخنی و داند که از قرآن است اتخذها هزوا فرا گیرد آنرا مهزوبه یعنی بدان افسوس کند و بصورتی
باز نماید که از حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب الیم
مهین عذاب خوار کننده من ورائهم جهنم از پس روی ایشان دوزخست چه بدان متوجه اند یا
از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود و لا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان
ما کسبوا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شیئا چیزی از عذاب خدای و لا ما اتخذوا من دون الله
و دفع نکند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفته اند بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان و لهم عذاب عظیم
و مر ایشانراست عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا هدی این قرآن راه نماینده است

والذین کفروا بآیات ربهم وآنانکه کافر شدند بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و
حکمت اولهم عذاب من رجز الیم مر ایشانراست عذاب از سخت ترین عذابی الم رساننده الله خدای
بحق الذی سخر لکم البحر آنست که رام کرد مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کردانید تا جزها متخلخل
چوبها بر بالای او بایستد وکفته اند تسخیر او آنست که منع میکند از غوص در او وسیر بر ولتجری الفلک
فیه بامره وکشتیها در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا من فضله تا طلب میکنید از فضل خدای
انواع فایدها چون تجارت وغواصی وصید ماهی ولعلکم تشکرون وتا باشید شکر کوینده خدای را برین
نعمتها وسخر لکم وبفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از شمس وقمر ونجوم ومطر وما فی الارض وآنچه در زمین است از کوه ودریا وشجر وثمر جمیعا همه
منه از روست از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهای قدرت
الهی وعلم وحکمت او ونشانهای لقوم یتفکرون برای کروهی که تفکر کنند در غرایب صنع وعجایب خلق
که او کرد صحایف مبدعات ظاهرست واز صحایف مکونات باهر نظم در جمله جهان ز مغز تا پوست
هر ذره کواه قدرت اوست ◦ آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام
داد واو را بجای آنکه سطوت عمری بود خواست که او را بکیرد وانتقام کشد آیت آمد که قل بکوای محمد
للذین آمنوا یغفروا مر آنکسان را که ایمان آورده اند که در کذرانند وعفو فرمایند للذین لا یرجون
برای آنانکه نمی ترسند ایام الله از روزهای هلاک وعذاب عرب اند وقایع را ایام تعبیر چنانچه یوم بعاث
ویوم اعماس پس معنی آیت آنست که درکذرانید از قومی که ناقبول میکنند در روزهای هلاک
کافران ونمی ترسند از آن لیجزی قوما تا پاداش دهد کروهی را بما کانوا یکسبون بانچه هستند که کسب
میکنند از اسائت ومغفرت ◦ در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که او در پیش فاروق
رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیت بخواند عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع وکویند سبب نزول این
آیت جهجاه غفاری وسنان جهنی است وتتمه آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد
وبرین تقدیر آیت مدنی باشد کفت جه سوره باتفاق مکیست ◦ ودر تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذ
است که بعد از نزول آیت من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طنز میکفت که خدای
مکر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رضی الله عنه رسید برجست وشمشیر کشید ودر وی

وجوی او نهاد تا هر جا پیدا کند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیت بیاورد ورسول خدای
صلی الله علیه وسلم بطلب عمر فرستاد وچون حاضر شد کفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو
فرموده وآیت بر وی خواند امیر المومنین عمر کفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق فرستاده
دیکر اثر غضب در روی من نبینید ودر مقابله کناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید نظم
جو بینی ز خلق ودر کذاری ◦ ترا رسید طریق بردباری ◦ اکر چه دانست امید رود خار ◦ توکل باش ودامان
وکفته اند این حکم بآیت قتال منسوخست من عمل صالحا هر که بکند کاری شایسته فلنفسه پس مر
نفس او راست ثواب آن ومن اساء فعلیها وهر که کاری بد کند پس بروست وزر ووبال آن
ثم الی ربکم ترجعون پس بسوی آفریدکار خود باز کردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار
وکفتار ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب وبتحقیق که ما دادیم فرزندان یعقوب را توریت والحکم و
حکم کردن در دین والنبوة وپیغمبری یعنی بعضی را پیغمبری دادیم از ایشان ودر هیچ قبیله این
مقدار پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیه السلام و
رزقناهم من الطیبات وروزی دادیم ایشانرا از چیزهای پاکیزه حلال وکفته اند مراد من وسلوی
است وفضلناهم علی العالمین وتفضیل دادیم ایشانرا بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم بینات
وعطا کردیم ایشانرا دلیلهای روشن من الامر از کار دین وملت یا معجزه هویدا یا آیتها
پیدا در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا او را بحق شناختند وامر برایشان محقق شد فما اختلفوا
پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بدیشان دانش
تحقیق حال یعنی دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن پیغمبرست که در توریه مذکور
شده وامر او را بپوشیدند بغیا بینهم از روی عداوت وحسد که در میان ایشان هست ان
ربک یقضی بینهم بدرستی که آفریدکار تو حکم کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا
فیه در آنچه بودند که در آن یختلفون اختلاف کردند یعنی در کلمات نبیه در توریت که مبنی بود
از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل
ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا علی شریعة من الامر بر راه روشن از کار دین فاتبعها
پس متابعت کن آن شریعت را وپیشوای خود ساز بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین و

متابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند
بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا عنک بدرستی که دفع نکنند ایشان از تو من الله شیئا از عذاب
خدای چیزی را اگر خواهد بتو وان الظالمین و بتحقیق که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان
دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان بیکدیگر بجهت مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت
نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن والله ولی المتقین و خدای دوست
پرهیزکارانست تو هم ایشان را دوست دار هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینات و بیناتها
مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راههای حق را و هدی و راه نمودنیست از ضلالت
ورحمة و بخششی از خدای لقوم یوقنون مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی زیاده گذشته طالب
سر منزل یقین باشند، و در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را گفتند که آنچه شما در باب
بعث و حشر میگویید اگر راست باشد و ما بعالم دیگر بریم آنجا نیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم
بود چنانکه درین عالم هستیم آیت آمد که ام حسب نعم پنداشت ایا پنداشتند الذین اجترحوا السیئات
آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت
کالذین امنوا وعملوا الصالحات مانند آنها که گرویده اند و کردند کارهای شایسته یعنی مشرکان
در کرامت چون مومنان نخواهند بود سواء محیاهم یکسانست زندگانی آدمیان و مماتهم و مرگ
ایشان در آخرت و دوزخی یعنی هر که با ایمان میرد با ایمان زنده خواهد شد و هر که بکفر میرد
بکفر مبعوث خواهد گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر
میدارند مصرع نیست یکسان لای زهرآلوده با آب حیات، وخلق الله السموات والارض و بیافرید
خدای آسمان و زمین را بالحق براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء
و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی کل نفس بما کسبت و دیگر آنکه پاداش داده شود هر کسی
بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وهم وایشان یعنی هر کسی کان لا یظلمون ستم کرده نشوند
یعنی نقص ثواب اخیار وازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا
دهد افرأیت ایا دیدی که من اتخذ الهه هواه آنکه فرا گرفت خدای خود را هوای خود یعنی
هوای خود را از پی رود و فرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبودان خود بآرزو

خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی نیکوتر بیند آنرا بگذارد و این را بخدایی بردارد واضله الله
و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته خدای او را علی علم بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس و
ختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل آیات نکند وجعل علی
بصره غشاوة و نهاد بر چشم او پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آنست که چنین کسی را
چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید مرین کس را من بعد الله پس از فرو گذاشتن
خدای مر ورا افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و شبه وقالوا و گفتند منکران بعث ما هی
نیست زندگانی الا حیوتنا الدنیا مگر زندگانی که ما در وییم نموت ونحیی میمیریم و زنده میشویم یعنی
بعضی از ما میمیرند و بعضی از ما میزایند واحتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته
باشند و نزد ایشان آنست که هر که میرد روح او بجسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور
میکند تا دیگری بار بمیرد دیگر بار زاید ارشاکونی که بزعم ایشان بعزیمت نقل کرده اند که گفت
من خود را در هزار و هشتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وما یهلکنا و هلاک نمیکند ما را
الا الدهر مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وما لهم و نیست کافران را بذلک باین که نسبت مرگ بروزگار
میکنند من علم هیچ دانشی که مقلب دهور و متصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر
در هیچ کار اختیاری نیست نظم دهر ترا دهر نیابی ترا، حکم ترا زیبد و شاهی ترا
دور زمان کار نسازد بخود، چرخ فلک سر نفرازد بخود، این همه فرمان ترا بنده اند، در ره امر تو شتابنده اند
ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر گمان برندگان و بمجرد تقلید تمسک بدلیلی نجسته سخن میگویند
واذا تتلی علیهم آیاتنا و چون خوانده شود بر ایشان کتاب ما بینات در حالتی که روشن
و واضح الدلالة باشند در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند آن
که ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا بآبائنا مگر
آنکه گویند بیارید پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق
بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیای موتی موقتست بوقتی
خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر وقت افراج وجود دیگر دخل عجز نیاید کرد قل
الله یحییکم بگو که خدای زنده میگرداند شما را در رحم مادر ثم یمیتکم پس میمیراند در دنیا ثم یجمعکم

پس جمع کند در قبور الی یوم القیامة تا روز رستخیز لاریب فیه هیچ شک نیست در آن روز ولکن اکثر
الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند از قلت افکار وقصور انظار ولله ملک السموات
والارض ومر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم شود ساعت
یومئذ یخسر المبطلون دران روز زیان کنند تباه کاران وزیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند
وتری کل امة جاثیة وبینی تو دران روز هر گروهی را جاثیة برزانو درآمده گفته اند جثو خاصه کفارست
واصح انست که عام دارند جمله کس از هیبت آن روز برزانو درافتند کل امة تدعی الی کتابها هر گروهی
خوانده شوند الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی صحایف اعمال وایشانرا گویند الیوم تجزون
امروز جزا داده خواهید شد ما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما
یعنی کتابیکه کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد
علیکم بالحق برشما عملهای شمارا براستی بی زیادة ونقصان انا کنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه گرفتیم
ما کنتم تعملون انچه بودید که کردید • ودر معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان بآسمان برند
حق سبحانه ثابت سازد دران نسخه هرچه ثوابی وعقابی بران مترتب شود لغو وبیهوده را محو کند
وگفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فاما الذین
پس اما آنکه آمنوا گرویده اند بخدا ورسول وانچه نزدیک اوست وعملوا الصالحات وکرده اند عملهای
شایسته فیدخلهم پس درآرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که آن
جمله آن بهشتست وگفته اند دخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا واما
الذین کفروا واما آنانکه نگرویدند ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من تتلی علیکم
خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران فرستادیم تا آیتهای کتب برشما میخواندند فاستکبرتم پس شما
تکبر کردید واز ایمان بدان ابا نمودید وکنتم قوما مجرمین وبودید گروهی شرک آرندگان واذا
قیل وچون گفته می شد نزدیک شمای قوم که ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بحشر
وحساب ثواب وعقاب راستست والساعة لاریب فیها وقیامت هیچ شک نیست دران
قلتم ما ندری ما الساعة میگفتید ما نمی دانیم که چه چیزست ساعت قیامت ان نظن گمان نمی بریم
بقیام ساعت الا ظنا مگر گمانی از شما که گمان ما اینست که شما یکان تر دارد بقیامت ویقینی نیست

وما نیستیم بیگمان دران یعنی ما را نیز یقینی نیست

در قیام قیامت وبدا لهم وظاهر شود مرایشانرا در آخرت سیئات ما عملوا پاداش بدیهای که
کرده اند در دنیا وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون وفرود آید بدیشان عذاب آنچه بودند که افسوس
میکردند بآن از عقوبات قیامت وقیل الیوم ننساکم وگویند مرایشانرا که امروز فرو میگذاریم
شمارا در آتش بنوعی که فرو میگذارند ودست باز میدارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم
همچنانچه شما نیز دست باز داشتید وبغفلت فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شمارا
وکار ساختگی نکردید برای وی ومأویکم النار وجایگاه شما آتش است وما لکم من ناصرین ونیستند
شمارا یاران ومددکاران که خلاصی دهند شمارا از آتش ذلکم فرو آمدن عذاب بشما
بانکم اتخذتم آیات الله بسبب آنست که شما فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را یا دلایل قدرت اورا
هزوا مهزوء به یعنی افسوس میکردید بآن وتکذیب مینمودید وغرتکم الحیوة الدنیا وفریفته بود
شمارا زندگانی دنیی وبحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید
فالیوم پس امروز لا یخرجون منها بیرون آورده نخواهند شد از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون
ونه از ایشان که طلب خشنودی حق از ایشان بغایت دورست فلله الحمد پس مرخدای راست
همه ثناها وسپاسها رب السموات آفریدگار آسمانها ورب الارض وخداوند زمین رب
العالمین پرورنده وترتیب کننده عالمیان وله الکبریاء ومرو راست بزرگواری وعظمت
وفرمان گذاری وآثار آن ظاهرست فی السموات والارض در آسمانها وزمینها وهو العزیز
واوست غالب برهمه خلق الحکیم دانا درهمه کار الجزء السادس والعشرون من اجزاء
الثلثین سورة الاحقاف بسم الله الرحمن الرحیم حم امام قشیری قدس سره فرموده که
حا اشارتست بحلم الهی ومیم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم کامل ومجد
شامل خود که عذاب نکنم هرکرا که بمن ایمان آرد • ودر لطایف بعضی مذکورست که حا حیات
اهل توحید باشد ومیم مرضاة حق از بیان مع المزید که آن عبارتست از نظر بوجه الله الحمید
تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن من الله العزیز از خدای بنده
قوی غالبست الحکیم حکم کننده بصواب کار در کردار وگفتار نه از غیر او ما خلقنا السموات

خشنودی کنند از ایشان [illegible]
[illegible] تا از شما خشنود شویم

الجزء ٢٦

احقاف

والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست از انواع مخلوقات
و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است و اجل مسمی
و نیافریده ایم اینها را مگر باندازه زمان نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود تا زمانی که همه بدان
منتهی شوند که روز قیامت است والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآخرت عما انذروا از آنچه
بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر معرضون روی گردانندگانند در آن فکر
کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قل ارأیتم ما تدعون بگوی ای محمد کافران را که شما خبر دهید مرا از آنچه
پرستید من دون الله بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جز آن ارونی ماذا خلقوا من الارض
ام لهم شرک یا مر ایشان راست شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست که
معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان تصرف نیست پس چرا در پرستش ایشان شرک
می آرید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن
که در آن کتاب فرموده باشد شما را بشرک او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان
یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو مانند حق سبحانه در باب
گمراهی ایشان فرموده که ومن اضل و کیست گمراه تر ممن یدعوا من دون الله از کسی که بخواند و پرستد
بجز خدای من لایستجیب له آنرا که اجابت نکند دعا او را الی یوم القیامة تا روز رستخیز
یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر نخواهد شد
وهم عن دعائهم و بتان از خواندن بت پرستان مر ایشان را غافلون بیخبرانند و چون نمی
شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت
کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد نظم بی بهره کسی که حضرت اجابت
بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات واذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند آدمیان کانوا
باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را اعداء دشمنان بر خلاف آنچه گمان می برند
بدیشان از شفاعت و مددکاری و کانوا و باشند معبودان باطل بعبادتهم بپرستش عابدان

بنمائید بمن چه چیز آفریده اند از زمین و اجزای آن صح

مر ایشان را کافرین ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش معبود از آنکه یعنی بتان گویند
ایشان ما را نپرستیدند کما قال و یوم القیامة یکفرون بشرککم بت پرستان گویند بار خدایا ما بتان را پرستش
نکردیم حاشا که ربنا ما کنا مشرکین و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات و چون خوانده شود بر کافران آیتهای
کتاب ما در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز از آن قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند
للحق مر آن سخنان حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین اینست جادوی آشکارا
ام یقولون بلکه بهمین بسنده نمی کنند که از سحر گویند افتریه بگو اگر بربافته باشم بفرض محال این
معصیتی بغایت بود بزرگ هر آینه بران عقوبت عظیم متفرع خواهد شد فلا تملکون لی پس شما و غیر شما
مالک نتوانید بود برای من من الله شیئا از خدای چیزی یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از
عذاب اگر خدای بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار
این کار سازم هو اعلم خدای داناترست بما تفیضون بآنچه شما خوض میکنید فیه در آن یعنی
طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بینی و بینکم بسنده است خدای
گواه میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و برای شما تکذیب و
عناد و انکار و افساد وهو الغفور و اوست آمرزنده کسی را که از شرک توبه کند الرحیم مهربان
بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بگوی ای محمد من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده از پیغمبران
یعنی اول پیغمبری نیستم که بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا
چرا منکرید و ما ادری ما یفعل و نمیدانم که چه خواهند کرد بی من از محنت و راحت یا اقامت
و هجرت یا مقابله با قوم و لا بکم و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر
و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان شدند گفتند کار ما و
محمد نزد خدا یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله است
بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در و آب و درخت و نخلستان بوده
صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل شدند و چون تعبیر دیرتر واقع شد و ملا

بربسته است محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته
قل ان افتریته صح

وادای مشرکان مر ایشان را از حد بگذرد و گروه بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند این آیت نازل
که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پی روی نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچه
که وحی کرده میشود بسوی من وانان درپی توانم گذشت وما انا الا نذیر مبین ونیستم من مگر بیم کننده از
عذاب خدای مبین آشکارا بیم کننده و با آشکارا بودیم کردن من ومن از عواقب امور و خواتیم احوال
بی وحی الهی خبر نتوانم داد ونعم ما قال شعر ای آنکه ی فضولی و بوالعجبی * از من خبر نشان عاقبت مطلبی
سرگشته بود خواه نبی خواه ولی * در وادی ما ادری ما یفعل بی * قل بگو ای محمد ارایتم خبر دهید مرا
که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله ثم کفرتم به از نزدیک خدای پس شما کافر شده اید بآن وشهد
وگواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله
سلام و گفته اند یامین ابن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن که از نزدیک خدای است فآمن
پس ایمان آورده است بقرآن زمخشری رحمه الله منقولست که این شاهد نه از ابن سلام است و نه
غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام بن سلام در مدینه بوده وآل حم بمکه فرود آمده بلکه
آیه در محاجاتیست که میان رسول صلی الله علیه وسلم و قریش واقع شده و شاهد موسی کلیم است علی
نبینا و علیه السلام و مثل قرآن توریة و معنی آیت این که اگر قرآن از نزد خدای بود و شما بدان
نگرویدید و موسی علیه السلام گواهی داده بر توریة که او نیز از خدایست و بقرآن ایمان آورده و
استکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده که شما ستمکاران باشید بر خود و درین کار ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد
آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع و اسد
طعن کردند برایشان آیت آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و
امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه و اضراب ایشان لو کان خیرا
اگر خیری بودی و راستی و درستی داشتی ما سبقونا پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی
الیه بسوی او اراذل قبایل بلکه ما دران سابق بودیمی چه رتبه ما از ایشان بزرگترست و بزرگی و
شهرت ما بیشتر یا بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد میگوید
که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن جهودان [illegible] پیش از وی

واذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند بهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده فسیقولون
پس میگویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این میگفته اند ومن قبله و
حال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریة بود و گردانیدیم ما آنرا اماما
پیشوای اهل دین ورحمة و باورندگان وهذا کتاب مصدق واین قرآن کتابیست تصدیق کننده
مر توریة را یا جمیع کتب سماوی را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنرا که ستم
کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری للمحسنین و قرآن مژده دهنده است مر نیکوکاران را
برضوان الهی ان الذین قالوا ربنا الله بدرستی که آنانکه گفتند پروردگار ما خدایست ثم استقاموا پس
باستادند بران و عدول نکردند از آن یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است واستقامت
که منتهی علم است. در بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و
بنفوسشان بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر تحلیه از انوار صفات
و بسر بمحض توحید و تخلی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که بی
همراهی استقامت بسر منزل کمال فکریست باطل و خیالیست بغایت محال صح گر استقامت یابی گرز
استقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان
دران جهان ولا هم یحزنون و نه ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان
اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة خالدین فیها ملازمان بهشت جاوید
بودگان دران و پاداش داده شد جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل کردند
ووصینا الانسان بوالدیه احسانا و فرمودیم آدمی را آنکه با پدران و مادران نیکویی کردن حملته امه
کرها برداشته است آدمی را مادر او برنج و سختی ووضعته کرها و بنهاد و یعنی بزاده است او را
بمشقت و محنت وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان از شیر باز کردن ثلثون شهرا سی ماهست
اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع
حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتی که برسید آدمی اشده بکمال قدرت خود که سی و سه سالگی
است و گفته اند از هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران برآنند که
این آیت خاص است با میر المومنین ابوبکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سالی

تمام شیر خورده و هجده ساله بملازمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسیده و آنحضرت بیست
ساله بوده در سفر و حضر قرین وی بودی چون سال مبارک حضرت رسالت بچهل رسید صلی الله
علیه وسلم مبعوث شد و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود ایمان آورد و چون چهل ساله
قال رب اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر نعمتک التی تا شکر گویم آن نعمتی را که کرم
عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است و علی والدی و نعمتی که بر پدر و مادر منت
از حیات و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش هر دو
بشرف اسلام رسیده باشد غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل و دیگر الهام داده که
عمل کنم صالحا ترضیه عمل پسندیده که تو پسندی از او و از آن خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را
مستجاب گردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از
جمله بلال حبشی رضی الله عنه است واصلح لی و دیگر دعا کرد برای ولد خود برین وجه که صلاح
آور برای من یعنی صلاح را جاری دار فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت
رسید دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش حضرت اشرف رسل مشرف شد و پسرش
عبدالرحمن مسلمان گشت و پسر او نیز ابو عتیق دولت خدمت پیغمبر علیه السلام سرافرازی یافت
و در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند پیغمبر را صلی
الله علیه وسلم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبدالرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم اجمعین و بسی
قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح
آراسته انی تبت الیک بدرستی که من بازگشتم بحضرت تو هر چه رضای تو در آنست و انی من
المسلمین و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اولئک آن گروه که با مادر و پدر نیکو کرده اند و
شکر نعمت بجای آورده نتقبل عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند
قولی انت که احسن بمعنی حسن است یعنی عملهای نیک ازیشان هم قبول یابد و نتجاوز و در
گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان حفص هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و نصب
احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب
الجنة در میان اهل بهشت وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعده داده خدای وعده راست و درست در

در قبول نیکی و تجاوز از بدی آن وعده که بوده اند در دنیا یوعدون وعده داده شده بآن در این
آیت که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیه والذی قال لوالدیه و آنکس که گفت
مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهت و ننگ مر شما را اتعدانی
آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده
از قبر برآرند وقد خلت القرون و محقق که بگذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش از من و یکی
باز نیامده اند و هما یستغیثان الله و مادر و پدر استغاثه میکردند بخدای و میگفتند ویلک آمن
وای بر تو ایمان آر ببعث ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای در بعث و حشر راست است
فیقول ما هذا پس آنکس میگفت این نیست که شما را بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای
پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان ابی بکر رضی الله عنه
فرود آمده و عایشه رضی الله عنها این قول را منکرست و اصح آنست که در باب کافری که
در والدین عاق بوده نازل شده اولئک الذین آن گروه عاق و منکر حق علیهم القول ثابت شد
واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی امم قد خلت با گروه چند از کفار که گذشته اند
من قبلهم پیش از ایشان من الجن والانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و اینان کانوا
خاسرین هستند زیان زدگان ولکل درجات و هر یک را ازین فریق درجات مما عملوا پایها و منزلها
از آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای ارباب شر بطرف سفل ولیوفیهم و
چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند ایشان را اعمالهم جزای عملهای ایشان را وهم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در عقاب بزیادت و در ثواب بنقصان ویوم یعرض الذین کفروا
و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضح آورده که
عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت
ایشان بیفزاید و ایشان را گویند اذهبتم ببردید و بخوردید طیباتکم خوشیهای لذیذ خود را فی حیاتکم
الدنیا در زندگانی دنیی که داشتید واستمتعتم و برخورداری یافتید بها بآن لذیذ یعنی استیفا
لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد
عذاب الهون عذاب خواری و رسوایی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بوده اید که تکبر میکردید

عبدالرحمن بن

فی الارض بغیر الحق بی استحقاق و بما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید
یعنی کبر می ورزیدید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه
شرع بیرون منهند نظم پای از حد و شرع بردن می نهی منه • خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن
بی حبل شرع نیست خلاصی رجا ز طبع • این رشته را ز دست رها میکنی مکن • واذکر اخا عاد و یاد کن
برادر عاد را یعنی پیغمبر را که از قبیله عاد بود و مراد حضرت هود است علی نبینا و علیه السلام مقرّبا
کحال او و قوم او با معاندان قریش اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای بر ساکنان
بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان
عمان و مهره و قد خلت النذر و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود
علیه السلام و من خلفه و پس از وی آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده نه خالی پیش از وی و پس از وی
نیز انبیا بوده چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را ان لا تعبدوا آنکه مپرستید
الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم عذاب یوم
عظیم بر شما از عذاب روز بزرگ و پرهول قالوا اجئتنا گفتند عادیان که ای هود آیا آمده تو بما
لتافکنا عن آلهتنا تا برگردانی ما را از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار
برما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در وعده
خود قال گفت هود علیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم
بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست و مرا دران مدخل نیست و ابلغکم ما ارسلت به و بشما
میرسانم آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست و لکنی اریکم قوما تجهلون
و لیکن من می بینم شما را گروهی که نادانی میکنید و بنزول عقاب و حلول عذاب تعجیل مینمایید
در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر برآمد
و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان میآمد تا
دیار ایشان فلما راوه پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارضا ابری
شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای ایشان قالوا هذا عارض گفتند این
ابریست ممطرنا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بل هو این نه ابر باران دهنده است

بلکه او ما استعجلتم به آن چیزیست که تعجیل میکردید بدان ریح این بادیست فیها عذاب الیم در وی
عذاب دردناک و آن بادیست که از غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میگرداند کل شیء
همه چیزها را از انفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد
در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بریشان ریخت هفت شب و هشت روز
در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرده و تنهای ایشان را بدریا افگند فاصبحوا پس گشتند
بجائی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری الا مساکنهم دیده نشدی مگر جایگاه ایشان یعنی
هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانچه ایشان را جزا دادیم نجزی القوم المجرمین
پاداش میدهیم گروه مکذبان و کافران را و لقد مکناهم و بدرستی که تمکین گردانیدیم قوم عاد را
فیما ان مکناکم در آنچیزی که تمکین نساختیم شما را ای کفار قریش فیه دران چیز از قوت و شوکت
و بسیاری مال و نفاذ تصرف و جعلنا لهم سمعا و دادیم مر ایشان را گوشها تا بشنوند و ابصارا و چشمها
تا ببینند و افئدة و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن نشنیدند و بدیده دلایل قدرت
ندیدند و بدل وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی عنهم پس
دفع نکرد از ایشان سمعهم گوش ایشان و لا ابصارهم و نه دیدهای ایشان و لا افئدتهم و نه
دلهای ایشان من شیء چیزی از عذاب خدای اذ کانوا یجحدون بآیات الله چون بودند از تقلید
و تعصب که انکار میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر را و حاق بهم و بگرد در ایشان
ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب و لقد اهلکنا و بدرستی که
ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم من القری آنچه گرداگرد شما بوده از دیهها چون حجر و موتفکه
و صرفنا الآیات و تکرار کرده بودیم حجتها و آیتها بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز
گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فلولا نصرهم الذین اتخذوا پس چرا نصرت
نکردند ایشان را آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله قربانا
بجز خدای از برای تقرب بخدای آلهة خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدایی گرفته بودند
جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم
از نصرت ایشان یعنی نا امید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان و ذلک

و فرا گرفتن بتان بخدای برای قرب بخدای فکهم دروغ ایشانست وماکانوا یفترون وآنچه هستند که بر
می بافند ونسبت میدهند الوهیت را بمخلوق عاجز وروی توجه از خالق قادر می آرند چنانکه گویند
روی از تو هر که تافت در کار آب رو نیافت نظم عزیزی که هر کز درش سر بتافت به هر در که شد هیچ عزت نیافت
ارباب سیر واثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف ببطن النخله
فرود آمد شب بر خاسته تهجد میگذارد و قران میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند انجا
رسیده آواز قرأت شنودند خود را بحضرت نمودند وحق سبحانه ازان قصه خبر میدهد که واذ
صرفنا و یاد کن انرا که بگردانیدیم ومیل کردیم الیک نفرا من الجن بسوی تو گروهی از جن وایشان هفت
نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی
تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس آزد ابیان احقم گویند نه عدد بودند و بعد از ایشان بوده
و اوبیر ابلیس بوده و ده بود و دوازده نیز گفته اند در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیش
و بهر تقدیر یستمعون القران می شنودند قرآن او گوش میداشتند فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر
شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش
باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قران بر زبر یکدیگر افتادند فلما قضی
پس چون گزارده شد نماز وقرأت باتمام رسید ایمان آوردند بدان حضرت وجزها رسیدند و
رسول صلی الله ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد ولوا بازگشتند الی قومهم منذرین
بسوی قوم خود بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا گفتند ای گروه ما
بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای انزل من بعد موسی فرو فرستاده شد پس از کتاب
موسی مصدقا تصدیق کننده لما بین یدیه مر انکه در پیش از و بوده از کتب یا موافق با نها گویند
آن جنیان یهود بودند واز نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند ازانجا که معتقد یهود
بود از انجیل انزل من بعد موسی گفتند یهدی الی الحق راه می نماید آن کتاب بسوی حق یعنی انچه
درست وراستست والی طریق مستقیم وبراهی راست یعنی رساننده بمقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه
ما اجابت کنید داعی الله خواننده خدای را یعنی محمدرا صلی الله علیه وسلم وامنوا به وایمان آرید بدو
و تصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که مظالم

نباشند و گفته اند همه گناهان را ویجرکم و برهانند شمارا من عذاب الیم از عذابی دردناک ومن لا یجب
داعی الله و هر که اجابت نکند خواننده خدای را یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم فلیس بمعجز پس نیست
عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد
واو عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود ولیس له من دونه اولیاء ونیست مر او را بجز خدای
دوستان ومددکاران اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی
ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست بعضی برانند که نجات ایشان
همین نجاتست از آتش چنانکه فرمود ویجرکم من عذاب الیم وازیشان ثوری رحمه الله منقول
است که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر مثال بهایم وامام اعظم
رحمه الله برین رفته وامام مالک وشافعی رحمهم الله برانند که ایشانرا باحسان ثواب هست چنانکه بر
اسائت عقاب خواهد بود واز ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان بهشت درایند وازامام نعاشی
پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت متناول گردند جواب فرموده اند که حق سبحانه وتعالی ایشانرا ذکر
وتسبیح الهام فرمود که از ان چندان لذت یابند که بنو آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که
از ضمیره بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مومن جن را ثواب هست فرمود آری لم یطمثهن انس قبلهم
ولا جان وگفت الانسیات للانس والجنیات للجن ودر معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند
که مومنان جن گرد اگرد بهشت در رجها خواهند بود نه در بهشت وقاضی در انوار فرموده که اصح
انست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند ونداستند منکران بعث
ان الله الذی خلق السموات والارض انرا که خدای بقدرت بی عجز بیافرید آسمانها وزمینهارا ولم
یعی بخلقهن و ماند نشد ورنج نرسید اورا بافریدن آنها بقادر علی ان یحیی الموتی توانا است بانکه زنده
گرداند مردگان را چه قدرتش ثابتست ونقص وانقطاع بوی راه نیابد محصل آنست که آیا خدای
باقدرت چنین کامل ازلی وابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء قدیر
بدرستی که او بر همه چیزها تواناست بی عجز وتعب ویوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که
عرض کرده شوند آنانکه کافر بودند علی النار بر آتش یعنی آتش را برایشان عرض کنند واین قلبست که
بر خلاف معنی ظاهر از برای مبالغه وتاکید ایراد میکنند پس ایشانرا گویند الیس هذا آیا نیست

در بعضی نسخ
... دوانیدن ...

این عذاب بالحق براستی وشما باور نمیکردید قالوا بلی گویند آری حقست پس سوگند خوردند که وربنا
بپروردگار ما که راست بوده قال گوید خدای یا خازنان دوزخ بگوییدشان را که فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و بسخن پیغمبر باور نمی
داشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر اولوا العزم همچنانکه صبر کرده اند خداوندان
عزم و ثبات و جد من الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد و تقدیم
رسانیدند و بر سعادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبایی نمودند
و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام و امام محیی السنه رضی الله عنه گفته
اولوا العزم آنانند که بر تخصیص قوم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در احزاب میثاق که و اذ اخذنا من
النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیه دوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیه
و همه آن اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و قولی آنست که ایشان هجده رسول اند که در سوره
انعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم امر شد که فبهدیهم اقتده و در زاد المسیر آورده
که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و گفته اند غیر یونس چه او تعجیل نمود
از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم فرمود که و لا تکن کصاحب الحوت
یعنی در عدم صبر پس اینجا تمیز نماید که شکیبایی ورز و لا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار
قریش بنزول عذاب که هیک در وقت خود نازل شود کانهم یوم یرون گوییا ایشان روزی که
ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان
نمایند ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه
شمرند بودن خود را در دنیا و در برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ کفایتست از مواعظ آنچه گفته
شد درین سوره فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهد
شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان سوره محمد علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند عن سبیل الله از راه
خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه با طعام
بدهند ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اضل اعمالهم باطل کرد خدای عالم عملهای ایشان را

حزب
محمد صلعم

ایشان را که از مکارم می شمرند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته و اطعام طعام و صله ارحام
و آمنوا بما نزل و گرویده اند بآنچه فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی بقرآن
و هو الحق و او یعنی قرآن راست و درست یا محمد صاحب حق و حقست آمده من ربهم از پروردگار
ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و سلم کفر در گذرانند خدای و بپوشد
عنهم سیئاتهم از ایشان گناهان ایشان را و اصلح بالهم و بصلاح آرد حال ایشان را در دین و دنیا
یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اصلاح و اضلال بان الذین کفروا بآنست که
آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را و ان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند
اتبعوا الحق من ربهم پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان از آفریدگار ایشان
کذلک یضرب الله للناس امثالهم همچنین بیان میکند خدای برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان را یعنی
احوال هر دو فریق را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه که ببینید ای مومنان الذین کفروا آنانرا
که کافر شدند فضرب الرقاب پس زنید گردن ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار
بکشید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید
محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض
و اما فداء یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح را
یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود
چه در خبرست که آخر قتال امت من با دجال خواهد بود و امام شافعی و امام احمد رحمهما الله برانند
که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا با مال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رحمه
الله میفرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر حالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک
یعنی نگاه دارید این کار را و لو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد
از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید و لکن و لیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض یعنی
از شما را ببعضی یعنی معامله آزماینده کند مومن را بکافر مبتلا کرد تا بجهاد رغبت کنند و ثواب عظیم
بیابند و کافر با مومن از نالش رنج و ناگوش مال بیابند و از کفر باز ایستند والذین قتلوا و آنانکه

کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای و حفص قُتِلوا میخواند یعنی کشته شوند فلن یُضِلَّ اعمالهم یعنی
خدای باطل و ضایع نگرداند کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که خدای تعالی راه نماید ایشان را
در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب و یُصلِح بالهم و بصلاح آرد کارهای ایشان
را و یُدخِلهم الجنة و در آورد ایشان را بهشت عرّفها لهم و بدرستی که معرّف کرده باشد برای ایشان
بهشت را تا مشتاق شده باشند جهت ترویح ایشان بهشت را یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله
ای گروه که ایمان آورده اید اگر یاری کنید دین خدا را و پیغمبر او را ینصرکم یاری کند شما را تا بر اعدا
مظفر گردید و یُثبّت اقدامکم و استوار گرداند قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید والذین
کفروا فتعساً لهم و آنانکه کافر شدند خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و درشتی و نا امیدی مر
ایشان راست و اضلّ اعمالهم و گم و نابود سازد خدای عملهای ایشان را ذلک این خواری و بطلان
عمل ایشان بانهم بسبب آنست که کرهوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله آنچیزی را
که خدای فرو فرستاده است به پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم از امر توحید و قیام باحکام شرع
فاحبط پس باطل ضایع گردانید حق تعالی اعمالهم کردارهای ایشان را که از آن حساب داشتند چون
عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا
آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امرست یعنی باید سفر کنند فی الارض در زمین مراد بلاد
ثمود و عاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم
عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دمّر الله
هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان و للکافرین امثالها و مر ناگرویدگان
را مانند آن عقوبات خواهد بود و تهدید کفار مکه است ذلک آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان
و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوستدار آنست که ایمان
آورده پس ایشان را یاری میکند و ان الکافرین و بسبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم هیچ
دوستی نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند ان الله یدخل الذین بدرستی که خدای بفضل
خود در می آرد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و پاکیزه از
ریا و غرض جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها و

مراد یا منازل ایشان جنان از دو خوانیم
منزه یا خوشبو ساخته باشند

والذین کفروا و آنانکه کافر شدند یتمتعون برخورداری میابند بمتاع دنیا و یأکلون و میخورند
کما تأکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن و عاقل
باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویه قوای نفسانی طعام خورد و
نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعات داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون
بود نه آنکه عمر خود در طفیل خوردن شناسند و ذرهم یأکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز
خورد و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قیل نظم خوردن برای زیستن و ذکر کردنست
تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست والنار مثوی لهم و آتش دوزخ مقام و آرامگاه است
مر کافران را و کاین من قریة و چندی از اهل دیهها که بهر حال بیباشد قوة اهل این دیه سخت
تر بود و بدان از روی قوت من قریتک التی اخرجتک از اهل دیه تو آن دیهی که بیرون کردند اهل آن
بیرون کردند ترا یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم اهل آن دیهها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده
نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بیّنة من ربه بر حجتی
روشن از آفریدگار او چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مومنان کمن زیّن مانند کسی که آراسته
اند یعنی شیطان یا نفس آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او را و بیاراسته او را
از شرک و معصیت و اتبعوا اهواءهم و پی روی کرده اند آرزوهای خود را چون ابوجهل و
مثل الجنة از جمله آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است التی وعد المتقون آن بهشتی
که وعده داده اند پرهیزکاران را فیها در آن بهشت انهار من ماء جویهاست از آبی
غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و طعم او تبه نگردیده از حال خود باشد انهای دنیا که تغیر پذیر
باشند و انهار من لبن و جویهاست از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت
عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان و انهار من خمر لذة و جویهاست از خمر
خوشگوار با لذت للشاربین مر آشامندگان را که طرب دارد و خماری و انهار من عسل مصفّی
و جویهاست از شهد صافی نه صاف کرده باتش بلکه مصفا آفریده شده از موم و فضلات
و لهم و مر ایشانراست فیها در بهشت با وجود این همه اشربه من کل الثمرات از همه میوه ها که خواهند
در لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش و مغفرة و مر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم

از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را و بران معاقبه کنند و نه دران معاتبه نمایند ارباب
اشارت گفته اند که چنانچه انهار بهشت بزیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف
در زیر شجرهٔ طیبهٔ اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع
صدر لبن صفوت و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی نظم
آب صبرت آب جوی خلد شد • جوی شیر خلد مهر تست و ود • ذوق طاعت گشت جوی انگبین
مستی و ذوق تو جوی خمر بین • در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت
اصلیه که بحموضت هوا و تفاهت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر بخشش محبت الهی و عسل مصفی
حلاوت قرب و ثمرات عبارت از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود مصرع
وجودک ذنب لا یقاس به ذنب • پندار وجود ما گناهیست عظیم • لطفی کن و این گنه ز ما درگذران
بعد از ذکر متنعمان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد که آیا هر که در چنین نعمی باشد
کمن هو خالد فی النار مانند کسی که او جاودانست فی آتش دوزخ و سقوا و چشانیده میشوند بجای
شربت بهشتیان ماء حمیما آبی در غایت گرمی فقطع امعاءهم پس پاره میکند آن آب رودهای
ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی
از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه
میگفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که و منهم و بعضی از ایشان یعنی منافقان من یستمع
الیک آنها اند که گوش فرا میدارند بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حتی اذا خرجوا من عندک
تا چون بیرون روند از نزدیک تو قالوا للذین اوتوا العلم گویند مر آنها را که داده شده اند از
صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله
عنهما منقولست که من هم از آنهام که منافقان از ایشان می پرسیدند ماذا قال چه گفت پیغمبر
آنفا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه میگفتند اولئک الذین آن گروه
آنانند که بحکم ازل طبع الله علی قلوبهم مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بنفاق و نک
واتبعوا و در پی رفته اند اهواءهم هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید
انام علیه الصلوة والسلام والذین اهتدوا و آنانکه راه یافته اند یعنی مومنان زادهم زیاده

می گرداند استماع سخن ایشان را هدی بصیرت و یقین و آتاهم تقویهم و میدهد ایشان را آنچه مدد کند
در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران
یعنی منتظر نیست الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء
پس بدرستی که آمده و ظاهر شده اشراطها علامتهای آن چون مبعوث شدن پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم و انشقاق قمر فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان
ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فاعلم
انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس
ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته و در موضح آورده که بدان که هیچ ثواب
نیست برابر ثواب کسی که بگوید لا اله الا الله و استغفر لذنبک و آمرزش طلب برای ذنب
خود در معالم فرموده که آن حضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست تا امت درین سنت
بوی اقتدا کنند • و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان
نگاه دارد و للمومنین و المومنات و آمرزش طلب مردان مومن و زنان مومنه را و این کرامت
ایست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار گناهان ایشان امر کرده و امام
علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف
امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق
تعالی از آن کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون طلبید مر او
عطا نکند پس معلوم شد که امت را آمرزش خواهد بود و هر کرا چون تو پیشوا باشد نظم
نا امید از خدا چرا باشد • چون نشان شفاعت کبری • یافت بنام نامیت طغرا
امتان را گناه کار بها • بتو دارند امیدوار بها • والله یعلم و خدای میداند متقلبکم
جای رفتن و گردیدن شما در دنیا و مثویکم و آرامگاه و موضع قرارگاه شما در عقبی یا میداند
هر جا میروید در روز و هر جای می باشید در شب و یقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان
آورده اند بر وجه مبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد داشتند لولا نزلت سورة چرا فرستاده
نشد سوره در باب قتال کفار فاذا انزلت پس چون فرستاده شود سورة محکمة سوره

در مجمع دست الاغذای در حال ... آورده که ... والی ... مراد از آن ذکر ... یعنی یاد کنا آنچه دانسته م

از قرآن روشن که در ان متشابهی نبود و ذکر فیها القتال و یاد کرده شود در آن سوره امر بقتال
و جهاد رأیت الذین فی قلوبهم مرض ببینی آنانرا که هست در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق
یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو نظر المغشی علیه نظری کسی که فرو د آمده باشد بروی
بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرگ یعنی پریشان و متحیر و غمناک شوند فاولی لهم پس وای بر ایشان
یا دوزخ مر ایشانراست طاعة کار ایشان فرمان برداری است و قول معروف و سخن نیکو مثل
سمعنا و اطعنا فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه بر جهاد ایشان خلاف
ورزیده با زنان در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار
حرص جهاد لکان هر آینه آن راستی بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا فهل عسیتم پس آیا شاید و توقع
هست از شمای منافقان ان تولیتم اگر بگیرید و گیرید امور مردمانرا یعنی حاکم شوید ان تفسدوا که
فساد کنید فی الارض در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد و تقطعوا ارحامکم
و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شمای [illegible] اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید
از فرمان که بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن اولئک آن
گروه که مفسد و معرض اند الذین لعنهم الله اند ایشان آنکه خدای ایشانرا دور کرده از رحمت خود فاصمهم
پس ایشانرا کر گردانیده تا سخن حق نشنوند و اعمی ابصارهم و کور ساخته دیدهای ایشانرا تا دلائل
عبرت و قدرت را نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر
آن تا از نافرمانی بگذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهای ایشانست اقفالها قفلهای آن یعنی
حرزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مر دلها را آن ختم و طبع الهیست بر آن نظم
در که خدا بست بروی عباد * هیچ کلیدش نتواند گشاد * قفل که او بر دلها زند
کیست که بر دارد و در وا کند. و در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در توریة خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت
آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا علی ادبارهم
که آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی بپس باز شدند و کافر گشتند بمحمد صلی الله علیه

وسلم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضرت و
بدلایل واضحه دانسته بودند الشیطان دیو لعین سول لهم آسان کرد و بیاراست برای ایشان انکار
و عناد را و املی لهم و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند
ذلک بانهم قالوا این امهال بسبب آنست که گفتند جهودان للذین کرهوا مر آنانرا که کراهت داشتند
ما نزل الله آنچه خدای فرستاد از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر
اهل نفاق را گفتند پنهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شمارا فی بعض الامر در بعضی کارها
یعنی هر کاری کنیم که با پیغمبر حرب کنید والله یعلم اسرارهم و خدای میداند پنهانی ایشانرا
فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائکة چون قبض کنند جان ایشانرا فرشتگان
یضربون وجوههم و ادبارهم میزنند بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده‌اند و بر پشتهای
ایشان که بر اهل حق کرده اند ذلک قبض ارواح ایشان بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست که
ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آن چیزی که بخشم آرد خدایرا یعنی موجب غضب وی گردد
چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان و مشرکان و کرهوا و بسبب آنست که
نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدایرا یعنی عملی که سبب رضای وی باشد چون
طاعت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشانرا
ام حسب الذین فی قلوبهم مرض بلکه پنداشتند آنانکه در دلهای ایشان نفاقست یعنی منافقان
تصور کردند ان لن یخرج الله اضغانهم آنکه ظاهر نگرداند خدای کینهای ایشانرا که پوشیده داشته
اند در دل از پیغمبر و مؤمنان و لو نشاء و اگر ما خواهیم لاریناکهم بنمایم بتو ایشانرا یعنی علامتها
و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس تو شناسی ایشانرا بسیماهم بعلامتی که دال باشد
بر نفاق ایشان ولتعرفنهم فی لحن القول و هر آینه بشناسی ایشانرا در گردانیدن سخن از صوب
صواب بجهت تعریض و توریه والله یعلم اعمالکم و خدای میداند کردارهای شمارا و مناسب
آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی
نبود که حضرت پیغمبر او را نشناخت بسیما و سخن و در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس رضی
الله عنه نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که

برخواستند بر جبهه یکی نوشته بود که هذا منافق ولنبلونکم و هر اینه ازمایید شما را بامر جهاد و
سایر تکالیف شاقه یعنی معامله ازمایندگان میکند حتی نعلم المجاهدین تا بداند مجاهدان را یعنی
ظاهر کرد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین و صبر کنندگان بر شقت حرب
ونبلوا اخبارکم و تا بیازماید خبرهای شما را که میگویید در ایمان یعنی صدق و کذب همه اشکارا شود و
حقیقت در افعال ثابت بود نیز میخوانند یعنی ما می ازماییم و بیازماییم خبرهای ایشان ان الذین کفروا بدرستی
که انانکه نگرویدند یعنی یهود و قریظه و نضیر وصدوا و باز داشتند قوم خود را عن سبیل الله از راه
خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند با رسول من بعد ما تبین از پس انکه
روشن گشته بود و ظاهر شده لهم الهدی مر ایشان را راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند
لن یضروا الله شیئا زیان نتوانند رسانید خدای را چیزی از کفر وصد ایشان از ضرری بدین
خدای و به پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد و سیحبط اعمالهم و زود باشد که حبط سازد
ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
اطیعوا الله واطیعوا الرسول فرمان برید خدای را در انچه حکم کرده و فرمان بردار باشید رسول را
در انچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم و باطل و بیهوده مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب که در او
هم عجب مردود است و مذموم **نظم** در هر عملی که عجب ره یافت • رویش ز ره قبول بر تافت
ای کشته بکار خویش مغرور • وز در که قرب مانده مهجور • ورنه دیده منی و مایی
تا چند ز عجب و خودنمایی • معجب مشو از طریق تلبیس • کز عجب بجه فتاد ابلیس
ان الذین کفروا بدرستی که انانکه نگرویدند یعنی قوم قریش وصدوا عن سبیل الله و منع کردند
مردم را از سلوک راه حق ثم ماتوا وهم کفار پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر و حال انکه
ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را نزول ایت در شان
اهل قلیب است قلیب جایی است که کفار کشته را در روز بدر در ان افکندند اما حکم آن عموم
دارد هر کافر را که بمیرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی السلم و مخوانید کافران
را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما بود وانتم الاعلون و حال انکه
شما برترانید یعنی غالبان والله معکم و خدای با شماست بنصرت و عون ولن یترکم وضایع

نکند و کم نکرد اعمالکم از ثواب کردارهای شما انما الحیوة الدنیا لعب ولهو جز این نیست که زندگانی
دنیی بازی است ناپایدار و مشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا واگر بگروید بخدا و رسول وتتقوا و پرهیز
کنید از معصیت و فضول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای شما در آخرت ولا یسالکم و نخواهد خدای بر
مزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا حق سبحانه نخواهد همه مال شما را بلکه بانفاق اندکی از ان
حکم کرده که عشر است و نصف عشر و ربع عشر ان یسالکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را
فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تبخلوا و یخرج اضغانکم شما بخیلی
میکنید و نمیدهید و خوش دلی و طیب نفس ظاهر نمیکردید خدای بدان خواستن از شما
داء بخل شما اضغانکم کینها و کدورتهای شما را ها انتم شما هولاء ای گروه مخاطبان تدعون
خوانده شده اید و فرموده شده لتنفقوا فی سبیل الله برای انکه نفقه کنید در راه خدای
یعنی زکوة دهید یا انکه باسباب جهاد مصروف سازید فمنکم پس از شما هست من یبخل کسی
که بخیلی میکند بزکوة یا بنفقه غزو ومن یبخل و هر که بخل ورزد با انچه بر او واجبست از انفاق
فانما یبخل پس جز این نیست که بخل می ورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم
می سازد والله الغنی و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء
و شما محتاجانید با انچه نزد یک اوست از موائد نعمت و فواید کرامت پس امروز یکی بدهید
و فردا در عوض آن ده بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصدات
خود فایز گردید وان تتولوا و اگر روی بگردانید از انچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر
اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند گروهی دیگر جز شما یعنی
شما را هلاک کند و گروهی دیگر بیارد ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن قوم مانند شما بلکه
فرمان بردارتر و پرهیزکارتر و مراد ازینها کنده و بنی نخع اند و اشهر انست که از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که این ها کدام گروه اند و سلمان در پهلوی انحضرت نشسته
بود رضی الله عنه دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا وقومه و در خبر آمده که اگر دین
مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند انرا مردان از فارسیان در لباب آورده که ابو الدردا
رضی الله عنه بعد از قرات این ایت میگفت ابشروا یا بنی فروخ و فروخ در پارسی حجبة و مبارک

تاگویند عرب ضمه را اشباع کرده چنانچه واوی از آن متولد شده مراد یار پسیا باشد • سورة الفتح

الفتح

بسم الله الرحمن الرحیم بصحت رسید که سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که
با بعضی از اصحاب بزیارت کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد و بعد از استماع آن رؤیا
پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم صلی الله علیه وسلم بکار سازی
مشغول شده روز دوشنبه غرهٔ ماه ذو القعده این سال از مدینه بیرون آمد احرام عمره کرده
و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب مهاجر انصار اتفاق کردند و خبر توجه آن حضرت بمشرکان مکه رسید
بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه خبردار شد بحدیبیه فرود آمد از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از و حلیس کنانی که مهتر
احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیهٔ حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش برحمت
جاهلیت غروا ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب
بمکه درآیند و پیغمبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاد و ایشان او را باز گرفتند و خبر قتل
او برسید و بدان سبب بیعت الرضوان واقع شد چنانچه عن قریب مذکور گردد و القصه کفار
از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع
شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار حرب نبود و پنهان و آشکارا یکدیگر را تعرض نرسانند
و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا کنند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح
ملول شدند و آنحضرت همانجای نحر فرمود و در حدیبیه سر مبارک ایشان تراشیدند و بعضی شتران
قربان فرمود و برخی را بدست ناجیهٔ اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه بکشتند و بر فقرا و مساکین بخش
کردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی
از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده
که دوستتر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود و پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند و اصحاب
تهنیت گفت و اصحاب نیز او را مبارکباد کردند انا فتحنا بدرستی که ما حکم کردیم لک از برای
تو فتحا مبینا حکم پیدا و هویدا که آن صلحست با قریش و اصحاب از حضرت پرسیدند که افتح هو در جواب

فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود و چه مسلمانانی که در مکه ایمان نهان می
داشتند سر گذار شده با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس ایمان آوردند و فتح مکه
نیز همان بود و از غیب است که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را
تعبیر بماضی جهت تحقق وقوعست ~~و گفته اند مراد او~~ و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای
آمرزش طلب لیغفر لک الله تا بیامرزد مر ترا خدای ما تقدم من ذنبک آنچه گذشته است پیش از وحی
آنچه عتاب توجه تو بود و ما تاخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از
نزول این آیت و بعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است
و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را ببرکت تو و میآمرزد گناه امت را ببوی شفاعت
فرموده که او پیش رو و کارساز ایشانست و یتم و دیگر بتفضل عمیم خود تمام کرداند نعمته علیک
نعمت خود را بر تو بفتح مکه یا باعلای دین و یا باتمام نبوت یا بقبول شفاعت و یهدیک صراطا
مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بدان و ینصرک الله و یاری کند ترا خدای نصرا
عزیزا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی و چون در
صلح حدیبیه اصحاب خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست آنکه
انزل السکینة فی قلوب المؤمنین فرستاد آرامش و سکون در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا
زیادت کنند ایمانا گرویدنی مع ایمانهم با گرویدن ایشان یعنی بیفزاید یقین خود را یقین دیگر
یا ایمان که با صول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع و لله و مر خدای
راست جنود السموات والارض لشکرهای آسمان از ملایکه و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس
اگر اهل ایمان جهاد کنند بنصرت الهی واثق باشند که هر گرا لشکر آسمان و زمین در حکم بود
بلکه ذرات کون سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با عدا وا نگذارد و نظم
نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش • هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست • و کان الله و هست
خدای علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینت بدلهای گرویدگان
فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان و زنان گرویده را ایرکت رسوخ
در دین و ثبات و عقیدت جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر بستانها

بشفاعت بکلی تا فرموده ذنب آدم را بوی
حواله کرده در وقت ذلت در طلب
وی بوده و گناه امت را بوی ح

یا درخت اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید ماندگان دروی ویکفر عنهم ای آنکه بپوشد غدا از ایشان
سیئاتهم بدیهای ایشان یعنی محو کرده اند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضهٔ رضوان
درایند وکان ذلک عند الله و هست این وعده مر ایشان را نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا عظیما
رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند
ویعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل
مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظانین بالله ظن السوء
گمان برندگان بخدای گمان بد یعنی اسد و غطفان را از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بحدیبیه هزیمت یا کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند گشت
پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود
علیهم بر این گمان برندگانست دایرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد
وغضب الله علیهم و خشم گرفت خدای برایشان ولعنهم و براندشان را از رحمت خود واعد
لهم و اماده کرد برای ایشان جهنم دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ولله جنود السموات
والارض و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمانها و زمینهاست همه مملوک
و مسخر ویند خاصه لشکر ظفر اثر سردار خود را اگر از این سخن جهت وعدهٔ مومنانست تا بنصرت
الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب رسالت خایف گردند وکان
الله عزیزا و هست خدای غالب در فرمان خود حکیما دانا آنچه فرماید انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم
ترا شاهدا گواه بر اقوال و افعال امت تو و مبشرا و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان
نازل شده و نذیرا و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند پس امت را بگو که فرستادن و بیم و بشارت
من لتؤمنوا برای آنست که تصدیق کنید مر خدایرا و رسوله و فرستاده او را وتعزروه و تقویت نمایید
دین او را وتوقروه و بزرگ دارید فرمان او را وتسبحوه و پاکی یاد کنید مر او را یا نماز بگذارید
برای وی بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید است بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است نظم
در حریم سر تعظیم تو کس را ره نیست • ورز کمال حشمت هیچکس آگاه نیست • ان الذین یبایعونک بدرستی

که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه
مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای وست مراد بیعت الرضوانست و ذکر آن
بیاید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبهٔ جمع را برای هیچکس
تصریح نکرده الا برای آنکه او اخص و اشرف موجوداتست و از همین مقامست که من یطع
الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود و ثواب آخرت یا در
نصرت پیغمبر خود فوق ایدیهم زبر ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر او معالم آورده
که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگرفتند وید الله زبر دستهای
ایشان بود در مبایعت فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث جز این نیست که می شکند علی
نفسه بر نقض خود یعنی ضرر آن بنقض او رسد و بس او در موضح آورده که سه چیز راجع باهل آن
میشود یکی مکر که ولا یحیق المکر السیء الا باهله الآیة دوم بغی که انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد
که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند نظم پیمان شکن که هر که پیمان بشکست
اندر پای در افتاد و برون شد از دست • آنرا که درست بود پیمان الست • نشکست بهیچ حال هم عهد که بست
ومن اوفی بما عاهد علیه الله و هر که وفا کند بآنچه وعده کرده است بر آن با خدای فسیؤتیه
پس زود بدهد مر او را خدای اجرا عظیما مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت آورده اند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون متوجه مکه شده به نیت عمره بعضی اعراب چون اسلم
و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرا مرافقت و موافقت کنید ایشان از
محاربهٔ قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون
بمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از بادیه
نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که
غمخواری نداشت و ضایع میشد واهلونا و زنان و فرزندان ما که از ایشان کسی و بی نوایی بی
برگ می ماندند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما که تخلف کردیم در مرافقت و موافقت
ننمودیم یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان

یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را از ان خبر نیست قل بگو در جواب ایشان
فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود و برای شما یعنی منع کند از شما من الله شیئا از حکم خدای چیزی را
ان اراد اگر خواهد خدای بکم ضرا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبات بر تخلف
او اراد بکم نفعا یا اگر خواهد بشما سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالی بل کان
الله بما تعملون بل خدای هست بانچه شما میکنید خبیرا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بوده و شما شغلی
مالی و فرزندان نداشتید بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول بلکه گمان بردید انکه باز نگردد پیغمبر
والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الی اهلیهم ابدا بسوی اهالی خود بمدینه هرگز بلکه مشرکان ایشان را
بکشند و مستاصل گردانند و زین ذلک و اراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال
پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد
که دین خدای باطل شود و ملت اسلام بر افتد و کنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک
شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت و من لم یؤمن بالله و هر که نگرود بخدای و رسوله
و بفرستادهٔ او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول او نکند فانا اعتدنا پس هر اینه که ما آماده کرده
ایم للکافرین سعیرا مر ناگرویدگان را آتش افروخته و لله ملک السموات والارض و مر خدایراست
پادشاهی آسمان و زمین و زمام امور علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت اوست یغفر لمن یشاء می
آمرزد گناهان بزرگ هر کرا میخواهد و یعذب من یشاء و عذاب میکند بگناه خود هر کرا اراده می
کند و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده و توبه کنندگان را رحیما مهربان بر ایشان سیقول
المخلفون زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی اعراب خواهند
گفت اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها انگاه که بروید بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است ذرونا
نتبعکم بگذارید ما را تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی
الله علیه و سلم در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه نمود و حکم
شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون
عزم جزم شد جماعت مخالفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم با شما و به خیبر آییم میخواهند ان

مخلفان ان یبدلوا انکه تغییر دهند کلام الله سخن خدای را یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه
بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پی روی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون
میایید کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای شما را من قبل پیش از تهیئت شما با ما از آمدن
با بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند این حکم نکرده است بل تحسدوننا بلکه شما حسد
می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخلفان میگویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی را قل للمخلفین بگو مر پس ماندگان را من الاعراب
از اهل بادیه ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی باس شدید صاحبان
کارزار سخت که از اهل یمامه اند از متابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین حرب کردند
و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت انکه شما را بجنگ مردم که محارب و مبارز باشند
خواهند که تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید شان او یسلمون یا مسلمان شوند اگر
این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتلست یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتالست یا جزیه
و بران تقدیر یا سلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواند شما
بقتال این گروه یؤتکم الله بدهد شما را خدای اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت در دنیی و جنت در
عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید
من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک چون
متخلفان این همه وعید واقع شده ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشه کردند که ما بواسطهٔ عجز و ضعف
از جهاد تخلف میکنیم تا حال ما چه باشد آیت آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گناهی
که بحرب نرود و لا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ بزه که از جهاد تخلف کند و لا علی المریض
حرج و نه بر بیمار گناهی که بحرب نرود چه ایشان معذورند و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان
برد خدایرا و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر ان یدخله جنات در آرد خدای او را بهشت و
انجان بوستانها که تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر مساکن بهشتیان جویها

ومن یتول و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یعذبه عذابا الیما عذاب کند او را
خدای عذابی دردناک که درد آن منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان است
چه مخالف امر خدای از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند
نعوذ بالله من الحرمان نظم سوز از آتش محرومیم که هیچ عذاب * از روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست
آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بحدیبیه نزول فرمود خراش ابن امیه را بمکه فرستاد
تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن
کردن منع کردند آنحضرت ثانیا ذو النورین را فرستاد و او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل در
افتاد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست
تن بودند بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت
سمره نشسته بودند و در کشاف آورده که حضرت در زیر شجره سمره قرار گرفت و شاخی از آن
بر پشت مبارک وی فرود آمد عبد الله مغفل رضی الله عنه میگوید که من قایم بودم بر زبر سر
آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر
مرگ و قول آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما امروز بهترین
اهل زمین اید و در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت در
نرود هیچ کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه
ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین بتحقیق که خدای خشنود گشت
از گروندگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو تحت الشجرة در زیر درخت سمره
فعلم ما فی قلوبهم پس میداند خدای آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و صدق و صفا
فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش را علیهم بر ایشان واثابهم فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح
خیبر است یا مکه یا هجر ومغانم کثیرة [یاخذونها] و غنیمتهای بسیار از نقود و ضیاع و عقار وکان الله
عزیزا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان حکیما حکم کننده بمغلوبیت دشمنان
وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها وعده کرده است خدای شما را غنیمتهای بسیار در بلاد

و یاد دهش داد ایشان نزد
دیگر هم داد و بعد از فضل خود غنیمتهای بسیار
غیر از خیبر

فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم فرا میگیرید از آن تا قیامت فعجل لکم پس تعجیل کرد داد
مر شما را هذه این غنیمت خیبر وکف و باز داشت و کوتاه کرد ایدی الناس عنکم دستهای مردمان را یعنی
اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عنکم از شما تا حلفای یهود نرسیدند و جنگ
نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید ولتکون آیة للمؤمنین و تا باشد آن
غنیمت نشانه مر مومنان را بر راستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده
غنایم و یهدیکم و برای آنکه راه نماید شما را صراطا مستقیما راهی راست که منهج توکل است و مستوثق
بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله برآنند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده واثابهم فتحا قریبا کار سازی حرب
خیبریان فرمود و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل
صهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلعهای خیبریان در
آمد و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع بحدایق و مزارع خود که
داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصارها نهادند
آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه
یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته
شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق مذکور است که اول از حصون
خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن
گشتند و جنگ بسیار کرده شد و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس
بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه وسلم صداع طاری شده
بخود سواری نمی توانست فرمود و قلعه بغایت محکم بود و آنجا حرب فراوان وقوع یافت
و بالآخره بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت
و در آهنین برکند و سپر خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنایم بدست صحابه افتاد
و کنج ابی الحقیق نیز یافتند و آنحضرت را زهر دادند و بره زهرآلود با وی سخن آمد که یا رسول
الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند نظم خوان معجزات او کرنوا الطلبی حدث بره بریان شنو که ما

یت

وأخرى لم تقدروا او وعده كرد خداى شما را غنيمتهاى ديگر يا فتح شهرهاى ديگر كه هنوز قادر نشده
ايد عليها بران وهنوز نيافته ايد آنرا قد احاط الله بها بدرستى كه احاطه كرده است علم خداى بها بآن مراد
غنايم هوازن است يا مداين فارس و روم و شام و مجاهد كويد هر فتحى كه مر اين امت را تا قيامت
دست دهد درين داخلست وكان الله على كل شئ قديرا وهست خداى بر همه چيزها از فتح مداين و اعطاء
غنايم قديرا توانا ولو قاتلكم واكر قتال كنند با شما اى اهل حديبيه الذين كفروا آنانكه نكرويدند
وكافر بودند از اهل حديبيه وصلح نكردندى لولوا الادبار هرآينه بركردانيدندى پشتها را يعنى
هزيمت كردندى ثم لا يجدون پس نيابندى وليا كارسازى كه ايشانرا نكاه دارد ولا نصيرا
ونه يارى كه ايشانرا مددكارى نمايد سنة الله سنت نهاد خداى سنت نهادنى التى قد خلت آن
سنتى كه كذشته است من قبل پيش در ميان امتان ديگر كه هميشه انبيا بر ايشان غلبه كرده اند ولن تجد و
نيابى تو لسنة الله تبديلا مر سنت خدا را تغييرى چه هرچه در ازل مقرر و مقدر شده ولا محاله
كاين خواهد شد ودست تصرف هيچكس رقم تغيير و تبديل بر صفحات آن نخواهد كشيد نظم
تغيير بحكم ازلى راه نيابد نظم تبديل بفرمان قضا كار ندارد • در دايره امر كم و بيش نگنجد
با سر قدر چون و چرا كار ندارد آورده اند كه بوقتى كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حديبيه
بود هشتاد تن بودند از اهل مكه كه بنگام نماز صبح از جبل تنعيم فرو تاختند و شبيخون آورده
بودند تا صحابه را بقتل رسانند ياران رسول صلى الله عليه وسلم غلبه كردند وايشانرا بگرفتند
وآنحضرت ايشانرا آزاد كرد و آيت نازل شد و هو الذى واوست خداوندى كه از محض كرم
كف ايديهم باز داشت دستهاى كفار را عنكم از شما تا صلح كردند و ايديكم عنهم وكوتاه كرد
دستهاى شما را از ايشان ببطن مكة در وادى مكه يعنى حديبيه من بعد ان اظفركم پس از آنكه ظفر داد
شما را داد و غالب ساخت عليهم بر ايشان مراد اين هشتاد سوارند وكان الله وهست خداى
بما تعملون بآنچه ميكنيد از مقاتله با كفار براى فرمان خدا و رسول و آنكه دست باز ميداريد و
ميكذاريد بجهت تعظيم خانه خداى بصيرا بينا و شما را بران جزا خواهد داد هم الذين كفروا
ايشان آنانكه كافر شدند وصدوكم وباز داشتند شما را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و
الهدى ومنع كردند از آنشتر كه از براى قربانى آورده بودند معكوفا در حالتى كه باز داشته

شده بود ان يبلغ محله از آنكه برسد بجاى او كه مكان نحرست يعنى منا خلاصه معنى است كه كفار
بسبب آنكه شما را از عمره منع كردند و قربانى را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استيصال هستند
ليكن ما شما را درين سال از قتال ايشان باز ميداريم جهت گرويدگان كه در مكه هستند ولولا
رجال مؤمنون واكر نبودندى مردان كرويده ونساء مؤمنات و زنان ايمان آورده در
مكه كه شما لم تعلموهم ايشانرا ندانسته ايد وآن [illegible] و دو زن بوده اند كه كتمان ايمان كرده اند
حق سبحانه فرمود كه اگر نبودندى ايشان در مكه و شما ايشانرا نميدانيد با عيان ايشان زيرا
با مشركان مخلوط اند ان تطؤهم بدل است از رجال يعنى اگر نه آن بودى كه آن مومنان هستند
ونه آن بودى كه شما ايشانرا در اثناى قتال پى سپر ميكرديد يعنى هلاك مى ساختيد فتصيبكم
پس ميرسيد شما را منهم از جهت هلاك ايشان معرة گروهى يعنى غمى و اندوهى بقتل مومنان يا
تاوانى چون كفارت و ديت بغير علم متعلق بان تطؤهم است يعنى ميكشيد ايشانرا بى آنكه
دانيد هر آينه ما دست شما از ايشان كوتاه ميكرديم شما را از قتل اهل مكه جهت نگاه داشت ايشان
واين براى آنست كه ليدخل الله فى رحمته من يشاء تا داخل كرداند خداى در بخشش خود
هركرا خواهد مراد از توفيق زيادتى خيرات وكفته اند دين اسلام لو تزيلوا اگر جدا شدندى
آن مومنان از كافران و در مكه نبودندى لعذبنا الذين كفروا هرآينه عذاب ميكرديم آنانرا
كه كافر شدند منهم از اهل مكه عذابا اليما عذابى مولم موجع درونى بقتل و سبى اذ جعل الذين
كفروا ياد كن اى محمد چون كردند در آوردند آنانكه نكرويدند فى قلوبهم الحمية در دلهاى خود تعصب
وتكبر و غيرت را حمية الجاهلية حميت جاهليت كه بنده را از فرمان بردارى باز دارد يعنى
با يكديگر گفتند كه محمد را با ياران در مكه نگذاريم چه ايشان در بدر و احد پدران و مادران
ما را كشته اند بلات و عزى كه ايشان [illegible] در نيايد چون ايشان عصبيت پيش آوردند فانزل الله
سكينته پس فرستاد خداى سكينه و آرام و قرار خود را على رسوله و على المؤمنين بر فرستاده خود
و بر مومنان تا مقاتله نكردند و بصلح راضى شده معاودت نمودند و سهيل بن عمرو كه باعث
صلح نامه بود نگذاشت كه بسم الله الرحمن الرحيم نويسند و راضى نشد كه محمد رسول الله
كتابت كنند حق سبحانه ميفرمايد كه والزمهم كلمة التقوى و ثابت داشت مومنانرا بر كلمه تقوى كه

شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله بکتابت آن رضا نداد
وکانوا وهستند مومنان احق بها سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان واهلها هستند اهل آن واولی
بدان وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه
گفتند تعبیر خواب پیغمبر راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد
لقد صدق الله هرآینه راست کرد خدای ومحقق ساخت رسوله برای فرستاده خود الرؤیا خواب را
که دیده بود بالحق براستی بنابر حکمتی درین سال تأخیر کرد ودر سال آینده لتدخلن المسجد الحرام
هرآینه درآیند بمسجد حرام درآیید ان شاء الله آمنین در محلی که ایمن باشید از اعادی محلقین تراشند
گان رؤسکم ومقصرین سرهای خود را وچینندگان موی از سر بعضی بتراشند وبعضی بچینند
لا تخافون نترسید از هیچ کس فعلم ما لم تعلموا پس دانست خدای آنچه ندانید شما از حکمت در تأخیر عمره
فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من دون ذلک پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد
حرام بجهت عمرهٔ قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مومنان از اندوه تأخیر عمره
خالی شده بیان فتح شادمان گردند هو الذی ارسل رسوله اوست آن خداوندی که فرستاد رسول
خود را که محمد است بالهدی براه نمودن خلق بر بیان کردن احکام ودین الحق ودین راست که
اسلام است لیظهره تا غالب گرداند آن دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد
احکام او را منسوخ سازد واگر باطل بود برافکند واهل آن دینها نباشند الا که مقهور ومغلوب مسلمانان
شوند وآن بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا وعلیه السلام وکفی بالله وبسنده است خدای شهیدا
گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبدالله نویسید غم مخور که ما میگوییم محمد رسول الله محمد
فرستادهٔ خدایست بحق والذین معه وآنانکه با وی اند از مومنان اشداء سخت دل وغلیظ اند
علی الکفار بر کافران رحماء بینهم مهربان ومشفقان میان یکدیگر تریهم رکعا سجدا می بینی ایشان
را رکوع آورندگان وسجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز ۰ ودر موضح فرموده
که این مناقب راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ ایمائیست باختصاص فرقه
در دار وغار مخصوص بود واشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه چه در نهایت
شدت وغلظت بوده با اهل شرک ونفاق همه علما اتفاق است که رحماء بینهم نعت ذو النورین

هر یکی از خواص اصحاب بمنقبت خاص والذین معه ... معیت ... صحبت ... غفار

رضی الله عنه که رأفت وحیای ودلنوازی ووفای او مشهور ومعروفست ونزد خالق وخلایق
وسمات موسوم وموصوف رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات
واغلب اوقات او بوظایف طاعات وعبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام
از خلوت او باستماع خادمان عتبهٔ علیه اش میرسید یبتغون فضلا من الله میطلبند این بزرگان فضل
از خدای یعنی زیادتی ثواب میجویند ورضوانا وخشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم فی
وجوههم علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر بود من اثر السجود از اثر سجده ۰ در لباب
آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود چه روی نمازگذارنده در نظر دل خورشید تابنده
است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار ۰ ودر نفحات مذکور است که چون ارواح بیرکت
قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح هویدا وظاهر گردد نظم درویش را گواه چه حاجت که عاشقست
رنگ رخش خود ز بر بین وبدان که هست ۰ ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم فی التوریة صفت
ایشانست در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکور شده ومثلهم فی الانجیل
وصفت ایشانست در کتاب عیسی که انجیل است یعنی همین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مذکور شده
یا صفت ایشان در انجیل کزرع مانند کشتی که در اول اخرج شطأه بیرون آرد شاخ خود را یعنی
تیغ زند ویک شاخ بیرون آید فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود
فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود واول دانه بود وگیاه ضعیف بآخر درختی گردد
یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را قوت وسطبری وراستی وخوبی آن مثلیست وممثل وی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویاران وی رضی الله عنهم که باول دعوت اسلام ضعیف بود
هر چند برآمد قوت گرفت وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این مثل فرمود لیغیظ بهم الکفار
تا خشم گیرند بیاران پیغمبر کافران ۰ امام قشیری رحمه الله فرموده که آیت در شان اصحاب است
وبس هر که بریشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا
وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای ستوده منهم از
ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرمود مغفرة واجرا عظیما آمرزش گناه ومزدی بزرگ
سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقدموا

برین صفت هم

الحجرات

پیش مبریدا قوال خود را بین یدی الله و رسوله پیش از قول خدای و رسول و یعنی سخن مگوید پیش
از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی کتاب و
تاویل و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بدان دانا ترست واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم
بروی قولاً و فعلاً ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال شما را علیم و داناست بر افعال
شما یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر ایشان را تعلیم مراسم ادب میدهد چون سخن گوید آواز خود را بلند
تر از آواز وی بر مدارید ولا تجهروا له بالقول و آشکارا مسازید برای وی سخن را یعنی او را بلند ندا
مکنید کجهر بعضکم لبعض همچو آشکارا خواندن برخی از شما مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات
لزوم ادب کرده باشید و کفته اند او را بنام و کنیت مخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب
کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرأت وانتم لا تشعرون و شما ندانید که
عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار
ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نظم نگاه دار ادب در طریق عشق بسیار
که گفته اند طریقت تمام او ادبست • آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود
پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون آیت نازل شد در خانه نشست
و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسیده او را طلبید و گفت حقیقت حال تو و گفت یا رسول
در گوش من گرانیست و من در مجلس شما باواز بلند سخن میگویم ترسم که عمل من حبط باشد حضرت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی که زندگانی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و بنواز
اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم ان الذین
یغضون اصواتهم بدرستی که آنانکه فرو میدارند آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای بادب
و از زدم سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله قلوبهم آنانند که امتحان کرده است خدای
دلهای ایشانرا للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق
سبحانه دلهای ایشانرا آزمودن یعنی پاک گردانید همچنانکه زر را در کورهٔ اخلاص نهند
تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گوید این زر آزموده است نظم در بوتهٔ امتحان کرم بگدازی

منت دارم کم بیغشم بیسازی • لهم مغفرة مر این گروه پاکیزه دلانراست مغفرة آمرزش گناهان واجر عظیم
و مزدی بزرگ بی کران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریهٔ فرستاد و بحی از احیای بنی العنبر
و آن سریه اسیری چند بمدینه آوردند قوم از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب
و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند تردیک نیمروز بوده و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بودند ایشان یک یک حجره از حجرات طاهرات آمدند
و نعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شدند بیرون آمده یکی
را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا گیر و نصفی را آزاد کن حضرت مجان
کرد آیت آمد که ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون
حجرها یا از پس آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون ذهن انسانیت ندارد و مراعات ادب نمی نمایند
ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم و اگر ایشان صبر کردندی تا بیرون آمدی تو بسوی ایشان لکان خیرا
لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران آزاد میکردی والله غفور و خدا آمرزنده است کسی را که
توبه کند از بی ادبی رحیم مهربان است باهل ادب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جای
و حرمت طالب نعمت نظم سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع • ارزاکهست سود ابدی آید بدست
آورده اند که حضرت رسول در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات
ایشان فرا گیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند
از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال
وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتلهٔ او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد
که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را
با جمعی بسر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آور و تعجیل منمای خالد
برفت و کسی میان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و
نماز میگذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت خالد بعرض حضرت
رسانید و آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق ای گروه مومنان اگر آید بشما دروغ
گویی بیرون رفته از فرمان خدای بنبا فتبینوا ان تصیبوا پس تفحص کنید و نیکو در پی روید تا نرسانید مکروهی

قوما بجهالة گروهی نادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان
باشند فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین پس گردید بر آنچه کرده باشید پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید
در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر شود واعلموا ان فیکم رسول الله و
بدانید که در میان شماست فرستادهٔ خدای و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت
او عرض مکنید لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر هر قول شما را بشنود و پیغمبر برای شما کار کند
فی کثیر من الامر لعنتم در بسیاری از کارها هرآینه در رنج افتید و هلاک شوید ولکن الله حبب و لیکن
خدای دوست گردانیده است الیکم الایمان بشما گرویدن را وزینه و آراسته است ایمان را فی
قلوبکم در دلهای شما وکره و مکروه گردانیده است الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را والفسوق
و بیرون رفتن از راه راست را والعصیان و نافرمانی کردن را اولئک آن گروه که تحقیق اخبار کنند
هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا برای فضلی
است من الله از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته است ونعمة و نعمت از حضرت او
والله علیم و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حکیم محکم کار است در امور رسند کان و از
حکمتهای اوست که تحقیق اخبار معتبر باشد که از خبرهای نا راست انواع فتنها می زاید چنانکه گفته اند نظم
هرگز سخنان شبهه آمیز مگو • وان راست که هست فتنه انگیز مگو • خاموش کن ار چاره نداری سخن
شوخی مکن و سخن شورانگیز مگو • آورده اند که میان عبدالله بن رواحه و ابن ابی که بحضور حضرة
رسول صلی الله علیه وسلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم جماعتی مدد آمدند و مهم از شتم
و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد وان طایفتان و اگر دو گروه من المؤمنین
از گروندگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا پس اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت
و دعوت کنید ایشان را بحکم خدای فان بغت پس اگر ستم کند و افزونی جوید احدیهما یکی ازین دو
طایفه علی الاخری برای دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نبود فقاتلوا التی
تبغی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حتی تفیء الی امر الله تا باز گردد بحکم خدا و گردن
گیرند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفهٔ باغی براه حق و ترک ستم نموده احکام شرع
را منقاد شده فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک

طایفه و از راه حق تجاوز منمایید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله یحب که خدای
المقسطین دوست میدارد عدل کنندگان را در قول و فعل و رعایت قانون عدالت کنند چه ملک
و دین بر عدل است نظم عدل است اساس کار جهان آرای • عدل است نشاط افزای ملک آرای
عدل کن زانکه در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل • انما المؤمنون اخوة جز این نیست که
مومنان برادرانند یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است فاصلحوا
پس بصلاح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه که خلافی و شقاقی واقع شود و تخصیص دوی
بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد انصار اوس و خزرج
باشد و ایشان دو برادر بودند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لعلکم
ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان
صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب رضی الله عنهم حق سبحانه آیت فرستاد
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا یسخر باید که فسوس نکنند و استخفاف
ننمایند قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند آنانکه افسوس
کرده شاید خیرا منهم بهتر از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه
رضی الله عنها را بقصر قامت و صفیه را رضی الله عنها بیهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود
ولا نساء و نشاید که زنان استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن شاید باشند آنها خیرا منهن
بهتر از استهزا کنندگان و ثابت ابن قیس رضی الله عنه عیب یکی از اصحاب گفت از آن نیز
نهی آمد ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس
واحدند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد نظم عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز
و ابو مالک انصاری عبدالله بن ابی حدرد رضی الله عنهما گفت یا اعرابی او در جواب گفت یا یهودی
حق سبحانه حکم کرد ولا تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبهای ناخوش چنانچه
یهودی یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را بیهودیت و نصرانیت ملقب سازید یا مومنی
را فاسق گویید و منافق خوانید بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی
جهود و ترسا گفتن بعد الایمان پس از دخول در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند از

منهیات فاولئک هم الظالمون پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود که او را در معرض
سخط الهی و عقاب پادشاهی می‌آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اجتنبوا پرهیز کنید
کثیرا من الظن بسیاری از گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم بزه است و گناه بران
متفرع میشود و بباید دانست که گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان
و در خبر آمده که حسن الظن من الایمان و دوم حرام و گمان بد بخدای و بمومنان و آنست موجب
اثم سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهاد و چهارم
مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و
انتظام مهام است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل نظم بد نفس مباش و بدگمان باش
وز فتنهٔ خلق در امان باش آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم و بعضی گفته
سلمان را رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستادند تا ادامی یا طعامی طلبد و حضرت
باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمد و
صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود
آبش خشک شود و بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفت که طعام نداشته یا با ما
بخل ورزیده و دیگر روز که نزد حضرت آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که در میان دندانهای
شما می‌بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی
میگویم و این آیت نازل شد ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس
کردید ولا یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکند از شما بعضی بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان
کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که اگر مواجهه با او گویند ازان کاره بود و پس
تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه ایحب آیا دوست میدارد احدکم یکی از شما ان یاکل
آنکه بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده بود ان بلکه نفس شما ازان متنفر باید
فکرهتموه پس مکروه دارید ازو خوردن پس همچنان که گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را
کاره باشید نظم آنکس که لوای غیبت افراخته است • از گوشت مردگان غذا ساخته است
و آنکس که بعیب خلق پرداخته است • زانست که عیب خویش نشناخته است • واتقوا الله و بترسید

از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرندهٔ توبه است از جمعی
که تایب شوند از غیبت کردن رحیم مهربانست برانانکه باز ایستند از غیبت گفتن • آورده
اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بودند که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام رفته با الله تعظیما
باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کسی دیگر
نیافت که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیت آمد که یا ایها الناس
ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریده ایم شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و
حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر باشید پس نسبت فخر کردن در نسبی و طعنه زدن وجهی
ندارد نظم الناس من جهة التمثال اکفاء • ابوهم آدم والام حواء • نسب امیانی که تفاخر
از رو دانش و انصاف چه دو افتادند • نرسد فخر کسی را نسب بر دگری •
چونکه در اصل نسب آدم و حوا زادند • و آنکس که بقبایل و عمایر می نازد باید که داند که شعب
شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وجعلناکم شعوبا و گردانیدیم
شما را شعبها یعنی جمعهای عظیم منسوب باصل واحد و قبائل و قبیلهای منشعب شعوب لتعارفوا
تا بشناسید یکدیگر و ممتاز کرده شوید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز می شوند چنانک
زید تمیمی از زید قرشی و بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبائل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست
مشتمل بر چند قبیله یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست
از کنانه و بعد از عمایر بطونست چون لوی که بطنیست از قریش و پس از ان افخاذ است چون
هاشم که فخذیست از لوی پس عشایرست چون عباس از هاشم بعد از ان فصیله باشد و آن
اهل بیتست چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان
و قولی آنست که شعب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر ان اکرمکم بدرستی که بزرگوار
ترین شما عند الله نزدیک خدای اتقاکم پرهیزکارترین شماست چه تقوی نفس را
رتبهٔ کمال حاصل کرده و هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبهٔ فضل بیشتر • الشرف بالفضل و
الادب لا بالاصل والنسب نظم با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجهٔ ادب است
ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما آورده اند

که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمهٔ شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمامت عرب
تنها نزد تو آمده اند ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کرده اند و ما عنان
کشیده داشته ایم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یمان خود حق سبحانه
فرمود قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم و گرویده
قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار زبان است با تصدیق دل شما را اقرار
هست و تصدیق نی پس بگوئید که ایمان آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا ولیکن بگوئید که اسلام
آورده ایم مراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از
ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و در نیامده است ایمان در دلهای شما لاجرم
دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا الله ورسوله و اگر فرمان برید خدای را و فرستاده
او را با خلاص و از سر نفاق بگذرند لا یلتکم من اعمالکم شیئا کم نکرداند خدای از مزد کارهای شما
چیزی را بلکه بتمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی که
از مطیعان صادر شده باشد رحیم مهربانست بتوفیهٔ اجور ایشان انما المؤمنون جز این نیست
که گرویدگان حقیقی الذین آمنوا بالله ورسوله آنانند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و
بخلوص و صفای نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای
تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم وانفسهم بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای
ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فی سبیل الله در راه و
رضای خدای اولئک آن گروه هم الصادقون ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد
از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیت آمد که قل بگو
ایشان را اتعلمون الله بدینکم آیا خبر میکنید خدای را بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان
والله یعلم و حال آنست که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواین علوی
وما فی الارض و آنچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم دانا
و هیچ چیز برو پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست یمنون علیک ان اسلموا
منت می نهند بر تو که با که اسلام آورده اند قل لا تمنوا علی اسلامکم بگو منت منهید بر من باسلام خود

بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان بلکه خدای منت می نهد بر شما با که راه نمود و راه است شما را
بایمان ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در دعوی ایمان ان الله بدرستی که خدای
یعلم غیب السموات والارض میداند آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینهاست والله بصیر
و خدای بیناست بما تعملون بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال نفاق سورهٔ ق
بسم الله الرحمن الرحیم ق حروف مقطعه جهت فرق میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی
رحمه الله فرموده که حروف مقطعه بجای تشبیبات مر نظم را چه سامع مجرد استماع این حروف
استدلال میکند بانکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس و ایراد این حروف
بر وجه اعجاز است که قرا از شعر منفک کند و در این حروف بعضی گفته اند که نامیست از نامهای
خدای یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قوی و قیوم است
و اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل بانچه مامور شدهٔ و امام ابو اللیث رحمه الله
فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست محیط بکره زمین
که حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدو سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای
یا بقرب الهی که نحن اقرب در این سوره از آن خبر میدهد سوگند بکوه و بقوت قلب حبیب
خود والقرآن المجید و بحق قرآن بزرگوار که همهٔ آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث
نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم منذر منهم از آنکه آمد بدیشان بیمکننده از
جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تسجیل حال
ایشانست بکفر هذا این برگزیدن محمد برای رسالت شیء عجیب چیزی شگفت و کاری عجب و نکر
کنند ائذا متنا و کنا ترابا آیا چون بمیریم و گردیم خاک ما را بعالم باز خواهند گردانید و
روح ما بجسد ما رجعت خواهد کرد ذلک این رد ما بحیات رجع بعید بازگشتی دور است از
عادت و امکان پس حق سبحانه رد ایشان کرد گفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض منهم
آنچه کم گرداند زمین از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا و نزدیک
ماست کتاب حفیظ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس اجزاء ایشان خاک شده را
میدانیم یا نوشته است محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آن نیز فراموش

میکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از افنا دشوار نباشد و معهذا شک که ایشان میکنند بلکه
تکذیب کرده اند و مکرر بوده اند بالحق بقرآن راستی و درست یا بمحمد لما جاءهم آن هنگام که آمد
بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم بر آمده
و با اضطراب آورند و در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در بارهٔ
پیغمبر گاهی ورا مجنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی حضری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران
بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع است فوقهم برزبر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها
چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه و زیناها و بیاراسته ایم آنرا بر ستارگان و ما لها و نیست آنرا
هیچ شکافی و شکافها و فرجها پس آفریدن حشری بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکاف و عیبی
دلیلست بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت و الارض مددناها و زمین را بازکشیده ایم
و گسترده بر روی آب و القینا فیها و افکنده ایم در روی رواسی کوههای بلند استوار بار جا
و انبتنا فیها و برویانیده ایم در زمین من کل زوج از هر گونه نباتی بهیج نیکو و آراسته و بهجت
فزاینده و این همه کرده ایم تبصرة از برای بینایی یعنی نظر اعتبار و استدلال کردن و ذکری
و از برای یاد کردن لکل عبد منیب مر هر بندهٔ باز گردنده را بخدای و نزلنا من السماء و فرو
فرستادیم از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا به پس برویانیدیم بدان
جنات بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار و حب الحصید و دیگر رسیده کردانیدیم حاصلان دانه
که از شان و آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن و النخل باسقات و برو
یانیدیم درختان خرمای بلند لها طلع نضید مر آن خرمابنان را طلع نضید غلاف خرما در هم رسته مراد و تراکم
طلع است یا بسیاری میوه در وی این همه بر دیانیدیم رزقا للعباد برای روزی مر بندگان را
و احیینا به و زنده کردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمین
پژمرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن
بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که باشد مرده در خاک مدفون
و ظهور او بعد از خفا و رفتن کرشمه از حیات بعد از ممات پی توان برد نظم
کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز ۰ چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد ۰ فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر

غروب شمس و قمر را از زبان باشد ۰ پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کرد
پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام و اصحاب
الرس و اهل چاه یا بئر معطله یا جبل فلج مر نبی خود حنظلة بن صفوان را علیه السلام و ثمود و قوم ثمود
صالح را علیه السلام و قوم تبع و قوم تبع مر تبع را در سورهٔ دخان شمه از حکایت وی گذشت
و اخبار بواقی انبیاء مذکوره و مر یکی از ایشان در محل خود مذکور شده کل کذب الرسل همه ایشان تکذیب
کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد
و چون تکذیب کردند فحق وعید پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید یعنی آنچه وعده کرده
بودیم از عذاب افعیینا آیا ما عاجز شدیم و رنج یافتیم بالخلق الاول بآفرینش اول خلق تا فرو
مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس
مقر باشند که کسی که قادر بود بر آفرینش جسمی بی ماده و مددی چرا تواند بود بر اعادهٔ ایشان
بجمع مواد و رد حیات بآن و لیکن شبهه باران قوت داده ایم بل هم بلکه کافران فی لبس
در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطان من خلق جدید از آفریدن نو یعنی بعث و حشر
چه آنرا مخالف عادت می پندارند و خلق جدید محققان آنرا کلمهای نازک و سخنهای لطیف
و دقیق هست و بر بعضی از آن در تفسیر همین آیت در جواهر التفسیر اطلاع توان یافت و لقد
خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را و نعلم ما توسوس و میدانیم آنچه که وسوسه
میکند مر او را بدان به نفسه نفس او از اندیشهای بد و نحن اقرب الیه و ما نزدیکتریم بایشان
من حبل الورید از رگ جان وی و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت
ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی
و گفته اند ما داناتریم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق
فرموده که حبل الورید نزدیکترین اجزاء نفس انسانست بوی در این سخن اشارتست بآنکه حق سبحانه
او را قرب به بنده اقربست پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد همچنین حق را نیز طلبد هر
کو هرگاه که جوید بیابد و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب ۰ در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی

و هی بالایکه مر شعیب را علیه السلام ۱۲
و برادران لوط یعنی اصحاب او مر او را علیه السلام ۱۲
و دیگر ... مر موسی ... علیه السلام ۱۲
و قوم عاد هود را علیه السلام ۱۲

نظم نحن اقرب کفت من حبل الورید • تو فکنده تیر فکرت را بعید • ای کمان و تیرها بر ساخته
صید نزدیک و تو دور انداخته • هر که دور انداز تر او دورتر • از چنین صیدی بود مهجورتر
و باید دانست که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان که موسیات
بین و رهی نتوان یافت قرب حق را که از کیفیت منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی
معنوی مذکور است نظم قرب حق بیچون جان را بتو • قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نه بالا نه پستی رفتنست • قرب حق از قید هستی رستنست • و در کشف الاسرار آورده که قرب
بنده بحق انست که فرموده که واقترب و در احادیث قدسیه وارد شده که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل و این قرب اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده
کان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی عام بخلق بعلم و قدرت
و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص تربیت الطاف که و نحن اقرب الیه اول و را
قربی و دیگر عینی از جانش بر آید پس قرب بجذبه حقیقی از آب و گل نفس باز بردار هستی
موهوم بنده می کاهد و هستی اصل زیاده میکند چنانکه در اول هم خود بود و در آخر هم خود باشد
انجا علایق مرتفع کرده و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی
و عبارات منتفی و حق یکتا بخود باقی نظم موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه • •
غرقه گردند در ان بحر چه درویش و چه شاه • خرمن هستی موهوم جهان سوزد • آتش عشق که فی الحال بگیرد ناگاه
اذ یتلقی المتلقیان یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را و
بنویسند عن الیمین از طرف راست همنشینی و عن الشمال قعید و از جانب چپ همنشینی یعنی این
دو ملک موکل که بر راست و چپ بنده نشسته که بان وی باشند یا ما یلفظ بیرون نیندازد از
دهن خود من قول هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی الا لدیه مگر نزدیک او رقیب عتید نگهبانی
بود آماده که فی الحال بنویسد • و در لباب آورده که در حکمت اول مذکور است که عجب میدارم
از بنی آدم که دو ملک او که بر دندانهای وی نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب
دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال انکه میگوید و بسیار میگوید • و در
حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه نظم الهی ار صرفه زر میکنی • •

صرفه گفتار کن گر میکنی • مصلحت نیست زبان زیر کام • تیغ بسنده به بود در نیام مگیں
بدین نوع نگهبان شده اند و نیک و بد او بقید کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد و جانت
و بیاید سکرت الموت بیهوشی مرگ بالحق با مر خدای که درست و راست است و گویند مر او را که
این مرگست ما کنت منه تحید انکه بودی تو که از و میگریختی و می ترسیدی و او را مکروه می داشتی
و نفخ فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها برآیند
و ملایکه گویند ذلک یوم الوعید این روزیست که خلقان را بدو وعید میکردندی یعنی می ترسانیدندی
و جاءت و می آید در ان روز بعرصه حشر کل نفس معها سائق و شهید هر کسی با او راننده یعنی فرشته
که او را بموقف حساب میراند و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته
باشد یا جوارح او نه از سایق فرار میسر و نه پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق خطاب می
رسد که لقد کنت فی غفلة من هذا بدرستی که بودی تو بدنیی در بیخبری ازین روز فکشفنا عنک غطاءک
پس برداشتیم از دیده تو پوشش جهل و غفلت ترا امر چه شنوده بودی معاینه به بینی فبصرک الیوم
حدید پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و تیز است و گفته اند مخاطب اینجا معنی و انا نبی است
یعنی انچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی و قال
و گوید قرینه همنشین او یعنی ملکی که برو موکل بوده هذا ما لدی عتید این انچه نزدیک منست حاضر
است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شهید که القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار
عنید هر کافری ستیزه کر گردنکش مناع للخیر منع کننده هر خیری را یعنی باز دارنده مال از حقوق
مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع میکرد
اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفتی دیگرش معتد
در گذرنده از حد و والی مریب شک آورنده در وحدانیت الذی جعل انکه گردانید مع الله با
خدای بحق الها آخر خدای دیگر فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت
جاودانی و چون خواهند ان کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناه است دیو بر من مسلط
بود و مرا گمراه گردانید و آن دیو را حاضر سازند انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی دیو
که در دنیا با وی بوده ربنا ما اطغیته ای پروردگار ما من گمراه نکردم او را و در باره او از حد

کند نشیم ولکن کان ولیکن بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و از آن باز گشت قال گوید حق سبحانه
لا تختصموا لدی مخاصمه مکنید نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بدرستی
که پیش فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بالسنه رسل خود و حالا شمارا هیچ حجتی نماند
و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده نشود و سخن لدی نزدیک من یعنی وعیدی و عید
که کرده‌ام وما انا بظلام للعبید و نیستم من ستم کننده بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یوم
نقول یاد کن روزی را که گوید خدای لجهنم مر دوزخ را و چنین سخن میخواند یعنی گوییم ما هل امتلأت
آیا پر شدی یعنی وعده کرده‌ام که ترا پر سازم از کفار انس و جن پرسش که یابی خدا کی این گوید و تقول
و میگوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سوال یعنی باد کن و حق
دیگر کافر بوی سفر سند تا پر شود و قولی آنست که تا بنهد الجبار قدمه فیها فتقول قط قط
این قدم حق را بود کو راکسند غیر حق خود که کمان وکشد . و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان
برآنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی گنجایش نیست وازلفت الجنة
و نزدیک گردانیده شود بدیشان نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را بهشت
برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس گوید
هذا ما توعدون اینست آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم لکل اواب
برای هر باز گردنده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز گشتن از خلق بحق حفیظ نگاه
دارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی و گفته‌اند نگه دارنده نفس از معصیت یا محافظت
کننده امر ربانی یا نگاهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد
نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس . بسلطانی رسانندت ازین پاس . ترا یک پند بس در هر دو عالم
نجات بر نیاید بی خدا دم . من خشی الرحمن هر که بترسد از خدای بالغیب به نهانی و پوشیدگی
یعنی عمل خود از خلق نهان دارد و گفته‌اند نهان و آشکارا او یکی باشد وجاء بقلب منیب بیارد
دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از معصیت و متابعت نفس پس این
کس امثال او را گویند ادخلوها در آیید به بهشت بسلام با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای
و فرشتگان ذلک این روز یوم الخلود روز همیشه بودن جاوید است یعنی درین روز مرگ نباشد

مبدل حوال راه نیابد

سهمت مر پر هیزگار را نیز و لفظ
غیر بعید تأکید است غیر بهشت

لهم مر اهل بهشت را ما یشاؤن فیها آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها ولدینا مزید و نزد
ماست زیاده از آنچه میخواهند و اکثر برآنند که مراد از مزید رویت است وکم اهلکنا و بسا کسان که هلاک
کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم من قرن از هر قرنی که بحسب واقع ایشان هم منهم بطشا ایشان سخت
تر بودند از کفار مکه از روی قوت چون عاد و ثمود فنقبوا البلاد پس بریدند فی البلاد در شهرها یعنی
رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من محیص هیچ بود مر ایشان را
گریزگاهی یا پناهی از قضای خدای که چون که قضا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد ان فی
ذلک بدرستی که آنچه مذکور شد درین سوره لذکری هر آینه پندی و یاد کردیست لمن کان له قلب
هر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی که بعد از تفکر متفکر را از خواب غفلت
بیدار کند . سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل فرموده که موعظه قرآنرا دلی باید حاضر با خدای
که طرفة العین غافل نشود او القی السمع یا کسی که القا کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار
وهو شهید و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد . در لباب آورده که صاحب
قلب مومن عربست و شهید مومن اهل کتاب که گواهی دارد بر بعثت محمد صلی الله علیه وسلم
شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا
از پیغمبر می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بلند
تر برد و چنان داند که از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است
و برود در قرآن گواهی هست وان لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که حاضر باشد از گوینده
شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق
رضی الله عنه منقولست که تکرار میکردم قرآنرا تا وقتی که از متکلم او شنودم ولقد خلقنا
السموات والارض بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و هر چه میان ایشانست
فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه وما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آنها من لغوب
هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد آیت آمد که
فاصبر پس شکیبایی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهود یا برخی مشرکان در انکار بعث یا

مذکور تحمله

بهرچه در بارهٔ تو از ایشان صادر گردد و چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا برآنچه در حق من میگویند
از اتخاذ شریک و ولد وسبح ونماز گزار بحمد ربک با مر پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش
از برآمدن آفتاب که نماز بامداد است وقبل الغروب و پیش از فرو رفتن وی که نماز پیشین و دیگر
ومن اللیل فسبحه و در بعضی از شب نماز کن بجای او که نماز شام و خفتن است وادبار السجود و
نماز کن پس از سجدها، امام زاهد از مرتضی علی کرم وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت
بعد از نماز شام وگفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات واستمع وگوش فرادار و
بشنو ندا را یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده من مکان قریب از جای نزدیک
باسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمینها بهیچ میل تر و نزدیکتر باسمان است وگفته اند مکان
قریب بدان معنی است که او آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضع دور نبود و در خبر است که اسرافیل
بر بالای صخره انگشت در گوش کند گوید ای استخوانهای ریزیده وای گوشتهای از هم رفته وای
مویهای پریشان شده، خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة روزی
که بشنوند صیحهٔ بعث را که نفخهٔ ثانیه است بالحق بآنچه که حق است یعنی بعث و گویند بشنوند
ذلک این روز یوم الخروج روزی بیرون آمدنست از قبور انا نحن نحیی ما زنده می
کنیم مردگان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم ونمیت ومیمیرانیم ایشان را در دنیا والینا المصیر
و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم یوم تشقق الارض یاد
دار روزی را که بشکافد زمین و دور شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از
قبرها سراعا شتابندگان بسوی نداکننده، ذلک این حیا ایشان از قبور حشر جمع کردنی
است و برانگیختنی علینا یسیر بر ما آسان نحن اعلم بما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران
از انکار قیامت وافترا در حق من وسخنان مکروه در بارهٔ تو وما انت علیهم بجبار و نیستی
تو بر ایشان مسلطی که بقهر وجبر ایشان را بر ایمان داری فذکر بالقرآن پس پند گوی بمواعظ
قرآن من یخاف وعید هر کسی را که ترسد از وعید من چه پند مکر بدایشان جز رستگاران ٥
سورة الذاریات بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات ذروا حق سبحانه قسم یاد میفرماید
به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک وغیر آن را پراکندنی و دانه را از کاه

جدا کنندم یا ملائکه که برانگیزندگان بادها اند فالحاملات وقرا پس بردارندگان بارگران یعنی
ابرها که باران گران بارند یا ملائکه که ابرها را بردارند فالجاریات یسرا پس روندگان بنرمی
بآسانی یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فالمقسمات امرا پس بخش کنندگان
کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق وغیر آن متعلق بدیشانست وگفته اند مراد چهار
فرشته معتبر اند که هر یک بکاری نامزد شده اند جبرئیل علیه السلام بوحی ومیکائیل برحمت وعزرائیل
بموت واسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیب واشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش آنکه
انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر ونشر وثواب وعقاب
لصادق هر آینه راست ودرست و در آن هیچ خلافی نیست وان الدین و بدرستی که جزا و
حساب لواقع هر آینه بودنیست بی شک وشبهه والسماء ذات الحبک سوگند باسمان که خداوند
شدت واستحکام است یا با زینت تمام یا صورت نیکو وخوش آینده یا خداوند راههاست
یعنی طرق کواکب که مسیر ایشانست ودر تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که مراد آسمان
هفتم است وحق تعالی بدو سوگند یاد میکند انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه
در گفتار مخالف اید نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعرش میگویند و وقتی ساحر و زمانی کاهن
وگاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است که او را سحر و شعر و کهانه و مفتری بود و اساطیر الا
الاولین میخوانید یؤفک گردانیده شود عنه از ایمان بمحمد یا از قرآن من افک آنکس که گردانیده
شده است در علم خدا و بحکم قضا و قدر از ایمان و قرآن، یعنی هر که در علم خدای هست که محروم
باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است نظم ولهاتمه مخزون وکبر ما [illegible] نیست
تا حکم ازل در حق هر کس چونست، قتل الخراصون لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب
قول مختلف مراد زمرهٔ مقتسمانند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک
مهمی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم نوعی دیگر با آینده و رونده بازگفتندی و مردمان را از
صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود که الذین هم دروغ گویان
آنانند که ایشان فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون غافلانند از اوامر و نواهی
یسألون ایان یوم الدین می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای تعالی

سوکند یاد کرد که ان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا میکفتند حق سبحانه فرمود
که جزا واقع است یوم هم علی النار یفتنون روزی که کافران بر آتش دوزخ سوخته شوند و بدان
معذب کردند و خزنه دوزخ ایشان را کویند ذوقوا فتنتکم بچشید عذاب خود را هذا الذی
کنتم به تستعجلون این آنچه بود که شما در دنیا بر آن یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب می نمودید و میکفتند
متی هذا الوعد ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات در
بوستانها باشند و عیون و چشمه‌های روان یعنی بوستانها که مشتمل بر آبهای روان باشد
آخذین ما آتیهم ربهم پذیرندگان و فراگیرندگان آنچه بکرم و بفضل خود عطا کرده است بدیشان
پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از
دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند اندکی از شب
ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که
میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی
بر ایشان گذشتی مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی
تا نماز خفتن ادا نفرمودندی و وقت آن را در از کشیدندی و بالاسحار هم یستغفرون و بودند
در سحرها ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه
صبح ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده‌اند
و از آن حساب نداشته نظم طاعت ناقص ما موجب غفران نشد راضیم که عذر ما علت عصیان شود
و فی اموالهم حق للسائل و در مالهای ایشان نصیبی و بهره بود مر خواهنده را والمحروم و بی بهره
را محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان می برند که او توانگر است و صدقه بوی
ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسید یا فقیری که بخسران مبتلا بود یا کاله و نداو نفقه
ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را
و فی الارض آیات و در زمین نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین مر بی‌گمانان را
و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و
نباتات از انواع حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع

ای دلیل آنکه بر عمل خود معجب اند

و انواع آن و در تفسیر مبین اختلاف اجزا و در کیفیات و خواص و منافع و فی انفسکم و نشانهاست
در نفسهای شما افلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت درنگرید و علامات
کمال صنع در ذوات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود
آن منفرد آید بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط
صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه و در حقایق سلمی آورده که هر که این آیتها را در
نفس خود نه بیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد و از
زندگانی بهره نیافته نظم نظری بسوی خود کن که تو جان دلربایی مفکن بخاک خود را که تو از بلند جایی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو دُر از صدف برون آ که تو بس گران بهایی
و فی السماء رزقکم و در آسمانست رزق و روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته
از ارزاق شما مکتوب بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است و ما توعدون
و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب جهت بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم
متقیم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس به پروردگار آسمان و زمین
سوگند که انه لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست مثل ما انکم تنطقون
مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنان که شک نیست شما را در سخن گفتن خود و شک نیست در روزی
دادن من هل اتیک آیا آمد بتو حدیث ضیف ابرهیم سخنان مهمانان ابرهیم علیه السلام
و آن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علیه السلام فرود آمده و در تبیان آورده که جهار
ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی کرده شده
نزدیک خدای یا نزدیک ابرهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا
چون درآمدند مهمانان علیه بر ابرهیم علیه السلام فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم بر تو سلاما
کردی قال گفت ابرهیم سلام بر شما باد و شما قوم منکرون گروهی اید ناشناخته شده یعنی هرگز چون
شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا گوئید چه کسانید گفتند مهمانانیم فراغ پس باز
گشت ابرهیم الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین
پس بیاورد گوساله فربه بریان فقربه پس نزدیک گردانید آن را الیهم بدیشان یعنی در پیش ایشان

نهاد وایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمی خورید یعنی نخورید ایشان گفتند نمیخوریم
فاوجس منهم پس در خاطر گرفت از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش هم کرد از آنکه مبادا دزدان
باشند و قصد وی کنند چه از روزگار رسم که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه
از ابرهیم اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خداییم ابرهیم علیه
السلام فرمود که چرا بشتر خبر نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم و از مادر جدا نمی کردم جبرئیل
علیه السلام پر مبارک بران زد زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد و ساره
رضی الله عنها در پس در ایستاده این حال مشاهده نموده و ابراهیم علیه السلام ازان صورت متعجب
بود فرشتگان دیگرباره آغاز سخن کردند وبشروه بغلام علیم و بشارت دادند مر ورا به پسری
دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره چون ببلوغ رسد عالم بود فاقبلت امرأته پس روی
بخانه نهاد ولاد او یعنی ساره فی صرة و بیکوفت الیا الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که ودرفریاد هم
بوقت تعاظم امور بر زبان راندی فصکت وجهها پس طپانچه زد روی خود را چنانکه زنان در
وقت تعجب کنند و قالت و گفت آیا بزاید عجوز عقیم پیرزنی نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که
همچنین بشارت دادیم قال ربک گفته است خدای و ما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او
حکم کننده است بولد مرزا العلیم دانا ترست یعنی تو و هرکه محکم کار و دانا بود و هرچه قادر باشد
بر اصلاح تو نظم کسی کو بکار نو دانا بود • بر اتمام آن هم توانا بود • بخرد در کشش سوی کس سوی کس
مراد دل خویش از و جوی و بس • الجزو السابع عشرون من اجزاء الثلثین چون ابرهیم صلوات الجزو ۲۷
الرحمن علی نبینا و علیه دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری
عظیم نخواهد بود قال فما خطبکم ایها المرسلون گفت چیست کار بزرگ شما ای فرستادگان قالوا
گفتند انا ارسلنا الی قوم مجرمین بدرستی که ما فرستاده شده ایم بهلاک کردن گروهی گنه کاران
یعنی کافران چه سبب همه گناهان کفر است و مانده ایم لنرسل علیهم تا فرستیم علیهم برایشان بعد از
هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین سنگی از گل و خاک یعنی خاک سنگ
شده به پختن ما شد آجر مسومة نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین
برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلوم بود بخطوط سیاه

و سفید با نام هرکس بسنگی نوشته اند که بدان هلاک شوند و این سنگها بر ایشان بارید و شد بعد
از هلاک ایشان و اصح آنست که آن جمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند و همه کس را آن
سنگ باران هلاک شدند و چون ابرهیم علیه السلام معلوم فرمود که موتفکه میروند بهلاک کردن
قوم لوط دل مبارکش جهت برادرزاده متالم شد که آیا حال او دران بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند
غم مخور که لوط و دختران وی نجات خواهند یافت فاخرجنا من کان فیها پس ما بیرون خواهیم آورد
هرکس که باشد دران دیههای موتفکه من المومنین از گرویدگان فما وجدنا فیها غیر بیت من
المسلمین پس ما نخواهیم یافت دران قری غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام و دختر
او و گفته اند یک کس ازان قوم بلوط ایمان آورده بود در مدت چهل سال وترکنا فیها آیة
وگذاشتیم دران دیهها علامتی از عذاب للذین یخافون العذاب الالیم برای عبرت آنانکه
بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تعلیب دیار قوم لوطست و فی موسی
و در قصه موسی آیتی مرترسندگان را اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون
بسلطان مبین بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فتولی برکنه پس برگشت فرعون بقوت خود
یعنی بسبب آنکه معتوی بود بآن از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان و قال ساحر و گفت
جادوست بچشم بندی خوارق عادت می نماید او مجنون و دیوانه است از عاقبت کار خود
نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی دلیل کمال جهل وست چه او را با دو چیز
متضاد طعن زده معترست که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی
دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن ضدانند چون فرعون برگشت از موسی و برو
طعن زد و قوم وی با وی دران متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم او را بغضب خود و جنوده
و لشکر او را فنبذناهم فی الیم پس بیفکندیم ایشانرا در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو ملیم و فرعون
مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود که چرا اعراض کردم بر موسی و برو طعن زدم و
بدین سبب گفت آمنت به و فی عاد و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی است مر اهل اعتبار
را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که
آبستن نکند درختان را و برندارد ابر را ماتذر نگذاشت آن باد من شیء اتت هیچ چیزی که را که

بگذشت علیه بران الا جعلته کالرمیم مگر آنکه گردانید آنرا همچو رمیم مثل گیاه خشک شده یا استخوان
پوسیده شده وفی ثمود و در قصهٔ قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشانرا
بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی خود و تمتع گیرید از عمر حتی
حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم
از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس گرفت ایشانرا
عذاب بعد از سه روز وهم ینظرون و ایشان انتظار می‌بردند و مراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل
است علیه السلام چنانکه عن قریب گذشت فما استطاعوا من قیام پس نتوانستند برخواستن
کنایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن
نداشتند که قیام نمایند و باصلاح مهم خود در دفع عذاب خود بکوشند وما کانوا منتصرین و
نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر در منع عذاب وقوم نوح و هلاک
کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما
فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها و
آسمانرا بنیاد کردیم بأید بقوت الوهیت و گفته اند بقوتی که بر آفرینش داشتیم وانا لموسعون
وما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانکه ساخته ایم آسمانرا والارض فرشناها
وبگستردیم زمین را فنعم الماهدون پس نیک گسترانندگانیم ما ومن کل شیء و از هر جنسی از اجناس
موجودات خلقنا زوجین بیافریده ایم دو نوع که یکی مر دیگری را زوج دیگریست یا بحسب شکل چون مرد
و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت
چون رطب و یابس و بعضی قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف
و جن و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند این است حق و باطل
و کفر و ایمان و سعادت و شقاوت حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و
و فرح و غم و موت و حیات لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت
و فردانیت صفت معبود است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام
و واجب قابل تعدد و انقسام نیست نظم ذاتش از قسم و تعدد پاک

وحدت او مقدس از اشتراک • از عدد دم مزن که او فرد است • کی عدد بیند و فرو در خور داد
احدیت و شمار از و معزول • صمدیت و نیاز از و مخذول • ففروا الی الله پس بگریزید و رجوع
کنید از کفر خود والی الله بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب یا از معصیت او بطاعت او
از شیخ سهل تستری قدس سره منقولست که بگریزید بوی از ماسوای وی • و در بحر المعانی آورده
که ای کسانی که بگریخته اید از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه
الله راجع بدانست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار
گیرید نظم هیچ کس با تو نیاویخت که از خود نگریخت • هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید
انی لکم بدرستی که من شما را از عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده
آنچه از آن حذر باید کرد ولا تجعلوا و مگیرید و مپرستید مع الله الها آخر با خدای یکی معبودی
دیگر انی لکم بدرستی که من شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر مبین ترساننده ام هویدا
و پیدا کذلک همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند ما اتی الذین نیامد بانکه بودند
من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا ساحر او مجنون مگر گفتند که او
جادوست یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر
داد قول او را سخن اهل جنون تشبیه کردند اتواصوا به آیا وصیت کرده اند پیشینان
بدین سخن تا همه همین میگویند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون
بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد بیرون برندگان و طغیان ایشانرا برین قول میدارد
فتول پس روی بگردان عنهم از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت
بملوم پس تو نیستی ملوم ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان • در معالم آورده که چون
این آیت نازل شد حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول
عذاب نزدیک رسید باز این آیت آمد که وذکر و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فان الذکری
پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین سود میرساند مومنانرا بجهاد که قرآن و حجج دانشان
است از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنانکه بتذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار
است و منافع بیشمار • در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان

سوم مند بود اول نعمت خدای را یاد مردم دهد تا شکرگذاری نمایند دوم محنت و بلا ذکر
کند تا در آن شکیبایی ورزند سیم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند
چهارم مکاید و وساوس شیطان ذکر کند و بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و بی اعتباری
دنیا بر ایشان روشن گرداند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را
آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار کند تا کار آن روز سازند هشتم درکات دوزخ را و
انواع عقوبات آن را بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را برشمارد
تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریا و عظمت سخن راند
تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس
هر موعظه که مشتمل برین سخنان است سبب منفعت مؤمنانست وما خلقت الجن والانس
و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان الا لیعبدون مگر تا مرا پرستند یا آفریدیم مجموع
ایشان را مگر آنکه امر کنم بعبادت همه را و بدان امر کردم و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که
نیافریدیم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند حاصلش این که بعضی فرمان نمی
برند و برخی در عبادت شریک میگیرند دقایق این آیت و حقایق اشارات آن حواله
بجواهر التفسیر است ما ارید منهم من رزق نمیخواهم از آفریدگان هیچ روزی و ما ارید ان
یطعمون و نمیخواهم که مرا طعام دهند که رزق و اطعام صفت منست و بس ان الله هو الرزاق
بدرستی که خدای اوست روزی دهنده نه غیر او ذو القوة المتین خداوند توانایی استوار
در قدرت خود و در ترجمهٔ [illegible] در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت
بالغه گشته و شدت قوتش موجب متانت قدرت شده در کارسازی متانتش را قصوری نه
و در روزی دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری نه نظم رساند رزق بر وجهی که شاید
بسازد کارها نوعی که باید ٭ بروزی بی نوایان را نوازد ٭ برحمت بی کسانرا کار سازد
وان للذین ظلموا و بدرستی که مر ایشان راست که ظلم کردند بخود و بکفر یعنی اهل مکه ذنوبا بهره از عذاب
مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید
آنچه بدانها رسیده فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل للذین کفروا پس ویل

الطور

مر ایشان را که کافر شدند من یومهم از عذاب روزی که ایشان الذی کانوا یوعدون آن روزی
که بوده اند که وعده داده شدند بآن روز که قیامتست سورة الطور بسم الله الرحمن الرحیم والطور
سوگند بکوه طور سینا یعنی جبلی که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد و
گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع وکتاب مسطور سوگند بکتاب نوشته شده
فی رق منشور در صحیفه که گشاده کرده در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا
آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر رق منشور مجاز بود و چه لوح از زمرد است یا
الواح موسی علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنیده یا کتاب
تورات که نعت سید عالم صلی الله علیه و سلم دران مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتاب
که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون دران مسطور شده والبیت المعمور و
بحق خانهٔ آباد آن یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاورانست یا
ضراح که مقابل خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت آن بکثرت طواف ملایکه است هر
آن والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن
اسرار قدرت است یا عرش عظیم والبحر المسجور و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا
بحر الحیوان که زیر عرش است و ازان دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ
اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانیه از آن برآیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس
است که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق
منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سینهٔ
عارفانست که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف
خانهٔ دلست و بحر مسجور دلست بآتش محبت تافته جواب قسم جهت ان عذاب ربک لواقع
بدرستی که عذاب پروردگار تو هر آینه بوده است و فرود آمدنی ماله من دافع نیست آن
عذاب را هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء مورا روزی که بگردد و
آسمان جنبیدنی گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنکه بشکافد وتسیر الجبال سیرا و دران روز روان
شود کوهها یعنی بروند در هوا چون ابرها سیرا رفتنی فویل یومئذ پس سختی عذاب دران روز

روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را بدروغ برداشته الذین هم فی خوض
آنانکه ایشان در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآنست و تکذیب نبی و انکار بعث
یلعبون بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و نخبان بیهوده میگویند
یوم یدعون بترسید از روزی که کافرانرا می افکنند یعنی میکشند بعنف و قهر الی نار جهنم دعّا
بسوی آتش دوزخ کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای
ایشانرا بر پشتهای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هذه النار التی کنتم
است که در وی کنتم بها تکذبون بودید که بآن تکذیب می کردید و باور نمی داشتید
و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید افسحر هذا ایا سحرست این که می بینید ام انتم لا تبصرون ایا شما
نمی بینید آنچنانچه در دنیا میگفتید ما را چشم بندی کرده اند اصلوها درآیید در دوزخ
فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر نکنید و جزع نمایید سواء علیکم
یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت پرهیز و محال گریز دارید و ابدا معذب
خواهید بود انما تجزون جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید که عمل
میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها
اند و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها و چه نعمتها فاکهین شادمان و لذت یابندگان
بما آتیهم بآنچه عطا کرده است ایشانرا ربهم پروردگار ایشان از کرامتهای جاودانی و بآنکه
نگاه داشته است ربهم پروردگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و خزنه بهشت
ایشانرا گویند کلوا بخورید از طعامهای بهشت واشربوا و بیاشامید از شرابهای
وی خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش است مر شما را
بما کنتم سبب آنچه بودید که در دنیا تعملون عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر
وعده بکردار بنده است اما اصل فضل اوست و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه خواهد
بود [illegible] ندارد و فعل من آن زور و بازو که با عدل تو گردد سیم ترازو * بفضلی خویش فضلی کن الهی
بعدل خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زنندگان یعنی متنعمان در بهشت تکیه زده
باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای بافته بزر یا بعضی ببعضی پیوسته و زوجناهم و جفت

گردانیدیم ایشانرا بحور عین بزنان سفید روی گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول او واتبعتهم و از پی درآمده اند ایشانرا ذریتهم فرزندان خورد ایشان بایمان در ایمان
یعنی بایمان آبا یا بایمان ذریه در روز میثاق الحقنا درسانیم بهم بدیشان ذریتهم فرزندان ایشانرا
در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی گر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه را
نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد و ما التناهم و ما کم نکردیم پدران را
بسبب این الحاق من عملهم من شیء از ثواب کردار ایشان هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجه آبا رسانیم
بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم و
شیخ الامام حسن مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمه الله نقل میکند که ایمان و عمل
مر بهشت و درجات را علت نیست و دخول بهشت و درجات وی جز بایمان و عمل نیست و وعده
بایمان و عمل کرم بزرگ بیت نظم در فضل خداوند دل خویش بدام * تا فضل نباشد نشود کار تمام
کل امرئ هر مردی مکلف عاقل بالغ بما کسب رهین بآنچه کرده باشد در گروست روز قیامت
یعنی وابسته باشد به پاداش کردار خود از آن رهایی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن
مکلفه نیز همین حکم دارد و امددناهم بفاکهة و مدد میکنیم ایشانرا یعنی زیاده برآنچه داده ایم نعمت
میدهیم بهر نوعی خواهند و لحم مما یشتهون و گوشت از آنچه آرزو برند یتنازعون بیکدیگر داده و
ستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند کأسا کاسه مملو از خمر بهشت و
اصح آنست که اینجا کاس یعنی خمرست تسمیة الشیء باسم المحل یعنی همه او را بنوشند خمری که لا لغو
فیها هیچ سخن بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند و لا تأثیم
و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد و یطوف علیهم و طواف کنند
برگرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشانرا هست بر شکل پسران آفریده شده
کأنهم گوییا که ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید پوشیده اند در صدف که دست
کسی بدیشان نرسیده و باد تصرف بر ناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی
گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکر اولاد

مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بر همان
صفات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریبست واقبل بعضهم و روی می آرند بعضی از ایشان
وا قیان میکنند علی بعض یتساءلون بر بعضی دیگر می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند
ایشان که بدرستی که ما بودیم قبل پیش از این فی اهلنا در میان اهل خود بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان
از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت حال فمن الله
پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا عذاب السموم و نگاه داشت
ما را از عذاب آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است انا کنا ندعوه من قبل
بدرستی که ما بودیم پیش از این در دنیا که می پرستیدیم خدا را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ
میطلبیدیم پس وی ما اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر الرحیم اوست نیکو کار به بندگان و مهربان
بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بسوی
کهانت و جنون و سحر و شعر منسوب می ساختند و آنحضرت اندوهناک می شد آیت آمد که فذکر
پس پند ده ای محمد اهل مکه را و ثابت باش بر آن و از سخنان مشرکان ملول مشو فما انت نیستی تو
بنعمت ربک بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهن که خبر میدهد از غیب بی
نزول وحی بدو ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فریفته کرده ام
یقولون شاعر بلکه میگویند او شاعر است نه نبی نتربص به انتظار می بریم بوی ریب المنون حادثه
روزگار یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانکه شعراء دیگر مردند یا امیدواریم که مرگ وی چون مرگ
پدران وی باشد یعنی او و بمیرد و به پیری رسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم من
المتربصین بدرستی که من با شما از منتظرانم یعنی من نیز انتظار هلاک شما می برم چنانکه شما منتظر
هلاک منید ام تأمرهم آیا میفرماید ایشان را احلامهم بهذا عقلهای ایشان باین تناقض که او را کاهن
میگویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و مجنون با خرد جمع نشود و نسبت
بشعر میدهند و شاعر کلامی متسق مخیل میاید و آن با جنون میسر نمی گردد پس این سخنان از سفاهت
عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد درگذشتگان در مکابره و عناد ام
یقولون تقوله آیا میگویند بافته است قرآن را او از خود وگفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون

بلکه ایشان از استکبار و حسد نمی گروند فلیأتوا بحدیث مثله پس گو بیارند سخنی مانند قرآن ان کانوا
صادقین اگر راست گویند است گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بر
بافتنی بودی پس ایشان را که فصحای عرب و بلغا اند گو مانند این حدیث انشا کنند ام خلقوا
آیا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آنست که ایشان
آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی آیت بر این وجه گفته اند
که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون آیا
ایشان آفریدگار شده مر خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم وجود تواند داد چیزی را
ام خلقوا السموات والارض یا ایشان آفریده اند آسمان و زمین را نه چنین است بل لا یوقنون
بلکه ایشان یقین در نمی آیند و بر گردگان میکروند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن
ربک خزینهای آفریدگار تو یعنی خزائن فضل و نبوت که بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم
تا دانند که لایق نبوت کیست ام هم المصیطرون آیا ایشان سرکشان و غالب شده و مسلط
شده که هرچه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشان راست سلم نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه
می شنوند در و کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده می شوند و اگر چنین است فلیأت پس
باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان مبین
حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ام له البنات آیا مر خدایراست دختران و لکم
البنون و مر شما را پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و عتبر گذشته ام تسالهم آیا
میخواهی ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا ناداران زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از
التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو بتابند ام عندهم الغیب آیا نزدیک
ایشانست الغیب غیب و آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون پس ایشان می نویسند
از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطلست یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این
چنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست مراد مکری
است که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از قتل و حبس و اخراج
فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون ایشان گرفتار شده کانند یعنی سزای آن مکر

و وبال آن کید بدیشان بازگردد و مقتول شوند در بدر ام لهم اله غیر الله آیا ایشان راهست معبودی
جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی مر
خدایراست عما یشرکون از آنچه شرک می‌آرند بوی یا شریک میگیرند برای وی چنانکه گفته اند نظم
بر ذیل عزتش ننشیند غبار شرک * با وحدتش کسی دم شرکت چسان زند * هر طرح کافکند بمعنی چنان
وست کاتش غیرت دران زند * معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر سر ما فرو آر اگر در وعده عذاب راست
گویی حق سبحانه فرمود که وان یروا کسفا من السماء و اگر ببینند پاره از آسمان ساقطا فرود آینده
بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد که نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ابریست در
هم بسته و بر هم چیده یا آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نه ایستند فذرهم پس دست بدار
ایشان را یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مأمور نیستی و مکافات ایشان را حتی یلاقوا
تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز خود را که دران یصعقون هلاک کرده شوند یا
بیهوش کردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم
مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی
هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین روزی روز قیامت است و بعضی
گویند روز بدر است وان للذین ظلموا و بدرستی که ایشان راست که کافر شدند عذابا دون
ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت
سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند این را فاصبر پس شکیبایی کن لحکم
ربک مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از
ایشان فانک بدرستی که تو باعیننا در نگاه داشت مایی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می نماییم وسبح
بحمد ربک و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود حین تقوم وقتی که بر خیزی از خواب بگوی سبحانک
اللهم وبحمدک یا زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم
وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و در خبر است که چون بوقت قیام از
مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد

طور

النجم

ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گزار او را براتی که عبادت در شب از ریا دور تر است
و بر نفس سخت تر و ادبار النجوم و نماز گزار برای او در عقب بر گشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت
و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است که قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی
بر آنند که نماز صبح است سورة النجم بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول صلی الله علیه و
سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند گفتند محمد گمراه شده از دین پدران خطا
کرد حق سبحانه فرمود که والنجم بحق ستاره چون اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد
ستارگان اند که راه نمای مسافرانند در بحر و بر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق
سمع و نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل گفته اند مراد نجوم قرآنند وهوی بمعنی تنزل کند
سور و آیات قرآنی چون فرود آید بقول جمعی کیاست او را ساق بنا شد وهوی بمعنی سقط
و از امام جعفر صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره وجود محمد است که فرود آمد از آسمان
در شب معراج و در لطایف گوید که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج جدا از سوی هر دو
یعنی از خد میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد صلی الله علیه وسلم که بر
فلک توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد صاحبکم صاحب شما یعنی
محمد و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بصحبت کافران جهت دعوت
ایشان وما غوی و خطا نکرد و هیچ معتقدی باطل نشد و ما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی
از هوای نفس خود یا بآرزوی نفس خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق
او بقرآن از هوای نفس او نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق می شود الا وحی یوحی مگر
وحی که فرود آمده میشود بوی علمه بیاموزانید ویرا این وحی که آورده بود شدید القوی فرشته
سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام
قطع کرده ببال خود گرفت و با آسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه قوم ثمود تمامی مردند ذو
مرة خداوند صورت نیکو فاستوی پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامور است بران
یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وهو و او بالافق الاعلی

بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس جبرئیل را در صورت
ملکی ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و او دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت
اصلی خود بدیده بیهوش شد چون با خود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته و دستی بر سینهٔ مبارک
وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد ثم دنی نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بعد ازانکه او را دیده و بیهوش شده بود فتدلی پس سر فرود آورد او و بجهت سخن گفتن با وی فکان
پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم قاب قوسین مقدار دو کمان او ادنی بلکه
نزدیکتر ازان فاوحی پس وحی کرد جبرئیل ظاهر ساخت الی عبده بسوی بندهٔ خدای که محمد است ما اوحی
آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت با جبرئیل و بقولی بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر این قول
که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه و سلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت
گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی بسجدهٔ خدمت آورد خدا را
و چون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده
وعدهٔ قرب نهفته است که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او
ادنی کنایت از تاکید قرب و تقریر محبت و بواسطهٔ تقریب با فهام در صورت تمثیل مودی
شده چه عادت عظماء عرب آن بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که
نقض بدان راه نیابد هر یکی از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی
و هر دو یکبار قبضتین را گرفته بیکبار کشیده باتفاق یک تیر ازان بینداختندی و این صورت
ازیشان اشارت بان معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی رو
وجهی تمهید یافت که بعد ازین رضا و سخط هر یک از ما عین آن دیگریست پس گویا درین آیت
با غایت آن معنی مودی شده که محبت و قرب پیغمبر با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول
رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد
محققان دنی اشارت بمکان نفس مقدس است و تدلی بمنزل دل مطهر او و کان قاب
قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و تعلق بمکان خدمت بود دل
او در منزل محبت روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری رح

قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل نگنجد نوری گفت که ازان
سخن تواند گفت نظم همه برون ز نو زحد و جهات ✱ پردهٔ او شده حق نور ذات ✱ ✱
هر کی هستی ز نو و نور شد ✱ پرده کی پردهٔ او نور شد ✱ گفت گران پرده سوی شاه کار
زمزمه گوید ازان پرده باز ✱ فاوحی وحی کرد الی عبده به بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی
علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پردهٔ بگذاریم و جمعی گویند آنچه ازان وحی
در خبر با اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و دران باب روایات بسیار روایت
شده و تعبیر جواهر تبطی یافته انجا به وجه اختصاص مرود اول آنکه مضمون وحی این بود که
اگر نه آنست که دوست میدارم با امت تو معاتبه والا بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم
دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد که انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در
جواب فرمود که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم آنکه امت تو طاعت من بجای
می آرند و معصیت نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من
پس آنچه برضای من ازیشان صادر میشود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم
و آنچه بقضای من ازیشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم ما کذب
الفواد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای آنچه دید این مرئی بقول اول جبرئیلست و بقول ثانی حق
سبحانه و اکثر صحابه برین اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدای را در شب معراج
دیده و در معالم آورده که جمعی برانند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل
مشاهده نمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید ✱ خداوند جهان را بی جهت دید
دران دیدن که حیرت حاصلش بود ✱ دلش در چشم و چشمش در دلش بود ✱ افتمارونه ایا
مجادله میکنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادلهٔ ان که صفت بیت المقدس
و خبر کاروان خود پرسیدند و لقد راه نزلة اخری و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت
اصلی او یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختیست که
علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمی گذرد و تفسیر مشهور
معنی آنست که خدای را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و بقول ابن عباس

رضی الله عنهما مرویست که فرمود پیغمبر که خدایرا بدیدهٔ دل در شب معراج دو نوبت دیدم
در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم عرجها بوده در آن شب برای در خواست نماز شاید که این
رؤیت ثانیه در بعضی عرجها بوده باشد عند سدرة المنتهی نزدیک سدره است جنة المأوی بهشتی که
آرامگاه متقیانست یا مأوای ارواح شهداست پیغمبر دید جبرئیل یا خدا را اذ یغشی السدرة آن
هنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بران درخت
که بر هر برگی یکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا
پوشنده آن نور کبریا بود ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی چپ و راست باز ننگرست
و ما طغی و درنگذشت از حدی که مقرر بود و نگریستن و برادر این آیت ستایش آنحضرت بکمال ادب
و علو همت که در آن شب پرتوی التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیدهٔ دل از
مشاهدهٔ جمال الهی نگشود نظم در دیده کشید کحل مازاغ ؛ نی زاغ نگاه کرد نی باغ
میراند براق عرش پرواز ؛ تا حجلهٔ ناز خیرهٔ دلتاز ؛ پس پرده ز پیش دیده برخاست
بی پرده بدید آنچه دل خواست ؛ لقد رأی بخدای که دید محمد در شب معراج من آیات ربه
الکبری از آیات قدرت آفریدگار بزرگتر یعنی نشانهای بزرگ ترا دید چون جبرئیل با ششصد بال
پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب
ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزی خبر دهید مرا که لات و عزی و مناة الثالثة الاخری
و مناة سیم دیگر می توانند کرد اینها که خدای کرده است لات بتی بود ثقیف را
بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا پرستیده اند و مناة صخره که هذیل
و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی بمشلل که بنو کعب عبادت می نموده اند و معتقد
کفار آن بوده که در درون هر بتی جنیست و این جنیات یا ملائکه بنات الله اند خوبیها
و مولود الکم الذکر آیا مر شمارا فرزند نر باشد وله الانثی و مر خدایرا ماده تلک اذا
آن هنگام که چنین باشد قسمة ضیزی قسمتی بود ناراست و بی اعتبار ان هی نیست او
الا اسماء مگر نامی چند که بدان سمیتموها نام نهاده اید ایشانرا انتم وآباؤکم شما و پدران
شما یا از روی خود یعنی اسم الله بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشانرا هیچ

ما انزل الله بها فرستاده است خدای بهیچ بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن
زده بر خصم مسلط شوند ان یتبعون پی روی نمیکنند مشرکان الا الظن مگر شک و گمانرا
یعنی توهم آن کردند که عمل ایشان خواست و ما تهوی الانفس و متابعت نمی کنند آنچه میخواهد نفسهای
ایشان یعنی از روی طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان ولقد جاءهم و هر آینه آمد بریشان
من ربهم الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان آیا هست
مر انسانرا ما تمنی آنچه آرزو میبرد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت فلان و فلان نداده اند
فلله الآخرة والاولی پس مر خدایراست ملک آخرت و دنیا که هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی را
بروی حکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امیدوارند
شفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم شیئا سود نکند در خواست ایشان چیزی را الا من بعد ان
یأذن الله مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد از ملائکه که
ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کنیم از مردمان که کسان وی را شفاعت کنند ویرضی
و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن ان الذین لا یؤمنون بالآخرة بدرستی که
آنانکه نمی گروند بسرای آخرت لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگانرا تسمیة الانثی نام نهادن
مادگان یعنی میگویند بنات الله و ما لهم به و نیست ایشانرا بآنچه گرد ایشانرا از اناث میگویند
من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار الا الظن مگر چیزیرا یعنی حق را
جز بعلم و ادراک نتوان کرد و ظن در معرفت حقایق اعتباری نباشد فاعرض پس روی بگردان
عن من تولی از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآنست ولم یرد و نمیخواهد بعمل خود
الا الحیوة الدنیا مگر زندگی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت
رسیدگی ایشانست من العلم از دانش و ازینجا تجاوز نتوانستند نمود بلکه همت ایشان بر جمع
و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم اعراض آیت القتال منسوخ است ان ربک بدرستی
که آفریدگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بکسی که گمراه شود عن سبیله از راه او که دین
اسلامست و هو اعلم و او داناترست بمن اهتدی بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا
فراخور او خواهد داد ولله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانها است از موجودات علویه

وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه واو مالک همه است و قادر بر اجزای ایشان پس
قیامت خواهد آورد لیجزی الذین اساؤا بما عملوا تا جزا دهد آنان را که بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا العقوبت
آنچه کردند یعنی آتش دوزخ ویجزی الذین احسنوا و پاداش دهد آنان را که نکویی کردند و بتوحید
قائل شدند بالحسنی بپاداش نکو که بهشت است الذین یجتنبون آنانند که ایشان پرهیز کنند
و باز گشتند کبائر الاثم از کبیرهای گناهان یعنی گناه کبیره را که در آن باب وعید واقع شده
یا بران حدی مقرر شده والفواحش و فاحشهای بزرگ را یعنی بالخصوص که افحش کبایر و اکبر
فواحش است الا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه خورد بود از گناه یا بخاطر او گذرد و از قوت بفعل نیاید
او مغفور است ان ربک بتحقیق که آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت
او فرا رسد همه گناهان را نظم گر بار گناه ما گرانست · بحر کرم تو بیکرانست · ما را که از حد برونست
عفو تو ز جرم ما فزونست · هو اعلم بکم خدای داناترست باحوال شما اذ انشأکم چون بیافرید
شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک و پدر شما را آفرید و دانست
احوال و اقوال و افعال شما را واذ انتم و آن وقت نیز که شما اجنة خورد بودید فی بطون امهاتکم
شکمهای مادران خود او عالم بود و امور شما را فلا تزکوا انفسکم پس ستایش مکنید نفسهای خود را به
بی گناهی و بسیاری خوبی اوصاف · در لباب آورده که هرگاه که کودکی از یهود بمردی گفتندی
او صدیقست حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ
مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این نازل شد که او داناترست
باحوال شما در مبدا خلقت و وقتی که کودکی خورد بودید در شکم مادر پس خود را مستایید و قولی
آنست که بعضی مردم گفتند نمازها و روزهای ما و حج ما پسندیده است این آیت آمد که ستایش مکنید خود را
هو اعلم او داناترست بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود · آورده اند که ولید
مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میرفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی
را سرزنش کردند که دین پدران را بگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که
از عذاب خدای می ترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده اگر عذابی متوجه تو شود بر
دارم ولید شرط کرد و بعضی از مال بداد و باقی بخل کرد و این آیت آمد که افرأیت الذی

آیا دیدی آنکسی را که از پی حق تولی روی بگردانید واعطی قلیلا و بداد اندکی از مال خود برای
تحمل عذاب از وی و باز داشت باقی را پس بخل و جهل با یکدیگر جمع کرد اعنده آیا نزد یک اوست علم الغیب واکدی
دانش چیزهای پوشیده فهو یری پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او بر خواهد
داشت ام لم ینبأ آیا خبر کرده نشده است بما فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی
توریت وابرهیم الذی وفّی و در صحف ابرهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و
ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیت آنست که آیا ولید خبر ندارد که
بآنچه در صحف ابرهیم و موسی است و آن کدام است ان لا تزر وازرة آنکه برندارد یعنی بر نداشته
وزر اخری بار گناه نفس دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری حواله میکند وان لیس و دیگر آنکه
نیست للانسان مر آدمی را الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی را بگناه دیگری نمی
گیرند نیز ثواب نمی کرد اند و در تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور مذکور شد
که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وان سعیه و آنکه سعی خود را یعنی عمل خود را که در آن
سعی نموده باشد سوف یری زود باشد که بیند در میزان عدل در روز قیامت ثم یجزیه
پس پاداش دهند مر او را الجزاء الاوفی پاداش تمام تمامتر اگر خیر است خیر و اگر شر است شر و
ان وانه الی ربک المنتهی بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان وانه
و آنکه خدای هو اضحک او میخندانید وابکی و او میگریانید یعنی شاد و غمگین میگرداند
یا میخندانید اهل بهشت را در بهشت و میگریانید اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را بنبات خندان
میکند و ابر را بباران گریان میسازد و تر و بعضی خنده و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت
و معصیت یا باقبال بر حق و اعراض از وی وانه و آنکه خدای هو امات او میمیراند واحیا و
زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماته اوست و بس و یا میمیراند بوقت اجل و در دنیا و
زنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و گفته اند مرده میسازد کافران را
بنکرت و زنده میسازد مومنان را بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا بجهل و علم
یا بجهل و علم یا بعدل و فضل و تر و محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام قشیری رحمه الله
فرموده که بمیرانید نفوس زاهدانرا باثار مجاهدت و زنده گردانید قلوب عارفانرا بانوار

مشاهدت یا هرکه امرته فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند نظم
هرکه را از بود او فانی کنی ؛ پر ز گوهرهای روحانی کنی ؛ کشتگان از شربت حیوان دهی
بعد کشتن جان جاویدان دهی وانه وانکه در صحف ابرهیم و موسی علیهما السلام است انکه خدای
خلق الزوجین بیافرید از انسان دو صنف الذکر والانثی نر و ماده من نطفة از آب منی
اذا تمنی و منی که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام ازین مستثنی اند وان علیه
وانکه بر خداست النشأة الاخری آفرینش دیگر که بعث در قیامت وانه هو اغنی وانکه او
انکه توانگر کند بمال نقد واقنی و سرمایه دهد بانعام وامتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی
گرداند بدان وانه وانکه خدای هو رب الشعری اوست آفریدگار شعری شعریان دو کوکب
اند یکی غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگر عبور که او یمانیه است و مراد ازین شعرا
اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بوده او را می پرستید
و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند
بحث خلاف او با ایشان وانه اهلک وانکه خدای هلاک کرد عادا الاولی قوم عاد نخستین را
که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک
عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری گویند و ثمود
و هلاک کرد ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را که بوده اند هم ایشان اظلم ستمکارتر
و اطغی و از حد تعدی برنده تر در شرک و عدوان چه نوح علیه السلام بسیار بر ایشان
و نهصد و پنجاه سال ندکی بوی ایمان آوردند والمؤتفکة و شهرستان قوم لوط را اهوی
بیفکند بعد از انکه بر داشته بود یعنی از زیر و زبر کرد فغشاها پس بپوشانید آن شهر
را ما غشی آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر ایشان بارانید فبای آلاء ربک پس
بکدام نعمتهای آفریدگار خود تتماری شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره
است یا هر احدی و نعمتی که در معدودات است از انعم گفت بجهت انکه در و بعدات مراحل
اعتبار را وانتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سبب تقویه دل مؤمنان است هذا این پیغمبر یعنی محمد علیه

النجم

صلی الله علیه و سلم نذیر پیغمبریست بیم کننده من النذر الاولی از جنس پیغمبران نخستین بهمان معنی
که ایشان پیغمبر بودند ازفت الآزفة نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف بقرب
و دنو لیس لها نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را من دون الله کاشفة بجز خدای نیک ظاهر
کننده افمن هذا الحدیث آیا ازین سخن که قرآنست تعجبون شگفت میدارید و تضحکون و میخندید
باستهزا و لا تبکون و نمی گریید از خوف وعید که درو هست وانتم سامدون و شما بازی کننده گان
یا غافلان یا تغنی کنند کان کفار در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع
آن باز دارند فاسجدوا پس سجده کنید لله مر خدای را واعبدوا او را و او را بپرستید نه آلهه باطله را

سجده

در معالم آورده که اول سوره که فرو د آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم بعد از خواندن این آیت همه سجده کردند و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده
کردند این سجده دوازدهم است از سجدات قرآن در فتوحات این سجده را سجده عبادت
گفته که امر الهی بذلت و مسکنت مقترن است بوی جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر
منزل سر این سجده نرسند سورة القمر بسم الله الرحمن الرحیم کفار قریش از سید

القمر

عالم صلی الله علیه و سلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه
حرا در میان هر دو فلقه قمر بدیدند در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد
بمکه و این سوره فرو د آمد اقتربت الساعة نزدیک آمد قیامت وانشق القمر و شکافته شد
ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده
امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیدند
و ابو جهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای والا سر تو بشمشیر بر میدارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی
ابو جهل بجب و رات نگریست تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد جهودی گفت او
ساحر است او را بگوی ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست
ابو جهل گفت ای محمد ماه را برای من بشکاف آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و اشارت
فرمود ماه را بشکافت فی الحال بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر رفت باز
گفت بگوی تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند نظم شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ

چون خامهٔ دبیر زبان او یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت او چشم ما را بسحر ببسته و قمر را
منشق بما نموده از جماعت مسافران که از طرف آفاق برسند سؤال کنیم تا ایشان دیده‌اند یا نی
چون آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این
نگرویدند گفت جادوییست و بغایت قوی چنانکه حق سبحانه فرمود وان یروا و اگر ببینند کافران
آیة نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر که دلیل صدق مدعای او باشد یعرضوا اعراض
کنند از ایمان یا روی بگردانند از تامل در آن و یقولوا سحر مستمر و گویند این جادوییست دایم و
رونده از زمین تا آسمان و کذبوا و تکذیب کنند پیغمبر را و اتبعوا اهواءهم و پی روی کنند آرزوهای
خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد و کل امر و هر کاره که مقدور
کرده شد مستقر واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مومنان مقرر شده
بدیشان خواهد رسید و لقد جاءهم و بدرستی که آمد بایشان که در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان
یا از بیان امور اخروی ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی
حکمة بالغة و آن حکمت تمام است رسیده بسر حد کمال فما تغن النذر پس منع نکند ایشان را و سود ندارد
بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فتول عنهم پس روی
بگردان از ایشان تا بوقت امر تعالی و منتظر باش جزای ایشان را یوم یدع الداع در آن روز که بخواند
خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت
است خشعا ابصارهم فرو افتاده چشمهای ایشان از هول یخرجون من الاجداث بیرون
آیند از قبرها کانهم جراد منتشر گویا که ایشان ملخ پراکنده‌اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم
برمی‌آیند و از هر طرف حیران و سرگردان می‌روند مهطعین شتاب کنندگان الی الداع بسوی
خواننده یعنی بدان طرف که آواز او می‌آید می‌شتابند یقول الکافرون میگویند ناگرویدگان
هذا یوم عسر این روزیست دشوار کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه
نوح علیه السلام بعث قیامت را فکذبوا عبدنا پس دروغ داشتند بنده ما نوح را و قالوا مجنون
و گفتند او دیوانه است و ازدجر و باز داشته شد از دعوت خلق بهر یعنی هرگاه که ایشان را
بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر و زدندی تا بیهوش شدی

و از دعوت باز ماندی فدعا ربه پس بخواند نوح آفریدگار خود را انی بانکه من مغلوب شده‌ام و مقاومت
نتوانم کرد با ایشان فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب
ایشان ابواب السماء درهای آسمان را از طرف مجره بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانروز آب آسمان
از آسمان میریخت بر دوام و در این مدت منقطع نگشت و فجرنا الارض عیونا و بگشادیم در زمین
چشمها از روی سر آبها برآمد فالتقى الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر
بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی بهلاکت بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام
و با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها
بود یعنی تختهای پهنا دار و دسر و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بندند تجری میرفت
این کشتی باعیننا بنگاه داشت ما جزاء برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که نگرویده بودند
بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام و لقد ترکناها و بدرستی که ما
بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین بلاد قومی از جزیره
علامتی و عبرتی در قصص هست که اوایل این امت کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ
پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا
که همه را بطوفان مبتلا کردم و نذر و بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام و لقد یسرنا
القرآن و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر
پس هیچ موعظه شنونده هست که از آن پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد مر هود را
علیه السلام فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر و نذر و ترسانیدن
ایشان از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان
ریحا صرصرا بادی سخت با آواز بهول ناک فی یوم نحس در روز نحوست مستمر پیکنده شده از نحوست
و بر زمین فساد و این خود عذاب دنیی بود فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را
در آخرت و نذر و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده‌ام و لقد یسرنا القرآن و بدرستی که آسان
ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند
گیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند

[illegible]

دادن عمر اشان را فقالوا پس گفتند ابشرا منا آیا آدمی را از جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد
بی روی کنیم او را و او را هیچ فضلی نیست بر ما انا اذا بدرستی که ما آنگاه که متابعت او کنیم باشیم
لفی ضلال در گمراهی وسعر و در جنون ءالقی علیه الذکر آیا القا کرده اند برو وحی را من بیننا از میان
ما یعنی قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوی
است اشر خودپسند و تیر مده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه گفت سیعلمون غدا زود باشد
که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر
کیست دروغ گوی با شره چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ
ناقه بیرون آرد انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان ایشان
تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاه بان ایشان باش که تا او
چه میکنند واصطبر و شکیبایی ورز بر آزار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشان را ان الماء بانکه آب چاه
قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه که روزی از آن ایشان و انعام ایشان و
روزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر کرده شده است مر صاحب او را یعنی
حاضر شود صاحب او در نوبت خود بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را
که قدار بن سالف بودی برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین
نشست فعقر پس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و آن بعضی مذکور
شد صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران
خود را نامزد قدار بن سالف کرد هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند چون ناقه از آب برگشت اول
بمصدع رسید و او تیری میکند که بیهای ناقه را برهم دوخت قدار تیر از کمین گاه بیرون آمد
و بشمشیر ناقه را پی کرد چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه
او بکوه جستو بر برآمد و سه بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او تیر کشته شد و بعد از سه
روز عذاب بثمود نازل شد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را و نذر
و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان
صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هوال آن

آواز

آواز کهشیم المحتظر مانند گیاهی درهم شکسته که سازنده جای گوسفندان آنرا بهم نهاده باشند و ریزه
ریزه کرده شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن که بسهولت
حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست مر آنرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه
السلام مر او را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران
وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع می شد نعمة من عندنا
بانعامی از نزد ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت
و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد و
لقد انذرهم و بدرستی که ترسانیده بود ایشان را لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا
پس شک آوردند بالنذر بان بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند
لوط را عن ضیفه از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را بما تسلیم کن لوط علیه السلام ایشان را
اباء نمود و ایشان را پند میداد و ایشان در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای
ایشان را با روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر دیدهای ایشان
مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و
آنچه بیم کرد لوط شما را بان ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط را بکرة در اول روز یعنی
بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر عقوبت قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را
هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی ونذر بچشید و بکشید عقوبت مرا و بیم کردن من یعنی
عذابی که بعزمان من بیم میکردند شما را ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را
مر جمعی عرب زبانان را للذکر برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر
پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون النذر
بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هرون علیهما السلام یا آیتهای که موسی علیه السلام
قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها بهمه آن آیتهای ما و
بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالعذاب اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد

درکرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم آیا کافران شما ای کروه عرب خیر قوی و سخت
ترند من اولئکم ازین کروه مکذبان که برشمرده شد یعنی اینان از آن قوت و عدت و حشمت
و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و ایشان را فرا رسید اینان را چرا نرسد ام لکم آیا که شما راست
ای مشرکان برآءة براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب
نخواهد بود ام یقولون نحن آیا میکویند کفار عرب که ما جمیع منتصر کروهی جمع شده ایم یاری دهنده
یکدیگر و منع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که منهزم کرده شوند جمع ایشان و یولون
الدبر و برکردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بکردانند از معرکه قتال
و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز
قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون آیت فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که این را نمیدانم که چیست تا که در روز بدر دیدم که آن حضرت ع زره می پوشید و
میگفت سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بوده و بهمین قتل و هزیمت و اسر ایشان بسنده نیست
بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت
ادهی سخت تر و باهول تر وامر و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان
فی ضلال در کمراهی اند از راه حق و در دنیا وسعر و فی عذاب و شدت یا آتش سوزان در آخرت یوم
یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را
بروی میکشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت
آتش و الم آنرا انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز آفریده ایم بقدر باندازه مقرر مرتب و
بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع
بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدل و رات شعر قضا الله امرا و جف القلم
سر بر خط لوح ازلی دار و خموش * کز هرچه قلم رفت قلم در کشید * و ما امرنا و نیست فرمودن ما
مرچیزی را که تکوین او خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحد که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک
فعله کلمح بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم
زدن بپا داریم ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران

در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیده فهل من مدکر پس هست هیچ پند گیرنده که از حال
ایشان عبرت بردارد و کل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ
زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا خود همه اعمال ایشان
نوشته است در نامها که بدست حفظه است و کل صغیر و کبیر و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعال
که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد بشود مستطر نوشته شده و بران پاداش خواهند یافت
ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فی جنات در بوستانها اند روز قیامت و نهر
و در جویها و چشمها یعنی بوستانها که مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر معنی گشادگی و روشنی
یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در سعت و ضیا بر خلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند
و بگرمنشان باشند فی مقعد صدق در مکانی پسندیده که در وی لغو باشد و نه اثم از امام
جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حق سبحانه آن مکانرا بصدق موصوف کرد پس نشیند
در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست کردانند
دران وعده که با اولیا کرده بجلوه دوستان دران مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی
مقتدر توانگر بر همه چیز صاحب بحر الحقائق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت
ذاتیه است که در کوم مرتبه احدیه متحقق شود و در کشف الاسرار فرموده که کلمه عند نشان قرب و
تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت پیغمبر علیه صلوات
وسلامه امروز درین سرا بدان مخصوص بوده ابیت عند ربی و چون رتبه اکرخواص
فردا بدان زند امروز پایه امروز ... او بوده پس از رتبه اعلای فردای او که
نشان تواند داد نظم ای محرم سر لایزالی * مرآت جمال ذو الجلالی * مهمان ابیت عند ربی
صاحب دل لا ینام قلبی * از قربت حضرت الهی * هستی بمثابه که خواهی * قربی که عبارتش نگنجد
در حوصله خرد نگنجد * گم گشته بود عبارت آنجا * بلکه نرسد اشارت آنجا * سوره
الرحمن جل ذکره بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافرانرا
از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طعنه
میزدند که فلان و فلان قرآن بمحمد می آموزند این سوره آمد که الرحمن خداوند بیامید

نصف

الرحمن

بخشش کی رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القرآن بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را به جبرئیل یا
یعنی آسان کرد اینه مر ورا آموختن و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس
آدمی را علمه البیان بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر منطق و کتابت یا خلق کرد آدم
را و علم الاسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم و بیاموزانید وی را بیان آنچه
بوده و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاخرین کرده معنی خبر میدهد الشمس
والقمر ماه میروند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده سیر ایشان را در
در بروج و منازل تا بدان فصول و اوقات شناخته میشود والنجم و گیاهی که بر رویاند و آن را ساق
نباشد که بر آن قایم بود و یعنی والشجر و درخت یسجدان فرمان می برند خدای را بطبع طوع چون [illegible]
بر وادی ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشان است و گفته اند مراد به سجود ایشان
وقوف [illegible] چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها و
برداشت رحمن آسمان را بالای زمین به پانصد ساله راه ووضع المیزان و بیافرید یا فرو فرستاد
ترازو را یا الهام داد وحی [illegible] بکیفیت اتخاذ آن الا تطغوا برای آنکه از حد در نگذرید فی المیزان در
ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید واقیموا الوزن و برپای
دارید سنجیدن بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید ولا تخسروا المیزان و کم مکنید
میزان را یعنی کم مپیمایید این همه تاکید اهل ترازو بوقت داد و ستد جهت آنست که بوقت وضع
میزان قیامت شرمنده نشوند نظم هر جو و هر حبه که بازوی تو * کم کند از کیل و ترازوی تو
هست یکایک همه بر جای خویش * روز جزا جمله بیارند پیش * با تو نمایند نهانیت را
کم دهی و بیش ستانیت را * والارض وضعها و زمین را بگسترد و پایها و بر سطح آب للانام
برای آدمیان تا بروی قرار گیرند فیها و در زمین فاکهة انواع میوه هاست والنخل و خرمابنان ذات
الاکمام خداوند غلاف یعنی وعاء خرما چه خرما تا وام که منشق نشده در غلاف باشد تخصیص او
از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد در جواهر التفسیر مبین شده و
والحب و در زمین دانه است ذو العصف خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزیست که از و
قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهیست که دانه از و جدا میشود والریحان و

بروی زمین منبسط اند چون [illegible]

و در زمین ریحانست یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی
خوردنی و بعضی بوی کردنی فبای آلاء ربکما تکذبان پس ای آدمیان و ای پریان بکدام از نعمتها
آفریدگار خود که مذکور شد تکذیب می کنید و انکار می نمایید که از و نیست سی و یک جا این کلمات
درین سوره تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمت
این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار از برای
دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت * و در صحیح حاکم رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل
کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سوره را تا آخر بخواند و بعد از آن فرمود که مرا چیست
که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب من هیچ بار نخواندم فبای
آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشی من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از
نعمتهای ترا ای پروردگار تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش خلق الانسان بیافریدیم
آدم را که پدر انسانست من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته که دست بروی
زنی آواز کند * و بیافریدیم جان را که پدر جن است من مارج از زبانه صافی بی دود من نار
از آتش و گویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و زرد بیکدیگر آمیخته کرده و جدا از بلندی [illegible]
آتش و در باب نهم از سفر ثانی در فتوحات مذکورست که مارج آتش است ممتزج بهوا که از هوای
مشتعل گویند پس جان مخلوقست از و عنصر آتش و هوا و آدم آفریده از و عنصر خاک و آب
و چون آب و خاک بهم ممتزج شوند از ان طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند از ان مارج
خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم انثی
و میان آفرینش جان و آدم شصت هزار سال بوده فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت از
نعمتهای آفریدگار خود که شما را از گل و نار آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تکذبان
انکار میکنید رب المشرقین آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و
یکی مشرق زمستانی و رب المغربین و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را در اختلاف
مشرقین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق
آفتاب موجب طلب معیشت و غروبش سبب آسایش و راحت فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت از

نعمتهای پروردگار شما تکذیبان جحودی ورزید و منکر می شوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی
خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بام او یلتقیان بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که
در محیط بیکدیگر ملتقی شوند بینهما میان هر دو دریا برزخ مانعی و حاجزی هر دو ایست از قدرت
خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یبغیان آورده نخواهند با یکدیگر یعنی با هم بیامیزند
تا خاصیت هر یک باطل شود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمایند تا آنچه میان ایشانست غرق
نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار درین دو بحر متفرع است فبای آلاء
ربکما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل مصالح کلیاست تکذبان انکار میکنید یخرج منهما
اللؤلؤ بیرون می آید ازین دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه و این
جواهر هاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت او فواید جویند و این نعم ظاهرست فبای
آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر
آسمان و بحر زمین است که هر سالی ملاقی میشوند و ابر حاجزی است که منع میکند دریای آسمان را
از نزول و دریای زمین را از صعود و دریای فلک قطرات بر دریا ریخته بدهان صدف در می
آید و ازان لآلی منعقد میگردد ۰ امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست
یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف
وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که خوف و رجا عامه مسلمانانراست و ازان گوهر زهد
و ورع بیرون می آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنانرا و ازان جواهر فقر و بحر انس و هیبت
انبیا و صدیقانراست و ازان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید نظم
ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی ۰ وگرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی ۰ وله الجوار المنشآت و مر
خدایراست راندن کشتیهای نو روینده و حفص بفتح شین میخواند یعنی نو بر افتند آورده
فی البحر کالاعلام در دریا مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آوردن کشتی و روان کردن
آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت
و معاملات و این نعمتهای عظیمست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش
تکذبان منکر میشوید کل من علیها هر که بر زمین است از ذوی الروح هالک اند یعنی سرانجام

۷ دوصد ز آیه

فانی شوند و یبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت
والاکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار سازید مر
مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بغیر او اعتماد ننمایید تکذبان تکذیب
میکنید یسئله میخواهند او را یعنی مطلب دارند ازوی من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینها
ست حاجتهای خود را و همه بدو احتیاج دارند در ذات و صفات کل یوم هر روز و هر وقت هو
فی شأن او در ساختن و پرداختن کار بنده ایست دعای را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد
و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادمان کند و بیمار را صحیح سازد و قومی بر توبه دارد
و گروهی را بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما تکذبان تکذیب می
کنید که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روزست یک روز مدت دنیا و شأن او درین
روز امرست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز
مدت آخرت و شأن آن روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد
محققان یوم بمعنی آنست گفته و در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حقست در هر آنی بر حسب
متجلی له و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست نظم کل یوم هو فی شأن چه شانست و چه شان
یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان ۰ جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست ۰ هر زمان جلوه دیگر شود از تو عیان
سنفرغ لکم زود باشد که حساب کنیم با شما فراغ اینجا بمعنی قصد است بمحاسبه و مجازات
نه فراغ که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانکه کسی مثلا بدخواه خویش
کسی را میگوید با تو خواهم پرداخت بتو بپردازم و حال آنکه گوینده هیچ کاری نمی کند مراد تخویف سامع است
اینجا نیز از روی وعید میگوید مقصد حساب است شما خواهم کرد ایها الثقلان ای دو گروه بزرگ
یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آنرا ثقل گویند حدیث انی تارک فیکم الثقلین
و گفته اند ثقل گران بارست و جن و انس بتکلیف گران بارند یا ببار گناه گران درمانده
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدیدست بحساب تا از اعمال بد متنبه
شوید و تعریف بجنات کرم بی حد امیدوار باشید تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن

الانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا که بیرون روید من اقطار
السموات والارض از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضاهای من یا از نزول مرگ فانفذوا
پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون بیرون نمی توانید شد الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و
غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته
اند روز قیامت ملائکه گرداگرد محشر صف کشیده و منادی ندا کند ای آدمیان و پریان این عرصه
محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید اما نتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه قوت
و نه آن فبای آلاء ربکما پس کدام نعمتهای پروردگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و
فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددکار نیست و روی توجه بدرگاه
وی آرید تکذبان جحود می ورزید یرسل فرستاده شود علیکما بر شما که مشرک و کافر باشید از شما
شواظ زبانه خالص من نار از آتش و نحاس و دود سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستد
و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فلا تنتصران
پس نصرت نتوانید کرد هر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای پروردگار شما که بیم کردم شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش
وی مشتغل شوید تکذبان تکذیب می نمایید فاذا انشقت السماء پس چگونه آسمان شکافته شود برای نزول
ملائکه فکانت پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل کالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که
هر ساعت بلونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمت آفریدگار شما که خبر کرد شما را از انشقاق
آسمان و تلون آن تا از شدت احوال وی پناه جویید تکذبان تکذیب می کنید فیومئذ لا یسئل
پس آن روز پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس و لا جان نه آدمی و نه پری یعنی ایشان سؤال
استعلام نکنند که چها کردید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه کافران را بعلامات بشناسند
حاجت سؤال نباشد یا بوقت خروج از قبور ایشان نپرسند و الا حق سبحانه فرمود که لنسئلنهم
اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار
خویش که از احوال آن روز شما را خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت باشید که سبب نجات شماست
تکذبان تکذیب می ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامتی ایشان که

پس کجا فر آسمان

که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی
بموی های پیشانی یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و
و نوبتی پایهای ایشان را گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار
خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکار میکنید
و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی
عناد یکذب بها المجرمون تکذیب میکردند بآن مشرکان و باور نمی داشتند یطوفون طواف
میکنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی
هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان حمیم آبی اندازند که پیوندهای
ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار
خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بجایهای متصف شده از ان
نجات یابید تکذبان تکذیب می نمایید و لمن خاف مقام ربه و برای هر که بترسد از ایستادن پیش خدای
جنتان دو بهشت یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت
دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و یکی خائف جن را و در موضح
که دو باغ دهند ایشان را در بلده بهشت که هر یکی از ایشان را صد ساله راه طول و عرض باشد
و در میان هر باغی سراهای خوش و حوران دلکش محمد حکیم گوید قدس سره که بهشتی برای خوف
الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خادم نعمت و دیگری برای خدم و
متعلقان فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که بهشتها مهیا کرد برای اداء
طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بوستانند خداوند شاخها
یعنی درختان بسیار باشند هر یکی مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمت پروردگار
خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار بر بنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما در این
دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هر جا که بهشتی خواهد و در اعالی منازل ایشان آن
یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان جحود

می ورزید فیهما من کل فاکهة زوجان از هر میوه دو صنف اند یکی معروف که دیده
باشند در دنیا و دیگری غریب که کس ندیده و نشنیده باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
آفریدگار خویش که اختلاف ثمرات و فواکه بهشت بشما عطا میفرماید تکذیب منکر میشوید متکئین علی
فرش بطائنها نشسته گان در بهشت تکیه کنندگان باشند بر فرشها که آستر آن من استبرق از دیبای
محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطاین آن دیبا است ظهایر آن چه باشد جواب داد که از نور
و دیگری گفته است که ظهایر اعلیست که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وجنی الجنتین و میوه این دو در میان بهشت
دان نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه دارد و میوه آرزو
کند شاخ سر فرو دارد و آن میوه اگر خواهد بدهان وی در آید فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
آفریدگار شما که بر تختها و فرشهای پادشاهانه و میوه های لطیف و لذیذ و بدیگذاری انکار میکنید
فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده
باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشد ایشانرا انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج
ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر شده دست آدمی بدامن
ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شد جنی نیز در ان تصرف نکرده بود فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته باشد
تکذیب می کنید و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان ایا جزای نیکی در عمل کردن باشد
الا الاحسان مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد رسول الله
نیست او را مگر بهشت و حاصل آنست که جزای نیکی نیکیست پس جزا دهند طاعت را بانواع الطاف ‎درجات [illegible]
و مکافات کنند و گفته اند شکر را بزیادت و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سؤال را
بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیی را بامن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق
آورده که هست جزا فنا فی الله الا البقاء بالله نظم هر که در راه محبت شد فنا
یافت از بحر لقا در بقا هر که از شمشیر شوقش سر برید میوه وصل از درخت ذوق چید فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذیب
میکنید و باور نمیدارید و من دونهما جنتان و پیش ازین دو بهشت که مذکور شد یا فروتر از ایشان

بوستان دیگر است و گفته اند دو بوستان والا تر است برای سابقان و این دو بوستان از
نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها از
بندگان میکنید تکذیب منکر میشوید مدهامتان دو بهشت سبز که از بسیاری سبزی سیاه می نماید
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی
موجب روشنی چشم است تکذیب انکار میکنید فیهما عینان دو بهشت عینان دو چشمه باشند
نضاختان جوشنده باب یعنی هر چند از و بردارند دیگر بر جوشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذیب میکنید فیهما فاکهة در این دو
بهشت میوه بسیار بود و نخل و خرما بنان و رمان و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوه ها بجهت
تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس کدام از
نعمتهای پرورنده خود که چنین میوه ها به بندگان ارزانی میدارد تکذیب انکار میکنید فیهن در ین
چهار جنت خیرات حسان زنان برگزیده باشند نیکو روی یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق
آراسته باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری
خوبتر تکذیب می نمایید حور مقصورات فی الخیام حوران پنهان شده در خیمها که از در
داماد و عروس ع مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای
فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پرورده کار خود که چنین از ازواج طیبه بهشتیان میدهد تکذیب
منکر میگردید لم یطمثهن نسوده است مر ایشانرا انس هیچ آدمی قبلهم پیش از شوهران که بدیشان
نامزد شده اند ولا جان و نه جنیان نیز بدیشان دست رسانیده اند بلکه همه بکر اند فبای آلاء
ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند تکذیب انکار می
کنید متکئین اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای سبز و عبقری
حسان و بساطی منقش و زربفت نیکویی فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خویش
و این کرامتها که مذکور شد تکذیب می کنید تبارک اسم ربک بزرگ است نام پروردگار
تو از حیثیت اطلاق آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه درجه خواهد بود
و از منت که هیچکس از عظمت نشان نداده و نمیتواند داد نظم بر باب بحری چنین وا مانده اند

الواقعة

حنک لب هم مبتدی هم منتهی ذی الجلال والاکرام در ترجمهٔ رشف معنی این اسم برین وجه اوا
کرده اند که خداوندی که از صفات انچه اثبات آن مستلزم کمالست ذات بی مثالش را ثابت
وانچه سلب آن مقتضی عزت وکبریاست جناب مقدس را از ان منزه ومعراست واکثر محققان
بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریست واکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال
والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را واز جهت که او را اسم اعظم گفته اند وخبر الظوا بیا ذا الجلال
والاکرام موید این قولست سورة الواقعة بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة یاد کن
چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها کاذبة نیست وقوع شدن وآمدن او کاذبه
دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از و خبر میدهد صادقست وآن روز
خافضة فرو برنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بر دارنده گروهی را
باعلی علیین از طریق فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق ونفاق است ورافع اولیا از ارباب اخلاص
ووفاق یا فرو میدارد آنان را که در دنیا خود را مرتفع میداشتند وبر می دارد جمعی را که در عالم
فروتنی میکردند اذا رجت الارض رجا یاد کن چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی بران
وجه که هر بنا که بروست منهدم گردد وبست الجبال بسا وریزه شود کوهها ریزه شدنی یا رانده
پاره شود فکانت هباء پس باشد غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد
منبثا پراکنده وپاشیده گشته وکنتم وباشید شما ای مکلفان دران وقت ازواجا ثلثة اصنافا
سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست تعظیم میکند
ایشان را که ما اصحاب المیمنة چه اصحاب دست راست چنانچه گویی فلان قوم بزرگانند وچه بزرگان
وگویند درین استفهام معنی تعجب مضمرست واصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریت
از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده یا نامهٔ اعمال دران روز بدست راست ایشان
دهند یا بهشت روند وآن یمین عرش است وگفته اند میمنت یعنی یمن است وبرکت
یعنی ایشان میمون ومبارک قدم اند واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة واصحاب دست
چپ وچه اصحاب دست چپ وایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهٔ
عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ ایشان می رانند ودوزخ بر چپ عرش است وگفته

وگفته اند مشامه را از شام گرفته اند وآن شوم است یعنی نامشوم اند ونامبارک والسابقون السابقون
گرفته گان بر همه اقوام پیش روان بهشت السابقون پیشی گرفته گانند با ایمان چون مومن آل
فرعون وحبیب نجار وصدیق رضی الله عنهم یا آنکه بدو قبله نماز میگذاردند یا بسغمبر صلی الله علیه وسلم
یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اولئک المقربون آن گروه
اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت وکرامت فی جنات النعیم در بوستانهای مشتمل بر انواع
نعمت ثلة من الاولین گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیا گذشته وقلیل من الآخرین واندکی
از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون نحن الآخرون السابقون که سابقان امم ماضیه زمان
امکت
این امت اند در نبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را دیدند وبخدمت ایشان رسیده بدیشان
گرویدند تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت سغمبر ما کرده اند صلی الله علیه وسلم از همه امم
بیشتر خواهند بود وچنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد در حدیث برید
رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد ازین امت وچهل از سایر
امم واین متابعان از اولین وآخرین در بهشت باشند علی سرر موضونة بر تختها بافته بزر و
مشک بدر ویاقوت وزمرد ومتکئین تکیه زدگان علیها بران تختها متقابلین برابر یکدیگر یعنی
روبروی همدیگر نه بدیدار هم مستانس ومسرور باشند یطوف علیهم میگردند برایشان برای خدمت
پشتیه
ولدان کودکان مخلدون جاوید ماندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خردان زیبا ترست
از خدمت کبار وگویند از اسکان بگوشوارهای زرین واین کودکان را خدای آفریده باشد
برای خدمت بهشتیان واز سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که
بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند وبرایشان طواف میکنند باکواب بکوزها واباریق وابریقها
وکاس من معین وجامها که از شرابی که روانست در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال
لا یصدعون درد سر کشند عنها ازان شراب یعنی از خمار نباشد ولا ینزفون ونه بی عقل و
برگزینند
بیهوش شوند ازان وفاکهة ودیگر برایشان میگردند بمیوها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند یعنی
ولحم طیر مما یشتهون وگوشت مرغ از آنچه خواهند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده
وحور وبرایشان در جنت طوف می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی حسن گشاده

چشمان در صفا و لطافت کامثال اللؤلؤ مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف که غبار برو
ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جزاء بما پاداش دهیم ایشان را پاداش دادنی بما کانوا یعملون
بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون فیها لغوا نشنوند در بهشت سخنان بیهوده یا بانگ
و فریاد یا سوگند بدروغ ولا تأثیما و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام
الا قیلا لیکن می شنوند سخنی که آن کدام است سلاما سلاما مگر این لفظ دلیل است بر آنکه اهل
جنت پیوسته بر یکدیگر سلام گویند و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب دست راست چه اند
اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود
بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند وان وادی است از طائف مشتمل
بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی پس آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی
خار وطلح منضود و درخت موز بود و میوه های آن برهم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه
باشد وظل ممدود و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل ظل جنت و ماء مسکوب
و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر و فاکهة کثیرة و میوه های بسیار
لا مقطوعة نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد
دون فصلی ولا ممنوعة و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع بازندارد چون میوه دنیا که
بی بها بدست نیاید و فرش و گستردنیها مرفوعة برداشته شده یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش
کنایت از زنان مرفوعة یعنی بر تخت بلند نشانده انا بدرستی که ما انشأناهن بیافریدیم ابدا ایشان را
بی سبب ولادت زنان دنیا را انشاء آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق ایشان را خلق دیگر مراد آنست
که پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فجعلناهن پس گردانیدیم ایشان را ابکارا دختران دوشیزه
یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عربا دوستداران و عاشقان شوهران
خود باشند یا با غنج و ناز و شیرین سخن اترابا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز همین سن
و در تبیان آورده که صبیه را جهت آنکه در سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز
رد کنند بدین سن و اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته
باشد اما شوهر او از اهل بهشت نباشد چون امرأة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج

او بهشتی بوده باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند
بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشأناهن لاصحاب الیمین برای اصحاب دست راست گویا که سائلی
می پرسد که کیانند اصحاب الیمین مقرر ماند که ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان وثلة من الآخرین
وگروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد عمر
رضی الله عنه گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویده ایم و تصدیق کرده ایم و از ما نجات نیابد
الا اندکی پس آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیت بروی خواند عمر رضی الله
عنه فرمود رضینا عن ربنا حضرت صلوات الله علیه فرمود که از آدم تا من یک ثلة است و از من
تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل
بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن امت من باشند و از اینجا معلوم می شود که هیچ
کس از امت که متابع آنحضرت باشد در دوزخ جاوید نخواهد ماند ختم نماند بر دوام در دوزخ اگر
کسی اگر باشد چنین سنکر و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ چه اند
خوار و بیمقدار ند و ایشان روز باشند فی سموم و حمیم در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت
آن در مسام ایشان نفوذ کند و در آب گرم متناهی بر حرارت صاحب تبیان آورده که چون
حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند چنانچه گرما زدگان در دنیا آب
میطلبند چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه از آن سایه
خبر میدهد که وظل و سایه من یحموم از دود سیاه گرم گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان
در سایه او پناه می برند لا بارد خنک نیست مانند سایه های دیگر ولا کریم و نه سود رساننده و راحت
بخشنده و این عذابهای ایشان از آنچه جهت است انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند قبل ذلک
پیش از این در دنیا مترفین بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع
شهوات وکانوا یصرون و بودند که اصرار می نمودند علی الحنث العظیم بر گناهی بزرگ که شرک است
یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند بدروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وکانوا یقولون
و بودند که میگفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما و استخوانهای
بی گوشت و پوست ائنا لمبعوثون آیا بدرستیکه ما باشیم از قبرها و زنده شدگانیم مگر استفهام برای

مبالغه است در انکار او آباؤنا الاولون یا پدران پیشین ما مبعوث شوند قل بگوی ای محمد در جواب
ایشان که ان الاولین درستی که پیشینیان از آبا شما و غیر آن والآخرین و پسینیان از شما و غیر شما لمجموعون
هر آینه جمع کرده شدگان باشند الی میقات یوم معلوم برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که آن قیامت
یا همه مجموع شوند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است ثم پس از آن انکم پس درستی که شما ایها الضالون
ای گمراهان از راه حق المکذبون تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان
است میگوید که شما فرو الاکلون هر آینه خورندگان باشید من شجر از درخت من زقوم که آن زقوم است
یعنی شما را بنده کنند و از آن درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگان باشید منها البطون از میوه آن
درخت شکمها را فشاربون پس آشامندگان باشید علیه بر بالای زقوم من الحمیم از آب گرم آورده
اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند که پر سازند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند
آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فشاربون پس آشامندگان باشید از حمیم شرب
الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده یعنی دوزخیان چندان که حمیم بخورند تسکین نیابد
تشنگی ایشان یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن بدو پدید نیاید هذا این اکل
و شرب نزلهم پیش کشی ایشان است یوم الدین در روز جزا همچون ما حضری که برای مهمان آرند و بعد
از این در دوزخ انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشان را که شرح عقوبات آن و عقوبت آن در
بیان نیاید نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا
باور نمیدارید آفرینش دوم را و آنجا چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابتدا توانا است بر
اعاده نیز قادر خواهد بود افرأیتم خبر دهید ما تمنون آن آبی که در رحم زنان میریزید ءانتم تخلقونه
آیا شما می آفرینید کودکان از آن ام نحن الخالقون یا ما ایم آفرینندگان آن و شما مقر اید که خالق
منیم چه شما بر آن وجه بدان نوع که فرزند بطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت
من می آید نحن قدرنا بعد از آفریدن شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را و مقرر
ساختیم زمان موت هر کس را وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند
گرفت و از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را مقدر کردیم علی ان نبدل برای آنکه
تبدیل کنیم از شما امثالکم کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را میرانیم و دیگران را بیاریم و ننشئکم و پیدا کنیم

یا محشور شوند بمکان حساب در زمان حساب که روز معلوم است م

دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورت و هیأت که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین
صورت و مؤمنان را در نیکوترین هیأت ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما النشأة الاولی و آفرینش
نخستین را که نطفه بود و بعد علقه شد بدینا تا آخر و بدان هم اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانایی
حق را بر نشأت اخری چه هر که بران قادر است ازین عاجز نتواند بود نظم اگر ما را ز خلوت نابود
میکشید تا بخلوتگاه وجود . روی پوشیم زیر پرده خاک . باز دیگر گر از سموم هلاک
هم تواند بامر کن فیکون . کار وا از کوشش گه برون . افرأیتم آیا خبر دهید ما تحرثون آنچه کشت
میکنید و تخم می افکنید بر زمین ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون یا ما رویانند
ایم حرث فعل عبد است و رویانیدن از حق سبحانه ولو نشاء و اگر خواهیم لجعلناه هر آینه گردانیدیم
آن حرث را که کشته اید حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه
روز باشید از آن قصه و بلیه که تعجب نمائید بر آفت او و اندوهناک شوید یا از جهد و سعی خود
پشیمان گردید و میگوئید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خوانده بطریق خبر یعنی
بدرستی ما خبر یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهرگانیم از روزی افرأیتم خبر باز دهید الماء
الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است
ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آن را من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستاده
ایم آب شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از او
منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگوئید خدا را برین نعمت افرأیتم خبر دهید النار التی
تورون از آتشی که بیرون می آرید ءانتم آیا شما انشأتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که مرخ
و عفار است ام نحن المنشؤن یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند
بر شاخی از درخت عفار که انثی میگویند می سایند حق سبحانه از آن دو شاخ تر که آب از آن
میچکد آتشی بیرون آرد نحن جعلناها تذکرة ما گردانیدیم آتش را یادکردی که چون ببینند آتش دوزخ
یاد کنند یا از تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که قادر است بر احداث آتش از درخت
سبز و تر با وجود منافی که کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود ایشان
بعد از خشکی و ترمردگی آن و متاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین

حزب

ساوارا و مقیمان را کفایه کرده و ندبکرد احد الضدین چنانکه و سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح گوی بنام
ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را پاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع
نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن و صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب
بجهت آنست که غروب دلیل زوالست و بزوال بر وجود استدلال توان کرد بر موجب موثری که تاثیر
او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و
مقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم
که مامور برجم شیاطین بوده آن وقت مولد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و هنگام بعث او و امام زاهد
رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبرست چه دل مطهر او یکی بود اما نجوم
قرآنی بسیار بود و هر نجمی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسایی رحمهما الله که موقع خوانده اند
مؤید این قولست و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص آیت نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت
شده وانه و بدرستی آنکه خدا بدو سوگند خورد لقسم هر آینه سوگندیست لو تعلمون اگر دانید
عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند
لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح
معاش و معاد بکار می آید یا گرامیست نزد خدای و ملایکه و مؤمنان یا حافظ و قاری را مکرم و
معززست و این قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک
خدای یعنی در لوح محفوظ لا یمسه نساید لوح را یعنی مطلع نشوند بر وی و آنچه در وست الا المطهرون
مگر پاکیزگان یعنی ملایکه که مطهرند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رحمه الله گوید مراد سفره اند
و کرام بررة و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکند مصحف را مگر پاک
شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است و معنی نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکند
فقهای شافعی و مالکی رحمهم الله محدث و جنب و حائض را تجویز نمیکنند مس مصحف و حمل آن و
حنابله گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حائض را نزد امام اعظم رحمه الله
نشاید محدث و جنب و حائض را مس مصحف مگر با غلاف منفصل و در فوائد گفته است که

جنب و حائض را بقول ابو یوسف رحمه الله جایزست کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده
بر کنار وی و محمد بهیچ وجه روا نمیدارد و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما
منقولست که دوستتر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله
گوید مراد ازین طهارت توحیدست یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله
عنهما نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرائت قرآن محققان گفته اند مراد از مس
اعتقادست یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقرآن یعنی کار
بستن احکام قرآن نکنند مگر جمعی پاکیزه باشند بعلاوه توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی
و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر یعنی
ماسوی الله است حکیم سنایی روح الله روحه فرموده نظم جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر المعانی آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن
مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای آیات و بمعنی
میسر شود و جز بقای شاهد و شهود در مشهود نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم
تنزیل فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزدیک آفریدگار عالمیان افبهذا الحدیث
آیا بدین سخن که قرآنست انتم مدهنون شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگان یا منکران
و تجعلون و می سازید رزقکم روزی یعنی بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید مروی
یا میگردانید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران بانوا کنید و این تکذیب سخن خدای است فلولا
پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ و انتم حینئذ و شما آن هنگام
تنظرون می نگرید بمیت و نحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون
ولکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رویت است فلولا ان کنتم پس چرا
نه اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها بازگردانید روح را
بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان الحاصل آیت آنست که اگر در انکار حشر و جزا
راست میگوید پس چرا باز نمیگردانید روح را ببدن وقتی که بحلق رسیده فاما ان کان پس
اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود

خلق و شهود حقی در مرایای حق هم

فروح پس مر اوراست راحت یا ساقی یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در وقت
وریحان و روزی جاویدانی یا بوی خوش یا تحیه ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد
وجنة نعیم و دیگر اوراست بوستان پر نعمت واما ان کان و اگر باشد آن وفات کرده من اصحاب
الیمین از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلامت تراست که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب
یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد
از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفتها واما ان کان و اگر باشد مرده من المکذبین
از تکذیب کنندگان مر خدای و رسول را الضالین گمراهان از طریق حق فنزل پس مر اوراست پیش
کشی در قبر من حمیم از آب گرم کرده در دوزخ یا وو در آتش دوزخ و تصلیة جحیم و در آوردن
روز قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی که آنچه گفته شد در شان این سه گروه لهو حق الیقین
هر آینه حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام
پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن و را بذکر نام مجید و ختم او از آنچه لایق عظمت و کبریای
او نباشد یا نماز گزار زنده بذکر پروردگار خود و قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر
آمده که بعد از نزول این آیت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که اجعلوها فی رکوعکم
سورة الحدید بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فی السموات والارض
هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و
بپاکی او کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و
جماد و نبات و جز آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال
بعضی مسبح بود و کما قال الله تعالی وظلالهم بالغدو والاصال وهو العزیز و خدای غالب در
هر چه خواهد الحکیم دانا بهر چه فرماید له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی آسمان و زمین که
موجدانست و متصرف در آن یحیی زنده میکرداند و یمیت و می میراند در دنیا وهو علی کل شیء قدیر
و او بر همه چیزها از اماتت و احیا قدیر توانا است هو الاول وی است پیش از همه اشیا و پدید آرنده
آنها یعنی قدیم ازلی است که اولیت او را بدایت نیست والآخر پس از فنای همه موجودات یعنی
ابدیست که آخر او را نهایت نیست نظم اول او اول بی ابتدا، آخر او آخر بی انتها

الحدید

بود و بود و آنچه بلند است و پست، باشد و آن نیز باشد که هست، والظاهر و آشکارا وجود او بکثرت
دلایل والباطن نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی: اقوال مفسران و مذکران و محققان
درین آیت از حد و حصر بیرون است و شرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر ثبت یافته
انجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت
میگوید که ای آدمی حق عالم در تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر
و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دستگیر تو شوند چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند
چون دوستان و یاران و چهارم فرقه که نهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب
العالمین میگوید که اعتماد بر اینها مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود
آورده ام و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت تو نکو ساخته و جهی بیاراستم
باطن منم که سرایر حقایق در دل تو و دیعت نهاده ام نظم اول و آخر تویی کیست حدوث و قدم
ظاهر و باطن تویی چیست وجود و عدم، اول بی استعمال آخر بی زوال، ظاهر بی چون و چند باطن بی کیف و کم
در بحر الحقایق آورده که اولیت در عین آخریت و آخریت در عین اولیت و بر همین منوال ظاهریت
در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت است شیخ ابوسعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را
بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت بر خواند و فرمود که متصور نیست جمع
اضداد الا از حیثیت واحد هو اعتبار واحد در آن واحد نظم اولی و هم در بر او آخری
باطنی و هم در آن دم ظاهری تو محیطی بر همه اندر صفات، و ز همه پاکی و مستغنی بذات
وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها دانا است هم اول و آخر را علم او مساویست و ظاهر و باطن
نسبت دانش او یکسانست هو الذی خلق السموات والارض وی است آنکه بیافرید آسمان و زمین را
فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی
پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت یعلم میداند ما یلج
آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات و ما یخرج
منها و میداند آنچه بیرون می آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا
و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت و ما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون باران

ای آدمی حق عالم در حق تو ...

وبرف وتگرگ وملائکه واحکام وما یعرج وانچه بالا رود ودر آید فیها در آسمان چون عمال ودعوات
وملائکه که عملهای بندگان می نویسند وهو معکم وخدای با شماست بعلم وقدرت عموما وبفضل و
رحمت خصوصا اینما کنتم هر جاکه شما باشید یعنی معیت علم وقدرت هیچ حال از شما منفک نباشد
واین معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابند نظم این معیت در نگنجد در بیان
نه زمان دارد خبر نی زو مکان والله بما تعملون وخدای بانچه شما میکنید بصیر بیناست وبران جزا
خواهد داد له ملک السموات والارض مر اوراست حکم گذاری وفرمان روایی در آسمانها وزمینها تکرار
این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابدا دارد وثانی باعاده چنانکه میفرماید والی الله وبسوی
خدای ترجع الامور باز گردانیده شود عواقب کارها یولج اللیل در آرد شب را فی النهار یعنی از زمان
شب در روز افزاید ویولج النهار ودر آورد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده
کند باختلاف فصول وهو علیم بذات الصدور واو داناست بانچه در دلها پوشیده است آمنوا
گروید ای کافران بالله بخدای واورا یگانه دانید ورسوله وبفرستادهٔ او که محمد است صلی الله
علیه وسلم بتصدیق وی نمایید وانفقوا وبدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده است شمارا مستخلفین
خلفاء گذشتگان بتصرف در آن یعنی آن مالها که در دست دیگران بوده وبعد از فوت
ایشان بشما رسیده در راه خدای بذل کنید فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا ورسول و
منکم از شما وانفقوا ونفقه کردند مال خودرا بزکوة وجهاد وسایر خیرات لهم مر ایشانراست
اجر کبیر مزدی بزرگ وثوابی عظیم که جنت ونعیم اوست وما لکم لا تؤمنون وچیست شمارا که
نمی گروید بالله بخدای وبوحدانیت او معترف نمی شوید والرسول وحال آنکه پیغمبر فرستادهٔ
اوست یدعوکم میخواند شمارا بحجت وبرهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بپروردگار خویش وقد
اخذ وبدرستی که فراگرفت خدای میثاقکم پیمان شمارا در روز الست باقرار بربوبیت ونفی شرک
ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین باور دارندگان مر آن میثاق را هو الذی ینزل وی آنست خداوند
که فرو فرستد علی عبده بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه وسلم آیات بینات آیتهای
روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شمارا خدای من الظلمات از تاریکی
های کفر بقرآن یا بدعوت پیغمبر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم واز ضلالت بهدایت

یا از مخالفت بموافقت در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله وبدرستی که خدای
بکم بشما لرؤف رحیم مهربانست که قرآن میفرستد بحق بنده است که رسول ما هو بدعوت میفرماید و
ما لکم وچیست شمارا وچه فایده می بینید وچه عذر دارید ان لا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خودرا
فی سبیل الله در راه خدای ولله میراث السموات والارض وحال آنکه مر خدایراست میراث آسمانها و
زمین یعنی هرچه در آسمان وزمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت وامروز نیز مر
اوراست ولیکن خلق در آن تصرف میکنند وبآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه
باز گردد ودرین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال که در دست شما
باقی نخواهد ماند باری فرمان خدایرا در آن نگاه دارید برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید
لا یستوی منکم برابر نیست ای مؤمنان از شما من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل
اسلام بی برگ ونوا بودند وقاتل وکارزار کند با دشمنان ورسول با کسی که انفاق نماید وداعیهٔ
قتال آرد بعد از فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود وجهد آن بانفاق ومقاتله احتیاج
نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان ومقاتلان قبل الفتح اعظم درجة بزرگترند از روی درجه
ومرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا وکارزار نمایند وکلا
وهمه که نفقه وقتال میکنند پیش از فتح وپس از آن وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای
بهشت را اما درجات ایشان متفاوت باشد والله وخدای بما تعملون بانچه میکنید از نفقه
باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران برآنند که این آیت در شان ابوبکر صدیق است رضی الله
عنه که اول کسی که ایمان آورد ونفقه کرد وبا کفار مخاصمه نمود او بود واهل اشارت بدین معنی
در صفت وی گفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید ۰ سر دفتر اهل توحید ۰ در جمع مقربان سابق
جانا که عزیز او بود وصادق ۰ من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی
نفقه کند مال خودرا بامید عوض چه طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام
دادن نیکو یعنی بطیب نفس وباخلاص فیضاعفه تا زیادت گرداند خدای آن قرض او را له
برای او یعنی اجر اورا مضاعف سازد وله ومر اوراست اجر کریم مزدی گرامی که بهشت یوم
تری المؤمنین یاد کن روزی را که می بینی مردان گرویده را والمؤمنات وزنان مؤمنه را بر صراط

بدان دم یسعی نورهم میرود شتابان روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تابانی
میکند و بایمانهم و از جانب راست ایشان تا ایشان را بجانب بهشت راه نمونی میکند و از ابن
مسعود رضی الله عنه منقولست که نور هر کسی بقدر عمل وی بود و یکی را نور صنعا باشد تا عدن و آن
دیگری برابر کوهی و یکی برابر نخلی و ادنی نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند بارکه
هیچ مومنی بی نور نباشد و گویند فرشتگان مرشان را بشراکم الیوم مژده شما را امروز جنات
دخولست در بوستانها که بوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها
و بهشید شما خالدین فیها جاویدان دران ذلک این بشری بجنت جاویدی هو الفوز العظیم
رستگاری بزرگست چه از همه اهوال قیامت ایمن شد بدار الجلال میرسد و بدیدار المتعال [illegible]
هزار جان منعکس فدای دیدارش ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مومنان را بر صراط
نور دهند و کافران را و منافقان را بی نور بگذارند و بی روشنی بدارند و مومنان هر کافر و گمراهی
باز پس میکنند همه صراط روشن میروند پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان
نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق و المنافقات
و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل یقین را التماس کنند که انظرونا
نظر کنید با تعنبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما چون بانگرید قیل ارجعوا گفته شود که وا
گردید وراءکم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجوید روشنی را که در
محشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد نظم کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی
آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شرست . منافقان فهم این سخن نکرده بتصور آنکه نور
در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب بینهم زده شد یعنی ملایکه بحکم الهی بزنند بینهم میان
مومنان و منافقان بسور دیواری بزرگ چون باروی شهری له باب مر او را دری باشد که
مومنان بدو درآیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فیه الرحمة
در و رحمت بود زیرا که بهشت است و ظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب
از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخست اما منافقان چون باز
پس کنند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان

حاجز شده الان در نگرند مومنان را که شاد و خرامان متوجه ریاض جنان شدند ینادونهم
بخوانند ایشان را بزاری و گویند ای مومنان الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما در دنیا بجماعت
شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی گویند مومنان بلی بظاهر با ما
بودید ولکنکم ولکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذات معاصی
چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم و شک آوردید در
نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهای
دور و دراز پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم
بالله و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فالیوم پس امروز
لا یوخذ فراگرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب
باز رهید ولا من الذین کفروا و نه از آنانکه کفر ورزیدند ماویکم النار جای شما و ایشان
دوزخ بود هی آتش مولاکم سزاوارترست بشما وبئس المصیر و بد بازگشتی آتش آورده اند
که مومنان در مکه با فقر و فاقه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست
آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیت آمد که
الم یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم
شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن خدا وما نزل آنچه فرو فرستاد خدای من الحق
از کلام خود قولی انست که مزاح و مضاحکه در میان صحابه بسیار شد و این آیت نازل شد
یا صحابه التماس مواعظ کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان
است معنی آنکه وقت نیامد آنها را که ایمان آورده بزبان که دل ایشان ترسکار گردد
و اخلاص شعار و دثار خود سازند ولا یکونوا و نباشند ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب
مانند آنانکه ایشان را کتاب داده اند من قبل پیش از شما چون یهود و نصاری میباشند که
ایشان را تورات و انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر
دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهای ایشان و در آن
خشوع نماند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک‌اند مر احکام

کتاب خود را از فرط قسوه و گفته‌اند منعه تحیّ دل غفلت و نشانه نرمی دل توجه بطاعت نظم
دلی کز نور معنی نیست روشن • مخوانش دل که آن سنگست و آهن • دلی کز ذکر و غفلت زنگ دارد
از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد • اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای یحیی الارض
زنده میکند زمین را بعد موتها بعد از مردگی و افسردگی و بهمان منوال زنده خواهند ساخت
اموات را قد بیّنا بدرستی که روشن کردیم لکم الایات برای شما نشانهای قدرت لعلکم تعقلون شاید
که شما عقول خود در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستی که مردمان ربا دهنده والمصدقات
و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول او را راست دانسته و بعضی بتشدید صاد خوانده‌اند یعنی مردان
و زنان صدقه دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده‌اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو
یعنی از طیب اموال یضاعف زیاده گردانیم لهم برایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده
ولهم اجر کریم و مر ایشانراست مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت والذین آمنوا و آنانکه گرویده
اند بالله ورسله بخدای و فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اولئک
آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقان یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهانند روز
قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول که والشهداء را ابتدا داشته
معنی آیه آنست که آنها که شهید شده‌اند در راه حق نزدیک و بنده در درجات قرب لهم اجرهم
مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده‌ایم ونورهم و روشنی روز محشر با ایشان بود و
الذین کفروا و آنانکه پوشیده‌اند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب
نمودند آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو فرستادیم اولئک آن گروه اصحاب الجحیم
ملازمان دوزخند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا آنرا که زندگانی این سرای
لعب بازیچه است ولهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون تعب کودکان است
در بازیهای بی حاصل و لهو و بیهوده نظم بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان بگند و مبتلا شده‌اند • وزینة و دیگر آرایشست در مطاعم خوشگوار و ملابس
نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت
مال یا جاه تمام وتکاثر فی الاموال ومباهات بر بسیاری مال والاولاد و کثرت فرزندان

و باشد که اندک زمانی زان بازی برطرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و از آنها
از هم مرور برود و تفاخر و تکاثر چون شرارهٔ آتش نابود شود و مثل اینها در سرعت زوال
و زودی انتقال کمثل غیث همچو بارانیست که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وی است بروید
و قایم گردد پس از روی خوبی اعجب الکفار بشگفت آرد مزارعان را نباته آنچه رسته باشد از باران
ثم یهیج آنگه خشک گردد و از آفات سماوی یا ارضی فتریه مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد شده
بعد از سبزی ثم یکون پس گردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده
و فی الآخرة عذاب شدید و در آن سرای عذابی سخت مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب
دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده‌اند ومغفرة من الله و آمرزش است از خدای ورضوان
و خشنودی مر دوستان حق را که در جست و جوی مولی ترک هر دو سرا کرده‌اند نظم
ای طالب دنی تو بسی مختصری • وی مایل عقبی تو یکی مزدوری • وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری
تو طالب نور بلکه عین النوری • وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر
متاعی که فریبنده و باقی نماند و این متاع غرور نسبت کسی است که دنیا را دست افزار حصول
نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا انگاره آن سر بر دارد و اما اگر صاحب دولتی
را مددی توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و
از مراضی الهی بهره بردارد در نسبت او متاع سرورست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل
الصالح نظم مال کز بهر حق باشی حمول • نعم مال صالحش گفتی رسول • سابقوا پیشی گیرید و بشتابید
الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع من ربکم از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه
است یا استغفار یا ادای فرائض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت
و سلمی رحمه الله گفته وسیله مغفرت متابعت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پس حق سبحانه میفرماید
که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش است وجنة عرضها و بشتابید در بهشتی که
پهنای آن کعرض السماء والارض مانند آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف رقعه
سازند و بیکدیگر بکشند اعدت آماده کرده شده است این چنین بهشتی للذین آمنوا بالله برای آنانکه
گرویده‌اند بخدای ورسله و بفرستادگان او ذلک آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فضل الله

فضل خداست و کرم او بوی دهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم
و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت
و رضوان ما اصاب نرسید و نخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فی الارض
در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون
بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح
محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسها را ان ذلک یعنی
که ثبت معدودات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسانست و از این حکم
فرمود و از روی رأفت جهت آنکه در نفوس کم نشود و دانسته که احکام ازلی مندفع می گردد و
میگوید که بنیاد شما نوشتیم لکیلا تاسوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه
فوت شد از شما از مال و طلب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان مشوید بما اتاکم بآنچه
داده شما را از مال و متاع دنیا چه حیات دنیا بی بقاست یعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور
مشوید که نه آنرا قراریست و نه این را اعتباری نظم گر دست دهد گدای شادی نکند
ور فوت شود غمی نخورد عجمی و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیه کار
کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد چه زیبا گفته اند نظم
مال ار بشود رو منه مشوش از آن ، ور فوت شود مشو تو بیزار از آن ، چون نیست پسندیده بکن یاد از آن
نادیدنی و دیدنی شو آزاد از آن ، و چنانکه گفته اند نظم دولت و محنت چو بسر دو بر کسی پاینده نیست
رنج و لب عاکس چرا شد زان دولت شاد جنیب ، والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد
کل مختال هر متکبری را بنعمت دنیی بر دیگران تطاول کند فخور نازنده بدنیی و فخر کننده بدان
بر اکفا و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین یبخلون آنان که بخل میکنند از آنچه باو خود
دنیی داری و جمیع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدای صرف نمایند و یامرون
الناس بالبخل با وجود بخلی خود امر کنند مردمان را بخیلی کردن و در بیان آورده که بقول
جمعی مراد از این آیت که بخل کردند بدانچه نزد یک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا پوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان آن امر کردند و من یتول

و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم فان الله پس بدرستی که خدای
هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی
اعدا و سن او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را یعنی ملایکه را
بسوی پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزاتست یا بشریعتهای واضح و انزلنا و فرو فرستادیم
معهم الکتاب با ایشان کتابها را که متضمن مصالح دینی و دنیوی بوده و المیزان و منزل کرده ایم
با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل تا تسویه حقوق در میان یکدیگر
در معاملات نمانند و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد از انزال
اسباب اوست و امر ساختن و انزلنا الحدید و فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ماوردی
فرموده که چون آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد پنج وصله آهن بدو همراه بوده انبور و پتک
و سندان در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش
و نمک و آهن فیه باس شدید در آن کار زاریست سخت یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از وسایل
خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای
حفظ نفس چون زره و جوشن و خود و جز آن و منافع للناس و در آهن است سودها مردمان را
چه قوام صناعات و حرف با آهن وابسته است و هیچ حرفت نیست که آهن در و دخلی ندارد و وقع
کلی آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن
پس حق سبحانه آهن فرستاد و نادار و رسن متوجه کردند و ترازو فرستاد و تا معاملات بر نهج راستی
فیصل یابد و کتاب منزل کرده اند تا حق از باطل متمیز کرده و ولیعلم الله و تا ببیند خدای من ینصره
آنکس را که یاری دین او میکند و رسله و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد
کفار مراد مؤمنیست که یاری دهد پیغمبر را بالغیب پوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد
چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر دو کاری می نمودند و در غیبت یار و هوا دار
نبودند ان الله قوی درستی که خدای تواناست بر هلاک دشمنان عزیز غالبست بر همه بحکم و
فرمان و لقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم نوحا نوح نجی را بهنی قابیل و ابرهیم و ابرهیم خلیل را
بنمرودیان و جعلنا و وضع نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان النبوة پیغمبری والکتاب

و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از ایشان که انبیا ربدانها اند مهتد راه یافتکا نند یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتکانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتاب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح و ابرهیم و امم ایشان برسلنا فرستادکان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام و پس از ابرهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب را علیهم السلام وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل بعیسی بن مریم بعیسی پسر مریم و آتیناه الانجیل و عطا کردیم مر ورا انجیل و جعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنکه پی روی کردند مر عیسی را رأفة مهربانی و رحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او بر یکدیگر مشفق و مهربان کردانیدیم و رهبانیة و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را از پیش خود ابتدعوها نو در آورده اند ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان و الحاصل بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر ایمان دین ماندند از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و ملبس و شرب و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیه پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه بتثلیث قایل گشته و قرآن محمد را صلی الله علیه و سلم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نموده حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند حق سبحانه درباره ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که کرویدند منهم از جماعت رهبانیان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمارست وکثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید برسولان گذشته واتقوا الله بترسید از عذاب خدای و آمنوا و بگروید برسوله بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه و سلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم

و یکی برای ایمان بسایر انبیا ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان شما را والله غفور و خدای آمرزنده است مؤمنانرا رحیم مهربانست برایشان آورده که با شید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و گرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشانرا دو بخشش از نور و مغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بحیث من نگرویدند ان لا یقدرون آن درستی که قادر نشوند و توانایی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای از آن کرامتها که برای مؤمنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد وان الفضل و درستی که فضل یعنی فزونی ثواب و جزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند آنرا که من یشاء هر کرا خواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که تمام خواص و عوام را فرا رسید تم فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده ز آفاق تا بقاف: هستند عشق و کم ز نوال تو بهره مند: وارند نیک و بد بعطای تو اعتراف

الجزو الثامن عشرون من اجزاء الثلثین

سورة المجادلة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن استمتاع امتناع کرد اوس ورا گفت انت علی کظهر امی و این ظهار میکردند و در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت آمده در ین باب استفتا نمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شد دیگر باره سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز کرد همان جواب شنید روی بمناجات و نیاز بآسمان کرد و گفت اللهم انی اشکوا الیک فی الحال آیت آمد که قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک سخن آن زن را که جدال میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود و تشتکی و ناله کرد و شکایت خود را برداشت الی الله بخدای والله یسمع تحاورکما و خدای می شنود پاسخ دادن سخن و باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او میگفت مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست

الجزو
۲۸
مجادله

اقوال مردمان را بصیر و بینا است باحوال ایشان یعنی گفتن این کلمه زن کسی مادری نمیشود والذین
یظاهرون منکم آنانکه ظهار کنند از شما مردان من نسائهم از زنان خود و گویند که تو بر من حرام چون
پشت مادر منی ما هن امهاتهم نیستند زنان ایشان فی الحقیقة ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که زاده
اند ایشان را و ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و مرضعات حکم مادر دارند وانهم و بدرستی که مردان
لیقولون میگویند منکرا من القول ناشناخته سخنی و ناداشته و زورا و دروغی که هرگز زوجه مادر
نباشد وان الله لعفو و بدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را از بن قول غفور
آمرزنده مر ایشان را با یجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه
جزوی شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی
چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر او و یا بطن یا فخذ یا فرج
خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر می شود والذین یظاهرون آنانکه
مظاهره کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز گردند لما قالوا بنقض آنچه گفته اند یعنی
عزم کنند بر وطی او و مذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند مر او را بر زوجیه در عقب ظهار و اگر چه
لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک
رحمه الله و نزدیک وی عود بوطی باشد و پس مر بر سر تقدیر کفارت باید و بیان کفارت آنست
که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نگاه دارد بر زوجیه یا وطی کند فتحریر رقبة
پس وی است آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه ذمیه و خواه خورد و خواه بزرگ بقول
امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبة المؤمنة آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا
پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت
از جماعت و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذلکم این حکم بکفارت که مأمور شدید
توعظون به پند داده می شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ چنین الفاظ والله بما تعملون و خدای
بدانچه شما میکنید خبیر داناست و بر وی پوشیده نماند فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده
یا بنده دارد بخدمت و محتاج است یا او را ثمن نیست و بنفقه احتیاج دارد و نقل کند بروزه
و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده میکند و بر

امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد از آدمی باید کرد و هر چند که بخدمت او محتاج باشد و اما اگر ثمن
بنده دارد و بنفقه محتاج است فصیام شهرین متتابعین پس بروی است روزه دو ماه پی در پی که
در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند باز سر گیرد و اگر عذر دارد در ان خلاف است
و این روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که
نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بروی است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را
نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوبات بمذهب ما و نزدیک امام شافعی رحمه الله مدی از طعام
باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید
مر خدای را و رسوله و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی و تلک و این حکمها حدود الله حدهای خدا است
که از آن در نتوان گذشت وللکافرین و مر ناگروندگان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذابی
دردناک است در آخرت ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله و رسوله مخالفت و دشمنی میکنند با
خدای و رسول و بعضی از حد و امر و نهی تجاوز می نمایند کبتوا خوار و نگونسار کرده شوند
کما کبت الذین همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار گذشته
و قد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها که دلالت
کند بر صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم وللکافرین و مر کافران است بهر وقتی و زمانی عذاب
مهین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مر ایشان راست چنین عذابی در آخرت یوم
یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشان را از قبور جمیعا همه ایشان را بما عملوا
بانچه کرده باشند احصاه الله نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را و نسوه و ایشان فراموش
کرده باشند والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال بندگان شهید
گواه است و مناسب آن مکافات خواهد داد و هر موقع کسی گواهی ورا رد نتواند کرد نظم
حاکم ز حکم دم نزد گر گواه نیست — حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است • در کشاف آورده که روزی
ربیعة بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند
آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را
نیز میداند زیرا که مانعی ندارد و ازو اثنتین آیه آمد که الم تر ان الله آیا نمیدانی از آنکه خدای

یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانهاست از ملایکه و نجوم و ارواح وما فی الارض وآنچه در زمینها
از معادن و نباتات و حیوانات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد از سه تن رازگوینده با هم الا
هو رابعهم مگر آنکه خدای چهارم ایشانست واطلاع دارد بر سخن ایشان ولا خمسة و نه پنج راز گوی
باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش ایشانرا شناخته ولا ادنی من
ذلک و نه کمتر باشد از سه عدد ولا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم اینما کانوا مگر او با ایشانست
بعلم هر کجا باشند در اقطار سموات و در زوایای زمین چه علم او باشیا قرب مکانی نیست تا
باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش • زین معیت دم فرو بند و خموش
قرب حق از بعد و دوری شد ز قیاس • بر قیاس خود منه آنرا اساس • ثم ینبئهم بما عملوا پس خبر دهد ایشانرا
با عملها که کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز ان الله بکل
شیء علیم بدرستی که خدای بر همه چیزها از گفتارها و کردارها علیم داناست ونسبت او با همه معلومات
یکسانست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بمخفیات امور بر آن
وجه احاطه کند که بجلیات آن نظم نهان و آشکارا سر و یکسانست بر علمت
نه این را نو و ترمنی نه آنرا زوو زوالی • در تفسیر امام زاهد رحمه الله آورده که جهودان و
منافقان را عادت بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سریه فرستادی وخبر ایشان
دیر تر آمدی بر سر راهی مومنان یا نزدیک ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه
چشم بدانها که در آن سریه کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی مومنان
گمان افتادی که مگر ایشانرا کاری افتاده تغابت اند و غمناک شدندی این خبر بحضرت صلی الله
علیه وسلم رسید و ایشانرا از آن نهی کرده دو سه روزی اجابت کردندی دیگر باره بر همان
منوال تناجی نمودن آغاز کردند آیت آمد که الم تر ایا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه
نهوا باز داشته شدند عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثم یعودون
پس باز میگردند لما نهوا عنه بدانچیزی که گرویده شدند ازو و دوباره بد او در حق اهل ایمان و اندوهناک
ساختن ایشان و معصیة الرسول و نافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بیباکی داشتن کلام
ایشان و در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفتند السام علیک

بعلم یعنی چهار میگردانند بانفاع خبیث لکن رحمش ایشان است
یعنی ایشانرا شش ساخته

ویتناجون بالاثم والعدوان

وحضرت فرمود که وعلیکم عایشه رضی الله عنها بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب
الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای نرم خویی کن ای عایشه عایشه رضی الله عنها فرمود که یا
رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که مگر تو نشنیدی که چه گفتم
رد کردم گفتار ایشان بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از آن ایشان در باره
من پس حق سبحانه آیت فرستاد که واذا جاوک وچون بیایند جهودان بسوی تو حیوک
تحیت گویند ترا بما لم یحیک بالچیزی که تحیت نگفت ترا به الله بآن خدای یعنی خدای ترا گفت
وسلام علی عباده الذین اصطفی وایشان میگویند السام علیکم و سام بلغت ایشان مرگست یا قتل
است ویقولون فی انفسهم ومیگویند در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را
بما نقول بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر او نبی بودی پس بایستی که بدین اهانت که بدوی
رسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یصلونها
در آیند در آن وبئس المصیر و بد جایگاهیست دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان اذا
تناجیتم چون راز گوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز میگوئید بالاثم بگناه والعدوان و
بیداد و معصیة الرسول و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وتناجوا
و راز گوئید بالبر والتقوی بنکوکرداری و پرهیزکاری و ترسکاری واتقوا الله و بترسید
از خدای در هر کاری که کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید
شد و شمار اعمال کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز گفتن بالاثم والعدوان
من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم شما می آید و بر آن میدارد لیحزن الذین
آمنوا تا اندوهگین گرداند مومنانرا ولیس و نیست شیطان بآن تناجی و بضارهم شیئا
ضرر رساننده مومنانرا بچیزی الا باذن الله مگر بدستور خدای یعنی مشیت و قضای وی
وعلی الله و بر خدای نه غیر او فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان و مهم خود باو
گذارند و از راز گفتن جهودان و منافقان اعتباری و حسابی بر ندارند که کردار ایشانرا
مقداری و اخبار ایشانرا اعتباری نیست نظم دگر با تخم خصم تند گوی بگوی •
که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست • جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس پیغمبر صلی الله علیه

وسلم حاضر آمدند و بعضی از صحابه گرد اگرد پیغمبر فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مجلس
بپای ایستادند و کسی ایشانرا جای نداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که قم یا فلان و یا فلان
ایشان برخواستند و جای اهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز شکایت
و کنایت کردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته
شود شمارا که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا
پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله گشاده گرداند خدای لکم مر شمارا در قبرها یا در بهشت
منزلهای با سعت بدهد یا دلهای شمارا منشرح گرداند که بازاله تضایق و تزاحم و اذا قیل و چون
گفته شود که انشزوا برخیزید فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم نشسته و چون یکی با ایشان مبتی بیرون طلبید نخواستی که بر
خیزد این آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکورست که چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی چون
ندا در دهند شتابید یرفع الله تا بردارد خدای تعالی در جهاد در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا
که گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و برمیدارد آنانرا که داده شده اند علم با یمان درجات
درجها بالای درجها مومنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم
در کشف الاسرار از ابن مسعود رحمه الله روایت میکند که اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر
ده از عملی که بهترین اعمالست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم والا
گذشت درجه اندوهناکان و این جواب موافق امت و علما دین را درجات بلندتر است
هم در دنیا مرتبه و شرف وراثه انبیاء علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدرت مرافقت
با اصفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم
که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هشت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله
مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب شعر
مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء و ابناء الکرام و نعم ما قیل شعر رفعت آدمی بعلم بود
هرکرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست سازافزون بعلم قیمت خویش
والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید خبیر داناست و درین سخن هم وامید و وعده و وعید است

آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و از بسیار میگفتند
و حرفها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسیده که حضرت بر تنگ آمد آیه نازل شد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه که گرویده اید اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گویید با رسول
فقدموا پس پیش فرستید یعنی بدهید بین یدی نجویکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه مستحقان
ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم بهترست مر شمارا زیرا که طاعت بیفزاید واطهر و
پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو گردد فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله
غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست
بنده را تکلیف ما لا یطاق نمیدهد در خبرست که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی
علی را رضی الله عنه دیناری زر بود آنرا باده درم کرد هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول
صلی الله علیه وسلم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد
رحمه الله فرموده که حکمی نازل شد و جز علی رضی الله عنه کسی بدان کار نکرد و این بود و این
جمله از مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبود و علی کرم الله وجهه در آن
ساعت این کار کرد آیت آمد ءاشفقتم آیا بترسیدید ان تقدموا آنکه پیشی گیرید و پیش بدهید
بین یدی نجویکم صدقات پیش از راز گفتن خود صدقه فاذ لم تفعلوا پس چون نکردید این کار
و تاب الله علیکم و بازگشت خدای بر شما بتوبه یعنی در گذرانید از شما فاقیموا الصلوة
پس بپای دارید نماز فریضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الله و رسوله
و فرمان برید خدای و رسول ورا در همه حال که اینها تدارک تلافی آن کند والله خبیر و خدای
داناست بما تعملون بانچه شما میکنید در خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول
خدای صلی الله علیه وسلم نشستی و خواستی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از اصحاب آنجا بودند فرمود که
حالی در آید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن
نبتل در آمد حضرت فرمود که چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل
سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه

نازل شد الم تر آیا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنانکه روی گردانیدند یعنی منافقان که دوست گرفتند
قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته است خدای برشان یعنی یهود ما هم نیستند منافقان
منکم از شما که مومنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهودانند ویحلفون علی الکذب و سوگند میخورند
بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد
الله لهم آماده کرده است خدای برشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیی بخواری و رسوائی
و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد است آنچه هستند که میکنند و
بکفر اصرار می نمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندان را که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون
و مال ایشان در امان باشد فصدوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه
خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی ایشان را بدول بیارند تا از جهان متقاعد کردند فلهم پس مر
ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت
اموالهم خواستهای ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را
اولئک آن گروه منافقان اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان دران خالدون
جاوید ماندگانند منافقان نشر و خلود را حکم کافر دارند بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر
خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز که خدای برانگیزد همه منافقان
را از قبور ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای خدا بر اسلام و اخلاص کما یحلفون لکم
چنانکه سوگند میخورند برای شما و یحسبون و آن روز می پندارند انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی
اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید الا انهم آگاه باشید بدرستی که ایشان هم الکاذبون
ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایت رسیده که با دانای نهان و آشکار دروغ میگویند
استحوذ مستولی شده و غلبه کرده علیهم الشیطان برشان دیو بوسوسه و میل دادن ایشان را بر
معاصی فانساهم پس فراموش گردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه
بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیو اند و متابع او الا ان حزب
الشیطان بدانید بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشان زیانکارانند که نعیم مؤبد از دست
داوند و در عذاب مخلد افتادند ان الذین یحادون الله و رسوله بدرستی که آنانکه خلاف کنند خدای

و رسول او را اولئک آن گروه فی الاذلین در جماعت خوار شدگان با ایشان یعنی در دنیی بخواری و قتل
و سبی گرفتار شدند و در عقبی رسوا و سیاه روی باشند کتب الله نوشت خدای در لوح محفوظ و
حکم کرد که بهمه حال لاغلبن انا و رسلی هر آینه غالب شوم من و رسولان من و فرستادگان من غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بتیغ و حجج
احادیث اگر مامور نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت
انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد نظم حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود
کس را دران مجال تصرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای
صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه قرابت قریبه واقع باشد چنانچه
فرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که بگروند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز
بازپسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من حاد الله و رسوله هر کرا که خلاف
کند با خدای و رسول و سعی مومنان کاران و منافقان را دوست ندارند و لو کانوا و اگر چه
باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابوعبیده جراح رضی الله عنه که پدر
خود عبدالله جراح را در روز بدر بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رضی عنه که روز
بدر پسر خود را عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم صدیق را نگذاشت که بحرب
وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود را روز احد بکشت
او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه در بدر خال خود را عاص بن هشام
را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و عبیده رضی الله عنهم اقربای خود را چون عتبه و شیبه
و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته
است خدای یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است
آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت و ایدهم و تقویه کرد ایشان را بروح برحمتی یا بنصرتی
یا بنور هدایتی منه از نزدیک خود و گویند مدد و داد ایشان را بجبرئیل یا بقرآن ویدخلهم و
در آورد ایشان را روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من تحتها الانهار در زیر آن
درختان جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بوده باشند دران رضی الله عنهم
خشنود شد خدای از ایشان بطاعتی که در دنیی کردند و رضوا و خشنود شدند ایشان عنه از خدا

الحشر

بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدای اند ناصر دین وی اند
الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان رستگارانند امام ثعلبی رحمه الله از جرجانی
نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست
فرمود که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی حول عرشی هر که چشم
او از محارم بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاک
کرداند از جمله حزب الله است درین باب گفته اند شعر از هرچه نا رواست ازو دیده باز بند
وز هرچه ناپسند بود دست باز دار * لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک
تا باشدت بحافه اهل قبور بار * سوره الحشر بسم الله الرحمن الرحیم سبح تسبیح گفت و به
پاکی ستایش کرد لله ما فی السموات وما فی الارض مر خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها است
وهو العزیز و او غالب کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار آورده
اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب جهت دیه
دو عامری که در عهد پیغمبر بوده اند و عمرو بن امیه ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل
یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که بدیوار خانه ایشان نهاده بود یهود سنگی ببام بردند
تا بر آن حضرت افکنند فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله علیه وسلم خبردار کرد
و آن حضرت بمدینه آمده کس بدیشان فرستاد که عذر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید
و ده روز ایشان را امان داد ایشان تهیه سفر اشتغال کردند و آن حضرت بمدینه باز آمده ابن ابی
بدیشان آمد از منافقان که از دیار خود مروید بیرون و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو
هزار کس از قوم خود معاون شمایم و یهود بسخن آن منافق مغرور شده پای کشیدند و خبر
بآن حضرت رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و یازده روز ایشان را محاصره کرد ایشان جلا
قبول کردند بواسطه ترس و بیم که خدای در دل ایشان افکند چون جلا قبول نمودند حضرت
فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود
ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیه فرستاد که هو الذی وست آن خدای که از روی
اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد مر آنانرا که کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی

النضیر را من دیارهم از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول آمدن
ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود و یا در اول حشر که مردمان را بشام
هست چه یا اول حشری که [illegible] در آخر زمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم بزمین شام
محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مومنان که
ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و عدد و شجاعت و شوکت
وظنوا و گمان بردند انهم که ایشان را مانعتهم حصونهم منع کننده یا بازدارنده است حصارهای
استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای بدیشان فاتیهم العذاب پس بیامد بدیشان
عذاب خدای من حیث لم یحتسبوا از جائی که گمان نبردند و قذف و بیفکند خدای فی قلوبهم
الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل برجلا نهادند و چون حکم بر جلا شد یخربون خراب
میکنند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم بدستهای خود وایدی المؤمنین و بدستهای مومنان
یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا که خود بدست
خود خراب کردند در خبر است که چون یهود دل بجلا نهادند و دانستند که منازل ایشان
بدست مومنان افتد خانهها را می کندند و هرچه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگها
تراشیده از محل آن بر میکندند و میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کردند و خود را بر
آراسته اظهار جلادت میکردند و دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشته بعضی
بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان
دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید و لولا ان کتب الله و اگر نه آنست
که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون شدن از خانمان
لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشان را فی الدنیا درین سرا بکشتن و برده کردن ولهم و مر
ایشان راست فی الآخرة عذاب النار در آن سرای عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها
که مر ایشان راست بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله ورسوله دشمنی کردند با خدای و
رسول و مخالف فرمان ورزیدند ومن یشاق الله و هر که دشمنی دارد با خدای فان الله
پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر او را و امثال و را آورده اند

که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان را قطع کنند بغیر از عجوه و عبد الله سلام و ابو لیلی را فی ذلک
منهم بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی عجوه و انواع تمر را می برید و سکیت میداند که خدای این
نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد
ما قطعتم آنچه برید بد من لینة از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید آنرا قائمة علی اصولها ایستاده
بر اصلهای خود فباذن الله پس بامر خداست و برپسندوی بجای که شمارا یاری دهد ولیخزی الفاسقین
و برای آنکه خوار گرداند جهودانی را که بیرون رفته اند از دایره ایمان آورده اند که بنی نضیر
جلا کردند چهار ده و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان
مجموع فی شد یعنی تمام حصه پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت از اسلحه هر چه بهر کس که
خواست بداد و عقارات را بعضی مردم بخشید و اکثر روایات ناظر بآنست که مخمس ساخته
و امام شافعی رحمه الله بدین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید و ما افاء الله و آنچه باز گردانید
خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت
فما اوجفتم پس نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی و لا رکاب و نه شتری یعنی پیاده
بجنگ حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمارا کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار
این حصار را فتح نکرده اید و لکن الله و لیکن خدای بنصرت یسلط رسله مسلط و مستولی می سازد
پیغمبران خود را علی من یشاء بر هر که میخواهد و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیز از غالبیت
پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قدیر تواناست که گاه بسبب ظاهری چون قتال و جدال ایشانرا
غلبه میدهد و گاه بسبب پنهانی چون القاء ترس و بیم در دل ایشان ما افاء الله آنچه باز می
گرداند خدای علی رسوله بر پیغمبر خود من اهل القری از اموال و املاک که اهل دیه ها و شهرها که
بحرب گرفته نشود فلله پس مر خدای راست و للرسول و مر پیغمبر او را و لذی القربی و مر خداوند
قرابت را بسبب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الیتامی و مر بی پدران محتاج را و المساکین و
درویشان را و ابن السبیل و راه گذریان را کلی ها ال ها شد علما برآنند که فی خاصه پیغمبر بوده صلی
الله علیه و سلم و قسمت آن تعلق بوی داشته در زمان حیوة خود نفقه سنه اهل و عیال
ازان میفرموده اند و باقی را بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از وفات ایشان یعنی

هیر بدید و مسکیت بریدن آن مرسهید درا
غمناک می سازد و عبد الله سلام بریدن
انواع آن الا مر بدید م

علما حل بر ظاهر آیت کرده شش بخش منقسم سازند و سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت
کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و از اربع
قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصروف آن علم
است و نزد برخی مصالح مسلمانان بامد کرده و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان
بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی و باقی را با قوم گذاشتندی
و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی و چون امر رؤسای اهل ایمان
در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بردارید و
بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور
شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بدان کردیم کیلا تا نباشد آن فی دولة بین الاغنیاء گردان
دست بدست میان توانگران منکم از شما زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا
محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود و ما آتاکم و آنچه بدهد شمارا از آن مثل غلول و
غلول خیانت بود در غنیمت فانتهوا پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات
عام است و معنی وی آنکه هر چه فرماید پیغمبر آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند از آن
باز ایستید که امر و نهی وی حق است هر که مرتکب او گردد نجات یابد و هر که از نهی وی اجتناب
نماید در ورطه هلاکت افتد شعر و آنکس که شد متابع امر تو قد نجا ، و آنکو خلاف امر تو ورزید قد هلک
واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول ان الله شدید العقاب بدرستی
که خدای سخت عقوبتست بر مخالفان فرمان پیغمبر للفقراء المهاجرین قسمت فی برای یتیمان
و مسکینان و ابناء السبیل است و درویشان هجرت کننده الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند
من دیارهم از سرایهای ایشان که در مکه داشتند و اموالهم و دور افتاده اند از مالهای خود
یبتغون فضلا من الله میطلبند بخشش و بخشایش را از خداوند و رضوانا و خشنودی
حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت
و رضاجویند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال نمودند و ینصرون الله و یاری
میکنند دین خدای را بنفس و اموال خود و رسوله و نصرت می نمایند پیغمبر او را یاری و هوا

مهتران ایشان درین رد نشستی و ازینجا نیز
برای خود گفتند اختیار کردی و آنگاه
صفی گفتندی م

شمارا پیغمبر از فی و غنیمت بس فرا گیرید
الا آنچه حق شماست و آنچه نهی کند م

بیان فی و غنیمت

حنیف

داری و اولئک ان گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان و در دین اسلام هم بقول و هم
بفعل والذین و دیگر برای آنانکه تبوؤا الدار جای گرفتند در سرای هجرت والایمان و در دار ایمان
یعنی مدینه در تفسیر السلمی ابی بکر نقاش است که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از
هجرت مهاجران چون مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند بدو سال پیش از قدوم
رسالت صلی الله علیه و سلم مساجد ساختند یحبون دوست میدارند من هاجر الیهم هر کرا هجرت کند
الیهم بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند و لا یجدون و نیابند
فی صدورهم حاجة در دلهای خود حسدی و حقدی و غل و غشی مما اوتوا از آنچه عطا داده شود
ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان
و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال
بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طایفه مهاجران بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند
و اگر خواهید این مال خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت امور
معیشت خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را
بمهاجران قسمت نمائی و ایشان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت و منازل ما از ایشان
است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا فرمود و حق سبحانه در شان ایشان فرماید که
و یؤثرون و ایثار میکنند و تقدیم می نمایند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی
از خود باز می گیرند و بدیشان میدهند و لو کان بهم و اگرچه هست ایشان را خصاصة حاجت
بآنچه ایثار می نمایند در حسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که سر بریانی برای
یکی از درویشان صحابه آوردند و او از آن بدرویش دیگر که از او محتاج‌تر بود فرستاد و او بر
دیگری ایثار کرد و همچنین هفت تن از فقرا بیکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان
نازل شد حکما برانند که از آن شش خصلت که جود مشتمل بران صفت ایثار اکمل
و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز
گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل از آن می‌شناسم درین دوران ◦ که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش

ز استغنای همت با وجود فقر و بی برگی ◦ ز خود وا گیرد و سازد نثار بی‌نوایانش ◦
و من یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و
بغض انفاق فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشان رستگاران اند یا به پیروزی یابندگان
به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت والذین جاؤا و آنانکه آمدند و می آیند من بعدهم
پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یقولون ربنا اغفر لنا میگویند ای
پروردگار بیامرز ما را و لاخواننا و برادران ما را در دین الذین سبقونا بالایمان آنانکه پیشی
گرفتند بما بایمان و لا تجعل و منه فی قلوبنا غلا در دلهای ما کینه و حسد و خیانتی للذین امنوا برای
آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی صحابه پیغمبر صلی الله ربنا ای پروردگار ما انک رؤف درستی
تو مهربانی و دعاها مستجاب کن رحیم بخشنده ما را برحمت خود و در زمره سابقان داخل گردان
گفته اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی عنهم در دل باشد از اهل آیت نیست صاحب انوار آورده
که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند
بپاکی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد الم تر
آیا نگاه نکرده ای الی الذین نافقوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند
ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اضراب ایشان که بنی النضیر پیغام فرستادند
که ما با شما موافقیم و در حربی که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست
که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت میکنیم این
آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یقولون میگویند لاخوانهم برادران
خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفر اند الذین کفروا آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب
از اهل تورت که عم محمد اند لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لنخرجن معکم
هرآینه بیرون آییم ما با شما از روی دوستی و مصاحبت و لا نطیع و فرمان نبریم فیکم در ایذا و
آزار شما احدا یکی را که محمد است صلی الله علیه و سلم یا هیچ مسلمانی از مسلمانان در خلاف
شما اطاعت نکنیم ابدا همیشه و ان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما
قتال کنند لننصرنکم هرآینه ما یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای میداند و گواهی میدهد که ایشان

میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون دروغ گویانند لئن اخرجوا لا یخرجون معهم اگر بیرون
کرده شوند یهود از مدینه بیرون نمیروند منافقان با ایشان و موافقت نمیکنند ولئن قوتلوا
و اگر کارزار کنند با ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری نمیدهند ایشانرا ولئن نصروهم و اگر بفرض
یاری دهند اهل نفاق یهود را لیولن الادبار هر اینه باز گردند یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون
پس بعد از هزیمت ایشان بنی النضیر یاری کرده نشوند یعنی چون یاوران ایشان منهزم شدند
ایشان چگونه منصور گردند لانتم هر اینه شما که مومنانید اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس
فی صدورهم در دلهای ایشان من الله از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند ذلک
این خوف و خشیت از شما مر ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند
که نمیدانند عظمت خدایرا جل سلطانه و اگر نه بایستی که ازو ترسند لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند
با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیه های استوار کرده
بخندق و برج و بارو او من وراء جدر یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشانرا قوت آنکه
روی باروی شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشانست بلکه باسهم
کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت اما هر شجاع که با خدا و رسول
حرب کند بد دل و ترسناک گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدا در دل ایشان افکنده طاقت
مقاتله ندارند در مواجهه تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقانرا مجتمع و متفق اند در رای
و تدبیر و قلوبهم شتی و حال آنست که دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و
مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفهای بد که ایشانراست بانهم بسبب آنست که ایشان
قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند الخیر را که صلاح ایشان آنست پس مثل
یهود کمثل الذین همچو مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا زمانی نزدیک ذاقوا
چشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود را یعنی ضرر معصیت را مراد بنی قینقاع اند که
ایشانرا اجلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند ولهم و مر ایشانراست با وجود
خواری دنیی عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان
و وعده نصرت کردن کمثل الشیطان همچو مثل شیطانست اذ قال چون گفت للانسان اکفر

مر کافر را که بکفر خود ثابت باش که من یار توام فلما کفر پس چون بران ثبات
ورزید و تمام شرک ورزید دل و استحکام یافت قال گفت شیطان انی اخاف الله رب
العالمین بدرستی که من می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است
و از انسان ابوجهل و در ان وقت ابوجهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس
بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون
به بدر رسید ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشود بگریخت و گفت من از شما بیزارم
و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برآنند که شیطان ابیض پسر ابلیس است و انسان
برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد و این حکایت بر سبیل اجمال
چنانست که برصیصا هفتاد سال خدایرا عبادت کرده و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض
متهم اغوا و اضلال او بر خود گرفته بیامد بصورت آدمی در صومعه او بریاضت مشغول شد
و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چندی
جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس شهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت
طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز دعای برصیصا میسر نیست اگر او را بدر صومعه بر
برصیصا [illegible] دمی برود مید و شیطان دست ازو باز گرفت و شفا
یافت القصه ابیض مردمانرا مبتلا و مختل میساخت و به برصیصا ارشاد می نمود و بکلمات او
میگذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند و عاکف داری ابیض او را
بگذاشت و زاهد را وسوسه کرد تا با او مباشرت اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت
و ابیض برادران او را مطلع گردانید و زاهد را گرفته بر دار کردند و ابیض بهمان
صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و
ابیض ازو بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی
گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را ✽ در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان دردنوش ✽ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ✽ فکان پس هست
عاقبتهما عاقبت کار شیطان و انسان انهما آنکه ایشان هر دو فی النار خالدین در آتش

دوزخ باشند جاوید ماندگان فیها در آن آتش نه اندک و خلود در آتش جزاء الظالمین پاداش
کافران است یا ایها الذین آمنوا ای ناگرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای
و از بدها باز گردید ولتنظر نفس و باید که بنگرد هر تنی ما قدمت چیزی را که پیش فرستاده
است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده شکر گزاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله
و بپرهیزید از سطوت الهی تکریر امر تقوی برای تاکیدست یا اول در اداء واجبات است تورع
اقتران بعمل ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی که خدای داناست
بما تعملون بانچه میکنید. در کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال
آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خاص است
و آن اجتناب بود از هر چه مادون حق است نظم اصل تقوی که زاد این راه است
ترک مجموع ماسوی الله است. ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین نسوا مانند آنانکه
نسوا الله بگذاشتند خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانساهم پس خدای فراموش
گردانید بریشان انفسهم نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیر نکردند و گفته اند در توبه
بریشان دربست. و سهل بن عبدالله قدس سره فرموده که چون وقت گناه از خدای فراموش
کردند خدای نیز توبه بریشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند
بیرون رفتگان از دایره فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب
النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة و یاران بهشت
که در راه کمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی
ساکنان او هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم
پیوسته تواترند اگر فرستادیم ما هذا القرآن علی جبل این قرآن را بر کوهی و آن کوه را فهم
و ادراک میدادیم لرأیته هر آینه میدیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا
شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از جهت وعید گوی است یعنی که
با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران

از آن متاثر نمیشود نظم این دل سنگین تو یکذره موثر نیست. و تلک الامثال و این مثلها
نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مومنان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در آن و بهره
بردارند از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاد خدایست الذی لا اله آن خدای که نیست معبودی
مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند علم
بمعدوم و موجود یا بحیوة و موت یا برزق و اجل یا بدنیی و آخرت یا بانچه هست و آنچه خواهد
بود هو الرحمن الرحیم اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در
دنیی الرحیم بسیار بخشش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت عفو و غفران و رؤیت و
رضوان هو الله اوست خدای الذی لا اله آن خدای که بهیچ وجه لا اله الا هو نیست خدای سزای
پرستش مگر او الملک پادشاهی که جلال ذات او از وجه احتیاج مصونست و کمال صفات او باستغنای
مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب نقایص و معایب و منزه از آفات و نوایب السلام
سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المومن ایمن کننده از عقوبت نیران یا
داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن گواه راست بر هر چه
خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست
از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار
یا شکننده کامهای یا باصلاح آرنده کارهای درهم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان
الله پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شریک می آرند با وی چه واجب الوجود شرکت
قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده بر وفق مشیت و
مقتضای حکمت الباری آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آرنده از عدم بوجود المصور
بخشنده صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که در شرع
و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح پاکی یاد میکند له مر او را ما فی السموات والارض آنچه که
هست در آسمانها و زمینها از همه نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست
عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در کار خود و گفتار خود که هر چه
گوید و کند بر وجه حکمت بود. در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

جبرئیل علیه السلام از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر دیگر باره پرسید
همین جواب داد و دقایق و حقایق این اسما و حفظ شده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر
باید طلبید و من الله الاعانة والتأیید سورة الممتحنة بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت و حاطب بن ابی بلتعه
رضی الله عنه مکتوبی نوشته بقریش ازین عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر
فرمود چون علی و زبیر و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا بروضهٔ خاخ رفتند و مکتوب از ساره
که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود بستدند و بخدمت آوردند حضرت حاطب را طلبیده فرمود
که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مسلمانم و از دین اسلام برنگشته ام اما
حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف
سایر مهاجران که انجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی ثابت بر ایشان کرده تا ملاحظهٔ این معنی
مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی الله عنه
در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت ای عمر او از مردمان که از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا
ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون میفرستید
والقا میکنید الیهم بسوی دشمنان من شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید
یا طرح محبت می افکنید و قد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بانچیزی که
آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا نیز او
ثابت که پیغمبر یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و ایاکم و شما را نیز اخراج می نمایند
ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای که پروردگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما
را از دیار شما بیرون میکنند من ایشانرا دوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده
اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب
خشنودی من تسرون الیهم راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالمودة

بالمودة بدوستی در لباس نصیحت وانا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بانچه پنهان میکنید از
دوستی اعدا و ما اعلنتم و بانچه ظاهر میسازید از اعذار و من یفعله منکم و هر که بکند این کار از شما
یعنی فرا گیرد ایشانرا دوستان یا القا خبر کند بدیشان فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است
سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند
شما را اسیر سازند یکونوا لکم اعداء باشند مر شما را دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان
دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا و بگشایند الیکم بشما ایدیهم دستهای خود را والسنتهم بالسوء دستهای
و زبانهای خود را بالسوء به بدی یعنی دشنام و فحش و ودوا لو تکفرون و دوست دارند که شما کافر
شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهد داشت شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم و
نه فرزندان شما یعنی امروز بموالات با مشرکان بسبب آل و فرزند و خویش که میکنید و ایشان
نفع نخواهند رسانید شما یوم القیامة روز رستخیز یفصل بینکم جدا کند خدای در آن روز میان شما
و اولاد و اقربا یعنی کافرانرا بدوزخ فرستد و مومنانرا و خویشان شما بهشت برد والله بما تعملون
و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و بران جزا خواهد داد قد کانت بدرستی
که هست لکم مر شما را ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا کنید کرد فی ابراهیم والذین معه
در سخنان ابراهیم علیه السلام و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم
و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید انا برآء منکم بدرستی
که ما بیزاریم از شما که بت پرستید و مما تعبدون من دون الله و دیگر بیزاری میکنیم از انچه می پرستید
بجز خدای کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما وبدا بیننا وبینکم العداوة و آشکار اشد میان ما
و شما دشمنی بدل والبغضاء و دشمنی بدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد
بود میان ما و شما بدست و دل حتی تؤمنوا تا وقتیکه ایمان آرید بالله وحده بخدای یکتا و یگانه
یعنی یکتائی او بگروید حق سبحانه پند میدهد مومنانرا که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم کنند
الا قول ابراهیم مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لابیه مر پدر خود را که بوعدهٔ استغفار که با تو کرده ام
و وعدهٔ ایمان که با من کرده لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو و ما املک
و مالک نیستم ای پدر لک برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله من شیء از عذاب خدای

بسوی شما دستهای تجاوز و زبانهای دشنام
و بگشایند هم

هیچ چیزی کر بخدای نگرویی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام
در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده‌ای که واقع
شده و چون خلیل جلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا علیک توکلنا ای پروردگار
ما بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بکرم خالق نمودیم و الیک انبنا و بسوی تو بازگشتیم و
الیک المصیر و بتست بازگشت همه در آخرت و قولی آنست که این دعا تتمه قول ابرهیم است علیه السلام
تلقین حق سبحانه مومنان این امت را بعد از نهی موالات کفار میفرماید که چون قطع علاقه صورت
با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم نظم
سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم ، از همه باز آمدیم و با تو نشستیم ، هرچه نه پیوند یار بود بریدیم
هرچه نه جان دوست بود شکستیم ربنا لا تجعلنا ای خداوند کار ما مگردان ما را فتنة محل بکاستن
للذین کفروا برای آنکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان ما را
عذاب مکن و اغفر لنا و بیامرز ما را ربنا انک انت العزیز ای پروردگار ما درستی که تویی که غالبی
در حکم بستن ایشان و منع آن از ما الحکیم دانایی و کارکنی پس ما را بیامرز لقد کان بدرستی که هست
لکم فیهم مر شما را در ابرهیم و قوم او علیه السلام اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنند از آن تکرار
برای تاکید است در اقتدا با ابرهیم علی نبینا و علیه السلام یاد در اول اقتداست بر اقوال و دوم
ثانی با فعال که این اقتداست لمن کان یرجوا الله مر کسی را که باشد امیدوار رضای خدای و
الیوم الآخر و پاداش روز قیامت را یا بترسید از خدا و از روز بازپسین و من یتول و هرکه
روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس درستی که خدای بی‌نیاز
است از وی و نصرت کردن وی مر دین را چه خود ناصر دین خودست الحمید ستوده بی‌نیاز
خلق آورده‌اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند
دلتنگ حق سبحانه فرمود و وعده که عسی الله ان یجعل شاید که خدای آنکه پیدا کند بینکم میان
شما و بین الذین عادیتم منهم مودة و میان آنکه دشمن داشتید از کفار مکه دوستی و یاری
و آنچنان بود که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان
عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدا

تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که موالات
۷ آورده‌اند کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند که قوم خزاعه
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بوده و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را
یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرموده که لا ینهکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان
عن الذین از آنکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده‌اند با شما فی الدین در کار دین و ملت و لم
یخرجوکم من دیارکم و بیرون نکردند شما را از سرایها و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج
شما دخل نمودند یا مراد زنان و کودکان‌اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست می
فرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان و تقسطوا الیهم و از آنکه
عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست
میدارد عدل کنندگان را انما ینهکم الله جز این نیست که خدای نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم
از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای و اخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم
از سرایهای شما و ظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون
کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که
یار ساعیان بودند باز میدارد خدای ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان و من یتولهم
و هرکه دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان
ستمکاران‌اند که وضع دوستی در غیر موضع خود میکنند چه دوستی با خدای باید و با دوستان
خدای می‌شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید نظم بگسل ز دوستان دغاساز حیله‌باز
یاری طلب که طالب عشق و فا بود • آورده‌اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود
که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر
تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند چون آن حضرت در حدیبیه بود که جماعت
مومنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب او شوهر او مسافر مخزومی
رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که زنان ما را باز گردانید وحی جبرئیل علیه السلام آمده گفت یا رسول
آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنات را بمشرکان باز دهید و این

آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات ای گروه گرویدگان چون بیایند بشما زنان
گرویده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بهجرت ایشان از دشمنی شوهر بوده و دوستی دیگری
سبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض بازبسته نیست بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول
و تدین بدین اسلام آمده اند والله اعلم بایمانهن خدای داناترست بایمان و گرویدن ایشان که
مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن
مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن الی الکفار پس باز مگردانید
ایشان را بسوی شوهران ناگرویده ایشان لا هن حل لهم نه ایشان یعنی این زنان حلال اند مر آن
کافران را و لا هم یحلون لهن و نه آن کافران حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین جدایی
افکنده است میان ایشان و آتوهم ما انفقوا و بدهید شوهران ایشان را آنچه خرج آن زن کرده
باشند از کاوین پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر
بدو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که و لا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما ان تنکحوهن
آنکه بخواهید آن زنان مهاجره را اذا آتیتموهن اجورهن چون بدهید ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرها
ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را بخواست و دیگر آیت آمد و لا تمسکوا و چنگ در مزنید
بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق
دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که
واسألوا و بجویید از آن کس که آن زن را بخواهد از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او
بر و لیسألوا و باید که بجویند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات
خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه هر یک
باید که رد کند مهری را که بصاحب خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خداست
یحکم بینکم حکم میکند خدای بآن میان شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم حکم
کننده بآنچه محض حکمت بعد از نزول آیت مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج
ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نموده آیه آمد که و ان فاتکم و اگر فوت شود ای
مؤمنان شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر

بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید
ایشان را بآنکه سوگند دهید در چه
آمده اند ... ح

او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال
بدست آید فآتوا الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفته ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و
مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر و مرتد شده بنزد کفار رفتند
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مهور ایشان را از غنیمت بشوهرانشان داد و اتقوا الله و بترسید
از عذاب خدای الذی انتم به مؤمنون آن خدای که شما بدو گرویده اید حکم این آیت تا بقای
عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه
چون سید عالم صلی الله علیه و سلم از بیعت رجال فارغ گشت زنان بمبایعه میل کردند
آیت آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون بیایند بتو
زنان گرویده یعنی بنیت گرویدن یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بر آنکه
شرک نیارند و شریک نگیرند بالله شیئا بخدای چیزی را و لا یسرقن و دزدی نکنند و لا یزنین
و زنا نکنند و لا یقتلن و نکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا
فقد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند و لا یأتین ببهتان و نیایند بدروغ که از
روی جهل یفترینه بربافته اند بین ایدیهن و ارجلهن میان دستها و پایهای خود آورده
می پرورند و لا یعصینک و عاصی نشوند در تو فی معروف در آنچه بفرمایی از نیکویی که ترک
نوحه کردنست و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فبایعهن
پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با زنان
سخن بوده و دست آنحضرت دست هیچ زن نسوده و قولی آنست که زنان دست در قدح
آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک در آن آب فرو برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه
را رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت و استغفر لهن الله و طلب آمرزش کن برای
ایشان مبایعه از خدای ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناه کسانی که بر توحید
بیعت میکنند رحیم مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد و بزرگی فرموده که مردم میگویند
رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق توفیق نشود و من میگویم ایمان موقوف

یعنی فرزند حرام زاده بیارند و بدروغ بشوهر
بندند و در دست و پای خود م

است بر رحمت یعنی با رحمت خود توفیق بخشد بدولت ایمان برسد علم توفیق عزرات پدرش
بعضی از درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با یهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان
میگفتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم
با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا بدرستی که نومید شده‌اند یعنی یهود من الآخرة
از ثواب آخرت چه دانسته‌اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را
هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود و لا جرم نا امید اند ازان کما یئس الکفار همچنانکه نا امید
شده‌اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یا یهود نا
امید اند از ثواب عقبی همچو کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته‌اند و از نعیم جاودانی
بکلی قطع کرده

الصف

سورة الصف بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات
و هو العزیز و او غالبست که حکم او هیچ وجه مرد و نگردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او
راه نیابد و ... گروهی از اصحاب کرام گفتند رضی الله عنهم که کدام عمل بجای آریم که ما را
از حضرة یزدان بر وضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة الآیة حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید
یعنی عملی که بنده را از محن باز رهاند و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه از موت
کراهت داشتند آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید لم تقولون ما لا
تفعلون چرا میگوئید آن چیزی را که میکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله ان تقولوا
آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی
گوید و نکند درین عتاب داخلست و با آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک
نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می بریده اند نظم
ای من بگوی عالم تغیر کوی را گرد عمل نگویی نادان مفتری ، بار درخت علم ندانی بجز عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری . ان الله یحب بدرستی که خدای یحب الذین یقاتلون دوست

نزدیک خدای

میدارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صفی برابر خصم کانهم بنیان مرصوص
گویا که ایشان در استحکام بناها اند رخنه از ازیر که نایت از ثبات قدم ایشان در معرکه
حرب و بیکدیگر چسپیدن و اذ قال موسی و یاد کن انرا که گفت موسی لقومه مر گروه خود را یعنی
بانی اسرائیل گفت یا قوم لم تؤذوننی چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من ای گروه من
و قد تعلمون انی رسول الله الیکم و براستی میدانید که من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما و
برسالت خود بر معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده‌ام و شما را معلوم شده و شبهه نماند
و رسول را باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر جهان ضلالت و جهالت خود
ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فلما زاغوا پس آن هنگام که گشتند
بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای قلوبهم دلهای ایشان
را از ضعف یقین موقع شک ساخت والله لا یهدی القوم الفاسقین و خدای راه نمی نماید
ناشناخت خود و سرون ... ازانرا که از دایره فرمان و اذ قال و یاد کن انرا که گفت عیسی بن
مریم عیسی پسر مریم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که من
فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان مصدقا در حالتی که باور دارنده‌ام لما بین یدی من التوراة
مر آن خبری را کران از نزدیک حدیث و مبشرا و مژده دهنده‌ام برسولی یاتی بفرستاده که می آید
بعد من کامل شرع و شامل من بعدی اسمه احمد پس از من نام او احمد است یعنی ستاینده تر و
ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجهست که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیط
جاء و معنی فارقلیطا احمد است و در بیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی میحیا است
و معنی آنکه بفرستد خدای او را بشما بعد از مسیح فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد عیسی علیه
السلام بدیشان بالبینات بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا
گفتند جمعی بنی اسرائیل هذا این که او بما می نماید سحر مبین جادو آشکار که بهیچ کس نسبت شده
است که سحر میکند و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بربندد علی الله الکذب
بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن
حارث گفت لات و عزی روز قیامت مرا شفاعت خواهند کرد و تر خدای او شفاعت ایشان

قبول خواهد فرمود واین آیت آمد که کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و قبول طاعت
نیان در باره کفار و مؤیدی عیسی و حال آنکه آن مدعی خوانده می‌شود یعنی ورا میخوانند الی الاسلام
بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیی و عقبی والله لا یهدی
و خدای راه ننماید بر ستمکاری القوم الظالمین گروه ستمکاران را   در لباب آورده که چند روزی
وحی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرود نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود
که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت‌مآب عرض
نموده غبار ملال بر آیینه دل مبارکش نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که یریدون
یهود لیطفئوا تا فرو نشانند نور الله نور خدای را بافواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده
و سخن بی ادبانه والله متم و خدای تمام کرداننده است نور دین و روشنی شرع سید المرسلین
را قبل از قیام قیامت ولو کره الکافرون و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان
اثری نکند در اطفاء شمع چراغ صدق و صفا چو ارادت خفاش که عدم موثرست در نابودن
آفتاب نظم شب پرک خواهد که نبود آفتاب • تا نه بیند دیده او مرز و بوم • دست قدرت هر صباحی شمع مهر
بر فروزد کوری خفاش شوم • هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد رسوله پیغمبر خود را
بالهدی بچیزی که سبب هدایت یعنی قرآن و دین الحق و بکیش راست که ملت حنیفه است لیظهره
تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه کیشی و ملتی چو وقت نزول عیسی علیه السلام که همه
اهل ملتی دین اسلام قبول کنند ولو کره المشرکون و هر چند که کاره اند مشرکان اظهار دین
محمد را که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هل
ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم بر بازرگانی که باز رهاند شما را از عذاب
دردناک پس بیان تجارت میکند که تؤمنون بالله خبرست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست
که ثابت باشید بر ایمان که دارید بالله بخدای و رسوله و بفرستاده او و تجاهدون و جهاد نمایید
با کافران فی سبیل الله در راه خدای باموالکم بمالهای خود که هزار او و راحله و سلاح بدان
خرید وانفسکم و بنفسهای خود که متعرض قتال حرب شوید ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم
بهترست مر شما را از معاملات مربحه ان کنتم تعلمون اگر دانسته که باید طریق تجارت حقیقی را

بزرکی

بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی   و در نفحات از
ابی عبدالله البصری قدس سره نقل میکند که پسروی روزی بوی آمد و گفت ای پدر سبوی روغن
داشتم که همه سرمایه بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند
سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدرتست که والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیی و در آخرت عز الله جل
جلاله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که بهشت هم بودی بشارت [illegible]
قیامت و در باختن سود و سرمایه در بازار لقا نظم تا چند ببازار خودی پست • شوی •
شتاب که از جام قیامت شوی • از مایه و سود دو جهان دست بشوی • سود تو همان بس که تهی دست شوی
پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید یغفر لکم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبکم گناهان گذشته شما را در
دنیی و یدخلکم و در آرد شما را جنات تجری بهشتی بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر
اشجار آن جویها و مساکن طیبة و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فی جنات عدن در بوستانهای
جاوید که در آن اقامت ذلک آن مغفرت و ادخال بهشت الفوز العظیم رستگاری است بزرگ
واخری تحبونها و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیی که از او دوست میدارید نصر من الله نصرت از
خدای بر قریش و فتح قریب و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس
سره فرموده که نصرت توحیدست و فتح ظفر بجمال ملک مجید نزد محققان فتح قریب باب دل
است بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف غیبیه است و همه مومنانرا درین مرتبه
بشارتست کما قال وبشر المؤمنین و بشارت ده ای محمد مومنانرا بنصرت در دنیی و بجنت در
آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیله عقبه
ثانیه بیعت کردند و ایشان منادی دین بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنانرا میفرماید
که کونوا انصار الله باشید انصار الله نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است
کرای محمد طلب نصرت کن از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی ابن مریم
للحواریین عیسی پسر مریم مر حواریانرا که خواص او بودند در دین و بر همه کس سبقت داشتند
من انصاری کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده با من الی الله بسوی نصرت
خدای یا کیستند اعوان من در دعوت بخدای قال الحواریون گفتند حواریان که درین راه

نصف
الجمعة

نحن انصار الله مایم ناصران دین خدای وفی الواقع نصرت کردند دین عیسی علی نبینا وعلیه السلام
وبعد از رفع وی خلق را بخدای دعوت نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان
طائفة من بنی اسرائیل گروهی از بنی اسرائیل بعیسی واو را بنده ورسول خدای دانستند وکفرت
طائفة وکافر شدند گروهی دیگر واو را پسر خدای گفتند وچون حضرت رسول مبعوث شد مومنی
جهان مومنان گفتند عیسی عبد الله ورسوله این گروه تقویت یافتند وحق سبحانه فرمود فایدنا الذین
امنوا پس قوت دادیم وغالب گردانیدیم آنرا که گرویده اند بعیسی ورسالت ودعوت او علی
عدوهم بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فاصبحوا پس گشتند مومنان ظاهرین غلبه
کنندگان بر کافران سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحیم یسبح بپاکی یاد میکنند وتنزیه می نمایند
لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از
کواین سفلی الملک پادشاهی که ملک او دایم است وبی زوال القدوس پاک از وصمت عیب و
صفت اختلال العزیز ارجمند که مثال ندارد الحکیم حکم کننده که راستی بجای آرد هو الذی اوست
الکسی که بعث فی الامیین برانگیخت در میان امیان مراد قوم عرب‌اند که اکثر ایشان خواننده ونویسنده
نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد وگفته اند
امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد
واز جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین
ودر امیت آنحضرت نکتهاست اینجا به جهت اختصار میرود نظم فیض ام الکتاب پرورد ش
لقب امی خداوندان کرد ش لوح تعلیم ناگرفته ببر همه اسرار لوح داده خبر بر خط او تسش وجاز اسم
کر نخوانده ست خط ازان مخط پس صفت نبی می کند که یتلوا علیهم که میخواند بر ایشان از دین
کفر وخبث عقاید ودرارت اخلاق ویعلمهم الکتاب ومی آموزد ایشانرا قرآن والحکمة وکلام
است ودرست وان کانوا واگرچه بودند ایشان من قبل پیش از بعث محمد لفی ضلال مبین
در گمراهی هویدا که آن شرک بوده ومتبع دین جاهلیت وآخرین ودیگر مبعوث ساخت در
میان دیگران منهم از مومنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند بایشان سابقا ندامالاحق خواهند
شد مراد تابعین اند واز معالم بار یاد حدیث صحیح متفق علیه معلوم می شود که اینها عجم اند و

آیاتیه میخواند بریشان آیتهای کلام
خدا را با آنکه امی است مثل ایشان
ویزکیهم وپاک میسازد ایشانرا از
دنس کفر وخبث عقائد

واصح قول آنست که هر که باسلام درآمده ودر می آید بعد از وفات پیغمبر همه درین آخرین داخلند
وهو العزیز وخدای غالبست در امر بعث هر کرا خواهد برسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت
در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذلک این نبوت یا بعث فضل الله افزونی کرم خدایست یوتیه
میدهد آنرا من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم وخدای خداوند فضل بزرگست
که نعم دنیا وآخرت در جنب آن محقر ومختصر نماید مثل الذین حملوا التوریة مثل آنانکه تحمیل کرده
شده اند توریة را یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریه را بردارند ثم لم یحملوها پس برنداشتند
آن بار را وبمجرد خواندن توریة قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند کمثل الحمار همچون
دراز گوشیست که بردارد اسفارا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن واز آن نفع ندارد
همچو یهود که توریة میخوانند وبدان منتفع نمی شوند نظم گفت ایزد یحمل اسفاره
بار باشد علم کان نبود زهو علمهای اهل دل حمالشان علمهای اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر گل زند باری بود چون بدل خوانی زحق گیری سبق
چون بگل خوانی سیه سازی ورق بئس مثل بد مثلیست گروه شد مثل القوم الذین کذبوا
مثل گروه یهود وآنانکه تکذیب کردند بآیات الله بحجتهای خدای را که دلیل بود بر نبوت محمد و
الله لا یهدی وخدای فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس
خود ظلم کرده اند وباوجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباؤه لاف میزنند قل یا ایها الذین
هادوا بگوای محمد ای کسانی که یهودیت دارید ان زعمتم اگر گمان می برید انکم اولیاء لله انکه
شما دوستانید مر خدای را من دون الناس بدون مردمان از عرب وعجم که گرویده اند
فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه شما باید
تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده ولا یتمنونه وحال آنست
که یهود تمنا نکنند مرگ را ابدا هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریة وتغییر نعت مصطفی
صلی الله علیه وسلم ومیدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله علیم
خدای داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد یا یهود ان الموت الذی

در این بر مثل الحکمة اقوی کان هود
الفارسی ع

بدرستی کان مرگی که تفرون منه میگریزید از او و تمنا نمی برید و از وقوع ان کراهت میدارید فانه
ملاقیکم پس بتحقیق که او رسنده بشما یعنی بگیرد شما را و شربت او بچشید ثم تردون پس باز گردانیده
شوید الی عالم الغیب والشهاده بسوی دانای اشکارا و نهان فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون
بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا ایابید یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید
باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا در داده شود برای نماز من یوم الجمعه در روز جمعه
فاسعوا الی ذکر الله پس شتابید بسوی یاد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی
نمایید دران و ذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را قول مذهب امام اعظم رحمه الله انست که موجب
سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است روز آدینه که مؤذن معتقد باشند ذلکم آن سعی و
ترک خیر لکم بهترست شما را از معامله زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد وان بهتر از سود فانی
دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت
الصلوة پس چون گذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای
تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر باحت اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید
وابتغوا من فضل الله و بجویید از فضل خدای یعنی روزی خود را مراد تهیه اسباب و معاش
وگفته اند انتشار رسم در زمین مسجدات جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بعضی مراد عیادت
بیماران و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و انچه بدین ماند چه جستن مثال
فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال یاد
او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید و بخیر دو سرا
برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دینی و اخروی است نظم
از ذکر خدا مباش یکدم غافل ٭ کز ذکر شود خیر دو عالم حاصل ٭ ذکرست که اهل شوق را در همه وقت
آسایش جان باشد و آرامش دل ٭ آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیه الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار
و دران وقت در مدینه تنگی بود و کاروان سلامت رسید طبل شادی زدند آواز طبل با سماع حضار
مجلس رسید و جهت بیع طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده تن

چهار ایشان خلفای راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که اگر این رفتید در پی یکدیگر تا کسی معلق در مسجد نمی بود در وادی آتش بسوی شما روان
گشت و مفسران همین حال این آیت نزول اجلال یافت که و اذا راوا و چون بدیدند تجارة
بازرگانی او لهوا یا بازی شنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزدند انفضوا متفرق گردند و از
مجلس بیرون روند الیها بسوی آن تجارت تا چیزی که بخرند بگیرند بخریدن طعام و ترکوک و بگذارند
ترا بر قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله بگو آنچه نزدیک خدایست از ثواب نماز و استماع خطبه و
لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم خیر من اللهو بهترست و سود مندتر شما از استماع لهو و من
التجارة و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم والله خیر الرازقین
و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی انکه وسایل ایشان رزق اند زیرا که توکل باید باشد
که بخیلی کنند و شاید که بنز مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول را گفت بیا تا روزی
هر روز تو مقرر کنیم تا دل ترا تعلقی بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر چند عیب
نبودی اول انکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید و
حق تعالی کافل رزق منست این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و ممکن شاید که بر من
غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق بگناه من روزی از من باز نمیدارد نظم
خدایی که او ساخت از نیست هست ٭ بعصیان در رزق بر کس نبست ٭ ازو خواه روزی که بخشنده اوست
برآرنده کار هر بنده اوست ٭ سوره المنافقون بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم از هجرت
المنافقون
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی که میان سنان
بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بنی عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود
رضی الله عنه منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد و ابن
ابی منافق دران محل سخنان ناشایست گفت از جمله انکه مهاجرانرا هیچ مدهید تا از مدینه بروند
و از هم پراکنده شوند و دیگر انکه چون بمدینه باز گردیم انکه عزیزترست بیرون خواهد کرد ازانکه
خوارترست و زید بن ارقم بمجلس عالی حضرت خیر الانامی آمد و ازین صورت اخبار نمود و آنحضرت
اغضا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز کوچ کردن امر نمود و اسید بن حضیر رضی الله عنه

سبب برسیده و مضمون حال معلوم کرده و تسلی خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مساعی جمیله
تقدیم رسانید و خبر بابن ابی رسیده در بخدمت آنحضرت آمده و در نفی آن خبر سوگندان خورده
و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم را رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق
قول او را این سوره نازل گردانید اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی
و اصحاب او قالوا نشهد انک لرسول الله گویند گواهی میدهیم بدرستی که تو فرستاده خدایی یعنی منافق
جستیم و بدان رسالت را معتقدیم والله یعلم انک لرسوله و خدای میداند که تو هر آینه فرستاده اویی چه
او ترا فرستاده والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و خدای گواهی میدهد که منافقان هر آینه
دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت
ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند
یاد کرده اند بر اعتقاد برسالت تو و خدای میداند که سوگند بدروغ خورده اند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند
منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس
باز میدارند مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در
راه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون آنچه بودند که میکنند ذلک این بدی
اعمال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل که گفتند بظاهر
با مومنان که ما از شماییم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع پس مهر نهاد
علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان
و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود جمعی دیگر
از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت تکلف
داشتی از اقوال و اشکال ایشان حق سبحانه آیات فرستاد و اذا رأیتهم و چون ببینی منافقان را
تعجبک اجسامهم شگفت آرد ترا جسمهای ایشان از تری و تازگی و ان یقولوا و چون سخن گویند
تسمع لقولهم گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت
تدبر کانهم خشب گوییا که ایشان چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار باز نهاده یعنی اشباح
اند خالی از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی را که برآید و هر آوازی

که در مدینه برکشند که آن صیحه و صدای واقع است علیهم بر ایشان یعنی بد دلی و بدگمانی و ترس
ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و بر مومنان ظاهر شده
و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمنانند ترا و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از گفت و کار
ایشان و ایمن مباش قاتلهم الله هلاک گرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان انی یوفکون
چگونه برگردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی
ویرا گفتند که این آیتها در باره تو نزول شده برو نزدیک رسول خدای صلی الله علیه وسلم تا
برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید
که زکوة بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیة آمد و اذا قیل لهم تعالوا و چون گویند
مر منافقان را که بیایید با عذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله فرستاده
خدای لووا بجنبانند رؤسهم سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بجنبانند از مکروهی روی
تابند و رأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و هم مستکبرون و ایشان گردنکشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم
اگر آمرزش طلبی تو برای ایشان ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشان را بجهت
رسوخ ایشان در نفاق ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستی که خدای راه فلاح نمی نماید گروه
بیرون روندگان را از دایره صلاح هم الذین یقولون ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لا
تنفقوا علی من عند رسول الله نفقه مکنید بر کسانی که نزدیک رسول خدااند از فقراء مهاجرین
حتی ینفضوا تا متفرق گردند و غلامان نیز و خواجگان روند و پسران به پدران پیوندند منافقان
انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکردند ولله و حال آنکه مر خدایراست خزاین السموات والارض
خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفاتیح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد
ولکن المنافقین لا یفقهون ولکن منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه و تعالی
است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی ده ویست • لاجرم بر این و آن منت نهد
زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر • حکم روزی را بر سببها می نهد
بی سبب هم نیز روزی میدهد یقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لئن رجعنا اگر باز گردیم

ما ازین سفر الی المدینة بسوی مدینه لیخرجن الاعز منها الاذل تا مدینه خوار تر را
مراد ایشان از اعز نفس اخس او بوده عرضش از ان ذکر اشرف واکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات
والتسلیمات ولله العزة و مر خدای راست عز قدرت ربوبیت ولرسوله و مر فرستاده او را عز نبوت
وشفاعت وللمؤمنین و مر گرویدگان را عز ایمان وطاعت ولکن المنافقین لایعلمون ولیکن منافقان
حقیقت عزت را نمیدانند نقلست که چون سپاه حضرت پناه بوادی عقیق رسیدند پسر ابی که هم
عبدالله نام داشت ومؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نموده تا پدرش رسید شتر او را بخوابانید
وپای بر روی شتر نهاد وگفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که در مدینه درآیی تا وقت که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ترا اذن فرماید وبدانی که ذلیل تو یی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم رسید بران حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم
ای گروه مؤمنان مشغول نکرداند شما را اموالکم خواستهای شما ولا اولادکم ونه فرزندان شما عن
ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمانست که دوستی خدای غالب بود بر دوستی همه اشیا
تا حدی که اگر تمام نوال دنیی ومجموع نعم آخرت بر وعرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد نظم
چشم از نعیم هر دو جهان بسته ایم ما • مقصود ما ز دنیی وعقبی توئی و بس • ومن یفعل ذلک وهر که کند
آن کار را یعنی بمال وفرزندان از حق بازماند فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشان زیان کارانند
که بخیر فانی بازمی مانند از عظیم باقی وانفقوا ونفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید مما رزقناکم
از آنچه روزی داده ایم شما را وذخیره آخرت سازید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت
یکی از شما اسباب مرگ فیقول پس گوید لولا اخرتنی پس گوید آنکس که ای آفریدگار من چرا بازپس نگذاشتی
یعنی چه شود که تاخیر کنی مرگ مرا الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدق کنم وزکوة
ادا نمایم واکن من الصالحین وباشم از نیک مردان وشایستگان ولن یؤخر الله وخدای باز پس
نیفکند نفسا هیچ کس را از مرگ اذا جاء اجلها چون بیاید و برسد وقت رفتن وی یعنی چون عمر وی
باخر رسید تغیری بران نیفزایند وازان کم نکنند والله خبیر وخدای داناست بما تعملون بانچه می
کنید از عیان وخفی بخطاب میخوانند یعنی بانچه شما میکنید از خیر وشر

سورة التغابن

بسم الله الرحمن الرحیم یسبح بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید لله مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانها

از روحانیات وما فی الارض وآنچه در زمین است از جسمانیات له الملک مر او راست پادشاهی ارض وسما و
له الحمد ومر او راست ستایش مر شما آفرینش وهو علی کل شیء واو بر همه چیزها قدیر تواناست هو الذی
خلقکم اوآنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان فمنکم پس بعضی از شما کافر کرده است بخالقیت او
چون دهریان وطبیعیان ومنکم مؤمن وبعضی از شما باور دارنده است آفریدگاری ورا چون
اهل اسلام وایمان والله بما تعملون بصیر وخدای بانچه شما میکنید بیناست ومعامله بایندگان بحسب
اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض بالحق بیافرید آسمان وزمین را براستی یا بحکمت
بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی نهاد دلایل وحدانیت اند وحق بدان ظاهر میشود وصورکم
ونگاشت شما را فاحسن صورکم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت واعتدال خلقت
امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت وباطن را محلی گردانید بجمال
قرب ونزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصنوف اوصاف کاینات آراسته گردانیده اند
وبخلاصه خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و
سفلی وملکی وملکوتی پس حسن معنوی باشد نه حسن صوری نظم بدرون تست مصری که تو شکرستانش
چه غمت اگر ز بیرون مدد شکر نداری • شده غلام صورت بمثال بت پرستان • تو چو یوسفی ولیکن بسوی خود نظر
نکنی جمال خود را بدر آینه ببینی • بت خویش هم تو باشی که بکس گذر نداری • والیه المصیر وبسوی
اوست بازگشت همه یعلم میداند ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات
وآنچه در زمین است از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون وما تعلنون ومیداند آنچه می پوشید از او
وآنچه آشکارا میکنید والله علیم بذات الصدور وخدای داناست بآنچه در سینه هاست از خواطر وافکار
الم یاتکم نبؤا الذین کفروا آیا نیامد بشما ای اهل مکه خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما چون اولاد
قابیل وعاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن فذاقوا وبال امرهم پس چشیدند عقوبت کار خود یعنی
ضرر کفر را در دنیی بغرق وریح صرصر وصیحه وعذاب یوم الظله ولهم عذاب الیم ومر ایشانراست
در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب مر ایشان را بانهم کانت تاتیهم بسبب آنست که
بودند که آمدند بدیشان رسلهم بالبینات پیغمبران فرستاده بدیشان بحجتهای روشن ومعجزات
هویدا فقالوا ابشر یهدوننا پس گفتند آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق

سبحانه وحی آدمی نمی‌پسندند فکفروا وتولوا پس کافر شدند برسل و روی بگردانیدند از تدبر در بینات
که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک کرد واستغنی الله وبی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله
غنی وخدای بی نیازست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا
گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگو آری برانگیخته
خواهید شد وربی لتبعثن سوگند بپروردگار من که هرآینه مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن
پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا واخبار بمحاسبه ومجازات باشد وذلک وبر
الله یسیر وجزا دادن علی الله بر خدای آسانست فآمنوا بالله پس ایمان آرید وبگروید
بخدای ورسوله وبفرستاده او که محمدست والنور الذی انزلنا وبآن روشنائی که فرستادیم بر
محمد صلوات الله وسلامه علیه مراد قرآنست وآنرا نور گفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود ومظهر
حقایق احکام حلال وحرامست والله بما تعملون وخدای بآنچه شما می کنید از اقرار وانکار خبیر داناست
یوم یجمعکم لیوم الجمع یاد کن روزی را که جمع کند خدای شما را برای آنچه در روز جمع است از حساب و
جزا قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین وآخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا وامم
یا ظالم ومظلوم یا اهل هدی وضلالت یا بهشتی ودوزخی وانسب آنست که ملائکه وجن وانس ذلک
آن روز یوم التغابن روز زیان شدنست یعنی چون مومن مقام کافر در بهشت بمیراث
گیرد وکافر در دوزخ مقام کافر را دارند غبن ظاهر شود وکافران دانند که زیانکارانند و
گویند کافر غبن خود میبند بترک ایمان ومومن زیان خود را بتقصیر از احسان یا روز زیان جستن
است هرکس سود طلبد وزیان دیگری ومن یومن بالله وهرکه بگرود بخدای ویعمل صالحا وبکند
کار شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیاته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید ویدخله
ودر آرد جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار در زیر قصور انجا آن جویها خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا تاکیدست در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه
ودرآوردن بهشت رستکاری بزرگست والذین کفروا وآنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بآیاتنا و
تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست وبر معجزاتی که بر دست پیغمبر ما ظاهر شد اولئک اصحاب النار
ملازمان دوزخند خالدین فیها باقی ماندگان دران یعنی نمیرند وبئس المصیر وبد جایی بازگشت

دوزخ ما اصاب من مصیبة نرسد هیچکس را هیچ مصیبتی از شدت مرض ومرگ اهل وولد الا باذن الله
مگر بقضای یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است واگر خواهد آفریدگان را از آن سالم دارد اما از برای
صلاح حال بندگان وامتحان ایشان بصبر واز برای ثواب وتطهیر از گناه مصیبت با ایشان میرساند
ومن یومن بالله وهرکه تصدیق کند وبداند که مصیبت بارادت ومشیت اوست یهد قلبه راه می
یابد دل او بصبر وثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند واز وقوع
آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند بلا آینه جمال مبلی است پس آینه را بجهت مشاهده نور جمال
دوست باید داشت نظم هرچه از دست تو آید خوش بود ۰ گر همه دریای پر آتش بود
زخم گر دست تو می آید برون ۰ گو بریز از سینه من جوی خون ۰ والله بکل شیء علیم وخدای بهمه
چیز وانابت صابر وشاکی را میداند واطیعوا الله وفرمان برید خدای را در فرض واطیعوا الرسول
وطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر او را چه زیان
فانما علی رسولنا البلاغ المبین پس جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدنی است پیدا وهویدا واو
تبلیغ رسالت کرد وانکار انموظیفه ابلاغ بجای آورد الله خدای مستحق عبادت اوست لا اله
هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او وعلی الله فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان چه ایمان
اقتضای آن میکند که کار خود را بحق واگذارند ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند از ابن
عباس رضی الله عنهما منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه
داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان وفرزندان بتضرع وزاری وناله وگریه وبیقراری
ایشانرا نمی گذاشتند وایشان نیز از غلبت مهربانی وشفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی
درباره ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم بدرستی که
بعضی از زنان شما واولادکم وفرزندان شما که مانع میشوید از هجرت عدوا لکم دشمنند مر شما را
فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید وبگریه ونالهٔ ایشان فریفته مشوید وترک هجرت منمایید این
آیت بدیشان رسید هجرت کردند وچون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دینی فقیهی
کامل ودانای فاضل شده قصد عقوبت زن وفرزند کردند که ما بجهت ایشان از علم افضل بی بهره
مانده ایم وبدین سبب نفقه از ایشان بازگرفتند ومراسم رحمت فرو گذاشتند حق سبحانه وان تعفوا

واگر عفو کنید آن جرائمها که کرده‌اند و تصفحوا و درگذرانید و تغفروا و بپوشید آنرا و عذر از ایشان بپذیرید
فان الله پس بدرستی که خدای غفور رحیم آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کند انما اموالکم جز
این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایش اند شما را تا ظاهر کرد و که از شما حق کی
بر شان ایثار میکند و کدام دل از مال و ولد بسته از محبت الهی گرانه میگردد والله و خدای عنده
نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال
فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و بترسید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این
آیت ناسخ آن حکمست که فاتقوا الله حق تقاته و در کشف الاسرار آورده که یکی اشارت میکند بجواب
امر و دیگری بواجب حق وانجام امر بیاید و واجب حق را رقم نسخ برکشید زیرا که حق سبحانه بنده
را گر معاتب کند بواجب امر تا فعل وی در دایرهٔ عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب حق
بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله ایک رنگ دارد قلم بی نیازی همین واستغنا کر
خواه مطرب باش و خواهی نوحه‌گر • واسمعوا و بشنوید سخن خدا را و اطیعوا و فرمان برید و انفقوا
و نفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود جه
ثوابهای آن بسوی خود میرسد ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدا را
امساک نکند و در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه متقیان هم المفلحون ایشان رستگاران
اند در دنیا و از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدا را یعنی صدقه
کنید مال او را آنچه فرموده قرضا حسنا قرضی معروف باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یضاعفه
پس زیاده گرداند خدای آنرا که داده اید لکم برای شما یکی ده تا هفتصد تا هزار و چهار صد یا بغیر
حساب ویغفر لکم و بیامرزد گناهان شما را که پیش از ین بوده باشد از امساک و ترک انفاق و
الله شکور و خدای جزا دهنده و ستاینده است عطیه جزیل در مقابله صدقه قلیل میدهد
حلیم بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان و تحمل می کند عالم الغیب والشهادة دانای
نهان و آشکاراست میداند آنچه ظاهر میکنید از تصدیق و آنچه نهان میدارید در دلها از ریا و
اخلاص العزیز غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم حکم کننده
بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند • سورة الطلاق بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند

حزب الطلاق

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسول صلی الله علیه و
سلم فرمود که تا رجوع کند و انگاه از حیض پاک شود و اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که یا ایها
النبی ای پیغمبر بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را
که صغیره و آیسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدهٔ ایشان یعنی در طهر
بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است جه آنرا عقب طلاق بعدت
در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعت واقع شده باشد و
وقوع یابد جه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن دران محل نه معتده باشد و نه
ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله معتبر است پس اگر در طهری بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رحمه
الله سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت
است واحصوا العدة و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجزند یا از احصای
آن غافل و اتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از
طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانه‌های ایشان که بوقت زناشوهری
بوده اند تا وقتی که عدت منقضی گردد و لا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را
اخراج مکنید الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص
یا مبینه خوانده یعنی گردانیده شد روشن کننده حال ایشان بود در بدکرداری مراد معصیتی است
که در و حدی باشد جون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش
و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و دران حال اخراج ایشان حلالست جه حکم نشوز دارد
و اسقاط حق خویش و تلک و این حکم که مذکور شده حدود الله حدهای خداست که مقرر شده
ومن یتعد حدود الله و هر که درگذرد از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس هر آینه ستم کرده باشد
بنفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیدانی اند
هیچ نفس لعل الله یحدث شاید که خدای گرداند بعد ذلک امرا پس از ین طلاق کاری یعنی
شاید مرو را پشیمان کند یا دوستی زن در دل مرد پدید آرد و تا رجوع کند فاذا بلغن چون برسند

زنان اجلهن بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید شان را یعنی رجعت کنید
با ایشان و امساک نماید بمعروف بنیکویی که حسن معاشرت و لطف مرافقت و دیگر باره طلاق
ندهید جهت اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف بنیکی یعنی آنچه
حق طلاقست از متعه و صداق او ادا کنید و اشهدوا و گواه گیرید ذوی عدل منکم دو خداوند عدل از شما
مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر ندبست و امام شافعی رحمه الله گوید واجبست
و اقیموا الشهادة لله و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت شهادت برای طلب ثواب و
رضای خدای ذلکم این شهادت و اقامت بر و یوعظ به پند داده می شود بدو من کان یؤمن بالله
هر کسیست که میگرود بخدای و آنچه فرموده والیوم الآخر و بروز رستخیز و هر چه بدو متعلق است و
من یتق الله و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود یجعل له گرداند خدای و پدید آرد برای او
مخرجا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی
برساند از وجه حلال و یرزقه و روزی دهد وی را من حیث لا یحتسب از جایی که گمان نبرد و در شمار نیارد
یعنی بخاطرش نگذرد • نظم • از سببها بگذر و تقوی طلب • تا خدا روزی رساند بی سبب • نظم
حق ز جایی بخشدت رزق حلال • که نباشد در گمان و در خیال • سبب نزول این آیت آنست که
مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و وی بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
یا رسول پسرم باسیری گرفتار شده و او وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه نهایت
رسیده و بدانچه سد رمق تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و سلم فرمود
که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو مادرش را بسیار بگوی بدان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
عوف بخانه خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید
اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که
تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوکل علی الله و هر که توکل کند بخدای و کار خود بدو بازگذارد
فهو حسبه پس خدای پسنده است او را در کفایت مهم ان الله بالغ امره بدرستی که خدای بالغ امر و رساننده
است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قد جعل الله بدرستی
که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از ان در

درنگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد • ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند
همه ایشان را کفایت کند پس آیت و من یتق الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و تبع
این آیت به تقوی و توکلست تقوی تخم بوستان قربت و از رتبه معیت خبر دهد ان الله مع
الذین اتقوا و آنچه کلاه کفایت و از و بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و پای این
دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد • نظم • سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی •
توکل مرکب راهست و تقوی توشه رهرو • و در وقتی که حکم عده مطلقات فرود آمد که یتربصن
بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که عده زنان که حایض نشود چیست آیت آمد که واللایی
یئسن و آن زنان که ناامید گشته باشند من المحیض از حیض بسبب پیری من نسائکم از جمله زنان
شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فعدتهن پس زمان عده ایشان ثلثة
اشهر سه ماهست واللایی لم یحضن و عده آنانکه حایض نشوند از صغر سن همچنین سه ماه مقرر
است و اولات الاحمال و خداوندان بارها یعنی زنان حامله اجلهن منتهای زمان عدت ایشان
ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها و من یتق الله
و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند یجعل له پدید گرداند خدای مر آن متقی را
من امره یسرا از کار او آسانی یعنی کار او را سهل سازد ذلک آنچه گفته شد امر الله حکم خدایست
انزله الیکم فرستاد آنرا از لوح محفوظ بسوی شما و من یتق الله و هر که بپرهیزد از عذاب خدای و
فرمان او برد یکفر عنه بپوشد خدای عنه از وی سیئاته بدیهای وی را یعنی عفو کند و یعظم و بزرگ
سازد له اجرا برای او مزد او را یعنی ورا مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن گردانید زنان طلاق داده را
من حیث سکنتم آنجا که شما ساکن شده اید من وجدکم از وسع خود یعنی مسکن ایشان بمقدار طاقت
و توانایی خویش باید ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لتضیقوا
برای آنکه تنگ گردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را و ان
کن و اگر باشند طلاق داده گان اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند فانفقوا علیهن
پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را و از عدت بیرون آیند فان

ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح لکم فرزندان شمارا فاتوهن
پس بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان بر شیر دادن وأتمروا و مشاورت کنید بینکم میان یکدیگر
در کار فرزند بمعروف به نیکویی در باب ارضاع و اجرة آن وان تعاسرتم واگر دشوار کنید و مضایقه
نمایید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر اباکند یا زن شیر ندهد فسترضع له پس شیر
دادن خواهد او را برای فرزند اخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد برای رضیع و مادر را باکراه و اجبار
نفرماید لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از غنای خود یعنی بقدر
توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده باشد علیه رزقه بر وی روزی
او یعنی فقیر و تنگ دست است فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتاه الله از آنچه خدای داده است
او را لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدای هیچ تنی را الا ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی
تکلیف بالا یطاق نفرماید سیجعل الله بعد عسر یسرا زود باشد که خدای پدید آرد پس از دشواری و تنگ
دستی بیسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة وبسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عتت
سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله و از سخن پیغمبران او
فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا شدیدا حسابی سخت که در وی استقصا
و مناقشه باشد وعذبناها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا نکرا عذاب زشت و با هول عذاب
کنیم ایشان را در رستخیز بعد از حساب فذاقت پس بچشیدند اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را
وکان عاقبة امرها خسرا و بود عاقبت کار ایشان زیان کاری و کدام زیان کاری که از آن بزرگتر
از جنت جاوید و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند اعد الله لهم آماده
کرده است خدای برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در سپهر و سرای فاتقوا الله پس بترسید
از عذاب خدای یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین آمنوا آنانکه گرویده اید قد انزل الله
بتحقیق که فرستاده است خدای الیکم ذکرا بشما پندی یا شرفی که قرآنست فرستاده بشما رسولا
فرستاده که محمد است صلی الله علیه وسلم و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیی و کرامت
آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآنست و او فرستاده جبرئیل
علیه السلام است و بقولی رسول بدلست از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذاکر و اشهر آنست

سخن بر ذکر اتمام شده و رسولا منصوب بمحذوفی است که تقدیرش این که متابعت کنید رسولی را که یتلو
یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات الله آیتهای خدای را مبینات روشن کرده شده و بعضی بکسر یا میخوانند
یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر رسول فرستاده لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد و به امر خود یا بیرون
یا رسول آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی
ضلالت الی النور بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای و
تصدیق کند او را ویعمل صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب و تصنع و غرض یدخله
در آرد او را خدای جنات تجری بوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن
جویها خالدین باشند کان اند فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال قد احسن الله
که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت که برای آن مومنان عامل رزقا روزی چه روزی الله
خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمان یعنی بر بالای بعضی ومن الارض
و بیافرید زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین
نیز هفت آفرید یتنزل الامر بینهن فرود آید فرمان خدای و قضای و از طبقات ارض و سما امر
و خلق همه را پیام رسید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای علی کل شیء قدیر بر آفریدن همه چیز
تواناست وان الله و بدرستی که فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای
قد احاط بکل شیء علما در رسیدی که فرا رسیده است بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او
محیط است بهمه اشیا و از موجودات علوی و سفلی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست
نظم ره نیست ز سر قدرتش کن فیکون . با دانش او نگشته بیرون چه درون . در غیب و شهادة ذره نتوان یافت
از دایره قدرت و علمش بیرون . سورة التحریم بسم الله الرحمن الرحیم نقلست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقداری
عسل داشت و هرگاه آنحضرت صلی الله علیه بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی
و آنحضرت را در خانه وی توقف بیشتر افتادی این حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه
و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از نوشیدن شربت عسل در خانه
وی بنزد یک هر کدام که در آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و مغفور صمغ درختی که عرفط

میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم
او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه

التحریم

خواستند و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش
متحرز می بود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی
مغافیر می آید ایشان در جواب فرمودند که مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده
ام گفتند جرست نحله العرفط زنبوران عسل از شکوفه عرفط چریده بوده امام زاهد رحمه الله آورده
که چون این قصه صورت مکرر شد و خود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله
ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی ویرا از آن عسل خبر ندهد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر
لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و روایت اشهر آنست
که در روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی غیبتی که وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته
بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز گردانید و حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد
و حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که این سخن نزد تو امانت باید که با کس نگوئی و قبول کرد و چون حضرت از خانه وی
بیرون رفت مدعی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه خلاص
یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد این حکایت بجنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد
که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات
ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رحیم مهربان
که کفارت سوگند مقرر کرد وقد فرض الله بدرستی که مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما
تحلة ایمانکم فروگشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بر بندند بکفارت توان گشاد
و بیان آن در سوره مایده است والله مولکم و خدای دوست شماست و متولی کارهای شما می سازد برای
شما هر چه صلاح شما در آنست و هو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید
وکند بنسبت ایشان و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و نهان ساخت الی بعض
ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت
شیخین رضی الله عنهما بعد از وی که با حفصه سر گفته بود و او با عایشه آشکار کرد فلما نبأت پس آن هنگام
که خبر کرد حفصه مر عایشه را به آن حدیث و اظهره الله و آشکار گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع

ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف بعضه آشکارا گردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را و خبر
دار گردانید بعضه بعض از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و در از آن ظاهر ساختی یعنی قصه
تحریم ماریه واعرض عن بعض واعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم از بعضی دیگر یعنی خلافت
شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود و از روی کرم و با آنکه
حفصه همه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام بازوی وی ننهاد و رو فلما نبأها پس آن هنگام
که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را به آن چه خدای وی را بر آن اطلاع داده بود قالت گفت
حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا باین که من راز آشکار کردم قال گفت رسول صلی الله علیه و
سلم نبأنی العلیم خبر داد مرا خدای دانا بخفیات الخبیر خبر دار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر
توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدای و در آزار دل مبارک آنحضرت هم پشت
نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از صواب که مخالفه
سر پیغمبر میکنید و ان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله بدرستی
که خدای هو مولیه او یار و مددکار پیغمبر است و در نصرت وی و جبریل و جبریل نیز دوست و مدد
کاری بجای آورد و صالح المومنین و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان وی اند مراد همه صحابه
اند و بقول صدیق و فاروق رضی الله عنهما که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او
برضای فرزند خود اختیار کنند مجاهد گفته صالح المومنین مرتضی علی است رضی الله عنه والملائکة بعد ذلک
و تمامی فرشتگان آسمان و زمین با وجود این که خدا و جبریل و صحابه یار اویند ظهیر مددکار و معاون
و هم پشت اند در یاری وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخویف
ازواج است یعنی بفرض اگر طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل دهد او را خدای ازواجا خیرا منکن
زنان بهتر از شما این اخبارست از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس
تعریف آن زنان میکند که مسلمات گردن نهادگان بوحدانیت یا گردن نهادگان بامر مومنات
بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه الله عابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان
سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مادر عیسی مریم و آرد

قانتات تائبات

[illegible]

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید تنهای خود را بترک معاصی واهلیکم نارا
وقودها الناس از آتشی که آتش افروز وی مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت
که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستیدند یا گنجهای زر و سیم جابر و رهبان که اصل منشا
او سنگ است نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید • اندرین سنگها مبند امید • ولی از سنگ سخت تر باید
که ز سنگیش راحت افزاید • دل زین سنگ اگر تو بر کنی • سر حسرت بسی بسنگ زنی • علیها
بر آن آتش ملائکة فرشتگانند یعنی موکلند بروی زبانیه غلاظ درشت تنان شداد و سخت گیران
و توانایان که دوزخیان را با ایشان قوت ستیز و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله ما
فرمانی نکنند خدای را ما امرهم الخ فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند که مخالفت امر باید کرد و
یفعلون ما یؤمرون الخ و میکنند آنچه فرموده می شوند بدان و در تبیان آورده اند که زبانیه عذاب کافران
را چنان لذت دهد که اهل بهشت بنعیم اهل جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند تا در اندازند کافران
کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید که تا ملایکه بگویند یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر
شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جزا
نیست که پاداش داده می شوید ما کنتم تعملون آن چیزی را که در دنیا بودید که میکردید یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله ای آنها که گرویده اید باز گردید بخدای توبة نصوحا بازگشتی خالص یعنی توبه کنید و باز
گناه مروید معاذ جبل رضی الله عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه
شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری رحمه الله گفت که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر
گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن
بر در حق نو مسلمان آمدن • خدمتی از سر گرفتن با نیاز • با حقیقت روی کردن از مجاز
عسی ربکم شاید پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را
ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و در آرد شما را بوستانهایی که پیوسته میرود از زیر درختان
و قصورهای آن جویها و در آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر
پیغمبر را یعنی نه تقبل او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد والذین
آمنوا معه و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند یعنی درخواست ایشان در باره یاران ایشان

قبو

قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یسعی می شتابد و میرود
بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقت که بصراط گذرند و دران محل نور
منافقان فرو میرد یقولون ربنا گویند مومنان ای آفریدگار ما اتمم لنا نورنا تمام گردان برما روشنی
ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بگذریم بر صراط واغفر لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک
علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار توانایی یا ایها النبی
ای پیغمبر خبر دهنده با بلند قدر جاهد الکفار والمنافقین جهاد کنید با کافران بشمشیر و با منافقان
بوعید و اغلظ و درشتی بکار بر علیهم یعنی بر هر دو گروه و ماویهم و مقام بازگشت کافر و منافق
اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند جهنم دوزخ است و بئس المصیر و بد جای بازگشت دوزخ ضرب
الله مثلا بیان کرد خدای مثلی للذین کفروا برای آنکه کافر شدند امراة نوح و آن مثل زن نوح است
علیه السلام که واعله نام داشت و زن لوط علیه السلام که واهله گفتندی کانتا بودند این دو زن
تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا صالحین از بندگان ما شایستگان فخانتاهما پس
خیانت کردند بآن دو بنده بنفاق زن نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن
لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند آن دو پیغمبر عنهما
ازین دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزیرا زن نوح علیه السلام غرق شد بطوفان و بر
سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله که در آیید
در دوزخ مع الداخلین با در آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب می
شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد و ضرب الله مثلا و بیان
کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنکه گرویده اند امراة فرعون و آن مثل زن فرعون است یعنی
آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای پروردگار من بنا کن برای من عندک
نزدیک خود بیتا فی الجنة خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون
آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده و را عتاب میکند حق سبحانه ملایکه را
فرمود تا بگرد وی در آمده بالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آورند
و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت و نجنی و برهان مرا من فرعون

از نفس خبیث فرعون و عملِهِ واز کردار او یعنی از عذاب که مرا میکند ونجنی من القوم الظالمین ونجات ده
از گروه ظالمان که قبطیان اند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش
وی برداشت و در اکثر تفاسیر هست که خانهٔ نوئی بنمود وروح وی قبض کرد و سنگی بر جسدی
نهادند که روح نداشت وحق سبحانه وی را باسمان برد که بجز روی وحالا در بهشت وحاصل این
مثل آنست که با وجود ایمان اتصال و با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد ومثال تو خدای برای ازواج طاهره
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وسایر مومنات ومریم ابنت عمران ومریم دختر عمران را التی احصنت
آن زنی که نگاه داشت فرجها وامن نمود از فاحشه وحرام فنفخنا فیه پس دمیدیم پس در گریبان جامه
او من روحنا از روحی که آفریده بودیم وصدقت و باور داشت مریم وگروید بکلمات ربها سخنان
پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل وکتبه یا آنکه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی
وپسر وی وحفص کتبه میخواند مراد تمام کتب الهی است وکانت من القانتین وبود مریم از فرمان
برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات وتذکیر برای تغلیب است واشعار باآنکه مقام
طاعت مریم از طاعت مردان کامل بوده ودر خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند واز زنان
یکی کامل نشدند مگر مریم بنت عمران وآسیه زن فرعون الجزء التاسع والعشرون من اجزاء
الثلثین سورة الملك بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرگ وبرترست وثابت بر دوام
الذی بیده الملك آنکسی که بدست اوست پادشاهی وتصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند
وهو علی کل شی قدیر واو بر همه چیزها که خواهد تواناست الذی خلق الموت والحیوة آن خدای
که بیافرید مرگ را وزندگانی را مراد موت دنیاست ورونق وحیات ایشان در آخرت وگفته اند
مرگ را بیافرید بر صورت کبش املح واو بر هیچ چیز نگذرد وبوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد وحیات
را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق واو بر هیچ چیز مرور نکند ورایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود
ومعنی مراد از موت وحیات یعنی دنیی وآخرت را بیافرید تا بیازماید شما را یعنی با شما معاملهٔ
آزمایندگان کند تا ظاهر شود در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر از جهت عمل یعنی
اخلاص کدام بیشترست ودر خبر است که کدام نیکوترند از روی عقل وپرهیزکارتر از محارم و
شتابنده تر در فرمان برداری وگفته اند کدام یاد کننده ترند مرگ را وترسانتر از وی کار سازنده تر

ما وعده داد جبرئیل از خدای بوی آورد
که ای جبرئیل خلاص از کجا تم

الجزء ۲۹ الملك

برای او وهو العزیز وخدای غالبست در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الغفور آمرزنده خطا
ایشان را بپوشاند الذی خلق سبع آن خدای که بیافرید هفت سمٰوات طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای
دیگری در معالم آورده که آسمان دنیی موج بسته محکم شده ودوم مرمر سفید وسیم آهن است
وچهارم رویست وگفته اند پنجم نقره است وششم زرست وهفتم یاقوت سرخ ما تری نمی
بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مر آسمانها را من تفاوت هیچ خللی واختلافی و
ناقضی وعیبی واعوجاجی فارجع البصر پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن هل تری
هیچ می بینی من فطور شکافی وانشقاقی ثم ارجع البصر پس یکبار دیگر بگردان دیده را کرتین کرتی بعد
از کرتی تا هیچ عیبی بیابی یعنی اگر چه یکی نگریستی معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را ینقلب باز
گردد الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور رانده از یافتن عیب وهو حسیر واو وامانده بود از نگریستن
باسمان از کثرت مراجعت بحیث آنکه هرچند می نگرد عیب نمی یابد ولقد زینا السماء الدنیا و
بدرستی که بیاراستیم آسمانی نزدیکتر یعنی آسمانی که نزدیکترست بزمین از ایشان واو بیم بمصابیح
بچراغها یعنی ستارگان که شبها چون چراغ درخشان اند وجعلناها وگردانیدیم ستارگان را
رجوما للشیاطین راننده گان مردیوان را از وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا
وآماده ساختیم لهم برای ایشان یعنی برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیی عذاب
السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی وللذین کفروا ومر آنانراست که کافر شدند از دیوان و
غیر ایشان بربهم با فریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر وبد جایی باز
بازگشت است دوزخ اذا القوا وچون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها شهیقا
بشنوند از دوزخ آوازی چند آوازی دراز گوش که انکر الاصوات یعنی چون کفار را در
دوزخ بفریاد اند وهی تفور واو می جوشد ایشانرا بر می آرد وفرو می برد چنانکه گوشت
در دیگ جوشان نکاد تمیز نزدیکست که پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما
القی هر گاه در افکنده شوند فیها فوج در دوزخ گروهی از اهل شرک سالهم سوال کنند ایشانرا خزنتها
خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده
یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواندی واز عذاب ترسانیدی قالوا بلی

صوت آرد

گوید آری قد جاءنا نذیر بلکه بیامد بما ترسی که آمد با پیغمبری بیم کننده فکذبنا تکذیب کردیم قول وی را وقلنا و
گفتیم فرستادگان که هیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای من شیء هیچ چیزی را بجز شما می
گوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم الا فی ضلال کبیر نیستید شما ای رسولان مگر در
خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید وقالوا و گویند کافران که در دنیا
لو کنا نسمع اگر می بودیم ما که می شنودیم سخن پیغمبران بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات
صدق بر صفحات احوال ایشان معاینه می نمود او نعقل یا تعقل میکردیم امروز ما کنا فی اصحاب
السعیر نمی بودیم در عداد اهل دوزخ فاعترفوا بذنبهم پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بگناه
خویش و درین وقت اعتراف سود ندارد فسحقا پس دوری باد از رحمت من لاصحاب السعیر
مر ملازمان دوزخ را ان الذین یخشون ربهم بالغیب بدرستی که میترسند از عذاب پروردگار خود
بپوشیده یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و در خلوت ناله و گریه کنند و در عین المعانی آورده
مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بود بخدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم
مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از
شدائد و مکاره یعنی مر ترسندگان یعنی مر ترسندگان امان باشد از هر چه می ترسند هم
لا تخافوا فرموده ترسنده است ، هر که می ترسد مبارک بنده است ، هر که دانا نیست کی ترسان بود
ترسکاری رستگاری آورد ، هر که درد آرد عوض درمان برد ، خوف و خشیت خاص اهل ایمان بود
آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سخنان گفتندی چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی کار ایشان برداشته
شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گویند تا خدای
نشنود و او را از آن آگاه نکند آیه آمد که واسروا قولکم او اجهروا به و پنهان دارید سخن گفتن
خود را در باره پیغمبر یا آشکار کنید مر آنرا نزد او در تر دیکسانست انه علیم بذات الصدور
بدرستی که او داناست بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بزبان کنند و بس کسی که بر ضمایر واقفست
اگر تعبیر از آن بسر کنند یا بجهر بر او پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من علق
آنکسی که بیافرید دلها را وهو اللطیف و او داناست ببواطن اشیا و حقایق آن الخبیر آگاه از

ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الارض برای شما زمین
را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب
زمین وکلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر کرده والیه النشور و بسوی وست
بازگشت شما پس شکر گذاری و سپاس داری و بجای آرید ءامنتم من فی السماء آیا ایمن شده اید
ای کافران از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل
است علیه السلام محصل آنکه ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از آنکه خدای یا جبرئیل بفرمان عظیم
الشان فرو برد شما را بزمین فاذا هی تمور پس آنگه زمین پس از فرو رفتن شما می تور میکرد و
اضطراب کنان شما را زیر تری افکند ام امنتم من فی السماء آیا ایمن شده اید از آنکه در آسمانست
عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه
چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه
بوده بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند
رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی تکذیبان از امم ماضیه و بشامت
تکذیب هلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان
بانزال عذاب اولم یروا آیا ندیدند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم صافات زبر ایشان
در هوا صف برکشیده می گشایند بالهای خود را ویقبضن و فراهم گیرند بعد از بسط ما یمسکهن
نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خدای بزرگ
بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیأتی وصوتی و طبعی و خاصیتی داده و اسباب
وجولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر و بیناست
امن آیا کیست که توان گفت که هذا الذی این کس است که از روی حمایت هو جند لکم او مدد
کار شما و فاید لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب
وخشم وی ان الکافرون الا فی غرور نیستند کافران مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما نخواهد آمد
امن هذا الذی یا کیست که اشاره توان کرد بدو که او آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم
روزی میدهد شما را ان امسک رزقه اگر باز گیرد خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست

که شما را روزی تواند داد و کفار میدانستند که خالق و رازق خداست و کفر ایشان نه از جهلست
بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و رمیدگی از حق و نفرت
از راستی افمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه سر فرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود
و پس و پیش و چپ و راست خود نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی سویا یا آنکس که میرود
راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده می کند و در فضل او واقع است علی صراط مستقیم
بر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود از این مثل برای کافر انکار است که در بیدای ضلالت
حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند نظم
فرق میان آنکه از روی یقین . با دیده بینا رود اندر ره دین . با آنکه دو چشم بسته می است کشی
هر گوشه همی رود بظن و تخمین . قل بگو مشرکان را که خدای که شما را بدو دعوت میکنم هو الذی او
آنکس است که بقدرت کامله انشاکم بیافرید شما را و جعل لکم السمع و نهاد شما را شنوایی تا سخنان حق
شنوید و الابصار و دیدها داد تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة و دلها
تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل بسیار نمایید و شما نیک
می شنوید و خوب می بینید ولیکن قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگویید مر این نعمتها را قل
هو الذی بگو خدای آن خدایست که ذراکم آفرید شما را پراکنده ساخت فی الارض در زمین
یعنی هر یکی را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعیش کنید و فرمان برداری نمایید والیه
تحشرون و بسوی وی بازگردیدن خواهید شد تا جزای کردار و گفتار بیابید و یقولون و میگویند
مشرکان بپیغمبر و یاران وی براستی متی هذا الوعد ان کنتم صادقین کی باشد این وعده حشر
و یا متی جزا اگر هستید شما راست گویان قل بگوای محمد در جواب ایشان انما العلم عند الله
جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن نزدیک خداست و غیر او بر آن اطلاع
ندارد و انما انا نذیر مبین و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی از آمدن قیامت شما را
بیم میکنم اما زمان آمدن آن دانا نیستم فلما رأوه پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامت
است زلفة نزدیک بخود سیئت بد کرده و زشت شود وجوه الذین کفروا روی های آنکه کافر
شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهره های ایشان پیدا کرده و قیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشان را

گویند

الملک

گویند هذا الذی کنتم این آنست که بودید شما پیوسته به تدعون بدو تمنا میکردید و در استعجال می کردید
امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکردند و از روی
هلاک وی داشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که قل ارایتم بگو خبر کنید مرا
ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند خدای مرا و من معی و آنکه با من اند از مومنان او رحمنا یا بخشد بر ما
و اجل ما تاخیر افکند فمن یجیر الکافرین پس کیست او که زنهار دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب
دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده
شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قل بگو که
آنکه ایمان بدو سبب نجاتست هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی
و علیه و بر وی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و کار خود را بدو باز گذاشته فستعلمون پس زود
بود که بدانید یعنی بعد از نزول عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر من هو کیست از شما آنکه او فی
ضلال مبین گمراهی هویداست قل ارایتم بگو خبر دهید مرا ان اصبح اگر گردد ماؤکم آب چاه شما یعنی آب
چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و دست بدو نرسد
فمن یاتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما بماء معین بآبی جاری یا ظاهر چنانچه همه کس میبیند
و در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیه گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی
شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعاول و المعین
یعنی بمتین و مددکاران متین آب را باز آرید بشبانه تا پیدا شد و تابعی آواز داد که اینک آب
چشمه چشم تو غایر شد بگوی تا بمعاول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی نظم
فلسفی منطقی مستهان . میگذشت از سوی مکتب آن زمان . چونکه بشنید آیت او از ناپسند
گفت آریم آب را ما از بلند . ما بزخم بیل و تیزی تبر . آب را آریم از پستی زبر .
شب بخفت و دید او یک شیر مرد . زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد . گفت زین دو چشمه چشم ای شقی
با تبر نوری بیار ار صادقی . روز برجست و دو چشمش کور دید . نور فایض از دو چشمش ناپدید

سوره نون بسم الله الرحمن الرحیم ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و معنای نون حساب
و فنون حصی است که غایت ملک این امت از شمار آن توان دانست اما کسی بآن نرسد و بهود

النون

بعضی از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما
از مفاتیح اسماء الهی دانند چنان که حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گو
آخر ست از حرف حمٓ و گفته اند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست در بهشت و اشهر
آنست که اسم آن ماهی است و مراد بآن حوت باشد یا ماهی که زمین بر پشت وست و او را لیوثا گویند
یا بهموت و در وسیط آورده باسناد خود از ابی هریره رضی الله عنه که وی گفت شنودم از رسول
خدای صلی الله علیه و سلم که اول چیزی که خدای بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات نوشت
آنچه بود و هست و باشد و بر این تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات و العلم و بقلم اعلی که از نور ست و
طول او ما بین السماء و الارض و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین
و دنیا بسیار است و دیگر سوگند یاد کرد بآنچه می نویسند حفظه از احکام و وحی آنچه اشارت فرماید و
در تبیان از ابن هیصم نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می
نویسند حق سبحانه بدینها سوگند خورده و جواب قسم آنست که ما انت بنعمة ربک نه ای محمد بنعمة ربک
بنگاه داشت پروردگار خود بمجنون و دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت را میگفت معلم
مجنون و در بحر الحقائق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه
و قلم مشیر ست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کامن
در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم از دوات قدیم نوشته یعنی حروف
آلهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب قسم آنکه تو بنعمت پروردگار خود مستور یعنی
معنی بر تو پوشیده مانند اسرار ازل بدلا و ان لک و بدرستی که مر ترا لاجرا مزدی و ثوابیست بر
کشیدن بار نبوت غیر ممنون منت ناپنهاده یعنی حق سبحانه و تعالی بی واسطه کسی ترا منت ان
داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد و انک
و بدرستی که تو لعلی خلق عظیم بر دینی بزرگی که اسلام ست یا بر خوی بزرگ که بخوبی آن کس
نبوده جدا از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست گفته اند مراد آداب قرآنست که حق
سبحانه بوی ارزانی داشته بود از عائشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله
علیه و سلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود فی السلسلة الذهب نظم

یا قسم آیت بنصرت حقیقیانه مومنان ۷

تا قلم بعد پس نون را بیافرید ۸

بود هم بحر کرمت هم کان گوهرش کان خلقه القرآن و صف خلق کسی که قرآنست
خلق او را وصف وچه امکانست محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد
نبوده چه او مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی بحق گذاشت امام قشیری رحمه الله
فرموده که از بلا منحرف نشد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی
جز خدای نبوده و شمه از حقائق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی
مذکور شده و در جواهر التفسیر مذکور و مسطور ست فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد و یبصرون
و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که
بایکم المفتون بکدام ست از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه
توئی یا ایشان ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بکسی که گمراه شد عن
سبیله از راه او ست و چنان کسی فی الحقیقه دیوانه بود و هو اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه
یافتگان بکمال عقل که مومنانند فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندگان مبر یعنی منه کان
که که زاید بن آبا دعوت نمایند و دوا لو تدهن دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سر
زنش نکنی بر شرک فیدهنون تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند و لا تطع و
فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوگند خواره را بدروغ که ابوجهلست یا اخنس بن شریف یا
اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مهین سست
رای یا خوار و بی مقدار همّاز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشّاء روند
بنمیم بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده منّاع بازدارنده للخیر مر خیر را یا منع کننده از ایمان
و احسان معتد ستم کننده و از حد در گذرنده اثیم بسیار گناه کار یا زنا کار عتل سخت روی و درشت
خوی بعد ذلک پس از ین همه عیبها زنیم حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هجده
ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد مذکور است
که چون رسول صلی الله علیه و سلم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند بر سر عیبی سید
در خود بازیافت مگر حرام زادگی و با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروفست و میدانم که
محمد دروغ نگوید چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه تهدید بسیار از و او را گفت

گفت پدر تو در قصه زنان جرأت نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا
رشک آمد غلام فلان را بخرد گرفتم و تو فرزند وی و دلیلی و شین بر صدق قول آن زن شدت
خصومت ولید است و سیره او با آنحضرت و در این باب گفته اند نظم جرم گیاه مدعی از فعال مادر است
کور احفای مادر او خاک بار کرد ان کان یا برای آنکه هست و حفص یک همزه خواند بر طریق خبر
یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال خداوند مال و بنین و خداوند پسران چنین کسی را فرمان می بری
اذا تتلی چون خوانده شود علیه بر وی آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید این افسانها
پیشینیان است سنسمه زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم
او را یا عیب او را آشکارا کنیم که خواهد پوشانید و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی
رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما
بلونا همچنانکه آزمودیم اصحاب الجنة اهل باغ صروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا
از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و هر چه بر بساط
و زیر درخت بیفکندی و هر میوه که واپس و دست بوی نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک حاصل نیز بریشان قسمت کردی چون
آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت
بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان را خبر نباشد برویم میوه ببریم سوگند خوردند برین چنانچه
حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان از فقرا لیصرمنها
ببرند میوه آنرا مصبحین در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند
خوردند و لا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله درستی که این خطا کردند و بحکم
قضای الهی نازل شد فطاف علیها طائف پس در آمد بر آن باغ بلای طواف کننده من ربک از امر
پروردگار تو و هم نائمون و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان
بآن بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند و ایشان
ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمدگان یعنی بوقت
صبح بخواندند همدیگر را و گفتند ان اغدوا آنکه بامداد بروید علی حرثکم بسوی درودن کشته یعنی

ثمار آنچه کشته اید ان کنتم صارمین اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرما بنان
پس جمع اسباب برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ و هم یتخافتون و
ایشان می ترسیدند و سخن نرم و آهسته می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن آن ان لا یدخلنها
الیوم آنکه باید که در نیاید آن روز علیکم بر شما یعنی در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نگیرد
و از حصه شما کم نشود و غدوا و بامداد برفتند بجانب باغ علی حرد قادرین بر قصد منع
مساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن میوه فلما راوها پس آن هنگام که بدیدند باغ
را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر انا لضالون بدرستی که ما گم کرده ایم راه
باغ را چه ما دی روز باغ را پر میوه دیدیم و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کرد
و دانسته نشانها در دیوار که این باغ ایشانست گفتند بل نحن بلکه ما راه گم نکرده ایم بلکه ما
محرومون بی بهرگانیم از محصول و میوه آن باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت
فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرگتر بسن با صحاب تیر برای الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را دی و
لو لا تسبحون چرا یاد نمی کنید خدا را ببزرگی و نمی گویید ان شاء الله قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست
خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران
بر خود و منع درویشان فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون
ملامت میکردند این میگفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم بدین راضی
بودی القصه بکنا ما اعتراف نمودند و از روی ندامت گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی
که هستیم ما طاغین از حد برندگان در گناه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم
عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید میداریم ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا بهتر
منها ازین باغ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون رغبت کنند
گانیم بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان بخشود و باغی بایشان داد نکوتر رضوان نام بر ایشان ارزانی
فرمود و دمیاطی آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور
دیدیم برابر مرد سیاه برپا استاده محققان گفته اند که بلایی مبتلا گردد و مال و منال
او بر عرصه تلف شود او تامل نماید داند که باستحقاق و بر وی نازل شده پس گناه بجوید و اعتراف

بوده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر ازانچه ازو باز ستاده باشد بدو و بدو جنات
بوستان حیوان بعوض باغ ضروان و بر روی مقدس بر ما ازین خبر میدهد الحاکم نظم
اولم خم شکست و سر کو برکت ، من گفتم که این زیانم کرد ، صد خم شهد صافی از پی آن
جو خم داد و شادمانم کرد ، کذلک همچنین است العذاب عذاب کردن در دنیا ولعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آن سرای اکبر بزرگتر است ازین چه عذاب دنیا زوال پذیرد و آن ابد الآبدین باقی
ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین
بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قرب
جنات النعیم بوستانها با نعمت کافران گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود
است واگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد و چنانکه در دنیا از مسلمانان خوشحال تریم
در عقبی نیز همان منوال خواهد بود و حق سبحانه ایشان را سفیه یاد کرد افنجعل المسلمین آیا ما بگر
دانیم مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات مالکم چیست
شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بتسویة یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این
التفات از روی تعجب و استبعاد است ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده
از آسمان که فیه در آن کتاب تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا و ثواب مثل مسلمانان
باشند ان لکم فیه بدرستی که شما راست در آن کتاب لما تخیرون آنچه خواهید برگزینید و آرزو
برید ام لکم ایمان آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای مؤکد بسوگند علینا بر ما که خداوندیم بالغة
رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة تا روز رستخیز ان لکم بدرستی که مر شما راست
در آن عهد لما تحکمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سلهم بپرس ای محمد
مشرکان را ایهم کدام از ایشان بذلک باین حکم زعیم پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید
ام لهم آیا ایشان راست شرکاء انبازانند درین باب آیا هستند مر ایشان بتان که شریک من
میسازند فلیأتوا پس گو بیایید بشرکائهم با شریکان خود یعنی ایشان را بیارید مدد خود
ان کانوا صادقین اگر هستند راستگویان در آنکه نجات نعیم مر ایشان خواهد رسید
یوم یکشف بیارید روزی را که برداشته شود پرده عن ساق از کاری بهول امری صعب

و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش تا تجلی کند حق سبحانه و یدعون و خوانده شوند
مردمان الی السجود بسجود کردن مر خدای را و در لباب از ابو موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه دران روز نوری عظیم نماید و خلق بسجده در
افتند و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسول صلوات الله و
سلامه علیه فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر ورا هر مؤمنی و مؤمنة و باقی
ماند آنانکه در دنیا سجده را بسمعه و ریا کرده باشند پس چون مر ایشان خواهند که سجده کنند پشت
یکپاره گردد و نتوانند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فلا یستطیعون
پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر
پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم ذلة فرو گیرد ایشان را خواری و نگونساری و قد کانوا و بدرستی
که بودند در دنیا که یدعون خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن مر خدای را و هم سالمون و ایشان
تندرست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند
چه فرصت از دست اگر بدهت ، که گوی سعادت ز میدان بری ، که فرصت عزیز است چون فوت شد
نظم
بسی دست حسرت بدندان بری ، مکن عمر ضایع بافسوس و حیف ، که فرصت عزیز است الوقت سیف
فذرنی پس بگذار مرا و من یکذب و آنکه تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یا بحدیث
بعث و حشر و این آیه تسلیه حضرت رسولست صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبان سنستدرجهم
زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب ایشان نزدیک گردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون
از انجا که ایشان ندانسته یعنی هر بار که خطایی کنند ایشان را عطایی دهیم و ایشان از ان تفضیل پندارند
و املی لهم و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند انگاه بگیریم ان کیدی متین بدرستی که عقوبت
من محکم است بهر چیز دفع نشود و گرفتن سخت کسی را طاقت آن نباشد ام تسألهم آیا میطلبی
ایشان اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد فهم پس ایشان من مغرم از تاوان زدگی یعنی از غرامت
آن اجر مثقلون گران بار اند و بدان سبب روی از تو میگردانند ام عندهم الغیب یا نزدیک
ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان می نویسند از انجا که حکم
میکنند در تسویه مؤمن و کافر فاصبر پس شکیبایی باش لحکم ربک مر حکم او بمکار خود را بر تبلیغ وحی

و بحکم آزار کفار و لا تکن و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی
یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس
گشت اذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین و هو مکظوم و او پر شده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آنست که
دریافت او را نعمة من ربه نعمتی از نزد پروردگار او و قبول توبه او لنبذ هر آینه افگنده می شدی بالعرا
بصحرای خالی از گیاه و هو مذموم و او ملامت کرده شده بودی فاجتبیه ربه فجعله پس برگزید او را
پروردگار او پس گردانید او را من الصالحین از رسولان یعنی پیغمبران گفته اند این آیت آن وقت فرود
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند که بر ثقیف دعای بد کنند حق سبحانه فرموده که صبر کن و
آن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند
حزم آن کز صبر باشد بهرمند • چون در افتادی بگرداب حرج • صبر کن الصبر مفتاح الفرج
آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیلهٔ بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشته اند
گرد کردند بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سید عالم را بآسیب عین الکمال از ساحت
عالم محو سازند حق سبحانه از برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد وان یکاد الذین کفروا
و بدرستی که نزدیک بود آنانکه کافر شدند لیزلقونک هر آینه بلغزانند و بیفگنند ترا بابصارهم بچشمهای
خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن که میخواندی و یقولون میگفتند انه لمجنون بدرستی که
آن مرد دیوگرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن
الا ذکر للعالمین مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مگر شرف عالمیان نظم
ای شرف جملهٔ عالم بتو • روشنی دیدهٔ آدم بتو • امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دفع چشم
زخم نشت کردن این آیت

سورة الحاقة بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة آن ساعتی که حقست وقوع آن
یا ساعتی که سزاوار است رسیدن آن ما الحاقة چه حالتی است و چه ساعتی و ما ادریک و
چه چیز دانا کرد و دانید ترا که ما الحاقة چه حضرت ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت
است و حاقه یکی از نامهای وست کذبت ثمود و عاد تکذیب کردند ثمود و عاد قبیلهٔ ثمود و عاد بالقارعة
بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمانست فاما ثمود و اما قبیلهٔ ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند

بالطاغیة بسبب طغیان خود یا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که
ناقه را پی کردند یا بصیحهٔ از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام
و اما عاد و اما قبیلهٔ عاد فاهلکوا بریح صرصر پس هلاک کرده شدند بباد تند سرد عاتیة از حد درگذشته
یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذرهٔ از باد و قطرهٔ از آب فرستاده نشد دنیا
الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح و هود علیهما السلام که آب و باد طغیان کردند و خزنه
را نگین نمودند و در تفسیر است که ملائکه باد و بود را ضبط نتوانستند کرد و حق ای سخرها علیهم
مسخر کرد آن باد را بر قوم عاد سبع لیال هفت شبانه و ثمانیة ایام و هشت روز از وقت صبح
چهارشنبه تا غروب چهارشنبهٔ دیگر حسوما روزها و شبهای متوالی یا شوم بر عادیان فتری القوم
پس تو دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها در آن اوقات صرعی مردگان افتاده کانهم
گویا ایشان از عظم اجسام اعجاز نخل تنهای درخت خرما اند خاویة بر زمین افتاده یا خالی شده
و کاواک گشته فهل تری لهم پس هیچ می بینی مر ایشانرا من باقیة کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند
و یکی از ایشان نماندند نظم مقررست که بودند در زمانه بسی • شهان تخت نشین خسروان شاه نشان
چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید • شدند خاک و از آن خاک نیز نیست نشان • و جاء فرعون
و آمد فرعون و من قبله و آمدند آنها که پیش از او بودند و المؤتفکات و اهل شهرهای مؤتفکه
بالخاطئة بکار خطا یعنی شرک فعصوا رسول ربهم پس عاصی شدند هر قومی فرستادهٔ پروردگار
خود را فاخذهم پس گرفت خدای ایشانرا اخذة رابیة گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم انا لما
طغی الماء بدرستی که ما آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حملناکم بر
داشتیم پدران شما را فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح علیه السلام لنجعلها تا گردانیم
آن کشتی را لکم تذکرة برای شما پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران و تعیها و
نگاه دارد این پند را اذن واعیة گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود و در حدیث آمده
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مر علی را رضی الله عنه گفت من از خدای درخواستم که گرداند
اذن واعیه گوش ترا پس گفت علی رضی الله عنه بعد از آن هیچ چیز فراموش نکردم نظم
گرچه تا صبح را بود صد واعیه • پند را اذن باید واعیه • گر بودی گوشهای غیب گیر

حزب

الحاقة

وحی او روی زکردون یک لشیر • فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور نفخة واحدة یک دمیدن
در صور یک دمیدن که نفخهٔ صعقه است وحملت الارض والجبال برداشته شود زمین وکوهها
از اماکن خود بمجرد قدرت یا بتوسط زلزله وبادهای سخت فدکتا پس درهم شکسته شوند زمین
وکوه دکة واحدة یک شکستن وماننده هبا کردند فیومئذ وقعت الواقعة پس آن هنگام واقع شود
واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وانشقت السماء وبشکافد آسمان از طرف مجره فهی یومئذ پس آسمان
دران روز واهیة سست وضعیف بود پس از قوت واستواری والملک وفرشتگان علی ارجائها
بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد وفرود آیند ویحمل عرش ربک وبردارند عرش پروردگار
ترا فوقهم بر زبر ملایکه که بر ارجای سما باشند یومئذ ثمانیة آن روز هشت ملک وامروز حاملان عرش چهار
در معالم آورده که دران روز حملهٔ عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو
مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی وگفته اند هشت صنف از ملایکه بر دارند که اینها از اعداد
الاعدای یومئذ تعرضون دران روز عرضه کرده شوید بر خدای برای محاسبه لا تخفی منکم پنهان
نماند بر خدای از کردار وگفتار شما خافیة پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع
است پس عرض حساب نه برای اطلاع است بران بلکه برای عدالت وافشای احوال بر خلایق
فاما من اوتی پس آنکه داده شود کتابه نوشتهٔ عمل او بیمینه بدست راست او فیقول پس گوید از
روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید کتابیه کتاب مرا که درینجا عملی نیست که من از اظهار
شرم دارم و در تبیان آورده که این کتابی دیگرست بغیر کتاب اعمال که نوشته در وبشارت
جنت است وبس وکتاب حفظ میان بنده وخداوندست وکسی از آن نبیند ونخواند پس صاحب
آن کتاب میگوید انی ظننت بدرستی که من بیقین دانستم انی ملاق آنکه من بینده ام حسابیه حساب
خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد وآن را آماده شدم فهو فی عیشة راضیة پس آنکس در
زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت ومقرون بفرحت وبهجت فی جنة عالیة در بهشت
بلند قطوفها دانیة میوهٔ آن نزدیک دست قایم وقاعد ومضطجع بوی رسد ورضوان ایشان
گوید کلوا واشربوا هنیئا بخورید از میوهها وبیاشامید از شربتها خوردنی وآشامیدنی گوارنده
بما اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیی بواسطه

اکر

آنکه در دنیی وزن داشتید در روزهای گرم واما من اوتی کتابه بشماله واما آنکس که دهند نامهٔ اورا
بدست چپ او واو بدیهای خویش بیند فیقول پس گوید از روی ندامت یا لیتنی لم اوت ای کاش من
داده نشدمی یعنی داده نشدی کتابیه کتاب مرا ومن ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی ولم ادر وکاشکی
ندانستمی امروز ما حسابیه چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا بجز عذاب وشدت یا لیتها کاشکی
بدان مرگی که بدان مردم در دنیی کانت القاضیة بودی مرگ حکم کننده بفنای ابد تا بعد از آن زنده
نشدمی ما اغنی عنی مالیه دفع نکرد از من عذاب را مالیه آنچه مرا بود از مال ومنع هلک عنی سلطانیه
گم گشت از من تسلط وفرمان گذاری یا حجتی که در دنیی چنگ دران زده بودم پس خطاب در رسد
مرزبانیه را که خذوه فغلوه بگیرید این کس را پس در غل کشید ویرا یعنی دست وبرگردن او بندید
ثم الجحیم صلوه پس در آتش بزرگ در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیر از آتش ذرعها سبعون
ذراعا گزآن هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی هفتاد باعی است هر باعی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس
در آرید او را دران یعنی بر جسد او بپیچید تا حرکت نتواند کرد وکعب الاحبار رحمه الله گفته اگر آهنی
که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست واگر حلقه از آن بر کوهها عالم نهند فرو
ریزد بگداز وانه بدرستی که آنکس کان لا یؤمن نیاورده باشد بالله العظیم بخدای بزرگوار ولا یحض
وبرنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد وحرص نداشت علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش
فلیس له الیوم ههنا حمیم پس نیست مرو را امروز اینجا خویشی که حمایت کند ولا طعام ونیست او را
خوردنی الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه وریمی که از تنهای دوزخیان میرود
لا یأکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناهکاران وسرکشان از شرکت فلا پس نه چنان
است که کافران میگویند که قرآن بافته وساختهٔ محمد است اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه
می بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین وزیر زمین است یا با اجسام وارواح یا بانس
جن یا کعبه وبیت المعمور یا به بر وبحر یا بتبلیغ ونزول جبرئیل یا بآثار رسالت حبیب من یا بنوار
ولایت وجواب قسم اینکه انه بدرستی که قرآن لقول رسول کریم هر آینه خواندن رسولیست بزرگوار
بر تو وبغدای که محمد است صلی الله علیه وسلم وگفته اند جبرئیل علیه السلام وما هو ونیست قرآن
بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق

بود که ایمان ۲

می بینید از مشهودات و آنچه ۲

است وما هو بقول كاهن ونه قرآن سخن كاهن چنانچه عقبة بن ابي معيط گمان مي برد قليلا ما
تذكرون اندكي پند ميگيريد يعني متذكر نميشويد تنزيل من رب العالمين قرآن فرو فرستاده است
من رب العالمين از پروردگار عالميان ولو تقول اگر افترا كند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ
بندد علينا بر ما بعض الاقاويل بعضي سخنها لاخذنا منه باليمين هر آينه ميگيريم از و قوت و توانائي
ثم لقطعنا منه الوتين از و رگ دل و را يعني هلاك سازيمش فما منكم پس نيست از شما من احد عنه
حاجزين هيچكس بازدارنده شما از وقوع كند كه آن هلاك را وانه و بدرستي كه قرآن لتذكرة للمتقين
هر آينه پندست مر پرهيزكاران را جهت آنكه ايشان بدان منتفع اند وانا لنعلم و بدرستي كه ما ميدانيم ان منكم
آنكه بعضي از شما مكذبين تكذيب كنندگانيد مر قرآن را وانه لحسرة على الكافرين و بدرستي كه قرآن هر آينه
سبب حسرتست مر منكران و بدكاران را در روز قيامت كه ثواب اهل قرآن مشاهده كنند وانه لحق اليقين
و بحقيق كه قرآن درستست و بي گمان يعني يقين است كه از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح باسم
ربك العظيم پس تسبيح گوي بنام پروردگار بزرگ خود يعني منزه ساز نامي و را از صفات ناسزا و به
ثناهاي بزرگ يادكن

المعارج

سورة المعارج بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند كه نضر بن حارث بر
در مسجد الحرام استاده گفت خدايا اگر محمد حق است وآنچه او ميگويد از نزد تست پس تو سنگ باران
بر سر ما يا ما را بعذاب اليم مبتلا كن آيه آمد كه سال سائل بعذاب واقع خواهنده بعذاب واقع عذابي
را كه بود ونست للكافرين كه قتل مرست در روز بدر و عذاب اليم در آخرت و گويند سائل ابوجهل بود و
كه گفت فاسقط علينا كسفا من السماء وقولي آنست كه حضرت پيغمبر درخواست و استعجال نمود بعذاب
ايشان و بر هر تقدير ليس له دافع نيست مر آن عذاب را دافع و قع كننده كه بازدارد من الله
از جهت خداي چه اراده ازليه بدان تعلق گرفته و مراد الله عدم وقوع نگردد و ميس در صفت الله
ميگويد ذي المعارج خداوند درجهاي بلندست يعني غرفهاي بهشت كه براي دوستان خود مهيا كرده
يا مصاعدي كه براي صعود كلمات طيبات مقرر فرموده تعرج الملائكة بالا ميروند فرشتگان والروح
جبرئيل يا قومي كه اعظم اند از ملائكه اليه بسوي امر خداي يعني موضعي كه خداي فرمايد في يوم كان مقداره
در روزي كه هست اندازه او خمسين الف سنة پنجاه هزار سال از سالهاي دنيا يعني گر كسي از بني
آدم سير كند از دنيا تا آنجا كه محل امر ملائكه است و ايشان بيك روزي ميروند واو بدين مقدار

بس مريم ؟

سال در آنجا رفت و ابن عباس رضي الله عنهما فرموده كه مراد روز قيامتست كه بر كافران بدين
درازي خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قيامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلايق
را در هر موقفي هزار سال باز دارند و بيان آن موقف در جواهر التفسير يا بد جست و در فتوحات
آورده كه هر اسمي را از اسماء الهي روزيست خاص كه تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذكور
است يوم الرب كه هزار سال است و يوم ذي المعارج كه پنجاه هزار سال است و بيان ساير سنين
ابديه و سرمديه در مطاوي اين اوراق نگنجد هر سخني و فني و هر نكته مكاني دارد فاصبر پس شكيبائي
كن بر تكذيب منكران صبرا جميلا شكيبائي كردن نيكو يعني بي قلق و جزع و شكايت انهم بدرستي
كه كافران يرونه بعيدا مي بينند روز قيامت را دور از امكان يعني ميگويند نيست و نخواهد بود و
چنانچه در عرف ميگويند كه وقوع فلان كار دورست يعني محال مي نمايد و نريه قريبا و ما ميدانيم
قيامت را نزديك بوقوع يوم تكون السماء روزي كه گردد آسمان كالمهل مانند فلزي گداخته يا مثل
درد روغن زيت يعني فلك بگدازد و تكون الجبال كالعهن و گردد كوهها مانند پشم رنگين زده شده
يعني سست شود و ريزه ريزه ولا يسأل حميم و پرسيده نشود هيچ خويشي حميما از كار خويش يعني
هر كس را از كردار او سوال كنند يبصرونهم بينا كرده شوند ايشان بخويشان خود يعني هر كس از خويشان
بهو يعني هر كس خويش خود را شناسد و باحوال و بينا كرده و داند كه هريك بعمل مواخذ اند يود
المجرم دوست دارد و آرزو برد كافر لو يفتدي من عذاب يومئذ ببنيه آنكه فدا دهد از عذاب
آن روز به پسران خود يعني فدا كند بعوض خود پسران را كه عزيزترين خلقان بودند نزد وي تا
ايشان عذاب كنند و وي خلاص يابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را كه يار و هوادار او بوده
واخيه و برادر خود را كه هم پشت و مددكار اوست وفصيلته التي تؤويه و خويشان خود را كه جاي
داده اند او را و در پناه خود يعني پناه گاه وي بوده اند ومن في الارض و دوست دارد كه
فدا دهد هر كه در زمين است جميعا همه ايشان را يعني همه خلايق را خواهد كه فدا دهد ثم ينجيه پس
برهاند او را فدا دادن كلا نمي رهد از عذاب انها بدرستي كه آتش دوزخ كه مجرم از و فدا ميدهد لظى زبانه
ايست خالص نزاعة كننده است للشوى مر دست و پاي مردمان را يا پوست سر ايشان از هفتاد
ساله و دويست ساله راه زبانه ميزند و كافر را بجود مي كشد چنانچه مغناطيس آهن را جذب

میکند تدعوا میخواند اتش یعنی میکشد یا زبانیه او میخوانند در معالم آورده که اتش بزبان فصیح
بنام ولقب میخواند من ادبر کسی را که پشت برحق کرده است وتولی وروی بگردانیده از فرمان
الهی وجمع فاوعی وگرد کرده است مال دنیا پس در بار دان کرده ونگاه داشته وحق خدای ادا
نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق هلوعا آفریده شده است حریص بر جمع مال فانی وبخیل از ادای
حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت
صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد وآب هفت دریا را می‌آشامد ودر گرما و
سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد باز هر صباح بفرمان حق سبحانه وتعالی
هفت صحرا پر از گیاه کرده وهفت دریا پر از آب پس حق سبحانه آدمی را در بی صبری واندیشه
روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که گفتم آدمیست ٭ معده چون پر شد سبب بی همت
آدمیست اگرنه سیری برد ٭ بر سر سیری غم روزی خورد ٭ خورده همه عمر چه پس جه کم
روزی هر روزه زخوان کرم ٭ ورزه حرص والمش مجبان ٭ هیچ غمش نیست بجز فکر نان
اذا مسه الشر جزوعا چون برسد او را سختی بد مانند فقر ومرض جزوعا جزع کننده وفریاد زننده واذا
مسه الخیر منوعا وچون برسد او را نیکی مثل صحت وتوانگری منوعا منع کننده نفع در انفاقات و
مال از نفقه در راه حق وهمه آدمیان بدین منوال مخلوق شده اند الا المصلین الذین هم بکر
نمازگزارندگان انانکه ایشان علی صلوتهم دائمون بر نماز خود پیوسته اند یعنی هیچ شغل ایشان
باز نمانند ونگفته اند در وقتها دای صلوة ساکن اند وحب والتفات نمی نمایند والذین
فی اموالهم حق معلوم وانانکه در مالهای ایشان حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرره وصله
موظفه للسائل برای درویش خواهنده والمحروم وبرای محتاج که نخواهد والذین یصدقون وانانکه
تصدیق کرده اند بیوم الدین بوقوع روز جزا وثمره تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت
وعبادت والذین هم من عذاب ربهم وانانکه ایشان از عذاب آفریدگار خویش مشفقون
ترسانند وعلامت ترس الهی اجتناب است از ملاهی ومناهی ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب
پروردگار ایشان غیر مأمون ایمن بنیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد
رسید والذین هم وانانکه ایشان لفروجهم حافظون مر فرجهای خود را نگاه دارندگان الا علی

ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت ایمانهم یا برانکه مالک شده اند دستهای ایشان انرا یعنی
کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم غیر ملومین پس بدرستی که ایشان ملامت
کردگان نیستند بترک ضبط فروج نسبت با زنان وکنیزکان خود فمن ابتغی وراء ذلک پس
هرکه طلب کند منکحی جز این که گفته شد فاولئک پس ان گروه هم العادون ایشان از حد درگذرنده
کانند ووطی ذکران وبهایم وقول بعضی استمنا باید نیز داخل ادعا است والذین وانانکه ایشان
هم لاماناتهم وعهدهم ایشان مر امانتهای خود را وپیمانهای خود را راعون رعایت کننده گانند
خواه امانت حق وخلق وخواه پیمان آفریدگار وآفریدگان که همه نگاه داشتنی است وملاحظه
امانت گذاری ووفاداری در آن فرو نگذاشتنی نظم اگر می بایدت زاتش امانت
فرو مگذار قانون امانت ٭ بهر عهدی که می بندی وفا کن ٭ رسوم حق گذاری را ادا کن
والذین هم بشهاداتهم قائمون وانانکه ایشان بگواهی خود ایستاده کاشندیا اقامت شهادت
میکنند درانچه میداشتند از حقوق عباد الله وحفظ شهادت بجمع میخوانند جهت تنوع اقسام و
الذین هم علی صلوتهم یحافظون وانانکه ایشان بر نماز خویش محافظت میکنند یعنی با داب و
شرایطان قیام می نمایند وتکرار ذکر صلوة در مفتتح ومختتم این ایات دلیل فضل وشرف این
عبادتست بر سایر عبادات وگفته اند دوام تعلق بفرایض دارد ومحافظت بنوافل او
اولئک ان گروه که بدین صفتها موصوفند فی جنات در بوستانها اندرون مکرمون گرامی
شدگان بثواب ابدی وجزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد اگرد حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم حلقه زدندی واستهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانها
یعنی ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان یا بهم آیت آمد که فمال الذین کفروا پس چیست وچه بوده است
مرانانرا که نگرویدند واین صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند قبلک سوی تو مهطعین شتابند
کاسند عن الیمین وعن الشمال از جانب راست واز طرف چپ عزین گروه گروه ایطمع کل امرء
منهم ایا طمع دارد هر مردی از ایشان ان یدخل انکه در آورده شود جنة نعیم در بوستان
با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بی تعدا یمان ایشان در جوار ابرار در روضات جنان
دخل خواهند کلا نه چنانست وکافر را در بهشت راه نیست انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا

حلقه زدگان

مما یعلمون از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که از هیچ نوع با عالم قدس مناسبت نیست پس
کسی از لوث کدورات صافی نکرده و باخلاق ملکی متخلق نشونده استعداد دخول جنت نخواهد
فلا اقسم چنانست که گفته میگویند اقسم سوگند میخورم برب المشارق بآفریدگار مشرقها که
آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع نماید والمغارب و بخداوند مغربها که آفتاب
راست و هر روز بنقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک
از ایشان را محل شروق و غروب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد می
کند انا لقادرون علی ان نبدل هر آینه ما توانیم بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و
بدل آریم از ایشان خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردارتر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق
شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتوانیم ساخت در [illegible]
فذرهم پس بگذار ایشانرا یخوضوا تا شروع کنند در باطلها و یلعبوا و ببازی مشغول شوند در دنیا
حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون تا وقتی که ملاقات کنند روز خود را آن روزی که وعده داده
شده اند بدان که بعضی گفته اند حکم این آیت بآیة القتال منسوخ یافته یوم یخرجون روزی
که بیرون آیند من الاجداث سراعا از گورها شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل کانهم
گویا که ایشان الی نصب بسوی علمی بر پای کرده یوفضون می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که
علم خود قایم بینند و بجانب وی می شتابند خاشعة فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی
خداوندان دیدهای پس در پیش افکنده ترهقهم می پوشد ایشانرا یعنی فرو گیرد ذلة خواری گوناگون
ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون آن روزیست که در دنیا بودند که ایشان وعده کرده می شدند
سوره نوح علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا الی قومه بدرستی که ما فرستادیم نوح را
علیه السلام بسوی گروه خود ان انذر با آنکه بیم کن قومک گروه خود را و بترسان من
قبل ان یأتیهم عذاب الیم پیش از آنکه بیاید بدیشان عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت
قال یا قوم گفت نوح علیه السلام که ای گروه من انی لکم نذیر مبین بدرستی که من شما را بیم کننده ام
آشکارا بیم کردن من می رسانم بشما ان اعبدوا الله با آنکه بپرستید خدای را بیکتایی و اتقوه و
بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی واطیعون و فرمان برید در هرچه فرمایم و نهی کنم

نوح

یغفر لکم تا بیامرزد خدای مر شما را من ذنوبکم یعنی از گناهان که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید
و یؤخرکم و باز پس دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی منقضی شود ان اجل الله
بدرستی که مدت که خدای تقدیر کرده اذا جاء چون بیاید وجهی که مدت زندگانی منقضی شود لا یؤخر
باز پس افکنده نشود و صاحبان اجل امهال نبود و ساعه روزی که اجل در آید از پیش و پست
تنگ شدت که مهلت ندهد یکنفس یاری رسد در آن دم از هیچ جهت بر باد بود حیله ها و هوس
لو کنتم تعلمون اگر هستید شما که بدانید بفکر و نظر پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست
القصه نوح علیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نمودند
و عناد ورزیده و انواع آزار و ایذا او بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقت که نوح علیه السلام تنگ
آمد گفت قال رب گفت ای پروردگار انی دعوت قومی لیلا و نهارا بدرستی که من خواندم قوم
خود را بطاعت و عبادت تو شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم دعائی الا فرارا
پس نیفزود ایشانرا خواندن و دعا کردن من مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت و انی و
بدرستی که من کلما دعوتهم هر گاه که خواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی مر ایشانرا
بسبب قبول آن جعلوا اصابعهم فی آذانهم در آوردند انگشتهای خود را در گوشهای خود و رد
کرده مسامع را از استماع دعوت بر بستند و استغشوا ثیابهم و بسر در کشیدند جامه های خود را
تا مرا نه بینند و اصروا و استکبروا و ایستادند بر کفر و معصیت و سرکشی کردند از متابعت من
استکبارا سرکشی کردن بزرگ ثم انی پس بدرستی که با وجود اصرار و استکبار دعوتهم جهارا
دعوت کردم ایشانرا آشکارا در محافل ایشان ثم انی اعلنت لهم پس تحقیق که من آشکار کردم
دعوت را و اسررت لهم و براز نیز گفتم مر بعضی از ایشانرا اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجهی که توانستم
طریق دعوت فرو نگذاشتم در مجالس و خلوات و بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم و چون
قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند
فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه بدرستی
که خدای کان غفارا هست آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد
ابر را علیکم بر شما مدرارا بارنده پی در پی و یمددکم و مدد دهد شما را باموال بمالها و بنین و پسران

یعنی چون شب بسیار گرداند اموال و اولاد شما را ویجعل لکم جنات وبدهد شما را بوستانها مشتمل
بر میوه ویجعل لکم انهارا وبدهد وجاری گرداند برای شما جویهای آب مالکم لا ترجون چیست
شما را که امید ندارید یعنی نمی‌شناسید لله مر خدای را وقارا عظمتی وبزرگواری مراد آنست
که اعتقاد نمی‌کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت او نمی‌ترسید وقد خلقکم
وحال آنکه بیافریده است شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق وخلق یا از طور نطفه بعلقه برد
والی مضغه تا آخر واین دلیلیست بر قدرت کامل وحکمت شامل الم تروا کیف خلق الله آیا
نمی‌بینید که چگونه بیافرید خدای سبع سموات طباقا هفت آسمان را طبقه بالای طبقه وجعل
القمر وگردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در
آسمان دنیاست ونور وی می‌تابد در آسمانها چنانچه در زمین می‌تابد وآنها را روشن می‌سازد
وجعل الشمس سراجا وگردانید آفتاب را چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود
میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بحیثیت آن چراغ گفت که نور روی تاریکی کفر ونفاق را از عرصه عالم زایل گردانید نظم
چراغ چشم ودل چشم وچراغ جان رسول الله ٭ که شمع ملت از پرتوی حکام او رخشان
درین ظلمت سرا گر نی چراغ افروختی شرعش ٭ کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان
والله انبتکم وخدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما را آدم من الارض از زمین پس
برست آدم از خاک نباتا رستنی وچون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم
ثم یعیدکم فیها پس باز خواهد برد شما را در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد ویخرجکم اخراجا
وبیرون آرد شما را از قبر اخراجی بیرون آوردنی از برای حساب وجزا والله جعل وخدای گردانید
لکم الارض بساطا برای شما زمین را مانند فرشی گسترده که آرام در وی گیرید تا بروید لتسلکوا
تا بروید منها از زمین سبلا فجاجا راههای گشاده بعد ازین مواعظ ونصایح عوام قوم
نوح علیه السلام متقاعد شدند وخواص رؤسای ایشان در اضلال واغوا افزودند تا آنکه بود
مدت وجفا کارتر گشته در عصیان وعناد افزودند قال نوح گفت نوح بعد از مشاهده این
حال که رب انهم ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه امت من عصونی عاصی شدند

در من واتبعوا وپیروی کردند من لم یزده آنکه زیاده نکرد مر او را ماله وولده مال وفرزند او
الا خسارا مگر زیان کاری وگمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت کردند امیران خود را که مغرور
بودند بمال وفرزند ومکروا ومکر کردند بزرگان قوم مکرا کبارا مکر بزرگ که مشغله وادی را بحیله‌ها
فرو کشیدند وبایذای من تحریص کردند وقالوا لا تذرن آلهتکم وگفتند دست باز مدارید از
عبادت خدایان خود ولا تذرن ودا وبگذارید ود را که آن بر صورت مردی ساخته بوده
ولا سواعا ونه سواع را که آن بر صورت زنی بوده ولا یغوث ونه یغوث را وآن بصورت شیری
بوده ویعوق ونه یعوق را وآن بر صورت اسبی بوده ونسرا ونه نسر را وان بصورت کرکسی
بوده واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالحست که میان آدم ونوح علیه السلام بوده‌اند ومردم
بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب وسنگ پیکرها ساختند
وتعظیم آن می‌نمودند وبمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند وبعد از طوفان ابلیس لعین
آن بتان را بیرون آورده وعرب را به پرستش ایشان فرمود وقبیله بنی کلب ود را داشتند در
دومة الجندل وسواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر ویغوث را مذحج وبنی غطیف وبنی مراد
اختیار کردند ویعوق در میان همدان افتاده ونسر معبود اهل حمیر آل ذی الکلاع القصه نوح
علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گرفته‌اند که دست ازین بتان
باز مدارند وقد اضلوا وحال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان کثیرا بسیاری را
از ضعفه وادنی ولا تزد الظالمین ونیفزای بار خدایا مر ستمکاران را الا ضلالا الا مکر وهلاکت
وعذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا
پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر وگفته‌اند در آخرت فلم یجدوا پس نیافتند لهم برای خود
از آنها که بخدایی گرفته بودند من دون الله بجز خدای انصارا یاران که عذاب از ایشان باز دارد
آورده‌اند که حق سبحانه حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد
آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد نوح علیه السلام مناجات کرد وقال
نوح رب لا تذر علی الارض گفت نوح علیه السلام ای خداوندگار من مگذار بر روی زمین من
الکافرین دیارا از ناگرویدگان دور کننده یعنی کسی که آید ورود ومراد هلاک عام است یعنی

شر
کافران از بت بیجان چه تمتع دارند
بادی آن بت پرستند درنجا دارد

هیچ کافر را زنده مگذار که ان تذرهم یضلوا عبادک مر هستی که اگر تو بگذاری ایشان را گمراه کنند
بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و نزایند مگر فجور کننده
ناسپاس یعنی چون بالغ شوند فاجر و غادر باشند رب اغفرلی ای پروردگار من بیامرز مرا و لوالدی
و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام ملک بن متوشلخ بوده و مادرش باشهر اقوال شمخا بنت
انوش و هر دو مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز ولمن دخل بیتی و هر کس که
در آید بخانه و منزل یا کشتی یا مسجد من مومنا در حالتی که مومن بود وللمومنین والمومنات و بیامرز
مر مردان مومنان گروید را که باشند تا قیامت و گفته مراد این امت مرحومه اند و از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که همچنانچه دعای نوح علیه السلام در باره کافران مستجاب شده در شان
اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرموده که ولا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی
کافران را الا تبارا مگر هلاک نیستی

سورة الجن

نصف الجن

بسم الله الرحمن الرحیم قل ازین مذکور شد که گروهی
از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسیده و استماع قرآن نموده
ایمان آوردند و روی کوید که آنحضرت سوره اقرا میخواندند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن یا سه
تن از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از نصیبیان بودند و ایشان اعظم و اکبر
قبایل جن بودند و عامه لشکر ابلیس ایشانست و این گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم
خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر میدهد قل گو ای محمد اوحی الی وحی
کرده شده بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که کمتر از ده و از سه بیشتر بودند من الجن
از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا قرآنا عجبا بدرستی که ما شنیدیم
قرآنی شگفت یعنی چیزی که عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد یهدی
الی الرشد راه نماید براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن ولن نشرک
هرگز شرک نیاوریم و انباز نگیریم بربنا به پروردگار ما احدا یکی از اصنام و اوثان و غیر آن چنانچه
بیشتر شرک می آوردیم وانه تعالی و بدرستی که بزرگست جد ربنا ملک و فرمان پروردگار ما برترست عظمت
و جلال او و از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زنی چنانچه یعنی زنان گویند ولا ولدا
و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری گویند وانه کان یقول و بدرستی که هست که میگوید سفیهنا

جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله شططا بر خدای سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است وانا ظننا
و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس والجن علی الله کذبا آنکه نگویند آدمیان و جنیان بر خدای دروغ
لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم دانستیم که او دروغ میگوید و بر خدای
بر میبندد وانه کان رجال من الانس و بدرستی که بودند مردان از آدمیان که در بعضی امکنه یعوذون پناه
گرفتند برجال من الجن بمردان از جنیان وقت جنابت بود که و آن چنان بود که چون کسی به بیابان
هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی پناه می برم بسید این وادی از شر سفیهان قوم
خوم او واعیقا و آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم و مامون بماند و اهل که در موطن جاهلیت
گفتندی اعوذ بجد تغلب بن بدر من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب
این استعاذه رهقا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند و
انهم و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه شما گمان برده اید ای جن
ان لن یبعث الله احدا آنکه برنه انگیزد خدای احدا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وانا لمسنا
السماء و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فوجدناها
پس یافتیم آسمان را ملئت حرسا شدیدا پر کرده شده از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع
جن مامور شده اند و شهبا و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین شده
وانا کنا نقعد و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشست گاهها للسمع برای شنیدن
اخبار آسمان یعنی قبل مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس
و شهب می نشستیم فمن یستمع الان پس هر که از جن طلب شنیدن می کند اکنون یجد له می یابد برای خود
شهابا رصدا ستاره روشن آتشی را نگاه دارنده و منتظر صدا ایستاده یعنی برای سوختن وی
وانا لا ندری و بدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز
داشتن ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان
ربهم آفریدگار ایشان رشدا خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما شایستگان
هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر و منا دون ذلک و از ما فروتر این هستند یعنی میانه روان
کنا طرائق قددا بودیم ما راههای خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن

بصری رحمه الله که منافحه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضیه و غیر آن
در میان جن نیز هستند وانّا ظننّا و بدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله فی الارض اینکه عاجز نمی توانیم ساخت
خدای را هر جا باشیم در زمین یعنی اگر با کاری خواهد او را در آن عاجز نمیتوانیم کرد بواسطه سکون و
ثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه هربا و عاجز نمی سازیم او را از روی گریختن باطراف
آفاق یا جوانب کوه قاف وانّا و بدرستی که ما لمّا سمعنا الهدی آن هنگام که شنیدیم قرآن را که سبب
هدایت عالمیان است آمنّا به گرویدیم بوی یا با آنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و مقرر است که هیچ پیغمبر مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که انس و جن را دعوت
او فرا رسیده است و خوان تبلیغ او در بسط خاص عام کشیده نظم داخل اند در دعوتش جن و انس
تا قیامت امتش هر نوع و جنس ، او ست سلطان طفیل او همه ، او ست شاهنشاه و خیل او همه
فمن یؤمن بربه پس هر که بگرود با آفریدگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان از جزای عمل
ولا رهقا و نه از ظلم ایشان وانّا منّا المسلمون و بدرستی که از ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و منقاد دین اسلام ومنّا القاسطون و از ما بیداد کنندگانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق
نبرند فمن اسلم پس هر که گردن نهاد امر خدای را همچنانکه ما کردیم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان
تحرّوا رشدا قصد کرده اند راه راست را و از آن به مقصد خواهند رسید واما القاسطون واما
ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم حطبا مر آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود چنانکه بکفار
آتش فروخته می شود وان لو استقاموا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی
الطریقه بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشان را ماءً غدقا آب بسیار یعنی بعد از
قحط و تنگسالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت
بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این بزرگتر و بسیارتر نعمتیست و جمعی هم
گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام و بنا زایت معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم فیه
و در آن زندگانی که طاقت شکر چگونه قیام نمایند ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد
کردن پروردگار خود و سپاس داری نکند یسلکه در آرد او را عذابا صعدا در عذاب سخت که فرح
و راحت در و نبود وان المساجد و دیگر وحی آمده که مسجدها لله مر خدای راست و خاص است بدو فلا

پس مخوانید در آن مع الله با خدای خدای دیگر را چنانچه یهود و نصاری در کنایس خود و صوامع خود
عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت می پرستند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام گفتندی لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند این مساجد مراد تمام روی زمین است که مسجد سید
المرسلین است بقوله علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا پس هیچ بقعه بایاد خدای یاد دیگری نیکو
نباشد نظم دل بجز از یاد خدا شاد مکن ، با یاد وی از کسی دگر یاد مکن ، وانّه لمّا قام و بدرستی که
آن هنگام که برخاست عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله یدعوه
میخواند خدای را و نماز میگذارد و جن قرائت او را می شنوند کادوا یکونون علیه لبدا نزدیک بود
که باشند بر وی جمع شده گان از غایت ازدحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفت
نکتهای بسیار است و اتمّ آنکه آنحضرت را هیچ نام از این خوشتر نبوده چه شرط عبادت
و عبودیت بر وجهی که آن حضرت قیام نموده هیچ کس را قدرت قیام بدان نبوده لاجرم
در وقت عروج آن حضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد سبحان الذی اسری بعبده و هنگام
نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
نظم آن بنده شعار بندگی چیست ، کز جمله بندگان گزین اوست ، وا ونذر بنده کیش شاهی
کان راه ندید هیچ شاهی ، کفار مکه مر حضرت را صلوات الله علیه گفتند عجب کاری در پیش
گرفته و در خطر بزرگ مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و از این امر رجوع کن تا ترا پناه دهیم
و حمایت کنیم آیت آمد که قل بگو با مشرکان که بهرحال انما ادعو ربی جز این نیست که میخوانم و می
پرستم پروردگار خود را ولا اشرک به احدا و انباز نمیگیرم بدو یکی را قل انی لا املک بگو بدرستی که
من نمی توانم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده
ام و کارکننده پرستش پروردگار است قل انی بگو بدرستی که من لن یجیرنی در پناه نگیرد و نرهاند
مرا من الله از عذاب خدای احدی یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا
حمایت نتواند کرد ولن اجد و نیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی بدو آرم الا بلاغا
لیکن میرسانم شما را رسانیدنی که کفایت شما را من الله از نزد خدای و رسالاته و میرسانیم
پیغامهای فرستاده وی ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدای را و در پرستش ورسوله و فرستاده او

او را امر و نهی فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا پس هر کسی که مر او است آتش دوزخ جاوید مانند کان
در آن باشند همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران را ضعیف و بی یار میدانند و در تو حامی میشوند
حتی اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون تا وقتی که ببینند کافران گروه مومن و کافرس اضعف کیست صعیف تر
ناصرا از جهت یار و اقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر کی قوی ترست
و مشرو یار کی ضعیف ترست و کمتر و بعد از استماع این آیه کفار گفتند این موعود کی خواهد بود و آیه آمد
قل یکو آنچه وعده کرده اند راست و درست لیکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری اقرب
ما توعدون نمیدانم آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی امدا یا
مقرر کرده است مر او را زمانی دور عالم الغیب و دانسته پوشیده ها فلا یظهر پس آشکار نسازد
و مطلع نکرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا هیچ کس را الا من ارتضی مگر آنکه پسندیده
من رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول
محمد است صلی الله علیه و سلم فانه پس بدرستی که خدای درمی آرد یعنی میفرستد من بین یدیه
از پیش وی آن رسول پسندیده و من خلفه و از عقب وی رصدا نگهبانان از ملائکه که ویرا
پاس میدارند لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه بوقت نزول وحی
باوی
تحقیق شد رسالات ربهم فرستاده های پروردگار خود را و احاط و فرا گرفته است علم خدای و
شامل شده بما لدیهم بآنچه نزدیک رسل و ملائکه است و احصی و شمرده است کل شیء همه چیز عددا از جهت عدد
از روی عدد تا آنکه قطره های باران و ریگهای بیابان و امثال آن مراد کمال علم و احاطه
آن جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم و خارج نیست نظم
مرچه دانستنی است در دو جهان . نیست از علم شامل پنهان . سوره المزمل مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مبدا بعثت
نماز کردی و بگلیمی خود را بپوشیدی و از خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادر
بستی بود که چهارده زرع نصف بر بالای او بودی و نیمی رسول صلی الله علیه و سلم پوشیدی
و بوی نماز کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده و
گفته زمل یعنی حمل است یعنی ای برداشته بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی نماز الا قلیلا مگر

برجستند آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت پس بزودی بدانند چون عذاب موعود در رسد و

المزمل

اندک از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده میان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق تعالی
فرمود که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیمه شب است او انقص یا کم کن منه از نیمه شب
قلیلا اندکی تا ثلث باز آید و از من کمتر نشد او زد یا زیاده کن علیه بر نیمه شب تا بثلثان رسد
و غایت این باشد و رتل القرآن و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف از بوقت
تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی الله عنه
نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف و ادای حروف انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم
و منزل کردانیم علیک قولا ثقیلا بر تو سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بتکالیف شاقه که گران باشد
عمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا
ثقیل بود و سماع آن بر کافران و ثقیل در آن بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند
ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در وقت صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدایی شنودی
و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و این
جهت در آن حالت ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عایشه رضی الله عنها
منقولست که در روزی که سرما بغایت بودی میدیدیم که وحی بدو فرو می آید و از جبین مبارکش
قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار
بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در
محل روی گلبرگش چو از خوی نظم پسان گل که بصحن چمن برافروزد و در بحر الحقایق آورده که قرآن
در نفس معتدل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه
اجمالی از وجه مصدق و مطابق که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان
صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعلم خواهد بود و کشنده چنین باری
جز صاحب جامعیت نشاید نظم ثقل چنین بار بمقدار تست کار کسی نیست که این کار تست
کس نتواند زدن این تخت پس . قوت این کار تو داری و بس . ان ناشئة اللیل بدرستی که
طاعت شب یا عبادتی که ناشی شود در شب یا بقیام شب پیدا شود هی اشد وطاء آن سخت ترست از
جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست یا بیشتر است از روی فراغ دل

چه دو سوز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر کونا کون فارغ شده و متوجه
محراب عبادت توانند شد ﴿نظم﴾ خاموشی عالم از شب با جتی باشی شد طلب، زیرا که بانگ و غریو و تشویش جلوه
خلوتخانه است واقوم و راست ترست قیلا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن درو بصواب نزد
یکتر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر می کند و ناشئة
اللیل کفته اند میان مغرب و عشاست یا مابعد عشاست تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها فرمود که ناشئه
آن بود که از خواب برخیزد ان لک فی النهار سبحا طویلا بدرستی که مر ترا در روز آمد شدی دراز
است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه باذکر و تهجد کن
واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردکار خود را باسمای حسنی و اوکوان و تبتل و ببر بده شو از خلق
و توجه کن الیه بسوی او و بعبادت تبتیلا بریدن کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد
ساز و بهکی روی بدو آر ﴿نظم﴾ دل از و بند و زغیرش بکسل، هرچه جز اوست برون کن از دل
رب المشرق والمغرب بدلست از ربک یعنی یاد کن نام پروردکار خود را که خداوند مشرق و
مغربست لا اله الا هو هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مکر وی فاتخذه وکیلا پس
فرا کیر او را کارساز خود و مهمات با وکذار واصبر و صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میکویند کفار
از خرافات و هذیانات واهجرهم و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام
مباش و نصیحت از ایشان بازمکیر این حکم بآیه قتال منسوخست وذرنی والمکذبین و بکذار مرا با مکذبان
اولی النعمة خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من کذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را
قلیلا اندکی یعنی اندک زمانی مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب امام زاهد رحمه الله آورده که میان
نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبود مکر اندک وقتی ان لدینا بدرستی که
نزدیک ماست در آخرت برای ایشان ودین انکالا بندهای کران که بدان مقید شوند وجحیما و
آتشی بزرک افروخته که در آن بسوزند وطعاما ذا غصة و خوردنی با صفت در کلو کرفتنی یعنی
در حلق کیرنده چون ضریع و زقوم وعذابا الیما و عذابی دردناک غیر از اینها که راست شود یوم
یوم ترجف الارض روزی که بلرزه درآید زمین والجبال و بجنبد کوهها وکانت الجبال و
کردند کوهها از غلظت کثیبا تلهای ریک مهیلا پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریک روان شود

از بهر شما نیز انا ارسلنا الیکم بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما رسولا شاهدا علیکم پیغمبری یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم کواه بر افعال شما و احوال شما یعنی در قیامت کواهی دهد بر اجابت دعوت او
و امتناع از آن کما ارسلنا الی فرعون رسولا همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام
فعصی پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه اخذا وبیلا
پس کرفتیم او را کرفتنی سخت یعنی ایشان غرق کردیم و از آب باتش بردیم تهدید کفار قریش
در ضمن آیت مندرج است فکیف تتقون پس چگونه نکاه دارید ای مشرکان تنهای خود را ان کفرتم
اکر باشید بر کفر خود یوما یجعل الولدان شیبا از عذاب روزی که هول آن میکرداند کودکان را پیران
یعنی موی سیاه ایشان را سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر
کرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منفطر به آسمان شکافته باشد به سختی و
هیبت آن روز کان وعده هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مفعولا بوده
ان هذه تذکرة بدرستی که این آیتها پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا کیرد الی ربه
بقرب آفریدکار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و کمتر و
بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز کذاردندی تا بجدی
که پای مبارکش ورم کرد و نحافت بر مزاج مبارکش غالب شد و منکران ندای ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در
ره در افکندند حق سبحانه بعد از یکسال آن بار کران از مؤمنان برداشت آیه فرستاد که ان ربک
بدرستی که پروردکار تو یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل میداند آنکه تو بر می خیزی در شب برای نماز
کمتر از چهار دانک شب ونصفه و نماز میکذاری نیمه شب وثلثه و سه یکی از وی وطائفة من الذین معک
و تا آنکه با تو اند یا تو اند از اصحاب تو بر می خیزند بهمین منوال کرد هی والله یقدر اللیل والنهار
و خدای اندازه میکند شب و روز را و مقادیر ساعات از امیداند و علم او محیطست بتمام تو
هر شب بدین مقدار علم داند خدای ان لن تحصوه آنکه طاقت ندارید تقدیر او و فات را نکاه
نمی توانید داشت فتاب علیکم پس بازکشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام
مقدر فاقرؤوا ما تیسر من القرآن پس بخوانید آنچه آسان تر بود از قرآن مراد آنست که بکذارید آنچه

میسر شود شما را از نماز شب علم ان سیکون منکم مرضی و دانست خدای که باشند از شما بیماران و آخرون
یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و دیگر آنکه سفر کنند در زمین میطلبند از فضل الهی و کرم
نامتناهی یعنی تجارت می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند و آخرون یقاتلون فی سبیل الله و دیگر
آنکه کارزار میکنند در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان رنج رسد در نماز شب و
ضبط معاودت آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز
و این امر بر سبیل فریضت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق سنت و استحباب
است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند آن سه آیت یا صد یا دویست
یا ختم در ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
وی را فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر می توانم
که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیادت هست فرمود که بخوان در هفت
روز و بر این زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان
ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن
خصمی نکند با وی در روز قیامت و اگر پانصد آیت اشتغال نماید بنویسند برای وی قنطاری از
مزد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروضه را و آتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و
اقرضوا الله و قرض دهید خدای را قرضا حسنا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر
و یا قرض جزای بسیار بازای آن و مانند موا و آنچه مقدم فرستید لانفسکم برای نفسهای خود من خیر
از نیکی تجدوه یابید آن را عند الله نزدیک خدای هو خیرا او بهتر است و اعظم اجرا و بزرگتر از
روی اجر و مزد یعنی ثواب آن زیاده یابید که یا ده و هفتصد و از آن بیشتر و استغفروا الله
و طلب آمرزش کنید از خدای در همه حال ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است بندگان را
رحیم مهربان بر ایشان

سورة المدثر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم جابر بن عبد الله
رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که در زمان فترت وحی بر راهی میرفتم
ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملکی که در غار حرا پیش آمده بود بر کرسی

نشسته است میان آسمان و زمین از سطوت هیأت و عظمت شکل او خوفی بر من طاری شد بجای
باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت
حق جل جلاله و عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد دثار نبوت
است یعنی ای لباس ساتر در برافکنده قم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای باداء امر
نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند و ربک فکبر و پروردگار
خود را بتعظیم یاد کن و ثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن بخلاف
صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رضی الله عنه فرموده
که کوتاه کن جامه را فانه انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در حقایق
از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی نقل میکنند که حضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم
و مرا گفت ای علی طهر ثیابک من الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای
خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تایید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام
است حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت اسلام
هر که خدا را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را یگانگی بداند و بوی شرک
نیاورد هیچ چیزی را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف شود
در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه
الله گوید از اینجا دانستم معنی قول خدا را و ثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی
خلعتی از صفات روحانی • دارش از لوث خشم و شهوت دور • تا بپاکیزگی شوی مشهور
والرجز فاهجر و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین شیوه که هستی باش و لا تمنن و عطا مده
تستکثر تا بیشتر ستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آن را بسیار شماری یا مردم را ممنون
مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان و لربک فاصبر و از برای رضای
پروردگار خود صبر کن یا در تحت اوامر و نواهی صابر باش فاذا نقر پس چون دمیده
شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه فذلک پس آن دمیدن یومئذ در آن روز یوم عسیر
روزی دشوار است علی الکافرین بر کافران غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگر چه طول مدت

وخلعت ایمان خلعت توحید

وشدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم ودشواری را از مومنان بردارد و دیاکاوان
بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه کرده و نامهای اعمال بدست چپ
ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فواتح سوره حم
مومن شنیده بمیان قوم باز آمد وگفت وبخدای که از محمد حالا کلامی شنیدم که سخن جن وانس
نیست مر ورا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد وبروی طراوت و تازگی است که
هیچ حدیث را نبوده اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادت کلیه واسفل این شجره طیبه و بیخ
فضایل وحکم علیه بغایت استحکام تمام پذیرفته واین کلام غالب آید ومغلوب نگردد و از بلندی
به پستی نگراید قریش بعد از استماع سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل ورا بانواع
سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرار اسحر گفت وآن سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیده
بغایت ملول گشت وحق سبحانه آیه فرستاد که ذرنی بگذار مرا ومن خلقت وانکه آفریدم او را وحیدا
تنها بی مال و ولد وانصار واعوان وغوائل نشت کذا او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان
وجعلت له وادادم او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار
بود و میان مکه وطایف شتر وگوسفند بسیار داشت وبساتین وامتعه وعبید واماء او در تجارت
نمی آمد و بنین شهودا وادادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش
محتاج بسفر نبودند وپیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و از
جمله خالد وعماره وهشام رضی الله عنهم ایمان آوردند ومهدت له وبگستردم برای او بساط
جاه و ریاست تمهیدا گستردنی تا ریحانة قریش لقب یافت یا ساختم کارهای او را ساختنی تمام
ثم یطمع پس طمع میدارد ان ازید زیاده کنم عطیات خود را درباره وی کلا نکنم چنین ونعم
خود را بروی افزون نسازیم انه کان بدرستی که اوست لآیاتنا مر آیتهای کلام ما را عنیدا منکر
ودران ستیزنده وبسحر نسبت دهنده ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال
وجاه وی در نقصان نهاد وفرزندان او از او برگشتند وبعضی بمردند واو محتاج [illegible]
وهلاک شد سارهقه صعودا زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود وآن کوهیست از آتش که هفتاد
سال بربالای آن رسند وفی الحال که بدو رسند [illegible] آن رسند باز بزیر افتد ودر تبیان آورده که

تکلیف کنیم او را بصعود برشدن واین صخره ایست املس در دوزخ که بربالای آن رود پس او را در
زنجیرهای آتش کشیده از پیش میکشند واز عقب گرزهای آتشین میزنند تا براه بجا رود واین وعید
عظیم برای ولید جز است انه فکر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وقدر واندازه باخود
است گر که چه گوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرده چون قریش او را ملامت
کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید وعقل او کامل است ودیوانه بود دست نست وخیال می بندید
که او کاهن است وامارت کهانت از او ظاهر نمی شود وگمان می برید که کذابست وهرگز بکذب متهم
نبوده ومی پندارید شاعرست وسخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت وسخن او را
بچه چیز نسبت توان داد ولید با خود فکر کرد وبا خود خیال بست فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر
چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد کیف قدر چگونه اندازه کرد ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دگر
ثم عبس وبسر پس روی ترش کرد وپیشانی درهم کشید بطریق کراهت یا نخندید ثم ادبر پس روی
بگردانید از حق یا پیغمبر واستکبر وگردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا مانند
این که محمد میگوید الا سحر یؤثر مگر جادوی که تعلیم گرفته شود از سحره ان هذا الا قول البشر نیست
این مگر سخن آدمی یعنی یافکیهه وجبر ویسار سأصلیه زود باشد که در آرم ولید را سقر درکه (?)
از دوزخ که نامش سقرست وما ادریک ما سقر وچه چیز دانا کرد که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی
نگذارد گوشت وپوست وعروق واعصاب را هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند وباز حق سبحانه نو
سازد اجزای او را ولا تذر ودست باز ندارد دیگر باره تا نسوزد لواحة آتشی سیاه کننده للبشر
مر پوست کافر را علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکلند و
در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند مر حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از خزنه دوزخ آنحضرت دوبار باصابع یدین اشارت کردند ودر
کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد واین آیت تصدیق قول آنحضرت است که نازل شد
ویهود مسلم واشد که این سخن مطابق قول تورات است ودر تخصیص این عدد مفسران و
مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد وعشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود
میان اکثر قلیل واقل کثیر ولوافی وجوه ودر جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که بعد از

نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش از زبانیه نوزده پیش نیستند آیا ده تن از شما یکی را ازیشان
دفع نتوانند کرد و ابوالاشدین کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را
بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من پیش شما بر صراط بروم و ده را بدست راست
ونه را بدست چپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و ببهشت درآییم آیة آمده که و ما جعلنا و ما گردانیده ایم
اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند و در معالم آورده
که رئیس خزنه دوزخ مالک است و با او هجده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب
ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه آتش بیرون می آید از دهن ایشان و میان دو دوش ایشان
مسافت سیر یکساله باشد یکی ازیشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهد
میکند و ذکر ملائکه برای دفع سخن کلده است یعنی و میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان
آدمی نه اند بلکه فرشتگانند و تمام او میان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا مقاومت چه رسد و
ما جعلنا عدتهم و نساخته ایم شماره ایشان را که نوزده است الا فتنة مگر حدوثی که سبب فتنه باشد
للذین کفروا مر آنرا که کافر شدند یعنی استهزا و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه متکفل اعدا
خواهند کرد لیستیقن الذین اوتوا الکتاب تا بی گمان شوند آنها که اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب را چه وا
یابند که مصدق توریت است و یزداد الذین امنوا و تا بیفزاید آنها که گرویده اند ایمانا گرویدنی بدین
سخن بسبب تصدیق اهل کتاب و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب و تا شک نیارند آنها که عطا کرده شده
اند بتوریت و المؤمنون و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد و لیقول الذین و تا بگویند آنها که فی
قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق است والکافرون و بگویند ناگرویدگان ماذا اراد
الله بهذا مثلا چه چیز خواسته است خدای بدین عدد که غریب است مثل کذلک همچنین یضل الله
در ضلالت فرو میگذارد خدای من یشاء هر که را خواهد و یهدی و راه نماید من یشاء هر کرا خواهد
آورده اند که بعض قریش گفت حالا محمد نوزده یار و مددکار بیش ندارد و حق سبحانه فرموده که و
ما یعلم و نمیداند جنود ربک لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر او بند الا هو مگر هم
او که عالمست بهمه معلومات و ما هی و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا ذکری للبشر
مگر پندی برای مردمان کلا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد والقمر و سوگند باد که معرفت اوقات

واجال بوی از بسته است واللیل و بحرمت شب که اذ ادبر چون پاید از عقب روز و حفص
اذ بی الف خوانده واو به صیغه ماضی ادبار یعنی چون برود از پس و الصبح اذا اسفر و سوگند
بصبح چون روشن گرداند عالم را انها بدرستی که دوزخ که سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرگ دوزخ
است نذیرا بیم کرداننده ایم او را حذری که بدان بیم کند در باب آورده که حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم پیغمبر باده که قم فانذر بیم کند و الحشر مرتو میانرا تا بیوند که رفته از گناه و بپرهیزند لمن شاء
منکم من بشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ نذیر است مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یتقدم
آنکه پیش رود در خیر و طاعت او یتأخر یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی همه طوایف را بیم دهنده
است کل نفس بما کسبت رهینة هر نفسی بآنچه کرده است آنکه داده خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار
و محبوس است الا اصحاب الیمین مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در
آتش چه گناه ایشان آمرزیده شده است و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنان اند یا ملائکه
فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یتسالون می پرسند عن المجرمین
از احوال گناهکاران و میگویند ما سلککم فی سقر چه در آورد شما را در دوزخ قالوا ایشان گویند در جواب لم
نک من المصلین نبودیم از نمازگذاران و لم نک و نبودیم ما که نطعم المسکین طعام دهیم درویش را
وکنا نخوض و بودیم که شروع میکردیم در شأن محمد و عیب وی مشغول می شدیم مع الخائضین با
شروع کنندگان در آن وکنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا او با و رسید ما
حتی اتانا الیقین تا وقتی که آمد بما مرگ و مقدمات او و بر همان حال مردیم فما تنفعهم شفاعة الشافعین
پس سود نکند ایشان را شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشان شفاعت کنند و این خود محالست
فما لهم پس چیست مر ایشان را که پیوسته عن التذکرة از قرآن یا مواعظ معرضین در حالتی که اعراض
کنندگانند کانهم گویا ایشان حمر خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند من
قسورة از شیر یا از صیاد یا ریسمان و دام یا مردم تیرانداز کما اشاره فی المثنوی نظم
از کجا این قوم و پیغام از کجا ✤ از جمادی جان کجا باشد رجا ✤ فهمهای کهنه کوته نظر
صد خیال بد درآرد در فکر ✤ راز جز با رازدان انباز نیست ✤ راز اندر گوش منکر راز نیست
از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد

صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای مثل آن بیاری یا گفتند ایمان نیاریم تا نامه
هریک از ما کتابی نیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس که متابعت
کند محمد را آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و منکر و بند بدان بلکه یخواهید کل امرئ منهم ان
مروی از ایشان آن یؤتی آنکه داده شود صحفا نامها منشرة گشاده و بی مهر و در آن نوشته که ای
فلان پیروی کن محمد را کلا نه چنین است که ایشان را این صحیفه ها اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه
برای استماع آیات صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کلا حقا که
نیست انکار ایشان در باب قرآن میگویند که سحرست یا قول شاعر انه تذکرة بدرستی که قرآن پندیست
و یادکردی فمن شاء ذکره پس هرکه خواهد بپندگیرد و بدو و ما یذکرون و یاد نکنند الا ان یشاء
الله مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی و سزاوار آنکه از و بترسند و اهل المغفرة
و سزاوار آمرزیدن ترسندگان سورة القیمة بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زائده است
در فعل قسم برای تأکید است یعنی اینست که هرآینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و
لا اقسم والله یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیانست که نفس مقصر را ملامت
کند بر تقصیر عبادات و طاعات که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار
بود در عبادات یا نفس مطلقه که همیشه لایم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد
آورده اند که عدی بن ربیعه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد از
اخبار آنحضرت فرمود که اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم
جمع شود آیت آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع عظامه آنکه جمع نخواهیم
کرد استخوانهای پراکنده او را مراد و تعریض است که عظام خاک شده بلی آری جمع کنیم پس باید که
وانمودار قادرین توانا علی ان نسوی بنانه برآنکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات
او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد
عدی یا جنس آدمی لیفجر امامه که دروغ گوید آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل ایان هی
پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود
چشم و خسف القمر و تیره گردد ماه و جمع الشمس والقمر و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر

حزب القیمة

مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی مکذب یومئذ در این روز این المفر کجاست
جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناهگاهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی
بحکم او یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق ثابت خود مقر هرکسی از بهشت و دوزخ مقرر کند
ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بآنچه پیش فرستاده است از عمل و اخر و
بآنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرمود که گناه از پیش فرستی بجرات
و مال از پس بگذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند کرامت
گر فرستی زپیش به باشد که بحسرت از پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود
بصیرة خداوند بصیرتست یعنی داناست بحال خود و گواست بر انواع افعال خود و لو القی و اگرچه
القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر انگیزد بدانچه معذور است در وقوع آن
چاره اندیشد او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست
چه چندین عذر انگیزی و هردم حیلها سازی چه میدانی که میدانیم و میدانم که میدانی ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی برسید انام علیه الصلوة والسلام خواندی
آن حضرت بزبان با وی میخواند تا فراموش نکند آیه آمد که لا تحرک به لسانک مجنبان بقرآن لسانک
زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه
گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری و قرآنه و بر ماست اثبات قرائة آن بر زبان تو فاذا
قرأناه پس چون بخوانیم او را بر زبان جبرئیل علیه السلام بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن
او را و تأمل جای در آن ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن
بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست
میدارید شما دنیای شتابنده را و تذرون الآخرة و دوست باز میدارید آخرة پاینده را و کار
برعکس میباید وجوه رویها یومئذ در آن روز که قیامت ناضرة تازه و تابان باشند یعنی
وجوه انبیا و اولیا و مومنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان بی حجاب ابن
عمر رضی الله عنه گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت الکمس است
که نظر کند بر وجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی مقدار نظر خود پس آیت برخواند که وجوه یومئذ ناضرة

صرف را مکن گنج وارد و گرنه اه سرگنی

ه نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران
خود تا هزار ساله راه و آنکه پیش و گرامی تر
نزد خدا انکست

ای ربها ناظرة آورده اند که او را و هزار او تا دا این کلمات است اللهم انی اسالک النظر الی وجهک
الکریم نظم هرکس بهشت آرزوی دارد و عاشق * جز آرزوی دیدن دیدار ندارد * و
وجوه یومئذ و رویها آن روز باسرة ترش و تاریک یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان
بری توای مخاطب پاکان بر دآن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل انکه رسیده خواهد شد بها فاقرة
بلای و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایت از نزول عذاب عظیم بر و بقول اصح آن بلای حجاب
است از رویت رب الارباب ع که از فراق بتر در جهان بلایی نیست * کلا زنهار است که دل
بر دنیا نتوان نهاد و از آخرت غافل نتوان شد اذا بلغت التراقی چون برسد جان باستخوانهای سینه
گردن و قیل و گفته شود یعنی محتضر با ملائکه گویند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده و ظن
و یقین کند محتضر انه الفراق و التفت الساق بالساق و برهم پیچد ساقهای او یعنی پایهای او از
هول مرگ در هم پیچد و حرکت در ان نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت الی ربک یومئذ
جزای پروردگار تو یومئذ المساق آن روز بازگشت باشد همه کس را عاقبت مغز ان براستی که ابوجهل
لعین شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم واقع بود در شان او نازل شد که فلا
صدق تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از انچه واجب مال وی می بود و لا صلی و نه روی
نمود و پیغمبر را نماز بگذارد برای خدای ولکن کذب ولیکن تکذیب کرد دین را و تولی و برگشت از ادا
حق ثم ذهب الی اهله پس بازگشت بسوی کسان خود یتمطی متبختر امید از روی افتخار که من چنین و
چنین کاری کردم ما معنی تکذیب و تولی اولی لک فاولی ٢ نیک سزا است ترا هول قیامت پس
بغایت سزاست ترا حلول و ورود دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی
ابوجهل گفت مرا می ترسانی ای محمد و بر تو بعضی علما اولی بمعنی ویل است حق سبحانه برای تاکید
ابوجهل گفت جبار گرت ای وای بر تو ایحسب الانسان آیا می پندارد انسان ان یترک سدی آنکه
واگذاشته شود سدی مهمل و معطل و ضایع که نه مکلف و نه عقبی مبعوث نگردد الم یک نطفة
آیا نبود آدمی قطره آب من منی یمنی ریخته در رحم ثم کان علقة پس بود پاره خون بسته فخلق
پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را فسوی پس راست کرد صورت او و روح در دمید فجعل

آنچه بدو رسیده است دنیا نازل شده بسبب
جدایی است از دنیا و حیات و طلا زمان

٢ سزاوار است مر ترا ای ابوجهل مرگ سخت
پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر ثم
اولی لک فاولی پس نیک سزاوار است
ترا هول قیامت پس بغایت سزاست
ترا حلول دوزخ ۴

قیمة ١

الدهر

پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر و الانثی نر و ماده الیس ذلک آیا نیست آنکه آفرید چنین
بقادر بر انکه زنده گرداند مردگان را و در خبر آمده که در آخر این سوره بباید گفت
بلی و بروایتی دیگر سبحانک اللهم بلی یا شیخ ما سیکف بلی سبحان ربی الاعلی سورة الدهر
بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی آیا آمد استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمد علی الانسان بر آدم علیه
السلام حین هنگام من الدهر از زمانی که در آن لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده
یعنی جسد بیجان بکه و طائف افتاده بود و قبل از نفخ روح در وکسی با نشناختی و او را یاد نمی کرد و چون نطفه
و عناصر نمی دانستند که نام او چیست و فایده خلق او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند
که دستان آدم آیینه می سازد که مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد و در اقصار مراتب ظهور و مرتبه خلافت
کبری را شاید و حاصل مقصودات و منتهای غایات باشد و همه نهایات با وجود با وجود او
آشکار شود نظم شد ظهور را و بکلی نور نور * گنج مخفی از روی آمد در ظهور * گنج مخفی بود در زیر خاک گرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد * گنج مخفی بود در زیر می جوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد
انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی زاد را که اولاد و بند من نطفة از آب اندک که منی است
چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با
آنکه مفرد است بجمع صفت کرده و فرموده امشاج آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن
زن زرد است و سرخ و بعد از اجتماع سبز می شوند یا امشاج یعنی اطوار است یعنی نطفه علقه
می شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر سر نبتلیه خلق کردیم انسان را بامر و نهی نبتلیه
می آزماییم او را فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و
استماع آیات انا هدیناه بدرستی که ما بنمودیم او را السبیل راه راست بنصب ادله قدرت
و انزال آیات تا باشد اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید و اما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر
شقی انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین برای ناگروندگان سلاسلا زنجیرها که بدان
ایشان را بدوزخ کشند و اغلالا و غلها بر گردن ایشان نهند و سعیرا و آتشی افروخته که در آن بسوزند
پیوسته ان الابرار بدرستی که نیکوکاران نیز بودن پیاشامند در آخرت یعنی مومنان صادق
فرمان بر پیاشامند در آخرت من کاس کان از جام خمری که باشد مزاجها کافورا آمیختگی آن کافور

یعنی از ابکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوش بوی کردد و کفته اند آبیست در بهشت
خوش بوی و سفید و بجهت مشابهت او بکافور او را بدین نام خواندند و موید این قولست اکه
بدل از کافور آورده که عینا کافور چشمه ایست یشرب بها می آشامند بها ازان عباد الله بندکان خدای
یفجرونها تفجیرا میرانند آن چشمه را هر جا خواهند تفجیرا راندنی ساقی جمهور مفسران برانند که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید
و علی و فاطمه را رضی الله عنهما کفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که
سه روز روزه کیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه کرفتند و مقداری جوی
قرض کرفته یا مزد کار ستده و آرد کرده نان پختند و خانه شام خواستند که افطار نمایند مسکینی
بدری خانه آمد که یا اهل بیت النبوة مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید که حق سبحانه شما را
از موائد بهشت بدهد علی رضی الله عنه نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت
کردند و بآب خالص روزه کشادند و شب کذرانیدند و دیکر روز روزه کرفتند و بوقت افطار
یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و طعامی که بود ایثار کردند و شب سیم اسیری بسر وقت ایشان رسید
خوردنیها بدو دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که یوفون بالنذر وفا نمایند بنذری که در حالت
کنند و یخافون و می ترسند یوما کان از روزی که هست شره بدی یعنی محنت و شدت او مستطیرا
فاش و آشکارا و رسیده بهمه و یطعمون الطعام و میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدای
یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و از دوست میدارند آن را می دهند
و محبوب اند مسکینا درویشی بی مایه را و یتیما و خورد سالی بی پدر را و اسیرا و اسیری را که از کفار
کرفته اند و در خبرست که چون اسیری بحضرت رسالت آوردندی او را ببعضی مسلمانان سپردی
تا در سرای مبارک در شان او برابری قرار کیرد و کفتی احسن الیه و بعضی علما برانند که اهل سجون را
اهل غفر که در حقیقت او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید و اما و وارد حکم اساری دارند
یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان مقال یا بزبان حال میکویند انما نطعمکم لوجه الله
جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها برای طلب رضای لقای خدای لا نرید نمی خواهیم
منکم جزاء از شما پاداش و مکافات و لا شکورا و نه سپاسی و آزادی چه در احسان منت نهادن

و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد نظم هر چه دهی میده و منت منه * و انچه بدادی آن خود مده
منت و مزدی که بهم احسان بود * وقت جزا در پی نقصان بود * انا نخاف بدرستی که ما می ترسیم
من ربنا از آفریدکار ما یوما عبوسا از عذاب روز ترش یعنی روزی که رویها در وی ترش بود و
از شدت اهوال قمطریرا روزی سخت و کریه از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست
فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت ترست از اسم خود فوقیهم الله پس نکاه
دارد ایشان را خدای شر ذلک الیوم از بدی روز و هول آن روز و لقیهم و پیش آرد ایشان را نضرة و
سرورا تازکی و خوبی روی و شادی و فرح در دل و جزاهم بما صبروا و پاداش دهد ایشان را بانچه
صبر کردند یعنی در جوع شکیبایی نمودند و ایثار فرمودند جنة بوستانی که از میوه او خورند و حریرا
و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زده باشند فیها در بهشت علی الارائک بر
تختهای آراسته لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا نه بینند در بهشت آفتاب و حرارت نیابند و نه سرما
مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و دور زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی
کردند و دانیة و پاداش دهد خدای ایشان را جای بهشت دیکر که نزدیک بود علیهم ظلالها بدیشان
سایهای درختان آن و ذللت و رام کرده شده باشد قطوفها میوهای آن تذلیلا رام کردنی
یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند و یطاف علیهم و کردانیده شود بدیشان بآنیة
جامهای خرد از سیم و اکواب جامهای بزرک کانت قواریرا که باشد مانند آبکینها قواریر من فضة
آبکینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبکینه که از زجاج داخل آن توان دید
قدروها اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه
کردنی یعنی بهر کسی فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده و
نقصان نشود و یسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کاسی کان مزاجها زنجبیلا خمری که باشد
آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده
است عینا و آن زنجبیل چشمه ایست فیها تسمی سلسبیلا در بهشت نام نهاده شده بسلسبیل و
آن منقاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و کویند آسان در حلق رود و زود
بکوارد و یطوف علیهم و طواف کنند بایشان ولدان مخلدون پسران کوشواره دار یا جا

بندگان فرمان برداران بلغ بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظه ایست یا معامله اهل
البیت رضی الله عنهم در بدل ایثار ره عبرتیست مر مومنان تا مثل آنها عملی کنند و از مثل این جزا
ما بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فرا گیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود سبیلا راهی بخیر و
طاعت کو فرا گیرد و ما تشاءون و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد خواستن
شما را ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار
نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت یدخل من یشاء در آرد هر که را خواهد فی رحمته در بخشش و رحمت
و توفیق در بهشت بفضل و کرم خود و الظالمین و ستمکاران یعنی مشرکان اعد لهم آماده کرده
است برای ایشان عذابا الیما عذاب دردناک دایم سوره المرسلات بسم الله الرحمن الرحیم
سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بنیکویی یعنی بامر و نهی یا بآیات قرآن فرستاده شده بمحمد
به نیکویی یا بباد های وزنده شده پی در پی فالعاصفات عصفا پس سوگند بملائکه که سخت وزنده در
عصف سخت رفتنی در اتحاد امر الهی یا احکام کلام که بر بندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی
ناسخ شرایع و ادیان مقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قوم و النشرات و سوگند
بفرشتگان که نشر کنندگان اند شرایع و کتب یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که
آثار هدایت است منتشر می سازند برای خاص و عام یا بادهای جهنده جهت راحت جمع فالفارقات
پس سوگند بملائکه که جدا کنند کاشفند مر حق و باطل را اندیشه نکر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن که
جدا کرده اند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فالملقیات پس سوگند بفرشتگان القا کننده
کاشفند به پیغمبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها
که سبب ذکر می شود چه مشاهده هبوب ایشان موجب ذکر حق است و ما یستدلال ایشان بر قدرت
وی و القای ذکر عذرا برای عذر محققان او نذرا و بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم آن که
باشد که انما توعدون بدرستی چیزی هست که بآنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و مافیها
لواقع هر آینه بودنی است فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده کرده شوند
یعنی نور ایشان ببرند و اذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته کرده و اذا الجبال و آنگاه که
کوهها نسفت پراکنده شود از اماکن خود و اذا الرسل آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند

میقاتی که مقرر شده باشد دران گواهی دادن بر امتان پس گوید که لای یوم اجلت برای کدام
روز واپس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لیوم
الفصل از برای روز فصل و بیاور یک وجه چیز و اما ساخت ترا تا بدانی که ما یوم الفصل چیست روز
فصل چه کند او را شوان دانست ویل ای وای یومئذ آن روز للمکذبین مر آنانرا که تکذیب امروز کنند
الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم الاخرین پس
از پی ایشان در آریم هلاکت الاخرین پسینان را که مانند ایشان اند چون کفار مکه کذلک مثل این
کار نفعل بالمجرمین میکنیم بهمه گنه کاران ویل یومئذ للمکذبین گروهی بزرگ در آن روز مر تکذیب
کنندگان راست و عید است الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را از آب خوار و بیمقدار فجعلناه پس نگاه
داشتیم آن آب را فی قرار مکین در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته
شده که زمان ولادت است فقدرنا توانا بودیم بر آفرینش فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما
ویل یومئذ للمکذبین گروهی بزرگ دران روز مر باور ندارندگان این قدرت راست الم نجعل
الارض کفاتا آیا نگردانیدیم زمین را کفاتا پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا مر زندگان و مر
مردگان را یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود دارد و جعلنا فیها رواسی
و بیافریدیم در زمین کوههای شامخات بلند و سر افراز و اسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا
آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و ینابیع آن در زمین ویل یومئذ للمکذبین وادی جهنم در
روز رستخیز مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند و تکذیب را دران روز
گویند انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند
سه شاخ لا ظلیل خنک و دایم که در وراحت باشد و لا یغنی و دفع نکند از دو رخی من اللهب
از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دوزخ است که از بسیاری و بزرگی متفرق می شود به
شعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دلی که از دوزخ بیرون آید لوا زو سه شعب
منشعب گردد یکی نور دوان بر سر مومنان سایه افکند و یکی دخان دوان بر فرق منافقان
متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بر بالای کافران بایستد و در انوار آورده که سه
شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال و مودی

بروید بسوی آنچه بودید که بدان تکذیب میکردید
یعنی آتش [illegible]

بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که فردا از
که ظلیل من یحموم است این گرده امروز بنور عقل تمسک شده از شرر کی صفت بهیمی و سبعی باید
گذشت نظم زنار یکی خشم و شهوت حذر کن که از دو دان چشم دل تیره کرده غضب چون دراید رود عقل
هوا چون شود چیره جان خیره کرده انها ترمی بشرر بدرستی که دوزخ ترمی می افکند دران روز شررها
کالقصر باشند کوشکی عظیم کانه گویا که ان شرر جمالات صفر شتران زرد اند برنگ اتش و بعضی گویند
صفر یعنی سود است و چون اتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره
بقصر جهت عظمت و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت
ویل یومئذ للمکذبین شدت بسیار است آن روز مر دروغ زنان را که صفت دوزخ و شراره او را باور
ندارند هذا یوم لا ینطقون این روز روزیست که کافران سخن نگویند در بعضی مواقف یا ناطق
نشوند بحجت بر خدای ولا یؤذن لهم و دستوری ندهد مر ایشان را تا عذر خواهی کنند و عذر سود
ندارد ویل یومئذ للمکذبین کرب و اندوه آن روز مر انها راست که تکذیب کنند مر این خبرها را هذا
یوم الفصل این روز جدا کردن است میان محق و مبطل جمعناکم جمع کردیم ای شما را ای مکذبان
این امت والاولین و پیشینان را که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان لکم پس اگر هست لکم
کید مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت مومنان بکار می بردید فکیدون پس پیش برید
بآن تعریع است مر ایشان را و اظهار را تا عجز ایشان یعنی حیله خدای پیش نرود و بمکر دوستان عذاب
از خود دفع نتوانستند کرد و نظم بمکر و حیله عذاب خدای دفع نشود نیاز باید و اخلاص و ناله سحری
توان خرید بیک آه ملک سر و جهان از این معامله غافل مشو که حیف خوری ویل یومئذ
للمکذبین غم و غصه آن روز مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیز
کاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایه های درختان بهشت باشند و عیون و بر کنار چشمه های
اب و فواکه و در میان میوه ها مما یشتهون انانکه آرزو کنند و ملایکه ایشان را میگویند کلوا بخورید
ازین ثمرات واشربوا و بیاشامید ازین آبها هنیئا گوارنده بما کنتم تعملون
بسبب انکه بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران
ویل جل تیج و ذم یومئذ آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که نعیم بهشتی منکر بودند کلوا

بخورید ای کذبان نعم فانی دنیا را وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که
شما مشرکانید و عاقبت ایشان عذاب الیم است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبان را از
عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را رو
است که مسلمانان بنهو هر رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل یومئذ للمکذبین آن روز
مر دروغ زنان راست که بشرف اسلام نمی رسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یومنون
می گروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزست مشتمل بر حجج واضحه و بیانی لایحه و در خبر آمده است بعد از
خواندن این آیات باید گفت آمنا بالله الجزو الثلثین و به تمت سوره النبا بسم الله الرحمن الرحیم

الجزو

النبا

چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و روز قیامت
بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از آن یکدیگر
می پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه فرمود عم یتساءلون از چه
چیز می پرسند ای کافران عن النبا العظیم از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن خبر که ایشان
فیه دران خبر مختلفون اختلاف کنندگانند یعنی ورا بسحر یا شعر یا کهانه نسبت میدهند و
مفتری و اساطیر میگویند و بقولی نبا عظیم نبوت آنحضرت که میگویند یا او پیغمبر
هست یا نیست و ساحر است یا شاعر است یا مجنون بعضی برانند که آن خبر بعثت و دران مختلف
بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد که هولاء شفعاؤنا عند الله و
برخی مطلق انکار بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع
آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند روز قیامت یا ترع یعنی نه چنانچه دران
اختلاف میکردند ثم کلا سیعلمون باز باشد که بدانند روز قیامت را و بطلان قول خبث عقیده خود
الم نجعل الارض مهادا آیا نساخته ایم زمین را مهادا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال
بگردانیدیم کوهها را اوتادا میخهای زمین تا بدانها استوار و خلقناکم و بیافریدیم شما را ازواجا
از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه و سفید دراز
و کوتاه و خوب و زشت وجعلنا نومکم و گردانیده ایم خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما
یعنی خواب قطع حرکت کند تا قوی حیوانیه برآساید و ماندگی ایشان زایل گردد وجعلنا

اللیل وساختیم شب را لباسی پوشنده یعنی لباسی که ظلمت همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات
قدس سره آورده که شب لباس اهل اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود
از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راهست و روز بازار رسید از اهل سحرگاه است
نظم اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم نظم چون در دل شب خیال و یار است
من بنده شب که روز بازار است ؛ وجعلنا النهار وگردانیدیم روز را معاشا وقت طلب
معیشت تا تحصیل آن حاجت وجوی کنید وبنینا وبنا کردیم فوقکم زبر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت
یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وجعلنا و بیافریدیم در
آسمان سراجا چراغی وهاجا افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات
از ابرهای فشارنده باران ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج تا بیرون آریم به بدان آب حبا دانه که
قوت را شاید چون گندم و جو ونباتا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون
آریم از دریا دانه در و از زمین گیاه وجنات و درختان بوستانها الفافا در هم پیچیده یعنی بسیار
و بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز کان هست در حکم
خدای میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلائق و مجازات ایشان یوم ینفخ روزی که دمیده شود
فی الصور در صور نفخه ثانیه فتأتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه از قبر خود بعرصه گاه
محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول صلی علیه وسلم از افواج پرسیدند فرمود که
حشر کرده شوند ده صنف از امت بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر هیأت خوکان و برخی
نگونساران که ایشان را بدوزخ کشند وبعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی منجاید
زبانهای خود را وآن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند
واهل محشر از ان در کراهت باشند و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین
آویخته و بعضی گنده تر باشند بد تر از مردار و بعضی را جبه ها پوشانیده باشند از قطران چسبیده
به پوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خوران و نگونساران
خوارندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که بأعمال خود معجب بوده و زبان

رابطه بعد از نه ورق است

البروج

ومشهود ۞

وشاهد ومشهود مشاهد یا شاهد امت و ممید
ومشهود امت دیگر آیات حفظه اند
ومشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند

وکردند کارهای شایسته لهم اجر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته و نابریده و منت
ناننهاده سورة البروج بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند بآسمان خداوند
برجها مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر یا درهای سماوات والیوم الموعود و سوگند بروز
وعده داده شده یعنی قیامت وشاهد و سوگند بگواه که امت است همه را می بیند و میداند و سوگند
بگواهی داده بر وکه بنده است و تو لی شاهد محمد است ومشهود آدمی وشاهد ومشهود با اقوال دیگر
یا حجر الاسود است و حجاج یا جمع اهل عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نماز گزارندگان
در روی یا آدم ع و ذریت وی یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام ولیالی و عمل کنندگان
در ایشان و بر تقدیر جواب قسم آنست که قتل هلاک شدند و ملعون گشتند اصحاب الاخدود
خداوندان مغاک نهادن زمین وایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس ع در زمان و
ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بدو بودی چون بسن شیخوخیت رسید بعرض ملک
رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بسوی من راه یافته نظم دیده از بهر شعاع تیره شود
گوش وقت سماع خیره گشته نه زبان را مجال گویایی ، نه تن خسته را توانایی ، صلاح
در آنست که جوان عاقل و تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من
حلقی بر امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران منوال که مدعا او بود
بوی پسری داد آن ساحر باهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال
وی اطلاع یافت طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده خدای پرست گشت
و روزها به بهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرم بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل کامل
مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهای
بر سر راه آمده و مردم در تعب و خلق از هر طرف حیران مانده بودند جوان پیش آمد و اسم
اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالیده گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت
و خبر این جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر شیری بر سر راه آمده و جوان سخنی در گوش وی
گفت واو نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای وی
مرادات حاصل میکردند تا حاجب ملک که نابینا بود نزد وی آمده استدعای دعا فرموده جوان

کفت اگر متابعت من کنی وتیر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب گفت چنین کنم وجوان
او را کلمهٔ شهادت تلقین فرموده و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن و بینا
نزدیک ملک آمد ونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای تعالی مرا صحت بخشید
گفت خدای کیست حاجب جواب داد که الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که
آموختی نام من بدو بگو تم حاجب از شفقتی که با اسلام داشت قصهٔ آن جوان در میان آورد ملک او را
طلبید بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و آنچه جد و جهد کرد جوان برنگشت و حکم شد او را بدریا
غرق سازند وجمعی وی را بلب بحر بردند واو دعا کرد و همه غرق شدند واو بسلامت باز گشت چون
بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر کوهی برند وبه پایان اندازند چون بسر کوه رسیدند
دعا نمود وبادی پیدا شد وموکلان را از کوه در افکند و وی سالم ماند ملک فرمود تا در آتش
افکنند القصه دیگران بسوختند واو را ضرری نرسید پس او را از دار در آویختند و تیرباران
کردند هیچ تیر بروی کارگر نشد وجوان گفت ای ملک بگو بنام خدای که این همه آثار قدرت
از وی مشاهده کردی نظم مبدع هر چیز که بود و نیست هست، مخترع هر چه وجودش هست،
ملک عناد ورزید گفت نمیخواهم الا قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان نه و بگو
بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من کارگر آید ملک چنان کرد و تیر بر مقتل آمده جوان شربت
شهادت چشید و حضار مجلس یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک فرمود تا چند جا
بفرمود تا چند جا زمین را کو کردند و در هر کوی آتش برافروختند و بر کنار کوی جهانشست (?)
هر کرا آوردندی می پرسید اگر بخدا گرویده بودی سوختندی حق سبحانه ایشانرا میگوید
اصحاب الاخدود و ند یعنی اصحاب حفرها و زمین النار ذات الوقود خداوندان آتش با هیمه
یعنی افروخته بهیزم اذ هم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین بگروید کان شهود و حاضر
ومشاهده کنندگان و ما نقموا و انکار نکردند اصحاب الاخدود منهم از مؤمنان چیزی را
الا ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید
الحمید ستوده که برحمت او امید وار باید بود الذی له آن خداوند که او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء شهید و خدای تعالی بر همه چیز ها از افعال و اقوال

۷ چون ایشان بودند بر کنار آتش نشستگان
۶ و ملک ساحی ایشان بر آنچه میکنند
۸ از سوختن ایشان به آتش بودند
۹ یا کیمیای درخت ایشان دستهای ایشان بر آنچه کردند با مؤمنان در روز قیامت

اذن کند در شفاعت او وقال وگفته باشد او در دنیا صوابا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنان شفاعت
نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روز ثابت بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس هر کس که خواهد فرا گیرد
الی ربه بسوی ثواب پروردگار خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم
شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست
یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه در آنچه پیش فرستاده است دستها وی یعنی با یاد آرد
کردارهای خود را از خیر و شر و یقول الکافر و گوید ناگرویده در آن روز یا لیتنی ای کاشکی که
کنت ترابا می بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نمی شدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و
گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند و قولی آنست که مراد از
کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش
مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مومن او را مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را
مشاهده آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای کاه ز روش این همه وید به و
مقلطه که خاک با ز است هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات رانیست نظم خاک را خوار دید و تیره دید ابلیس
گرد انکار آن حسود خبیس، ماند غافل ز نور باطن او، نشد آگه ز سر کان من او
سر گنجی که هست در دل خاک، این صدا داده اند در افلاک، خاک شو خاک تا بروید گل،
که بجز خاک نیست مظهر گل

بسم الله الرحمن الرحیم سورة النازعات

النازعات

والنازعات سوگند بکشندگان غرقا بعنف وشدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند والناشطات
و بنرم کشان بیرون برندگان ارواح مومنان را نشطا بیرون بردنی بنرمی والسابحات سبحا
و بملائکه که شنا کنند شنا کردنی یعنی آمد شد کنند در آن چون اهل سباحت فالسابقات سبقا
پس بنرم کشان پیشی گیرنده پیشی گرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات پس سوگند بملائکه
که تدبیر کننده اند امرا کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکلست بر ریاح و جنود و اسرافیل که نازلست
بامور قضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق باوست و عزرائیل که قبض ارواح متعلق
باوست و گفته اند مقسم به نجوم اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روندگان از برجی
ببرجی سباحت میکنند در فلک و بر هم پیشی میگیرند و مدبرات امر یراکه بدیشان بازبسته است

باذن الله چون خیل افتد و قال اسپان غزاة که عنان کشیده روند از دار اسلام و سبح
نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابند بدیشان کار فتح یا نفوس فاضله که منزع
شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس فنه و بمراتب آن شتابند شتاب نمایند و بحصول
کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد کرده اند یوم ترجف الراجفة یاد کن
آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی لرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض
والجبال و آن بوقت نفخهٔ اول بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی
درآید او را از پی درآینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ واجفة دلها آن روز واجفة
ترسان و لرزان بوند ابصارها خاشعة دیدهای خداوندان دلها خاشعة فرو خوابانیده باشند یقولون
میگویند منکران بعث گمراه و زور دنی که انا لمردودون فی الحافرة آیا ما بازگردانیده شده گانیم فی الحافرة
بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد ءاذا کنا آیا چون گردیم
عظاما نخرة استخوانهای کهنه و ترنیک نجاک شدن ما را مبعوث کرد اند قالوا پس گویند از
روی استهزا که اگر چنین باشد تلک اذا این بازگشتن انکار عظاما کرة خاسرة بازگشتی باشد
بزیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب ان کرده ایم حق
سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی زجرة واحدة جز این نیست کران زجره واحده یک فریاد
یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذاهم پس آنگاه ایشان بالساهرة
بروی زمین هموار باشند یعنی بزمین محشر آینده تعدادا که و در زمین جمع باشند و گفته اند
ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس و در حوالی جبل اریحا که محشر انجا بود و خدای آن را
گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای از نقره خام بیافریند و طول و عرض
این جبل برابر دنیا باشد هل اتاک یا آمد بتو یعنی آمد حدیث موسی سخن موسی کلیم تا تسلی
دهی دل خود را بتکذیب قوم و خبر فرمای از و عده مومنان را و وعید مر کافران را اذ
ناده یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بالواد المقدس بوادی پاکیزه یعنی
طوی و آن نام وادی است یا معنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده
شده که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی هر آینه وی سرکشی کرد و از حد درگذشته

و تکبر فعل پس گوی مرو را که ای طاغی هل لک الی ان تزکی هیچ هست ترا میلی و رغبتی بسوی آنکه
پاک شوی از کفر و عصیان و اهدیک و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت آفریدگار
تو فتخشی پس بترسی از عقاب او و حذر نمای از سرکشی و نافرمانی موسی علی نبینا و علیه السلام بحکم
خدای تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فاراه پس نمود موسی علیه السلام او را
الآیة الکبری معجزهٔ بزرگتر که قلب عصا بود و دجیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عصی و عاصی
شد در خدای که عصا اژدها شد گفت این از نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بر
موسی کرد یعنی روی از و بگردانید یسعی می شتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و
پشت گردانید و می شتافت در گریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد مر ایشان
بنفس خود فقال انا ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صور منند همه
خدایان شدند و من از همه برترم امام قشیری رحمه الله فرموده که ابلیس این سخن بشنید گفت مرا طاقت
این کلام نیست من دعوی خیریت کردم برآدم این همه بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار
او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را خدای نکال الآخرة بعقوبت آخرت که سوختن است
والاولی و بعذاب دنیی که غرق شدن است یا نکال و کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اولی این
سخن و کلمه اخرا آنکه ما علمت لکم من اله غیری و میان دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء
الدوله قدس سره فرموده که وقتی که مرا حال گرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون
مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالت
که فرعون انا ربکم و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است و از آن
فرعون در سجین بسر ندا رسید که فرعون بخود بینی درافتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین
همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است نظم گفت فرعونی انا ربی گشت پست
گفت منصوری انا الحق و برست این انا را رحمت الله ای محب وآن انا را لعنة الله در عقب
زانکه آن سنگ سیه بد وین عقیق آن عدوی نور بود و این عشیق ان فی ذلک هر آینه در
در گرفتن فرعون لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن یخشی مر کسی را که از شان او ان باشد
که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءانتم آیا شما ای منکران بعث اشد

سخت تر بود و دشوارتر بند خلق از روی آفرینش ام السماء آیا آسمان با این عظمت بناها بناکرد او را از
زبر سر شما رفع برداشت سمکها سقف آن را یعنی مقداری از ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت
فسویها پس آن را راست کرد بی فطور و قصوری واغطش و تاریک گرداند لیلها شب آن را واخرج
و بیرون آورد ضحیها روز آن را اضافه روز باسمان بجهت آنست که حدوث از سبب اوست امام
زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب دینی باسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آفتاب و ماه بر و والارض
و زمین را بعد ذلک دحیها بعد از آفرینش آسمان بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما برانند که آفرینش
زمین پیش از خلق آسمان است و گستردن و بعد از آن اخرج منها بیرون آورد از زمین ماءها
آب او را ینابیع و عیون ومرعیها و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها او را والجبال ارسیها
و کوهها را محکم و پایدار ساخت و وجود زمین و اثبات کوهها و انهار آبها و ظهور چراگاهها
متاعا لکم از برای برخورداریست مر شما ولانعامکم و مر چهارپایان شما را فاذا جاءت الطامة الکبری
پس چون بیاید بلیه بزرگتر و باهول تر که از همه بلایای رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتیست
که اهل دوزخ بدوزخ شوند و اهل بهشت ببهشت روند جواب اذا محذوفست تقدیرش
آنکه واقع شود آنچه واقع شود یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده
باشد در عمل این یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند و برزت الجحیم و ظاهر گردانیده
شود دوزخ لمن یری مر هر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل وی باشد ببیند
فاما من طغی پس اما هر که از حد برده باشد و تکبر ورزیده وآثر الحیوة الدنیا و برگزیده زندگانی
دنیی را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او نساخته فان الجحیم هی پس درستی که دوزخ
هی الماوی آن جای آرام اوست واما من خاف واما هر کس که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن
خود نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض ونهی النفس و نهی کرده باشد و
باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی و یعنی از تمنای حرام و ناپایست فان الجنة
پس درستی که بهشت هی الماوی آن آرام جای اوست در فصول آورده که آیت در شان
کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای بترسد
و از آن عمل دست باز دارد نظم گر تقی نفس بهر مآل است کشش بیاور که بهشت آن است

نفس شد مرتقی سوی بهشت هر که خلافش بتقی و برست یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن
الساعة از روز رستخیز ومیگویند ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بپاید فیم انت
در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود و تو از دانستن قیامت برچه
چیزی یعنی علم آن حق تو نیست الی ربک منتهیها تا بپرسی الی ربک بپروردگارست منتهیها منتهای
علم قیامت یعنی کسی را خبر نبود بچه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست انما انت جز این نیست
که تو منذر بیم کننده من یخشیها مر کرا بترسد از قیامت کانهم گوییا کفار مکه یوم یرونها روزی
که ببینند قیامت را که از آمدن می پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیی یا قبر الا عشیة
مگر شبانگاه روزی او ضحیها یا چاشتگاه روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت
مدید زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیی مگر چاشتگاهی
یا شبانگاهی

سوره عبس

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله ابن ام مکتوم رضی
الله عنه بجهة عمی از حال آگاه نداشت و سخن بر حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه قطع
میکرد آن حضرت از قطع کلام ملول شد روی مبارکش ترش کرد و از و اعراض نمود
جبرئیل علیه السلام آیه آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی و روی بگردانید ان جاءه
الاعمی بانکه آمد بسوی و نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انام
علیه الصلوة والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا گردانید لعله شاید ابن مکتوم یزکی پاک شود
از آثام او یذکر و پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی
اما کسی که توانگری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان فانت له تصدی پس تو برای و روی
می آری یعنی بر و اقبال میکنی از بهر حرص بایمان و ما علیک و نیست بر تو گره و وبالی ان لا یزکی
در آنکه آن مستغنی پاک نشود با سلام چه بر تو بلاغ است و بس واما من جاءک واما آنکه می آید
بسوی تو یسعی می شتابد در طلب تعلیم یعنی ام مکتوم و هو یخشی و او می ترسد از خدای یا از
آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از و تلهی مشغول می شوی منقولست که جبرئیل
علیه السلام این آیت میخواند بشرهٔ مبارک آنحضرت متغیر می شد و در این باب آورده که کسانیکه

عبس

بمجلس حضرت پیغمبر آمده و ابن ام مکتوم

نرگس دیده آن جوپار رسالت بی آب و تاب شد تا به که میرفت و راه را نمی دید و نزدیک بود
که رنگ مبارکش بدیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله
علیه وسلم از عقب عبد الله برفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانید
و وی را بران نشاند و بعد از ان وی را هرگاه دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی ربی فیه و دو
بار او را در مدینه خلیفه کرد وقت که بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم خطا نبوده چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورده و کراهت او از سو ادب این کلمه
بود که سخن بروی قطع کرد کلا انها حقا که این آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را فمن شاء پس
هرکس که خواهد ذکره یاد کند ازو و بدان متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده شده است فی صحف
در صحیفها مکرمة گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة پاک کرده از همه
عیبها بایدی سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کرده اند کرام
بزرگان نزدیک خدای پاکیزگان و مهربانان بر مومنان که استغفار میکنند مر ایشان را بررة نیکان
قتل الانسان لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که
اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و باخر دختر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم طلاق داد و
گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه
کلبا من کلابک و اندک وقت بگذشت که شیر سر او را بر کند و درین باب حسان بن ثابت
رضی الله عنه قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرد ما اکفره چه کافر ترین خلقست
هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء خلقه از چه چیز بیافرید او را من نطفة از مقداری آب
منی خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر
ثم السبیل یسره پس راه بیرون آمدن آسان گردانید او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید
ثم اماته پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او فاقبره پس بخاک در آورد او را تا بهجوم دابه
سبع را بهایم نگشند پس چون خواهد خدای انشره زنده گرداند او را وقت نشور بار دیگر بمشیت
اوست کلا لما یقض حقا که نگزارد انسان و ادا نکرد ما امره آنچه خدای فرمود او را یعنی کافر
بعهد و میثاق وفا ننمود و امر ایمان را و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند و جز

آدمی از عهده ادای حقوق و اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمدن نظم بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدا آورد ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فلینظر الانسان
پس باید که نظر کند انسان الی طعامه بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده
میشود انا صببنا الماء صبا که ما بریختیم آب را ریختنی ثم شققنا الارض شقا پس بشگافتیم زمین را
شگافتنی فانبتنا فیها پس برویانیدیم در زمین حبا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و
امثال آن و عنبا و تاک انگور و قضبا و سبست و زیتونا و درخت زیتون و نخلا و خرمابان و
حدائق غلبا و باغهای دیواربست بزرگ بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار و فاکهة
و میوهای تر و ابا و میوه های خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم برای برخورداری شما و
لانعامکم و برای تمتع چهارپایان شما فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه
که سر کر شود و کر گردد مراد نفخه ثانیه جواب اذا آنکه ببینید احوال شداید بسیار یوم یفر المرء
روزی که بگریزد مرد من اخیه از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وامه و از مادر خود
با کثرت حقوق که او راست وابیه و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که ازو دید
وصاحبته و از زن خود با وجود آنکه مونس او بوده وبنیه و از فرزندان با جمال استغناء
بدیشان لکل امرئ منهم هر مردی را از ایشان از اهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست
که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و درین باب مثنوی قدوة شیخ فرید الدین عطار را
قدس سره حکایتی منظوم است نظم کشتی افتاد در دریا شکست • تخته زان جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بران تخته بماند • کارشان با یکدیگر بیخته ماند • نه ز گربه موش را روی گریز
نه موش آن گربه را چنگال تیز • هر دوشان از هول دریا بی خبر • در تحیر باز مانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود • یعنی بجای تو روی ما بود • وجوه یومئذ روها باشد یومئذ
آن روز مسفرة تابان و درخشان ضاحکة خندان مستبشرة فرحناک و شادمان بسبب نجات
از نیران و وصول بروضه جنان و وجوه یومئذ و روها باشد آن روز علیها غبرة بران غبار
و تیرگی ترهقها قترة فرو گیرد آنرا قترة تاریکی و سیاهی اولئک آن گروه که روی سیاه گرفته
وگرد آلود دارند هم الکفرة ایشان کافران اند الفجرة دروغگویان و نابکاران

کورت

واذا الوحوش

حشرت

سورة کورت بسم الله الرحمن الرحيم ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
نقل کرده که هر که دوست دارد که نگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را باید
که بخواند اذا الشمس کورت . اذا الشمس کورت چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او
از آفاق زایل گردد و مراد آنست که بی نور شود واذا النجوم انکدرت و آنگاه که ستارگان تیره شوند
واذا الجبال وانگاه که کوهها سیرت از اماکن خود منقطع شده رونده شوند در هوا چون هبا
واذا العشار و چون ناقهای که ده ماهه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک رسیده و آن نفیس
ترین مال عرب است عطلت فرو گذاشته شود یعنی کسی پروای رعی و مراعات او نماند واذا
الوحوش وانگاه که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان از مجال
اضرار بیکدیگر باشند واذا البحار وانگاه که دریاها سجرت آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا
شود یا خشک شود یا گرم کنند و بتفسانند . در فتوحات مذکور است که عبدالله عمر رضی الله
عنهما هرگاه دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا واذا النفوس وانگاه که نفسها را زوجت
جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثل و جنس او صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور
عین و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان واذا الموءودة وانگاه که دختران زنده در خاک
کرده سئلت پرسیده شود یعنی از کار وی قتل را سوال کنند که بای ذنب بکدام گناه قتلت کشته
شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان
دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند و قولی است که از او پرسند که چرا کشته
شدی و فایده این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرم کشتند تا قاتل وی مخذول گردد
واذا الصحف وانگاه که نامه های اعمال که وقت مرگ بندگان طی کرده باشند نشرت بازگشاده
شود واذا السماء وانگاه که آسمان کشطت برکنده شود و در هم پیچیده واذا الجحیم وانگاه که دوزخ
سعرت افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود و بیشتر از پیشتر واذا الجنة وانگاه که بهشت
ازلفت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای علمت نفس داند هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر
ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش در زمین دنیا
و شش در زمین محشر مشاهده بکند بداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی

و عطایست و با هر شری ملامتی و عتابی پس نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بدی اندوه
کش که چرا مباشر شدم و آن حسرت و ندامت هیچ فایده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار
که فردا ندامت نیاید بکار * بکوش ای توانا که فرمان بری * که در ناتوانی بسی غم خوری
فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان پنهان شونده در روز الجوار الکنس رونده گان در
مغارب خویش * و در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره یعنی زحل و مریخ و زهره و عطارد
و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گویند خنس گاو کوهیست و کنس آهو
واللیل و سوگند بشب اذا عسعس آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت
زایل گردد و این کلمه از اضداد است والصبح و سوگند بصبح اذا تنفس آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و
تنفس او مبدء طلوع است جواب قسم میفرماید انه بدرستی که قرآن لقول رسول هر آینه خواندن فرستاده
ایست کریم گرامی نزدیک خدای یعنی جبرئیل علیه السلام * و در تبیان آورده که مراد محمد است صلی
الله علیه و سلم و اصول اول ذی قوة صفت جبرئیل باشد یعنی خداوند قوت بود در قطع موتفکات
و صیحه ثمود عند ذی العرش نزدیک خداوند عرش مکین با جاه و منزلت مطاع فرمان برده
شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثم پس آنجا یعنی در آسمانها امین با امانت در وحی گذاری
و اگر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه و سلم پس و صاحب قوت است در طاعت و نزدیک
خدای خداوند قدر و مکانت و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر اسرار غیب وما صاحبکم
و نیست صاحب شما یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه بمجنون دیوانه چنانکه گمان می برید و لقد
رآه و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی بالافق المبین بافق روشن یعنی مطلع آفتاب
وما هو و نیست پیغمبر علی الغیب بر خبرهای پوشیده و آنچه بوحی بدو رسد بضنین بخیل که شما را تعلیم
ندهد و از شما بپوشد وما هو و نیست قرآن بقول شیطان سخن دیو رجیم رانده شهب فاین
تذهبون پس کجا میروید یعنی ازین راستی و درستی چرا از و اعراض میکنید ان هو نیست قرآن
الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را بنا بیت محمد صلی الله علیه و سلم مگر شرف اهل عالم لمن شاء
بدلست از عالمیان یعنی قرآن مواعظ است مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود
در راه خدای و میل روی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابو جهل چون این آیت شنید گفت

انفطار

این کار بارادت و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شوم و اگر نخواهیم نشویم الا انکه خدای که وما تشاوٴن
و نخواهید شما استقامت هدایت را الا ان یشاء الله مگر انکه خواهد خدای رب العالمین پروردگار عالمیان
منیت شما شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا در همه وضعها حاضر ساخته است تا خواهی
نگرویست او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او هیچ فعل ترا
و بکدام فعل می نازی و حال انکه ترا هیچ نیست نظم ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ
چه سر چه پا همه هیچیم در هیچ سورة انفطار بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت انگاه که
آسمان شکافته شود و اذا الکواکب انتثرت وانگاه که کواکب فرو ریزد و در تبیان آورده که کواکب
بر مثال قنادیل معلقه از سقف طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند و این سلاسل در دست ملایکه
است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند و اذا البحار فجرت وانگاه
که دریاها گشاده شود روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشاده شود و همه یک دریا گردد و اذا القبور
و انگاه که گورها بعثرت زیر و زبر کرده و یعنی خاکها شوراند تا مدفونات وی از اموات و
غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس دانند هر نفسی ما قدمت انچه از پیش فرستاده باشد
از اعمال خیر یا معاصی و اخرت و انچه باز پس گذاشته از ترکه یا نوبه و کوشه اند و اند هر نفسی که چه
کرده است باول عمر و اخر عمر انگه خطاب رسد بکافر که یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه چیز
فریب داد ترا تا کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود و گفته اند فریبنده او شیطان بود یعنی
شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیی آورده اند که نزول آیت در شان ابو
الاشد بن است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را بزد و عقوبتی بدو نرسید اینجا میگوید
چه چیز ترا غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود و جمعی از
علما برانند که این خطاب عام است همه اولیا را یعنی که ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخته تا
عاصی شدی بر خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده که اگر
خدای از من سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند
ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گویا تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکرمی
تو نظم چون تو داوی مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان و عتو چون تو هر شکسته را سازی درست

المطففین

بس خطاها برامید عفوت الذی خلقک آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فسویک
پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فعدلک پس بگردانید ترا از خلق غیر تو از حیوانات و متمیز
ساخت بخلقتی که مفارق خلق ایشان است فی ای صورة ما شاء در هر صورت که خواست رکبک
ترکیب کرد ترا و در همه سبب کلا منع است چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد بل تکذبون بلکه شما
تکذیب می کنید بالدین بروز جزا از روی عناد و ان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار
شما لحافظین نگاه بانان اند از ملایکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان روز جزا باشند
افعال و اقوال شما یعلمون میدانند ما تفعلون انچه از نیک و بد و آنچه از روی دانش می نویسند
ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم در بهشت اند و ان الفجار و بدرستی
که دروغ گویان و منکران حشر لفی جحیم در دوزخ یصلونها در ایند بدوزخ یوم الدین روز حساب
یعنی قیامت و ما هم و نیستند فجار عنها از دوزخ بغائبین از کم شدگان یعنی جاوید باشند و
بیرون نیایند و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین چیست روز حساب
و جزا ثم ما ادریک پس چه دانی ما یوم الدین که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان
آن روز است یعنی کنه آن را هر کس در نیابد یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی لنفس
شیئا چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند والامر و حکم
و فرمان یومئذ لله آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد سورة المطففین
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت
رسالت از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که ویل ای وای
للمطففین مر کاهندگان در کیل و وزن کوشند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی
دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و دیگری که خورد تر بود بفروختی حق سبحانه و
نشان و فرستاد که الذین انانکه اذا اکتالوا چون می ستانند پیمانه علی الناس از مردمان
برای خود یستوفون تمام می ستانند و اذا کالوهم و چون پیمایند برای ایشان او وزنوهم
یا سنجند حق ایشان را یخسرون می کاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سعین
آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آویزند میان دو کوه از

یعنی بر تجاوز نده‌اند گروه

آتش نشناسند و کو کلیمها و وزنها و آنرا می سنجد و می سوزد و علم تو کم دهی و پیش ستانی بکار دین
روزی بود که از کم و بیش خبر کند ، الا یظن اولئک ایا نمی پندارند آن گروه که بیش ستانند و کم فروشند
و یقین ندارند
انهم مبعوثون که ایشان برانگیختگانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را یوم یقوم الناس
روزی که بپای ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیانرا یعنی از پای خیزند تا
فرمان برسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کس بازنپرسد سخن
نباشد تا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف
محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامهٔ اعمال کافران لفی سجین
در سجین بود و آن صخره بود مخوف بر زبر دوزخ پوشیده جای کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن
بود از کعب الاحبار رحمه الله مرویست که کتاب فاجران بآسمان برند از قبول آن ابا کند بزمین
باز آرند زمین نیز قبول نکند پس بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست
بنهند و ما ادریک ما سجین و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای باهول و هیبت و کتاب فجار
کتاب مرقوم کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که دران خیری نیست
ویل کلمهٔ جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت یومئذ للمکذبین آن روز مر
مکذبان است الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا را و باور نداشته
اند و ما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد گذشته اثیم بزه
کاری بی باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا بروی آیتهای کلام ما قال گوید از فرط
جهل و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست کلا نه چنانست که میگویند
بل ران
بلکه غشاوه غرور و جهالت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بر آن
نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بودند که می کردند از آثام ظلم و معاصی یعنی شآمت سیآت
دلهای ایشان زنگ خورده بی حاصل شده ، و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطهٔ
سیاهی در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همهٔ دل وی سیاه کرده کلا انهم حقا که ایشان
عن ربهم از رحمت و کرامت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود یومئذ آن روز لمحجوبون پرده
پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب باشند از امام مالک رحمه الله معنی

این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار روی نه بینند و تجلی کند
کند بر اولیای خود تا بلقای وی برسند امام شافعی رحمه الله فرموده که محجوبون در شان کفار
وارد شده دلالت میکند بر آنکه مومنان دولت دیدار خواهند بود و دوستان محجوب نخواهند
شد آنگاه که میان دوست و دشمن فرق نماند نظم گویی بهشت مهمان ، بی دیدن میزبان چه حظ
چون دشمن و دوست را حجابست ، پس فرق درین میان چه باشد ، ثم انهم پس مر ایشان که
تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم درآیندگان آتش دوزخ ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند
هذا این الذی کنتم به آن عذابست که بود دید شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا
ان کتاب الابرار حقا و براستی که کتاب اعمال نیکوکاران لفی علیین باشد در علیین بر آسمان
هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمهٔ یمنی بود از عرش و گفته اند سدرة المنتهی است و ما ادریک و
چه دانا ساخت ترا تا بدانی که ما علیون چه چیزست علیون محلیست بلند با مکانت و کتاب ابرار
کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در وی خیر است
یشهده المقربون حاضر می شوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی استقبال
آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بر آن گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان
و پاکان لفی نعیم در بهشت اند علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون می نگرند بکنزهای که از آن ایشان داده
و فرحناک میشوند تا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تعرف شناسی تو ای
نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای
آن یسقون آشامیده شوند یعنی بدیشان آشامانند من رحیق از شراب خالص سپید خوشبوی
مختوم مهر کرده آنیه او ختامه مسک و بجای گل مشک و گفته اند ختم آشامیدن او بر رایحهٔ
مشک و مهر بجهت آن کنند تا کسی بآن نرسد و ابرار خود مهر آن بر دارند و فی ذلک و درین شراب
فلیتنافس المتنافسون باید رغبت کند رغبت کنندگان یعنی علی کجای آرند که سبقت نمایند
شرب آن کرده و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آب چشمهٔ تسنیم است و در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل کرده تسنیم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف
اشربهٔ بهشتیست عینا یشرب بها یعنی چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان

بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج برای صاحب انوار فرموده که
چون مقربان مشغول شوند با سوی حق نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب
ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد نظم
ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم ؛ صاف نوشان دیگرند و درد نوشان دیگرند ؛ در بحر
الحقائق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین و اوانی محبوبی
قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبتست و تسنیم اعلی مراتب محبتست یعنی محبت
ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله است و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض
قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب باز نچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی
نرسد نظم سرمایه ذوق دو جهان مستی عشقست ؛ آنها که ازین می نچشیدند چه دانند آورده
اند که صنادید قریش هرگاه فقراء صحابه چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان
بدیدندی که با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که ان الذین اجرموا بدرستی که آنانکه
هستند از آنکه شرک آورده اند کانوا من الذین آمنوا هستند از آنها که گرویده اند یضحکون
میخندیدند و اذا مروا و چون بگذرند بهم مؤمنان یتغامزون غمزه میکنند بچشمها یعنی
اشارتها می نمایند بجهت استهزا در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه
با نفری مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا
پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند رأس و رئیس ما امروز اصلع بوده یعنی علی رضی الله
عنه و بدین معنی بسیار بخندیدند و هنوز علی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود
که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان می خندیدند و بچشم و ابرو غمزه می
میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فاکهین باز
می گردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند و اذا رأوهم و چون به بینند کافران و منافقان
مؤمنان را قالوا میگویند با یکدیگران ان هؤلاء بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لضالون هر آینه
گمراهانند و ما ارسلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفار و نفاق علیهم بر مؤمنان
حافظین که بایشان گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم پس روز قیامت

الذین آمنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختهای
آراسته ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال مقید اند
و در آن اثنا دری از بهشت گشایند و دوزخیان را گویند بیایید به بهشت روان شوید چون بدان
در رسند حسرة فی الحال در بروی ایشان در بندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ بازگردند
و مؤمنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شده اند کافران ما کانوا یفعلون
آن عملها که بودند درویشی که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مؤمنان دشمنان ایشان را
پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز می خندند بر حال پریشان ایشان

انشقاق

سورة الانشقاق بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت
نزول ملائکه و اذنت و بشنود و فرمان برد لربها مر پروردگار خود را و حقت و سزاوار شده
است آسمان بانقیاد امر خدای و اذا الارض و آنگاه که زمین مدت کشیده شود یعنی کوهها
و دریاها را از میان بردارند و او را پهن باز کنند و القت و بیرون افکند ما فیها آنچه در درون
وی است از گنجها و اموات و تخلت و خالی می شود از همه و اذنت و فرمان برد لربها مر
حکم آفریدگار خود را و حقت و او را سزا باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که بیند
ایشان ثواب و عقاب ؛ یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کار کننده رنج
و سعی نماینده الی ربک برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد و جهد فملاقیه پس تو ملاقات
کننده عمل خود را یعنی پاداش آن فاما من اوتی پس آنکه داده شود کتابه نوشته اعمال
او بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود باشد که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی
بی مناقشه و مضایقه و ینقلب و بازگردد الی اهله بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان
یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مسرورا شادمان بسبب آنچه یابد
باشد از خیر و کرامت و اما من اوتی و اما آنکه داده شود کتابه نامه کردار او وراء ظهره
از پس پشت او بدست چپ و آنچنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست
چپ او را بر پس پشت و از آن طرف نامه در دست وی نهند و چنین کسی فسوف یدعوا
زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را گویند واثبوراه و این کلمه طلب هلاکت

است وصیلی و در آید سعیرا یا آتش افروخته از کان در رستی که این کس بود واست فی اهله مسرورا
در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان
برده است ان لن یحور اینکه باز نگردد بخدای یعنی در بعث و حشر نشود بلی آری او را بازگشت خواهد
بود ان ربه کان بدرستی که خدای وی بود باعمال او بصیرا بینا پس او را فرو نگذاشت بلکه بحشر
خواهد آورد و جزای سزای او بدو خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق و آن حمرتیست
که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت او علامت وقت عشاست بقول
امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رحمهم الله اما امام اعظم رحمه الله فرموده که آن سپیدی
است که بر عقب آن حمره بماند و جمعی بر آنند که آن بیاض اصلا غایب نشود بلکه بسیر و است از
افق با فق واللیل و سوگند بشب وما وسق و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی هر چه تاریکی شب آنرا
فرو پوشد والقمر و سوگند بماه اذا اتسق نگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریه رسد لترکبن هر آینه برسید
و شما بالا فی شوید طبقا حالی را عن طبق بعد از حال که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست
و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود * و در تفسیر زاهدی آورده
که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین
و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فما لهم پس چیست آنها را که با وجود
این حالها لا یؤمنون ایمان نمیآورند بخدای و بروز جزا و اذا قرئ و چون خوانده میشود علیهم القرآن
بر ایشان قرآن لا یسجدون سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی آخر
سوره و ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کرده و گفته از پس ابوالقاسم صلی الله علیه وسلم اینجا
سجده کردم این سجده نیز اهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جمع
گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده کردن که
از جهت قصور و ذل و انقطاع محضست بل الذین کفروا بلکه آنانکه کافر شدند یکذبون تکذیب می
کنند و از آن و تدبر فی نمانده در آیات ایشان والله اعلم و خدای داناتر است بما یوعون بانچه نگاه
میدارند در دل خود و می پوشند از که مسلمانان فبشرهم پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم بعذاب
دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات

سجده ۱۳

خایندگان علماء که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پای برندگان رنجانندگان
همسایگان و آویخته گان از دار آتش غمازان و سعایه کنندگان بسلاطین و آنها که من عظم و ام
متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان لباس قطران اهل کبر و نازش اند
و فتحت السماء و شکافته شود آسمان در آن روز فکانت پس باشد از بسیاری شکاف ابوابا درها
یعنی جداوند درها یا از کثرت فرجها کوی تمام او درست و سیرت الجبال و رانده شود کوهها در
هوا فکانت سرابا پس باشد مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند و بسبب تفتت اجزاء
حقیقه جبلیه باقی نماند ان جهنم بدرستی که دوزخ کانت مرصادا باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بر
گذر باید کرد و یا کمین گاهی که زبانیه در روی سر صدا ایستاده باشند برای تعذیب کافران و ارشا
توان کرد و یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار می برند و خزنه نگاه بانی مومنان میکنند
تا در وقت مرور بصراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد للطاغین مر کافران که
از حد در گذشته اند مآبا بازگشت یعنی آرام و جای قرارگاه لابثین فیها درنگ کنندگان در آن
احقابا روزگارهای دراز * در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده
چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز
هر روزی هزار سال در موضع آورده که مراد آن حقبیست که برای کافران تعیین مدت کرده باشد
بلکه معنی آنکه اسلام هر حقبی میکند دیگری در عقب آن تا ابدالآبدین لا یذوقون نمی چشند
فیها در دوزخ یعنی می یابند بردا خنکی هوا یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ
از ایشان باز دارد و گفته اند بردا خوابست یعنی ایشان در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند
و لا شرابا و نمی چشانند شرابی الا حمیما مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت
روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره شود جزاء پاداش داده میشوند پاداش
دادنی مناسب وفاقا موافق کردار خود انهم بدرستی که ایشان کانوا لا یرجون بودند که نمی ترسیدند
حسابا از حساب آخرت یا امید وار نبودند بثواب آن سرای وکذبوا و تکذیب میکردند بآیاتنا
بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند کذابا تکذیب کردنی وکل شیء و هر چیزی را از اعمال بندگان از
طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم کتابا

نوشتی و خواهیم گفت مشرکان را که فذوقوا پس چشید عذاب دوزخ را فلن نزیدکم پس نمی افزاییم
شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی بر بالای عذابی و در خبر است که این آیت سخت ترین آیتی است در ان
است بر دوزخیان ان للمتقین مفازا بدرستی که مر پرهیزکاران راست مفازا رستگاری از عذاب یا جای
فوز و فلاح که آن حدائق باغهاست درو درختان میوه دار و اعنابا و درختان انگور بتخصیص تفضیل
است و کواعب اترابا و دختران نار پستان اترابا همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که
شان همه سه ساله باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که اهل بهشت از زنان و مردان
سی و سه ساله خواهند بوده و کاسا و مر ایشان راست جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی
لا یسمعون نمی شنوند متقیان فیها در بهشت لغوا سخنان بیهوده و باطل و لا کذابا و نه دروغ گو
و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس
هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزا داده ایشان را جزا دادنی من ربک از
پروردگار تو معطی وحده خود عطاء و عطا کرد ایشان را از فضل خویش عطائی حسابا وافی و کافی
یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمان و ما بینهما و آنچه در
میان ایشانست الرحمن بزرگ بخشاینده لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه
از خدای خطابا سخن گفتنی یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند بی دستوری او بر آنکه خطاب
کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب و زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک را نرسد که
یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح والملائکة صفا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح
ملکیست موکل بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از او بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی
باشد و تمامی ملائک با کثرت عدد و عظمت جثه صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین
المعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز
دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند
بشکل آدمیان و نه از ایشان و در آن ایشان صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است
علیه السلام که فرشتگان صف بکشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن
مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکند مگر کسی که خدای

مومن و کافر شهید گواهست ان الذین بدرستی که آنانکه فتنوا المومنین و المومنات در فتنه افکندند
مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند با آتش ثم لم یتوبوا پس از آن نگشتند بخدای از کفر و توبه
نکردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب جهنم عذاب دوزخ و لهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب
آتش سوزان آورده اند که همان آتش که افروخته بودند ارتفاع گرفت مقدار چهل گز و احاطه کرد بدیشان — یعنی از گودال در فرو برده ...
و همه را بسوخت ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
لهم مر ایشان راست جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا مساکن ایشان
جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و مختصر است ان بطش
ربک بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لشدید هر آینه سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفت و یا بجان نیست
انه بدرستی که خدای هو یبدئ او آشکار کند بطش خود را بر کافران در دنیا و یعید و باز گرداند
بهمانه در آخرت و این نشانه عدلست و هو الغفور و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود و
دوست مر آنها را که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل کیفر دهد و جابود سازد و بفضل
بنوازد و بر افرازد نظم فضل او بنوازد غمخواران ؛ عدل و سینه سوز جباران
ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات و صفات فعال لما یرید کننده
آنچه خواهد هل اتیک یا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث
جنود کفره که بر انبیا آمدند فرعون فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری این سخنان بتو نازل
شد و منکران قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه کفر ورزیدند فی تکذیب در باور نداشتن اند
والله و خدای من ورائهم محیط از وراء ایشان عالمست بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل
است و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان بردند در حق قرآن که شعر و سحر و کهانه است
بل هو بلکه او قرآن مجید قرآنی شریف و بزرگ و نوشته شده فی لوح محفوظ در لوح محفوظ
از تغییر و تحریف ؛ در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفیدست طول او از آسمان تا زمین — و عرض او از مشرق تا مغرب
دو کنار او یاقوتست و دو کنار فرشته ایست بر یمین عرش ؛ سوره الطارق بسم الله — الطارق
الرحمن الرحیم آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه
ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده کاین ستاره‌ایست که وی را از آسمان می‌اندازند آیتیست از عذاب
الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره والسماء سوگند بحق آسمان والطارق و کوکب پیدا شونده
شب وما ادریک و چه چیز دانا کرد که تا دانی ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره درخشنده
و فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست ان کل نفس لما علیها حافظ الا که بر وی
است نگهبان که فعل و عمل او نگاه میدارد و احصا می‌نماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی
کسی که منکر بعث و حشر است باید که در نگرد در اصل ایجاد او مم خلق از چه چیز آفریده شده، خلق من ماء
مخلوق گشته است از آبی دافق ریخته شده در رحم یخرج آبی که بیرون می‌آید من بین الصلب و از میان
پشت مردان والترائب و استخوانهای سینه زنان انه بدرستی که خدای علی رجعه لقادر بر باز
گردانیدن آن آب صلبی که از آن بیرون آمده لقادر تواناست یا بر بعث و اعاده انسان بعد از
موت قادر است یوم تبلی السرائر روزی که آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر گشته مخفیات
ضمایر را یا طیب و از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو
که کسی بیان اطلاع ندارد و آن قومی بعمل آن قایل بوده و نکرده یا کرده بردارند از کردارهای پنهان
و بسی رسوایی بران مترتب گردد نظم گر پرده ز روی کارها بردارند .
آن کیست که در رسوایی و خجالت نشود . و در آن وقت که بو سید بهم الله فما له پس نیست مر انسان را من
قوة هیچ توانایی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد ولا ناصر و نه یاری که مدد کاری او بلا
مندفع گردد والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان با باران والارض ذات الصدع و بزمین با
شکاف که از آن نبات و آب بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول فصل هر آینه سخنی است
و درست یا جدا کننده میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست او باطل و بازی و فسوس و سخریه
انهم بدرستی که معاندان قریش یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در رد القدوه جهت پیغمبر ع این
خبر ستی دولت بر فعل یعنی حق سبحانه فرمود که کفار این مکر خواهند کرد واکید کیدا و جزا
میدهیم مکر ایشان را باستدراج جزاء مناسب آن فمهل الکافرین پس مهلت ده مر کافران را یعنی
تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشان را رویدا اندک زمانی یعنی بزودی همه
هلاک خواهند شد حکم این امهال منسوخ است بآیه قتال . سورة الاعلی بسم الله الرحمن الرحیم

بارجعت یعنی رجعت میکنند از بر فرود
و بلندی با آن موضع که از آنجا حرکت کرده‌اند

نصف
الاعلی

سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد ملحدان و اطلاق آن بر غیر
حق سبحانه و گویند اسم صلة است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید
او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی و در خبر است که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الذی خلق آنچه آفرید همه چیز را فسوی و راست کرد و
خلق هر یک را بانکه عطا فرموده آنچه او را در کار بود چنانکه آفرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای
او را بر قانون حکمت والذی قدر و آن خدای که تقدیر کرد در و نهاد فهدی پس راه نمود بطرق نفع
کسب مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن والذی اخرج المرعی و آن خدای که بیرون
آورد و از زمین گیاه چراگاه یعنی برویانید چیزی که چهارپایان بخورند فجعله پس گردانید آن را
و ساقهای آن گیاه و رسته را بعد از سبزی او غثاء خشک شده احوی سیاه و تیره محققان
از مضمون این آیت فهم کرده‌اند که چراگاه متمتعات دنیا اگر چه اوایل تازه و سیراب و سبز و خرم
نماید اما عاقبت که منتهی شود آسیب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد نظم
اگر چه خرم و تازه است گلشن دنیا . ولی بنکبت باد خزان نمی‌ارزد . بگرده خور و قرص قمر ز جام و
که بر خوان سپهر به یک تا نان نمی‌ارزد . آورده‌اند که چون جبرئیل علیه السلام بآیتی یا سورتی از
قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همانرا خواندن اعاده فرمودی
و هنوز جبرئیل با آخر نرسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا که فراموش کند حق
سبحانه آیه فرستاد سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآن یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فلا
تنسی پس تو فراموش نکنی آن را از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته‌ایم با آنکه تو امی باشی حفظ این
سور و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو در این آیت بشارتست مر آنحضرت را که هر چه
بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد الا ما شاء الله مگر آنکه خواهد خدای که فراموش کنی بآن وجه
که تلاوت آن منسوخ گرداند و از صحف و صدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای میداند آشکارا
از احوال خلق وما یخفی و آنچه پنهانست از اطوار ایشان و نیسرک و آسان گردانیم ترا توفیق
و نهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمایم ترا بشریعت آسان فذکر
پس یاد آور ان نفعت الذکری اگر سود کند پند دادن مومنان را و گفته‌اند اگر سود کند یا نکند

اکتساب آن یا مقدر ساخت
منافع و جهت استخراج
آنها یا مقدر کرد

یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی ازان منتفع شود و اگر نشود و نعم من انجه شرط بلاغت یا تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال سیذکر زود باشد که پند پذیرد من یخشی هر که بترسد از خدای
و یتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الذی
یصلی النار الکبری در آید باتش بزرگتر یعنی درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده
ترست و در حدیث آمده که این آتش شما هفتاد جزو یکی جزویست از هفتاد جزو از آتش جهنم و گفته
نار کبری در طبقه سفلی است که جای فرعون و منافقان و منکران مایده عیسی علیه السلام باشد
و نار صغری در طبقه علیا که جای گنه کاران امت مصطفی است صلی الله علیه و سلم ثم لا یموت فیها
پس آن بدبخت ترین نمیرد دران نار تا بیاساید ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی که ازان لذت
یابد قد افلح بدرستی که رستگاری یافت من تزکی هر که پاک شد از کفر و معصیت و ذکر اسم ربه و
یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فصلی پس نماز گزارد که رکن دوم اسلام است یا رستگار
شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنج گانه گزارد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت
و نماز عید گزارد بل تؤثرون بلکه شما بر می گزینید الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را خطاب با
اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند والآخرة خیر و آخرت بهترست
وابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف الاولی در صحیفهای پیشین است
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صحف ابرهیم در صحیفهای ابرهیم که پیغمبر است و موسی
و در صحیفهای موسی علیه السلام یعنی الواح • سورة الغاشیة بسم الله الرحمن الرحیم

الغاشیه

هل اتاک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة خبری پوشنده که قیامت است و او پوشیده خلایق
را باهوال یعنی هیبتها و همه کس را فرو گیرد وجوه یومئذ رویها آن روز خاشعة ترسناک بوده و
خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و همچنان عاملة عمل کننده ناصبة رنج کشنده دران عمل یعنی
دوزخیان عملی کنند که ازان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن
در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شوند نارا حامیة در آتشی بنهایت
گرمی رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تسقی آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه
عطش باشان داده اند من عین آنیة از چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند که از انروز که آتش آفریده شده

این آب را میجوشانند لیس لهم نیست دوزخیان را طعام خوردنی الا من ضریع مگر ضریع که
و او گیاهیست خار
خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ
دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل این آیه شنید
گفت چه شد ضریع ما او فربه خواهد ساخت چنانچه شتر آن را آیة آمد که لا یسمن فربه نمیکند ضریع دوزخ
کسی را ولا یغنی و دفع نمی کند من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام کی ازین دو امرست و
هیچ کدام نیست و دست نمیدهد وجوه یومئذ رویها دران روز ناعمة تازه باشد و اثر نعمت
بر رو پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم فربه باشند لسعیها مر عمل خود را راضیة پسند کننده یعنی پسندند
کاری را که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب ان را بینند فی جنة در بهشت عالیة
بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند صدا و ندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها لاغیة دران بهشت
فیها عین جاریة دران جنت چشمه روان بود که آب او منقطع نگردد فیها سرر دران تختها
مرفوعة بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد
در هوا چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بر و قرار گیرد باز مرتفع گشته
بموضع خود باز رود واکواب و دران جنت کوزها بود بی دسته و لوله موضوعة نهاده پیش
بهشتیان و نمارق و بالشها مصفوفة نهاده برجای یکدیگر و زرابی و فرشها مبثوثة گسترده امام زاهد
آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعة شنیدند گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس
بلال و خباب امثال ایشان را کار افتاد بسی وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و
بسی فرصت باید تا ازان بلندی فرود آیند آیة آمد که افلا ینظرون ایا نمی نگرند ایشان الی الابل
بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با این بلندی و بزرگی بر شتر
منخ کوهی میشود تا بر وی بر آید و فرو آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوید که در فرمان
بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست بار گران بر
تابد و متفاوت همه کس را فرمان بر دو قانعست از همه گیاهها بخورد و متحمل است در تشنگی
و شکیبایی ورزد بدین جهت که بپایان قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان مثل
نسل و اکل و حمل و شیر و رکوب همه را تو حاصلست پیر رومی قدس سره فرموده مثنوی

بر خوان فلا ینظر تا قدرت ما بینی • یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی • ور خوار خوری قانع در بار کشی رنجی
این را تو اگر جویی در اهل صفا بینی • در بیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بریه باشند
و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از شتر میفرماید
والی السماء یا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما کیف رفعت چگونه برداشته شده است بی ستونی والی
الجبال و یا نظر میکنند بکوهها که بقدرت ما کیف نصبت چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته
والی الارض کیف سطحت و نمی نگرند بزمین که چگونه بسیط شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر پس پند گوی
ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت انما انت مذکر جز این نیست که پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان
بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیهٔ قتال این را نسخ کرده الا من تولی مگر هر که روی بگرداند بعد از
تذکیر و کفر و نکر و حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر
یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب بود ان الینا ایابهم بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزاء
ما ایابهم بازگشت ایشان ثم ان علینا پس بتحقیق بر ماست حسابهم شمار ایشان در محشر • سورة الفجر

الفجر

بسم الله الرحمن الرحیم والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا نماز صبح که آرام جان
بیدلان است و بقولی مراد اول روز محرم است که سال نو منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر بدو
مقترن بوده است یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان
داشت یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارت است با انفجار
اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار
ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا و علیه السلام یا انفجار مطر
از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیدهٔ عاصیان ولیال عشر و سوگند بشبهای ده گانه ذی الحجه که
عرفه در آنست یا ده اول محرم که عاشورا در آنست یا ده آخر رمضان که شب قدر یعنی در وی است یا
ده میانهٔ شعبان که شب برات از وی است والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد
اوصاف مخلوقات چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات
یا شفع خلق که و من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق
عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز

نحر و عرفه یا مسجد حرمین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام واللیل اذا یسر و سوگند
بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی فرموده که شب مزدلفه واضح است که عام کرده
هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قسم سوگندی پسندیده لذی حجر مر خداوند عقل را تا اعتبار
کند و داند که سوگند بچیزهای محقق و موکد جوابش این که عذاب خواهم کرد و مکه را الم تر کیف فعل آیا ندیدی
و ندانسته که چگونه کرد پروردگار تو بعاد بقوم عاد ارم یعنی ابن عاد اولی را یا عاد ارم می گفته
اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام
و گفته اند نام بارهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عاد یا را صفت میکند که ذات
العماد خداوندان خانه‌های بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها التی لم یخلق آن قبیله که آفریده نشده مثلها
مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جثه فی البلاد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیان
است و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ است چنان بناهای که مثل
آن در همه بلاد نبوده • و قصهٔ آن بر سبیل اجمالی آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده
در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باروی محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار
داشت عبد الله بامید آنکه کسی را ببیند و احوال شتر خود پرسد بدر حصار آمد دری دید بجواهر مرصع
مکلل بجواهر قیمتی که عکس آن آفتاب متحیر شد و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرهای
دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگر از نقره و فرشها بر همین و تیره و جای
سنگ ریزه‌ها مروارید آبدار ریخته و در حوالی هر قصری نهرهای روان بر روی لولو و درختان
بسیار تنهای آن از زمرد و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه جنة التی وعد المتقون
این چه منزل چه بهشت این چه مقام است ای بس قدری از آن جواهر برداشت و در پشت
و بیمن باز آمد مردمان آن گوهرها دیدند و بدیدند حمل با قصن کنج کرده و قصهٔ وی در زبانها
افتاد تا حدی که حال وی را بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه وی را طلبید
و تمام حکایتش از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید پرسید
که هیچ شهری که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر گفت آری شهریست که
خدای تعالی آن را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد • نظم • شهری چو بهشت از نکویی • چون قصر فلک بلند روی

وانرا شداد و عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده است و نهصد سال عمر داشته هر جا در عالم زری
وجوهری بوده همه را جمع کرده و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاده تا شهر ارم ساختند و سیصد
سال تمام رسید و دیگر بهمه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع از دار السلطنت خود بتماشای آن
شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان
زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه
بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد
وانرا ببیند پس بنگریست این قلابه را گفت والله ذلک الرجل و ثمود و دیگر چه کرد خدای تو بقوم
ثمود الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند کوهها را برای سرای خود بالواد بوادی القری و فرعون
و چه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملک قوی لشکرهای بسیار یا صاحب اوتاد که تر وا و بدان بازی
میکردند یا بطریق چارمیخ تعذیب می نمود الذین آنکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت طغوا از حد بگذ
و درگذشتند فی البلاد در شهرها بنا الهی که آن مخالفت بود و باحق و ستمکاری بر خلق فاکثروا فیها
الفساد نفت پس بسخت علیهم بر ایشان ربک آفریدکار تو سوط عذاب نوعی از عذاب چون عرب
ضرب تازیانه سخت ترین عذابها دانستند هر گونه عذاب را سوط میگفتند حق سبحانه بعنوان کلام ایشان
عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه استعارت یا که عذاب دنیای ایشان نسبت عذاب
آخرت چون ضرب تازیانه است بضرب شمشیر ان ربک بدرستی که پروردگار تو لبالمرصاد خداوند
کاه لحفیت یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از کسی که در مرصاد نشسته و منتظر صید گذرگاه است
هیچ چیزی فوت نمی شود از حق سبحانه چه همه را می بیند و می شنود و برو پوشیده نیست نظم
یعلم السر و اخفی صفت اوست بدان همه نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد فاما الانسان اما آدمی
معنی ابی بن خلف اذا ما ابتلیه چون مبتلا کند او را ربه پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و
نیکو حالی فاکرمه پس گرامی کندش بجاه و اقتدار و نعمه و نعمت دهدش و روزی بروی فراخ
گرداند و باسانی کار روی بسازد فیقول پس گوید ربی اکرمن پروردگار من مرا بزرگ داشت و
بامن این کرامتها فرمود و اما اذا ما ابتلیه و چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فقدر پس تنگ
سازد علیه رزقه بروی روزی را فیقول ربی پس گوید پروردگار من اهانن خوار کرد مرا کافر کرامت

لغات
ارحا کم بعو بر فلکی شرو احیا
پس بسیار گردانیدند در آن شهرها

خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش و سختی
بی حد و از پیش درویشان فرون از عدالت نظم ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری * کلا نه چنانست که گمان برده اید کار آن بلکه کرامت بطاعت
است و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من شما را بفقر و تنگدستی اهانت
میکنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه و لا تحاضون و
تحریص نمیکنید یکدیگر علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویش و تاکلون التراث و میخورید
مال میراث را اکلا لما خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را
میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را میخورید و تحبون المال و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی
فراوان با حرص و شره کلا اذا دکت الارض دکا چون شکسته شود زمین دکا دکا شکستنی بعد
از شکستنی پاره پاره گردد و جاء ربک و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی
حاضر شود و الملک صفا صفا و فرشتگان بعرصه محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب
خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که اهل هر آسمان علی حده صف باشند و جیء
یومئذ بجهنم و آورده شود در آن روز جهنم و در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ
را هزار فرشته بر سر زمامی جمع شده می کشند و دوزخ از خشم کافران و مجرمان میخروشد تا بعرصات
آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نبود الا که از هول هیبت
بزانو در آیند و میگویند یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم میفرماید یا رب
امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کرده
است یومئذ آنروز یتذکر الانسان یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از
قبایح اعمال خویش و انی و کجا باشد له الذکری مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه
محل پند گرفتن باشد نه عقبی بگوید چندانکه پند گرفتن سود ندارد و از روی حسرت یقول گوید
یا لیتنی کاشکی من قدمت پیش فرستادمی لحیاتی عمل خیری برای زندگانی من درین عالم
فیومئذ پس آن روز لا یعذب عذاب نکند کسی را عذابه عذاب خدای احد هیچ کس از مردمان
و لا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را وثاقه مانند بند کردن که بکن خدای درویش تر

مرگ مومن یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام گیرنده بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در
محنت ارجعی بازگرد از دنیا الی ربک بسوی موعد پروردگار خود راضیة در حالتی که پسندکننده آنچه
بتو داده اند مرضیة پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فادخلی فی عبادی
داخل شو در زمره بندگان شایسته من وادخلی جنتی و درآی در بهشت من با زمره مقربان • سورة البلد

البلد

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد باین شهر یعنی مکه وانت حل و حال آنکه تو فرود
آمده ای بهذا البلد بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است
قسم است بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تا معلوم شود که شرف
مکان بمکین است نظم ای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف • وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ • یثرب ز خاک پای تو یافته رونق و نوا • وگفته اند تو حلالی درین
شهر یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرامست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعد
است بفتح مکه و قیل یعنی در کار این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل و والد و سوگند به پدر یعنی
آدم یا ابرهیم علیهما السلام وما ولد وانچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و سلم و گفته
اند والد محمد است صلی الله علیه و سلم و ما ولد امت او و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت
او جواب قسم این که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریده ایم آدمی را فی کبد در سختی و رنج یعنی آنچه
بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین
را در غایت قوت و او چنان بودی که ادیمی را در زیر پای نهادی و ده تن تنها و رکشیدندی
ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی با من دست نیست
و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بیازردی و جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می پندارد
ابو الاشدین ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر کشد یقول
اهلکت میگوید ضایع کردم در عداوت محمد مالا لبدا مال خود را بسیار رشوت بمردم دادی تا
پیغمبر را بیازارند ایحسب آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است او را احد هیچکس در وقت نفقه
کردن و تا از وی سوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بدان نفقه مجازات خواهد
فرمود الم نجعل له آیا نگردانیدیم وی را عینین دو چشم که بدان نگاه کند و لسانا و زبانی که بدان سخن میگوید

وشفتین و دو لب که دهن را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت می نماید و هدیناه
النجدین و نمودیم وی را راه دو پستان تا بعد از ولادت در آن چسپیده و بر شیر خوردن اشتغال
نمودی یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسول فلا اقتحم العقبة پس نگذشت از
عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مشابهت تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن
کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد و ما ادریک و چه دانی تو که ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب
گذشتن بر آن فک رقبة رها شدن گردن از بند بندگی یعنی مدد کاری کردن در ثمن مکاتب او
اطعام یا خورانیدن فی یوم ذی مسغبة در روزی با گرسنگی یعنی در وقت که طعام دشواری یابند
او بخوراند یتیما ذا مقربة یتیمی که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد او مسکینا یا
مسکینی که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت از احتیاج
و دست تنگی و درماندگی است چنین کسی عیالمند است یا وام دارد یا بیماری بی خواستار
یا غریبی دور از دیار غم گسار و باشد این آزادکننده من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند
چه قبول همه حسنات مشروط بایمانست و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر بشکیبایی
بر طاعت یا اجتناب از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت و تواصوا و وصیت
نموده اند بالمرحمة بخشایش مهربانی بر بندگان خدای اولئک آن گروه مومنان صابر
مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا
خداوندان یمن و برکت اند والذین کفروا و آنانکه بگرویدند بآیاتنا بنشانهای ما یعنی
بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هم اصحاب المشأمة ایشان اصحاب دست چپ
اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند علیهم
بر ایشان ثابت و در دوزخ نار موصدة آتشی پوشیده یعنی سر آن در که دران جا معذب
باشند بطبقی پوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون آید
آنچه سورة والشمس بسم الله الرحمن الرحیم والشمس سوگند بآفتاب وضحیها و تابش
وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر و بماه اذا تلاها چون از پی رود آفتاب را

الشمس

يعني پس از آن غروب كند و در ليله بالا طلوع او تا غروب شمس باشد لليلة البدر والنهار و سوگند
به روز اذا جلّاها چون روشن كند زمين را يا بزدايد زنگ تاريك شب اذا يغشيها چون بپوشد
افاق را يا خورشيد يعني ضوء را والسماء و سوگند بآسمان و ما بنيها و كسي كه او را بنا كرده است
والارض و بزمين و ما طحيها و كسي كه او را گسترده و نفس و سوگند بنفس آدم عليه السلام و ما سوّيها
و كسي كه او را تسويه كرده است اعضاي او را فالهمها پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را
فجورها و فجور و ناپاكي و بي باكي و تقويها و پرهيزكاري و نيكوكاري و فرمان برداري او را
يعني بيان كرده و تعليم داده و روشن ساخته جواب قسم حيث قد افلح بدرستي كه رستگار شد من
زكّيها هر كه پاك كرد نفس خود را از دنس ذايل ناشايسته و آراست او را بانواع و اجناس فضايل و قد
خاب و بدرستي كه بي بهره ماند من دسّيها هر كه گم كرد نفس خود را بفسق و جهالت يا كم ساخت قدر
و مرتبه او را بمعصيت و ضلالت و ابن عباس رضي الله عنه روايت كرده است كه حضرت رسول
صلّى الله عليه وسلم نزديك تلاوت اين آيت فرمودي كه اللهم آت نفسي تقويها و زكّها انت خير
من زكّيها انت وليّها و موليها و محققان برآنند كه تزكيه نفس موجب تصفيه دلست هر گاه نفس
از شوب هوا مزكا شود في الحال دل از لوث تعلق بما سوا مصفا گردد و تا نفس مبرا از مناهي نشود
دل آينه نور الهي نشود و كذبت تكذيب كردند ثمود و قبيله ثمود بطغويها بسبب طغيان خود مر صالح را
عليه السلام اذ انبعث بوقتي كه برخواست اشقيها بدبخت ترين قبيله كه قدار بن سالف بود
با جمعي بعقر ناقه و قصد آن فقال لهم پس گفت مر ايشان را رسول الله فرستاده خداي يعني صالح على
نبينا و عليه السلام ناقة الله دست بداريد ناقه خدا را و سقيها و گروه كرده و بيد شرب او را يعني
آبي كه مي آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نيايد فكذّبوه پس تكذيب صالح را عليه السلام
در نزول عذاب فعقروها پس پي كردند ناقه را فدمدم پس هلاكت بيكبارگي فرستاد عليهم بر ايشان
ربهم پروردگار ايشان بذنبهم بسبب گناه ايشان فسوّيها پس يكسان كرد آن دمدمه را بر همه يا
صغار و كبار ايشان بمردند و لا يخاف و نترسد خداي عقبيها عاقبت هلاكت را يعني آن هلاك
كرده و نترسيد از تبعه آن چو كسي را بر وي دست نيست و تبعات نترسد پروا ني   سورة الليل
والليل
بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشى سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خويش والنهار و سوگند

بروز اذا تجلّى چون آشكارا شود و ظلمت شب را زايل گرداند و ما خلق و سوگند بكسي كه بيافريد الذكر و
الانثى نر و ماده يعني آدم و حوا را عليهما السلام يا مونث و مذكر را از جميع حيوانات جواب قسم است
كه ان سعيكم بدرستي كه جزاي سعي شما در كردارها لشتّى هر آينه پراكنده است يعني مختلف افتاده مناسب
عمل يعني را ثواب و كرامت و جمعي را عقاب و علامت پس بيان اعمال مختلفه و پاداش آن ميكند
و ميفرمايد فامّا من اعطى پس اما هر كه بداد مال خود را در راه خداي و اتّقى و پرهيز كرد از شرك و كباير
و صدّق بالحسنى و تصديق نمود كلمه نيكوتر را كه لا اله الا الله محمد رسول الله است يا وعده عوض را كه
و ما انفقتم من شيء فهو يخلفه اغلب مفسران برآنند كه اين سوره يعني در شان سيرت ابو بكر رضي الله
عنه و برخي در صفت اميه بن خلف يا ابو جهل فرود آمده   و در كشف الاسرار آورده است كه درباره
دو كس است يكي اتقى كه پيش وي صديقان است از بن امت يعني ابو بكر رضي الله عنه و يكي اشقى پيشواي
زنديقانست از اهل ضلالت يعني ابو جهل در فاتحه سوره كه بشب و روز قسم ياد ميكند اشارتست
بظلمت يكي و نورانيت ديگري يعني در شب ظلالت كس از ان گمراهي نبود كه ابو جهل شقي را و در روز
و صفوت هيچ كس را آن نور هدايت ظاهر نشد كه ابو بكر تقي را   نظم   سر روشن دلان صديق اعظم
كه شد اقليم صدقش مسلّم   ز مهرش وز دينش روشنايي • بدو اهل يقين را آشنايي
آورده اند كه اميه بن خلف بلال را رضي الله عنه كه بنده او بود بانواع آزارها عذاب ميكرد تا از دين
برگردد و هر زمان آتش محبت رباني افروخته تر بود   نظم   نظامي كه سنتهاي كمال ارادتست
هر چند جور بيش محبت زياده است • روزي وي را صديق ديد كه اميه او را بر خاك گرم افكنده
بود و سنگهاي تفسيده بر سينه وي نهاده و او در اين حال احد احد ميگفت ابو بكر را رضي الله عنه
دل بر او بسوخت گفت اي اميه واي بر تو اين دوست خدا را چند عذاب كني اميه گفت اي ابا بكر
اگر دلت بر وي مي سوزد از من بخر گفت بخرم و نسطاس رومي كه عوض ميكنم او را نسطاس رومي و او غلامي
بود از آن صديق و ده هزار دينار داشت و او داشت صديق و را گفته بود كه اگر ايمان آري آن
مال كه تو داري بتو بخشم نسطاس مسلمان نمي شد و دل صديق از او ملول بود چون اين كلمه را از اميه
شنيده غنيمت شمرده قسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و في الحال اميد ثواب
اخروي آزاد كرد و حق سبحانه اين سوره را فرستاد و از سيرت صديق خبر داد و فرمود كه سيجنّبها

که نفقه کرده و پاداش از تصدیق نمود فسنیسره و پس زود باشد که آسانی دهیم ویرا للیسری برای طریق
نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را بهشت رساند که یسر و روح در وست واما من بخل
واما هر کس که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید واستغنی وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای و
بدین سبب بوجیات آن رغبت نمود وکذب بالحسنی وتکذیب کرد خصلت نیکو تا اگر بدین آیت
بدین اسلام یا وعدهٔ حق را باور نداشت فسنیسره پس مهیا کردانیم ویرا للعسری برای صفتی که موَدی
بدشواری ومحنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وما یغنی و دفع نکند عنه ماله از و عذاب را
مال او اذا که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد و بسر درآید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ ان علینا
بدرستی که بر ماست للهدی بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وان لنا و بدرستی که مار است
للآخرة آن سرای عقبی والاولی واین سرای پیش که دنیاست چون مالک هر دو مائیم هر چه
خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم فانذرتکم پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نارا تلظی آتشی که زبانه زند لا
یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا الاشقی مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب
آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را وتولی و روی بگردانید از ایمان وطاعت وسیجنبها و زود باشد که دور
کرده شود از آن آتش الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی پرهیزکارتر یعنی ابو بکر وما لاحد عنده من نعمة تجزی
نیستی که مکافات کرده شود الا ابتغاء وجه ربه الاعلی لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار
او که برتر و بزرگتر است ولسوف یرضی و زود باشد که خشنود کرده و برسد بثوابی که موعود
اوست سورة الضحی بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که چند روزی جبرئیل علیه السلام بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد
او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه واینها را فرستاد والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب
در آن وقت ارتفاع یافته و نور نهار منتشر گشته وگفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان وقت با
موسی علی نبینا وعلیه السلام سخن گفت وسحرهٔ فرعون در آن وقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد
رب الضحی است یا صلوة الضحی واللیل اذا سجی وسوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیا را بطبیعت
بپوشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره
گفته مراد از روز روشن کشف حجابست که نشانهٔ نسیم لطف وسموم قهر است و علامتی از حجاب

گفته میشه ... مسجود ... دیگی ... کافران ... درد ... ابو بکر ... بک ... قول ...

الضحی

و بود علی لا ... نزد او ...

وانار جلال با اشارتست بروشنی روی مصطفی صلی الله علیه وسلم وکنایتست از سیاهی موی
وی نظم والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفاست • معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفاست
حق سبحانه بدینها قسم یاد میکند که مذکور شد ما ودعک فرو نگذاشته است ترا ربک پروردگار تو وما قلی
و دشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را بشارت داد
بفتحی که امت او را خواهد بود در دینی واکثر بلاد بگونهٔ تسخیر ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان فرحت
مسرور گشت وایه آمد که وللآخرة وسرای دیگر یعنی کرامت که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی
خواهد داشت وآن چیزیست قصریست از مروارید تر و خاک آن مشک اذفر در هر گوشهٔ آن خادم وحور
ونعیم وامتعه وانچه لایق آن بود خیر بهتر است لک مر ترا من الاولی از کرامت تحسین که فتح بلاد است
یا نهایات امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت متصاعد و بر کمال
مترقیست ولسوف یعطیک و زود باشد که عطا دهد ترا ربک آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت درباره
گناهکاران فترضی پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گوئی بس است و من
راضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه فرموده که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین
آیتی از قرآن آنست که لا تقنطوا من رحمة الله وما اهل بیت برآنیم که امیدوارترین ولسوف یعطیک
ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ
باشد تا نه بدوزخ کسی درگرو که دار و چنین سیدی پیش رو عطای شفاعت چنانش دهند
که امت تمامی ز دوزخ رهند • در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که پرسیدم پروردگار خود را چیزی و دوست میدارم از آنکه پرسیدمی
گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملکی عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حق سبحانه
فرمود که ای محمد الم یجدک ایا نیافت پروردگار تو یتیما کودکی بی پدر را فآوی پس جای داد در کنف
کفالت جد و عم و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جا داد نظم
بسکه غواص کرم در تک دریای قدم • غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم • یا دید ترا گوهر یکانه که
یکدانهٔ قلیلت از همه کاینات منفرد بودی و بقطع علاقه نسبت از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت
در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست ووجدک ویافت ترا خدای ضالا راه گم کرده بردر

شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی ...

دروازه که وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود نا بجد و مادر پسپاره فهدی پس راه نمود ترا بانکه چپ
را به سر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره و تجارت بودی بعلم احکام ترا بان راه نمود و در
حقایق سلمی رحمه الله مذکورست که ترا یافت دوستی مستغرق و بحر محبت ترا فروشده بر تو منت نهاد و بمقام
قرب رسانید ووجدک عائلا و یافت ترا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت ترا یا مال خدیجه
یا بانکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القران فرموده که فقیر بودی بما در خلق
ترا غنی کردانیدیم بمکاشفهٔ انوار جمال خود فاما الیتیم پس اما یتیم را فلا تقهر قهر مکن و قدر ایشان
بشناس که شربت یتیمی چشیده واما السائل واما سایل را فلا تنهر بانگ بر مزن و محروم مساز که درد بی نوایی
و تنگدستی کشیده واما بنعمة ربک واما نعمت پروردگار خود که نبوتست فحدث حدیث کن یعنی احکام
او را بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است • صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمت خبریست
محبوب بالذات و منعم را غالب مشکور می باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنوده و میل کند و او را دوست
دارد پس بجهت تحدث نعمت من خلق را دوست من میکردانی و من نیز ایشان را دوست میدارم
سورة الانشراح بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک یا ما گشاده نکردیم برای تو صدرک سینهٔ ترا تا مناجات
حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا یا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو
دشوار شود قبول توان کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان
طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت وی را برده بود یا در نوبت ثانیه و
قولی هست که در سال ششم یا یازدهم نوبت دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که
شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از
آب زمزم آورده درون سینه و عروق حلق مرا بشست و جبرئیل دل مرا بیرون آورد و بشکافت و بشست
و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده دل مرا از آن پر ساخته باز جای خود نهاد و خاتم
نقلی هست که بخاتم از نور مهر کرد و فایحهٔ انشراح و لذت آن از هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم
نظم دلم خزانهٔ اسرار بود و دست قضا • درش ببست و کلیدش بدلستانی داد دو صنعتا بر کشم

انشراح

عنک از تو وزرک بار گران ترا الذی انقض ان بار که گران ساخت ظهرک پشت ترا که اندوه کفار بود
و اصرار ایشان بر کفر و تعریض آنحضرت و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آن را
برگرفتیم و شفاعت تو در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم ورفعنا لک و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکرک
ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و
تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کند ترا یاد کند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگران را امر کردیم بما
بدرود فرستادن بر تو • ذوالنون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه
انبیا بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد نظم
سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت • آنجا که تو بپال کرامت پریده • هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند
آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده • ای محمد صبر کن فان مع العسر پس بدرستی که با دشواری یسرا
آسانیست و آخرت ان مع العسر یسرا بدرستی که با دشواری که در مکه هست آسانی بود و در مدینه و
در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری هاست در بهشت فاذا فرغت پس چون فارغ
شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادات یا چون از نماز فارغ شوی جهد
کن در دعا چون از گذارش احکام فراغت یابی باستغفار او را یاد مشغول شو • در شرح تأویلات
از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرمود که چون فارغ شوی
از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ رحمن والی ربک و بسوی پروردگار خود
فارغب رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از او خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات
جز حضرت او نیست و سخن ترجمه گاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول نظم
جو مقصود کون و مکان بود تست • خدا میدهد آنچه مقصود تست • سورة التین بسم الله الرحمن الرحیم
والتین سوگند بانجیر والزیتون و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست
که انجیر میوهٔ پاکست و بی فضله و غذای لطیف و سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین الطبع
محلل بلغم مطهر کلیتین و دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و سمین بدن • در خبر آمده که او بواسیر
قطع کند • دیگر بسی فایده دهد و زیتون میوه هست و نان خورش و دوا و روغنی از بسیار
نفع دیگر گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض مقدسه

رغب

التین

العلق

کمی طور زینا و یکی طور تینا که هر یک معبدی یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق و بیت المقدس که حق سبحانه
بدان قسم یاد میکند وطور سینین و سوگند بطور سینا یعنی جبل بیر که محل مناجات کلیم الله بوده
علیه السلام و هذا البلد الامین و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک سید عالم است
صلی الله علیه وسلم در بحر المعانی آورده که بزبان اشارت قسمست بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که مثمر ثمرات علوم
دینیه است و شجرهٔ زیتونیهٔ مبارکه سر که روشنی بخش مصباح دلست وطور سینای روح معلا که تجلی
الٰهی محلاتست و بلد امین حقی که محل امن و امانت از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم اینست
که لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی احسن تقویم در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص کردانیم
از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص کونات یا
مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکمل و مجلی اعظم و اشمل تا حامل امانت الٰهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود
ثم رددناه پس باز گردانیدیم او را اسفل سافلین بزیر ترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا رده
کردانیدیم بوی آثار ظهور و اطوار شعور چون دقایق حقایق این در جواهر التفسیر بسیطی دلپذیر
سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست و گفته اند معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را
در نیکوتر صورت و او را باز بردیم پس خرف که ارذل عمرست و دران هیچ کار نتوان کرد و گفتی
در آن هیچ فردی نباشد الا الذین آمنوا مگر آنانکه بگرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته
بایسته فلهم پس مر ایشانراست اجر مزدی غیر ممنون نابریده و کم ناشده یعنی همچنان در جوانی و
صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز بانکه عمل میکنند بهمان دستور مزد ایشان
ثابت فما یکذبک پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بعد پس از ظهور دلایل تا معرفی
شوی بالدین بروز جزا و حساب الیس الله آیا نیست خدای باحکم الحاکمین حکم کننده ترین حاکمان
یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین بگوید بلی وانا علی ذلک من الشاهدین
سورة العلق بسم الله الرحمن الرحیم جمهور علما برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت
است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله در غار حرا
تکیه داشت یا بر بالای کوه ایستاده بوده که ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای
محمد ترا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بر امت آنگه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری جبرئیل

وی را بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی انست که جبرئیل علیه
السلام از دیبا پر چون نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد آن سرور
انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم درین نامه نیز حرفی نوشته نمی بینم جبرئیل او را
بخود ضم کرد و بیفشرد و چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد نامه نوبت این صورت واقع شد که
و یرا بگذاشت این آیت بخواند که اقرأ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی باسم ربک
بنام پروردگار خود الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق
الانسان بیافرید آدمی را من علق از خونهای بسته اقرأ بخوان مکرر از برای مبالغه است و
ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگوارتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الذی
علم آن خدایی که بیاموزانید نوشتن بالقلم بقلم تا علم را بخط قید کنند و دور از نبایند آگاهی
دهند. در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم کتابت داد و اشهر
آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام علم الانسان بیاموخت خدای انسان را
ما لم یعلم آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود
کلا ان الانسان حقا که بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لیطغی هر آینه از حد می برد و گردنکشی میکند
ان رآه استغنی بانکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی
شود و عبادت حق فرو گذارد ان الی ربک الرجعی بدرستی که بسوی آفریدگار تست بازگشت همه
در آخرت آنجا اعمال بکار آید نه اموال نظم توانگری نه بمالست نزد اهل کمال
که مال تا لب گورست بعد از آن اعمال. آورده که ابوجهل میگفت اگر ببینم محمد را در سجده پی کم گردن
او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد و او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد
و چون نزدیک رسید باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه میشود گفت میان
خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت
رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه بربودندی او را عضو عضو و این آیت که ارأیت
آیا می بینی تو الذی ینهی آنرا که باز میدارد عبدا بنده کامل که محمد است صلی الله علیه وسلم او را از صلی
بوقتی که نماز میگزارد ارأیت آیا می بینی ان کان اگر باشد منهی از نماز علی الهدی بر راه راست

اوامر یا فرماید خلق را بالتقوی چه بهتر کاری که او را به پا توان داشت ارایت مکرر از جهت تاکید است
ایا می بینی ان کذب اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را مطلقا و تولی و روی بگرداند از ایمان
و برگردد از فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب الم یعلم ایا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا
نیست بان الله یری بانکه از روی تحقیق خدای می بیند مقصد او را • بزرگان گفته اند در کلمه ان الله
یری هم وعده مندرجست و هم وعید ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که
ترا می بیند ای مرایی اخلاص ورز که ترا می بیند ای عابد در خلوت از معصیت گناه هشیار که ترا می
بیند • درویشی بعد از گناه توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چند گریی خدای عفو است
گفت هر چند عفو کند خجلت از انکه دید چگونه از خود دفع کنم نظم گیرم که تو از سر گنه درگذری
زان شرم که دیدی که چکردم چکنم • اورده اند که نوبت دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز
میگزارد ابو جهل برسید و گفت ای محمد ترا نهی کردم از نماز انحضرت او را تهدید بسیار داد و
وعیدها فرمود ابو جهل گفت مرا می ترسانی و حال انکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگترست و
اهل مجلس من بیشتر ایه نازل شد که کلا لئن لم ینته حقا اگر ابو جهل باز نایستد از ایذاء محمد صلی الله
علیه و سلم لنسفعا بالناصیة بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم ناصیة کاذبة پیشانی دروغ
گوی خاطئة خطا کار وصف ناصیه بکذب بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است
فلیدع نادیه گو بخواند ابو جهل نادیه اهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود بود که ما بخوانیم زبانیه را برای
بردن او بجهنم کلا نه چنانست سخن که او گوید لا تطعه فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او
ثابت باش واسجد و سجده کن بر دوام خدا را واقترب و نزدیک شو بحضرت احدیت • در حدیث
آمده که وقت بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهاردهم است و
در فتوحات آورده که این سجده طلب قربت • سورة القدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
سلم صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب
متعجب شده بگفتند ما با این عمرهای کوتاه بحسن و لیکن چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره
را فرستاد که انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت
او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح آن و دیگر انزال آن را نجوم اسناد فرمود

سجده ۱۴

القدر

در وقتی متبرک چنانکه گفت فی لیلة القدر در شب قدر یعنی ابتدا نزول در ان شب بود و از لوح
محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه
سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده و ما ادریک و چه چیز ترا دانا کرد و دانید تا بدانی که
ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که ادراک و طاعت کند عزیز و مشرف
گردد یا عملی که در و واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکم است یعنی در و تفصیل
کند هر کاری شئون حکمت که تعیین آن بدو در ام بیاشد یا یعنی تنگی است که زمین در ان شب بر ملائکه
تنگ شود از بسیاری که بزمین آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهتر است من الف شهر از هزار ماه
که غازی اسرائیلی در ان جهاد کرده هر کسی که در یابد و لطائف بروز آورد و شب قدر بقول
امام اعظم رحمه الله در سال دایرایست • و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را
در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر رمضان یافته ام و اغلب علما برانند که در ماه رمضان
است و در دهه اخیر و در شبهای وتر امید وار تر است و اصحاب امام شافعی رحمهم الله
شب بیست و یکم و بیست و سیم را احیا کنند و حنیفیه رحمهم الله شب بیست و هفتم را عدد حروف
لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول اخر
تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادت نظم
ای خواجه چه جویی ز شب قدر نشانی • هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی تنزل الملائکة فرود
آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا والروح و جبرئیل با ایشان فیها در ان شب و قولی آنست
که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام • فرشتگان که ایشان را با زمینیان علاقه آشنایی هست
فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل
علیه السلام اقشعرار جلدست و رقت قلب و اشک چشم بود برای شرف این شب بود که ملائکه
و روح بزمین آیند باذن ربهم بفرمان آفریدگار ایشان من کل امر از بهر هر کار بزرگ که حق سبحانه
فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سلام سلامت از همه افات هی شب قدر حتی مطلع
الفجر تا دمیدن صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیارست و در جواهر التفسیر شمه از ان مذکور

بوقت ملائکه در تفسیر خواجه محمد پارسا
مذکورست که روح پیغمبر با محمد مصطفی است
فرود آید در دهه آخر جبرئیل

البينة

والی الله ترجع الامور سورة البينة بسم الله الرحمن الرحيم لم يكن الذين نبودند آنانکه کافر شدند
من اهل الكتاب از اهل توریة یعنی یهود و نصاری والمشركين و از مشرکان عرب منفكين باز
ایستادگان از کفر حتی تاتيهم البينة تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رسول من الله فرستاده از
خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم يتلوا میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب
و بهتان و از صحف کتب برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فيها در آن صحیفها کتب قيمة
نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیة آنست که اهل کتاب و مشرکان
بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشان را با ایمان خواند و بعضی بدو توفیق
هدایت ایمان رسیدند و ما تفرق الذين و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه و
سلم الذين اوتوا الكتاب آنانکه داده شده اند کتاب را الا مگر من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان
البينة پیغمبر روشن یعنی پیش از بعثت آنحضرت مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد آنکه مبعوث
شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند و ما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب
الا ليعبدوا الله مگر آنکه پرستش کنند خدا را مخلصين پاک کنندگان له الدين برای خدای کیش
خود را یعنی از شرک و الحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام و
يقيموا الصلوة و دیگر مامور شدند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن و يؤتوا الزكوة و بدهند
زکوة واجب را بمحل وی و ذلك و آنچه مامور شده اند بدان دين القيمة دین و ملت درست
است ان الذين كفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند من اهل الكتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
والمشركين و از مشرکان یعنی بت پرستان في نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدين
فيها جاویدان در آن اولئك آن گروه هم شر البرية ایشان بدترین همه آفریدگان اند ان الذين آمنوا
و بدرستی که آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای پاک ستوده اولئك آن گروه هم
خير البرية ایشانند بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عند ربهم نزد مالک
ایشان و کارساز ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت تجري میرود من تحتها الانهار از زیر
اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خالدين فيها پاینده باشند ایشان در آن بهشتها
ابدا همیشه تاکید خلود است رضي الله خشنود باشد خدای عنهم از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد

الزلزال

و رضوا عنه و خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدان ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را بنهایت مراد
و غایت غایات یعنی لقای که مطلب اعلا و مقصد اقصی باشد رسانید ذلك این جزا دارند مر کسی را که توراد
و مطلبی مقصود ما از دنیی و عقبی لقای تست [illegible] آنکه مذکور شد از جنت و رضوان لمن خشي
برای آنکس است که بترسد ربه از عقوبت پروردگار خود و موجبات مثوبات اشتغال نماید
سورة الزلزال بسم الله الرحمن الرحيم اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن
وی که مقدر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود و اخرجت الارض و بیرون
آرد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی براندازد و
اندرون خود بیرون افکند و قال الانسان و گوید کافر یعنی انسان و گفته اند عام است همه آدمیان
بعد از مشاهده این حال ما لها چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند یومئذ
امروز تحدث سخن گوید بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را سخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را
از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بر روی وی صادر شده از اعمال نیک و بد بسبب
آنکه پروردگار تو اوحى لها امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر ده از عملهای مردمان که بروی واقع
بوده یومئذ امروز يصدر الناس بیرون آیند آدمیان اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه
بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ ليروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارهای خود را در
اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را لقمه و کسره نمی نواخت و میگفت این اندک چیزی
بسیار خیر باید کردن تا بران مزد دهند و دیگری گناه خورد را خوار میداشت و میگفت ما را بر خطره
و خطرة مواخذه نخواهد بود و بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد
که فمن يعمل پس هرکه عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد خيرا يره نیکی ببیند پاداش آن او من
يعمل و هرکه بکند مثقال ذرة بوزن مورچه صغیره شرا بدی يره ببیند مکافات آن ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که بکند در دنیی خیری و شری مگر که خدای
بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات
کافر را رد کند و بسیئات معذب شود و ابن مسعود فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از بحجامعة فاذة گفتی و در زهرة المعاني آورده که صعصعة بن ناجیه رضی الله

باز گردند[2]

العادیات

عنه که جد فرزدق بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان
آنحضرت این آیت برو خواند گفت حسبی حسبی همین بسندست چون کسی است که درین عرصه
از ذرهٔ و حبه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ گونه فروگذاشتی نخواهد بود مرا نیز امروز بحساب خود
خواهند پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت نظم
حساب کار خود امروز کن که فرصت هست • ز خیر و شر نگه نامه هاست حاصل تو • اگر بعهد نکویی تو اگر
خوش باش • ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو • سورة العادیات بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله
از کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز
باز آیید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان
دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام این سریه در بادیه بلیه هلاک شده اند و کسی خبر ایشان برساند تا خود
این سخن بمومنان رسید و اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی ایشان از حال ایشان
خبر داد این سوره فرستاد والعادیات سوگند باسبان رونده که بوقت دویدن نفس زنند
ضبحا نفس زدنی با آواز که صهیل بود فالموریات پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش
یعنی بسم و سنگ زیر سم آتش … قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا در
وقت صبح مراد … فاثرن به پس انگیختند آن اسپان بدان وقت سپیده دم نقعا
غباری در کنار آن قبیله فوسطن به پس میان درآمدند بدان وقت جمعا گروهی از دشمنان دین
ان الانسان بدرستی که انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند این آیت
در شان ابوحباحب است امام ابواللیث رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه
بودند هر یکی بصفتی … و ابوحباحب در بخل حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می
کند که ابوحباحب بخیلست و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت برشمارد و از نعمت یاد
نکند و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه است که کنود آنست که تنها خورد و عطا باز دارد و بنده را
بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید هر آینه گواهست …
ایشان از او وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید سخت یعنی بخیل

یا انسان برکنود حق گواهست …

القارعة

بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال از دوست میداری بده تا بتو باز دهند و برای
وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال جهان بر کسیان مده • گر بدهی به که بخاکش نهی
زر زپی منفعت ای حکیم • بهر نهادن چه سفال و چه سیم • افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر
چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات و حصل و حاضر
کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینه هاست یعنی پیدا آرند خیر و شر از هم تمیز سازند جواب
آن آنست که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بهم بدرستی که آفریدگار ایشان بهم باقوال و افعال ایشان
یومئذ آن روز رستخیز لخبیر داناست و بجزا دادن تواناست • سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست روز کوبنده وما ادریک و چه چیز ترا دانا کردانید تا بدانی که
ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت که بکوبد دلها را بهول هیبت یوم یکون الناس روزی
که باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که
بهم بر می آیند و پایمال می شوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هیبت آن روز کالعهن المنفوش مانند پشم
رنگین زده شده بکمان ندافی یعنی کوهها در تفرق اجزا و بطایران در هوا مشابه پشم رنگین
زده باشند که رنگ هر پشم راست کند و در زدن … متفرق کرده و فاما من ثقلت پس اما
آنکه سنگ کران بار باشد موازینه ترازوهای اعمال و یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود
فهو فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده و اما من خفت و اما آنکه سبک بود
موازینه ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح است سیئات او فامه پس جای او هاویة
هاویه است و آن درکه باشد زیر ترجمه درکها وما ادریک و چه چیز دانا کردانید ترا ماهیه که چیست آن
جای نار حامیة آتشی بغایت گرم رسیده در سوزش • سورة التکاثر بسم الله الرحمن الرحیم

التکاثر

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند هم بکثرت قبیله و مردم بنی عبد
مناف بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شدند ما مرده و زنده را
شماره میکنیم چون برین نوع شمردند بنی سهم بیشتر آمدند به سه خانه واده و حق سبحانه این آیت
فرستاد الهکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که
آمدید بگورستانها و مردگان شما را بشمار آورده کردید و گفته اند معنی است آنست که مشغول شدید بتکاثر

العصر

اموال اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلانه حیاتست باید که
همت عاقل مصروف دینی شود و از آخرت فراموش نکند که اجل ناگاه بوی فرود آمد و ندامت
سود ندارد و حکم روزی که اجل کند شبیخون • والله بیاید از جهان رفت • گر دل شود اسیر دنیا
آسان روان جهان توان رفت • سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی
بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که زود بدانید که جهت خطای رای خود را بوقت نشور
کلانه خسران بود که بمرده و زنده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید علم الیقین
دانستنی درست و بی گمان هر آینه شما را بازدارد از مفاخرت و مکاثرت لترون الجحیم بخدای که
بخواهید دید دوزخ را اول زود وقتی که بعرصات می آیید ثم لترونها پس هر آینه بخواهید
دید آنرا عین الیقین و دیدنی بچشم بی شک وقتی که در وی درآیید ثم لتسئلن پس هر آینه پرسیده
شوید یومئذ آن روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتهای که بدان مشغول شده اید از عبادتها
خطاب مخصوص است بهر که دنیا بازداشته او را • و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آنست که اعم
دارند و همه کس را چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص
کرده اند باب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف
شرایع یا قرآن و اشهر صحت و فراغت • و در عین المعانی آورده که محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید حکم چه نعمتی بزرگ از خدا که بر تعلیق
سپاس ازای این نعمت فرض العین • سورة العصر بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که
ابو الاشدین مر صدیق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران خود بگذاشتی
و از عبادت بتان دست بازداشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدای و رسول
او شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق
سبحانه موافقت صدیق را این سوره فرستاد که والعصر سوگند بخدای بروزگار که مشتمل
بر عجایب بسیار یا نماز عصر یا بعصر هر معشری یا بعصر نبوی محمد که فاضلترین همه عصرهاست
جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لفی خسر هر آینه در
زیان اند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار حکم مده به سهو • فقد عمر عزیز گذشت

الهمزة

در پی زیان کنی و مرا انداز و سود • یعنی این مشرکان یا ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند
الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کردارهای پسندیده کرده اند و
تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بعمل است و درست که اقامت بر طریق حق یا بقول
صحیح که قرآنست و تواصوا بالصبر و وصیت کرده اند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از علما
گویند لفی خسر کنایتست از حال ابی جهل و آمنوا ایمایی است میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات
اشارتست بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر
حالی است از سیرت مرتضی رضی الله عنهم اجمعین • سورة الهمزة بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریف عیب رسول صلی الله علیه وسلم میگفت در حضور و ولید مغیره
غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در باره ایشان فرستاد که ویل وای لکل همزة مر هر عیب
کننده را لمزة یا غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود بدست و چشم اشارت کننده
الذی جمع آنکسی که گرد کرد مالا مالی را و عدده و شمرد آنرا یا شماره از آنگاه داشت یحسب ان
ماله می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید بدو خواهد ساخت او را در دنیا کلانه چنانست که
او می پندارد لینبذن هر آینه انداخته شود فی الحطمة در حطمه آن نام درکه ایست که هر چه در وی
افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد و ما ادریک و چه چیز دانا گرداند ترا که تا دانی ما الحطمة
چیست حطمه نار الله الموقدة آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا برافروخته
و هرچه وی بیافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند التی تطلع آن آتش که برآید و غالب شود
علی الافئدة بر دلها و بیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل کافر جهت آنست که دل
محل عقاید ناشایسته و منشا اخلاق ناپسندیده است انها بدرستی که آن آتش یعنی مکان
آن علیهم موصدة بریشان فرو بسته شده است فی عمد ممددة به ستونهای دراز یعنی در آن
درکه دربسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرکس نتواند گشود و این اشارتست
بمقام خلود ایشان و آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتش محبت
است حسین منصور قدس سره که منادی سال آتش نار الله الموقدة در باطن داشتند و ما
تمام سوخته شد تا گاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و دل آتش سوخته آفاق را گرفت

الفیل

سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد نظم ای شمع بیا تا من و تو زار بگریم * کاحوال من سوخته هم سوخته داند

سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر نقلهای معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسایی بساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانیده و طوایف خلق را بر این طواف آن تکلف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبایی چاره ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت آن مشغول شده رتبه مجاورت یافته و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخته و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طبایع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متاثر گشته لشکری جمع کرده با فیلان قوی پیکر مهیب بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمودی که بعظمت جثه بمثابه کوه پاره بود نظم

بهیکل قوی راست چون کوه قاف * چو شیر ژیان چابک اندر مصاف * با خود ببرد و بر حوالی مکه علم آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بر کوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر برنشانده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد و پیل محمود روی از دیوار شهر بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر گردد میسر نشد و پیلان دیگر از جهت اعراض او از انجا پیش نمی رفتند ابرهه درین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال بچه منوال گذرد ناگاه از کنار دریا جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ باران کردند و یک نفس از قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی الم تر کیف آیا ندانستی که چگونه فعل ربک کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او الم یجعل آیا نساخت و نیفگند کیدهم مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فی تضلیل در تباهی و بطلان و ارسل علیهم و فرستاد علیهم برایشان از طرف ساحل دریا طیرا مرغان ابابیل گروه گروه منقار ایشان چون منقارهای مرغ و پنجه های ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز

بودند با منقارهای زرد ترمیهم می افگندند آن لشکر را بحجارة من سجیل سنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فجعلهم پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها کعصف چون برگ کاه ماکول خورده شده یعنی خورده و روی افتاده و نابود گشته حکایت از استیصال ایشان آورده اند که مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار بود و دو در پنجهای وی بهر عضوی که بر بدن کافر زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگ نام آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و آنکه تا حبشه مرغی که آن سنگ که بنام ابرهه موسوم داشت و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پروازی کرد ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک کردند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی ازان مرغان اینست و همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افگنده هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منتقش گشت چنانکه گفته اند نظم

نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر * خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار *

القریش

سورة القریش بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهد رحمه الله آورده که قریش برای تجارت دو سفر بودی زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس که از عرب نسب او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علما انساب برآنند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بدیشان این سوره فرستاد و گفت نگفت باید و متعجب شوید لایلاف قریش برای پیوستن قریش با یکدیگر ایلافهم پیوستن ایشان رحلة الشتاء در سفر زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان را به عوض من بپرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانه معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از گرسنگی و آمنهم و ایمن گردانید بجهت این حرم محترم من خوف از ترس نهاکه در حوالی مکه اند

الماعون

و یکدیگر را می‌کشند و غارت میکنند سوره الماعون بسم الله الرحمن الرحیم مفسران برآنند که نیمهٔ اول
این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر در بارهٔ منافقان آورده اند که ابوجهل تکذیب قیامت
کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود نبردی و بیازردی و
سوستهم دمارا از نفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارأیت آیا دیدی تو و دانستی الذی یکذب
آنکس که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا و رنمیدارد یعنی ابوجهل فذلک الذی پس او آنکس است
که بعنف و ستم یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود
و بخش میکرد یتیمی از وی نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که بیرون میکند یتیم را و
لا یحض و تحریص نمی نماید و ترغیب نمیکند اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش
و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کس را میفرماید بلکه از احسان منع میکند چون ترکرم مشغله بود بر گران
منع کند از کرم و بگران مشغله نخواهد و کری را بکام خس نگذارد و بکسی را بکام پس ویل مر ایشان
منافقان میگوید فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز گزارندگان ریایی یعنی ابن ابی و اصحاب
او الذین هم آنانکه ایشان عن صلوتهم از نماز خود ساهون بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی
از آن حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون
بصحبت رسند هم بشرط آداب میگذارند نظم کلید در کهٔ دوزخست آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز
الذین هم یراؤن آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود و با میدثنای مردم و یمنعون الماعون
و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمی دهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان
یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قول آنست که مراد از ماعون سه چیز است
که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سوره الکوثر بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که
عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی سخن گفته
با هم حضرت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از
صنادید قریش در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکنی گفت با ابتر و
عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی دنبال بریده که نام او نماند این خبر بگوش
پیغمبر رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش

الکوثر

فرستاد این سوره را که انا اعطیناک ما عطا دادیم ترا الکوثر بسیاری این لفظ فوعل است از کثرت یعنی
عطا کردیم ترا خیری بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار در عین المعانی آورده که بسیاری است
و کوثر اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و
اشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت در احادیث معراجیه آورده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم
و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب جوی دیدم از جبرئیل
پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و او از زر است
و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر هست
که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرهٔ مدت یکماه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از
مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب
تأویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این
نهریست در بوستان معرفت که هر که از و خورد سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است
و این معنی خاصهٔ حضرت رسولست و اکمل اولیا از امت اوست فصل پس نماز گزار از برای
پروردگار خود خاص از برای رضای او و انحر و اشتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که
برای بتان قربان میکنند یا دوست بردست بر چپ نهد در نماز تکبیر و نحر و آن موضعی قلاده
است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن ان شانئک هر آینه که دشمن تو یعنی
عاص هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه اما ترا ذریه بسیار و حسن
صیت و اشتهار و آثار فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد بود نظم ای از اقتدار تو با حشر متصل
خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل سوره الکافرون بسم الله الرحمن الرحیم کرده‌اند روشنا
چون ابوجهل و عاص و ولید و اسود و بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی
الله علیه و سلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم
پیغام بر آن حضرت رسید و مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد
که قل یا ایها الکافرون بگوی ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند و خدای دانست
که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگوی لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه

دور نیست آورده در حضرت رسالت پناه فرموده که کوثر جویی است در بهشت کنارهای هم

۲ بعد از تکبیر و

الکافرون

واو اسود بن مطلب اسود بن عبد المطلب

شما می پرستید ولا انتم ونه شید شما عابدون پرستندگان در حال ما اعبد آنرا که من می پرستم ولا انا
عابد و نیستم من پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید ولا انتم عابدون و نباشید شما
پرستندگان ما اعبد آنرا که پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بران معتقدید و دست باز
نخواهید داشت ولی دین و مراد دین و آیین من که بران ام و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار
شما و مراست پاداش عمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیت به آیت السیف منسوخ
شده و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره غیظ بر شیطان سخت تر و صعب
تر از این سوره نیست که توحید محض است و ثواب خواندن او ثواب ربع از قرآن باشد

الفتح

سورة الفتح بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء چون بیاید نصر الله یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن
ترا بر قریش و الفتح و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان امت ترا ورأیت الناس یدخلون و بینی مردمانرا
که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلام است افواجا گروه گروه در سال نزول این
آیت تا یاسع و فود بود که چون بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی البکا و بنی هلال و بلی و تجیب و دارم
و غیر ایشان از اطراف بخدمت آن حضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند فسبح پس تنزیه
کن خدایرا تنزیهی مقترن با بحمد ربک بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده و از
عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر نماز گزاردی الا که گفتی
سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامر خدای و استغفره و آمرزش طلب او را
یعنی هضم نفس را استغفار علم گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود انه کان توابا بدرستی
که خدای هست توابا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح
مکه بوده و در این سوره خبر وفات رسول الله است صلی الله علیه و سلم و در وقت که نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم برخواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت پرسید که چرا می
گریی عباس گفت که خبر داده اند ترا از رفتن تو فرمود که چنانست که تو گفتی و سید عالم صلی الله
علیه و سلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمده اینست و صحابه
این سوره را تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای فاطمه
رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من داده اند نظم نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت

هرم رجوع میکنم رخت بچرخ می برم ٭ فاطمه بگریست آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از
اهل بیت که بمن رسی

تبت

سورة تبت بسم الله الرحمن الرحیم چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل
شد حضرت بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود
که اگر من شما را خبر کنم که در پای این کوه جمعی آمده که بر شما شبیخون کرده دست بقتل و
غارت بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا کنیم و تو هیچ گاه بدروغ متهم نشده حضرت
فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را
برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگ برداشت که بر آنحضرت افکند در همان
حال حق سبحانه فرستاد که تبت هلاک و نابود باد یدا ابی لهب هر دو دست ابی لهب که سنگ
برداشته خواست بر حبیب من زند ابی لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه
بسیاری معادات وی با رسول صلی الله علیه و سلم بدین نفرین واقع شد و بعضی معنی آیت برین
معنی گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او و تب و هلاک شد و ناچیز گشت خبر است بعد از دعا
آورده اند که ابولهب این شنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است مال و فرزند
فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را آیت آمد که ما اغنی عنه دفع نکند از و خاصیت این نفرین را
ماله خواسته او و ما کسب و آنرا که کسب کرده است یعنی فرزند او و حقیقه یا مراد مکسوب او ست
از ارباح تجارت و منافع معاملات سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب باتشی با زبانه
یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است و امرأته و زن او ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز
در آید حمالة الحطب بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیل همسایگی رسول
صلی الله علیه و سلم خانه داشت روزها پشتهای خار و دستهای خشک جمع کردی و شب
آوردی و بر سر راه پیغمبر بریختی تا خار در دامن او بند و یا در پایش خلد و آنحضرت که بتمام
سر و آمدی نهارا از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من
میکنند نظم هیزم کشند در رهی تو خار و یا سمه ٭ چون گل شکفته بود همه گلستان تو ٭ و گفته اند
هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس می افروزد نظم
میان دو کس جنگ چون آتش است ٭ سخن چین بدبخت هیزم کش است ٭ کند این و آن خوش دگر باره دل

الاخلاص

وی مانند هیزم‌کش خاک پاره و جمل میان دو کس آتش فروختن شد علت خود در میان بود حش
وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم است که جهت معادات رسول صلی الله علیه
وسلم بارگناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه رسم زنان
عرب است روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد و رسن هیزم در گردن او بر سنگی
نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش
بماند خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد که فی جیدها در گردن او حبل من مسد رسنی از
لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است که روز قیامت در
گردن وی بدوزخ کشند سورة الاخلاص بسم الله الرحمن الرحیم جمعی از قریش گفتند ای محمد
صفت کن از برای ما آن خدائی را که بپرستش او دعوت میکنی در معالم آورده که گروهی از
یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریة صفت او دیده و
دانسته ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد
گرفت این سوره نازل شد که قل بگو ای محمد مر آنکس که از تو می پرسد هو الله او هست خدای احد
یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات الله الصمد خدای کار بی نیاز است از همه و اوست پناه
نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود و ماوردی آورده که هرچه خواهد کند
و در حسن المعانی آورده از امام علی موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها
از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند لم کالش دوی مراندیشه بر بست خرد را بست ازین اندیشه
لم یلد نزاد کسی را که رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست ولم یولد و زاده نشد از کسی که رد
نصاری است که گفتند عیسی خداست ولم یکن و نیست و نبود له مر او را کفوا احد همتا هیچ کس
رد مجوسی و مشرکانست که گفتند او را کفو هست شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرموده که
شرکت و ایراست بر عدد و تعلب و علت و معلول و شکل و ضد حق سبحانه نفی عدد و کثرت
کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تعلب و تنقص فرمود به الله الصمد و علت و علول و معلول
را منتفی ساخت بلم یلد ولم یولد و اضداد را مرتفع گردانید بلم یکن له کفوا احد و ازین جهت
است که او را سوره اخلاص میگویند محققان گفته اند توحید نفی وجود متماثل در ماهیت

ومکانی در حقیقت متصور نتواند بود و متماثل در ماهیت و مکانی در قوت یا متأخر بالتی از شیء
بمثابه معلول مثلی و لدیا متقدم دران بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل
کفو پس بتمهید قاعده توحید که قل هو الله احد تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اولست
ولم یولد که نفی صنف دوم میکند ولم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیم است تمام شد و امام حال
الدین ساجی رحمه الله فرموده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که هست اما
او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست
که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون
بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از کفار فلاسفه مبرا گشت و چون
گفت احد از روش ثنویه برآمد بود و چون بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد
و چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری نمود و چون گفت لم یکن له کفوا احد از معتقد
مغان تبرا فرمود و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر الله
ابتهاج یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل
لم یلد ولم یولد متمتع گردد و نفس از معنی لم یکن له کفوا احد برا و رسد و گفته اند کلمه هو قسم
واله انست لفظ الله بهره دانش و راست نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب
عارفانست و کلمات لم یلد ولم یولد بخش عاقلانست و الفاظ لم یکن له کفوا احد ازان عابدی
مومنان است هرکه بسر هو رسد واله است و هرکه الله را داند عالمست و هرکه احد را یابد
محبت هرکه صمد شناسد عارفست هرکه لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقلست هرکه لم یکن له
کفوا احد را تصدیق کند مومنست هرکه این همه معانی را جمع کند موحد است و شمه از حقایق
این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت سورة الفلق بسم الله الرحمن الرحیم آورده
اند که کودکی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود و جهر لبید بن اعصم از
مبالغه بسیار از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستد و بنام آنحضرت
بر رشتی سحر کرد و در چاه ذروان زیر سنگی نهاد و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد
و پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی را رضی الله عنه فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره

الفلق

برکرد میلاد ... بود و مدفون سجانه معوذتین را فرستاد و یازده آیات و حبرئیل که قرات فرمود بهر آیتی عقده
ازان رسن کشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد
که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار صبح و گفته اند فلق
چیزیست که شکافته شود چون حب و نواه جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون
آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بهر بعد بر بجاه او بدان تباه باد کرد من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده
است از موجودات انس و جن و سباع و بهایم و هوام و من شر غاسق و از شر شب تاریک
اذا وقب چون در آید ظلمت او بر همه چیز یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون برآید
یا ثریا چون ساقط کرد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام
و من شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند فی العقد
در گرهها مراد دختران لبید بن اعصم‌اند و من شر حاسد و از شر حاسد چون ظاهر کند حسد خود را و مقتضای
آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهود ند که بر حضرت سید ما صلی
الله علیه وسلم حسد داشتند و ختم کرد بشر او این سوره را تنبیه که بدترین صفتی است ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر در عالم از شر حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بدان
کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست گناهی که بر
زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون بر فروخت
حسود لعین را همان لحظه سوخت ... مگر خواهی بصورت حمد دین شوی ، حسد کی گذارد خدا بین شوی
سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار
آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده
الخناس پنهان شونده وقتی که یاد خدا کند عادت شیطان آنست که چون بنده خدا را یاد کند
بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الذی یوسوس آنکسی که وسوسه میکند فی صدور
الناس در سینههای مردم من الجنة والناس از جنیان و آدمیان یعنی شیطان الانس والجن در
لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس مکرر شده و معنی مکرر نیست مراد باول اطفالند
و معنی بوجوب ... برآن و بثانی جوانان و لفظ ملک که قهر و سیاست دلیلست بشیر بران

الناس

٧١٥

وبثالث پیران و اسم اله که مبنیست از طاعت و عبادت مناسب باآن و برابع صالحان که
وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف و برجمعیت دمنه دلالت میکند
بر آن و محققان برآنند که عدد پنج که مراتب کلیه که از حضرات خوانند منحصر درویست دلالت بر نهایت
و قام دارد و ازین جهت او را دایره گویند و دوران اشارت بآنست که سرحد او را در نفس او ضرب
کنند و حاصل آن باز در و ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در
نهایت آن عدد خود بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات
که انسانست حد او دیگر بدیع منظرش پنج عضو منتهی شود رأس و یدین و رجلین و اطراف
و هر یکی ازینها بپنج انتها یافته و در یدین و رجلین با عداد اصابع ظاهرست که بطرف علو
علاقه بیشتر دارند و ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش نیز به پنج حس دیگر آراسته
شود و این قولست که در معوذه ثانیه که سور قرآن بدو منتهی می شود پنج بار لفظ الناس
تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرجست و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت
تحریر پذیرفته والله علیم قدیر ، و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین سرّی
غریبست چه این هر دو حرف بس باشد عرب گوید بس پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین
ما اعطیناک من الطرفین ، و از غرایب اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان
معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنایی قدس سره اشارتی بدین معنی فرموده نظم
اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین ، یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس ، حسبنا الله کفی سمع
الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی فلله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة
والسلام علی من اتبع الهدی ، فرغ هذا الکتاب التفسیر من
قول مولانا حسین الواعظ الهروی فی ...
شهر جمادی الاول سنه
...
...
...

دویم ربیع الاول ... ۸۹۹